VLL.3

Rieu, 158a., Blochet
A.F. 277
S. 365

شرح ديوان الشيرازي (الفارسي)

باللغة التركية:

للشاعر التركي: مصطفى شمعي المتوفى سنة ١٠٠٠ هـ

كشف الظنون ج ١ ص ٧٨٣ ، عثمانلي مؤلفلري ج ٢ ص ٢٥٨
فهرس المخطوطات التركية بطوبقبوسراي ج ٢ ص ٨٠ نسخة ولكن فقط
غير مطبوع: تاريخ النسخ ٩٨١ هـ

ولكنه ينظر الى هذه العبارة:

" قد وقع الفراغ من تسطير هذا الشرح المنيف على يد
الشارح الشمعي اللطيف من اواخر شهر الحجة
يوم الجمعة بعد العصر سنة احدى وثمانين وتسعمائة
ولربما هي نسخة الشارح

الورقة الاولى: السطر الحادي عشر مذكور اسم المؤلف

مكتبة جامعة الملك سعود "قسم المخطوطات"
الرقم: ٤٦٦٨ ف ١٩٨٩/٤
العنوان: شرح ديوان الشيرازي (بالتركية)
المؤلف: مصطفى الشمعي الحنفي
تاريخ النسخ: ٩٨١هـ
اسم الناسخ: بخط المؤلف
عدد الأوراق: ٤٢١ ق ١٩,٥×٢٢ سم
ملاحظات:

[illegible]

[illegible]

حمد بی پایان صانعی را که آفتاب منیر برین بلندی از کمال صنعش یک ذره است
و دریای محیط بدان پهنای یک قطره • و ثنای بی کران حافظی را که بلطف
خود آسمان و زمین را نگه دارد • و روز و شب را بکمال قدرت پدید آرد • زهی
سبحانی که مصنوعات دلبرین کثرت • از قلمش یک نقطه خطا نرفت
بیت درین صحیفه بخواندم خط خطا از آن رو • که هیچ بیکرم نقش کارخانهٔ
اوست • و هزاران درود و صلوات • و سرود و تحیات بر حبیب اکرم و او
دش باد که صاحب لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل
مرسل است • و نماینده راه هدایت بگروهی که اولئک کالانعام بل هم اضل
وان درود و سرود بر اصحاب شریفش باد که هر یکی شمع بزم هدایت است
و کوکب راه شریعت • رضی الله تعالی عنهم اجمعین • بعد این بندهٔ کمینه اعنی
شمعی پایمال غموم • و شکستهٔ هموم • که از دور زمان آشفته حال • و پریشان
بال بودم • که طریق قناعت اختیار کرده در گوشهٔ نشسته بودم • که ناگاه
یکی بزرگترین جهان • و گزیده‌ترین زمان • که عارف دوران • وحید عالمیان • مرد
فرید زمانیان بود • اما مرتبهٔ که درین جهان فانی وجود • نام نیکش بسی
وجود مشهورتر از آفتاب بود بیت نام خاتم بنزد او که برد • که نیاید
ورا جواب برد • آن صاحب دولت بشرح نوشتن حافظ را امر کرد
این بندهٔ قلیل البضاعه هرچند که بصد زبان عجز بقصور خویش اعتراف
کردم بقبول نیفتاد • عاقبة الامر بس الحاح بسیار • و ابرام بی شمار
بامر شریف آن بزرگترین بزرگان شرح کردن آن شروع کردم و امید دارم

که

بحر هزج مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

که هر کسی که ازین شرح مستفید گردد • شارح و باعث شده را از دعای خیر
فراموش نکند بیت نامش احمد لقب فریدون است • هر که دارد عداوتش
دون است • تیمناً بنام شریف او این را با خورسا نیدم • الهی آخرتش محمود
گرداند • الا یا ایها الساقی ادر کأساً وناولها • اگاه اول ای ساقی
کاسی دور اندر و آنی صونی ناول بونده سن ایکی معناسنه اولمق اولی در
زیرا اوزر معناسی ایله تکرار اولور نته کم جامی نک بو بیتنده ایکی معناسنه در
بیت صفای جام بی جای برد زنگ غم از خاطر • اذا ما تلق من تهوی فدعها
و ناولها • الا حرف تنبیه در مصراع ثانیه معروف در یا حرف ندادر ایها منادی
در ها حرف تنبیه در ساقی ای لفظنک صفتی در ادر افعال بابندن امر حاضر در
ناول امر حاضر در مفاعله بابندن کاس دیرلر که ایچنده بچه اوله کاس دن
مراد جام محبت در ساقی دن مراد مرشد کامل در • که عشق آسان نمود
اول ولی افتاد مشکلها • که عشق الهی وصال حق ایله عالم ارواح ده اولی آسان
گورندی اما بعد الوصال مشکل لری دوشدی یعنی عالم ناسوته تعلق ایله
ظاهر اولدی بیت عشق آسان بی نمود اول با تید و چنال • تا امید نهایی
انجامش چنین دشوار کرد • مریده لازم در که هر دم شیخندن مستفیض او
اولوب وصال جانانه استعداد حاصل ایده • ببوی نافهٔ کاخر صبا زان
طره بگشاید • بر نافه امیدی ایله که آخر صبا اول طره دن آچار یعنی آچه دیو
طره دن مراد حجاب کبریا در صبادن مراد فیض الهی در نافه دن مراد جذبه
خدا در جذبة من جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین • ز تاب جعد زلف
مشکینش چه خون افتاد در دلها • اول مشکین زلفنک قورجندن خواجه‌نک
دلنه نه قان دوشدی یعنی بر جذبه حاصل ایده جگه نه قانلو تشویش لر دردنه
ریاضت لر و مجاهده لر ایلمشلر در زلف دن مراد ظلمت کون در که وصاله

حجاب ار نه کم جای دیمش در • ظلمت کویم غرض باشد ز زلف
نقطهٔ ذاتم مرادم آخذ ز خال • وکاهی اسرار الهیه معناسنه کلور جعددن
مراد ظلمت کوبکه متضاعف اولمسی در پس سالک بو جمله نک مجنذن کچک
کرک در که تا حق ایله آشنالق ایلمک ممکن و قابل اوله • نافه بوی راحه مغان
و بوی امید معناسنه در • نمی سجاده رنکین کن کرت پیر مغان کوید • پیر مغان
اکر سا که می ایله سجاده کی رنکین و آلوده ایله دیه انک امرنه امتثال ایدوب
رنکین ایله پیر مغان دن مراد مرشد کامل در که مصراع ثانی ده اولن سالک
لفظی اکا قرینه دری دن مراد بونده عشق دکلدر • که سالک بی خبر نبود ز
راه و رسم منزلها • زیرا سالک سلوک منزلرنک عادتندن و راهندن
بی خبر دکلدر سالک دن مراد بونده سالک منتهی در سالک مبتدی دکلدر
بی خبر نبود کلمه لر اکا قرینه در • مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم
باکه جانان منزلنده نه امن و نه عیشم یعنی اولمز چونکه هردم زیرا اکر غفلت
ایدوب امن و عیش اوزره اوله حاصل اتدوکی طبقه لردن دوشمک لازم
کلور جانان دن مراد حق تعالی حضرتی در منزل دن مراد سیر معنوی ده اولن
طبقات در • جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها • زبان حال ایله جرس
فریاد طوتر یعنی فریاد ایدوب ایدر که یوکلری باغلک که بو منزل دن اوته
دخی منزل چوق در حنوز داخی مراد اولن مقامه ایرشدیکز جرس دن
مراد مرشد کامل در زبان حال قیدی جرسک کنده وسنه کوره در • شب
تاریک و بیم موج و کردابی چنین هائل • قره کوکیجه و موج خوفی و بو کبی
قورقنج بر کرداب • شب تاریک دن مراد محبت دنیادر موج دن مراد
تقاضای نفس در کرداب دن مراد سوء خاتمه در • کجا دانند حال ما
سبکباران ساحلها • بزم حالمزی قنده بیلورلر دریا کنارلرنک سبکبارلری

سبکبار

سبکباردن مراد اولیاء الله در که عشق الهی ایله مست اولوب بو حالی کری
فراموش ایتمشلردر بعض کمسه مراد ملائکه در دیمش • همه کارم ز خود کامی
ببدنامی کشید آخر • ده کلی عملم بنی خود کاملقدن بد نام لغه چکدی یعنی
نفسمه تابع اولدغمدن اوتری بدنام اولدم • نهان کی ماند آن رازی کزو
سازند محفلها • آه نیجه مستور قالور اول بر راز که اندن مجلسلر دوزرلر
یعنی اول رازی بر نیجه محفل مجرده سویلیه لر • حضوری کر همی خواهی ازو غایب
مشو حافظ • اکر حضور استرایسک الله دن غایب اولمه ای حافظ یعنی دایم
انک امرنه وزره اول حافظ منادی در ای که حرف ندا در لفظا حذف اولنمشدر
متی ما تلق من تهوی دع الدنیا واهملها • اولوقت که سن ملاقی اولمجی مراد
ایده سن شول کمسه که آنی سورسن دنیایی ترک ایله و اهمال ایله متی ماتلق دن
بو محل ده ارادت معناسی مقدر در زیرا مقدر اعتبار اولنمسه بو جمله سوال
وارد اولور که چون دنیانک عدم ترکی ملاقاته مانع اولمیه پس نیه ترکن امر ایتدک
نته کم اذا قمتم الی الصلوة ده مقدر در و مصراع ثانی ده مصراع اول اوزره مقدم
متی ظرف زمان در ما زایده در زیرا متی ماسز دخی عمل ایدر تلق اصلنده تلقی ایدی
متی کلمک ایله یا حذف اولندی من اسم موصول در صله سی تهوی در تهوی دن
دنجی باب دن فعل مضارع مخاطب در محبت معناسنه اولن هوادن مشتق در
ازوده اولن ضمیر غایب من لفظنه راجع در اضمار قبل الذکر طریقی ایله
ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما • ای محبوب که حسن آینک شعله سی
سزک رخشان یوزکزدن در • آب روی خوبی از چاه زنخدان شما • خوب لغک
یوزی صوی و لطافتی سزک زنخدانکز چاهندن در یعنی ای صفا عالم خوب
لرنک حسنی سنک جمالک بر توندن بر اثر در • کی دهد دست این غرض یارب
که همدستان شوند • یارب بو غرض نیجه میسر اولور که مصاحب اولهلر

خاطر مجموع ما زلف پریشان شما • بزم عشق ایله جمع اولمش خاطر مزسزک بر پریشان
زلفکزه زلفدن مراد بونده اسرار المحبه در • کاجبل عشق همینی بس که
اسیر غم او • دل ما تشنه مثل بجا هی نکنند • عزم دیدار تو دارد جان بر لب
آمده • لب اوزره کلمش جان سنک دیدارک قصدنده طوتر جان لفظی بر لب لفظنه
مضاف در بر لب جانک صنعتی در بر لفظی کنر ونک مدخولی ایله مضاف الیه واقع
اولمقده جایزدر نته کم بیت بو دیوانده واقع اولمشدر • ای سپهر تیره شده بر
دیز بیست چون پالا • که ریزد آتش بر کیتی و تاج تیز و پرست • باز گرد و
باز آید چیست فرمان شما • گروی دونسون یا یوز قارویی کلسون سزک
فرمانکوز نه در بو نیدن مراد فرمان خدایه تمام اطاعتنی بیان در • دور دار از خاک
وخون دامن چو بر ما بگذری • دامنکی خاک وخوندن اراق طوت چونکه بزم
اوزره اوغرایه سن یعنی چونکه بزم احوالمزی کورمکه کله سن • کاندرین
ره کشته بسیار آید قربان شما • زیرا بو یولده چوق کمسنه قربان اولمشلردر
بسیار آیند اولان ادات جمع کشته یه مصروف در مراد عاشقاندن ترحم طلبی در
دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید • کوکل خراب لق ایلر دلداری بو حالدن
آگاه ایلکوز • زینهار ای دوستان جان من و جان شما • البته آگاه ایدیکوز ای
دوستلر زیرا منم جانم سزک جانکزدر حقیقتده بردر انما المؤمنون اخوة بر
بنی آدم اعضای یکدیگرند • که در آفرینش زیک کوهرند • کس
بدور لب کسی طرفی نبست از عافیت • سنک چشمک دورنده کمسه عافیتدن
بر امید بغلمدی یعنی هر کیم که سنک چشمکی کوردی عاشق اولوب عافیتدن
جدا دوشدی طرف امید معناسنه صریحه بو دیوانده واقع اولمشدر طرف
اصل چشم معناسنه در نته کم حضرت شیخ سعدی ملمعاتنده کتورمشدر
وقتها وفتنی بر آسودی تنم • قال لا تقول لای لطرفی لا تنم • مراد محبت ذاته

گرفتار

گرفتار اولانه خلاص میسر اولمدیغنی بیان در • به که نشود مستوری مستان
شما • چونکه بویله در بیک که مستورلر مستورلق صاحبیه لر سزک عاشقلرکزه
بو معنی دخی جایزدر سزک چشملرکزه مستورلق صاحبیه لر زیرا انلر دخی اکر سزک
چشملرکوزی کوره لردی عاشق ومست اولورلر ایدی • بخت خواب آلود ما بیدار
خواهد شد مگر • بزم خوابه بولمش یعنی یاتمش بختمزکم اویانق استر
زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما • اول سببدن که بختمز کوزینه سزک
رخشان یوزکز برصو سپردی یعنی شمدن صکره بختمز ایو اولمکه کبی زیرا سنک
جانکی کوردی مراد هپ جانان سعادته سبب ایدوکن بیان در روینی لطافتده
آبه تشبیه ایدر بخت خواب آلود بخت بد معناسنه استعمال اولنور • با
صبا همراه بفرست از رخت گلدسته • باد صبا ایله رخکدن بر دسته
گل گوندر • بو که بویی بشنویم از خاک بستان شما • اوله که سزک بستانکزک خاکندن
بورایحه ایشده‌وز بعض کمسه بو بیتی بو وجهله تقدیر ایدوب معنی ویرر حق بو
کرکم دکلدر با صبا همراه بفرست از خاک بستان شما • بو که بویی بشنویم
از رخت گلدسته • ازرخ گلدسته‌ات تقدیرنده در بو تقدیر اوزره معنی
بویله اولور باد صبا ایله بستانکز خاکندن گوندر اوله که سنک گلدسته
یکز رخکدن برایحه ایشده‌وز بو ارتکاب قافیه ایچون در مراد فضل الهی
سببی ایله نفحه رحمانیه طلب ایتدوکن اشعاردر • عمرتان باد و مراد ای
ساقیان بزم جم • سزلره عمر و مراد اولسون ای جم بزمنک ساقیلری
یعنی اهل حضرته عمرکوزی اوزون ومرادکزی حاصل ایلسون • گرچه جام
ما نشد پر می بدوران شما • اگرچه بزم جامز سزک دورکزده شراب ایله
پر اولمدی یعنی سزک زمانکزده بزه رعایت اولمدی • میکند حافظ دعایی
بشنو آمینی بگو • حافظ بر دعا ایدر ایشت بر آمینی دی اول دعا بودر

روزی ده ما باد نقل شکر افشان شما • بزه نصیب اولسون سزک شکر افشان
لبکز مراد ظرافت ایله حصول مراد طلب ایتدوکن اشعار در • ای صبا با سگان
شهر یزد از ما بگو • ای صبا یزد شهرنک ساکنلرینه بزدن دی • کای سر حق
ناشناسان گوی چوگان شما • که ای یزد شهرنک ساکنلری انعام واحسان
حقنی بلمیجی لرک باشی سزک چوگانکزک طوپی اولسون یعنی باشلری کسلسون مراد
پادشاه یزد در دیرلر تعظیما صیغهٔ جمع ایله گتوردی یزد شهرنک اولیاسی مراد
اولمق احتمالی وکلدر • گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست • اگرچه
قرب بساطندن دورز اما همت دور دکلدر یعنی همة بعد ضرر اتمز • بندهٔ
شاه شمایم و ثناخوان شما • سز شاهک بنده سی یوز وسزک ثناخوانکز بو
بیت لردن دخی معلوم درکه مراد پادشاه در • ای شهنشاه بلند اختر خدارا
همتی • ای بلند اختر شهنشاه الله ایچون برهمت ایله • تا ببوسم همچو گردون
خاک ایوان شما • تا فلک گبی سزک ایوانکزک خاکنی اوپیم مراد ظرافت ایله پادشاه
دن قرب واحسان طلبی در • وله ایضا • ساقی بنور باده بر افروز
جام ما • ای مرشد کامل عشق الهی نوری ایله بزم قلبمزی روشن ایله
مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما • ای مطرب ساز چال وترنم ایله که جهانک
ایشی بزم مرادمز ایله اولدی زیرا مراد عشق خدا ایدی مرشدک سایه سنده
حاصل اولدی • ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم • بز قلبمزده وجود
عشق سببی ایله یارک یوزی عکسنی گوردک یعنی ذات خدانک اثرنی مشاهده
اتمشز • ای بیخبر ز لذت شرب مدام ما • ای بزم شرب مداممز
لذتندن بیخبر عجب سن بزی شرابی ایچر صانورسن • چندان بود کرشمه
وناز سهی قدان • اول زمانه دکن اولور سهی قدلرک نازوشیوه سی •
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما • که بزم صنوبر صالنشلو سروقدی جلوه یه

کله

کله یعنی ظاهر اوله سهی قدلردن مراد اصحاب بنیا ورسل وسرو صنوبر خرامدن
مراد حبیب اکرم اولمق روشن در زیرا انک ظهوری ایله انلرک ملتلری منسوخ
اولدی • بیت • نه از لات وعزی بر آورد گرد • که تورات وانجیل منسوخ
کرد • وسرو صنوبر خرامدن مراد مرشدی ومحبوب مجازی اولمق جایزدر که
شیخنی سایر شیخلردن ومحبوبنی سایر محبوبلردن ترجیح اتمک طریقی ایله
• بیت • چو تو کرشمه کنان میرسی و دگر خوبان • ز شرم روی تو راه گریز میجو
یند • هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق • هرگز اولمز اول کسه که انک
کوکلی عشق الهی ایله دیری اولدی • ثبتست بر جریدهٔ عالم دوام ما
ایله عالم دفترینه اوزره بزم دوامز ثابت ومقرردر • ترسم که صرفه
نبرد روز بازخواست • خوفم که برزیاده التمیه قیامت کونی • نان
حلال شیخ ز آب حرام ما • شیخک حلال اتمکی بزم حرام صو ایمزدن یعنی شیخ
وقفدن حلال دیو الدیغی نان بزم شرابمزدن کبی حرام اوله مراد بو اولمغه
جایزدر لیکن بو صورت ایله کتورمشی اوله شیخک ریا ایله اولان طاعتی بزم
فسقمزدن بر صرفه التمیه • ای باد اگر بگلشن احباب بگذری • اگر دوستلر
کلشننه اوغرایه سن • زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما • زنهار عرض ایله
جانان قتنده بزم خبرمزی جبردن مراد بو بیت در • گو نام ما زیاد بعمدا
چه می بری • جانانه دی که بزم نامزی قصد ایله یاد کردن نه ایلرسن • خود
آید آنکه یاد نیاید ز نام ما • اول خود گلور که بزم نامزدن یاد کلمیه که اوکون
گلورز بو بیت دن مقصد مرادی دوستلری سلام گندرمکه قیدلرمق
مستی بچشم شاهد دلبند ما خوشست • بزم دلبند شاهدمزک چشمنه
لک خوش ویرشمش در • زان رو سپرده اند بمستی زمام ما • اول سببدن
بزم یولارمزی مستلکه طابشرمشلردر یعنی بزه مستلک ایتدن درمراد

ذات باری ده صفت استغنا کمالده اولدیغندن عشاقه دخی صفت استغنا
مقرر ایدوکن بیان در چشم ده مراد ذات در • حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان
ای حافظ چشمکدن بر اشک دانه سنی صاچ یعنی اغله • باشد که مرغ وصل
کند قصد دام ما • اوله که وصال مرغی بزم دامیمزه قصد ایده یعنی حق ایچون
اغله که حق تعالی حضرتی سنک کوزک یاشنی کورب سنی واصلین دن ایده • در
یای اخضر فلک و کشتی هلال • دریای اخضره بکزر فلک و کشتی یه شبه
اولنی هلال بو وجهله دخی معنی جایزدر فلکک دریای اخضری و هلال کشتیسی
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما • بزم حاجی قوامیمزک نعمته غرق لردر
حاجی قوام زیاده کریم و صاحب دل بر کمسه در که نامی حسن در خواجه حافظ
انک سخاسی وصفنده حددن زیاده مبالغه ایدر ولد ایضا ساقیا برخیز
و در ده جام را • ای ساقی قالق و جام عشقی صون • خاک بر سر کن غم
ایام را • ایام غمنک باشی اوزره طپراق الیه یعنی غم وجودی برطرف • ساغر
می بر کفم نه تا ز بر • بی ساغری کفم اوزره قو تا او سندن • برکشم این دلق
ازرق فام را • بو کوک رنکلو دلقی چیقرم یعنی ای مرشد جام عشقی صون
که انک ایله زیاده خلاص اولام • گرچه بدنامیست نزد عاقلان • اگرچه
بو حالت عاقل لر یعنی اصحل ظاهر قتنده بدنام لق در • ما نمیخواهیم ننگ
و نام را • بز اهل دنیا کبی ننک و نام استمزز • باده در ده چند ازین باد
غرور • عشق جامنی ویر نوش ایدهلم نیچه دک ننک بو غرور یلیندن الم
و اضطراب ده اولام • خاک بر سر نفس نا فرجام را • عاقبتسز
و اصلاح سز نفسک باشنی اوزره طپراق ایله بو معنی کن مقدرا ولدغنه کوره
در باد متعدد اولق دخی جایزدر معنی اکه کوره اولور • دود آه سینه سوزان
من • بنم یانجی سینه مک آهی توتونی • سوخت این افسرده کان خام را •

عشق الهی دن بی بهره اولان بو خام طبعلرلری یاقدی یعنی انلره داخی سرایت
ایلدی • محرم راز دل شیدای خود • کسی دیوانه کوکلک رازنه محرم کس
نمی بینم ز خاص و عام را • خاص و عام دن کمسه یی کورمزم زیرا که هر اولمغه
لیاقت لری یوقدر بلکه خاص الخاص استرم بیت سینه خواهم شرحه شرحه از
فراق • تا بگویم شرح درد اشتیاق • با دل آرامی مرا خاطر خوشست • بر دلارام
ایله بنم خاطرم خوشدر یعنی اکر عاشق اولدم • کز دلم یکباره برد آرام را • که
اول دلارام کوکلمدن بر اوغوردن آرامی آلدی مصراع هر که دلارا ندید
از دلش آرام رفت • دلارام دن حق تع راضی اولسون • ننگرد دیگر بسرو
اندر چمن • کر و چمن ده اولن سروه نظر ایلمز • هر که دید آن سرو سیم اندام را •
هر کیم که اول سیم اندام سروی کوردی یعنی هر کیم که وصال حقه ایرشدی
غیره التفات ایتمدی • صبر کن حافظ بسختی روز و شب • روز و شب ای حافظ
بلا و مشقته صبر ایله • عاقبت روزی بیابی کام را • عاقبت بر کون مرادک
بولورسن یعنی وصال جانانه ایرشورسن وله ایضا دل میرود ز
دستم صاحبدلان خدا را • ای صاحب دللر الله ایچون کوکلم الدن کیدر
دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا • دردا که مخفی راز آشکار اولیسر در
بو بیت دن مراد اولیا الله دن معاونت و همت طلب ایتدوکی اشعار در
راز پنهانک آشکار اولمسنه • کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز • کمسی اتور
مشلرز یعنی کمیمز اوتورمشدر ای موافق یل اس کشتی دن مراد کوکل در
شرطه دن مراد فیض الهی در یعنی ای فیض الهی ایرش که قلبمز طاعتده
زیاده سست در • باشد که باز بینم آن یار آشنا را • اولا که کره کوره
وز اول آشنا یاری یعنی فیض الهی سببی ایله عالم قبض دن عالم بسطه وصول
بولاوز بو سوز عالم قبضه کوره در • ده روزه مهر گردون افسانه است

دافسون • فلکک اون کون معذاری مجتبی اف نه دافسون در یعنی آورد صادرود
درکه اعتقاده یرامز • نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا • دوستلره ایلک
ایلکی فرصت صانی ای یار یعنی بو دنیا دولتنه اعتماد ایلیه که زیاده سریع الزوال در
بیت غرور اتمه جهانک دولتنه • بقاسی دوشنی سلطانی اولمدیکی • در حلقه گل
و مل خوش خواند دوش بلبل • گل و شراب مجلسنده دون گیجه بلبل کبی لطیف ا
اوقودی بو مصراع ثانی یی • هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا • صباح شرابی
فوت اولدی اویانکز ای سرخوشلر یعنی صباح طاعتی فوت اولدی خوابدن
غافلکز ای صوفیلر بلبلدن مراد مرشددرکه کلمات الهیه ایله شوق ویریجیدر
هبوا هبت یهبدن امر حاضر جمع مذکردر اویانکز معناسنه هات اعتبارا
اولندغی تقدیر اوزره بوندن ماتوا معناسنه درکه شکارلرک قرینه در هلم
شهداءکم ده اولان کم لفظی هلموا معناسنه اولدغنه قرینه اولدغی کبی اکثر
دیوانده هات واقع اولور اول وقت الصبوح فتح حا ایله هاتک مفعولی در
بعض کتابده هبوا واقع اولور و بعض کتابده هیوا واقع اولور لیکن هات
واقع اولدغنه کوره هبوا لطیف در سکارا سکرانک جمعی درکه مستلر معناسنه در
آیینه سکندر جام میست بنکر • آیینه سکندر که مشهوردر اول جام جهان نظر ایله
اسکندریا شهرنده اولان حکما بر طلسم ایله بر آیینه اندروب اسکندریه نک مناره
اوزره نصب ایلدیلر مواقفده بو ترکیب ایله واقع اولمشدر علی مناره الاسکندریه
اندن مراد ما لکک ضبطی ایدی حافظک مرادی بودرکه اصل آیینه عشق الهی
ایله بر اولان قلبدرکه معقولاتی و محسوساتی کوستر اما آیینه اسکندر انجق
محسوساتی کوستر غیره فائده سی یوقدر • تا بر تو عرضه دارد احوال ملک
دارا • تا دارانک ملکی احوالنی سکا عرض ایلیه که نیجه خراب اولمشدر ملک
دارادن مراد عالم اسرار و لطف ملکوت در • ای صاحب کرامت شکرانه را

سلامت

سلامت • ای کرامت صاحبی سلامت شکرانه سنه یعنی سن سلامت و وفا
حیتده اولدغکک شکرانه سیه • روزی تفقدی کن درویش بی نوارا • بر کون
فقرات سز درویشی بر تفقد و تجسس ایله صاحب کرامتدن مراد ولی اولدغی
اعتبار اوزره درویش بی نوادن مراد فیض سز صوفی اولور صاحب کرامتدن
غنی مراد اولنسه درویش بی نوادن مراد سیم وزری اولمیان درویش اولور بیت
دعای کوشه نشینان بلا بکرداند • چرا بکوشه چشمی بما نمی نکری • آسایش
دو کیتی تفسیر این دو حرفست • ای عالمک آسایشی بو ایکی حرفک تفسیریدر
بادوستان مروت بادشمنان مدارا • دوستلره مروت دشمنلره مدارا
بیت دنیانه متاعیست که ارزد بنزاعی • با خصم مدارا کن و با دوست مواسا
در کوی نیک نامی مارا کذر ندادند • نیک نامک محله سنده بزه کچت ویرمدیلر
بوندن مراد تنبیه درکه بدنام اولانلره طعن ایتمه لر زیرا روز ازلده هر کسه استعدادنه
کوره نه ویرلدی ایسه عیان اولدیلر که بوندن ظاهر اولدی اما فی الحقیقه بو حالتدن
مرادی عشق الهی درکه بدنام لق اکا لازمدر • بیت نه خود پسند که جویای
ادوست • بعشقش کناه بی جاه برد لطف دوست • کر تو نمی پسندی تغییر کن
قضارا • اکر سن بونی بکنمز ایسک حکم الهی یی تغییر ایله بو خود محالدر • آن تلخ
وش که صوفی ام الخبائثش خواند • اول آجی کبی که صوفی اکا ام الخبائث
اوقودی یعنی ویردی ام الخبائثدن مراد معنای ظاهری اوزره می در لیکن
حافظک مرادی اوزره عشقدر زیرا اوباشی عشق خدایه تشبیه ایتمک عادتی
در بو معنی اهل دل قتنده زیاده روشندر • اشهی لنا واحلی من قبلة
العذارا • بکر قیزلر اوپمکدن بزه لذتلورک و طتلورکدر زیرا عشق
جناب قدس ایله آشنالغه سبب در اشهی واحلی اسم تفضیل در
عذاری جمع عذرادر بکر قیز معناسنه در بیت • جز جی که رخت را

بگذاریم فنا کند • بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کند • هنگام تنگدستی
در عیش کوش و مستی • قدرتسزلق وقتنده عیش و مستلکه چالش
مراد حالت فقرده عشقه سبب ایله دیمکدر • کین کیمیای هستی قارون کند گدا را
زیرا بو وارلق کیمیاسی گدایی قارون ایدر یعنی عیش و مستلک که مراد عشق
در عاشقی جمیع نسنه دن مستغنی ایدر بو وجه دخی جائزدر عشق و فنایه چالشی
زیرا وجودکنی بی خیال ایدر بو تقدیر اوزره قارون خیال معناسنه اولور
لزوم طریقی ایله • سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد • امردن اعراض
ایدیجی اولمه که شمع کبی سنی غیرتندن یقر • دلبر که در کف او موم است سنگ
خارا • دلبر که حکم عاشق انک النده موم در دلبردن مراد بونده خدا اولمق در
دوستدر و مرشد و محبوب مجازی اولمق جائزدر • خوبان پارسی گو بخشندگان
عمرند • فارسی تکلم ایدیجی خوبلر حیات بغشلیجی لردر • ساقی بده
بشارت پیران پارسا را • ای ساقی بشارت ویر صالح پیرلره خوبان پارسی
گودن مراد فارس مملکتنک اولیاسی در پیران پارسادن مراد عمرلرینی
صلاح ایله کچورب عشق الهی دن بی بهره اولنلردر • حافظ بخود نپوشید
این خرقهٔ می آلود • حافظ بو می آلوده خرقه یی کندو اختیاری ایله کیمدی
خرقهٔ می آلوده دن مراد عاشق اولوب ملامتیلر زمره سندن اولمقدر
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را • ای صالح شیخ بزی معذور طوت که
بو خصوص بزم اختیارمز ایله دکلدر بیت گرفتم که خود هستی از
عیب پاک • تعنت مکن بر من عیبناک ولد ایضا رونق عهد
شبابست دگر بستان را • یکتلک زمانی یعنی رونقی و لطافتی واردر کرو
بستانک یعنی بهار ایرشش در بستاندن مراد بونده قلب عاشقدر که نفحات
رحمانیه سببی ایله انهار اسرار ایله مزین اولوب مکاشفه و مشاهده یه

کوشش امر حاضردر

غیرتتده اولان تا ثانیه خطاب ایچوندر

پارسی ده اولان یا نسبت ایچوندر

بخود باختیار خود معناسنه در

عهد بونده زمان معناسنه در

شباب یکتلک

مفتعلن فعلاتن
فعلاتن فعلاتن

وصول

وصول بولمشدر • میرسد مژدهٔ گل بلبل خوش الحان را • خوش
آواز بلبله گل مشتلغی ایرشور گلدن مراد معشوق حقیقیدر بلبلدن
مراد اکمل عاشق اولندر • ای صبا گر بجوانان چمن بازرسی • ای صبا
اگر چمن جوانلرینه کرو ایرشه سن صبادن مراد فیض الهیدر چمندن مراد
عالم قدسدر جوانان دن مراد مقبول درگاه اولنلردر • خدمت ما
برسان سرو و گل و ریحان را • سرو و گل و ریحانه بزم خدمتمزی
ایرشدر بو اوچدن مراد نیجه جوانان چمن در فرق بودرکه اول اجمال
بو تفصیلدر • گر چنین جلوه کند مغبچهٔ باده فروش • باده فروش
مغبچه اگر بویله ناز و شیوه ایله جلوه ایلیه مراد مریدک تربیتنه مرشدک
وجه احسن ایله ظهورنی بیان در • خاکروب در میخانه کنم مژگان را
مژگانمی میخانه قپوسنک سپورگیسی ایدم یعنی ارادت کلبه کتورم • ای که
بر مه کشی از عنبر سارا چوگان • ای محبوب که ماه اوزره عنبر سارا
دن چوگان چکرسن یعنی زلفک ایله جمالکی ستر ایدرسن عنبر سارادن
مراد زلفدر که حقه نسبت ظلمت کوندن مراد درکه جمال جانانه زیاده صعب
حجاب در محبوبه نسبت زلفدر که معنیسی یوزکی اورتمه دیمکدر مهدن
مراد معنای حقیقت اوزره جمال حقدر معنی مجاز اوزره روی محبوبدر
مضطرب حال مگردان من سرگردان را • بن سرگردانی جمالکی ستر اتمکله
ایله مضطرب حال ایلمه • ترسم این قوم که بر دردکشان میخندند
قورقرم بو قوم که دردکشلره اوزره خنده ایدرلر یعنی تمسخر ایدرلر
ترسم بونک کبی محل لرده غیری تخویف ایچوندر • دردکشلردن مراد
اولیاء الله در خنده خنددن مشتق اولان کلمه در ایله استعمال اولنسه
گلمک معناسنه در بر ایله استعمال اولنسه تمسخر معناسنه در نته کم

برسان امر حاضردر

دردکشان وصف ترکیبیدر

منطق الطيرك بلبل حكايتندن بو بيت دخي انكي بيله واقع اولمشدر
بيت در گذر از گل که گل هر نو بهار · بر توي خندد نه در تو شرم
دار · كاهي بو سوز تمسخر معناسنه استعمال اولنور نتكم شاهي نك بو
بيتنده واقع اولمشدر بيت كارم بسينه تخم وفاي تو كشتنست ·
خود عقل خنده مي زند از كار و كشت ما · در سر كار خرابات كنند
ايمان را · خرابات اهلي سودا اسنده ايماني ضايع ايدرلر يعني حروف ولهو
اولياء طعن وتمسخر ايدرلر ايمانسز اولورلر · يار مردان خدا باش كه
در كشتي نوح · خدا دوستلرينه يار اول زيرا نوح پيغامبر عليه السلام
كميسنده · هست خاكي كه بآبي نخرد طوفان را · بر خاك واردر كه
بر ايچم آبه المز طوفاني يعني طوفانه انكه قتنده هيچ در خاكي دن مراد
حضرت نوح در بو وجه دخي جائز در خاكه منسوب بركمسه واردر · بر كرا
خواهكه آخر بدو خشتي خاك گشت · هركيمكه اويوجق يري عاقبت
برايكي آجر خاك در يعني هر كيم كه اوله كر نتكم قبره كيررا · كوچه
حاجت كه بر افلاك كشند ايوان را · ديه اكرنه حاجت كه ايوانيني
افلاكه اوزن چكه يعني بلند چارطاق ايده · برو از خانه گردون
بدر و نان مطلب · فلك خانه سندن طاشره كت و نان طلب ايلمه آدم
فلكه محبت اتمه وانون برنسنه اميد طوتمه ديكور · كين سيه كاسه
با خر بكشد مهمان را · زيرا بو سياه كاسه عاقبت مهماني ديكر سيه
كاسه شغل و حقيقت خسيس معناسنه استعمال اولنور سيه كاسه
بر ملكنكك اسمي دركه مهمانلري ديلرلر بو سوز بو محلده زياده خوب
واقع اولمشدر · ماه كنعاني من مسند مصر آن تو شد · اي
بنم كنعان لو ماهم مصر تختي سنك حاملكك اولدي ماه دن مراد بو نده

كندونك

كندونك قلبي دركه عشق الهي ايله پر اولمشدر مصردن مراد عالم لاهوت در · وقت
آنست كه بدرود كني زندان را · انك وقتي دركه زنداني وداع يعني ترك ايليه سن
زنداندن مراد بو نده دنيادر · در سر زلف ندانم كه چه سودا داري · زلفك
اوجنده بلمزم كه نه سودا طوترسن يعني نه استرسن · باز بر هم زده گيسوي
مشك افشان را · كرو مشك افشان كيسوك قرشق مورش ايلمشسن يعني كيسو كي
حالك اوزره پريشان ايدوب عاشقه حجاب ايتمشسن · حافظا مي خور و رندي كن
وخوش باش ولي · اي حافظ مي ايچ و رندلك ايله وخوش اول يعني غم يمه اما
دام تزوير مكن چون دگران قرآن را · غيرلر كبي قرآني تزوير دامي ايلمه يعني
قرآن دنيانك حصولنه وسيله اتمه مضمون بيت بودر كه شراب ايچمك و فسق
اتمك اولي در قرآن عظيمي دنيايه صتمق دن زيرا بونده كفر لازم كلور
اگر آن ترك شيرازي بدست آرد دل ما را · اول شيرازلو محبوب اكر بزم
كوكلمزي اله كتوره يعني مراد مز حاصل اتمك ايله كوكلمزي شاد ايليه تركدن
مراد بو نده مرشد دركه محبوب منزله سنه تنزيل اولنمشدر · بخال هندوش
بخشم سمرقند و بخارا را · انك سياه بكنه بغشلرم سمرقند و بخارايي يعني انك
جزويا تربيه سندن اوتري دنيا ايچ واو ني ترك ايليم · بده ساقي مي باقي كه
در جنت نخواهي يافت · اي ساقي باقي شرابي وير زيرا جنتده بولميه سن
كنار آب ركنا باد و گلگشت مصلا را · ركنا باد صوينك كناريني ونماز كاهك
سيريني خواجه حافظ كندو مرشدينه خطاب ايدوب ايدر كه عشق الهي كلماتني
بو محلده بزه سويله زيرا بو محللر كبي جنتده بولمزسن مي باقي دن
مراد عشق در · فغان كين لوليان شوخ شيرين كار شهر آشوب · فغان
كه بو شهر آشوب شيرين كار شوخ لوليلر · چنان بردند صبر از دل كه
تركان خوان يغما را · كوكلدن صبري انجلين الدلر كه ديني لريغما اجون

قوتولن طعامی الله کلری کبی و یغما ایتدکلری کبی نته کم بیراملرده و عظیم دوکو
لرده میدانده چناقلر ایله دیزرلر ترکان بو مقام کدایان معناسنه درکه
معیار جمالی ده بو معنی مسطور در و هم محل بوکه قرینه در ترکاه بو مقام تاتارلر
معناسنه دکلدر خوان یغما بو معنی یه مانع در زیرا بو حال انجق کدالر ایچوندر اکر
یغما مطلق ذکر اولنیدی اول وقت بو معنی مقبول اولور ایدی بو جمله دن
قطع نظر ایله معلوم در • ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنیست • بزم ناتمام
عشقمزدن یارک جمالی مستغنی در یاردن مراد خدادر • به رنگ و بوی و خال و
خط چه حاجت روی زیبا را • زیبا یوزک رنگ و بویه و خال و خطه نه احتیاج
واردر مصراع حاجت مشاطه نیست روی دلارام را • حدیث از مطرب
و می گو و راز دهر کمتر جو • سوزی می و مطربدن سویله و دهرک ازنی
استمه یعنی عشق الهی نک حصولنه سعی ایله فلکک راز و حقیقتنی فهم اتمکه سعی
ایلمه • که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را • زیرا کمسه حکمت ایله بو معما
یی فتح ایلمدی و ایلمز جه معمادن مراد راز دهردر بیت • تو بر اوج فلک
چه دانی چیست • چون ندانی که در سرای تو کیست • من از آن حسن
روز افزون که یوسف داشت دانستم • بن اول کوندن کونه زیاده اولیجی
حسندن که یوسف طوتدی یعنی یوسفده وار ایدی بیلدم • که عشق از پرده
عصمت برون آرد زلیخا را • که عشق عصمت پرده سندن زلیخایی طاشره
کتورر یعنی رسوای ایدر زیرا چونکه محبوبک حسنی و بیلدم زیاده اولر عاشق
نجه تحمل ایلر مراد عشق مستور اولمز دیمکدر بیت • در ره منزل لیلی که خطر
هاست در آن • شرط اول قدم آنست که مجنون باشی • بدم گفتی و
خرسندم عفاک الله نکو گفتی • جواب تلخ می زیبد لب لعل شکرخا را •
باکه یرامز سوز سویلدک و بن راضیم الله سنی عفو ایلسون خوب دیدک زیرا

آجی

آجی جواب یراشور شکر چینیجی قرمزی لبه بو سوز جانان جانبندن اولور
استفهام انکاری اولمق اوزره در بیت • بدشنام تلخم مستترزای رقیب
که از نقش یار این حکایت خوشست • بو وجه زیاده لطیف درکه نامعقول
سوز سویلدک و بن راضیم الله سنی عفو ایلسون سنک دهانکدن اولدیغی تقدیر
اوزره خوب دیدک لکن آجی جواب یراشوری شکر چینیجی قرمزی لبه بو تقدیر
اوزره مصراع ثانی حافظ جانبندن اولوب استفهام انکاری اولور • نصیحت گوش
کن جانا که از جان دوستتر دارند • نصیحت استماع ایله ای جان زیرا جاندن
سوکلورک و مقبولرک طوتارلر • جوانان سعادتمند پند پیر دانا را • سعادت
لو جوانلر دانا پیرک پندنی زیرا انک ایله سعادته ایرشورلر • غزل گفتی و
در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ • غزل دیدک و حقیقتده دردلدک که غایت
خوب دیدک گل و لطیف اوقی ای حافظ • که بر نظم تو افشاند فلک عقد
ثریا را • که تعظیما فلک سنک نظمک اوزره عقد ثریاسنی نثار ایده مراد
کندوسنی مدح در بیت • شعر گفتن گرچه در سفتن بود • لیک فهمیدن
به از گفتن بود • وله ایضا • صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را •
ای صبا لطف ایله اول رعنا غزالی دیه غزالدن مراد مرشد کامل اولمق
زیاده روشن در • که سر بکوه و بیابان تو داده ما را • که بزم باشمزی
طاغ و صحرایه سن ویرمشسن یعنی بزی سن دیوانه اتمشسن • شکر فروش
که عمرش دراز باد چرا • شکر صاحبی که انک عمری اوزون اولسون نچون
تفقدی نکند طوطی شکرخا را • شکر چینیجی طوطیسنی بر تفحص ایلمز شکر
فروشدن مراد مرشد در طوطی شکرخادن مراد عشقدن بهره سی اولن مریددر
چو با حبیب نشینی و باده پیمایی • چونکه محبوبک ایله اوتوره سن و شراب
الچه سن • بیاد دار محبان باد پیما را • یاد کتور طوت یل اولچیجی یعنی

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

یعنی ذوق وعیش دنیادن اول محبلری مرادیسن که دایم عشق الهی ایله مستغرق

سن ووصال جانان ایله مشرف سن اول شکرانه بوبی فیض لری خاطرکدن

چیقرمه دیکدر • غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل • حسنک غروری مگر

اجازت ویرمدی ای گل • که پرسشی نکنی عندلیب شیدا را • که بو پرشش

ایلمزسن دیوانه بلبلی گلدن مراد مرشد در بلبلدن مراد مرید مجذوب در

بخلق ولطف توان کرد صید اهل نظر • اهل نظری خلق و لطف ایله صید ایلمک

ممکن در بیت خدای را زبهر دل نظری سوی تو باشد • زنهار مرنجان

دل صاحب نظری را • ببند ودام نگیرند مرغ دانا را • زیرک مرغی

بند و دام ایله طوتمزلر یعنی صاحب دللری صید اتمک خلق و لطف ایله

قابل در • ندانم از چه سبب رنگ آشنایی نیست • بیلمزم نه سبب دن

آشنالق رنگی یوقدر • سهی قدان سیه چشم ماه سیما را • ای یوزلو قره گوزلو

سهی قدلرک بو مصراع دن مراد اولیاء الله در که حق تعالی حضرتی ایله آشنا

اولدقلرندن خلق ایله آشنا اولمزلر • جز این قدر نتوان گفت در جمال تو عیب

بوقدردن غیری سنک جمالکده عیب وار دیمک ممکن دکلدر • که وضع مهر و وفا

نیست روی زیبا را • که زیبا یوزلک مهر و وفا اسلوبی یوقدر مهر و وفا ذکرینده

ایهام وار در بیت تا قصهٔ سکندر و دارا نخوانده ایم • از ما بجز

حکایت مهر و وفا مپرس • بکر صحبت احباب و آشنایی بخت • دو

دارا ایله اولن صحبت و بخت ایله اولن آشنالق شکری سببی ایله • بیاد دار

غریبان دشت و صحرا را • دشت و صحرا غریبلرینی یاد کل طوت •

در آسمان نه عجب گر زگفتهٔ حافظ • عجب دکل اگر حافظک سوزندن

آسمانده • سماع زهره برقص آورد مسیحا را • زهرهنک سماعی مسیحایی

رقصه کتوره یعنی حافظک شعرنده اول قدر سوز وار درکه انک سوزندن

کر تودوشناکردن معناسنه در

بعض نسخه ده الکرمه بو بیت واقع اولور

کفتن کفتی معناسنه در

لطیفه

زمه

زهره سماعه کلور و زهره نک سماعندن حضرت عیسی رقصه کلور عجب دکلدر

بیت دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما • دون کیجه مسجددن

میخانه جانبنه کلدی بزم شیخمز یعنی روز ازلدن تکمیل شریعتدن صکره

بزم پیرمز مرتبهٔ طریقت ویردی مسجددن مراد مرتبهٔ شریعت در میخانه دن مراد

مرتبهٔ طریقت در • چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما • ای طریقت

دوستلری بوندن صکره بزم تدبیرمز نه در یعنی تدبیر که تلمیح اولنمق در

مصراع ثانی ده اولن طریقت لفظی مبیّن در که میخانه دن مراد فی الحقیقه میخانه

دکلدر طریقت در و مصراع ثالث ده اولن طریقت لفظی دخی بو معنایه شاهد در

ما مریدان روی سوی کعبه چون آریم چون • بز مریدلر کعبه جانبنه نیجه توجه ایدهلم چون بو نده شیخ صنعان

قصه سنه اشارت وار در • روی سوی خانهٔ خمار دارد پیر ما • بزم پیرمز

می فروشک خانه سی طرفنه یوز طوتر یعنی توجهی اول جانبه در خانهٔ خماردن

مراد وادئ لاهوت در • عقل اگر داند که دل دربند زلفش چون خوشست

اهل عقل اگر بیله یعنی اگر بیلیدی که کوکل سنک زلفک بندنده نیجه خوشدر

و نیجه حضور ده در • عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر ما • عاقللر

دیوانه اولورلر یعنی اولورلر ایدی بزم زنجیرمزدن یعنی اول زنجیره بعلقمزدن

اوتری زلفدن مراد اسرار الهیه در که اولیاء اللهک کوکللری انک ایله

معتقد در که مصراع ثانی ده زنجیر ایله اداانری • گفتمش در بند زلف

تو در قید بماند • گفت دیوانه همان بهتر که مقید باشد • مرغ دل را صید

جمعیت بدام افتاده بود • جمعیت صیدی کوکل مرغنک دامنه صکر

دوش دن مراد بو نت روز ازل در

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای یاران تقدیر نه در

دوشمش ايدي يعني قلبه جمعيت كلمش ايدي • زلف بكشي دي زدست
تا بشد نجچير تا • زلفكي آچدك بزم صيدمز بزم الزدن كتدي يعني چونكه
كه اسرار المحبه دن قلبمز دور دوشدي پريشان اولوب امور دنيايه
معتقد اولدي • روي خوبت آيتي از لطف بر ما كشف كرد • سنك خوب
يوزك لطف دن بزم اوزرمزه بر آيت كشف ايلدي • زان سبب جز لطف
وخوبي نيست در تفسير ما • اول سبب دن بزم تفسيرمزده لطف وخوب
لقدن غيري يوقدر زيرا بز سندن جهان بونلري كوردك خطاب خدايه در
با دل سنگينت آيا هيچ در كيرد شبي • سنك طاش كبي محكم قلبكه عجب
هيچ بر كيجه تأثير ايدرمي • آه آتش بار وسوز ناله شبكير ما • بزم آتش
ياغدرجي آهمز وبزم شبكيرده اولن نالهمزك سوزي شبكيره كيجه اويوميانلر
كمه وسحر وقتي وبر تاج مغنايه وحي جايز در دل سنكيني ذكري حق تعالى
نك صفت استغناسني بيان در • بيت • يار باده كه در بارگاه استغنا •
چه پاسبان وچه سلطان چه هوشيار وچه مست • باد بر زلف تو آمد
شد جهان بر من سياه • سنك زلفكه يل طوقندي جهان بنم اوزرمه سياه
اولدي زيرا جانكي ستر ايدوب بني مشاهده دن محروم ايلدي يعني جانكه
تجلي سنه محبت مصنوعات پرده اولدي • نيست از سوداي زلفت
بيش ازين توفير ما • سنك زلفك سوداسندن بزه بوندن زياده فايده
يوقدر بونك ايله تنبيه ايدركه مصنوعاته محبت اتمك ديدار صانعه حجاب
اولور • تير آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش • بزم آهمز
تيري فلك دن كچر اي حافظ ايسم اول • رحم كن بر جان خود
پرهيز كن از تير ما • كندو جانكه رحم ايله بزم تيرمزدن حذر ايله خواجه
حافظ اگرچه ظاهر اكندوسنه خطاب ايدر اما معنيده جانانه خطاب ايدر

نتة كم ترك ده

نتة كم تركهكي ده واردر فقيرم سكا سويلرم كلتم سن اشت • وله ايضا
عمل زمان سلطان كه رسانند اين دعا را • سلطانك مصاحبلرنه كيم اير شرر
بو دعايي كه مراد مصراع ثاني در • كه بشكر پادشاهي زنظر مران گدارا • كه
پادشاهلق شكرنه كدايي نظردن سورمه يعني پادشاه اولدغك شكرانه كدا
رعايت ايله مصراع ثاني نك دعا اولمسي خبره دلالت اتمك وكدالرك دعاسنه
فقراء اولمق اعتباري ايله در • ز رقيب ديوسيرت بخدا پناه هم شيطان
خويلو رقيب دن كنه خدايه صغنورم رقيب دن مراد بوندن نفس اركه
وصال خدايه مانع در • مگر آن شهاب ثاقب مددي كند سها را • اوله كه
اول نورلو شهاب سهايه بر مدد ايده شهاب دن مراد جذبهٔ الهيه در سهادن
مراد كندوسي در سها بر كوچك كوكب اسمي در • چه قيامت است جانا كه بعاشقان
نمودي • نه قيامت در اي جان كه كوستردك انلره بو قدر شور واضطراب
دوشدي • رخ همچو ماه تابان قد سرو دلربا را • ماه تابان كبي رخكي كوكل
قابجي سرو قدكي مراد تجلي ذات دركه عاشقلر اكه تحمل ايدمزلر دل عالمي
بسوزي چو عذار برفروزي • عالم خلقنك كوكلني يقرسن چونكه عذاركي شعله
لندررسن • دل وجان فداي رويت بنما عذار يارا • دل وجان سنك يوزكه
فدا اولسون اي يار كوستر عذاركي • همه شب درين اميدم كه نسيم صبحگاهي
دوكلي كيجه بو اميده ام كه بر صبحگاه يلي • به پيام آشنايان بنوازد آشنا را
اشنالر خبري ايله اشنايي اوخشيه صباح يلنده مراد فيض الهي در آشنايان
دن مراد اولياء الله در • دل عالمي بسوزي • سياهت از كرده بخون ما اشارت • سنك
سياه كريكك اكر بزم هلاكمزه اشارت اتدي ايسه • ز فريب او بينديش و غلط
مكن نگارا • انك فريبندن اندیشه ايله وغلط ايلمه اي نگار • ز فريب چشم
جادو دل دردمند خون شد • جادو چشمكك فريبندن دردلو كوكل

خون اولدی • نظری کن ای عزیزم که چگونه کشت مارا • بر نظر ایله ای
عزیزم که بزی نیجه هلاک ایلدی • بخور اگر جرعهٔ ده تو بعاشق سحرخیز • الله
حقیچون که سن سحرخیز عاشقه بر جرعه ویر جرعه دن مراد طلب احسان در معنای
ظاهری اوزره مرشددن فیض استمک در معنای باطنی اوزره • که دعای صبحگاهی
اثری کند شمارا • که سحر وقتنک دعاسی سزه بر اثر ایلدی یعنی اول وقتده
سزه دعا ایدرم • دل ورد هند حافظ که ز هجر تست پرخون • حافظک دیدنه
کوکلی که سنک فراقکدن قان ایله پردر • چه شود اگر زمانی برسد بوصل یارا
اگر حافظ بر زمان سنک وصالکه ایرشه نه اولور ای یار **ولە ایضاً**

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

صوفی بیا که آینه صافیست جام را • ای صوفی گل که جامک آینه سی صافی
یعنی قلبمز عشق الهی سببی ایله زرق وریادن پاک وصافی در • تا بنگری
صفای می لعل فام را • تا لعل رنکلو میک صفاسنی کورهسن می دن
مراد عشق جام دن مراد دل در **بیت** شود که اهل مذهب را خبر از
مشرب رندان • بگذار تا شوند مذهبها بیا هوز تو مشربها • عنقا شکار کس
نشود دام باز چین • عنقا کیمسه شکار اولمز دامی دوشور یعنی بو فکردن فراغت
ایله • کانجا همیشه باد بدستست دام را • زیرا اوراده یعنی عنقا ایچون
دام قونولن یرده دایما دامک النده یل وار در عنقادن مراد ذات حق در
نته کم تصوف رساله لرنده چوق واقع اولمشدر دام دن مراد فنکش فرط
عشق هجر وکثرت عمل در مراد بو در که حق تعالی نک ذاتنی جمیع برنسنه ایله
احاطه وادراک ایتمکه امکان یوقدر • در عیش نقد کوش که چون آبخور
نماند • حاضر عیشه چالش زیرا چون جنت ده رزق قالمدی • آدم بهشت
روضهٔ دار السلام را • آدم علیه السلام جنت باغچه سنی ترک ایلدی
عیش نقد دن مراد عشق در که آدم جنتی انک ایچون ترک ایتدی سن دنیای

عشق ایچون ترک ایله • در بزم دور یک دو قدح در کش و برو • دور بز
بزمنده بر ایکی قدح چک وکت • یعنی طمع مدار وصال دوام را • یعنی ابدی وصاله
امید طمع ایتمه • ای دل شباب رفت و نچیدی گلی ز عمر • ای کوکل جوانلق
گیتدی و عمردن بر گل دیرمدک یعنی ثواب دن بر نسنه حاصل ایتمدک • پیرانه
سر بکن هنری ننگ ونام را • باری پیرلک وقتنده ننگ ونام ایچون بر هنر
حاصل ایله آخره تهی دست گیتمه • راز درون پرده ز رندان مست پرس
پرده ایچنده اولان رازی شراب عشق ایله مست اولمش عاشقلردن صور
کین حال نیست صوفی عالی مقام را • زیرا متعالی عالی صوفی نک بو حالی
یوقدر یعنی پرده ایچنده اولان رازی بیلمز زیرا عشق الهی ایله مست دکلدر
مارا بر آستان تو بس حق نعمتست • سنک آستانک اوزره بزه چوق نعمت
حقی وار در مراد کندوسنه اولان کثرت انعامی بیان در • ای خواجه باز بین
بترحم غلام را • ای افندی بز ترحمله کرو غلامکه نظر ایله • حافظ مرید جام
میست ای صبا برو • حافظ جام میک یعنی عشقک محبی در ای صبا یوریکل
وز بنده بندگی برسان شیخ جام را • و بنده دن بندلکی ایرشدر
جام شیخنه یعنی مرشد کامله دیکه حافظ سنک غلامکدر **ولە ایضاً**

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

صلاح کار کجا و من خراب کجا • عمل صالح قنده و بن فاسق قنده • ببین
تفاوت ره از کجاست تا بکجا • اگیسک ما بیننده اولن یولک
تفاوتنی کور که قندن قنده در یعنی چوق تفاوت وار در • چه نسبتست برندی
صلاح وتقوی را • صلاح وتقوایه رندلک ایله نه مناسبتی وار در • سماع
وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا • وعظ استماع ایتمک قنده رباب نغمه سنی استماع
ایتمک قنده رندلک دن مراد عاشقلق در مراد عاشقلغی صلاح وتقوی دن
ترجیح ایتدوکی بیان در رباب دن مراد مرشد در نغمه دن مراد مرشدک

حیات بخشی سوزی در • دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس • کوکلم
صومعه دن و ریا خرقه سندن منقبض اولدی • کجاست دیر مغان و شراب ناب
کجا • مغ لر دیری قنده در و صافی شراب قنده • دیر مغان دن مراد مرشد کامل
لرک آستانه سیدر بعض دیواننده پیر مغان واقع اولور اول وقت مرشد کامل
مراد اولور شراب ناب دن مراد عشق پاک در بو بیت دن معلوم اولور که
بو غارده ذکر اولنان بیت لردن مراد رندلکی مدح در اگرچه ظاهر اذم در •
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال • وصال روزگاری گیتدی اگرچه انک
لطیف یادی اولسون یعنی اگلسون • خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا •
خود اول کوز اوجی ایله نظر قنده گیتدی و اول عتاب قنده گیتدی همان بانکله
علاقه‌یی قطع اتدکی • ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد • دوستک
یوزندن دشمن لرک کوکلی نه ادراک ایدر • چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا •
سونمش چراغ قنده آفتاب شمعی قنده یعنی منکر عشق اولنلر مرشد کاملک
احوالندن بی‌خبرلردر و اصلا مناسبت یوقدر سونمش چراغ آفتاب شمعندن
روشن اولمدیغی کبی • چو کحل بینش ما خاک آستان شماست • چونکه بزم
کوزمزک سورمه‌سی سزک آستانکزک خاکی در که چشمز بوندن روشن اولمشدر •
کجا رویم بفرما ازین جناب کجا • بیور بو جناب دن قنده کیده‌لم قنده حال بوکه
بو درکاهدن غیری درگاه بیلمزز بوندن مراد حق جل و علادر و مرشد کامله اولمق
روشندر • مبین بسیب زنخدان که چاه در راهست • محبوبک سیبه کبی
لطیف زنخدانینه نظر ایلمه زیرا بو یولده قیو واردر • کجا همی روی ای دل
بدین شتاب کجا • ای کوکل بو سرعت ایله قنده گیدرسن قنده مراد نفسک
هواسنه تابع اولمقدن تخویف در • قرار و صبر ز حافظ طمع مدار ای دوست •
ای دوست حافظدن قرار و صبر امید طوتمه • قرار چیست صبوری کدام

وخواب

وخواب کجا • قرار نه در صبور قنقی سیدر و خواب قنده در یعنی بونلر عاشقدن
اولمز صبوری کلمه سنده یا وحدت ایچون اولمق زیاده روشن در بیت نازنین را
عشق ورزیدن تر بیدر جان من • شیر مردان بلاکش یا ورتیش غوغا نهند و

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

له ایضا ما بر فتیم تو دانی و دل غمخوار ما • بز گیتدک سن بیلورسن
و بزم غم ییجی کوکلمز بیلور دانی نک مفعولی مصراع ثانی در رفتیم دن صکره واو
یازلمق خطادر • بخت بد تا کجا میبرد آبشخور ما • بزم بخت قنده ایلدر
بزم آبشخور حظی بوندن مراد جانان دن دور اولق بلادیده ایرشور
دیگر بیت دور از توجه در تیغ نبود کام ما • بر جان و دل خاکنه نهاد
از نثار مژه چون زلف تو در زیر کیرم • مژه نثارندن سنک زلفک کبی
زری ایچنه یاتورم نته کیم خلق ما بینده عادتدر که اطفالک کیسولرینی التون
لر ایله اورارلر • قدری کز تو سلامی بر ساند بر ما • هر کیمه که سندن بزم
قتمزه سلام ایرشدره بو وجه دخی جائزدر سنک ایلچک که سندن بزم جانب
قتمزه بر سلام ایرشدره بو وجه ذکر جزؤ و ارادهٔ کل طریقی ایله اولور نثار
مژه دن مراد سرور مدن زیاده قان اغلمه‌یم دیکر نثار تعظیم ایچون صاح
نسنه‌نک اسمی در سیم و زر و جوهر کبی • بدعا آمده ام هم بدعا دست
بر آر • دعایه کلمشم سن دخی دعایه ال قلدر بو خصوص دن او تری • که
وفا با تو قرینست و خدا یاور ما • که وفا سکا قرین و خدا بزه معین
اولسون • بترست کر همه عالم بهم تیغ زنند • سنک باشک حقیچون
اگر دو کلی عالم بر باشمه تیغ اوره‌لر • نتوان برد هوای تو برون از
سر ما • سنک محبتکی بزم باشمزدن طاشره التمک ممکن دکلدر بتم مصراع
ثانی نک مضمونه مصروف در • فلک آواره بهر سو کندم میدانی
فلکی هر جانبه آواره ایدر بیلورسن • رشک می آیدش از مجلس

جانان بزور رما • بزم حیات بخش صفا جستن دن اکر رشک کلور میدانی
تک مفعولی مصراع ثانی در • کر همه خلق جهان بر من و تو حیف کنند • اکر
دوکلی جهان خلقی سکا و بکا ظلم ایلیه لر • بکشد از همه انصاف و ستم داور ما
دوکلی خلقدن چکر یعنی الور عدل ظلمی بزم حاکمز که حق الله تعالی حضرتی در
روز باشد که بیاید بسلامت بازم • کون اوله که یارم سلامت ایله کرو
کله باشد ده معنی استفهام اعتبار اولنمق اولی در • ای خوش آن
روز که آید بسلامی بر ما • ایه خوش اول کون که یار بر سلام ایله بزم قتمزه
کله مراد مرشد نک وصالنی طلب اتدوکی اشعار در • هر کر کوید شنو
دور رندای حافظ • هر کیم که اراق سفر طوتمزسن ای حافظ او دیه • کو
درازی یوسف نشر نبرد از بر ما • دیه اکه سفر اوزاقلغی بزم باشمزدن
محبت و هوسی ازاله ایلمز زیرا بزم عشقمز غیرلرک عشقنه بکزمز • وله
ایضا لطف باشد که نپوشی از گدایان رو را • لطف در اکر
کدالردن یوزکی اورتمیه سن • تا بکام دل ببیند دیده ام روی ترا
تا بزم کوزمز کوکل مرادی ایله سنک یوزکی کوره • همچو ماروتیم دایم
در بلای عشق زار • هاروت کبی دایم عشق بلاسنده زارز • کاشکی
کاشکی هرکز ندیدی دیده ام روی ترا • نولیدی بزم کوزمز هر کز
سنک یوزکی کورمیدی که بو بلایه اوغرامزدق • کی شدی
هاروت در چاه زنخدانت اسیر • هاروت سنک زنخدانک چاهنده
صنم قچان اسیر اولور ایدی • کر نکفتی شمه از حسن تو ماروت
را • اکر سنک حسنکدن بر شمه ماروته دیمیدی • بوی کل بر خاک
بر خاکت کوییا ای پری انداز چمن • چمنده کل رایحه سی ظاهر
اولدی یعنی بهار ایرشدی ای پری دیرسن • بلبلان مستند

کویا

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

کویا دیده بر ما روت ترا • کویا و مترنم اولدی بلبللر سنک ماروت
یعنی سان کوزکه مست اولمشلردر بوی کل ایله مست اولمشلردر
میکشد جور و جفاهایت ز هجران ای صنم • فراقکدن سنک جور و
جفالرک چکر ای صنم • لطف فرما تا ببیند حافظ ما روی را • لطف
بیور تا بزم حافظمز سنک یوزکی کوره • وله ایضا • تا جانان
عاشقان را از در وصل خود صلا • تا سنک جانک عاشقلره کنو
وصالنه صلا اوردی • جان و دل افتاده اند از زلف و خالت در
بلا • جان و دل سنک زلفک و خالکدن بلایه دوشمشلردر
آنچه جانا عاشقان از دست هجرت می کشند • آنی که عاشقلرک
جانی سنک هجرک الندن چکر • کس ندیده در جهان جز کشتگان کربلا
کربلا صوسزلرندن غیری جهانده کمسه کورمش در خطاب خدایه در
ترک من گر میکند مستی و رندی جان من • ای بنم جانم محبوبم
جانم اکر بنم محبوبم مستلک و رندلک ایلیه • ترک مستوری و زهدت
کرد باید اولا • اولا سکا مستورلکی و زهدی ترک ایلمک کرک
وقت عیش و موسم شادی و هنگام شراب • عیش وقتی
و سرور موسمی در و شراب وقتی در • پنج روز ایام عشرت
غنیمت دان هلا • بش کون عشرت ایامنی هله غنیمت بیل
یعنی طاعت و عشق زمانی در بو بش کون که عمردن هنوز باقی در
انی غنیمت بیل زیرا صکره انک هر دمنه باشدن باشه عالمی ده
عوض ویرسک اله کرمز • مثنوی سکندر که بر عالمی حکم داشت
در آن دم که بی رفت عالم گذاشت • میسر نبودش که در عالمی

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ستانند و مهلت و دهند شش و پنج • حافظا گر پای بوسی شاه
دستت می دهد • ای حافظ اگر سکا شاهک ایاغنی اوپمک میسر
اوله پای بوس ومامراد تقرب حاصل اتمکدر شاه دن مراد
حضرت پادشاه و مرشد کامل اولمق ممکن در • یافتی در هر دو عالم
رتبت عز و علا • بلا بر اکی عالمده عزت و بلندلک مرتبه
سنی بولورک

حرف الباء

گفتم ای سلطان خوبان
رحم کن بر این غریب • ای خوب لرک سلطانی بو غریبه
اوزره رحم ایله دیدم • گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین
غریب • جانان بو سوزی ایشدوب ایتدی کوکلی ارزوسنده
مسکین غریب اوب سرکک ایلر دنبال دل یونق ارزو معناسنه
عجمده استعمال در نته کم ترکیده کوکلی اردنه دوشلو دیرلر
کوکلنه تابع اولدیغی بجک یرده ره کم شدکند بو تع اوب
سرکک ایلر معناسنه استعمال در یعنی سن مسکین غریب یاکه سوز
سویلک اوب سرکک در بیت آه ای سلطان خوبان رحم
کن بر این غریب • از تو گر لطفی نبیند چون کند مسکین غریب

بیت آه ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب • از تو گر لطفی نبیند چون کند
مسکین غریب • گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار • جانانه بر زمان بکجه یر
توقف ایله دیدم جانان جواب ویروب ایتدی بنی معذور طوت • خانه پرور
دی چه تاب آرد غمم چندین غریب • نازو نعمت ایله سایه ده بسلنمش بر نازنینی عظم
غریبک بو قدر غمنه نه طاقت کتورر مصراع ثانی جانان جانبندن بیان اعتذار اولمق
اولی در • خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم • شاهلق سنجابی اوزره یاتمش
ایومش بر نازنینه نه غم • گر ز خار و خاره سازد بستر و بالین غریب • اگر
غریب خاردن دوشک وخارادن یصدق دوزه یعنی دکن دوشنه و طاشی
یصدقه مراد حضورده اولنلر بلاده اولنلرک حالنی بیلمزلر دیمکدر • ای که در زنجیر
زلفت جای چندین آشناست • ای محبوب که سنک زلفک زنجیرنده بو قدر
آشنانک جای گرفتاردر • خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب
آل رنکلو یوزده اول سیاه بک خوش عجیب واقع اولمش در که زلفکده آشنا
لرک جای گرفتار اولدیغنه یوزکده اولن سیاه خال شاهدر غریب لفظی رنکین
لفظنه دخی قصر و فصل اولمق جایزدر • می نماید عکس می در رنگ روی مهوشت
سنک ماه کبی لطیف یوزک رنکندن بیک عکسی یعنی قرمزی کورنور • همچو برگ ارغوان
بر صفحه نسترن غریب • ارغوان یپراغی نسترن یوزی اوزره عجیب و غریب
کورنور نتکم حافظ بو بیت ایله مرشدنه خطاب ایدوب ایدر بزم عشقی دیسن
بر جام نوش اتمش سن که انک اثری سنک آی کبی یوزکده زیاده ظاهردر بوندن
مراد مرشدنی مدح در • بس غریب افتاده است آن مور خط گرد رخت • سنک
یوزک چوره سنده اول موره بکزر خط زیاده عجیب واقع اولمش در زیرا زیاده
محسن اولمش در • گرچه نبود در نگارستان خط مشکین غریب • اگرچه نگارستان
ده سیاه خط عجیب و مقبول اولمز بو معنی ثانی استاددن مسموع در اگرچه سایر
محبوب لرک یوزنده اولن مور خط محسن دوشمدی لیکن سکا زیاده محسن دوشدی
بو تقدیر اوزره نگارستاندن مراد سایر محبوب لرک یوزی اولور • گفتم

ای شام غریبان طرهٔ شبرنگ تو • ایتدم ای جانان غریبلرک شامی سنک
طرهٔ سیاهکدر • در سحرگاهان حذر کن چون بنالد این غریب • حذر ایله چونکه
سحر وقتلرنده بو غریبلر ناله ایلیه زیرا اول وقتلرده دعالر مستجاب اولور •
گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند • جانان ایتدی ای حافظ آشنالر حیرت
مقامنده در • یعنی انلر دخی تحیردن خلاص بولمزلر • دور نبود گر نشیند خسته و
غمگین غریب • بعید دکلدر اگر غریب خسته و غمگین اوتورسه زیرا آشنالر ایله بویله
معامله ایدن غریبلر ایله نیجه معامله اتسه گرک • مراد مرشد کاملک کمال استغنا
سنی بیان در • وله ایضا • میدمد صبح و کله بست سحاب • صبح ظاهر اولور و سحاب
پرده بغلدی یعنی هوا بولتلندی لطیف اولدی که آفتابک حرارتنی دفع ایلدی
الصبوح الصبوح یا اصحاب • صباح شرابنی ایچک صباح شرابنی ایچک ای صحابه
گویا بو بیت شیخک اغزندن درکه بونک ایله مریدلرینی بو لطیف وقتده عشق و
عبادته قندرر • می‌چکد ژاله بر رخ لاله • هوانک لطافتندن لاله‌نک رخی اوزره
شبنم طامار • المدام المدام یا احباب • مدام ایچک مدام ایچک ای دوستلر
مراد غفلت ایله بو عزیز وقتی فوت اتمک دیمکدر • می وزد از چمن نسیم بهشت
چمندن جنت یلی اسر • هین بنوشید دمبدم می ناب • چونکه بویله در ایلیه دایما
صافی شراب نوش ایلکوز زیرا نسیم بهشت ایله چمن بهشت اولدی بهشتده
صرف شراب منع یوقدر مراد عشق و طاعته سعی ایلیه • تخت زمرد زده ست
گل بچمن • گل چمنده باشلی تخت قورمشدر • راح چون لعل آتشین
دریاب • چونکه حال بویله در سن دخی آتش کبی قرمزی شرابی تدارک ایلیه
مراد بونک کبی لطیف وقتده عشق و طاعتی الدن قومه دیمکدر • در چنین مو
سمی عجب باشد • بونک کبی لطیف بر زمانده عجب در • که ببندند میکده بشتاب
که میخانه‌نی سرعت ایله بغلیه‌لر یعنی مرشدلر مریدلرنی فیضدن محروم ایده‌لر
در میخانه بسته‌اند دیگر • میخانه قپوسنی کرو بغلمشلر • افتتح یا مفتح
الابواب • سن فتح ایله ای بابلر فتح ایدیجی مفتح الابوابدن مراد حضرت

بحر خفیف مسدس
فاعلاتن مفاعلن فعلاتن

حق تعالی حضرتیدر و بکر لفظی بو قافیه‌ده مصرع مفرد اولمغه اوزن شرح اولنمدی
مصراع ثانیه مفهوم اعتبار او بنجق اولور ایسه معنی بویله اولور میخانه قپو
سنی بغلمشلر کرو سن فتح ایله ای بابلر فتح ایدیجی • لب لعل و خط زمرد احق
نمکت • سنک لعل کبی رنکین لبلرک نمک حقی ایچون • هست بر ریش سینه‌های کباب
آتش عشق ایله کباب اولمش سینه‌لرک یاره‌سی اوزره وار در • خاطب دن مراد
مرشد کاملدرکه اسرار الهیه‌یه متعلق اولان کلمات ایله مریدلرک دللرینی هوا
طردن خلاص ایدر • حافظا غم مخور که شاهد بخت • ای حافظ غم یمه زیرا بخت
محبوبی • عاقبت برکشد ز چهره نقاب • عاقبت یوزندن نقابی دفع ایدر یعنی
عاقبت نیکبخت اولوب مرادکه واصل اولورسن • وله ایضا • صبح دو
لت میدمد کو جام همچون آفتاب • دولت صبحی ظاهر اولور آفتاب کبی جام
فرصتی زین به کجا یابی بده جام شراب • بوندن یک بر فرصت قنده بولورسن
ویر شراب جامنی یعنی عشق و توجه بوندن ایو زمان اولمز فرصتی فوت
ایلمه • صلای باده زد پیر خرابات • بیا ساقی کرمی الناجز افات •
خانهٔ بی تشویش و ساقی یار و مطرب بذله گو • خانه تشویشسز و ساقی دلبر و
مطرب لطیفه سویلیجی • موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب • عیش موسمی
و ساغر دوری و یکتلک زمانی در یعنی تمام حضور قلب ایله طاعت ایده‌جک و تعظیمی
اوقات زماندر • از پی تفریح طبع و زیور حسن طرب • طبعه فرح ویرمکدن و طربک
حسنی زینت ایتمکدن اوتری یعنی طربی زیاده ایتمکدن اوتری بعض نسخه‌ده حسن
و طرب واقع اولور واو عاطفه ایله اول وقت معنی عطف طریقی ایله اولور • خوش
بود ترکیب زرین جام با لعل مذاب • لطیف در التون قدحی اریمش لعل ایله
ترکیب ایلمک یعنی التون قدح ایله شراب نوش ایتمک زیاده مفرح در معنای تصوفی
سی بودر نه لطیف در اخلاق ذمیمه‌دن پاک صافی اولان قلب که شراب عشق ایله
پر اوله زیرا ایکر اکر غم دنیا طاری اولماز لعل مذابدن مراد دخی در مذاب لعلم
فیم ایله اریمش معناسنه در معنای تصوفیسی اوزره لعل مذابدن مراد عشق

آتی در • شاهد و مطرب بدست افشان و مستان پای کوب • محبوب مطرب ال سلکی و مستلر ایاق دوکیجی یعنی بونلر رقص و سماع ایدجیلر • غمزهٔ ساقی چو چشمش پی پرستان مست خواب • ساقی نک غمزه سی می پرستلرک چشمی کبی خوابه مست یعنی عالم استغراقه وارمیش • خلوت ما خاصست و جای امن و نزهتگاه انس • خلوت خاص درو امن یری در و انس نزهتگاهی در نزهتگاه سیرانگاه و سرور یری انس آشنالق معناسنه در • هرکه این صحبت بیابد باید او صد فتح باب • هر کیم بو صحبتی بوله اول که حقیقتده یوز فتح باب بولور مراد اسرار و قرب حصولی در • از خیال لطف می مشاطهٔ چالاک طبع • میک لطافتی فکر ایدکدن چالاک طبع مشاطه یعنی بادکه نباتاتک بجازا مربی سیدر • در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب • گل یپراغی ایچنده گلاب لطیف پنهان ایدر زیرا کورر که شراب اولان کیفیت و حالت گلابده یوقدر بو معنی چالاک طبعدن مراد باد اولدیغنه کوره در بو معنایه کوره می دن مراد عشق در و خوش لفظی استهزا ایچوندر نته کیم منطق الطیرده بو بیتده خوش لفظی استهزا ایچوندر • کای همه بد عهدی از سر تا بپای • خوش وفا و عهدی ای آزاده جای • بو وجه دخی جایزدر بیک لطافتی صورتندن چالاک طبع مشاطه گل یپراغی ایچنده گلاب لطیف پنهان ایدر بو معنی اوزره چالاک طبعدن مراد ساقی و برگ گلدن مراد عذار محبوب و گلابدن مراد شراب اولور و شرابه گلاب اطلاقی بو دیوانک بو بیتنده روشندر • بر رخ ماه تو ز آن ساغر گلابی • که خواب آلوده ایم ای بخت بیدار • تا شد آن مه مشتری در های حافظ از گنون • ناکه اول ماه حافظک درلرینه یعنی انک لطیف اشعارینه مشتری اولدی شمدی • میرسد هر دم بگوشش زهره را کلبانگ رباب • هر دم حافظک ربابی صداسی زهره نک قولاغنه ایرشور بو سوز بونک مرشدی اولمق اوزره نشأه در

ولـه ایضاً

ز باغ وصل تو یابد ریاض رضوان آب • باغچه لری سنک وصلک باغندن بولور لطافتی خطاب خدایه در آب بونده لطافت معناسنه در نته کیم بو دیوانده واقع اولمشدر • مخمور جام عشقم بزنی شرابی •

برکن

برکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی • ز تاب هجر تو دارد شرار دوزخ تاب • دوزخ شراری واری سنک فراقک شعله سندن طولنر یعنی جنت و صالک مظهری در بیری دوزخ فراقک مظهری در که اوتکی سی اثر جمال ثانیجی سی اثر جلال در • بحسن عارض و قد تو برده اند نیاب • سنک حسن عارضک و قدک صنفنش لردر • بهشت و طوبی و طوبی لهم و حسن مآب • جنت و طوبی اغاجی و سعادت و حسن مرجع اهل ایچوندر خطاب خدایه در بو بیتده صنعت لف و نشر مرتب واردر • چو چشم من همه شب جویبار باغ بهشت • هم چشم کبی در جنت باغنک ایرمغی دو کلی کیجه یعنی هر دم کریاندر • خیال نرگس مست تو بیند اندر خواب • سنک مست چشمنک خیالنی خواب ده کورر دیو کورر معناسنه دخی جایزدر نرگس چشم معناسنه ده که اندن مراد ذات باری در بو نوع دخی خطاب خدایه در • بهار شرح جمال تو داده در هر فصل • بهار هر فصلده سنک جمالک شرحنی ویرمشدر • بهشت ذکر جمیل تو کرده در هر باب • جنت هر بابده سنک ذکر جمیلک ایلمشدر خطاب بنه خدایه در • بسوخت این دل خام و بکام دل نرسید • بو خام کوکل یاندی و کوکلی مرادینه ایرشمدی • بکام اگر برسیدی نریختی خوناب • اگر مرادینه ایرشیدی قانلو یاش دوکمز ایدی بو نوعی دخی جایزدر لکن معنا بوبله اولور اگر مرادینه ایرشیدی قانلو یاشی دوکمز ایدی یعنی دوکمز ایدی • لب و دهان ترا ای بسا حقوق نمک • سنک لب و دهانک ای چوق حقلری • که هست بر جگر ریش و سینه های کباب • که مجروح جگرلر اوزرینه و کباب اولمش سینه لر اوزرینه واردر • کمان مبر که بدور تو عاشقان ر مستند • صنمه که سنک دورکده عاشق راحت در • خبر ندارید از احوال زاهدان خراب • عشق ایله خراب اولمش زاهدلرک احوالندن خبر طوتمزسین مراد عشق الهی نک جمیع اشیایه شمولنی اشعاردر • مرا بدور لبت شد یقین که بتوهر لعل • سنک لبک دورنده بکا یقین حاصل اولدی که لعل جوهری و بو عالمک خاصه اضافتی قبیلندندر جوهر عالم م لعل خاصی در • پذیر میشود

بابدر فعل مضارع
غایب در

سرودی چلبی

فعل ماضی

بحر مجتث مثمن
مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلن

ریاض جمع روضه

از آفتاب عالمتاب • عالمی روشن ایدیجی آفتاب دن ظاهر اولور زیرا
اگر بو ذرک آفتاب اولمیدی لیکن بو حضرت قندن حاصل اولور ایدی • بعشق
روی تو عاشق عزیزی نخر بلا نشت • سنک یوزکک عشقی سببی ایله یعنی سکا
عاشق اولمق ایله عاشقک بلادر باسنه عزیزدر • که فوت میشود اینک بیایکی
دریابت • که انسه شدی فوت اولور کل اکه بر اریش • مثل که عمر به بیهوده
بگذرد حافظ • قوهه که عمر عبث یره بی فائده یکچه ای حافظ • بکوش و حاصل
عمر عزیز را دریاب • چالش و عزیز عمرک حاصلنی بول یعنی عمرکی هوا و هوسه
صرف ایله • وله ایضا • بجان خواجه و حق قدیم و عهد درست • خواجه نک جانی
ایچون و قدیم حق ایچون و درست عهد ایچون خواجه دن مراد بو نده حبیب
اکرم اولمق روشن در حق قدیم دن مراد روح انسانی بیننده اولن حق تر
بیت در عهد درست دن مراد الست بربکم دن اولن عهد در • که مونس دم
صبحم دعای دولت تست • که بنم سحر وقتی مونسم سنک دولتک دعاسی در •
سرشک من که ز طوفان نوح دست ببرد • بنم گوزم یاشی که نوحک طوفانندن
ال الدی یعنی اکا غلبه ایلدی • ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست
سینه لوحندن سنک محبتک نقشنی یومغه قادر اولمدی خطاب بر صاحب دولته
اولدیغی روشن در • بکن معامله وین دل شکسته بخر • بر معامله ایله و بو
صنق کوکلی صاتون آل • که با شکستگی ارزد بصد هزار درست • زیرا
صنق نعی ایله یوز بیک فلوریه دکر درست فلوری و اتجه معناسنه استعمال
اولنور اما بو نده فلوری معناسنه در • بیت • بدرت آورد ای دنیا هنر ننیت
پیکی را اگر نوای دل بدرت آر • ملامتم بخرابی مکن که مرشد عشق • خوای
ایله بنی ملامت ایله زیرا عشق مرشدی یعنی خدا • حوالتم بخرابات کرد
روز نخست • روز ازلده بنی خرابات حواله ایلدی • بصدق کوش که خورشید
زاید از نفست • صدقه چالش که سنک نفسکدن آفتاب طوغه • که از
دروغ سیه روی گشت صبح نخست • زیرا کذب سیه روی اولدی صبح اول

یعنی

درباب بو مطلع ایرشمک معناسنه در

بحر مجتث مثمن
مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلاتن

یعنی صبح کاذب سیه رولغی حکمن دن قرملق اولسی در مراد صدق سبب
سعادت ایدوکن بیان در • دلا طمع مبر از لطف بی نهایت دوست • ای
کوکل دوستک نهایت سز لطفندن امید کسمه دوست دن مراد الله تعالی حضرتلری در
چو لاف عشق زدی سر بباز چابک و چست • چونکه عشق لافنی اوردک چابک و چست
باشکی فدا ایله • ندادم ز دست توشیدای کوه و دشت و هنوز • سنک الکدن
طاغ و صحرا دیوانه سی اولدم و هنوز • نمی کنی بترحم نطاق سلسله سست • ترحم
ایله زنجیرک قوشاغنی یعنی بندنی هلا گوشک ایلمزسن که سنک بندکدن خلاص میسر
اوله • زبان مور بآصف دراز گشت از آن • مورک زبانی آصفه دراز اولدی
اول سبب دن آصف سلیمان پیغامبرک وزیرینک اسمی در • که خواجه خاتم جم یاوه
کرد و باز نجست • که سلیمان پیغامبر علیه السلام سلطنت خاتمنی ضایع ایلدی
دانی کرو طلب ایتمدی بو حکایت زیاده روشن در • مرنج حافظ و از دلبران
حفاظ مجوی • انجنمه ای حافظ و دلبرلردن وفا استمه حفاظ بو نده وفا معناسنه در
گناه باغ چه باشد چو این گیاه نرست • باغک کناهی نه در چونکه بو اوت بتمدی
یعنی دلبرلرده وفا یوقدر • وله ایضا • رواق منظر چشم من آشیانه تست
بنم چشمم منظرینک رواقی سنک آشیانک در یعنی سنک مکانکدر رواق بو نده
چارطاق معناسنه در آشیانه یوا • کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست
کرم کوستر و آشغه کل زیرا خانه چشم خانه سی سنک اوکدر • بلطف خال و
خط از عارفان ربودی دل • زلف و خال خط ایله عارفلردن کوکل قاپدک
لطیفهای عجب زیر دام و دانه تست • سنک دام و دانک التنده عجب لطیفه لر
واردر خطاب خدایه در • دلت بوصل گل ای بلبل سحر خوش باد • ای
سحر بلبلی گل وصالی ایله سنک کوکلک خوش اولسون • که در چمن همه
گلبانگ عاشقانه تست • زیرا چمنده کلی سنک عاشقانه آوازکدر
یعنی وصال حق شول کمسه سزادر که سحر خیز اولوب حق ایچون طاعت
و تسبیح ایده • علاج ضعف دل ما بلب حوالت کن • بزم دلمز ضعفنک

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

ضعفنڭ علاجنی لبکه حواله ایله • که آن مفرح یاقوت در خزانهٔ تست • زیرا
اول مفرح یاقوت سنڭ خزینکده در خطاب خدایه در و مرشده اولمق حکمی در
بتقی منقصرم از دولت ملازمتت • جسم ایله سنڭ ملازمتڭ دولتندن
منقصرم یعنی عاجزم • ولی خلاصهٔ جان خاک آستانهٔ تست • اما جانمڭ خلاصه
سی یعنی دل سنڭ آستانڭڭ خاکی در بو خطاب حق تعالی حضرتنه اولمق اولی در و درویشه
منم آن که دهم نقد دل بهر شوخی • بن اول دکلم که کوڭل نقدنی هر شوخه
ویرم • در خزینه بمهر تو و نشانهٔ تست • خزینه یعنی کوڭل قپوسی سنڭ
مهرڭ و سنڭ نشانڭ ایله در که هرگز انده محبت ماسوی یوقدر مراد اهلیت بکم
ده اولمقلق محبتنڭ ثباتنی بیان در • تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین
کار • سن خود نه لعبت بازسن ای لطیف و شیرین ایشلو شهسوار • که تو
چو فلک رام تازیانهٔ تست • که فلک کبی بر توسن سنڭ تازیانڭه مطیع در
حق تعالی حضرتنه خطاب ایدوب ایدر که عجب قادر حاکم سن که فلک و جمیع امور
سنڭ قدرتڭه مطیع در • چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز • نه بنم برمکم
حقه باز فلک طیر نور • ازین حیل که در انبانهٔ بهانهٔ تست • بو حیله‌لردن
که سنڭ بهانه طغارجغڭده در زیرا قیامت بهانه سی ایله فلکی تجارسن دهم
خیر الماکرین سن • سرود مجلست اکنون فلک برقص آرد • سنڭ مجلسڭک سرود
شعری فلکی رقصه کتورر • که شعر حافظ شیرین سخن ترانهٔ تست • زیرا
شیرین سخن حافظڭ شعری سنڭ ترانڭ در یعنی سنڭ مجلسڭده که حافظڭ
شعری اوقنه انڭ شوقندن فلک حتی رقصه کلور قندم قالوی که انده اولنلر
بو خطاب مرشده اولمق اولی در ولە ایضا دل سراپردهٔ محبت
اوست • دل انڭ محبتنڭ سراپرده سیدر یعنی قلبمده انڭ محبتندن غیری
یوقدر • دیده آینه دار طلعت اوست • کوز انڭ طلعتنڭ آینه داری
یعنی انڭ جمالندن غیریه نظرم یوقدر • من که سر در نیاورم بدو کون
بن که اکی عالمه باش اکمزم • کردنم زیر بار منت اوست • بو بیتم انڭ

منتی بو کنڭ الندم در زیرا اول خدادن بی حد و بی حساب احسان کورمشم
که هرگز استغنایه مجال یوقدر • تو و طوبی و ما و قد قامت یار • سن و طوبی
اغاجی و بز و یارک قامتی یعنی اوسکا یوبزه • فکر هرکس بقدر همت اوست
هرکسنڭ فکری انڭ همتی مقدارنجه در بیت طوبی آمد قد تو وقت چرا آمد • کر
جامه سوی ما طوبی لنا • من که باشم در آن حرم که صبا • بن کم اولام او حرمه
که باد صبا • پرده دار حریم حرمت اوست • انڭ حرمی حرمنڭ پرده داری در کم
ایچرو بر یول بولمش در حریمدن مراد جناب قدس در • کر من آلوده دامنم
چه عجب • اکر بن آلوده دامن و فاسق ایسم نه عجب یعنی اکر اصلا زیان یوق
در • همه عالم کواه عصمت اوست • و کلی عالم انڭ عصمت و وحدانیتنه
شاهد در ضمیر غایب خدایه راجع در • دور مجنون کذشت و نوبت ماست
مجنونڭ دوری کچدی و بودم بزم نوبتمز در زیرا بو فانی عالمده بقا ممکن دکلدر
هرکسی پنج روز نوبت اوست • هر هرکه که عالمه کلور بش کون انڭ نوبتی در
ملکت عاشقی و کنج طرب • عاشقلق ملکتی و طرب کنجی کنج کاف عجمی ایله
خزینه ایله مال معناسنه در • هرچه دارم ز یمن دولت اوست • هر نه کم
وارسه انڭ دولتنڭ یمنندن در ضمیر غایب خدایه راجع در • من و دل کر فدا
شدیم چه باک • بن و کوڭل اکر انڭ یولنده فدا اولورق ایسه نه باک • غرض
اندر میان سلامت اوست • غرض اورتاده انڭ سلامتی و بقاسی در
بی خیالش مباد منظر چشم • چشمم قصری انڭ خیالندن اولمسون • زانکه
این کوشه خاص خلوت اوست • زیرا بو کوشه انڭ خاص خلوتی در
از نقش نگارینات مبین جز خیال دوست • یعنی ز غیر دیدهٔ غیرت فراز دار
هر کل نو که شد چمن آرای • هر یکی کل که چمن زینت ایدیجی اولوری یعنی ظاهر
اولوری • اثر رنک و بوی صحبت اوست • اول خدانڭ صحبتی بو رنک و رنکنڭ
اثری در زیرا هر لطیف و رنکین نسنه که پیدا اولور جمیعسی انڭ بر اثری در
مفتقر ظاهر مبین که حافظ را • کمسنڭ ظاهر فقرنه باقمه زیرا حافظڭ • سینه

وقتاکه فضل حق حاصل اولدیغی بیان قلدی کندو تسلیم و رضا اوزره اولوب درگاه حقده ملازمت اتدوکن بیان ایدر سرودی افندی رحمة الله علیه

گنجینهٔ محبت اوست • سینه‌سی انکه گنجینه خزینه‌سیدر یعنی صورتا فقیر کوردکک
که بی زرها تحقیر ایلمه زیرا احتمالدر که اول کس اولیاء اللهدن اوله • بیت
بهر آنکس که نظر ایک قلت بنداوست • چه دانی که صاحب ولایت خود اوست
بعض نسخه‌ده بویله واقع اولور اول وقت مقتضاسی حافظه معروف
اولور • نظر ظاهر مبین که حافظ راست • ولّه العفا • سر ارادت ما و
آستان حضرت دوست • نرم ارادتمز باشی و دوست حضرتنک آستانی
که هرکز اندن غیری یرمز یوقدر • که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست
زیرا هرنه که بزم باشمزه اوزنه کلور انک ارادتیدر • بیت • نگار من سبب
که بر خاک آستانه ما اوست • چو بنیر عمرمان زندجان و دولت نه ما اوست
نظیر دوست ندیدم اگرچه از مه و مهر • دوستک یعنی خدانک نظیرنی کورمدم
اگرچه ماه و مهردن • نهادم آینه‌ها در مقابل رخ دوست • دوستک رخی
مقابله‌سنه آینه‌لر قودم مراد خدانک وحدانیتنه اعترافدر هر چشم ظاهر ایله
جانان ازلک جمالی مشاهده‌سی میسر اولمدیغن اشعاردر • صبا ز حال دل تنگ
ما چه شرح دهد • صبا بزم طار کوکلمز حالندن نه شرح ویرر یعنی عیان اتمکه قادر
دکلدر • که چون شکنج ورقهای غنچه تو بر توست • زیرا غنچه ورقلرینک
بوکلمی کبی نهایت تاتدر • نه من سبوکش این دیر رندسوزم و بس • بو
رند یانجی دیرک سبوکشی الحق بن دکلم • بسا سرا که درین آستانه خاک سبوست
ابا جوق باش که بو آستانه‌ده سبو طپراغیدر • مگر تو شانه زدی زلف
عنبرافشان را • مگر سن عنبر افشان زلفکی طاره دک • که باد غالیه سا
گشت و خاک عنبر بوست • که باد غالیه مسک کبی اولدی و خاک عنبر قوقولی
در مراد جمیع آثار ذات باریدن ایدوکن اشعاردر • نثار روی تو هر برگ
گل که در چمن است • سنک یوزنک نثاریدر هر گل یپراغی که چمنده‌در سنک
یوزکه نثار اولسون بووجه دخی جایزدر • فدای قد تو هر سرو بن که بر لب
جوست • سنک قدک فداسیدر هر سرو فدانی که ایرمق کنارنده‌در سنک

قدکه فدا اولسون بووجه دخی جایزدر • زبان ناطقه در وصف شوق او لال است
کوتاه ناطقه نک لسانی بزم اکا اولان شوقمزی وصفنده دلسزدر • چه جای کلک
بریده زبان بیهده گوست • نا معقول سوزلیجی زبانی قطع اولنمش قلمک نه
یریدر • رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت • سنک رخک خاطرمه کلدی
مرادمی بولورم • چرا که حال نکو در قفای فال نکوست • بجون زیرا ایو حال ایو
فالک قفاسنده‌در • نه این زمان دل حافظ در آتش طلب است • حافظنک
کوکلی همان بو زمان طلب آتشنده دکلدر • که داغدار ازل همچو لاله خودرو است
بلکه روز ازلک داغلوسی ورکندودن بتیجی لاله کبی • بیت • ای گل تو دوش
جام صبوح چه کشیده‌ئی • ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم • ولّه العفا
آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست • اول سیاه چرده محبوب که عالمک
شیرینلکی و لطافتی انکله‌در • چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست
میگون چشم خندان لب خرم دل انکله‌در • گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی
اگرچه جمیع شیرین دهنلر پادشاهلردر اما • او سلیمان زمانست
که خاتم با اوست • او سلیمان زماندر زیرا خاتم انکله‌در سیه چرده‌دن
وسلیمان زماندن مراد حبیب اکرمدر که سید المرسلین و خاتم النبیین‌در که
انک مبارک چشمنده بر حمرت وار ایدی که هرکز زایل اولمدی چشم میگون ایله
اکا اشارت ایدر هم تبسم ایدیکه خندان لب ایله اکا اشارت ایدر هم قلب شریفی
قلبدن پاک ایدی که دل خرم ایله اکا اشارت ایدر بیشرب و پنهاندن هر آدم اسلامی
انبیادر • خال مشکین که بر آن عارض گندم گون است • سیاه بک که اول
گندم گون عذار اوزره‌در • سرّ آن دانه که شد رهزن آدم با اوست
اول دانه‌نک سرّی و لطافتی که اول دانه آدم علیه السلامک یولنی اوربجی
اولدی اول خال ایله‌در مرادینه حبیب اکرمدر که محبوب وصفی ایله وصف
اتمشدر • دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران • دلبرم سفر قصد ایتدی الله
ایچون یاکه درمان ایلک ای یاران • چکنم با دل مجروح که مرهم با اوست

مجروح کوکلمه نه درمان ایدم که مرهم اتمک ایله در مرشدلردن معاونتی ا
طلب ایدرکه کره فیض الهی ایله مستفیض اوله • روی خوبست و کمال هنر
و دامن پاک • خوب یوزی و هنر کمالی و پاک دامنی وار در کمال ایله هنر اوزنا سنده
وار هم قدر • لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست • اول سببدن ایکی عالم
پاک لرنک همتی انک ایله در مراد مرشدلی مدح در • با که این نکته توان گفت
که آن سنکین دل • بو نکته بانکه دیمک ممکن درکه اول سنکین دل • کشت ما را
و دم عیسی مریم با اوست • بزلر ای ولدی و مریم اوغلی عیسی نک نفسی انک
ایله در نکته مصراع ثانی در ~ نقل جانان بخشتنی که با ده از آب حیوان میدهد
زنده را جان می ستاند مرده را جان میدهد • حافظ از معتقدانست گرامی
دارش • حافظ محب و معتقد لرکدن در آنی حرمت لو طوت گرامی کاف
عجمی نک کسره سی ایله و ضلو و عزتلو معناسنه در • زانکه بخشایش بس
روح مکرم با اوست • اول سببدن که چوق روح مکرمک انک ایله بخشایشی
واردر بو وجه دخی جایزدر چوق روح مکرمک اکه بخشایشی واردر یعنی حافظ
چوق عزیزدن مستفیض اولمشدر که اکه رعایت لازم در ولہ ایضا
دارم امید عاطفتی از جناب دوست • دوست جنابندن بر ترحم امیدن
طوترم • کردم جنایتی و امیدم بعفو اوست • بر جرم ایلدم ولیکن امیدم
انک عفوینه در دوستدن مراد بو نده حق تعالی حضرتی در • دانم که بگذرد
ز سر جرم من که او • بیلورم که بنم جرمم هوسندن ناچار یعنی عفو ایدر زیرا او
گرچه پری وشست ولیکن فرشته خوست • اکرچه حسنده پری کبی در
اما فرشته خوی لودر مراد او خدا در • تا شیر چو گوی در سر کوی تو با ختیم
بز سنک سر کوی نکده طوب کبی باشمی اوینادق یعنی سنک عشقک یولنده سر
فدا ایتدک • واقف نشد کسی که چه گوییست وین چه گوست • هیچ کمسه
واقف اولمدی که اول نه طوبدر و بو نه چلکه در مراد جناب قدسه وصول
سببی ایله کند وجودندن و سایر موجوداتدن چکوب الی نشان اولدیغی

نشان اولدیغنی بیان در خطاب خدایه در • بی گفتۀ وگوی زلف تو دل را همی
کشد • سوملکسز و اجازتسز سنک زلفک کوکلی چکر زلفدن مراد بو نده اسرار
الهیه در هم خطاب خدایه در • با زلف دلکشی تو کرا روی گفت وگوست •
سنک دلکش زلفک انکله ایله کیمک گفت وگویه قدرتی وار در • حیجت آن دهان
نبینم از او نشان • هیچ در اول دهان واندن نشان کورمزم • موئیست
آن میان و ندانم که آن چه موست • اول میان موی در واما بیلمزم که اول نه
موی در • عمریست تا ز زلف تو بویی شنیده ام • بر عمر در یعنی چوق زماندر
که سنک زلفکدن برایجه استشمام • زان بوی در مشام دل من هنوز بوست
اول بوی دن بنم کوکلم مشامنده هنوز بوی وار در مراد نفحۀ رحمانیه ایله تنعم
اولدیغنی بیان در • دارم عجب ز نقش خیالت که چون نرفت • سنک خیالک
نقشندن عجب طوترم که نجه کتمدی • از دیده ام که دم بدم مش کار شست
و شوست • چشمم دن که متصل انک ایشی یومق و آرمق در خطاب خدایه در
حافظ بدست حال پریشان تو دلی • ای حافظ سنک پریشان حالکی بر امز در
اما • بر بوی زلف دوست پریشانیت نکوست • دوستک زلفی رایحه سی اوزره
پریشانلغک ایودر زیرا عشق حقیقی در ولہ ایضا آن شب قدری که
گویند اهل خلوت امشبست • اول بر قدر کیجه سی که اهل خلوت ایدرلر بو کیجه
در بو وجهله ده حمل جائزدر بو کیجه در شب قدردن مراد فیض و کشف واقع
اولان کیجه در • یا رب این تاثیر دولت از کدامین کوکبست • بو دولت
تاثیری عجب کوکبک قنغی سندن در • تا بگیسوی تو دست نا سزایان کم رسد
تا سنک گیسوکه نا معقول لرک الی ایرشمیه کم رسد بو نده ایرشمیه معناسنه در
آزارش معناسنه دکلدر • هر دلی در حلقه ذکر یا رب یا ربست • هر بر دل
اول گیسونک هر حلقه سنده یا رب یا رب ذکر نده در یعنی دعا ایدرلر • کشته را
چاه زنخدان تو ام کز هر طرف • سنک زنخدانک چاهنک مقتولیم که
هر طرفدن • صد هزارش گردن جان زیر طوق غبغبست • یوز بیک

جانا بو یوزی انک غنچه‌سی طوق التنزع در بو بیت ایله اسرار الهیه‌نک غوا معنه
اشارت ایدر • شهسوار من که مه آینه‌دار روی اوست • بنم محبوبم که ماه کبی
انک یوزی‌نک آینه‌داری در مراد محبوبنک حسنی مانک حسندن زیاده ایدوکن بیان
در • تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است • بلند خورشید که تاجی انک
مرکبی نعلنک خاکی در • عکس خوی بر عارضش بین که آفتاب گرم رو • انک عارضی
اوزره اولان عرقنک عکسنی یعنی لطافتنی کورکه تیز یوریجی آفتاب • در هوای آن
عرقناک هست هر روزش تب است • اول عرقنک جستنده مادام که وار در هر کون اول
آفتابه سیتمه وار در که متصل دیتر • من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می
بن یارک لبنی و جام میی ترک ایتمم لعلدن مراد کلمات الهیه در یاردن مراد
خدا در جام میدن مراد عشق در • زاهدان معذور دارید که اینم مذهب است
ای زاهدلر بو خصوصده بنی معذور طوتکز زیرا بو بنم مذهبم در • انک ناوک
بر دل من زیر چشمی میزند • اول که کوز التندن بنم کوکلمه اوق اورر مراد
نهانی نظری در • قوت جان حافظش در خنده زیر لب است • حافظک
غذای روحی انک لب التندن اولان خنده‌سیدر • اندران کوکب که بر پشت
صبا بندد نه زین • اول کوکبده که صبایه سوار اولورلر • تا سلیمان چون
برانم من که مور مرکب است • بن سلیمان ایله نیجه همعنان اوله‌لم که بنم مرکبم
مور در مراد عشقدر فضل آلهی ایله سلوک ایدن عاشقک هوا پرست ایله
سیری برابر اولمدغن بیان در کوکب پادشاه ایله بیله آتلنمش کمسنه‌لر درلر
لشکر خاص معناسنه در دن مراد بو تن تنفس در بتشبیه طریقی ایله • آب حیوا
نش بحقیقت ز بلاغت میچکد • اول تحکک بلاغتی بورنندن آب حیات
طاملر حیوانش‌ده اولان ضمیر غایب اضمار قبل الذکر طریقی اوزره مذکور
در که مصراع ثانی‌ده اولان زاغ کلکه راجع در • زاغ کلک من بنام ایزد
چه عالی مشرب است • بنم زاغ کبی سیاه قلمم تحسین که نه عالی مشرب در آب
حیواندن مراد کندونک حیات بخش اشعاری در قلمه تحسین صنعتیت‌ده کندوسنه

تحسین در

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

تحسین در بنام ایزد اکثر محلده تحسین معناسنه در الله حفظ معناسنه دخی واقع
اولور ولە ایضا مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست • بن
مستدن طاعت و پیمان و صلاح طلب ایتمه • که به پیمانه کشی شهره شدم روز
الست • زیرا روز ازلده پیمانه کشلک ایله مشهور اولدم پیمانه کشلکدن
مراد عاشقلقدر • من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق • همان دم که
بن عشق چشمه‌سندن آبدست آلدم یعنی عشق الهی کبی ماکه مبرا اولدم • چار
تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست • هر نه موجود ایسه درت تکبیر اوردم یعنی
میت نمازی قلدم جمیع موجودات اوزره بوندن مراد عاشقه ترک ماسوی
لازم ایدوکن بیان در • می بده تا دهمت آگهی از سر قضا • شراب ویر
تا سر قضادن سکا آکاهلق ویرم • که بروی که شدم عاشق و بر بوی
که مست • که کیمک یوزینه عاشق اولدم و کیمک رایحه‌سی اوزره مست اولدم
میدن مراد عشقدر بویدن مراد نفحهٔ رحمانیه در هم مصراع اول ایله اشعار
ایدر که عشق آلهی اسرار الهیه‌نک اطلاعنه سبب اولور • کمر کوه کمست از
کمر مور اینجا • طاغک بلی بوراده یعنی حقک درکاهنده قریجه‌نک بلندن کم در
حاصلی یعنی بودر که خدای عز و جل‌نک عفوی قتنده طاغ قدر کناه
قریجه‌نک بلی قدر یوقدر • نا امید از در رحمت مشو ای باده پرست •
ای باده پرست یعنی ای کناهکار رحمت قپوسندن نومید اولمه • بجز آن
نرگس مستانه که چشمش مرساد • اول مستانه چشمدن غیری که اکه کوز
دکمسون • زیر ایوان طارم فیروزه کسی خوش ننشست • بو فیروزه رنک
لوجار طاق التنده بر کمسه خوش اوتورمدی بوندن مراد دلبرنک چشمی
مدح در • جان فدای دهنت باد که در باغ نظر • جانم سنک دهنکه
فدا اولسون که نظر باغنده • چمن آرای جهان خوشتر ازین غنچه نبست
جهان چمنی زینت ایدیجی بوندن خوش غنچه بغلمدی یعنی خلاق عالم بنم
دلبرمک دهانندن لطیف بر دهان خلق ایلمدی • حافظ از دولت

عشق تو سلیمانی شد • حافظ سنك عشقك دولتندن بر سلیمان اولدی
یعنی از وصل تو اش نیست بجز باد بدست • یعنی سنك وصالکدن
انك النده یل دن غیری یوق در خطاب حضرایه در **ولە ایضا**
زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست • ظاهر پرست زاهد بزم
حالمزدن آگاه دکلدر حال معروف اولان معنی دن غیری کاه کاه اربابنك
فیضه حال دیرلر ثابت اولنه مقام دیرلر • در حق ما هرچه گوید جای
هیچ اکراه نیست • بزم حقمزده هر نه که دیرسه هیچ اکراه اعراض یری
دکلدر • در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست • طریقت ده
هر نه که سالکك اوکنه کلورسه اگر نفع در فرضا اگر نامشروع اوله • بر صراط
مستقیم ای دل کسی گمراه نیست • صراط مستقیم اوزره ای کوکل
برکسه کمراه دکلدر • تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند • عجب نه
اویون یوز کوسترر بر بیدق سورمك استرز بیدق سورمکدن مراد اختیار
جزوی اظهاریدر • عرصهٔ شطرنج رندان را مجال شاه نیست • رندلر
شطرنجی بساطنده شاه مجالی یوقدر زیرا اولیاء الله اختیار و حکمی خدانك
ید قدرتنه تسلیم ایتمشلردر کندولرده اصلا اختیار قالمامشدر و خدادن
هر نه کلورسه جان و دلدن اکا راضی اولمشلردر • **بیت** عاشقان را
بر سر خود حکم نیست • هرچه فرمان تو باشد آن کنند • چیست این
سقف بلند ساده و بسیار نقش • نه در بو چوق نقشلو ساده بلند سقف
بسیار نقش اولمسی مکر و حیله ایچون اولوب مؤثر حقیقی نك آثارنه
سبب اولدیغی در بنی الامیر المدینة کبی ساده اولمسی ظاهرده نقش اولمسی
در سقف بلنددن مراد فلك در • زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
جهانده بو معمادن هیچ عالم آگاه دکلدر **بیت** تو بزا فرح فلك چه
داری چیست • چون ندانی که در سرای تو کیست • این چه استغناست
یا رب وین چه قادر حاکمست • یا رب بو نه استغنا در و بو نه قادر حاکم

بوندن مراد الله تعالی حضرتیدر • کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست •
که بو وقتلی زخم نهان واردر و آه مجالی یوقدر زخم نهاندن مراد عشاقی در
عالم بعددن عالم قبضه ایرشدرمسیدر و بچه عشق سنی عالم مظهر جلال ایدوب
مسلوب الاختیار ملك ایتمیدر و بو بارده زیاده سیاست خفیه واردر که اهلنه معلومدر
صاحب دیوان ما گویا نمیداند حساب • گویا بزم وزیر اعظمز حساب قیامتی
بیلمز علم حساب بلمز معناسنی ایهام ایدر • کاندرین طغرا نشان حسبة لله نیست
زیرا بو طغراده حسبة لله نشانی یوقدر بوندن مراد وزیرك حق اوزره حکم ایتدوکی
بیاندر هم معنی ده اکر غایت ایله لطیف نصیحتدر دیار عجمده عادتدر که برات
لرنك یوقارو کنارنده حسبة لله یازیلور • هرکه خواهد گو بیا و هرچه خواهد
گو بگو • بزم حق درکاهنده کامك استرلکسون ویا هر نه مراد که استرسه سویلسون
ویا • کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست • بو معنی خدانك
درکاهنده کبر و ناز و حاجب و دربان یوقدر که کیمسنی منع ایله اغنیا قپوسنده
منع ایتدکلری کبی • هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست • هر نه
قباحت که واردر بزم اندامسز ناساز قامتمزدندر • ورنه تشریف تو بر بالای
کس کوتاه نیست • یوخسه سنك خلعتك کسنك قامتنه قصه دکلدر یعنی
سن فیاض سن سنك فیضنده قصورك یوقدر اما بزم استعدادده قصور
واردر خطاب خدایه در **بیت** من از این طالع شوریده برنجم ورنی
بهره مند از سر کویت دگری نیست که نیست • بر در میخانه رفتن
کار یکرنگان بود • میخانه قپوسی اوزره کتمك یکرنکلرك ایشیدر یکرنکلر
لردن مراد اولیاء الله در میخانه دن مراد مرشدك آستانه سیدر • خود
فروشان را بکوی می فروشان راه نیست • خودفروشلر محله سنه
یول یوقدر یعنی متکبر و خود بین اولنلر جناب عشقه یول بولمزلر • بنده
پیر خراباتم که لطفش دایمست • خرابات پیرنك بنده سی ام زیرا انك
لطف و فیضی دایمدر پیر خراباتدن مراد مرشد کاملدر • ورنه لطف

شیخ وزاهد گاه نیست • یوخسه شیخ وزاهدک لطفی گاه واردر وگاه
یوقدر زیرا عشقدن بی بهره لردر • حافظ از بر صدر ننشیند ز عالی همتیست
حافظ اگر صدر اوزره اوتورمیه عالی همت اولدیغندندر غرف المکان بالمکین
عاشق دردی کش لطف کش اندر بند مال وجاه نیست • زیرا دردی کش
یعنی عشق پرست عاشق مال ومنصب قیدنده دکلدر دردی یا عربی اوردرد
یا فارسی در شرابک بوسه سی معناسنه بیت هرگز حسد نبردم
بر منصب ومالی • الا بر آنکه دارد با دلبری وصالی وله ایضا
این پیک نامور که رسید از دیار دوست • بو نامدار پیک که دوست
دیارندن ایرشدی پیک نامور دن مراد حبیب اکرم حضرتیدر دیار دوست
دن مراد جناب قدسدر • آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست • و
دوستک مشکبار خطی ایله جان حرزی گتوردی حرزدن مراد بونده قرآن عظیم
مشکبار اولمسی سیاه مرکب ایله مسطور اولمسیدر و دوستک خطی ایله د
دیدوکی جناب قدسدن ایدوکنه اصلا شک اولمدیغیدر • خوش میدهد
نشان ز جمال وجلال یار • اول نامدار پیک لطیف وراحت نشانلر ویرر
یارک جماللرندن وجلاللرندن زیرا بشیر ونذیردر • تا بر طلبت شود دل امیدوار
وار دوست • تا دوسته امیدلو اولن گوکل طلبده اوله دوستدن
مراد خدادر • دل دادمش بمژده وخجلت همی برم • اول نامدار
پیکه گوگلمی مشتلق ویردم خجلت ایلدم یعنی حق تعالینک وحدانیتنه
ورسولنک رسالتنه اقرار ایلدم بویله ایکن ینه خجلم • زین نقد قلب
خویش که کردم نثار دوست • بو کندو قلب نقدمدن که دوسته
نثار ایلدم زیرا که لایق دکلدر • شکر خدا که از مدد بخت کارساز •
خدایه شکر که کارساز بختک مدد ونصرتندن بو وجه دخی جایزدر خدایه
شکر اولسون بو وجه اوزره با مقدر اعتبار اولنور • بر حسب آرزوست
همه کار وبار دوست • دوستک دوکلی ایشی وگوجی آرزوم ا

اقتضاسی اوزره در یعنی حق تعالی حضرتی بو بندهنک حقنده هر نه تقدیر
ایتدیسه جمله سی سومشم مرادم اوزره در بوندن مراد قضایه رضا وبلایه
تحمل لازم ایدوکن اشعاردر بیت تو پای که در دو عمت تا کز نیست
جفا ز هر چه رسند از تو در نیز پر منتست • سپهر ودور قمر را چه اختیار
فلکک سیرنه وقمرک دورنه اختیار یعنی انلرده اصلا اختیار یوقدر قنده
قالدی که فی الحقیقه انلرده تأثیرات اوله ومنجملرک عادتی درکه تقویمک
کنارلرینه اختیارات یازرلر • در گردشند بر حسب اختیار دوست
فلک وقمر دوستک اختیاری حسبی اوزره دونمکده درلر تأثیراتی فلکه
ونجومه اسناد ایدنلری قیش لر در شاعر موحد انلری تخطئه ایدر • از باد فتنه
هر دو جهان را بهم زنند • اگر فتنه یلی ایکی جهانی بری برینه اوررسه • ما و
چراغ چشم وره انتظار دوست • بز و چراغ چشم و دوستک انتظاری
یولی مادن مراد عاشقدر چراغ چشمدن مراد هدادر تشبیه طریقی ایله ره
انتظار دوستدن مراد عشقدر • کحل الجواهری بمن آر ای نسیم صبح
ای صبح یلی بکا جواهر ایله تعبیه اولنمش سرمه گتور • زان خاک نیکبخت
که شد رهگذار دوست • اول نیکبخت خاکدن که دوستک رهگذاری
اولدی نسیم صبحدن مراد فیض الهی در خاک نیکبختدن مراد اسرار سرمه
سیدر رهگذار دوستدن مراد جناب قدسدر • ماییم وآستانه
عشق وسر نیاز • بز وعشق آستانه سیدر ونیاز وتضرع باشی یعنی
بونلر ایله قناعت ایدرز • تا خواب خوش کرا بود اندر کنار دوست •
دوستک کنارنده عجب لطیف خواب کیمه اولنور که بز بو سعادتدن
بی بهره ایز شاعر فصیح بو حالدن دور اولدیغنه تحسر وتحزن اظهار ایدر
دشمن بقصد حافظ اگر دم زند چه باک • دشمن حافظ قصدینه اگر دم
اوره نه باک دشمندن مراد بونده شیطان اولمق روشندر • منت خدای
خدایرا که نیم شرمسار دوست • منت خدایه که دوستک شرمنده

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

شرمنده سي ودلم زيرا انك جميع امرنه اطاعت وانقياد دم واردر بو غزلده
واقع اولن دوست دن مراد خداي عز وجل در وله ايضا مرحبا
اي پيك مشتاقان بده پيغام دوست • مرحبا اي مشتاقلرك پيكي و
دوست خبرن ويره پيك دن مراد حبيب اكرم در مشتاقلردن مراد عشاقدر
ودوست دن مراد خداي عز وجل حضرتي در • تا كنم جان از سر رغبت
فداي نام دوست • تاكه رغبت اوجندن يعني تمام رغبت ايله دوستك
نامنه جاني فدا ايليم • واله وشيدا است دايم همچو بلبل در قفس
قفس ده اولن بلبل گبي دايم واله وشيدادر • طوطي طبعم ز عشق شكر
وبادام دوست • طبعم طوطيسي دوستك شكري وباداي عشقندن شكر
لب معناسنه وبادام چشم معناسنه در مراد طبع عاشق ذات وكلام باري
دن متلذذ وبهره مند اولمسي در • زلف او دامست وخالش دانه آن
دام ومن • انك زلفي دام در وانك خالي اول دامك دانه سيدر وبن
بر اميد دانه افتاده ام اندر دام دوست • بر دانه اميدي ايله دوستك
دامنه دوشدم زلف دن مراد بو نوع ظلمت كوندركه ظاهرا ذاته حجاب
اولمش هر خال دن مراد ذات دركه اندن فائض لنمك اميدي ايله مصنوع
دامنه گرفتار اولمش در نتكم جامي نك بو بيتنده بو معني لر واقع اولمشدر
ظلمت كونم غرض باشد ز زلف • نقطه ذاتم مراد آمد ز خال
سر ز مستي بر نگيرد تا بصبح روز حشر • مست لكدن باشني قالدرمز
قيامت كوني نك صباحنه دكن • هر كه چون من در ازل يك جرعه خورد
از جام دوست • هر كيم كه بنم گبي ازلده دوستك جامندن بر جرعه
ايچدي مست مي بيدار گردد نيم شب • مست ساقي روز
محشر بامداد • من نگويم شمه از شرح شوق خود از آن • بن
كندو شوقمك شرحندن اول سبب دن بر شمه ديمزم • دردسر باشد
نمودن بيش ازين ابرام دوست • زيرا دوسته بوندن زياده

ابرام

پيغام خبر معناسنه در

قفس فارسي قفص عربي در

دام طوزاق

ابرام گوسترمكه باش اغريدر ايليه دوستي كندو اراوني اوزره قومق گرك
ميل من سوي وصال وقصد او سوي فراق • بنم ميلم وصال جانبنه وانك
قصدي فراق طرفنه • ترك كام خود گرفتم تا برآيد كام دوست • كندو
مرادمك تركن طوتدم تا دوستك مرادي حاصل اوله • گر دهد دستم كشم در
ديده همچو توتيا • اگر باكه ميسر اوله كوزمه سرمه گبي چكم • خاك راهي كان
مشرف گردد از اقدام دوست • شول يول طپراغني كه اول طپراق دوستك
قدملرندن مشرف اوله • حافظ اندر درد او مي سوز بي درمان بساز
اي حافظ انك دردنده يانوب درمانسز چكن • زانكه درماني ندارد درد بي
آرام دوست • اول سبب دنكه دوستك آرامسز دردي بر درمان طوتمز
دوست دن مراد خدادر وله ايضا صبا عطر اگر بگذري افتد بكشور
دوست • اي صبا اگر سكا دوست كشورنه اوغرامق دوشه • بيار نفحه
از گيسوي معنبر دوست • دوستك معنبر گيسوسندن بر رايحه كتور • بجان
او كه بشكرانه جان بر افشانم • انك بقاسي حقيچون كه جاني شكرانه نثار
ايدم • اگر بسوي من آري پيامي از بر دوست • اگر دوست قتندن
بنم جانبمه بر خبر كتوره سن بوندنه مراد حق ايله آشنالق حصوله تمام تحرير در
وگر چنانچه در آن حضرتت نباشد بار • وگر اغلبي كه اول حضرت ده سكا
اجازت اوليه كه ايچرويه گيره سن • براي ديده بياور غباري از در دوست
باري گوزم ايچون دوست قپوسندن بر غبار كتور • من گدا و تمناي
وصل او هيهات • بن گدا و انك وصلي تمناسي هيهات يعني ميسر دكلدر
مگر بخواب ببينم خيال منظر دوست • مگر دوشده گورم دوستك يوزي
خيالني • دل صنوبريم همچو بيد لرزانست • بنم صنوبري قلبم سكوت
گبي ديتريجي در صنوبر دن مراد بو نوع قوزغي در • ز حسرت قد و بالاي چون

صنوبر دوست • دوستنک صنوبر کبی بلند قدی جسم تندن صنوبردن مراد
بوندن درختی در • اگرچه دوست بچیزی نمی خرد ما را • اگرچه دوست
بزی بر نسنه یه صاتون آلمز • بعالمی نفروشیم موئی از سر دوست • اما بز
دوستنک باشندن بر قیل بتون عالمه صاتمزز • چه باشد ار شود از بند
غم دلش آزاد • نه ضرر و نه نقصان اولور اگر حافظنک کوکلی غم بندندن
آزاد اوله دلش ده اولان ضمیر غایب مصرع ثانی ده اولان حافظ لفظنه راجع
در اضمار قبل الذکر طریقیله • چو هست حافظ مسکین غلام و چاکر دوست
چونکه مسکین حافظ دوستنک غلام و چاکریدر دوستدن مراد حضرت خدا
وله ایضا • بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است • گل که امید
و امل قصری زیاده ضعیف بنیاددر که اصلا اعتماده یرامز • بیار باده که
بنیاد عمر بر باد است • باده کتور یعنی عشقه آلت یه سعی ایله زیرا عمرک
بنیادی یلیمی یل اوزره در که مراد نفس در که بی ثبات در مثنوی نه بر باد
رفتی سحرگاه و شام • سریر سلیمان علیه السلام • آخر ندیدی که بر باد
رفت • خنک آنکه با دانش و داد رفت • غلام همت آنم که زیر چرخ
کبود • اول کمسنک همتنک قولیم که کوک فلک التنده • ز هر چه رنگ تعلق
پذیرد آزادست • هر نسنه که تعلق رنگنی قبول ایدر اندن آزاددر مراد حق
دن غیریه محبت اتمکی زیاده بلند مرتبه ایدوکی بیان ادر نسخه تعلق جهانست
نه بیچاصلی چه پیوند با کسلی و اصل • چه کویمت که بمیخانه دوش مست
و خراب • نه دیم سکا که میخانه ده دون کیجه شراب عشق ایله مست و خراب
ایکن • سروش عالم غیبم چه مژده ها داد است • عالم غیبک سروشی بکا
نه مشتقلر و مژده لر ویردی میخانه دن مراد خانقاه در سروشی مطلق ملک و جبرئیل
معناسنه استعمال اولنور مست و خراب دن مراد باده عشق ایله کیفی اولدیغی در

کرای

کرای بلند نظر شاهباز سدره نشین • کرای بلند نظرلو سدره نشین شاهباز
یعنی ای اوج سلوکک بلند پرواز سالکی • نشیمن تو نه این کنج محنت آباد
است • سنک مکانک بو محنت ایچون معمور اولمش بو جاق دکلدر بوندن مراد
دنیادر که بلا و درد ایله پردر • ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر • عالم
قدس سالکلری سکا عرشک بورندن صفیر اورورلر بو یله دیو • ندانمت
که درین دامگه چه افتاد است • بیلمزم که بو دام یرنده یعنی دنیاده سکا
نه واقع اولمشدر دنک دوشمشدر که اکر جان و دلدن بو قدر تعلق اتمکی
سن قرده بو ذکر اولنان بیتلردر • نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر
سکا بر نصیحت ایدرم یاد طوت و انک ایله عمل ایله • که این حدیث ز پیر
طریقتم یاد است • زیرا بو حدیث طریقت پیرندن بنم یادمده در
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد • سست خلقت جهاندن عهد در
لکنی استمه یعنی فانی دنیادن بقا طلب اتمه • که این عجوز عروس هزار
داماد است • زیرا بو عجوز که مراد دنیادر بیک کوکونک کلینی در دهر کز
بر نه وفا ایلمشدر • غم جهان مخور و پند من مبر از یاد • جهان غمنی یمه
و بنم پندیمی یادکدن اتمه • که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است • زیرا
بو عشق لطیفه سی که مراد نصیحت در بر شیخ دن خاطرمده در • رضا بداده
بده وز جبین گره بگشا • ویرلمشه رضا ویر والکندن کره یی چوز یعنی
تحکم قسمتنا ده اولان قسمته راضی اول و کوکلدن غمی رفع ایدوب یوزکی
اکشتمه • که بر من و تو در اختیار نگشاد است • زیرا بنم اوزرمه و سنک
اوزرکه اختیار قپوسنی اچمامشدر یعنی حق تعالی حضرتی اچمامشدر • نشان
عهد و فا نیست در تبسم گل • گلک تبسمنده عهد و فا نشانی یوقدر • بنال
بلبل بیدل که جای فریاد است • ناله ایله ای عاشق بلبل که فریادی

پریدر زیرا که دهر گزرندا بو قدر مراد دنیا پرستلره تنبیه و توبیخ در •
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ • ای سست نظم لو حافظ اوزره
نه حسد ایلدرسن ای نظمی لو سست بو وجه داخی جایزدر • قبول خاطر و
لطف سخن خدا داد است • خاطرک مقبول اولسی و سوزک مرغوب لطافتی
خدا داددر یعنی طبعم خوب و سوزم مرغوب اولمق ایله مقبول عالم اولدغم
لطف حقدر **وله ایضا** تا سر زلف تو در دست نسیم افتاد است •
تا که سنک زلفک اوجی نسیمک النه دوشمشدر • دل سودا زده از غصه دو نیم
افتاد است • سودایی کوکل غصه دن ایکی پاره دوشمشدر یعنی هلاک اولمشدر
در • چشم جادوی تو خود عین سواد سحر است • سنک جادو چشمک خود سحر
سوادی سنک عینیدر که جمله تاثیرات اندندر • لیکن این قدر هست که این نسخه
سقیم افتاد است • لیکن بو قدر وار که بو نسخه یعنی چشم جادو سقیم دوشمشدر
چشمدن مراد ذاتدر که جمیع تاثیرات اندن ظهوره کلور لیکن بعضلر
منتهی محبوب آثاری اسبابه اسناد ایدرلر سقیم چشمه نسبت بیمار معناسنه
خوب واقع اولمش در و نسخه یه نسبت غلط لولر معناسنه در • در خم
زلف تو آن خال سیه دانی چیست • سنک زلفک بو کلمنده اول سیاه
خال نه در بلور میسن • نقطه دوده که در حلقه جیم افتاد است •
مرکب نقطه سیدر که جیم حلقه سنده واقع اولمشدر • زلف مشکین تو در
گلشن فردوس عذار • سنک سیاه زلفک فردوس گلشنی بکزر عذارکده
چیست طاوس که در باغ نعیم افتاد است • نه طاوسدر که جنت باغنده
واقع اولمشدر **بیت** نه همایه سایه لو طاوسی اولور اول زلفن کورک •
گر گلستان جمال اولمسه اکک جلوه گهی • دل من از هوس بوی تو ای
مونس جان • بنم قلبم سنک بویک هوسندن ای جانک مونسی • خاک

راهیست

راهیست که در پای نسیم افتاد است • بر خاک راهدر که باد نسیمک ایاغنه
دوشمشدر کرانی هر جانبه ایلدر • همچو گرد این تن خاکی نتواند بر خاست •
بو خاکی تن غبار کبی سنک سر کویکدن قالقمغه قادر دکلدر • از سر کوی تو زان
رو که عظیم افتاد است • اول سبب دندر که محکم دوشمشدر • سایه سرو
تو بر قالبم ای عیسی دم • سنک سروک سایه سی بنم جسمم اوزره ای عیسی
نفسلو سروندن مراد جانانک قدیدر • عکس روحیست که بر عظم رمیم افتاد •
بر روحک عکسی یعنی اثریدر که چورمش استخوان اوزره دوشمشدر مراد
موجوداتک حیاتی و جمیع آثاری حق تعالی دن ایدوکن اشعاردر • آنکه جز کعبه
مقامش نبد از یاد لبت • اولکه انک مقامی کعبه دن غیری دکلدی زیاده
صلاحندن از یاد لبت ترکیبی نک معناسی مصراع ثانیه قید اولنوی سهولت
معنی ایچوندر • بر در میکده دیدم که مقیم افتاد است • سنک لبک شوقندن کوردم
که میخانه قپوسی اوزره مقیم دوشمشدر • حافظ دل شده را با غمت ای جان
عزیز • کوکلی کتمش حافظک سنک غمک ایله ای عزیز جان خطاب هذا ایدر
اتحادیست که در عهد قدیم افتاد است • بر اتحادی و بر دوستلقی واردر که
اول اتحاد روز ازلده واقع اولمشدر **وله ایضا** گل در بر و می در
کف و معشوقه بکام است • گل قوینمده و شراب کفم اوزره و معشوقه مرادم اوزره
در • سلطان جهانم بچنین روز غلام است • جهان سلطانی بو کبی کونده بنم
غلاممدر بو وجه دخی لطیف در جهان سلطانلری بو کبی کونده بنمدر بو تقدیر
اوزره میم روز لفظنه معروف در بعض نسخده سلطان یرینه سلطان واقع
اولمشدر مراد وصال جانانه و اسرار وحدانیه وصول بولدغی بیاندر
بیت بفراغ دل زمانی نظری بماه رویی • به از آنکه چتر شاهی همه
عمر و های و هویی • گو شمع میارید درین جمع که امشب • دیبا بوجه شمع

کستور مکوز یعنی کستورمسون لر زیرا بو کیجه • در مجلس ما ماه رخ یار تمامست •
بزم مجلسمزده یارک ماه کبی منور عذاری تمام و کافی در • در مذهب ما باده حلالست
ولیکن • بزم مذهبمزده باده حلال در لیکن یعنی اولیاء الله مذهبنده محبت
و عشق حلال در اما • بی روی تو ای سرو گل اندام حرامست • سنک یوز
کسز یعنی سنک ذاتکسز ای گل اندام سرو حرام در یعنی حقدن غیره عاشق
اولمق حرام در خطاب خدایه در بیت ندا او تند صاحب دلان بیهوشست •
وگر ابلهی واو بی مغز او نست • در مجلس ما عطر میامیز که جان را • بزم
مجلسمزده عطر قتشدرمه زیرا جانک • هر دم ز سر زلف تو خوش بوی مشامست •
مشامی هر دم سنک زلفک اوجندن خوش قوقولی در اصلا عطره احتیاجمز یوق
در خطاب حقه در • گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگست • قولاغم دوکلی
نی سوزی و چنک نغمه سی اوزره در • چشمم همه بر لعل تو و گردش جامست •
چشمم دوکلی سنک لعلک اوزره و جامک کردشی اوزره در لعلدن مراد لب
جامدن مراد عشق در ظروفی اعتباریله نی و چنکدن مراد مرشد کامل
نه کم کندوسی بعض محلده زیاده روشن ایدر ب چنک خمیده قامت
میخواندت بعشرت • بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد • از چاشنی
قند مگو هیچ و ز شکر • قند و شکر لذتندن هیچ سویلمه • زان رو که مرا از
لب شیرین تو کامست • اول سببدن که بنم مرادم سنک شیرین لبکدن در
بونکله اشعار ایدر که عاشق طالب دیدار در نه طالب جنت • تا گنج
غمت در دل ویرانه مقیمست • مادام که سنک غمک گنجی ویرانه کوکلده
مقیم در • پیوسته مرا کنج خرابات مقامست • دایما بنی نه بو جاغی باکه
مقام در بو وجه دخی جایز در بنم مقامم در یعنی مادام که سنک عشقک قلبمده در
مرشد کامل آستانه سندن دور اولمازم خطاب خدایه در • از ننگ چه گویی که

مرا نام ز ننگست • عاردن نه سویلرسن که ننکدن نامم واردر • وز نام چه
پرسی که مرا ننگ ز نامست • و نامدن نه صوررسن که بکا نامدن ننک واردر
یعنی بکا نام و ننک یوقدر و یوق سویلرسن بکا نه نام و نه ننک کرکمز زیرا
بونلر حجب وجوده سبب لردر بن خود وجوددن فراغت ایتمشم ب کرا
پای خاطر بر آمد بسنگ • نیندیشد از شیشه نام و ننگ • میخواره و سرگشته
و رندیم و نظرباز • میخواره و متحیر و رند و نظربازز میخواره عاشق معناسنه در
سرگشته متحیر معناسنه در ماسوی دن فارغ معناسنه در نظرباز خدای هر یرده
حاضر کورن در • وانکس که چو ما نیست درین شهر کدامست • و اول کمسه که
بو شهرده بزجلین دکلدر قنغی در بو وجه دخی جایز در اول کمسه که بزجلین دکلدر
بو شهرده قنغی در شهردن مراد عشق در و توحید کشوری در • با محتسبم عیب
مگویید که او نیز • محتسبه بنم عیبمی دیمکوز زیرا اول دخی • پیوسته چو ما
در طلب عیش مدامست • دایما بنجلین شراب ذوقی طلبنده در • حافظ منشین
بی می و معشوق زمانی • ای حافظ بی می و معشوق بر زمان اوتورمه • که ایام
گل و یاسمن و عید صیامست • زیرا گل و یاسمن و اورج بیرامی زمانی در میدن
مراد عشق در معشوقدن مراد خدای تعالی در گل و یاسمندن مراد لطافتدر
ایام و زمان مکاشفه در عید صیامدن مراد شیخک اعتکافدن فراغتی کونی
در که مریدلر کر وجدیات عشق ایله مجذوب اولورلر وله ایضا
باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است • بنم باغمک سرو و صنوبره نه احتیاجی
واردر باغدن مراد بونده کوکلی در • شمشاد سایه پرور ما از که کمترست •
بزم سایه ده بسلنمش شمشادمز کیمدن اکسکدر شمشاددن مراد مرشد
کامل در که دایما ریاضتده در • ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفته ای •
ای نازلو پسر سن نه مذهب طوتمش سن • کت خون ما حلال تر از شیر

تا او رست • که بزم قانع سکا اما کی سودی یوزن حلال رکی در مرشد کاملی ملی
حافظ محبوب منزلرسنه تنزیل ایدوب اکه خطاب ایدر یا حضرت و مجاهده ده
بقا بعد الفنا حسبنجه کندو سنه زیاده اقدام اتدوکی ایچوندر • چون نقش
غم ز دور بنمودی شراب خواه • چون زمانه دن غم نقشی یعنی ظهوری کوره سن
شراب استه و نوش ایله • تشخیص کرده ایم و مداوا مقررست • شراب غم
مرضنه علاج ایدوکن تشخیص ایلمشز و مداوا مقرر در مراد غم علاجی دنیا عشق و
طاعت ایله زایل اولور دیمکدر • از آستان پیر مغان سر چرا کشیم • پیر مغانک
آستانندن نیچون باشنی چکلم • دولت درین سرا و گشایش درین درست •
حال بوکه دولت بو سرای ده و فتح مرام بو بابده در یعنی مرشد کاملک آستا
نندن اعراض ایلمزم زیرا فیض و وصاله اول سبب اولمشدر • در راه ما
شکسته دلی میخرند و بس • بزم یولمزده که مراد عشقدر شکسته دلک و بیچاره لک
صاتون الورلر انجق • بازار خودفروشی از آن راه دیگرست • اول بو
دن خودفروشلق بازاری غیری یولدر • دی وعده داد وصلم و در سر
شراب داشت • دون بکا وصالنی وعده ویردی و مست ایدی • امروز
تا چه گوید و بازش چه در سرست • عجب بوکون نه دیر و کوه و انک باشنده
نه واردر که دونکی اقراری اوزره میدر یوخسه وعده یه خلافمی ایدر • یک
قصه بیش نیست غم عشق وین عجب • بر قصه دن زیاده دکلدر عشق غمی
و بو عجب • کز هر کسی که میشنوم نامکررست • که هر کسه دن که اشتدم
مکرر دکلدر بوکا سبب بودر که هر کسه که اسرار عشقدن خبر ویرر کندو طبقه سی
و استعدادی مقدارنجه سویلر فی الحقیقه قصه عشق معشوقه نسبت بردر
احوال عاشقه نسبت مختلفدر و نامکرردر زیرا هر بری کندو حالندن سویلیه
کرک در ایسه بالضروری اختلاف لازم کلور • شیراز و آب رکنی و آن

باد

باد خوش نسیم • شیراز و آب رکنی یی و اول لطیف رایحه لو یلی • عیبش
مکن که خال رخ هفت کشورست • انی تعییب ایلمه زیرا یدی اقلیم یوزنک
بکی در یعنی مشهور شهردر حب الوطن من الایمان حسبنجه کندو وطنی مدح
ایدوب اکا اظهار محبت ایدر بیت چه مصر و چه شام چه بر و چه بحر
همه روستایند و شیراز شهر مصراع هر کشیه کندو شهری یک کلور بغداددن
فرقست از آب خضر که ظلمات جای اوست • آب حیاتدن که ظلمات
انک یری در فرق واردر • تا آب ما که منبعش الله اکبرست • بزم صومز
دکن یعنی آبمز یک در زیرا انک منبعی الله اکبر در بعض نسخه ده تا یرنه با
واقع اولور معنی اول وقت بو یله اولور بزم صومز ایله آنک محلّه ملایم دکلدر
الله اکبر بلند یرک اسمی در که شیرازه آب آندن کلور وجه تسمیه اولور که اول
یره کلن کمسه بغتة شیرازی کوروب بی اختیار الله اکبر دیر ایمش • ما آب روی
فقر و قناعت نمی بریم • بز فقر و قناعتک آب رویی التمزز یعنی فقر و قناعت
دن شکایت ایتمزز بو قدر • با پادشه بگوی که روزی مقدرست • پادشاهه
دیکه رزق مقدر در سکا منتمز یوقدر • حافظ چه طرفه شاخ نباتیست
کلک تو • ای حافظ نه عجب بر نبات بوداغی در سنک قلمک • کش میوه دل
پذیرتر از شهد و شکرست • که انک میوه سی شهد و شکردن مقبولرک
و لذیذرکدر و له ایضا روضه خلد برین خلوت درویشانست
جلوت جنت باغچه سی درویشلرک خلوتیدر • مایه محتشمی خدمت در
ویشانست • اولولغک سرمایه سی درویشلرک خدمتیدر • منی خادم
خدمم • گنج عزلت که طلسمات عجایب دارد • عزلت کنجی که عجایب طلسم
طلودر • فتح آن در نظر رحمت درویشانست • انک فتحی درویشلرک
رحمتلی نظرنه در • آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید • اول نسنه که

آفتاب انک اولکنده کبر تاجنی قورییجی کبر اتمز • کبریا بیست که در حشمت درویشانست •
بر عظمت وار کر درویشلرک حشمتنده دریعنی انلرک قدری آفتاب دن بلنددر • قصر
قصر فردوس که رضوانش بدربانی رفت • جنت کوشکی که رضوان انک
دربانلغنه کتدی یعنی دربانی اولدی • منظری از چمن نزهت درویشانست •
درویشلرک سروری چمندن بر منظردر منظر چارطاق و پنجره و نظر ایده جک یر
آنچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه • اول نسنه که انک پرتوندن سیاه
قلب التون اولور • کیمیاییست که در صحبت درویشانست • درویش
برکیمیادر که درویشلرک صحبتنده در یعنی درویشلرک مصاحبتی معاصی ایله سیاه
اولمش قلبی روشن و مجلی ایلر • من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل
التصوف • از کران تا بکران لشکر ظلمست ولی • مغربدن مشرقه دکین جهان ظلم
لشکریدر یعنی عالم ظلم ایله پردر اما • از ازل تا بابد فرصت درویشانست •
ازلدن ابده دکین درویشلرک درفرصت • دولتی را که نباشد غم از آسیب
زوال • بر دولته که زوال فتنه سندن و ضررندن غم اولمیه • بی تکلف بشنو دولت
درویشانست • تکلف سزاشت که درویشلرک دولتیدر • خسروان قبله
حاجات جهانند ولی • پادشاهلر جهان حاجتلرینک قبله سیدر زیرا خلقک
مرادلری ظاهرا انلردن حاصل اولور اما • سببش بندگی حضرت درو
یشانست • انک سببی درویشلرک حضرتنک قوللغیدر • ای توانگر مفروش
اینهمه نخوت که ترا • ای غنی بو دوکالی کبریا صاتمه یعنی درویشلره اوزره
کبر اتمه زیرا سنک • سر و زر در کنف همت درویشانست • باشک والتونک
درویشلرک همتی و دعاسی حفظنده در • گنج قارون که فرو میرود از قهر
هنوز • قارونک کنجی که الانک تهندن هنوز آشغه کیدر • خوانده باشی که
هم از غیرت درویشانست • اوقومش اولاسی یعنی اوقومشسن که

رضوانلغی ده نون ساکن اوقنمق کرک

قلب ده ایهام وار در

کراج و کراننه قی کاف عربیه ایله قراتی معناسنه و ربیع عالم براوجدن براوجه وار نجه ظلم لشکریدر اغا... فرصت درویشلرکدر بو وجهه ... چاره

فرو رفتا طالمق ... دیکیلدر

درویشلرک غیرتندن مراد حضرت موسی علیه السلام درکه ای بره خسف اتمشدر
بونع واحد قولی الف خشابه سنه تنزیل ایدوب صیغه جمع ایله کتورمشدر •
فخسفنا به وبداره الارض • بو بیت سابق ایله معلوم اولورکه درویشاندن
مراد انبیا و اولیادر • چهره بخت که دل میبرد از شاه و گدا • بخت یوزی که
شاه و کدادن کوکل ایلر زیرا هرکس بخته مائلدر بعض نسخه ده اول مصراع یرنه
بو مصراع واقع اولور • روی مقصود که شاهان بدعاء طلبند • مقصود یوزی
که شاهلر دعا ایله طلب ایدرلر • مظهرش آینه طلعت درویشانست •
انک ظاهر اولیجق یری درویشلرک آینه کبی روشن طلعتیدر • من غلام
نظر آصف عهدم کورا • بن زمانه آصفنک نظرینک قولیم زیرا انک
آصف بوندن وزیر معناسنه در • صورت خواجگی و سیرت درویشانست •
خواجه لق صورتی و درویشلر سیرتی وار در یعنی غنی صورت و درویش
سیرت برکسه در • حافظ از آب حیات ابدی میطلبی • ای حافظ اگر ابدی
آب حیات استرایسک که مراد عشق الهی در • منبعش خاک در خلوت در
ویشانست • انک منبعی درویشلرک خلوتی قپوسنک خاکیدر بعض نسخه ده
مخلص بو بیت ده واقع اولور • حافظ اینجا بادب باش که سلطانی و ملک •
ای حافظ بونده یعنی درویشلر حضورنده ادب ایله اول زیرا مملکت
سلطانلغی • همه از بندگی حضرت درویشانست • دو کلی درویشلر
حضرتنک قوللغندندر یعنی پادشاهلر درویشلره قوللق اتدکلرندن
بویله عزیز اولمشلردر و کرنه انلر سلطنتی قنده کورلر ایدی ولــه ایضاً
در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست • یارم الندن بر قدح مع لردیرنه
کلدی • مست از می و میخواران از نرگس مستش مست • کندوسی می دن
مست و میخوارلر انک مست چشمندن مست یعنی مرشد کامل خانقاهه کلدی

بانکی فعل مضارع خاطب در

عیونی ... زمان معناسنه در

بانغی اراضی در

عشق و اسرار سوزن سویلیه رک کندویی شراب عشقدن مست و مریدلرانک
مست چشمنده ظاهر اولن حالت دن مست • ور تخیل نمیند او شکل مه نو
پیداء انک اتنک نعلنده یکی آی شکلی ظاهر اولدی • ور قد بلند او بالا یا صنو
بر پست • وانکی بلند قدندن صنوبرک قامتی الچق ایدیا بوندن مراد مرشدنک
زیاده علو قدرینه بیان در • آنچه کویم هست از خود خبرم چون نیست •
ادونه وجهله خدای واردیم چونکه کندمدن خبرم یوقدر • متعارف نمته فعل
عرف اینه • مصراع اولدن مراد معرفت کنه در اول هرکز میسر دکلدر • از بهر
چه کویم با او نظرم چون هست • بدن اوتری یوقدیم چونکه اکه نظرم
وار در اثردن موثره استدلال طریقی ایله زیرا مصنوعاتک وجودی البته
صانعک وجودینی مستلزم در • شمع دل دمساز آن بنشست چو او برخاست •
مصاحب انکی کوکلی شمعی سوندیا یعنی قلب لر نیم شوق و صفا قالمدی چونکه
مرشد کامل مجلس دن قالقدی یعنی کتدی • وافغان زنظر بازان برخاست
چو او بنشست • وعاشقلردن فغان کتدی چونکه مرشد یرنه اوتوردی افغان
زیاده اولدی معناسنه یکلور غفلت اولنیه • کر غالیه خوش بو شد در کیسوی
او پیچید • اکر غالیه خوش بوی اولدی ایسه انک ابروسنه متصل اولدی
اول حالتی اندن بولدی زیرا مراد استعاره ابروسنه کوره اوررلر و ارر مقوس اولور
کمان کشنک معنای لازمیاسی مقوسی در فتح واو ایله اکرچه معنای ترکیبی سی
یایی چکیجی در بوندن مراد جمیع اشیاده اولن لطافت و حالت خداوند ایدوکی
بیان در • باز آی که باز آید عمر شده حافظ • کرچه کلمیه جاناکه حافظک
کچمش عمری کلکره کله • هرچند که ناید باز تیری که بشد از شست • هرنه
دکلوکه کرو کلمز بر تیر که شستدن کتدی مراد عمر کذشته نک عدم رجوعی بیاندر
دنیا پرست اولن غافلره **وله ایضا** خواب آن نرکس فتان

نیست در

برخاست فعل ماضی در

تو

توی چیزی نیست • سنک اول فتان نرگسنک اویقوسی قوالیه دکلدر
بر غرض واردر که عاشقلکی غافل قلمق استرسن • تاب آن زلف پریشان
توی چیزی نیست • سنک اول پریشان زلفنک بوکلمی قوالیه دکلدر بر
مراد واردر که کوکل لر صید ایتمک استرسن • از لبت شیر روان بود که من میکفتم
سنک لبکدن شیر روان ایدی یعنی هنوز طفل ایدک که بن ایتدم • این شکر
کرد نمکدان توی چیزی نیست • سنک نمکدانک اطرافنده بو شکر قوالیه دکلدر
نمکداندن مراد دهان در و شکردن مراد لب در • توی چیزی نک معناسی منطوقی
سی هر نسنه سز دکلدر لیکن عجم قوالیه دکلدر معناسنه استعمال ایدر نیست
لفظی ایله بیله • چشمه آب حیات است دهانت اما • سنک دهانک آب حیات
چشمه سیدر اما • بر لبش چاه زنخدان توی چیزی نیست • اول دهانک
کناری اوزره یعنی اکر قریب اولن زنخدانک چاهی قوالیه دکلدر بلکه دهانک
طمعی ایله خلقی چاهه برقمق استرسن لب کنار معناسنه درکند و معناسنه
دکلدر و هم لبش در لبت دکلدر • جان ورا ازپی تو باد اگر یقین می دانم
سکا حیات و عمر اوزنلق اولسون که یقین بیلورم • در کمان ناوک مژگان
توی چیزی نیست • کمانکده سنک مژگانک ناوکی قوالیه دکلدر مراد اصلی ابرو
کماندن مراد ابرودر • مبتلای غم محنت و اندوه فراق • غم محنت و فراق
غصه سنه مبتلا سن بو وجهی حیادر در فراقک غم محنته و غصه سنه
مبتلا سن • ای دل این ناله و افغان توی چیزی نیست • ای کوکل بو سنک
ناله و افغانک قوالیه دکلدر • دوش باد از سر کویش بکلستان بکذشت
دون کیجه باد انک سر کویندن کلستانه اوغرادی • ای کل این چاک کریبان توی
چیزی نیست • ای کوکل بو سنک کریبانک چاکی قوالیه دکلدر اول د

اول دلبرکه بوی شوقنه پرتمش سن • درد عشق ارچه دل از خلق نهان میدا
رد • کوکل عشق دردی اکرچه خلقدن نهان طوتر • حافظ این سینهٔ نالان
تو پی چیزی نیست • لیکن ای حافظ بو سنك نالان سینك قولاینه کلدر
بر دلبره عاشق سن ولد ایضا هر دو بکار خود ای واعظ این چه فریاد است
یوری کندو ایشوکه ایه واعظ بونه فریاد در • مرا افتاده دل از ره ترا چه
افتاده است • بنم کوکلم دوشدی یولدن سکا نه دوشمش در یعنی نه حال
اولمش در بو وجه دخی جایز در سنك نکا دوشمش حاصل معنی بنی کمراه اولدم
سکا اندن نه که بویله فریاد ایدرسن ویکدر بیت شحنه را اگر درد دینی بود
زدیا • کر دنیا واعظ بشمشیر خطیب • میان او که خدا آفریده است از هیچ
انك میانی که خدای هیچدن خلق ایلمش در • دقیقه ایست که هیچ آفریده
نکشاده است • بر دقیقه در که هیچ آفریده فتح ایلمشدر یعنی موی میان
در • کدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست • سنك کویك کدایی بهشت
دن مستغنی در • اسیر بند تو از دو عالم آزاد است • سنك بندك اسیری
هر ایکی عالمدن آزاد در خطاب خدا آیه در • اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی
اگرچه بنی عشق مستلکی خراب ایلدی اما • اساس هستی من زان خرا
بی آباد است • بنم وارلغمك اساسی اول خرابیدن معمور در زیرا صوفیلرك
قتنده بقاء بعد الفنا در • دلا منال ز بیداد و جور یار که یار • ای کوکل یارك
ظلم و جوریندن ناله ایلمه زیرا یار • ترا نصیب همین کرده است و این دا
دست • سکا انجق بونی نصیب ایلمشدر و بونی ویرمشدر و این داد است
ایچون بو معنی دخی جایزدر و بو عدل در نهایتی که ظاهر ظلم و جوردر معنی ده ویرلن
حالح و خصلتیدر استعداده کوره در وما ربك بظلام للعبید بعضی نسخه

بویله

بویله واقع اولور • ترا نصیب همین داد و این از و داده است • بو که
کوره داد ثانی بونده عدل معناسنه اولمسی زیاده روشندر یاردن مراد بونده
حق تعالی حضرتیدر بیت هر بلای کز دوست رسد بپذیر • هر جفایی که او کند
بپسند • بکام تا نرساند مرا لبش چون نی • مادام که انك لبی بنی نی کبی
مراده ایرشدرمیه • نصیحت همه عالم بکوش من باد است • دوکلی عا
لمك نصیحتی بنم قولاغمده یلدر که اصلا تاثیر ایلمیه قدر چوقی مصراع ثانیه
مصروف اولمق جایزدر اول وقت معنی بویله اولور نی کبی دوکلی عالمك
نصیحتی بنم قولاغمده یلدر • بر او فسانه بخوانند و فسون مدمم حافظ • یوری
باکر قصه او قومه و افسون اوقورمه ای حافظ مرا آوردی حاوری ترك
ایله بر حال و اوابه کتوردی یکدر • کز این فسانه و افسون مرا بسی یاد است
زیرا بو افسانه دن و بو افسوندن بنم خاطرمده چوق قدر یعنی عشقه اعتبار حاضر
مقاله و کلور ولد ایضا لعل سیراب بخون تشنه لب یار منست •
قاره صو صامش نازك و لطیف لعل بنم یارمك لبی در سیراب نازك و صو ایله
قانمش معناسنه کلور اما بونده اول مراددر • و از پی دیدن او داد دل جان کار
منست • و انی کورمکدن اوتری جان ویرمک بنم ایشمدر • شرم ازان
چشم سیه بادش و مژکان دراز • بنم محبوبمك سیاه چشمندن و اوزون
مژکانندن اکه شرم اولسون بادشده اولان ضمیر غایب مصراع ثانیده
اولان هر کسه راجعدر اضمار قبل الذکر طریقی ایله • هر که دل بردن او
دید و ز انکار منست • هر کیم که انك کوکلندن العقلی کوردی و بنم انکار ایدر
دربعنی سن اکر عاشق دکلسن ویربودن نامراد مرشد در • ساربان رخت
بدروازه مبر کان سر کو یا • ای ساربان رخت و اسبابی دروازه یه
الته زیرا اول سر کویی دروازه بونده شهر سوقاغی معناسنه در •

کام مراد

ای ساربان رخت ... در

شاه ره را هیئت که سر منزل دلدار منست • بر شاه راهدر که بنم دلدارمکا
سر منزلی در شاه راه طریق واسع معناسنه در مراد کوی جانان زیاده خطر
ناک ایدوکنی اشعار در بیت ای که در کوچهٔ معشوقهٔ ما میگذری • بر
حذر باش که سر می شکند دیوارش • بشنو ز طالع خویشم که درین قحط وفا
کنده طالعمکا قولیم که بو قحط وفاده • عشق آن لولی سرمست خریدار منست
اول عالی جناب محبوبک عشقی بنم مشتریدر یعنی طالعمک سعادتی که بو وفا
سزلقده عشق الهی بندن جدا اولمز بیت وفا مجوی ز کس ور سخن نمی
شنوی • بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا می باش • طبلهٔ عطر گل و درج عبیر
افشانش • گلک عطر طبله سی وانک عبیرافشان حقه سی • فیض یک شمه ز
ز بوی خوشش عطار منست • بنم عطارمک لطیف رایحه سندن بر شمه نک اثری
در عطاردن مراد حقدر که جمیع اشیا رازقی در • باغبانا همچو نسیم ز در خویش
مران • ای باغبان باد نسیم کبی بنی کنده قپوکدن سورمه • کاب گلزار تو
از اشک چو گلنار منست • زیرا سنک گلزارک لطافتی بنم گلنار کبی
قرمزی کوزم یاشندندر گلنار انار چچکی خطاب محبوب مجازی یه اولمق اوزره
در باغباندن مراد دلبردر • شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود •
یارک لبندن یا که گلاب ایله مطیب اولمش شکر شربتنی بیوردی • نرگس
او که طبیب دل بیمار منست • انک چشمی که بنم بیمار کوکلمک طبیبی در فرمو
دک فاعلی نرگس در یاردن مراد حقدر شربتدن تاج آد کلام الهی در
نرگسدن مراد ذات در که نرگس چشم معناسنه در و چشم ذات معناسنه در
آنکه در طرز غزل نکته بحافظ آموخت • اول کسه که غزل اسلوبنده
حافظه نکته اوکردیدی • یار شیرین سخن نادره گفتار منست • بنم
نادره گفتار اولن شیرین سوزلو یارم در گفتار سویلمک دیمکدر سخن

لولی محبوب

طرز اسلوب

اکی

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلات

اکی قسمنه بیلمه دیمکدر بوندن مراد مرشددر ولـه ایضا دوزخ ما محنت
که سودای بتان دین منست • بر زمان در که جوب لرک سوداسی بنم دینم
بتاندن مراد اولیاء الله در • غم این کار نشاط دل غمگین منست • بو
ایشک غمی بنم غمناک کوکلمک سروریدر مراد چوق زماندن طریق عشقه
سالک ایدوکنی بیان در • دیدن لعل تو اوی دیدهٔ جان بین باید • سنک
لبکی کورمکه جان کوریجی کوز کرک • وین کجا مرتبهٔ چشم جهان بین منست
بو قنغی بنم جهان کوریجی کوزمک مرتبه سیدر خطاب حقه در • یار من
باش که زیب فلک و زینت دهر • بنم محبوبم اول زیرا فلکک زیبی و دهرک
زینتی • از مه روی تو و اشک چو پروین منست • سنک ماه کبی روشن
یوزکدن و بنم پروین کبی کوزم یاشندندر مراد ایجاد عالمه عشق سبب اولدیغی
بیان در • تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن داد • تاکه بکا سنک عشقک
سوز سویلمک تعلیمنی ویردی • خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست
خلقک ورد زبانی بنم مدحم و تحسینم در حق تعالی حضرتنه خطاب ایدر که بنم بو
عالمه سنک عشقک سبب اولدی • دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار
ای خدا فقر دولتنی بکا لایق طوت • کین کرامت سبب حشمت و تمکین
منست • زیرا بو کرامت که مراد فقردر بنم عظمت و قدرتمه سبب در زیرا بونک
ایله سنک مقبولک اولورم • واعظ شحنه شناس این عظمت کو مفروش
سن باشی نک دوستی اولن واعظه دی بو عظمتی صاتمه دیو امر حاضردن مکرر
نهی حاضر واقع اولسه نهی غائب معناسنه اولور بو محل کبی • زانکه منزلگه
سلطان دل مسکین منست • اول سبب دن که بنم مسکین کوکلم سلطاندن ازلک
منزلگهی در که شحنه انک قتنده درج دکلدر • یا رب این کعبهٔ مقصود تماشا

کز کیست • یارب بو مقصود کعبه‌سی کیمک تماشاکهی در مراد وصول جانان
در • که مغیلان طریقش گل و نسرین منست • که انک طریقنک مغیلانی
بنم گل و نسرینم در مراد جمیع بلایه رضا اظهاریدر وصال جانان ایچون بت
کوی یار طعن دشمن دن قیاس و از کچن • کعبه‌یه واردقجه شوقدن خار مغیلان
تجر • ازآنکه زر یا گری آموخت خیال تو مگر • سنک خیالک یوزکیجلکی کیم ویا
اوکرتدی مگر لفظنک معناسی مصراع ثانی‌یه قید اولمغی سهولت معنی ایچون •
زیمایش شدع اشک چو پرویز منست • وارایه بو بنم پرویز
کبی کوزم یاشی اکه و لعل اولمش در • حافظ از حشمت پرویز دگر قصه
مخوان • ای حافظ ارتق پرویزک عظمتندن قصه اوقومه یعنی آنی وصف
ایله پرویزدن مراد شیرینک عاشقی اولان خسرودر • که لبش جرعه کش
خسرو شیرین منست • زیرا اول پرویزک لبی یعنی کنه وبی بنم شیرین خسروم کبی
جرعه کشی در یعنی ارتغنی نوشش ایدجی در لب ذکری بو نوع ذکر جزؤ اراده ء
کل قبیلندن در • وله ایضا منم که گوشه میخانه خانقاه منست •
بنم که میخانه گوشه‌سی بنم خانقاهمدر • دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست •
بنم صباح وقتمک وردی پیر مغانک دعاسیدر یعنی پیر مغانه دعا ایدرم پیر مغاندن
مراد مرشد کاملدر • گرم ترانه چنگ صبوح نیست چه باک • اگر بنم صبوح
چنگی ترانه‌سی یوق ایسه نه غم • نوای من بسحر آه عذرخواه منست •
سحر وقتنده بنم انین وحنینم بنم عذرخواهمدر یعنی اگر مقبولان درگاه کبی
بنم ایچون طاعت سحری یوغ ایسه آه افغان سحری واردر • ز پادشاه
و گدا فارغم بحمد الله • پادشاه و گدادن فارغم بحمد الله • گدای خاک
در دوست پادشاه منست • دوستک قپوسی گدایی بنم پادشاهمدر

دوستدن مراد

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

دوستدن مراد خدادر گدادن مراد مقبولان درگاهدر • غرض ز مسجد و
میخانه‌ام وصال شماست • مسجد و میخانه‌دن غرضم بنم سزک وصالکزدر مسجد
مرتبهء شریعت میخانه طبقهء طریقت و حقیقتدر یعنی اکسنده دخی توجهم
خدایه‌در شمادن مراد خدادر شما تعظیم ایچوندر • جز این خیال ندارم خدا گواه
منست • بو فکردن غیری خاطرمده یوقدر خدا بنم شاهدمدر که بو خصوصده صادق
ایدوکمی بیلور • مرا گدای تو بودن ز سلطنت خوشتر • سنک گداک اولمق
بکا سلطنتدن خوشدر خطاب خدایه‌در بت بر آستان جانان گر
سر توان نهادن • گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد • که ذل جور و
جفای تو عز و جاه منست • زیرا سنک جور و جفاک خوارلغی بنم عز و جاهمدر
از آن زمان که بر این آستان نهادم روی • اول زماندن که بو آستانه یوز
قودم آستانه‌دن مراد جناب قدسدر • فراز مسند خورشید تکیه
گاه منست • خورشیدک تختی اوستنده بنم تکیه‌گاهمدر یعنی مکانم فلک
رابعدن رفیعدر • مگر بتیغ اجل خیمه برکنم ورنی • مگر اجل تیغی ایله خیمه
می قوپاریرم یوخسه • رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست • باب
دولتدن نفرت ایتمک بنم عادتم و طریقتم دگلدر یعنی اولنجه سندن جدا اولمزم
گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ • گناه اگرچه بزم اختیارمز دگلدر ای حافظ
تو در طریق ادب کوش و گو گناه منست • سن ادب طریقنه چالش
و دی که گناه بنمدر یعنی گناه بنده‌در بو بیتک مصراع اولی مقام توحیدیدر و
مصراع ثانیسی مقام ادبی بیان ایدر تعلیم طریقی ایله • وله ایضا
شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست • قرمزی گل آچلدی و بلبل انک
بوی ایله مست اولدی مراد موسم بهار ایرشدی دیمکدر بیان در • صلای
سرخوشی ای صوفیان باده پرست • سرخوشلق صلاسیدر ای باده

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن
مفاعلن فعلاتن

ای باده پرست صدقی لر مراد بودر که عشق و طاعتک تمام زمانی در غفلت
ایلمک ای عاشقلر • اکنون نوبه که در محکمی چون سنک نمود • نوبه نک محکمی
یعنی اوقی که محکم لکن طاش کبی کورندی • ببین که جام زجاجی چه طرفه اش
بشکست • کورکه بر صرحه قدح اله نه عجب صدری مراد منکر عشق اولن بر
جذبه ایله طالب عشق اولدغی بیان در • بیار باده که در بارگاه استغنا
کتور باده بی نوش ایدیم زیرا استغنا بارگاهنده • چه پاسبان و چه سلطان
چه هشیار و چه مست • پاسبان نه و سلطنت نه آیق و نه مست نه جمیعی
سی انک استغناسنه نسبت یکساندر • ازین رباط دو در چون ضرورتست
رحیل • بو ایکی قپولی کاروان سرایدن که مراد دنیادر چونکه رحلت ضروری
در • رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست • معیشت طاقی وه
رواقی نه فرق سر بلند اولمش و نه فرق که پست اولمش یعنی معیشتک غنا
ایله یا فقر ایله اولمش نه فایده طاق رواق صونلدر • مقام عیش
میسر نمی شود بی رنج • عیش و حضور مقامی رنج سز میسر اولمز • بلی بلی
بحکم بلا بسته اند عهد الست • بلی الست بربکم عهدن بلا حکمی ایله بغلمش
در تغییره مجال یوقدر • بهست و نیست مرنجان ضمیر و خوش دل باش
وار یوق ایله خاطرک بیحضور اتمه و خوشدل اول • که نیستست سر انجام
هر کمال که هست • زیرا هر کمال که واردر عاقبتی یوقلقدر یعنی هر نسنه که
کمالنه ایرشه اکه زوال مقرردر • شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر
آصفه منسوب اولان شکوه یعنی سلیمان پیغامبر علیه السلامک پادشاهلغی و یل
آتی که انک تختنی کتورب کیدر ایدی و قوش دلی که جمیع قوشلرک دلینی
بیلوب انلره حکم ایدر ایدی • بباد رفت و ازو خواجه هیچ طرف نبست
عاقبت یله کتدی و سلیمان علیه السلام اندن فایده و قلیل حاصل اتمدی

طرف

٢٥

طرف امید معاشنه دخی کلور • بیال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
بال و پر ایله یولدن کتمه زیرا پرتاب اوقی • هوا گرفت زمانی ولی بخاک
نشست • بر زمان هواده طوردی که یوقاروده کتدی اما صکره خاکه اوتوردی
که اشغی یره دوشدی حاصل معنی مال و قدرت و عمر و عزته مغرور اولوب
طراط مستقیمدن چیقمه زیرا نهایتی بر زمان هوا و هوس ادزن اولاسن لکن
عاقبت قبره کیرسن ایلیه تمام تدارک اول صکره ویکیدر • زبان کلک تو
حافظا چه شکر آن گویند • ای حافظ سنک قلمک دلی اول نعمتک نه شکرینی دیر
یعنی انک شکرینی ادا اتمکه نیجه قادر اولور • که گفته سخنت می برند دست
بدست • کر اول قلمک سوزنک گفته سنی خلق الدن اله ایلدرلر یعنی تمام التفات
و اعتبار ایدرلر گفته سویلمشه دیرلر سخن سویلمشه و سویلنمشه دیرلر
وله ایضا زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست • زلفی
پریشان و ترلمش ولبی کولیجی و مست • پیرهن چاک و غزلخوان و
صراحی در دست • پیرهنی چاک یعنی سینه سی آچق و غزل اوقویجی و
الننده صراحی • نرکسش عربده جوی ولبش افسوس کنان • انک
چشمی جنک و غوغا طلب ایدیجی و انک لبی عاشقی تسخر ایدیجی • نیم شب
دوش ببالین من آمد بنشست • بو اوصاف ایله متصف اولان دلبر
دونکیجه نصف اللیلده بنم بصدغمه یعنی باشم اوجنه کلدی اوتردی •
سر فرا گوش من آورد و باواز حزین • باشنی بنم قولاغمه یعنی کتوردی
و نرم و حزین اواز ایله • گفت ای عاشق بیچاره من خوابت هست •
جانان بکا خطاب ایدوب ایتدی ای بنم بیچاره عاشقم اویقوکمی واردر
استفهام اولمقده جایزدر مراد جانانک وجه احسن ایله اولان تجلیسی
اشعاردر • عارفی را که چنین باده شبگیر دهند • بر عارفه که بو کیجه‌ین

باده پرستلر ویرلر باده پرستلر حق اولورکه کیجه بکی احباسنه سبب اوله و سحر
وقتنه دخی شبکیر دیرلر و شب معناسنه دخی واقع اولمشدر • کافر عشق
بود کر نشود باده پرست • اول عارف منکر عشق در اکر عشق پرست اولمیه
برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مکیر • یوری ای زاهد عاشقلره اوزره
عیب و نقصان طوته • که ندادند جز این تحفه بما روز الست • زیرا روز
ازلده بزه بو تحفه دن غیری ویرمدیلر که مراد عشق ازلی در • آنچه او ریخت
به پیمانۀ ما نوشیدیم • اول نسنه که اول الله بزم پیمانه مزه دوکدی نوش
ایلدک • اگر از خمر بهشتست وگر از باده مست • اکر جنت شرابندن
در و کر مست باده دن در اول کی دن مراد حقیقت در ایکنجی دن مراد مجاز در یعنی
شراب مراد در باده مست مست ایدجی باده معناسنه در • خندۀ جام
می و زلف گره گیر نگار • جام مینک خنده سی و نکارک اورلمش زلفی
ای بسا توبه که چون توبۀ حافظ بشکست • ای چوق توبه که حافظک توبه
سی کبی صندی مراد عشقک ظهوری و اسرار الهیه نک منکشف اولمسی چوق کیمه لری
ماسوی دن فارغ ایلدی دیکدر خنده دن مراد عشقک ظهوری در نکاردن
مراد خدای تعالی در زلف گره گیردن مراد اسرار الهیه نک منعقد اولمسی در
وله ایضا زلفش هزار دل بیکی تار مو ببست • انک زلفی بیک
کوکلی بر قیل ایله بغلدی مراد از جهت جذبه و سر الهیه و افرعشاقک کوکلنی
بند ایدوب هوا و هوسدن خلاص ایلدی دیکدر بعضی نسخه ده زلفت
تاء خطاب ایله کلیسه دخی مراد الله تعالی حضرتی در • راه هزار چاره گر
از چار سو ببست • بیک چاره ایدجینک یولنی درت طرفدن بغلدی
مراد چوق بلکه دان و فنونلرکه عقل ایله بر قیل قدر یارلر ایکن ایر
عشق اولمق ایله آشفته و بیچاره اولدیلر دیکدر بیت اگر خود همت

بشنو

بشنو از نی که ز بنوائی • چو آشفتی الف بی تی ندانی • تا هر کسی ببوی نسیمی دهد ز دست
جان • تا هر بر کمسه یعنی جمیع بی برایچه امیدی ایله جان ویره لر • بگشود نافه
و در آرزو ببست • بر نافه آچدی و آرزو و شوق قپوسنی باغلدی مراد حق
تعالی حضرتی تجلی تیکلرن بر تجلی ایله هر بر عاشقی معشوق ایلدی تا کر جان پیوستندن
مطلوب وصالنه وصول بولمغه زیاده سی اوزره اوله دیکدر • شیدا از آن شدم
که نگارم چو ماه نو • اول سبب دن دیوانه اولدم که نکارم ماه نو کبی
ابرو نمود و جلوه گری کرد و رو ببست • قاشن کوستردی و جلوه کرلک ایلدی و یوزنی
اورتدی ابرو نمود دن مراد اشتیاق در حق ایله جلوه کریدن مراد بوندن
حق تعالی نک تجلی سیدر عاشقه رو ببستدن مراد کندوسنی ستر ایلمکدرکه
عاشقنک شوقی زیاده اوله نکاردن مراد الله تعالی حضرتی در • ساقی بچند رنگ
می اندر پیاله ریخت • ساقی کوناکون شرابی که پیاله یه دوکدی • این نقشها
نگر که چه خوش در کدو ببست • بو نقشلری کور که حقیقتده نه لطیف ظاهر
اولدی بو بیت دن مراد حق تعالی حضرتی که قضاده جذبه و عشق دن و فیض و
شوق دن و کوناکون اسرار و ذوق دن که عشاقک کوکلی پیاله سنی براغلمش
ایدی قدر دکه بنه اول حالات انلرده بی قصور ظهور بولدی دیکدر بو مذکوره سعی
دن قطع نظر بو بیت ملل و ادیان اعتباری اوزره اولمق ممکن در بو محلده
مکر دقیق لازم در ساقی دن مراد خدادر • یارب چه جرم کرد صراحی که خون
خم • عجب صراحی نه جرم ایلدی که کوپک قانی یعنی شراب • با نغمهای چنگ
قلقلکش اندر گلو ببست • قلقل نغمه لری ایله انک بوغازینی باغلدی
صراحی دن مراد طالب عشق اولن مرید در خمدن مراد مرشد کامل درکه
مریدلرنک قتنده اسرار عشقدن سوز سویلمکه قادر اولمدی • مطرب چه
پرده ساخت که در پردۀ سماع • مطرب نه عجب مقام چالدی که سماع

پر دن سنده • هر اهل وجد و حال در های و هوست • وجد و حال اهلی اوزن
های و هو قپوسنی باغلدی مراد مرشد کامل سماع دن نه عجب حالت ایدیکه مریدلر
اول حالده و مست و بیهوش اولوب های و هو دن قالدیلر و بیکلر بو معنی دخی
ممکن در مریدلر های هویه باشلدیلر اما معنای اول خوب در زیرا انده مبالغه
وار در مصراع اولده اولان چه لفظی استفهام در که تعجب معناسنی افاده ایدر • گفتم
که حسن چهره او را صفت کنم • دیدم یعنی قصد ایتدم که انک خوب یوزنی وصف
ایدم • او روی خود نمود و در گفتگو ببست • اول لطفندن کندو یوزنی
کوستردی و کفت و کو قپوسنی باغلدی احطا وصفه احتیاج قومدی • حافظ هر انکه
عشق تو ورزید و وصل خواست • ای حافظ هر اولکسه که عشق خدایه سنی
ایلیدی و وصال حق طلب ایلیدی • احرام طوف کعبه دل بی وضو ببست •
کوکل کعبه سی طوافنک احرامنی ابدستسز باغلدی بو خود محال در کعبه دل دن مراد
جناب قدسی در وان لیس للانسان الا ما سعی وله ایضا
خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست • خدای تعالی چونکه سنک دلکشا
ابروکک صورتنی باغلدی یعنی نقش ایلیدی • گشاد کار من اندر کرشمهای تو بست
بنم ایشمک کشادنی سنک کرشمه لرکه باغلدی یعنی که سن باکه کوز اوجی ایله نظر
ایلدک مرادم حاصل اولور خطاب دن مراد مرشد کامل اولمق اولی در و کشاد
کاردن مراد وصول وصال جانان اولور • مرا و سرو چمن را بخاک راه نشاند
بنی و چمن سروینی یول طپراغنه دکدی یعنی عاشق بی صبر ایدوب بزی انتظاره
اوتورتدی • زمانه تا قصب نرگس قبای تو بست • زمانه تا که سنک
نرگس نقشلو قصبنی باغلدی یعنی طوقدی قصب بو محلده انجه بز
معناسنه در که ابریشمدن در که جانان کیدوکی جامه نک زمینی واقع اولمشدر که
نرگس نقشلو در معنای کلام محصلی سن اول جامه یی کیلدن سکا زیاده

حسن

حسن ظاهر اولدی و بیکلر احتمال در که بوندن مراد مرشد کامل اوله کرانی محبوب
کبی وصف ایتمش اوله نشاید و بیت لفظلرینک فاعلی زمانه در • ز کار ما
و دل غنچه صد گره بگشود • بزم ایشمزدن و غنچه نک کوکلندن یوز کره اچدی
یعنی غم و اهتزاز انقباض و اضطراب ازاله ایلدی • نسیم صبح چو دل در
پی هوای تو بست • صبح یلی چونکه کوکلنی سنک محبتک اردنه باغلدی
یعنی باد صبح سکا عاشق اولالی بزه سندن لطیف رایحه لر کتورمش در
زیرا عاشق در که اوغرامغه تا در و کلدر بو سببدن اطرافه و بزه سندن
خوش لطیف بویلر ایرشدرر نسیم صبح دن مراد فیض الهی در مخاطب دن مراد
خدای عز و جل در • مرا ببند تو دوران چرخ راضی کرد • بنی سنک بندکه چرخ
دوران راضی ایلدی • ولی چه سود که سر رشته در رضای تو بست •
اما نه فائده که سر رشته سنک رضاکده باغلدی یعنی بنم الله و یریبی کرچه
سنک بندکدن خلاص اولمق اولیدی یعنی عشق بندندن خلاص استردم
چو نافه بر دل مسکین من گره مفکن • نافه کبی بنم مسکین کوکلم اوزرنه عقده
براقمه یعنی قلبی منقبض و مضطرب ایلمه • چو عهد با سر زلف گره گشای تو
بست • چونکه کوکلم سنک کره کشای زلفک اوجی ایله عهد باغلدی خطاب
خدایه در • تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال • سن خود اوزکه
و لطیف حیات ایدک ای وصال زمانی • خطا نگر که دل امید در وفای تو
بست • خطایی کور که کوکل سنک وفاکه امید باغلدی وصالدن وفا وار
صانردی • ع یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست • ز دست تو گفتم
ز شهر خواهم رفت • جانانه ایتدم سنک الکدن شهردن کیدهجکم زیرا
جور و جفاکه تحمل اتمکه مجالم قالمدی • بخنده گفت که حافظ برو که پای تو
بخنده ایله جانان ایتدی که ای حافظ یوری سنک ایاغکی کیم باغلدی

بست

آهوی چه پلنگ در کردن • تنها انده بخوت نتن رفتن ولە ایضا
درین زمانه رفیقی که خالی از خللست • بو زمانەدە بر رفیق کە خلل و ضرردن خالی
صراحی می ناب و سفینهٔ غزلست • صافی می ایله پر اولمش صراحی و غزل
رساله سیدر صراحی می ناب دن مراد عشق الهی در سفینهٔ غزل دن مراد غزلیات
توحید شعار ایله پر اولمش کتاب در که طریقت و حقیقته متعلق اصطلاحات
عجیبه و استعمالات غریبه وار در • جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست •
جریده یوری زیرا عافیت و حضور اوغراغی طار در یعنی دنیاده حضور یوقدر
جریده دورلمش و مجرد و فرد معناسنه کلور اما بو نوع ثانی مراد در • پیاله گیر که
عمر عزیز بی بدلست • پیاله طوت که عزیز عمر بی بدل در مراد عمر کی عشق الهی
دن غیره صرف ایلمه و بکلور پیاله دن مراد عشق در مظروفی اعتباری ایله •
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس • جهانده عمل سزلکدن همان بن ملول
دکلم • ملالت علما هم ز علم بی عملست • علمانک ملالتی هم عمل سز علم دن در
بو نوعده مراد ظرافت ایله علمایه دخل و طعن در • بچشم عقل درین رهگذار پر
آشوب • بو غوغا و فتنه ایله پر اولمش رهگذار ده که مراد دنیا در بصیرت و
تدارک ایله اول • جهان و کار جهان بی ثبات و بی محلست • معنی در که
جهان و جهانک ایشی یعنی دنیا و ما فیها ثبات سز و محل سز در • دلم امید
فراوان بوصل روی تو داشت • کوکلم سنک یوزک وصلنه یعنی سنک
وصالکه وافر امید طوتدی • ولی اجل بره عمر رهزن املست • اما اجل
عمر یولنده امیدک یولن اورجی در • بگیر طرّهٔ مه چهره و قصه مخوان
برآی یوزلونک طره سنی طوت و قصه اوقومه بو بلدیو • که سعد و نحس
ز تأثیر زهره و زحلست • که سعد زهره نک و نحس زحلک تأثیرندن در
مه چهره دن مراد مرشد کامل در که سنک نفسکی اصلاحنه جهد ایده دن اهم

والزم در

مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

والزم در علم نجومک سکا اصطلاحاتنه سی بو قدر زهره فلک ثالثده بر کوکبک اسمی در
که سعادت اوزره در زحل فلک سابعده بر کوکبک اسمی در که غایت ایله نحسی در •
بهیچ دور نخواهند یافت هشیارش • اصلاحی بر دورده آیق بولمیه‌لرلر
هشیارش ده اولان ضمیر غایب مصراع ثانیده اولان حافظ لفظنه راجع در اضمار
قبل الذکر طریقی ایله • چنین که حافظ ما مست بادهٔ ازلست • بویله که بزم
حافظمز بادهٔ ازلک مستی در بادهٔ ازل دن مراد عشق در ولە ایضا
کارا ز خیال تو چه پروای شرابست • سنک خیالکدن بزه نه شراب قیدی
خم گو سر خود گیر که خمخانه خرابست • کو پە دی کندو باشنی طوتسون یعنی
کندو تدارکنده اولسون زیرا میخانه خراب در شمدن صکره بزدن اکمه وارمز
خم نسبت سر خود گیر ترکیبی خوب واقع اولمشدر بو محل ده اکی امر حاضر جمع
اولسە ثانی امر غایب معناسنه اولور • گر خمر بهشتست بریزید که بی دوست
اگر جنت شرابی ایسه دخی دوکوکز زیرا دوستسز دوست دن مراد جناب حق در
هر شربت عذبم که دهی عین عذابست • هر لذیذ شربت که باکا ویرسن
عین عذاب در • افسوس که شد دلبر و در دیدهٔ گریان • حیفا که دلبر گیتدی
و گریان کوزمده آب اوزره نقش ونقشی سراب بو نوع استحکام معناسنه
اولمق روشن در زیرا بو معنی ده ثبوت وفا وار در کویا انک خطی خیالی باقی
در اگرچه کندوسی کیتمشدر تتمه‌کم سه بو دیوان بو بیت بو معنایه مشعر در
بیت نمی پرستی از آن نقش خود بر آب زدم • که تا خراب کنم نقش
خود پرستیدن • بو محل دقیقه زیاده وقت لازم در که تا حقیقت معنی
طلوع ایده • بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود • بیدار اول ای چشم
کر ایمن اولمق اولماز • زین سیل دمادم که درین منزل خوابست
بو متصل چاپان اولان سیل دنکه بو خواب منزلنده در سیل دمادم دن

مراد حوادث روزگاردر غم و محنت درد و مشقت و موت و فرقت کبی و بونلر
دن غرضی هر نه که وار در منزل خواب دن مراد دنیا درکه غفلت یری در • معشوقه
عیان میکذرد بر تو ولیکن • معشوقه سنک اوزرکه آشکاره کچر اما • اغیار همی
بیند از آن بسته نقابست • اغیار کورر ایدی اوزری نقاب باغلمش در معشوقه
دن مراد حق تعالی حضرتی درکه مصنوعاتی کندوسنه نقاب اتمش در لیکن بوحال
اغیار ایچون در عشاق ایچون دکلدر • گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید
گل سنک رنکینی رخک اوزره تا که عرقک لطافتنی کوردی • در آتش رشک و
از غم دل غرق گلابست • کوکلی غمدن رشک آتشنده گلاب عرق در یعنی
مصنوع دائم صانع قتنده خجل درکه انک وجودی قتنده وجودی یوقدر • در
کنج دماغم مطلب جای نصیحت • بنم دماغم بوجاغندم نصیحت یری طلب
ایلمه • کین حجره پر از زمزمه چنگ و ربابست • زیرا بو حجره چنگ ورباب
صداسندن طلودر مراد بودرکه بی عمل واعظلرک سوزنی استماع اتمزم زیرا
دماغم مرشد کاملک عشق آمیز و شوق انکیز سوزلری ایله پر اولمش در
چنگ ورباب دن مراد مرشد کامل در **بیت** عنان بمیکده خواهیم تافت زین
مجلس • که وعظ بی عملان واجبست نشنیدن • رآیه توجه زاعمت که
از غایت تعظیم • سنک یوکن نه عجب یول درکه غایت عظمتندن چو بونده
استفهام در تعجب معناسی ایله • دریای محیط فلکش عین سرابست • فلک
دریای محیطی انک عین سرابی در بوندن مراد جناب قدسی عظمتنی بیان در
سبزست در و دشت بیا تا نکذاریم • در و دشت سبزمکلیه در کل تا
کچه رحیلم • دشت از سرابی که جهان جمله سرابست • المزی بر آب طرفنه
زیرا جهان جمله سراب در هرکز اعتماده براغز در مراد بونکه کبی لطیف
دماننن که دره و دپه و صحرا بساط سبزه دن سبز اولمش در بر آب حصاری

الم

الکتور عشق الی ایله شوق و ذوق ایدلم دیکدر • و در بونده دپه معناسی
در دشت صحرا معناسنه در سراب غایت ایسیدن آب کبی کورنن نسنه در
سرآبی ده اولن سر بونده طرف معناسنه در نتکم مثنوی ده واقع اولمشدر
بیت عاشقی گر زین سر و گر زان سرست • عاقبت ما را بدان سر
رهبرست • در بزم دل آرای تو صد شمع برافروخت • کوکل بزم
سنک یوزکدن یوز شمع شعله لندی • وین طرفه که بر روی تو صد گونه حجابست
• وبو عجب که سنک یوزک اوزره یوز درلو حجاب واردر مراد بودرکه
چون آیینهٔ دل صیقل عشق ایله پاک و مجلی اوله ذاتندن منعکس اولان
انواری قبول اتمکه جمیع برنسنه حائل و مانع اولمز روی دن مراد ذات در
سروری افندی مصراع اولک معناسنی بویله یازمشدر بزم دل کوکل
سنک یوزکدن یوز شمع یاقدی لیکن معنای لطیف بو بنده اخشبار اتدوکی
یی رویی دل آرای تو ای شمع دل افروز • سنک دلارا یوزک سرای
کوکل شعله لندرجی یعنی کوکله سرور ویرجی شمع • دل رقص کنان بر سر
آتش چو کبابست • کوکل آتش اوزره کباب کبی رقص ایدیجی در یعنی
دل کوکدن سندن دور اوله حقدن زیاده مضطرب اولور بو وجه دخی جائز
کوکل آتش اوزره اولان کباب کبی رقص ایدیجی در • حافظ چه شد ار
عاشق و رندست و نظرباز • حافظ اکر عاشق و رند و نظرباز ایسه
نه اولور • بس طور عجب لازم ایام شبابست • چوق عجب اسلوب
که یکتکه زمانه لازم در بوندن مراد جوانلق عالمنده عشق و طاعت
سیلی لازم ایدوکنه اشعار در **وله ایضا** کنون که بر کف گل جام
باده صاف است • شول که کلک کفی اوزره باده صاف ایله پر

مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

اولمش جام واردر • بحق هزار زبان بلبلش ورآر او صافنست • یوز
بیک دل ایله بلبلی اکل او صافنه در یعنی هر کاه که مرشد کامل لطیف
او ایله عشق آلهی سرلرنی بیان ایلیه مرید طالب اول دمده بیک دل ایله
انک وقتا فی در زیرا اندن مستفیض اولور • بخوان دفتر اشعار وره آی
صحرا گیر • اشعار دفترنی استه وصحرایولنی طوت • چه وقت مدرسه و
بحث کشف وکشافست • مدرسه نک وکشفنک وکشافک نه بحثی وقتی در
کشف کشاف حاشیه لرندن بزنکا اسمی در • بتر ز خلق و ز عنقا قیاس
کار بگیر • خلق دن کسل وایشک قیاسنی عنقادن طوت یعنی عنقانک شهرتی
کبی ایله اختلاطی اولمدیغندن درسن دخی انجلیق اول تاکه تمام شهرت بوله
که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست • زیرا گوشه نشین لرک آوازه
سی قاف دن قافه در • فقیه مدرسه دی مست بود وفتوی داد • مدرسه
دن مست ایدی وفتوی ویردی بویله دیو • که می حرام ولی به ز مال
اوقافست • که می حرام در اما اوقاف مالندن یکدر زیرا اوقاف مالی
حق عبد بلکه عباد دولتی احتمال در اما می ایله دکلدر ومیک اندن اینو اولسی
زیاده روشن اولدیغندن مدرسی مست ایکن انک فتوی سنده خطا
اتمدی دیمک استر • بدرد و صاف ترا حکم نیست دم در کش • دردو
صافه سنک حکمک یوقدر خاموش اول • که هرچه ساقی ما کرد عین الطاف
است • زیرا هرنه که ساقیمز ایلدی عین الطاف در ساقیدن
مراد حق تعالی حضرتی در • حدیث مدعیان و خیال همکاران • مدعیلر
سوزی اولیاء الله خیالی یعنی مدعیلر بزدخی اولیاء الله کبی ایز دیدکلری
همان حکایت زردوز و بوریا بافست • همان زردوز و حصیرجی حکا یتی

حکایتی درکه اصلا مناسبت یوقدر که مدعیلر بوریا باف و اولیاء الله زرد
دوز در همکاران دن مراد اولیاء الله در مدعیلردن مراد عشق آلهی دن خبر
اولمیان شیخ لردر • خموش حافظ و این نکته های چون زر سرخ • خاموش اول
ایا حافظ و بو قرمزی التون کبی نکته لری که سنک اشعار کدر • نگاه دار که
قلاب شهر صرافست • صقله زیرا شهرک قلابی صراف در نکته لردن مراد
اشعار لطیفه در اولکلمات عشق درکه اول کلماتی دقایق در قلاب شهردن
مراد صورت صلاح ده اولن مرائیلر در قلاب شهره مبالغه واردر انکه
ایچون صراف شهر قلابدر دیدی زیرا بونکله اشعار رایدرکه قلاب صراف
یرینه کچمش درکه اصلا صراف لقدن بهره سی یوقدر بویله دکلدر که صراف قلاب
اولا وله ایضا اگر بلطف بخوانی مزید الطافست • اگر لطف ایله
بزی چغیره سن لطف لرک زیاده در • وگر بقهر برانی درون ما صافست
وگر بزی قهر ایله قوغدیرسه سن بزم درونمز صاف در اصلا بی حضور اولمازز
بنامه وصف تو کردن نه حد امکانست • نامه ایله سنی وصف ایلمک امکان حد
دکلدر • چرا که حسن تو بیرون ز حد اوصافست • نیچون زیرا سنک حسنک اوصاف
حدندن طاشره در بعض نسخ ده حسن یرینه وصف واقع اولمشدر بو بیت لرده اولان
خطاب خدایه در • بچشم عشق توان دید روی شاهد ما • بزم محبوبمزک یوزینی
عشق گوزی ایله گورمک ممکن در ظاهر چشم ایله قابل دکلدر • که نور دیده اخوانک
ز قاف تا قافست • زیرا اولیاء اللهک گوزینک نوری قاف دن قافه در اول محبوب
حقی گورور لر شاهدن مراد خدای تعالی در خوبان دن مراد اولیاء الله در که خدای
چشم عشق ایله مشاهده ایدرلر بیت جهان مرآت حسن شاهد ماست
فشاهد وجهه فی کل ذرات • ز مصحف رخ دلدار آیتی بر خوان • دلدارک
یوزی مصحفندن بر آیت اوقو دلداردن مراد خدای عزوجل در • که آن بیان مقامات

کشف و کشافت نست • مراد یعنی انزن برابت ادقومق کشف و کشاف مقامانلکه
بیانیدر که هر که کوجانان ازلک مشاهده سندن بر هویت و برجذبه حاصل ایده
کشف و کشاف انک معلومی اولور • چو سرو بنز کشی ای یار سنکدن تا ما • ای
سنکدل یار بزمله سرو کبی سرکشلک که اصلا ملایمتک یوقدر سرو سرکش تعلیم
لفظنه مضاف اعتبار اولنور ایسه معنی بویله اولور سرکش سرو کبی • چه چشمها
که بر روی تو ز اطراف نست • نه چشملر واردر که اطرافدن سنک یوزک اوزره در
مراد بودر که انلرع فیض و احسانک منتظرلردر اما بزه یوقدر خطاب مرشده
اولمق روشندر • تراکه مایه خلوت نزل هشتا نیست • سنک که مایه خلد یعنی
جنت مایه سی ماحضرکدر و سنک نظرکه یوقدر که اول ماحضری ده سنک ایله همسفره
اوله • ازآن خیال کز نیم روان در اغراقست • اول خیالکز بندن اوتری که
مراد حبیب اکرمدر روانم اعراقده در که انک ایله قناعت ایدرم زیرا اکر جنت
طلب ایلمک ادبسزلکدر بو بیتده صنعت التفات واردر خطابدن غیبته
زیرا مصراع اولده ترا ایله خطاب ایتدی حبیب اکرمی مخاطب منزلهسنه تنزیل ایلدی
ایله وازان خیال کز بن کندر یک ایله غایب منزلهسنه تنزیل ایتدی • عدو که منطق
حافظ طمع کند در شعر • عدو که شعرنده حافظک سوزنی طمع ایدر یعنی انک
شعرنده اولان حالت و لطافت بنم شعرمده دخی واردر دیر • همان حدیث همای
طریق خط افتست • همان هما سوزی و قرلانغچ طریقیدر یعنی بو ایکی مرغک بیننده
اولان تفاوت قدر تفاوت واردر عدو ایله حافظ بیننده خطاف ختم کلام ایلمدر
وله ایضا
خلوت گزیده را بتماشا چه حاجتست • خلوت اختیار ایلمش
کسنک تماشایه نه احتیاجی واردر • چو کوی دوست هست بصحرا چه حاجتست
چونکه دوست محلهسی و صحرایه نه احتیاج واردر کوی دوستدن مراد درگاه
خدادر
ای ملامت کو من و خاک درتش • گر ترا خاطر بصحرای کشد

طمع ایدر

جانا بجلی تا بجا حنی که ترا هست با خدای • ای جان شول حاجتیچون که سنک
خدایه واردر • کاخر دمی بپرسش که تا ز اچه حاجتست • که آخر بر دم سؤال
ایلیکه بزم حاجتمز نه در بوندن مراد مرشددر • ارباب حاجتیم و زبان سؤال
نیست • حاجت صاحبلری بزلر اما سؤال دلی یوقدر یعنی سؤاله قادر دکلز •
در حضرت کریم تمنا چه حاجتست • کریمک حضورنده تمنا نه حاجتدر • محتاج
جنک نیست کرت قصد خون ماست • جنکه احتیاج یوقدر اکر سنک بزم قانمزه
قصدک وار ایسه • چون رخت [illegible] از آن تست بیغما چه حاجتست
چونکه رخت سنک ملکک در یغمایه نه احتیاج واردر خطاب حق تعالی حضرتنه در •
جام جهان نماست ضمیر منیر دوست • جهانی کوسترجی جامدر دوستک روشن
خاطری • اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست • انده کندو احتیاجکی عرض و
اظهار ایلمک نه حاجتدر یعنی حق علام الغیوبدر مرادک ایچون تقاضی لازم
دکلدر دوستدن مراد خدا اولمق روشندر مرشد کامل دخی اولمق ممکندر •
آن شد که بار منت ملاح بردمی • اول کتدی که ملاحک منتی یوکنی ایلیدردم
یعنی اکه منت ایلدردم • گوهر چو دست داد بدریا چه حاجتست • گوهر چونکه
میسر اولدی دریایه نه احتیاج واردر یعنی سندن حکمک مرشده احتیاجم یوقدر
زیرا وصال جانان میسر اولدی • ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار
ای گدا عاشق چونکه یارک حیات بخش لبی • میداندت وظیفه تقاضا چه
حاجتست • سنک وظیفهکی بیلور تقاضایه نه احتیاج واردر یاردن مراد
خدادر گدادن مراد مرید طالب فیض در عرب تقاضی عجم تقاضا دیر •
ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست • ای مدعی یوری که بنم سنکله ایشم
یوقدر • احباب حاضرند باعدا چه حاجتست • دوستلر حاضردر اعدایه
نه احتیاج واردر مدعی دشمن معناسنه اولور احباب کندو معناسنه

اولمق روشن در مدعی دن مراد اهل ظاهر اولوب احباب دن مراد اصحاب
طریقت وارباب حقیقت اولمق احتمال بعید در زیرا المخلص بیت دخی معنای
اولی مؤیددر • حافظا تو ختم کن که هنر خود عیان شود • ای حافظ سن سوزکی
ختم ایله یعنی خاموش اول زیرا هنر کندوسی عیان اولور • با مدعی نزاع و
محاکا چه حاجتست • مدعی ایله نزاع و حکایت لشمکه یعنی بحث و جدل ایلمکه
نه حاجت در ولہ ایضا صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش
خوشست • بستان صحنی ذوق باغشلیجی در و یاران صحبتی خوشدر یاران
دن مراد طالب عشق اولنلردر • وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران
خوشست • گل وقتی خوش اولسون که گل وقتنده میخوارلرک وقتی خوشدر گل
دن مراد عالم فیض و کشف در میخوارلردن مراد شراب عشق ایله مست اولنلار
از صبا هر دم مشام جان ما خوش میشود • صبادن هر دم بزم جانمز دماغی خوش
اولور • آری آری طیب انفاس هواداران خوشست • بلی بلی عاشقلرک
طیب انفاسی خوشدر باد صبادن مراد فیض الهی در هوادارلردن مراد مرشدلر
درکه انلرک نفسلری مرده لری احیا ایدر • ناگشوده گل نقاب آهنگ رحلت
ساز کرد • گل نقابن اچمش ایکن کوچک قصدنی دوزدی آهنگ قصد و آواز
معروف معنی که مقام شناسلر قتنده معلوم در اما بونده معنای اول مراددر
و سازه آهنگ خوب واقع اولمشدر • ناله کن بلبل که گلبانگ دل افگاران
خوشست • ناله ایله ای بلبل که کوکلی مجروحلرک فریادی خوشدر • مرغ
شبخوان را بشارت باد کاندر راه عشق • شبخوان مرغه بشارت اولسون که
عشق یولنده • دوست را با ناله شبهای بیداران خوشست • بیدارلرک
کیجه لر ایله او یومیوب حق تعالی نک شوقندن ناله و حنین ایدوب حق تعالی نک
قتنده زیاده مقبول در دوست دن مراد خدای تعالی در دوست آ[illegible]

اولان

اولان رازه ایدا اولمق روشن در • از زبان سوسن آزاده ام آمد
بگوش • آزاده سوسنک زبانندن بنم کوشمه کلدی که لسان حال ایله
بویله دیدی • کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوشست • که بو اسکی
دیرده که مراد دنیا در یوکی ییغنی اولنلرک ایشی خوشدر بیت سبکبار
مردم سبکتر روند • حق اینست و صاحب دلان مشنوند • بیت
در بازار عالم خوش دلی ور زانکه هست • عالم بازارنده خوش دللک
یوقدر و گر آنده که واردر • شیوه رندی و خوش باشی عیاران خو
شست • عیارلرک رندلک و خوش اوینجیلق شیوه سی خوشدر یعنی
اولیاء اللهک ماسوی عمندن آزاد اولوب صورت عوامده لاابالی دیرلکه
ای خوشدر بو معنی دخی جایزدر رندلک شیوه سی و عیارلرک خوش او
ینجیلق شیوه سی خوشدر اما معنای اول لطیف در عیارلردن مراد اولیا
الله در • حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلیست • ای حافظ جهانی
ترک ایلمک خوشدللک طریقی در گفتن بونده و بونک کبی محللرده کردن معناسنه
استعمال اولنور • تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست • صاحبقر
انیمیسن که جهاندارلرک احوالی خوشدر بیت بکمصباح ملک وروز
بلاست • گدا پادشاهست و نامش گداست ولہ ایضا
یارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست • بو کوکلمزی روشن ایدیجی شمع عجب
کیمک کاشانه سیدر کاشانه سین در کاشانه دو معنایه و حجره و نیشیمن اوی و پنه
نشین و مطلق خانه معناسنه کلور لکن محلده اولکی معنای اول در • جان ما
بسوخت بپرسید که جانانه کیست • بزم جانمزی یاقدی صورکزکه کیمک
جانانه سیدر • حالیا خانه بر انداز دل ودین منست • شمدیلک اول جانان
بنم دلم و دینم خانه سنی خراب ایدیجی در • تا همآغوش که می باشد و

همخانهٔ کیست • عجب کیمک هم آغوشی اوله وکیمک همخانه سیدر هم اغوشی
برکمسه ایله قوجوشب یاتمق همخانه دخی بیله اولمق • بادهٔ نقل لبش کنز
لب مئی و زهٔ باده • انک لب لعلی باده بی که بنم لعبدن دور اولمسون • راح روح
که و پیمان ده و پیمانهٔ کیست • کیمک روحنک شرابی در وکیمکله عهد ایلشیجی در
وکیمک پیمانه سیدر یعنی انک لبی پیمانه سنک شرابنی کیمم نوش ایدر و لبرون مراد
مرشد کامل در و بو وصف لردن مراد فیض کوناکون در • چیکه دلهٔ هرکس
افسونی و معلوم نشد • هرکسه اکه برافسون دیر یعنی انی سوزایله الداوب
کندو یه مصاحب ایتمکه اسنرز واما معلوم اولدی • که دل نازک او مایل
افسانهٔ کیست • که انک نازک کوکلی کیمک افسانه سنه مایل در • یارب
آن شاه وش ماه رخ زهره جبین • یارب اول زهره آنلو آی یکاقلو ار
شاه وبر • دریکتاکه و کوهر یکدانهٔ کیست • کیمک لانظیر دری و کیمکله یکدانه
کوهری در یعنی کیمک فرزندی در • دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو • اول
سعادت پرتولو شمعک مصاحبتی دولتی • باز پرسید خدا راکه پروانهٔ کیست
کره صور کوز الله ایچون که کیمک پروانه سیدر پروانه بو نده خبرجی معناسنه در که
عاشق جانبندن معشوق طرفنه وسیلهٔ وصال ایچون کلور وتذکره و شمع
کلبکی دیو مشهور اولعلاقی و قولاغوز و خبرجی و حواله معناسنه کلور • کفتم آن
از دل دیوانهٔ حافظ بی تو • اکه ایتدم آه حافظک دیوانه کوکلندن سنسز
که عجب حالی نیجه اولور • زیر لب خنده زنان گفت که دیوانهٔ کیست • لب
آلتنده خنده ایدرک ایتدی که کیمک دیوانه سیدر مراد مرید خنده ایدرک
ایتدی که کیمک دیوانه سیدر ولم الصبا اگرچه عرض هنر پیش یار
بی ادبیست • یار قتنده هنر عرض ایلمک اگرچه ادب سزلک در • زبان خموش
ولیکن دهان پر از عربیست • زبانم خموش در ولیکن دهانم عربی دن یعنی علم

موقف

داغ شراب معناسنه در

وشی ادات تشبیه در

کیست استفهام در

علم ومعرفت دن پردر یاردن مراد خدا در که والله معکم اینما کنتم اعتبارى
ایله هر قنده سو یلسه انک قتنده سویلمش اولور • پری نهفته رخ و دیو
در کرشمهٔ حسن • پری یوزن کیزلمش اولور و شیطان حسن عرض اتمکده قرده
اولیا رابه کنج و حدتده منزوی و خلوت نشین اولوب و ملاحده وزنادقه
ومدعی شیخ لر دعوی کرامت اتدکلری بیان در • بسوخت عقل ز حیرت
که این چه بوالعجبیست • عقل حیرتدن یاندی یعنی بونک حقیقتنی و سرینی رد
تعقل اتمکه قادر اولمدی که بو نه زیاده عجب بر نسنه در یا دیو بوالعجب زیاده
عجب لفظی بونکه کبی محل لرده زیاده معناسنی افاده ایدر بوالهوس بوالفضل
کبی • سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد • سبب صورمه که چرخ
نه دن سفله پرور اولدی • که کام بخشی او را بهانه بی سببیست • زیرا فلکک
کام بخش لغنه بهانه سبب سز لغیدر مراد جهله یه واو انی یه فلکک رعایتی بی
سبب ایدوکن اشعار در • دریغ چمن گل بی خار کس نچید آری • بو چمنده
یعنی دنیاده کمسه خارسز کل دیرمدی بلی • چراغ مصطفوی با شرار بولهبیست
مصطفی لق چراغی بو لهب لق شراری ایله در یعنی کل ایله خار اولدغی کبی
مصطفی ایله بر بولهب و موسی ایله بر فرعون واردر مراد هر ایو مقابلنده
بر ییراز واردر دیمکدر • به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط • یارم آرپه یه
صاتون آلمزم خانقاهک کمرنی و رباطک طاقنی • مرا که مصطبه ایوان و پای خم
طنبیست • بنم که مصطبه ایوانم و کوپ دیبی • بوییراز لقم در مصطبه دن
مراد مرشدک آستانه سیدر خم دن مراد مرشد کاملدر که عشق الهی شرا
بنک طالبی اولن مریدلر انلردن مستفیض اولورلر و تنعم حاصل ایدرلر
پای بو نده دنیا معناسنه در طنبی بوییرازلق معناسنه در • جمال دختر رز
نور چشم ماست مگر • اوزم قیزینک جمالی که مراد می در وادمیه

دیو دیو دن شیطان در

بخشی ویب سی مثل ایبیا در

مصطبه فوقانی یعنی سکی

دختر رز شراب معناسنه در

وار ایسه بزم کوزمز نوریدر • که در نقاب زجاجی و پردهٔ عنبیست • زیرا
دختر رز بزم کوزمز نوری کبی زجاجی نقابده و عنبی پرده‌ده در دختر رزه عنب
لکی حالنده عنبی پرده و خمر اولدقدن صکره زجاجی نقاب غایت ایله یرینده
در کوزده یدی طبقه واردر بری عنبی و بری زجاجیدر معلوم اوله که حق تع
حضرتلری عین انسانی یدی طبقه واوچ رطوبتدن ترکیب ایتمشدر که بو ترتیب
اوزره در طبقهٔ صلبیه وطبقهٔ مشیمیه وطبقهٔ شبکیه ورطوبت زجاجیه وطبقهٔ
جلدیه وطبقهٔ عنکبوتیه ورطوبت بیضیه وطبقهٔ عنبیه وطبقهٔ قرنیه وطبقهٔ
ملتحمه • دوای درد خود اکنون از آن مفرح جویم • کندو دردک دواسنی
شمدی اول مفرحدن استه • که در صراحی چینی و شیشهٔ حلبیست • که چینی
صراحیده و حلبی شیشه‌ده در که معنای ظاهریسی اوزره میدر و معنای حقیقی
سی اوزره عشقدر • هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه • بوندن
اول بن بیک عقل و ادب طوترایدم ای خواجه یعنی زیاده عاقل و مؤدب ایدم
کنون که مست و خرابم صلای بی ادبیست • شمدی که عشق الهی شرابی ایله
مست و خرابم وادبسزلک صلاسیدر یعنی انک زمانیدر مراد مجذوبدن ترک ادب
صادر اولسه معذور ایدوکن اشعاردر • بیار می که چو حافظ هزارم
استظهار • شراب کتور که دایم جنم اعتمادم • بگریهٔ سحری و نیاز نیم
شبیست • سحر وقتنک گریه سنه و نصف لیلک نیازینه‌در که بو اکی سنه سببی
ایله جمله گناهلر عفو اولورلر ومنه ایضا خوشتر ز عیش و صحبت
و باغ و بهار چیست • عیش و صحبتدن و باغ بهاردن خوشی دکنه
در • ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست • ساقی قنده دردیکه
انتظاره سبب نه در عیش و صحبتدن مراد عاشقک بریله بری ایله اولان
مصاحبتی در باغ و بهاردن مراد عالم کشف و شاهدر ساقیدن مراد

مرشد

مرشد کاملدر • هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار • هر لطیف
وقت که ال ویره غنیمت صای • کس را وقوف نیست که انجام کار چیست
کمسنه‌نک وقوفی یوقدر که ایشک عاقبتی نه در یعنی عمر عزیزی هوا و هوسه صرف
ایلمه بیت ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن • یا ز دیوان قضا خط امانی
بمن آر • پیوند عمر بسته بمویست هوش دار • عمر پیوندی بر مویه
باغلنمشدر عقل طوت یعنی فهم ایله • غمخوار خویش باش غم روزگار
چیست • کندوکی غمکی یه اول روزگار غمی نه در که اکه بو قدر مقیدسن
معنی آب زندگی و روضهٔ ارم • آب حیاتک و جنت باغچه‌سنک معنیسی
یعنی بوکادن مقصود • جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست • ایرمق کنا
رندن و لطیف هضم اولیجی میدن غیری نه در جویباردن مراد توحیددر میدن مراد
عشقدر • مستور و مست هر دو چو از یک قبیله اند • صالح و فاسق هر ایکی
چونکه بر قبیله‌دندر که مراد جناب قدسدر • ما دل بعشوهٔ که دهیم
اختیار چیست • بز کیمک عشوه‌سنه کوکل ویره‌لم اختیار نه در یعنی بزده اصلا
اختیار یوقدر و بشویله ایکن بنه بهره که انلردن بزه ایرشور استعدادمزه کوره
در جبر و ظلم دکلدر بیت سر اشتر نجشش جانان طریق لطف و احسا
نست • اگر بتسبیح می فرمود اگر زنار می آورد • راز درون پرده چه داند
فلک خموش • پرده ایچندن یعنی حق قتنده اولان رازی فلک نه بیلور کی
خاموش اول • ای مدعی نزاع تو با پرده دار چیست • ای مدعی پرده دار
ایله سنک نزاعک نه در پرده دار فلکدر • سهو و خطای بنده گرش
نیست اعتبار • بنده‌نک سهو و خطاسنه اگر انک یعنی خدانک اعتباری
یوق ایسه که مراد عفو و رحمت اتمز ایسه دیکدر • معنی عفو و رحمت
آمرزگار چیست • غفارک عفونک و رحمتنک معناسی نه در مراد بنده

بنده لرنك سهو وخطاسنی عفو ایدر دیکدر زیرا عفو ورحما اسمی البته نظر
اقتضا ایدر • زاهد شراب کوثر وحافظ پیاله خواست • زاهد شراب
کوثر وحافظ پیاله استدی مراد زاهد جنت طلب ایلدی وحافظ وصلی
دیدار اولن عشق طلب ایلدی دیکدر • تا در میانه خواسته کردکار چیست
عجب اورتاده حق تعالی نك مطلوبی ومرادی نه در مقرر طالب عشق اولن در
چیست کیست مناسبه واقع اولمشدر اکر بو نوع بو وجه اعتبار اولنور
معنی بویله اولور خدای استدیکیم در • وله ایضا • تا همت ایش حقه
شد از شهر وبچشم تتبا بیست • بنم ناهم بو حقه شهردن کتدی وبنم چشمم
بر بیل در بو مصراعده لطافت اجتماع واردر ما وحقه شهر سال • حال
هجران تو چه دانی که چه مشکل حالیست • هجران حالنی سن نه بیلورسن
که نه مشکل بر حال در سنة الوصل سنة سنة الهجر سنة • مردم دیده
ز لطف رخ او در رخ او • کوز ببکی انك رخنك لطافتندن انك رخنده
عکس خود دیده وگمان برد که مشکین خالیست • کندو عکسنی کوردی وظن
ایلدی که بر سیاه بك در • هیچ گه شیر هنوز از لب همچون شکرش
انك شکر کبی لبندن هنوز سود طامار • گرچه در شیوه گری هر مژه اش قا
تلیست • اگرچه عشوه کرلکده انك هر مژه سی بر قتال در • ای که
انگشت نمایی بکرم در همه شهر • ای کسه که دوکل شهرده کرم ایله انکشت
نماسن یعنی کرم ایله مشهورسن • وه که در کار غریبان عجبت اهمالیست
واه که غریبلرك ایشنده سنك عجب بر اهمالك واردر • بعد از این نقطه
شاید در جوهر فرد • شدن تا حکما جوهر فردك وجودینی باکه شك ایله
اوطاز جوهر فرد که اکر جزء لا یتجزی دیرلر که اصطلاح جهت ایله انقسام
قابل دکلدر بو که متکلمون قایل در حکما قایل دکلدر • که دهان تو بر این

تا بو بوب عجب مناسبه در

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

سنة بو بوب ... مناسبه در

مکرد انی حافظ در

نکته

نکته خوش استدلالیست • زیرا سنك دهانك بو نکته اوزره که مراد جوهر
فردك وجودی در بر لطیف استدلال در حکمالازم انکه • مژده داده اند
که بر ما گذاری خواهی کرد • که بزه اوغرارسن دیو مشتلق ویردیلر
نیت خیر مگردان که مبارک فالیست • خیر نیتی دوندرمه که بر مبارک فال
در • کوه اندوه فراقت بچه حیلت بکشد • سنك فراقك غصه سی طاغنی
نه حیله ایله چکر • حافظ خسته که از ناله تنش چون نالیست • خسته حافظ
که ناله دن انك تنی بر نال کبی در نال انجه قمش وقلم وقلم الحسن اولن تیل
در بو غزلدن مراد مرشد کامل در • وله ایضا • اگرچه باده فرح
بخش وباد گلبیزست • اگرچه باده فرح بغشلایجی ویل گل لیبیجی یعنی
خوشبوی در زیرا باد که شکوفه لرچا بنیدن اسه انلرك رایحه سی ایله خوشبوی
اولور مراد بهار ارشاد و کن بیانی در • ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست
لیکن شرابی چنگ آوازی ایله ایچه زیرا المحتسب ایتی در یعنی عشق صدای فاش
ایلمه زیرا اهل ظاهر یاوز در سکا ضرار ایرشورر • صراحیئی و حریفی گرت
بچنگ افتد • بر صراحی وبر مصاحب اکر سنك النه که دوشه صراحی دن
مراد عشق در منظور فی اعتباری ایله حریفدن مراد مرشد کامل در • بعقل
نوش که ایام فتنه انگیزست • عقل ایله نوش ایله زیرا زمانه فتنه قوبرجی
بونرن مراد عشقی پنهان اتمکه تنبیه در • در آستین مرقع پیاله پنهان کن
مرقعك یکنده پیاله یی پنهان ایله مراد صوفی کسوتنده عشقه سعی اولی
ایدوکن اشعاردر • که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست • زیرا زمانه
صراحی نك کوزی کبی قان دوکیجی در • ز رنگ باده بشوییم خرقها در اشک
باده رنکندن خرقه لری کوز یاشی ایچنده یویالم • که موسم ورع روز
کار پرهیزست • زیرا انتقوی زمانی وپرهیز روزکاری درکه اهلی زعك

مکرد انی نهج حافظ در

اهل عشق اورته زیاده هجوم و طغیانی وار در بیت هنکر اهل طریقت را
زغر خانی بهر تا بنیست • بنیست جز جهل جبلی موجب انکار را
سپهر بر شده پرویز نیست خون پالا • بلند فلک فاف سوز بعی بر الک در
که ریزه اش سر کسری و تاج پرویز است • که انک خرده سی کسرانک باشی
و پرویزک تاجی در کسری کاف عربی نک فتح و کسری ایله عجم پادشاهنک
لقبی در اما بونده نوشیروان مراد در هم عربی در جمعی اکاسره کلور • مجوی
عیش خوش از دور واژگون سپهر • فلکک منعکسی دورندن لطیف
عیش استمه • که صاف این سر خم جمله دردی آمیز است • زیرا بو کوپ باشنک
صافی جمله دردی ایله قریشیجی در زیرا باشی اشاغه اولمش در مراد دنیاده
درد و محنت سز بر ذوق و حضور یوقدر دیمکدر دردی عربی در دُرد پارسی
فارسی در • عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ • ای حافظ لطیف
شعر ایله عراق و فارسی طوتدک که بو اکی مملکت دن عبارت در بیا که نو
بت بغداد و وقت تبریز است • ملک کشوری بغداد که نوبتی و تبریزک وقتی
در عراق دن مراد بونده اصفهان در فارس دن مراد بونده شیراز در که
کشور مملکتی در • وله ایضا • بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
ناله ایله ای بلبل اگر سنک بنم ایله یار اولمق هوسی وار ایسه • که ما دو
عاشق زاریم و کار ما زاریست • زیرا بز اکی عاشق زارزدر بزم ایشمز
زارلق در مراد عاشقه ناله و افغان لازم ایدوکن بیان در • در آن زمین
که نسیمی وزد ز طره دوست • اول یرده که دوستک طره سندن بر نسیم
اسه یعنی نسیم دوستک طره سنه منسوب کله • چه جای دم زدن نافه های
تاتاریست • تاتاره منسوب اولان نافه لرک نه دم اورمغه یری در طره دن
مراد نافه اسرار در که نافه تاتار انک قتنده شئ حقیر در • بیار باده که

رنکین

رنکین کنیم جامه ازرق • کثوره شرابی که ریا جامه سنی رنکین ایده لم • که مست
جام غروریم و نام هشیاریست • زیرا غرور جامنه مستز و هوشیارلق نامی
وار در مراد عشق الهی سببی ایله ریا و عجب دن خلاص طلب ایتدوکن بیان در •
خیال زلف تو پختن نه کار خامانست • سنک زلفک خیالن پشورمک خاملر
ایشی دکلدر • که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست • زیرا سلسله التنده
کتمک یعنی کندوسنی بر غیرک کسوتنده پنهان ایلمک عیارلق طریقی در مراد اسرار
الهیه یی عوام دن ستر ایلمک پخته لرک و عارفلرک ایشی ایدوکن و خام
لرک و عشق دن بی بهره لرک ایشی دکل ایدوکن اشعار در • لطیفه ایست
نهانی که عشق از آن خیزد • نهانی بر حالت وار در که عشق اندن حاصل او
لور • که نام آن نه لب لعل و خط زنکاریست • که اول لطیفه نک نامی قر
مزی لب و زنکاری یعنی تازه خط دکلدر بلکه بر حالت در که اکه آن دیرلر یعنی
درشلق ظاهری یا بر حالت دکلدر لطیفه بونده لطافت و حالت معناسنه در •
قلندران حقیقت به نیم جو نخرند • حقیقت قلندرلری یارم آرپه یه صاتون
آلمزلر قلندران حقیقت دن مراد اولیاء الله در • قبای اطلس آنکس که
از هنر عاریست • اول کمسنک اطلس قفتانه نی که هنردن عاری در •
جمال شخص نه چشمست و زلف و عارض و خال • کشینک جمالی چشم و زلف
و عارض و خال دکلدر یعنی جمال بونلره مخصوص دکلدر • هزار نکته دریں
کار و بار دلداریست • بو محبوب لق کار و بارنده بیک نکته وار در معلوم اوله
بونک کبی محل لرده کار و بار احوال معناسنه در که ترکی ده ایش کوج دیرلر
یعنی هر که مقبول حق اولوب مرشد اولمغه چوق نسنه لازم در • به آستان
تو مشکل توان رسید آری • سنک آستانکه ایرشمک مشکل در بلی خطاب
خدایه در • عروج بر فلک سروریست دشواریست • سرورلک فلکی اوزره

چیقمق صعوبت ایله در یعنی سنک آستانکه ایرشمک سرورلکله ایرشمک کبی درکه
غایت ایله مشکل در • سروارکه تکر کشمره وصلتش بخواب میبینم • سحر
وقتی خوابده انک وصالنک کوزادجی ایله نظرلی کوردم • زهی مراتب
خوابی که به ز بیداریست • تحیل خوابه منسوب اولان مرتبه لره که بیداراولق
دن یکدر وصلتشده اولان ضمیر غایب خدایه راجع در • جفای دوستت
بنهایت رسید وبی ترسم • دوستک جفاسی غایته ایرشدی وخوف ایدرم که
اندن محروم اولم • که انتهای جفا ابتدای بیزاریست • زیرا جفانک ا
انتهاسی بیزارلغک ابتداسی در یعنی هردم سرور وحضورده اولمق ایوکلور
دوستدن مراد خدادر • دلش بناله میازار وختم کن حافظ • انک کوکلنی
ناله ایله انجتمه وسوزکی ختم ایله ای حافظ • که رستکاری جاوید درکم
آزاریست • زیرا ابدی قورتلمقلق کمسه یی انجتمامکلکدر یعنی قضایه
رضا ویرمکدر آزاری بونک کبی محلده بی آزاری مغانسه در • وله ایضا
عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت • رندلری تعییب ایلمه ای پاک خلقتلو
زاهد • که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت • زیرا غیری لرک گناهنی سنک اوزرکه
یازمیه جقلردر • ولا تزر وازرة وزر اخری معنا اگر نیکم وگر بد تو برو خود را
باش • بن اگر صالحیم وگر فاسقم سن یوری کندوکی ایچون تدارک کور اول • هر کسی آن
درود عاقبت کار که کشت • هرکسه آنی بچر عاقبت کارکه اکری مراد
نه عمل ایدرسه آخرتده انک جزاسنی کوررو بیکدر • نا امیدم مکن از سابقه
لطف ازل • لطف ازل سابقه سندن بنی نا یوس ایلمه • تو پس پرده چه
دانی که که خوبست وکه زشت • پرده اردنده سن نه بیلورسن که کیم خوب
وکیم زشت در مراد بودر که سن نه بیلورسن الله تعالی نک قتنده مقبول کیم ومردود
کیم درکس حاله نظر ایلمه مآله نظر ایله زیرا انجام نه حالتلر اولور • همه کس طالب

یارند چه هشیار وچه مست • دوکلی که طالب حق در مؤمن نه کافر نه صالح نه
فاسق نه هشیار نه مست هشیاردن مراد مؤمن وصالح در مستدن مراد کافر
وفاسق در • همه جا خانهٔ عشقست چه مسجد چه کنشت • دوکلی یر عشق
خانه سی در مسجد نه کنشت نه یعنی بوخصوصده اکیسنک مابیننده فرق یوقدر زیرا
اکیسنده بیله بر نوع عشق واردر که هر بریسی کندو آیینی اوزره عبادت حقه مشغول
در هم چوق واقع اولمشدر چوق واقع اولور که عمرلی چوق زمان کنشتده
کفرایله بگذرمش ایکن خدای عز وجل انک صفت جاله مظهر دوشوب نیچه زمان
طاعتده اولنلردن مقبول ومقرب اولمشدر پس معلوم اولدی که مسجد
وکنشت دوکلی محل خانهٔ عشق در • نه من از خلوت تقوی بدر افتادم وبس
تقوی خلوتندن همان بن طاشره دوشمدم • پدرم نیز بهشت ابد از دست
بهشت • پدرم دخی ابدی جنتی الندن قودی یعنی ترک ایلدی • سر تسلیم من و
خشت در میکدها • بنم تسلیم باشم ومیخانه لر قپوسنک کرپیچی یعنی بونی ترک
اتمزم میخانه دن مراد مرشد کامل آستانه سیدر • مدعی گر نکند فهم سخن
گو سر وخشت • مدعی اگر سوز فهم اتمیه اگر سر وخشت دی مراد بودرکه اگر
اهل ظاهر بزم سوزمزدن مراد نه ایدوکن فهم اتمیه بلکه بهتان کند و زعم فاسق
اوزره قاله اگر دیو باشکی خسته اور نته کیم ترکیده وارد که باشکی طاشه اوره دیرلر
یعنی الکدن نه کلورسه قادرسن مصراع ثانیده اولان خشتدن مراد کرپیچ مغانسه
اولیوب حرم وکرزه مغانسه اولمق اولی دروش درنته کیم بوستانکه بو تبیه
واقع اولمشدر بیت نزد تارک جنگ جوی بخشت • که خود وسرش را
نه از هم سرشت • باغ فردوس لطیفست ولیکن زنهار • باغ فردوس
لطیف در ولیکن زنهار • تا غنیمت شمری سایهٔ بید ولب کشت • تا غنیمت
صایه سن سکود سایه سنی واکن کنارنی یعنی فرصتی فوت ایلمه طاعت اوزره اول

کنشت کلیسا

بر عمل تکیه مکن زانکه در آن روز ازل • عمله اعتماد ایلمه زیرا اول روز ازل
کونده • تو چه دانی قلم صنع بنامت چه نوشت • سن نه بیلورسن صنع
قلمی سنک نامکه نه یازدی • حافظا روز اجل گر بکف آری جامی • ای حافظ اجل کونی
اگر جامی اله کتورسن روز اجلدن مراد خاتمهٔ حیاتدر جامدن مراد کلمهٔ شهادتدر
یکسر از کوی خرابات برندت به بهشت • بر اوغوردن سنی خرابات محله سندن
جنته ایلدرلر کوی خراباتدن مراد خانقاه اولمق روشندر • گر نهادت همه
اینست زهی پاک نهاد • اگر طبیعتک بو در کلی ایسه که ظاهر در ایو طبیعت • ور سرشت
همه اینست زهی خوب سرشت • اگر خلقتک بو در کلی ایسه که سنک وار در زهی
خوب خلقت نهاد و سرشت بری بر نیک معناسنه کلورلر ولــه ایضــا
کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت • شمدی که بوستاندن جنت یلی اسر
یعنی وقت بهاردر • من و شراب فرح بخش و یار حور سرشت • بن و فرح بخش
شراب و حور خلقتلو محبوب که بونلر بکا کافیدر بونلردن غیری نسنه استمزم
شرابدن مراد عشقدر یاردن مراد مرشددر که خلقت و اخلاق حمیده ده حور
و ملک کبی پاک و لطیفدر • گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز • گدا بو کون که
مراد بهاردر نیچون سلطنت لافنی اورمیه • که خیمه سایهٔ ابرست و بزمگه لب کشت
که ابر سایه سی چادری و اکن کناری بزم قوره جق یری در یعنی گدا که بونک کبی زمانده
طاعت ایدن پادشاه وقتدر کمسه یه احتیاجی یوقدر • چمن حکایت اردیبهشت میگوید
چمن لسان حال ایله اردیبهشت حکایتن ایدر یعنی اورته یاز آییدردیر • نه عا
قلست که نسیه خرید و نقد بهشت • عاقل دکلدر اول کمسه که بونک کبی لطیف
زمانده نسیه یی صاتون آلدی و نقدی ترک ایتدی مراد زمانی حالی غفلت ایله
کچورب زمان استقباله مغرور اولوب عشق و طاعتدن بی بهره اولدی
دیکر اردیبهشت جلال شاه تاریخی اوزره اورته یاز آییدر • وفا مجوی

زهی بو نه طبیعتی ایمش دیمکدر

فرح بخشی وصف یکیسیدر

بهشت بونده فصل ماضیدر

محبوبی یعنی حاضردر

زدشمن

ز دشمن که پرتوی ندهد • دشمندن وفا استمه زیرا بر پرتو ویرمز • چو
شمع صومعه افروزی از چراغ کنشت • چونکه صومعه نک شمعنی کنشت چراغندن
شعله لندره سن بو خود خلاف عادتدر ایلیه نیجه محال ایسه دشمندن وفا
دخی محالدر بو وجه دخی جائزدر که چونکه ایمان شمعنی کفر چراغندن شعله لندره
سن یعنی شعله لندرمک مراد ایدرسه سن نته کم ممکن دکلدر دشمندن دخی وفا
ممکن دکلدر بعض نسخه ده چو یرینه که واقع اولمش اما چو اولیدر • بنمی عمارت
دل کن این جهان خراب • عشق الهی ایله قلبکی معمور ایله زیرا بو خراب جهان •
بر آن سرست که از خاک ما بسازد خشت • اول هوس اوزره در که بزم خاکمز
دن کرپیچ دوزه یعنی عاقبت فنا مقرردر • مکن بنامه سیاهی ملامت من
مست • بن مست کناهکارلقی ایله ملامت ایلمه • که آگهست که تقدیر بر
سرش چه نوشت • کیم آگاهدر که حکم الهی انک باشنه نه یازدی • قدم
دریغ مدار از جنازهٔ حافظ • حافظک جنازه سندن قدم دریغ طوتمه • که
گرچه غرق گناهست میرود به بهشت • اگرچه گناهه غرقدر لکن جنته
کیدر بو سوز کندونک پاک اعتقادنه و غفارک مغفرتنه اعتماد اتدوکنه کوره در
حکایت ایدرلر که خواجه حافظک وفاتی کونی عزیزلردن بر نیچه کمسه نمازنی قلمغی
منکر اولمش مگر انلرک آراسنده کران جان بر زاهد وار ایمش کندوسی نمازه
کتمدکندن غیری اول عزیزلری منع اتمک طریقی ایله بعض نامعقول سوز سویلمش
اتفاقا اول محلده دیوان حافظ بولنمش حاضر اولنلر انکار ایتمشلر که کل
دیوانندن بر تفأل ایده لم بله اول که تفأل اتدکده بو سابق مخلص بیت کلمشدر
ولــه ایضــا برو ای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت • یوری ای
زاهد بنی جنت جانبنه دعوت ایتمه • که خدا روز ازل بهر بهشتم نسرشت
زیرا حق تعالی حضرتی ازلده بنی جنت اهلندن خلق ایلمدی اصلا اکا احتیاجم

سر بونده اوج معناسنه در

[illegible]

یوقدر بعض نسخه‌ده بو بیت واقع اولور نون قافیه ایله اول وقت معنی بویله اولور
یوری ای زاهد بنی جنت جانبنه دعوت ایله زیرا خدا حضرتی بنی روز ازلده جنت
اهلندن ایلمدی بلکه عشاق زمره‌سندن خلق ایلدی ای زاهد اگر طریق عشقه ارشاد
اتمکه قادر اسک فبها والا بنی ترک ایت • بدوب کنند و تدارک اوزره اول خواجه حافظ
بو بیت ایله اشارت ایدر که عاشق صادق اولورکه انک میلی جهان خدایه اوله غیره
اولمیه زیرا دنیا و آخرت اهل الله اوزره حرام در • یک جو از خرمن هستی نتواند
بر داشت • وجود خرمنندن برار به حاصل اتمکه قادر اولماز • هر که در کوی فنا
در ره حق دانه نکشت • هر کیمکه فنا محله‌سنده حق یولنده دانه اکمدی مراد بو در
هر کیم که دنیاده عشق و طاعته سعی اتمدی عقبی‌ده مرتبه و ثواب بولمدی • تو و تسبیح
و مصلی ورع زهد و ورع • سن و تسبیح و سجاده و زهدی و تقوی یولی یعنی بو یول
سکا • من و میخانه و ناقوس و رهِ دیر و کنشت • بن و میخانه و ناقوس
و دیر و کنشت یولی یعنی بو یولر بکا میخانه‌دن مراد خانقاه عشق در ناقوس‌دن
مراد مرشددر که مریدلرک شوق و ذوق و جوشش خروش وقتلرنی منبّه و منبّهدر
نته کیم غزل اولده جرس درشع منبّه اتمش در دیر و کنشت‌دن مراد عالم لاهوت
در نته کیم تصوف رساله‌لرنده مسطوردر • منعم از کن مکن ای صوفی صافی که حکیم
ای عشقدن صافی و بی بهره صوفی بنی ای‌دن منع ایله زیرا الله تعالی حضرتی • در
ازل طینت ما را بمی ناب سرشت • ازلده بزم طینتمزی صافی می ایله یوغردی یعنی
روز ازلده بزم کلمز صافی عشق ایله تخمیر اولمشدر • صوفی صافی بهشتی نبود
زانکه چو من • عشقدن صافی اولن صوفی جنتلو اولماز زیرا بنم گبی • خرقه از
بیکد تا در گرو باده نهشت • میخانه‌لرده خرقه‌سنی باده رهنه قومدی مراد
عشقه کوشش اتمدی دیمکدر • لذت از عیش بهشت و لب حورش نبود •
جنت عیشندن و حور لبندن اول کیمسه لذت و نصیب اولماز حورشده اولن

صنیر

ضمیر غایب مصراع ثانیده اولن هر که یه راجع در اضمار قبل الذکر طریقی اوزره •
هر که او دامن دلدار رخود از دست بهشت • هر اول کمسه که کندو دلدارنک دا
منندن الندن قودی یعنی هر کیمکه اللهک طاعت و فرمانندن اولمیه عقبی‌ده اگر سعادت
و حضور یوقدر • حافظا لطف حق ار با تو عنایت دارد • ای حافظ حقک لطفی
اگر سکا عنایت طوته • باش فارغ ز غم دوزخ و ایمن ز بهشت • دوزخ
غمندن فارغ و جنتدن ایمن اول

ولہ ایضاً

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست • ای نسیم سحر یارک آرام ایدجک یری قنده در • منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست • اول عیار عاشق کش مهک منزلی قنده در نسیم سحردن
مراد فیض الهی در یاردن و مه‌دن مراد محبوب حقیقی ایدوکی بیانه هر بیت ثانی
مشعر در عیار لغتی کسنیه یوزگوستر مدوکی در گرچه حق تعالی حضرتی مکاندن منزه در
مراد جان خدایه وصول طلب ایتمکدر و بو حالت زیاده صعوبت اوزره اولدوغنی
اشعار ایچون نسیم سحردن استفسار ایدر • شب تارست و ره وادی ایمن
در پیش • قره کوکیجه در وادی ایمن یولی اوکده در شب تاردن مراد دنیا در
وادی ایمن‌دن مراد جناب قدس در • آتش طور کجا موعد دیدار کجاست •
طور آتشی قنده در دیدار موعدی قنده در آتش طوردن مراد توحید انک ظهور
و تجلی سیدر دنیاده موعد اسم مکاندر اندن مراد قیامت در که دیدار انده
اولور • هر که آمد بجهان نقش خرابی دارد • هر کیمکه جهانه کلدی خراب لق
نقشی طوتر یعنی فنا بولور • در خرابات بپرسید که هشیار کجاست • صور
ملکه میخانه‌ده آیق اولمش قنده در یعنی میخانه‌ده هشیار اولمدیغی جهانه
کلنلردن بر فرد باقی قالمز • هر سر موی مرا با تو هزار آن کارست •
بنم هر بر قیلم او جنک سنک ایله نیچه بیک ایشی وار در یعنی هر بر قیلم سکا
باشقه محبت المشدر • ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست • بر قنده

ابرو ملامتنك تابشى يوق ملامتي قندر مراد ملامت ايله عشق زايل
اولمدغني بيان در • آنكستت اهل بشارت كه اشارت داند • اهل بشارت
اول كمسه دركه اشارت بيله • نكتها هست بسى محرم اسرار كجاست • نكته لر
چوق در اما محرم اسرار قنده دركه بو اسراري تمام فهم ايده • عقل ديوانه شد
آن سلسلهٔ مشكين كو • عقل ديوانه اولدي اول مشكين زنجير قنى چون عقل
دن مراد عشق الهى دن غيرى يه ميل ايتميدر اكر چاره اسرار الهيه ايله بند ايكلر
سلسلهٔ مشكين دن مراد اسرار الهيه در • دل ز ما گوشه گرفت ابروى دلدار
كجاست • دل بزدن كوشه طوتدي دلداركى ابروسي قنده دريعني دله لايق اولن كوشه
دلداركى ابروسي دركه بونده مراد زياده قرب در دلداردن مراد محبوب حقيقي در
كوشه كرفت فراغت ايتدي معناسنه در • باده و مطرب و گل جمله مهياست ولى
باده و مطرب و گل جمله مهيا در اما • عيش بى يار مهيا نشود يار كجاست
يارسز عيش مهيا اولمز يار قنده در مراد بودر كه اسباب طاعتك حصولي ايله
صحبت جانان ازلك وصالندر • حافظ از باد خزان در چمن دهر منرنج
اى حافظ زمانه چمننده باد خزان دن انجنمه • فكر معقول بفرما گل بى خار كجاست
معقول فكر بيور خارسز گلك قنده دريعني قنده وار در • وله ايضاً
خمى كه ابروى شوخ تو در كمان انداخت • شول بوكلمي كه سنك شوخ قاشك
كمانه ايتدي يعني طوقدي • بقصد جان من زار ناتوان انداخت • بن ناتوان
زارك هلاكي قصدنه آتدي مراد هلاك ايتمكدن ادترى ابروكي بوز
دك ديكوره • شراب خورده و خوى كرده كي شدى بچمن • شراب ايچمشلر
و درلمشی چمنه نجن كتدك • كه آب روى تو آتش در ارغوان انداخت
كه سنك يوزكك لطافتي ارغوانه آتش آتدي يعني يا قدي آتش دن مراد انك
حمرتي در آب بونده لطافت معناسنه در اولمقدن محل آبي در • بيك كرشمه

كه

نركس بخود فروشي كرد • نركسي كه خود فروشلق ايله بر كرشمه و شيوه ايلدي
فريب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت • اول شيوه سببي ايله يعني اكر رعنا
سنك چشمنك فريبي جهانه يوز فتنه آتدي بيك ده اولن بادسبيه نك معناسيدر
مصراع ثانيه قيد اولندي سهولت معنى ايچون • بخشم آنكه بروى تو نسبتش
كردند • اول خجالت دن كه سنك يوزكه نسبت ايتديلر بنفشه ده اولن
ضمير غايب مصراع ثاني ده اولن سمن لفظنه راجع در اضمار قبل الذكر طريق ايله
سمن بدست صبا خاك در دهان انداخت • سمن صبا الى ايله آغزنه خاك آتدي
مراد قصورنه اعتراف ايتدي ديكدر خاك در دهان انداخت قصورنه اعتراف
ايتدي معناسنه استعمال در • بنفشه طرهٔ مفتول خود گره ميزد • بنفشه
كندو نك اورلمش طره سنه كره اوردي ايدي يعني تزيين ايدر ايدي كره اورمق
بونك كبي محل لرده بو مذكور معنايه استعمال در • صبا حكايت زلف تو در ميان
انداخت • صبا سنك زلفك حكايتني اورتايه آتدي يعني صبا سنك زلفكي بنفشه
قتنده وصف ايلدي تا كه بنفشه كندو طره سنك قصورني بيلوب شرمنده اوله
من از ورع مى و مطرب نديدمى زين پيش • بن تقوى دن يعني متقي اولدغمدن بوندن
اول مى و مطرب كورمز ايدم • هواى مغبچگانم در اين و آن انداخت • مغبچه لرك
محبتي بني بوكه واكه آتدي مراد بودر كه بن عاشق اولمزدن اول عشق و مرشده
ايرو كي بلمز ايدم طالب عشق اولن مريدلرك شوقي بني عشق و مرشده ايرشدر
دي • كنون بآب مى لعل خرقه مى شويم • شمدي مى لعل آبي ايله خرقه لرمي يورز
يعني مستغرق عشقز مى دن مراد عشق خرقه دن مراد بدن در • نصيبهٔ ازل از
خود نمى توان انداخت • ازل ده نصيب اولن نسنه يي كندودن دفع ايلمك ممكن
دكلدر • نبود رنگ دو عالم كه نقش الفت بود • اكي عالم رنكي يوق ايدي كه
آنلرك نقشي وار ايديا • زمانه طرح محبت نه اين زمان انداخت • ز

زمانه محبت تعلقی بو زمانده آمدی بلکه ازلی در طرح بوننگ تعلق معناسنه در بعض محلده
اسم معناسنه کلور • بهر تماشاگه چمن دوش مست بگذشتم • چمن مجلسی برنه
دونکیجه مست اوغرادم • چو از دهان تو آموخت غنچه در کام انداخت • چونکه
سنک دهانکدن غنچه بنی کمانه آتدی مراد بودر بالکه خاطره اولدی که غنچه نک سنک د
هانکه مشابهتی اوله مست الکی وار اگر نظر ایلدم کوردم که اصلا مناسبت
یوق در • مگر گشاده بخش حافظ در بی خرابی بود • مگر حافظ فتح باب وحصول مراد
بو خرابی ده ایدی • که بخشش ازلش در می مغان انداخت • که ازل بخششی
انی پیرلره حواله ایتدی یعنی لطف الهی انی عشقه سوق ایتدی • جهان بکام من اکنون
شود که دور زمان • جهان شمدی بنم مرادم ایله اولور که زمانک دوری • مرا به
بندگی خواجه جهان انداخت • بنی خواجه جهانک قوللغنه اتدی بعض
نسخه ده خواجه زمان واقع اولمشدر **وله ایضا** بکوی میکده هر
سالکی که ره دانست • میخانه محله سنه هر سالک که یول بیلدی یعنی واصل
اولدی • دری دگر زدن اندیشه تبه دانست • بر غیری قپو قاقمغی نامعقول اکر
بیلدی مراد هر کیم که واصل حق اولدی ما سوی ترک ایتدی دیمکدر • بر آستانه میخانه هر
که یافت رهی • میخانه نک آستانی اوزره هر کیم که بر یول بولدی • ز فیض جام
می اسرار خانقه دانست • جام میک فیضندن خانقاه سرلرنی بیلدی مراد بونکه
شراب عشقی نوش ایلدی خانقه ده ریاضت ایله حاصل اولن اسرار اکا منکشف
اولدی دیمکدر • زمانه افسر رندی نداد جز بکسی • زمانه رندلک تاجنی شول کسنه دن
غیریه ویرمدی رندلکدن مراد ولایت در • که سرفرازی عالم درین کله دانست
که عالمک سرفرازلکنی بو کلاهده بیلدی یعنی هر کیمکه مرتبه ولایتک رفعت وقدرده
اولدغن فهم ایلدی جام عشقی اکر صونلدی • ورای طاعت دیوانگان ز ما
مطلب • دیوانه لرک طاعتندن غیری بزدن طلب ایلمه دیوانه لردن مراد مجذوبلردر

کام مراد

که

که طاعتلری شریعت وطریقتدن صکره مرتبه حقیقته ایرشوب موتوا قبل ان تموتوا
ایله عامل اولوب وجود فانیلرنی محو ایدوب بقا بعد الفنا حضرتنجه بقاء
سرمد بولمشلردر • که شیخ مذهب ما عاقلی گنه دانست • زیرا بزم مذهبمز شیخی
عاقللغی گناه بلدی مذهبدن مراد مذهب عشقدر شیخدن مراد مرشددر عاقل
لقدن مراد عجب ووجوددر • هر آنکه راز دو عالم ز خط ساغر خواند • هر اول کم
ایکی عالمک رازنی ساغرک خطندن اوقودی خط ساغردن مراد شراب درکه بوندن عشق
الهی مراد درکه بو معنی حسن دهلوی نک دیوانندن واقع اولمشدر **بیت**
خط ساغر که یکی رفته ست • دل من از کتابت اشعار • رموز جام جم از نقش خاک
ره دانست • جام جمک رمزنی یول طپراغی نقشندن بلدی مراد بودرکه ایکی عالمک رازنی
وسیله عشق ایله بلدی جام جم که بر مشهور جامک اسمیدر که جمشید انی پنجه رموزلر
کوریر ایدی اول رموزلری طپراغی نقشندن بلدی که اصلا انک تتبع برشیئه دیمکدر
حاصل معنی بودرکه خاکده دخی اولن نقوش بنجه بی اعتبار ایسه جام جمک رموزی
دخی انک تتبع ایله بی اعتبارده • دلم ز نرگس ساقی امان نخواست بجان • دلم
ساقی نک چشمندن جانمه امان استمدی • چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
ایچون زیرا اول سیه دل ترکک شیوه سنی بلدم که امان ویرمیدر ترک سیه دل
سیه دن مراد بوننگ چشم ساقی در ساقی دیکلدرکه مصراع اولده نرگس عبارتی ایله
ذکر اولنمشدر دل سیه اولکی بیک اعتبادی ایله ویا امان اولدقی مناسبت ایله
زیرا مرشد مریدنک اخلاق ذمیمه سنی افنا ایتمکده اصلا ترحم ایتمز ساقیدن مراد مرشد
در • ز جور کوکب طالع سحرگهان چشمم • طالع کوکبنک جورندن سحر وقتلرنده چشمم
چنان گریست که ناهید دید و مه دانست • انجلیینی اغلدی که زهره کوردی وآی بلدی
مراد بر خلقندن غیری کوک خلقی دخی بیلدی دیمکدر • خوشش آن نظر که لب جام
وروی ساقی را • تحسین اول نظره که جامک کناری وساقی نک یوزنی • بلال

یکشبه و ماه چارده دانست • هر کیجه کلك بلال واون درت کیجه لك آیی بلیری بلال
لب جامه و ماه چارده روی ساقی یه کورنج دولت ونشر مرتب طریقی ایله • حدیث
حافظ و ساغر کشیدنش پنهان • حافظ سوزی وانك نهانی ساغر چکمسی یعنی حافظ
لغی وانك پنهانی عشقه سعی ایتمسی • چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست •
نه محتسب و سوباشی بر پیر پادشاه بلدی پادشاهدن مراد حق تعالی حضرتی اولمق اوزره
در وکندو پادشاهی وجهی اولمق ممکن در مبالغه طریقی ایله مدح ایتمش اوله • بلند مرتبه
شاهی که نه رواق سپهر • بلند مرتبه لو بر پادشاه در که فلکك طقوز چارطاقی
نمونه ز خم طاق بارگه دانست • بارگاهی کمرینك اکریسندن بر نمونه بلدی دانست
لفظنك فاعلی شاه در فلك دکلدر • وله ایضا سینه ام ز آتش دل در غم جانانه
بسوخت • بنم سینه م دل آتشندن جانانه نك غمندن یاندی • آتشی بود درین خانه
که کاشانه بسوخت • بو خانه ده بر آتش وار ایدی که کاشانه داخی یاندی خانه
دن مراد کوکلی در کاشانه دن مراد جمیع جسمی در • تنم از واسطه دوری دلبر
بگداخت • جسمم دلبرك اراقلغی سببندن اریدی • جانم از آتش مهر رخ جانانه
بسوخت • جانم جانانه نك یوزی محبتك آتشندن یاندی مهر بونده محبت معناسندن
غیری آفتاب معناسنه دخی اولمق زیاده روشن در اول وقت معنی بویله اولور
جانانه نك آفتاب کبی یوزینك آتشندن جانم یاندی • هر که زنجیر سر زلف پری رویی
دید • هر کیم که بر پری یوزلونك زنجیره بکزر زلفنی کوردی • دل شوریده او را آتش
بر جنون دیوانه بسوخت • انك سودایی کوکلی بن دیوانه اوزره یاندی یعنی بکا ترحم
ایتدی • سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع • نیجه حرارتی کور که کوزم
یاشی آتشنك یعنی حرارتنك کثرتندن شمعك کوکلی • دوش بر من ز سر مهر چو پر
وانه بسوخت • دون کیجه بنم اوزرمه محبت اوجندن پروانه کبی یاندی پروانه
بو بیتده عاشق شمع اولان کلبك معناسنه در چراغ معناسنی ایهام ایتمك طریقی ایله زیرا

پروانه

پروانه چراغ معناسنه دخی کلور • آشنایی نه غریبست که دلسوز منست • عجب
دکلدر بر آشنا که بنم دلسوزم در یعنی بر آشنا بکا ترحم ایدر • چون من از خویش
برفتم دل بیگانه بسوخت • چونکه بن کندمدن کتدم بیگانه نك کوکلی یاندی یعنی
بیگانه دخی بکا ترحم ایلدی • خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد • بنم زهدم خرقه
سنی آب خرابات التدی مراد عشق بنی زهد مرتبه سندن خلاص ایلدی دیمکدر •
خانه عقل مرا آتش خمخانه بسوخت • خمخانه آتشی بنم عقلم خانه سنی یاقدی
مراد عشق الهی بنی عقل معاش طبقه سندن بری ایلدی دیمکدر • چون پیاله
دلم از توبه که کردم بشکست • توبه دن یعنی شول توبه یی که ایلدم کوکلم
انی پیاله کبی صندی از بونده من معناسنه در بو وجه دخی جایزدر توبه دن که
ایلدم کوکلم پیاله کبی صندی مراد توبه ایتدکمدن قلبم شکست و پریشان اولدی
دیمکدر • همچو باده جگرم بی می و پیمانه بسوخت • می و پیمانه سز جگرم باده
کبی یاندی باده نك اکشی تخته سنه دیرلر • ماجرا کم کن و باز آکه مرا مردم
چشم • کوپا کندوسی ایله بر دوستی بیننده خصومت واقع اولمش صلح
ایتمك ایچون اکه خطاب ایدوب ایدر ماجرایی آز یعنی ترك ایله ذکر وکل زیرا بنم
کوزم بیکی ماجرادن مراد دوستی ایله کندو نکه ما بیننده واقع اولان خصومت
و سوزلردر کم بونك کبی محللرده بینیت معناسنه استعمال اولنور • خرقه از
سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت • خرقه سنی باشندن چقردی و سنك
قدومك شکرانه سی یاندی بونده مردم چشمك خرقه سندن مراد خواب
کوپا دوسته ایدر چشم خوابی ترك ایدوب سنك قدومکه تمام منتظر و حالکه
زیاده متحیر در عجم ده عادت ایمش هرکیمه منصب ویرلسه اوستنده اولان
لباسنی بیتر ویکی لباس کیرمش کوپا مردم چشمك خرقه سی اول خواب ایدی
دوستك ملاقاتی منصب منزله سنه تنزیل اولنمق ایله که مردم چشم ایدنانی

متمتع اولوب خواب خرقه سنی چقروب بعدی و بیدارلق جامه سنی کیوب
یاتمق ترکدن کنایت در • ترک افسانه بکو حافظ وقت نوشش دمی ای
حافظ افسانه یی ترک ایله و بر دم می ایچ بکو ترک ایله استعمال اولنسه گن
معناسنه اولور باقیسی بونلره قیاس اولنه • که بخفتیم شب و شمع بافسانه
بسوخت • کیجه اویومدق و شمع آورده در دل ایله یاندی یعنی عمر جزئی بهوا
و هوس ایله کچوردک اصلا عشق و عبادته سعی اتمدک یی دن مراد عشق در
شب دن مراد دنیا در شمع دن مراد عمر در مراد کندو نسنه خطاب طریقی ایله غیره
نصیحت در **وله ایضا** عارف از پرتو می راز نهانی دانست •
عارف باده عشق الهی پرتوندن راز نهانی بلدی • گوهر هر کس ازین لعل
توانی دانست • هر کسک ذاتنی بو لعل دن بلکه قادرسن مراد بودر که اگر سن
دخی عشق الهی تحصیل ایلیه سن انک سببی ایله هر کسک ماهیتنی عارف باده
کبی ادراک اتمکه قادر اولورسن بو مذکور بیت دن صنعت التفات وار در
غیبت دن خطابه • قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس • گل مجموعه سنک
قدرنی انجق بلبل بلور زیرا غنچه کره آن النون چقرمش و بولمش در • که نه هر
کو ورقی خواند معانی دانست • زیرا هر کیم که بر ورق او قودی معانی بلدی
نه لفظی دانست لفظه معروف در مراد بودر که گل مجموعه سنک قدرنی انجق
بلبل بار وکبی عشق و وصال قدرنی دخی طریق عشقه سلوک ایدوب بنجه
کره عالم بسطه و بنجه کره عالم قبضه دوشوب شن سالک بلور • عرضه کردم
دو جهان بر دل کار افتاده • کار افتاده کو کلمه اکی جهانی عرض ایلدم
کار افتاده باشنه ایش کلمش و احوال کورمش کسه در • بجز از عشق
تو باقی همه فانی دانست • سنک عشقکی باقی و سنک عشقکدن غیری باقی
نه وار ایسه دو کلی سنی فانی بلدی — افسون دل افسانه ز عشقت

دگر نه • باقی بجمالت که فسونست و فسانه • بیت سابقده و بو بیت ده
اولان خطاب خدایه در • سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق •
سنک و گلی نظر یمنندن لعل و عقیق ایلر • هر که قدر نفس باد یمانی دانست •
هر کیم که یمنه منسوب اولان بادک نفسی قدرنی بلدی اصل بوندن مراد
ویس قرنی در که حضرت حبیب اکرم حضرتی انک حقنده • انی لاجد ریح الرحمن
من قبل الیمن • بیورمشلردر لکن بو نوع اولیا مراد در حاصل معنی بودر هر کیمکه
اولیانک نفسی قدرنی بلدی و انلرک خدمتنی اختیار ایلدی عاقبت
اول نفس و خدمت سببی ایله عشق الهی دن مستفیض اولوب سنک و گل
شابه سنده حقیر اولن کمسه لعل و عقیق طبیعه سنه یعنی مقبول حق اتمکه
قادر اولور • آن شد اکنون که ز افسوس عوام اندیشم • اول کتدی شمدی
که عوامک طعن و تشنیعندن خوف ایدم • محتسب نیز درین عیش نهانی دانست
محتسب دخی بو عیش نهان ده اولن حالی بلدی مراد بودر که صورتا جای زده
اولن اشعارنده واقع اولان کلمات حقایق و اسرار ایدوکنی محتسب بلدی ایله
سوباشی دن و عوام دن خوف قالمدی که اتفاق ایله هجوم ایدوب باکر بر ضرر
ایرشدره لر • ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی • ای کمسه که عقل معاش
کتابندن عشق آیتنی اوکرنمک استرسن آموزی ده ارادت معنیسی معتبر
اعتبار اولنمق اوزره شرح اولندی زیرا آن سز معنی راست اولمازنه کیم بو شتانک
بو بیتنده معنی ارادت لازمدر — وگر هر چه باشد مرادت خوری
ز دور آن بیتی نام ادیبا برای • ترسم این نکته بتحقیق ندانی دانست •
قورقرم بو نکته لا که مراد عشق الهی در تحقیق ایله بلمکی بلمیه سن یعنی بلمکه قادر
اولمیه سن مراد نثره عقل معاش اولن محجب دانانیت ایله عشق الهینک
حصولی میسر اولمازدیمکدر • می بیاور که ننازد بگل باغ جهان • هی کتور

یعنی عشقه و طاعته سعی ایله زیرا جهان باغنک گلی ایله فخر ایلیز • تیر که غارتگری یا

باد خزانی وا بست • هرگه خزان یلنک یغما قلیغنی بلدی • دلبر آسایش ما ر

مصلحت وقت ندید • دلبر بزم آسایشیمزی سندی که وقت مصلحتی کورمدی بلکه

بر وقته دکین تأخیر اتدی • ورنه ازجانب ما دل نگرانی دانست • یوخسه

بزم جانبمزدن اولان انتظار وحیلمزی بلدی • حافظ این گوهر منظوم که از

طبع انگیخت • حافظ بو منظوم کوهرکه مراد شعری در طبعندن ظهوره کتوردی

یعنی زاده طبعی در • اثر تربیت آصف ثانی داشت • آصف ثانی نک تربیتنک

اثری بلدی یعنی بو نظمک ظهوری وزیرک التفاتی سبب اولدی • وله ایضا

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت • سنک حسنک ملاحت اتفاقی ایله جهانی

طوتدی • آری باتفاق جهان می توان گرفت • بلی اتفاق ایله جهانی طوتمق ممکن

ممکن در خطاب مرشده در • افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع • شمع خلوتی

لرک رازنی افشا ایلمک استدی • شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت • خدایه

شکر اولسون که انک کونکلنک سرنی زبانندن طوتدی مراد آتش عشق زبانینی یقدی

سو یلیمدی دیکدر • میخواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست • گل

استدی که یارک رنک و بوینه سوز سو یلیه یعنی کندوسنی دوسته تشبیه ایدی

از غیرتش صبا نفسش اندر دهان گرفت • غیرت دن صبا انک نفسنی اغزنده

طوتدی یعنی سو یلیتمدی • زین آتش نهفته که در سینه منست • بو گیزلی اتش

دن که بنم سینه مده در که مراد عشقدر • خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت

خورشید بر شعله در که آسمانده طوتدی یعنی انوع ظاهر اولدی • آسوده بر

کنار چو پرگار می شدم • کنارده پرگار کبی آسوده اولدم • دوران چو نقطه

عاقبتم در میان گرفت • دوران بنی عاقبت نقطه کبی اورتاده طوتدی

آن روز شوق ساغر می خرمنم بسوخت • می ساغرینک شوقی اول کون

بنم خرمنمی

بنم خرمنمی یقدی • کآتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت • که ساقی نک

عارضی عکسندن اول ساغرده آتش طوتدی یعنی اثری واقع اولدی • خواهم

شدن بکوی مغان آستین فشان • مغان محله سنه یکم سلکرک کتمک استرم بو بر

سوز استعجال دن کنایه در • زین فتنها که دامن آخر زمان گرفت • بو فتنه لردن که

آخر زمانک اتکنی طوتدی یعنی ظاهر اولدی • می خور که هر که آخر کار جهان بدید • شراب

ایچ زیرا هر کیم که جهانک عاقبتنی یعنی فناسنی کوردی می خورعشقه ایله دیمکدر

از غم سبک بر آمد و رطل گران گرفت • غم دن یینی کلدی و آغر رطل طوتدی

یعنی دنیا سوداسی غمندن فارغ اولوب عشقه سعی اتدی رطل گراندن مراد عشقه

زیاده کوشش در رطل بالفتح نصف من معناسنه در من بثمن معناسنه در

بر برگ گل بخون شقایق نوشته اند • گل یپراغی اوزره شقایق قانی ایله یازمشلر در بو ادعائی در • کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت

که اول کمسه که سلوکده پخته اولدی ارغوان کبی می طوتدی یعنی نوش اتدی می

دن مراد عشق الهی در • می ده بجام زر که صبوح صبوحیان • جام زر ایله می ویر

زیرا صباح وقتنده شراب نوش ایدیجی لرک صبوحی • چون پادشه بتیغ

زر افشان جهان گرفت • جهانی طوتدی پادشاه زر افشان تیغ ایله جهان طوتدی

کبی صبوح صباح وقتی اچلن شراب در اما بو نوع عشق مراد در صبوحیان

دن مراد اولیاء الله در که سحر خیزلردر • حافظ چو آب لطف ز نظم تو میچکد

ای حافظ چونکه سنک نظمکدن آب لطافت طمر • حاسد چگونه نکته تواند بر آن

گرفت • حاسد انک اوزره نکته طوتمغه نجه قادر اولور نکته بو نوع عیب معناسنه در

فرصت نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد • فرصت کوزت غافل اولمه زیرا چون

عالمه فتنه دوشدی یعنی پیدا اولدی • حافظ بجام می زد و از غم کران گرفت

حافظ کندوسنی جام میه اوردی و غمدن کنار طوتدی مراد عشق و عبادته مشغول

اولدی دیگر بعض کسه مصراع ثانینک معناسنی بویله ویررلر اما اول اولی درهم
بو معنی اعتباری اوزره جام می لفظنه مضاف اولماز حافظ جام می ایله شراب
ایچدی وعندن کنار طوتدی ولە ایضا ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
ای ساقی کل که یار یوزندن پردەیی رفع ایتدی • کار چراغ خلوتیان باز در گرفت
خلوتی اولانلرک چراغی ایشی کرو طوتدی مراد جانان ازل عرض جمال ایتمک ایله خلوتیده
اولنلری چراغه محتاج ایلمدی • دیگر ساقی دن مراد مرشددر بو دیوانده بو معنالی
شعر بر بیت واقع اولمشدر بیت کو شمع میارید درین جمع که امشب • در
مجلس ما ماه رخ دوست تمام است • آن شمع سر گرفته دگر چهره برفروخت • اول
عاشقندن فراغت ایلمش دلبر که عرض جمال ایتدی چهره برفروخت عرض جمال
ایتدی دیگر سر گرفته شمعه نسبت زیاده خوب واقع اولمشدر • وین پیر سالخورده
جوانی ز سر گرفت • وبو یاشلو پیر انک جمالی سبوقندن جوانلغی باشدن طوتدی
مراد شاهد جانان ایله حاصل اولان شوق وحالتی اشعاردر • آن عشوه داد
عشق که تقوی ز ره برفت • اول شیوه ویردی عشق که تقوی یولدن کتدی مراد
اهل عشقک اسرارندن اهل تقوی برنجه سرلری فهم ایتمک ایله تقوی یی ترک ایدوب
راه عشقه سالک اولدیلر دیمکدر بو وجه دخی جائزدر عشاقک بعض افعالی اهل تقوی
یی غافل ایلدی که انلرک حقنده نا معقول ظن ایتدیلر که نجه سنک هلاکنه فتوی ویر
دیلر بعض دیوانده بو بیتک مصراع اولی بویله واقع اولمشدر • آن جلوه کرد یار
که مفتی ز ره برفت • بونک دخی معناسی اکا قریبدر • وان لطف کرد یار که
مفتی ز ره برفت • بونک دخی معنیسی اکر • دوست که دشمن حذر گرفت • واول
لطفی ایلدی دوست که دشمن حذر طوتدی دوستدن مراد حضرت عز وجل ودشمن
دن مراد شیطان اولمق مناسبدر • زنهار ازین عبارت شیرین ودلفریب
زنهار سنک بو شیرین و دلفریب سوزکدن • گوئی که پسته تو سخن در شکر

گرفت

گرفت • دیرسن که سنک دهانک سوزنی شکر ده طوتدی مراد غایت آلودمق ایچون
ظاهرا شیرین ولطیف سویلدک دیگر بو معنایه کوره خطاب جانانه در بو بیتده
بو معنی دخی لطیف در بو اعتبار اوزره حافظ کندوسنه خطاب ایدوب ایدر زنهار
بو اسرار الهیه ایله آمیخته اولمش شیرین و دلفریب شعرکدن که نا ایله فاش ایتمه سن
کویا سنک دهانک سوزنی شکرده طوتدی یعنی شکره باتوردی که بویله شیرین ولطیف
در حقیقتده سوزنی شکره بنزه ایتمش اولور • بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
شول غم یوکی که بزم خاطرمزی مجروح ایلمش ایدی • عیسی دمی خدا بفرستاد و بر
گرفت • حق تعالی حضرتی بر عیسی نفس کوندردی واول غم یوکنی قالدردی غم
دن مراد غم وصال اولمق اولی در عیسی نفس دن مراد مرشددر که وصاله وسیله
اولوب آنی غم دن خلاص ایلدی غم دن مراد غم دنیا اولمق احتمالی در بو تقدیر اوزره
معنی بویله اولور مرشد عشق الهی ایله قلبمزدن دنیا محبتنی وغمنی کیدردی • هر سرو قد که
بر مه وخور حسن میفروخت • هر سرو قد محبوب که ماه و آفتاب اوزره حسن
صاتردی • چون تو در آمدی پی کاری دیگر گرفت • چونکه سن کلدک هر برسی
بر غیری ایشی آردن طوتدی یعنی دعوی دن فراغت ایتدیلر بوندن مراد مرشددر
که سایر مرشدلرانک قتنده ارشاد دعوی یه سن اتمکه قادر اولمدیلر • زین قصه هفت
گنبد افلاک پر صداست • بو قصه دن افلاکک یدی قبوسی پر صدادر
قصه دن مراد بو نظم سوزدر نته کیم مصراع ثانی آنی مبیندر • کوته نظر ببین
که سخن مختصر گرفت • کوته نظری کور که سوزی مختصر طوتدی حال بو که سوزدن
لطیف برنسنه یوقدر زیرا اون سکز بیک عالم سوزدن ظهور بولمشدر که اول کلمه
کن در وآسمان دن زمینه سوز نازل اولمشدر که وانسانکه حیوانات دن ا
امتیازی سوز ایله در • حافظ تو این دعا ز که آموختی که بخت • تعویذ کرد شعر
ترا و بزر گرفت • سنک شعرک حمایل ایلدی والتونه قابلدی بو سوزدیوانته

کورنه رکه لطیف خط ایله یازرب جدول ولوحه سنی و جدولنی آلتون ایله زینت
ایدرلر خصوصا عجمک اول زیبا جلدلری که حافظک بو سوزنه تمام موافق در تعویذ
دن مراد حمایل کبی بالمرجه کتورولکری در تعویذ اصلده ذال معجمه ایله در لکن عجملر
دال مهمله ایله اوقورلر ولـه ایضا بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
بر بلبل لطیف رنگلو بر گل یپراغنی پورنندن یعنی آغزندن طوتدی • و اندر آن برگ
و نوا خوش ناله‌های زار داشت • و اول ذوق و زینت ایچنده که مراد گلک و صالی
خوش زار ناله لر طوتدی • کفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست • اول
بلبله ایتدم عین وصلده بو ناله و فریاد نه در • گفت ما را جلوهٔ معشوق در این
کار داشت • بلبل بکه لسان حال ایله جواب ویروب ایتدی معشوقک شیوه سی
بزی بو ایشده طوتدی بوندن مراد بودر هر کیمک که قربی حقه زیاده اوله انک دردی
و محنتی زیاده اولور بو خود معلومدر که حبیب اکرم صاحب تاج لعمرک و قبای
لولاک لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کنجه لر ایله نماز ده ایاق اوزره چوق دورمقدن
مبارک ایاقلری بجه شیشمش ایدی هم کتوره الندن نیجه بلالر چکمش ایدی ونته کیم حبیب
اکرم بیورمشدر اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض • یار اگر بزم ایله اوتورمدی ایسه اعتراض
یری دکلدر • پادشاه کامران بود از گدایان عار داشت • کامران و عالی جناب
پادشاه ایدی گدالردن عار طوتدی مراد حقک صفت استغناسن بیان درکه
جمیع عالم انک گداسی در • در نمی گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست • بزم ناز
و نیازمز دوستک حسنه تأثیر ایتمز • خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت •
خرم اول که نازنینلردن طالعی یعنی بختی طوتدی یار و دوستدن مرادی عزّ و جلّدر نازنینان دن مراد استاد ایسه در حاصل معنی بودر که زهی سعادت
اول نیکبخت که مقبول حق اولوب دیدارنی ایله مشتغل اوله که بر بو حاله
نه ناز

نه نازو نه نیاز ایله ایرشدک • خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم
قالمق تا اول نقاشک که مراد حق تعالی حضرتی در قلمی اوزره جان نثار ایدهلم • کین
همه نقش عجب در گردش پرگار داشت • که بو دو کلی عجب نقشی پرگار کردشنده
طوتدی یعنی فلکک پرگار کبی دورنده بو قدر عجایبات ظاهر ایلدی که مراد حوادث
عالمدر بوندن مراد صنع حقی استحساندر • گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
اگر عشق یولنک مریدی ایسک بدنام لق فکرن ایلمه • شیخ صنعان خرقه رهن
خانهٔ خمار داشت • شیخ صنعا عشق مجازیده شیخلک خرقه سنی می فروشک
خانه سنه رهن طوتدی هرگز عار ایتمدی عاقبت ینه سعادته ایرشدی صحیحی صنعا
در نون سهودر کم صنعان دیمزلر • وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
اول شیرین قلندرک وقتی خوش که عشق مجازی سیرنک اسلوبلرنده • ذکر و تسبیح
ملک در حلقهٔ زنار داشت • ملکک ذکر و تسبیحنی زنار حلقه سنده طوتدی یعنی
ملک کبی ذکر و تسبیح ایتدی بوندن مراد ملامتیه کسوتنده اولوب حق تعالی نک ذکر و
تسبیحنه و عشق و طاعته مشغول اولنلر عشاقدر که ریادن خلاص بولمشلردر
و شیخ صنعایه دخی ایهام مقرردر ملک ده لامک فتحی مشهوردر که فرشته معناسنه در
لامک کسری ایله دخی جائزدر که پادشاه معناسنه مراد حق تعالی حضرتیدر و معنی اکره
کورنه اولور • چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت • حافظک چشمی اول حوری
سرشت محبوبک قصری طامنک التنده • شیوهٔ جنات تجری تحتها الانهار داشت
جنات تجری تحتها الانهار شیوه سنی طوتدی یعنی گریه دن هرگز خلاص بولمدی
ولـه ایضا دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت • گوردکمی که یار جور
و ظلم هوسندن غیری طوتمدی • بشکست عهد و ز غم ما هیچ غم نداشت • عهدی
صدی و بنم غمدن هیچ غم طوتمدی • یا رب مگیرش ارچه دل چون کبوترم
یارب آنی مؤاخذه ایلمه اگرچه بنم کبوتر کبی کوکلمی ایکرشدی اول صید غایب یاره

بری بونی قدردان / معناسنه در
درای کرد و تابر خواهم / معناسنه در

راجع در • انكه ذوكشت وعزت چنيدحرم نداشت • دوستوردي ووقتل
ايلدي و حرم چيدنه عزت طوتمدي يار دن مراد بونده مرشد دركه فيض ده تأخير
و رياضت ده اهتمام اتدوكندن شكايت ايدر • بر من جفا زبخت من آمد وگرنه
يار • بنم اوزريمه جفا بنم بختمدن كلدي يوخسه يار بوندن يار دن مقصود مراد خدا
حاشا كه رسم لطف وطريق كرم نداشت • حاشا كه لطف رسمني و كرم طريقني طوتمديا
يعني طوتدي • با اين همه هر آنكه نه خواري كشيد ازو • بو ده كلي ايله هر اول كمسه كه
اول يار دن خوارلق چكمدي مراد انك امرنه انقياد ايتدي و قضاسنه راضي اولمدي
ديمكدر • هر جا كه رفت هيچكسش محترم نداشت • هر يره كه كتدي هيچ كمسه اني
محترم طوتمدي • عزيزي كه هر كز درش سر بتافت • بهر در كه شد هيچ عزت
نيافت • ساقي بيار باده وبا محتسب مگو • اي ساقي كتور باده يي و محتسبه ديما
انكار مكن كه چنين جام جم نداشت • بزه انكار ايلمه كه بو بكلين جامي جم طوتمدي
يعني طوتمدي ديو انكار اتمه • هر راهرو كه ره بحريم درش نبرد • هر سالك كه انك
قپوسي حريمنه يول الهمدي يعني خدايه واصل اولمدي درشده اولن ضمير غايب
خدايه راجع در • مسكين بريد وادي و ره در حرم نداشت • مسكين وادي قطع
ايلدي و حرمه يول طوتمدي يعني جناب قدسه وصول بولمدي سالك شوكه بكزر كه بر كمسه
كعبه شريف صحرالرني بلا و مشقت ايله قطع ايلدي ليكن حرمه واصل اولمدي
بجان شو ساكن كعبه بيابان چند پيمائي • چو بنود قرب ره و ماني چه حاصل
قطع منزلها • حافظ ببر تو گوي فصاحت كه مدعي • اي حافظ سن فصاحت
طوپني الت كه دشمن • هيچش هنر نبود وخبر نيز هم نداشت • هيچ انك
هنري يوق ايدي و هنر دن دخي هم هيچ خبر طوتمدي بوندن مراد اغراد در بر خصوصته
كر اعدانك مغلوب اولمسنه سبب در زمانه ده اولن آوازي و شنعاكي كه هان
ذم و غيبت ايله قناعت اتمشلردر وله ايضا • بي مهر رخت روز مرا

نور نماندست • سنك آفتاب كبي روشن يوزك سز بنم كوزمك نوري قالمشدر
مهر بونده افتاب معناسنه مكلدر كه رخ لفظنه مضاف در مهر مشبه به در و
رخ مشبه در • وز عمر مرا جز شب ديجور نماندست • و بنم عمردن قره كو
كيجه دن غيري قالمشدر بو وجه دخي جائزدر و ياكه عمردن بو تقديرجه اوزره عمر لفظي مرايه
مضاف اولماز • هنگام وداع تو ز بس گريه كه كردم • سنك وداعك وقتنده
زياده كريه كه ايلدم يعني زياده كريه اتمكدن • دور از رخ تو چشم مرا نور نماندست
سنك رخكدن اراق بنم كوزمك نوري قالمشدر خطاب مرشده اولمق روشن
ميرفت خيال تو ز چشم من و ميگفت • سنك بكا خيالك بنم چشمدن كيدر ايدي و ايدر
ايدي • هيهات ازين گوشه كه معمور نماندست • هيهات بو كوشه شمدن صكره
خراب اولور • وصل تو اجل را ز سرم دور همي داشت • سنك وصلك اجلي بنم
باشمدن اراق طوتر ايدي • از دولت هجر تو كنون دور نماندست • سنك فراقك
دولتندن شمدي اراق قالمشدر • نزديك شد آن دم كه رقيب تو بگويد • قريب
اولدي اول دم كه سنك رقيبك ديه • دور از درت آن خسته مهجور نماندست
سنك قپوكدن اراق اول خسته مهجور قالمشدر • من بعد چه سود ار قدمي رنجه كند
دوست • شمدن صكره نه فائده اكر دوست بر قدم رنجه ايليه يعني حالت نزعده
اولن عاشقك خاطرني صورمغه و حالني كورمكه كلسه • كز جان رمقي در تن رنجور نماندست
زيرا رنجور تننده جاندن بر رمق قالمشدر رمق جانك صوكي در • در هجر تو گر چشم
مرا آب نماندست • سنك فراقكده كريه دن اكر بنم چشمك آبي قالمسه يعني نسخه ده
نماندست واقع اولور معني بويله اولور اكر آبي قالمش ايسه • گو خون جگر ريز كه
معذور نماندست • چشمه دي جگر قانني دوكسون زيرا معذور قالمشدر خطاب
خدايه در • صبرست مرا چاره هجران تو ليكن • سنك فراقكه چارم باكه صبردر ليكن

چون صبر توان کرد که مقدور نمانده است • صبر ایلمک نیجه ممکن در که قدرت قالمشدر
حافظ ز غم و گریه نپرداخت بخنده • حافظ غم و گریه دن خنده یه مشغول اولمدی
ماتم زده را داعیهٔ سور نمانده است • باسلوبه دوکون قیوسی قالمشدر ولـه
ایضاً بگریه مردم چشمم نشسته در خونست • گریه دن چشمم ببکی قان
ایچنده اوتورمشدر یعنی خونه غرق اولمشدر • ببین که در طلبت حال مردمان چه
نست • کور که سنک طلبکده مردمک حالی نیجه در مردم مشترکدر مردمان جمع در که مراد
اکی چشمنک ببک لری در آدم لر معناسنه دخی ایهامی مقرردر • بیاد لعل تو و
چشم مست میگونت • سنک لبک شوقنه می رنکلو مست کوزک شرابنه جام غمم می
لعلی که میخورم خونست • غم جامندن شول قرمزی شرابی که نوش ایدرم قانی
در خطاب خدایه در مراد عالم قبض در جکدوکی المنی بیان در • ز مشرق سر کوی آفتاب
طلعت تو • سر کوینک مشرقندن سنک آفتابه بکزر طلعتک • اگر طلوع کند طالعم همایونست
• اگر طلوع ایدر طالعم مبارکدر مراد وصال سببی ایلمشادر که جمال طلب
ایدوکن بیان در • حکایت لب شیرین کلام فرهادست • شیرینک لبی حکایتی فرهادک
کلامی در که مَنْ أَحَبَّ شَيْئاً أَكْثَرَ ذِكْرَهُ حسبنجه فرهادک سوزی جان شیرینک
لبی در غیرسینی فراموش ایتمشدر • شکنج طرهٔ لیلی مقام مجنونست • لیلینک طره
سی بوکلی مجنونک مقامی در که کوکلی انون غیریه برده قرار ایلمز • دلم بجو که
قدت همچو سرو دلجوییست • کوکلم تسلیه و جبر ایدک موزون سرو کبی در بو وجه
جاذبی جاذر خدک سرو کبی موزون در معنای ثانی یه کوره سرو دلجویه مضاف
دکلدر • سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست • سوز سویله زیرا سنک کلامک
لطیف و موزون در خطاب مرشده در • ز دور باده بجان راحتی رسان ساقی
باده دورندن جانه بر راحت ایرشدر ای ساقی • مراد مرشددن فیض عشق ایله

مقدور بو معنا قدرت معناسنه در

بیاد لعل تو چشم مست واقع اولور واو عاطفه ابلر سن

تکنیح بو طلع

رسان ایدر جانفزا در

زمانه

غمندن خلاصی ایچون معاونت طلب ایتمیدر • که رنج خاطرم از جور دور گردونست
زیرا خاطرمک رنجی فلکک دوری جور ایتمسندندر • از آن زمان که ز چشمم برفت رود عزیز
اول زماندن که عزیز محبوبم بنم چشممدن کتدی رود محبوب و پسر در که اقربا و عزیز
و ساز قلی آما بو معنایه اول مراددر • کنار دامن من همچو رود جیحونست
بنم دامنمک کناری جیحون دره سی کبیدر که متصل کوزم یاشی اندن جریان ایدر رود
اقن صو جوی صو ایچی یردر جوی آب اطلاق دکر محل وار اوله حال قبیلندندر • چگونه
شاد شود اندرون غمگینم • نیجه شاد اولور بنم غمکین خاطرم اختیار ایله • باختیار
که از اختیار بیرونست • که اختیاردن طاشره در مراد اختیار کندو اولمدیغن ا
اظهار و تمام عجزینی اشعاردر باختیارک معناسی مصراع اوله قید اولدیغی سهولت
معنی ایچون • ز بیخودی طلب یار میکند حافظ • بیخود لغندن یار طلب ایدر حافظ یار
مراد خدادر • چو مفلسی که طلبکار گنج قارونست • شول مفلس کبی که گنج قارون
طلب ایدجی در بو نیزن مراد وصال حقک حصولی زیاده امر عسیر ایدوکن بیاندر
ولـه ایضاً مردم دیدهٔ ما جز برخت ناظر نیست • بزم کوزمز بیکی
سنک یوزکدن غیریه ناظر دکلدر • دل سر گشتهٔ ما غیر ترا ذاکر نیست • بزم
عشق ایله متحیر اولمش کوکلمز سندن غیریه ذاکر دکلدر خطاب حق تعالیه در بنم
درد اگر بونع ذکرون درد الکی ضمنی ایله که قلب ایله اولن ذکره دیرلر و کر ذال
ایله لسان ایله اولن ذکره دیرلر • اشکم احرام طواف حرمت می بندد • بنم کوزم
یاشی سنک حرمک طوافی احرامنی باغلر • گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست
اگرچه مجروح کوکل قانندن بر دم پاک دکلدر احرامه خود پاک لک لازم در بعض
کمسه طاهر اقور طاء معجمه ایله حق بودر که انک دخی معناسی وار در و هم انک اولن
دم خون معناسنه اولور لیکن ظاهر که وجه اول در اولی مدا ایدوکی زیاده ظاهردر

ضعف ... واقع اولور واو عاطفه ایله سن

... حالدر

عاشق مفلس اگر قلب دلش کرد نثار • مفلس عاشق اگر سکا قلب قلبنی نثار ایتدی
ایسه • مکنش عیب که بر نقد روان قادر نیست • آنی عیب ایلم زیرا نقد روانه
قادر دکلدر مراد عاشق حقیر که حقه لایق نثاره قدرتی اولمغی بیاندر روان بو نوده
رایج معناسنه ایهامی اولمق روشندر زیرا روان بو نوع جان معناسنه
غایت لطیف در بیت گر متاعی چو غم او لتی ایزرسته وصله وامنی • عاشقک
جان وزر متاعی اتنه شی تکلیل • عاقبت دست بدان سر و بلندت بر سر • عاقبت
سنک اول بلند سرو که الی ایر شور • بر کرا در طلبت همت او فاخر نیست
هر کیمک که سنک طلبکده انک همتی قاصر دکلدر مراد طالب حق اولنه بلند همت لازم
ایدوکن بیان در • من طلب شیئا وجد وجد • از روان بخشیء عیسی نزنم پیش تو
دم • عیسی نک روان بخش لکندن سنک او گلکده سو بلزم • زانکه در روح فزایی
چو لبت ماهر نیست • زیرا روح فزالقده سنک لبک کبی ماهر دکلدر خطاب هذا یه در
من که در آتش شوقی تو آهی نزنم • بن که سنک او گلکده سوداک آتشنده بر آه
اور مزم که بو قدر صبر ایدرم بعض نسخه ده نزد او دم واقع اولور او ر مدم معناسنه
کی توان گفت که بر داغ دلم صابر نیست • نیجه دیمک ممکن در که کوکلم داغی او زره
صابر دکلدر بو نیتم تقدیر نده اولمق جایز در که معنی بو یله اولور نیجه دیمک ممکن در که
کوکل داغی او زره صابر دکلدر خطاب هذا یه در • بسته دام قفس باد چو مرغ
وحشی • وحشی مرغ کبی قفس طوزاغنه تعلق اولسون مراد حبس دن خلاص بولمیون
دیمکدر • طایر سدره اگر در طلبت طایر نیست • مرغ سدره اگر سنک طلبکده پرواز
ایدجی دکل ایسه طایر سدره دن مراد حضرت جبرئیل در • روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم
اول کون که سنک سر زلفکی کوردم ایتدم • که پریشانی این سلسله را
آخر نیست • که بو سلسله نک پریشانلغنه آخر و نهایت یوق در سر زلف دن

مراد

مراد ظلمت کوندر • بر بیوند تو تنها نه دل حافظ راست • سنک و صالک
هوسی یالکز حافظک کوکلی ایچون دکلدر • کیست آنکش سر بیوند تو در خاطر
نیست • کیم در اول که سنک وصالک هوسی انک خاطرنده یو قدر بو غزل ده
اولان خطاب هذایه در ولہ ایضا • راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
نهایت یوقدر • آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست • انده اندن غیری که جان
ویره لر چاره یو قدر یعنی اول ملک مقرر در بیت ای پا برادر بی نهایت در گفتیا
هر دم آنچه میسری بالله تا بیت • ما را بمنع عقل مترسان و می بیار • بزی
عقل منعیله قورقتمه و شراب کتور • کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست
زیرا اول شحنه بزم و لایتمزده اصلا ایشه یرار دکلدر بی دن مراد عشق در شحنه
دن مراد عقل معاشی در و لایت دن مراد کشور عشق در • هر دم که دل بعشق
دهی خوش دمی بود • هر دم که عشقه کوکل ویره سن خوش دم کلک اولور
یعنی غمدن خلاص بولورسن مراد بر نیجه که عشق الهی یه وصول بولورسن
جمیع غمدن ازاد اولوب مسرور اولورسن دیمکدر • در کار خیر حاجت هیچ
استخاره نیست • خیر ایشده استخاره یه هیچ حاجت یو قدر مراد کار عشق خیر محض
ایدوکن بیان در بیت گر از کردون هلالی باشد بر عشق اہلا کن • که عشق
آمد درین شکل مدور حل مشکلها • از چشم خود بپرس که ما را که می کشد
کند و چشمکدن صور که بزی کیم او لدرر یعنی چشمک هلاک ایدر چشم دن مراد ذات
خدادر که کل شیء هالک الا وجهه جمیع اشیا انک قهری الندہ هلاک
اولیسر در • جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست • ای جان طالعک گناهی و
ستاره نک جرمی یو قدر بو سوز حقیقتده توحید صرف در • او شیش بچشم پاک
توان دید چون هلال • انک یوزنی هلال ایدوب کبی پاک چشم ایله کورمک

اول نچه اول حسن ظهور کرم

هیچ شرح
بریولدر عشقیولی که هیچ اکرمه

چهرسان نمی خاطر در

استخاره مشورت در

پرسس ارما خوذ در

مکنش نمی حادثه

زانکه زیرا که
معناسنه در

صابر اسم فاعلدر

کورمک ممکندر مراد جمالی ابتدادر هر چشم کورمکلکدر اولمق کبی حضرت جلالی
دخی هر دیده کورمکه قادر اولماز دیمکدر • بهر دیده جای جلوهٔ آن ماه پاره نیست
هر چشم اول ماه پاره‌نک جلوه‌سی و ظهوری یری دکلدر ربوبیتدن مراد خدای عز
و جل اولمق دوستی در • فرصت شمر طریقهٔ رندی که این نشان • عاشقلق طریقه
سنی فرصت صای زیرا بو نشان طریقه اسلوب و طریق معناسنه در • چون راه
گنج بر همه کس آشکاره نیست • گنج مدفون کبی دکلدر که اوزرنه آشکار اوله کلور

بو امر غایب در

نکرفت در تو گریهٔ حافظ بهیچ روی • حافظک گریه‌سی هیچ وجهله سکا تأثیر اتمدی
حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست • اول دلک حیرانی‌ام که محکملکده سنک خاره
دن اکسک دکلدر بو بیتدن مراد حق تعالینک صفت استغناسن بیان درکه
اول هیچ بیک عالم انک قتنده دانهٔ خردل دکلدر • وله ایضاً • ساقیا

باد امر غایب

آمدن عید مبارک بادت • ای ساقی بیرامک کلمسی سکا مبارک اولسون باد بونده
امر غایب در • وآن مواعید که کردی مرواد از یادت • اول وعده‌لر که ایلدک
یادکدن کیتمسون ساقیدن مراد مرشددر مراد مرشد اعتکافدن آکنی مریدلره
بعد الاعتکاف فیضه وعده‌لر اتدوکنی بیان در • در شگفتم که درین مدت
ایام فراق • تعجب ایدرم که بو فراق ایامی مدتنده در شگفتم ماضی اولمق جائزدر که
در لفظی زائد اوله گرفتاده اولمق کبی معنی اول وقت تعجب اتدم اولور •
برگرفتی ز حریفان دل و دل میدادت • حریفلردن کوکل قالدردک و کوکلک

... امر غایب

ویردی دلت میداد تقدیرنده درکه راضی و قائل اولدک معناسنه استعمال در
هرکس بو استعماله مطلع دکلدر حریفلردن مراد مریدلر در خطاب مرشده در
دل برگرفت فراغت اتدوک معناسنه در • برسان بندگی دختر رز گو بدر
آی • بزدن دختر رزه بر قوللق ایرشدردی اکر خاطره کلمسون • که دم

بهمت

بهمت ما کردد ز بند آزادت • کرمنم همتمزه مجلسی بندون آزاد ایلدی دختر رز
شراب معناسنه درکه بو نوع عشق مراد درکه اهل کوپا مرشدک اعتکافی ایله
اول محبوس در بو وجه دخی جائزدر معتکف نسخه دختر رزک قوللغنی ایرشدر
دی خاطره کلمسون بو محلده اکی امر حاضر جمع اولمسه ثانی امر غایب معناسنه
اولور کور و آنی کمی بو محلده و جامی‌نک بو بیتنده واقع اولمشدر • بیت
یک بخیال آرزو در باغ جان ما نشان • کو فقد یکی باشکم ای ترک شوخ از
نرکست • شادی مجلسیان در قدم مقدم تست • مجلسده اولنلرک شاد
لغی سنک مقدمک قدومکدر مقدم کلمک معناسنه درکه حضور همی در قدم ایاق
و دولت معناسنه کلور لفظ عربی در اما بو نوع ثانی مراد در • جای غم باد هر آن
دل که نخواهد شادت • غم یری اولسون هر اول کوکل که سنی شاد استمز مراد عشق
اولمین دلدر غم متوراید وکی اشعار در خطاب فقیه درده • شکر ایزد که از آن
باد خزان رخنه نیافت • خدایه شکر اولسون که اول خزان یلندن کوک نقصان
و خلل بولدی • بوستان سمن و سرو و کل و شمشادت • سنک سمنک و سروک
و کلک و شمشادک بوستانی خطاب بنه دختر رزه در که عشق مراد درکه مانع
بو فور • چشم بد دور کز آن تفرقه خوشش باز آورد • بداز کوز ارلغ اولسون
کر سنی اول مفارقت و غوغادن خوشش کتوردی خطاب بنه دختر رزه در که
مراد عشق در • طالع نامور و دولت مادرزادت • آدلو و اولو طالعمز و مادر
زاده دولتمز دولت مادرزاد اولورکه آنک وصولنه کمسه سبب اولمیه که حق تعالی
حضرتی بلا کسب آکه احسان اتمش اوله زادت ده اولان تا خطابک معناسی
مصراع اوله مثبت اولسندر سهولت معنی ایچون • حافظ از دست مده صحبت
این کشتی نوح • ای حافظ بو نوحک کشتینک صحبتی الدن ویرمه کشتی نوحدن

مراد جام میدر که عشق الهی مراددر • ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت •
یوخسه حوادث طوفانی سنک بنیادکی ایلدر یعنی خراب ایدر بیت ببین کشتی
ولە ایضا
می تا خوشش مرا ایتم • از بن دریای نا پیدا کرانه شیشه ام
سخنی خوشش که پیر کنعان گفت • بر لطیف سوز استمشم که پیر کنعان دیدی که مراد
حضرت یعقوب علیه السلام در سخن دن مراد مطلع ثانینک مضمونی در • فراق
یار نه آن میکند که بتوان گفت • یارک فراقی آنی ایلدر که دیمک ممکن اوله مراد یار
مطلقا مولیدر خصوصا جناب قدس دن مفارقت که شرحه قابل دکلدر • حدیث
هول قیامت که گفت واعظ شهر • واعظ شهر که قیامت حقینک سوزنی دیدی
کنایتیست که از روزگار هجران گفت • بر کنایت در که فراق زمانندن دیدی
نشان یار سفرکرده از که پرسم باز • سفر ایتمش یارک نشانی کیمدن صورم
که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت • زیرا صبا چیکی هرنه که دیدی پریشان
دیدی • غمی کهن بمی سالخورده دفع کنید • اسکی غمی اسکی شراب ایله دفع
ایلکوز • که تخم خوشدلی اینست و پیر دهقان گفت • که خوشدللک تخمی بودر
و پیر دهقان بویله دیدی غم کهن دن مراد دنیا غمی در می سالخورده اسکی شراب
معناسنه در که اندن مراد عشق الهی در که جمیع موجودات انون قدیمدر زیرا کلی
اشیانک ظهورنه عشق سبب اولمشدر نه کیم خدای قدیم حبیب اکرمه حقنده
اینمشدر لولاک لولاک لما خلقت الافلاک • پیر دهقان دن مراد مرشد در که
مزرعهٔ سلوکده نیجه کره دانهٔ عشقی اکمش و بچمشدر • فغان که آن مه نا
مهربان دوشمن دوست • فغان که اول دشمن سوزیجی محبت سز ماه • بترک
صحبت یاران خود چه آسان گفت • کندو یارانک صحبتی نه آسان ترک ایلدی
گفت بونع کرد معناسنه در ترک ایله استعمال اولنور غیدن بترکی ده اولنبا

زایردر

بر یوزیک صفا
نسخه در

چه استفهام در

بازایردر • منم و مقام رضا بعد از این و شکر رقیب • سندن صکره بن
ورضا مقامی که هرنه بلا که ایرسه بحضور اولیم ورقیبه شکر دیم • که دل
بدرد تو خو کرد و ترک درمان گفت • زیرا کوکل سنک دردکه خو ایلدی
و درمانی ترک ایلدی گفت بونع وحی کرد معناسنه در • کره بباد مرنج که هرچه
بر مراد تو رفت • یله اعتماد ایله اکرچه مرادک اوزره ایسه • که این سخن بمثل
باد با سلیمان گفت • زیرا بو سوزی مثل ایله یل سلیمانه دیدی • مرنج و چون
و چرا دم که بنده مقبل • چون و چرادن سوز سویلمه زیرا سعادتلو بنده
قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت • جان ایله قبول ایلدی هر سوزی که
جانان دیدی جانان دن مراد حق تعالی حضرتیدر • که گفت که ببهشت دهند آ
خروج • فلک که سکاه هر مهلت و هر انا ول مهلت هپی ایله یول دن کیمه مراد
عمرکه مغرور اولموب صراط مستقیم دن چیقه و مکور مهلتی ده اولش با سبب الجون
دنیا وحدت ایچوندر • ترا که گفت که این زال ترک دستان گفت • سکا کیم دیدی
که بو عجوز مکر وحیله یی ترک ایلدی زال بونع عجوز معناسنه در که مراد دنیا در
دستان بونع مکر وحیله معناسنه در زال ایله دستان ذکرینع لطافت وار در
گفت بونع وحی کرد معناسنه در • که گفت حافظ از اندیشهٔ تو باز آمد •
کیم دیدی که حافظ سنک فکرکدن کرو کلدی یعنی سنک عشقکدن فراغت ایلدی
من این نگفته ام آنکس که گفت بهتان گفت • بن بونی دیمدم اول کیمسه که بونی
دیدی بهتان دیدی یعنی بهتان ایتدی خطاب مرشد در • **ولە ایضا**
سحر چو مرغ چمن با گل نو خاسته گفت • صباح وقتی بلبل تعنو از گلش
تازه کله دیدی • ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت • نازی از ایله
زیرا بو باغده که مراد دنیا در چوق ساقلاین آچلدی • گل بخندید که ... از راست

هم نجيم وگل • گل گلدي وابتدي كه راست سوزدن انجمنز اما • جميع عاشق

سخن سخت بمعشوق نگفت • جميع عاشق معشوقنه قتي سوز سويلمدي بو حالت

لسان حال ايله در بوني ابل حال ادراك ايلر هم قصه دن حصه اخذ اتمك ممكن در

كم بلبل دن مراد مريد گل دن مراد مرشد اوله بكم بو بيت بوني مبيتن در • تا ابد

بوي محبت بمشامش نرسد • تا ابدي محبت رايحه سي انك مشامنه ايرشمز •

هر كه خاك در ميخانه بر خساره نرفت • هر كيمكه ميخانه قپوسنك خاكني يكاغي ايله سپرمدي

ميخانه دن مراد مرشد كامل آستانه سيدر حاصل معني بودر كه طلب عشق الهي ميسر دكلدر

هر كيمكه مرشدنه ارادت كلية كتورميه اصلا اكر فيض ميسر دكلدر • گر طمع داري از آن

جام مرصع مي لعل • اگر اول مرصع جام دن قرمزي شراب اميد طوتر ايسك جام

مرصع دن مراد جام عشق درجي دن مراد عشق در • دُر وياقوت بنوك مژه ات بايد

سفت • كر يك اوجي ايله سكا دُر وياقوت دلمك كرك يعني چوق كوز ياشي آقتمق كرك

وجوق قان اغلمق كركسن دُر دن مراد صافي كوز ياشيدر ياقوت دن مراد صافي قان

در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا • ارم گلستاننده دون كيجه چونكه هوانك

لطافتندن • زلف سنبل بنسيم سحري مي آشفت • سنبلك زلفني سحر يلي ايله پريشان

اولدي يعني آچلدي • گفتم اي مسند جم جام جهان بينت كو • سنبله خطاب ايدوب

ايتدم اي جمك مسندي سنك جام جهان بينك قني جم دن مراد بو نوع گل در • گفت

افسوس كه آن دولت بيدار بخفت • سنبل باكر لسان حال ايله جواب ويروب ايتدي

حيف كه اول بيدار دولت اويودي يعني كتدي مراد دولت دنيانك بقا ايدوكن اشعار در

دولت بيدار ايو دولت معناسنه در • سخن عشق نه آنست كه آيد بزبان • عشق

سوزي اول نسنه دكلدر كه زبانه كله • ساقيا مي ده وكوتاه كن اين گفت وشنفت •

اي مرشد شراب عشقي وير گفت وشنيدي قو • اشك حافظ خرد وصبر بدريا انداخت •

حافظك

حافظك كوز ياشي عقل وصبري دريايه آتدي مراد اشك غلبه ايدوب اني عقل

وصبردن جدا ايلدي ديمكدر • چكنم سوز غم عشق نيارست نهفت • نيليوم

عشق غمنك سوزني پنهان اتمكه قادر اولمدي **وله ايضا** دل ودينم

شد و دلبر بملامت برخاست • دلم ودينم كتدي ودلبر ملامته قالقدي • گفت

با ما منشين كز تو سلامت برخاست • دلبر بكا ايتدي بزمله اوتورمه زيرا سندن

سلامت قالقدي يعني كتدي **بيت** عشق وزر بدم وعقلم بملامت برخاست

هر كه عاشق شد از ورا سلامت برخاست • كه شنيدي كه درين بزم دمي

خوش بنشست • كيم ايشتدك كه بزم ده كه مراد بزم دنيادر بر دم خوش او

توردي • كه نه در آخر صحبت بندامت برخاست • كه صحبت آخرنده ندامت

ايله قالقمدي • شمع اگر زان رخ خندان بزبان لافي زد • شمع اگر اول خندان

يعني منور رخ دن زبان ايله بر لاف اوردي ايسه زبانده ايهام وار در زيرا

زبان لسان ولهب معناسنه گلور • پيش عشاق تو شبها بغرامت برخاست

سنك عاشقلرك اوكنده كيجه لر غرامته قالقدي غرامت اوده وخطاسن

بيلوب قصورنه اعتراف اتمكدر • در چمن باد بهاري ز كنار گل وسرو • چمنده

بهار يلي گل وسرو كنارندن • بهواداري آن عارض وقامت برخاست • اول

عارض وقامتك محبتنه قالقدي يعني اسدي مراد بودر كه باد بهارك گل وسرو يانندن

كوزر اتسي جانانك عارضي وقامتي شوقنه در كه گل عارضنه وسرو قامتنه كوره در

لف ونشر مرتب صنعتي ايله • مست بگذشتي واز خلوتيان ملكوت • جناب قدس

شراب عشق ايله مست يكدك وعالم ملكوت خلوتي لرندن • بتماشاي تو آشوب

قيامت برخاست • سنك تماشاك ايله قيامت غوغاسي قالقدي خلوتيان دن

مراد ملائكه در خطاب حبيب اكرمه در كه انك جسماني اولان معراج شريفني بيان

اجمال طریقی ایلیه • پیش رفتار تو پا بر نمی‌گرفت از خجالت • سنک رفتارکی اوکنره
مخالفتدن ایاق قالدرمدی یعنی رفتاره قادر اولمدی • شد و سر کش که بناز قد و
قامتت برخاست • سرکش سروکه قدده قامته نقا خرایدوب قالقدی • حافظ
این خرقه بینداز مگر جان ببری • ای حافظ بو خرقه‌یی آت اوله کم جان ایلیه
سن مراد ریا صورتنی و اظهار کرامت دعوی‌سنی ترک ایله که دوزخدن خلاص بوله
سن دیکدر • کآتش از خرقهٔ سالوس و کرامت برخاست • زیرا سالوس و کرامت
خرقه‌سندن آتش قالقدی یعنی ظاهر اولدی مراد بر کیمه که مرایا و دعوی کرامت اوله
دوزخه کیرر دیکدر **وله ایضا** روی بنمای و بیدار رقیب هست
سنک یوزکی کمسه کورمدی و بنک رقیبک واردر • در غنچه هنوز و صدت عندلیب
هست • هنوز غنچه ده‌سن و سنک یوز عندلیبک وار در خطاب خدایه در غنچه‌ده
دیمکدن مراد آشکاره دکلسن و کمسه سنی معاینه کورمیش دیکدر • گر آمدم بکوی
تو چندان غریب نیست • اکرسنک محله‌که کلدم ایسه اول قدر عجیب دکلدر زیرا
چون من در آن دیار فراوان غریب هست • بو دیارده مجلیچون غریب واردر بو ندا
مراد خدای رب العالمینه تضرع و نیاز ایله کرچی کندو کبی مقبول درکاه اولمسندن
کندو سنده دخی اول سعادت میسر اوله خطاب خدایه در • هر چند دورم از تو که دور
از تو کس مباد • هر چند که سندن ایراغم که کمسه سندن ایراغ اولمسون • لیکن امید
وصل توام عنقریب هست • لیکن باکه عنقریب سنک وصالک امیدی وار در خطاب
خدایه در • در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست • عشق ده خانقاه ایله میخانه
نک فرقی یوقدر • هر جا که هست پرتو روی حبیب هست • هر یرکه وار در حبیب
حقیقی نک ذاتی انوارها وار در زیرا جمیعی انک مصنوعی در که حقیقت ده هر شینی انک
ذاتی مشاهده ایدر آینه در • که معتکف دیرم وگه ساکن مسجد • یعنی که گاه

بیلطلبم

بینداز از امر حاضر

در غنچه‌ده در زاید اعتبار اولنوب غنچه‌سن یعنی نهان اولمشسن معنی سنده دخی اولمق جایزدر

جماده خایب در

بیلطلبم خانه بخانه • آنجا که کار صومعه را جلوه می دهند • اول یرده که صومعه
ایشنه جلوه و زینت ویررلر ذکر و توحید و طاعت و تسبیح ایله • ناقوس
دیر و راهب و نام صلیب هست • صومعه نقابله سنک دیرک چانی و کشیشی
و صلیب آدی وار در که بونلرک هر برسی اول صانع بر کمالک وجود و تجلیسنه
دالدر زیرا جمیعیسی انک مصنوعیدر نهایتی اول انک موضعلری بینده فرق یوقدرکه
بری جمالک و بری جلالک مظهریدر که • یضل من یشاء و یهدی من یشاء مقتضاسنجه
هر کرا استعداد و قابلیتنه کوره حکم الهی لوح حکمت اوزره بر حالت تسطیر اتمشدر
اصلا اشیاده بر شبهه ظلم و جبر اولمشدر • عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد
کیم عاشق اولدی که یار انک حالنه نظر ایلمدی • ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
ای کشی سنده درد یوقدر یوخسه اول درده طبیب وار ایدی یاردن مراد خدای تعالی
بیت عاشقان هر چند مشتاق جمال دلبرند • دلبران بر عاشقان از
عاشقان عاشق ترند • فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست • حافظک بو دکلی
فریادی آخر عبث یره دکلدر • هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست • هم بر غریب
قصه و بر عجیب سوز وار در که آه و سوز ایله ناله و فریاد ایدن کمسه ده عشق الهی نک
وجودی مقرر ایدوکن بیان در **وله ایضا** بدام زلف تو دل مبتلای خویشتنست
سنک زلفک دامنه کوکل کندو اختیاری ایله مبتلا اولمشدر • بکش بغمزه که اینش
سزای خویشتنست • غمزه ایله دل زیرا که کندو لایقیدر زیرا بو خصوصده کمسه اکه
جبر اتمامشدر زلفدن مراد اسرار الهیه در غمزه‌دن مراد صفت جلال مظهری
در کیمو تو اقتضا ات تو تو ا حسبنجه عاشقک وجود فانیسنی افنا ایلمک ایله
وجود باقی یه ایرشدرمی در خطاب خدایه در • گرت ز دست بر آید مراد خاطر ما
اکر سنک الکدن بزم خاطر دلک مرادی کلور ایسه یعنی قادر ایسک • بدست

صلیب حاج

مراده عشق نقا سنده در

دامن طوزق

باشش که جزئی بجای خویشتنست • یعنی اول که کندو یرنده یعنی تمام محلنده برخبر در بو بیت
باشش سیز اول معناسنه استعمال اولنور اگرچه نعمت اله لغتنده واقع اولمشدر •
بجانت ای بت شیرین دهن که همچون شمع • سنک فناک جهتیچون ای بتم شیرین محبوبم کم شمع
کبی شبان تیره مرادم فنای خویشتنست • قره کوکیجه لرده مرادم کندمی افنا ایتمکدر
یعنی عشق و طاعت ایله نفسمی مغلوب و مقهور ایلمکدر مرادم • چو ذرای عشق زدی
با تو گفتم ای بلبل • چونکه عشق رایتی اوردک سکا ایتدم ای بلبل • مکن که
آن گل خودرو برای خویشتنست • گله عاشق اولمق فکرن ایلمه زیرا اول گل خود
رو کندو رائی ایلدر یعنی خودرای در کمسه دن سوز قبول ایدر دکلدر گل خودرو
بیابان گلی که کمسه اکه تربیت ایتمیه برای ده اولان رای مشهور رای معناسنه شرح
اولنمدی لیکن اجل معناسنه دخی اولمق قابلدر که معنی بویله اولور گله عاشق
اولمق فکرن ایلمه زیرا اول خودرو گل کندو ایچون در اصلا سکا فایده سی یوقدر •
بمشک چینی و چگل نیست حاجت گل محتاج • گلک حسنی چینی و چگل مشکنه محتاج
دکلدر • که نافهاش ز بند قبای خویشتنست • زیرا گلک نافه لری کندو قباسی
بندندن در مراد بودر بر کیم که انده هنر و کمال دن و عشق و حال دن بربهره
اوله اول کمسنه اول نسنه لرده غیره احتیاجی یوقدر گل مشک رایحه سنه احتیاجی
اولمدیغی کبی چینی و چگل هرسی بر شهرک اسمی در که مشکی چوق و محبوبی غایت
خوب اولور • مرو بخانهٔ بی مروت دهر • زمانه نک مروتسز صاحب
دولت لرینک خانه سنه گیتمه یعنی انلردن بر نسنه استمه • که گنج عافیتت در سرای
خویشتنست • زیرا عافیت و حضور گنجی سنک کندو سرایکده در • بسوخت
حافظ و در شرط عشق و جانبازی • حافظ عشق آتشی ایله یاندی و عشق جانبازلق
شرطنده • هنوز بر سر عهد و وفای خویشتنست • هنوز کندونک عهد وفاسی

بوسی

هوسی اوزره در ولە ایضا حال دل با تو گفتنم هوسست •
سکا کوکل حالنی دیمکه هوسم واردر • خبر دل شنفتنم هوسست • سندن
کوکل خبرن اشتمکه هوسم واردر خطاب خدایه در بو بیتدن مراد خدایه
تضرع و نیازنی و مناجاتنی اظهاردر • طمع خام بین که قصهٔ فاش •
حاصل اولماز امیدی کور که فاش اولمسی دغدغه که مراد عشقدر • از
رقیبان نهفتنم هوسست • رقیبلردن سترانکه هوسم واردر رقیبلر
دن مراد عوامدر • شب قدری چنین عزیز و شریف • بو بکلین عزیز و شریف
بر قدر کیجه یی • با تو تا روز خفتنم هوسست • سنک ایله صباحه دکن یاتمغه
هوسم واردر خطاب ینه خدایه در بو بیتدن مراد حق تعالی یه تمام قرب
وصول طلب اتدوکی بیاندر زنهار الفاظ ظاهریه نظر والتفات ایله اصطلاح
بی بوینجه تا که بونلرک حقنده بدگمان اولمق ایله بلایه اوغرامیه سن • وه
که دردانهٔ چنین نازک • واه که بو بکلین نازک بر دردانه سنی • در شب
تار سفتنم هوسست • قره کوکیجه ده دلمکه هوسم واردر دردانه دن مراد
عشق الهی در شب تاردن مراد محبت دنیادر که انک وجودی ایله عشق الهی
نک حصولن طلب اتدوکندن تحزن و تحسر اظهار ایدر زیرا بیلور که بو حال معتبر
دکلدر و کندو سنه اشاده طریق ایله غیرلره بند اولمق جایزدر یعنی حب دنیا ایله
عشق الهی میسر اولماز • ای صبا امشبم مدد فرمای • ای صبا بو کیجه بکا
مدد ایت یعنی مدد و معاونت ایله • که سحرگه شکفتنم هوسست • زیرا
سحر وقتی آچلمغه هوسم واردر صبادن مراد که عالم قبض دن خلاص سبب
اولوب عالم بسط و مکاشفه یه ایرشمکه وسیله اولور • از برای شرف
بنوک مژه • تا که شرف دن اوتری کرپک اوجی ایله • خاک راه تو

رفتنم بهوس است • سنک یولک خاکنی سپورمکه هوسم وار در خطاب
خدایه در مراد عشق یولنده شوق واخلاص ایله اولن سعیین بیان در •
همچو حافظ برغم مدعیان • حافظ کبی دشمنلرک کورکنه • شعر رندانه
گفتنم هوس است • رندانه شعر دیمکه هوسم وار در مراد صورت مجازیده
اولن توحید آمیز و شوق انکیز اولن عاشقانه غزللری در حافظ بونده
کندوسنی غایب منزلنه تنزیل اتمشدر وله ایضا ای هدهد
صبا بسبا میفرستمت • ای صبا هدهدی سنی صبایه کوندررم صبادن مراد
فیض الهی در که وصال و مکاشفه در هدهد کبی که بلقیسک وصالنه ایرشمکه
سلیمانه وسیله اولدی مقصد هدهد مشبه به در صبا مشبه در • بنکر که از کجا
تا بکجا میفرستمت • کور که سنی قندن قنده کوندررم یعنی عاشق طرفندن
معشوق طرفنه کوندررم • حیفست طایری چو تو در خاکدان غم • سنجلین
بر طایر عجب پلکنده اولمق حیف در طایردن مراد عشق بسی ایله بلند پر
اولن کوکلدر که اکه خطاب ایدر خاکدان غمدن مراد دنیادر که دار محن
در • زینجا بآشیان وفا میفرستمت • بو دار دنیاسنی وفا آشیانه کوندررم
آشیان وفادن مراد جناب قدس در • در راه عشق مرحلهٔ قرب
و بعد نیست • عشق یولنده قرب و بعد مقوله سی یوقدر • می بینمت عیان
و دعا میفرستمت • سنی عیان کوررم و سکا دعا کوندررم عیان کورمکی مصنوعاتدن
صانعه نظر اعتباری ایله دررزیرا مصنوعه نظر صاحب نظر قتنده همان صانعه
نظر در دعا کوندرمسی ظاهرا کورمیوب طاعت وحمد ایتمسی در حضرت جامی
سلسلة الذهبده کتورمشدر که عالمده اکی طایفه وار در که بری بو مرتبه ده
کثرت مصنوعات اراسنده صانعی کورر اندن مصنوعاتی کورر و بری اولکی

مصنوعاتی کورر لیکن بر عین ایله نظر ایدر که صانع بی نظیری جمیع اعیانده اشکالی کورر
کبی کورر • هر صبح وشام قافلهٔ از دعای خیر • هر صباح وهر اخشام خیر دعادن بر قافله
یعنی وافر دعا • در صحبت شمال وصبا میفرستمت • باد شمال وباد صبا ایله سکا کوندررم
مراد صبح وشام سکا طاعت ایدرم دیمکدر خطاب خدایه در • ای غایب از نظر که
شدی همنشین دل • ای نظردن غایب اولن جانان که دلک مصاحبی اولدک • میکویمت
دعا وثنا میفرستمت • سکا دعا دیرم و سکا ثنا کوندررم والله معکم اینما کنتم
حسنجه هر یرده حاضر اولدغک اعتباری ایله سکا دعا ایدرم وظاهرا غایب اولدغک اعتباری
ایله سکا ثنا کوندررم دیمکدر خطاب خدایه در • تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب • تا
سنک غمک لشکری کوکل ملکنی خراب ایتمیه • جان عزیز خود بنوا میفرستمت • کندو
عزیز جانمی سکا نوا ایله کوندررم خطاب خدایه در مراد خدایه التجا اتدوککی بیان در نوا
رهاوی وازرقان وعشاق وسپاه وعلم موسیقیدن بر مقام و سازندم
لر سازی واوج کراوجنرلر ودستان وزونق حال وبهره ورعنا وفراق
وچکادک وطوطی وزندان وصدا معنالرینه کلور لیکن معنی اول اولیدر وثانی
دخی جایزدر باقی بی محله ملایم دکلدر • تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند • تا مطرب
بنم شوقمدن سکا آگاهلق ویره لر • قول وغزل بساز ونوا میفرستمت • سازه ونوا
ایله سکا قول وغزل کوندررم بونده مراد وجد وسماع مجلسلرنده کنده نک شوق
انکیز وذوق آمیز اولن عاشقانه غزللریدر که طریقت شعار وحقیقت دثاردر
بو بیتده واقع اولن خطاب مرشده در قول غایت خوب واقع اولمشدر وبو سوز
دن مراد مرشدنه اولن شوقنی خلعت اشعاردر • ساقی بیا که هاتف غیبم بمژده
گفت • ای ساقی کل که هاتف غیب بکا مژده ایله ایتدی • با درد صبر کن که دوا
میفرستمت • درد ده صبر ایله که سکا دوا کوندررم ساقیدن مراد مرشددر مطلع ثانی

اولن خطاب حافظه در هاتف غیب دن • در روی خود تفرج صنع خدا بکن • کنده
یوزکس صنع خدای تفرج ایله • کاینه خدای نما میفرستمت • که سکا خدای تعالی یی کو
کوسترجی آینه کوندررم آینه دن مراد عشق الهی ایله آینه کبی روشن اولمش کوکلی در
بو خطاب حافظه در هاتف غیب دن • حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست • ای حافظ
بزم مجلسمزک سرودی سنک ذکر خیرک در سرود تبرکی ایز • تعجیل کن که اسب و قبا
میفرستمت • استعجال ایله که سکا اسب و قبا کوندررم بوندن مراد مجاز اولمق اولی درکوبا
بر صاحب دولت حافظه بویله دیمش اوله بو نوع حافظ کندوسنی غیر منزلسنه تنزیل
ایدوب کندوسنه خطاب ایتمش ور **وله ایضا** ای غایب از نظر بخدا میسپارمت
ای نظردن غایب سنی خدایه تفویض ایدرم • جانم بسوختی و بدل دوست دارمت •
جانمی یاقدک و کوکل ایله سنی دوست طوترم مخاطب دن مراد مرشد اولمق اولی درکه
طالب اولن غایب مریدکم بو نوع حافظ کندوسی مراد درکه اکه دعا ایدر و محبوب اولمقدر
خوب در • تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک • باور مکن که دست ز دامن بدارمت
یعنی اولمینجه • باور مکن که دست ز دامن بدارمت • اعتقاد ایلمه که سنک دامنکدن
ال چکم یعنی سنی ترک ایتزم • محراب ابروان بنما تا سحرگهی • محرابه بکزر ابرولرک کوستر
تا بر سحرکه یعنی • دست دعا بر آرم و در گردن آرمت • دعا الینی قالدرم و سنک کردنکه
کتورم یعنی برام کوزدکمی ایچون سکا دعا ایدرم بو نوع خطاب مرشد در محبوبه اولمق
جایزدر • گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی • اگر بابل جاهنده محبوس اولن هاروت
جانبنه کتمک بکا لازم کلسه یعنی سیر اوله • صد گونه جادوی بکنم تا بیارمت • یوز درلو
جادولق ایدرم تا سنی کتورم یعنی اگر سنک وصالک فرضا سحر ایله حاصل اوله انی دخی
اختیار ایدرم دیو مبالغه ایدر اشتیاقنی اظهار ایچون • بازم ده ای نگارم برخود تا بسوز
دل • بکا اجازت ویر مکردن کندوکه تا کوکل حرارتی ایله • در پای دم بدم گهر از

دیده

از دیده بارمت • دم بدم کوزمدن سنک ایاغکه کوهر یاغدررم مراد فراق دن
زیاده متألم ایدوکن بیان در • صد جوی آب بسته ام از دیده در کنار • یوز ارماق
صوین باغشلم یعنی جمع ایتمشم کوزمدن کنارمه • بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت •
سنک قلبکده محبت تخمنی اکک امیدی اوزره یعنی چوق اغلرم تا که محبت ایله سنی
دیو بو مصراع معنای محصلی بی اوزره شرح اولندی بو وجهله آسان اولور عندن اوتری
بعض نسخ ده بو بیت بو یله واقع اولمش • میکریم و مرادم ازین اشک سیل بار •
اغلرم و مرادم بو سیلی یاغدرجی کوز یاشندن • تخم محبتست که در دل بکارمت •
محبت تخمی درکم سنک قلبکده اکم یعنی مرادم محبت تخمنی اکمک در • خونم بریخت
وز غم هجرم خلاص داد • قانمی دوکدی و فراق غمندن بکا خلاص ویردی • منت
پذیر غمزه خنجر گذارمت • سنک کذار غمزه کل منتنی قبول ایدجیم خنجر کذار پهلوان
معناسنه در خطاب مرشد درکه ریاضت و مجاهده ایله انک وجودی افنا ایدوب
زمانیت دن خلاص ایتنجه وصال جانان میسر اولدی • خواهم که پیش میرمت
ای بی وفا طبیب • دیلرم که سنک اوکنکده اولم ای وفاسز طبیب • بیمار باز پرس که
در انتظارمت • خسته کی کرو صور که سنک انتظارکده ایم خطاب ینه مرشد درکه تمام
استغناسن بیان در • حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع تست • ای حافظ
شراب و محبوب و رندلک سنک وضعک یعنی حدک دکلدر • فی الجمله میکنی و فرو میگذارمت
محصل کلام بونلری اختیار ایدرسن سنی ترک ایدرم مراد حق یعنی دن غیری یه محبت
اتمکلک حق دن جدا اولمسنه سبب ایدوکن بیان در مکنی دن حکم اولن واد زاید در
خطاب بو نوع حافظه در **وله ایضا** یارب سببی ساز که یارم بسلامت •
یارب سبب ایله که یارم سلامت ایله • باز آید و برهاندم از چنگ ملامت • کرو کلمه
و بنی ملامت پنجه سندن خلاص ایده یاردن مراد مرشدی اولمق روشن در خاک

ره آن یار سفر کرده بجا آرید • اول سفر ایلمش یارک یولی طپراغنی کتوریکز • تا چشم
جهان بینش کنم جای اقامت • تا جهان کورجی کوزی انک اقامتی یری ایدیم •
فریاد که از شش جهتم راه ببستند • فریاد که التی طرفدن بنم یولمی باغلدیلر •
آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت • بو التی نسنه که مراد مصنوعات
درکه بونلره محبت ایدن کشی درکاه حقدن دور اولور • امروز که در دست توام
مرحمتی کن • بوکون که سنک الکده ام بر مرحمت ایله • فردا که شوم خاک چه سود اشک
ندامت • یارن که خاک اولم ندامت اشکی نه فائده یعنی پشیمان اولوب کریه اتمکک
فائده سی بو قدر • ای انکه بتقریر و بیان دم زنی از عشق • ای شول کمسه که تقریر
و بیان ایله عشقدن سویلرسن • ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت • بز سنک ایله سوز
طوتمازز یعنی سنک ایله بزم سوزمز یوقدر خیر و سلامت یعنی وار کت • درویش مکن ناله
ز شمشیر احبا • ای درویش احبا شمشیرندن ناله ایله • کین طائفه از کشته ستانند
غرامت • زیرا بو طائفه مقتوللردن قان بهاسی آلورلر احبادن مراد مرشدلر درکه
مجاهده و ریاضت ایله مریدلرک وجودنی افنا اتمک ایله امتحان ایدرلر زیرا انلره بقا
و وصال حق میسر اولور • بیت • در آرزوی آنکه شهیدان ترا • شرطست باشد
بحلی خواستن از قاتل خویش • در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی • خرقه یه آتش
اور یعنی خرقه یی یاق زیرا ساقینک قاشی بوکلمی • بر میشکند کوشه محراب امامت
امامت محرابنک کوشه سنی صندیرر یعنی خراب ایدر مراد مرشدک حالات عشقه اولان اخری
کشی بی زهددن دور ایدوب عاشق ایلردیمکدر • حاشا که من از جور و جفای تو بنالم
حاشا که بن سنک جور و جفاکدن ناله ایدم • بیداد لطیفان همه لطفست و کرامت
لطیفلرک ظلمی و جفاسی لطف و کرامتدر لطیفاندن مراد مرشدلر در مصراع اولده اولان
خطاب مرشده در • کوته نکند بحث سر زلف تو حافظ • حافظ سنک سر زلفک

یعنی

یعنی قصه ایلمز • پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت • مسلسل اولدی بو بحث
قیامت کوننه دکن سر زلفدن مراد اسرار الهیه درکه اکا نهایت یوقدر خطاب خواجه یه
بیت • هرکز حدیث زلف تو کوته نمی شود • این کفت و کوی تا بقیامت مسلسلست
وله ایضا • زان یار دلنوازم شکریست با شکایت • اول دلنواز یاردن بر شکرم
وار در شکایت ایله • کر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت • اکر نکته دان عشق
ایسک بو حکایتی خوش استماع ایله یاردن مراد مرشد اولمق دوشش در محبوب اولمق
احتمالدر • بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم • اجرت سز و منت سز اولدی هر
خدمت که ایلدم • یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت • یارب کمسنک مخدومی عنایت
سز اولمسون بو معنی اخی جایزدر یارب کمسنک عنایتسز مخدومی اولمسون لکن بو وجه
اوزره مخدوم مضاف اولور شکایتی مجرد خدمتی بی منت اولدیغی در شکری خدمت
سببی ایله مخاطب ولمدن هذا اولمدیغی در مخدومدن مراد مرشد اولمق اولی در • رندان
تشنه لب را آبی نمیدهد کس • تشنه لب رندلره کمسه بر ایچم آب ویرمز رندان
دن مراد اولیاء الله اولمق روشن در بعض نسخه ده آبی بریه جایی واقع اولمش •
کویی ولی شناسان رفتند ازین ولایت • دیرسن که ولی شناسلر بو ولایتدن
کتدیلر ولایتدن مراد شیرازدر مراد اولیایه خلق رعایت اتمدکلرندن شکایتدر •
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ که انجا • ای دل انک کمند کبی زلفنه طولاشمه زیرا
انده • سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت • جرم سز و جنایت سز باشلر کسلمش
کوررسن • چشمت بغمزه ما را خون خورد و می پسندی • سنک چشمک غمزه ایله
بزم قانمزی ایچدی و سن بکنورسن • جانا روا نباشد خونریز را حمایت •
ای جان خونریزه حمایت اتمک معقول اولماز • بو لیل ظلمده معقود بولی
کم و ناپید اولدی شبدن مراد اولیاء دنیا در راهدن مراد عشق طریقی در •

از کوشهٔ برون آی ای کوکب هدایت • بر کوشه دن طلوع ایله ای هدایت یلدزی
کوکب هدایت دن مراد هدایت حق در • از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود • عشق
یولنه هر طرف دن که کتدم باکه وحشت دن غیری زیاده اولمدی • زنهار ازین بیابان وین
راه بی نهایت • صقین بو بیابان دن و بو نهایتسز یول دن که مراد طریق عشقدر بو وجه
وجهی جایزدر زنهار بو نهایتسز بیابان دن و نهایتسز یول دن که بی نهایت اکثیسی بیله مقصود
اوله • این راه را نهایت صورت کجا توان بست • بو راهه نهایت متصور اولمق قنده
ممکندر یعنی نهایت متصور دکلدر • کش صد هزار منزل بیشست در بدایت • که انک ابتدا
سنده جهان یوز بیک منزل دن زیاده در • ای آفتاب خوبان میجوشد اندرونم
ای خوبلرک آفتابی درونم آتش عشقدن جوش ایدر • یک ساعتم بگنجان در سایهٔ
عنایت • بر ساعت بنی عنایتک سایه سنده صیغدر مراد عنایت حق طلب ایتدوکی بیانیدر
در آفتاب خوبان دن مراد باری تعالی در • هر چند بردی آبم روی از درت نتابم • هر چند
کرچه یوزم صویی الدک یعنی بنی حرمتسز ایلدک سنک قپوکدن یوز چویرمزم • جور از حبیب
خوشتر کز مدعی حمایت • حبیبدن جور خوشتردر که مدعی دن حمایت یعنی حبیبک
جوری دشمنک حمایتندن یکدر • عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ • عشق الهی
سنک فریادکه ارشور اکر خود حافظ کبی • قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت • قرآن عظیمی اون درت
روایت ده ازبر اوقور ایسن یعنی قرب حقه وسیله اولان عشق الهی در قرآن عظیم دکلدر
زیرا اکر بویله اولسه لازم کلوردی که حافظ مقبول حق اوله لر لکن بویله دکلدر **بیت**
چو قرآن حفظ قاری نکنند از بهر نا پسندیدن • پسندیدم که افتد حفظ قرآن پیش یزدانش
وله ایضا مدامم مست میدارد نسیم جعد گیسویت • سنک کیسوک قوزجنک
نسیمی بنی دایم مست طوتر نسیم دن مراد نفحهٔ رحمانیه در • خرابم میکند هر دم فریب چشم
جادویت • سنک جادو چشمک فریبی هر دم خراب ایدر چشم دن مراد ذات در جادودن

مراد

مقصوددن مراد عنایت بیانندر

بگنجان امر حاضردر

نشان ادات ... در

مراد قدرت و تأثیر صاحبی اولدغیدر • پس از چندین شکیبائی شبی یارب توان
دیدن • بو قدر صبر لقدن صکره عجب بر کیجه کورمک ممکن میدر • که شمع دیده افروزیم
در محراب ابرویت • که دیده شمعنی شعله لندروب اوز سنک محرابه بکزر قاشکده مراد بو قدر
ریاضت و مجاهده دن صکره عجب دیدار میسر اولورمی دیمکدر خطاب خدایه در
سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم • کوزم بکلمکی انک اوتری عزیز طوتارم
که جان را نسخهٔ باشد ز نقش خال هندویت • که سنک سیاه خالک نقشندن جانه
بر نسخه اوله زیرا بر نسخه اولور بو وجه وجهی جایزدر لکن بو وجه اوزره که علیت ایچون اولور
خال دن مراد ذات در نته کیم مولانا جامی ایتمشدر **بیت** ظلمت کونم غرض باشد ز زلف
نقطهٔ ذاتم مراد آمد ز خال • یا کوزم جهان بیک ذات دن بر نسخه اولسه سبب رجحان نیدر
اعضا اوزره انک شرفی زیاده اولدیغندن اوتری در نته کیم مثنوی ده واقع اولمشدر
ب آدمی دیدست و باقی پوستست • دید آن باشد که دید دوستست • اکر خواهی که
جاوید آن جهان یکسر بیارایی • اکر استر ایسک که جهانی بالتمام ابدی بزیه سن کر
اصلا تغیره قبول ایتمیه • صبا را کو که بر دارد زمانی برقع از رویت • صبایه دی که
یوزکدن بر زمان برقعی قالدرسون بر دارد بوندا صورت مضارع امر غایب اولمق
روشندر صبادن مراد فیض و فضل الهی در برقع دن مراد مصنوعات در که نقاب
الوهیت و کبریادر رویدن مراد ذات در اکر اشیا مظهر ذات اولمیدی اصلا فنا
بولمزایدی بلکه جمیع اشیا مظاهر اسمادر و جمیع اسما مظاهر ذات در **ب** همه اشیا مظاهر
ذاتند • همه اشیا مظاهر اسما • وکر رسم فنا خواهی که از عالم براندازی • وکر
استر ایسک که عالمدن فنا رسمنی دفع ایده سن که اندن صکره هرکز فنا طاری
اولمیه • بیفشان تا فرو ریزد هزاران جان ز هر مویت • سلکمی تا که سنک هر موکدن
بیک بیک جان آشفته دوکله زلفکی سلکمک معناسنه دکلدر نته کیم سروری افندی ایتمش

نوازان ... ده معنی ... وارد

دیکی ... در

مضارع ... اولان ... برقعی قالدره

بیفشان امر حاضردر

شرح ایتمش در مراد جمیع ارواح سنک قپوکده در چونکه انلری خلاص ایدن سن عالم ایچون
صنکره فنا پذیر اولماز دیمکدر • منی و باد صبا مسکین دو تن گردان بی حاصل • بن و مسکین
باد صبا ایکی بی حاصل سرگردانز • من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسوت • بن سنک
چشمک افسونندن مستم و او سنک گیسوک رایحه سندن مست در یعنی بن ذات خدانک عشقندن
مستم و باد صبا نفحه رحمانیه دن مست در نته کم حق تعالی حضرتلری بیورمشدر • وان من شیء
الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم • چشمدن مراد ذات باریدر که جمیع تاثیرات اندندر
باقی بی جوانه کیمی در **بیت** دل اندر صمد باید ای دوست بست • که عاجز ترند از صنم هر که هست
زهی همت که حافظ راست کز دنیی و از عقبی • زهی همت که حافظ ایچون در یعنی حافظک
همته تحسین کردیکی دنیادن و عقبی دن • نیاید هیچ در چشمش بجز خاک سر کویت • هیچ انک چشمنه
کلمز یعنی گوزینه گورنمز سنک محلتک خاکندن غیری مراد عاشق دیدار اولمغله خدادن غیری یه میل
و محبت ایتمکی نامعقول ایدوکن اشعار در • بو غزل بی واضح اولان خطاب خدایه در **وله**
ایضا الـمنة لله که در میکده باز است • شکر خدایه که میخانه قپوسی آچقدر • زان رو که مرا
بر در او روی نیاز است • اول سبب دن که انک قپوسی اوزرینه بنم نیاز یوزم وار در میکده دن
مراد بونده فیض و عشق مرتبه لری در که جناب قدس مراد در • خمها همه در جوش و خروشند زمستی
جمیع کوپلر جوشش و خروشده در مستلکدن خمهادن مراد مرشدلر در که جمیعی شراب عشق الهی
جوشنده در • وان می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است • و اول می که انده در حقیقت
در مجازی دکلدر • از وی همه مستی و غرورست و تکبر • اندن دو کلی مستلک و غرور و
عظمت در و می لفظی میه و خمها یه راجع اولمق جائزدر • وز ما همه بیچارگی و عجزست و نیاز است
و بزدن دو کلی بیچارهلک و عجز و نیاز در یعنی انلره لایق اولان اودر و بزه لایق اولان بو در
رازی که بر غیر نگفتیم و نگوییم • بر رازی که خلق قتنده دیمدک و دیمیز • با دوست بگوییم
که او محرم راز است • دوسته دیرز زیرا او محرم رازدر دوستدن مراد حق تعالی اولمق

روشن در

اولمق روشندر • شرح شکن زلف خم اندر خم جانان • جانانک خم اندر خم زلفنک بوکلمی
شرحنی • کوته نتوان کرد که این قصه درازست • قصه ایلمک ممکن دکل زیرا اوزون در
مراد اسرار الهیه نک مشکلاتنه نهایت یوقدر دیمکدر • بار دل مجنون و خم طره لیلی •
مجنونک کوکلی یوکی و لیلینک طره سی خمی یعنی مجنونک کوکلی مرادی لیلینک طره سی خمی در
خم بونده بوکلم معناسنه در • رخساره محمود و کف پای ایازست • سلطان محمودک
یکاغی و ایازک ایاغی التی طبانی در یعنی سلطان محمود ده بو قدر سلطنتیم ایکن بو حالت اکر
سلطنتدن لطیف و لذیذدر روایت ایتمشلردر که بر کیجه سلطان محمود شاهانه بر بزم ترتیب
ایدوب نوشانوش مشغول اولمش ایدی کیفیت عشق و کیفیت باده ایله بیهوش اولوب
بی اختیار اولمش بر التون کفش کتورب کلاب ایله پر ایلمشلر سلطان محمود اول کلاب
ایله ایازک ایاغنی یویوب رخساری اوزرینه قومش بو بیت بو حکایته مبنی اولمغندن
اوتری یازدم • بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم • طغان کبی دو کلی عالم دن کوزمی
دیکمشم • تا دیده من بر رخ زیبای تو بازست • تاکه بنم کوزم سنک زیبا یوزک اوزرینه
اچیلمش در مراد بو در عاشق که دیدار حق ایله مشرف اوله اکر لازم در که ماسوی دن فراغت
ایده خطاب خدایه در • در کعبه کوی تو هر انکس که در آید • هر کیمکه سنک کویک کعبه سنه
کله • از قبله ابروی تو در عین نماز است • سنک ابروک قبله سندن عین نمازده
در یعنی هر کیمکه خدای رب العالمین ایله قرب و وصال حاصل ایلدی فی الحقیقه اول کمسه
عین نمازده در زیرا انک توجهی ذات پاکه کندر وسنه در • ای مجلسیان سوز دل
حافظ مسکین • ای مجلس اهلی مسکین حافظک کوکلی حرارتنی • از شمع بپرسید که
در سوز و گداز است • شمعدن صورک که یانقده وار مکده در مراد درد عشق
اهلنک حالنی اهل درد عشق اولن بیلور دیمکدر **وله ایضا**
حاصل کار گه کون و مکان این همه نیست • کون و مکان کارخانه سنک حاصلی

بازوبند طغان معناسنه در

بو دو کلی بوی درکارکه کون ومکان دن مراد دنیادر حاصلدن مراد دنیا ایچون
اولن نسنه درکه اصلا اعتماده دکمز • باده پیش آرکه اسباب جهان این همه نیست •
عشق وطاعته سعی ایله زیرا اسباب جهان بو دکلی بو قدر یعنی عاقبت فنا بولور •
از دل وجان شرف صحبت جانان غرضست • دل وجان دن غرض جانانک صحبتی در
شرفدر جانان دن مراد محبوب حقیقی در • همه آنست وگرنه دل وجان این همه نیست •
دل وجان دن غرض دکلدور که مراد جانانک صحبتی شرفی در یوخسه دل وجان بو دکلی
بو قدر حاصل معنی انسانه که خدای عز وجل دل وجان احسان اتمشدر مراد کندو سنک
صحبتی ووصالک شرفی ایچون در یوخسه دل وجان نه ایشه یرارد دیمکدر • دولت آنست که
بی خون دل آید بکنار • دولت اولدر که کوکل قانی اولمقسزین کله مراد سهولت ایله
حاصل اوله دیمکدر • ورنه با سعی وعمل باغ جنان این همه نیست • یوخسه سعی وعمل ایله
باغ جنان بو دکلی بو قدر زیرا دولت اولدر که مشقت سز مقصود ول حاصل اوله • منت
سدره وطوبی ز پی سایه مکش • سایه دن اوتری سدره وطوبی منتنی چکمه • که چو خوش
بنگری ای سرو روان این همه نیست • زیرا چونکه امعان نظر ایدرسن ای سرو روان
بو دکلی بو قدر اول سبب دن که جمیع سنک حقکدر • کل شیء هالک الا وجهه • واقع
اولمشدر • پنج روزی که درین مرحله مهلت داری • بر بیش کون که بو مرحله ده مهلت
طوترسن پنج روزدن مراد زمان قلیل در مرحله دن مراد دنیادر • خوش بیاسای زمانی
که زمان این همه نیست • بر زمان خوش دکلن زیرا بو دکلی زمان بو قدر • بر لب
بحر فنا منتظریم ای ساقی • فنا دریاسی کنارنده منتظرز ای ساقی بحر فنا دن مراد
دنیادر ساقی دن مراد مرشددر • فرصتی دان که ز لب تا بدهان این همه نیست • بو حاضر
وقتی بر فرصت بیل زیرا لب دن دهانه دکین بو دکلی بو قدر مراد هرکز فرصتی
فوت ایلمه دیمکدر • از تهتک مکن اندیشه وچون کل خوش باش • تهتک دن یعنی

آزار امر حاضردر

یکمکی نهی حاضردر

بیاسای امر حاضردر

سوابی

رسوایلق اتمک معناسی لازمیسیدر • زانکه تمکین جهان گذران این همه نیست • اول
سبب دن که فانی دنیانک بو دکلی قدرت ودولتی بو قدر یعنی عشقه کوشش اتمک
ایله خلق قتنده عزت وقدرم قالمیوب بدنام ورسوای اولورم دیو بحضور اولمه زیرا
دنیانک عزت واعتباری فنا پذیردر اما عشق الهی باقی در • زاهد ایمن مشو از بازی غیرت
زنهار • ای زاهد غیرت اویونندن امین اولمه صقین • که ره از صومعه تا دیر مغان این
همه نیست • زیرا صومعه دن دیر مغانه دکین یول بو دکلی یول بو قدر مراد زهد وعبادته
غرور کرکمز دیمکدر زیرا خدایه زاهدک زهدندن فائده ویا فرقی کفرندن زیانی واردر •
دردمندی من سوخته زار ونزار • بن ضعیف ولاغر سوخته نک دردمندلکی •
ظاهرا حاجت تقریر وبیان این همه نیست • ظاهرا بو دکلی تقریر وبیانه احتیاج
بو قدر یعنی عاشق ایدکم زیاده روشندر • نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی
حافظک نامی ایو رقم قبول اتدی اما • پیش رندان رقم سود وزیان این همه
نیست • رندلر قتنده بو دکلی سود وزیان رقمی بو قدر یعنی حافظک نامی ایلک ایله مشهور
اولدی ولکن رندلر نام نیکه وشهرته اصلا التفات واعتبار اتمزلر بلکه جهان فضل
خدایه اعتماد ایدرلر حافظ دخی ایله در رندلردن مراد اولیاء الله در •

وله ایضا

چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت • نه لطف ایدی که ناکاه سنک قلمک رشحه سی
حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرمت • بزم خدمتمز حقلرن سنک کرمک اوزره
عرض ایلدی خواجه حافظ ایله بر صاحب دولت مابیننده نیچه زمان مصاحبت
ومناسبت واقع اولمش ایکن ناکاه مفارقت واقع اولور بو حال اوزره بر زمان
کچدکدن صکره اتفاقا اول صاحب دولت دن عنوان محبت شعار ومضمون
مودت دثار بر مکتوب ایرشمش خواجه حافظ دخی بو غزلی یازوب اکا
ارسال اتمش • بشکر خامه رقم کرده بسلام مرا • قلم اوجی ایله بکا سلام یازمشسن

تمکین دن

نسبت ...

فعل ماضی

کر کار خانهٔ دوران میان دی زحمت • که دوران کارخانه‌سی حکک اتمک سز اولسون
مراد خواجه حافظ کندوسی اول صاحب دولته عمر اوزنلغی ایچون دعا ایتدوکی اشعاردر •
بگویم از من بی دل بسهو کردی یاد • یعنی بی دلدن سهو‌له یاد ایلدک دیمزم • که در حساب
خرد سهو نیست در قلمت • زیرا عقل حسابنده سنک قلمکده سهو یوقدر • مرا ذلیل
مکن زان شکر این توفیق • بو توفیق شکر ذبنی خوار ایلمه • که داشت دولت سرمد
عزیز و محترمت • که ازلی و ابدی دولت سنی عزیز و محترم طوتدی • بیا که با سر زلفت
قرار خواهم بست • گل که سنک سرزلفک ایله قرار باغلسم گرک • که گر سرم برود بر ندارم
از قدمت • که اگر باشم گیده سنک قدمکدن باشی قالدرمام • ز حال ما دلت آگه شود
دلی وقتی • سنک کوکلک بزم حالمزدن آگاه اولور اما شول وقت • که لاله بردمد از
خاک کشتگان غمت • که سنک غمک مقتولی اولانک قبرندن لاله بته • صبا ز زلف تو با هر گلی
حدیثی گفت • صبا سنک زلفکدن هر بر گله بر سوز دیدی • رقیب کی ره غماز داد در حرمت
رقیب سنک حرمکه غمازه نجه یول ویردی مراد اول صاحب دولته رقیبدن سکا نه
درکه غمازه یول ویره که واروب بنی سکا غمز ایدره بو ظرافت ایله انی اشعار ایدر رقیبدن
مراد بونده دربان در بو وجه ده اخفال دربان غیرلره اجازت ویره سنک خلوتکه
گیرمکه اما اگر اجازت ویرمزدیوانی بو وجهله اول صاحب دولته غمز ایدر • روان
تشنهٔ ما را بجرعه‌ای دریاب • بزم صوسز جانمزه بر جرعه ایله ایرش مراد وزره
رعایت ایله دیمکدر • که می‌چکند زلال خضر ز جام جمت • که سنک جام جمکدن آب حیات
ویررلر یعنی سکا رعایت ایدنلر ایرمیدهندرک فاعلی الله تعالی حضرتی در تعظیما صیغهٔ
جمع ایله گتورلمشدر • بیت • امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند • گر خرابی چو
مرا لطف تو آباد کند • وگر متیم در تست منقش مینداز • یعنی گوکلم سنک
یتوکلگ منعمی درانی و مقلوطوت • بشکر آنکه خدا داشتت ز آلمت • اول شکرانه که

خداسی عالمی المسز و غمسز طوتدی • کمین کهست و تو خوش تیز میروی هش دار
پوسی پرده وار در وسن تیزلی باک گیدرسن عقل طات مرآه بودر که خواجه
حافظ اول صاحب دولته نصیحت طریقی ایله خطاب ایدوب ایدر دشمن سنک
هلاکک پوسی قورمشدر وسن اندن غافل سن تدارک اوزره اول • مکن که گرد
بر آید ز شاه راه عدمت • غفلت ایلمه که عدم شاه راهندن سکا توز کلور یعنی
دشمندن سکا هلاکلک ایرشور • همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد
ای عیسی کبی حیات بخش صبا سنک وقتک دایما خوش اولسون مکتوبی کتوروب
ایلدن کمسه یی صبا بر نه موید بو دعا ایدر • که جان حافظ دل خسته زنده
شد بدمت • که کوکلی خسته حافظک جانی سنک نفسک ایله دیری اولدی • ولی
ایضا ای شاه قدسی که کشد بند نقابت • ای عالم قدسک محبوبی سنک نقابک
بندنی کیم چوزر یعنی جمالکی کیم سیر ایلر • وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت • وای
جنت مرغی سکا دانه و ایی کیم ویرر مراد کیمک قسمتی بو وارش بولورسن دیمکدر
خوابم بشد از دیده در این فکر جگر سوز • بو جگر سوز و مولم فکرده چشمدن خواب گیتدی
کاغوش که شد منزل آسایش و خوابت • که کیمک قوجاغی اولدی سنک آسایش
و خوابک منزلی مرشدی محبوب منزلنه تنزل ایتمشدر • هر ناله و فریاد که کردم
نشنیدی • هر ناله و فریاد که ایلدم اشتمدک • پیداست نگارا که بلندست جنابت
ظاهردر ای نگار که جنابک بلند در مراد عالی جناب سن دیمکدر مراد مرشدک کمال
استغناسن بیان در • درویش نمی‌پرسی و ترسم که نباشد • درویشی صورمزسن
یعنی درویشه رعایتک یوقدر قورقرم که اولمیه • اندیشهٔ آمرزش و پروای
ثوابت • سکا مغفرت فکری و ثواب پرواسی یعنی آخرتده مغفرت و ثواب
اولمیه سن بونده خطاب ینه مرشده در که مریدلری مدعی الحبوب بویله خطاب ایتمشدر

ای قیصر دلفروز که منتر لکه انسی • ای کوکله سرور و مزجی فقر که اتش منزلکهی سن

یعنی بنم مرشدم سنده قرار ایدر • یارب گناه آفت ایام خرابست • حق تعالیدن

استرم که آفت ایام سنی خراب ایلمسون اگرچه خطاب مرشده اولمق اوزره شرح اولندی

لکن محبوبه و هر صاحب دولته مراد اولنمق ممکندر • دور رشت سر آبت در پنا و به

هشتاد آر • بو صحراده برچشمه اراقدر عقل جلوت یعنی تدارک اوزره اول • تا غول بیابان

نفریبد بسر آبت • تا بیابان غولی سنی سراب ایله آلدمیه یعنی جناب قدس اراق

اولور اولمازکمنک ارشادی ایله راه عشقه سلوک ایله که غول بیابان گبی خیالات باطله ایله

اولکمه سنی صراط مستقیمدن چیقارر بو خطاب عامدر • پیری که زدی تیر دلم از غمزه

خطا رفت • غمزه‌دن بنم کوکلمه بر تیر که اوردک خطا واقع اولدی • تا باز چه اندیشه کند

رای صوابت • عجب کرونه تفکر ایدرسنک معقول رایک بو نوع بنم غمزه‌دن مراد نظر جانان

در گرچه ظاهرده تیردر لکن معنی‌ده عاشقک مجروح کوکلنه مرهمدر انک ایچون خطا رفت

دیوب بر تیر دخی طلب ایدر چه اندیشه کند رای صوابت دیمک اولکه نته کیم دیو لن شاهی

بو مضمون واقع اولمشدر بیت پیری زدی و ریش دل آسوده شد از درد • بازای

ای طبیب خسته دلان مرهمی دگر • تا در رخ پیری بچه آیینی زدی ای دل • عجب بر یک

بولنمز نه آیینی و نه اسلوب ایله کیدرسن ای کوکل • باری بغلط صرف شد ایام شبابت

حیف و دریغ که سنک یکتلک زمانک غلطه صرف اولدی غلط ایله صرف اولدی بو وجه

دخی جایزدر مراد کندویه خطابدر تنبیه طریقی اوزره که جوانلق زمانک عمرک هوا وهوسه

صرف ایلدک باری پیرلک زمانکده طاعت وعبادته چالش بلکه صفتنده بر نصیحت

در باری اما معناسنه کلور عربی‌ده فارسی‌ده تحیر و تحسر ایچون دخی معناسنه

دخی کلور بو وجه لر ایله کلمه‌دن اولدیغنه گوره در بو وجه دخی جایزدر که مرکب یعنی

بر او عمردن یکتلک زمانک غلطه اولدی بو وجه اوزره باری‌ده یا وحدت ایچون اولور

١١٥

داراى جام زر

صواب معنى

شتاب بلمك

دارای دل عشاق ز دان چشم خماری • اول مست چشم عاشق کوکلی بولنی آورد •

پیدا است از این شیوه که مستست شرابت • ظاهردر بو شیوه‌دن که سنک شرابک

مستدر یعنی نوشش اندکک شراب مست ایدیجی در شراب مست ایی قتال معناسنه در

که حکم مست ایدر می و ناعراد عشقدر خطاب مرشده در • حافظ نه غلامیست که

از خواجه کریزد • حافظ ایله بر غلام دکلدر که افندیسندن قچه • لطفی کن و باز آ

که خرابم ز عتابت • بر لطف ایله دگر و کل که سنک عتابکدن خرابم حافظ کندویی

بو نوع غلام منزله‌سنه تنزیل ایتمشدر مشایخ کبار گبی که انلرک عادتی در کبرا

عنوان لرنی خادم الفقرا یازرلر ولہ ایضا آن ترک پری چهره که دوش

از بر ما رفت • اول پری یوزلو محبوب که دون گیجه بزم قتمزدن گیتدی • آیا چه

خطا دید که از راه خطا رفت • عجبا نه خطا کوردی که خطا یولندن گیتدی یعنی خطا

ایتدی ترکدن مراد بو نوع یار صادقدر که محبوب منزله‌سنه تنزیل ایتمشدر

راه خطاده ایهام وار در خطادن مراد بو نوع لفظ عربی اولن خطادر ختای خالص

خطا بر مملکت اسمیدر • تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان بین • تا که اول جهانی

کورجی کوزم بنم نظرمدن گیتدی • کس واقف ما نیست که از دیده چها رفت

کمسه بزم واقفمز دکلدر که کوزمزدن نلر گیتدی یعنی واقف اعلدیگمز لفظی تمام بر نوع

واقع اولمشدر • بر شمع نرفتست از گذر آتش دل دوش • شمع اوزره گیتدی

کوکل آتشک اوغراسندن دون گیجه • آن دود که از رخ او دیدم از چشمه چشم

انک رخندن اراق دیدم چشیم چشمه‌سندن • سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا

رفت • سرشک سیلابی کلدی و بلا طوفانی واقع اولدی رفت بو نوع واقع

اولدی معناسنه در اصلا ملایم دکلدر رفت واقع اولدی معناسنه حددن زیاده

واقع اولمشدر هم شاهی بکی بو بیتده واقع اولمشدر بیت چو کلک

آزار جادو

جهان بینی وصف ...

واقع اولدی ...

وله ایضا شو گمشش دوسته در که ای مخاطب غزلنه تغزل اتمشدر

جز آستان توام در جهان پناهی نیست • سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست • سنک آستانکدن غیری جهانده باکه بر پناه یوق دیمکدر خطاب حدایه در • باشمه بو قپودن غیری

بر حواله گاه یوقدر دن مراد باب حداد • عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم • عدو چونکه جنکه اچون تیغ چکه بن جنک اتمزم • که تیغ ما بجز از ناله و آهی نیست

زیرا بزم بتغمز ناله دن و آهدن غیری دکلدر السلاح الضعفا الشکایه • سپر بیفکندن فراغت اتدی سپر بیندازم فراغت ایدرم معناسنه استعمال اولنمشدر

نتکم بوستانده واقع اولمشدر بیت • نه بر جای مرکب توان تاختن • که جاها سپر باید انداختن

زراه کوی خرابات چرا بتابم روی • میخانه محله سی یولندن یوز دونردم کوی خرابات دن مراد مرشد آستانه سیدر • کزین بهم بجهان هیچ رهی و راهی نیست • زیرا جهانده بوندن یک هیچ سمت و هر یول یوقدر روی طرف و راه یول معناسنه در

زمانه کر بزند آتشم بخرمن عمر • زمانه اکر بنم عمرم خرمنه آتش ادرسه یعنی موت ابرشه • بگو بسوز که بر من ببرگ کاهی نیست • زمانه یه یا قسون دی زیرا بنم قتمده عمرم خرمنی برصمان چپراغی قدر یوقدر • غلام نرگس جماش آن سهی سروم

اول سهی سروک جماش چشمنک غلامیم • که از شراب غرور ش بکس نگاهی نیست • که غرور شرابندن آنک اصلا کمسیه نظری یوقدر سهی سرودن مراد مرشد در جماش اولدر که شکاری اوغرلین کوره بو یرده آنک فرصتی کوزکریعنی مرشد کامل دخی عشق الهی ایله شویله عالی جناب اولمشدر که بلکه اکی عالمه التفاتی یوقدر

نهان دیدار جانانه نگر ناظردر • چنین که از همه سو دام راه می بینم • بویله که هر طرف دن یول طوزاغی کورورم • بجز حمایت زلفش مرا پناهی نیست • دیمکه زلفنک حمایتندن غیری بکا بر پناه یوقدر زلف دن مراد بو مقامده اسرار الهیه در

بو شیخ چنین رفت بر صحیفه دگر • مکن بخود ره ارباب عشق و عیب مکن • بو شرح او نسخه بیت دن مراد اول دوستک صفا رفتنندن چونکه بو ایکی

وحدت زیاده • مثالم اولدیغی بیان در • از پای فتادیم چو آمد غم هجران • ایاقدن دوشدک چونکه هجران غمی کلدی مراد فراق غمیدر تدارک انکه اولدر

اولمدق دیکر • در درد بمردیم چو از دست دوا رفت • درده اولدک چونکه الدن دوا کتدی درددن مراد غم فراق و دوادن مراد وصال دوستدر

دل کفت وصالش بدعا باز توان یافت • کوکل ایتدی دعا ایله کرو انک وصالی بولمق ممکندر • عمریست که عمرم همه در کار دعا رفت • بر عمردر یعنی چوق زماندر که عمرم دوکلی دعا ایشنده کتدی • احرام چه بندیم چو آن قبله نه اینجاست

نه احرام باغلیم چونکه اول قبله بو یرده دکلدر یعنی دوستک محله سنه نه وارهلم چونکه دوست انده دکلدر • در سعی چه کوشیم چو از کعبه صفا رفت • سعی ده نه سعی ایدهلم چونکه کعبه دن صفا کتدی صفا و مروه کعبه ده بر موضعک اسمیدر که سعی انلرک اورتاسنده اولور • دی گفت طبیب از سر حسرت چو مرا دید

دون چونکه طبیب بنی کوردی حسرتدن دیدی • هیهات که رنج تو ز قانون شفا رفت • هیهات که سنک رنجک قانون شفادن کتدی یعنی سکا علاج میسر دکلدر زیرا سنک مرضک قانون شفادن کتدی اول کتابده اول مرضه علاج مسطور دکلدر قانون شفا علم طب دن بر کتابک اسمیدر لکن بو بیتده اضافتیله درکه معنای لغوی مراددر دیکر اطبایه که قانوندن شفا یازمشدن • بحر اول لو کر بهم دیکره • در تمام یرلر • ای دوست بپرسش قدمی نه • حافظ قدمی نه ای دوست حافظی صورمغه بر قدم قو • زان پیش که کویند • که از دار فنا رفت • اندن اول که دیه لر که حافظ دار فنادن کتدی خطاب

وی دون معناسنه در

قانون شفاده ایهام واردر

ایهام واردر

یعنی عالم کون و فساد که سرتاسر دام در اندن خلاص بولمق ایچون اسرار الهیه یه
تعلق ایتمکدن و اکر معید اولمقدن غیری بر چاره یوقدر • عنان کشیده رو ای پاد
شاه کشور حسن • ای حسن اقلیمنک پادشاهی عنان کشیده یعنی اتک باشنی
چکرک یوری • که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست • زیرا بر یول یاقی
یوقدر که انده بر شکایتچی یوقدر یعنی وارده • چو باش تش قرابی از ار و هر چه خواهی
کن • که پاپه پیشان خاطر ایتمک اردیجه اوله و هر نه استر ایسک ایله • که در شریعت
ما غیر ازین گناهی نیست • زیرا بزم شریعتمزده که مراد مذهب عشق در بوندن
غیری بر کناه معادل بر کناه یوقدر مراد اولیاء الله قلبنی خاطر پریشان ایتمک کبی عظیم
کناه یوقدر دیمکدر زیرا القلب للمؤمن عرش الرحمن • بعض که بو بیتدن
خواجه حافظک مباحی ظن ایدر اما خطاء فاحش در • عقاب جور کشاده است بال
در همه شهر • جور عقابی دوکلی شهرده قناد آچمشدر مراد عالم ظلم احاطه
ایتدوکن بیان در • کمان گوشه نشینی و تیر آهی نیست • بر گوشه نشینک یایی
و بر آه اوقی یوقدر مراد بر مستجاب الدعوه یوقدر که ظالم لرک هلاکی ایچون دعا
ایدوب خلقی ظالم دن خلاص ایده دیمکدر • خزینه دل حافظ بزلف و خال
مده • حافظک کوکلی خزینه سی زلف و خاله ویرمه • که کارهای چنین حد
هر سیاهی نیست • زیرا بو نجلین ایشلر هر سیاهک حدی دکلدر یعنی هر شد کامل
در دیو هر شیخه مرید اوله زیرا ارشاد هر کیمسنک حدی دکلدر حافظ بونی کندوسی
غیرلرینه تنزل ایتمک ایله کندو نفسنه خطاب ایتمشدر • **وله ایضا**
ساقی بیار باده که ماه صیام رفت • ای ساقی کتور شرابی که صوم آیی کتدی • درده
قدح که موسم ناموس و نام رفت • قدح ویرکه ناموس و نام زمانی کتدی
مراد مشرک اعتکاف دن چقدوغی و مریدلرک قبضه اینجک زمانی کلدی دیمکدر

وقت

داد خواه وصف ترکیبی در

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم • عزیز وقت کتدی کل تا قضا ایدهلم • عمری
که بی حضور صراحی و جام رفت • بر عمری که صراحی و جام حضورسز کتدی وقت
عزیزدر که مصراع ثانی معمولیدر صراحی و جام دن مراد عشق و سوز در • از تاب توبه
چند توان سوخت همچو عود • توبه حرارتندن عود کبی نیجه بر یانمق کرک • می ده
که عمر در سر سودای خام رفت • می ویر که عمر خام سوداده ضایع کتدی مراد فیض
عشق دن نیجه بر بی بهره اولالم بر عشق الهی ایله مستفیض ایله دیمکدر • مستم کن
آنچنانکه ندانم ز بیخودی • شراب عشق ایله بنی انجلین مست ایله که بیخودلقدن بلمیم
در عرصه خیال که آمد کدام رفت • خیالم میدانندن کیم کلدی و قنغیسی کتدی مراد مرتبه
استغراق طلب ایتدوکن اشعار در کدام قنغی کدا ایچون قنغیسی لکن کدام قنغیسی معناسنه
ایچون دخی کلور • بر بوی آنکه جرعه جامت بما رسد • اول امیدله که سنک جامک
جرعه سنی بزه ایرشه • در مصطبه دعای تو هر صبح و شام رفت • هر صبح و شام مصطبه ده
سکا دعا واقع اولدی یعنی دعا ایتدک مصطبه دن مراد بونده خانقاه در حاصل معنی
جناب قدسدن سکا ایرشن شراب عشقدن بزه بر جرعه ایرشه دیو هر صبح
و شام سکا دعا ایدرز دیمکدر خطاب مرشده در • دل را که مرده بود حیاتی ز نو رسید
دله که اولمش ایدی یکیدن بر حیات ایرشدی • تا بوئی از نسیمش در مشام رفت
تا که بر رایحه سندن کوکل دماغنه بر رایحه ایرشدی مراد محبت دنیا و خطا و عصیان
ایله مرده اولمش قلبه عشق الهی دن بر حالت ایرشمک ایله حیات بولوب طاعت
حق ایچون جوشش و خروشه کلدی دیمکدر نسیم رایحه معناسنه در • زاهد غرور
داشت سلامت نبرد راه • زاهد علمنه غرور ایتدی یولی سلامت الیه کتدی دوزخه
کتدی • رند از ره نیاز بدار السلام رفت • رند تضرع و نیاز یولندن جنته کتدی مراد
غرورک شآمتنی و نیازک حسن عاقبتنی اشعار در • نقد دلی که بود مرا صرف

بار دل شد • یعنی مرتعد دلم که وار ایدی سزا به صرف اولدی • قلب سیاه بوذ ازان
در حرام رفت • قلب سیاه ایدی اول سبب دن حرامه گیتدی مراد کثرت عصیان
ایله سیاه اولمش قلبمه زهد و طاعت دن بر حالت و بر صفا ظهور بولمدغندن اوتری
عشقی اختیار ایتدم دیمکدر • دیگر مکن نصیحت حافظا که ره یافت • گرو حافظ نصیحت
ایلمزیر ایول بولدی • گم گشته که باده ء بی غشش بکام رفت • بر گم گشته که محبت بادهسی
نوش ایتدی بعض محلده معنای محصلی یی اوزره شرح اولنمش در حافظدن اولنمیه مراد
بودر که شراب عشق ایله عقل معاشدن دور اولمش عاشق عوام دن نصیحت پذیر
اولمدغی گبی حافظ دخی کسه دن پند قبول ایدر دکلدر بیان ایت کلمه سنک فاعلی گم گشته در وله
ایضا غمش تا در دلم ماوی گرفتست • انک غمی تا که قلبمی مکان طوتمش در •
سرم چون زلف او سودا گرفتست • بنم باشم انک زلفی گبی سودا طوتمش در مراد قلبم
مظهر عشق الهی اولالیدن سودای و مجنون اولوب جمیع نسنه دن فارغ اولمشم دیمکدر ضمیر غایب
حق تعالی حضرتنه راجع در • لب چون آتشش آب حیاتست • انک آتش گبی قرمزی لبی آب
حیات در • ز آبش آتشی در ما گرفتست • اول لبک لطافتندن بزه بر آتش طوتمش یعنی ظاهر
اولمش در لب دن مراد کلام خدا در که قلب مؤمنه آتش گبی تأثیر ایدر و آب حیات در که
قلب مؤمنی ابدی موت دن حفظ ایلر بو نوع لطافت معناسنه در آب معناسنه ایهامی سیدر
ضمیر غایب ینه خدایه راجع در • همای همتم تا عمر نیست گز جان • بنم همتم هماسی بر عمر یعنی
چوق زماندر که جان دن • هوای آن قد بالا گرفتست • اول بلند قدک محبتنی طوتمش در
قد بالادن مراد ذات باری در که عشاقک سعی و همتی اکا وصول بولمقدر • بشد دم عاشق
بجالای بلند تش • انک بلند قامتنه عاشق اولدم • که کار عاشقان بالا گرفتست
زیرا عاشقلرک ایشی بلند طوتمش در یعنی عشاقک بلند همتی در که محبت ذات دن غیری یه
سر فرو اتمز ضمیر غایب ینه خدایه در • چو ما در سایه ء الطاف او بیم • چونکه

بر انکه

بر انکه الطافی سایه سنده ایز • چرا او سایه از ما وا گرفتست • نیچون اول سایه سنی
بزدن دریغ طوتمش در مراد سایه سنی بزدن دریغ طوتمز دیمکدر زیرا الآن انک سایه سنده ایز
ضمیر غایب ینه خدایه راجع در • نسیم صبح عنبر بو نشست امروز • نسیم صبح بوگون عنبر
رایحه لو در • مگر یارم ره صحرا گرفتست • وار ایسه یارم صحرا یولنی طوتمش در که نسیم صبح
انک بو ینندن بویله خوش بوی اولمش در مراد نفحات رحمانیه نک عالمه اولان ظهور
و تأثیری بیاننده در یاردن مراد خدا در • ب امروز نسیم سحری بوی دگر داشت
گویی گذر از خاک سر کوی دگر داشت • ز دریای دو چشمم گوهر اشک • اکی چشمم
دریاسندن گوز یاشی گوهری • جهان در لؤلؤ لالا گرفتست جهانی لؤلؤ لالادن طو
تمش در یعنی اگر با تورمش و غرق ایلمش در لالا پلور ابجی و بهالو دیمکدر نظیر معناسنه در کم
اصل همزه ایله در و لالا مجزوم و خادم معناسنه دخی کلور مجانه گورع • حدیث
حافظ ای سرو چمن بر • حافظک سوزی ای چمن سینه لو سرو • بو وصف قد تو بالا
گرفتست • سنک قدک وصفی ایله بلند طوتمش در مراد بو در که حافظک سوزی بلند
اولدی خدا انک ذاتی وصفی ایله اولدغندن زیرا کلامک علوی مدلولنک علوینه گوره
در خطاب خدایه در وله ایضا بیا ای من خوش پیکری کاندر تنم جانا بیا
ای بنم پیکرم خوش و لطیف کیم رسن سنک باشندن ایاغکده اولم یعنی جمیع اعضاکه
قربان اولالیم • سرو من خوش میخرامی پیش بالا میبرمت • ای بنم سروم خوش
و لطیف صالنور رسن سنک قدک اوکنده اولم مراد خدا انک وجه احسن ایله اولان تجلیسینی
بیان در • گفته بودی کی بمیری پیشم این تعجیل چیست • حافظ جانانه خطاب ایدوب
ایدر باکر دیمش ایدک که بنم اوکمده تجلی اولورسن ای جانان بو تعجیل نه در • خوش
تقاضا میکنی پیش تقاضا میبرمت • لطیف تقاضی ایدرسن سنک تقاضیک اوکنده
اولم مراد موتوا قبل ان تموتوا حسبنجه اولمزدن اول اولمک جانانک مقبولی ایدوکن

اشعار در عجم شعرا عرب شعراسی اوقور • عاشق مهجور و مخمورم بت ساقی کجاست •
مهجور و مخمور عاشقم ساقی محبوب قنده در • کو خرامان شو که پیش قد رعنا میرمت •
دی صالن کر رعنا قدک اوکنده اولم بت ساقی دن مراد مرشد در • آنکه عمری رفت تا بیجا زنم
از هجر آن او • اول کسه که بر عمر کندی یعنی چوق زمان اولدی که انک فراقندن خسته اولم
کو نکاهی کن که پیش چشم شهلا میرمت • دی بر نظر ایله که شهلا کوزک اوکنده اولم
خطاب مرشد در • کفته لعل لبت هم درد بخشد هم دوا • دیشی هم قرمزی لبم
هم درد و هم دوا ابخشلر • گاه پیش درد و گه پیش دوا میرمت • گاه سنک دردک
و گاه دوا اوکنده اولم مراد صفت جلال و صفت جمال عاشق صادق قتنده برابر
ایدوکن اشعار در • خوش خرامان میروی چشم بد از روی تو دور • بر افز کوز سنک
یوزکدن ایراق اولسون لطیف خرامان کیدرسن • دارم اندر سر خیال آنکه در پا میرمت
باشمده اول خیالی طوترم که سنک ایاغک اوکنده اولم خوش خرامان دن مراد ذات بالکلیه
اسما و صفات پرده لرندن کمال صنع ایله تجلی و ظهوری در پایی ذکری زیاده قرب
مشعر در خطاب خدایه در • گرچه جای حافظ اندر خلوت وصل تو نیست • اگرچه وصلک
خلوتنده حافظه یر یوقدر • ای همه جای تو خوش پیش همه جا میرمت • ای جانان
سنک دوکلی یرک خوشدر سنک دوکلی یرک اوکنده اولم مراد بودر که زمره واصلین
دن اولمازسم طالبین زمره سندن اولدیغم کافی در خطاب خدایه در • وله ایضا
مدتی شد تا که آتش سودای او در جان ماست • بر مدت اولدی که انک سوداسی آتشی
جانمزده در • زان تمناها که دارم در دل ویران ماست • اول تمنالردن که دایم
بزم ویران کوکلمزده در مراد نیاز و تمنا ایتمکدن عشق الهی زیاده قرار اتمسی
دیمکدر • مردم چشمم بخوناب جگر غرقست از آن • بنم کوزم بیکی جگرک قانلو صوینه
غرق در • چشمه مهر رخش در سینه نالان ماست • اول سبب دن انک آفتابه

بکزر

بکزر روی چشمه سی بزم نالان سینه مزده در مراد راه طلبده کریه خونین حصول
عشقه سبب ایدوکن بیان در بو وجه دخی جایزدر باری تعالینک عشقی دلده ظاهر
اولالدن چشمه خوناب دوکمک عادت اولمشدر بعض نسخه ده غرقست واقع
اولمشدر اول وقت معنی بویله اولور کوزم بیکی • آب حیوان قطره
زان لعل همچون شکرست • آب حیات اول شکر کبی لذیذ لب دن بر قطره در • قرص
خور عکسی ز روی آن مه تابان ماست • قرص آفتاب یعنی جرم شمس بزم اول
ماه تابانمزک یوزندن بر پرتودر مراد بودر که آب حیات کلام الهی دن بر قطره
در که کوکدیک ایله اولمشدر و آفتاب ذات پاکندن بر پرتودر که انک صنعی ایله
روشن اولمش و ظهور بولمشدر • تا نفخت فیه من روحی شنیدم شد یقین •
تا کم بو آیت کریمه یی اشتدم یقین و معین اولدی • بر من این معنی که ما زان وی و
او از آن ماست • یا که بو معنی که بز انکز و او بزم در یعنی حقیقتده بردر زیرا جمله
موجودات انک هویتی اولمشدر بو محل زیاده صعوبت اوزره اولدیغی بو کلن
بیت ایله اشعار ایدر زیرا اول وحدت وجوده چهار وحدت وجوددن مراد فنا
نکاری اولمیش وجوددر که اول وجود واجب در و الا حاشا مشایخ کبار دن که وجو
دانک وجودنه منکر اوله لرنه کیم حضرت شیخ سعدی بوستاننده بو سری روشن
ایلر بر بیت کتورمشدر • بیت • ره عقل جز پیچ بر پیچ نیست • بر عارفان جز خدا
هیچ نیست • بو بیت وجود مصنوعات وجود صانعه نسبت یوقدر دیمک معناسنه
ایدوکن مشعر در • هر دلی را اطلاعی نیست بر اسرار عشق • هر دلک اسرار عشقه
اطلاعی یوقدر • محرم این دل بر معنی دار علوی جان ماست • بو علوی معنی دار سرک
محرمی بزم جانمزدر که مراد عشاق در بو بیتدن مراد اسرار الهیه یه اطلاع عشق الهی ایله
میسر اولدیغی اشعار در بو وجه دخی جایزدر بو معنی دار سرک محرمی بزم علوی جانمزدر

بو وجه اوزره معنی دار و مضاف اولور • چند کویی ای هنرکر شرح دین خاموش باش
ای واعظا بن شرحنی بچه بر دیرسن خاموش اول • دین ما دانکه در هر دو عالم صحبت
جانان ماست • هر ایکی عالمده بزم دینمز بزم جانانمزک صحبتیدر • حافظا تا روز آخر شکر
این نعمت کذار • ای حافظ اولنجیه دک بو نعمتک شکرینی ادا ایله • کان صنم کز روز
اول مونس و همدمان ماست • که اول صنم که عالم ارواحدن روز آخره دک بزم مونسمز
و همدمیمزدر و ایکی عالمده بوندن عظیم نعمت یوقدر • بو غزلده مراد اولندن آخره محبوب
حقیقی در صنم ذکری بو نوع استعاره اچوندر که تعبیر بالنقیض در • وله ایضا
خیال روی تو در هر طریق همره ماست • سنک یوزک خیالی هر طریقده بزم یولداشمزدر
بو وجه دخی جایزدر بزه یولداشدر مراد ذات پاکک فکری خاطردن کیتمز • یکدر
نسیم موی تو پیوند جان آکه ماست • سنک صاچک رایحه سی بزم آکاه جانمزه متصلدر
مویدن مراد اسرار الهیه در خطاب خدایه در • برغم مدعیانی که منع عاشق کنند
شول مدعیلرک کورلکنه که عشقی منع ایدرلر • جمال چهره تو حجت موجه ماست
سنک خوب یوزک بزم لطیف و موجه حجتمزدر موجه چهره یه کوره تمام بر نوع در خطاب
خدایه در • ببین که چاه زنخدان تو چه میگوید • کورکه سنک زنخدانک چاهی نه دیر
هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست • بیک یوسف مصری بزم قیومزه دوشمشدر
مرادی عاشق فقرا بسیار ایدوکی بیاندر بعض نسخه ده مصرع اولده چاه یرینه سبب
واقع اولور سبب در چه افکندی دلم را ازان ذقن • از جفا موی تو ...
اگر بزلف دراز تو دست ما نرسد • اگر سنک دراز زلفکه بزم الیمز ایرشمیه
کناه بخت پریشان و دست کوته ماست • کناه بزم پریشان بختمزک و قصه
الیمزکدر خطاب خدایه در مراد بودر که اسرار الهیه یه عدم اطلاعمز استعدادمزک
قصوریدندر دیو اعتراف اظهار ایدر • بحاجب در خلوت سرای خاص بگو

خاص

خاص خلوت سرای قپوجی سنه دی • فلان زگوشه نشینان خاک درکه
ماست • فلان بزم درکاهمز خاکنک کوشه نشینلرندندر فلاندن مراد بو نوعده حافظ
در • بصورت از نظر ما اگرچه محجوبست • صورتا اگرچه بزم نظرمزدن مستور و دوردر
همیشه در نظر خاطر مرفه ماست • دایما بزم آسوده و مسرور خاطرمزک نظرنده در مراد
ظاهرده اولن بعد خاطرده اولن محبت و آشنالغه نقصان ویرمز دیمکدر • اگر بسالکی
حافظ دری زند بگشای • اگر حافظ سائللک ایله بر کره قپو قاقه آچ • که سالهاست که
مشتاق روی چون مه ماست • زیرا ییللردر که بزم آی کبی یوزمزه مشتاقدر کویا حافظ
اول صاحب دولته دیر که دربانه دیمه که آستانه که واروقده بزه مانع اولمیه • وله
ایضا گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت • اگر سنک زلفک مشکیندن
بر خطا کتدی ایسه کتدی مراد مضی ما مضی یعنی اولن اولدی و کیدن کتدی دیمکدر • ور ز
هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت • اگر سزک هندوکزدن بزه بر جفا کتدی ایسه
کتدی بوندن مراد معنای تصوفی اوزره غیب هویت و اسرار الهیه در معنای مجازی
اوزره هندو بنک معناسنه اولمق روشندر زلف معناسنه اولمقدن کویا یاران
صفا ارسنده بر جزوی خصومت واقع اولمشدر انی بو اسلوب ایله اشعار ایدر •
برق عشق از خرقه پشمینه پوشی سوخت سوخت • عشق برقی اگر حافظک خرقه سنی
یاقدی ایسه یاقدی انی لازم کلور • جور شاه کامران گر بر گدایی رفت رفت
کامران شاهک جوری اگر بر کدا اوزره واقع اولدی ایسه واقع اولدی شمدی انی یاد
ایلمک معقول و لایق دکلدر • گر دلی از غمزه دلدار باری برد برد • اگر بر کوکل بر دلدا
رک غمزه سندن بر یوک الدی ایسه الدی • ور میان جان و جانان ماجرایی رفت
رفت • اگر جان و جانان اورتاسنده بر ماجرا کتدی ایسه کتدی یعنی انی فراموش
ایلمک کرکدر • از سخن چینان ملالتها پدید آید ولی • غمازلردن ملالتلر

ظاهر اولوردی • گر میان همنشینان ناسزایی رفت رفت • اگر مصاحبلر ارا
سنده بر نا معقول گتدی ایسه گتدی یعنی الم غمازلردن در بو جهه دوستلر
مابیننده خصومت واقع اولمق عیب دکلدر • در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
طریقتده خاطر انجنمک اولماز شراب گتور مراد عشق وطاعته سعی ایله دیکلر خاطر انجنمک
اولماز یعنی جور وبلایه تحمل ایدوب رنجیده خاطر اولمق گرک بو وجه دخی جایزدر • هر کدو
رت را که بینی چون صفایی رفت رفت • هر کدورتی که کورسن بر صفا گتدی ایکن گتدی
مراد کدورت ونه صفا قالور دیمکدر • عشقبازی را تحمل باید ای دل پای دار • عاشق
لغه تحمل گرک ای کوکل ثابت قدم اول • گر ملالی بود بود وگر خطایی رفت رفت
اگر بر ملال اولدی ایسه اولدی وگر بر خطا گتدی ایسه گتدی یعنی مضی ما مضی • عیب حافظ
گو مکن واعظ که رفت از خانقاه • واعظه دی که خانقاهدن گتدی دیو حافظی تعییب
ایلمسون • پای آزادی چه بندند گر بجایی رفت رفت • بر آزادک ایاغنی با غلملر اگر
بر یره گتدی ایسه گتدی بعض نسخه ده بندند بر نه چه بندی واقع اولور • وله ایضا
هزار آن بخته نظر در پی سعادت رفت • هزار اول مبارک نظرلو که سعادت ارد
گتدی یعنی طالب سعادت اولدی • بکنج میکده وخانهٔ ارادت رفت • میخانه بوجاغنه
وارادت خانه سنه گتدی مراد مرشد کامله مرید اولوب خانقاه بوجاغنده عشق
وطاعته سعی ایتدی دیکلر • بجام نیم منی کشف کرد سالک راه • بر یارم منی قدح
شراب ایله سالک راه کشف ایلدی • رموز غیب که در عالم شهادت رفت • غیب
رمزلرنی که عالم شهادتده واقع اولدی جام نیم منی دن مراد عشقدر حاصل معنی
هر کیمکه عشق الهی حاصل اولدی انک سببی ایله چوق رموز غیب کشف ایتمکه قادر اولور دیکلر
بیا و معرفت از من شنو که در سخنم • گل و بندن معرفت اشت زیرا بنم سوزمده
ز فیض روح قدس نکتهٔ استغنا رفت • روح قدسک فیضندن نکتهٔ استغنا

واقع

واقع اولدی یعنی بنم سوزمده حضرت جبرائیلک سوزی فیضندن اثر ونکته واردر •
بخوبی طالع مولود من مجو زنهار • بنم طالع مولودمدن رندلک دعا (؟) عجزی ایسته
که این معامله با کوکب ولادت رفت • زیرا بو معامله که مراد رندلکدر ولادت
کوکبی ایله واقع اولدی اصلا تغیره امکان یوقدر بو بیتک بیانی تفصیل بودر
که شب وروز که یکرمی درت ساعتدر وهر ساعت سبعهٔ سیاره دن بریسنه
متعلقدر هر مولود که هر ساعتده متولد اولورسه اول ساعتک کوکبی که اکه کوکب
ولادت دیرلر مقتضاسی نه ایسه مولودده اول ظهور ایدر اگر سعادت وگر
نحوست در رندلکدن مراد معنای ظاهری اوزره فاسقلقدر ومعنای تصوفی
اوزره عاشقلقدر بو بیتده مرتبهٔ تحقیق بودر که حق جل وعلا روز ازلده هر کسه که
استعدادینه کوره کفر وایمان وصلاح وفساد تقدیر ایتمشدر ولادتنی دخی اکه
مناسب ساعتده تعیین ایلمشدر بو احوالی منجم کوکبه اسناد ایدر موحد فاعل
مختاره اسناد ایدر • ز باده دو بدنشت دگر تر آمدم • صباحدن بر عزبی
اسلوب ایله کاشکی بن بدنشت دگر بو معنایه استعمال در • وظیفه‌ای دوشین مگر
زیادت رفت • دون گیجه کی شراب وظیفه‌سی مگر زیاده واقع اولدی زیادت
لفظ عربیدر که فارسیده اوزون تا ایله یازیلور خواجه حافظ مرشدنه خطاب
ایدوب ایدر بو گون بر عجزی حالت ایله گلدک وار ایسه دون گیجه عشق وطاعته
زیاده کوشش ایتمشسن که جذبات عشق الهی بوگون زیاده روشن وظاهر
اولمشدر • مگر نتیجه گوشت طبیب عیسی دم • عیسی نفسلو طبیب بر معجزه
حالته • وگر نه کار من خسته از عیادت رفت • یوخسه بن خسته نک ایشی عیادت
دن گتدی یعنی علاجدن قالدی عیادت خسته خاطرینه صومعه دیرلر مراد
بودر که بنم کثرت عصیان وخطا ایله تیره اولمش کوکلم ریاضت دخی ...

ایله فیض پذیر اولمق دن کچمش در چاره همان مرشد کامل همتیدر اکچون حق تعالی حضرتنه
دعا اتمکدر • هزار شکر که حافظ از کنج میکده دوش • خدایه بیک شکر اولسون که
حافظ میخانه بوجاغندن دون کیجه • بکنج خانقه طاعت و عبادت رفت • طاعت
و عبادت خانقاهی بوجاغنه کتدی دوش دن مراد روز ازلدر حاصل معنی باری
تعالی یه بیک شکر اولسون که روز ازلده لطفی ایله بنی کفر و طغیان اهلندن ایتیوب ایمان
و هدایت احسان اولنان طائفه دن ایلدی دیمکدر و اشعار ایدر که هدایت اولو نعمت
درکه زیاده شکر لازم در • وله ایضا • شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت
انک قرمزی لبندن بر شربت طاتمدق کتدی • روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت
انک آی کبی خوب یوزنی طویجه کورمدک و کتدی استاددن مسموع درکه بو بیتدن
مراد بر مرشد کامل ایمش که شیرازه اقامت قصدینه کلمش اتفاقا سفر لازم اولمش
خواجه حافظ تحسرا بو غزلی انک حقنده دیمش • گویی از صحبت ما نیک بتنگ آمده
بود • دیرمش یعنی کویا بزم مصاحبتمزدن زیاده طارلمش و بیحضور اولمش ایدی
بار بربست بگردش نرسیدیم و برفت • یوکن باغلادی انک توزنه ایرشمدک و کتدی
بس که ما فاتحه و حرز یمانی خواندیم • شهردن کتمه دیو چوق که بر فاتحه و حرز یمانی
اوقودق • وز پیش سوره اخلاص دمیدیم و برفت • وانک اردندن اخلاص
سوره سنی اوقیوب اوفوردک کتدی اصلا تاثیری اولمدی بوندن مراد اظهار
تحسردرکه انک صحبتی قوتندن • عشق میداد که از کوی ارادت نروم • عشق دیر
ایدیکه ارادت محله سندن کتمزم یعنی طالب لریک ترک اتمزم • دیدی آخر که
چنین عشق خریدیم و برفت • کوردکمی آخر که بو نجلین عشق سنی صاتون الدق
یعنی انک سوزنه اعتماد ایلدک کتدی • گفت از خود ببرید هر که وصالم طلبد • اول
مرشد ایتدی کندو وجودندن منقطع اولور هر کیم بنم وصالم طلب ایدر یعنی هر کیمکه

باکه

دوش دون کیجه معناسنده در

بنکی تریخ اولنان معنی اوزره استعمال

کوی محله

طلبد مثل مضارع در

باکه مریدا اولور انانیت دن دور اولمق ممکن در اول وقت معنی بویله اولور کندو
سندن منقطع اولسون • ما بامید وی از خویش بریدیم و برفت • بز اول امید ایله
کندومزدن منقطع اولدق و کتدی یعنی انانیتی ترک اتدک و وجود طبیعی دن فراغت
ایلدک • شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن • حسن و ملاحت چمننده ناز
ایله صالنجی اولدی اما • در گلستان وصالش نچمیدیم و برفت • انک وصالی
کلستاننده صالنمدق و کتدی مراد اندن مستفیض اولمدق دیمکدر • همچو حافظ
همه شب ناله و زاری کردیم • حافظ کبی دوکلی کیجه ناله و زارلق ایلدک • کای
دریغا بوداعش نرسیدیم و برفت • که ای دریغا و حیف انک وداعنه ایرشمدک
و کتدی • وله ایضا • دردا که یار در غم و دردم بماند و رفت • دردا و دریغا
که یار بنی غم و درده قودی کتدی • ما را چو دود بر سر آتش نشاند و رفت •
بزی توتون کبی آتش اوزرنه کوردی و کتدی مراد مرشدی اکچون تحسر و تحزن اظهاریدر
مخمور باده طرب انگیز عشق را • عشقک شوق قوپارجی باده سنک مخمورنه
جامی نداد و زهر جدایی چشاند و رفت • بر جام و بر جرعه ویرمدی و جدالق زهرنی طاتدردی
و کتدی مخموردن مراد مرید طالب فیض در آیا بو نه کنودی اولمق روشن در
چون صید او شدم من مجروح خسته را • چون انک شکاری اولدم بنی فیضیندن
محروم خسته یی • در بحر غم بماند و جنیبت براند و رفت • غم دریاسنده
قودی و یدکنی سوردی و کتدی جنیبت یدک • گفتم مگر بحیله بچنگش در
آوردم • کندمه ایتدم مکر انی حیله ایله قبضه کتورم • از من رمید و توسن
بختم رمانده رفت • بندن اورکدی و بختم توسنی اورکدی و کتدی مراد
مرشد نظرافت ایله مصاحب اولامدم دیدم بندن نفرت ایتدی و بنی
اضطرابده قویوب کتدی دیمکدر • خوش دلم چو در دل من جای تنگ یافت

کرک کوربیلز وصورت مضارعده اولور غایب اولمق ممکن در چ

طرب انکیز وصف عشقدر

بسن

بنم بختمک صنعی

انصاف صورتنه دیدکلری در • هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست • خدا
دن هیچ اکلک شرمی و سنک یوزکدن حیاسی یوقدر مراد زاهد حافظی مرشددن منع اتدکی
و حافظک اکا سوزنی رد اتدوکی بیان در • ب • منعم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان •
معذور دارمت که تو او را ندیده • ای شمع صبح گریه بحال من و خود کن • ای صبح شمعی
بنم حالمه و کندو حالکه کریه ایله • کین سوز نهانی نه ترا هست و مرا نیست • زیرا اله
دکلدر که بو سوز نهانی سنده اوله و بنده اوله یعنی اکلمزده بیله وار در نته کم مصراع اول
بو معنی یی مبین در سروری افندی هست بر نه نیست کتورمش در لکن معنی علیل
دوزنی تبدیل اتمش در • الله شهید و کفی الله شهیدا • الله حضرتی شاهد در و الله حضرتی
کافی اولوری شهادت یوندن یعنی الله تعالی نک شهادتی کفایت ایدر غیره احتیاج یوقدر
کین گریه کم از ریزش خون شهدا نیست • کر بو کریه شهدا قانی نک دوکلمه سندن
ناقص دکلدر ریزش اسم مصدر در که دوکلمسنه نک اسمی در • نرگس طلبد شیوه
چشم تو زهی چشم • نرگس سنک چشمک شیوه سنی طلب ایدر زهی چشم زهی تحسین
و استهزا ایچون کلور بو بیت ثانی مراد در خطاب مرشد اولمق اولی در • مسکین خبرش
از سر و در دیده حیا نیست • مسکینک باشندن خبری یوقدر و کوزنده حیا یوقدر اکثر
نسخه ده خبرش واقع اولور بعض نسخه ده خرد واقع اولور • از بهر خدا زلف مپیرای که
ما را • الله ایچون زلفکی زینت اتمه زیرا بزم • شب نیست که صد عربده با باد صبا نیست
کیجه یوقدر که باد صبا ایله یوز غوغا و جنکمز یوقدر یعنی وار در • دی می شد و گفتم صنما
عهد بجای آر • دون جانان کیدر ایدی و ایتدم ای صنم عهدی یرینه کتور • گفتا غلطی
خواجه درین عهد وفا نیست • صنم ایتدی ای کشی غلط ایدرسن بو زمانده وفا یوقدر
بو معنی دخی جائزدر بو عهد قولنده وفا یوقدر بر نسخه ده دخی سکا وفا ایدم غلطی فعل
مضارع مخاطب در و جامی نک یوسف زلیخاسنده واقع اولمش در که نون ایله فعل

کن امر حاضردر

خون دلم چو که بهم دلمه یرنی طاربولوری • گلگون ز راه دیده بصحرا دواند و رفت •
چشم یولندن صحرایه گلگون یلدردی و کتدی گلگون آل ات معناسنه در که خون دلدن مراد
بو درکه بو بیت تجرید اولور در مضمون بیت زیاده المقدن قان اغلدغن بیان در • ب • شبدیز
خط دلبر تو زتب کللدتا • گلگون اشک عاشق طوتوب طوتوب بکلمز • چون بنده را
سعادت خدمت نداد دست • چونکه بندیه اول مرشدک خدمتی سعادتی میسر اولمدی بوسید
آستانه و خدمت رساند و رفت • مرشدک آستانه سنی اوپدی و مرشدی بنده لک حد
متنی ایرشدردی و کتدی • گل در حجاب بود که مرغ سحرگهی • گل اچلمش ایدی که سحر قنقنک
بلبلی • آمد بباغ حافظ و فریاد کرد و رفت • حافظک باغنه کلدی و فریاد ایلدی کتدی
گلک حجابده اولمسی عالم قبضدن کنایتدر مرغ سحرگهی دن مراد جذبه بحری در که عدم استعداد
ندن قلب حافظه تأثیر اتمدوکی اشعار در باغ حافظدن مراد دل حافظدر حاصل معنی حافظ
وقت سحرده نفحه رحمانی دن و جذبه یزدانی دن محروم اولدی دیمکدر بو وجهه دخی جائزدر حافظ
اول مرشدک فراقندن برالله ایرشدی که انک بو حالنه مرغ دخی فغان و ناله ایلدی
کس نیست که افتاده آن زلف دوتا نیست • که بو قدر که اول ایکی قات زلفک افتاده سی دکلدر
زلف دوتادن مراد ظلمت کون در که انک وجودی حجاب قدس و اصل اولمغه مانع قویدر
نته کیم مصراع ثانی مبین در • در رهگذری کیست که دامی ز بلا نیست • کیم در که رهگذرنده بلادن
بر طوزاقی یوقدر • ب • هر کس بقدر خویش گرفتار محنتند • کس را نداده اند برات مسلمی
روی تو مگر آینه نور الهی است • سنک یوزک مکر نور الهی آینه سیدر خطاب مرشده اولمق
روشن در محبوب مجازی یه اولمقدن • حقا که چنین است و درین روی و ریا نیست
حقا که بویله در و بو سوزده روی و ریا یوقدر حقا لکی معناسنه مستعمل در بری ثبوت و بری قسم در
هر محلده که روی ریا ایله جمع اوله روی انده ریا معناسنه اولور • زاهد ندهم توبه ز
روی تو زهی روی • زاهد سنک یوزکدن بکا توبه ویرر زهی یوز زهی روی ترکیده ا

دیکر از طرزین معناسنه در

زهی بوینده استهزا ایچوندر

انصاف

نفی مخاطب در بعد حذف النون فعل مضارع مخاطب در که غلطیدن دن مشتق در
الا تا نغلطی تا نگویی • که از ما عاشقی از وی بگویا • چون تا چشم تو دل میبرد از گوشه نشینان •
چونکه سنک چشمک کوشه نشینلردن کوکل آلیدر • دنبال تو بودن کنه از جانب ما نیست •
سنک اردنجه اولمق کناه بزم جانبمزدن دکلدر خطاب خدایه اولمق روشندر که چشم
ذات معناسنه اوله خواجه حافظ بو مصرع ثانیی شیخ سعدینک دیوانندن تضمین اتمشدر
کر انک مصراع اولی بودر • بیت • دنبال تو بودن کنه از جانب ما نیست • با غمزه بگو تا دل مردم
نستاند • باز آ که بی روی تو ای شمع دل افروز • کرو کل که سنک یوزک سرای کوکلمه سرور
ویرجی محبوب • در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست • حریفلر بزمنده نور و صفا اثری
یوقدر • گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت • اکر پیر مغان بنم مرشدم اولوری ایسه
نه تفاوت یعنی تفاوت اتمز • در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست • زیرا هیچ بر سر
یوقدر که خدادن انده بر سر یوقدر یعنی هر کسده بر سر واردر ایلیه اول سردن مرشد
اولسون سزا کرک بو بنده دکر جو ارادهٔ کل قبیلندندر • گفتم بر خورشید که من چشمهٔ
نورم • خورشید قنده بن چشمهٔ نورم دیکی • دانند بزرگان که سزاوار سها نیست
اولولر بیلورلر کم سهایه لایق دکلدر کیعنی لفظنک فاعلی سها در که مصراع ثانیده اولان سها
انک مفعولی در سها بر کوچک کوکبک اسمیدر مراد اخفی اولنکسه کندودن اعظم اوله نک
قنده کبر ایلمک معقول دکلدر ایدوکنی اشعاردر • بیمار غریبان سبب ذکر جمیلست • غریب
لره رعایت ایلمک ذکر جمیله سبب در • جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست • ای جان
سزک شهرکزده مکر بو قاعده یوقدر زیرا غریبلره هیچ التفاتک یوقدر • عاشق چه کند
گر نخورد تیر ملامت • عاشق نیلیه یعنی نیه قادر در اکر ملامت اوقنی یمیه مراد عاشقه
ملامتدن خلاص میسر دکلدر ایدوکنی اشعاردر • با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست • هیچ
دلاور ایله قضا تیرنه سپر یوقدر یعنی انی کندوسندن دفع ایتمکه قادر دکلدر • در

وحال بو نغ پس معناسنه در

آه امر حاضر در

بروملا عنه معناسنه در

قاعدة عادت

در صومعهٔ زاهد و در خلوت عابد • زاهدک صومعه سنده و عابدک خلوتنده • جز گوشهٔ
ابروی تو محراب دعا نیست • سنک ابروک کوشه سندن غیری دعا محرابی یوقدر یعنی توجهلری
سکا در خطاب خدایه در • ای چنگ فرو برده به خون دل حافظ • ای حافظک کوکلی قانینه
پنجه سن باتورمش کسه • فکرت مگر از غیرت قرآن خدا نیست • خدای عز و جل نک قرآنی
غیرتندن مکر سنک فکرک یوقدر مراد اهل قرآنه رعایت و تعظیم لازم ایدوکن بیاندر
وله ایضا روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست • بر نظر یوقدر که سنک یوزک
پرتوندن روشن دکلدر یعنی جمیع سنک چشمه سن نور ویرسن • منت خاک درت
بر بصری نیست که نیست • بر بصر یوقدر که انک اوزره سنک خاک درک منتی یوقدر یعنی
وارد زیرا جمله یه سکا محتاج در خطاب خدای تعالی حضرتنه در • ناظر روی تو صاحب
نظرانند آری • بو سنک یوزکه نظر ایدیجی صاحب نظرلردر یعنی صاحب نظرلردن
مراد اولیاء الله در • سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست • هیچ بر سر یوقدر که
انده سنک کیسوک هوسی یوقدر مراد بو درکه هر کسک اسرار الهیه یه مطلع اولمق هوسی واردر
اما هر کسه ویرلمز خطاب بنه خدایه در • اشک من گر ز غمت سرخ بر آمد چه عجب
بنم کوزم یاشی اکر سنک غمکدن قزاردیسه نه عجب یعنی عجب دکل • خجل از کردهٔ خود
پرده دری نیست که نیست • بر پرده دریجی یوقدر که کندو ایشندن خجل دکلدر
اشکده خجلت قان اولوب قزاره سبیدر زیرا حمرهٔ خجل صفرهٔ وجل در مراد عشقدن ا
اولان کریهٔ خونینی کنایت ایله اشعاردر خطاب بنه خدایه در • آب چشمم که بر او
منت خاک درتست • کوزم یاشی که انک اوزره سنک خاک درک منتی واردر •
زیر صد منت او خاکی در نیست که نیست • بر خاکی یوقدر که کوزم یاشینک
یوز منتی آلتنده دکلدر یعنی منتی التنده در • تا بدانی که نهفتند زنیمت گردی
تا باد نسیم دن سنک دامنکه منکه بر غبار اولوردیسه یعنی ابر نسیمه دیو • سنبل خونی

از فطرم رهگذری نیست که نیست • بر رهگذر یوقدر که بنم نظرم دن قان سیلی دکلدر یعنی
هر رهگذرده سیل خون وار در مراد عشقده عاشقه کثرت بکالازم ایدوکن اشعار در • نازکان
را سر عشق تو است وام • نازکلر عشقی سری وام در وام در • که بهر کام ز زنی زه خطری
نیست که نیست • زیرا بو یعنی عشق یولنده بر آدم یوقدر که انده بر خطر یوقدر یعنی زیاده خطر
ناک در ب ناز پیش را عشق وتر بیدن نیر بیدجان من • شیر مردان بلاکش یادرین غوغای
بحضد • تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزند • تا هر برده سنک سیاه سر زلفکدن سوز سویلیه
باصبا کفت وشنیدم سحری نیست که نیست • بر سحر یوقدر که باد صبا ایله کفت وشنیدم یوقدر
یعنی وار در مراد اسرار الهیه دن دعیب هو تیدن هر برده سوز سویلیمکه بی افشا ایتمکدن
منع ایدرم دیکلر • معقلی نیست که از پرده برون افتد راز • معقول دکلدر که راز
پرده دن طاشره دوشه • ور نه در مجلس رندان خبری نیست که نیست • یوخسه
بر خبر یوقدر که اولیاء الله مجلسنده یوقدر یعنی اولیاء الله احوال عالمه واسرار مطلع
اولمشلردر لیکن اظهار افشا ایتمکه خدادن اجازت یوقدر بیت علتک عاشق
ز علتها جداست • عشق اصطرلاب اسرار خداست • من ازین طالع شوریده برنجم
ورنی • بن بو پریشان و بر اوز طالعدن انجنورم یوخسه • بهره مندند از سر
کویت دکری نیست که نیست • بر غیری کمسه یوقدر که سنک سر کویکدن نصیب لو دکلدر
یعنی بهره مند اولمشلردر خواجه حافظ طریق ادبه سلوک ایدوب ایدر که مراد دکلک عدم
حصولی طالعمدن در دکر نه خدانک کرم وفیضنه نهایت یوقدر ب ادبوا النفس
ایها الاحباب • طرق العشق کلها آداب • از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش
سنک شیرین لبک حیاسندن ایم نوش چشمه بی • غرق آب و عرق اکنون شکری نیست
که نیست • ممدی بر شکر یوقدر که آب و عرقه غرق دکلدر یعنی عرق اولمشلر عرقدن
مراد بو نوع کلاب اولمق الطیب در نته کم عادت ناسدر که شکری شربت ایتدکلری

وقت

وقت اکثر زماننده کلاب ایله تعبیه ایدرلر عرق کلاب معناسنه زیاده مشهوردر سروری
افندی بو نوعه اصابت ایتمشدر • نه من دلشده از دست تو خونین جکرم • همان
بن عاشق سنک الکدن خونین جکرده کلم • کز غم عشق تو پر خون جکری نیست که نیست
که بر جکر یوقدر که سنک عشقک غمندن پر خون دکلدر یعنی پر خون در خطاب خدایه در
شیر در بادیه عشق تو روباه شود • ارسلان سنک عشقک صحراسنده دلکو اولور
آه ازین راه که در وی خطری نیست که نیست • آه بو یولدن که بر خطر یوقدر که انده یوق
یعنی وار در خطاب خدایه در مراد طریق عشق زیاده خطرناک ایدوکن بیان در • از وجود
اینی قدر تم نام ونشان هست که هست • بنم وجودمدن بو قدر نام ونشان وار در که
وار در یعنی وجودم همان وجود محسوس در که انده اصلا کبر وانانیت دن برشمه یوقدر
ورنه از ضعف در آنجا اثری نیست که نیست • یوخسه انده که مراد وجودی در ضعف
دن بر اثر یوقدر که یوقدر یعنی وجودمده حددن زیاده ضعف وار در • غیر ازین نکته
که حافظ ز تو نا خشنود ست • بو نکته دن غیری که حافظ سندن خشنود دکلدر •
در سراپای وجودت هنری نیست که نیست • سنک باشدن ایاغه یعنی جمیع وجو
دکده بر هنر یوقدر که یوقدر یعنی جمیع هنر سنک ذاتکده موجود در نکته بو نوع عیب
معناسنه در نته کم بنه بوده بو انده نکته بو معنایه واقع اولمشدر ب حافظ
جواب لطف ز نظم تو میچکد • حاشا چه کونه نکته تواند بر آن کرفت وله ایضا
نظر پیر مغان موجب عیش وطربست • مرشد کاملک نظری عیش وطربک سببی در
روضه میکده را آب وهوای عجبست • میخانه باغچه سنک عجب آب وهوایی وار
در مراد بو در که مرشد کاملک نظری مریدی ریاضت وعشق وفیض وجذبه
سببی ایله جناب قدسه وصل ایدرر روضه میکده دن مراد مرشدک آستانه
سیدر که دل دنیا غمندن اصلاح اثر قو فرحا ایدر • هر از باب کرم در قدم

اد او لیست • ارباب کرکمه باشی اکنک قدمندن اولمق اولدر • غیر ازین شرح
و بیان جرأت ترک ادبست • بوندن غیری یعنی بوندن زیاده اول مرشد کاملک
وصفنده سوز سویلمک ترک ادبه جرأتدر بو وجهه ذهنی جائزدر بو شرح و بیاندن
غیری که شرح بیان لفظلری این لفظه معروف اوله مراد کریملره اول مرشددن
سعادت ایرشمش دیمکدر • قصهٔ جنت و آوازهٔ بیت المعمور • جنت قصه سی
و بیت المعمور آوازه سی بیت المعمور معروفدر که یاقوت احمردن بر بیت ایدی که
طوفان نوحده آسمانه رفع اولندی که کعبهٔ شریف انک یرینه بنیاد اولندی • شرحی از
جلوهٔ خمخانهٔ بنت العنبست • بنت العنب میخانه سنک ظهورندن بر شرحدر بنت
العنب شرابدر که بوندن عشق الهی مراد در میخانه دن مراد مرشد آستانه سیدر که
عشق الهینک جلوه و ظهور ایدجک یریدر یعنی کعبه و بیت معمور تجلیء عشقدن بر پرتو
در زیرا جمیع اشیانک وجودنه عشق سبب اولمشدر سروری افندی بنت یرینه
بیت اختیار اتمشدر اما بو بیته مناسب دکلدر • خاطر خاطر ما بادهٔ نعلی طلبید
بزم نفحات رحمانه سببی ایله خاطر و شریف اولمش خاطر عشق الهی طلب ایلدی
تا همینک اندر طلب نقره و جلب ذهبست • خسیس سیم طلبنده و زر جلبنده در
یعنی بونلرک کسب و جمعنه سعی ایدر • در ازل بر سر هر کس قلمی رفت خموش
ازلده هر کمسنک باشی اوزره بر قلم کتدی خاموش اول مراد بودرکه هدایت و
ضلالت و صلاح و فسق روز ازلده مسطور و ثابت اولمشدر • کعبه و بتکده
و جنت و دوزخ سببست • کعبه و بتخانه و جنت و دوزخ سبب و بهانه در • کنج
بی مار میسر نشود قصه مخوان • کنج مارسز میسر اولماز قصه اوقمه یعنی آوردی
صاوردی قو • دولت مصطفوی را لهب بولهبست • مصطفایه منسوب دولته
بولهبک لهبی وار در یعنی حبیب اکرمه اگرچه نبوت دولتی ویرلدی لکن ملعون ابولهب

اکر

آوازه صدا

بیجه یلکلی

بعض دیوان ... واقع اولنشدر

اکر معارض اولیدی و انک الندن بو قدر بلالر چکیدی پس معلوم اولدی که هر دولته
محنت و هر عزته ذلت و هر رحمته زحمت لازمدر • کو هر پاک بود جوهر حشمت لیکن
پاک ذات حشمت جوهری اولور اما یمینی زیاده حشمت و دولته اگرچه حسب و نسب
صاحبی ایکن در لیکن • عمل کوش که حشمت نه با اصل و نسبست • عمله چالش
زیرا عقبی حشمتی اصل و نسب ایله دکلدر عمل ایله در • فاذا نفخ فی الصور فلا
انساب بینهم • دل حافظ بحقیقت ز ره توفیق خداست • حافظک کوکلی همان بو یولده
که مراد آن عشقدر خدانک توفیقی ایله • جار و ذان سعی کنان روز و شب اندر ره
طلبست • ایدی کیجه و کوندز طلبده سعی ایدیجی در **ولد ایضا** خم زلف تو دام
کفر و دینست • سنک زلفک بوکلی کفر و دینک طوزاغی در • ز کارستان تو یک
شمه اینست • سنک کارخانکدن بر شمه بودر بو وجهه داخی جائزدر بو شمه دن
خم زلفدن مراد بونده ظلمت کونینک متضاعف اولمسی در که اهل دین و اهل
کفر اکه مقید و مبتلا اولمشلردر و خم زلفدن مراد غیب هویت اولمق احتمالی در
که اهل اسلام و اهل کفر اکه کرفتاردر اول سبب دنکه ایکی زمره دن بیله عشاق
پیدا اولورلر ایچوق واقع اولورکه کافر ایکن هدایت حقه مظهر و دوشون مقبول
درکاه اولور خطاب خدایه در • جمالت معجز حسنست لیکن • سنک جمالک معجز
حسن در یعنی حسنده سکا همتا و نظیر یوقدر لیکن • حدیث غمزه ات سحر مبینست
غمزه نک سوزی یعنی غمزه نک کندوسی آشکار اسحر در که نیچه فتنه لر اندن پیدا اولور
بدان چشم سیه صد آفرین باد • اول سیاه چشمه یوز تحسین اولسون • که در
عاشق کشی سحر آفرینست • که عاشق کش لکده سحر یراد جی در چشمدن مراد
ذات باری در که جمله تأثیرات اندندر عاشق کش اولمسی عاشقک وجودنی فانی سی
عشق ایله افنا ایدوب وجود باقی یه ایرشدرمیدر • عجب علمیست علم

هیهات عشق • عشقک علم حسابی برعجب علم در • که چرخ هشتمش هفتم
زمین است • کرسی ترجیمی فلکا که یدنجی یردر مراد مرتبهٔ عشقک بلندلکن بیاندر
که فلکک ثامنی بو رفعت ایله انکه یدنجی یری کبی آلچقدر • نپندار که بدگو رفت
و جان برد • حاشا ینه سن که خلقی یرامز سویلیجی دنیادن کیتدی وعذابدن
جان التردی یعنی خلاص بولدی • حسابش با کرام الکاتبینست • انک حسابی
کراما کاتبین ایله در یعنی دنیاده نه ایتدی ایسه آخرتده انی بولور • من عمل
صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها • زچشم شوخ او جان چون توان برد • انک
شوخ او جان چون توان برد • انک شوخ چشمندن جان خلاص ایتمک نیجه ممکن در • که
دایم با کمان اندر کمینست • که دایم یای ایله پوصوده در مراد عین الله ناظرة الینا
جنیجه حق تعالی دن اختفا قابل دکلدر ایدوکی وموتدن خلاص متعذر اولدیغی بیاندر
شنو حافظ زگیسو زلفش ایمن • ای حافظ انک زلفی مکرندن ایمن اولمه که دل برد
وکنون در بند دینست • که کوکلی التدی و شمدی دینی التمک قیدنده در بوندن مراد
مکر خدادن ایمن اولمامغه تنبیه در بعض دیوانده مخلصی بو بیتده واقع اولمشدر
زجام عشق می نوشید حافظ • عشق جامندن می نوش ایتدی حافظ • مدام اش
رندی و مستی از نیست • مدام حافظک رندلکی ومستلکی بوندندر که مراد
شراب عشقدر بعض نسخه ده بویله واقع اولمشدر • بجان او که کش چو حافظ نازکش
ای دل • اول نازنینک نازنی حافظ کبی جان ایله چک ای کوکل حافظ بوندن کنایه
سنی غایب منزله سنه تنزیل ایتمشدر • که ناز نازنینان نازنینست زیرا نازنین
لرک نازی نازنین ولطیف در نازنش ده اولان ضمیر غایب خدایه راجع در
وله ایضا روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست • صوم برجانبه
کیتدی و بیرام کلدی و کوکللر جوش ایتدی • می زخمخانه بجوش آمد و می

باید خواست • شراب میخانه دن جوشه کلدی ایچمک کرک مراد مرشدک اعتکافدن
خروج مریدلرک مستفیض اولجق زمانی کلدوکنه اشعار در • نوبت زهد فروشان کران
جان بگذشت • کران جان زهد فروشلرک نوبتی کچدی • وقت شادی وطرب
کردن رندان برخاست • رندلرک شادلغی و شنلکی وقتی کلدی قالقدی یعنی کلدی
مراد مرایی لرک زهد زمانی کیتدی وعشاقک جوش وخروش زمانی کلدی دیمکدر •
چه ملامت رسد آنرا که چو ما باده خورد • نه ملامت ایرشور اول کیمسه یه که بزم کبی
شراب ایچه • این نه عیبست بر عاشق رند و نه خطاست • رند عاشقه قتنده نه عیب
و خطا دکلدر مراد بودر که شراب عشق ایله مست اولانه طعن وملامت ایرشمز زیرا
بوحالت فسق وعصیان دکلدر بعض دیوانده بویله واقع اولمشدر • چه ملامت
خورد آنکس که چو ما باده نخورد • بو معنی دخی خوب در نه ملامت یر یعنی حکا
ملامت یر اولان کمسه که بزم کبی شراب عشقی نوش ایلمیه چو بو معنی یه چوق واقع
اولور • باده نوشی که درو هیچ ریایی نبود • بر باده نوش که انده هیچ بر ریا
اولمیه • بهتر از زهد فروشی که درو روی ریاست • یکرکدر اول زهد فروشدن که
انده ریا وار در • ما نه مردان ریاییم و نه از اهل نفاق • بز نه ریا مردلری ایز و نه
اهل نفاقدن ایز • آنکه او عالم سرست برین حال گواست • اول الله که عالم سردر
بو حال اوزره شاهددر • فرض ایزد بگذاریم و بدی هم نکنیم • الله تعالی نک
فرضنی ادا ایدرز و نامشروع فعل دخی ایلمیز • وانچه گویند روا نیست نگوییم
روانست • وانی که اهل شرع نامشروع در دیرلر مشروع در دیمیز • چه شود
گر من و تو بهم دو سه باده خوریم • نه ضرر اولور اگر بن وسن بر ایکی پیاله شراب
ایچه ایز • باده از خون رزانست نه از خون شماست • شراب رزک قانندندر
درسنک قانکزدن دکلدر رز اصمه داوزم جیوعی مراد عشقه کوششی انکدرن

یوزه

بتره فائده متوسز سوزه ایدن نه ضرار بر سور دیکلور • این نه عیبست کزین عیب
خلل خواهد بود • بو عیب دیکلور که بو عیب دن خلل و نقصان اولسه کرک • ور بود
عیب چه شد مردم بی عیب کجاست • اکر عیب اوله نه اولور عیب سز کمسه قنده در
حافظ از چون و چرا یکدم بیا نوش دمی • ای حافظ چون وچرادن فراغت ایله دیردم
شراب ایچ یعنی عشقه چالش • نرود کشمکش چه مجال سخن چون و چراست • اول الملک
حکمی قتنده چون و چرا سوزینه نه مجال وار در زیرا لا یسئل عما یفعل حسنجه حضرت
حقه جمیع مرد جمله اعتراض اتمکه امکان و مجال یوقدر همان قضا یه رضا کرک ولـه
ایضا دلم ملال کرفت از جهان و هرچه درونست • کونکلم جهاندن و انکده اولنان
اولن هر نسنه دن ملال طوتدی یعنی منقبض اولدی دیکر ندی • در دون خاطر ما کسی نکنجد
الا دوست • بزم خاطرمز ایچنه کمسه صغماز الا دوست یعنی قلبمزده عشق الهی دن غیری
بر نسنه یوقدر • اکر از کلش و صحبت بجا رسند بوی • اکر سنک وصالک کلشندن بزه بر
رایحه ایرشه خطاب خدایه در بوی دن مراد نفحهٔ المحبه در • دلم چو غنچه نکنجد زشادی
اندر پوست • کونکلم غنچه کبی شادلغدن پوستنه صغماز • نصیحت من دیوانه در
طریقت عشق • عشق طریقتنده بن دیوانه یه نصیحت • همان حکایت دیوانه و سنک
و سبو نست • همان بر دیوانه و طاش و دستی حکایتیدر مراد دیوانه دستی بی طاش ایله
بجه شکستن ایدر سه بنی عقل معاشدن دورا و لمش عاشق دخی نصیحتی اکر شکست
ایدرم دیکلور • بکو تو زاهد خلوت نشین را بهر دی کزو مکن تو عیب ایستون • از انکه کوشهٔ
محراب ما خم ابرو دوست • اول سبب دن که بزم محرابمز کوشهسی جانانک ابروسی بوکلی در
خم ابرودن مراد غیب هویتدر • میان کعبه و بتخانه هیچ فرقی نیست • کعبه و بتخانه
اورتاسنده هیچ بر فرقی یوقدر مصراع ثانینک مضمونی خصوصنده • بهر طرف
که نظر میکنی برابر اوست • هر طرفه که نظر ایدرسن اول خدانک برابری در مراد

نابنها تولو

نابنها تولو افتم وجه الله ایناما تولوا فثم وجه الله حسنجه هر صحف ده بی جهت حاضر در
و فنا ضرور تده نماز ده هر جانبه توجه جایز اولمسنه حکمت بو در • قلندری نه بر
زیر بشت و موی پا ارزد • قلندرلک صقل و قیل و قاش تراش اتمک ایله دکلدر
حساب راه قلندر بدانکه موی نمو ست • قلندر یعنی قلندرلک یولنک حسابنی بیل
کر موی نموی در یعنی زیاده مشکل در زیرا حقیقتده قلندرلک ما سوی دن فراغت
در • کذشتن از سر مو در قلندری سهلست • قلندرلکده موی پاهو شندن کچمک
آسان در • چو حافظ انکه زسر بکذرد قلندر اوست • اول کمسه که حافظ کبی باشدن
کچر قلندر اودر ولـه ایضا حدیث سرو کر کوید به پیش قامت دوست • سرو
سوزن کیم سویلر یعنی سروی کیم وصف ایدر دوستک قامتی قتنده • کر بیش بلندی
سرو سهی ز قامت اوست • زیرا سرو سهینک سربلندیلکی انک قامتندن در
دوستدن مراد خدای تعالی در نتیجهٔ کلام مصنوعک صانع قتنده نه وجودی نه
قدری وار دیکلور • خیال قامت سرو تش بکلشنم زان رو • انک قدی سروی تشبیه
اتمزم اول سبب دن • کر سرو اکرچه بلندست قامتش خود روست • کرچه سروک
اکرچه قدی بلند در لکن خود رو در که تربیه یه متعارف اولمش در و تاسه در خود
رو کندو دن بتحی معناسنه در بو وجه ایله جایز در که سرو اکرچه بلند در اما قامتی خود
رو در بو غزلده اولن دوست دن و اوست دن مراد خدای عز و جل در • خیال قامتنی
سرو تش متبسم دیده ز ماست • انک سرو قامتینک خیالی بزم کوز ذرک منعمی در یعنی
دایم نظرمزده در • از انکه سرو سهی را مقام بر لب جوست • زیرا سرو سهینک
قامتی اراما قدکنار نهر در مراد محبوب حقیقی نک خیالی چشمدن غایب اولمدیغی بیان در
صبا ز زلف و خط و خال او حدیثی شنید • صبا انک زلف و خط و خالندن بر نکهه سوز
مشک کفت از انست کین چنین خوشبوست • مشکه دیدیکی اول سبب دن در که

بویله خوشبوی در خوشبوی اولن بونن مشک اولمق اولی در باد صبا اولمقدن کویا
اول زلف وخال وخط دن اکه بوی تاثیر ایلدی مراد مشک دن اولان لطیف رایحه
نفحات رحمانیه دن برشمه ایروکن بیان در • فراز بدر منیرش خطیست لیکن کش انک
بدر منیری یعنی منور یوزی اوزرنه خط وار در اما تمه • نوازند آنکه جلالتست یا خم
ابروشت • بیلمزلر انی که هلال میدر یا قاشی بوکلمی می در مراد صنع خدا انک غرابتی
استحسان اتمک وار اول وقت منیرشن اولن منیر غایب مجازی بجوبه راجع اولور بدر
منیردن مراد روی در وروی دن مراد ذات باری در وخط دن مراد حقیقت صفتی اولمق
ممکن در بو وجه اوزره ضمیر غایب خدایه راجع در • هزار جان گرامی فدای آنکه سرش
بیک عزیز جان اول کمسنه فدا اولسون که انک باشی • فتاده در خم چوگان زلف او
چون کوشت • انک زنخی چوکانی بوکلمه طوب کبی دوشمش در مراد هر کیمکه غیب
هویته مطلع اولوب حقک ارادتی چوکانی اوکنده رضا وتسلیم باشنی طوب ایده هزار
جان گرامی اکه فدا اولسون دیمکدر • نه وارد با تن طلبت کام دل اگر جویی سن اگر مراد
دل طلب ایدر سک انک دیا نندن طلب ایله • چو حافظ از لب چشمش مرو که عین
جوست • حافظ کبی انک چشمی اردنجه کتمه زیرا چشمی جنک آتچی یعنی جنک وغوغا
ایدیجی در مراد مراعه وصول کلام الله دن آسان و ذات دن مشکل ایدوکن اشعار در
نته کم حبیب اکرم بیورمش در تفکروا فی آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله دیمان
ان مراد کلام الهی در چشم دن مراد ذات باری در ولہ ایضا سخن شناس
نه دلبرا خطا اینجاست • سخن شناس دکلسن ای دلبر خطا بو رادر • چو بشنوی
سخن اهل دل مگو که خطاست • چون که اهل دلک سوزنی اشیدرسن خطا در دیمه
مراد اگر اولیانک اصطلاحاتنی فهم اتمکه قادر اولمیه سن انلره خطا اسناد اتمه بلکه
خطایی کندیکه نسبت ایله دیمکدر اهل دلدن مراد اولیاء الله در • سرم بدنیی

وعقبی

وعقبی فرو نمی آید • باشم دنیایه وعقبی یه آشغه کلمز • تبارک الله ازین فتنه‌ها که
در سر ماست • تبارک الله بو فتنه لردن یعنی تحسین بو فتنه لرن که بزم باشمزده در
فتنه لردن مراد عشق الهی ومستلکدر وغیب هویتدر • درون اندرون من خسته
دل ندانم کیست • بن خسته دلک ایچنده بیلمزم کیم در • که من خموشم واو در فغان
وغوغاست • که بن خاموشم واول فغان وغوغاده در کیمدن مراد عشق الهی
ایله مراد اولمش ایچادر • دلم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب • کوکلم پرده دن طشره
کیتدی یعنی رسوای اولدی قنده سن ای مطرب که مراد مرشددر • بنال هان که ازین
پرده کار ما بنواست • ناله ایله آگاه اول که بو پرده دن که مراد ناله در نرم اشیتمز
رغبتیت ایله در مراد حق تعالی حضرتنه ناله معقول اولوب وصاله وسیله اولمغی
بیان در بنال امر حاضر در خطاب عام طریق ایله مطربه دکلدر • مرا بکار جهان هرگز
التفات نبود • جهان ایشنه هرگز بنم التفاتم یوغ ایدی • رخ تو در نظر من چنین
چنین خوشش آراست • دسنک رخک انی بنم نظرمده بویله خوش تزیین
ایلدی بو سوز جهان بلکه ذرات جهان مرایای شاهد سراپرده غیب اولدیغی اعتبار
ایله در سب جهان مرآت حسن شاهد ماست • فشاهد وجهه فی کل ذرات
نخفته ام ز خیالی که می‌پزم شبهاست • کیجه لر در اویومشم شول خیالدن که پیشورم
یعنی فکر ایدرم • خمار ده شبه دارم شرابخانه کجاست • اون کیجه لک خمارلوغم
شرابخانه قنده در مراد بو در که زمان کثیر در که عالم فیضدن ده ام مرشد کامل قنده در
که انک فیضی سببی ایله عالم بسطه ایرشم • چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم
بویله که صومعه بنم خون دلمدن ملوث اولدی • گرم بباده بشوئید حق بدستت
شماست • اگر بنی شراب ایله یوسکز حق سزک الکزده در مراد صومعه دن جانان
ازلک جایی تجلی سیدن باکره بهره میسر اولمغندن بر مرتبه ده قالدم که

صومعه چون دم دن آلوده اولدی دیمکدر واکر بمعنای بی شراب عشق ایله پور سکز حق ترک
اکلزده در بو سوز معنی دن صومعه یی ذم درکه انوع عشق دن فیض ابرمز دیو • ازآن
بتوبر مغانم عزیز میدارند • اول سبب دن بنی دیر مغانده عزیز طوتررلر • که آتشی که نمیرد
همیشه در دل ماست • زیرا بر آتش که سونمز دایما بزم کوکلمزده در بو دیرده دخی
بجا بردر زیرا بر آتش که ابدی سونمز بزم کوکلمزده در دیر مغان دن مراد مرشد که
آستانه سیدر آتش دن مراد عشق الهی در • چه ساز بود که بنواخت دوش آن
مطرب • نه ساز ایدی که دون کیجه اول مطرب چالدی • که رفت عمر و هنوز دماغم
پر زنواست • که عمر کتدی و دماغم هنوز صدادن پردر مراد بو درکه عالم ارواحده
محبوب حقیقی دن کوش جانه الست بربکم ندایی که ایرشدی عمر آخره ایرشدی
هنوز دماغم اول صدادن پردر • بیت • الست از ازل همچنان نشان بکوشش
بتو یاد قالوا بلی در خروشش • ندای عشق تو دوشم در اندرون دادند • دون کیجه
درون دلمه بکا سنک عشقنک نداسنی ویردیلر • فضای سینه حافظ هنوز پر ز
صداست • حافظک سینه سی صحراسی هنوز صدادن پردر خطاب خدایه در مراد عشق
الهی کبی دکل ایدوکن بیان در بعض دیوانده مخلص بو بیتده واقع اولمشدر •
ازآن زمان که بحافظ رسید صوت حبیب • اول زماندن که حافظه سنک صدای
ایرشدی حبیب دن مراد حضرت خدادر • فضای سینه ز شوقم هنوز پر ز صداست
شوقدن سینم صحراسی هنوز صدادن پردر • حرف الثاء • درد ما را نیست درمان
الغیاث • بزم دردمزه درمان یوقدر الغیاث الغیاث لغتده مدد یاردم ایدیجی معناسنه
در مراد درد عشق قابل علاج دکل ایدوکن بیان در • هجر ما را نیست پایان
الغیاث • بزم فراقمزه نهایت یوقدر الغیاث • دین و دل بردند و قصد جان
کنند • دین و دلی الدیلر او جان قصد ایدرلر • الغیاث از جور خوبان الغیاث

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

الغیاث خوبلر جورندن الغیاث خوبان دن مراد مرشدلر در جور دن مریدلره حقنده ریاضت
و مجاهده ایچون اولن اهتماملری در و مجازی محبوب اولمق جایزدر که مرایادی خلقی
خوبلردن تنفر ایتمک اوله • در بهای بوسه جانی طلب • بر بوسه بهاسنده برجان طلب
ایدرلر • میکنند این دلستانان الغیاث • بو دلستانلر الغیاث میکنند کلمه سی مصراع
اوله قید اولمزی سهولت معنی ایچون بوسه دن مراد جذبه الهی در که اکا ترتیبی
سی ایله حاصل اولور هرجانه دکل بیک جانه معتبر در دلستاندن مراد مرشدلر
اولمق روشندر و مجازا محبوبلر اولمق جایزدر • خون ما خوردند این کافردلان • بزی
هلاک ایتدیلر بو تز رحم سزلر • ای مسلمانان چه درمان الغیاث • ای مسلمانلر نه درمان
الغیاث بو بیتک مضمونی بوندن اول مذکور اولان بیت کبی در همکنلی معنای حقیقی سنه
داد مسکینان بده ای روز وصل • مسکینلرک دادنی ویرای وصال کونی •
از شب یلدای هجران الغیاث • هجران سنه یلداسندن الغیاث هجرانی
دردی دیکر می رسد • هر برزمان بر غیری درد ایرشور • زین و آن بی دل و جان
الغیاث • بو بی دل و بی جان مصاحب دن الغیاث حریف دن مراد فراق در
همچو حافظ روز و شب بی خویشتن • حافظ کبی روز و شب بی خود و بی اختیار • کشته
ام کریان و سوزان الغیاث • کریان و سوزان اولمشم الغیاث • حرف الجیم
سرفراز از همه دلبران بستانی تاج • لایق در که دلبرلرک جمله سی سندن باج الرسن •
که بر سر همه خوبان کشوری چون تاج • زیرا اقلیم خوبلرک جمیعی سنک باشی اوزره
تاج کبی سن خطاب حبیب اکرمه اولوب و خوبلردن مراد سایر انبیا اولمق
روشندر • بیت • ای خاک ره تو عرش را تاج • یک پایه ز قدر تست معراج
دو چشم شوخ تو آشوب جمله ترکستان • سنک ایکی مست چشمک جمله ترکستانک
غوغا و فتنه سیدر • بچین زلف تو ماچین و هند دادند خراج • سنک زلفک

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بو کلمه یا چین و صنم خراج و برمش در یا چین زلفک چیننه و صنم سوادنه کوم در
بنه حبیب اکرم مراددر اولمق روشن در ب روی چو فرّک ای صنم ابطحی لقب •
آشوب ترک و شور عجم فتنهٔ عرب • بیاض روی تو روشن ترست از رخ
روز • سنک یوزک بیاضی کون یوزندن روشنرکدر • سواد زلف تو تاریکتر
ز ظلمت داج • سنک زلفک سوادی قره کورکور ظلمت داجدن بوندن مراد بنه حبیب
اکرم در • بحقیقت شفاگی یابم • بو مصرعدن حقیقت ایله قندم شفا بولم • که از
تو دارد دل من نمی رسد بعلاج • بنم کوکلم دردی اکر سندن علاجه ایرشمه خطاب حبیب
اکرمه در مرضدن مراد فراق خدادر شفادن مراد وصال جانانه ایرشمک ایله فراقدن
خلاص بولمقدر • دهان تنگ تو داده بآب خضر بقا • سنک حقه دهانک و برمش در
آب حیاته بقایی • لب چو قند تو برد از نبات مصر رواج • سنک قند کبی لبک نبات
مصردن قدر رواجی الدی ب با لب شیرین تو زد لاف شیرینی نبات • حیضر یانی
از شهر خود بیرون کرد قفس بچوب • چرا همیشه شکنی جان من ز سنک جلاج • ای بنم
جانم سنکدل لکک ایله نیچون جرمش • دل ضعیف که هست او بنازکی چو زجاج
ضعیف کوکلی که نازک لکده اول کوکل صرچه کبی در خطاب بنه هداینه در سنکدل
لکدن مراد صفت استغنای در • چه کونه بسته بموی میان و بحشا دم • بر موی
ایله نه لطیف میان باغلمش یعنی موی کبی میان خلق اتمش دیکده نک یعنی بیی
مصراع ثانی به قید اولندی سهولت معنی الجاجین تنی چو فیل و بر وی بستان کنبد
عاج • وفیل کبی برتنی و عاجدن دوزلمش قبه کبی برسرون و تشرین اوجاق
معناسنه در عاج فیل استخوانی کنبد قبه بسته وبکده نک فاعلی باری تعالی در
بوندن مراد صنع خدای استغرابدر وجه الطف ایله صنع حقی بیان در • خط
تو خضر و دهان تو آب حیوانست • سنک قدک سرو و میانک موی و سنک

چتکلک خضر اغزک آب حیواندر

قد تو سرو میان تو مو بر چو ٥ عاج

عاج

عاج کبی در • فتاده در سر حافظ هوای چون تو شهی • حافظک باشنه سنجلین
برشاه کبی محبتی دوشمش در • کمینه بنده خاک در تو بودی کاج • کاشکی کمینه سنک خاک
درک بنده سی اولیدی بو وجه دخی جائزدر کاشکی سنک خاک درکک کمینه بنده سی ا
اولیدی خطاب هدایه یا حبیب اکرمه اولمق روشن در ومن الجاد اکر بمذهب
تو خون عاشقست مباح • اکر سنک مذهبکده عاشقک قانی یعنی هلاکی مباح ایسه •
صلاح ما همه آنست کان ترا است صلاح • بزه صلاح و فائده دخی اولدرکه اول
سنکا صلاح در خطاب هدایه در مراد قضایه رضاسن اظهار در • سواد موی
تو بنمود جاعل الظلمات • سنک بویک سوادی جاعل الظلمات کوستردی • بیاض روی
تو بکشود فالق الاصباح • سنک یوزک بیاضی فالق الاصباحی آچدی یعنی موی
موبک سوادی مظهر جاعل الظلمات در یوزک بیاضی مظهر فالق الاصباح در جاعل و فالق
بوندم خالق معناسنه در اصباح بوندم صباح معناسنه در خطاب حبیب اکرمه
اولمق روشن در • ز دیدم اشک یک چشمه در کنار روان • بنم چشمیمدن کنارمه
بر چشمه روان اولمش در • که آشنا نکند در میان آن ملاح • که اکی ایچنده ملاح یوزمکه
قادر اولماز مراد آه عشق و فتاده جانان ازلک وصالی و دیداری شوقندن
اولان کثرت بکاسن اشعار در • لبت که آب حیاتست و قوت روح • در دست
سنک لبک که آب حیات در انده روحک قوتی واردر • وجود خاکی ما را ازو ببست •
لذت راح • بزم حقیر و ضعیف وجودمزه شراب لذتی اندن در مراد کلمات الهیه
روح و بنه استمداد حیاتدن قوت ایردکن و صاحب دللر اندن تمام لذت
شراب حاصل اتدکلرن بیان در • زچنک زلف کمندت کسی نیافت نجات •
سنک کمند زلفک پنجه سندن برکسه خلاص بولمدی • نه از کمانچه ابرو و تیر چشم
نجاح • نه ابروک کمانچه سندن و چشمک تیر ندن برکسه خلاص بولدی خطاب

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

خرابه‌در بو مصرعده زلفدن مراد ظلمت کوندر ابرودن مراد غیب هویتدر بیت چشم زن
مراد تأثیر ذاتدر که هرکز کمسه انک خلاصی میسر دکلدر ● صلاح و توبه و تقوی ز ما
مجو هرکز ● یعنی بزدن که هرکز صلاح و توبه و تقوی استمه ● ز رند و عاشق و مجنون کسی
نیافت فلاح ● عاشق المجنون رنددن هرکمسه فلاح استمدی مراد مرتبهٔ عشق الهی
زهد و تقوی طبقه‌سندن بلند ایدوکن اشعاردر حاصل معنی عشق الهی سببی ایله بز
انلره سرفرو ایتمزز دیمکدر زیرا اول مرتبهٔ عشقه نسبت طبقات عوامدر ● نداد لعل
لبت بوسه‌ئی بصد تلبیس ● سنک لعل لبک یوز تلبیس ایله بر بوسه ویرمدی
نیافت کام دلم زو بصد هزار الحاح ● یوز بیک ابرام ایله کوکلم اندن مرادنی بولمدی
مراد جذبات عشقه استعدادی اولمین ایندن مستفیض اولمق زیاده صعوبت اوزره
ایدوکن اشعاردر ● پیاله‌ای چیست که یاد تو کشتیم مدام ● پیاله نه درکه دائم سنک یادکه
یعنی سنک یادکه نوش ایتمیم بو وجه دخی جایزدرکه سنک یادک ایله ● که نخست آن شرب
نشاید کز کف الاقداح ● وبز شراب نوش ایدرز نوش ایتمک و شراب نوش ایتمک
کبی قدحلری دخی نوش ایدرز مراد عشق الهی‌یه توغل اظهاریدر شراب ای
ظرفلری ایله نوش ایدرم دیمکدر ایله ● بیت اگرچه پیر شدی باده نوش مستی
بنوشم فی بجام و شاهیتش هم ● دعای جان تو ورد زبان حافظ باد ● سنک
جانک دعای حافظک ورد زبانی اولسون ● مدام تا که بود متصل مسا و صباح
دائم مادام که مسا و صباح بری برینه متصل اوله مراد قیامته دکن دیمکدر خطاب
مرشده‌در بیت عمری بدعای جاه و جلال تو کفته‌ایم ● منت خدایرا که همه
مستجاب شد وله ایضا ببین هلال محرم بخواه ساغر راح ● ماه محرمک
هلالنی کور شراب ساغرنی استه ● که ماه امن و امانست و سال صلح و صلاح
زیرا امن و امان آیی و صلح و صلاح ییلیدر مراد بودرکه ییلده درت آیی شهر

بوسه‌دن مراد ... وحدت الوجوددر

اقداح جمع قدح

بخواه امر حاضردر

دوم

حرم درکه هر بری قتل یعنی یاکلمزدرکه اول رجب آییدر واوچی سرد یعنی بری برینه
متصلدرکه ذی القعده و ذی الحجه و محرمدر بو درت آیی الله تعالی‌نک قتلدن زیاده
مقبولدر زیرا بو آیلرده طاعت ایتمک ثواب کثیره سببدر مراد بودرکه چون ساغر
صفت اولن هلال محرمی کوردک و انک قدحی دورنه اشارت ایتدوکی رمزی فهم
ایتدک سن شراب عشق الهی نوشنه مشغول اول زیرا تمام زمانیدر ● نزاع بر سر
دنیای دون کدا نکند ● دنی دنیا هوسی اوزره یعنی دنیا ایچون کدا اکمه ایله نزاع ایلمز
بیا دشته بنه ای نور دیده کوی فلاح ● ای کوزم نوری فلاح طوبنی پادشاه قومرآد
کدا انک سلطنت ایله نه ایشی وار دیمکدر ● عزیز دار از زمان وصال را کاندم
وصال زمانی عزیز طوت زیرا اول دم ● مقابل شب قدرست و روز استفتاح
شب قدر و روز استفتاح مقابلیدر یعنی قدر و شرفده بونلر کبیدر روز استفتاح
روز فتح معناسنه‌در ● بیار باده که روزش بخیر خواهد بود ● شراب کتور یعنی بر
شراب اینچ که انک کونی خیر ایله اولور در روزشده ضمیر غایب مصراع ثانیده
اولن هر آنکه‌یه راجعدر اضمار قبل الذکر طریقی ایله ● هرآنکه جام صبوحی نهد چراغ
صباح ● هر اول کمسه که صباح چراغی یرینه جام صبوحی قویه مراد هر کمسه که وقت
سحرده عشق و طاعته سعی ایدوب انک کونی سعادت ایله اولور که لطف حقه مظهر دوشر
دیمکدر ● کدام طاعت شایسته آید از من مست ● بو استان فقیهی مقبول عبادت
کلور ● که تا بکه شام ندا نشنوم ز فالق الاصباح ● که انشام اذان صباح اذاندن
بلمزم بو سوز هضما لنفسه‌در ● دلا تو غافلی از کار خویش می ترسم ● ای کوکل
سن کندو ایشکدن غافلسن قورقرم ● که کس درت نکشاید چو کم کنی مفتاح
که کمسه سنک قپوکی اچمیه چونکه مفتاحی ضایع ایدرسن مراد چونکه توبه‌یه سزا اوله‌سن
سلکه‌دن قالدیرمز دیمکدر ● ببوی جعد بنفشه‌ای حافظ برود آور ●

بیا امر حاضردر

نتیجه ...

جذبات رحمانیه دن بر جذبه یه وصول بولمق امیدی ایله حافظ کبی بر کیجه یی روزه
کتور یعنی احیا ایله بوی بونت امید معناسنه در غیره مجال یوقدر • که بشکفند
گل بخت ز نفحهٔ فتاح • که سنک بختک گلی فتاح نفحه سندن آچله مراد نفحات
رحمانیه دن بر نفحه یه ایرشمک ایله سعادت ابدیه بولسن دیمکدر فتاح دن مراد
خدادر **حرف الخاء** دل منش در هوای روی فرخ • بنم کوکلم فرخک یوزی محبتندر •
بود آشفته همچون موی فرخ • فرخک موی کبی پریشان در بود بونده ادات زمانیه
در بیچ • هندوی زلفش هیچ کس نیست • انک سیاه زلفندن غیری هیچ کمسه
یوقدر • که بد بخور باشد او از روی فرخ • که میوه یعنی و متمتع اوله اول کمسه
فرخک یوزندن زیرا ایم یوزی اوزره در بو سوز انک پاک دامن لکندن و عالی جنابلکندن
کنایه در • سیاهی بیک بخت آنکه دایم • اوبخت لو بر سیاه در اولکه دایم
بود همراه و همزانوی فرخ • فرخک یولداشی و همزانوسی در سیاه دن مراد زلفی
در که هر دم انک ایله بیله در • شود چون بید لرزان سرو بستان • سکوت کبی
دترر یعنی اولور بستانک سروی • اگر بیند قد دلجوی فرخ • اگر فرخک جوزندن قدی کوره
ب آن نه بالاست بهالیست که از روضهٔ قدس • بتمانکه عشاق روان
ساخته اند • بده ساقی شراب ارغوانی • ای ساقی ارغوان شرابی ویر • بیاد
نرگس جادوی فرخ • فرخک جادو چشمی شوقنه یاد بونک کبی محللرده شوق و عشق
معناسنه در نته کم دیرلر شوقکه نوش ایدرم و عشقکه نوش ایدرم • دو تا شد
قامتم همچون کمانی • قامتم بر یای کبی ایکی قات اولدی • ز غم پیوسته چون
ابروی فرخ • غم دن متصل فرخک ابروی کبی ابرو مناسبتی ایله پیوسته غایت
خوب واقع اولمشدر • نسیم مشک تاتاری خجل کرد • تاتاره منسوب اولان مسکک
رایحه سنی خجل ایلدی نسیم رایحه معناسنه در • شمیم زلف عنبر بوی فرخ •

فرخک

فتاح مبالغه در اسم فاعلدر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

فرخک عنبر رایحه لو زلفنک رایحه سی • اگر میل دل هر کس بجایست • اگر
هر کسنک کوکلی میلی بر یره یعنی بر دلبره ایسه • بود میل دل من سوی فرخ
بنم کوکلمک میلی فرخ جانبنه در • غلام خاطر آنم که باشد • اول کمسنک خاطرینک
غلامییم که اوله • چو حافظ چاکر و هندوی فرخ • حافظ کبی فرخک چاکری و هندو
سی اوله هندو بونده بنده معناسنه در فرخ دن مراد محبوب مجازی اولمق
زیاده روشن در مرشد کامل مراد اولنمق ممکن در المعنی فی بطن الشاعر
سروری افندی مراد حبیب اکرم در دیو تصریح ایتمش لکن محله چندان مناسب
دکلدر **حرف الدال** دیدی ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد • کوردکمی ای کوکل
که عشق غمی کرو نه ایلدی • چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد • چون دلبر
کتدی وفادار یاره نه ایلدی چون اماله ایله استفهام در که سروری افندی
بولا اختیار ایتمش در که دلبر بخچه کتدی بن اختیار اتدکم اوزره استفهام دکلدر •
آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت • اه اول ساحر چشمدن که نه اویون
پیدا ایلدی • آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد • آه اول مست دن کم
هشیار مردمه نه ایلدی بعض نسخه ده مصرع ثانی ده آه یرینه داد واقع اولور
معنا اگر کوره اولور • اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار • بنم
کوزم یاشی یارک محبت سزلکندن شفق رنگنی بولدی • طالع بی شفقت بین که
در این کار چه کرد • شفقت سز طالعی کور که بو ایشده نه ایلدی • برقی از
منزل لیلی بدرخشید سحر • سحر وقتی لیلی نک منزلندن بر برق پاریلدادی •
وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد • واه کم دل افکار مجنونک خرمنه نه ایلدی
مراد عشق الهی ایله مجنون اولمش عاشقه محبوب حقیقی نک تجلی سندن بر
پرتو ایرشمک ایله وجودی خرمنی فنایه دیرمش دیمکدر ب

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

بنده بیچ کرت فوت مجنون • که بر ماه منزل لیلی قوی در خطر است • ساقیا
باده بیاور که نکار زنخ به غبغب • ایاب فی کنور شرابی کر غیب تعالی • بیت
معلوم کرد در پرده اسرار چه کرد • معلوم دکلدر که اسرار پرده سنده نه ایلدگی
مراد کثرت ذنوب سببی ایله مغفرت دن امید قطع اتمک معقول دکل ایدوکی
بیان در زیر اسرار خدایه کمسه مطلع دکلدر • آنکه پر نقش زد این دایره
مینایی • اول که بو دایره مینانک نقش لوزم اوردی یعنی منقش و مزین ایلدی
آنا زینا السماء الدنیا بمصابیح دایره مینادن مراد آسمان در • کس ندانست
که در گردش پرگار چه کرد • کمسه بلمدی که فلکک هر کارکیی دونشنده نه ایلدگی
مراد کمسنک اسرار الحقیقه یه اطلاعی اولمازدیمکدر • مگر عشق آتش غم در دل حافظ
زد و سوخت • عشق مگر بو غم آتشی حافظک کوکلنه اوردی و یاقدی • یار دیرینه
ببینید که با یار چه کرد • قدیم یارای کورکز که یاد نه ایلدی یاردن مراد عشق ا
الهی در که روز ازلده و بر لسن دن اشعمدن مراد حال عشق در بیت
آه من العشق وحالاته • احرق قلبی بحراراته • وله ایضا سحر بلبل
حکایت با صبا کرد • سحر وقتی بلبل باد صبا به حکایت ایلدی بلکه شکایت اتدی
بو ایله دیو • که عشق روی گل با ما جفا کرد • که گلک یوزی عشقی بزه بار ایلدی بو
بیت دن جفا اروشن در • از آن رنگ رخم خون در دل انداخت • اول رنگ
رخ دن گل بنم کوکلمه قان اتدی مراد بنی خون بین دل اتدی دیمکدر • و زین گلشن
بخارم مبتلا کرد • و بو گلشن دن بنی خار مبتلا ایلدی زیرا گل لوصولوب
بلبل خار ایله قالور بیت بلبل ز روی گل همه خوف جفا شنید • آه از
ورق بیاد داد این رساله را • مراد عشق مجازی تک بلاسندن غیری فنا کی
حی وار دیمک در • غلام همت آن نازنینم • اول نازنینک همتی تک قولیم

که

که کار خیر بی روی ریا کرد • که خیر ایشی ریاسز ایلدی مراد حق ایچون کار
خیر ایدن بلند همت ایدوکی بیان در • خوشش باد آن نسیم صبحگاهی •
انکه اول صباح وقتنک یلی خوش اولسون • که درد شب نشینان را دوا
کرد • که شب نشینی کرکی درد نه دوا ایلدی شب نشینان دن مراد اولیاء الله در
مراد احیاء لیل ایدنلر فیض سحری میسر اولدیغی بیان در • من از بیگانگان
دیگر ننالم • بن کرو یادلردن ناله ایلمزم • که با من هر چه کرد آن آشنا کرد • زیرا
بکا هر نه که ایلدی اول آشنا ایلدی بو نظردن مراد حق تعالی سرزده سندن شکایت در
گر از سلطان طمع کردم خطا بود • اگر سلطاندن امید اتدم ایسه خطا اولدی
زیرا امیدم حاصل اولمدی • ور از دلبر وفا جستم جفا کرد • اگر دلبردن وفا استدم
ایسه جفا ایلدی • بهر سو بلبل بیدل در افغان • هر جانبده بر عاشق بلبل افغاندن در
تنعم از میان باد صبا کرد • تنعمی اورتادن باد صبا ایلدی یعنی صحبت صبایه
چقدی مراد ناہل اولنلر حضورده ایدوکی بیان در • بیت بلبل ز شوق منظره
زمانه در حریم باغ • گل هر زمان بمجلس ناظری دکر • بو بیت ایله صبانک تنعمی
نه وجهله ایدوکی بیان در • نقاب گل کشید و زلف سنبل • گلک نقابنی و سنبلک
زلفنی چکدی مراد بونلری اوخشادی دیمکدر کشیدن حکمی واو عاطفه وار در •
گره بند قبای غنچه وا کرد • غنچه نک قفتانی کره بندنی چوزدی کره بند تکمه
و عجملر کیدکی قفتانک قولتقی التنده اولان باغی در • بشارت بر بگوی می
فروشان • می فروشلر محله سنه بشارت الت • که حافظ توبه از زهد ریا
کرد • که حافظ ریا ایله اولان زهددن توبه ایلدی می فروشاندن مراد مرشد
لردر • وفا از خواجگان شهر با من • زمانه خواجه [illegible] وفا • کمال دولت
و دین بو الوفا کرد • دولت و دینک کمالی بو الوفا ایلدی مراد دنیاده کریم کم یاب

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

ایدوکن اشعاردر **وله ایضا** بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد • بر
بلبل جگر قانن ییوب و بر گل حاصل ایلدی • باد غیرت بصدش خار پریشان دل کرد •
غیرت یلی یوز خار ایله انی پریشان دل ایلدی بو وجه دخی جائزدر غیرت یلی یوز خار ایله
انک دلنی پریشان ایلدی • طوطیی را بخیال شکری دل خوش بود • بر طوطی نک بر شکر
خیالی ایله کوکلی خوش ایدی • ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد • ناگاه
فنا سیلی انک امیدی نقشنی بوزدی یعنی دنباده کمه تمام مرادی اوزره اولمق میسر
دکلدر خواجه حافظک بر فرزندی ولندی وفات اتمش جواکی بیت سابقی کندو نک
حسب حالنه ماجتماعت استهلال مشابه سنده ذکر اتمشدر • قرة العین من آن
میوهء دل یادش باد • بنم اول کوکلم میوه سی کوزم نوری انک یادی اولسون
یعنی فراموش اولسون • که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد • که کندوسی
دار فنادن آسان کتدی و بنم ایشی مشکل ایلدی بو وجه دخی جائزدر وایتی باکه مشکل
اتدی بو وجه اوزره کار لفظی مرایه مضاف اولور مراد فرزندنک فراقندن پریشان
اولدغن اشعاردر • ساربان بار من افتاد خدارا مددی • ای ساربان بنم
یوکم دوشدی الله ایچون بر مدد ایله • که امید کرم همره این محمل کرد • زیرا
کرمک امیدی ایله بنی بو محمله یولداش ایلدی ساربان دن مراد مرشد اولمق
روشن در محمل ذکری ساربان مناسبتی ایله در یوک دوشمک دن مراد فرزندنکه
وفاتی درکه مرشددن پریشان خاطرنه تسلیه طلب ایدر • روی خاکی و نم چشم مرا
خوار مدار • بنم خاکی یعنی خاکه منسوب یوزمی و کوزم نمنی خوار طوتمه • فیروزه
طربخانه از این کهگل کرد • فیروزه رنکلو فلکک شوق وطرب خانه سنی بو صمانلو
پالچق ایلدی بوندن مراد تنبیه درکه هدادوستلرن ظاهر احوالرکوروب تحقیر
ایتمه زیرا فلکک خلقتنه سبب انسان اولدغن بیان در • آه و فریاد که از چشم

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

امل ایتدی

باد او غایب در

مراد نهی حاضر در

صو دینه چرخ • ان فریاد کر فلک ماهی حسودی چشمندن • زرلحد ماه کمان ابروی
من منزل کرد • بنم کمان ابرولی ماهم قبر ده منزل ایلدی کو یا ماه دن خوب ایدی
اکه ماهک کوزی دکدی مراد فرزندنک وفاتندن اولن تحزنن بیان در حسوددن
مراد مه چرخ در • شه ندیدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ • شاه رخ اوره مدک
وامکان فوت اولدی ای حافظ • چکنم بازی ایام مرا غافل کرد • نیلیم ایام مکی
اویونی بنی غافل ایلدی مراد اوز حد کنه تحزن بیان در که زندن باری بر فرزند
قالمدی که انک ایله متسلی اولور دکلدی کندو نفسنه خطاب ایدر **وله ایضا**
بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد • کل که فلکک ترکی صوم طعامنی یغما ایلدی
ترک فلک دن مراد ماه نو در اولمق روشن در فلک کندوه اولمقدن که اول لاتشبیه طریقی
ایله ترک دیه ونا بیا هلال عید دیو تصریح ایدر • هلال عید بدور قدح اشارت کرد •
بیرام هلالی قدح دورنه اشارت ایلدی مراد اعتکاف دن خلاص بولوب مریدلر
مرشددن مستفیض ولطیح زمان کلدی دیمکدرکویا بو خصوصه هلال عید اشارت
ایدر • ثواب روزه و حج قبول آنکس برد • مقبول حج و مقبول صوم ثوابنی شول
کمسه التدی • که خاک میکده عشق را زیارت کرد • که عشق میخانه سنک خاکنی زیارت
ایلدی مراد عشقه سعی اتدی دیمکدر • نماز در خم آن ابروان محرابی • اول محرابه
بکزر ابرولرک خمنده نماز • کسی کند که بخون جگر طهارت کرد • بر کمسه قلور که
جکر قانی ایله طهارت ایلدی مراد غیب هویته عین الیقین مرتبه سنه وصول زمانی
مشقت والم دن لابد ایدوکن اشعاردر • مقام اصلی ما گوشه خرابات است •
بزم مقام اصلیمز میخانه کوشه سیدر زیرا انسان عشق وطاعت ایچون خلق اولنمشدر
خداش خیر دهاد انکه این عمارت کرد • اول کمسه که بو عمارتی ایلدی الله خیر
اکرمه یرسون **شعر** بنفشه خیر مانست گوشه دیر • لیس فی الکاینات ثانیها

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

روزه صوم معناسنه در

دیدار غایب

عیشش جای در دو مدام خوشست • طیب الله عیشنا بیها • خوشا نماز و نیاز
کسی که از سر درد • نه خوشدر اول کسک نمازی و نیازی که درد اوجندن •
بآب دیده و خون جگر طهارت کرد • آب دیده و خون جکر ایله طهارت ایلدی مراد
ریا و اناتیتدن پاک اولن عاشقک عبادتلرنه استحسان در • بروی یار نظر
کن ز دیده منت دار • یارک یوزنه نظر ایله و بو حالی دیده دن منت طوت • که
دیده کار همه از سر بصارت کرد • زیرا دیده دوکلی ایشی بصارت اوجندن ایلدی
مراد جوده لطیف نعمت ایدوکن اشعاردر یاردن مراد خدادر که اثر نظر جمان اکه
نظر در صاحب نظرلر قتنده • بهای باده چون لعل چیست جوهر عقل • لعل
کبی باده نک بهاسی نه در عقل جوهری در • بیا که سود کسی برد کین تجارت کرد •
کل که برکسه فایده التدی که بو تجارت ایلدی مراد هر کیمکه عقل معانی عشق الهی
تبدیل ایتدی چوق فایده ایلدی دیمکدر • فغان که نرگس جماش شیخ شهر امروز
فغان که شهر شیخنک جماش چشمی بوکون • نظر بدرد کشان از سر حقارت کرد •
عاشقه حقارت اوجندن نظر ایلدی • اگر امام جماعت طلب کند امروز •
اگر بوکون جماعت امامی طلب ایده • خبر دهید که صوفی نمی قصارت کرد •
جماعته خبر ویرکوز که صوفی یعنی امام می ایله قصارت ایلدی مراد امام چاشنی
عشق دن متلذذ اولوب امامتدن فراغت ایدوب طالب عشق الهی اولدی
دیمکدر قصارت بر چرپمک اما بو نوع پاک اتمک معناسنه در • حدیث عشق ز حافظ
شنو نه از واعظ • عشق سوزنی حافظدن اشت واعظدن اشتمه • اگرچه
صنعت بسیار در عبارت کرد • اگرچه واعظ عبارتنده چوق صنعت ایلدی
ولە ایضا
با آب روشن می عارفی طهارت کرد • میک روشن آبی ایله شول
عارف طهارت ایلدی • علی الصباح که میخانه را زیارت کرد • علی الصباح که

میخانه

میخانه یی زیارت ایلدی مراد عشقه سبب ایتدی دیمکدر • جمان که ساغر زرین
خور نهان گردید • جمان که افتابک التون ساغری نهان اولدی یعنی شمس
غروب ایتدی ساغر زریندن مراد افتاب در که خورشیده ساغر زرین
مشبه به در یعنی افتاب باشعه ساغر زرین باشعه اوله بویله دکلدر •
هلال ابروی ساقی نمی اشارت کرد • ساقی نک هلاله بکزر ابروسی می یی
نوشه اشارت ایلدی مراد اعتکاف دن حکم مرشد مریدلرنی متوقف
اتدوکن اشعاردر • دلم بحلقه زلفش بجان خرید آشوب • کوکلم انک
زلفی حلقه سنده غوغایی جان ایله صاتون الدی • چه سود دیده ندانم
که این تجارت کرد • بلمزم نه فایده کوردی که بو تجارت ایلدی زلف دن
مراد بونده ظلمت کون در حاصل معنی کوکلم جان ایله حقدن غیره تعلق و میل
اتدکندن بلمزم کرضرردن غیری نه فایده حاصل ایلدی دیمکدر • امام خواجه
که بود سر نماز دراز • امام خواجه که اگر دراز نماز هوسی دار ایدی یعنی
نمازده زیاده اگلنوردی • بخون دختر رز خرقه را قصارت کرد • شراب
ایله خرقه سنی پاک ایلدی مراد بو ایله اولن نمازی ترک ایدوب عشقه طالب
اولدی دیمکدر چون دختر رزدن مراد شراب درکه بونده عشق مراد در •
نکات عشق ز حافظ شنو نه از واعظ • عشق نکته لرنی حافظدن اشت
واعظدن اشتمه • اگرچه دقت بسیار در فصاحت کرد • اگرچه فصاحتده
چوق دقت ایتدی زیرا بو قال ایله اولماز حال ایله اولور ولە ایضا
چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد • باد کبی یارک محله سی طرفنه عزم
اتسم کرک • نفس ببوی خوشش مشکبار خواهم کرد • نفسمی انک لطیف
رایحه سی ایله مشکبار ایلسم کرک مراد جناب قدسه توجه ایدوب نفحات

رحمانیه ایله مستفیض اولمق استرم دیمکدر • **هر آب روئی که اندوختم ز دانش**
و دین • جمیع حسن و وقار که علم و دیندن حاصل ایتدم • **نثار خاک ره آن**
نگار خواهم کرد • اول نگارک خاک رهنه نثار ایلیسم گرک نگاردن مراد خاک
محبوب حقیقی در حاصل انک عشقی حصولنک جمیع نسنه دن فراغت ایدرم دیمکدر •
بهتر ز پی می و معشوق عمر میگذرد • شراب و محبوب سز عمر عبث یره گچر شراب
دن عشق و معشوقدن باری تعالی مراددر • **بطالتم بس از امروز کار خواهم**
کرد • بو وقته دکن اولن بطالتم یتر بوکوندن ایشکی ایلیسم گرک یعنی عشقه سعی
ایتسم گرک • **صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل** • بو وقته صبا قندهدر که
بو گل کبی قانه طولمش جانی • **فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد** • یارک گیسوی رایحه
سنه فدا ایلیسم گرک یاردن مراد حق عز و جل در نکهت گیسودن مراد نفحات رحمانیه
دن نفحه در صبادن مراد فیض الهی در • **چو شمع صبحدمم شد ز مهر او روشن** • صباح
وقتی شمعی کبی باکره روشن ایدی انکه تحقیقدر • **که عمر در سر این کار و بار خواهم**
کرد • که عمری بو عشق کار و باری سوداسنده صرف ایلیسم گرک بو معنی اوزره شمع
صبحدمدن مراد آفتاب اولمق روشندر بو وجه دخی جائزدر باکره روشن اولدی
که صبحدم شمعی کبی انک محبتندن عمری بو عشق کار و باری سنده صرف ایلیسم گرک
بو وجه اوزره شمع صبحدمدن مراد صباح وقتی یانن شمع اولور یعنی شمعک اینجی یانق
اولدیغی کبی بنم دخی عمرم انک عشقی آتشنه یانق ایله کچر کار و بار ایشی کوچ معناسنه در •
بیاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت • سنک چشمک یادنه کندیمی خراب ایلیسم
بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد • عهد قدیم بناسنی محکم ایلیسم گرک چشمدن
مراد ذات باری در حاصل معنی وجود بانی حصولی اچون وجه فنائی اختیار
ایدرم دیمکدر عهد قدیمدن مراد الست بربکم ده اولن عهددر • **نفاق و زرق**

بنخد

نبخشد صفای دل حافظ • نفاق و زرق صفای دل باغشلمز ای حافظ •
طریق رندی و عشق اختیار خواهم کرد • رندلک و عاشقلق طریقنی اختیار ایلیسم گرک
رندلکدن مراد صورت ملامتیه دن اولمقدر **وله ایضا** • **کنون که در**
چمن آمد گل از عدم بوجود • شمدی که گل چمنده عدمدن وجوده کلدی •
بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود • بنفشه سجده ایله انک قدمنه باش
قودی • **بنوش جام صبوحی بناله دف و چنگ** • دف و چنگ ناله‌سی ایله
جام صبوحی نوش ایله • **ببوس غبغب ساقی بنغمه نی و عود** • نی و عود نغمه
سی ایله ساقینک غبغبنی اوپ مراد مرشددن مستفیض اول دیمکدر • **بدور گل منشین**
بی شراب و شاهد و چنگ • گل دورنده شراب و محبوب سز و چنگسز
اوتورمه • **که همچو دور بقا هفته‌ای بود معدود** • زیرا گل دنیا بقاسی زمانی
کبی معدود و معین بر هفته در • **شد از بروج ریاحین چو آسمان روشن**
ریاحین برجلرندن آسمان کبی روشن اولدی • **زمین باختر میمون و طالع**
مسعود • زمین مبارک ستاره ایله و مسعود طالع ایله • **بباغ تازه کن**
آیین دین زردشتی • زردشته منسوب اولن مذهبک عادتنی باغده
تازه ایله • **کنون که لاله برافروخت آتش نمرود** • شمدی که لاله نمرود آتشی
شعله‌لندردی مراد لطیف وقتدر عشقه سعی ایله دیمکدر زردشت مجوسی ارک
اولوسی در ابراهیم پیغامبر علیه السلام اما نمرودن بری نمرود صنم نون ایله
در • **ز دست شاهد نازک عذار عیسی دم** • عیسی نفسلو لطیف حسنلو
محبوبک الندن • **شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود** • شراب ایچ
و عاد و ثمود سوزنی ترک ایله مراد مرشددن عشق الهی حاصل ایله دیمکدر •
جهان چو خلد برین شد بدور سوسن و گل • سوسن و گل زماننده جهان

دانش: علم

نکهت: رایحه

جهان جنت اعلا کبی اولدی • ولی چه سود که در وی نه ممکنست خلود •
آنانه مانع که انده خلود بقا ممکن دکلدر • چو کل سوار شود بر هوا سلیمان
وار • چونکه کل سلیمان کبی هوا اوزره سوار اوله یعنی شاخ اوزره پیدا اوله
سحر که مرغ در آید بنغمهٔ داود • سحر وقتی که بلبل داوودی نغمه یه کله و ترنم
باشلیه • بخواه جام لبالب بیاد آصف عهد • زمانه وزیری شوقنه جام لبالب
استه • وزیر ملک سلیمان عماد دین محمود • سلیمان ملکنک وزیری عماد الدین
محمود • ملک سلیمان دن مراد شیراز در • ز عیش کام ابد جوید از دولتش حافظ • انک
دولتنده عیش دن ابدی مراد استه ای حافظ • که تا ابد بر ظل رأفتش
ممدود • که تا ابدی خلق اوزره انک مرحمتی سایه‌سی ممدود و دایم اولسون مراد
وزیره امتداد حیات طلب ایتدوکی اشعار در بعض نسخ ده محل مخلص بو بیت واقع
اولمشدر • بیار باده که حافظ مدامش استظهار • شراب کتور یعنی بو شخص الله
که حافظک دایم استظهاری و اعتمادی • بفضل رحمت غفار بود و خواهد بود •
غفارک رحمتی فضلنه ایدی و ینه اکر اولسه کرک **وله ایضا** صوفی نهاد دام
و سر حقه باز کرد • صوفی طوزاق قودی و حقه باشنی اچدی • بنیاد مکر با فلک
حقه باز کرد • حقه باز فلکه مکر بنیادن ایلدی مراد مرائی صوفی نک مکر و حیله‌سی
بیوج ایدوکن اشعار در • بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه • فلکک اویونی
صوفی نک کلاهنده یومرده یی صیدی یعنی رسوا ایدر نته کم حقه بازلرک عادتی در که
ایله ایدرلر • زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد • زیرا که اهل رازه شعبده عرض
ایلدی حق تعالی حضرتی بر کمسنه لی رسوا ایتمک استسه آنی کندو سندن اعلا ایله
خصومته سوق ایدر • ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان • ای ساقی کل که
صوفی رعنا محبوبی • دیکر بجلوه آمد و آغاز ناز کرد • کرو جلوه یه کلدی

جراغ حافظ

بعضنده یومرده

بعض نسخ ده محل مخلص بو بیت واقع اولمشدر

ونازه

و نازه باشلدی شاهدن مراد بو نوع مرشد در • این مطرب از کجاست که
ساز عراق ساخت • بو مطرب قنده در که عراق سازنی دوزدی یعنی عراق مقام
سنی چالدی • و آهنک بازگشت براه حجاز کرد • وکرو حجاز پرده‌سنه رجوع
قصدن ایلدی بو وجه وجهی جایزدر دکر دونمک اهنکنی حجاز پرده‌سنه ایلدی اهنک
سازه نسبت تمام بر نوع ذکر وجه آولکه کونه قصد معناسنه در آه بو نوع پرده
و مقام معناسنه در که ساز نوع لرقنده مشهوردر مطرب دن مراد مرشد در که
مراتب و طبقات صاحبی در که مقامات عشقک کاه تجلی صفات پرده سندن آغاز
ایدر • ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم • ای دل کل که بز خدایه التجا ایدهلم
زانچه آستین کوته و دست دراز کرد • اول نسنه دن یعنی اول نامعقول
دنکه قصه یک و اوزون ال ایلدی یعنی بو کی صنعت ایله متصف اولن طایفه بو معنی
مصراعک بحسب الترکیب اولن معناسیدر لکن معنای تحصیلیسی بویله در اول نا
مشروع دنکه یکی قصه والی اوزون ایلدی مراد صوفی لردر که ظاهر انک کرک
قصه درکر ایله کیمک عادتلری در ال لری اوزون در نا مشروع ارتکاب اتمک
سببی ایله حاصل معنی صورت صلاح ده اولن مرائی و نامعقول صوفی لرک
قباحتن بیان در • صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرداز • ای کوته آ
آستینان تا کی دراز دستی • صنعت مکن که هر که محبت نه راست باخت
صنعت و ظرافت ایله زیرا هر کیم که محبتی راست اوینمدی یعنی محبت دن صادق
اولمدی • عشقش بروی دل در معنی فراز کرد • عشق الهی انک کوکلی یوزنه
معنی قپوسنی قپادی مراد عشقده صادق اولمینه وصال جانان میسر
اولماز دیکدر • فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید • یارن یعنی قیامت دنکه
حقیقت صدری ظاهر اوله پیشگاه حقیقتدن مراد احکم الحاکمین اولمسی در ••

شرحنده ذکر اولندی که عمل بی مجاز کرد * مجمل اولور شول کمسه که سالکک مجاز اوزره یعنی
ریا ایله عمل ایلدی مراد دنیاده ریا ایله عمل ایدن عقبیده شرمسار اولور و خذلان
کورور دیمکدر * ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست * ای خوش خرام
کبک قنده کیدرسن طور * غره مشو که گربهٔ عابد نماز کرد * مغرور اولمه که کربه
کبی حیله کار مرائی اولان عابد نماز قلدی بو محلده مشبه به مشبهه لفظنه مضاف
اولان قبیلندن اولمق اولی دروشن در کربه مراد اولوب عابد انک صفتی او
لمقدن زیرا بو نوع فی الحقیقه کبک ذکر به مراد و کلدر بلکه کبکدن مراد محبوب در لیکن
کلیله و دمنه ده کبک و کربه حکایتنه اشارت ایدر که بو که تلمیح دیرلر یعنی غافل
اولمه که کربه ظرافت ایله کبکی صید اتدوکی کبی مرائی عابد دخی سن دلبری صید اتمک
استر حاصل معنی ظاهر اصلاح و عبادتنه آلدانلرک جمیعیسنه اعتماد و اعتقاد دجایز
دکل ایدوکن اشعار در * حافظ مکن ملامت رندان که در ازل * ای حافظ رندلری
ملامت ایله زیرا ازلده * ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد * حق تعالی حضرتلری بزی
ریا ایله اولان زهددن مستغنی ایلدی زهد ایله ریا اورتاسنده واو عاطفه
یوقدر ولـه ایضـا سالها دل طلب جام جم از ما میکرد * نیجه ییللر اکو کل
بزدن جام جم طلب ایلدی میکرد ایلدی و ایلر ایدی معناسنه جایزدر مجلده کونه
وانچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد * وانکه کندو طوتر ایدی یعنی کندوسنده
وار ایدی یاتدن تمنا ایلدی جام جمدن مراد بو نوع عشق الهی در بعض محلده
دل مراد اولنور * گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود * بر کوهر که کون و مکان
صدفندن طاشره ایدی * طلب از گمشدگان لب دریا میکرد * دریا
کنارنک کم اولمشلرندن طلب ایلدی کوهردن مراد عشق الهیدر دریادن
مراد بحر توحید در ذات باری اولمقدر حکمی در کمشدکاندن مراد مشایخ

کسوتنده ما

کسوتنده اولوب عشق الهی دن بی بهره اولان بی خبرلردر مشایخ زمانه کیجی
اغنیا قپوسندن بر آن خالی اولمازلر اگر انلره برکمسه سؤال ایلسه که اغنیا
قپوسنده نه استرسز جواب ویررلرکه خلقک مصالحنی کورمکه کلورز یارب زمانه
خلقنی انلرک شرلرندن حفظ ایله زیرا بونلر هر بری دجال وقتدرلرکه نیجه بیچارهلرک
ضلالته سبب اولورلر * بیدلی در همه احوال خدا با او بود * بر عاشق
که خدا اولکه پرده اتک ایله ایدی * و هو معکم اینما کنتم * بیدلی زاده اولان را
زایدر * او نمیدیدش و از دور خدا را میکرد * اول عاشق خدایی
کورمز ایدی و ارادن خدا یا ایلر ایدی یعنی ای خدا دیر ایدی مراد خدایی
کندوسندن دور ظن ایدوب عون و مدد طلب ایلر ایدی دیمکدر بعض
نسخه ده خدا را واقع اولمشدر معنا اکر کوره اولورس * دوست
نزد یکتر از من بمنست * وین مشکل که من از وی دورم * آن همه
شعبده‌ها عقل که میکرد اینجا * عقل اول دکلو حقه بازلقی که بو نوع ایلدی
سامری پیش عصا و ید بیضا میکرد * کویا سامری عصا و ید بیضا یعنی بو
ایکی معجزه صاحبی قتنده که مراد موسی علیه السلام در حقه بازلق ایلدی حقه
بازلق سامری یه کوره در موسی علیه السلامه کوره دکلدر یعنی سامری حضرت موسی قتنده
نیجه مغلوب اولدی ایسه عقل دخی عشق قتنده ایله مغلوب اولدی عصا یه
و ید بیضایه سنهاد سبیه اسنا داولنان قبیلندن در بنی الامیر المدینة
کبی * بیح با معجزه پهلو نزند ایمن باش * سامری کیست که دست از ید
بیضا ببرد * مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش * دونکیجه کندو مشکلی
پیر مغانک قتنه التدم که مراد مرشد در * کو بتأیید نظر حل معما میکرد *
که اول پیر مغان تأیید نظر ایله معما حل ایدر ایدی معمادن مراد مشکلات

عشق در • دریده هش خم و خندان قدح باده بدست • پیر مغانی کوردم
سرور خندان و باده قدحی الندہ • و اندر آن آینه صدگونه تماشا میکرد •
و اول آیینه ده یوز درلو راز و اسرار تماشا ایدر ایدی قدح دن مراد بونده
عشق الهی ایله آیینه وش صاف و مجلی اولمش دل درکه نیجه اسرار نهان اندن
پیدا و نیجه رموز پنهانی هویدا اولور • گفتمش این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
اکه ایتدم بو جهان بین جامی حکیم یعنی خدا سکا قچن ویردی • گفت آن روز که
این گنبد مینا میکرد • پیر مغان ایتدی اول کون که بو مینا رنک لوتیه یی ایلدی
یعنی آسمانی خلق ایدلر ایدی • گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند • پیر مغان ایتدی
اول یار که دارک باشی اندن بلند اولدی یار دن مراد منصور در که داره صلب
اولنمق ایله سر داره اندن رفعت حاصل اولدی • جرمش آن بود که اسرار
هویدا میکرد • انک جرمی اول ایدی که اسراری آشکار ایلدی مراد اسرار
فاش اتمکه تنبیه در • فیض روح القدس ار باز مدد فرماید • حضرت جبریلک
فیضی اگر ومدد بیورسه • دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد • غیری لر دخی ایلرلر
انی که حضرت عیسی ایلر ایدی معناسنه دخی جایزدر مراد بو ترکیبه که حق تعالی حضرتندن
عیسی یکی بر فیض ایرشه عیسی اتدوکنی اول دخی اتمکه قادر اولور دیمکدر • گفتمش
زلف چو زنجیر بتان از پی چیست • پیر مغانه ایتدم خوب لرک زنجیر کبی زلفی
نه ایچوندر • گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد • پیر مغان ایتدی حافظ دیوانه
کوکلندن شکایت ایلدی یعنی انک ایچون در بو نوع بتان دن مراد اسما و صفاتدر
زلف چو زنجیر دن مراد غیب هویت و اسرار الهیه در که انلرده مندرج در حاصل
معنی بودر که اسما و صفات دن هر بر اسم و هر بر صفته بر دل خطم اولوب کنندو
اولنه خاصه دن اندن سلزیته اتمش در مثلا کمی غفار و کمی ستار و کمی رحیم

وکسی هادی وکسی رحمن اسمنه مظهر اولمش در نته کیم مثنوی نک بو بیتی
بو معنایی مبین در • بیت • آن خیالاتی که دام اولیاست • عکس مه رویان
بستان خداست • ولە ایضا • دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد • ای یار
دوستلر دختر رز مستور لقدن توبه ایلدی • شد سوی محتسب و کار بدستوری
کرد • محتسب جانبنه کتدی و ایشی اجازت ایله ایلدی یعنی محتسب دن اجازت
الدی دختر رز شراب معناسنه در لیکن بو نوع عشق الهی مراد در دوستان دن
مراد عشاق در مستور لقدن توبه اتمکدن مراد تستر و احتجاب دن ظهوری در محتسب دن
مراد اهل شرع اولمق روشن در • آمد از پرده بمجلس عرقش پاک کنید •
دختر رز پرده دن مجلسه کلدی انک ترنی سلکز تا که راحت اولوب نطقه مجالی
اوله • تا بگوئید بحریفان که چرا دوری کرد • تا مصاحب لره دیه که نیچون اراقلق
ایلدی • جای آنست که در عقد وصالش گیرند • انک محلی درکه دختر رزی
وصال عقدینه طوته لر یعنی نکاح ایدوب آلالر بو سوز دختر مناسبتی ایله در
دختر مست چنین کز همه مستوری کرد • مست دختر بویله که بو دوکلی مستورلغی
ایلدی بو سوز تشبیه طریقی اوزره در و کرنه حاصل معنی بودر که زمان کیندر که فیض
الهی دن بی بهره ایدک چونکه فیاضک فیضی ایرشدی تمام قدرنی بلمک کرک •
مژده ای دل که دگر مطرب عشق • مشلق ویرای کوکل کم کرد عشق
مطربی کر مراد مرشد در • راه مستانه زد و چاره مخموری کرد • مستانه راهی
اوردی و مخمورلغه چاره ایلدی راه بو نوع پرده یه سار معناسنه روشن در که
مطرب لفظی اکه قوی قرینه در راه مستانه زدن دن مراد مست لره رعایت
ایلدی دیمکدر که انلری شراب عشق فیضی ایله عالم قبض دن خلاص ایتدی
مخمور لقدن مراد عالم قبض در • نه شگفت ار گل طبعم ز نسیمش بشکفت •

طبعم کلی اکر آچلدی ایسه انک رایحه سندن آچلدی بنسیم رایحه معناسنه دریل
معناسنه دکلدر نهایتی کاهی موصوفنی حذف ایدوب صفتی یرینه اقامت
ایدرلر که باد و نسیم اکبی نسیم ادرلر • فرغ شب خوان طرب از برک کل سوری کرد •
بلبل کل سوری نک بیرا غیندن شوق ایلدی مراد شام عاشقه معشوق
حقیقی نک نفی تندن دل عاشقی منبسط و مسرور اتمکه بر فتحه بیتر دیمکدر کل سوری بو نیره
قرمزی کل معناسنه در برک محبت و میل معناسنه دخی کلور بو اعتبار اوزره معنی
بویله اولور برکی نفحه شوقه کتورر بلبلی کلک محبت و عشقی طرب و شوقه کتوردکی کبی
نه عجبست آب که رنکش زصد آتش نبرد • یعنی دریای آبی ایله کل بکنه یوز
آتش ایله اول خرقه نک رنکی کتمز یعنی صحبت دریا به بوصیغ ایله مریوز کتیع آتشه
یا قمق ایله اول خرقه پاک اولماز • آنچه با خرقه صوفی می انکوری کرد • انکوردن
حاصل اولمش شراب اول دنبه که صوفی نک خرقه سنه ایلدی بوسوز قرآبی لی
طعن طریق اوزره در • حافظ افتاده کی از دست مبع زانکه حسود • ای حافظ
تواضعی الدن قویمه اول سبب دن که حسود • عرض و مال و دل و دین در سر معروری
کرد • عرض و مالنی و دل و دینی معرورلق یوسنده تلف ایلدی بو نیدن مراد
تواضعی مدح و کبری ذم در **بیت** تواضع کند هوشمند کزین • نهد شاخ
پر میوه سر بر زمین • **وله ایضا** بستر جام جم انکه نظر تواند کرد • جام
جمک سترنه اول وقت نظر اتمکه قادر اولورسن • که خاک میکده کحل بصر تواند کرد
که میخانه نک خاکنی چشمکه سرمه اتمکه قادر اوله سن حاصل عشق الهی یه اول
وقت واصل اولورسن که پیر مرشده ارادت کلیه کتوره سن دیمکدر • مباش
بی می و مطرب که زیر طاق سپهر • عشق و مرشد سز اوله زیرا فلک چار طاق
القنده • باین ترانه غم از دل بدر تواند کرد • بو ترانه ایله کوکلدن غمی ایخ

انکه

افراح اتمکه قادر اولورسن • کل مراد تو انکه نقاب بکشاید • سنک مرادک
کلی اول وقت نقاب ن اچه • که خدمتش چو نسیم سحر تواند کرد • که اکر نسیم سحر کبی
خدمت اتمکه قادر اوله سن مراد عشق جانان اول وقت ساکه میسر اولور
شاهد سرادق عزت اول زمان سکا تجلی ایدر و وصالی ایله سنی مشرف ایلر که
انک طاعتی ایله سحرخیز اوله سن دیمکدر • بعزم مرحله عشق پیش نه قدمی •
عشق مرحله سی قصدینه بر قدم ایلرو قو • که سودها کنی از این سفر تواند کرد •
زیرا فایده لر ایدرسن اکر بو سفری اتمکه قادر اوله سن • بیا که چاره ذوق
حضور و نظم امور • کل که حضور ذوقنه و امور نظمنه چاره • بفیض بخشش
اهل نظر تواند کرد • اهل نظرک بخشش فیضی ایله اتمکه قادر اولورسن مراد
بونلر اولیاء الله ک التفاتی ایله حاصل اولور انجق عمرک بقیه سنه ایله حاصل اولماز
دیمکدر **بیت** دراین میخانه کر صد رقبولی آرزو داری • چو شاهی همتی در یوزه
می کن از فقیر ربقها • جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی • یارک جمالی نقاب
و پرده طوتمز یعنی مستور دکلدر اما • غبار ره بنشان تا نظر تواند کرد •
یولک توزنی ساکن ایله تا نظر اتمکه قادر اوله سن غبار رهدن مراد محبت
ماسوی در چونکه بونی ترک ایده سن آنی کورسن • تو کز سرای طبیعت نمی
روی بیرون • سن که طبیعت سرایندن طاشره کتمزسن • کجا بکوی حقیقت
کذر تواند کرد • حقیقت محله سنه کذر اتمکه قادر اولورسن مراد خواب
و صوری و سایر عاداتی ترک اتمدکجه وصال جانان میسر اولماز دیمکدر
سعادت طلبی از عادت کذر کن • که ترک عادت اصل سعادات •
کدایی در میخانه طرفه اکسیریست • میخانه قپوسنک کدالغی بر عجب کیمیادر
کر این عمل بکنی خاک زر تواند کرد • اکر بو عملی ایده سن خاکی زر اتمکه قادر

اولورسن مراد بودر وجود انسانیکه عشق الهی سز خاک مثابهسنده در
عشق الهی ایله مقبول درگاه اتمک ممکن دکلدر • ولا زنور رخ با صفت کر آگهی
یابی • ای گوکل ریاضت ایله نور یوزندن اکر آگاهلق بولهسن • چون شمع
خنده زنان ترک سر توانی کرد • شمع کبی کلک باشن ترک ایدهسن یعنی اتکه
قادر اولورسن • بیت • سر انداز از در عاشق صادق هستی • که بدزهره بر خویشتن
عاشق هستی • ولی تو تا لب معشوق و جام می جویی • آنا مادام که سن لب معشوق
و جام می کوزرسن • طمع مدار که کاری دگر توانی کرد • امید طوتمه که بر غیری
ایش ایلمکه قادر اولهسن مراد بودر مادام که حظ نفسانیدن فراغت ایتمیه
سن بو مراده واصل اولمازسن • کر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ •
اکر بو شاهانه نصیحتی استماع ایدرسن ای حافظ خواجه حافظ بو بیتده کندوسنی
مخاطب منزلهسنه تنزیل ایتمشدر • بشاه راه طریقت گذر توانی کرد • طریقت
شاه راهنه اوغرمغه قادر اولورسن یعنی ارباب طریقتدن اولورسن • و
واضحا بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند • بوندن صکره بنم الم و اول
سرو بلندک دامنی یعنی هرگز انی ترک ایتمزم • که ببالای چمان از بن و بیخم برکند
که ناز ایله صالنجی قامتی ایله بنی بن و بیخمدن قوپاردی بن دیب بیخ کوک معناسنهدر
سرو بلنددن مراد باری تعالی ... اولمق روشن در بالای چماندن مراد تجلی ذات
حاصل معنی انک تجلیسی بنی ماسوی دن فارغ ایتدی دیمکدر • بیت • اگر هم
زاین صنم تیغ بر ما • بر تنها از تو نتوانیم قطعا • حاجت مطرب و می نیست تو
برقع بگشا • مطرب و می احتیاج یوقدر سن برقعکی آچ • که برقص آوردم
آتش رویت چو سپند • که سنک یوزک آتشی بنی یوزرلک کبی رقصه کتوردی
مراد جانان ازل عرض جمال ایدجک اولورسه عاشق بیرو جدو شوقه اولور

بالضروری

بالضروری رقص و سماع ایلر دیمکدر • هیچ روی نشود آینه حجله بخت •
هیچ بر یوز بخت یوزینه آینه اولماز یعنی دولت اکر یوز کوسترمز • مگر آن روی
که مالند بر آن سم سمند • مگر اول یوز بخت چهرهسنه آینه اولور که جانانک
آتی نک طرناغی اوکا ذره سورنه مراد بودر که هر کیمکه راه عشقده روی نیاز
خاک مذلته قویه سعادت ابدیهدن اکر حظی یوقدر سم طرناغی
معناسنهدر • گفتم اسرار غمت هرچه بود گو می شو • سنک غمک سرلرینی
دیدم یعنی فاش ایتدم دیو هرنه اولورسه اولسون • صبر ازین بیش
ندارم چکنم تا کی و چند • بوندن زیاده صبر طوتمازم نیلیهیم قچنه دکن و
نچیه دکن • بیت • ای که در عشق بتان لاف جنون میزنی • صبر کن تا
زین حکایت چو کاهی بگذرد • مکش آن آهوی مشکین مرا ای صیاد •
ای صیاد بنم کو اول مشکین آهومی دیلم • شرم از آن چشم سیه دار
و مبندش بکمند • اول سیاه چشمدن اوتان آنی کمند ایله بغلمه ... سروری
افندی مکش قبول ایتمش بر حکم معناسنه • من خاکی که ازین در نتوانم بر
خاست • بن خاکی که بو قپودن قالقمغه قادر دکلم • از کجا بوسه
زنم بر لب آن قصر بلند • اول بلند قصرک کنارینی قندن اوپم مراد حق تعالینک
علو و کبریاسی و کندینک حقارتینی اشعاردر بو سوزلر تشبیه طریقی اوزره در
علت اولنمه • چون غزلهای تر و دلکش حافظ شنود • چون حافظک لطیف
و دلکش غزلرینی استماع ایدر • کر کمالیش بود شعر نکویش بخجند • مرضیا
اکر اول کمال خجندی ایسه رحمی خجندده شهر دیمر • قطعه • دو کمالند در جهان مشهور
یکی از صفاهان دگر ز خجند • این یکی در غزل عدیم المثل • وآن دگر در
قصیده بی مانند • فی المثل در میان این دو کمال • نیست فرقی مگر نمو یا

چند

بوی چنبری دخی ایهام واردر زیرا کمال اصفهانی کوسه و کمال خجندی تام اللحیه
ایمش اول سببدن بوی چنبر دیمش بعض نسخه ده مخلص بیتی بویله واقع اولمش
با زنخدان دل ازان گیسوی مشکین حافظا • ای حافظ اول مشکین گیسودن کوکلکی
الهٔ باز لفظی بو نوعده زایددر • زانکه دیوانه همان به که بود اندر بند • اول سببدن
که دیوانه همان یک که بندده اوله گیسودن مراد اسرار الحقیه در که دل عاشق
انک ایله بسته در دل دیوانه دن مراد محبت ماسویدن پاک اولان دلدر بعض
نسخه ده مخلص بیتی بویله واقع اولمشدر • جز بزلف تو نبندد دل حافظ حیلی
حافظک کوکلی سنک زلفکدن غیری یه بر مسلسل طوتمز • آه ازین دل که بغیر از بند نمی
گیرد پند • اه بو کوکلدن که بوز بند ایله پند طوتماز • وله ایضا • دست در
حلقهٔ آن زلف دوتا نتوان کرد • اول زلف دوتا حلقه سنه ال ایلتمک یعنی ال
ایرشدرمک اولماز • تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد • سنک عهدکه و باد
صبایه اعتماد ایتمک اولماز • آنچه سعیست من اندر طلبت بنمایم • اول سنه که سعی در
بن سنک طلبکده کوسترم یعنی سعی ده قصورم یوقدر • این قدر هست که تغییر قضا
نتوان کرد • بو قدر وار که قضایی تغییر ایتمک ممکن دکلدر خطاب خدایه در • دامن
دوست بصد خون دل افتاد بدست • دوستک دامنی یوز خون دل ایله الده دوشدی
یعنی یوز کره کوکل قان اولمق ایله الده کردی • بفسوسی که کند خصم رها نتوان کرد
شول طعن و تسخری که دشمن ایلر انک سببی ایله ترک ایتمک اولماز • دامن
چون تو نگاری ز کف آسان ندهم • که بخونابه بسی بدست آمدهٔ • عارضش
را بمثل ماه فلک نتوان گفت • انک عارضنی ماه فلکه بکزر دیمک اولماز • نسبت
دوست بهر بی سر و پا نتوان کرد • انک عارضنی ماه فلکه دوستی هر بی سر
و پایه یعنی هر حقیره تشبیه ایتمک اولماز زیرا صانعی نظره نسبت مصنوعات

لاشی

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

سماعدن مراد سماع اصطلاحیدر

لاشیئ در دوستدن مراد حق سبحانه در • سرو بالای من آن دم که در
آید بسماع • بنم سرو قد محبوبم اول دم که سماعه کله سماعدن مراد بونده تجلی در
سرو بالادن مراد محبوب حقیقی اولمق روشندر و مرشد اولمق ممکندر اول
وقت سماع کنده معناسنه اولور • چه محل جامهٔ جان را که قبا نتوان کرد •
نه محل جان قفتاننه که یرتمق ممکن اولمیه مراد بودر هر تجلی که اول سماعه کله انده
اولان کمسه لر جان ویرمک مقرردر قبا بو نوعده یرتمق معناسنه در جامهٔ جان
قبا کردن اولمک معناسنه در • من چه گویم که ترا نازکی طبع لطیف • بن حسب
حالمدن نه دیم که سنک لطیف طبعک نازکلکی • تا بحدیست که آهسته دعا نتوان کرد
تا بر مرتبه ده در که آهسته دعا ایتمک اولماز مراد جمیع خصوصده قضایه رضا
ویروب سکوت اوزره اولمق لازم ایدوکن بیاندر • نظر پاک تواند رخ جانان
دیدن • پاک نظر قادر اولور جانانک رخنی کورمکه • که در آیینه نظر جز بصفا
نتوان کرد • زیرا آیینه یه صفادن غیری ایله نظر ایتمک اولماز صفادن مراد
ناظرده اولان صفادر جاناندن مراد خدای عز و جلدر • غیرتم کشت که
محبوب جهانی لیکن • غیرت بنی دلدی که جهان خلقنک محبوبی سن لیکن • روز
و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد • روز و شب اللهک مخلوقی ایله جنک و غوغا
ایتمک اولماز خطاب خدایه در با خلق خدا دیمک ایله خطابدن غیبته التفات ایتمشدر
مشکل عشق نه در حوصلهٔ دانش ماست • عشق مشکلی بزم علممز حوصله سنده
دکلدر • حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد • بو نکته یی بو خطا فکر ایله
حل ایتمک اولماز حاصل معنی مشکلات عشق علم ظاهر ایله کشف اولماز دیمکدر
نکته دن مراد مشکل عشقدر و فکر خطادن مراد علم ظاهردر • بجز ابروی تو
محراب دل حافظ نیست • دل حافظه سنک ابروکدن غیری محراب یوقدر •

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

بازی بو نوع ظرافت معناسنه در

طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد • بزم مذهبمزده سندن غیریه توجه اولماز
دیمکدر **ولو ایضا** دل از من برد و روی از من نهان کرد • کوکلمی بندن
الدی و یوزینی بندن پنهان ایلدی • خدارا با که این بازی توان کرد • الله ایچون
بو ظرافتی کیمه ایتمک اولور بو بیت دن مراد خدادر • شب تنهاییم در قصد جان بود •
سحر وقتی تنهالق بنم جانم قصد نه ایدی • خیالش لطفهای بیکران کرد • انک
خیالی نهایتسز لطفلر ایلدی مراد محبوب حقیقی نک خیالی سبب حیات ایدوکن
بیان در • چرا چون لاله خونین دل نباشم • نیچون لاله کبی خونین دل اولمیم
که با ما نرگس او سرگران کرد • که بزه انک چشمی باشنی اغر ایتدی یعنی کبر ایدوب
التفات اتمدی چشم دن مراد ذات باری در که صفت استغناسی قصد ایدوب نیجه بیک
عاشق دانه خودل دکلدر چونکه عنایتی بو سبب دن فیضی اولیه عالم قبضه ده در •
صبا گر چاره داری وقت وقتست • ای صبا اگر چاره طوترایسک وقتی در وقتی
که درد اشتیاقم قصد جان کرد • که انک اشتیاقی دردی جانمه قصد ایتدی
مراد فیض بحری سببی ایله نفحه جانان طلب ایتدوکن بیان در • بدان سان
سوخت چون شمعم که بر من • بن شمع کبی یاقدی اغلبیق یاقدیکه بنم اوزرمه • صراحی
گریه و بربط فغان کرد • صراحی گریه ایتدی و قپوز فغان ایلدی • کرا گویم که
با این درد جانسوز • کیمه دیم که بو جان سوز درد ایله • طبیبم قصد جان ناتوان
کرد • طبیب بنم ضعیف جانمه قصد ایلدی مراد عالم قبض ده ... اولکن الم دن شکایت
میسر اولمدوغن بیان در • میان مهربانان کی توان گفت • مهربان اولانلر ارادنده
دیمک قچن ممکن در • که یار ما چنین گفت و چنان کرد • که بزم یارمز بویله
دیدی و اویله ایلدی مراد عاشق معشوقندن شکایت ایتمک معقول دکل ایدوکن
اشعار در • عدو با جان حافظ آن نکردی • دشمن حافظک جاننه انی ایلدی •

ای صبا چاره ...

جانسوز صنف ترکی

که

که تیر چشم آن ابروکمان کرد • که اول کمان ابرو محبوبک چشمی تیری ایلدی
مراد معشوق حقیقی نک عشقی جانه تاثیر ایتمکی عدودن زیاده ایدوکن اشعاردر
بیت چرا خود کشد تیر آن چشم مست • چه حاجت که آری بشمشیر دست
ولو ایضا یاد باد آنکه زما وقت سفر یاد نکرد • اکلسون اولکه سفر وقتی
بزدن یاد ایلمدی • بوداعی دل غمدیده ما شاد نکرد • بر وداع ایله بزم غمکین
کوکلمزی شاد ایلمدی بوندن مراد مرشد و یار رفیقی اولمق ممکن در • آن
جوانبخت که میزد رقم خیر و قبول • اول جوانبخت که مقبول خیر رقمنی اوردی
یعنی خیر ایلدی • بنده پیر ندانم ز چه آزاد نکرد • پیر بنده سنی بیلمزم نیدن
آزاد ایلمدی مراد بودر که مرشدی یا یار قدیمی کندونک دوست لرنه مکتوب ایله
سلام ارسال ایتمش حافظه ارسال ایتممش خواجه حافظ دخی انک جوابنده
بویله دیمش اما تواضعا کندو سنی بنده منزلسنه تنزیل ایتمش در • کاغذین
جامه بخونابه بشوییم که فلک • کاغذدن قفتانی قانلو یاشه غرق ایلیم زیرا فلک
رهنمونیم بپای علم داد نکرد • عدل سنجقی یاننه بکا دلالت ایلمدی مجمع عادت
درکه پادشاهه شکایت ایدنلر کاغذدن قفتان کیوب پادشاهه قرشو اول
قفتانه آتش اورر لر تاکه روحن حصیر یقرلر خواجه حافظ بو نوع مبالغه ایدر
بخونابه بشوییم ایکی ایله یعنی چونکه پادشاه عدل ایلمدی اول باشقه بر ظلم
اول ظلم دن اوتری کاغذی جامه لی خونابه یه غرق ایلیم بو مضمون ده مهر
و مشتری نکی آخر نه بربیته واقع اولمشدر • **مصرع** زدستت ظلم تلکم گر دو دیده •
قبای کاغذین همواره در بر • دل بامید صدای که مگر در تو رسد • کوکل
بر صدا امیدی ایله که مگر سکا ایرشه یعنی ایرشه دیو • ناله ها کرد درین

کوه که فرهاد نکرد • بو طاغدن نالەلر ایلدی که فرهاد ایلدی • شاید از پیک
صبا از تو پیامی نوزد کار • لایق در اگر صبا پیکی سر عشقدن سندن ایش اوکرنه •
زانکه چالاکتر از این حرکت باد نکرد • زیرا بو حرکتدن چابکرک یل ایلدی •
سایه تا باز گرفتی ز چمن مرغ سحر • تا که چمندن سایه کی کروطوندک مرغ سحر
آشیانه در شکن طرهٔ شمشاد نکرد • شمشادک طرهسی بوکلمنده یوا ایلدی مراد
بودر که سن چمندن فراغت ایدی مرغ سحر دخی شمشادک طرهسی بوکلمنده آشیانه
پیدا ایلدی زیرا اوراده سنک شویله که کلور دی پس فراغت اتدک اول دخی فراغت
ایلدی شمشاد و چشمه دیدکلری اغاج درکه بپراقلری طره کبی در • کلک مشاطهٔ صد
صنعش نکشد نقش مراد • صنع الهی مشاطه سنک قلمی اول کمسنک مرادی نقشنی
چکمز • هر که اقرار بدین حسن خداداد نکرد • هر کمسنه بو حسن خداداده اقرار
ایلدی مراد بودر هر کمسنه حسن معنی کا صاحبنه که مراد مرشددر اقرار اینه حق
تعالی حضرتی انک مرادنی حاصل اتمز زیرا اگر انکار حقیقتده حقه انکاردر • مطربا
پرده بگردان و بزن راه عراق • ای مطرب پردهیی دوندر و عراق پردهسنی
چال راه بونده پرده و ساز معناسنه در • که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد •
زیرا یار بو یوله کتدی و بزدن یاد ایلدی بدین راهدن مراد عراق عجمدر که اکا
صفاهان دیرلر • غزلیات عراقیست سرود حافظ • عراقی غزللریدر
حافظک سرودی • که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد • بو دلسوز پرده
یی کیم اشتدی که فریاد ایلمدی بو نوع پرده و ساز معناسنه در عراقی دن
ایهام واردر اکی وجه اوزره بری عراق شهریدر که دوستی یا مسکنی اوله
سمته کتمشدر و بری عراق که پرده معروفک اسمیدر و شیخ عراقی که مشهوردر

مقصود

مفعول فاعلات مفاعیل فعلات

مقصود اول اولمق اولدر که خواجه حافظ کندو اشعاردن انک اشعارینه تشبیه
ایدر • ولـه ایضا • دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد •
دلبر کتدی و عاشقلره خبر ایلمدی • یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد •
شهر مصاحبنی و سفر یولداشنی یاد ایلمدی • یا بخت من طریق مروت
فروگذاشت • یا بنم بختم مروت طریقنی ترک ایلدی • یا او بشاهراه طریقت
گذر نکرد • یا دلبر طریقت شاهراهنه اوغرامدی دلبردن مراد مرشد کامل
ایدوکی مصراع ثانیدن زیاده روشندر • من ایستاده ام تا کنمش جان
فدا چو شمع • بن دورمشم که شمع کبی جانمی اکا فدا ایدم • او خود گذر بما چو
نسیم سحر نکرد • اول خود بزه نسیم سحر کبی اوغرامدی • گفتم مگر بگریه دلش
مهربان کنم • ایتدم مگر گریه ایله انک کوکلنی مهربان ایلیم • در سنگ خاره
قطرهٔ باران اثر نکرد • سنگ خارایه باران قطرهسی اثر ایلمدی بو سوزدن سنک
زیاده استغناسندن کنایه در • مرغ دل ارچه بال و پر از غم شکسته بود •
مرغ دلک اگرچه غمدن بال و پری صنمش ایدی • سودای دام عاشقی از سر
بدر نکرد • عاشقلق دامنک سوداسنی باشندن چیقرمدی یعنی عاشقلق که
اکا دام ایدی ترک اتمدی بعض نسخده دام برینه خام واقع اولمشدر
معنی بویله اولور عاشقلک خام معنیسی حاصل اولماز سوداسنی ترک اتمدی •
هر کس که دید روی تو بوسید چشم من • هر کمسه که سنک یوزکی کوردی بنم کوزمی
اوپدی • کاری که کرد دیدهٔ ما بی نظر نکرد • زیرا کوزمز بیهوده ایش که ایلدی
بی نظر ایلدی مراد بودر که هر کمک دیدهسی دل ایله جمال یاری مشاهده ایدر
اگر عاشق اولنک چشمنی اوپوب تحسین ایدر زیرا حق نظری تمام برینه
کتورمش اولور • کلک زبان بریده حافظ در انجمن • حافظک زبانی قطع

اولمش قلمی انجمن ده • با کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد • سنك رازکی
کمسه دیمدی مادام که باشنی ترک ایلمدی مراد کتمان سر لازم ایدوکن اشعاردر
وله ایضا رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد • انك یولی اوزره یوزمی
قودم و بنم اوزریمه اوغرامدی • صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد • یوز
لطف امید طوتدم و بر نظر ایلمدی • یا رب تو آن جوان دلاور نگاه دار • یا رب سن
اول دلاور جوانی صقله • کز تیر آه گوشه نشینان حذر نکرد • که گوشه نشینلرك
آهی تیرندن حذر ایلمدی جواندن مراد مرشد کامل اولمق روشندر که هر بری
ترک ایدوب کیتمش اوله و مرشدنی دلبر منزلرسنه تنزیل اتمك ایله جوان دیمش اوله
سیل سرشک ما ز دلش کین بدر نبرد • بزم سیل سرشکمز انك کوکلندن کینی
کیدرمدی • در سنگ خاره قطره باران اثر نکرد • سنك خارایه باران قطره
سی اثر ایلمدی بو مصراع ثانی جمیع نسخده تکرار واقع اولمشدر • جانا کدام
سنگدل بی کفایتست • ای جان قنغی ادراکسز سنکدلدر • کو پیش زخم
تیر تو جان را سپر نکرد • که او سنك تیرك زخمی اوکنده جاننی سپر ایلمدی
یعنی سنك یولکده ترک سر اتمین دنی در س جان از برای تحفه جانان
بود عزیز • غافل گمان برد که ختم بدین مختصر خوشیم • خطاب عذرایه اولمق
روشندر • ماهی و مرغ دوش ز افغان من نخفت • دون کیجه ماهی و مرغ
بنم افغانمدن اویومدیلر • آن شوخ دیده بین که سر از خواب بر نکرد • اول
گستاخ کوز که خوابدن باشن قالدرمدی یعنی اشتمز لندی • حافظ حدیث
نغز تو از بس که دلکشست • ای حافظ سنك لطیف سوزك که زیاده دلکش
و مقبول در • نشنید کس که از سر رغبت ز بر نکرد • کمسه اشتمدی که رغبت
اوجهندن ازبرلمدی • وله ایضا • واعظان کین جلوه در محراب و منبر

می کنند

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

می کنند • واعظلر که محراب و منبرده بو جلوه لی ایدرلر • چون بخلوت
میروند آن کار دیگر میکنند • چونکه خلوته کیدرلر اول ایشی غیر ایدرلر
مراد واعظلر محراب و منبرده خلقه ریا ایچون اتدکلری حالی و شوقی
تنهالرنده اتمزلر بلکه فسق و فجور ایدرلر دیمکدر • مشکلی دارم
ز دانشمند مجلس باز پرس • بر مشکلم واردر واعظدن سؤال ایله
اول مشکل مصراع ثانیدر • توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند •
غیره توبه بیوریجیلر نیچون کندولر توبه اتمزلر کمتر میکنند بو معنایه احتمالی
گوییا باور نمیدارند روز داوری • گویا قیامت کوننه اینانمزلر
کین همه قلب و دغل در کار داور میکنند • که حق تعالینك ایشنده
یعنی عملنده بو دکلو ریا و حیله و قلب و دغل ایدرلر • یا رب این نو
دولتان را با خر خودشان نشان • یا رب بو نو دولت اولانلری
کندو خرلرینه بندر یعنی اولکی فقرلرینه ویر تا که قدرت لرن بلمك ایله
کرد صلاح اوزره اولالر • کین همه ناز از غلام ترک و استر میکنند •
زیرا بو دکلو کبر و نازی محبوب غلامدن و قنطردن اوتری ایدرلر
هر کس بو بیتك معناسی سنه مطلع دکلدر • بر در میخانه عشق ای ملک
تسبیح گوی • عشق میخانه سنك قپوسی اوزره ای ملک تسبیح دی •
کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند • زیرا اوراده آدمك کلنی یوغررلر
میخانه عشقدن مراد عالم الهیدر که • خمرت طینة آدم بیدی ار
بعین صباحا حدیثنه آدمك کلنی انده تخمیر ایدرلر ملائکه اول یرده
آدمه تعظیما تسبیح اتمك کرکدر زیرا اوراده عشق آدمك طینتنه تخمیر
اولنمق بالجمله لطیفه بالجمله • حسن بی پایان او چندانکه عاشق

میکشد • اول الهکه یه پایان حسنی اول قدر که عاشق دیلر • زفره دیگر بعشق از غیب سر بر میکنند • بر بلوک کر وعشق الهی ایله غیب دان باشش قالور لر یا انک کبی معشوقا عاشق سزی قالور حسن بی پایان دن مراد محبوب حقیقی تک تجلی سر حدی یوقدر که اکه اصلا نهایت یوقدر • بنده پیر خرابا تم که درویشان او • مرشد کاملک بندهسی ام که انک درویشی لوی • کنج را از بی نیازی خاک بر سر میکنند • استغنا واحتیاج سز لقدن کنجک باشی اوزره خاک ایلرلر یعنی محبت والتفات اتمزلر • ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان • ای خانقاه گداسی تالبی یعنی صوفی اول زیرا دیر مغده که مراد خانقاه در • مید هند آبی و دلها را توانگر میکنند • بر آب ویررلر دکو کلرلری غنی ایدرلر آب دن مراد شراب عشق درکه انی نوش ایدن ماسوی دن کچر بی حرف وحدت کبی نوش کرد • که دنیی وعقبی فراموش کرد • خانه خالی کن ز بت تا منزل جانان شود • خانه دلی بت دن خالی ایله تا جانانک منزلی اوله یعنی قلبکی محبت ماسوی دن پاک ایله تا جانان ازلک عشقی نوری انده ظاهر اوله • کین هوسناکان دل و جان جای دیگر میکنند • که بو هوسلو لر دل وجانی غیره یر ایدرلر مراد محبت ماسوی دن پاک اولمیان دل منزل جانان اولمغه لایق اولماز دیمکدر • صبحدم از عرش می آمد خروشی عقل گفت • صباح وقتی عرش دن بر خروش کلدی عقلم ایتدی • قدسیان گویی که شعر حافظ از بر میکنند • دیرسن که قدسیلر حافظک شعرنی ازبر

ولە ایضا

دانی که چنگ وعود چه تقریر میکنند • بیلورسین

بیلورمیسن که چنگ وعود لسان حال ایله نه تقریر ایدرلر • پنهان خورید باده که تعزیر میکنند • شرابی پنهان ایچکز زیرا آشکارا ایچرسکز سزی تعزیر ایدرلر چنگ دستور عود دن مراد مرشد درکه مریدلرینه عشقی فاش اتمکه تنبیه ایدر باده دن مراد عشق در • گوینده رمز عشق مگوییید ومشنوید • عشق رمزنی دیمکز واشتمکز دیرلر اما فاش اولمیه • مشکل حکایتیست که تقریر میکنند • بر مشکل حکایتدر که تقریر ایدرلر • ناموس عشق ورونق عشاق می برند • عشقک ناموسی وعشاقک رونقنی ایلدرلر • عیب جوان وسرزنش پیر میکنند • جوانی تعییب وپیری طعن ایدرلر مراد اسرار عشق دن بی خبر اولن منکرلر دن شکایتدر • ما از برون در شده مغرور صد فریب • بز قپو دن طشره یوز فریب وحیله یه مغروروز • تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند • عجب پرده ایچنده انلر نه تدبیر ایدرلر مراد بز اول منکرلرک ظاهر حاللرینه وسوزلرینه الدانوب انلرک ضررندن غافلز عجب انلر پنهان پرده بزم حقمزده نه تدبیر ایدرلر دیمکدر بو تقریر اوزره میکنندک فاعلی منکرلردر بو وجه دخی لطیفدر بز قپو دن طشره یعنی حکم الهی یه مطلع اولمدین یوز فریبه مغرورز که کندو حزبی یعنی اهل سعادتدن ظن ایدرز عجب پرده ایچنده نه تدبیر ایدرلر یعنی الله یدبر الامر حسبنجه بزم ایچون اولان حکم حصر وتقدیردن غافلز بو وجه اوزره میکنندک فاعلی باری تعالی در صیغه جمع تعظیم ایچوندر • تشویش وقت پیر مغان میدهند باز • پیر مغانک وقتنه کرو تشویش ویررلر این سالکان نگر که چه با پیر میکنند • بو سالکلری کور که پیره نه ایلرلر

پیر مغان دن مراد مرشد در سالکان دن مراد عشقده هنوز پخته اولمامش
مریدلردر که مرشده جفا و اهانت ایدرلر میکنند که فاعلی سالکان در بیت
فغان ز ابلهئ این خوان بی قدم و کوشش • که جمله شیخ تراش آمدند و
شیخ فروش • صد آب رو ز دیده م انظرمی بقران چه سود • یوز یوز صوینی یارم
نظر ایله صاتون الوق ممکن در مراد بودر که بر التفات ایله واقعه کمسه یی کندویه
مرید و محب اتمکه قادرلردر • خوبان درین معامله تقصیر میکنند • خوبلر
بو معامله ده تقصیر و اهمال ایدرلر خوبان دن مراد اولیاء الله در • قومی بجد
و جهد نهاده اند وصل دوست • بر قوم دوستک وصالنی جد و جهده قو
یعنی وصال حق سعی ایله میسر اولور دیدلر • قومی دگر حواله بتقدیر میکنند
بر قوم دخی تقدیره حواله ایدرلر بو سوز اوتکی دن اولی در زیرا حق سوز
بودر بیت هر کس بهمتان کوشش زنند • ولی کو بیا دولت نه همه کس
برند • فی الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر • محصل کلام دهرک ثبات
و بقاسنه اعتماد ایلمه • کین کارخانه ایست که تغییر میکنند • زیرا بو
کارخانه در که تغییر ایدرلر کارخانه دن مراد عالم فانی در • خرقه قلب تیره
نشد حاصل و هنوز • ریا ایله اولنان عملدن تیره قلب دن غیری هیچ نسنه
حاصل اولمدی و هنوز • باطن درین خیال که اکسیر میکنند • مرائی لرک
باطنی بو خیالده که کیمیا ایدرلر مراد بودر که ریا ایله اولنان عمل و ریاضت دن
و ذکر طاعت دن کندولرن مقبول حق ظن ایدرلر لکن مردود اولدقلرندن بی خبرلردر
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب عشقه سی ایله زیرا بو مذکورلر • چون
نیک بنگری همه تزویر میکنند • چونکه امعان نظر ایله بن سن جمیعیسی تزویر
ایدرلر در ولـه ایضا آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند • آیا که نظر ایله خاکی کیمیا ایدرلر

دیلم

دولت دن مراد سعادت در

تیره سیاه

آیا بوده

آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند • ای عجبا اولامی که بزه بر گوز اوجی ایله نظر
ایدهلر آنان دن مراد اولیاء الله در که خاکی کیمی خوار و بی قدرت اولن
هوا پرستلری ثنا بید نظر ایله کیمیا کبی لطیف و پاک ایدوب مقبول درگاه ایدرلر
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی • کذاب طبیبلردن دردم مستور یکدر دردن
مراد درد عشق در طبیبان مدعی دن مراد مشایخ کسوتنده اولن عشق الهی دن
بی بهره و بی خبر و ضال و مضل اولن مرائیلردر زمانه ده اولن شیخلر کبی
باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند • اولا که غیب خزینه سندن اول درده
دوا ایدهلر خزانهٔ غیب دن مراد خزینهٔ جناب قدس در که انده جمیع درده
دوا وار در • چون حسن عاقبت نه برندی و زاهدیست • چونکه حسن عاقبت
رندلک و زاهدلک ایله دکلدر • آن به که کار خود بعنایت رها کنند • اول یکدر که
خلق کندو ایشنی عنایت حقه تفویض ایدهلر مراد هر خصوصده حقه تفویض لازم
ایدوکن اشعاردر • معشوقه چون نقاب ز رخ بر نمی کشد • معشوق حقیقی
چونکه یوزندن نقابی چکمز یعنی جمال عرض اتمز • هر کس حکایتی بتصور چرا کنند
هر کمسه تصور ایله نیچون بر حکایت ایدرلر جبر و حمه دوکلی معناسنه در مراد
بودر که هر کمسه زعم فاسدی او زره حق تعالینک حقنده سوز سویلمک معقول
و لایق دکلدر • گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار • اگر طاشی بو سوزدن
که مراد سخن عشق در نالان ایده عجب طوتمه • صاحبدلان حکایت دل خوش
ادا کنند • صاحب دللر کوکل حکایتنی لطیف ادا ایدرلر • بی معرفت مباش
که درمن یزید عشق • معرفت سز اولمه زیرا عشق بازارستاننده
اهل نظر معامله با آشنا کنند • اهل نظر اولانلر آشنا ایله معامله ایدرلر
اهل نظردن مراد اولیاء الله در که عشق اکثر قرینه در • حالی درون پرده

خزانه غیبدر

بسی فتنه میرود • حالیا پرده ایچنده چوق فتنه واقع اولور • تا آن زمان که
پرده برافتد چها کنند • عجب اول زمان که پرده رفع اوله نه‌لر ایدرلر مراد بو در که
دنیاده هرکه که تنها سنده مکر و فتنه اوزره در قیامتده انلرک حالی نجه اولور
بو وجه دخی جائز در خدای رب العالمینی ظاهرا که کوره‌جکی بو قدر غوغا و فتنه واقع
اولمش در اول زمان که آشکارا اوله نه فتنه‌لر و نه غوغالر پیدا اوله • می خور که صد
گناه ز اغیار در حجاب • شراب ایچ زیرا یوز گناه که اغیاردن حجابده اوله •
بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند • یکدر که شول طاعتدن که ریا ایله ایدرلر • پیراهنی
که آید از او بوی یوسفم • بر کوملک که اندن یوسفک رایحه‌سی کلور • ترسم
برادران غیورش قبا کنند • قورقرم غیور قرداشلری آنی یرته‌لر یوسف دن
مراد محبوب حقیقی در پیراهندن مراد مرشد در که انک فیضی سببی ایله طالب عشق
اولانلره نفحات رحمانیه دن نفحه ایرشور برادران غیوردن مراد اهل شرع در
غیور مفعول بمعنی فاعل در که مبالغه ایچوندر انک اولان ضمیر غائبه پیراهنه راجع در
بگذر بکوی میکده تا زمره حضور • میخانه محله‌سنه اوغرا تا حضور جماعتی که مراد
عشاق در • اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند • کندو وقتلرینی سنین
اوغریکده دعایه صرف ایده‌لر خطاب مرشده در • پنهان ز حاسدان بخودم خوان
که منعمان • بنی کندوکه حاسدلردن مخفی اوقی زیرا منعملر • خیر نهان برای
رضای خدا کنند • الله ایچون نهانی چوق خیر ایدرلر • حافظ دوام وصل
میسر نمی‌شود • ای حافظ ابدیا وصال میسر اولماز • شاهان کم التفات
بحال گدا کنند • شاهلر گدالرک حالنه التفات ایدرلر مراد دوام اوزره وصل
جانان میسر اولماز دیمکدر • وله ایضا • شاهدان گر دلبری زینسان
کنند • محبوبلر اگر دلبرلک بونک کبی دن ایدرلر • زاهدان را رخنه در ایمان

کنند

فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

کنند • زاهدلرک ایمانینه رخنه کورکن ایدرلر یعنی ایمانلرینه خلل ایرشدررلر
شاهدان دن مراد اولیاء الله در رخنه در ایمان کنند دن مراد انلری کندولره
مرید و محب ایدرلر دیمکدر • هر کجا آن شاخ نرگس بشکفد • هر قنده که اول
نرگس بوداغی آچیله • گلرخانش دیده نرگسدان کنند • گل یکاقلولر گوزلرینی
اکا نرگسدان ایدرلر یعنی بزم دلبرمز قنده که عرض جمال ایدرسه سایر محبوبلر
اکا نظر ایدرلر شاخ نرگس دن مراد مرشد اولمق دخی در بو اعتبار اوزره گلرخان
دن مراد مشایخ اولور نرگسدان نرگس ظرفی نسنه بو بیتده گلرخ ترکیب وصفیدر بو
مبالغه طریقی اوزره در • یار ما چون سازد آغاز سماع • بزم یارمز چونکه سماعه
آغاز ایده • قدسیان از عرش دست افشان کنند • قدسیلر عرشدن رقص
ایدرلر یاردن مراد خدای عز و جل در مرشد اولمق ممکن در مراد اوله کوره
معنی بویله اولور چونکه باری تعالی اسما و صفات پرده‌سندن کل یوم هو فی
شان حسنجه تجلی ایده انک شوقندن ملائکه عرشدن رقص ایدرلر
مراد ثانیه کوره معنی بویله اولور بزم مرشدمز چونکه سماعه کله ملائکه دخی عرشدن
رقصه کلورلر • رو نماید آفتاب دولتت • دولت آفتابی سکا یوز کوستره
گر چو صبحت آینه رخشان کنند • اگر سنک آینه‌کی صبح کبی روشن ایدرلر
مراد بو در که اگر صیقل عشق ایله سکا صفا میسر اوله جانانک جمالی مشاهده‌سی
دولتنه واصل اولورسن آفتاب دولت دن مراد وصال محبوب حقیقی در
آینه دن مراد قلب در • عاشقان را بر سر خود حکم نیست • عاشقلرک کندو
باشنه حکمی یوقدر • هر چه فرمان تو باشد آن کنند • هرنه که سنک فرمانک
اوله انی ایدرلر خطاب خدایه در • بیت • هرچه او دهر سرم چون تو
پسندیدی رواست • بندگانرا چه دعوی کند حکم خداوندراست • مردم چشم

آغاز شروع

بخون آغشته شد • بنم کوزم بکی قان ایله اغشته وآلوده اولدی • ززکی ایی
قلم تراب ان کنند • بو طلی انسانه قتنم ایرلر نجم کوز بکی نه مردم چشم دیده لری
کبی عرب لر انسان العین دیرلر بو بیتک مضمونی قان اغلمقدن کنایه در • ای
خوان سرو قد کوی بزن • ای سرو بویلو جوان طوب اور • پیش از آن کز
قامتت چوکان کنند • اندن اول که سنک قامتکدن چوکان ایده لر مراد اولمزدن
اول عشق وطاعته سعی ایتمکلکه اغرا و تحریض در • پیش چشمم کمتر است
از قطره • بنم چشمم قتنده هر قطره دن کمتر در • آن حکایتها که از طوفان کنند
طوفان دن اول حکایتلر که ایدرلر • عیدرضا از تو کو تا عاشقان • سنک
عید کبی لطیف رضاکی قتنی عاشقلر • در وفاداریت بجان خود قربان کنند
سکا وفا ایتمکده کندو جانن قربان ایده لر خطاب حضرت حق تعالی یه در عیدرضادن
مراد تجلی ذات در • خوش بر آر از غصه ای دل کاهل راز • غصه دن خوش بو قالب
کل ای کوکل یعنی غمکین اولمه زیرا اهل راز که مراد اولیا در • عیش خوش در
بوته هجران کنند • هجران بوته سنده لطیف عیش ایدرلر زیرا کامل اولورلر بوته
باء عربی ایله فارسی در • سرمکش حافظ ز آه نیم شب • ای حافظ نیم شب آهندن
باش چکمه • کز یکی آن مشکلات آسان کنند • که اندن اوتری سنک مشکللری آسان
ایدرلر کرچه آن اندن حکم معناسنه کلدوکی جایزدر **وله ایضا**
کفتم کیم دهان ولبت کامران کنند • جانانه ایتدم سنک دهان ولبک بنی
قچن کامران و بهره مند ایدرلر • کفتا بچشم هرچه تو کویی چنان کنند • جانان
ایتدی بچشم هر نه که سن دیرسن ایله ایدرلر بچشم و باشم و باکوزم سرو باکوز
بر چشم دیرلر معنای اول باشم و کوزم اوزرینه دیکدر معنای ثانی باشم اوزرینه
معنای ثالث کوزم اوزرینه دیکدر خطاب حضرایه در لوح روشن درکه محجوب

سنزلرسنه

کوی طوپ

پیش بونکه کبی محل ... سنه اولور

بر آرام جا حاضردر

سنزلرسنه تنزیل ایتمش اولا دهاندن مراد صفت تکلم در لبدن
مراد نفس کلام در کامران ایلمکدن مراد اندن مستفیض اولمقدر •
کفتم خراج مصر طلب میکند لبت • جانانه ایتدم سنک لبک بر
بوسه بهاسنه مصر خراجن طلب ایدر بو نظم استفهام وجهی جایزدر •
کفتا درین معامله کمتر زیان کنند • جانان ایتدی بو معامله ده
عشاق زیان ایلمزلر بو معنایه کوره کمتر کافی علی عشاق اولور بعض
نسخه کمتر زیان کنند ده معنی استفهام اعتبار ایدر لکن اول حذر معقول
دکلدر • کفتم بنقطه دهنت خود که برد راه • جانانه ایتدم
سنک نقطه کبی دهنکه خود کیم یول ایلتدی یعنی انی حقیقتی ایله
کیم بیلدی • کفت این حکایتیست که با نکته دان کنند • جانان ایتدی
بو بر حکایتدر که نکته دانه ایدرلر یعنی نکته دان بیلور • کفتم صنم
پرست مشو با صمد نشین • جانانه ایتدم صنم پرست اولمه صمد ایله
اوتور • کفتا بکوی عشق هم این وهم آن کنند • جانان ایتدی عشق محله
سنده هم بونی وهم انی ایدرلر مراد عشق حقیقی دن وعشق مجازی دن
مقبول نزرکاه اولور دیمکدر • عاشقی کر زین سرو کر زان
سرست • عاقبت مارا بدان سر رهبرست • کفتم هوای
میکده غم می برد زدل • جانانه ایتدم میخانه نک هواسی قلبدن
غمی کیدرر • کفتا خوش آن کسان که دلی شادمان کنند • جانان
ایتدی خوش و نیکبخت اول کمسه لرکه بر کوکل مسرور ایدرلر • کفتم
شراب وخرقه نه آیین مذهبست • جانانه ایتدم شراب و خرقه
آیین مذهب دکلدر • کفتا این عمل بمذهب پیر مغان کنند •

سن ... [illegible]

... [illegible] حاضردر

جانان ایتدی بو عمل پیر نعمان حذوجبندن ایلرلر مراد عامی صوفی
صورتندن عشق الهی ستر ایتمک قابل اولور دیمکدر • کفتم ز لعل
نوشین لبان پیر را چه سود • جانانه ایتدم شیرین لب اولانلرک
لبندن پیره نه فائده • کفتا ببوسهٔ شکرینش جوان کنند •
جانان ایتدی شکر کبی لذیذ بر بوسه ایله انی جوان ایدرلر نوشین
لبان دن مراد اولیاء الله در بوسه دن مراد جذبه در جوان اولمقدن
مراد جوشش و خروش کلمکدر • کفتم که خواجه کی سر حجله میرود
جانانه ایتدم خواجه قچن کردک خانه جانبنه کیدر • کفتا آن زمان
که مشتری و مه قران کنند • جانان ایتدی اول زمانکه مشتری
و ماه قران ایدرلر مراد وصال هر زمان ده خوب دکلی ایدوکن بیاندر
کفتم دعای دولت تو ورد کاه خطست • جانانه ایتدم سنک دو
لتک دعاسی جانمک وردی در • کفت این دعا ملائک هفت
آسمان کنند • جانان ایتدی بو دعای هفت آسمانک ملکلری
ایلرلر **و له ایضا** غلام نرگس مست تو تاجداراننـد • سنک
مست چشمک غلامی پادشاهلردر نرگس چشم معناسنه در تشبیه
طریقی ایله اوزره چشمدن مراد ذات باری در • خراب بادهٔ
لعل تو هوشیاراننـد • سنک لبک باده سنک خرابی هوشیار
لردر یعنی سنک عشقک شرابی ایله مست اولنلر حقیقتده هوشیاردر
زیرا ماسوی دن فارغ لردر • کذار کن چو صبا بر بنفشه
زار و ببین • صبا کبی بنفشه لکه او غره و کور • که از تطاول ز
لفت چه سوکوارانند • که سنک زلفک ظلمندن نه یا سوکواردر

بوسه دن جذبه ولایت اطلاق در

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

تاجدار وصف ترکیبی در

تطاول ظلم

مراد

مراد حق تعالینک صنعی نک غرابتی استحسان در • تو را صبا و مرا آب دیده شد غماز
سکا صبا و بکا کوزم یاشی غماز اولدی • و کر نه عاشق و معشوق راز دار انند
یوخسه عاشق و معشوق راز دار لردر معشوقدن مراد خدادر که جذبات و نفحات
قدسیه دن هویدا و عاشق اتنک چشمندن رسوا اولورلر • نه من بر آن کل
عارض غزل سرایم و بس • اول کل عارضه اوزره انجق بن غزل ایرلرم
که عندلیب تو از هر طرف هزاراننـد • که هر طرفدن سنک هزاران بلبلک
واردر خطاب خدایه در مراد طالب خدا حددن زیاده ایدوکن اشعاردر • ز
زیر زلف دوتا چون کذر کنی بنکر • چونکه کذر ایده سن اکی قات زلفک التندن
نظر ایله تا بونده قات معناسنه در • که از یمین و یسارت چه بیقراراننـد • که سنک
صاغ و صولکدن نه قرارسزلر واردر یعنی چوق در زلف دوتادن مراد غیب هویت
و اسرار احدیت در که جلال و جمال دن اثر بولوردر مراد عشاق بیقرارن کثرتن
بیان در • نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو • جنت بزم نصیبمزدر
ای خداشناس یوری • که مستحق کرامت کناهکاراننـد • زیرا کرامت و نعمته
مستحق کناهکارلردر مراد بودر که لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا حسبنجه غفار اسمنک مظهری کناهکارلر و عاصیلردر • نه من بمیکده و چهره
ارغوانی کنم • یعنی نه بن کل دیو زکی ارغوانی ایلم • مرو بصومعه که آنجا سیاهکاراننـد
صومعه یه کتمه زیرا انده مرائیلر واردر مراد عشقدن سرخ رویلق و زیاده سیه
رویلق وار ایدوکن بیان در • تو دستکیر شو ای خضر پی خجسته که من • بسن
دستکیر اول ای مبارک ایزلو خضر که بن • پیاده میروم و همرهان سواراننـد
پیاده کیدرم و رفیقلرم سوارلردر خضردن مراد مرشددر پیاده اولمقدن مراد
سلوکده قصورلی اولدغیدر همرهاندن مراد طریقت یولداشلری در انلرک

هزارده ایهام وارد

بیزاره ضرار

دستکیر وصف ترکیبی در

سوار اولسندن مراد سلوکن قوی اولدقلری در دستگیر اول دیمکدن مراد مرشدندن
فیض طلب ایتمکدر • خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد • اول تابدار زلف
دن حافظ خلاص اولمسون • که بستگان کمند تو رستگارانند • زیرا سنک کمندکه
باغلنمشلر قورتلمشلردر زلف تابداردن مراد غیب هویتدر خطاب خدایه در یعنی
انلرکه عشق خدایه اسیرلردر اکه عالمده قیود ماسوی دن خلاص بولمشلردر
اسیر عشق نخواهد رهایی از بند • شکار دوست نجوید خلاص از کمند • بعض نسخه ده مخلص
بو بیتده واقع اولور • ز نقش چهرهٔ حافظ همی توان دانست • حافظک چهره سی
نقشندن بلمک ممکندر • که ساکنان در دوست خاکسارانند • که دوست یعنی خدا قپو
سنک ساکنلری حقیرلردر که وجود و انانیتلرن ترک ایتمشلردر ساکنان دن مراد
اولیاء الله در • وله ایضا • سمن بویان غبار غمم چو بنشینند بنشانند • سمن
رایحه لولر چونکه عاشقلری المه اوتورلر غم غباری انلردن تسکین ایدرلر • پری رخان
قرار از دل چو بستیزند بستانند • پری یوزلولر چونکه غنا وابرام ایدرلر دلدن
قراری الورلر سمن بویلردن مراد و پری رخلردن مراد مرشدلردر که تصرف اهللریدر
بفتراک جفا دلها چو بربندند بربندند • جفا ترکیسنه چونکه کوکللری باغلمق استیه
لر باغلرلر بو بیتده معنی ارادت مقدردر اذا قمتم الی الصلوة دکی اولدیغی کبی •
ز زلف عنبرین جانها چو بگشایند بفشانند • عنبرین زلف دن جانلری چونکه سلکک
استیه لر سلکرلر یعنی خلاص ایدرلر بعض نسخه ده چو بگشایند بفشانند واقع اولمشدر
معنی اکر کون اولور مراد بودر که اولیاء الله مراد ایدنلر ایسه جذبهٔ خدای ایله
کوکللری صید ایدرلر مراد ایدنلر ایسه صید اتمزلر و ظلمت کوندن خلاص ایلرلر
بعمری یکنفس با ما چو بنشینند برخیزند • بر عمرده چونکه برلحظه بر نفس اوتورسه لر
قالقرلر • نهال شوق در خاطر چو برخیزند بنشانند • چونکه قالقه لر خاطرده

شوق

مجادنهی غایب در
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

فتراک ترکی

شوق فدانی دیکرلر • ز چشم لعل رمانی چو میخندند میبارند • چونکه حسنده ایلرینم
چشممدن لعل رمان یاغدررلر یعنی قان اغلدرلر • ز رویم راز پنهانی چو می بینند
میخوانند • چونکه نظر ایدرلر بنم یوزمدن راز پنهانی اوقورلر • بدرد عشق کوشه گیران
را چو درمان بند دریابند • کوشه گیرلرک کوزیاشنه چونکه ایرشمک استیه لر ایرشرلر
مراد ایلمدر چونکه ترحم ایتمک مراد ایدنلر ترحم ایدرلر دیمکدر • رخ مهر از سحرخیزان نگردانند اگر دانند
• سحرخیزلردن محبت یوزنی دوندرمزلر اگر انلرک حالنی بیله لر
دوای درد عاشق را کسی کو سهل پندارد • تنی برکسه که عاشقک دردی دواسنی
آسان ظن ایده مراد درد عشقه علاج ایتمک امر عسیر ایدوکن بیان در • ز فکر آنانکه
در تدبیر درمانند در مانند • نکردن انلرکه درمان تدبیرنده در عاجز قالورلر •
چو منصور از مراد آنانکه بردارند بردارند • منصور کبی انلرکه بردار ایتمک
مراد ایدرلر بردار ایدرلر ازمرادمرادن یعنی مراداتنه لر بعض نسخه ده منصوران
واقع اولمشدر جمع صیغه سی اوزره بو وجه اوزره معنی بویله اولور منصور اکبی
انلرکه بردار ایتمک مراد ایدرلر بردار ایدرلر منصوران مثلی اعتباری ایله جمع
کتورلمشدر • که با این درد اگر دربند درمانند درمانند • که بودرده اگر درمان
فکرنده اوله لر عاجز قلورلر • در آن حضرت چو مشتاقان نیاز آرند ناز آرند •
او حضرته چونکه مشتاقلر نیاز کتوره لر انلر ناز کتورلر • بدین درگاه حافظ
را چو میخوانند میرانند • بو درکاهه چونکه حافظی اوقویه لر سوررلر مراد
استرلر ایسه اوقورلر استرلر ایسه سوررلر دیمکدر تأمل باری بیتده در تعظیما
صیغهٔ جمع ایله کتورلمشدر مراد بو نوع رضادن عجز یه چاره اولدیغن اشعاردر
وله ایضا شراب بیغش و ساقی خوش دو دام رهند • صافی شراب
وخوب ساقی یولک ایکی طوزاغیدر • که زیرکان جهان از کمندشان نرهند •

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

کیاردن پرینغ مقصودی در

کوزیدن ثنی بعنا سدر

بعض نسخه ده ازین درگاه واقع اولمشدر

دام طوزاق

که جهان زیرکلری ایکرک کندیدن فتور تلمز لر معنی مجاز اوزره مراد جهان زیرکلری
دخی بوالکی بندن خلاص بولمازلر دیمکدر معنی حقیقت اوزره مراد جهان زیرک
لری بوالکی نسنه یه مقید اولورلر دیمکدر که بری عشق الهی در و بری مرشد در وجه
اولکه کوزلری کندو مغنا سنه و ساقی محبوب مغنا سنه اولور • من ارچه عاشقم
و رندم و مستم و نامه سیاهم • هزار شکر که یاران شهر بی گنهند • خدایه بیک شکر که شهر دوستلری گناه سزلردر
مراد سلوک عشقده کندو تک قصورینه اعتراف در و یاران شهر دخی بجلیلرنی در دیو
تعریضی طریقی ایله لطیفه ایتمک احتمال در • قدم منه بخرابات جز بشرط ادب •
ادب شرطندن غیری ایله میخانه یه قدم قومه • که ساکنان درش محرمان پادشهند
زیرا انک قپوسنک ساکنلری پادشاهک محرملری در میخانه دن مراد مرشدک
آستانی در ساکنلردن مراد طالب عشق اولان مریدلردر پادشاه دن مراد باری
تعالی در • جفا نه شیوهٔ درویشی است و راه روی • جفا درویشلک و صوفی لق
شیوه سی دکلدر • بیار باده که این سالکان نه مرد رهند • شو سالکلر
یولی اری دکلدر بیار باده دن مراد عشقه تحریض در • مکن که کوکبهٔ دلبری
شکسته شود • کبیه جفا ایله زیرا دلبرلک کوکبه سی شکسته اولور • چو منعمان که کدایان بکار
نه وچاکران بجهند • چون منعملرچه لرد خدمتکارلر قرار ایدرلر مراد طالبلره
رعایت ایتمک شیخلره لازم ایدوکن اشعار در • ببین حقیر کدایان عشق را کین
قوم • عشق کدالرنی حقیر کورمه زیرا بو قوم • شهان بی کمر و خسروان بی کلهند
مرصع کمرسز پادشاهلردر مرصع تاجسز خسروان در مراد اهل عشقک معنی ده
قدری بلند ایدوکن بیان در **مثنوی** که ای خاک پایان شوریده سر
فقیر و حقیر ندانند نظر • نه هر کز ببینی شاهان بچشم پسند • که ایشان پسندیده

نامه سیاه گنهکار

منهی خام دار

کوکبه طمطراق

حق پسند • بهوش باش که هنگام باد استغنا • عقل ایله اول زیرا
استغنا یلی وقتنده • هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند • بیک طاعت
خرمنی یارم ارپه یه صاتون المازلر مراد کثرت عبادته مغرور اولمق
خطا ایدوکن اشعار در نخرندک فاعلی خدا در صیغهٔ جمع تعظیم ایچون در • غلام
همت دردی کشان یکرنکم • یکرنک دردی کشلرک همتی قولیم • نه آن
کروه که ازرق ردا و دل سیهند • اول جماعتک همتی قولیم لا دکلم کوک
کوک ردالو و تیره کوکلولر در مصراع اولدن مراد عاشق در مصراع ثانی دن
مراد مشایخ کوتنی اولان تیره دل مرایی لر در زمانه ده اولان مرایی لرکبی که
مرشد دیرلر و اغنیا ایله اختلاط ایدوب مرای خاطر خلق ذم و غیبت ایدرلر
چون بنده خدای خویش خوانند • بایدکه بجز خدا ندانند • جناب
عشق بلندست همتی حافظ • عشق جنابی بلند در همت ایله ای حافظ
که عاشقان ره بی همتان بخود ندهند • زیرا عاشقلر کندو سنه همت ایتمزلر
یول ویرمزلر بو وجه دخی لطیف در که عاشقلرلی همت اولنلری کندو لرینه
یول ویرمزلر مراد علو الهمة من الایمان حسبنجه عشقده همت لازم ایدوکن
اشعار در **وله ایضا** چه مستیست ندانم که رو بما آورد • بلنمز
نه مستلک در که بزه یوز کتوردی • که بود ساقی و این باده از کجا آورد •
ساقی کیم ایدی و بو باده یی قندن کتوردی مراد عشق و ساقی لی مرشد در
چه راه میزند این مطرب مقام شناس • نه عجب پرده چالر مقام شناسی
مطرب چه بو نه استفهام در تعجب ایله راه بو نده پرده ساز معناسنه در
مطرب دن مراد مرشد در که مقامات طریقت دن و پرده های حقیقت دن
اصول ایله خبردار در • که در میان غزل قول آشنا آورد • که غزل اراسنده

بحث ازعام

ازرق قدحی

مبتنی حالی

آشناسوزن کتوردی قول آشنادن مراد توحید وجهت صفا خداوردکه غزلده
واقع اولمش دره مرشددن استدلمش در • صبا بخوش خبری هدهد سلیمانست • صبا خوش خبرلق ایله سلیمان هدهدی در • که مژده طرب از گلشن
سبا آورد • که سبا گلشندن شوق بشارتنی کتوردی صبادن مراد فیض الهی
سبا بلقیسک مملکتی اسمی در اما بونده جناب قدس مراد در • تو نیز باده بچنگ
آر و راه صحرا گیر • سن دخی باده اله کتور و صحرا یولنی طوت • که مرغ نغمه سرا
ساز خوش نوا آورد • که نغمه ترنم ایدیجی مرغ لطیف صدالو ساز کتوردی ساز
خوش نوادن مراد عشق اولمقدر حاصل معنی مرغ زبان حال ایله حقه تسبیح
ایتمکه شروع ایلدی سن آدم اوله سن نیچون خاموش اولورسن دیمکدر

بیت

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست • که هر خاری بتسبیحش زبانیست

رسیدن گل و نسرین بخیر خوبی باد • گل و نسرینک ایرشمسی خیر و خوبلق ایله
اولسون • بنفشه شاد و کش آمد سمن صفا آورد • بنفشه شاد و نازک
و خوب کلدی سمن صفا کتوردی کش کاف فارسی ایله شاد و خوب و نازه و
نازک و شادان و نازان و پهلو و قولتق و صاچ و زلف و پرچم
لکن پهلو و قولتق معناسنه اولان کاف عربی ایله اولدیغی اصح در • ولا چو
غنچه شکایت ز کار بسته مکن • ای کوکل غنچه کبی باغلنمش ایشدن شکایت
ایله • که باد صبح نسیم گره گشا آورد • که صبح یلی کره اچیجی رایحه کتوردی
علاج ضعف دل ما کرشمه ساقیست • بزم کوکلمز ضعفنک علاجی ساقینک
کوزاوجی ایله نظری در • بر آر سر که طبیب آمد و دوا آورد • باشکی قلدر
که طبیب کلدی و دوا کتوردی ساقیدن مراد مرشد در که مریدلرک ریاضت
و مجاهده ده اولان دردلرنه طبیب در • مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ

پیر

آرام حاصل اوله

کره نک وصف ترکیبی در

پیر مغانک مریدی ام بندن انجنمه ای شیخ • چرا که وعده تو کردی و
او بجا آورد • نیچون زیرا سن وعده ایلدک و اول یرینه کتوردی
زیرا مرشد وصال جانانه سبب اولور • بتنگ چشمی آن ترک لشکری
نازم • اول عسکری محبوبک کوز طارلغنه نازم • که حمله بر من درویش
یک قبا آورد • که بن یک قبالو یعنی زره سز درویشه حمله کتوردی
یعنی بنی رحم کندوسنه طالب ایلدی تنک چشمدن مراد مرشدک
تمام متوجه اولماسی که ارشاد ایتمکه میل و محبتی در ترک لشکری دن مراد
مرشد در که پادشاه حقیقینک بنده سیدر و محبوب مجازی اولمق ا
احتمال قریب در • فلک غلامی حافظ کنون بطوع کند • فلک حافظک
قولغنی شمدی اختیاری ایله ایدر • که التجا بدر دولت شما آورد •
که سنک در دولتکزه التجا کتوردی خطاب خداوند ... اولمق روشن در
و مرشد و مرصاد ولسه اولمق ممکن در

وله ایضا

حسب حالی نگو شنیدی و شد آیا چند • بر حسب حال یازمدک و بر نیچه ایام
اولدی شد بونده کندی معناسنه در جایز در حسب فتح حا و سکون
سین ایله یتر و انجق و صایجق و واقع حال و بیان احوال
معناسنه کلور بونده اکی اخیر مراد در مصراع ثانی مصراع اولک حاصل اولان
سوءاله جواب در • محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند • قنی بر محرم
که سکا بر قاچ خبر کندرم مرادی بر یار صادقی کندوسنه مکتوب تحت شعار
ارسال ایتدوکندن شکایت در • ما بدان مقصد عالی نتوانیم
رسید • بز اول عالی مقصده اریشمکه قادر دکلز • هم مگر
پیش نهد لطف شما گامی چند • هم مگر سزک لطفکز بر قاچ

چوکه اکه معناسنه

سوقمق معناسنه

آدمیم ایلر و صوتیه مراد ظرافت ایلمه اری مصاحبه دعوت در • چون می از خم بسبو
رفت و گل افگند نقاب • چونکه شراب کوبدن دستی یه کتدی و گل نقابن براغدی
یعنی شراب مهیا اولدی و گل آچلدی • فرصت عیش نگه دار و بزن جامی چند •
عیش فرصتی صقله و برقاچ جام اور مراد عشق الهی یه سعی ایله فرصتی فوت
ایلمه دیمکدر • نگه دار فرصت که عالم دمیست • دمی پیش دانا به از عالمیست
قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست • گلبشکر بزم کوکلمزک علاجی دکلدر • بوسه
چند برآمیز بدشنامی چند • برقاچ بوسه برقاچ دشنام ایله قرشدر که علاج بودر
بوسه چنددن مراد جذبات و نفحات رحمانیه در دشنامی چنددن مراد مشقت
ریاضات و مجاهداتدر که درد عشق ایله مریض اولنلرک دلنه علاج شافی بودر خطاب
مرشده در • زاهد از حلقهٔ رندان بسلامت بگذر • ای زاهد رندلر حلقه سندن
سلامت ایله کچ • تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند • تا برقاچ بدنامک صحبتی
سنی خراب اتمیه • عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی • شرابک جمله عیبینی دیدک
انک هنرن دخی دی • نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند • برقاچ عامیک کوکلندن
اوتری حکمتی نفی ایلمه یعنی عشقی ذم ایدرسه مشقت والمی چوقدر دیو فائده سنی
دخی بیان ایلیه مراد میدن عشق در • ای گدایان خرابات خدا یار شماست
ای خرابات گدالری خدا سزک یارکزدر • چشم انعام مدارید ز انعامی چند
برقاچ انعامدن انعام امیدن طوتمکز انعام حیوانات معناسنه در • پیر میخانه
چه خوش گفت بدردی کش خویش • مرشد کندو مریدلرینه نه لطیف دیدی • که
مگو حال دل سوخته با خامی چند • که آتش عشق ایله یانمش کوکل حالنی برقاچ خامه
دیمه خامی چنددن مراد عوام در • حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت
حافظ سنک آفتاب شعله لو یوزنک شوقندن یاندی • کامکارا نظری کن سوی

معنوی نوع آفتاب معناسنه در

ناکامی چند

ناکامی چند • ای مرادلو برقاچ مرادسز جانبنه برنظر ایله خطاب حضرت شیخ اولنه
روشن درکه علوم اولمکرشددن صکره احبان اوزره شرحه شروع اولنور
زیرا امرار ابیاتی اونلر اصطلاحچه تکرار عیان ایلمک معقول دکلدر زیرا اطنابه
سبب اولور پیرمغاندن مراد مرشددی دن مراد عشق و خم ابرودن مراد غیب
هویت و زلفدن مراد کاه ظلمت کون و کاه اسرار الهیه و خالدن مراد نقطهٔ
ذات و صبادن مراد فیض و اسرار الهی و بونلردن غیری بیچه اصطلاحات بیان اولنمش
باقیسنی بونلره قیاس ایده او بعض محلده بو اشارت ایدرز هم بعض محلده
ترکیب معناسنه تعرض ایتمزز بلکه معنای محصلینی اوزره شرح ایدرز بونلری کبی کر
خطا ایله اولدی ظن ایتمیه مصراع اگر عارفی یک اشارت بسست وله ایضا
دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد • بر نفس غم ایله باشه ایلتمک
تمام جهانه دکمز • بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی ارزد • بزم دلقمزی شرابه
صات زیرا بوندن یکرک دکمز دلقدن مراد وجودیدر حاصل معنی وجود فانی
یی عشق باقی یه تبدیل ایله دیمکدر • دیار یار مردم را مقید میکند ورنی • یارک
دیاری کشی یی مقید ایدر یعنی کوکلن انکا اکلر یوخسه • چه جای پارس کین محنت
جهان یکسر نمی ارزد • نه پارس یری که بو محنت تمام جهانه دکمز • بکوی می
فروشانش بجامی بر نمی گیرند • می فروشلر محله سنده انی برجامه طوتمازلر
یعنی المازلر فروشانشدن اولان ضمیر غایب مصراع ثانیده اولان سجادهٔ تقوی یه
راجع در اضمار قبل الذکر طریقی اوزره • زهی سجادهٔ تقوی که یک ساغر نمی
ارزد • نه قبیح تقوی سجاده سی که بر ساغره دکمز مراد عشاق قتنده تقوینک
قدری عشقه نسبت زیاده پست ایدوکن بیان در زهی قبیل الاضداددندر که
تحسین و استهزا معناسنه کلور لیکن بونده ثانی مراددر • رقیبم سرزنشها کرد

کوه قله

گزینی باب رخ مه تاب • رقیب باکه طعن لر ایلدی که بوچیقودن یوز دوندر
چه افتاد این سرما راکه خاک در نمی ارزد • بوخزم باشنزه عجب حال واقع
اولدی که چیقوطراغنه دکمز • بشوی این نقش دلتنکی که در بازار یکرنکی • بو
دلتنک نقشنی یو یعنی دل دن اضطرابی دفع ایله زیرا یکرنکلک بازارنده
قرمقیهای کونا کون چی ایم نمی ارزد • درلو درلو مرقع لر قرمزی سرابه دکمز
بازار یکرنکی دن مراد عشق بازاری در • بس آسان چی نمود اول غم دریا ببوی سود
خایفم امیدی ایله دریانک غمی اول زیاده آسان کورندی • چو وادیدم حق
این طوفان بصد کوهر نمی ارزد • چونکه بن احسان نظر اتدم بلدم که بوطوفان
یوز کوهره دکمز • دریادن مراد دنیا در طوفاندن مراد کثرت غموم وهموم در •
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درج است • سلطانلق تاجنک هیبتی که اندن جان
خوفی درج و پنهان در • کلاه دلکشست اما بترک سر نمی ارزد • دلکش ولطیف
کلاه در اما باش ترکنه دکمز • بتراغ دل زمانی نظری بماه روئی • بتر ازانکه
چتر شاهی همه عمر دیای وشوی • بتر آن به که روی خود زمشتاقان بپوشانی •
سکا اول یکدر که مشتاق لردن کندو یوزکی اورته سن • که شادی جهانکیری غم
لشکر نمی ارزد • زیرا جهانکیرلک سروری لشکر غمنه دکمز مراد کثرت اختلاط دن
عزلت اختیار اتمکه تحریض در • چو حافظ در قناعت کوش واز دنیی دون
بکذر • حافظ کبی قناعته چالش ودنی دنیی دن کچ • که یک جو منت دونان بصد
من زر نمی ارزد • زیرا الچاقلک بر اربه منتی یوز بطمن التونه دکمز
بهر چه از دونان بمنت خواستی • در تن افزودی واز جان کاستی
دلم جز مهر مه رویان طریقی بر نمی گیرد • بنم کوکلم آی یوزلولرک محبتدن
غیری بر طریق طوتماز • زهر در میدهم پندش ولیکن در نمی گیرد • هر بابدن

بو بوزده امید معناسنه در

هر بابدن دلمه نصیحت ویررم اما تأثیر اتمز اصحاب دلکدن مراد اسماء وصفات الهیه
دوشندر دم مرشد کردیاری مجوب لر اولمق ممکن در • بیا ای ساقی گلرخ
بیار آن باده رنکین • کل ای کلعذار ساقی کتور اول رنکین شرابی • که
نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی گیرد • که بزم خیالمزه بوندن خوشراک
برنقش طوتماز مراد عشق الهینک خیالنه ثبات وثبوتن بیان در
بعض نسخه‌ده بو بیتک مصراع اولی بویله واقع اولمشدر • خدارا ای نصیحت
کو حدیث از خط ساقی کو • الله ایچون ای ناصح سوزی ساقینک خطندن سویله
صراحی میکشم پنهان ومردم دفتر انکارند • بن پنهان صراحی چکرم وخلق دفتر
صاتورلر • عجبا کر آتش این زرق در دفتر نمی گیرد • عجب در بوزرق آتشی
اگر کتابه تأثیر اتمیه یعنی یاقمیه بوسوزدن مراد علمایه طعن در بعض طریق ایله
من این دلق ملمع را بخواهم سوختن روزی • بن بو کوناکون پاره لر ایله
یاملنمش خرقه‌یی بر کون یقسم کرک • که پیر می فروشانش بجامی بر نمی گیرد •
که می فروش لرک پیری آنی بر جامه طوتماز یعنی مرشد قبول اتمز بر جوبه یه دکمز •
نصیحت کوی رندان را که با حکم قضا جنکست • رندلره نصیحت ایدیجی که
خدانک حکمی ایله جنکی وار در یعنی حکم خدایه راضی دکلدر • دلش بس تنک
می بینم مکر ساغر نمی گیرد • انک کوکلنی زیاده طار کورورم وارایسه ساغر
طوتماز مراد عشق الهیدن بی بهره اولنلر اسراردن خبردار اولمازدیکلر •
از آن روی بهشتستان را صفا بالای لعلست • اول سبب دن عاشقلره
عشق الهی ایله صفالر وار در • که غیر از راستی نقشی درین جوهر نمی گیرد •
زیرا بو جوهر راستلقدن وصدقدن غیری برنقش طوتماز یعنی عشقده
صدق وار در نفاق یوقدر • میان کریه میخندم که چون شمع اندرین مجلس

سعی ایدرم • اگر چه گیرد این آتش زبانی در نمیگیرد • اگر بو آتشلی بر زمان
تاثیر ایتمز بر زمان تاثیر ایتمز آینه‌دن مراد صیقل عشق ایله مصیقل اولمش
دل درکه صاحب مقام در آتشدن مراد حال در زیرا حالک حالی برق
خاطف کبی درکه بردم پیدا و بردم پنهان اولور صوفیون قتنده حال تمام
اولنجه مقام اولور مقام ثبات اوزره اولن قرب در نته کم مثنوینک بو بیت
لرندن روشن در **مثنوی** در نوای شرحهای حق ابدال را • تا بیان اید او مقام
و حال را • حال چون جلوه ست زان زیبا عروس • وین مقام آن خلوت
آمد با عروس • جلوه بیند عرش شاه و شاه نیز • وقت خلوت نیست جز
شاه عزیز • جلوه کرده عام و خاصان را عروس • خلوت اندر شاه باشد
با عروس • هست بسیار اهل حال از صوفیان • نادرست اهل مقام
اندر میان • با این همه شیرین دهان تحفه دارم • پادشاه
عجب طوطیم بو شیرین لطیف شعر سبببی ایلیم • که شیرین پای حافظ را اوا
در نمیگیرد • که حافظک باشدن ایاغه بنجون النونه باتوردیلر مراد پادشاه
دهن بخیلین شاعره بنجون تمام رعایت و احسان ایتمزدیکدر • **ولها ایضا** بتی
دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد • بر محبوبم وار درکه گلی الطرا قندع
سنبلدن سایبان طوتر • بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد • انک
عارضی بهاری ارغوانک قانی بر خط طوتر یعنی انک عارضی جمیع ارغوان
دن رنکین و لطیف در • غبار خط بپوشانید خورشید رخش یا رب • خط
غباری انک خورشید یکا عنبر اورتدی یا رب • حیات جاودانش ده که
حسن جاودان دارد • اگر ابدی حیات ویرکه ابدی حسن طوتر بوا کی
بیت سابقدن مراد مرشد اولمق روشن در • ز چشمش جان نشاید

حضرت ...

کره او زنا سندن خنده ایدرم زیرا شمع کبی بو مجلسده • زبان آتشینم هست
لیکن در نمیگیرد • آتش کبی وار تلو سوزم وار لیکن تاثیر ایتمز زبان بوندن بخشی
معناسنه در • سر و چشمی بدین خوبی تو گویی چشم ازو بردار • بو خوبلقده
بر سرو چشم سن اندن فراغت ایله دیرسن • برو کین وعظ بی معنی قرار در
سر نمیگیرد • یوری که بو بی معنی وعظ هم باشمه تاثیر ایتمز یعنی عقلم قبول ایتمز
نخوت در احتیاج ما و استغنای معشوق است • سوز بزم احتیاج جزده او معشوقک
استغناسنده در • چه سود افسونگری ای دل چو در دلبر نمیگیرد • افسونگرلک
نه فایده ای کوکل چو بکمه دلبره تاثیر ایلمز مراد والله الغنی وانتم الفقرا نک
حسبنجه غنی مطلق در و بنده هر خصوصده اکه محتاج درلا جرم اکه مکر افسون تاثیر
ایلمز زیرا علام الغیوب در حمانه اکر صدق و اخلاص کرک در • چو خوش صید دلم
کردی بنازم چشم مستت را • کوکلی نه خوش صید ایلدک سنک مست چشمکه
کوزه نیم • که کس مرغان وحشی را ازین بهتر نمیگیرد • که کمسه وحشی مرغلری
بوندن ییک طوتماز چشم مستدن مراد ذات باری درکه مرغ وحشی کبی عشقدن
متنفر اولن دللری بر جذبه ایله مرغ دست آموز کبی حوش عشقه قوری آشنا
ایدر هم چشم مستدن مراد مرشدک چشمی اولمق احتمال در • خدارا رحمی ای منعم
که درویش سر کویت • الله ایچون بر رحم ایله ای انعام ایدیجی زیرا سنک سر کویک
درویشی • دری دیگر نمی داند رهی دیگر نمیگیرد • بر غیری قپو بلمز بر غیری طریق
طوتماز • حق از پیر مغان دیدم که انتهای مردانه • بن مرشد کاملدن مردانه
کرامتلر کوردم • که آیینه ریایی را بجای تر نمیگیرد • که ریایه منسوب اولن
آیینی و عادتی بر جامه طوتماز • مکن ای بن آیینه را روزی بدستت آرم
سکندروار • بن بو آیینه یی برکون اله سکندر کبی اله کتورم سعی ...

سود فایده

سعی

بر دکز تا رشو که می بینم • انک چشمندن جان خلاص اتمک ممکن دکلدر
ایرا هر جانبدن که نظر ایدم • کیفی از گوشه گردست و بیتر انور کمان
دارد • بر گوشه دن پیوا ایلمشدر دکلانده بیتر طوتار یعنی اوروب فرصت گوزلر
س نشفر جی ابرو بت زیبا کجا بنیست • که چشمت خون خلق زان کمین ریخت
چشمش ده ضمیر غایب بته راجعدر که اندن مراد مرشد کاملدر • مخدارا
دادمن بستان از وای شحنه مجلس • ای مجلس شحنه سی الله ایچون اندن بنم
دادمی آل • که می با دیکری خورد ست و با من سر کران دارد • که بوغریکه
ایله شراب ایچمشدر و بکا باش آغر طوتار یعنی التفات ایلمز • چو عاشق میشدم
گفتم که بردم گوهر مقصود • چونکه عاشق اولدم مقصود گوهرینی التدم دیدم
ندانستم که این دریا چه موج خونفشان دارد • بلمدم که بو دریانه قان صاچجی
بر موج طوتار دریادن مراد عشق الهیدر که زیاده خطرناکدر • س بیم دم
درین موج دریای خون • کنر و کشتی بتر دست کشتی بتروان • ز خوف هجرم
ایمن کن اگر امید آن دارد • فراقی خوفندن بنی امین ایله اگر اول امیدی
طوترایسک • که از چشم بداندیشان خدا ایت در امان دارد • که دشمن
ترک چشمندن خداسی (؟) طوته • ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را
سنک موزون سرو قدکدن بنم چشمی محروم ایلمه • بدین سرچشمه اش
بنشان که خوش آبی روان دارد • آنی بو چشمه باشنده دیک که بر لطیف
آب روان طوتر مراد گریه سببی ایله قرب الهی طلب ایدن اشعاردر • بقتر اک
از بیمی بندگی خدارا زود صیدم کن • اگر ترکی به بند ایدرسک الله ایچون
بنی تیز صید ایله • که آفتهاست در تاخیر و طالب را زیان دارد • زیرا
تاخیرده آفتلر واردر و طالبه زیان طوتار مراد اسرار الهیه بند اولنسه ا

عزیزانک وصفیدر

دلجوی موزون معناسنه در

مشوشی خاطردر

استجحال

استجحال در • چو در رو بت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل • چونکه
گل سنک یوزکه گله انک دامنه کیمه یعنی فریفته و معتقد اولمه ای بلبل •
که بر گل اعتمادی نیست در حسن جهان دارد • زیرا گله اعتماد یوقدر
اگر جهان حسنی طوته زیرا زیاده سرعت اوزره فنا پذیردر • بیفشان
جرعه بر خاک و حال اهل شوکت بین • خاک اوزره بر جرعه صاچ و اهل
شوکتک حالنی کور • که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد • که
خاک جمشید و کیخسرودن وافر داستان طوتار مراد اگر خاکه باری تعالی لسان
ویریدی بو عالمه گلن پادشاهلردن و حاللریندن نیجه بیان و عیان
ایدرایدی دیکدر • چو دام طره افشاند ز گرد خاطر عشاق • چونکه طره دامنی
عاشقک خاطری اطرافنه صاچه بعض نسخه ده زگرد واقع اولمشدر بو اول
معنایه سروری افندی کرد اعتبار اتمشدر که غبار معناسنه در اگرچه
جائزدر لکن معنی غباردن خالی دکلدر • بغماز صبا گوید که راز او نهان دارد
صبا غمازنه که مراد صبا کبیدر درایدر که انک رازنی نهان طوته مراد اسرار
عشق نهان اولماز دیکدر • چه افتادست در این ره که هر سلطان معنی را
نه حالت واقع اولمشدر بو عشقی یولنده که هر معنی سلطاننی • بدین درگاه
می بینیم که سر بر آستان دارد • بو درگاهه کورورم که باشنی آستان اوزره
طوترا ایمدی معنی دن مراد اولیا و انبیادر و درگاهدن مراد جناب قدس در مراد
درگاه خدانک عظمتی در معنی بیاندر • س کسانی که سلطان وش شهنشه
سراسر گدایان این درگهند • چو عذر بخت خود گویم که آن عیار شهرآشوب
کشنده و تلخکی عذر ... ننه دیم که اول شهرده غوغا براغجی عیار • به تلخی کشت
حافظ را و شکر در دهان دارد • حافظی تلخ لق ایله دلبری حال بوکه

اقشادرست نقد یره

بعضا که عذر یرینه عذر اوقورلر اخطا زاهشی در

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

اغزینه شکر طوتر مراد تحتنک قره طوسنی بیان درکه جانب فیاضدن دائما فیض تجلی
بو قدر لیکن کندوسنده فیض پذیرلق استعدادی یوقدر وله ایضا
دلی که غیب نمایست وجام جم دارد ● هر دلکه غیب نما در یعنی اسرار الهیه یه اطلاعی
وار در وجام جم طوتر ● ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد ● خاتمدن که بر دم
کم وناپیدا اوله نه غم طوتر مراد حبیب اکرم اولمغله روشندر که سلیمان کبی اگر سلطنت
دنیا ویرلوب کندندن غم طوتمز دیمک اولور هر اهل دل اولمق ممکن در دنیا زیاده
سریع الزوال اولدغندن بر دم دیدی ● بخط وخال گدایان مده خزینهٔ دل
دل خزینه سنی گدا ارک خط وخالنه ویرمه ● بدست شاه وشی ده که محترم دارد ●
بر شاه کبی النه ویرکه محترم طوته شاه وشدن مراد مرشد اولمقدر
حاصل یعنی هر شیخی مرشد صانوب مرید اولمه دیمکدر ● نه هر درخت تحمل کند
جفای خزان ● هر درخت خزان جفاسنه تحمل ایلمز ● غلام همت سروم که این
قدم دارد ● سروک همتی غلامیم که بو قدمی طوتر قدمدن مراد بونده دولت
معناسنه در نته کم جامینک سبحه سنده کلمت رسولدن واقع اولمشدر بیت
منبر ازلی قدمانن حالی ساز ● قدرش از قدم خود عالی ساز ● دلم که لاف
تجرد زدی کنون صد شغل ● کوکلم که تجرد لافنی اوروردی شمدی صد مشغله یی
مصراع ثانی به قید اولنوری سهولت معنی ایچون ● ببوی زلف تو با باد صبحدم
دارد ● سنک زلفک رایحه سی ایله صباح وقتنک ایله یوز شغل طوتر خطاب
خدایه در ● رسید موسم آن کز طرب چو نرگس مست ● اول زمان ایرشدی که
شوقدن مست نرگس کبی ● نهد بپای قدح هر که شش درم دارد ● قدح
دبنه قویه هرکیمکه یمان التی اقچه طوتر یعنی یمان التی اقچه سی اوله انی شرابه
صرف ایده نته کم نرگس ایله اتمشدر زیرا نرگسک التی بیاض یپراغی وار در

سراول

کر اول قدحک اطرافنه واقع اولمشدر کویا نرگس اول التی درمی شراب
ایچون کندو قدحی دبنه قومشدر نجم نرده بی قدحه نرگس دیر مراد شمدی بر بهار
زمانی در که جوی شوق صاحبی اولنلر که وقتنی عشق وطاعته صرف ایلیه دیمکدر ●
چراغ دل که چو پرتو بر نیست دلداری ● کوکل چراغنی کیمدن طلب ایدم که بر دلدار
یوقدر ● که جلوهٔ نظر وشیوهٔ کرم دارد ● که نظر جلوه سنی وکرم شیوه سنی طوته
یعنی بر صاحب نظر یوقدر که بیچاره لرک حالنه مطلع اولوب کرم ایده مراد اهل زمانه
تک وفانسزلغندن ومروتسزلغندن شکایتدر بو وجهدخی جائزدر
یوقدر که بنم حالمه مطلع اولوب ارشاد ایده لر ● زر از بهای می اکنون چو گل
دریغ مدار ● شراب بهاسندن کل التونی دریغ طوتمه کبی سن دخی شمدی
التونی می بهاسندن دریغ طوتمه ● که عقل کل بصدت عیب متهم دارد ● زیرا
کلک عقلی سنی یوز عیب ایله متهم طوتار مراد بودر که کل ایچنده اولان صاری نشنه
که التون کبی در کویا کل انی شرابه صرف اتمشدر که النده جام المشدر جام
اعتباری تمام اجلدر حالی در نته کیم بو بیت بو انواع بوکه مناسبدر بیت و
واقع اولمشدر بیت کنون که در کف گل جام باده صافست ● بصد هزار
زبان بلبلش در اوصافست ● کف اوزره قوسی بذل واحساندن کنایه در نته کم
بوستانده واقع اولمشدر بیت وگر بود چو یابی یکف بر ننهی ● کنف وقت
حاجت بماند تهی ● واما غنچه یه امساک اسناد ایدرلر بو طمش اولدغی ایچون
نته کم بو دیوانده بو بیت غنچه نک امساکنی بیان ایدر بیت احوال گنج قارون
که ایام داد بر باد ● با غنچه باز گوئید تا زر نهان ندارد ● سروری افندی کل
امساکی اسناد ایدوب عقل کلدن مراد عقل کل ایتمشدر که اکبر روح اعظم دیرلر خطاء
فاحش اتمشدر وکل عقل وفعل اختیاری اسناد اتمک مجاز اچوق واقع اولمشدر

مصراع گل بخندید که از راست نرنجیم ولی • دبویله واقع اولمشدر مصراع گل
گوش هوش کرده ز شاخ درخت خویش • وبو بیت سابقکیکه انده نرکسه واقع
اولمشدر بیت رسید مژده بهم آن کز طرب چو نرکس مست • نهد بپای قدح هر که
شش درم دارد • وبو مادون غیری صددن زیاده واقع اولمشدر • ز ستر غیب
کسی آگاه نیست قصه مخوان • ستر غیبدن کمسه آگاه دکلدر قصه اوقومه • کدام
محرم دل ره درین حرم دارد • تقی محرم دل بو حرمه یول طوتر دلدن مراد بنی ولدر
حرمدن مراد ستر غیبدر لا یعلم الغیب الا الله حسبنجه بیت کسی نداند گفت که یک
ذره تمام • چند گویی چند بر شکلی والسلام • ز جیب خرقه حافظ طرف بتوان
بست • حافظک خرقه سی یقه سندن نه امید باغلق ممکندر • که ما صمد طلبیدیم
و او صنم دارد • که بز اول خرقه یی کیجکدن صمد طلب ایلدک واول کمسنه صنم طوتار یعنی
بنم حالمه مطلع دکلدر حاصل معنی کمسنه غیب بلمز دیمکدر اما شول سلوکسلره که حق تعالی
حضرتی بلدورر انلر بلورلر ولد ایضا نه آنکه جانب اهل وفا نکهدارد • مراد اول
کمسدر که خدادن دوستلرینه رعایت ایدر • خداش در همه حال از بلا نکهدارد • خدا اوکل
حالده انی حفظ ایدر • گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند • اکر سنک هوسک
وار ایسه که دلدار پیوند و اتصالی قطع ایتمیه • نگاه دار سر رشته تا نکهدارد •
سر رشته یی صقله تاکه اول دخی صقلیه مراد اوفوا بعهدی اوف بعهدکم حسبنجه
عاشق جانبندن رشته محبت حفظ اولنمق کرک که معشوق حقیقی جانبندن دخی
رشته محبت حفظ اولنه دیمکدر • حدیث دوست نگویم مگر بحضرت دوست •
دوستک سوزنی دیمزم مکر دوستک حضورنده دیرم بو وجه دخی جایزدر مکر دوست
حضرتنه دیرم • که آشنا سخن آشنا نکهدارد • زیرا آشنا آشنانک سوزنی حفظ
ایدر • چو گفتمش که دلا من نگاه دار چه گفت • چونکه اکر دیدم که بنم کوکلمی صقله

سن دیدی

سن دیدی یعنی بویله دیدی • ز دست بنده چه خیزد خدا نکهدارد •
بندم نک الندن نه حاصل اولور خدا صقلیه مراد بودر که مرشددن همت
طلب ایتدکمه مرشد بویله دیمش • سر و زر و دل و جانم فدای آن محبوب •
سر و زرم و دل و جانم اول محبوبه فدا اولسون • که حق صحبت و مهر و وفا
نکهدارد • که مصاحبت و مهر و وفا حقنی صقلیه • صبا در آن سر زلف
از دل مرا بینی • ای صبا اکر اول سر زلفده بنم کوکلمی کوره سن • ز
روی لطف بگویش که جا نکهدارد • لطف یوزندن دیکه که یرنی صقلیه
صبادن مراد فیض الهی در سر زلفدن مراد اسرار و غیب هویتدر که
عاشقه اندن لطیف مقام اولماز • دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای •
ای کوکل انجلین لطیف دیرلک ایله که اکر ایاغک طیرنه • فرشته اش بدو
دست دعا نکهدارد • فرشته سنی ایکی دعا الی ایله صقلیه مراد معانی
خوب اولنکسیه برخطا ذلت واقع اولسه فرشته انک حفظی حقنده
ایکی النی دعایه قالدرر دیو خلقی لطیف دیرلکه تحریض در • کندوسنه خطاب
طریقی ایله • مبارزان و یلان خواجه را نکهدارید • ای بهادرلر وای پهلوان
لر افندیکزی یعنی افندکزک حقنی حفظ ایلکوز • که همچو جان گرامی شما نکهدارد •
که افندی سزی عزیز جانی کبی صقلیه خواجه دن مراد باری تعالی اولمق ره
روشندر و عموم اوزره اولمق ممکندر • غبار راه گذارت کجاست تا حافظ
سنک راه گذارک غباری قندهدر که تا حافظ • بیادگار نسیم صبا نکهدارد •
نسیم صبا یادکاری دیو صقلیه خطاب خدایه در ولد ایضا
شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد • محبوب اول دکلدر که همان بر موی
و بر میان طوتر • بنده طلعت آن باش که آنی دارد • انک طلعتنک

بنوسی اوکه هر آن طره آن شول حالتدر واول لطافتدر که طبعی بالطبع
جذب ایدر مراد بودر که شول مرشد مرید اول که عشق وحالتدن انی نشان اوله
بونون مراد مجازی اولمغله جایزدر یعنی ملاحت سز دلبره عاشق اولمه • پیشوا
حور وپری خوبست ولطیفست ولی • حور وپری کبی پیشوا خوب ولطیف در ولی
خوبی آن نیست ولطافت که فلانی دارد • خوبلق ولطافت اولدر که فلان طوتر
مراد حسن صورتدن حسن معنوی خوب ایدوکن اشعار در استاددن مسموع در
که فلانی دن مراد عبد الصمد در دیراکه زمانه اولولردن در و بو دیوانک برغزلنده
مصرح اوله کوردر • بیت • شد لشکر غمت بی عدد وز بخت میخواهم مدد • تا فخر
دین عبد الصمد باشد که غمخواری کند • چشمهٔ چشم مرا ای گل خندان دریاب
منم چشم چشمه سی ای گل خندان ادرکش • که با امید تو خوش آب روانی
دارد • زیرا سنک امیدک ایله لطیف بر آب روان طوتر مراد کثرت بکاسیدر الحق
حقایقدن ترحم طلبی در • خم ابروی تو در صنعت تیر اندازی • سنک قاشک
بوکلمی تیر اندازلق صنعتنده • بستد از دست هر آنکس که کمانی دارد • هر اول
کسه که بر کمان طوتر الدن آلدی یعنی جمیع تیر اندازلره غلبه ایلدی مراد تیر هوایی
استعدادو حاصل العشق دله البته اثر ایدر دیمکدر • منعل اصنی مزده که سوزن
دن مشتق در • دلنشان شد سخنم تا تو قبولش کردی • سوزم دلنشان اولدی
تاکه سن آنی قبول ایلدوک یعنی دلنشان قبله اطمینان ویرجی سوزدر • آری ای
سخن عشق نشانی دارد • بلی بلی عشق سوزی بر نشان طوتار مراد بودر هر کیمک که
قلبنده عشق وحالت وار در سوزنده سوز وحرارت وار در • در ره عشق
نشد کس بیقین محرم راز • عشق یولنده کیمسه یقین ایله محرم راز اولمدی •
هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد • هر برکه فهمی مقداری اوزره ظن طوتار

رباعی

١١٨

رباعی اجتماع التواری بمعفرتک • عجز القواصفون عن صفتک • تب
علینا فانتنا بشر • یا عرفناک حق معرفتک • با خرابات نشینان ز کرامات
ملاف • خرابات نشینلره کرامتلردن لاف اورمه خرابات نشیناندن
دن مراد اولیاء الله در که جمیع معارف و اسرار عنایت حق ایله انلره روشندر
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد • هر سوزک بر وقتی و هر نکته نک بر یری
وار در نکتهٔ مقال مقام • مرغ زیرک نشود در چمنش نغمه سرای • زیرک
مرغ اول بهارک چمننده نغمه وترنم ایدیجی اولماز • هر بهاری که ز دنبال
خزانی دارد • هر بر بهارک آردنده بر خزان وار در مراد دنیایه محبت
ایتمز عاقل ایدوکن بیان در • گوی خوبی که برد از تو که خورشید انجا
خوبلق طوبنی سندن کیم الیدر که خورشید بو ننده • نه سواریست که در دست
عنانی دارد • اول سوار دکلدر که النده بر عنان طوته خطاب حضرتیه در
که آفتاب اکر بنسه بر ذرتن وکلدر • مدعی گو لغز و نکته بحافظ مفروش
مدعی یه دی حافظه لغز و نکته صاتمسون • کلک ما نیز زبانی و بیانی دارد
بزم قلممز دخی بر زبان و بر بیان طوتار یعنی بزه المطارحه موافقت ایتمسون زیرا
بز دخی وار در • دلبر الصبا از دیده خون دل همه بر روی ما رود • کوکل
قانی ده کلی کوزدن دوکلی بزم یوزمز اوزره کیدر • بر روی ما ز دیده دیکر
یعنی جاه رود • بزم یوزمز اوزره کوزمزدن کورمدیکی بر کیمسه بو
وجه دخی جایزدر کورمزسن مراد کوز یاشندن حاصل اولان کثرت بکادن
اشعار در • بیت • بو حشمت چشمه سارینک عجب خوبنی اکتر یاشی
کلکواریه اول کینک جکر داغندن ازبانی • ما در درون سینه
هوای نهفته ایم • بر سینه ایچنده بر هوا پنهان ایتمشز • بر باد

مفعول فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

اگر زود دل ما زان هوا زود • اگر بزم کوکلمز بله کیمه اول هوادن کیدر
مراد هوایه تابع اولنک هلاک اولمسی اشعار در • مثنوی تازه کن
ایمان نه از گفت زبان • ای هوا را تازه کرده در نهان • تا هوا تازه است
ایمان تازه نیست • کین هوا جز قفل آن دروازه نیست • بو معنی دن نتیجه
فقط هوا محبت معناسنه اولوب دلم عشق الهی ایله وجود فانی دن خلاص
بولوب دیمک اوله بو وجه دخی جایز در • بر خاک راه یار نهادیم روی خویش
کندو یوزمزی یارک رهی خاکی اوزره قودق • بر روی ما رواست اگر
آشنا رود • اگر آشنا بزم یوزمز اوزره کیدر روادر مراد راه عشقده خاکی کبی
پست اولمقدر و وصال حبیب اوطاز دیمکدر • ب ازان بر ملائک شرف داشتند
که خود را به از سگ نپنداشتند • سهلست آب دیده و هر که بگذرد •
گوزم یاشی بر سیل در هر کسه اوزره که او غریبه • گر خود دلش ز سنگ
بود هم ز جا رود • اگر خود انک کوکلی طاشدن اولسه ایله هم یرندن کیدر
دل را جا رود در ترحم دن کنایه در • ما را به آب دیده شب و روز ماجراست
گوزمز یاشی ایله شب و روز ماجرا ز واردر ما و آب دیده به نسبت تمام
بر ... در • زانکه ره بگذر که بر سر کویش چرا رود • اول رهگذردن که انجون
انک محلسنه کیدر مراد بودر که بی اختیار انک سر کوینه روانه اولدیکی
چشم ایله دایم ماجرا وار در انک سر کوینه کیتدیکی ایجون زیرا بو حال انک
جورندن شکایت اشعار ایدر مثنوی نالم ز دست تو که او باور کند • ور گرم
این جور را اکثر کند • عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد • بو العجب من عاشق
این هر دو ضد • والله ار زین خار در بستان شوم • همچو بلبل زین سبب
نالان شوم • این عجب بلبل که بگشاد دهان • تا خورد او خار را با گلستان

مصراع ثانی سبب ماجرا بیان در

این

115

این چه بلبل این چه نهنگ آتش است • جمله با خوش نغمها ز عشق او خوش است
خورشید خاوری کند از رشک جامه چاک • خورشید خاوری رشکندن جامه سی
چاک ایدر • گر ماه مهر پرور من در قبا رود • اگر بنم محبت لو ماهم قفتان
کیه مراد جانان ازل عرض جمال ایتسه آفتاب خجل اولور دیمکدر انه روف
بالعباد موجبنجه مهر پرور ماه دن مراد باری تعالی در قبا رود ظهور و تجلی دن
کنایت در خورشیدک جامه چاک ایتمسندن مراد بونک خجالتی در • حافظ بگوی
میکنم دایم بصدق دل • حافظ میخانه محله سنه دایم صدق دل ایله • چون
صوفیان صومعه دار از صفا رود • صومعه دار صوفی لر کبی صفادن کیدر مراد
عشق اهلی اولن خلوص و صدقی اشعار در وله ایضا چو دست در سر
زلفش زنم بتاب رود • چونکه انک سر زلفنه ال اورم تابه کیدر یعنی بیحضور اولور
تاب انجمک و حرارت و بو کلمه و عکس • و تافتن انلر حاضر در • و شعله و
طاقت و تیزی • و بو کمک • و ستمه • و توانا • و تار جشمق • و آیتون • و قیزغون
و قدرت • و وصف بر کبی اولور هر غیری کلمه ایله ترکیب اولنور عالمتاب کبی •
ور آشتی طلبم با سر عتاب رود • اگر صلح طلب ایدم عتاب ایدر یعنی غیب
هویته واسرار الهیه یه اطلاع مراد ایدنسم کرک انک وقتی دکلدر و بو شیدن
منع ایدر گر فراغت ایتسم عشقده همت و سعیک یوق در دیو باکه عتاب ایلر ایلیه
چاره یهان مرشدک ارادتنه رضا در • چو ماه نو ره نظارگان بیچاره • ماه
نو کبی بیچاره نظر ایدیجیلرک یولنی • زند بگوشه ابرو در نقاب رود • گو
ابرو ایله اور واو نقابه کیدر یعنی کندو سنی پنهان ایدر مراد مرشدک گاهی عیان
و گاهی نهان اولمسی در • شب شراب خرابم کند به بیداری • شراب کیجه
بنی بیدار لق ایله خراب ایدر • و گر بروز شکایت کنم بخواب رود • اگر کوندز

حکایت ایدرم خواب کیدر مراد بودر که مرشد سامع ورقص کیجه سی احیاء لیل
ایتمک ایله بنی بی خواب ایلر دکو نوز واقعه سنی بلمیم خوابه وارمش کیمه کبی
اشتمز لنور شته کیم بعض مشایخک عادتی درکه مریدک واقعه سنی اشتمز لنور مریدک
غرور حاصل اولمسون ایچون ● کر بتی عشق پرآشوب وفتنه است ای دل بداه
عشق غوغا وفتنه ایله بردرای کوکل ● ببخشند آنکه درین راه باشتاب رود
دوستر اولسه که بو یولده سرعت ایله کیده مراد بودر که راه عشقده عقبات
کثیره واضلال شیاطین واردرکه اکر تأنی وتأمل لازم در تأملی
در آیینهٔ دل کنی ● صفای بکتر نج حاصل نیکنی ● حباب را چو فتد باد نخوت
اندر سر ● چونکه حبابک باشنه کبر یلی دوشه ● کلاه داریش اندر سر
شراب رود ● انک کلاه دارلغی شراب ظرفنده کیدر یعنی کبری اندن محو اولور
بو نوع کلاه دارلغ کبردن کنایتدر رود خلاصدن کنایتدر حاصل یعنی
هرکیمده که کبر وعجب اوله عشق الهی ایله اندن خلاص بولور دیمکدر حبابک
باد نخوتی شرابده المغیوب کتدکی کبی ● دلا چو پیر شدی حسن ونازکی
مفروش ● ای کوکل چونکه پیر اولدک حسن ونازک صاتمه ● که این
معامله در عالم شباب رود ● زیرا بو معامله جوانلق عالمنده کیدر یعنی اول
زمانه لایقدر مراد پیره نصیحتدر کندوسنه خطاب طریقی ایله ● سواد نامهٔ
موی سیاه چون طی شد ● سیاه مویک چونکه سواد نامه سی طی اولدی مراد
چونکه قیل بیاض اولمغه باشلدی دیمکدر ● بیاض کم نشود کر صد انتخاب رود
آق قیل اکسلمز اکر یوز انتخاب کیده یعنی یوز کره انتخاب واقع اوله ● کدای
در جانان بسلطنت مفروش ● جانان قپوسنک کدالغنی سلطنته صاتمه ● کسی
سایه زاین در بآفتاب رود ● هرکسه بو قپونک سایه سندن آفتابه کیدری

شتاب سرعت

یعنی کتمز مراد بودر که عالمده هرکسه دار حق که بو بابک سایه سنی ترک ایدر
و آفتابه یا غیره واره جاناندن مراد باری تعالی در ایرادن مراد
خطاب قدسیدر ● مرا بعهد شکنی خواندی و هیچ نترسم ● با که عهد شکنی
اوقودک و هیچ قورقمدم ● با تو روز قیامت همین خطاب رود ● که قیامت کونی
حقین بو خطاب سکا کیده یعنی واقع اوله مراد کندوسنه طعن ایتمک قبیح ایدوکین بیان
حجاب راه توی حافظ از میان برخیز ● راه یاره حجاب تو رود ● نه خوش اولورکه
کر بو یولده حجاب سزکیده مراد انانیتی ترک ایدوب وصال جانانه واصل اولور
دیمکدر وله ایضا مسلمانان مرا وقتی دلی بود ● ای مسلمانلر بنم بر وقت
بر کوکلم وار ایدی ● که با وی گفتمی گر مشکلی بود ● که اکر بر مشکلم اولیدی اکا
دیر ایدم بو نوع اشارت واردرکه هرکسه بر صعب حال واقع اولسه استفسارت
ایتمک مقتضاسنجه قلبنه مراجعت ایلیه ● دلی همدرد و یاری مصلحت بین ● همدرد
ومصلحت بیلیجی بر کوکل ایدی ● که استظهار هر اهل دلی بود ● که هر بر اهل
دلک استظهاری ایدی ● من آشفته را در هر بلایی ● بن پریشانه هر بلاده
رفیق کاردانی قابلی بود ● بر قابل بر کاردان رفیق ایدی ● بکردابی چو
می افتادم از چشم ● کوزمدن چونکه بر کردابه دوشیلوم ● بتدبیرش
امید ساحلی بود ● انک تدبیری ایله بر ساحل امیدی وار ایدی ● زمین
ضایع شد اندر کوی جانان ● جانان محله سنده بندن ضایع اولدی ● چه
دامنگیر یارب منزلی بود ● عجب نه منزلدن الکلنجی اولدی ● بسی بستم
در طلب در ها چکانیدم ● سی تکم ضایع اولمش کوکلی طلبنده درلر جانلم
مراد دل طلبنده اولدیکر پس اشعار در ● ولی از وصل او بیحاصلی بود
انک وصلندن بی حاصل لق اولدی یعنی کریه ایله دل الکه کرمدی

مفاعیلن مفاعیلن فعولن

حاصل معنی بودر که ارباب طریقت ایتمش اوردکه سالکک سرمایه سی تعلیم ورزدر
مظهر فیض و تجلی در انی ضایع ایتمک کرک اگر ضایع اولورسه انی بولمغه سعی کثیر لازمدر
هنر بی عیب حرمان نیست لیکن • هنر حرمان عیبسز بو هنر لیکن یعنی هنرده حرمان
مقرردر اول سببدندر که هنرلولر محروم اولورلر • ز من محرومتر کی سائلی بود
بندن محرومرک قنغی سائل اولدی مراد اظهار افتقار ایله کندونک زیاده هنرمند ایدوکنی
اشعاردر بیت آنکه حفظ آفرینش روزی بخت • یا فضیلت ماهی و هنر یا بخت
بو تبنا زنده پریشان رحمت آید • بو پریشان اوزره رحمت کتورکوز یعنی ترحم ایلک
که روزی کاردانی کاهلی نبود • زیرا بر کون بر کامل کاردان ایدی • مرا تا عشق
تعلیم سخن داد • تا که عشق الهی سوز تعلیم ایلدی • هنوز هم نکتهٔ هنر محفلی نبود
نهم سوزم بر مجلسک نکته سی اولدی مراد بودر که عشق الهی سببی ایله سوزم مقبول
عالم اولمشدر • مگو دیگر که حافظ نکته دانست • کردویه که حافظ نکته داندر
که ما دیدیم محکم جاهلی بود • زیرا بز کوردک محکم بر جاهل ایدی مراد تنبیه در که اهل
فضل کندونک کبر وانانیتی رفع ایدر • ولە ایضا یارم چو قدح بدست گیرد
یارم چونکه الننده قدح طوته • بازار بتان شکست گیرد • خوبلرک بازاری شکست
طوتر یعنی مراد مرشددر بتاندن مراد سایر شیخلردر حاصل معنی چونکه بنم مرشدم
رموز عشق واسرار الهیه یه دن عجب هویت نکته لردن سوز سویلیکه شروع
ایده سایر شیخلرک قتنده اغز اچمغه قادر اولمازلر دیمکدر • در بحر فتاده ام
چو ماهی • ای کیم دریایه دوشمشم • تا یار مرا بشست گیرد • تا یار بنی آغ ایله
طوته بحردن مراد توحید باری دریادن مراد مرشددر که حاصل معنی بودر که عشق
و توحیده سعی ایدرم تا استعداد حاصل ایدوب بر مرشده مرید اولم • هر کس
که بدید چشمم او گفت • هرکسه که اول مرشدک چشمنی کوردی ایتدی • کو محتسبی

کرمست

کرمست کیرد • مراد مرشدنک شراب عشق ایله مست ایدوکی چشمندن اوشن
ایدوکن بیان در • در پای تو فتاده ام بزاری • زارلق ایله ایاغکه
دوشمشم • باشد که مرا بدست گیرد • اوله که بنی الی ایله طوته مراد مرشدک
ایاغنه دوشدم ارشاد ایچون دیمکدر • خرم دل آنکه همچو حافظ • مسرور
اولکسنک کوکلی حافظ کبی • مستی ز می الست گیرد • مستلکی الست
شرابندن طوته مراد الست بربکمده اولان شراب عشق ایله مست اوله دیمکدر
ولە ایضا در هر هوا که جز برق اندر طلب نباشد • هر هواده که
طلب ده برقدن غیری اولمیه • گر خرمنی بسوزد چندان عجب نباشد • اگر
بر خرمنی یاندرسه اول مقدر عجب اولماز مراد راه عشق زیاده خطرناک وورطه در
هلاک ایدوکن بیان در • مرغی که با غم دل شد الفتش حاصل • بر مرغ که
غم دل ایله اکا الفت حاصل اولدی • بر شاخ خار غمش ترک طرب
نباشد • غم بوداغی اوزره که شوق ودسه ورمعلی اولماز ترک بو نوع مثل
مغناسنه در • در کارخانهٔ عشق از کفر ناگزیرست • عشق کارخانه سنده
کفردن لابدر یعنی کفر الهی لازمدر • آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد
آتش کیمی یاقر بولهب اولمیه زیرا انه کم مظهر جمال لازم در مظهر جلال دخی لازم
ایلیه ابولهب وانک اشیابی کبیره لازمدر که مظهر جلال اولورلر • در کیش
جان فروشان فضل وادب نباید • عاشقلر مذهبنده فضل وادب
کرک • اینجا حسب نسب نگنجد آنجا نسب نباشد • بو نوع حسب فضلناز
انجه نسب اولماز اینجادن مراد ادب آنجادن مراد فضل در • در محفلی که
خورشید اندر شمار ذره نیست • بو مجلس که آفتاب ذره حسابنده
خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد • کندوسنی اولو کورمک

او به لایق اولماز مراد صانعک وجودي قنغي مصنوع کندوسنه وجود ویرمکه
معقول ولایق دکل ایدوکن اشعار در • مي خور که عمر سرمدي گر در جهان توان
یافت • شراب ایچ زیرا اگر جهانده عمر سرمدي بولمق ممکن اوله • جز باده بهشتي
هیچش سبب نباشد • باده بهشتي دن غیري اکا هیچ سبب اولماز مراد عشق
الهي حیات ابدیه یه سبب ایدوکن بیان در • حافظ وصال جانان با چون تو
تنگدستي • اي حافظ جانانک وصالي سنکبي بر فقیره • روزي شود که او پیوندتر
منتسب نباشد • بر کون اوله که انک ایله سنک اتصالک اولمیه مراد قیامتدن اولور
دیمکدر یا خود مراد تعلیقي محال در یا محال اوله جانان دن مراد باري تعالی در • وله
ایضا • ساقي اگر باده ازین دست بجام اندازد • ساقي اگر بو جامي کندو الي ایله
براغیه • عارفانرا همه در شرب مدام اندازد • جمیع عارفلري شرب مدامه
دوشورر مراد ساقي ازل اگر عشق وفیض خصوصنده مرشدلر وسیله ایله جام
عشقي کندو صونسه جمیع عارفلر عشقه دوشرلر دیمکدر • ور چنین زیر خم زلف
نهد دانه خال • اگر زلفي بوکلکه آلتنه دانه خالي بولیه یعني بو لطافت ایله قویه
اي بسا مرغ خرد را که بدام اندازد • اي چوق عقل مرغني که دامه آتر یعني
صید ایدر مراد باري تعالی غیب هویت ومصنوع پرده سندن که بو وجه ایله
تجلي ایده چوق عاقل عشقه گرفتار اولور دیمکدر • اي خوشا حالت آن مست
که در پاي حریف • اي نه خوشدر اول مستک حالتي که محبوبي ایاغنه • سر و
دستار نداند که کدام اندازد • باشني وصاریغني بلمیه که قنغي سني اته مراد
تحقیق اول عاشقدر که جانان ازل یولنده وجودني افنا ایتدي دیمکدر کدام
قنغي وقنغي سي معناسنه چوق واقع اولمشدر • زاهد خام طمع بر سر
انکار بماند • خام طمع زاهد انکار هوسي اوزرنده قالدي • پخته گردد چو

نظر

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

جواز ادر حافظ در

٣

ازین دست یعني مثلا
بو گبي دن معناسنه گلور
بو عنوان ملایم دیکلر

انداز دخل
مضارع در

نظر دردي خام اندازد • پخته اولور چونکه خام شرابه التفات ایده شراب
خام اتشي گورمش شراب در پخته انک عکسي در مراد زاهد خام لقدن خلاص
بولور اگر عشقه میل ایدر ایسه دیمکدر • روز در کسب هنر کوش که مي خوردن
روز • گوندز هنر کسبنه چالش زیرا گوندز شراب ایچمک • دل چون آینه
در زنگ ظلام اندازد • آینه گبي روشن وصاف دلي ظلمت پاسنه آتر
یعني سیاه ایدر مراد گوندز فضل وهنره وگیجه عشق وطاعته سعي ایله دیمکدر
زیرا گوندز طاعت اتمک ریادن خالي دکلدر • آن زمان وقت مي صبح فروغست
که شب • صبح شعله لو میک وقتي اول زماندر که گیجه • گرد خرگاه • افق پرده
شام اندازد • افق خرگاهي اطرافنه شام پرده سني آته • باده با محتسب شهر
ننوشي زنهار • زنهار شهر محتسبي ایله باده ایچمیه سن • بخورد باده ات وسنگ
بجام اندازد • سنک شرابکي ایچر وجامکه طاشي آتر مراد اهل ظاهر ایله اسرار
عشقي گونه سویلشمه که صکره سندن طعن وانکار ایله قلبکي منکسر ومضطرب ایدر
دیمکدر • حافظا سر زکله گوشه خورشید برآر • اي حافظ افتابک
کلاهي گوشه سندن باشک قلدر • بختت ار قرعه بدان ماه تمام اندازد
بختک سنک قرعه کي اگر اول ماه تمامه آته مراد اگر وصال جانان حصول بولور
ایسه عالي قدر اولورسن دیمکدر • وله ایضا • مژده اي دل که دگر باد
صبا باز آمد • مشتلق اي گوکل که گر باد صبا گلدي • هدهد خوش خبر
از طرف سبا باز آمد • گویا سبا طرفندن خوش خبرلو هدهد گلدي مراد
معشوق حقیقي جانبندن فیض بحري ایرشدي وکندوني اتري کندوسنه
حاصل اولان مسرتي اشعار در • برکش اي مرغ سحر نغمه داودي باز
اي بلبل گرو داودي نغمه یه سراغاز ایله • که سلیمان گل از طرف

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

هوا باز آمد • که کل سلیمانی هواطرفندن کلدی • لاله بوی می نوشین بشنید

از بلبل • لاله بلبلدن بعضم اولیجق و لذیذ شرابک رایحه سنی اشتدی • داغ

دل بود با میدوا باز آمد • داغ دل ایدی دوا امیدی ایله کرو کلدی مراد

عشق الهی جمیع درده درمان ایدوکن بیان در • عارفی کو که کند فهم زبان سوسن

قنی بر عارف که سوسنک دلنی فهم ایده • تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد • تا

سؤال ایده که نیچون کیتدی و نیچون کرو کلدی مراد ما خلقتکم و لا بعثتکم الا کنفس واحدة

حسبنجه جمیع اشیانک کاهی تکرار موجود اولمسی مشعر در بزم عملاحدم • چشمم

من ازپی این قافله بس آب کشید • بنم چشمم بو قافله اردنجه چوق آب چکدی یعنی

وافر اغلدم • تا بگوش دلم آواز درا باز آمد • تا که کوکلم قولاغنه چاک آوازی

کلدی مراد راه عشقه وصول زیاده صعب و مشکل ایدوکن بیان در • مردمی کرد

و کرم بخت خدا داد بمن • مردملک و کرم ایلدی خدا داد بخت بکا • کان بت

سنکدل از ره مهر آمد باز آمد • که اول سنکدل محبوب اله ایچون کرو کلدی بت دن

مراد مرشد در سنکدل اولمسی مستغنی اولدیغی در • گرچه حافظ در رنجش زد و پیمان بشکست • وگرنه حافظ

کرد • اگرچه بر عهدی صدق و کنا هی حافظ ایلدی • لطف او بین که بصلح از در ما

باز آمد • انک لطفنی کور که صلح ایله بزم قپومزدن کرو کلدی آمدک فاعلی بت

در که مراد مرشد در **وله ایضا** گل بی رخ یار خوش نباشد • گل یارک رخسز

خوش اولماز یعنی خط او لنماز • بی باده بهار خوش نباشد • باده سز بهار

خوش اولماز مراد کل دن که صنع باری مشاهده اولنمیه و بهارده عشق وجود

اولمیه حظ اولنماز دیمکدر • طرف چمن و هوای بستان • چمن کناری و بستان هواسی

بی لاله عذار خوش نباشد • لاله عذار سز خوش اولماز • با یار شکر لب کل اندام

گلعذارم شکرلب یار ایله • بی بوس و کنار خوش نباشد • بوس و کنارسز

خوش

مفعول مفاعلن فعولن

کوتی

در اجاکی دریا معانیسنه ... ایهام ... کلام

بستان عربی در

خوش اولماز مراد مرشد فیض و جذبه حاصل ایتوب محضا سیز نامه

دونمکدن حظ اولنماز دیمکدر • رقصیدن سرو و حالت گل • سرو ک

رقص ایتمسی و کلک حالت و لطافتی • بی صوت هزار خوش نباشد •

هزار آواز سز خوش اولماز مراد وقتی د ساعتی شوق ویرمک

ایچون بر خوش آواز لازم ایدوکن اشعار در هزار بلبل دن عبارتدر

ایدوکی بنه بو دیوان ده بو بیت اثبات ایدر **ب** صد هزاران گل

شکفته و بانک مرغی برنخاست • عندلیبانرا چه پیش آمد هزارانرا

چه شد • هر نقش که دست عقل بندد • هر نقشی که عقل الی بغلر

یعنی ظهوره کتوررر • جز نقش نگار خوش نباشد • نکارک نقشندن

غیری خوش اولماز مراد عقلک منقش اولان نسنه لردن جانانک حقیقتک

خیالی نقشندن خوش و لطیف اولماز دیمکدر نکاردن مراد بو نوع نقاشی

ازلیدر • باغ و گل و مل خوشست لیکن • باغ و کل و شراب خوشدر

اما • بی صحبت یار خوش نباشد • یار صحبتسز خوش اولماز مراد

عشق و اسرار دن مصاحبت خوشدر اما مرشد سز حظ اولنماز دیمکدر

جان نقد محقرست حافظ • جان حقیر نقد در ای حافظ • از بهر نثار

خوش نباشد • جانانه نثار ایچون خوش اولماز مراد راه عشقده

جانک سبکی حقیر ایدوکن بیان در **ب** جان فدا محبت جانانه نثر دکل

ارباب عشقه ترک سر ایتمک هنر دکل **وله ایضا** دوش آگهی ز یار

سفر کرده داد باد • یاد دون کیجه سفر ایتمش یاردن آکاه لق ویردی

من نیز دل بباد دهم هرچه باد باد • بن دخی کوکلی یله ویردم هرنه

اولورسه اولسون • کارم بدان رسید که همراز خود کنم • ایشم

اکر ابر سشدی که کندمه همراز ایدم • ابر شام هرقی لامع زهر بامداد باد • هر ایام
یلدرا یمی برق و هر صباح بل مراد و نباده یار صادق بولمه غندن شکایت اظهار ایدر
از چین طره ات تو دل بی وفای من • سنک طره کمک بو کلمنده بنم وفاسز کوکلم • اکر کز
بکفت مسکن مالوف یاد تو باد • هر کز قدیم مسکنی یاد اولسون دیمدی مراد دل ظلمت کون
حقیقه کرفتار اولمه غندن الست بربکم ده اولکن عهدی و عالم ارواحی و اتحاد اولن
بیونری یاد ایلمز دیمکدر بو وجه دخی ممکنی در عشقا پرست دل غیب هویته واصل اولالی
دنیاده اولان مسکن مالوف یادندن کتمش در • امروز قدر پند عزیزان شناختم
عزیزلرک پندی قدرنی بو کون اکلادم • یارب روان ناصح ما از تو شاد باد •
یارب بزم ناصحمزک روانی سندن شاد اولسون خطاب خدایه در • دل خون
شد از غم بیاد تو هر که که در چمن • دلم خون اولدی سنک یادک ایله هرقچان که چمنده
بند قبای غنچه کل می کشاد باد • کل غنچه سنک قباسی بندن یل آچدیغی • طرف
کلاه شاهیت آمد بخاطرم • سنک شاهلق کلاهنک کناری خاطرمه کلدی •
آنجا که تاج بر سر نرگس نهاد باد • اول که باد نرکسک باشنی اورن تاج قودی • از دست
رفته بود وجود ضعیف من • بنم ضعیف وجودم الدن کتمش ایدی • صبحم ببوی
زلف تو جان باز داد باد • صباح وقتی سنک زلفکک رایحه سی ایله یل کرو باکه جان
ویردی مراد اسرار الهیه دن ایرشن نفحه ایله حیات دل بولدیغن اشعار در • حافظ
نهاد نیک تو کامت بر آوراد • ای حافظ سنک ایو طبیعتک سنک مرادکی حاصل
ایدر • جانها فدای مردم نیکو نهاد باد • ایو طبیعتلو کمسه لره جانلر فدا اولسون
مردم کاه مفرد کاه جمع استعمال اولنور بو نوع اکثری دخی قابل در نهاد خلقت
و طبیعت معناسنه استعمال اولنور • له ایضا • خسرو اکوی فلک در خم
چوکان تو باد • ای پادشاه فلک طوبی سنک چوکانک بوکمنده اولسون

فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلات

ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد • کون و مکان ساحتی سنک میدا
نکک میدانک عرصه سی اولسون مراد ملکک زیاده وقدرک رفیع اولسون
دیمکدر • همه آفاق گرفت و همه اطراف کن د • دخی کلی آفاقی طوتدی و دوکلی
اطرافی آچدی • صیت خلق تو که چون تو شسته نکهبان تو باد • سنک خلقک صداسی
که دایم سنک حافظک اولسون • زلف خاتون ظفر شیفته پرچم تست • ظفر
خاتوننک زلفی سنک پرچمکه دیوانه سیدر • دیده فتح ابد عاشق جولان تو
باد • فتح ابدک کوزی سنک جولانکه عاشق اولسون مراد حق فتح لکک عونی ایله
دایما منصور و مظفر اول دیمکدر • ای که انشای عطارد صفت شوکت تست •
ای پادشاه که عطاردک انشاسی سنک شوکتک صفتی در مراد عطارد که دیوان
فلک کاتبی در سنک عظمتک و صفتی یازر دیمکدر • عقل کل چاکر طغرا کش دیوان
تو باد • عقل کل سنک دیوانک نشانجیسنک چاکری اولسون مراد پادشاهلغک
ازوباد دولتنه دعادر مبالغه طریقی ایله حکما عقل کل اهل شرع روح اعظم دیرلر
طره ای جلوه طوبی قد چون سرو تو شد • طوبی جلوه سی سنک عنبرین سرو کبی
قدک اولدی • غیرت خلد برین ساحت ایوان تو باد • سنک ایوانک میدانی
خلد برین غیرتی اولسون مراد قدک طولدن مقبول و موزوندر و ایوانک ساحتی
جنت اعلادن خوب اولسون دیمکدر غیرت خلد معناسنه در غیرت شیرد غیرت
ماه و غیرت حور کبی که اول شیئی غیرتک مضاف الیه سندن ییک معناسنه ا
ستعمال اولنور سنک لفظی دخی بو یله در که رشک آفتاب و رشک فردوس کبی •
نه تنها حیوانات و نباتات و جماد • یالکز حیوانات بو مذکور دکل • هرچه
در عالم امرست بفرمان تو باد • هر نسنه که عالم امرده در سنک امرکده اولسون •
حافظ خسته باخلاص ثنا خوان تو شد • خسته حافظ اخلاص ایله سنک ثنا

ثنا خوانک اولری • لطف عام تو شفابخش ثنا خوان تو باد • سنک عام لطفنک
سنک ثنا خوانکک شفابخشی اولسون بو غزل دن مراد مجاز صرف اولدوغی اولدی در
وله ایضا ساقی حدیث سرو وگل ولاله میرود • ای ساقی سرو وگل ولاله
سوزی کیدر یعنی بهار زمانی در دیو سویلنور • وین بحث با ثلاثه غساله میرود •
و بو بحث ثلاثه غساله ایله کیدر مراد بهار ایرشدی لکن بو حال شراب ایله حظ
اولنور دیمکدر بو معنای ترکیبیسی در معنای تصوفیسی بو ایله در بهار ایرشدی آنی
عشق وطاعت ایله کچورملی کرک بو معنی دن قطع نظر بو وجه دخی لطیف در بهار زمانی در
سرو وگل ولاله سوزی سویلنور بو حال دن اهل سلوکه تشویش واضطراب حاصل اولور
ایسه بو تشویش ثلاثه غساله ایله زایل اولور ثلاثه غساله دن مراد عشق در معنای
اوله کوره میر و حظ اولنور معناسنه در معنای ثانیه کوره زایل اولور معناسنه در
اما حق بودر که معنای اول اولی در روشن در • می ده که نو عروس چمن حد حسن
یافت • می دیر نوش ایدلم زیرا چمنک یکی گلینی حسن حدنی بولدی یعنی تمام بهجت
حسنه ایرشدی نوعروس دن مراد گل اولور روشن در چمن اولمقدن • کار این
زمان ز صنعت دلاله میرود • ایش بو زمان دلاله نک صنعتندن کیدر یعنی انک ایله
حظ اولنور دلاله دن مراد بونده معنای مجازی اوله زره خمر در خمیره اعتباریله
نته کم مصراع اول و محل بو معنایه مبنی در و معنای تصوفی اوزره عشق الهی مراد در که
عاشق و معشوق ما بیننده وصاله وسیله در و حقیقتده مصراع ثانی مصراع اوله علت در
مراد بو در بهار زمانی در که عشق وطاعتک تمام زمانی و وقتی در دلاله چیزه ونک
قدری و نیکه معناسنه در اما بونده اول مراد در که کسرایله اگه تشبیه اتمش در • شکرشکن
شوند همه طوطیان هند • هندک طوطیلری شکر یجی اولورلر طوطیان هند
دن مراد هند مملکتنک شعراسی و سخن دانی در • زین قند پارسی که به بنگاله میرود •

بو پارسی

بو پارسی قند دن که بنگاله یه کیدر قند پارسیدن مراد کندونک شکرکبی لذیذ
غزللری در بنگاله هند ده بر معظم شهرک اسمی در • طی زمان ببین و مکان
در سلوک شعر • سلوک شعرده طی زمان وطی مکانی کور • کین طفل یکشبه ره
یکساله میرود • که بو بر کیجه ده دیدوکی شعری در که آز زمانده عالمه مشهور
اولور یکشبه ده و یکساله ده اولان یا مقدار ایچون در • آن چشم جادوانه عابد
فریب بین • اول عابد آلدیجی جادوانه چشمی کور • کش کاروان سحر ز دنباله
میرود • که سحر کاروانی انک اردندن کیدر • خوی کرده میخرامد و بر عارض
سمن • تر لنمش صالنور و سمنک عارضی اوزرنده • از شرم روی او عرق از ژاله
میرود • انک یوزی شرمندن ژاله دن عرق کیدر ازژاله ده اولان از من بیانیه
معناسنه در ضمیر غایب مرشدم راجع در که محبوب منزلسنه تنزیل اولنمش در •
باد بهار می وزد از گلستان شاه • شاهک گلستانندن بهار یلی اسر • وز
ژاله باده در قدح لاله میرود • و ژاله دن لاله قدحنه باده کیدر لاله یی قدحه
و ژاله یی باده یه تشبیه اتمش در • چون سامری مباش که زر دید واز
خری • سامری کبی اولمه که آلتون کوردی و خر [illegible] • موسی بهشت واز پی
گوساله میرود • موسی یی ترک اتدی و بزاغو اردندن کیدر یعنی اگر تابع اولور
سامری نک قصه سی مشهور در تفصیله احتیاج یوقدر مراد دنیا ایچون آخرتی ترک
ایلمه دیمکدر • از ره مرو بعشوه دنیی که این عجوز • دنیانک فریبه وحیله سی ایله
صراط مستقیم دن کتمه زیرا بو عجوز که مراد دنیا در • مکاره می نشیند و محتاله
می میرود • مکاره اوتورر و محتاله کیدر مراد دنیا هر کز مکیره و خاتمه دکل
بیان در محتاله حیله ایدیجی معناسنه در بعض نسخه ده محتاله واقع اولمش در
ناز و مستانه ایله صالنیجی و متکبر معناسنه لکن مهمله ایله محتاله ملایم در • حافظ

زشوق مجلس سلطان غیاث دین * ای حافظ سلطان غیاث الدینک مجلسی شوقندن
خامش مشو که کار تو از ناله میرود * خامش اولمه زیرا سنک ایشک ناله دن
کیدر یعنی مرادک انک ایله حاصل اولور * وله ایضا * بسر آنم که گر ز دست برآید
اول هوس اوزره ام که اگر الدن کلسه * دست بکاری زنم که غصه سر آید * بر
ایشه مباشرت ایدم که غصه نهایت بوله * منظر دل نیست جای صحبت اغیار *
کوکل منظری اغیارک صحبتی یری دکلدر * دیو چو بیرون رود فرشته در آید * چونکه
شیطان طاشره کیده فرشته ایچرو کلور مراد قلب چونکه محبت ماسوی دن خالی
اوله جانان حقیقی نک تجلی سی محبت و عشق نوری ایله ممتلی اولور دیکدر * صحبت
حکام ظلمت شب یلداست * حکام و اغنیا صحبتی شب یلدا ظلمتیدر * نور ز خور
شید خواه بو که بر آید * نوری افتابدن استه اوله که حاصل اوله مراد عشق الهی
طلب ایدر ایسک مرشد کاملدن استه که اهل دنیادن استمه دیمکدر حکام حاکملر
جمعیدر * بر در ارباب بی مروت دنیی * دنیانک مروتسز صاحب دو
لتلرینک قپوسی اوزره * چند نشینی که خواجه کی بدر آید * نیجه براوتورسن که
خواجه نه وقت طشره چقه دیو * ترک گدایی مکن که گنج بیابی * درویشلکی ترک
ایلمه زیرا گنج بولورسن * از نظر رهروی که در گذر آید * شول مرشدک نظرندن
که مرور ایده کلور یعنی بولمق واسطه کلورسن مراد اغنیادن نسنه طلب ایلمه
بر مرشد کامل طلب ایله که انک سببی ایله بی منت گنج قناعته مالک اولورسن
دیمکدر بعض نسخه ده مکن یرنه بکن واقع اولمشدر که سروری افندی بونی
اختیار ایتمشدر اول وقت گدایی دینجی لک قصاسنه اولور و معنی راست کلور
صالح و طالح متاع خویش نمودند * صالح و فاسق کندو متاعنی کوستردیلر *
تاکه قبول افتد و که در نظر آید * عجب کیم مقبول و دوشر و کیم نظره کلور مراد طاعته

غدر

غدر اتمک در رحمت حقدن مایوس اولمق نامعقول ایدوکن اشعار ایدر زیرا
کمسه بلمز که حق قنغی عاقبت و مآل بخشا اولور * بلبل عاشق تو عمر خواه که
آخر * ای عاشق بلبل سن عمر استه زیرا عاقبت * باغ شود سبز و شاخ گل
ببر آید * باغ سبز و تازه اولور و کل بوداغی بره کلور یعنی اچلور مراد عاقبت
غمدن خلاص میسر اولور عمر وفا ایدر ایسه دیمکدر * غفلت حافظ درین سراچه
عجب نیست * بو سراچه ده حافظک غفلتی عجیب دکلدر * هر که بمیخانه رفت
بیخبر آید * زیرا هر کیم که میخانه یه کیتدی بی خبر کلور سراچه دن مراد دنیادر که حقیقتده
هوا و هوس شرابی ایله بر اولمش میخانه در که اکا طالب اولن شراب غفلت ایله مست
و بی خبردر طالب اولمین هوشیاردر * وله ایضا * جمالت آفتاب هر
نظر باد * سنک جمالک هر نظرک آفتابی اولسون * ز خوبی روی خوبت خوبتر
باد * سنک خوب یوزک خوبلقدن خوبرک اولسون مراد سنک یوزک هر کسک
نظرنده افتاب کبی منور کورنسون و حسنک دایم زیاده اولسون دیمکدر * همای
زلف شاهین شهپرت را * سنک شاهین شهپرلو زلفک همایک * دل شاهان
عالم زیر پر باد * عالم شاهلرینک کوکلی قنادی التنده اولسون مراد عالم سکا
مسخر اولسون دیمکدر * کسی کو بسته زلفت نباشد * هر کیم که او سنک زلفکه
بغلنمش اولمیه * چو زلفت درهم و زیر و زبر باد * سنک زلفک کبی قرشق
و پریشان اولسون * دلی کو عاشق رویت نباشد * هر دل که او سنک یوزکه
عاشق اولمیه * همیشه غرقه در خون جگر باد * دایم جگر قاننه غرق اولسون
مراد درد و المده و محنت و غمده اولسون دیمکدر * بتا چون غمزه ات
ناوک فشاند * ای محبوب چونکه سنک غمزک ناوک اته یعنی اته * دل
مجروح من پیشش سپر باد * بنم مجروح کوکلم انک اوکنه سپر اولسون *

چو لعل شکرینت بوسه بخشد ° چونکه سنک شکر کبی لذیذ لبک بوسه احسان
ایده ° مذاق جان ز دو پر شکر باد ° بنم جانم مذاقی انون پرشکر اولسون ° ترا
از مستی هردم تازه عشقی ° باکه هردم سنده بر تازه عشق واردر ° ترا
هر ساعتی حسن دکر باد ° سکا هر ساعت غیر حسن اولسون ° بجان مشتاق
رویت حافظ ° حافظ جان ایله سنک یوزکه مشتاقدر ° ترا از حال مشتاقان
نظر باد ° مشتاقلرک حالی اوزره سنک نظرک اولسون خطاب مرشده اولمغ
روشندر ولہ ایضا حسن تو همیشه در فزون باد ° سنک حسنک دایم
ارتقده اولسون ° رویت همه ساله لاله کون باد ° سنک یوزک دو کلی ییل لاله
رنکی اولسون ° اندر سر من خیال عشقت ° بنم باشمده سنک عشقک خیالی
هر روز که هست در فزون باد ° هرکونکه واردر زیاده اولسون ° قد همه
دلبران عالم ° دو کلی عالم دلبرلرنک قدی ° در خدمت قامتت نکون باد
سنک قامتنک خدمتنده ایکی بوکلمش اولسون ° هرکس که ز خدمتت کشد سر
هرکه که سنک خدمتکدن باش چکه ° در چاه غم تو سرنکون باد ° سنک غمک
چاهنده باشی اشغه اولسون ° هر سرو که در چمن بر آید ° هر سرو که چمنده
بتر ° پیش الف قدت چو نون باد ° سنک الف کبی طغری قدکده نون کبی اولسون
چشمی که نه فتنه تو باشد ° بر چشم که سنک مفتونک اولمیه ° از کوهر
اشکش غرق خون باد ° اشک کوهرندن قان دریاسی اولسون مراد کثرت بکاسی
ایله چشمی خونه غرق اولسون باد بکور ° چشم تو ز بهر دلربایی ° سنک چشمک
دل آلمقدن اوتری ° در کردن سحر ذو فنون باد ° سحر اتمکده ذو فنون اولسون
هر جا که دلیست در غم تو ° هر یره که بر کونکل سنک غمکده ° بی صبر و
قرار و بی سکون باد ° صبرسز و قرارسز اولسون ° هرکس که بدل بنا

شنیدش

شنیدش وردد ° هرکس که انک کونکلنده درد اوله یعنی سکا محبت ایده ° از حلقه
وصل تو برون باد ° سنک وصلک حلقه سندن طاشره اولسون یعنی وصلکدن محروم
بی نصیب اولسون ° لعل تو که هست جان حافظ ° سنک لبک که حافظک جانی در
دور از لب هر خسیس دون باد ° هر دون خسیسک لبندن ایراق اولسون خطاب
پادشاهه و مرشده اولمغ ممکندر ولہ ایضا تنت بناز طبیبان نیاز مند
مباد ° سنک تنک طبیبلرک نازینه محتاج اولمسون ° وجود نازکت آزرده
کزند مباد ° سنک نازک وجودک ضرر انجتمش اولمسون مراد جسم لطیفکه هیچ
بر مرض و بر ضرر ایرشمسون دیمکدر ° سلامت همه آفاق در سلامت تست
دو کلی عالمک سلامتی سنک سلامتکدر ° هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد °
هیچ درد ایله سنک جسمک دردلو اولمسون ° جمال صورت و معنی ز امن صحت
تست ° اهل صورتک و اهل معنینک جمال و سلامتی سنک صحتک سببندندر ° که
ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد ° که سنک ظاهرک یورلمش و باطنک غصه
لو اولمسون ° درین چمن چو در آید خزان بیغمایی ° یغماجی خزان چونکه بو چمنه کله
رهش مبر و سهی قامت بلند مباد ° بلند قامت لو سرو سهی یه انک یولی اوغر
سرو سهی دن مراد بو نظم کذونک ممدوحی در ° در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد
اول مجلسده که سنک حسنک جلوه یه باشلیه ° مجال طعنه بدبین و بد پسند مباد ° انک
حاسدن غرضی سنک آتشکده سپند اولسون ° شفا ز کفته شکر فشان حافظ
جو ° شفایی حافظک شکرفشان سوزندن استه ° که حاجتت بعلاج کلاب
و قند مباد ° که کلاب و قند علاجنه سکا حاجت اولمسون استاددن مسموعدر
که خواجه حافظک کرمنه عدیم المثل بر صاحب دولت آشناسی وار ایمش که
مزاجی بر مقدار مختل اولمش عیادت ایتمکده بو غزلی انشا ایدوب اکا اتمش

اول سبدن فلاك دن مراد اودر فلاك دن مراد بودر دیدكه والا میدان تا ویل واسع در
ولە ایضا انگشتی كە بر تست جام دارد • اول كمسە كە الكندە جام طوتر سلطاندر
جم مدام دارد • جم سلطانلغی دایم طوتر مراد عشق الهی حاصل ایدن كمسە عالم معنی دە
سلطان اولور دیمكدر • آبی كە خضر حیات ازو یافت • بر آبی كە خضر حیاتی اندن بولدی
در میكدە جو كە جام دارد • میخانەدە آستە كە جام طوتر یعنی اندە واردر مراد عشق در
سر رشتەء جان بجام بگذار • جان سر رشتەسنی جامە قو • كین رشتە ازو نظام دارد
زیرا بو رشتە انون نظام طوتر مراد عشق الهی حیات دلە سبب ایدوكن بیان در
انكسی كە درین حلقە نیست زندە بعشق • بر او نمردە بفتوی من نماز كنید • كا وفی د
زاهدان وتقوی • بر و عشق و زاهدلر و تقوی • تا یار سر كدام دارد • عجب خدا
قنغی یكی هوسنی طوتر یعنی عشق زهدن مقبول در • بیرون ز لب تو ساقیا نیست
ایچ ساقی سنك بكدن طاشره دكلدر • در دور كسی كە كام دارد • دوران هر كسە كە
جام طوتر خطاب خدایە در كە جمیع نسنە انكك مرادیلە حاصل اولور یعنی دهنده جام
كام واقع اولور معنی اگر كوره اولور كام مراد معناسنەدر • نرگس همە شیوەهای مستی
نرگس دو كلی مست كمی شیوەلری • از چشم خوشش تو وام دارد • سنك خوش چشمكدن
قرض طوتر خطاب خدایە در مراد مصنوعاتنە اولان لطافت و حالت جملە ذات باریدن
ایدوكن بیان در چشم بو نوع ذات معناسنەدر • ذكر رخ و زلف تو دلم را • سنك
رخ و زلفكك ذكری كوكلمە • وردیست كە صبح و شام دارد • بر ورددر كە كوكلم انی صبح
و شام طوتر مراد صبح و شام ذكر خدایە مشغول ایدوكن اشعار در • بر سینەء ریش دردمندان
دردمندلرك مجروح سینەسی اوزرە • لعلت نمكی تمام دارد • سنك لبك تمام نمك
طوتر مراد كلمات الهیە ایلە سكون قلب حاصل اولور دیمكدر • در چاه زنخ چو حافظ ای جان
جانە • ذقنك چاهندە حافظ كبی ای جان • حسن تو دو صد غلام دارد • سنك حسنك كبی

اكی یوز

اكی یوز غلام طوتر خطاب خدایە در چاه زنخدن مراد كنز غیب هویت در كە نیچە
كمسنك كوكلی اكر كرفتاردر • ولە ایضا كسی كە حسن خط دوست در نظر دارد •
هركە كە دوستك حسن خطنی نظرندە طوتر • محققست كە او حاصل بصر دارد •
تحقیق در كە او كمسە بصر حاصلنی طوتر مراد هر مصنوعدە خدایك شانلرینی ایدن صاحب
نظر اولور دیمكدر • چو خامە بر خط فرمان او سر طاعت • انك فرمانی خطی اوزرە
خامە كبی طاعت باشنی • نهادەایم مگر او بە تیغ بر دارد • قویمشز مكر اول دوست
تیغ ایلە قالدرە مراد امر خدایە انقیاد و اطاعتدن اشعاردر • كسی بوصل تو
چون شمع یافت پروانە • سن شمع كبی یكا وصلكە هر كسە پروانە بولدی •
كە زیر تیغ تو هر دم سری دگر دارد • كە هر دم سنك تیغك التندە بر غیری
باش طوتە خطاب خدایە در مراد وصال جانان ازلی شول كمسە میسر اولور كە ترك
سر ایتمكدر اصلا خوف طوتمیە دیمكدر پروانە تذكرە و تمسك و خرجی والی كمسە
نابنیدع واسطە اولان ورقە معناسنە دخی كلور لیكن بو نوع مذكورلردن هر بری
باشقە باشقە محلە ملایمدر بو وجە دخی لطیفدر كە سنك وصالكە پروانە
بولدی كە هر دم شمع كبی سنك تیغك التندە بر غیری باش طوتە • بپای بوس تو
دست كسی رسید كە او • سنك ایاغك اوپمكە بر كمسنك الی ایرشدی كە او •
چو آستانە برین در همیشە سر دارد • آستانە كبی دایم باشنی بو قپو اوزرە
طوتە مراد قرب خدا شول كمسە میسر اولور كە حكمك خدمتندە هر دم جد ایلیە
دیمكدر • ز در رقیب تو واز چا بسینەام تیری • سنك رقیبكدن هر كون سینەم بر تیر
اوردی • زبس كە تیر غمت سینەام سپر دارد • زیادە كە سنك غمك تیرینە سینە
سنی سپر طوتر یعنی سینە سنی غمكدن طولدردن مراد رقیب بو حالمزك ایچون
باكە جفا اتیا دیمكدر • ز زهد خشك ملولم بیا و بادە ناب • زاهد خشك

فعلاتن مفاعلن فعلاتن فعلن

دن ملوم صافی شراب کتور • کہ بوی باده دمادم همیشه تر دارد • زیرا باده‌نک
بوبی دایم و دماغی تر و لطیف طوتر باده‌دن مراد عشق در • ز باده هیچت اگر نیست
این نه بس که ترا • شرابدن یعنی عشق‌دن سکا اگر هیچ فایده یوق ایسه بو فایده
یتمز می که سنی • دمی ز وسوسهٔ عقل بی‌خبر دارد • یعنی عقل معاش وسوسه‌سندن
بی‌خبر طوتر مراد فایده عشق بودر که سنی ماسوی‌دن فکر ایدن خلاص و بری ایدر • بیگدر
بکشد حاصل عشق همین بس که اسیر غمم او • دل بجان تشنهٔ مثل بجا هی کسی که از در تقوی
قدم بیرون ننهاده • هر کیم که تقوی قپوسندن طشره قدم قومدی • بعزم میکده اکنون
سر سفر دارد • شمدی میخانه قصد نه سفر سسنی طوتر مراد در اول حضرتک که جمیع عمرنی زهد
و تقوی یه صرف ایدی گوردی که بر فایده حاصل اولمدی عاقبت عشقه سلوک ایتدی دیمکدر •
دل شکستهٔ حافظ بخاک خواهد برد • حافظک شکسته کوکلی قبره ایلدسر در • چو لاله داغ
هوایی که در جگر دارد • لاله کبی شول محبت داغنی که جگرنده طوتر مراد طریق عشقده ثابت
قدم اولوغنی اشعار در ولہ ایضاً انکه از سنبل او غالیه تابی دارد • اول محبوب که
غالیه انک زلفندن بر حرارت طوتر • باز با دلشدگان ناز و عتابی دارد • کرو عاشق انه
بر ناز و عتاب طوتر مراد مرشدک مریدلره اولان استغنا سن بیان در • از سر کشته
خود میگذرد همچون باد • کندو مفتونلرنک طرفندن یل کبی کچر • چه توان کرد که عمر است و
شتابی دارد • نه ایلمک کرک زیرا اول و بر عمر در و عمر بر شتاب طوتر یعنی مرشد باقیدن
سرعت ایله کچر بیت‌دن مراد مرشد در • آب حیوان اگر اینست که دارد لب دوست •
اب حیات اگر اول ایسه که دوستک لبی طوتر • روشن است اینکه خضر بهره سرابی دارد
روشن در بوکه خضر انون نصیب بر سراب طوتر یعنی خضر حی ایچمش در مراد بودر که کلام
الهی که حیات جاودانی یه سبب در آب حیات دن یکدر زیرا آب حیات ابدی حیاته
سبب دکلدر • ماه خورشید نمایش ز پس پردهٔ زلف • انک خورشید نما ماهی یعنی عذاری

زلف پرده‌سی اردندن • آفتابیست که در پیش سحابی دارد • بر آفتاب درکه
اوکنده بر سحاب طوتر مراد بودر که اسما و صفات پرده‌سی اردندن ذات باری نک
تجلی‌سی سحاب اردندن آفتابک ظهوری و تماشی کبی در • چشم من کرد بهر گوشه
روان سیل سرشک • بنم چشمم هر کوشه‌یه سرشک سیلنی روان ایلدی • تا سهی
سرو ترا تازه بآبی دارد • تا سنک سرو سهی کبی موزون قدک بر آب ایله تازه
طوته • غمزهٔ شوخ تو خونم بخطا میریزد • سنک شوخ غمزک قانمی خطا ایله
دوکر • فرصتش باد که خوش فکر صوابی دارد • اکر فرصت اولسون زیرا معقول
بر خوش فکر طوتر مراد بودر که اصلاح عالم باری تعالی یه واجب اولدیغی اعتبار
ایله صنعت جلال نفسی هلاک اتمک خطا کبی در لکن نفسی هلاک اتمک حقیقتده حیات
سبب اولدیغی اعتبار ایله صواب محض در • چشم مخمور تو دارد ز دلم قصد جگر • سنک
مخمور چشمک بنم کوکلمدن جگر قصدن طوتر • ترک مست است مگر میل کبابی دارد •
مست ترک در مکر کباب میلن طوتر مراد الله تعالی حضرتلری ملک دن عزیزه نظر
اتمدوکن اشعار در • جان بیمار مرا نیست ز تو روی سؤال • بنم خسته جانم
سندن سؤال مجالی یوقدر • ای خوش آن خسته که از دوست جوابی دارد •
ای خوش اول خسته که دوست دن بر جواب طوتر مراد سعادت اول دل خسته
عاشقه که بیاز و تضرعسز فیض الهی ایرشه دیمکدر • کی کند سوی دل خستهٔ
حافظ نظری • حافظک خسته کوکلی جانبنه قچن بر نظر ایدر • چشم مستت که بهر
گوشه خرابی دارد • سنک مست چشمک که هر گوشه‌ده بر خرابه طوتر چشم‌دن مراد
ذات باری در مراد بودر و افر عاشق دار ایکن باکه التفات اولوری دیو اظهار
تحسر در ولہ ایضاً دوش از جناب آصف پیک بشارت آمد • دون کیجه
جناب آصف‌دن بشارت پیکی کلدی • کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد •

که حضرت سلیمان دن عبارتدر اشارت کلدی سلیماندن مراد باری تعالی در آصف دن
مراد مرشددر • خاکی وجود ما را از آب باده گل کن • یعنی وجود مز خاکنی آب باده دن
گل ایله • ویران سرای دل را کاه عمارت آمد • ویران اولمش کوکل سرایکه
عمارت وقتی کلدی مراد محبت ماسوی ایله خراب اولمش کوکل معمور اولمسی عشق الهی
ایله میسر اولور دیمکدر • عیبتم بپوشش زنهار ای خرقهٔ می آلود • ای می آلود
خرقه زنهار عیبمی اورت • کآن پاک دامنی بهر زیارت آمد • زیرا اول پاک دامن
یار زیارت دن اوتری کلدی • این شرح بی نهایت کز حسن دوست گفتند • بو
نهایتسز شرحی که دوستک یعنی خدانک حسنندن ایتدیلر • حرفیست از هزاران کاندر
عبارت آمد • بیک دن بر حرفدر که عبارته کلدی یعنی بیان اولندی • امروز جای
هرکس پیدا شود ز خوبان • بوکون خوبلردن هرکسک یری ظاهر اولور • کان ماه
مجلس افروز بهر صدارت آمد • زیرا اول مجلس روشن ایدیجی ماه صدر نشین اولمقدن
اوتری کلدی ماه دن مراد مرشددر خوبان دن مراد شیخلردر • بر تخت جم که
تاجش معراج آفتابست • جم تختی اوزره که انک تختی تاجی آفتابک معراجیدر • همت
نگر که موری با این حقارت آمد • همتی کور که بر قرنجه بو حقارت ایله کلدی یعنی مورک
همتی کور که سلیمانک تختنه چقدی که انک ایله مصاحبت ایلدی اگرچه بو بیتده سلیمان و مور
حکایتنه اشارت وار در اما مراد بودر که نفس و هوا بنده مور کبی حقیر اولمش کسه عشق
الهی سببی ایله جناب قدسه وصول بولدی • از چشم شوخش ای دل ایمان خود
نگه دار • انک شوخ چشمندن ای دل کندو ایمانک صقله • کان جادوی کمانکش
از بهر غارت آمد • زیرا اول کمانکش جادو غارت دن اوتری کلدی مراد محبوب
مجازیدر • آلوده ایی تو حافظ فیضی ز شاه درخواه • سن آلوده سن ای حافظ
شاه دن بر فیض استه • کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد • زیرا اول سخی ذات

عزی

عزیزی پاکی انک ایچون کلدی • در بارگاه مجلس شاه در بار وقت در
یاب • شاهک مجلسی دربار در وقت اکله و ایچون بول • با خاک ای زبان کندی
وقت تجارت آمد • اکاه اول ای زیان چکمش کسه تجارت وقتی کلدی
مراد احسان طلبی ایچون ظرافت ایله پادشاهه حسب حالنی اعلام در ولـه
الصبا بر نیز باد صبا دوشم آگهی آورد • باد صبا بکی دون کیجه بکا آگاهلق کتوردی
دیو بیلدیریو • که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد • که محنت و غم کونی قصه لغه
یوز کتوردی • مطربان صبوحی دهیم جامهٔ چاکی • شو قدن چاک ایتدکمز جامه
صباح شرابی مجلسنک مطربلرینه ویره لم • یا نیز نویدی که باد صبحگهی آورد • بو
بشارته که سحر وقتنک یلی کتوردی • بیا بیا که تو حور بهشت را رضوان • کل کل
که سن جنت حوری سی رضوان • بدین جهان ز برای دل رهی آورد • بو
جهانه بنده نک کوکلندن اوتری کتوردی خطاب مرشده در • بسیم زلف
توشد خضر را هم افزون عشق • عشقدن سنک زلفک دراجه سی باکه خضر
راه اولدی • زهی رفیق که بختم بهم بهی آورد • زهی رفیق که بخت
باکه بو لراسلی لغه کتوردی مراد آگاه عشقدر وصال فیض الهی وسیله
اولمغه کافی ایدکی بیان در • همی رویم بشیراز با عنایت دوست • شیرازه
کیدرز حقک عنایتی ایله • زهی دلیل که ایزد بهم بهی آورد • زهی دلیل
که اسه نج باکه بو لد اشغله کتوردی • چو ماه که ز بیشتر از دیم بخرمن ماه
نه ناله اکه کوکلم دن خرمن ماهه ایرشدی • چو باد عارض آن ماه خرکهی
آورد • چونکه اول خرکهی ماهک عارضنی آکدی • بجبر خاطر ما کوشش کهی
کلاه نمد • بزم شکسته خاطرمز جبرینه سعی ایله ز برا بو نمد کلاه • نباشکست
کر بر افسر شهی آورد • شاهلق تاجنه چوق شکست کتوردی مراد انبیا و

داد ام حاضر در

درخواه ام حاضر در

رهی بمنا
معنا سنه در

و اولیا پادشاهی و غالب لر اولدقلرن اشعار در جبر بونوع پاره حرمتی معنا آتی
زنشانند رایت منصور بر فلک حافظ • حافظ نصرت سنجقنی فلکه ایشور در
دیمه منتظر فتنه معناسنه اولدغی کبی منصور بو نوع نصرت معناسنه در • چو
اینجا بجناب شهنشهی آورد • چونکه اول پادشاه یکی جانبنه اینجا کتوردی مراد
پادشاه حقیقی و منصور نام پادشاه اولمق احتمال در که بچه یرده وحی الی صحیح
ایدر سنه کیم مصراع اولنده اولان منصور لفظی آنی جیبق در ولہ ایضا آنکه رخسار
ترا رنگ گل و نسرین داد • اول الله که سنک رخسارکه گل و نسترین رنکینی ویردی
صبر و آرام تواند بمن مسکین داد • بن مسکینه صبر و ارام ویره کمه قادر در • آنکه
گیسوی ترا رسم تطاول آموخت • اول الله که سنک کیسوکه ظلم عادتنی اوکرتدی
هم تواند کرمش داد من غمگین داد • انک کرمی هم دردر بن غمکینک دادنی ویره بلکه
من جهان روز زفرهاد طمع ببریدم • بن جهان اول کون فرهاددن امید کسدم
که عنان دل شیدا بلب شیرین داد • که دیوانه کوکلنک عنانینی شیرینک لبنه
ویردی مراد هر کمکه عشق مجازی به کرفتار اوله انک هلاکی اولمسی مقرر ایدوکن اشعار در
فرهاد از بنوه شیرین خلاوتی • روزی نشد که لاین دیوانه سنک
بود • گنج زر گر نبود کنج قناعت باقیست • اکر کنج زر اولمیه کنج قناعت باقیدر
آنکه آن داد بشاهان بکدایان این داد • اول الله که شاهلره آنی ویردی کدالره بونی
ویردی کنج برنه کنج دخی جایزدر سب چه پیش خسرو بخواهش زدی • چو بکیسو
نهادی طمع خسروی • خوشش حسن و سیست جهان ازره صورت لیکن • جهان
صورتا بر لطیف کلن در لیکن • هر که پیوست بدو عمر خودش کابین داد •
هر کم که اکه اولاشدی یعنی انی قبول ایلدی کندو عمرنی اکا بیعن ویردی کابین
منت حکم صنوبر جهان کشی • تعقد عمرن ویرر کرایه برنه • بعد از این دست من

داخن

دامنتر و لب جو • بو زن حکومه بنم الم وار ماقکن رنج اولن سروک دامنی
کافه اکنون که صبا مژده فروردین داد • خصوصا شدکی صبا فروردین
مشتلقنی ویردی جوییدن مراد تو صیودر سرودن مراد مرشد در فروردین
اینک یار آیی معناسنه در • در کف غصه دوران دل حافظ خون شد
دوران غصه سی الندن حافظک کوکلی خون اولدی • از فراق رخت ای
خواجه قوام الدین داد • سنک رخک فراقندن ای خواجه قوام الدین اشعار در
تا پی حسن در ولہ ایضا اگر روم زپیش فتنهها برانگیزد • اکر انک
اردندن کیدم فتنه لر قوپرر • ور از طلب بنشینم بکینه برخیزد • و اکر
طلبدن فراغت ایدم انتقامه قالقر بو ندن مراد مرشد اولمق اولدر • وگر
برهگذری یک دم از وفاداری • وکر بر رهکذرده بردم وفادارلقدن
چو گرد در پیش افتم چو باد بگریزد • توز کبی انک آردینه دوشسم یل کبی قچر
مراد مرشد در که غرور حاصل اولمسون ایچون مریدلرنه التفات ایلمز • وگر
کنم طلب نیم بوسه صد افسوس • وکر اندن نیم بوسه طلب ایدم یوز
تسخر و طعن • ز حقه دهنش چون شکر فرو ریزد • انک حقه یه بکزر دهانندن شکر کبی آشفته دوکیلور بنه مراد مرشد در که فیض طلب ایدن مریدی
زمانی دکلور دیو منع ایدر • فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست • عشق
بیابانک انشی و یوقشی بلا طوزاغی در • کجا ست شیر دلی کز بلا نپرهیزد
قنده در بر شیر دل یعنی شجیع که بلادن خوف و پرهیز ایتمیه مراد راه عشق
زیاده صعوبت اوزره ایدوکن اشعار در • من آن فریبیه که در نرکس تو
می بینم • بن اول فریبی که سنک نرکس کوزنده کورورم • بس آب روی که با
خاک ره برامیزد • چوق یوز صوینی که یول طپراغنه قریشدرر مراد مرشددر

کرانشعات ایله چونکه بی طالب عشق ایلر دیکدر • چو کویش کر جا با کنک
بیا میزی • چون اکه دیم که بچون عزیزلر ایله اختلاط ایدرسن • چنان کند که
سبز شکم بچون بر آچیزد • ایله ایدر که کوزم یاشنی قانله قریشدررمعنی یا که قنلو یاش
آغلرم بنم هرشد مرادور • تو همه خواه و صبوری که چرخ شعبده باز • بس عمر
حا برلق استه زیرا حقه باز فلک هزار بازی ازین طرفه تر بر انگیزد • بونده
عجیب دکل بیک معنی دافراد یون متوبررمراد دور فلکه اعتماد اتممکه تنبیه در •
بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ • تسلیم آستانه یی اوزره باشن قوای حافظ •
که گر ستیزه کنی روزکار بستیزد • زیرا اگر عناد ایدر ایسک روزکار دخی عناد
ایدر مراد رضینا بقضاء الله حسبنجه تسلیم دن غیری چاره اولمدیغی اشعار در
ولہ ایضا جان بی جمال جانان میل جهان ندارد • جانانک جمالنسز جان جهانه
میل طوتماز زیرا جانه نظر دایمی جمال جانان اولدیغی اعتبار ایله کرکدر • هرکس
که این ندارد حقا که آن ندارد • اول کمسه که بونی طوتمیا تماز ایسه حقیقتا که
آنی طوتماز ایسه دن مراد جانان آندن مراد جان در حاصل معنی بودر که هرکیمک
عشق الهی سببی ایله تقرب حق حاصل اتمیه حقیقتا اول کمسه
مرده در • با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم • اول دلستاندن هیچ کمسه
ایله بر نشان کورمدم • یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد • یا بن خبر طوتمزم
یا او نشان طوتماز دلستاندن مراد محبوب حقیقی در که لیس کمثله شیء حسبنجه اندن
کمسه ایله نشان یوقدر هم لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار موجبنجه که
اندن نشان کورمکه قادر دکلدر بیت مظاهر ذره وجود الا یکی نیست
درین حرف بشکرف اصلا شکی نیست • سر منزل قناعت نتوان زدست
دادن • قناعت سرمنزلنی الدن ویرمک اولماز • ای ساربان فروکش

کلپن

کین زه کران ندارد • ای ساربان فروکش زیرا یول کنارینه طوتندی مراد اول راه
عشقه سلوک سببی ایله ذات باری یه حقیقتی ادراک میسر اولماز دیمکدر
بر شنیدیم درین راه خضر برآتش نشست • هر برشنیدم بو یولده بوز آتش
دریاسی در • دردا که این معما شرح و بیان ندارد • درد اکه بو معمانک شرح
بیانی طوتماز نته کیم مولانا مثنوی ده کتورمشدر بیت ای برادر بی نهایت
درگهیست • هر کجا که میرسی بالله مایست • مراد راه عشق حددن زیاده صعوبت
اوزره ایدوکنی اشعار در • ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی • ذوقی چنان
ندارد • بو اکی مصراعک معنالری در بعض کمسه جنان اوقومش عزلت کیم بوسی ایله
اما ذوقیده اولان یا وحدت اکه مانع در • ایجا دل طریق رندی از محتسب بیاموز
حق اوکرتس این نکان ندارد • مست در و کمه انکا حفنع بوظنی طوتمز مراد کتمان
عشق و طاعت لازم ایدوکن بیان در • کر خود رقیب شمعست اسرار ازو بپوش
کان • غرضا اکر رقیب شمع ایسه اسراری اندن ستر ایله • کان شوخ سربریده
بند زبان ندارد • زیرا اول باشی قطع اولنمش شوخ زبان بندنی طوتماز مراد بودر که
اسرار عشق عاشقدن غیری یه فاش ایلمه اگر خود اسراردن خبردار معتمد علیه کمسه اوله
زیرا البته اول کمسه غیره فاش ایلر • آنرا که خواندی استاد گر بنگری بتحقیق
آنکه استاد اتدوک اکر حقیقت ایله نظر ایدرسن • صنعتگرست لیکن شعر روان
ندارد • صنایع شعری بیلیجی و مصنع سوز بیلیجی در لیکن شعر روان طوتماز یعنی بر
شعرینده سلاست یوقدر مراد کندویی ایله معاصر اولن شعرانک معنی سنه
دخل در • چنگ خمیده قامت میخواندت بعشرت • قامتی بوکلمش چنگ سنکا
عشرته اوقور • بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد • استماع ایله که پیرلرک
سکا هیچ زیانی طوتماز چنکدن مراد مرشددر که سوزنی کوش جان ایله اصغا

کیفیت حال حقارت

دلستان وصف
ندکی در

کران ندارد

بیانی طوتماز

زیبا موز • صح اه
اه ول ارنک طریقنی محتسب د
او کرن • مست و در

١٤٢

ایدن سعادت ایدیه یه واصل اولور • اختر آل گنج قارونی که ایام داد بر باد
قارونک گنج احوالنی که ایام آنی یله ویردی • با غنچه باز گوئید تا زر نهان دارد
غنچه یه ویکوز تا آلتونی نهان طوتمیه بو سوزدن مراد ممسک اولان اغنیا یه پند در
رمز وکنایت طریقی ایله • کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ • که جهانده
حافظ کبی بر بنده یه مالک دکلدر • زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد • زیرا
جهانده کسه سنکلین بر پادشاه طوتماز شاهدن مراد خداودر • وله ایضا
در روشنی طلعت تو ماه ندارد • سنک طلعتنک روشنلکنی ماه طوتماز • پیش تو گل
رونق گیاه ندارد • گل سنک قتکده گیاه رونقنی طوتماز خطاب خدایه در • گوشه
ابروی تست منزل جانم • بنم جانمک منزلی سنک ابروک گوشه سیدر • خوشتر از این
گوشه پادشاه ندارد • بوندن لطیف رک گوشه پادشاه طوتماز بو وجهه دخی جایزدر
بو گوشه دن خوشتررک پادشاه مالک دکلدر گوشه ابرودن مراد غیب هویت در
تا چه کند با رخ تو دود دل من • بنم آهمک توتنی عجب سنک رخکه نه ایلر یعنی کوره سن
که او نور یوزکه نه اولیسردر • آینه دانی که تاب آه ندارد • آینه یی بلورسن که آهه طاقت
طوتماز • بی من تنها کشم تطاول زلفت • سنک زلفک ظلمنی یالکز بن چکرم
کیست که او داغ این سیاه ندارد • کیم در که او بو سیاه داغنی طوتماز زلفدن
مراد بو عالم ظلمت کوندر • دیدم از آن چشم دل سیه که تو داری • اول غمزه کوکلو
چشمکه سنی طوتارسن کوردم • جانب هیچ آشنا نگاه ندارد • هیچ آشنا جانبنه
نگاه طوتماز چشم دل سیه دن مراد ذات باری در صفت استغنا ایله • رطل گرانم
ده ای مرید خرابات • ای میخانه مریدی بکا بر رطل گران ویر • شادی شیخی که
خانقاه ندارد • شول شیخک شوقینه که خانقاه طوتماز رطل گراندن مراد عشق در
خون خور و خامشی نشین که آن دل نازک • قان ایچ و خاموشلی اوتور زیرا دل نازکی

دل

دود دل آه معناسنه در

دل • طاقت فریاد و دادخواه ندارد • داد طلب ایدیجی نک فریادینه طاقت طوتماز
شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت • نرگسک گستاخلغنی کور که سنک اوکک ده
آچلدی • چشم دریده ادب نگاه ندارد • کوزی یرتلمش یعنی یوزی کوزی آچلمش
ادب صقلمز مراد صانع قتنده مصنوع کنزوسنه وجود ویرمکله ادبلک ایرکن
بیاندر • گو بر رو و آستینی بخون جگر شوی • دی کتسون و یکینی جگر قانی ایله
یوسون یعنی دافرقان اغلسون • هر کو بدین آستانه راه ندارد • هرکمکه بو آستانه یه
یول طوتماز مراد بودر که هرکمکه جناب قدسه وصول بولمیه قان اغلسون لطالاتوح
حافظ اگر سجده تو کرد مکن عیب • حافظ اگر سکا سجده ایلدی ایسه عیب ایلمه
کافر عشق ای صنم گناه ندارد • ساتر عشق ای صنم گناه طوتماز بو وجهه دخی جایزدر
منکر عشق ای صنم گناه طوتمز یعنی طوتر معنای اوله کوره کافر ساتر معناسنه در
معنای ثانیه کوره منکر معناسنه در • وله ایضا • ساقیا دختر تا دز کرو صهبا
بود • بچه ییللر بزم دختر رز صهبایه رهن ایدی صهبا قرمزی شراب • دور تو
میگذرد از درس و دعای ما بود • میخانه نک لطافتی بزم درسمزدن و دعامزدن
ایدی مراد طالب عشق اولان محبت ماسوی دن قلبنی پاک ایلمک لازم ایدوکن
اشعار در • گفتی که بر در میخانه بگذر گاهی یافته • چه التفات که ما بیز بحسن
دارا • نیک پیر مغان بین که چو ما بد مستانی • مرشدک ایلکنی کور که چون بز
بد مستلر • هر چه کردیم بچشم کرمش زیبا بود • هر نه خطا که ایلدک انک
کرمی چشمنه زیبا اولدی بو وجهه دخی جایزدر زیبا ایدی مراد مرشدک لطف
و مروتنی بیان در که بعض خام مریدلردن نا معقول فعل کورب بحضور
اولماز • دفتر دانش ما جمله بشوئید بمی • بزم علمز دفترنی جمله شراب ایله
یو یکوز • که فلک دیدم و در کین دل دانا بود • زیرا فلکی کوردم دانا

کوکلی کیتمش ایدی • دل چو پرگار بهر سو دورانی میکرد • کوکل پرکار کبی هر جانبه
بر دوران ایدر ایدی • و اندر آن دایره سرگشته پا برجا بود • و اول دائره
دیا غی برینه سرگشته ایدی مراد ابتدا سلوکده اولن احوالی بیان در • مطرب
محبت عشقی می پرداخت • مطرب محبت ذردندن بر عمل دوزیدی یعنی خوب مقام
چالردی و لطیف ترنم ایتدی بعض نسخه ده دردیرده راه واقع اولمشدر • که حکیمان
جهان را مژه خون پالا بود • که جهان عاقللرنک مژه سی قان سوزیجی اولدی حا
حاصلی معنی مرشددن عشق دن بر حالت و بر سر بیان ایلیدی که عشقدن بی بهره
اولنلر اول حالتدن قان اغلدیلر دیمکدر • می شکفتم ز طرب زانکه چو گل بر
لب جوی • طربدن اچلدم اول سببدن که گل کبی ارماق کنارنده • بر سرم
سایه بر آن سرو سهی بالا بود • اول سهی سرو قامتلونک سایه سی باشم اوزره
ایدی بو وجهدن حاضر در اول بلند سرو سهی نک سایه سی باشم اوزره ایدی
چونکه دن مراد توحید در سرودن مراد مرشد در که اکر قرب حاصل اتدوکمزدن سر در
در زیرا دائم مستفیض اولور • از بتان آن طلب از حسن شناسی ای دل • ای دل
خوبلردن انی طلب ایله اکر حسن شناس ایسک ای کوکل • این کسی گفت که در
علم نظر بینا بود • بونی بر کسه دیدی که علم نظرده بینا ایدی یعنی اهل نظردن ایدی
مراد مرشد اسیر ایسک عشق وارشاده حاجتی اولنی طلب ایله ظاهری معموراولنی
طلب ایله دیمکدر • ز ازباب عمامه معنی فقر • مجو کینی تاج بر تارکی
نیست • پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان • بنم گلرنگ پیرم ازرق پوشلر
یعنی مرائیلر حقنده • رخصت گفتنه داد ارنه حکایتها بود • خباثتلرنی
سویلمکه اجازت ویرمدی یوخسه حکایتلر وار ایدی پیردن مراد مرشد در که
اسراره مطلع در بعض نسخه ده گفت بر نه خبث واقع اولمشدر • قلب اندوده

خوش بالا وصف ... کبی در

عشق ... ایله خطاب ایلیه

حافظ

حافظ بر او رخج باشد • حافظک ریا ایله بلدرتمکی وصول الیمکی قلبی مرشد ضمنی
خرج یعنی مقبول اولمدی قلبدن مراد تمام بر نسنه در • که معاملی همه عیب نهان دانا
بود • زیرا معاملهده حریف دوکلی عیب نهان عالم ایدی مراد اولیاء الله احوال
قلوبه مطلع اولدقلرن اشعار در **وله ایضا** دوش در حلقه ما قصه گیسوی تو
بود • دون کیجه بزم حلقه مزده سنک کیسوک قصه سی ایدی • تا دل شب سخن از
سلسله موی تو بود • نصف لیله دکن سوز سنک زنجیر کبی بویکدن ایدی خطاب
خدایه در مراد عشاق زمره سنه اسرار الهیه دن واقع اولان مصاحبتی ا
اشعار در • دل که از ناوک مژگان تو در خون میکشت • کوکل که سنک مژکانک
ناوکندن قانه غرقه اولدی • باز مشتاق کمانخانه ابروی تو بود • که سنک
ابروک کمانخانه سنک مشتاقی ایدی خطاب خدایه در مراد قرب الهی حصولندن
چوق الم کورمک ایله عشقدن فراغت ایتدوکن بیان در • تا چشیدم
لذت غمهای تو • آید از شادی عالم خنده ام • هم عفا الله ز صبا کز تو
پیامی آورد • هم الله حضرتی صبادن عفو ایلسون که سندن بر خبر کتوردی • ورنه
در کس نرسیدم که از کوی تو بود • یوخسه کیمسه یه ایرشمدک سنک کویکدن ایدی
مراد صبا ایله آشنا لغه فیض الهی وسیله اولدقلرندن اظهار شکر در اولیانک
کدرتنی اشعار در • عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت • عالم عشقک
شور و شرندن هیچ خبر طوتمدی • فتنه انگیز جهان غمزه جادوی تو بود • جهان
فتنه قوپریجی سنک جادو غمزه ک اولدی مراد جمیع موجودات اسما و صفات
پرده سی اردندن اولان تجلی ذاتک اثری ایدوکن بیان در • من سرگشته
هم از اهل سلامت بودم • بن متحیر هم سلامت اهلندن ایدم • دام
راهم شکن طره هندوی تو بود • بنم یولمک طوزاغی سنک سیاه طره گک

ناوک بر نوع تیردر

غنا ... صوغلی ... واقع ...

دام طوزاق

بر کلی اولدی مراد بودر که اسرار المحبه یه و عجب بهره نیه کرفتار اولمزدن اول عشق
دنیاده بهره و بی خبر ایدم اما شدی اکه وصول بولدم • بکشت بند قبا تا بکشت پر
دل من • بند قباسی چوز تا بنم کوکلم آچیله • که کشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود •
زیرا شول کشاد که بنم ایچون ایدی سنک بیلوکدن اولدی مراد جناب قدس الهیه
اولان اشتیاق سببیله تجلی ذات طلب اتدوکنی بیان در فتوحم دیدم
زنکاری پیر حضر • چو تندم واری قالدم کفنش • بو ترکی بیت دن واضحدر لو
مجاز دکلدر عشق اوله • بو قالی نوکه بر تربت حافظ بکذر • ذوقال حقیقچون که خاکی فلک
تربسی اوزره اوغره • کز جهان میشد و در آرزوی روی تو بود • زیرا جهاندن
کتدی و سنک یوزک اوزره ایدی خطاب خدایه در ولها ایضا یاد باد آنکه سر
کوی توام منزل بود • یاد اولسون اولکه سنک سر کویک بنم منزلم ایدی • دیده
را روشنی از خاک درت حاصل بود • سنک خاک درکدن کوزلرم روشنلک حاصل
ایدی خطاب مرشده در • راستی چون سوسن و کل از اثر صحبت پاک •
پاک مصاحبتک اثرندن سوسن کبی راست • بر زبان بود مرا آنچه ترا در دل
بود • بنم دلم وار ایدی هر نسنه که سنک قلبکده ایدی خطاب مرشده در مراد سنک
صفوت قلبک سببی ایله خاطرکده اولان اسرار قلبمه منعکس اولوب لسان ایله
بیان ایدر ایدم دیمکدر • دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد • کوکل چون عقل
پیردن معانی نقل ایدر ایدی • عشق میکفت بشرح آنچه برو مشکل بود • عشق
شرح ایله ایدر ایدی اول نسنه که انک اوزره مشکل ایدی مراد مرشدی عشق سببیله
مشکل اسراره ایدوکنی بیان در • در دلم بود که بی دوست نباشم هرکز • کوکلمده
ایدی که هرکز دوستسز اولمیم • چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
نه ایلک حکمی در که بنم سعیم و کوکلمک سعیی باطل اولدی دوستدن مراد باری تعالی

اولمق روشن

اولمق روشن در مرشد اولمقدن • دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم
دون کیجه عاشقلر یادی ایله میخانه یه کتدم • خم می دیدم خون در دل و پا در کل
بود • شراب کوپنی کوردم که کوکلنده قان و ایاغی بالچقده ایدی • مراد مرشدک
انقباض و اضطرابی اولدوغنی اشعار در • بس بکشتم که بپرسم سبب درد
فراق • چوق کشت و تجسس اتدم که فراق دردنک سببنی صورم • مفتی عقل درین
مسئله لایعقل بود • عقل مفتیسی بو مسئله ده لایعقل ایدی مراد تعالی حضرتلرینک بی
و اسرار عشقی عقل معاشک ادراکنه قادر اولمدغنی بیان در • راستی خاتم
فیروزه بواسحاقی • طوغریسی که بواسحاقه منسوب اولان فیروزه خاتم • خوش
درخشید ولی دولت مستعجل بود • لطیف یلدرادی اما سرعت ایدیجی دولت
ایدی مراد شیخ ابواسحاقک سلطنتدن برکنک دولتی تمام قوت طوتمش ایکن تمام
اولمایه سندن کنایه ولکن بیان در • دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ • اول کبک
خرامانک قهقهه سنی کوردکمی ای حافظ • که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود •
که قضا شاهیننک سرپنجه سندن غافل ایدی مراد جوانان لغنه مغرور اولوب
موتدن غافل اولدوغنی بیان در • آه ازین جور و تطاول که درین دامکهست •
آه بو جور و تطاولدن که بو طوزاقده در مراد دنیادر اکه جور و مشقت
و رنج و محنت ایله پردر • آه از آن ناز و تنعم که در آن محفل بود • اول
ناز و تنعمدن که اول مجلسده ایدی مراد عالم ارواحدر آفات دکلدر ولها
ایضا تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود • مادام که میخانه و میدن
نام و نشان اولیسر در • سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود • بزم باشمز
پیر مغانک خاک رهی اولیسر در مراد عشق ترک اتمزم دیمکدر ترنج
حباب جام عیش میخانه طلبت • رحم الله لمن علمنی فتح الباب • برسر

تربت ما چون بگذری همت خواه • چونکه بزم فرازمره او عزیه سن همت
استه • که زیارتگه رندان جهان خواهد بود • که جهان رندلرینک زیارتگاهی اولور
حلقهٔ پیر مغانم ز ازل در گوشست • پیر مغانک حلقه‌سی ازلدن بنم قولاغمده
بر همانیم که بودیم همان خواهد بود • همان انکی اوزره‌ایز که اولدق همان انکله اولسه‌در
برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو • یوری ای خودبین زاهد که سنک چشمکدن
و بنم چشممدن • راز این پرده نهانست و نهان خواهد بود • بو پرده‌نک رازی
نهاندر و نهان اولسه‌در • ترک عاشق کش من مست برون رفت امروز • بنم
عاشق قتل ایدیجی محبوبم بو کون مست طاشره کتدی • تا دگر خون که از دیده ر
روان خواهد بود • عجب کر و کیک چشمندن قان روان اولسه‌در • چشمم آن دم که
ز شوق تو نهد سر بلحد • بنم چشمم اول دم که قبره باش قور سنک شوقکدن • تا دم
صبح قیامت نگران خواهد بود • الی قیامت صباحی وقتنه دکن ناظر و منتظر اولسه‌کر
خطاب خدایه‌در • بخت حافظ گر ازین گونه مدد خواهد کرد • حافظک بختی
اگر بو نکبی دن مدد ایدک ایسه • زلف معشوقه بدست دگران خواهد بود •
معشوقه‌نک زلفی غیرلرک الندن اولسه‌در بو وجه دخی جایزدر اگر حافظک بختی
بو یله معاونت ایدرسه که شمدی اتمش‌در معشوقه‌نک زلفی غیرلر الندن اولسه‌در
یعنی اولماز زیرا بختی مساعد و موافق‌در معشوقه‌دن مراد باری تعالی در معشوقه
اولن تانیث ایچون دکلدر وجه اولده کوره مراد حافظ اسرار الهیه‌یه وصل
اولور دیمکدر وجه ثانی‌یه کوره حافظ هم بو وجه‌ده استفهام انکاری واردر
وله ایضا رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند • مژده ایرشدی که غم ایامی
قالمیسه‌در • چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند • اویله قالمدی و بو یله
دخی هم قالمیسه‌در • من ارچه در نظر دوست خاک رسوام • بن اگرچه
دوستک

دوستک نظرینه حقیر ایدم • رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند • رقیب
دخی بو یله محترم قالمیسه‌در مراد احوال عالم بر قرار اوزره اولمدوغی اشعاردر
چو پرده دار بشمشیر میزند همه را • چونکه پرده‌دار جمیعی شمشیر ایله اورر
یعنی هلاک ایدر پرده داردن مراد فلکدر که اکه فعل اسناد ایلمک مجازدر
بنی الامیر المدینة کبی • کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند • هر کسه حرمی چو نیک
مقیمی اولمیسه‌در مراد باری تعالی دن غیری کمسه قالمز دیمکدر • غنیمتی شمر ای
شمع وصل پروانه • ای شمع پروانه نک وصالنی بر غنیمت صای • که این
معامله تا صبحدم نخواهد ماند • زیرا بو معامله صباح وقتنه دکن قالمیسه‌در
الحمد لله سبیل فنا عمر دیار ان خراب • خذ من العیش نصیبا و من العمر
نصاب • سروش عالم غیبم بشارتی خوش داد • عالم غیب سروشی
بکا بر خوش بشارت ویردی بو یله دیو • که کس همیشه گرفتار غم نخواهد
ماند • که کمسه دایم غمه گرفتار قالمیسه‌در • چه جای شکر و شکایت ز نقش
نیک و بدست • نیک نقشدن نه شکر یری و بد نقشدن نه شکایت یری
که بر صحیفهٔ هستی رقم نخواهد ماند • که وارلق صحیفه‌سی اوزره رقم قالمیسه‌در
سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود • جمشید مجلسنک سرودی بو ایدی دیمش
لردر • که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند • که شراب جامنی کتور که جم
قالمیسه‌در • تو انگرا دل درویش خود بدست آور • ای غنی کندو
درویشک کوکلنی الکه کتور • که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند • زیرا التون
مخزنی و درم کنجی قالمیسه‌در • بدین رواق زبرجد نوشته‌اند بزر
بو زبرجد فلکه چار طاقی اوزره التون ایله یازمشلردر رواقدن مراد
فلکدر بو سوز اذعانیدر • که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند • که اهل

کرمک ایلکنون عمری قالمیه در • سحر کرشمهٔ وصلش بجز وی خوش داد •
سحر وقتی انک وصالی کرشمه سی باکه هر خوشنی بشارت ویردی • بیار باده
که ایام غم نخواهد ماند • شراب کتور که غم زمانی قالمیه در • ز مهربانی جانان
طمع مبر حافظ • جانانک مهربانلقندن امید کسمه ای حافظ • که نقش جور
ونشان ستم نخواهد ماند • زیرا جور نقشی وظلم نشانی قالمیه در مراد آنکه لطف
بابعاده جنبه رحمت خداودن نا یوس اولمق معقول دکل ایدوکن اشعار در
وله ایضا هر که شد محرم دل در حرم یار بماند • هر کیم که محرم دل اولدی
یارک حرمنده قالدی • وانکه این کار ندانست در انکار بماند • واول کمسه که
بر نسنه بلمدی انکارده قالدی حرم یاردن مراد جناب قدس درکه هر کیمکه عشق
الهی حاصل ایتدی اکه وصول بولدی وهر کیمکه عشقدن بی نصیب اولدی اول
درکاهه واصل اولمدی محروم قالدی • اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن
اگر بنم کوکلم پرده دن طاشره کتدی ایسه یعنی بدنام اولدی ایسه عیب لمه •
شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند • خدایه شکر که اول کمسنه که کبر وعجب پرده سنده
قالمدی • داشتم دلقی وصد عیب نهان می پوشید • بر دلقم وار ایدی که بنم
یوز نهان عیبمی ستر ایدر ایدی • خرقه رهن می ومطرب شد وزنار بماند •
خرقه می ومطربه رهن اولدی وزنار قالدی خرقه دن مراد وجودی در می دن مراد
عشق در مطربدن مراد مرشد در زناردن مراد عقد خدمت خدادر که اکر مرتبهٔ
تجریده یرر ایسه **بت** نظر کردم بدیدم اصل هر کار • نشان خدمت آمد عقد
زنار • **بت** بگذر از توبه وتقوی که همه پندارست • درویش ومطرب دیدی
باش که کار این کارست • صوفیان واستدند از گرو می همه رخت • **بت**
صوفیلر می رهننده کل اسبابی کرو آلدیلر • دلق ما بود که در خانه خمار

بماند

بماند • بزم روحانی ایدیکه می فروشک خانه سنده قالدی مراد چوق کمسه
عشقه مباشرت ایتمش ایکن فراغت اتدیلر اما بز فراغت اتدک دیکدر • از
صدای سخن عشق ندیدم خوشتر • عشق سوزنک صداسندن خوشی دکل
کوردم • یادگاری که درین گنبد دوار بماند • هر یادگار که بو دوار ایدیجی قبه
ده قالدی • خرقه پوشان دگر مست گذشتند وگذشت • عشق الهی ایله
مست اولمش سایر خرقه پوشلر مجلسلردن قصه لری دخی کچدی • قصهٔ ما
ماست که در هر سر بازار بماند • بزم قصه مز در که هر بازار باشنده قالدی
یعنی زیاده مشهور اولدی • جز دل من کز ازل تا با ابد عاشق رفت • بنم
کوکلمدن غیری که ازلدن ابده دکن عاشق کتدی • جاودان کس نشنیدیم
که در کار بماند • بر کمسه ی اشتمدک که ایشده یعنی عشقده ابدی قالدی • هر
می لعل کز آن دست بلورین ستدم • هر قرمزی شرابی که اول بلور کبی
لطیف الدن آلدم • آب حسرت شد ودر چشم گهربار بماند • اب حسرت
اولدی وکوهر یاغدریجی یعنی اغلیجی کوزمده قالدی مرادم مرشددن فیض لردن
دوام وثبات کوردمدکن بیان در • بر جمال تو چنان صورت چین حیران شد •
چین صورتی سنک جمالکه اندن حیران اولدی • که حدیثش همه جا بر در
ودیوار بماند • که انک سوزی هر یرده قپو ودیوار اوزره قالدی خطاب
خدایه در • گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس • نرگس بیمار اولدی
که سنک چشمک کبی اوله • شیوهٔ او نشدش حاصل وبیمار بماند • انک
شیوه سی حاصل اولمدی وبیمار قالدی چشمدن مراد ذات باری در خطاب خدایه
بتماشاگه زلفت دل حافظ روزی • سنک زلفک تماشاگاهنه حافظک
کوکلی برکون • شد که باز آید وجاوید گرفتار بماند • کتدی که کرو کله و

ولە ایضا پیش ازین ‌ت
و ابدن کرفتار قالدی خطاب هدایه در
پیش ازین کمخواری یار عشاق بود • بوندن اول سکا عشاق غمخوارلیغی
بوندن زیاده ایدی • مهر ورزی یار تو با ما شهره آفاق بود • سنک بزه
مهر ورزلکک عالمک مشهوری ایدی خطاب مرشده در • یاد باد آن صحبت
شبها که با نوشین لبان • انکچون اولکیجه لر صاحبتی که نوشین لب لر ایله
بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود • عشق سرینک بحثی و عشاق حلقه
سنک ذکری ایدی • حسن مهرویان مجلس گرچه دل میبرد و دین • مجلس
مهرویلرینک حسنی اگرچه دل و دین ایلر ایدی • بحث ما در لطف طبع
و خوبی اخلاق بود • بزم بحثمز لطف طبع ده و اخلاق خوب لغنده ایدی
مهرویاندن مراد عشاق در • سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
معشوقک سایه سی اگر عاشقه دوشدی نه اولدی • ما باو محتاج
بودیم او بما مشتاق بود • بز اگر محتاج ایدک اول بزه مشتاق ایدی معشوق
دن مراد باری تعالی در • پیش از آن کین سقف سبز و طاق مینا بر کشند
اندن اول که بو سبز سقفی و مینا چار طاقی بلند ایدلر یعنی بونلر خلق اولنمازدن
اول سقف سبز و طاق مینا فلکدر • منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
بنم چشمم منظره جانانک ابروی طاق ایدی طاق کمر دیمکه وقات
و چار طاق و مصنوعه و خلعت و قدرت سزلک معناسنه کلور اما بونده
معنای اول اولیدر مراد عالم ارواحده صحبت ایله اولان آشنالغی بیاندر جانان
دن مراد باری هدادر • از دم صبح ازل تا آخر شام ابد • صبح ازل وقتندن
شام ابد آخرینه دکن • دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود • دوست
لق و محبت بر عهد و بر میثاق اوزره ایدی • در شب قدر ار صبوحی کرده

اتم

اتم که عیبم مکن • قدر کیجه سنده اگر صبوحی ایلمشسم بنی عیبله • سرخوش
آمد یار و جامی در کنار طاق بود • یار سرخوش کلدی و محفوره کنارنده
بر جام وار ایدی یاردن مراد مرشد در مراد فیض کیجه سی مرشد خانه مه
کلدی و بنده شوق مهیا ایدی انک ایله بر ذوق و حالت اندک دیکدر
رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار • رشته تسبیح اگر قرلدی
ایسه بنی معذور طوت • دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود •
الم سیمین ساق ساقی نک بلککنده ایدی ساعد بلک ساقی انکل مراد
زهددن فراغت ایدب بر مرشده مرید اولدم دیمکدر • بر در شاهم بر
گدائی نکته در کار کرد • بر کدا شاه قپوسی اوزره باکه ایشه مرادی
بر نکته ایلدی نکته دن مراد مصراع ثانی در • گفت بر هر خوان که بنشستم
خدا رزاق بود • اول کدا ایتدی هر سفره اوزره که اوتوردم خدا
رزاق ایدی مراد هرکس رزقنی ویرن الله ایدوکن اشعار در • شعر
حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد • حافظک شعری آدم زماننده
جنت باغنده • دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود • نسرین و گل
دفتری اوراقنک زینتی ایدی مراد کندو شعرلرینی مدح در ولە ایضا
عکس روی تو چو در آیینه جام افتاد • سنک یوزک عکسی چونکه جام
آیینه سنه دوشدی • عارف از خنده می در طمع خام افتاد • عار
شرابک خنده سندن حاصل اولماز امیده دوشدی خطاب هدایه در
مراد عشق الهی آیینه دن اولملی قلبه چونکه تجلی ذات منعکس اولوی
عارف انک سببی ایله وصال ابد سوداسنه دوشدی دیمکدر
شد در فتح صفتها عکسی ز رخت پیدا • هذا اشرقت الدنیا من کاس

حیاتنا

اطلاق جمیع خلق

طاق ابرو

مهر بوفاق محبت معناسنه در

جلوه‌ای کرد رخت روز ازل زیر نقاب • روز ازلدن سنک رخک نقاب
التنده بر جلوه ایلدی • کیتی همه نقش در آیینهٔ اوهام افتاد • انک
اثری درکه بو دوکلی نقش وهملر آیینه سنه دوشدی نقابدن مراد
اسما و صفات در مراد مظاهر اویام ده اولن بو دوکلی نقوشی روز
ازلده باری تعالی نک اسما و صفات پرده سندن بر کره تجلی ایتدوکنک
اثری ایدوکنی اشعاردر • این همه عکس می و نقش مخالف که نمود •
بو دوکلی می عکسی و مخالف نقشی که کوروندی • یک فروغ رخ ساقیست
که در جام افتاد • ساقی نک رخنک بر شعله سی درکه جامه
دوشدی ساقیدن مراد باری تعالی در عکس میدن مراد اسلام و عشق در
نقش مخالفدن مراد کفر و فسق در اولکیسی مظهر جمال در اکنجیسی مظاهر
جلال درکه ذاتنک بر تجلی سندن ظهور بولمشلردر جامدن مراد بو نشئه عالم در
چه کند کز پی دوران نرود چون پرکار • نیلسون که دوران اردنجه
پرکار کبی کتمیه • هر که در دایرهٔ گردش ایام افتاد • هر کیمسه که ایام
کردشنک دایره سنه دوشدی مراد زمانه یه مخالفت متعذر دکل ایدوکن
بیان در بعض نسخه ده کز پی یه گر واقع اولور شرطیه با اولور ان معناسنه
معنی اکر کوره اولور • آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی •
اولکندی ای کیشی که کره بنی صومعه ده کوره سن • کار ما با رخ
ساقی و لب جام افتاد • بزم ایشیم ساقی نک یوزینه و جامک لبنه دوشدی
مراد شندن صلوة بنی اهل ظاهر ایله کورمه سن زیرا بن شیمدی عشق خدا ایله
و مرشد مشغولم دیمکدر • زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت •
انک غمی شمشیرینک التنده رقص ایدرک کتمک کرک • کانکه شد کشتهٔ او

جلوه ده بمعنی وحدت ایچوندر

فروغ شعله در

چه کند نیلسون معناسنه و نجه جایز در

کردش اسم مصدر در

او نیک

او نیک سرانجام افتاد • زیرا اول کسه که انک مقتولی اولدی عاقبتی ایو دوشدی
یعنی ایو اولدی غمشده اولن ضمیر غایب خدایه راجع در • نسـ گر بتیغ تو
جدا شد سرم از تن چه غمست • غم از آنست که از تیغ تو افتاد جدا • من ز
مسجد بخرابات نه خود افتادم • بن مسجددن میخانه یه کندو اختیارم ایله دوشمدم
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد • بلکه ازلدن بونده عاقبتم حاصلی
دوشدی مراد طبیعة عشقه کندو سعیم ایله ایرشمدم بلکه روز ازلدن حقدن باکره
هدایت و انعام اولدی دیمکدر • غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید • عشق غیرتی
دوکلی خاصلرک دلنی کسدی بحیله دیو • کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد • که
انک غمی سرّی عالمک اغزینه قنقدن دوشدی غمشده اولن ضمیر غایب خدایه
راجع در • هر دمش با من دلسوخته لطفی دگرست • هر دم انک بن کوکلی
یانمشه بر غیری لطفی واردر • این گدا بین که چه شایستهٔ انعام افتاد •
بو کدایی کور که نجه انعامه لایق دوشدی نیه مراد خدادر • در خم زلف تو
آویخت دل از چاه زنخ • کوکل زقن چاهندن سنک زلفک بوکلمنه اصلندی
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد • اه که چاهدن طشره کلدی و دامه دوشدی
مراد نفسک ذاتندن دل خلاص بولدی لکن عیب هویت قیدینه کرفتار اولدی دیمکدر
صوفیان جمله حریفند و نظرباز ولی • صوفیلر جمله حریفلر و نظربازلردر اما
زین میان حافظ دلسوخته بدنام افتاد • بو اورته دن دلسوخته حافظ
بدنام دوشدی • وله ایضا نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد •
صوفی نک نقدی دوکلی غشسز صافی دکلدر • ای بسا خرقه که مستوجب آتش
باشد • ایلا چوق خرقه که آتشه لایق اولور مراد بودر که هر صوفی صورت اولنک
تکسه ان خلوص یوقدر زیرا چوق صوفی دوزخه کرسه کرکدر • صوفی ما که زورد

فرجام عاقبت

صومعه معبد

نجه کیم مست شدی • بزم صوفی هر که بحر وردندن مست اولور ایدی •
شامگاه خوش بگران باشش که سرخوش باشد • اخشام وقتی آنی کوزه دبی اول که
سرخوش اولور بوندن مراد مرآیلره طعن در • خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
لطیف در اگر تجربه محکی اورتایه کله • تا سیه روی شود هر که در او غش باشد •
تا سیه روی اوله هر کمکه اندم چرک یعنی حیله وریا اوله • ناز پرورد تنعم نبرد راه
بدوست • ناز ونعمت ایله بسلنمش خدایه یول التمز یعنی قرب الهی حاصل اتمز •
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد • عاشق لق بلاکش رندلرک شیوه سیدر رندلر

عاشقدر یا
منصور لر تعبیر ایدرلر

دن مراد اولیادر الله که وصال جانان ایچون بلالر ومشقتلر چکمشلردر
تا ز بنیاد را عشق وز زیرپش برنیفد جان منی • شیر مردان بلاکش پاورپیا عوغا
نهنگ • بنجم دبینی دلی جند خوری باده تجوز • دن ونیانک غمنی نجه بر برسن شرابی
ایچ یعنی عشقه سعی ایله • حیف باشد دل دانا که مشوش باشد • حیف اولکه دانا
نک کوکلی مشوش اوله بو وجه دخی جایزدر حیف درکه دانا یعنی باشداب معشوق
اوله • خط ساقی گر ازین گونه زند نقش بر آب • ساقی نک خطی اگر ابه اوزره

مراد الملوحی جایزدر ساقی نک
خطی اگر اب اوزره بونکبی
دن نقش اوره

نقشی بونکبی دن اوره یعنی اگر عذار رخ خطی بو وجه خوب ومرغوب اوله آب
دن مراد عذاریدر • ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد • ای چوق عذار که قانلو
یاش ایله منقش اولور یعنی چوق کمسه قانلو یاش اغلر مراد اگر ساقی نک خطی نک
بو لطافت اوزره اوله چوق کمسه عاشق اولوب قان اغلر دیمکدر • دلق وسجاده حافظ
ببرد باده فروش • باده فروش حافظک دلقی وسجاده سنی ایلدر • گر شرابش
از کف آن ساقی مهوش باشد • اگر شراب اول مهوش ساقی نک الندن اولورایسه
دنا مراد عشق در باده فروش دن مراد مرشد در ساقی دن مراد ساقی ازلدر که
عنایه جام عشقی اول صونور • وله ایضا نفس بر آمد وکام از تو بر نمی آید

کام مراد

نفس

نفس بر قاری کلدی یعنی اولدم وم مرادم سندن حاصل اولمز • فغان که بخت من
از خواب در نمی آید • فغان که بنم بختم خوابدن بیدار اولماز مراد وصول وصال
باری زیاده اولور ایدوکن اشکار در خطاب خدایه در • صبا بچشم من انداخت
خاکی از کویت • صبا سنک کویکدن بنم چشمم بر خاک آتدی • که آب زندگیم در
نظر نمی آید • که آب حیات بنم چشمم کلمز یعنی اگر التفاتم بو قدر خطاب خدایه در
صبادن مراد فضل الهی در خاکدن مراد اثر آشنالق در • قد بلند ترا تا ببر نمی
گیرم • سنک بلند قدکی تاکه سینه طوتمایم یعنی سنی در اغوش اتمینجه • درخت کام
و مرادم ببر نمی آید • بنم کام و مرادم درختی میوه ویرمز مراد جناب قدسه
وصول بولمینجه مرادم حاصل اولماز دیمکدر • مقیم زلف تو شد دل که خوش
سوادی دید • کوکل سنک زلفک مقیمی اولدی زیرا خوش سوادی کوردی سواد
بو نوع شهر معناسنه در نتکیم حبیب اکرم بیوررمش در علیکم بالسواد الاعظم •
وزان غریب بلاکش خبر نمی آید • واول بلاکش غریبدن خبر کلمز زلفدن
مراد بو نوع اسرار الهیه در که حقیقتده سواد اعظم در که بجه بوزبیک پاک دل انده
مقیم دورمشدر • بگر برزی دلارای یار ما ورنی • اگر بزم دلارا یار رمزک
بوزی گشوقنه ایش حاصل اولور بو خسه • بهیچ وجه دگر کار نمی آید • هیچ غیری
وجه ایله ایش حاصل اولماز یاردن مراد مراد باری تعالی اولمق زورشن در مرشد
اولمق ممکن در بو بیت زیاده صعوبت اوزره در حاصل معنی عشق الهی و وصال
یاوناهی فضل خدا ایله یا فیض مرشد ایله حاصل اولور غیر ایله اولماز دیمکدر •
ز شست صدق گشادم هزار تیر دعا • صدق شستندن بیک دعا اوقنی
آچدم یعنی اتدم • وزین میانه یکی کارگر نمی آید • وبو اورتادن بری اثر
ایدیجی کلمز مراد بیک کره دعا اتدم لیکن بر سی مقبول اولمدی دیمکدر شست

نسخه بو دخی اول دانه
بعض نسخه ده فضا ودعای
اولمقه

بعض نسخه ده ودیده
وارد بعض اولمق

کرشنده کز کچدوکی یردر • کفته شرط وفا ترک سر بود حافظ • وفا شرطلک
اوزنی یی باشی ترک ایتمکدر ای حافظ • برو اگر ز تو کاری این قدر نمی آید
یوری اگر سندن بو قدر ایش کلمیه مراد ترک سر قادر دکل ایسک عشقی ترک ایله
دیکدر **وله ایضا** ز دل بتر آمدنم وکار بر نمی آید • دلدن چقدم مراد حاصل
اولماز • ز خود بدر شدم و باز در نمی آید • کندمدن چقدم و بار ایچرو کلمز • درین
خیال بسر شد زمان عمر و هنوز • بو خیال ایله عمر زمانی باشه کتدی و هنوز • بلای
زلف دراز تو سر نمی آید • انک دراز زلفنک بلاسی باشه کلمز مراد اسرار
الهیه بی نهایت ایدوکنی اشعاردر • بگفتم حکایت دل خسته با نسیم سحر • نسیم
سحر ایله بنم چوق کوکل حکایتی واردر • ولی بنحبت من امشب سحر نمی آید • اما
بو کیجه بنم طالعمه سحر کلمز • همیشه آه سحرگاه من خطا نشدی • دایما بنم سحر کاه
آهیم خطا اولمزایدی • کنون چه شد که یکی کارگر نمی آید • شمدی نولدی که بری
اثر ایدیجی کلمز یعنی اثری ظاهر اولماز • فدای دوست نکردیم عمر ومال دریغ • دوسته
عمر ومالی فدا ایلمدوک حیفا دوستدن مراد باری تعالیدر • که کار عشق ز ما این
قدر نمی آید • که بزدن عشق ایشی بو قدر کلمز • ز بس که شد دل حافظ رمیده
از همه کس • حافظک کوکلی دوکلی کمسه دن زیاده که نفرت ایتمش اولدی • کنون
ز حلقهٔ زلفش بدر نمی آید • شمدی انک زلفی حلقه سندن طاشره کلمز زلفدن
مراد اسرار الهیه در انده اولان ضمیر حضرته راجعدر **وله ایضا** خوشش دی که
مدام از بی نظر نرود • نه لطیف بر کوکل که دایم نظرارودندن کتمیه یعنی نظره تابع
اولوب کوردکی نسنه یه مایل اولمیه • بهر درش که نخوانند بی خبر نرود • هر
هر قپویه که انی اوقومیه لر بیخبر کتمیه مراد کوکل آرزوسی ایله هر قپویه وارب
احتیاج عرض ایتمیه دیمکدر • طمع در آن لب شیرین نکردنم اولیست • اول

شیرین

به طبع الملک باکره اولمادر • ولی چگونه مکس از پی شکر نرود • اما مکس شکر
اردنجه رودندن نه وجهله کتمیه • تو از مکارم اخلاق عالمی دگری • سن ایو
خویلردن بر غیری عالم سن یعنی اول قدر اخلاق حمیده یه مالکسن که کویا
بو عالمدن دکلسن • وفا و عهد من از خاطرت بدر نرود • بنم وفا و عهدم سنک
خاطرکدن طاشره کتمز • سواد دیدهٔ غمدیده ام باشک مشوی • بنم غمگین
کورمش کوزمک سوادینی کوز یاشی ایله یوجه • که نقش خال تو ام هرگز از نظر
نرود • که سنک خالنک نقشی هرگز نظردن کتمیه مراد ظاهری سواد دین لی
خاله تشبیه ایتمکدر اما حاصل معنی بنی چوق اغلتمق ایله کوزمی کور ایله که
سنک جمالک حسرتندن نجوم قالمیم دیمکدر • سیاه نامه تر از خود کسی
نمی بینم • کندمدن کنا هکارترک بر کمسه کورمزم • چگونه چون قلمم دود
دل بسر نرود • کوکلم توتونی قلم کبی نیجه باشه کیتمه یعنی نیچون آه ایتمیم •
دلا حبات شن چنین بهرزه کرد بهر جایی • ای کوکل بویله عبث کزیجی
و هر جایی اولمه • که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود • زیرا بو هنر ایله
سنک ایشکدن هیچ کار حاصل اولماز • بب سکوه بدرست آورای پی
ثبات • که بر سنک کر دان نرود بدست • بتاج هدهد مقدام ازره حضره باز
سپید • بو هر تاجی ایله بنی یولدن اتمه یعنی الدانمه زیرا اق طوغان • ز کبر
در بی هر صید مختصر نرود • کبردن هر حقیر صیدک اردنه کتمز یعنی وصال
جانان ازلدن غیری برنسنه یه میل و محبتم یوقدر زیرا اندن غیری هر نه که
وار درشی حقیردر مکه محدوم مشابه سنده در • ز من چو باد صبا بوی خود
دریغ مدار • باد صبا کبی کندو بویکی بندن دریغ طوتمه • چرا که بی سر زلفت
مدام ز سر نرود • نیچون زیرا سنک سر زلفک سز بنم باشم کتمز مراد جان

ازنظرم شد بلند

مانند نقطه خال

بیرون برود
نقره برابر برود

دریغ ای حسرت ایله
معروف اولمق جائزدر

دل ده باد صبا
الکوزر

دماغمنک معطر اولمسی نفحهٔ رحمانیه ایله میسر اولمغه اشعار در خطاب خدایه در
بپوشش دامن عفوی بزلت من مست • منم مستک خطاسی اورت بر عفو اتککی
اورت • که آب روی شریعت بدین قدر نرود • زیرا بو قدر ایله شریعتک آب
رویی کتمز یعنی نا مشروع و خطا عفو ایتمکدن شریعته نقصان ایرشمز • منی کدا
هوس سرو قامتی دارم • بن کدا بر سرو قامتک هوسن طوتارم • که دست
در کمرش جز بسیم و زر نرود • که انک کمرنه سیم و زردن غیری ال کتمز یعنی
ایرشمز مراد وصال جانانه وصول بولمغه عشق و طاعت لازم ایدوکی اشعار در
بیار باده و اول دست حافظ ده • کتور شرابی اول حافظک النه دیر
بشرط آنکه ز مجلس سخن بدر نرود • اول شرط ایله که سوز مجلسدن طشره
کیتمه مراد اسرار عشقی عوامدن ستر ایتمکه تنبیه در • وله ایضا
کر افتد جان که شود کار دل تمام و نشد • جان اریدی که کوکلک ایشی تمام
اولمدی • بسوختیم درین آرزوی خام و نشد • بو خام آرزودن یاندق
و کوکل مرادی حاصل اولمدی • فغان که در طلب گنج نامهٔ مقصود • فغان که
مقصود گنج نامه سنک طلبنده • شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد • غمدن
تمام جهان خلقنک خراب اولدم و مقصودم نامه سی حاصل اولمدی • دریغ
و درد که در جستجوی گنج حضور • دریغ و درد که حضور بوجاغی طلبنده
بسی شدم بگدایی بر کرام و نشد • کریم لر قتنه کدالغه چوق کتدم و حاصل
اولمدی مراد مصراع اولدن گنج اولمغه جایزه در معنی الکم کوره اولور • پیام داد
که خواهم نشست با رندان • پیام وردی که رندلر ایله اوتورسم کرک
بشد برندی و دردی کشیم نام و نشد • نامم رندلک و دردی کش لک ایله
کتدی و اول وعده حاصل اولمدی • بلابه کفت شبی میر مجلس تو شوم

جانان

جانان لطیفه ایله ایتدی بر کیجه سنک میر مجلسک اولایم • شدم برغبت خویش
کمین غلام و نشد • کندو رغبتم ایله کمینه غلامی اولدم و اول میر مجلس اولمدی
لابه بو نوع لطیفه و تسخر معناسنه جایزدر • بدین طمع که گذشتی بنوشیدن لب
لعل • بو امید ایله که سنک کلکون اولان قرمزی لبی اویم • چه خونکه در دلم افتاد
همچو جام و نشد • کوکلمه جام کبی نه قانلر دوشدی و اول امید حاصل
اولمدی • بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم • عشق محله سنه دلیل راهسز
قدم قومه • که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد • زیرا بن کندو ملهم یوز
اهتمام کوستردم حاصل اولمدی مراد مرشد سز محبوب حقیقی یه وصال میسر اولمدیغنه
اشعار در • روا ست در بر اگر می طپید کبوتر دل • دل کبوتری سینه ده اکر حرکت
ایدوب مضطرب اولسه روادر • که دید در ره خود پیچ و تاب دام و نشد • زیرا
کندو یولنده طوزاغک پیچ و تابنی کوردی و اوردن کتمدی • هزار حیله بر انگیخت
حافظ از سر فکر • حافظ فکر اوجندن بیک حیله پیدا ایلدی • بدان هوس که
شود آن حریف رام و نشد • اول هوس ایله که اول حریف رام اوله و اولمدی
مراد عشق الهی نک حصولی بو حیله ایله میسر اولمدغنه اشعار در • وله ایضا
مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد • قره کوزلولرک محبتی بنم
باشمدن طشره کیتمز در • قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد •
بو قضای آسمان در یعنی حکم الهی در و متغیر اولمز در سیه چشمان دن مراد
الهامات اولمق ممکن در • رقیب آزارها فرمود و جای آشتی نگذاشت
رقیب جفالر بیوردی و صلحه بر قومدی • مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد
شد • مکر سحر خیزلرک آهی فلک جانبنه کیتمز در • مرا روز ازل کاری بجز رندی
نفرمودند • روز ازلده بکا عاشق لقدن غیری بر ایش بیورمدیلر • هر آن

قسمت کو رفت ای کم و افزون نخواهد شد ● هر اول قسمت که انده واقع اولدیسه
اکسک و ارتق اولمیسردر ● شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی ● قرمزی
شراب و امن و فراغ یری و مشفق محبوب ساقی ● دلا کی به شود کارت اگر
اکنون نخواهد شد ● ای کوکل سنک ایشک نیچون ایو اولورکر شمدی که اولمیسه در
ساقی دن مراد مرشددر ● خدارا محتسب مارا بفریاد دف و نی بخش ● الله ایچون
ای محتسب بزی دف و نی فریادنه باغشله ● که ساز شرع ازین افسانه بی
قانون نخواهد شد ● زیرا شرع سازی بو افسانه دن قانونسز اولمیسردر
قانون بو نوع قاعده معناسنه در دف و نی دن مراد مرشد در حاصل معنی عشق خدا
سی ایتمکدن شرع شریفه نقصان ایرشمز دیمکدر ● مجال من همینی باشد که پنهان
عشق او ورزم ● بنم مجالم انجق بو در که گیزلو انک عشقنه سعی ایدرم ● کنار و بوس
و آغوشش چه گویم چون نخواهد شد ● انک کنار و بوسی و قوجقلغی دیم چونکه اولمیسر در
یعنی بنم بولازم اولن عشق و طاعت در ذات باری یه قرب و تفکر دیمکدر ●
مشوی ای دیده نقش غم ز لوح سینه ای حافظ ● ای حافظ گوزم سینه نک لوحندن
غم نقشنی یومه ● که زخم تیغ دلدار است و رنگ خون نخواهد شد ● زیرا اول دلدارک
تیغی زخمی در و خون رنگی گیتمز در زیرا عشق تیغنک زخمی ده اثر خون هویدا دکلدر
ولها ایضا در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد ● سنک حسنک پرتوی ازلده
تجلی دن دم اوردی ● عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد ● عشق پیدا اولدی
و جمله عالمه آتشی اوردی مراد بو در که کان الله ولم یکن معه شیء حینجه باری
تع ذاتنه نظر ایلدی جمیع موجودات که وجوده کلمه کرکدی ایدی جمله سنی انده مشاهده
ایدوب هرآنی وجوده کتوردی که اکه قضا دیرلر و اول ترتیب اوزره بو عالمه
قدر دیرلر خطاب خدایه در ● جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت ●

رنگ

رنگ بر جلوه ایلدی ملک کوردی عاشق اولمدی زیرا ملکده عشقه استعداد یوق
ایدی ● عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد ● و بو غیرتدن عین آتش
اولدی و آدمه اوزره اوردی زیرا مظهر عشق اولمغه استعداد اول انسانده بولنمش
ایدی انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان
يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا ● عقل میخواست
کزان شعله چراغ افروزد ● عقل معاشی استدی که اول شعله دن چراغ
یقه ● برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد ● غیرت برقی پلدردی و جهانی
بربری برینه اوردی مراد بو در که اهل عقل مراد ایدنلر که انبیایه تابع اولمقسز
عشق الهی دن متمتع اولوب قرب خدا حاصل ایدهلر غیرت الهیه برقی انلره اولوب
جهانی بربری برینه اوردی اهل عقل حیران و واله ایلدی زیرا عقل معاشه عشق دن
نصیب یوقدر ● مدعی خواست که آید بتماشاگه راز ● مدعی استدی که راز تماشا
کاهنه کله ● دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد ● غیب الی کلدی و نامحرمک
سینه سنه اوردی یعنی رد ایلدی مدعی دن مراد شیطان اولمق ویا دنیا دوستی در
دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند ● غیرلر قسمت قرعه سنی دو کلی عیش
اوزره اوردیلر یعنی عشق دن اعراض ایلدیلر محنت و بلاسی چوق اولدیغندن
دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد ● بزم غم کورمش کوکلمز ایدی که هم غم
اوزره اوردی یعنی عشقی قبول ایلدی هم کوزلکی بو نوع غمه نسبت تمام بر نوع وجه
اولمشدر واوی عشق که چو گشته در وتا یابنت ● زنخدانش
از خون دل تشنه لبان سیرابست ● جان علوی هوس چاه زنخدان تو
داشت ● علوی جان سنک زنخدانک چاهنک هوسنی طوتدیا ● دست در حلقه
آن زلف خم اندر خم زد ● اول خم اندر خم زلفک حلقه سنه ال اوردی مراد دل عاشق

محبت دن مراد اهل شرع در معنی

مشوی یا حی حافظ در

زلف دن مراد خطاب الهی در

خبرات معنا ماضی در

تجلی ذاتدن متمتع اولمق ایچون اسرار المحبه یه یاپشدی دیمکدر ● حافظ آن روز
طربنامهٔ عشق تو نوشت ● حافظ اول کونکه سنک عشقنک طرب نامه سنی
یازدی ● که قلم بر سر اسباب دل خرم زد ● که عشقک ایله خرم اولمش دلک سببلرینه
اوزره قلم اوردی مراد حافظ اول کونکه ماسوی دن فراغت ایلدی سنک عشقکه وصول
بولدی دیمکدر خطاب باری تعالی یه در ولـه ایضا یاد باد آنکه نهانت نظری با ما
بود ● یاد اولنسون اولکه سنک بزه نهانی بر نظرک وار ایدی ● رقم مهر تو در چهرهٔ
ما پیدا بود ● سنک محبتک رقمی بزم یوزمزده ظاهر ایدی خطاب مرشده در ● یاد باد
آنکه چو چشمت بعتابم میکشت ● یاد اولنسون اولکه چون سنک چشمک بنی عتاب ایله
دیلردی ● معجز عیسویت در لب شکر خا بود ● سنک شکر چینیجی لبکده عیسی یه
منسوب اولان معجزه وار ایدی یعنی لبک ایله احیای لیل ایدر ایدک ● یاد باد آنکه صبوحی
زده مجلس انس ● اکلسون اولکه انس مجلسنده صبوحی اورمش ایکن ● جز من و یار
نبود و نیم خدا با ما بود ● بن و یاردن غیری دکل ایدک خدا بزم ایله ایدی یعنی حق تعالی
حضرتی حاضر ناظر ایدی ● یاد باد آنکه مه من چو کله بر بستی ● اکلسون اولکه بنم ماهم
چونکه کلاهینی بوقاری قالدریردی وکندوسنی زینت ایدردی ● در رکابش مه نو پیک
جهان پیما بود ● ماه نو آنک رکابنده جهانی دور ایدیجی پیک ایدی مراد مرشدک
قدری فلکدن اعلی ورفیع ایدوکنی اشعاردر ● یاد باد آنکه خرابات نشین بودم
و مست ● اکلسون اولکه خرابات نشین ومست ایدم ● وآنچه در خلوتم امروز
کمست آنجا بود ● واول نسنه که بوکون بنم خلوتمده اکسکدر یعنی بوقدر آنده وار ایدی
مراد مرشدی ایله اولان شوق وحالتی یاد درکه شدی آندن جدا اولمشدر ●
یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی ● اکلسون اولکه چون قدحک یاقوتی خنده
اوردی یعنی شراب میدانه کلیردی یاقوتدن مراد شرابدر خنده دن مراد ظهور

بادام حاضردر

جهان پیما وصف نرکیدر

بعض نسخه ده یاقوت خنده یه
مضاف ایله بو دخی معنی دار اما
اول مقرر دکلدر

بولسی در

بولسی در شرابه خنده اسنادی چونکه واقع اولمشدر نسخه کم بو غزلده مقطع دن
اول واقع اولان بیت ده واقع اولمشدر ● در میان من و لعل تو حکایتها بود ●
بنم ایله سنک لبک اورتاسنده حکایتلر وار ایدی خطاب مرشده در کرک ایله
اسرار عشق دن اولان مصاحبتی اشعار در تحسر طریقی ایله ● یاد باد آنکه رخت شمع
طرب می افروخت ● اکلسون اولکه سنک رخک طرب شمعنی شعله لندرر ایدی ●
این دل سوخته پروانهٔ نا پروا بود ● بو یانمش کوکل پرواسز پروانه ایدی خطاب
ینه مرشده در ● یاد باد آنکه در آن بزمکه خلق و ادب ● اکلسون اولکه اول خلق
وادب بزمکنده ● آنکه او خنده مستانه زدی صهبا بود ● اول که او مستانه
کلردی قرمزی شراب ایدی مراد مرشدی ایله اولان مصاحبت تمام ادبانه
اولوب عشق الهی دن زیاده ظهور طریقی اوزره مکالمه واقع اولدیغی بیان
یاد باد آنکه باصلاح شما میشد راست ● اکلسون اولکه سزک اصلاحکز ایله
راست اولور ایدی ● نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود ● هر ناسفته
کوهر نظم که حافظ ایچون ایدی مراد کندینک اشعاردر یاری سنک اصلاحک ایله
اشعاردر ولـه ایضا باشد ای دل که در میکدها بگشایند ● اولکه ای کوکل
میخانه لر قپوسنی آچه لر ● گره از کار فرو بستهٔ ما بگشایند ● بزم باغلنمش
ایشمزدن عقده لی چوزه لر ● اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند ● اکر خودبین
زاهدک کوکلندن اوتری باغلدیلر ایسه ● دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
کوکلکی قوی طوت که انی ایچون آچه لر بو ایکی بیت ده بکشایند فاعلی باری
تعالی در صیغهٔ جمع تعظیم ایچوندر بوندن مراد بعض زاهد خشکک سوزی ایله خانقاه
لرده سماع ورقص منع اولندیغنی اشعاردر ● بصفای دل رندان که صبوحی
زدگان ● رندلرک کوکلی صفاسی حقیچون که صبوحی زده لر ● بس در بسته

بمفتاح دعا بگشا ینید • چوق باغلنمش قپویی دعا مفتاحی ایله آچلر بعض نسخه ده بجهای
دل رندان وصبوحی زدگان واقع اولمش در واو عاطفه ایله معنا اکه کوره اولور •
نامه تعزیت دختر رز بنویسید • شرابک تعزیت نامه سنی یازکوز • تا همه مغبچگان
زلف دوتا بگشا ینید • تا دوکلی طالب عشق اولان مریدلر اکی قات یعنی اورلمش زلفنی
جزع لر ونوحه وافغان ایتلر زلف دوتا مغبچه مناسبتی ایله در • گیسوی چنگ ببرید
بمرگ می ناب • چنکک گیسوسنی قطع ایلکوز صافی شرابک اولمسی ایله • تا حریفان همه
خون از مژه ها بگشا ینید • تا دوکلی عاشقلر مژه لرندن خون روان ایتلر مراد عشق
نامرمعین اولمدغندن شکایت وحزن لطهاری در • در میخانه ببستند خدایا
مپسند • میخانه قپوسنی باغلدیلر ای خدا بکنه • که در خانه تزویر وریا بگشا ینید
که تزویر وریا خانه سنک قپوسنی اچه لر مراد عشق منع ایدوب تزویر وریایی آشکار
ایتدکلرن بیان در — ب — کیمیاگار باب لعل وطرب ومستیست • بدو بنگر که اکنون
شیخ وقتست • حافظ این خرقه که داری تو ببینی فردا • ای حافظ بو خرقه یی
که طوتارسن یعنی کیرسن یارن یعنی قیامتده کوررسن • که چه زنار ز زیرش
بجفا بگشا ینید • که انک التندن جفا ایله نه زنار چوزرلر یعنی جفا ایلر مراد قیامتده
حرامیلره بدنام لق وعذاب مقرر ایدوکن بیان در — ب — چه زنار مغ و رهبانش
چه دلق • که در بوسی از بهر پندار خلق — وله ایضا — خوشست خلوت اگر یار یار
من باشد • خلوت خوشدر اگر یار بنم یارم اوله • نه من بسوزم واو شمع انجمن باشد
خوشدر دکلدر اول که بن یانم واول شمع مجلس اوله بو وجه دخی جائزدر بن یانم واول
شمع انجمن اولور یاردن مراد باری تعالی در و مرشد اولمق ممکن در • من آن نگین سلیمان
بهیچ نستانم • بن اول سلیمان نگینی هیچ آلمزم نگینی یوزک قاشی در اما بو نوع
سلطنت مراد در • که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد • که گاه گاه انک اوزره

تا بو منافات معناسنده در

ای حافظ نقدی ... در

مرادهی حاضر در

دیوک لی

دیوک الی اوله مراد سلطنت دنیا که گاهی نامعقول لر دیر یلور حقیقتده لایقی
ایدوکن اشعار در • روا مدار خدایا که در حریم وصال • روا طوتمه ای خدا اکه وصال
حریمنده • رقیب محرم وحرمان نصیب من باشد • رقیب محرم وحرمان بنم نصیبم اوله
مراد عوام فیض الهی ایله مستفیض اولوب کندوسی محروم اولمق حقندن خدایه
تضرع در • همای گو مفکن سایه شرف هرگز • همایه دیگیل هرگز شرف سایه سنی
براقمسن • در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد • اول دیارده که طوطی زغندن
کم اوله مراد اهل معرفته رعایت اولنمیه کتمکه تنبیه در زغن چیلاق معناسنه در
بیت — درد اگر در دیار تو دانا عزیز نیست • لعنت بدان دیار که دانا
نبود عزیز • هوای کوی تو از سر نمی رود ما را • سنک کویک محبتی بزم باشمزدن
کتمز • غریب را دل سرگشته با وطن باشد • غریبک سرگشته کوکلی وطنده
اولور یعنی وطنی آرزوسی خاطرندن کتمز مراد جناب قدس که وطن اصلیدر
هرگز ان فراموش ایتدکن اشعار در • بیان شوق چه حاجت که حال آتش دل
شوقی بیان ایتمکه نه حاجت زیرا کوکل اتشنک حالی • توان شناخت ز سوز دل
در سخن باشد • اکلمق ممکندر شول حرارتدن که سوز ده در • زبان سوسن
اگر ده زبان شود حافظ • حافظ سوسن کبی اگر اون دل لو اوله • چو غنچه پیش
تواش مهر بر دهن باشد • سنک قتکده غنچه کبی انک آغزی اوزره مهر اولور
یعنی سکوت ایدر خطاب حافظه در سنن اولمق ممکن در — وله ایضا —
من و انکار شراب این چه حکایت باشد • بن وعشقه انکار بو نه حکایتدر
اولور یعنی بو نه سوزدر • غالبا این قدرم عقل وکفایت باشد • غالبا
بنم بو قدر عقلم وادراکم اولور کفایت بو نوع ادراک معناسنه در مراد عشق
الهی زیاده مسئولا ایدوکن اشعار در • منکه شبها ره تقوی زده ام با دف

... معناسنده در

ودچنگ • بن کرکیجه لردن وچنک ایله تقوی یولنی اورمشم • ناگهان نشتر بره آرم
چه حکایت باشد • ناکهان یولنه باشن کتوروم نه حکایت یعنی نه سوزدر مراد
بنکه زمان مدید عشقه سعی ایدب مرشده خدمت ایدم واندن حکمیه فراغت
ایلیم بوجمیع اولوری دیکر • تا بغایت ره میخانه نمیدانستم • نهایتی شمدیه
دکن میخانه یولنی یعنی عشقک نه فنی بلمز ایدم • ورنه مستوری ما تا بچه غایت
یوخسه بزم مستورلغمز نه مرتبه ده اولور حاصل معنی بودر دیک کلدیکه یا شمدیه
دکن نیچون عشقه کوششن اتمدک اکر جواب ویرب ایدرعشق احوالنی بلمز ایدیم
ا شمدیکی بلدم ابدی ترک اتمزم • زاهد ار راه برندی نبرد معذور ست
زاهد اکر عاشق لغه یول التمزه معذوردر • عشق کاریست که موقوف هدایت
باشد • عشق الهی برایشدر که هدایته موقوف در باشد بونک کبی محل لرده
ادات زمانیه در است معناسنه مراد عشق آلهی کبی دکل ایدوکن بیان در
بنده پیر مغانم که زجهلم برهاند • مرشدک بنده سی ایم که بنی جهلدن خلاص
ایلیدی • پیر ما هرچه کند عین ولایت باشد • بزم شیخمز هر نه ایدرسه عین
ولایتدر • زاهد وعجب ونماز ومن ومستی ونیاز • زاهد وعجب ونماز
وبن ومست لک ونیاز یعنی زاهده انلرو بنده بونلر واردر • تا ترا خود
ز میان که عنایت باشد • عجب خوداور تادن سنک عنایتک کیمه اولور
مراد مست لک ونیاز خود پرست لک ونمازدن اولی ایدوکن اشعاردر
بر نیم آستان عجز ومسکنیت • نه از طاعت وخود پرستی چیست • دوش از ین
غصه نخفتم که حکیمی میگفت • دون کیجه بو غصه دن اویومدم که بر عاقل ایتدی
میکفت محلنه کوره ایتدی واید ایدی معناسنه جایزدر • حافظ از مست
شود جای شکایت باشد • حافظ اکر مست اوله شکایت یری در مراد عشق

آلهی

عشق الهی دن بهجه بر عاقل حافظی عشقه لایق کورمزکندن اونی زیاده
مسائلم اولدیغن بیان در **دلرا ابضا** نرسم که اشک در غم تا پرده در شود
قورقرم که کوز یاشی بزم غمدا بزم پرده مزی یرتیجی اوله • وین راز سر
بمهر بعالم سمر شود • وبو مستور راز عالمه حکایت ومشهور اوله • کویند
سنک لعل شود در مقام صبر • دیرلر صبر مقامنده طاش لعل اولور • آری
شود ولیکن بخون جگر شود • بلی اولور اما جگر قانی ایله اولور حاصل معنی
صبر ایله مراد حاصل اولور لکن حاصل اولنجه جگر خون اولور دیکدر • در تنگنای
حیرتم از نخوت رقیب • رقیبک کبرندن حیرت طارلغنده ایم • یارب
مباد آنکه کدا معتبر شود • یارب اولمسون اولکه کدا معتبر اوله وصاحب عزت
اوله مراد اهل شرعک اهل طریقت اوزره اولدیکرنی بیان در رقیبدن مراد
اهل شرع در شیطان دکلدر • این سرکشی که در سر سرو بلندتست • بو سرکش
لک که سنک بلند سروک باشنده در • کی با تو دست کوته ما در کمر شود •
بنم قصه الم قچن سنک کمرکده اولور مراد قرب الهی نک حصولی زیاده صعوبت
اوزره اولدیغن بیان در • از هر کنار ه تیر دعا کرده ام روان • هر کناردن
دعا تیرن روان ایلمشم • باشد کزان میانه یکی کارگر شود • اولکه اول
اوقلردن بری اثر ایدیجی اوله یعنی بر دعا مقبول اوله • ای قصر سلطنت که
توراستی ماه منظری • بو سلطنت قصری که سن انک ماه منظری سن • سرها
بر آستانه او خاک در شود • باشلر انک آستانه سی اوزره قپو طپراغی
اولور خطاب خدایه اولمق روشن در حبیب اکرمه ومرشده اولمق احتمال
از کیمیای مهر تو زر کشت روی من • سنک محبتک کیمیاسندن بنم یوزم
زر یعنی زر کبی اولدی • آری بیمن لطف شما خاک زر شود • بلی سزک لطفکز

پسند، خاک آستان اولور خطاب حضرایه در • پس بلندست بر حسن بیاید
کر تا کسی • حسن دن غیری چوق نکته کرک که تا برکسه • مشغول طبع مردم
صاحب نظر شود • که صاحب نظر مردمک طبعنک مشغولی اوله مراد مقبولی اولمغه
حسن صورتدن غیری حسن سیرت دخی لازم ایدوکن اشعار در • خواهم شدن تا
بکوی میکده کریان و دادخواه • میخانه محله سنه کلمک کیتمک استرم اغلیجی و داد
ایستیجی اولورم حالا • کز دست غم خلاص من آنجا مکر شود • که غم الندن باکر
خلاص ممکن اتمک اوله مراد دنیا غمندن خلاص ایچون بر مرشد مرید اولوب عشق
الهی ایچون سعی اتمک استرم دیمکدر • ای جان حدیث ما بر دلدار باز کو • ای جان
قصه بزم سوز مزی کر وسویله • لیکن چنان مکو که صبارا خبر شود • اما سویله لکن
وقتنی ایلمه که صبایه خبر اوله بعض نسخه ده مکن پرنه مکو واقع اولمشدر
معنی اکه کوره اولور • روزی اکر غمی رسدت تنکدل مباش • بر کون اکر سکا
بر غم ایرشه تنکدل و بی حضور اولمه • رو شکر کن مباد که از بد بتر شود • بوری
شکر ایله که اول مرامزدن ایراق کن اوله • ای دل صبور باش و مخور غم که
عاقبت • ای دل صبور اول غم یمه زیرا عاقبت • این شام صبح کردد و این
شب سحر شود • بو اخشام صباح اولور و بو کیجه سحر اولور مراد بو محنت و غم عاقبت
سرور و نعمت اولور دیمکدر • حافظ چو نافهٔ سر زلفش بدست تست • ای
حافظ چونکه انک سر زلفی نافه سی سنک الکده در • دم درکش ارنه باد صبارا
خبر شود • خاموش اول یوخسه باد صبایه خبر اولور صبادن مراد بونده راز
فاش ایدن کمسه در مراد اسرار الهیه یی ستر اتمک لازم ایدوکن اشعار در بعض نسخ ده
مخلص بیت بویله واقع اولور • حافظ سر از لحد بدر آرد بپای بوس •
حافظ ابانمک او یکه باشی قالدرر • کر خاک او بپای شمای سپهر شود •

اکر

میکده میخانه معناسنه در

صالحی یعنی حاضر در

درکی امر حاضر در

اکر انک خاکی سرک ایاغمز ایله پایمال اوله مراد مروتدن صکره دخی محبت
باقی ایدوکن اشعار در سروری افندی بی سپر اعتبار اتمش در کربی ادات نفی
و سپر قلقان معناسنه در که بو نوعم بره معناسنه در • دلم ایضا • روز هجران و
شب فرقت یار آخر شد • یارک هجران کونی و فرقتی کیجه سی آخر اولدی یاردن مراد
باری تعالی در روز هجران و شب فرقتدن مراد عالم فیض در یا لفظی روز و شبه
مصروفدر • زدم این فال کذشت اختر و کار آخر شد • بو فالی اوردم اختر کچدی
و کار آخر اولدی اختر کذشت ساعت راست کلدی معناسنه در بو نوع • آن همه ناز
و تنعم که خزان می فرمود • اول دو کلی ناز و تنعمی که خزان بیوردی یعنی اول
دخی ظاهر اولدی • عاقبت در قدم باد بهار آخر شد • عاقبت باد بهارک
دولتنده آخر اولدی قدم بو نوع دولت معناسنه در • صبح امید که بد معتکف پرده
غیب • صبح امید که غیب پرده سنک معتکفی ایدی یعنی انده مستور ایدی • کو
برون آی که کار شب تار آخر شد • دی اکه طاشره کلسون که قره کیجه نک
ایشی آخر اولدی مراد عسردن صکره یسر مقرر ایدوکن اشعار در • شکر ایزد که باقبال
کله کوشهٔ کل • خدایه شکر که کلک کلاهی اوجی تک اقبالی ایله اقبال سعادت و دولت
معناسنه و توجه معناسنه کلور بو نوع اوجی بیله ممکن در • نخوت باد دی و شوکت خار
آخر شد • قیش یلنک کبری و خارک شوکتی آخر اولدی یعنی بهارک کلمکی ایله بونلر
دن خلاص میسر اولدی مراد سرور و دولت سببی ایله غم و محنتدن خلاص میسر اولور
دیمکدر • آن پریشانی شبهای دراز و غم دل • اول دراز شبلرک پریشان
لغی و اول کوکل غمی بو معنایه کوره غم دل پریشان لفظنه معطوف اولور بو وجه
دخی جائزدر و کوکل غمی بو وجه اوزره غم دل پریشان لفظنه معطوف اولماز • همه در
سایهٔ کیسوی نکار آخر شد • جمیعسی نکارک کیسوسی سایه سنده آخر اولدی نکاردن

هجران فراق

سکرا اصلی بودر

قصرا اجوندر

مراد باری تعالی در کیسودن مراد اسرار الهیه در که اول عاشق اکا وصول بولمغله جمیع
آلام وشدایددن خلاص بولور • گرچه آشفتگی کار من از زلف توبست • اکرچه
بنم ایشمک پریشانلغی انک زلفندندر • حل این عقده هم از روی نکار آو خوشتر •
بو عقده نک حلی هم نکارک یوزندن اولا اولری مراد ظلمت کوندن حاصل اولان تجلی
جمال ایله زایل اولری دیمکدر زلفدن مراد بو منع ظلمت کوندر • باورم نیست زبد
عهدی ایام هنوز • ایامک بد عهدلغندن یعنی وفاسزلغندن هنوز اعتقاد
واعتمادم یوقدر • قصه غصه که در دولت یار آخر شد • فراق غصه سی که یارک
وصالندن آخر اولدی • بعد ازین بر در میخانه زدم با دف وچنک • بوندن صکره
دف وچنک ایله میخانه قپوسنی اوزره کیدرم • قصه غصه که در دولت یار آخر شد
زیرا غصه قصه سی یارک دولتندن آخر اولدی که قصه غصه تقدیر نه در • ساقیا
لطف نمودی قدحت پر می باد • ای ساقی لطف کوستردک سنک قدحک پر می اولسون
که بتدبیر تو تشویش خمار آخر شد • که سنک تدبیرک ایله خمار تشویشی آخر اولدی
ساقیدن مراد مرشددر که اندن ایرشن فیض سببی ایله عالم قبضدن خلاص بولوغی
استعادار • در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را • اکرچه برکسه حافظی شمار وحسابه
کتورمدی یعنی اعتبار ایتمدی • شکر کان محنت بی حد وشمار آخر شد • شکر که بوحد
وعددن زیاده محنت آخر اولدی بیرون زشمار لطافتدن حالی دکلدر مراد بودر که
چونکه حق جل وعلا حضرتی لطفی ایله برکسه یی عزیز ایدوب خلقک عدم التفاتندن اکا نقصان وضرر
ایرشمز **مثنوی** عزیزی وخواری تو بخشی وبس • عزیز تو خواری نبیند زکس
خدایا بعزت که خوارم مکن • بذل گنه شرمسارم مکن **ولها ایضا** گرچه بروا عظ
شهر این سخن آسان نشود • اکرچه شهر واعظنه بوسوز آسان اولمز یعنی کوچ کلور
لوسوز بو در • تاریا ورزد وسالوس مسلمان نشود • مادام که ریا وسالوسه

سی

سی ایدر مسلمان اولماز • رندی آموز وکرم کن که نه چندان هنرست • عاشقلغی
واخلاصی اوکرن وکرم ایله زیرا اول قدر هنر بو قدر • حیوانی که ننوشد می
انسان نشود • بو حیوان که عشق میسی ایچمیه وانسان اولماز حاصل معنی عشق وکرم
یی بهره اولن کمسه حیوان صفت ایدوکن بیان ایدر • اسم اعظم بکند کار خود ای دل
خوش باش • اسم اعظم کندو ایشن ایدر ای کوکل خوش اول • که بتلبیس وحیل
دیو سلیمان نشود • زیرا تلبیس وحیلهلر ایله دیو سلیمان اولماز مراد صورت صلاحده
اولن مرائیلری ذکر ایله عاقبت رسوای ایدوب دیمکدر • گوهر پاک بباید که شود
قابل فیض • پاک ذات کرک درکه فیضه قابل اوله • ورنه هر سنگ وگلی لؤلؤ
ومرجان نشود • یوخسه هر سنک لؤلؤ ومرجان اولماز مراد هر کس عشقه قابل دکل
ایدوکن بیان ایدر • عشق می ورزم وامید که این فن شریف • عشق ایدرم وامید
درکه بو شریف فن • چون هنرهای دکر موجب حرمان نشود • غیری هنرلر کبی
حرمانه موجب اولمیه • دوش میگفت که فردا بدهم کام دلت • دون کیجه ایتدی که
یارین سنک کوکلک مرادن ویرهیم • سببی ساز خدایا که پشیمان نشود • بر سبب ایله
ای خدا که پشیمان اولمیه مراد مرشددر که کندوسنه فیض وعد ایتمشدر • حسن خلقی
ز خدا می طلبم خوی ترا • خداوندن سنک خویکه حسن خلق طلب ایدرم • تا دکر
خاطر ما از تو پریشان نشود • تا کرو بزم خاطرم سندن پریشان اولمیه مراد مرشدی
درکه زیاده استغنا سندن کندوسنه بوخویی کلور • ذره را تا نبود همت عالی
حافظ • ذره نیکه مادام که عالی همتی اولمیه حافظ • طالب چشمه خورشید درخشان
نشود • بللورا یعنی خورشید چشمه سنه طالب اولماز **ولها ایضا** گفتم غم تو
دارم گفتا غمت سر آید • جاناره ایتدم سنک غمکی طوتارم جانان ایتدی سنک
غمک باشه کلور یعنی غمدن خلاص بولورسن • گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

ای حافظ

ایتدم که بنم ماهیم اول ایتدی اگر مولای کلورسه اگر بر آید قول‌ای کلورسه ور است
دوشرسه معناسنه در خطاب مرشده در • گفتم ز مهربانان رسم وفا بیاموز • ایتدم
مهربانلردن وفا رسمنی اوگرن • گفتا ز ماه رویان این کار کمتر آید • جانان ایتدی
ماه رویلردن بو ایش آزرق کلور • گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم • ایتدم که سنگ
خیالک اوزره نظر یولنی بغلرم یعنی قلبمه کلمکه مانع اولورم • گفتا که شب رو است
او از راه دیگر آید • جانان ایتدی او یعنی خیال شب رو و عیار در غیری یولدن
کلور زیرا حصول عشق همان نظرده مخصوص دکلدر بلکه مولقدن دخی حاصل اولور
گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد • ایتدم که سنگ زلفک رایحه‌سی بنی عالمک گمراهی
ایلدی • گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید • ایتدی اگر بلور ایسک هم او سکا رهبر
کلور و هجر دلیل مراد اسرار الهیه ظاهرا اگرچه عاشقی حیرده و خلق ایلر لیکن حقیقتده
معقول حق ایلر دیمکدر • گفتم خوشا هوایی کز باغ عشق خیزد • ایتدم نه لطیف بر هوا که
عشق باغندن قالقر یعنی ظاهر اولور • گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید • جانان ایتدی
مبارک و لطیف در بر نسیم که دلبر محله‌سندن کلور مراد عشق عاشق خوب لیکن نفحه
رحمانیه اندن خوشرک ایدکنی بیان در زیرا محبت اول جانبدن گرک در • گفتم که
نوشین لعلت ما را بآرزو کشتی • ایتدم که سنگ نوشین کبی لعلک بزی آرزو
ایله اولدردی • گفتا تو بندگی کن کو بنده پرور آید • ایتدی سن قول لق ایله که
او بنده پرور کلور یعنی بنده سنه رعایت ایدر • گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد
ایتدم سنگ رحیم قلبک صلح قصدن طوتار • گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید
جانان ایتدی بونی کمسنه‌ده دیمه تا انک وقتی کله • گفتم زمان عشرت دیدی که چون
سر آمد • ایتدم کوردک که عشرت زمانی نجه باشه کلدی • گفتا خموش حافظ
کین غصه هم سر آید • ایتدی خاموش اول ای حافظ که بو غصه دخی باشه کلور

اوتدن ما خطاب ایچوندر

بیت

بیت شاد بو ازآنم که دل ما غمیست • کآمد بغم سبب خوش نیست
وله ایضا هرگز ابا خط سبزت سر سودا باشد • سنگ خط سبزک که هر کیمک محبت و هوایی اولیه
پای از ین دایره بیرون ننهند تا باشد • بو دایره‌دن طاشره ایاق قومز
مادام که اوله یعنی او نجه دکن خلاص میسر اولماز خط سبزدن مراد جناب کبریا در
و علم و حیات در مراد هر کیمکه جناب قدسه وصول بولدی ابدی اندن جدا اولماز
دیمکدر انشا کم گلشن راز که بو بیتنده ظاهر در مثنوی رخ اینجا مظهر حسن خدا
مراد از خط جناب کبریاییست • خط آمد سبزه زار عالم جان • از آن کردند
نامش آب حیوان • نهفته زیر هر مویی از او باز • هزاران بحر علم از عالم راز
منی چو از خاک لحد لاله صفت برخیزم • بن قبردن طپراغندن چون که لاله کبی قالقم
داغ سودای تو ام سر سویدا باشد • سنگ سوداک داغی بنم سویدا ایکی
سری اولور سویدا جگرده بر قطره قان در مراد عشق الهی نکم موتدن صکره
زایل اولمدغن اشعار در • تا کی ای گوهر یکدانه رواست که دهی داشت • ای یکدانه
گوهر عجب نجه دکن روا طوتیورسن • گر غمت دیده مرا مردم همه دریا باشد
که سنگ غمکدن دو کلی خلقک گوزی دریا اوله بعض نسخه‌ده بو بیت بو یله واقع
اولمش در • تو خود ای گوهر یکدانه کجایی آخر • سن خود ای یکدانه گوهر قنده
سن آخر • کز خیال تو مرا دیده چو دریا باشد • که سنگ خیالکدن بنم چشمم
دریا کبی در باشدر بوندن اوات زمانیه دولمق اوشنی در • ظل ممدود خم زلف توام
بر سر باد • سنگ زلفک خمنک ظل ممدودی بنم باشم اوزره اولسون • کاندر
آن سایه قرار دل شیدا باشد • زیرا اول دیوانه‌نک قراری اول سایه‌ده اولور
مراد غیب هویت‌ده کوکلک قراراتنی طلب دره مراد اوزراد دیوانه دل اندن
اوزکه قرارگاه اولماز • از بن هر مژه‌ام آب روانست بیا • هر کم بکم

سنک بوندن نیجه ایچوندر

غمت دیده ما خطاب ایچوندر

دیبندن آب روان در کل • اگر گشت چمن لب جوی و تماشا باشد • اگر سکار ماج
کناری و تماشا میلی اوله مراد کثرت بکاسن اظهاردر جانان ازل جانبندن ترحم
حصولی ایچون • چون دل من در پی از پرده برون آی و در آی • یعنی کوکلم کبی برم
پرده دن طاشره کل داخی کل بو خطاب اگر مرشد در و لکن پرده ده طاشره کلمکی
بنلکدن خلاص بولمسی در اگرچه بونده مطلق خروج معناسنه در • که دگر باده ملاقات
نه بیندا باشد • زیرا اگر ملاقات پیدا اوکلدر • چشمت از ناز بحافظ نکند
میلی آری • سنک چشمک نازدن حافظه میل ایلمزبلی • شیوه گرانی صفت نرگس
رعنا باشد • کبر رعنا نرگسک صفتی در بعض نسخه ده رعنا یرینه شهلا واقع اولمشدر
نرگس دن مراد چشم و چشم دن مراد ذات باری در حاصل معنی باری تعالی نک
گاه گاه عاشقه نظر اتممسی صفت کبریاسندن ایدوکن اشعاردر **ولہ ایضا**
• چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید • چونکه می آفتابی پیاله مشرقندن طلوع ایلمز
ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید • ساقی نک عارضی باغندن بیک لاله
ظاهر اولور مشرق پیاله دن مراد قلب مرشددر آفتاب می دن مراد عشق الهیدر
مراد چونکه مرشدک قلبندن نور عشق تجلی ایده بوزندن هزار گونه آثار نور
و قرب محبت پیدا اولور دیمکدر • نسیم در سر گل بشکند کلاله سنبل • باد نسیم
گلک باشی اوزره سنبلک برچمنی چر • چو در میان چمن بوی آن کلاله برآید
چونکه چمن اورتاسنده اول کلالہ نک بویی ظاهر اوله کلاله برچم معناسنه در مراد
غیب هویتک اثری ظاهر اولنی پرده گل و سنبل میل و اعتبار قالمزدیمکدر • زگرد
خوان نگون فلک طمع نتوان داشت • فلکک منعکس اولمش سفره سنک طرفندن
امید طمع اولماز • که بی ملالت صد غصه یک نواله برآید • که بوز غصه
ملالتسز بر نواله حاصل اولمز نواله لقمه و قاضی لقمه یی دیرلر عجم ده برکونه

طعام

طعام در و غایب حصه سی وزله و سوزکلی دیمکدر و غوض اما بونوع
معنای اول مراد در مراد گردشی فلکه اعتماد جایز دکل ایدوکن اشعاردرهم
بلاسی ذوقندن زیاده ایدوکن اظهاردر • شکایت شب هجران نه آن حکایت حال
است • هجران شبنک شکایتی اول حکایت حال دکلدر • که شمه زبیانش
بصد رساله برآید • که یوز رساله ایله انک بیانندن برشمه حاصل اوله • گرت
چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان • اگر نوح نبی کبی سنک طوفانه صبرک وار ایسه
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید • بلا دفع اولور و بیک ییل لوح مرادک حاصل
اولور حاصل معنی صبر ایله حصول مرام میسر ایدوکن اشعاردر • بسعی خود نتوان برد
گوهر مقصود • کمسه کندو سعی ایله مقصود گوهرینی الدک یعنی مقصود حاصل اتمک
ممکن دکلدر • خیال بود که این کار بی حواله برآید • خیال اولوریکه بو ایشی تقدیر
ربانی سز حاصل اوله مراد هرشنه نک حصولی امر خدای ایله اولدیغن اشعاردر •
نسیم وصل تو گر بگذرد بتربت حافظ • سنک وصلک نسیمی اگر حافظک تربه سی
مروراتسه • ز خاک کالبدش صد هزار ناله برآید • انک قالبی تکلطراغندن نه
بیک ناله چقار کالبد قالب که مراد جسم در **ولہ ایضا** شمشاد خرامان کن و آهنگ
گلستان کن • تازه ایله خرامیجی سرو مثالنی چمنه میل ایلمز • با قدم گل نمی
شود یاد سمن نمیکند • کله همدم اولماز سمنی یاد ایلمز سرو چمان دن مراد مراد
در که محبوب شمر لر سنه تشبیه اولمشدر چمن دن مراد کثرت عشق و گل دن مراد
رکا شنه در سمن دن مراد صفوت خاطر در حاصل معنی بونک کبی لطیف و تنعم محبوب
تجلی اولماز دیمکدر • تا دل هرزه گرد من رفت بچین زلف او • تا کیم
عیشه برده گر بجی کوکلم انک زلفنی بوکلنه کندی • زان سفر دراز خود عزم
وطن نمیکند • کنده انک اول دراز سفرندن وطن قصد ایلمز چین زلف دن

مراد بونده ظلمت کونکه مقتضاسی اولمسیدرکه دل اکه معتید اولیجق وطن اصلی
سنی یاد ایلمز که مراد جناب قدسدر زیرا بو عالم دیار غربتدر هم دلک آز
اه کردا ولمسی اول سببدندر که مقام اصلیسنی فراموش ایدوب دنیایه محبت
اتمشدر • دل با بتیدر و قتیل او بجنده م جانا نمی شود • کوکل انک وصالی امیدی ایله
جانه همدم اولماز • جان بهر ای کوی او خدمتت تن نمیکند • جانا انک قطعه‌سی مجنتی ایله
تنه خدمت ایلمز ضمیر غایب مقدره راجعدر مراد دل جاندن و جان تندن جدا اولور
تا که جناب قدسه ایرشه لردیمکدر • پیش کمان ابروش لابه همی کنم ولی • انک
کمانه بکزر ابروسی اوکنده تضرع ایدرم اما • کوش کشیده است ازان کوش بمن
نمیکند • قولغنی بورلشدر اول سببدن باکه کوش ایلمز یعنی بنم سوزیمی استماع اتمز
کوش کشیده استعمالدر قولغنه قلد مثلو و قولغنی بورمش بر معناسنه مراد عشق
و طاعتدر قرب حقه بهمان تضرع و نیاز ایله وصول میسر اولمدیغنی بیاندر • دی کله
ز طره‌اش کردم و از سر فسوس • دون انک طره‌سندن بر شکایت ایلدم و جانانه
لطیفه اوجهندن • کفت کراین سیاه کج کوش بمن نمیکند • ایتدی که بو اکری قره کم
مراد زلفیدر باکه قولاق ایلمز یعنی سوزیمی استماع اتمز مراد اسرار الهیه ریاضت و اعتبار
حاصل اولمدیغنی بیاندر • چون ز نسیم میشود زلف بنفشه پرشکن • چونکه باد نسیم
بنفشه نک زلفی پرشکن اولور یعنی تمام آچیلور • وه که دلم چه یاد از آن عهدشکن نمیکند •
وا اسفا که کوکلم اول عهدشکنی نه یعنی نیچون یاد ایلمز عهدشکندن مراد مرشددر که
کندو سنه فیضنی دوام اوزره ایصال اتمدکندن عهدشکن دیر • ساقی سیم ساق
تا کر همه دُرد میدهد • بزم سیم ساق ساقی مز اکر دُرد و کلی دُرد ویره • کیست کم
تن چو جام می جمله دهن نمیکند • کیم در که تنی جام می کبی جمله دهن ایلمز ساقی دن
مراد مرشددر که انک الندن ریاضت وبلا هر زهر جرعه لری شکر کبی لذیذدر •
فلکه سائی شد صبا دامن پاکت از چه رو • صبا خوشی بوی اولدی باشنک

پاک

پاکی دامنک نه سببدن طبلهٔ خوش قفولو نسنه‌لردن ترکیب اولنمش طیبه دیرلر
طبلهٔ سابکه ترکیب معناسی طبلهٔ ایزیجی در ار بوغنا سببی معناسنه در • خاک
بنفشه زار را چه مشک ختن نمیکند • بنفشه زارک خاکنی مسک ختن ایلمز یعنی بهار
وقتیدر بچون سبزه چمنا زسن • با همه عطر دامنت آیدم از صبا عجب • سنک
دامننک دوکلی عطری ایله باد صبادن باکه عجب کلور • کز کذر تو خاک را مشک ختن
نمیکند • که سنک مرورکدن طپراغی مسک ختن ایلمز بعض نسخه ده مسک ختن یرینه در
عدن واقع اولمشدر اما محله ملایم دکلدر • دست کش جفا مکن آب رخم که فیض
ابر • بدو زمین صدمی جفا انکه زبون ایلمه یعنی جفا الک ایله بنم عرضمه نقصان ایرشدرمه
زیرا ابرک فیضی • بی مدد سرشک من در عدن نمیکند • بنم کوز یاشیمک مددی
در عدن ایلمز بوندن مراد صورتا حقیر اولن عاشقک آب رویتی و کوز یاشنی تحقیر
اتمک معقول و لایق دکلدر ایدوکن اشعاردر • کشته غمزهٔ تو شد حافظ نا
شنیده پند • نصیحت قبول اتمش حافظ سنک غمزه نک مقتولی اولدی • تیغ
سزاست هر کرا درد سخن نمیکند • هر کیمکه سوز تاثیر اتمز تیغ لایقدر یعنی آنی
هلاک اتمک معقولدر درد بونده تاثیر معناسنه در • ولله ایضا • دل ما بدور
رویت زچمن فراغ دارد • بزم کوکلمز سنک یوزک دورنده چمندن فراغ وا
استغنا طوتر • که چو سرو پایبندست و چو لاله داغ دارد • زیرا سرو کبی
پای بنددر و لاله کبی داغ طوتر بعضی که مصراع ثانیه بو وجهله معنی ویررکه
چون سرو پای بند در و لاله وداغ طوتر ایلیکمی سیر هوا ایدم بو تقدیر اوزره
چون تشبیه ایچون اولماز لیکن بو معنی هرکز معقول دکلدر بو بیتده خطاب
باری تعالی حضرتنه در رویدن مراد ذات باریدر که ابدی فنا بولماز •
سر ما فرو نیاید بکمان ابروی کس • کمسنک ابروسی کمانه بزم باشمز اشغه

کلمز یعنی خداوندن غیریه باش اکمز ● که در دون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد
زیرا تارک دنیا اولن عاشق ارک درونی جهاندن فارغ طوتر ● ز بنفشه تاب
دارم که ز زلف او زند دم ● بنفشه دن حرارت طوتارم که انک زلفندن دم
اورر یعنی اکا بکزرم دیر ● تو سیاه کم بها بین که چه در دماغ دارد ● سن آز
بهالو سیاهی کور که دماغنده نه طوتر یعنی زلفکله مشابهت دعوی سن ایدر
اما نه مناسبت خطاب خدایه در زلف دن مراد اسرار الهیه در ● شب تیره و بیابان
بکجا توان رسیدن ● قره کوکیجه و بیابانی قطع ایتمک ممکن در ● مگر انکه شمع
رویت بره هم چراغ دارد ● مگر اول وقت بر بره ایتمک ممکن در که سنک یوزک
شمعی بنم یولمه چراغ طوته شب تیره دن مراد محبت دنیا در بیابان دن مراد وادی
سلوکده اولن احوالی در خطاب خدایه در وصال یعنی جناب قدسه وصول عنایت
باری سز میسر اولماز دیمکدر ● من و شمع صبحگاهی سزد ار بهم بگرییم ● بن و صباح
وقتنک شمعی لایق در اگر بیلجه اغلیه ورز ● که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد ● که
یاندق و بزم دلبرمز بزدن فراغ و استغنا طوتار ● بچمن خرام و بنگر بر تخت گل که
لاله ● چمنده صالن و نظر ایله گلک تختی قتنده که لاله ● بندیم شاه ماند که قدح ایاغ
دارد ● شاهک مصاحبنه بکزر که النده ایاغ طوتر ● سزدم چو ابر بهمن که درین
چمن بگریم ● باکه لایق در ابر بهمنی کبی که بو چمنده اغلیم چمندن مراد بو عالم در ● طرب
آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد ● بلبلک طرب آشیانی نی کور که زاغ طوتر مراد سیر
نیکبخت لرک یری بدبخت لر وصلحا یری فاسق لر طوتمشلر عنفوان او ترجا کریه ایتمک معقول
ایدکن بیان در زیرا بو حال عالمک خراب اولمسنه سبب در ● بفروغ چهره زلفت
ره دل زند همه شب ● یوزک شعله سی ایله سنک زلفک دلکی کیجه کوکل یولنی
اورر ● چه دلاورست دزدی که بکف چراغ دارد ● عجب دلاور در شول دزد که

کیجه

کیجه ایله انکه چراغ طوته زلف دن مراد ظلمت کوندر که ذات دنا اثری بتول ایلمکه
ایله بکجه کسنک ضلالته سبب اولور ● شهر ارتش عشق دارد دل درد مند حافظ
حافظک دردمند قلبی عشق درسنک هوسنی طوتار ● که نه خاطر تماشا نه هوای
باغ دارد ● که نه تماشا خاطری نه باغ ارزوسی طوتر یعنی مرادی همان عشق در
ولداوصا شراب و عیش نهان چیست کار بی بنیاد ● شراب نهان و عیش
نهان نه در بنیاد سز ایش در ● زدیم بر صف رندان و هر چه بادا باد ● رندلر
صفنه اوردق یعنی انلره قرشی هر نه اولورسه اولسون رندلردن مراد عشاق در
گره ز دل بگشا و ز سپهر یاد مکن ● کوکلدن انقباض و غمی دفع ایله و فلکی دن
یاد ایلمه ● که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد ● زیرا هیچ مهندسک فکری
بو بغلیسی کرهی اچمدی یعنی بو مشکلی حل انکه فاعل اولمدی مراد احوال فلک
کسنک معلومی اولمدقی بیان در مهندس هندسه و حسابات ده استاد اولن کمسنه
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ ● زمانه نک انقلابندن عجب طوتمه زیرا چرخ
ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد ● بو فسانه دن بیک بیک یاد طوتر
یعنی زمانه بر حال اوزره دکلدر ● قدح بشرط ادب گیر زانکه ترکیبش ● قدحی
ادب شرطی ایله طوت زیرا انک ترکیبی ● ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
بو اوچ پادشاهک باشی کاسه سندن در ● که آگه است که کاوس و کی
کجا رفتند ● کیم آگاه در که کاوس و کی قنده گیتدیلر کاوس و کی بر پادشاهک
اسمی در ● که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد ● کیم واقف در که جمک تختی نیجه
یل کتوردی مراد دنیانک زوالی در بو کبی اشعار در ● ز حسرت لب شیرین
هنوز می بینم ● شیرینک لبی حسرتندن هنوز کورورم ● که لاله میدمد از خون
دیده فرهاد ● که فرهادک کوزی قانندن لاله بتر مراد حق تعالی دن غیر یه

محبت جزر لحصی ایدوکن اشعار ادر زیرا انک تحصیلی قلبدن ازاله ایلمک مشکلدر
بیت هر قدری فرق ملک زاده ره • هر ورقی چهره آزاده • بیا بیا که زمانی
زمانی زمی خواب شوییم • چونکه احوال عالم بویله در کل کلکه بر زمان خراب دنیا
خراب اولالم یعنی زمانیت که وجودی عشق الهی ایله ازاله ایدهلم • مگر رسیم بگنجی
درین خراب آباد • مگر بو خراب آباده که مراد دنیادر بر گنجه ایرشلم گنجدن مراد وصال جانا
جانان ازلدر • مگر که لاله بدانست بیوفایی دهر • مگر که لاله دهرک وفاسز
لغنی بلدی • که تا بزاد و بشد جام می ز کف ننهاد • تا که طوغدی وکتدی یعنی
صولدی جام میی النیدن قومدی بو وجه دخی جائزدر ما دام که طوغدی و دنیاده اوکمز
بو وجه اوزره بشد کیتدی معناسنه اولور مراد عشق خدادن غیری یه بس مه سی اتمکه
تنبیه در • نمی دهند اجازت مرا بسیر و سفر • تا که سیر و سفره اجازت ویرمزلر
نسیم خاک مصلی و آب رکناباد • تا که خاکنک نسیمی و رکنابادک آبی یعنی
نسخه ده خاکی مزینه باد واقع اولمشدر اول وقت نسیم رایحه معناسنه اولور • شنید
دگر نخیم عشقتش تعاشق آنچه رسید • عاشقه عز و قدردن اول علته که ایرشدی
انک عشقی غمندن ایرشدی • که چشم زخم زمانه بعاشقان فرستاد • که عاشق
لره زمانه نک چشم زخمی ایرشسون مراد عشقده زحمت و الم چکمک عاشقک علو
قدری سببه اولور دیمکدر • قدح مگیر چو حافظ مگر بناله چنگ • قدح طوتمه
حافظ کبی مگر چنگک ناله سی ایله یعنی مرشد سر عشقه سعی ایله • که بسته اند ابریشم
طرب ز دل شاد • زیراکه کوکل طرب ابریشمی اوزره بغلنمشلردر یعنی کوکل انک ایله
مسرور اولور وله ایضا درّ ازل هر که بفیض دولت ارزانی بود • هر اول
کمسه که ازلده دولت فیضه لایق اوله • تا ابد جام مرادش همدم جانی بود •
تا ابدی مراد جامی انک جانینه همدم اولور مراد هر کمسه که روز ازلده سعادت

دیرلری

دیرلری جنابندن توبه سهولت ایله ایرشور دیمکدر • من همان ساعت که از
می خواستم شد توبه کار • بن همان اول ساعت که میدن توبه ایدیجی اولمق ا
ستدم • گفتم این شاخ ار دهد باری پشیمانی بود • ایتدم بو شاخ که مراد
توبه در اگر بر میوه ویره پشیمانلق اولور حاصل معنی عشق الهی زیاده صعوبت
اوزره اولدیغندن ترک اتمک استدم لکن عاقبت پشیمان اولمغی فکر ایدوب
فراغت اتدم دیمکدر • خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن بدوش • خود فرض
اتدم که سوسن کبی اموزمه سجاده براغم یعنی اموزمه سجاده کتوردم • همچو گل
بر خرقه رنگ می مسلمانی بود • خرقه اوزره کل کبی شراب رنکی مسلمانلق میدر مراد
فسقی ظاهر اولان کمسه صلاحی به تغییر اتمک معقول دکلدر ایدوکن اشعار ادر • بی چراغ
جام در خلوت نمی یارم نشست • جام چراغسز خلوتده اوتورمغه قادر دکلم
زانکه کنج اهل دل باید که نورانی بود • اول سببدن که اهل دلک بوجاغی کرک
نورانی اوله مراد عشق الهی سز خلوتده ذوق و صفا اولماز دیمکدر • خلوت ما را فروغ
از نور شمع باده باد • بزم خلوتمزک شعله سی باده شمعنک نورندن اولسون • و
وقت گل مستوری مستان زنادانی بود • گل وقتی مستلرک مستورلکی نادان
لغندندر مراد لطیف زمانی فرصتی فوت اتمک نادانلغدن ایدوکن بیاندر • مجلس
انس و بهار و بحث عشق اندر میان • انس مجلسی و بهار اوزره عشق بحثی اوله
ستدن جام می از جانان گران جانی بود • جاناندن جام میی المامق گران جانلقدر
گران جان ثقیل کمسه و نادانا و بدبخت کمسه معناسنه در مراد مرشد ایرشوب
طالب عشق اولمین کمسه بدبخت ایدوکن بیاندر • همت عالی طلب جام
مرصع گو مباش • عالی همت طلب ایله دی جام مرصع اولمسون • رند را
آب عنب یاقوت رمانی بود • عاشقه عشق الهی یاقوت رمانی در بود

بونك كبي محللرده ادات زمانيه دركار است معناسنه در حاصل معنى عشق الهينك
حصولنه عالي همت لازم ايدوكن بيان در • نيكنامي خواهي اي دل با بدان صحبت
مدار • اي دل نيك نام لق استر ايسك يرامازلر ايله مصاحبت طوتمه • خودپسندي
جان من برهان نادانى بود • خودپسند اولمق اي جانم نادانلغه برهان در برهانا
دليل عقلي كرچه سامان نمايد كارها سهلش مبين • اگرچه نظم ايشلر صعبدر دونق
سز كورنر آني سهل كورمه • كاندرين كشور گدائي رشك سلطاني بود • زيرا بو كشورده
كدالق سلطانلغك رشكي در يعني عشقده كدالق پادشاهلقدن يكدر • دي عزيزي
گفت حافظ ميخوري پنهان شراب • دون بر عزيز ايتدي اي حافظ پنهاني شراب ايچر
اي عزيز من نه عيب آن به كه پنهاني بود • اي عزيزم عزيزم اول عيب ديكليدر كه
عيب پنهاني اوله مراد عشق الهي كه عوام قتنده عيب كبي در آني اغياردن ستر ايلمك
معقول در **وله ايضا** اگر نه باده غم دل ز ياد ما ببرد • اگر عشق الهي بزم قلبمزدن
غمي ازاله ايتمه • نهيب حادثه بنياد ما ز جا ببرد • حادثه نك يعني غم والمك سطوتي
بزم اساسمزي بنيادمزدن ايلدر يعني حوادث دنيا بزي زياده متألم و مضطرب ايلر
اگر نه عقل بمستي فرو كشد لنگر • اگر عقل مستلكده لنگر چكميه يعني مراقبه • چگونه
كشتي ازين ورطه بلا ببرد • بو بلا كردابندن كشتيي نجه خلاص ايدر ورطه دن
مراد دنيا در كشتي دن مراد وجودي در مراد عقل معاشه اگر عشق الهي معين اولمسه كندوسني
قيود دنيادن خلاص اتمكه قادر اولمزدي ديمك در • فغان كه با همه كس غايبانه باخت
فلك • فغان كه دوكلي كمسه ايله فلك غايبانه اوينادي يعني جميعسنه غلبه ايلدي •
كسي نبود كه دستي ازين دغا ببرد • بر كمسه اولمدي كه بو حيله بازدن بر ال ايلدي
يعني اگر غلبه ايليه مراد فلك ايله محاصمه اتمك ممكن اولمدغني اشعار در دغا حيله باز
دغلكار • دل ضعيفم ازان ميكشد بطرف چمن • ضعيف كوكلم بني اول سبب دن

چمن

چمن طرفنه چكر • كه جان ز مرگ به بيماري صبا ببرد • زيرا باد صبانك آهسته
اسمه سي ايله جانني مرگ دن قورتارر بو وجه دخي جائزدر كه جانني باد صبانك
آهسته اسمه سي ايله مرگ دن قورتاره چمن دن مراد كثرت فيض در مراد فيض
الهي ايله جانه حيات ميسر ايدوكن بيان در • گذار بر ظلمات است خضر راهي كو
اوغرامز ظلماته در بر يول خضري يوقدر • مباد كاتش محرومي آب ما ببرد •
اولميه كه محروملق آتشي بزم عرضمزي متغير ايليه مراد مرشدسز عشقده سلوك
ايدن محروم اولور ديمكدر • طبيب عشق منم باده خور كه اين معجون • بن عشقك
طبيبي يم باده ايچ زيرا بو معجون • فراغت آرد و انديشه خطا ببرد •
فراغت كتورر و خطا فكري ايلتور مراد عشق الهي قلب دن تجنب ماسوايي كتورر
ديمكدر • بسوخت حافظ و كس حال او بيار نگفت • حافظ يانديغي وكمسه
انك حالني ياره ديمدي • مگر نسيم پيامي خداي را ببرد • مگر باد نسيم
الله ايچون بر خبر ايلته يارده مراد خدادن نسيم دن مراد نفحهء الهيه در كه اني وصاله
وسيله طلب ايدر **وله ايضا** مرا برندي و عشق آن فضول عيب كند
رندلك و عشق ايله بني اول فضول عيبلر • كه اعتراض بر اسرار علم غيب كند •
كه علم غيب سرلري اوزره اعتراض ايلر • كمال صدق و محبت ببين نه نقص
گناه • نقصنه بقمه يعني بزم نظر ايليه عيبمه نظر ايليه • كه هر كه بي هنر افتد نظر
بعيب كند • زيرا هر كيم كه هنرسز واقع اوله عيبه نظر ايدر **بيت** الابيه
هنر فروختم خوبي • هنر منه نشينتم عيب جوبي • چنان بزد ره اسلام
غمزهء ساقي • ساقي نك غمزه سي اسلام يولني اغليني اوردي • كه اجتناب
ز صهبا مگر صهيب كند • كه صهبادن مگر صهيب اجتناب ايده صهبا قرمزي
شراب صهيب دوجي جيب اكرمكن آنلرنه خدمت ايدر ايدي كه بو سوز

انك حقنده واقع اولمشدر • نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه
شاذی و ما مراد مرشد در بو بیت کثرت عشقدن کنایه در • ز عطر حور بهشت
آن زمان برآید بوی • جنت حورینك عطرندن اول زمان رائحه ظاهر اولور
که خاک میکدهٔ ما عبیر جیب کند • که حرم میخانه مزك خاکنی یقه عبیر ایلیه
جیب یقه و قویون و جب معناسنه کلور مراد عشق الهی حاصل اولن محلك خاکی
دخی قدر ایدکن بیان در • کلید گنج سعادت قبول اهل دلست • سعادت کنجنك
مفتاحی اهل دلك مقبولی در • مباد کس که درین نکته شک و ریب کند • اولمیه کم
کسه بو نکته ده شک و ریب ایده اهل دلدن مراد اولیاء الله در ب در بن میخانه
کر صد ز قبولی آرزو داری • چو شاهی حقیقتی دریوزه کن از در و لنبا • شبان
وادی ایمن گهی رسد بمراد • وادی ایمنك چوبانی شول وقت مراده ایرشور
که چند سال بجان خدمت شعیب کند • که نچه ییل جانله شعیبه خدمت ایده
وادی ایمنك چوبانیدن مراد موسی علیه السلام در که نچه ییل شعیب
پیغمبرك علیه السلام خدمت ایتدکدن صکره پیغامبر اولوب مرادینه ایرشمشدر
ز دیده خون بچکاند فسانهٔ حافظ • حافظك قصه سی کوزدن قان طاملور
یعنی قان اغلدر • چو یاد وقت شباب و زمان شیب کند • چونکه یکیتلك
وقتنی و پیرلك زماننی یاد ایلیه حاصل معنی بو اولمق جایزدر هوا و هوس ایله
تلف اتدوکی عمرنی چونکه یاد ایده تحسردن حافظ قان اغلر بو وجه دخی
جایزدر حافظ چونکه کندو قصه سنی یاد ایدوب سویلیه استماع ایدنلر قان
اغلرلر وله ایضا طائر دولت اگر باز گذاری بکند • دولت طائری
اگر برگذر ایلیه • یار باز آید و با وصل قراری بکند • یار کرو کلور وصل
ایله برقرار ایلر مراد اکر فیض الهی ایرشه وصال جانان میسر اولور دیمکدر

دیده را او شنکه در و گهر گرچه نماند • دیده یعنی اکرچه در و گهره قدرتی قالمدی •
بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند • برقان ییرو بر نثار تدبیرن ایدر • کشی
نثار ایدر ادم زدن از قصهٔ ما • که انك فتنه سی بزم قصه مزدن سوز
سویلمکه قادر اولمز • مگرش باد صبا گوش گذاری بکند • مکر باد صبا انکی
قولغنه فسلدیه حاصل معنی حق تعالینك فتنه مقبول اولمغه لیاقتم یوقدر
کثرت عصیان سببندن مکر فیض الهی سبب اوله دیمکدر • داده ام باز نظر را
بتذروی بپرواز • نظرم بازنی بر تذرو پروازلو محبوبه ویرمشم • باز خوانند
مگرش نقش و شکاری بکند • مکر اول نظرم بازنی پنجره کیرو دادقده و شکاری
ایلیه شکار و شکاری استعمال ایدرلر صبوح و صبوحی کبی که یاء نسبت اوله تم کم
یتیه بو دیوانك شیخی قافیه سنده واقع اولمشدر • دنم اهیبنم شر و غافلم
حیف درویش • که آن شکاری سرگشته راچه آمد پیش • علی طریق المجاز معنا
تحصیلی بویله در بر تذرو پروازلو محبوبه کوز دیکوب عاشق اولمشم بر مرتبه ده
کر هیچ بر وجهله اندن نظری رفع ایتمکه و عشقندن فراغت ایتمکه اصلا امکان یا
یوقدر مکر اول محبوبه همت بلکه اندن زیباتر محبوب آشنی کندو سنه عاشق انك ایلیه
نظری اندن رفع ایلیه حاصلی بو که اول محبوبه نظر بر محبوب یوقدر و علی طریق الحقیقه
معنای تحصیلی بو ادرر بو بیله در کرامت صاحبی بر مرشد ارادت کلیه کتوروب
اخلاص ایله انك مریدی اولمشم که هرکز اندن بر طریق ایله انفکاك ممکن دکلدر
مکر کشف و کرامتده اکر معادل بلکه اندن عالی شان بر صاحب تصرف اولکه
جذبهٔ تامه سی ایله بنی کندو سنه مرید ایده که او وقتی شیخ دن اعراض لازم
کله که مائل خود بر شیخ یوقدر بو بیت محبوب مجازی یه و مرشد حمل اولنور
غیری حضرت باری عز اسمه ایچون بکا ارلمق جایزدر مثلی اول حق تعالی حضرتنه

شباب جوانلق

شیب پیرلك

سنبل لرلی محبوبه تنزیل ایدرلر اندن حکمی لوازم اثبات ایدرلر استعاره تخییلیه طریقی
اوزره یعنی صاحب تحویل حضرتنه کوکلی ویرمشم که اندن اعراض اتمکه امکان یوقدر زیرا
اندن غیری بر خدا دخی یوقدر که انی قبول ایلدم لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم
حال بوکه دیمکده حقیقت ایله نظر اولنسه حیات صاحبی موجود اولورلر بیری بیرینه
مشابه سنبلم درکه بی روح درکه هیچ نسنه یه قادر دکلدر نتکیم مشهور سوزدر لیس
فی الدار غیره دیار — دل اندر خم یک تار دوست بست که حاجت
ندارد صنم ناز که هست • و بو بیت حضرت رسول ایچون دخی اولمق جایزدر صلی الله علیه
وسلم مذکور معنی لره قیاس طریقی ایله یعنی پیغامبره ایمان کتورمشم که انک مثلی بر
پیغامبر یوقدر که اندن فراغت ایدوب اکر ایمان کتورمزسه کیم حبیب اکرم حضرتی بیورمشدر
لا نبی بعدی • بیت سابقده واقع اولان نقش پیغنزه معناسنه در تندرو شکلی
معناسنه در نکر لفظنه متصل اولان ضمیر غایب باز نظره راجع در خواجه حافظ
رحمة الله علیه کندو محبوبنی تندرو وغیری محبوبلری پیغنزه یه تشبیه اتمشدر تشبیه
محسوس بالمحسوس طریقی ایله و بو تشبیه نوعا لطافتدن خالی دکلدر زیرا پیغنزه
بی روح اولدیغی کبی کندو محبوبنه نسبت سایر محبوبلر بی روح یعنی بی حسن و بی
آن ایدوکی اشعار در و بو نوع نظرلی بازه تشبیه اتمشدر تشبیه محسوس
بالمحسوس طریقی ایله بکفند کلمه سنک فاعلی نقشدر بو بیتده بو وجه دخی
جایزدر نظرم باز نه پرواز ویرمشم بر تندروه یعنی بر محبوبه عاشق اولمشم بو
وجه اوزره تندروی ده اولنا یا وحدت ایچون اولور هم وصف ترکیبی اولماز •
دوش میکفتم بکفتند لعل لبش چاره منست • دون کیجه ایدیم انک قرمزی لبی بکا
چاره ایدرمی • هاتف غیب ندا داد که آری بکفند • یجیبه هاتف ندا ویردی
که بلی ایلر مراد کلام الهی ایله نفس صلاح پذیر اولمق قابل ایدوکی اشعار ادر •

بکفند، معنی ... استفهام داده

شهر

شهر خالیست ز عشاق بود کز طرفی • شهر عشاقدن خالیدر اولکه بر طرفدن
مردی از خویش برون آید و کاری بکند • بر مرد کندودن طاشره کله و بر ایشی
ایلیه مراد مرشد کامل نایاب اولمقدن اخباردر • کو کریمی که ز بزمش طرب غمزده‌ای
قنی بر کریم که انک طرب بزمندن بر غمناک • جرعه‌ای درکشد و دفع
خماری بکند • بر جرعه چکه و خمارنی دفع ایده معنای ظاهریسی اودر مراد قنی
بر کریم که بر غمناک اندن بر کرم کوره و غمنی دفع ایده • بلکه معنای مقصودیسی
اوزره مراد قنی بر مرشد که بر طالب اندن مستفیض اولوب ماسوی غمندن خلاص
اوله دیمکدر • یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب • یا وفا یا سنک ملک
خبری یا رقیبک موتی خبری • بازی چرخ ازین یک دو سه کاری بکند •
بازی چرخ بو بر اک اوچ یعنی بو اوچدن بری ایلیه یعنی ایلیه • حافظا
از در که او گر نروی هم روزی • ای حافظ اکر انک درکاهندن کیتمه
سن هم بر کون • کذری بر سرت از گوشه کناری بکند • بر کوشه کنارندن
سنک باشک اوزره کذر ایلیه مراد هر کیمکه آلام عشقه تحمل ایلیه عاقبت وصال
جاناندن محروم قالماز دیمکدر • ولها ایضا • خوش آمد گل و زان
خوشتر نباشد • کل خوش کلدی و اندن خوشرک اولماز • که در دستت
بجز ساغر نباشد • که سنک الکده ساغردن غیری اولمیه یعنی عشق الهیدن
غیری یه سعی ایتمیه سن • غنیمت دان و می خور در گلستان • کل زمانی
غنیمت بیل و کلستانده می ایچ • که گل تا هفته دیگر نباشد • زیرا
کل بر هفته دکن اولماز مراد بودر که فرصتی فوت ایتمیوب عشقه
سعی ایتمک کرکدر • زمانا خوش دلی دریاب و دریاب • خوش دللق
زمانی ادراک ایله ایجو بول • که دائم در صدف گوهر نباشد • زیرا دائم

صرف ایدوب کوهر اوقاتی حاصل معنی الوقت سیف قاطع حسنجه وقتی زیاده غنیمت
بلوب فرصتی فوت اتمامک کرک دیکدر ● ما مضی فات والمؤمل غیب ●
بیت ● وقتی اندر جنت ● عجب راهیست راه عشق که آنجا ● عجب یولدر
عشق یولی که انده ● کسی سر بر کند کش سر نباشد ● بر کسه باشنی قالدرر که
انک باشی اولمیه مراد بودر که راه عشقده سردن کچنلر که سردار اولور ● بشوی اوراق
اگر همدرس مایی ● اگر بزیله همدرس ایسک اوراقی یو یعنی علم ظاهردن فراغت
ایله ● که علم عشق در دفتر نباشد ● زیرا عشق علمی کتابده اولماز
نعیم کیست عشق و گنج خاموشی دیبا نش ● سبوح ذاتی دا نادیم طفل سبوح
دانشی ● زمینی بنیوشش و دل درنا بهری نبند ● بندن است و کلی مر محبوبه
نبعد ● که حسن خویش بسته زیور نباشد ● که انک حسنی زینته بغلنمش یعنی محتاج
اولمیه مراد عشق الهی حاصل ایتمش بر مرشد طلب ایله همان اکثر تلمه شیخ اولنی طلب
ایله دیکدر ● بیا ای شیخ و در خمخانه ما ● کل ای شیخ و بزم میخانه مزده ● شرابی
خور که در کوثر نباشد ● انک کبی بر شراب ایچ که انک لذتی و کیفیتی کوثرده اولمیه
شرابدن مراد عشق در ● آیا بر نعل کرده جام زرین ● ای جام زرینی شراب ایله
پر ایلمش کمه ● ببخشا بر کسی کش زر نباشد ● الهان و ترحم ایله بر کسه یه که انک
زری اولمیه بوندن خطاب مرشده و صاحب دولته اولمق جائزدر ● شرابی
خمارم بخش یارب ● یارب بکا خمارسز بر شراب بغشله ● که با او هیچ
درد سر نباشد ● که انک ایله هیچ باش اغریسی اولمیه طلب ایتدوکی حی والا
مراد شراب عشق در جنت شرابی دخی اولمق ممکن در لا فیها غول ولا هم عنها
ینزفون ● بنا میزد بتی سیمین تنم هست ● تحسین بر سیمین تن محبوبم
واردر ● که در بتخانه آزر نباشد ● که آزر بتخانه سنده اولماز جانفزا

بوندن

بوندن تحسین معناسنه در روشن در بعض محلده الله حیچون معناسنه در
دخی کلور بت سیمین تندن مراد مرشد در آزر ابراهیم پیغمبر علیه السلامک
پدری که نحات و کرت بت یونجی ایدی ● من از جان بنده سلطان اویسم
بن جاندن سلطان اویسک بنده سیم ● اگر چه یاد ویش از چاکر نباشد ●
اگرچه چاکرندن اکا یاد اولماز یعنی یاد ایلمز ● بتاج عالم آرایش که خورشید ●
انک عالمی زینت ایدیجی تاجی حیچون که آفتاب ● چنین زیبنده و افسر
نباشد ● تاجه بو بکلیلن بر ابجی اولماز ● کسی کیرد خطا بر نظم حافظ ● حافظک
نظمی اوزره شول کمسنه خطا طوتر ● که هیچش لطف در کوهر نباشد ●
که انک ذاتنده هیچ لطف اولمیه ظرافت ایله بعض اعدایه طعن در
معاشران ز حریف شبانه یاد آرید ● ای مصاحبلر کیجه کی یعنی بجه کیلرینک
ایله مصاحبت ایدنی مصاحبدن یاد ایتدورکز ● حقوق بندگی مخلصانه
یاد آرید ● اخلاص ایله اولن بندهلک حقلرنی یاد ایتدورکز ● بوقت سرخوشی
از آه و ناله عاشقان ● سرخوشلق وقتنده عاشقلک آه و نالهسندن ● بصوت
نغمه چنگ و چغانه یاد آرید ● چنک چغانه نغمهسنک صوتی ایله یاد ایتدورکز
یعنی چونکه سزک مرشد ایله بزم عشقده نوش انوش دماده سز بو حالتده
ذوق و صفادن بی نصیب اولن عاشقک آه و نالهسنی یاد ایلکوز ● چو در میان مراد
آورید دست امید ● چونکه امید الکی مراد میاننه کتورهسز یعنی چونکه
مرادکوزه حاصل اولم میان بوندن بل معناسنه در ● ز عهد صحبت ما در
میانه یاد آرید ● بزم ایله بر سزک اورتاکزده اولن مصاحبت زمانندن یاد
ایتدورکز ● چو لطف باده کند جلوه در رخ ساقی ● چونکه بادهنک لطافتی
ساقی نک یوزنده جلوه ایلیه یعنی اثر عشق ظاهر اولور ● ز عاشقان بسرود

ترانه یاد آرید • عاشقلردن سرود و ترانه ایله یاد کتورکوز تا فی دنا مراد
مرشد در باده نک جلوه اعشندن مراد آثار عشق یوزندن ظاهر اولمسی در مراد بوکه
طریقت استادلرینه خطاب ایدر تحزن و تحسر اظهار اتمک ایله اهل مرشدلر ایله عشق
الهی دن مصاحبت ایدوب کندیسی اول مجلس دن جدا اولدیغندن اوتری •
نمیخورید دم غم وفاداران • بر زمان وفادارلر غمنی یمزسز • ز بی وفایی
دور زمانه یاد آرید • دور زمانه نک وفاسزلغندن یاد کتورکز یعنی یاد ایلکوز
سمند دولت اگر چند سرکشست ولی • دولت آتی اگرچه سرکش در اما • ز همتم
عنان بسته تازیانه یاد آرید • یولداشلردن تازیانه اوجی ایله یاد کتورکز
مراد حصول دولت فیض اچون یاران طریقت دن معاونت طلب اتدوکن بیان در
بوجه مرحمت ای ساکنان صدر جلال • مرحمت وجهی ایله ای جلال صدرینک
ساکن لری • ز روی حافظ و این آستانه یاد آرید • حافظک یوزندن و بو
آستانه دن یاد کتورکز صدر جلال ساکن لری ندن مراد اولیاء الله اولمق ارشنی
دکا صاحب دولتلر اولمق ممکن در معنی بوکه اعتبار اوزره اولور • وله
ایضا • مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید • مشتلق ای کوکل که بر عیسی نفس
کلور • که ز انفاس خوشش بوی کسی می آید • که انک لطیف نفس لرندن
بر کسه رایحه سی کلور عیسی نفس دن مراد مرشد در که اندن بوی خدا کلور کسی
دن مراد بوندن باری تعالی در حاصل معنی ای دل بر مرشد وصول بولدک که اندن
سکا نفحات رحمانیه و جذبات الهیه ایرشور دیمکدر • از غم هجر مکن ناله
و فریاد که دوش • فراق غمندن ناله و فریاد ایله زیرا دونکیجه • زده ام
فالی و فریادرسی می آید • بر فال اورمشم و بر فریادرس کلور مراد عالم قبضدن
دن خلاص اچون کندوسی اچون اتدوکی تفائل اشعار در • ز آتش وادی ایمن

نه منم خرم و بس • وادی ایمن آتشندن ایچتی بن مسرور دکلم • موسی آنجا
بامید قبسی می آید • موسی بو علو قدر ایله اتش قبسی امیدی ایله کلور
وادی ایمن دن مراد بوندن جناب قدس در آتش دن مراد جذبۀ الهیه در
قبس آتشلو اکسی که حضرت موسی وادی ایمن ده نور کوروب نار صاندی
بو سوز اکه کوره در و قصه معلومه در اذ قال موسی لاهله انی آنست نارا
سآتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون • هیچ
کس نیست که در کوی تو اش کاری نیست • هیچ کسه یوقدر که سنک
کویکده انک برایشی یوقدر خطاب باری تعالی حضرتنه در • هر کس آنجا بطریق
هوسی می آید • هر کسه انده بر هوس طریقی ایله کلور حاصل معنی جمیع عالمین باری
درگاه خدادن حاصل اولدیغی و جمله اکا محتاج اولدوکن بیان در • کس ندانست
که منزلگه دلدار کجاست • کسه بلمدی که دلدارک منزلگهی قنده در • اینقدر
هست که بانگ جرسی می آید • بو قدر وار که بر جرس آوازی کلور د
دلداردن مراد باری تعالی در که مکان و حیزدن منزه در بانک جرس دن
مراد اثردن موثره استدلال طریقی ایله حاصل اولان علم در حاصل معنی ذات
باری نک کنه و حقیقتی ادراک عدم امکانن ایدوکن بیان در مثنوی • واصفان
وصف او ز خور و نیست • لایق هر دونا و هر فاقد نیست عجز از آن
همشیره شد با معرفت • کوته در شرح ابرو در صفت • قسم خلق از دی
خیالی بیش نیست • ز و خبر دادن محال اندیش نیست • گر بغایت نیک دگر
بد گفته اند • هر چه او گفتند از خود گفته اند • بر تر از علمست و بیرون
از عبارتست • زانکه در قدوسی بخود نشانست • جرعه ده که بمیخانه
ارباب کرم • بر جرعه ویر که کرم صاحبلرینک میخانه سنه • هر حریفی

زاری بلبلش می آید ● هر که بر مقصوددن اوزری کلور ● دوست ار اگر شر
پرسیدن بیمار غمست ● دوسته اگر غم خسته سنی صورسه او حسی وار ایسه
گو بر آن خوش که هنوز نفس نفسی می آید ● دوسته دی خوشش سورسه یعنی کلسون
که هنوز اول خسته نک بر نفسی کلور طور بر محلدر لکن ارحاضر جمع اولسه ثانی ارغایب
معناسنه اولور گویا ان کبی مراد دوستک بر نفس ملاقاتنی غنیمت عد ایدوب
فرصتی فوت اتمکه تنبیه در **نظم** یکدمه دیدار دوست هر دو جهانش بهاست
اول صحبتت خبر کاخر دنیا فناست ● باد بهار از زیر برف تمامی بخاست
عاقبت مجنون نماند خیمهٔ لیلی کجاست ● خبر بلبل این باغ مپرسید که من
بو باغ بلبلنک خبرن صورمکوز زیرا بنی ● ناله ای می شنوم کز قفسی می آید
بر ناله اشیدرم که قفسدن کلور مراد جناب قدسدن حقیقتی ایله خبر بیلمز
دکل ایدوکن اشعاردر ● یار دارد سر صید دل حافظ یاران ● ای یاران حافظک
کوکلنی صید اتمک هوسی طوتر ● شاهبازی بشکار مگسی می آید ● بر شاهباز
بر مکس شکارنه کلور یاردن مراد باری تعالیدر که مکس مشابه سنده حقیر اولان
دل حافظی تجلی ذات سببی ایله اسیر عشق ایدوب عاشق زمره سندن اتمشدر
وله ایضا رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید ● مشتلق ایرشدی که بهار
کلدی و سبزه بتدی ● وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید ● اگر وظیفه
ایرشه انک صرف اولنه جق یری کل و شراب در مراد عمر ومالی فیض وعشقه صرف
اتمک لازم ایدوکن بیاندر نبید خادن اولن شرابه دیرلر که اصلی ذال ایله در
اما عجم شراب معناسنه استعمال ایدرلر مصرف کسر را ایله اسم مکان در ظرف
یصرفدن که باب ثانی در اگرچه عوام فتح را ایله اوقورلر ● صفیر مرغ
بر آمد بط شراب کجاست ● قوشی اوتمکه باشلدی شرابه یاتنی قنده در

صفیر قوشی صفقلغی بط لفظی بطه دن مخفف در که یا تی معناسنه در ●
فغان فتاد ببلبل نقاب گل که کشید ● بلبله فغان دوشدی که گلک نقابنی
کیم کشف ایلیه مراد بودر که **وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون**
تسبیحهم حسبنجه که مرغ زبان حال ایله باری تعالی نک تسبیحنه شروع ایلدی
سن دخی عشق و طاعته سعی ایله **بیت** ز بلبل بر گلش تسبیح خوان
که هر خاری بتسبیحش زبانیست ● منم این مرقع رنگین چو گل بخواهم
سوخت ● بن بو گل کبی شراب ایله رنگین مرقعی یاقسم کرک بو وجه دخی
معتبر جایزدر بن بو رنگین مرقعی گل کبی یاقسم کرک که گویا که گل آتشه
یانمشدر مراد گلک حمرتیدر که آتشه مشابه در ● که پیر باده فروشش
بجرعه نخرید ● که مرشدان بر جرعه به صاتون آلمدی که بونی زیرا معناسنه
دخی جایزدر مرقع رنگیندن مراد وجودیدر خواهم سوختدن مراد
وجودی آتش عشق ایله یاقوب محو اتمکدر جرعه دن مراد جذبه در ● ز روی
ساقی مهوش گلی بچین امروز ● مهوش ساقی نک یوزندن بو کون
بر گل بچ دیر ● که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید ● که بستانک عارضی
اطرافنده بنفشه خطی بتدی یعنی بهار ایرشدی خطدن مراد بنفشه در
ساقیدن مراد مرشددر گلدن مراد مرشددن فیض و جذبه حاصل
ایله دیکدر ● بگوی عشق مپیمای دلیل راه قدم ● عشق محله سنه دلیل
راه سز قدم قومه ● که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید ● زیرا گم
اولدی اول کمسه که بو یولده بر رهبره ایرشمدی مراد مرشدسز عشق الهی نک
حصولی میسر دکل ایدوکن بیان در ● ز میوه های بهشتی چه ذوق دریابد
جنت میوه لرندن نه ذوق ادرک ● کسی که سیب زنخدان شاهدی نگزید ●

هر کسه که بر محبوبک زنخدانی سیبنی ایصرمق مدی یعنی بر مرشددن فیض جمیل حاصل
ایتدی • چنان کرشمهٔ ساقی دلم ز دست ببرد • مرشدک کرشمهٔ چشمی
کوکلمی الیمدن آلدی • که با کسی دگرم نیست برگ گفت و شنید • کیم
بر غیری کسه ایله بارکه مصاحبت میلی یوقدر مراد مرشدک کوشهٔ چشم ایله نظری
یعنی خلقدن منقطع ایدوب طالب عشق ایتدی دیمکدر • عجایب رهٔ عشق ای
رفیق بسیارست • ای رفیق راه عشقک عجایبی چوقدر بو مصراع ثانینک
نک مضمونیدر • ز پیش آهوی این دشت شیر نر برمید • بو صحرا آهوسنک
اوکندن ارکک ارسلان اورکدی یعنی مقابله ایتمکه قادر اولمدی مراد اولیا الله
ایله که مخاصمه یه قادر اولمدیغنی اشعاردر زیرا انلر خصومتی حق تعالی حضرتی
ایله خصومتدر اول خود محالدر • مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
غصه دن شکایت ایلمه زیرا طلب طریقنده • براحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید
بر راحته ایرشمدی اول کسه که بر زحمت چکمدی حاصل معنی وصال جانانه طلب
طالب اولانه آلام عشقه تحمل لازم ایدوکنی اشعاردر • خدارا مددی ای
دلیل راه حرم • الله ایچون بر مدد ایله ای حرم یولنک قولاغوزی •
که نیست بادیهٔ عشق را کرانه پدید • زیرا عشق بادیه سنک کناری ظاهر
دکلدر مراد مرشددن سلوک عشقده معاونت طلب ایتدوکنی بیاندر •
شراب نوش کن و جام زر بحافظ بخش • شرابی نوش ایله و التون
قدحی رندلره بغشله • که پادشه بکرم صوفیان بخشید • زیرا پادشاه
کرم ایله صوفیلرک جرمنی بغشلدی مراد پادشاهدن ظرافت ایله احسان
طلب ایتمکدر • گلی نچید ز بستان لطف او حافظ • انک لطفی بستانندن
حافظ بر گل دیرمدی • مگر نسیم مروت در این چمن نوزید • مکر بو چمنده

مروت

مروت یلی اسمدی ضمیر غایب پادشاهه راجعدر ولطفه راجع اولمق دخی روادر که اندن
احسان کورمدوکنی بیاندر بعض نسخه ده مخلصی یعنی بو بیله واقع اولمشدر
بهار زیکوز و داد گستر او دریاب • بهار چیچکی یورای عادل عالمک
دریاب بوننا ایرشمک معناسنه دخی جایزدر اکه کوره اولور • که رفت موسم
و حافظ هنوز می نچشید • که بهار موسمی کتدی و حافظ هنوز می طاتمدی
مراد ظاهری پادشاهدن احسان طلبیدر مراد باطنی مرشددن فیض طلبیدر
وله ایضا کرفتی فروشی حاجت رندان روا کند • اکر مرشد طالب عشقی
اولنلرک مرادینی حاصل ایلیه • ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند • خدا انک
کناهنی بغشلر واندن بلاسی دفع ایدر مراد مرشدک مریدلرنی فیض عشق ایله
مستفیض ایلیه مثاب اولور دیمکدر • ساقی بجام عدل بده باده تا گدا
ای ساقی جامی شرابی جام عدل ایله ویر تا که گدا • غیرت نیاورد که جهان پر بلا
کند • غیرت کتورمیه که جهانی بر بلا ایله بلا رنج و زحمت معناسنه در ساقیدن
مراد مرشددرکه بعضا مریده زیاده رعایت ایدر فیض خصوصنده بو سوزاکه
کوره در • مطرب بساز عود که کس بی اجل نمرد • ای مطرب عود چال که
کمسه اجلسز اولمزی یعنی عودده بونی ترنم ایلیه • وانکو نه این ترانه سراید
خطا کند • واول که بو ترانه یی ترنم ایتمز خطا ایدر مراد اجلسز کمسه اولمز
دیمکدر • کر رنج پیشت آید و کر راحت ای حکیم • اکر سنک اوکنکه رنج و
راحت کلانی عاقل • نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند • غیره نسبت ایلمه
زیرا بونلری خدا ایلر • در کارخانهٔ که ره عقل و فضل نیست • بر کار
خانه ده که عقل و فضله یول یوقدر • وهم ضعیف رای فضولی چرا کند •
ضعیف رایلو وهم نیچون فضوللق ایلر مراد قضا و قدر عقلی و فضل ایله

بولمایوب اکله معدوم اولماز دیمکدر • حقا کز پی غمان بر شد فزوده امان •
حقا که بو غملردن امان و خلاص مرده سی ایرشور حقا محققا و الله صنیجون معناسنه
کلور بعض نسخده کز پی غمان بر سر دوران واقع اولمشدر معنی اکه کوره اولور •
کر ز سالک بعهد امانت وفا کند • اکر بر سالکک امانت عهده وفا ایلیه مراد بز کم
الستده بز بلی دیمشز ده اولان عهدی یرینه کتوره اکه وصال جانان بشارتی اولور
دیمکدر • ما را اکه درد عشق و بلای خمار هست • بزه که عشق دردی و خمار
بلاسی واردر • یا وصل دوست یا می صافی دوا کند • یا دوستک وصالی یا
صافی شراب دوا ایدر ما رانک معناسی تعینده مصراع ثانی یه معروف در
اول سبب دن بزه معناسنه شرح اولندی بزم معناسنه شرح اولنمزی دوست
دن مراد خدا و می دن مراد عشق در • جان رفت در سر می و حافظ بعشق
سوخت • جانی سودا سنده کتدی و حافظ درد ایله یاندی • عیسی دمی کجا ست
که احیای ما کند • بر عیسی نفس قنده در که بزی احیا ایده مراد در عشقه
مرشد سز علاج میسر دکل ایدوکن اشعار در • وله ایضا • نقدها را بود آیا که
عیاری گیرند • ایا عجب اولمی که نقدلری بر عیار طوته لر عیار کسر عین ایله
وزن اتمکه و محکه چالمغه دیرلر سنه نک فساد و صحتنی معلوم اتمکه دیرلر •
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند • تا دکلی صومعه ده اولان مرائی صوفی
بر ایشی آردنی طوته لر یعنی تفتیش خوشندن صوفی لر صوفی لکدن فراغت
ایدوب مصلحت لره کیده لر • مصلحت دید من آنست که یاران همه
کار • بنم مصلحت کوردیکم اولدر که یاران دکلی ایشی • بگذارند و خم طره
یاری گیرند • ترک ایده لر و بر محبوبک طره سی بوکلمنی طوته لر مراد عشقه لایق
اولان بودر که بر مرشد اله کتوروب انکه نسبی ایله عجب هویته حاصل ایده لر دیمکدر

خوشش کر فشند و تبغان سر زلف ساقی • عاشقلر مرشدک زلفی اوجنی
لطیف طوتدیلر یعنی ارادت کلیه ایله تمام مستفیض اولدیلر • کر
فلکشان بگذارد که قراری گیرند • اکر فلکک الملری جور سه که بر قرار
طوته لر • زاغ چون شرم ندارد که نهد پا بر گل • زاغ چون شرم طوتمز
که کل اوزره ایاق قور • بلبلان را نسزد از دامن خاری گیرند • بلبل
لره لایق در اکر بر خار دامنی طوته لر یعنی کلدن فراغت ایدوب خار ایله
قناعت ایده لر مراد چون که سعادت سز لر حدلرندن تجاوز ایده لر سعادت
لولره لایق در که شی حقیر ایله قناعت ایده لر دیمکدر • قوت بازوی پرهیز
بخوبان مفروشش • خوب لره پرهیز بازوسنک قوتنی صاتمه • که درین
خیل حصاری بسواری گیرند • زیرا بو عسکرده بر حصاری بر سوار ایله طوتارلر
یعنی فتح ایدرلر معنای تصوفی اوزره خوبان دن مراد اولیاء الله در که صاحب
تصرف لردر • یارب این بچه ترکان چه دلیرند بخون • یارب بو ترک زاده
لر قان اتمکه نیجه بهادرلردر چه بونده استفهام در تعجب معناسی ایله بیلیه
که بتیر مژه هر لحظه شکاری گیرند • که هر لحظه مژه تیری ایله بر شکار
طوتارلر یعنی بر نظرده بر کسه نی کندولره عاشق ایدرلر ترک سپاهی
و تاتار و محبوب و خطا و چین دوشت تتبع ایله دیرلر دکرا و
مرای معناسنه کلور • رقص بر شعر تر و ناله نی خوش باشد • لطیف
شعر اوزره و نی و ناله سی اوزره رقص خوشدر • خاصه رقصی که در آن
دست نکاری گیرند • خصوصا بر رقص که اننده بر نکارک النی طوته لر
نکاردن مراد مرشددر مراد مرشد ایله رقص و سماع خوب ایدوکن
بیان در • حافظ ابنای زمان نیست کسی • قلالش نبود رقص بر یاد دفست • که بهر آستینش

جانی دوشت • حافظ ابنای زمان زاغم مسکینان بنیست • ای حافظ
ابنای زمانه مسکینلر غمی یوقدر • زین چنیان کر بتوان به که کناری کیرند
اکر ممکن اسه بکا که بو اورتادن بر کنار طوته لر مراد ابنای زمانک بی
مروتلری ایله مصاحبت معقول دکل ایدوکن بیان در • وله ایضا
دیدم بخواب خوشش که بدستم پیاله بود • لطیف او یخوده یعنی دوشده
کوردم که الده پیاله وار ایدی • تعبیر رفت کار بدولت حواله بود •
تعبیر اولندی ایش دولته حواله اولدی تعبیر ظاهری دولت دنیا تعبیر
باطنی عشق الهی در • چهل سال رنج وغصه کشیدیم وعاقبت • قرق ییل
رنج وغصه چکدک وعاقبت • تدبیر آن بدست شراب دوساله بود •
انک تدبیری ایکی ییللق شراب الندن اولدی حاصل معنی قرق ییل زهد
وتقوی به چالشدم دنیا ایچکدم تاکه نیکلکی ازاله ایدوب قرب الهی
حاصل ایدم میسر اولمادی عاقبت عشق الهی ایله مرادم حاصل اولدی دیمکدر
آن نافه مراد که میخواستم ز بخت • اول مراد نافه سنی که بخت دن استردم
در چین زلف آن بت مشکین کلاله بود • اول مشکین پرچملو محبوبک زلفی
بوکلمنده ایدی بت دن مراد مرشد در چین زلف دن مراد غیب هویت در
که اول مرشده وار در • از دست برده بود خمار غمم سحر • غم خماری
سحر وقتی بنی الدن الدمش ایدیا • دولت مساعد آمد ومی در پیاله بود
دولت مساعد ومعین کلدی پیاله ده شراب وار ایدی نوش ایدوب
خلاص بولدم حاصل معنی تکاسل سببی ایله عالم قبضه ایره مستغرقم
لیکن دولت مساعد ایدوب قلبمده عشق الهی جوشه کلوب انزن خلاص
بولدم دیمکدر • خون میخورم ولیکن نه جای شکایتست • تا نایرم

لیکن

یکی شکایته یری دکلدر • روزی ما ز خوان کرم این نواله بود • کرم
سفره سندن بیم رزقم بوطعام اولدی روزی رزق ونصیب معناسنه کلور
بعض نسخه ده بو بیت ایله واقع اولمشدر • در آستان میکده خون میخورم
مدام • میخانه آستاننده دایم قان ایچرم • روز ز نخست چونکه همینم حواله
بود • روز نخست ده چونکه تقدیر الهی بکا انجق بو اولدی • لب تا لبست
خون جگر پیاله ما • دم نخست چنین شد که خواله ما • هر کو نکشت مهر
خوبی گلی نچید • هر اول کسه که مهر اکمدی یعنی محبت تخمنی اکمدی ور خوب
دن بر کل دیرمدی • در رهگذار باد نگهبان لاله بود • یل اوغراغنده لاله
بکجیسی اولدی مراد الدنیا مزرعة الآخرة حسنجه هر کمکه دنیاده بر مرشددن
عشق وطاعت حصولنه عمرنی صرف ایتدی دنیایه نی فایده کلمش اولور دیمکدر
بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح • صباح وقتی کلشن طرفنه بکا اوغراق
دوشدی • آنا دم که کار مرغ سحر آه وناله بود • اول دم که مرغ سحرک ایشی آه وناله
ایدی • دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه • شاه مدحنده حافظک دلکش
شعرنی کوردک • هر بیت از آن سفینه به از صد رساله بود • اول سفینه دن
هر بیت یوز رساله دن یک ایدی یعنی کنده دیوانندن بر بیت سایر شاعرلرک
یوز دیوانندن یک ایدی شاه دن مراد پادشاه مجازی اولمغله روشن درینه کم
بو بیت آنی بیان ایدر سفینه بوندا رساله معناسنه در • آن شاه تند حمله
که خورشید شیر کیر • اول حکم حمله لو شاه که ارسلان طوتجی خورشیدک شیر کیر
اولمسی برجی اسد برجی اولدیغی اعتبار ایله در • پیشش بروز معرکه
کمتر غزاله بود • انک اوکنده جنک کوننده کمتر وضعیف ترک غزال ایدی
غزال کیک یورسی غزاله دیشی کیک معناسنه در بونده وار تفاع شمس وشمسی

کندوسی وضعی ایکن اول معناسنه دخی کلور بو بیت دن مراد پادشاهی
مدح در • آتش بکشد وز دل بلبل نسیم باغ • باغچه باد نسیمی بلبلک
کوکلنه آتش برقدی • زانکه داغ ستم بهر که برکان لاله نهد • اول ستور داغ
دن که لاله نک جانی اوزره ایدی ولە ایضا نه هر که چهره برافروخت دلبری
داند • هر چهره سنی شعله لندرن دلبرلک بلمز بو وجه دخی جائزدر هر چهره سنی شعله لندرن
یعنی هر صاحب حسن دلبرلک بلمز زیرا آیین دلبری باشقه در • نه هر که آینه سازد
سکندری داند • هر آیینه دوزن سکندرلک بلمز • نه هر که طرف کله کج نهاد و
تند نشست • هر کیم که کلاهنک کناری اکری قودی وکبر ایله اوتوردی
کلاه داری وآیین سروری داند • پادشاهلق وسرورلک عادتنی بلمز
مصراع اولدن اولان ذات نفی معنی ده مصراع ثانی یه مصروف اولدقلرندن اوترو
اگر قید اولنسه بو غزل معنای تحصیلی سی اوزره شرح اولندی بو اسلوب ایله اثبات
اولدقلرندن اوتری • هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست • بو نده موی دن اینجه رک
بیک نکته واردر • نه هر که سر بتراشد قلندری داند • هر باشنی تراش ایده
نکسه قلندرلک بلمز مراد معنای ظاهری اوزره هر دلبر دلبرلک آیینی وهر پادشاه
سرورلک اسلوبنی وهر باشنی تراش ایدن قلندرلک عادتنی بلمز دیمکدر زیرا
مجرد صورتده مشابهت ایله سیرتده مشابهت لازم کلمز معنای تصوفیسی اوزره
مراد هر مرشد صورتنده اولان ارشاده قادر اولماز دیمکدر • وفا وعهد نکو باشد
ار بیاموزی • وفا وعهد ایودر اگر اوکرنور ایسک • وگرنه هر که تو بینی ستمگری
داند • یوخسه سن هر کیمی که کورر سن ظالملق بلور • سواد نقطه بینش ز خال
تست مرا • بنم کوزم نقطه سنک سوادی سنک خالکدندر • که قدر گوهر یکدانه
جوهری داند • زیرا یکدانه گوهرک قدرنی جوهری بلور یعنی سنک خالک قدرنی

بنی

بن بلورم خالکدن مراد ذات اولمع روشنی در خطاب خدایه در • تو بندگی چو
گدایان بشرط مزد مکن • سن گدالر کبی قوللغی اجرت شرطی ایله ایلمه
که دوست خود روش بنده پروری داند • که دوست یعنی خدا خود بنده
پرورلک روشنی بلور • در آب دیده خود غرقه ام چه چاره کنم • کندو
کوزم یاشنده غرقم نه چاره ایدم • که در محیط نه هر کس شناوری داند • که دریا
محیطده هر کس شناورلک بلمز یعنی قادر اولماز • غلام همت آن رند عافیت
سوزم • اول عافیت یاقیجی یعنی حضوری ترک ایدیجی عاشقک همتنک قولیم
که در گدا صفتی کیمیاگری داند • که گدا صفتلولغده کیمیاجیلک بیله حاصل
معنی صورت عوامده عشق الهی تحصیل اتمش عاشقه تحسین وآفرین در • ز
بباختم دل دیوانه وندانستم • دیوانه کوکلمی بتردم وبیلمدم • که آدمی بچه
شیوه پری داند • که بر آدمی زاده پری شیوه سنی بیلور • بقد وچهره هر آنکه
بکرشاه خوبانست • قامت وچهره ایله هر اول کمسه که خوبلرک شاهی در
جهان بگیرد اگر دادگستری داند • جهانی طوتار اگر عادللک بیله یعنی عدل ایلیه
ز نظم دلکش حافظ کسی شود آگاه • حافظک دلکش نظمندن برکسه آگاه
اولور • که لطف نکته وسر سخن دری داند • که نکته نک لطافتنی وسخن ورلک
سرنی بیلور ولە ایضا بحسن وخلق ووفا کس بیار ما نرسد • حسن
وخلق ووفاده کمسه یارمزه ایرشمز یعنی مشابه اولماز • ترا در این سخن
انکار کار ما نرسد • سنک سوزده انکارک بزم ایشمزه ایرشمز یعنی انکاره
مجال یوقدر • بحق صحبت دیرین که هیچ محرم راز • قدیم مصاحبت
حقیچون که هیچ محرم راز ویار صادق • بیار یکجهت حق گزار ما نرسد
بزم دوستلق حقنی ادا ایدیجی صادق یارمزه ایرشمز • اگرچه حسن فرو

شان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بجلوه آمده‌اند • اگرچه صاحب حسنلر جلوه‌یه کلمشلردر • کسی بحسن و ملاحت
بیار ما نرسد • حسن و ملاحتده برکه بزم یارمزه ایرشمز • هزار نقد
ببازار کاینات آرند • کاینات بازارینه بیک نقد کتورورلر یعنی عالمه چوق کمسه کلور
یکی بسکهٔ صاحب عیار ما نرسد • بریسی بزم صاحب عیارمزک سکه‌سنه
ایرشمز یعنی اکا معادل اولمز • هزار نقش برآید ز کلک صنع و یکی • صنع قلمندن
بیک نقش ظاهر اولور و بریسی • بدلپذیری نقش نگار ما نرسد • بزم نگارمز
نقشنک دلپذیرلکنه ایرشمز بو بیتلردن مراد حبیب اگر اولمق روشندر مرشد
اولمق جایزدر صاحب عیار اولمسی صاحب صحبت اولمسی در حبیب اگر
مراد اولنورسه صاحب طریقت اولمسی در مرشد مراد اولنورسه • دلا ز طعن
حسودان مرنج و واثق باش • ای کوکل حسودلرک طعنندن انجنمه و حقک لطفنه
اعتماد ایدیجی اول • که بد بخاطر امیدوار ما نرسد • که بزم امیدلو خاطرمزه
ضرر ایرشمز • دریغ قافلهٔ عمر کانچنان رفتند • حیف عمر قافله‌سنه که
انجلین کتدیلر • که گرد شان بهوای دیار ما نرسد • که انلرک غباری بزم
دیارمز هواسنه ایرشمز یعنی عمر تکرار رجوع ایلمز • چنان برای که اگر خاک
ره شوی کسی را • انجلین دیرل که اگر خاک ره اولورسن کیمسه • غبار خاطری
از رهگذار ما نرسد • بزم رهگذارمزدن بر غبار خاطر ایرشمیه حاصل معنی
حسن زندگانی زیاده لازم و خوب ایدکنی اشعار در • بسوخت حافظ و ترسم که
شرح قصهٔ او • حافظ یاندی و قورقرم که انک غصه‌سی شرحی • بسمع پادشه
کامکار ما نرسد • بزم مرحمتلو پادشاهمزک قولاغنه ایرشمیه مراد کنه
پادشاهی اولمق روشندر • وله ایضا • نفس باد صبا مشک فشان خواهد
شد • باد صبانک نفسی مشک فشان اوله‌جق کرکدر • عالم پیر دگرباره

فعلاتن فعلاتن فعلن

جوان

جوان خواهد شد • پیر عالم کرد جوان اوله‌جق کرکدر • ارغوان جام
عقیقی بسمن خواهد داد • ارغوان عقیق رنکلو جامی سمنه ویره‌جکی کرکدر
چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد • نرگسک چشمی شقایقه ناظر اوله‌جق
کرکدر مراد موسم بهار ایرشمک ایله عالم بنه لطیف اولدیغی بیان در •
این تطاول که کشید از غم هجران بلبل • بو ظلمی که بلبل فراق غمندن ها
چکدی • تا سراپردهٔ گل نعره زنان خواهد شد • گل سراپرده‌سنه دکن
نعره زنان کیده‌جک کرکدر • گر ز مسجد بخرابات شدم خرده مگیر • اگر مسجددن
میخانه‌یه کتدمسه عیبله • مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد •
وعظ مجلسی درازدر و زمان کچه‌جک کرک یعنی نیجه‌که کرک درمراد مرشدک برزخ
وصال میسر اولمیوب ترغیب بلکه حقیقت لازم ایدکنی بیان در • ای دل
ار عشرت امروز بفردا فکنی • ای کوکل اکر بوکونک عشرتنی یارینه براغه‌سن
مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد • نقد بقا سرمایه‌سنه کیم ضامن اوله‌جق
کرکدر مراد فرصتی فوت اتمکه تنبیه در • ماه شعبان منه از دست
قدح کین خورشید • شعبان آینده قدحی الدن قومه زیرا خورشید که مراد
قدحدر • از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد • رمضان بیرامی
کیجه‌سنه دکن نظردن کیده‌جک کرکدر مراد رمضانده اعتکافه کروب کلمات
عشقدن فراغت اتدکلرن بیان در • گل عزیزست غنیمت شمرید
صحبتش • گل عزیزدر انک صحبتنی غنیمت صایکوز • که بباغ آمد از این راه
و ازان خواهد شد • زیرا بو یولدن باغه کلدی و اول یولدن کیده‌جک کرک
ازین راه‌دن مراد وجود و ازان راه‌دن مراد عدمدر کلمک زیاده بی بقا
ایدکن اشعار در عزیز لفظیله تکمیل معناسنه در • مطربا مجلس انست غزل

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

خزان وشر و دد • ای مطرب اثنی مجلسی در غزل ادی وایرلر • چند گویی که چنین
وحش وخیبان خواهند شد • بچه بر دیرسن که بو یله کتدی واوبله کتسه گرک در
مراد کلامی فایع ایله وقتی ضایع ایتمه معقول وکل ایدکن بیان در • حافظ از
بهر تو آمد سوی اقلیم وجود • حافظ وجود اقلیمینک جانبنه سندن اوتری کلدی
قدمی نه بودا عشق که روان خواهند شد • اکنون وداعنه برقدم قوکه گتسه گرکدر
خطاب مرشد در ولم ایضا بکلک مشکین تو روزی که زما یاد کند •
سنک مشکین قلمک بر کون که بزدن یاد ایده • ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند •
اکی یوز بنده آزاد ایتمک ثوابن ایلدر خطاب مرشد در • بر ورق کاغذ ایله
یارینی یاد ایدیجک • بو ثوابی بو قدر بیک قولی آزاد ایدیجک • قاصد حضرت سلمی که
سلامت باد ش • سلمی حضرتنک قاصدی که اکه سلامت وصحت اولسون • چه
شود گر بسلامی دل ما شاد کند • نه اولور اگر بر سلام ایله بزم کوکلمزی شاد ایده
مراد معشوق حقیقی طرفندن آشنالق ظهورنی طلب در • یارب اندر دل آن
خسرو شیرین انداز • یارب اول شیرین خسروک قلبنه القا ایله • که برحمت
گذری بر سر فرهاد کند • که مرحمت ایله فرهادک باشی اوزره بر گذر ایلیه •
حالیا عشوه چشم تو زبنیادم برد • شدی سنک چشمک شیوه سی بنی بنیاد
مدن القدی • تا دگر باره حکیمانه چه بنیاد کند • عجب که وحکیمانه بنیاد ایدر خطاب
مرشد اولمق روشن در که ریاضت ایله طالب عشق اولنک وجودنی افنا ایدر
بعده آهسته آهسته فیض ایله آباد ایدر خطاب خدایه اولمغه جایز در که چشمدن
مراد ذات اولور • گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنیست سنک پاکی ذاتک
بزم مدحمزدن مستغنی در • فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند • مشاطه نک فکری
خداداد حسنه نه ایلر یعنی اکه احتیاجی یوقدر ع حاجت مشاطه نیست روی دلارا مرا

خطاب مرشد

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

خطاب مرشد در • امتحان کن که بسی گنج مرادت بدهند • امتحان ایله که سکا
چوق مراد گنجنی ویررلر • گر خرابی چو مرا لطف تو آباد کند • اگر سنک لطفک
بنجلینی بر خرابی معمور ایدن مراد لعل الله لا یضیع اجر المحسنین حسبچه
هر کیم که بر بیچاره نک مرادینی حاصل ایلیه حق تعالی حضرتی لطفندن انک بچه
مقصودینی حاصل ایدر دیمکدر • شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد •
پادشاهه یوز ییللق طاعت و زهددن یک در • قدر یکساعته عمری که در او
داد کند • بر عمرک انده بر ساعت مقداری عدل ایده ساعتده اولان مقدار
ایچون در • زان بزدیم بمقصود خود اندر شیراز • شیرازده کند و مقصودمزه
یول التدک • خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند • خرم اول کون که حافظ
بغداده کیده مراد وطن اصلی سنک عزت بولمنه غربت لازم ایدوکن بیان در
ولم ایضا بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید • سنک بو یکی هر کیم که
باد صبادن اشتدی • از یار آشنا سخن آشنا شنید • آشنا یاردن ا
آشنالک سوزنی اشتدی خطاب مرشد در • ای شاه حسن چشم
... کذا ... ای حسن پادشاهی گدانک حالنه نظر ایله • کین گوش
بس حکایت شاه و گدا شنید • زیرا بو قولاق چوق شاه وگدا حکایتنی ا
اشتدی • تا یی بنابک چنگ نه امروز میخوریم • برشرابی چنک آوازی
ایله بوکون ایچمز یعنی همان بوکون شروع اتمدک • بس دور شد که
گنبد چرخ این صدا شنید • چوق دور اولدی که چرخ قبه سی بو صدای

استندی مراد عشق الهی نک ظهوری تمام زمان قدیم دن ایدوکن بیان در • ما باده
زیر خرقه نه امروز می کشیم • بر شرابی خرقه التنده بوکون چکمز یعنی بو که جهان
بوکون شروع ایتدک • صد بار پیر میکده این ماجرا شنید • مرشد کامل
بوز کره بو ماجرای اشتدی مراد عشق الهی کاه زیاده ظهور اوزره ایدوکن وکاهی
تمام مستور اولدیغن بیان در • رهبر خدا اگر عارف سالک بکس نگفت • خدا انک
ستارنه که عارف سالک کیسه دیمدی عارف سالک دن مراد بونده حضرت
علی ایدوکی زیاده شایع در • در حیرتم که باده فروش از کجا شنید
حیرتده ایم که باده فروش قنده ن اشتدی باده فروش دن مراد بونده حبیب
اکرم در رسول صلی الله علیه وسلم که معراج شریف کیجه سی حق تعالی حضرتی
ایله کندو مابینده اولن اسرار دن حضرت علی یه براکی سر دیمش ایدی حضرت
علی تحمل ایدمیوب انی بر چاهه سویلمش اولدی اتفاقا غزایه وارب
آب بولنمد غندن بو حبیب اکرم صحابه دن بعضن کیمسه یی صویه کوندردی کلوب
اول چاه دن صو چکدیلر آب یرینه قان کلدی بو حالی حبیب اکرمه بیان ایتدکلر
که اگر دیدن حضرت علی نک بو حاله مطلع اولدیغی نته کم منطق الطیرده مذکور در
مثنوی مصطفی جایی فرود آمد براه • گفت آب آرید لشکر را از چاه •
رفت مردی باز آمد با شتاب • گفت پر خونست چاه و نیست آب
گفت پنداری ز درد کار خویش • مرتضی در چاه گفت اسرار خویش
چاه چون بشنید آن تابش نبود • لا جرم چون خون شد و آبش نبود •
و بو معنی دن قطع نظر عارف سالک دن مراد مرید عاشق و باده فروش دن
مراد مرشد کامل اولمق ممکن در • محرم اگر شدم ز سر کوی او چه شد •
انک سر کوینده اگر محروم اولدم ایسه نه اولدی • از گلشن زمانه که بوی

وفا شنید • زمانه گلشننده کیم وفا رایحه سنی اشتدی • یارب کجاست محرم
رازی که یک زمان • یارب بر محرم راز قنده در که بر زمان • دل شرح آن
دهد که چه گفت و چها شنید • کوکل انک شرح ویره که نه دیدی و نه اشتدی
مراد هر کیسه اسرار عشقی فاش ایتمک معقول و کل ایدوکن اشعار در • ساقی
بیا که عشق ندا میکند بلند • ای ساقی کل که عشق بلند یعنی آشکار ندا ایدر
آنکس که گفت قصه ما هم ز ما شنید • که اول کمسه که بزم قصه مزی اشتدی
بنه بزدن اشتدی • خوش میکنم بباده مشکین مشام جان • جان مشامنی
باده مشکین ایله معطر ایدرم • کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید •
زیرا صومعه نک دلق پوشندن ریا رایحه سنی اشتدیم مراد ارباب ریادن
مشام جانه ایرشن رایحه یی عشق الهی ایله ازاله ایدرم دیمکدر بو وجهی
جایز در عشقه نسبت ایدرم زیرا از هر مرتبه مشعوق قالب کمسه ده ریا مقرر در
بو وجه اوزره شنیدا شیدلری معناسنه اولور و شنیدجی کندوسی اولماز •
پند حکیم عین صوابست و محض خیر • عاقلک پندی عین صواب و محض
خیر در • فرخنده بخت آنکه بسمع رضا شنید • مبارک بختلو اول کسه که
رضا قولغی ایله اشتدی • هر شام تا جوابی منی و دل شمال گفت • هر
اخشام بنم تا جوابی دکولکمک تا جواسنی باد شمال ویردی • هر صبح گفت
دکولیم نی و او صبا شنید • هر صباح بنم گفت کوبی دکولکمک گفت کوبی
باد صبا اشتدی • حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس • ای حافظ
سنک وظیفنک انجق دعا دیمک در • در بند آن مباش که نشنید یا شنید •
اول قیدده اولمه که اشتمدی یا اشتدی ولہ ایضا خستگان را چو
طلبت باشد و قوت نبود • خسته لرک چون طلبی اوله و قوتی اولمیه •
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

کر تو بیداد کنی شرط مروت نبود • اکر سن ظلم ایدرسن مروته لایق
اولماز خطاب مرشده در خستکان دن مراد فیضه رسوخ بولمامش مریدلردر • تا
جفا از تو نه بینم و نگوییم که تو خود نپسندی • سندن جفا کورمیه‌یم و سن خود
بکنمز سن • آنچه در مذهب اهل طریقت نبود • اول نسنه‌یی که طریقت پیرلرینک
مذهبنده اولماز مراد مرشدک جفادن منع در • چون طهارت نبود کعبه و
بتخانه یکیست • چونکه پاکلک اولمیه کعبه و بتخانه بر یعنی برابردر • نبود خیر
در آن خانه که عصمت نبود • خیر اولماز اول خانه‌ده که پاکلک اولمیه مراد
تطهیر جنان تطهیر مکاندن اهم ایدوکن بیان در • تا با فسون نکند جادوی
چشم تو عدو • مادام که سنک ساحر چشمک افسون ایله جادولیه • نور
در شوق ندهد شمع محبت نبود • محبت شمعنک یا عشقنک نوری اولماز مراد مرشد
دن نظر معاونت طلبی در • خیره آن چشم که آبش نبرد گریه عشق • خیره در
اول چشم که گریه عشق انک آبنی التمیه یعنی عشقدن گریه اتمیه چشم بی نور
تیره آن دل که درو نور محبت نبود • تیره در اول قلب که انده محبت نوری
اولمیه بو معنی دن قطع نظر خیره و تیره اولسون معنی معناسنه دخی جائز در
اوله کوره است وجه ثانی‌یه کوره بادعا در خیره تممشی و اوتمیش
ویورغون و هرزه و بد اندیش و لجوج که اما بو نوع معنای اول مراد
در تیره قره کوز و بولنق و طنق معناسنه در • دولت از مرغ همایون
طلب و سایهٔ او • دولتی مبارک مرغ دن وانک سایه‌سندن طلب ایله •
زانکه با زاغ و زغن شهپر دولت نبود • زیرا زاغ و زغن ایله دولت شهپری
اولماز شهپر قنادک ایریلری کبی مطلق قناد معناسنه استعمال اولنور مراد
ظاهری بدبختلردن دولت و سعادت طلب ایلمه دیمکدر مراد باطنی مرشد
کوتندن اولمیان شیخ دن ارشاد و عشق الهی طلب ایلمه دیمکدر • عشق نو گرد

رفتن

عصمت پاکلک

طلب بوینده در جائز در

زغن چیلاق

۱۶۷

زاغ قرغه

زنار رشتهٔ خود با خبرم • سنک عشقک بنی کند و اصلمدن خبردار ایلدی
آن معاد که مددکاری دولت نبود • اول اولسونکه دولت معاونتی
اولمیه خطاب خدایه در • گر مدد از مددی همت ظلم عیب مکن • اکر بن
میخانه‌دن همت طلب ایدرسم عیبلمه • پیر ما گفت که در صومعه همت نبود •
بزم مرشدمز دیدیکه صومعه‌ده همت اولماز زیرا همت عاشقلری درکاه
ده دکلدر • حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه • ای حافظ علم و ادبه
چالش زیرا شاه مجلسنده • هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود • هرکیمکه
ادبی یوقدر مصاحبته لایق اولماز مراد الادب صورة العقل حسبنجه کشیه
ادب لازم ایدوکن بیان در **وله ایضا** همای اوج سعادت بدام ما افتد •
سعادت اوجنک همای بزم داممزه دوشه • اکر ترا گذری بر مقام ما افتد •
اکر سنک بزم مقاممزه برکذار دوشه خطاب خدایه در مراد اکر تجلی الهی واقع
اولوراسه سعادت و رفعت و وصول بولورم دیمکدر • حباب وار بر
اندازم از نشاط کلاه • حباب کبی کلاهمی هوایه اترم سرورمدن
اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد • اکر سنک یوزکدن بزم جاممزه عکسی
دوشه مراد اکر تجلی ذاتدن قلبمه بر پرتو ایرشه تمام مسرور اولورم
دیمکدر • شبی که ماه مراد از افق طلوع کند • هر کیجه که مراد آیی افقدن
طلوع ایده • بود که پرتو نوری بجام ما افتد • اولکه بر نور شعله‌سی بزم
جاممزه دوشه حاصل معنی عزیزلره تجلی و فیضدن بهره ایرشه • کنج
اولکه بزه دخی بر حصه ایرشه دیمکدر • ملوک را چو ره خاکبوس این
در نیست • پادشاهلره چونکه بو قپونک خاکبوسنه یول یوقدر • کی
اتفاق مجال سلام ما افتد • بزه سلامه مجال اتفاقی نیجه دوشر ایمش

خطاب خدایه در مراد جناب قدسک زیاده علوی بیان در • چو من جان فدای
لب تو شد خیال می‌بستم • چونکه جان سنک لبکه فدا اولدی خیال بغلدم •
که قطره‌ای ز زلالش بکام ما افتد • که انک زلالندن بر قطره بزم طاغمزه
دوشه زلالش ده اولان ضمیر غایب به راجع در که مراد حضرت کلام الهی دن
متمتع اولمقدن کنایتدر • خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز • سنک
زلفک خیالی ایتدی که جانی وسیله ایله • کزین شکار فراوان بدام ما افتد • زیرا
بوشکاردن بزم داممزه دوشر خطاب خدایه در حاصل معنی اسرار الهیه دامنه
دافع جان نثار اولدغن بیان در • بنا امیدی ازین در مرو بزن فالی بو
قپودن امید سزلق ایله کیتمه بر فال اور • بود که قرعهٔ دولت بنام ما افتد •
اولکه دولت قرعه‌سی بزم نامیمزه دوشه مراد طاعت دن سکا بر حالت
کشف اولمقدن نا یوس اولمه همان طاعتکده اول دیکدر مثنوی مپندار از آن
در که هرگز نبست • که محروم گردد هر آورد دست • محالست اگر سر بر این
در نهی که باز آیدت دست حاجت تهی • ز خاک کوی تو هر که که دم زند حافظ
سنک کوینک خاکندن هر قچن که حافظ دم اوره • نسیم گلشن جان در مشام ما افتد •
جان کلشنک رایحه‌سی بزم مشامیمزه دوشر یعنی ایر شور حاصل معنی صفات باری دن
واسرار الهیه دن سوز ایتسم مشام جان انک لطافتندن متعطر اولور دیمکدر خطاب ره
خدایه در وله الصبا دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند • دون کیجه
سحر وقتی باکه غصه دن نجات ویردیلر • واندران ظلمت شب آب حیاتم دادند •
واول ظلمات شبده باکه آب حیات ویردیلر مراد طاعت سببی ایله وصال حاصل
میسر اولوری دیر غمناک ایدم سحر وقتی بنی اول غصه دن خلاص ایدوب آب حیات
ابدی صونه بیلیرکه انک سببی ایله فرقده دل لکدن قورتلدم دیمکدر آب حیات دن

بسته دماما
خطاب الجود در
مرو بزن خافرو در
فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن
کوی فلق

مراد نفحهٔ الهیه وجلابهٔ رحمانیه در که وصاله وسیله در • بیخود از شعشعهٔ پرتو
ذاتم کردند • پرتو ذات شعشعه سندن بنی بیخود ایلدیلر • باده از جام
تجلی صفاتم دادند • تجلی صفات جامندن باکه باده ویردیلر تجلی اوج در
بری تجلی افعال بری تجلی صفات وبری تجلی ذات در که انلردن بو اعلادر
حاصل معنی بو اکی تجلی دن صکره تجلی ذاته وصول بولدغن بیان در • چه
مبارک سحری بود وچه فرخنده شبی • نه مبارک بر سحر ونه قتلو بر شب ایدی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند • اول قدر کیجه‌سی که باکه بو تازه براتی
ویردیلر مراد بیت سابقده اولان احسانی تذکر در تمام حظلندقلری ورنادی
سرور زندن • هاتف آن روز بمن مژده این دولت داد • هاتف باکه اول
کون بو دولت مژده‌سنی ویردی • که بدان جور وجفا صبر وثباتم دادند •
که اول راه عشقده اولان جور وجفایه باکه صبر وثبات ویردیلر • بعد ازین
روی من وآینهٔ وصف جمال • بوندن صکره بنم یوزم ووصف جمال آینه
سی یعنی سوزلرمک صکره نظرم بو که در • که در آنجا خبر از جلوهٔ ذاتم دادند •
زیرا باکه انده جلوهٔ ذات دن خبر ویردیلر مراد تجلی صفاته سبب اولان تجلی
ذاته اصل اولور دیمکدر • من اگر کامروا گشتم وخوشدل چه عجب •
اگر بنم مرادم حاصل اولدی ایسه وخوشدل اولدم ایسه نه عجب • مستحق بودم
واینها بزکاتم دادند • مستحق ایدم وبونلری باکه زکات دیو ویردیلر حاصل
معنی فیاض ده بخل یوق در بر کم استحقاق ایله حاصل ایدر مرحوم اولمازه دیمکدر
اینهمه شهد وشکر کز سخنم میریزد • بو ده کلی شهد وشکر که بنم سوزمدن
دوکیلور • اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند • اول صبرک اجریدر که
اول شاخ نبات دن ویردیلر شاخ نبات دن مراد کندو اقلیمی ادلمقدر دوشدی

شنیدن دوره
ان یار ... ما ... طارت

صبرون مراد معروف آجی اودت اولمق اولیدر که فارسیده بانك
سکون ایله درکه لغت حلیمی ده بویله در و صبر مصدر اولمق جایزدر • منم
همان روز بد بیدم که ظلم ضو ایهم یافت • یعنی همان اول کون کوردم که ظلم
بولسم کرك • که نیز افسوس عدو صبر و ثباتم دادند • که دشمنك حیف و تحسر
باکه صبر و ثبات ویردیلر عدودن مراد نفس و شیطان اولمق زیاده روشن در
بیت • مردان راحت که رایی بره • وزنیت دشمنانم پناهی بدن •
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود • حافظك همتی و سحرخیزلرك نفسلری
ایدی • که زبند غم ایام نجاتم دادند • که ایام غمنك بندندن بکا نجات
ویردیلر ولە ایضا • کنج مخزن اسرار همانست که بود • مخزن اسرار
کوهری همان اولدر که ایدی یعنی اوکلکی کبی در • حقه مهر بدان مهر و نشان
که بود • محبت حقه سی اول مهر و نشان ایله درکه ایدی مراد عهد الستده
واقع اولان اسرار و محبت دن مرتبه ناقص اولمدی دیکدر • عاشقان
زمره ارباب امانت باشند • عاشقلر ارباب امانت زمره سیدر
لاجرم چشم گهربار همانست که بود • لاجرم کهربا عدرجی یعنی کریه ایدجی
چشم همان اولدر که ایدی امانتدن مراد درد درکه انسان قبول اتمشدر
عشق دکلدر نته کیم شیخ عطار منطق الطیرده تعیین اتمشدر که فلك ده عشق
وار در اما درد یوقدر مثنوی • قدسیان را عشق هست و درد نیست
درد را جز آدمی در خورد نیست • هر کرا در عشق محکم شد قدم • بر
گذشت از کفر و اسلام هم • از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح
باد صبادن صور که دکلی کیجه صباح وقتنه دکن بزه • بوی زلف تو
همان مونس جانست که بود • سنك زلفك رایحه سی همان جانك

مونسیدر که ایدی خطاب خدایه در • طالب لعل و گهر نیست وگرنه خورشید
لعل و کهره طالب یوقدر یوخسه خورشید • همچنان در عمل معدن و کانست که
بود • انجیلین معدن و کان عملنده درکه ایدی یعنی طالب فیض یوقدر یوخسه
فیاض ده بخل یوقدر • رنگ خون دل ما را که نهان میداری • بزم خون دلمز
رنکنی که نهان طوترسن • همچنان در لب لعل تو عیانست که بود • همچنان
سنك لب لعلکده عیاندر که ایدی خطاب خدایه در • کشته غمزه خود را
بزیارت بی آی • کشته غمزك مقتوللرنك زیارتنه کل • زانکه بیچاره همان
دل نگرانست که بود • زیرا که بیچاره همان ناظر و منتظر در که ایدی حافظا
باز نما قصه خونابه چشم • ای حافظ چشمك قانلو یاشی قصه سنی کرو
کوستر • که درین چشمه همان آب روانست که بود • زیرا ابوار ماتم اول آب
روان ده کلدرکه ایدی مراد چشمدن آب قانلو خون الاعلیه دیکور جوی دن
مراد چشمی در ولە ایضا درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد •
دوستلق درختنی دیك که کوکل مرادی میوه سنی کتورر • نهال دشمنی برکن
که رنج بی شمار آرد • عداوت فدانی قوپر زیرا عدوسز رنج کتورر مراد دوستی
لقدن قاچن و عداوتن وارایه دکن بیان در • چو مهمان خراباتی بعزت باش
با رندان • چونکه میخانه نك مهمانی سن رندلره عزت ایله اول • که درد سر
کشی جانا کرت مستی خمار آرد • زیرا باشن آغریسنی چکرسن ایه جان
اکر بو مستلك خمار کتورر حاصل معنا چونکه طالب عشق سن عشاقه عزت
ایله که اکر عالم قبضه و وعده سن اکر سکا درمان ایلر و دیکر رست لکدن
مراد عالم بسط در خمار دن مراد عالم قبض در • شب صحبت غنیمت
دان که بعد از روزگار ما • مصاحبت کیجه سنی غنیمت بیل زیرا بزم

دوستی

زمانه‌دن شکوه • بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد • فلک
چوق دورایلر چوق لیل و نهار کتورر • بهاری دار لیلی را که مهر ماه وز نکهت
لیلی‌نک قلبنه القا ایله که مجنونه اوغرایه • بهار عمر خواه ای دل وگرنه این چمن هر
سال • عمر بهاردن یعنی عمر اوزونلغی استه ای کوکل یوخسه بو چمن که مراد دنیادر
هر ییل • چو نسرین صد گل رعنا و چون بلبل هزار آرد • نسرین کبی یوز گل رعنا
و بلبل کبی هزار کتورر هزارده ایهام واردر ب سرو ما را بهر زمانی دل میکشد
سوی دگر • چون گل رعنا که دارد هر طرف روی دگر • خدا را چون دل ریشم قراری
بست با زلفت • چون بنم مجروح کوکلم سنک زلفک ایله برقرار بغلدی الله ایچون
بفرما لعل نوشین را که زودش باقرار آرد • لذیذ لبکه بیور که انی تیز قراره
کتوره • حاصل معنی مرشددن کلمات عشق ایله خواطردن خلاص طلب ایتمکدر
ز کار افتاده‌ای دل که صد من بار غم داری • تحملدن قالمشسن ای دل زیرا
یوز بطمن غم یوکنی طوتمشسن • برو یک جرعه می درکش که در حالت بکار آرد
یوری بر جرعه می چک که سنی فورا ایشه کتورر حاصل معنی دنیا غملری سنی مرده‌دل
ایدوب طاعت و عملدن قوتمشدر اول بر مرشددن بر فیض حاصل ایله که طاعته انکله
سکا شوق ویره دیمکدر • درین باغ از خدا خواهد دگر پیرانه سر حافظ • بو باغده
کر خدادن استر پیرلک وقتنده حافظ • نشیند بر لب جویی و سروی در کنار
آرد • بر ارماق کنارنده اوتوره و بر سروی کناره کتوره باغدن مراد دنیادر لب
جویدن مراد توحیددر سرودن مراد مرشددر که اندن مستفیض اولوب عشق الهی
نک حصولنه سعی ایدر • **وله ایضا** • ز نظربازی ما بیخبران حیرانند • بزم
نظربازلغمزدن بیخبرلر حیرانلردر • من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند
بن بویله‌یم که کوستردم کر وانلر بیلورلر اگرکه اعتقاد وانسونلر اگرکه اعتقاد ایتسونلر

فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

گل رعنا گل محمدیدر که ایچ یوزی قزل و طاشره‌سی صاریدر

در حال بونده فوری معناسنه‌در آخوندک تا خطاب ایچوندر

سروی دنیا و عبرت ایچوندر

حیرانند ده اولان ادات جمع است معناسنه دخی جایزدر • عاقلان نقطهٔ پرگار
وجودند ولی • عاقللر وجود پرکارنک نقطه‌سیدر اما • عشق داند که درین
دایره سرگردانند • اهل عشق بیلور که بو دایره‌ده سرگردانلردر یعنی عالمک
انتظامی اگرچه عقلا ایله‌در لکن عشق الهیدن بیخبرلردر • لاف عشق و گله
از یار زهی لاف دروغ • عشق لافی و یاردن شکایت زهی دروغ لاف بونده
استهزا ایچوندر • عشقبازان چنین مستحق هجرانند • بوکبی عاشقلر هجرانه
مستحقلردر یعنی بونک کبی عاشقلر وصاله لایق دکلدر ب نمی‌توان بجفا
قطع دوستداری ما • گر از جفای تو بیشست با تو یاری ما • عهد ما لب شیرین
دهنان بست خدای • الله تعالی حضرتی بزم عهدمزی شیرین دهنلرک لبی ایله
بغلدی بو وجه دخی جایزدر لبنه بغلدی • ما همه بنده و این قوم خداوندانند
بز دوکلمز بنده‌ایز و بو قوم افندیلردر شیرین دهنلردن مراد اولیاء الله در
ب ز دست ما اگر پابوس خوبان بر نمی‌آید • همین دولت که خاک پای
ایشانیم بس ما را • مگرم چشم سیاه تو بیاموزد کار • مگر سنک سیاه چشمک
باکا ایش اوکرده • ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند • یوخسه مستورلکه
و مستلکه دوکلی کسه قادر اولمازلر یعنی ستری لازم اولنی ستر ایتمک و ظهوری
لازم اولنی اظهار اتمک سنک چشمکدن اوکرنمک کرکدر زیرا بو حالت سنک چشمکده
واردر جلوه‌گاه رخ او دیدهٔ من تنها نیست • انک رخنک جلوه‌گاهی یالکز
بنم چشمم دکلدر • ماه و خورشید همین آینه میگردانند • ماه و خورشیده دخی
بو آینه‌یی دوندررلر یعنی بونلرده دخی انک رخنک جلوه‌گاهی و مظهریدر حاصل معنی
هیچ شئ یوقدر که انک حسنه آیینه اولمیه دیمکدر • گر شوند آگه از اندیشهٔ
ما مغبچگان • اگر بزم فکرمزدن مغبچه‌لر آگاه اوله‌لر • بعد از این خرقهٔ صوفی
بگرو نستانند • بوندن صکره صوفینک خرقه‌سنی رهنه آلمازلر مغبچه‌لردن مراد

اولیا را بسه در خرقه دن مراد وجودی در رحمه الاز و یکدن مراد مریدلکه مقبول
اهمزلر و بکدر بو سوزدن مراد صوفیلر طعنی در • مغبچان بینیم و هوای می و مطرب
دارزیم • مغلس لر خرابه وی و مطرب آرزوسنی طوتارز • آه اگر خرقه پشمین بگرو
بستانند • آه اگر پشمین خرقه یی رهنه الیه لر حاصل معنی بزده عشق و مرشد بو
هوبی واردر لیکن استعداد مزید قدر اگر بو وجود و عجب ایله بزی مقبول ایتمزلر
جالزنجه اولور دیکدر • گر بشنو معنکه ارواح برده بویی تو باد • اگر باد سنک
بو بکی روح لر سیرانکا حصه ایلده • عقل و جان گوهر هستی بنثار افشانند
عقل و جان وارلق گوهرنی نثار اسلوبی ایله صاچرلر خطاب خدایه در • وصل
خورشید ببشبه پره اعمی نرسد • آفتابک وصالی کور یراسه یه ایرشمز کردن
آیینه صاحب نظران حیرانند • زیرا بو آیینه ده صاحب نظرلر حیرانلردر مراد
بودرکه وصال جانان عبارده • یعنی میسر اولور که معقولان بونعم متحیرلر در بعض
نسخ ده بویله واقع اولمشدر • وصف رخساره خورشید زخفاشی مپرس
معنی اکمه کوره اولور • زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد • زاهد اگر حافظک
عاشق لغنی فهم ایلمیه نه اولور • دیو بگریزد از ان قوم که قرآن خوانند • شیطان
فحراول قومدن که قرآن اوقورلر یعنی زاهدک اهل عشقه ضرری اولماز • والصا
دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند • دون کیجه کوردم که ملائک میخانه قپوسنی
اوردیلر • گل آدم بسرشتند و بپیمانه زدند • آدمک کلنی یوغوردیلر و پیمانه یه
اوردیلر دوش دن مراد روز ازل در ده بدیم بونده دانستم معناسنه در الم تر
کیف ده اولان فعل کبی که اصحاب فیل قصه سندن حق تعالی حضرتی حبیب اکرمه
خبر ویردیکی کره • الم تعلم دیدی الم تر دیدی که خبر صادق ایله دیده حاصل
اولان علم قدر علم حاصل اولدوغی ایچون دیدم بونده بو معنایه در مصراع اول دن مراد
ملائکه عبادت و تسبیح دعوسنی ایتدکلرندن بیان در نته کیم بو آیت کریمه آنی بیان

ایدر

ایدر • واذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة قالوا اتجعل
فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک
قال انی اعلم ما لا تعلمون • مصراع ثانی دن مراد حق تعالی حضرتی انسانی ظهور
اتدوکی بیان در زیرا پیمانه یه اوردیلر دیک شرابه باتوردیلر یعنی عشقه غرق ایتدیلر
دیمکدر بو نیا پیمانه قدح معناسنه در که شرابک ظرفی در صیغه جمع تعظیم ایچوندر
وصفت جمال و جلال مرآتی اولدوغی اعتبار ایله اولمق جائزدر فارسیده تثنیه
وجمع برابردر • ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت • عالم ملکوتک عفاف و ستر
حرمنک ساکنلری یعنی ملائکه عفاف فتح عین ایله پاکلک معناسنه در • با من
خاک نشین باده مستانه زدند • بن خاک نشین ایله باده مستانه اوردیلر
یعنی محبت و عبادتده ایلک مرتبه سنه وصول بولدم • آسمان بار امانت نتوانست
کشید • آسمان یعنی اهل آسمان امانت یوکنی چکمکه قادر اولمدیلر • قرعه کار
بنام من دیوانه زدند • کار قرعه سنی بن دیوانه نک نامنه اوردیلر یعنی امانتی
بز قبول ایلدک • انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا • من دیوانه
ذکری ظلوم وجهول اعتباری ایله در • شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد •
خدایه شکر که بنم ایله انک اورتاسنده صلح دوشدی ضمیر غایب خدایه راجع در •
حوریان رقص کنان ساغر شکرانه زدند • حوریلر رقص ایدرک شکرانه ساغرنی
اوردیلر حاصل معنی • فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه • حسبحه حق
تعالی حضرتی • ربنا ظلمنا انفسنا • دعا حکمه آدمک توبه سنی قبول ایتدوکندن
حوریلر شکر ایتدوکی بیان در • ما بصد خرمن پندار ز ره چون نرویم • بز بو
پندار خرمنی ایله یولدن نیجه کتمیه لم یعنی نیجه آزمیه لم • چون ره آدم بیدار بزدیک

بیک دانه زدند • چونکه بیدار و خبردار آدمک یولنی بر دانه ایله اوردیلر
مراد چونکه آدملر عصیان سببی ایله یولی اوردلری بو قدر گناه ایله بزم حالمز
نجه اولور دیو کندو حالمزدن شکایت در • جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه •
یتمش ایکی ملتک جمله سنک جنکنی عذرنی قبول ایله • چون ندیدند حقیقت ره افسانه
زدند • چونکه حقیقتی کورمدیلر افسانه یولنی اوردیلر یعنی چونکه حق باطلدن
فرق ایتدیلر باطلی اختیار ایتدیلر • آتش آن نیست که از شعلهٔ او خندد شمع
آتش اول دکلدر که شمع انک شعله سی اوزره کله • آتش آنست که در خرمن پروانه
زدند • آتش اولدر که پروانه نک خرمنه اوردیلر یعنی اگرچه ملکده عشق واردر
اما انسانده عشق و درد واردر • نقطهٔ عشق دل گوشه نشینان خون کرد •
عشق نقطه سی عاشقلرک کوکلنی خون ایلدی • همچو آن خال که بر عارض جانان زدند
اول خال کبی که جانانه نک عارضی اوزره اوردیلر مراد عذار دلبرده اولان خال عشاقک
جکرن خون ایتدوکی کبی عشقیدن برام سیر گوشه نشینلرک کوکلنی خون ایلدی دیکدر •
کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه نقاب • حافظ کبی کمسه فکر یوزندن نقاب چکمدی
یعنی رفع ایلمدی مصرع دن بعض نکشید یرنه نگشود واقع اولمشدر • تا سر زلف عروس
سخن شانه زدند • تا که سوز کلینلرینک زلفنی اوجنه شانه اوردیلر حاصل معنی
بودر که شعرا شعره شروع ایدلدن بری بر شاعر بویله لطیف شعر دیممشدر دیو افتخار
تغزل ایدر • وله ایضا • یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد • کسه ده یارلق
کورمزز یارانه نه اولدی • دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد • دوستلق نجه
نهایت بولدی دوستلره نه اولدی • آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست •
آب حیات بولاندی مبارک ایزلو خضر قنده در • گل بگشت از رنگ خود باد بهاران
را چه شد • گل کندی رنگندن دوندی بهارلر یلنه نه اولدی حاصل معنی عشق الهی سر

تلبم

بعض نسخه ده نقطه یرنه
نکته واقع اولمشدر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شانه طرق

یاری ده یا وحدت
ایچوندر

مجلسم تمام منقبض اودرفتی بر مرشد که آنی ارشاد ایده دیمکدر • کس نمی گوید که
یاری داشت حق دوستی • کسه دیمز که بر یار دوستلق حقنی طوتدی • حق
شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد • حق شناسلره نه حال واقع
اولدی یارانه نه اولدی • گوی توفیق و کرامت در میان افکنده اند • توفیق
وکرامت طوپنی اورتایه براقمشلردر • کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد
کسه میدانه کلمز سوارلره نه اولدی یعنی میاضده چوق لکن منقضه طالب یوقدر •
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخاست • بنجه یوز بیک گل آچلدی و مرغ
ترنم ایتمدی • عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد • عندلیب لرک
اوکنه نه کلدی هزارلره نه اولدی فیضک کثرتی وطالبک قلتنی بیان در • زهره
ساز خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت • زهره خوش دوزن دوزمز
وار ایسه انک عودی یانمی زیرا روی زمین ده اولان نشاط و طرب انک اثری
درکو یا اول یاندی که اصلا بر اثر پیدا دکلدر • کس ندارد ذوق مستی میگساران
را چه شد • کسه ده مستلک ذوقی طوتمازمی پرستلره نه اولدی یعنی طالب
عشق عاشقلره نه اولدی حاصل معنی بودر که روی زمین متغیر اولدغندن غیری
فلکده دخی تغیر واقع اولدی دیو مبالغه ایلر • لعلی از کان مروت بر نیامد
سالهاست • بنجه ییللردر مروت معدنندن بر لعل ظاهر اولمدی • تابش
خورشید و سعی باد و باران را چه شد • آفتابک یلدرامسنه و باد و بارانک
سعینه نه اولدی • شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار • بو دیار
یعنی شیراز شهرینک یارلر و مهربانلر یری ایدی • مهربانی کی سر آمد
شهریاران را چه شد • مهربانلق نجه نهایت بولدی شهریارلره نه اولدی
حافظا اسرار الهی کس نمی داند خموش • ای حافظ اسرار الهی بی کمسه بلمز

مستی ده یا
معدا ایچوندر

مهربانی ده یا
معدا ایچوندر

خاموش اول • از کبرپی پرسی که دوّر روز کار از آن چه شد • کیمدن صورسه
که روز کارلر دوره نه اولدی مراد بو احوال اسمه دن عبرتکه بلمز و بکدر
وله ایضا زاهی بزن که آهی بترسا زآن نتوان زد • بر پرده چالکر اکه
متوافق بر راه اورمق ممکن اوله یعنی بر پرده دن سر آغاز المه که سامع مشتاقندن
بالضروری آه ایده خطاب مطربه در که مراد مرشددر • شعری بخوان که با آن
رطل گران توان زد • بر شعر اوقی کر انک ایله رطل کران اورمق ممکن اوله حاصل
معنی بودرکه مرشده خطاب ایدوب ایدر شوق و برجی سوز سویله که مالکه انک
تمام فیض عشق ایرشه • بر آستان جانان گر سر توان نهادن • اکر جانانک
آستانی اوزره باش قومق ممکن اوله • گلبانگ سربلندی بر آسمان توان
زد • آسمان اوزره سربلندلک صداسنی اورمق ممکن در مراد بودرکه اکر جناب
قدسه وصول میسر اوله قدم آسماندن رفیع اولور • اهل نظر دو عالم در یک
نظر ببازند • اهل نظر بر نظرده ایکی عالمی ترک ایدرلر • عشقست و داو اول بر
نقد جان توان زد • عشق در و اول داوی جان نقدی اوزره اورمق ممکن در
یعنی نرد عشقده اول داو جانه اولمق کرک داو اوینون اوزره اولان داودر که
ترکیبی دخی داو در بعض نسخه ده یک نظر بر نه یک نذب واقع اولمشدر که
بر ایکی مناسبه نردک اصطلاحاتندن در نته کم مهر و مشتری نک بو بیت ایله
داو و نذب واقع اولمشدر مثنوی دکا دم از فغان حن داوی خواندست • بهی
آمد پیاپی داو او راندست • چه نقصان داشت مهر فغفر ما خاتم • ملک
مهکرد دردا وی تمامش • ببرد آن دو سه ساعت شاه والا • پیاپی بیتی
شش نذب از خصم عذرا • در خانقه نگنجد اسرار عشق و مستی •
خانقاه صفنا ز عشق ومستلک سرلری • جام می مغانه هم با مغان توان

زد

زد • مغ لره منسوب اولان می جامنی هم مغلر ایله اورمق ممکن در یعنی شراب
عشق عشاق ایله نوش ایتمک کرک مراد اسرار عشقی عشاق ایله سویلمک ممکن و
صوفی لر ایله ممکن دکل ایدوکن بیان در • بر عزم کامرانی حالی بزن چه دانی •
کامرانلق قصدنه بر فال اورنه بیلورسن • شاید که گوی فرصت زین میان
توان زد • شاید که بو اورتا ده فرصت طوبن اورمغه قدرت اوله حاصل معنی بودر که
بن عشق الهی نک حصولنه قادر دکلم دیو امید کسمه بر سعی ایله شاید که عون خدا
ایله مراد حاصل اوله • درویش را نباشد ترک سرای سلطان • درویشه
سلطان سراینک میلی و قدرتی اولماز • ما بیم و کهنه دلقی کاتش دران توان زد
بز وبر کهنه دلق کرکه آتش اورمق ممکن در • عشق و شباب و رندی مجموعه
مرادست • عشق و جوانلق و اطلاحی مراد مجموعه سیدر • چون جمله گشت حاصل
گوی از جهان توان زد • چونکه جمله سی حاصل اولدی جهاندن طوب اورمق
یعنی سعادت حاصل ایتمک ممکن در • گر دولت وصالت خواهد دری گشودن
اکر سنک وصالک دولتی بر قپو آچمق استه • سرها بدین تخیل بر آستان توان
زد • باشلری بو تخیل یعنی بو مناسبت ایله آستان اوزره اورمق ممکن در
خطاب خدایه در • شد رهزن سلامت زلف تو وین عجب نیست • سنک زلفک
سلامت یولن اورجی اولدی و بو عجب دکلدر • گر راهزن تو باشی صد کاروان
توان زد • اکر راهزن سن اوله سن یوز کاروان اورمق ممکن در خطاب خدایه
زلف دن مراد اسرار الهیه در که عاشق راه سلامتده مت دن کوی عشقه التمشی در
اسرار ده تاثیر بودر و ارقیاس ایله که ذاتده تاثیر بجه اولور زلف دن مراد
ظلمت کون اولمقدر احتمال در که معنی بویله اوله که چوق کسنک ضلالتنه سبب
اولدی • از شرم در حجابم ساقی لطفی کن • شرمدن حجابده ایم ای ساقی

بنم لطف ایله یعنی ملایمت کوستر • باشد که بوسهٔ چند بر آن دهان توان
زد • اوله که اول دهان اوزره بر قاچ بوسه اورمق ممکن اوله مراد مرشددن
فیض استعداد طلبی در • بر جویبار چشمم گر سایه افکند دوست • چشمم جویبار
اوزره اگر دوست سایه براغه یعنی تجلی ایده • بر خاک رهگذارش آب روان توان
زد • انک رهگذارینک خاکی اوزره آب روان اورمق ممکن در یعنی یولنی آب دیده
ایله صولادم • با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد • بو اوچ نسنه ایله سوزک
دادن ویرمک یعنی سوزک حقنی ادا ایتمک ممکن در • چون شمع شد معانی گوی بیان
توان زد • چونکه معانی جمع اولدی بیان طوپن اورمق ممکن در • قد خمیده ما را
سهلت نماید اما • بزم بو اکلمش قدمز سکا سهل و حقیر کورینور اما • بر چشم
دشمنان تیر از این کمان توان زد • دشمنلرک چشمنه بو کماندن تیر اورمق ممکن
دشمنلردن مراد نفس و شیطان اولمق روشن در ظاهر دشمنلر اولمق احتمال در
حافظ بحق قرآن کز شید و زرق باز آی • ای حافظ قرآن حقیچون که کذب
و ریادن گرو کل یعنی فراغت ایله • باشد که گوی دولت با مخلصان توان زد •
شاید که مخلصلر ایله دولت طوپن اورمق ممکن اوله مراد کذب و ریا ایله عشق الهی
حاصل اولمیوب اگر اخلاص لازم ایدوکن اشعار در ولها ایضا فراخی دگر باره
از دست برد • عشق بنی تکرار بی عقل و بی اختیار ایلدی • بنی باز بنمود حق را
دست برد • عشق بکا بیکر و باکر بهادرلق و غلبه و جرائت کوستردی که بنی
عقل معاشش طبقه سندن دفع ایلدی دستبرد غلبه و جلادت و بهادرلق
معناسنه استعمال در غلبت اولنمیه • هزار آفرین بر می سرخ باد • قرمزی
شرابه یعنی عشقه بیک تحسین اولسون • که از روی ما رنگ زردی ببرد • که
بنم یوزمدن صارولق رنکنی التدی میدن مراد عشق شرابی در که هر کمکه آنی نوش

ایچ

ایچ مخالفتدن خلاص بولور • بنازم بدستی که انگور چید • کوره نیم مرا لکه
انک انکورن دیردی • مریزاد پای که در هم فشرد • دو کلمسون یعنی چور
مسون مرا ایاق که آن صقدی بو سوز شرابه کوره در اما شرابدن مراد که عشق در
معقود عشق ظهوره کتورن کمسه دعا ایله در • مرا از قضا عشق شد سرنوشت
بکه قضادن عشق الهی سرنوشت اولدی • قضای نوشته نشاید سترد •
یازلمش قضایی محو ایتمک ممکن دکلدر • بشنود خوشه چاین خرمن عشق
همه عالم نمی ارزد بکاهی • مرنج ای دم زحکمت که در وقت مرگ • حکمتدن دم
اورمه زیرا مرگ حکمت ایله بیچاره گردکی جان ویرر مراد حکمت ایله موتدن
خلاص میسر دکل ایدوکن بیان در کرد مشهور طائفه در معناسنه لیکن بوندن
جاهل مراد در اکثری جاهل اولدغی اعتباری ایله نته کم شیخ ابو الوفا کردی
بیورمش در امسیت کردیا و اصبحت عربیا • که چنان زندگانی ممکن
در جهان • جهانده انجلین دیرلک ایله • که چون مرد پا بستی بگو بید مرد • که
چون اولمش اوله سن اولدی دیه لر • بروز اهرا خرده بر خاکمیز • یوری
ای زاهد بزم اوزرمزه عیب و نقصان طوتمه • که کار خدای نه کاریست
خرد • زیرا خدایه منسوب ایشی خرد و جزوی ایش دکلدر • شود مست
وحدت ز جام الست • جام الستدن وحدت مستی اولور • هر آنکو چو
حافظ می صاف خورد • هر اول کمسه که او حافظ کبی صافی شراب ایچه
مراد توحید حقیقی عشق الهی ایله حاصل اولور دیمکدر ولها ایضا
اگر شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد • خاطر که حزین اولمیجق لطیف شعر
ظهوره کتورر • یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد • بو معنیدن بر نکته
دیلدک و انجق اولور یعنی لطیف شعر دیمکه صفای خاطر لازم ایدوکن

خاطر حزین ایله برشعر دیدم که ایجق اولور • از لعل تو گر یابم انگشتری
زنهار • اگر سنک لبکدن امان یوزکنی بولسم • صد ملک سلیمانم در زیر نگینی
باشد • یوز سلیمان ملکی بنم نکینمده یعنی حکمم التنده اولور نکینی یوزک قاشی خطاب
خدایه در مراد شوق غایتدن خلاصه بشارت طلبی در • غمناک نباید بود •
از طعن حسود ای دل • ای دل حسودک طعنندن غمناک اولمق کرکمز • شاید
که چو وا بینی خیر تو در این باشد • شاید که غمناکک چون امتحان نظر ایدسن
سکا خیر بونده اوله • عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا
و هو شر لکم • هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز • هر اول کمسه که بو
خیال انگیز قلمدن بر فهم ایلمیه یعنی بنم شعرمدن مراد نه ایدوکن فهم ایتمیه •
نقشش بحرام ار خود صورتگر چینی باشد • انک نقشی صالندر یعنی التفات
ایلمه اکر چینی نقاشی ایسه دخی مراد معنی فهم ایتمیین کمسه یی مذمتدر •
جام می و خون دل هر یک بکسی دادند • جام می و خون دلی هر برینی بر کمسه یه
ویردیلر • در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد • قسمت دایره سنده
اسلوبلر بویله اولور یعنی بعض کمسه یه ذوق و دولت و بعض کمسه یه رنج و محنت
ویردیلر • در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود • گلاب و گل اشنده حکم ازلی
بو اولدی • کان شاهد بازاری وین پرده نشینی باشد • که اول شاهد
بازاری و بو پرده نشین اوله آندن مراد گلابه اینندن مراد گل در • آن
نیست که حافظ را رندی رود از خاطر • اول دکلدر که عاشقلق حافظک
خاطرندن کیده • کاین سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد • زیرا اول روز
ازلده احسان اولنان نصیب اولنجه دکن اولور مراد روز ازلدن [illegible]
اخلاص و عشقک ثابتن بیان در • وله ایضا • آن یار کزو خانهٔ ما

مفعول مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

جای

ما جای پری بود • اول یار که اندن بزم خانه مز جری پری ایدی • سر تا
قدمش چون پری از عیب بری بود • باشدن ایاغنه اول یار پری کبی عیبدن
بری ایدی یاردن مراد مرشددر • منظور خردمند من آن ماه که او را • بنم
عاقل محبوبم اول ماه که انک • با حسن ادب شیوهٔ صاحب نظری بود •
حسن ادب ایله صاحب نظرلق شیوه سی وار ایدی • دل گفت فرو کش کنم
این شهر ببویش • کوکل ایتدی بو آی انک امیدی ایله اقامت ایدیم بو وجه
دخی جایزدر کوکل باکه ایتدی بو آی انک امیدی اقامت ایله معنای اوله کوره
کنم فعل مضارع نفس متکلم وحده در معنای ثانی یه کوره امر حاضردر اکه متصل
اولان میم دل لفظنه مصروفدر که دل مراد گفت تقدیرنده در • بیچاره ندانست
که یارش سفری بود • بیچاره دل بیلمدی که انک یاری سفری ایدی مدت ملازم
سفرده الکلمنه سفری دیرلر • از چنگ منش اختر بد مهر بدر برد • محبت سز
ستاره من آن بنم الدن چقردی • آری چه کنم فتنهٔ دور قمری بود • بلی نچه ایدم
دور قمره منسوب اولان فتنه ایدی بعض نسخده فتنه یرنه دولت واقع اولمشدر
مراد دور قمردن فراق جوق و عمر آز اولدغن بیان در • تنها نه ز راز دل من پرده
بر افتاد • یالکز بنم کوکلم رازندن پرده دوشمدی • تا بود فلک شیوهٔ او
پرده دری بود • تا که فلک اولدی انک ایشی پرده یرتجیلک ایدی • خوش بود
لب آب و گل و سبزه و نسرین • صو کناری و گل و سبزه خوش ایدی اما •
افسوس که آن گنج روان رهگذری بود • حیف که اول گنج روان رهگذری ایدی
رهگذری یولجی معناسنه در که مراد مرشددر لب آبدن مراد توحیددر
گلدن مراد کشف در سبزه دن مراد کثرت فیض در • اوقات خوش آن بود
که با دوست بسر رفت • خوش وقتلر اول ایدی که دوست ایله باشه

بوی بندن الماز و آن باکه ویرمز مراد کلک القصه دن ضیغی معامله ایله

اولمیوب فضل الهی ایله اولدیغنی بیان در • زلفش کشید باد صبا

چرخ سفله بین • باد صبا انک زلفنی چکدی آلچق فلکی کور • کانجا مجال

باد و زانم نمی دهد • که اندن باکه اسجی یل مجالنی ویرمز مراد صبا به نسیمی یا

رحمانیه دن بهره ایرشوب کندوسی اندن محروم اولدیغندن اظهار تحسر

وتحزن در فلک دن شکایت طریقی ایله • چندانکه دو کنار چو کارم دو وزم

اول قدر که بر کاری کنار ایدیم شاید که الجوه یه یول بولم • دوران چو

نقطه ره بمیانم نمی دهد • دوران نقطه کبی باکه اورتا یه یول ویرمز بونده

دوران لفظی زیاده خوب واقع اولمشدر • مراد وصول مراده تمام سعی ایدیم

لیکن سعی دن مانع اولماز دیمکدر • شکر بصبر دست دهد عاقبت ولی •

شکر عاقبت صبر ایله میسر اولور اما • بد عهدی زمانه نمی دهد • زمانه نک

وفاسزلغی باکه زمان ویرمز • کفتم روم بخواب و بینم خیال دوست •

ایتدم خوابه واره ایم و دوستک خیالنی کوره ایم • حافظ ز آه و ناله امانم

نمی دهد • حافظ آه و ناله دن باکه امان ویرمز ولە ایضا سحرم دولت

بیدار ببالین آمد • سحر وقتی دولت بیدار بنم بالینمه یعنی باشم اوجنه کلدی •

کفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد • ایتدی قالق که اول خسرو شیرین

کلدی • قدحی درکش و سرخوش بتماشا بخرام • بر قدح چک و تماشا یه

سرخوشی صال • تا ببینی که نکارت بچه آیین آمد • تا کوره سن که نکارک نه

اسلوب ایله کلدی حاصل معنی طاعت سحری تجلی وفیضه وسیله اولدیغی

بیان در • مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید • مشتقی ویرای نافه

کشای خلوتی • که ز صبح ای ختن آهوی مشکین آمد • که غنچه صبح اسندن

کندی • باقی همه بی حاصلی و بیخبری بود • باقی دو کلی حاصل سزلق و خبرسزلق

ایدی دوست دن مراد مرشد مراد عشق و طاعت سز کچن عمری عبث ایده کتدیکی

بیان در • عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را • بر عذر مقرای کو کل که

سن درویشسن و انک • در مملکت حسن سر تاجوری بود • حسن مملکتنده

بر تاجلو باشی وار ایدی عذری بنه بر عذر قبول ایله معناسنه در عجب الترکیب

اما انعطاف ایله معناسنه استعمال در • خود را بکشد بلبل از این رشک که کل را

بلبل کندوسنی بو غیرتدن هلاک ایدر که کلک • با باد صبا وقت سحر جلوه کری بود •

باد صبا ایله سحر وقتی جلوه کرلکی وار ایدی یعنی کل صبا ایله صفا کوردی • بر

کنج سعادت که خدا داد بحافظ • بر سعادت کنجنی که خدا حافظه ویردی

از یمن دعای شب و ورد سحری بود • کیجه دعاسنک و سحر وردنک یمنندن اولدی

ولە ایضا بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد • بخت دوستک دهاندن

باکه نشان ویرمز • آن دهان را سر غیب الغیب دان کز شرح آن • هم

راه اشارات ماندة عاجز هم عبارات قاصرست • دولت خبر ز راز نهانم نمی دهد •

دولت باکه راز نهاندن خبر ویرمز حاصل معنی بودر که بخت و دولت طلوع مصدر

تفنن معقول در اما بنم قنوع معقول دکلدر زیرا بو ایکی مراد مه وسیله اولمازلکی مراد

دن بری دهان دوست دن نشان ویری او راز نهان دن خبر و بیان در • مردم

ز اشتیاق و درین پرده راه نیست • اشتیاق دن اولدم و بو پرده یه یول یوقدر

یا هست و پرده دار نشانم نمی دهد • یا وار در و پرده دار باکه

نشان ویرمز حاصل معنی ذات باری نک حقیقتندن نشان و بیان میسر دکل

ایدوکن اشعار در • از بهر بوسه ز لبش جان همی دهم • انک لبندن

بر بوسه دن اوتری جان ویررم • اینم نمی ستاند و آنم نمی دهد •

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

آهو گلدی نافه گشایی دن مراد اسرار المحبه طالبی در مراد عالم غیب دن
نفحات رحمانیه و اسرار ربانیه ایرسدر و کن اشعار در • گر به آبی بزرخ
سوختگان باز آورد • گریه آتشی عشق ایله یانمش عاشق گرک یوزنه
گلاب برآب گتوردی یعنی گریه دن الم زیاده حرمت حاصل اولدی گریه
آب آوردی زیاده خوب واقع اولمشدر • ناله فریاد رسی عاشق
مسکین آمد • ناله مسکین عاشقه فریاد رسی گلدی مراد ناله حق تعالی
قتنده عشاقک عزت و قدرینه سبب اولدیغی بیان در • ساقیا باده بده
غم مخور از دشمن و دوست • ای ساقی باده ویر دشمن و دوستدن غم
یمه • که بکام دل ما آن بشد و این آمد • زیرا گوگلمز مرادی ایله اوکتدی
و بو گلدی آن دن مراد دشمن و ایندن مراد دوست در • مرغ دل باز
هوادار کمان ابروی دوست • گوگل مرغی گروه کمان ابرونک عاشقی در
ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد • ای کبوتر نظر ایدجی اول که شاهین
گلدی کمان ابرودن مراد مرشد در • در هوا چند معلق زنی و جلوه کنی
هوادن نیجه بر معلق اورسن و نیجه بر جلوه ایدرسن • که کمین صید زعشق
همه دل و همه دین آمد • گر اول کمان ابرونک پوتنک اوتی صیدی هم دل
و هم دین گلدی • زنده شد غنچه و ایام چو دید ابر بهار • ابر بهار چونکه
وفاسز نعنی کوردی • گریه آتش زد بر سمن و سنبل و نسترن آمد • سمن
و سنبل و نسترن اوزره اگر اغلق گلدی بیت ابر آمد و بگریست بر
اطراف چمنها • شد مست به شبنم رخ گلها و سمنها • چون صبا بلبل
گفته حافظ بشنید از بلبل • چون صبا بلبل دن حافظک شعرنی اشتدی
عنبر افشان بتماشای ریاحین آمد • عنبر افشان ریاحین تماشاسنه

هوادار عاشق معناسنه در

گلدی

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

گلدی • وله ایضا • در نماز خم ابروی تو بیادم آمد • نمازده سنک
ابرو کن خمی یادمه گلدی • حالتی رفت که محراب بفریاد آمد • بر حالت واقع
اولدی که محراب فریاده گلدی خم ابرودن مراد غیب هویتدر • از من اکنون
اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار • بندن شمدی صبر و دل و هوش امیدنی
طوتمه • کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد • زیرا اول تحمل که سن گوردک
دوگلی یل اوزره گلدی یعنی یله گیتدی تحملدن مراد صبر و دل و هوش در تحمل
و گلدر زیرا تحمل اگر تحمل اتمز • باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
باده صافی اولدی و چمن مرغلری مست اولدیلر • موسم عاشقی و کار به
بنیاد آمد • عاشقلق موسمی و ایشه شروع اتمک موسمی گلدی یعنی
عشق و طاعت زمانی در • بوی بهبود ز اوضاع جهان میشنوم • جهانک
اوضاعندن فائده رائحه سنی اشیدرم • شادی آورد گل و باد صبا
شاد آمد • گل شادلق گتوردی و باد صبا شاد گلدی • ای عروس هنر از
بخت شکایت منما • ای هنر گلنی بختدن شکایت گوسترمه • حجله
حسن بیارای که داماد آمد • حسن گردک خانه سنی زینت ایله که گویکو گلدی
مراد بو در که هنره اعتبار یوقدر دیو شکایت ایلمه زیرا طالب هنر گلدی
کر سکا تمام رعایت ایدر • بیت اگر منتی که بری بخم مدار • که ضایع
نگرداند ترا روزگار • دلفریبان نباتی همه زیور بستند • نبات
کبی لذیذ محبوبلر دکلی مزین اولدیلر • دلبر ماست که با حسن خداداد
داد آمد • بزم دلبر مزدر که حسن خداداد ایله گلدی که اصلا کندوسنی
زینت اتمدی دلبرلردن مراد مرشدلر در که کندوسی اتمک مریدیدر دلفریبان
مراد مشایخلر در • زیر بارند درختان که تعلق دارند • یوک التنده

نالدروی • بس کشته‌ء دل زنده که بر یکدیگر افتاده • چو جان زنده دل مقتول عاشق که
بری بری اوزره دوشری خطاب خدایه در مژگان دن مراد صفت جلال اثری در که
قهر بتش ایچون بسیار ریزنده دل عاشق جان فدا ایدرلر **بیت** قتل عاشق زاحباب
نیست بشمشیر اجل • سوی حق بینی تا هلاک بتیغ مژگانت شوم • این باده که بزور
که خمار خرابات • بو باده‌یی کیم ترتیب ایلدی که میخانه‌نک باده فروشی • آز ثوبی
بهشتیتش چینینی بیخبر افتاده • انک بهشت منسوب یعنی انک لطیف رایحه سنون
بویله بیخبر دوشدی خماردن مراد مرشد در که عشق شرابی ایله حد هوشی اولوب ماسوی
فراموش ایتمشدر • گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد • اگر حق تعالی حضرتی سنگ
سیاهه جان ویره لعل بونده صیغهٔ مجهول شهرت یا تعظیم ایچون اوله هم سنگ سیاه
تغیر بر ندر • با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاده • خلقت اصلیسنه تبدیلسوده که
بد اصل واقبح اولوبیا مراد عشقه استعدادی اولمیان فیض پذیر اولمازدیمکدر • بس تجربه
کردیم درین دیر مکافات • بو دیر مکافات ده که مراد دنیادر چوق تجربه ایلدک
با دردکشان هر که درافتاد برافتاده • هرکیم که اولیاء الله ایله مخاصمه ایلدی هلاک
اولدی • هم دردلی عاقبتش راه بگیرد • هم بردلدر دوی عاقبت انک یولنی
طوتار عاقبتش ده ضمیر غایب مصراع ثانی ده اولان آتش لفظنه راجع در •
این آتش دلسوز که در خشک و تر افتاده • بو دلسوز آتشی که خشک و تره دوشدی
یعنی جمیعی سنی یاقدی حاصل معنی بو دل ده اولان عشق هرکسه تأثیر ایدوب
عاقبت انی کندوکبی عاشق ایدر دیمکدر • فریاد که باز یرکی آن مرغ سخن سنج
فریاد که زیرک مرغ که مراد کندونک قلبیدر • پندار ز دوتش راه دبدام خطر افتاده
پندار و کبر انک یولنی اوردی و خطر طوزاغنه دوشدی حاصل معنی پندار
و کبر سبب هلاک و خطر ایدکن بیان ایدر که انک حضرتی فضل و معونت دخی دفع الخ

حافظ که بسر زلف بتان دست کشش بود • حافظ که بتلرک سر زلفنی انک
دست کشی ایدی یعنی انلرک زلفنی اوجنه حافظک الی ایرشمش ایدی • بس طرفه
حریفیست کش اکنون بسر افتاده • زیاده عجب حریف در که شمدی اوده بسی
اوزره دوشدی یعنی اوّلکی حالتدن جدا اولدی بسر افتاد بو معنی یه استعمال اول
دست کشش اولمقده زیاده لطیف در یعنی دست لفظی کشش لفظنه مضاف اولور
بو وجه اوزره کشش جذبه معناسنه اسم مصدر اولور بتاندن مراد اسماء الله
اولمق روشن در سر زلفدن مراد انلرده اثر بخشش اثر فیض در حاصل معنی بو در حافظ
که اسماء الله سببی ایله اسرار الهیه یه وصول بولوب آنی کندوسنه قائد و هادی
ایدنوب راه عشقه سلوک ایدوب بر حالت حاصل اتمش ایدی بشریت سببی ایله انوار
جدا دوشوب زیرا انسان دائم بر حال اوزره اولماز **وله ایضا** گر منع از باغ
تو یکتا میوه بچینم چه شود • اگر بن سنک باغکدن بر میوه دیرم نه اولور
بیش پای بچراغ تو ببینم چه شود • بر ایاق یعنی ایاغم اوکنی سنک چراغک
ایله کورم نه اولور مصراع اولده مراد ذات باریدن فیض طلبیدر مصراع
ثانیده مراد بهتری مثنویده صاحبندن هدایت طلبیدر بعض نسخه مصراع ثانیه
بو وجهله معنی ویرر جایزدر اوکجه دورماسنی چراغ ایله کورم نه اولور •
یارب اندر کنف سایهٔ آن سرو بلند • عجب اول سرو بلندک سایه سی
حوالیسنده • گر من سوخته یکدم بنشینم چه شود • اگر بن سوخته بردم
اوتورم نه اولور یارب بونده عجب معناسنه در سرو بلنددن مراد باری تعالی
در مراد جناب قدسه وصول و قرب طلبیدر • آخر ای خاتم جمشید همایون
آثار • آخر ای اثرلری مبارک جمشید خاتمی نکه • گر فتد عکس تو بر لعل
نگینم چه شود • اگر بنم لعل نگینم اوزره سنک عکسک دوشه نه اولور مراد

مراد مرشددن صحبت قلب طلبی در • زاهد شهر چو مهر ملک وشحنه گزید •
شهرک زاهدی چونکه پادشاهک وصوباشینک محبتنی اختیار ایلدی • من اگر مهر
نگاری بگزینم چه شود • بن اگر دلبرک محبتنی اختیار ایدرم نه اولور بعض نسخه ده زاهد
یرنه واعظ واقع اولمشدر • عقلم از خانه بدر رفت وگر می اینست • عقلم خانه دن
طاشره گیتدی یعنی بی عقل اولدم دگری بویله • دیدم از پیش که در خانهٔ دینم
چه شود • اوطه دن اول گوردم که دینم خانه سنده اولور حاصل معنی غلبات عشق
الهی عاشق اختیار وعقل دایره سندن چقارب مجذوب ومتحیر ایدوکن اشعار در
نته کم شیخ عطار منطق الطیرده گتورمشدر • ب • کفر کافررا ودین دین داررا • ذره
سرنمن در دت عطار را • وجامی سلسلة الذهب ده بوکه مناسب بر حکایت گتورمش
در اول حکایت دن درت بیتی بوراده ذکر ایتمکم مراد ایدرز که اول کتابه مراجعت
الیسون • مثنوی • در نواحی مصر شیر زنی • همچو مردان مرد خود شکنی • بچنین
دولتی مشرف شد • نقد هستی تمامش از کف شد • شست بر آسودگی بیکسی
دست • پای بست خفت در پی بر دونشست • قرب سی سال ماند بر سر پای • که
نجنبید چون درخت از جای • صرف شد عمر گرانمایه بمعشوقه وخیا • آخر بهار
عمر معشوقه وصفه صرف اولدی • تا از آن چه ببر پیش آید از اینم چه شود •
عجب اندن بیم اولمه نه گلور بونلردن تا که نه اولور معشوقدن مراد باری تعالی در
آخرنه اولسا ثابت ایچون دگلور مراد عشق وطاعة اعتماد ایتیوب فضل خدایه
اعتماد ایتدوکن بیان در • خواجه دانست که من عاشقم وهیچ نگفت • خواجه
بلدی که بن عاشقم وهیچ نسنه دیمدی • حافظ از نیز بداند که چنینم چه شود •
حافظ دخی اگر بیله که بو یم نه اولور خواجه دن مراد حق تعالی حضرتی در حافظ ذکری
تخلص مناسبتی ایله در بو خصم مراد خالق حافظک عاشق ایدوکن بیلدی حضر

اولمه

حضر اولدی مخلوق بیلدوکندن حضر اولور دیمکدر • حرف الصاد • دلا
بسوز که سوز تو کارها بکند • ای گوکل یان که سنک یانمک ایشلر ایلر • نیاز
نیم شبی دفع صد بلا بکند • بر نصف اللیل نیازی یوز بلایی دفع ایلر مراد
نیم شبده نماز ونیاز حق تعالی قتنده زیاده مقبول ایدوکن بیان در • عتاب
یار پری چهره عاشقانه بکش • پری چهره لو یارک عتابنی عاشقانه چک •
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند • زیرا انک بر کرشمه سی یوز جفانک عوضن
ایلر مراد راه عشقده بلا ومحنت چکمک سعادت ورحمت سبب ایدوکن بیان در
ز ملک تا ملکوتش حجاب بر دارند • عالم ملکدن عالم ملکوته دکن اگر حجابی
رفع ایدرلر • بر آنکه خدمت جام جهان نما بکند • بر اول کسه که جام جهان نمایه
خدمت ایلر مراد بر کیمسه تصفیهٔ قلبه سعی ایده عشق سببی ایله اگر اسرار
کشف اولوره دیمکدر • طبیب عشق مسیحا دمست ومشفق لیک • عشق
طبیبی عیسی نفس ومشفق در اما • چو درد در تو نبیند کرا دوا بکند •
چونکه سنده درد گورمیه کیمه علاج ایلر مراد بو در که نیاحق ده فیض وفضل
چوق در اما سنده بتوله قابلیت یوقدر • تو با خدای خود انداز کار ودل
خوش دار • سن ایشکی گندو خدا که تفویض ایله وقلبکی خوش طوت •
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند • زیرا اگر مدعی رحم ایلمیه حق تعالی رحم ایلر •
ز بخت خفته ملولم بود که بیداری • اویوشی یعنی بی ارام بختدن ملولم
اولکه بر بیدار یعنی بر صاحب دل • بوقت فاتحهٔ صبح یک دعا بکند •
صبح فاتحه سی وقتنده بر دعا ایلیه • بسوخت حافظ وبوی ز زلف یار نبرد •
حافظ یاندی ویارک زلفندن بر بوی التمدی • مگر دلالت این دولتش
صبا بکند • مگر باد صبا انی بو دولته دلالت ایده یاردن مراد خدا در زلفدن

مراد اسرار الهیه در صبادن مراد فضل الهی در مراد بودر که حافظا اسرار الهیه
ایچون چوق مشقت و زحمت چکدی لیکن بر نسنه حاصل اتمدی مگر فضل الهی اگر
وسیله اوله که برنسنه ایرشه **وله ایضا** صبا بتهنیت پیر می فروش
آمد • صبای می فروش پیرک مبارکبادینه کلدی بویله دیو • که موسم طرب
و عیش و ناز و نوش آمد • که طرب و عیش و ناز و نوش زمانی کلدی صبا
دن مراد فضل الهی در که مرشده فیض و کشف مژده سنی کتوردی • **بیت** سحر
نسیم صبا مژده بجیب آورد • نوید مقدم گل سوی عندلیب آورد •
هوا مسیح نفس گشت و خاک نافه گشای • هوا مسیح نفس اولدی که نباتات
انک دمندن حیات بولدیلر و خاک بر نافه گشای اولدی که شکوفه لراندن ظاهر
اولدیلر • درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد • درخت سبز اولدی و
مرغ شوقندن خروشه کلدی • تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار • باد بهار
لاله تنورینی اویله قزدردی • که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد • که انک
حرارتندن غنچه غرق اولدی و گل جوشه کلدی یعنی تمام اچلدی غنچه نک غرق
اولمسی شبنم اعتباری ایله در • بگوش هوش نیوش از من و بعشرت کوش
بندن گوش هوش ایله استماع ایله و عشرته چالش • که این سخن سحر از هاتفم
بگوش آمد • که بو سوز سحر وقتی هاتفدن بنم قولاغمه کلدی • این سخندن مراد
بعشرت کوش در • چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد • نه استماع ایتدی که
اوندل ایله ساکت اولدی • چه جای صحبت نامحرمست مجلس انس • انس
مجلسی نامحرمک نه صحبتی یری در • سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد •
پیاله نک باشنی اورت یعنی اسرار عشقدن سویلمه که خرقه پوش کلدی خرقه پوش
دن مراد عشقدن بی بهره اولن در • ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع

پراکنده

پراکنده لک فکرندن فارغ اول تا مجموع اوله سن • بحکم آنکه چو شد
اهرمن سروش آمد • اول سبب ایله که چونکه دیو کیتدی ملک کلدی
مراد ملکی محبت ماسوی دن خالی ایله تا که عشق الهی انده تجلی ایده بکذر
بکوی میکده تنها بیا ز باده ناب • سکا بر لطیف سوز دیرم صافی شراب
کتمه اول سوز بودر • که زاهد از بر ما رفت و می فروش آمد • که زاهد
بزم قمزدن کتدی و می فروش کلدی حاصل معنی کران جان مرائی دن
خلاص بولوب مرشد واصل اولدم دیمکدر • **بیت** باده ده نقد برد
غصه ایام ز دل • مترس گر نخورد کو برو از غصه بمیر • ز خانقاه
بمیخانه می رود حافظ • حافظ میخانه یه خانقاه دن میخانه یه کیدر • مگر
ز مستی زهد ریا بهوش آمد • وارایسه ریا ایله اولان زهد مست
کلمکدن هوشه کلدی مراد ریادن طبقه زهددن فراغت ایدوب عشقه
مباشرت ایتدوکنی اشعار در **وله ایضا** ابر آزاری بر آمد باد
باد نوروزی وزید • اول بهار آیی بلوردی ظاهر اولدی و نوروز یلی
اسدی • وجه می میخواهم و مطرب که میگوید رسید • شراب و مطرب
خرجلغی استرم کیم ایرشدی دیر مراد ظرافت ایله احباب طلبی در و وجه
بوندن خرجلق معناسنه در که میگوید رسید کیم ایرشدی دیر که بن اکه ضامنم دیر معناسنه
استعمال در • شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام • محبوب لر
جلوه ده و بن کیسه نک شرمنده سیم • ای فلک این شرمساری تا بکی
خواهم کشید • ای فلک این شرمساری تا بکی خواهم کشید • ای
فلک بو خجالتی نیجه دک چکمم کرک • قحط جودست آبروی خود
نمی باید فروخت • سخا قحطی در کندو یوزم صوین صاتمق اولماز •

باده وگل از بهای خرقه می بایدخرید • شراب وگل وخرقه بهاسندن
صاتون المق کرک مراد عالم ده سخنم یاب ایدوکن اشعار دور • غالبا
خواهد گشود از دولتم کاری که دوش • اکثر احتمال باکه دولت ده
ایرشمک نیج اولیسه دخی زیرا دون کیجه • من همی کردم دعا وصبح صادق
می دمید • بن دعا ایدردم وصبح صادق ظاهر اولوردی • بالبی وصد
هزاران خنده آمد گل بباغ • هر لب ایله وکیچه یوز بیک خنده ایله گل
باغه کلدی • از کریمی گوئیا در گوشه بوئی شنید • گویا بر گوشه
بر کریم دن برایجه کرم استشمام ایتدی • خرقه زر گر چاک شد در عالم رندی
چه باک • رندلک عالمنده اگر بر خرقه چاک اولدی ایسه نه باک • جامه
در نیک نامی نیز می بایددرید • نیک نام ملبوسی دخی بر جامه یرتمق کرک
مراد بودر که عمرده بر زمان رندلکده کچدی ایسه بر زمان طاعته سعی ایده
حسن خاتمه کب ایتمک کرک — هودی رفت و فردا نیا غم نوشت
جاب از بهتین یکانقش کن کر حیث • آن لطایف کز لب لعلت توشنفتم
نقتم که کفت • اول لطایفی که سنک قرمزی لبکدن بن دیدم که دیدی
وین تطاول کز سر زلف تو من دیدم که دید • وبو ظلمی که سنک زلفک
اوجندن بن کوردم کیم کوردی خطاب خدایه در • پیر عاشق کش ندانم
بر دل حافظ که زد • بزم عاشق هلاک ایدیجی تیری حافظک کوکلنه کیم
اوردی • این قدر بینم که از شعر ترش خون می چکد • بو قدر کورورم که
انک لطیف شعرندن قان ظاهر • مدحی مراد کندو شعرینی مدحدر • عدل
سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق • سلطانک عدلی اگر عشق مظلوم
لرینک حالنی صورمزسه گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید •

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

عاشقلره آسایشدن امید قطع ایتمک کرک مراد عاشقه فضل الهی سز آسایشی
وحضور متعسر اولدیغی اشعار در سلطاندن مراد پادشاه مجاز اولمق جائزدر
صوفی از باده باندازه خورد نوشش باد • صوفی اگر شرابی
حدینجه ایچه اگر نوش اولسون • ورنه اندیشه این کار فراموشش باد • یوخسه
بو ایشک فکری اگر فراموش اولسون مراد بودر که صوفی سلوک عشقده اگر حدیندن
حدندن تجاوز ایتمیه یسّر الله ما یشاء واگر طبیعه سندن تجاوز ایدر اگر فراغت
اولی در • آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن • اولکسه که الندن بر جرعه
می ویرمکه مقصود محبوبی ایله آغوشنده اولسون یعنی حق تعالی حضرتی انک
مرادنی حاصل ایلسون یک جرعه دن مراد فیض وجذبه در که مرشددن طلب ایده
دست باشد بمقصود در آغوشش باد • انک الی مقصود محبوبی ایله آغوشنده
ده اولسون یعنی حق تعالی حضرتی انک مرادنی حاصل ایلسون یک جرعه می دن یا
مراد فیض وجذبه در که مرشددن طلب ایدر • پیر ما گفت خطا بر قلم صنع
نرفت • بزم پیرمز قلم صنع اوزره خطا واقع اولمدی دیدی یعنی اگر انده
خطا صادر اولمدی نته کیم بو بیت انی مؤیددر — در ین صحیفه نخوانندم
خط خطا زا انرو • که هر چه می نگرم نقش کارخانه او وشت • آفرین بر
نظر پاک خطاپوشش باد • انک خطا ستر ایدیجی پاک نظرینه تحسین اولسون
صانع بر کمالک تجلی سندن بیخبر اولن کوته نظرلر اشیانک کندو وسنه وماهیتنده
اولان خیر وکمال وشر ونقصانه نظر ایدوب صنع باری دن غافل اولدقلرندن
صنعه خطا اسناد ایدرلر اما بزم مرشدمز اشیانک استعدادنه نظر ایلدی
که روز ازلده اولان نخل تمناده نکسیه ظلم اولمیوب بلکه هر شیئه قابلیتنه
کوره بر حصه ویرلدی هم مصنوعاتک ظهوری کندولرنه نفع حصولی ایچون

وكلور بنه كم حضرت جامي بو سوزي روشن ايدر سلسلة الذهب ده بر قاچ
بيت كتورمشدر كه بو اعتبار اوزره خطا ايسنادنه اصطلاحات قالماز **مثنوى**
آهوى را چميشه منعقد نيست • كو كه آفريند بهر خود وست • هر چه او را
هست مناسب حال • در نكند شن از قبيل خير و كمال • و آنچه پيدا از وي شي متنافي
آن • دار ندش از مقوله نقصان • بونك باقيسي اول كتابده كورله • شاه
تركان سخن مدعيان مي شنود • تركلك شاهي مدعيلرك سوزني استماع ايلر
شرمي از مظلمه خون سياوشش باد • سياوشك قاني مظلمه سندن اكر شرم
اولسون بو سوز تمثيل طريقي ايله دركه كندو پادشاهي يعني شاه تركانه وكندوسني
ياخود قطلو حي سياوشه تشبيه ايدر يعني نه كم شاه تركان كه افراسياب مرادر
سياوشي دشمنلر سوزي ايله كناه سز هلاك ايتدي سن دخي دشمنلر سوزي
ايله كمسه يي هلاكه قصد ايتمه ديو پادشاهنه نصيحت ايدر بو حكايت تمثيل طريقي
كتوردي زيادة مشهور اولدوغندن اوتري سياوشن كيكاوسك فرزندي دركه
انكه نادر ندن غيري كيكاوسك بر خاتوني وار ايدي كه سياوشه عاشق اولوب
نامعقول فعله دعوت ايتدي سياوشن راضي اولمدي عاقبت اول عورت بهتان
طريقي ايله سياوشي پادشاهه بكردي پادشاه دخي امتحان ايچون وافر آتش ياقدروب
سياوشه ايتدي اكر بو آتشه كروب ياتميه سن معلوم اولور كه بو ايش سكا بهتاندر
سياوش دخي كروب ياتدي واندن صكره باشنه الوب تركستانه كتدي افراسياب
اكه كندو قزني ويردي عاقبت سلطنت قصدي وار ديو بركلكي ايچنده بوغدرديلر
اندن كيخسرو نام بر فرزندي پيران نام بر كمسنك قتنده پرورش بولوب افراسيابي
هلاك ايتمشدر • چشمم از آينه داران خط و خالش كشت • چشمم انك خط و
خالنك آينه دارلرندن اولدي • لبم از بوسه ربايان بر و دوشش باد •

بسم

بسم انكه سينه سنك دا اموزنكه بوسه قاپچي لرندن يعني بوسه الچيلرندن اولسون
مراد شاهدن دن صكره قرب جانان طلب ايتدوكن اشعار ايدر • كرچه از كبر سخن با من
درويش نكفت • اكرچه كبرندن بن درويشه سوز سويلمدي • جان فداي
شكرين پسته خاموشش باد • انك شكر كبي لذيذ خاموش دهانه جانم
فدا اولسون بوندن مراد حضرات ومرشدي اولمقدر • نركس مست نوازش
كن مردم دارش • انك مردم طبع عاشقه رعايت ايدجي مست چشمي خون
عاشق بقدح كر بخورد نوشش باد • عاشقك قانني فرضا اكر قدح ايله
ايچه اكر نوش اولسون نركسدن مراد چشم وچشمدن مراد ذات باري در مست
اولمسندن مراد صفت استغنا سيدر نوازش كن اولمسي عيوبه • التفات اعيوب
ستر ايتدوكي در مردم دار اولمسي بنده لرنه جرم وعصياندن اوتري قهر
ده اعتبار حضاي ظاهره كوره چشمه نسبت مردم دار غايت ايله خوب واقع
اولمشدر زيرا مردم بيك مردمك دار ديك لو معناسنه در • بغلامي تو مشهور
جهان شد حافظا سنك غلامك اولمق سببي ايله حافظا جهانك مشهوري اولدي
حلقه بندگي زلف تو در كوششش باد • سنك زلفك قوللغي حلقه سي انك
قولاغنده اولسون خطاب باريه تعالي در **وله ايضا** بكوي ميكده يا رب سحر
چه مشغله بود • ميخانه محله سنده سحر وقتي عجب نه غوغا وار ايدي كه جوش
شاهد و ساقي و شمع و مشعله بود • كه محبوب وساقي نك وشمع ومشعله نك
جوشي وار ايدي شاهددن مراد باري تعالي در جوشدن مراد زياده تجلي سيدر
ساقيدن مراد مرشددر شمع ومشعله دن مراد انوار فيضدر • حديث عشق
كه از حرف وصوت مستغنيست • عشق سوزي كه حرف وصوتدن مستغني در
بناله دف و ني در خروش و ولوله بود • دف وني ناله سي ايله خروش

مفاعلن فعلاتن
مفاعلن فعلات

دولوله ایدی دلوله فریاد وفغان مراد عشقك جوشش عشق ایله اولان

صاحلرن بیان در مباحثی که در آن حلقهء جنون میرفت • شول بحث اکه

اول جنون حلقه سنده واقع اولوری • ورای مقدر سه وقال وقیل مسئله

بود • مدرسنك مسئله سنك قال وقیلنك غیری ایدی یعنی اول عشق مجلسنده اولان

مباحث احوال عشقه متعلق ایدی قال مصطلح دکل ایدی — خوشتر از

دوران عشق ایام نیست • بامداد عاشقانرا شام نیست • دل

از کرشمهء ساقی بتنگ بود ولی • کوکل مرشدک کرشمه سندن شکوه ایدی اما • زنا

شکایت عدم ساعتنك انذکی نکلد کا بود • تختنك عدم ساعت سندن مراد حق

شکایتی وار ایدی مراد مرشدك باکه تمام التفاتی وار ایدی لیکن استعداده •

قصورم باکه زیاده فیضه مانع اولوری و بکرار قیاس کردم وآن چشم جادوانه

مسته قیاس ایلدم واول مسته جادوانه چشمی • هزار ساحر چون سامری

در کله بود ساحری کبی بیك ساده انك شکایتنده ایدی مراد ذات باری ده اولان

تأثیراتی بیان در که قوی لرده انك زبون اولمشلردر چو کفتمش بلبم بوسه

حوالت کن چون کراکه دیدم باکه بر بوسه ویر بلکن • تخنده کفت بامنش این

معامله بود • خنده ایله ایتدی سنك چنی بنمله بو معامله اولدی مراد حقدن فیض

طلب ایلدکن وانك زیاده استغناسن بیان در • ز اختر م نظر سعد در رهست

که دوش • ستاره دن باکه یولده سعد نظری وار در مراد دون کیجه میان ماه

ورخ یار رفت مقابله بود • ماه ایله بنم یارمك رخی اورتاسنده مقابله ایدی •

دهان یار که درمان درد حافظ داشت • یارك دهانی که حافظك درده درمان

طوتر ایدی دانست بو ندر دهشتی تقدیر بن اوطوار اولی در که وصفی سنه اولمق دخی

جایز در • فغان که وقت فروت چه تنگ حوصله بود • فغان که مروت دقتی نه

تنك

نه تنك حوصله اولدی تنك حوصله بونده مروت سز وقتی معناسنه در یاردن مراد

مرشد در که عاشقنك درده درمان انك بر سوزنده ایکن حکمه علاج ایلدی

ولـه ایضا یکه دو جامم دی سحرکه اتفاق افتاده بود • دون سحر وقتی باکه

بر ایکی جام اتفاق دوشمش ایدی • وز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود

وساقی نك لبندن بنم مذاقمه شراب دوشمش ایدی مذاق بونده دهان معناسنه در

یك دو جامدن مراد بر ایکی کره فیض حق ایرسدی کی در مصراع ثانیدن مراد مرشد

دن مستفیض اولمق در • از سر مستی دکر با شاهد عهد شباب • مست لکدن جنون

کر وجوانلق زمانی شاهدینه • رجعتی میخواستم لیکن طلاق افتاده بود • بر رجعت

استدم لیکن طلاق واقع اولمش ایدی یعنی عشق الهیدن باکه بر حالت اولدی که

کندمی کر وجوان اولدم صاندم • نقش می بستم که گیرم گوشهء زان چشم مست

فکر ایدر ایدم که اول مست چشمك ان بر کوشه طوتم • طاقت صبر از خم ابروش

طاق افتاده بود • صبرم طاقتم انك ابروسی خمندن طاق دوشمش ایدی یعنی بعالم

قالمشدی حاصل معنی مراد ایدردم که عشق دن فراغت ایدم لیکن غیب هویت بی

جمال ایروب اول حال اوزره ثابت ایلدی بکدر • ای معبر مژدهء فرما که دوشم

آفتاب • ای معبر بر مژده بیور یعنی بر مشتلق ویر زیرا دون کیجه آفتاب باکه • در

شکر خواب صبوحی هم وثاق افتاده بود • صباح شرابنك لذیذ اویقوسنده

هم حجره واقع اولمش ایدی مراد بودر که شراب عشق ایله متکیف ایکن لذیذ

خوابده آفتاب باکه هم حجره اولمش کورردم انك تعبیری وصال جاناندر وثاق

حجره معناسنه در • در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر • طریقت مقاملرینك

هر قنده که سیر ایلدك • عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود • عافیته

عاشقلق ایله فراق دوشمش ایدی حاصل معنی عشق الهی ایله حضور دنیا جمع اولمز

وبکردر • ساقیا جام دما دم ده که در سیر سلوک • ای ساقی باکه متصل جام ور
زیرا سلوک سیرنده • هر که عاشق وش نیامد در نفاق افتاده بود • هر کیم که
عاشق کبی کلمدی یعنی عاشقانه کوشش ایلمدی نفاقه دوشمش اولوری • بیت
بکذر وان ساقیا جام لبالب • بیار زمنور از فلک دور دما دم • حافظ آن ساعت
که این نظم پریشان مینوشت • حافظ اول ساعت که بو پریشان نظمی یازدی طایر
فکرتش بدام هجوم اشتیاق افتاده بود • انک فکری مرغی اشتیاق طوزاغنه دوشمش ایدی
مراد بو غزل کتنوونک حسب حالی ایدوکن بیان در • وله ایضا • اگر آن طایر قدسی
ز درم باز آمد • اگر اول طایر قدسی بنم قپومدن کیرو کلسه طایر قدسیدن مراد بونده
کتنوونک یار قدیمی بر عزیز که اگر سفر لازم [illegible] بو غزل انک ایچون در • عمر بکذشته
به پیرانه سرم باز آید • کچمش عمرم پیرلک وقتنده کرو کلسه [illegible] زیاده • سرور دلی
کنایه یتردر • دارم امید [illegible] اشک چو باران که دگر • بو باران کبی کوز یاشی [illegible]
امید طوتارم که کرو • برق دولت که برفت از نظرم باز آید • دولت برقی که بنم
نظرمدن کتدی کرو کله برق دولتدن مراد بنه یار عزیزیدر مراد کثرت بکاسیی ایله
عزیز یارک کلمسن طلب در • آنکه تاج سر من خاک کف پایش بود • اول کمسنه که بنم
باشمک تاجی انک کف پاینک خاکی ایدی • پادشاهی بکنم گر بسرم باز آید •
پادشاهلق ایدم اگر کرو بنم طرفمه کله یعنی اگر ملاقات میسر اوله • گر نثار قدم
یار گرامی نکنم • اگر عزیز و محترم یارک قدمنه نثار ایلمیم • جوهر جان بچه کار دگرم
باز آید • جان جوهری کرو بنم نه ایشمه یارار • با دوستان مضایقه
عمر و مال نیست • دشمنی به از کسی که بنه برای دوست • خواهم اندر عقبش
رفت بیاران عزیز • عزیز یارلر ایله انک اردنجه کتمک استرم • شخصم ار باز نیاید
خبرم باز آید • شخصم اگر کرو کلمیه یعنی اگر بنا صحبت ایله کلمیم خبرم کرو کله بو وجه فی

جایزدر

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

جایزدر • نانشنید غلغل چنگش شکست ونکر خواب صبوح • اول عزیز کلمسنه
مانع چنگک صداسی وصباح سحرانک لذیذ خوابی در • گوش بس ور نه گر بشنود
آه سحرم باز آید • یوخسه اگر بنم آه سحرم اشیده کرو کلور • کوس نو دولتی
از بام سعادت بزنم • سعادت طامندن کربکی دولت کوسنی اورردم • گر
ببینم که مه نو سفرم باز آید • اگر کورم که بنم نو سفر ماهم کرو کلدی سفر
دیرا هنوز سفره کتمش کبه مراد بنه اول یار عزیز در عجم ده عادت در که بر کیمسه
عالی منصب ویرلسه طام اوزره کوس چالورلر [illegible] رواجدر عادت مشهوره
مطلوب قاپودن چالرلر خواجه حافظ اول یار عزیزک کلمسنی منصب عالی عد
ایدوب بوبیتی دیمش در • آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ • ماه کبی
شاهک رخنه مشتاقم ای حافظ • همتی تا بسلامت ز درم باز آید •
بر همت ایله سلامت ایله قپومدن ایچرو کله مراد بنه عزیزی در • وله ایضا
ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد • بو ستاره یلدرادی وماه مجلس اولدی
دل رمیده ما را رفیق و مونس شد • بزم راه مستقیمدن نفرت ایتمش
کوکلمزه رفیق و مونس اولدی ستاره دن مراد حبیب اکرم در که انبیا
وسلیه سردار اولمش در رفیق و مونس ذکری هدایته سبب اولدیغی اعتبار
ایله در • بیت • امام رسل پیشوای سبل • امین خدا مهبط جبرئیل • نگار
من که بمکتب نرفت و خط ننوشت • و بنم نگارم که مکتبه کتمدی و خط
یازمدی • بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد • غمزه ایله یوز
مدرسه مسئله تعلیم ایدیجی اولدی • هو الذی بعث فی الامیین رسولا
منهم • بو ایت کریمه مقتضاسنجه حقیقت ده قیامته دکن کلمش لرماد ل
تعلیم اتمش اولدر • کز طرب سرای محبت کنون شود معمور • محبتک

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

شرفه سرورلری شهدی معمور اولدی • که طاق ابروی یارش مهندس شد • زیرا بنم یارمک طاقه بکزدیکی اکه مهندس اولدی طاق بو ندرکه معنا سنده یاردن مراد حبیب اکرم درکه انک وجودی عشق الهی نک ظهورینه سبب اولمشدر نتکم بیورمشلردر الشریعة اقوالی • والطریقة افعالی • والحقیقة احوالی •
بنوی از دل بیمار عاشقان چو صبا • انک رایحه سی ایله عاشقلرک بیمار کوکلی صبا کبی • فدای نرکس چشمش و عارض نسرین شد • نسرینک عارضنه و نرکسک چشمنه فدا اولسون یعنی مصنوعاتده صانعک مشاهده ایتدیلر اوکه ضمیر غایبدر خدایه راجعدر • کرشمهٔ تو شرابی بعاشقان پیمود • سنک کوزاوجی ایله نظرک عاشقلره بر شراب اولچدی یعنی ایچوردی • که علم بیخبر افتاد و عقل بی حس شد • که انک کیفیتندن علم ظاهر بیخبر دوشدی و عقل معاش بی حس اولدی
مراد عقل معاشدر علم ظاهری عشق الهی نک ادراکندن قاصر ایدوکن اشعار در •
تب از ترشح پی پاک کن ز بهر خدا • الله ایچون لبک ترشحندن پاک ایله • که خاطرم بهزاران کنه مشوش شد • زیرا خاطرم نیچه بیک کناهه وسوسه ایدیجی بوسوز ایله حال اولمنه کوره دربعنی عشقدم سوزلردن فراغت ایله تا خاطرمک اوزره اولیه که معانی صاوقش ترشح ضرب ظاهر اولمق
بصدر میکده ام می نشاند اکنون دوست • دوست بنی شمدی میخانه صدرینه چکورر • کدای شهر نکه کن که میر مجلس شد • شهر کداسنی کورکه میر مجلس اولدی مراد مرشد وصول سببی ایله کندوسی باشقه مرشد اولدیغنی اشعار در •
ز راه میکده یاران عنان بکردانید • ای یارلر میخانه یولندن عنان دوندر کوز یعنی فراغت ایلمکوز • چرا که حافظ ازین راه رفت و مفلس شد • نیچون زیرا حافظ بو یولدن کتدی و مفلس اولدی مراد عشقده فقر لازم

ایدکن

ایدوکن بیان در • خیال آب خضر بست و جام کیخسرو • آب حیات و جام کیخسرو خیالنی باغلدی • بجرعه نوشی سلطان ابو الفوارس شد • سلطان ابو الفوارسک جرعه نوشی لغنه کتدی بست و شد کلمه لرینک فاعلی حافظه راجع اولان ضمیر غایب در • چو زر عزیز وجود ست نظم من آری • بنم نظمم زر کبی عزیز وجود در بلی • قبول دولتیان کیمیای این مس شد • دولتلولرک قبولی بو بزک کیمیاسی اولدی دولتیان دن مراد اولیاء الله اولمق احتمال و صاحب دولت لر اولمق دخی روشندر
ولله الصبا آن که بست کر روی کرم تا من وفا داری کنند • اول کیمدرکه کرم یوزندن تا که وفا دارلق ایلیه • بجای بد کاری چو من یکدم نکو کاری کند • بنم کبی بد کارلک یرنه برآن ایشلو نک عقبنده بر دم نکوکارلق ایلیه • اول بانک چنک و نی آرد ابرا پیغام وی • اول چنک و نی آوازی ایله انک خبرن کوکله کتوره • وانک پیمانه بی تا منی بهوا داری کند • واندن صکره بر پیمانه شراب ایله تاکه هوادارلق ایلیه پیمانه صغرانی و قدح مراد بر مرشدن فیض سببی ایله وصال جاناک حصولنی طلب در • دلبر که جان فرسود ازو کام دلم نکشود ازو • دلبرکه جانم اندن آشندی کوکلم مرادی اندن حاصل اولمدی • نو مید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند • اندن نومید اولمق اولمز اولکه یعنی احتمال درکه دلدارلق ایلیه دلبردن مراد باریدر یعنی دنیای حاصل یعنی ریاضت و طاعت سببی ایله اکر بر فیض و بر حالت پیدا اولمدی ایسه امید قطع اتمک اولمز دیمکدر • کفتم کره نکشود ازان طره تا من بوده ام • ایدیم اول طره دن کره چوز ممکن اولمز ادم که بن اولمشم یعنی بوزمادکن • کفتا منش فرموده ام تا با تو طراری کند • جانان ایدی

اگر بن بیورمشم که سکا طرازلق ایلیه طره مکی گرسندن مراد غیب هویت در
که فضل الهی سزا حاصل اولمازگیدر نک فاعلی باری تعالی در • پشمینه
پوشی تندخو را از عشق نشنیدست بو • بدخوی صوفی عشق الهی دن
بوی استشمام ایتمشدر • از مستیش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند • مستلکدن
اگر بر رمز دیی تا هوشیارلغنی یعنی کبر وانانیتی ترک ایده مراد کبر و عجب اولان کمسنه
عشق الهی دن بر شمه اولمازدیکدر • بزرگان نکرده‌اند در خود نگاه • خدا
بینی از خویشتن بین مخواه • چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان
بنم گبی نشانسز گدا انجلین بر یار مشکلدر • سلطان کجا عیش نهان با
رند آتش بازی کند • سلطان بازاری لوندی ایله قنده نهانی عیش ایدر مراد جناب
قدسک کبریا و عظمتی گنهکارلر نک حقارت و مسکنتی اشعار در • زان طره پر
پیچ و خم سهلست اگر بینم ستم • اول پیچ و خم ایله پر طره دن اگر ظلم گورم
آساندر • از بند و زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند • هر کسه که عیار
لق ایلر اکا بند و زنجیردن نه غم مراد طالب غیب هویت اولان کمسه ریاضت
و مجاهده لازم ایدوکی بیاندر • شد لشکر غم بی عدد وز بخت می خواهم
مدد • غم لشکری بی عدد اولدی و بختدن مدد استرم • تا فخر دین عبد
الصمد باشد که غمخواری کند • تا فخر الدین عبد الصمد اوله که غمخوارلق ایلیه بو کمسه
اولوقتده بر کشی در که حافظ انون معاونت طلب ایلر • با چشم پر نیرنگ او حافظ
مکن آهنگ او • انک زباده حیله کار چشمی ایله ای حافظ اکه قصد ایلمه • کان طره
شبرنگ او بسیار طراری کند • زیرا انک سیاه طره سی چوق مکارلق ایلر مراد
والله اعلم اول کشی جنبه کم اسرار الهیه اطلاع میسر اولمازدیکدر زیرا اکر ده
کمه اکه نجله ایکه تا در دکلدر • وله ایضا • اگر بباد دهد زلف مشکبن دلم گشد

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

شاید

شاید • اگر دلم باده مشکینه چکه لایق در • که بوی خیر از زهد ریائی آید •
زیرا ریا ایله اولان زهددن خیر رایحه‌سی گلمز یعنی عشق الهیی مدح ورکرخصی در
وریا ایله اولان زهدی ذم در که شر محض در • جهانیان همه گر منع من کنند از
عشق • اگر دوکلی جهانلر ده اولنلر بنی عشق الهیدن منع ایدرسه • من آنچه حکم
که خداوند کار فرماید • بن آنی ایلرم که حق تعالی حضرتی بیورر مراد وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون حسبنجه بن عشق و طاعتدن غیری بر عمل ایلمم
دیمکدر • طمع ز فیض کرامت مبر که خلق کریم • کرامت فیضندن امید قطع
ایته زیرا کریمک خلقی خلعته اسنادی مجازدر زیرا حقیقتده اسنادذاته در کریم دن
مراد باری تعالی در • گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید • گناهی عفو ایدر و
عاشقلره ترحم ایلر • مقیم حلقه ذکرست دل بدان امید • دل اول امید
ایله ذکر حلقه سنک مقیمی در • که حلقه زان سر زلف یار بگشاید • که یارک
سر زلفندن بر حلقه چوزه مراد اسرار الهیه دن بهره مند اولمق اسمیچون ذکر
خدا ایله اشتغال لازم ایدوکی بیاندر • ترا که حسن خداداده هست و زیور
بخت • سنک که حسن خداداد وک و بخت زینتک واردر • چه حاجتست که مشاطه
ات بیارآید • نه احتیاج واردر که سنی مشاطه زینت ایده یعنی ذاتنده کامل
اولنه زینت لازم دکلدر • چمن خوشست و هوا دلکشست و می بیغش • چمن
خوشدر و هوا دلکشدر و شراب صافی در • کنون بجز دل خوش هیچ
در نمی باید • شمدی مسرور دلدن غیری هیچ نسنه گرکمز مراد وصول عشقه صفای
قلب لازم ایدوکی بیاندر • جمیله ایست عروس جهان ولی هش
دار • عروس جهان بر جمیله در اما تعقل ایله • که این مخدره در عقد کس
نمی آید • که بو مستوره کمسنک نکاحنده اگلنمز بعضی نسخه ده آیدر واقع اولمشدر

دآما او بوندن یکدر مخدره مستوره • نخواهد این چمن از سرو ولاله خالی ماند •
بو چمن سرو ولاله دن خالی قلیسر در چمن دن مراد دنیادر سرو ولاله دن مراد
مصنوعات اولمق روشندر اولیا راده اولمق احتمال در • یکی همی رود و دیگری همی
آید • بری کیدر و بر کلور یعنی عالم خالی قالمز زمان معینه دکن والا قیامت مقرردر •
بلابه گفتمش ای ماه رخ چه باشد اگر • تضرع ایله اگر ایتدم ای ماه رخ نه اولور
اگر • بیک شکر ز تو دلخسته را بیاساید • بر دلخسته بر بوسه ایله سندن آسوده
اوله شکر بوندن بوسه معناسنه در • بخنده گفت که حافظ خدای را مپسند • خنده
ایله ایتدی که ای حافظ الله ایچون بکنمه • که بوسه تو رخ ماه را بیالاید • که سنک
بوسک ماهک عذارنی بولاشدره • مراد استعداد و مزقرب الهی طلب ایلمک ماهک
عذارنی بوسه ایلمک کبی ایدوکن بیان در اول صودر کمال در وله ایضا
از سر کوی تو هر کو بملالت برود • هر کیمکه او ملالت سببی ایله سنک سر کوکدن
کیده • نرود کارش و آخر بخجالت برود • اکا ایشی حاصل اولماز و عاقبت
خجالت ایله کیدر خطاب خدایه در • سالک از نور هدایت طلبد راه بدوست •
سالک خدایه یولی هدایت نورندن طلب ایلر • که بجایی نرسد از بضلالت برود •
زیرا اگر ضلالت ایله کیده بر یره ایرشمز • گر روی آخر عمر از پی معشوق بگیر •
عمر آخرنی معشوق دن بر رهن طوت یعنی عشق و محبوبه صرف ایله • حیف
اوقات که یکسر ببطالت برود • اوقاته حیف که مراد عمردن بطالت ایله کیدن
ای دلیل دل گم گشته خدا را مددی • ای کم اولمش کوکلمک دلیلی الله ایچون
بر مدد ایله • که غریب ار نبرد ره بدلالت برود • زیرا غریب اگر یولی بخرمیه
دلالت ایله کیدر مراد بو در که وصول الی الله اگر چه زیاده صعوبت اوزره در
اما مرشد ایله اولیجق اسان در • حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است •

مستور

مستور لکن مستلک حکمی دخی خاتمه اوزره در • کس ندانست که آخر
بچه حالت برود • کمسه بلمدی که آخر نه حالت ایله کیدر • کار زوانی که نتوان بوزرقه
اشق لطف خدا • بر کار ولکه خدانک لطفی انک بوزرقه سی اوله بوزرقه بوندن
قولاغز دیو لواش معناسنه ممکن در • بتجلی بنشیند بجلالت برود • بتجلی
ایله او نور جلالت ایله کیدر یعنی کیمکه حافظی حق اوله هرکزکه دن اکه
ضرر ایرشمز • حافظ از چشمه حکمت بکف آور جامی • ای حافظ حکمت چشمه
سندن بر آب کتور • بو که از لوح دلت نقش جهالت برود • اوله که
سنک دلک لوحندن جهالت نقشی کیده مراد حکمت مزیل جهل ایدوکن بیاندر
وله ایضا صبا وقت سحر بوی ز زلف یاری آورد • نسیم صبا سحر وقتی یارک
زلفندن بر رایحه کتوردی • دل شوریده ما را ز نو در کاری آورد • بزم
عمل بیمار دلمزی یکیدن ایشه کتوردی مراد نفحه رحمانیه سحر وقتی عالم قبضه
دوتمش عاشقه ایرشوب شوق ویردکن بیان در • من آن شاخ صنوبر
را ز باغ سینه برکندم • بن اول صنوبر شاخنی سینه باغندن قوپردم • کر
هر گل کز غمش بشکفت محنت باری آورد • زیرا انک غمندن هر اچلک کل
آچلدی محنت یمشنی کتوردی یعنی جفاسندن غیری نسنه کورمدم مراد محبوب
ونفسی اولمق ممکن در • ز بیم غارت عشقش دل پرخون رها کردم • انک
عشقی غارتی خوفندن بر خون کوکلمی قاجردم • ولی میریخت خون در
ره بدان هنجاری آورد • اما یولده قانی دوکلوی انک ایله هنجار کتوردی
یعنی ایزلری هنجار حربی ایلی • و از آنجا بنول دیر انبول و تخته و شامیا
و مطلقا یول بونت عنصر و سماندن غیری ممکن در مراد عشق دن خلاص
میسر دکل ایدوکن بیان در • فروغ ماه میدیدم ز بام قصر او روشن •

مایکی فروعی انک قصری لمعاندن آشکار اولور روشن کوردم • که روی از نرم
آن خورشید در دیوار می آورد • کراول آفتابک شرمندن یوزنی دیواره کتوردی
مراد مصنوعک صانع قتنده وجودی اولمدغن اشعاردر • بقول مطرب و ساقی
برون رفتم که ودیکه • مطرب و ساقینک سوزی ایله وقتلو و تنبیه لمعاشره کتدم
کز آن راه کران قاصد خبر دشوار می آورد • زیرا اول صعب و خطرناک یولدن
قاصد دشوار خبر کتوردی مراد راه عشقک صعوبتی معلوم اتدکدن صکره
عظمت و انابت ترک اتدم دیمکدر برون رفتم عظمت و انابتی ترک اتدم معناسنه
درکه ودیکه وایم معناسنه در اکرچه ظاهرا وقتلو و تنبیه معناسنه در • سراسر
بخشش جانان طریق لطف و احسانست • جانانک بخششی باشندن باشه
لطف و احسان طریقی در • اکر تسبیح می فرمود اگر زنار می آورد • اکر تسبیح
بیوردی اکر زنار کتوردی زیرا هیچ سنه استعداده کوره ویرمشدر • عفا الله
چین ابرویش اگرچه ناتوانم کرد • الله عفو ایلسون انک ابروسی بوکلمی اگرچه
بنی ناتوان ایلدی • بعشوه هم پیامی بر سر بیمار می آورد • بیمارک باشی اوزره
عشوه ایله هم بر خبر کتوردی عفا الله دعادر چین ابرودن مراد صفت جلال
اثری در که اگرچه عاشقی خوار و ضعیف ایدر لیکن وجودن خلاص ایدوب مقبول
درکاه ایدر بوسه رتبه طریقی ایله انکیچون عفا الله دیدی یعنی خدای بونی محبوب
منزلرسنه تنزیل اتمش در ابرویش ده ضمیر غائب خدایه راجعدر • خوشا
آن وقت و آن ساعت کز آن زلف گره گیر نشش • نه خوشدر اول وقت و اول عنا
کز انک کره لو زلفندن • بدزدی برز دل کاری که خصم اقرار می آورد •
کوکل برایش بجه دزدی که خصم اقرار کتوردی حاصل معنی برزمان عیب بهونتدن
بسیار کشف و فیض حاصل ایدوب بعده زمان اتدن جدا اولدغن بیان در بخوطرقی الهیه

جانان دن مراد خدادر

آدورک فاعلی فروغ ماه در

خصم

خصم دن مراد شیطان اولمق روشن در • عجب دیدی داشتم دی شب زحافظ
جام و پیمانه • دون کیجه حافظدن جام و پیمانه لی عجب طوتدم یعنی تعجب اتدم
ولی بحثی نمی کردم که صوفی وار می آورد • اما سویلمدم زیرا صوفی کبی کتور
دی یعنی مرایی لرکبی نهان ایلدی ولہ ایضا هر آنکو خاطر مجموع و یار نازنین
دارد • هر اولکه که مجموع خاطر و نازنین یار طوتر • سعادت همدم او
کشت و دولت همنشین دارد • سعادت اکر همدم اولدی و دولتی مصاحب
طوتار مراد هر کیم که قلبنی ما محبت ماسوی دن پاک ایدوب بر مرشده وصول
بوله سعادت و دولت ابدیه ایرشور دیمکدر • حریم عشق را درگه بسی
بالاتر از عقلست • عشق حرمنک درکاهی عقلدن چوق یوکسک دکدر
کسی آن آستانه بوسد که جان در آستین دارد • بو آستانی برکسه او پرکه
جانینی یکنده طوتر مراد حصول عشق و وصال جانانه ترک جان لازم ایدوکن
بیاندر • دهان تنگ شیرینش مگر مهر سلیمانست • انک شیرین حقه دهانی
واراسه مهر سلیمان در • که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد • که
انک لعلی خاتمنک جهانی نکینی التنده طوتر نکینی بوزک قاشی اما بو نوع حکم مراد
در مراد جمله عالم خدانک تحت تصرفنده اولدغن بیان در • لب لعلی
خط مشکین چو آنش هست اینش نیست • محبوب مجازی نک لب لعلی
یوقدر یعنی حسن مجازی ک نقصان اولورزه در • بنازم دلبر خود را که حسنش
آن و اینش دارد • کونیشم یعنی قربان اولایم کندو دلبره زیرا انک حسنی
آنی بونی طوتر مراد حسن صانع کمال اوزره ایدوکن اشعاردر • چو بر روی
زمین باشی توانایی غنیمت دان • چونکه یریوزینده اوزره اولورسن
توانالغی غنیمت بیل • که دوران ناتوانی ها بسی زیر زمین دارد •

وارایسه خط مشکینی یوقدر خط مشکینی وارایسه لب

زیرا دوران الندن چوق ناتوان لقلر طوترمیغی یرالنده چوق زمان ناتوان
یاتمق کرک در حاصل معنی حیاتی غنیمت بیلوب عمر عزیزی عشق الهی یه صرف ایله
دیمکدر • بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفان را • ای غنی ضعیفلره
ونحیفلره حقارت ایله نظر ایله تحقیر لاغودر • که صدر مجلس عزت فقیر ره
نشین دارد • زیرا حقیقتده عزت مجلسنک صدری ره نشین فقیر طوتر ضعیفان
ونحیفاندن مراد اولیاء الله در • بلاگردان جان و تن دعای دردمندان است
دردمندلرک دعاسی جان و تن بلاسنی دفع ایدیجیدر • که بیند خیر از آن خرمن
که ننگ از خوشه چین دارد • اول خرمندن کیم خیر کورر خوشه چیندن عار طوته
مراد فقیردن عار ایدن غنی غنادن فایده کورمز دیمکدر • صبا از عشق من رمزی
بگو با آن شه خوبان • ای صبا بنم عشقمدن اول خوبلر شاهنه بر رمز دی
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد • که جمشید و کیخسرو کبی اون بنده سی وار
وار در معنای محصلی بو بیله اولور که جمشید و کیخسرو کبی یوز آدی بنده سی وار در
صبادن مراد نفس سحری در شاه خوباندن مراد اسولیجا یاری نبی الله در • وگر
گوید نمی خواهم چو حافظ عاشق مفلس • وگر حافظ کبی مفلس عاشق استمزم
بگو بیدرشی که سلطانان گدای همنشین دارد • اگر دیرسه که بر سلطان بر گدای مصاحب
طوتار مراد حق تعالی حضرتی بر حقیر گدای لطفی ایله مشغول درگاه ایتدوکی اشعار در
باری تعالی بو نوع محبوب منزلسنه تنزل ایلر اولمشدر • وله ایضا
دیر نیست که دلدار پیامی نفرستاد • چوق زماندر که دلدار بر خبر گوندرمدی
ننوشت کلامی و سلامی نفرستاد • بر کلام یازمدی و بر سلام گوندرمدی
مراد یاران طریقتدن بری سوزه کیوب گندوسنه خبر گوندرمدکلرندن شکایتدر
صد نامه فرستادم و آن شاه سواران • یوز نامه گوندردم و اول سوارلر شاهی

پیکی

پیکی ندوانید و جوابی نفرستاد • بر پیک یلدرمدی و بر خبر گوندرمدی • سوی
من وحشی صفت عقل رمیده • بن عقلی اورکمش وحشی صفت جانبنه • آهو
روشی کبک خرامی نفرستاد • بر آهو یوریشلو بر کبک صالنشلو گوندرمدی مراد
بر کمسه ایله کندونک صحتی خبرن اشعار در مکتوب اعقدکن اظهار تأثم در • وانست که
خواهد شدنم مرغ دل از دست • بیلدی که مرغ دلم الدن گیته جک در • وز آن
خط چو سلسله دامی نفرستاد • و اول زنجیر کبی خطدن بر دام گوندرمدی
مراد تسکین خاطره سبب اولور بر مکتوب گوندرمدکندن انکسارنی اشعار در • فریاد
که آن ساقی شکر لب سرمست • فریاد که اول عالی جناب شکر لب ساقی
دانست که مخمورم و جامی نفرستاد • بیلدی که مخمورم و بر جام گوندرمدی
یعنی انک فراقندن زیاده حزین و الملی اولدیغمی انکلدی لکن بر شوق و مسرت
خبرن گوندرمدی • چندانکه زدم لاف کرامات و مقامات • اول قدر که کرامات
و مقامات لافنی اوردم • هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد • هیچ بر مقامدن
بکا هیچ بر خبر گوندرمدی • حافظ بادب باش که واخواست نباشد • ای
حافظ ادب ایله اول که الحاح و ابرام ایلمکه کمسه وری قندی و واخواست نباشد
ترکیبی نک معناسنی بو بیله اختیار ایلمشلر در تحریر ایتمه ده بیلمک اولماز اما فقیر ره
اختیار اتدکم معنا معقول در زیرا واخواست نباشد گر و طلب ایتمک اولماز
معناسنه در که اول الحاح و ابرامدن کنایتدر • گر شاه پیامی بغلامی نفرستاد
اگر شاه بر غلامنه بر خبر گوندرمدی ایسه • وله ایضا ای پسته تو خنده
زده بر حدیث قند • ای جانان که سنک دهانک قند سوزینی اوزرینه گولمش
یعنی تمسخر اتمشدر • مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند • مشتاقم الله
اچون بر بوسه نیجه یه مراد مشتاق فیض طلبیدر • جائی که یار من بشکر

بخندد دم زند • هر پرده که هم یارم شکر خنده ایله سوبلیه • ای پسته کیستی تو خدا
را بخود مخند • ای پسته سن کیمسن الله ایچون کندو کندیکه یعنی کندیکی تسخر اتمه مراد مرشدین
مدح در • طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند • طوبی قادر اولماز که سنک قامتکدن سویلیه
یعنی دعوی مشابهت ایده • زین قصه بگذرم که سخن میشود بلند • بو قصه دن فراغت
ایدرم زیرا سوز اوزانور مراد مرشد اولمق روشن در • گر طره مینمای وگر طعنه
میزنی • اگر غضب گوستره سن وگر طعنه اوره سن • ما نیستیم معتقد مرد خود پسند
بر خودبین کمسه محب دکلز مراد خودبینی ذم در • ز اشفتگی حال من اگاه کی شود
بنم حالمک پریشانلغندن نیجه آگاه اولور • آنرا که دل نگشت گرفتار این کمند
اول کمسنکه کوکلی بو کمنده گرفتار اولمدی مراد عاشق اولمین آلام عشق دن بی خبر
ایدوکن اشعار در • خواهی که بر نخیزدت از دیده رود خون • استرایسک که
چشمکدن قان دره سی جاری اولمیه • دل در وفای صحبت رود کسان مبند
کمه ارکی فرزندی صحبتک وفاسنه کوکل بغلمه مراد محبوب مجازی یه محبت ایدن دنیا
ده جکر دیکدر • بازار شوق گرم شد آن شمع رخ کجاست • شوق بازاری گرم
اولدی اول شمع رخ قنده در • تا جان و دل بر آتش رویش کنم سپند
تا جان و دلی انک یوزی آتشنه یوزرلک ایلیم یعنی یوزنی کورب جان وکوکل ایثار ایدم
حافظ چو ترک غمزهٔ خوبان نمیکنی • ای حافظ چونکه خوبلره نظرا ایتمکی ترک ایتمزسن
دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند • بیلورمیسن سنک یرک قنده در خوارزم
یا خجند ده در خوبان دن مراد اوللر که خوارزم و خجند ده چوق ایدوکن بیان ایدر
ولہ ایضا دست از طلب ندارم تا کام من بر آید • طلبدن فراغت اتمزم
مرادم حاصل اولمینجه • یا تن رسد بجانان یا جان ز تن بر آید • یا تن جانانه ایره
یا جان تندن چیقه جانان دن مراد باری تعالی در دل اگر عاشقی بنشین که

جانانت

جانانت بر آید • بر آن در منتظر باش تا جانت برون آید • هر دم چو بی وفایان
نتوان گرفت یاری • وفاسزلرکبی هر دم بر یار طوتمق اولماز • ما بیم و خاک
کویش تا جان ز تن بر آید • بز ز و انک خاک کوی اولنجه دک یعنی ابرکز
آن ترک اتمز مراد خدادر دلارای که داری دل در وی بند • دگر چشم
از همه عالم فرو بند • جانا ز لبت و حسرت در دل که از دهانش جان
لب اوزره در و حسرت دلده که انک دهانندن • بگرفته هیچ کامی جان
از تن بر آید • هیچ بر مراد حاصل اتمامش ایکن جان جسمدن چقار • از حسرت
دهانش آید بتنگ جانم • انک دهانی حسرتندن جانم طار اولدی • خود کام تنگدلان
کی زان دهن بر آید • فقیرلرک مرادی خود اول دهاندن نیچه حاصل اولور
مراد استعداد اولمیانلر کلام الهی دن فیض حاصل ایتمکه قادر اولماز دیمکدر • بکشای تربتم
را بعد از وفات و بنگر • وفاتمدن صکره تربتمی آچ و نظر ایله • کز آتش درونم
دود از کفن بر آید • که درونمک آتشندن توتون چقار • بر خیز تا چو قد را از
قامت قیامت • قالق تا چونکه سنک قیامت قامتکدن • هم سرو در
بر آید هم نارون بر آید • هم سروی طبو قبله هم ناردن ایاغ اوزره
قالقه مراد مصنوع صانع قتنده هیچ ایدوکن اشعار در مصرع ثانی ده اولنی
بر اول سینه معناسنه در • بر بوی آنکه در باغ یابد گلی چو زو بیت • اول
امید اوزره که باغ ده سنک یوزک کبی بر گل بوله • آید نسیم و هر دم گرد
چمن بر آید • باد نسیم کلور و هر دم چمنک اطرافنی دور ایلیم یعنی عاشق
اولنمسه هر یرده حق تعالی نک جمالی تماشاسنی طلب ایلر و بو نک ایلم
اشعار ایدر که جمال جانانه حسن ده نظیر یوقدر • بنمای رو که خلقی واله شوند
و حیران • یوزکی گوستر که بر وافر خلق واله و حیران اولالر مراد تجلی ذات

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

طلبی درکه سبب حیرتدر • بکشای لب که فریاد از مرد و زن بر آید • تکلّم ایله که
مرد و زندن فریاد حاصل اوله مراد صفت تکلّم ظهوری طلبدر که باعث فریاددر •
هر یک شکسته زلفت بنجاه شست دارد • سنک زلفکک هر بو کلی الّتی آغ طوتر
چون این دل شکسته با آن شکن بر آید • بو شکسته کوکل اول شکسته یه نجه غلبه
ایده و مقابله یه قادر اولور زلفدن مراد ظلمت کونیه اولمق جایزدر که مراد اندن
خلاص زیاده صعوبت اوزره ایدوکن بیان اوله یا خود اسرار الهیه مراد اوله که
انکه اطلاع زیاده صعوبت ایله اولدیغی اشعار ایده • کویند ذکر خیرش در خیل
عشقبازان • عشق بازلر بلوکنده انک ذکر خیرن دیرلر • هر جا که نام حافظ در
انجمن بر آید • هر یرده که حافظک نامی مجلس دکزندن یاد اوله • وله ایضاً
بنسبت روی‌ات اگر ماه و پروین کرده اند • سنک یوزک اکرچه ماه و پروینه بنسبت
ایلمشلردر فارسیده اکر لفظی اکرچه معناسنه چوق واقع اولمشدر بو وجهه حملی
جایزدر اکر بنسبت ایلمشلر ایسه • صورت نادیده الحاقی تخمین کرده اند • کورلمش
صورتی تخمینه بر الحاق ایلمشلردر خطاب هر ایه درمراد حق تعالی حضرتیدر تشبیه اتدکلری
قسمه لردن منزه ایدوکن اشعاردر • سبحانه تعالی شانه عما یقولون • تنزه
ذاته عما یشیرون • شمّه از داستان عشق شور انکیز ماست • بزم غوغا
قوپریجی عشقمز داستانندن بر شمه در • آن حکایتها که از فرهاد و شیرین کرده
اند • اول حکایتلری که فرهاد و شیریندن ایلمشلردر مراد عشق مجازی عشق
حقیقی یه نسبت لا شیء ایدوکن و اندن بر شمه ایدوکن اشعاردر • ساقیا می ده که
با حکم ازل تدبیر نیست • ای ساقی می ویر که حکم ازله تدبیر یوقدر • قابل تغییر
نبود آنچه تعیین کرده اند • تغییره قابل اولماز انی که تعیین ایلمشلردر کرده
اندک فاعلی باری تعالیدر • چه جفا کان دل ما را ز دو غمزه بجادو نکرد •

بیجع

بیجع درازمژه کمان و سهام غمزه ایلدی • آنچه آن خال سیاه و زلف مشکین
کرده اند • آنی که اول سیاه خالی و اول مشکین زلف ایلمشلردر خالدن
مراد نقطهٔ ذات در زلفدن مراد ظلمت کوندر نته کم حضرت جامی دخی بویله
کتورمشدر • بیت • ظلمت کونم غرض باشد ز زلف • نقطهٔ ذاتم مراد
آمد ز خال • در سفالین کاسهٔ رندان بخواری منکرید • اولیاء اللهک
سفالین کاسه سندن حقارت ایله نظر ایلکوز نته کم حق تعالی حضرتی حبیب
اکرم حقنده اصحابه خطاب ایدوب ایتمشدر یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا
بیوت النبی الا ان یؤذن لکم غیر ناظرین اناه • کین حریفان خدمت
جام جهان بین کرده اند • زیرا بو حریفلر جام جهان بینه خدمت ایلمشلردر
مراد عشاقک صفای خاطر سببی ایله عالم ملکوت مشاهده سنه وصول بولدقلری
بیاندر • از خرد بیکانه‌یی چون دارند اندر بر کشید • هر عقلدن بیکانه‌یی
سینه یه چکمکه نجه قادر اولورلر اندن بونده و بو نزن عقلی نجه یرده قادر
اولور معناسنه استعمال اولنمشدر • دختر رز را که نقد عقل کابین کرده اند
دختر رزی که عقل نقدنی اکا کابین ایلمشلردر مراد عقل معاش ایله عشق
الهی جمع اولمدیغی بیاندر معلوم اوله که عقل معاشک حکمی قالمز دیمکدر دختر
رز شراب معناسنه در که عشق الهی مراددر • خاکیان بی بهره اند از جرعهٔ
کاس الکرام • خاکیلر کریملرک کاسنک جرعه سندن نصیب سزلردر • این
نکته ها دل بین که با عشاق مسکین کرده اند • بو ظلمی کور که مسکین عشاقه
ایلمشلردر مراد زمانه نک کریملری عشاقه رعایت والتفات اتمزلر
دیمکدر • تشبیه زاغ و زغن در خور صید و قید نیست • زاغ و زغنک
قنادی صید و قیده لایق دکلدر زیرا انلر ایله شکار معتبر دکلدر • این

در خور لایق

كرامتی همه شهبازوش پاینی كرده اند • بو كرامتی شهبازوش هجنه بولدرشلر ایمش یعنی انلره وحشی لرده دنیا پرست اولن عشق الهی نك حصولنه قادر

بكمهت جان بخش دارد خاك كوی دلبر آن • دلبرلرك محله سی خاكی حیات بخش

رایحه طوتر • عارفان اینجا مشام عقل مشكین كرده اند • عارفلر بوندن عقل

مشامنی معطر ایلمشلردر دلبران دن مراد اولیاء الله در عارفان دن مراد عشق

الهی بهره سی اولنلادر • شعر حافظ را كه یكسر وصف احسان شماست • حافظك

شعری كه باشدن باشه سزك احسانكز وصفی در • هر كجا بشنیده اند از جنبو

تحسین كرده اند • هر قنده كه اشتمشلردر صدق ایله تحسین ایلمشلردر

دله الصفا صورت خوبت نگارا خوش بآیین بسته اند • سنك خوب

صورتكی ای نگار لطیف اسلوب ایله خلق ایلمشلردر • گوییا نقش لبت از عالم

جان شیرین بسته اند • گویا سنك لبك نقشنی جان شیرین دن خلق ایلمشلردر

خطاب مرشده اولمق روشن اردبره اولمقدن — خفته ٔ لعل تو از جوهر

جان ساخته اند • كام هر خسته در ان خفته نهان ساخته اند • خط سبز

و عارض شان راچون مه دوران شد آم • سنك تازه خطكی و عارضكی مه دوران

كبی مدام • سایبان از گرد عنبر گرد نسرین بسته اند • نسرین اطرافنه عنبر

توزندن سایبان بغلمشلردر خطنی سیاه سایبانه و عارضنی نسرینه تشبیه

اتمشدر مه دوران كبی دیمكدن مراد ماه دن اولن سیاهلق و سوزدن مراد صبح

بار ربی استغفر الله بسته اند كه صیغه ٔ جمع در تعظیم ایچوندر كه فاعلی باری تعالی در •

از برای مقدم خیل خیالت مردمان • سنك خیالك عسكرینك كلمسی ایچون

مردم لر مردمان گوزلریك لری خانه سنه در • زاشك رنگین در دیار دیده

آذین بسته اند • رنگین گوز یاشندن گوز دیارنده زینت بغلمشلردر نته كم

پادشاه

پادشاه بك قدوم منعه شهری زینت ایدرلر تك عادت ناسدر مراد جانان

ازك خیالی حصولی ایچون قان اغلدغنی اشعاردر • كار زلف تست مشك افشانی

و مشك افشاندن • عطارلق و مشك صاچمق سنك زلفنك ایشی در و مشك

افشاندن مصراع ثانیه معروف اولمق جایزدر • مصلحت را تهمتی بر نافه ٔ

چین بسته اند • مصلحت ایچون چین نافه سنه بر تهمت اسناد اتمشلردر مشك

افشاندن مصراع ثانی یه معروف اعتبار اولنورسه معنی بویله اولور عطارلق

سنك زلفنك ایشی در و مشك صاچمق مصلحت ایچون چین نافه سنه بر تهمت

اسناد اتمشلردر كه تستردر مراد جمیع روایح طیبه جناب قدسدن اولدوغی

بیكن ظاهرا نافه یه اسناد ستر ایچوندر • یارب آن رو بسته و در زیر

مشكین بند كلاه • عجب اول رو می میدر و انك اطرافنده كلاه باغی میدر

یا بگرد ماه تابان عقد پروین بسته اند • یاخود ماه تابان اطرافنه عقد

پروینی بغلمشلردر عقد بو عقد كه عورتلر بوینلرینه طاقارلر بو سوزی

عجبك پروینی عادتنه كوره در كه كلاهك بندنی جواهر ایله تزیین ایدرلر

رویی ماه تابانه و جواهر ایله مزین اولمش كلاه بندنی عقد پروینه تشبیه اتمشدر

مراد صنع حقی مدح در • جمله وصف عشق حق نوبت و حسن روی او

جمله بن عشقك و انك یوزی حسنك وصفی در • آن حكایتها كه بر فرهاد

و شیرین بسته اند • اول حكایتلر كه فرهاد و شیرینه اسناد اتمشلردر زیرا

مصنوعاتك حسنی صانعك حسندن بر شمه در و عشق مجازی عشق حقیقی ده نا

بر ذره در مثنوی زحسن نسبی رویی خویش آراست لیلی • بهر مونی

ز مجنون خاست میلی • لب شیرین بشكر ریز بگشاد • دل از هر دو بر دو

و جان ز فرهاد • سر از جیب مه كنعان بر آورد • زلیخا را د مار

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

از جان بر آورد • خیال او دست بر جا جلوه گر دو • زمعشوقان عالم
بسته بردد • حافظا محقق حقیقت گوی یعنی ستر عشق • ای حافظ صافی
حقیقت یعنی ستر عشق سویله • غیر ازین دیگر خیالاتی تحمل بسته
اند • بوندن غیری باقی بر خیالات در که تخمین ایله تعلیق ایدر یعنی عشق
دن غیری جمیعسی خیالاتدر • ب عشقتی وتبش که در دو جهان جلوه
میکند • گاه از لبانش شاه وگه از گیسوان گدا وله ایضا روز وصل
دوستداران یاد باد • دوستلرک وصالی گوردیکلری کون • یاد باد آن
روزگاران یاد باد • اول گونلر اول روزگارلر ایکلسون • کامم از
تلخی غم چون زهر گشت • بنم طاعم غمم تلخلکندن زهر گبی اولدی کام
کاف عربی ایله حلق معناسنه در فصیح در وکاف عجمی ایله مشهوردر • بانگ
نوش شادخوران یاد باد • شراب نوش ایدجی لرک نوش آوازی یاد
ایکلسون شادخوران باده خوران معناسنه در که عشاق مراددر • گرچه
یاران فارغند از یاد ما • اگرچه دوستلر بزی یاد ایتمکدن فارغ لردر •
از من ایشانرا هزاران یاد باد • بندن انلره بیک بیک یاد اولسون
مراد دوستلرک لطفا کندنک وفادارلغی اعلامدر • مبتلا گشتم
درین بند بلا • بو بلایه بنده مبتلا اولدم • کوششهای آن حق گذاران
یاد باد • اول صادق دوستلرک سعیی یاد اولسون • گرچه صد رود
است در چشمم مدام • اگرچه بنم چشمیمده دایم یوز درلو وار در
رود ارماق معناسنه بونده جائزدر • زنده رود باغ کاران یاد
باد • باغده عیش و نوش ایدنلرک زنده رودی یاد اولسون
زنده رود صفاهان ارمغنک اسمی در اما کافی مطلق بیوک در معنا

سپهان

فاعلاتن فاعلاتن
فاعلاتن فعلن

اسپهان اولنور زنده زاء معجمه نک فتحی ایله بیوک معناسنه در مراد اصفهاندن اولن
طریقت دوستلرنک باغده زنده رود کنارنده اولن شوق و ذوقلرین تذکر در
تحسر طریقی ایله • بیکسی در تدبیر غمم از نامه ایم • غم تدبیرنده زیاده عاجز کالم
چاره آن غمگساران یاد باد • اول غمگسارلرک چاره سی یاد اولسون • راز
حافظ بعد ازین ناگفته ماند • حافظک رازی بوندن صکره سویلنمش قالدی
ای دریغ آن رازداران یاد باد • ای دریغ اول رازدارلر یاد اولسون • وله ایضا
مطرب عشق عجب ساز ونوایی دارد • عشق مطربی بر عجب ساز ونوا طوتار
نوا بونده مقام معروفک اسمی اولمق اولی ودوشنشدر • نقش هر نغمه که زد راه
بجایی دارد • هر نغمه نقشی که چالدی بر پرده راه طوتار یعنی اصلا بری بر پنه اویماز
مراد هیچ تیغ تنک قدرتن بیاندر مطرب دن مراد بونده باری تعالی اولمق اوشن
نشه کم جامی نکا بو بیتنده بو قضیه واقع اولمشدر که اندن غیری اولمق ممکن دکلدر
ب آه ازین مطرب که از یک نغمه اش • آمده در رقص ذرات وجود •
راه بونده پرده ساز معناسنه در بو بیتده اجتماع وار در ساز ونوا ونقش
ونغمه وراه • عالم از ناله عشاق مبادا خالی • عالم عاشقلرک ناله سندن
خالی اولمسون • که خوش آهنگ وفرح بخش صدایی دارد • زیرا عاشقلرک ناله سی
لطیف آهنک وفرح بخش بر صدا طوتر مراد اولیاء اللهک بقاسن طلبدر • پیر
دردی کش ما گرچه ندارد زر و زور • بزم دردی کش پیرمز اگرچه التون
وقوت طوتمز • خوش عطا بخش خطا پوش خدایی دارد • خطا ستر ایدجی
احسان ایدجی لطیف بر خداسی واردر • محترم دار دلم کین مگس قندپرست
کوکلمی محترم طوت زیرا بو قند پرست مگس • تا هوادار تو شد فر همایی دارد
تا سنک عاشقک اولدی همای شوکتنی طوتار خطاب خدایه در • از عدالت

نبود دور اگر بنشینی بر شد خاک • عدالتدن بعید دکلدر اگر انک حالنی صورة •
پادشاهی که به همسایه گدائی دارد • بر پادشاه که بر گدا همسایه سی اوله اگر نشنی
هنیمه غایب گدایه راجع در بو سوز تمثیل طریقی ایله درکه پادشاهدن مراد باری
تعالی در همسایه دن مراد موجودات درکه هذا خورشید و باقیسی سایه کبی در نته کیم
منطق الطیرده بو که دلالت ایلر بیت لرده واقع اولمشدر مثنوی چون چنین باکر
همسایه ایم • تو چو خورشیدی و ما چون سایه ایم • چه بود ای معطی بی مایگان •
گر نگه داری حق همسایه گان • اشک خونین بنمودم به طبیبان گفتند • طبیب لره
اشک خونینمی گوستردم ایتدیلر • درد عشقست و جگرسوز دوائی دارد • عشق
دردی و جگر یاقجی درد در هیچ دوا طوتمز یعنی بو که علاج میسر دکلدر • ستم از غمزه
میاموز که در مذهب عشق • غمزه دن ستم اوگرنمه زیرا عشق مذهبنده • هر عمل اجری
و هر کرده جزائی دارد • هر عمل بر اجر و هر ایشه بر جزا طوتار مراد وان لیس للانسان
الا ما سعی حسبنجه هر کس نه ایلدی ایسه انک جزاسنی کورر دیمکدر • نغز گفت آن
بت ترسا بچه باده فروش • اول شراب صاتیجی ترسا زاده محبوب لطیف دیدی
شادی روی کسی خور که صفائی دارد • شرابی بر کمسنک یوزی شوقنه ایچ که بر صفا
طوته مراد بر مرشده مرید اولمق کرک که اذا ذکروا ذکر الله حسبنجه یوزنده انوار
عشقدن بر نور و صفا اوله دیمکدر ترسا بچه دن مراد مرشد جوان در • دل من
معتکف زلف تو شد نیکو دار • بنم کوکلم سنک زلفنک معتکفی اولدی آنی ایو طوت
بلبل عشق تو شد برگ و نوائی دارد • سنک عشقنک بلبلی اولدی بر برگ و نوا
طوتر برگ بونده قدرت و نوا رفاهیت حال معناسنه در یعنی عشق سببی ایله کوکلم
احترامه لایق اولمشدر خطاب خدایه در • خسروا حافظ درگاه نشین فاتحه
خواند • ای پادشاه درگاه نشین حافظ فاتحه اوقودی • وز زبان تو تمنائی
دعائی دارد • وسنک زبانکدن بر دعا تمناسنی طوتر بو خسرودن مراد پادشاه

دوائی دارد استفهام انکاری در

درگاه نشین وصف ترکیبی در

ظاهر اولور

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

ظاهر اولور درشن درکه اندن ظرافت ایله احسان طلب ایتمش اولور والرضا
نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد • شهرده یعنی شیرازده بر مرشد یوقدر که
بزی کندوسنه مرید ایده • بختم ار یار شود رختم ازینجا ببرد • بختم اگر یار اوله
اسبابمی بوندن ایلتور یعنی مرشد طلبی ایچون غیری شهره سفر ایدرم • کو حریفی کش
سرمست که پیش کرمش • قنی عالی جناب نازک بر کسه که انک کرمی قتنده
عاشق سوخته دل نام تمنا ببرد • بر سوخته دل عاشق تمنا نامنی ایلیه یعنی مرادنی
اگر اعلام ایله مراد مرشد بولمقدن شکایت در • باغبانا ز خزان بیخبرت
می بینم • ای باغبان سنی خزاندن بیخبر کورورم • آه از آن روز که بادت گل
رعنا ببرد • آه اول کوندن که باد سنک گل رعنا کی ایلته مراد عمر عزیزی غفلت
ایله هوا و هوسه صرف ایدن کمسنه یه خطابدر که اجل ایرشدیکی کبی حالک نیجه
اولور و نه تدارک ایدرسن • رهزن دهر نخفتست مشو ایمن ازو • و دهر
رهزنی اویومامش در اندن ایمین اوله • اگر امروز نبرد دست که فردا ببرد •
که اگر بوگون عمرک اسبابنی آلمش ایسه یارین ایلتور مراد بنیاد و فا و اسبابی بقا
ایدوکن بیان ایدر • در خیال این همه لعبت به هوس می بازم • خیالمده بو دوکلی
لعبتی و هوس ایله یعنی تمامیسی ایله ظهوره کتوردم • بو که صاحب نظری
نام تماشا ببرد • اولا که بر صاحب نظر تماشا نامنی ایلیه مراد صورت مجازده
توحید و معارف آمیز مصنع و مجمل غزللر دیرم مگر بر صاحب نظر تماشا ایده
اسرار دقایق شاهدی ایدوب دیمکدر لعبت مشغوله و خیال ظل صورتنه دیرلر خواجه
حافظ بو غزلده کندونک خیالاتنی لعبته تشبیه ایتمش در • علم و فضلی که
بچهل سال دلم جمع آورد • شول علم و فضلی که کوکلم قرق ییلده جمع ایلدی
ترسم آن نرگس مستانه به یغما ببرد • قورقرم که اول مستانه چشم یغما ایلیه ایلتور

عاشق سوخته دل وصف ترکیبی در

چشم دن مراد ذات باري اولمق ممکن در کرعشق سببي ايله علوم ظاهره محو اوله و
محبوب مجازي نك چشمي اولمق احتمال در • بحر يا نسحر با پهلو نز ندل اين باش •
سحر سحر ايله مقابله ايتمكه قادر اوله ماز اين اول • ساحري كيست كه دست از يد بيضا
ببرد • ساحر كيم در كه يد بيضادن ال ايله يعني يد بيضا صاحبنه غلبه ايده كه مراد
موسى عليه السلام در مراد باطل حقه غالب اوله ماز ديمكدر • راه عشق ارچه كمينگاه كما
نداران است • عشق يولي اگرچه كماندارلرك كمينگاهي در يعني زياده خطرناك طريقدر
هر كه دانسته رود صرفه ز اعدا ببرد • هر كم كه تدارك ولوازمي ايله كيده اعدادن زيان
ايلمز يعني اعدايه غلبه ايدر اعدادن مراد شياطين دركه راه حقده كمين اتمشلردر حاصل
معنى بو مرشدسز راه عشقه سلوك اتمك زياده خطرناك و ورطهٔ هلاك ايدوكن بيان در
زيرا العياذ بالله ضلالته سبب اولور • جام مينايي مي سد ره تنگدليست • شرابك
حمر چه رنگ لوجاجي تنگ دللك يولنك سدي در يعني عشق الهي ماسوي نك المني قلبدن دفع
ايدر • منه از دست كه سيل غمت از جا ببرد • الدن قومه كه غم سيلي سني
يركدن ايلدر يعني عشقي ترك ايلمه يوخسه دنياسني خراب ايدر • حافظ از جان طلبد
غمزهٔ مستانهٔ يار • اي حافظ اگر يارك مستانه غمزه سي جان طلب ايده • خانه
از غير بپرداز و بهل تا ببرد • خانه يي غيردن خالي ايله قو تا ايلت مراد خانهٔ دلدر
محبت ماسوي دن خالي اولمغله بيت الله اولمغه لايق اولدوغن بيان در **وله ايضا**
جهان بر ابروي عيد از هلال وسمه كشيد • جهان عيدك ابروسي اوزرينه هلالدن
راستق چكدي يعني هلال عيد ظاهر اولدي • هلال عيد در ابروي يار بايد ديد •
هلال عيدي يارك ابروسنده گورمك گركدر نته كم عادت در هر يكي آيي باشنده يعني
هر دسته يه نظر ايدرلر يارده مراد مرشد اولمق درويش دركه اول زمان اختلاف
دن چقار • شكسته گشت چو پشت هلال قامت من • هلال كبي ارقه مي كبي بنم

قامتم

قامتم چنبر اولدي • كمان ابروي يارم چو وسمه باز كشيد • يار حك كمانه مشابه
اولان ابروسي چونكه گرو وسمه چكدي بو وجه دخي جايزدر چونكه كندوسنه گرو وسمه
چكدي مراد مرشدك وجه احسن ايله اولان ظهوري بيان در بو وجه دخي جايزدر رمز الهي كي
غيب هويت اوزره وجه حسن ايله ظهوري بن عاشقه مجال و قدرت قومدي • ميوش
دوش و شنود ز خطا از تفرج خلق • يوزكا اوره وخلقك تفرجندن حجابده اوله كه
خواند خطا تو بر زد آن يگانه دو گيتو • زيرا سنك خطك يوزكه وار يگانه ذ الذين گوردا
آيتي اوقودي و افسوردي بو آيت كريمه گوز دگمك ايچون اوقودر خطاب خلوت نشين
مرشده اولمق روشن در اما محبوب مجازي مراد اولنسه تمام لطافت وار در زيرا يعني
بو بله اولور خطك كلدي سفدن حصولي كسه يوزكه بتمز خط بو بنده حجاب معناسنه دو حسنت
معناسنه دكلدر نته كم مهر و مشتري بك بو بتمدن زياده روشن در • بر خطش كر
جان را نبود از ره و قوت • زحسنش رفته دز خطاجان يا قوت • مگر نسيم تنت صبح
در چمن بگذشت • مگر سنك تنك رايحه سي صباح وقتي چمنه اوغرادي يعني اي صبح
كه گل ببوي تو بر تن چو صبح جامه دريد • كه گل سنك بويك ايله تني اوزره صبح كبي
جامه سي يرتدي خطاب هدايه در مصراع اولده اولان تنذوات معناسنه اولور حاصل
معني جميع اشيانك جوشش و خوشي نفحات رحمانيه دن ايدوكن اشعار در • نبود
چنگ و رباب و گل نبيذ كه بود • بو بلر موجود و گل ايدي كه بود ك معناسي مصراع
ثانيه قيد اولنوي سهولت معني ايچون • گل وجود من آغشته گلاب و نبيذ • كه
بنم وجودم باطني گلاب و شراب ايله آغشته ايدي مراد كندوسنده اولان عشق اجماع
ازلي ايدوكن بيان در و بو حال بيان بوكه مخصوص دكلدر بلكه جميع اشيايه و حرمن
حالت ازلي در • بود ام آن روز در اين ميكده از دوزد كشان • كه نه از تاك
نشان بود نه از تاك نشان • بيا كه با تو بگويم غم و ملالت دل • گل كه سكا

دیم کوکلمک غم وملالتی • چرا که بی تو ندارم مجال گفت و شنید • چونکه چون زیرا سنسز
سویلمکه ایشتمکه مجال طوتمازم • بهای وصل تو گر جان بود خریدارم • سنک وصلک
بهاسی اگر جان ایسه دخی مشتری یم • که جنس خوب مبصر بهر چه دید خرید • زیرا
مبصر خوب متاعی هر نه بها ایله که کوردی صاتون الدی خطاب باری تعالی یه در مراد وصال
جانانه جان بذل ایتمک ارزانی ایدوکن بیان در — بخاک پای که خریدی وصل جانانت
شاد باشی ای دل • چه آستان یافتی نقدی که عمری جست وجو کردی • مبر ز آب
مبر ز شکم کم که بی تو دور از تو • کوزم یاشنک یوزی صوینی دوکه زیرا سنسز سندن اراق
چو باد پی سپرد در خاک راه می غلطید • بلاکش اولدی و خاک راهه بو النذی مراد گریه
سببی ایله خدای عز وجل دن ترحم طلبی در • چو ماه روی در شام زلف میدیدم • چو
کرسنک ماه کبی یوزیکی شامه بکزر سیاه زلفکده کوردم • شبم بروی تو روشن چو
روز میکرد دید • شبم سنک یوزک ایله روزکبی روشن اولدی خطاب خدایه در مراد
ظلمت کونده قالمش ایدم تجلی ذات خلاصه سبب دیمکدر • بلب رسید مرا جان و بر
نیامد کام • بنم جانم لبه ایرشدی و مرادم حاصل اولمدی • بسر رسید امید و طلب
بسر نشد • امید باشه ایرشدی وطلب باشه ایرشمدی • ز شوق روی تو حافظ
نوشت حرفی چند • سنک یوزک شوقندن حافظ بر قاچ کلمه یازدی • بخوان بنظمش
ودر گوش کن چو در آویز • انی نظم ایله اوقو وانجو کبی قولاغکه اصمه یعنی فرا آموش
ایله ولە ايضا حافظ خلوت نشین دوش بمیخانه شد • خلوت نشین
حافظ دون کیجه میخانه یه کتدی • از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد • زهد
وصلاح عهدی هوسندن کتدی پیمانه هوسی ایله اولدی بو وجه دخی جایزدر زهد و
صلاح عهدی هوسندن فراغت ایدوب پیمانه طرفنه کتدی مراد روز ازلده مرتبهٔ
زهدده ناصکره حالت عشق احسان اولندوغن بیان در • شاهد عهد شباب

خریدار مشتری

آمده

آمده بخواب دوش • یکت کبی زمانی شاهدی انک دوشنه کلمش ایدی • باز
به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد • پیرلک وقتنده کرو عاشق و دیوانه اولدی
مراد عشق حیات ابدی سبب ایدوکن بیان در • مغبچهٔ میگذشت راه زن دین
ودل • دین و دل یولن اورجی بر مغبچه کچدی • در پی آن آشنا از همه بیگانه
شد • حافظ اول آشنانک اردنجه وکلیدن بیکانه اولدی آشنا لفظنک
فاعلی حافظدر که مطلعدن ذکر اولندی مغبچه دن مراد مرشددر که اگر ارادت
کتورمک ایله ماسوی دن فراغت اوزره اولمشدر بو اصطلاحات غریبه کر بونک
اشعارنده واقع اولمشدر تستر ایچوندر • آتش رخسار گل خرمن بلبل بسو
خت • گلک رخساری آتشی بلبلک خرمنی یاقدی • چهرهٔ خندان شمع آفت پروانه
شد • شمعک خندان چهره سی پروانه یه بلا اولدی مراد عشق ومحبت عاشقی
افنا ایتدوکن بیان در • گریهٔ شام و سحر شکر که ضایع نگشت • شکر که شام
وسحر گریه سی ضایع اولمدی • قطرهٔ باران ما گوهر یکدانه شد • بزم قطرهٔ
بارانمز گوهر یکدانه اولدی مراد شام وسحرده عشق الهی ایله اولان گریه وصال
جانانه وسیله اولدی دیمکدر • صوفی مجنون که دی جام وقدح میشکست •
دیوانه صوفی که دون جام وقدحی صندی • دوش بیک جرعهٔ می عاقل و فرزانه
شد • بر جرعه می ایله عاقل وفرزانه اولدی مراد صوفی عشق الهیدن
بی بهره ایکن عشقه منکر ایدی فضل الهی ایرشوب مرشددن بر فیض سببی ایله
طالب عشق اولدی دیمکدر • نرگس ساقی بخواند آیت افسونگری •
ساقینک چشمی افسونگرلک آیتنی اوقودی • حلقهٔ اوراد ما مجلس افسانه
شد • بزم اورادمز حلقه سی قصه مجلسی اولدی مراد مرشدک نظری بزی
زهد مرتبه سندن دفع ایدوب عشق طبقه سنه ایرشدی دیمکدر • منزل

فرزانه عارف

حافظ کنون بزمگه پادشاهست • حافظک منزلی شمدی پادشاهک بزمگاهیدر
دل بر دلدار رفت جان بر جانانه شد • دل دلدار قتنه کتدی جان جانان قتنه
کتدی مراد وصول الی الله حاصل اولدیغن بیان در ولـه ایضا هرگزم نقش تو
از لوح دل و جان نرود • سنک نقشک هرگز بنم دل و جانم لوحندن کتمز • هرگز از یاد
من آن سرو خرامان نرود • اول سرو خرامان هرگز بنم یادمدن کتمز بو بیتده صنعت
التفات واردر من الغیبة الی الخطاب مراد جانانک خیالی بنم خاطرمدن کتمز دیمکدر
از دماغ من سرگشته خیال رخ تو • بن سرگشتهنک دماغمدن سنک رخک خیالی
بجفای فلک و غصهٔ دوران نرود • فلکک جفاسی و دورانک غصهسی ایله کتمز مراد
عشق هیچ بر وجهله زوال بولمدیغن بیان در • در ازل بست دلم با سر زلفت پیوند
ازلده بنم کوکلم سنک سر زلفک ایله عهد قیلدی • تا ابد سر نکشد مهر تو از جان
نرود • تا ابدی باش چکمیه سنک محبتک جاندن کتمیه بو وجه دخی جایزدر کوکلم
سر زلفک ایله عهدی ازلی قیلدی چونکه بویله در ابدیه تا ابدی باش چکمز سنک
محبتک جاندن کتمز خطاب خدایه در • آنچه از بار غمت بر دل پر خون منست
اول شیدر که سنک غمک یوکندن بنم پر خون کوکلم اوزرنده در • برود از دل من
وز دل من آن نرود • بو بنم کوکلمدن کیدر و بنم کوکلمدن اول کتمز • آنچنان مهر توم
در دل و جان جای گرفت • سنک محبتک جان و دلمده اویله یرلشدی • که اگرم
سر برود از سر من آن نرود • که اگر باشم کیده بنم باشمدن اول کتمز • گر رود
از پی خوبان دل من معذورست • اگر بنم کوکلم خوبلر اردنجه کیده معذوردر یعنی انلرک
طالب اولمغله معذوردر • درد دارد چه کند کز پی درمان نرود • دردی واردر
نیلسون اگر درمان اردنجه کیتمیه بعضی نسخهده گر برنهکز واقع اولمشدر زایله
ایله کتمز بو تقدیرجه صورت مضارع عدم امر غایب اولمغله روشندر اگرچه مضارع

اولمغله

اولمغله جایزدر خوبان دن مراد اولیاء الله درکه خدادن دور اولنلرک قربنه
سبب اولورلر • هر که را خواهد که چو حافظ نشود سرگردان • هر کیم استرسه که
حافظ کبی سرگردان اولمیه • دل بخوبان ندهد وز پی ایشان نرود • خوبلره
کوکل ویرمیه و انلرک اردندن کیتمیه یعنی انلره طالب و راغب اولمیه خوبان
دن مراد اولیاء الله در مراد طالب عشق اولنلرک تحیردن خلاصی میسر اولمدیغن
ایدوکن بیان در ولـه ایضا عشق تو نهال حیرت آمد • سنک عشقک
حیرت نهالی کلدی یعنی حیرت نهالیدر • وصل تو کمال حیرت آمد • سنک
وصلک کمال حیرت کلدی یعنی تمام حیرت در خطاب خدایه در • بس غرقه
بحر وصل کاخر • وصالده باشنه غرق اولمش چوق عاشق کر عاقبت
هم با سر حال حیرت آمد • هم حیرت حالی طرفنه کلدی یعنی حیرت دن
خلاصی میسر اولمدی مراد وصالده حیرت واقع اولمازدیمکدر • نی وصل
بماند و نه واصل • نه وصل و نه واصل قالور • آنجا که وصال حیرت
آمد • انده که وصال حیرت کلدی • از هر طرفی که گوش کردم • هر
طرفدن که کوش ایتدم یعنی قولاق طوتدم • آواز سؤال حیرت آمد
حیرت سؤالنک آوازی کلدی مراد هر کس حیرتده ایدوکن اشعاردر • یک
دل بنما که در ره عشق • بر کوکل کوستر که عشق الهی یولنده • بر چهره
نه فال حیرت آمد • چهرهسی اوزره حیرت بکی کلدی یعنی کیمسه حیرتدن
خلاصی میسر دکلدر • هر زمان این ره بی پایان ترست
خلقی هر ساعت در و حیران ترست • شد منهزم از کمال عزت
کمال عزتدن منهزم وجدا اولدی • آن را که جلال حیرت آمد
اول کمسهیه که حیرت جلالی کلدی • سر تا قدم وجود حافظ

خطاب ایچوندر

دارد فعل مضارع

حافظک جمیع وجودی • در عشقش بنهایت حیرت آمد • عشق ده حیرت فنانی
کلدی مراد کندوسی حددن زیاده حیرتده اولدیغی اشعاردر ولہ ایضا
دوش می آمد و رخساره برافروخته بود • دون کیجه کلدی و عذاری شعله
لنمش ایدی • تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود • عجب قنده کرو بر غملونک کوکلنی
یقمش ایدی مراد باری تعالی در • رسم عاشق کشی و شیوهٔ شهرآشوبی •
عاشق کشی لک عادتی و شهرآشوبلق شیوه سی • جامه‌ای بود که بر قامت او
دوخته بود • بر جامه ایدی که انک قامتنه دیکلمش ایدی مراد جمیع تأثیرات
باری تعالی دن ایدوکن اشعاردر • جان عشاق سپند رخ خود میدانست
عاشقک جانی کندی رخنه یوزرلک بیلوردی • آتش چهره از این روی برافروخته
بود • چهره آتشی بو سببدن شعله لنمش ایدی مراد عاشقک تجلیء ذاته
طاقتی اولمدیغی بیان در • فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا •
کفر زلفش ره دین میزد و آن سنگین دل • انک سیاه زلفی دین یولنی اوردی
و اول مستغنی • در رهش مشعله از چهره برافروخته بود • انک یولنه نور
یوزندن مشعله شعله لنمش ایدی کفر زلفدن مراد ظلمت کونک مشتته اولدیغی
که تأثیرات ذات بیتی ایله چوق کمسنک ضلالتنه سبب اولمشدر مراد اسرار الهیه
نک ظهورنه تجلیء ذاتنک متفاوتی درکه عشاقک تمام عقل قدرنه سبب اولمشدر
بوجه دخی جایزدر لیکن بو تاویل اوزره زلفدن مراد اسرار الهیه در • دل
بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت • دل چوق خون اله کتوردی اما چشم
دوکدی • الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود • الله الله کیم تلف ایلدی
و کم قزانمش ایدی • یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد • یاری دنیایه صاتمه
زیرا چوق فائده ایلمدی • آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود • اول کم

یوسف

یوسفی بکمز التونه صاتمش ایدی بوندن مراد مالک اولدیغی روشندر لکن دنا مراد
یوسفک برادرلری اولمق احتمال دراول وقت معنی بو بیله اولور اول طائفه کیم یوسفی
بکمز التونه صاتمش ایدی هیچ و شرای ده سیم و زر برابر اولدیغندن زر دیدی یوخسه
سیم بری ایدی زیرا برقچ درهم صاتدیلر قرآن عظیمده بیان اولنمشدر • وشروه بثمن
بخس دراهم معدودة • زر ناسره ذکری یوسف حددن زیاده عالی قدر
اولدیغندن او ترک درزیرا زر یوسفه نسبت ناسره در یاردن مراد باری تعالی در
حاصل معنی عشق الهی ترک ایدوب دنیایه سعی ایدن دنیا پرستلر چوق ضرر ایتدیلر دیکر
گرچه می گفت که زارت بکشم می دیدم • اگرچه ایدر ایدی که سنی ترحم سز دیلرم
کورر ایدم • که نهانش نظری با من دلسوخته بود • که انک جان دلسوخته یه نهانی نظری
وار ایدی مراد راه عشقده نفسی هلاک ایتمک حقیقتده عاشقه نظر احسان در •
گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ • دیدی لطیف دیدی یوری خرقه‌کی
یاق ای حافظ • یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود • عجب بو قلب شناس
لکی کیمدن اوکرنمش ایدی مراد مرشدک اشعاری در حافظده اولان وجودی که وصاله
مانع در ولہ ایضا قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود • بو خسته نک
قتلی سنک تیغک ایله مقدر دکل ایدی • ورنه از غمزهٔ جادوی تو تقصیر نبود •
بو خسته نک جادو غمزه کدن تقصیر یوق ایدی • یارب آیینهٔ حسن تو چه جوهر
دارد • سنک حسنک آیینه سی عجب نه جوهر طوتر یعنی انده نه حالت واردر • که در او
آه مرا قوت تأثیر نبود • که بنم آهمک انده تأثیر قوتی اولمدی مراد حق تعالی
نک صفت استغناسی بیاندر • من دیوانه چو زلف تو رها میکردم • بن دیوانه
چونکه سنک زلفکی ترک ایتدم • هیچ لایق‌ترم از حلقهٔ زنجیر نبود • هیچ بکا
زنجیر حلقه سندن لایق رک اولمدی زلفدن مراد بو بیتده اسرار الهیه درکه بجا نیفش

عشقك زنجیری در آنی ترک ایتمک و دیوانه لکدر • نازنینا تر زقدت در چمن ناز
نرست • نازچمننده سنك قدكدن نازنین رك بتمدی • خوشتر از نقش تو
در عالم تصویر نبود • عالم تصورده سنك نقشكدن لطیف رك اولمدی مخاطبدن
مراد مرشددر كه انك وصفنده مبالغه ایدر • تا مگر همچو صبا باز بكوی تو
رسم • اول كه صبا كبی كرد سنك محله كه ایرشم • حاصلم دوش بجز ناله شبگیر نبود
دونكیجه حاصلم ناله شبگیردن غیری دكل ایدی ناله شبگیر بونده صباحه دك اولان
ناله معناسنه در اگرچه سحرده اولان ناله یه دخی دیرلر كوی دن مراد جناب قدس
سرز حیرت بدر میكده ها بر كردم • حیرت دن باشمی میخانه لر قپوسی اوزره الدم
یعنی میخانه لره واردم • چون شناسای تو در صومعه یك پیر نبود • چونكه صومعه
دسنی الكلیجی بر پیر اولمدی مراد چونكه صلحاده عشق الهی دن اثر كورمدم عشاق
جانبنه توجه ایتدم دیمكدر • آن كشیدم زتو ای آتش هجران كه چو شمع • آنی
چكدم ای فراق آتشی سندن كه شمع كبی • جز فنای خودم از دست تو تدبیر
نبود • كندی افنا ایتمكدن غیری سنك الكدن خلاصه تدبیر و چاره اولمدی • آیتی
بود عذاب انده حافظ بی تو • حافظك غصه سی سنسز بر عذاب آیتی ایدی
آیتدن مراد فرقان معناسنه در • كه بر هیچكسش حاجت تفسیر نبود • كه هیچ
كمسه قتنده انی تفسیر و بیان ایتمكه حاجت اولمدی خطاب خدایه در • وله ایضا
دل شوق لبت مدام دارد • كوكل دایم سنك لبك شوقنی طوتار • یارب زلبت
چه كام دارد • عجبا سنك لبكدن دل نه مراد طوتار خطاب باری تعالی یه در •
جان شربت مهر و باده شوق • جان محبت شربتنی و شوق باده سنی • در ساغر
دل مدام دارد • كوكل ساغرنده مدام طوتر مراد دل شوق و محبت ایله پر
ایدوكن بیاندر • سودای زلف یار دایم • یارك زلفی سوداسی دایم •

در دام بلا مقام دارد • بلا طوزاغنده مقام طوتر مراد اسرار المحبه یه طالب
اولن كمسه درد و بلادن هركز خلاص بولمازدیمكدر • تا صید كند دلی بشوخی • تا
شوخلق ایله بر كوكلی صید ایده • بر گل زبنفشه دام دارد • گل اوزره بنفشه
دن طوزاق طوتر مراد گلدن مراد یوزی در بنفشه دن مراد خطی در مراد اسرار
المحبه نك قرب ذاته سبب اولمسی اشعار در كه دل عاشقی آنی حاصل ایتمك
ایله بوكه وصول میسر اولور • آخر شدم كه باز پرستم • آهو باكرایم شوری كركرد
صورم • كان دلبر نا چه نام دارد • كه اول دل بزمك دلبر جزئه نام طوتار مراد
باری تعالی در • اندیشه ز خاص و عام دارد • خاص و عامدن اندیشه
طوته مراد فكر ما سوی دن خلاص بولمیق وصال حقه وصول بولمازدیمكدر • خرم دل
آنكسی كه صحبت • مسرور اول بر كمسنك كوكلی • با یار علی الدوام دارد •
كه خدا ایله دوام اوزره صحبت طوتار • حافظ چه دمی خوشست مجلس • ای
حافظ نه لطیف بردم در مجلس كه اسباب طرب تمام دارد • كه طرب اسبابنی
تمام طوته دار دكی فاعلی مجلسه راجع اولن ضمیر در كه دارد دكی تحتنده مستتردر
وله ایضا زمن صلاح و سلامت كس این گمان نبرد • بندن صلاح و سلامت
كمسه بو ظنی ایلتمز • كه كس بر در خرابات ظن آن ندارد • زیرا كه میخانه لو اولنه بو
اولظنی ایلتمز مراد مرایی لركبی صالح عملی خلق قاشنده اتمزم دیمكدر • من این
مرقع دیرینه بهر آن دارم • بن بو دیرینه مرقعی انكچون اورتی ادستم طوتارم
كه زیر خرقه كشم می كس این گمان نبرد • كه خرقه التنده شراب چكم كمسه بو ظنی
ایلتمز مراد تستر ایچون عوام كوستمنده عشقه سی ایدرم دیمكدر • مباش غره
بعلم و عمل فقیه مدام • ای فقیه دایم علم و عملك مغرور اولمه • كه هیچ
كس ز قضای خدای جان نبرد • زیرا هیچ كمسه خدانك قضاسندن جان

تارم

دیلمز • مشو فریفتهٔ رنگ و بوی وقدح درکش • رنگ وبویه فریفته اولمه شراب نوش ایله
که رنگ غمم زدولت جرعهٔ مغان ببرد • زیرا سنک قلبکدن غم پاسنی مغلر شرابی
بتون غیری الیتمز مراد دنیانک زخارفنه مغرور اولمه بر مرشد اله کتورب اندن
مستفیض اولمق ایله محبت ماسوی پاسنی قلبکدن ازاله ایله دیمکدر • اکرچه دیده
بود پاسبان تو ای دل • اکرچه سنک پاسبانک کوزدر ای کوکل • بهوش باش
که نقد تو پاسبان ببرد • عقلک ایله اول که سنک نقدک پاسبان التمه • یعنی کوزکی
اکر مژده یابدت ای دل • اکر سکا مژده کلسه ای کوکل سعیه چالش • کسی که کار
نکرد اجر رایکان ببرد • هرکه که ایش ایشلدی مفت اجرت التمز مراد الدنیا
مزرعة الآخرة • مژ جبیحه دنیاده نه اکدی ایسه آخرتده انک جزاسنی کورر دیمکدر •
سخن ببرد سخن دان او امکن حافظ • سخن دان قتنده سوز سویلمه ای حافظ • که
تحفه کس در وگوهر ببحر و کان ببرد • زیرا بحره و کانه کمسه در وکوهر تحفه التمز
دری بحره وکوهری کانه کوره درحرا فضلا قتنده اظهار فضل وفصاحت فضاحت
وعیب ایدوکی اشعاردر • وله ایضا • دلا بپیر مغی فروش که ذکرش
بخیر باد • دون جی فروش پیره که انک ذکری خیر اولسون • کفتا شراب نوش
وغم دل ببر زیاد • ایتدی شراب نوش ایله وکوکل غمنی یاددن کیدر • کفتم
بباد میدهدم باده نام و ننک • ایتدم شراب بنم نام وننکمی یله ویرر • کفتا
قبول کن سخن و هرچه باد باد • ایتدی سوزی قبول ایله وهرنه اولورسه اولسون مراد
نام وننک ایله عشق الهی میسر اولمدغی وعشق جمیع شیئدن مقبول ایدوکی اشعاردر •
سود و زیان و مایه چو خواهد شدن زدست • فاید و زیان وسرمایه چونکه
الدن کیده کرک • از بهر این معامله غمکین مباش و شاد • بو معامله دن
روزی غمکین وشاد اولمه • بادت بدست باشد اکر دل نهی بهیچ •

سنک

سنک الکه یل اولور اکر هیچ کوکل قویه سن یعنی آخرته تعلق وسعی کیدرسن
اکر دنیایه محبت ایدرسن هیچ دن مراد دنیادر • در معرضی که تخت سلیمان
رود بباد • بر محلده که سلیمانک تختی ایله کیدر معرض فتح میم ایله اسم
مکاندر معرض کسر میم ایله اسیرلره حین بیعده کیدرلکلری ثوبک اسمیدر
دنیایه متاع عیشت که ارزد بشرای • باخصم مدارا کن و با دوست
مواسا • حافظ کرت زپند حکیمان ملالتست • ای حافظ عاقللر پندندن اکر
سکا ملالت وار ایسه • کوته کنیم قصه که عمرت دراز باد • قصه یی قصه
ایده لم که سنک عمرک دراز اولسون مراد نصیحت پذیر اولمینه نصیحت ایتمک
معقول دکل ایدوکی بیاندر • مثنوی • مرزای حکیم آشنهایی در • چو پیمیی
از خویشتن خواجه پر • زعلمش ملال آید از وعظ ننگ • شقایق ببا
ران نروید زسنگ • وله ایضا • آنرا که جام صافی صهباش میدهند •
اول کمسه که صهبانک صافی جامنی ویررلر صهبا قرمزی شراب معناسنه در که
بونده عشق الهی مراددر • پی دان که در حریم حرم جاش میدهند • بیل که
حرم قدس حوالی سنده اکا یر ویررلر یعنی هرکیمه که عشق الهی نصیب اوله مقبول
حق اولور • صوفی مباش منکر رندان که سر عشق • ای صوفی رندلره
منکر اولمه زیرا عشق سرنی • روز ازل بدرد قلاش میدهند • روز ازلده
قلاش کمسه لره ویررلر رندان دن مراد بونده صورت ملامتیه ده اولان عارفلر
که اسرار الهیه یه واقفلردر مردم کاه جمع وکاه مفرد معناسنه استعمال اولنور
اما بونده اول اولیدر • ساقی بیار باده که کل زانکه مشکبوی • ای ساقی مسک
رایحه لو کل زمانی شراب کتور • کار باب عقل زحمت اوباش میدهند •
زیرا ارباب عقله اوباشه زحمت ویررلر یعنی ای مرشد شراب عشق ایله

از گلبن گل بگلستان نه نیر رسد • بر گل فداینده گلستانه بر گل ایرشمز
مراد ایولرنا دراله مقوع ایدوکنی اشعاردر • از دست برد جور زمان اهل
فضل را • زمانه نك جوری اهل فضلی الده التوپ یعنی زیاده مضطرب ایتدی
این غصه بس که دست سوی جان نمیرسد • بو غصه تیركه جان
جانبنه ال ایرشمز • از حشمت اهل جهل بکیوان رسیده اند • حشمت دن اهل
جهل کیوانه ایرشمشلردر کیوان فلك سابعده اولن کوکبك اسمی در • حافظ
ز علم و فضل بکیوان نمیرسد • حافظ علم و فضل دن کیوانه ایرشمز کیوان
بو نوع بر بیتك اسمی درکه کیوان اول مناسبتی ایله ذکر ایلمشدر • وله ایضا
زهی خجسته زمانی که یار باز آید • زهی مبارك بر زمانكه یار کرو کله •
بکام غمزدگان غمگسار باز آید • غمكینلرك مرادی ایله غمكسار کرو کله •
به پیش شاه خیالش کشیدم ابلق چشم • چشم ابلقن انك خیالی شاهنك
اوکنه چکدم • بدان امید که آن شهسوار باز آید • اول امید ایله که اول شهسوار
کرو کله مراد خیال جانانك قدومی ایچون اولن انتظاردن بیاندر • در انتظار
خدنگش همی طپد دل صید • انك خدنگی انتظارنده صید کوکل تیترر بو وجه
دخی جایزدر صید کوکل بو وجه اوزره صیدك صفتی اولماز • خیال آنکه
بعزم شکار باز آید • اول خیال ایله که شکار قصد نه جانان کرو کله • مقیمم
بر رهش نشسته ام چون گرد • غبار کبی دایم انك سر راهنده او
تورمشم • بدان هوس که بدین رهگذار باز آید • اول هوس ایله که بو
رهگذاره کرو کله • اگر نه در خم چوگان او رود سر من • اگر بنم
باشم انك چوگانی خمنه کتمیه • ز سر چه گویم و سر خود چه کار باز آید
سردن نه دیم و سر خود کره نه ایشه برار • دلی که با سر زلفین او

تری اول زحمت دن خلاص ایله • از لذت حیات نداند تمتعی • حیات لذتندن
بر فایده طوتمز • امروز هرکه وعده فرداش میدهند • هرکم که بوکون اکه
فردا وعده سن ویررلر مراد هر کیم که حاضر عمرنی عشق و طاعتده صرف ایتیوب
فردایه مغرور اولورلر آخرت دن بی نصیب اولورلر دیمکدر • حافظ بترک جنت فردوس
میکنند • حافظ فردوس جنتنی ترك ایدر • گر در حریم وصل تو ماواش
میدهند • اکر سنك وصلك حریمنده اکر مقام ویره لر خطاب خدایه در • وله
ایضا کارم ز دور چرخ بسامان نمیرسد • بنم ایشم چرخك دوراندن خون
اولرجا وررمانه ایرشمز مراد مرامنك عدم حصولندن شکایت در • با آنکه
کوی شدم همچو سگ حضور • شول نسنه برله که کلب کبی انك محله سی خاکی اولدم
حضور • آب زخم جهی زود و نان نمیرسد • یوزم صوبی کیدر و نان ایرشمز •
بکا پاره یی کنم از هیچ استخوان • هیچ استخواندن ار سكر پارسی فقیرمن
تا صد هزار زخم بدندان نمیرسد • که دیشمه یوز بیك زخم ایرشمیه بو سوزك زنکا
زحمت دن کنایه در • سیرم ز جان خود بدل دوستان ولی • دوست لرك کوکلی ایچون
جانمدن دویمشم اما • بیچاره را چه چاره چو فرمان نمیرسد • بیچاره یه نه چاره
چونکه فرمان الهی ایرشمز که اولر مراد کمال اضطرابندن موت طلب ایتدوکنی اشعاردر
یعقوب را دو دیده ز حسرت سپید گشت • یعقوبك علیه السلام ایکی کوزی حسرتدن
اغردی • وابیضت عیناه من الحزن • و آوازه ای ز مصر بکنعان نمیرسد • دخی
مصردن کنعانه بر آوازه ایرشمز مراد احوال عالم زیاده پریشان ایدوکنی بیاندر
از آرزوت کشته گران بار غم دلم • سنك آرزوکدن کوکلم غم یوکی اغر
اولمشدر • آوخ که آرزوی من ارزان نمیرسد • ای واهکه ارزو باکه ارزان
ایرشمز • تا صد هزار خار نمی روید از زمین • مادامکه یردن یوز بیك خار بیتمیه

در

قراری داده • بر دل که الملی ای زلفی اوجه بر قرار ویردی یعنی اگر عاشق اولدی
نگاه جبتر که دران دل قرار باز آید • ظن النه که اول دلم قرار کرو کله
بر شک منی نز ند موج در کنار جو بحر • بنم گوزم یاشی دریا کبی کنارده
موج اورمار • اگر میان دیم در کنار باز آید • اگر انک میانی کرو بنم
کنارمه کله مراد وصال جانان میسر اولورسه گزشت بکادن خلاص بولورم
دیمکدر • چه جورها که کشیدند بلبلان از دی • نه جورلر که بلبللر قیشین
دن چکدیلر • بنفشه بیند فضا هست امید آن حافظ • فضا تعاشیدن
یعنی خدادن اول امید واردر ای حافظ • که همچو سرو بدستم نگار باز
آید • که بنم الم سرو کبی نگار کره و کله سرو کبی نگاردن مراد مرشددر ولی
ایضا • بر سر بازار جانبازان منادی میکنند • عاشقلر بازاری بطر
فنده ندا ایلدیلر منادی فتح دال ایله بو نعت ندا معناسنه مصدر میمیدر
بشنوید ای ساکنان کوی جانان بشنوید • ایشیدکوز ای جانان محله سنک
ساکنلری ایشیدکوز ساکنان کوی جاناندن مراد عشاقدر • دختر رز چند روزی شد که
از ما رو بتافت • بر قاچ گون اولدی که دختر رز بزدن یوز چویردی
وقت تا گیرد سر خود جملگی حاضر شوید • کتری تا گندی باشنی طوته ج
جملکوز حاضر اولکوز • جامه‌ء دارد ز لعل و نیم تاجی از حباب • لعلدن
بر جامه و حبابدن بر نیم تاج طوته لعل قرمزی معناسنه درکه شرابک
رنکی ایله در نیم تاج حباب کندوسی درکه شرابک اوستنده پیدا اولور دختر
رز شراب معناسنه درکه اندن عشق الهی مراددر • عقل و دانش برد
ایمن از وی مشوید • عقل و علمی الیدر تنها راولدا یعنی اویو میه سز
هر که آن تلخی ندید حلوا بها جانش دهیم • هر کیم که اول تلخی باکه ویره

جانی

جانی اگر حلوا بها ویرم بنه کم عادت در قول تجربه لر طوتوب کتوررنه اچ
قلم ویررلر • در نهان پوشیده و پنهان بود رخ در روید • اگر دوز خدم
مستور و پنهان اوله کید کوز دخی وار کند کتورکوز مراد عشق الهی نک خصوصی
ایچون بره جفا و الم چکیلورسه معقول ایده دکی اشعاردر • دختری شب
گرد و تیز و تلخ و گلرنگ است و مست • بر دختر درکه کیجه کزیجی و کسکین
وآجی و قرمزی و مست در بونلر شرابک وصفیدر اما مراد عشق الهیدر
بعض نسخه ده بو مصراع واو عاطفه سز واقع اولمشدر معنی اگر کوره او
لور • گر بیابیدش بسوی خانه حافظ برید • اگر انی بولورسکز حافظک
خانه سی طرفنه ایلدکوز مراد کندونک عشق الهی یه اولان طلبنی اشعاردر بعض
نسخه ده بر ندبرنه گشید واقع اولمشدر برید وکشید بونلر امر حاضردرکه
وکشدر ولی ایضا • بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد •
بنفشه دون کیجه کله دیدی و لطیف بر نشان ویردی • که تاب من بجهان
طره ء فلانی داد • که جهانده بو کلی باکه فلانک طره سی ویردی مراد صنع
خدایی استغرا بدر • دلم خزینه ء اسرار بود و دست قضا • کوکلم اسرار
خزینه سی ایدی و قضا الی • درش ببست و کلیدش بدلستانی
داد • انک قپوسنی قپادی وانک مفتاحنی بر دلستانک النه ویردی دلستان
دن مراد مرشددر که اسرار الهیه نک حصولنه وسیله و سبب در • بشکسته
وار بدرگاهت آمدم که طبیب • شکسته کبی سنک درکاهکه کلدم زیرا طبیب
بمومیایی لطف توام نشانی داد • سنک لطفک مومیاسنه باکه بر نشان
ویردی طبیبدن مراد مرشددر خطاب خدایه در • گذشت بر من مسکین
و با رقیبان گفت • بن مسکینه اوغرادی و رقیبلره ایتدی • دریغ

عاشق مقتول من چه جانی داد • حیف بنم مقتول عاشقم نه عجب بر جان
ویردی • نقش درست ودولتش شاد باد از دولت • انک تنی درست
وانک دلی دولت دن شاد اولسون • که دست داد دلش ویاری که
ناتوانی داد • که بر ناتوانه احسان ومعاونت الدی ویردی مراد ضعفا
ضعیف ومحزن اولنلره دعا ایلر • بروغمخانه خود کن ای فصیحت کوی
ای ناصح بوری کندوکه معالجه ایله • شراب وشاهد شیرین که از یاری داد
شراب وشیرین محبوب که بر زمان ویردی شراب دن مراد عشق در وشاهد دن
مراد باری تجلی در • خزینهٔ دل حافظ زکوهر اسرار • حافظک کوکلی خزینه
سی اسرار کوهر ندن • ببین عشق تو شد تا به جهانی داد • سنک عشقک بنده
جهان خلقنه سرمایه ویردی مراد اشعار عشق آمیز ندن اسرار الهیه نک ظهور ربوبیی
در که خلق اندن مستفید اولمشلردر ولـه ایضا عشقت نه سر سریست که
از دل بدر شود • سنک عشقک قولانه بر سر در کلور که کوکلدن طاشره کیده
مهرت نه عارضیست که جای دکر شود • سنک محبتک نه عارضی در حالت دکلور
که بر یردن بر یره کیده • عشقت تو در وجودم ومهر تو در دلم • سنک عشقک وجود
وعشک محبتک قلبمده • با شیر اندرون شد وبا جان بدر شود • سود ایله کیرد
کتدی وجان ایله طاشره کیدر یعنی هرکز زایل اولماز • دردیست درد عشق که
اندرو علاج او • عشق دردی بر دردر که انک علاجی یوق • هرچند که سعی
بیش نمایی بتر شود • هرنه قدر که زیاده سعی کوستره سن بتر اولور • اول
منم که در غم آن ماه هر شبی • اول بنم که اول ماهک غمنده هر کیجه • فریاد
من عشق زافلاک بر شود • عشقدن بنم فریادم افلاکدن یوقاری کیدر
ماه دن مراد باری تجلی در • کر زانکه من ... ستم بر نکار رود • اکر اندن

که

که بنا زند زور دنیا کوزیا شمم هاچم • کیشت عراق وفارس بکیباد تر
شود • اصفهان وفارس مملکتنک اکنی جمیعا تر اولور مراد کثرت بکاسی
اشعار در • دی در میان زلف بدیدم رخ نکار • دون نکارک عذارن زلفی
اورتاسنده کوردم • در هیئتی که ابر محیط قمر شود • بر هیئتده که بحار
قمری محیط اوله مراد اسرار الهیه یا ظلمت کونادرتاسنده تجلی ذاتک
ظهورنی اشعار در • گفتم که ابتدا کنم از بوسه گفت نی • دیدم که بوسه دن
ابتدا ایلیم یوق دیدی • بگذار تا که ماه زعقرب بدر شود • قو که ماه عقرب
برجندن طاشره کیده • مراد هر زمان تجلی ذات ومنیض حب اولمقدن اشعار در
حافظ بیاد لعلش اگر باده میخوری • ای حافظ اکر انک لبی شوقنه باده اچر سک
مگذار تا که مدعیان را خبر شود • اکاه اول قومه که مدعی لره خبر اولور ولـه
ایضا اگر خدای کسی را بهر گناه بگیرد • اکر خدای عز وجل هر گناه ایله بر کمسه یی
طوته • زمین بناله در آید زمانه آه بگیرد • زمین ناله یه کلور وزمان آه طوتر
برابرست گنه وکوه پیش حضرت مولی • حق تعالی حضرتی قتنده صمان وطاغ
برابردر یعنی صمان قدر گناه طاغ قدر وطاغ قدر گناه صمان قدر اولور • کهی بکوه
ببخشد کهی بکاه بگیرد • کاهی طاغ قدر گناهی عفو ایدر کاهی صمان قدر گناه ایله
عذاب ایدر • در آن دمی که ... آمد کر • مشو
ایمن اکر خستگی ز قهر ولطف او آگه • کفتی بروی زمین هیچ کیمسنه غمی داری • بیر
یوزنده کناه ایده سن بلمزسن • که ماه بر فلک از شومی گناه بگیرد • که
فلکده آی گناه شومنلغندن طوتلور • ... زشرم گنه من جنانت بگریم زار
هر کیجه گناه شرمندن اغلیم وافر اغلیم • که سجده کاه من آن شب ... گیاه
بگیرد • که بنم جمیع سجده اتدکم یری اول کیجه اوت طوتار مراد گناه ایچون کثرت بکا

ایدوکن بیان در • که وداع ز بکیرم بر آن مشابه که یار • وداع دیمکی اول مرتبه دیکر بر
ایدم که یار • بهر طرف که دود آب دیده زآن بکیرد • هر طرفه که کیده کوزم یاشی انک
یولنی طوته مراد کریه ء بسیار ایله خدادن مرحمت طلب ایتمسی در • چو شاه قصد دل
بی دلی کند حافظ • ای حافظ چونکه شاه بر عاشقک کوکلنه قصد ایلیه • کرانست
زهره و یار اکر پیش شاه بکیرد • کیک زهره و قدرتی واردر که شاهک اوکنی طوته
یعنی منع این ولہ ایضا بسر سودای تو اندر سر ما میکردد • سنک سوداک ایله بی
بزم باشمزده دور ایلر • بین که اندر سر شوریده چها میکردد • کورکه شوریده باشده
نلر دور ایدر مراد عشق سببی ایله وصال طلب ایدوکن اشعار در خطاب باری تعالیه
کرچه بیداد و جفا میکنی آن دلبر من • اکرچه اول بنم دلبرم ظلم و جفا ایدر • همچنان
در ره او دل ما بوفا میکردد • همچنان دل وفا ایله انک آردنجه دور ایدر مراد جور و جفا
محنت سببی ایله عشق الهی یی ترک ایتدوکن بیان در • از جفای فلک و غصه دوران
صنم باز • فلکک جفاسندن و دورانک غصه سندن یوز کتره • بر تنم پیرهن صبر قبا
میکردد • تنم اوزره صبر پیرهنی بر تلوی قبا بونش بر تلمق معناسنه دریرتنم بر لغ
معناسنه دخی کلور • در ضعیفی و نزاری دل بیچاره من • ضعیف لقده بنم بیچاره
کوکلم • چون هلالیست که انکشت نما میکردد • بر هلال کبی درکه انکشت نما اولور
بلبل طبع منست از ترفت گلزار رخش • بنم طبعم بلبلی انک گلزار کبی لطیف عذاری
فرقتندن • زیر گاه هست که بی برگ و نوا میکردد • چونکه زماندر که قدرت ورقا
هیبت سز دور ایدر رخش ده ضمیر غایب عذاره راجع در برگ بونده قدرت و نوا
رفاهیت معناسنه در • چند گویم مرو ای دل زپی نفس و هوا • نیچه بردیم
ای کوکل نفس و هوایه تابع اولمه • کین هوا نیست که در عین خطا میکردد •
زیرا بو بر خطادر که عین خطاده دور ایدر یعنی نفس و هوا پرستلک عین خطادر

بهوادار

بهوادار دیت ای سرو قد لاله عذار • سنک عاشق لغک سببی ایله ای
لاله یکلو قدلو سروبویلو • بس کس آشفته و سرکردان چو ما میکردد • چوق
کمسه بزم کبی پریشان و متحیر اولور خطاب باری تعالیه در • هر که دل در خم
چوکان سر زلف تو بست • هر کم سنک سر زلفک چوکانی خمنه
کوکل باغلدی • لاجرم کوی صفت بی سر و پا میکردد • لاجرم طوپ کبی باشسز
و ایاقسز اولور میکردد بو اکی محلده اولور معناسنه روشن در خطاب
خدایه در • دل حافظ چو صبا بر سر کوی تو مقیم • حافظک کوکلی باد صبا
کبی سنک سر کوینکده مقیم • دردمند است و بامید دوا میکردد • دردلو
ولہ ایضا دور مان امیدی ایله دور ایدر خطاب باری تعالیه در
می زنم هر نفس از درد فراقت فریاد • هر نفسی سنک فراقک دردندن
فریاد اورم • آه اگر ناله و آهم نرسد بند بتو باد • اه اکر ناله و آهی
سکا بادام ... شرحیه مراد اکر فضل الهی باکه دستکیر اولمیه حالم خرا ...
اولور دیمکدر • چکنم گر نکنم ناله و فریاد و فغان • نیلیم اکر ناله و فریاد
و فغان ایلیم • کز فراق تو چنانم که بد اندیش مباد • که سنک فراقکدن
اویله یم که دشمنک اولمسون • روز و شب غصه و خون میخورم و چون نخورم
روز شب غصه و خون یرم و نیجه یمیم • چون ز دیدار تو دورم بچه باشم
دلشاد • چونکه سنک دیدارکدن ایراغم نه ایله دلشاد اولیم • تا تو از چشم
من سوخته دل دور شدی • تا که سن کین کوکلی یانمشک چشمندن ایراق
اولدق • ای بسا چشمه خونین که دل از دیده گشاد • ای چوق قان
چشمه سی که کوکل کوزدن آچدی • از بن هر مژه ام صد قطره خون بچکید
شود • هر کرپکک دبندن یوز قطره قاندن زیاده اولور • چون برآرد دلم

از سوز فراقت فریاد • چونکه کوکلم سنک فراقکدن سوزندن فریاد کتوره
خطاب باری تعالی یه در • تا قطره دل شد مستغرق عشقت شب و روز
کوکلی کتمش قطره دیب سنک عشقکه مستغرق در • تو از پی بندم ز دل دفته
بکلی ازاد • سن بو عاشق بنده دن بالکلیه آزاد یعنی فارغسن ولـه ایضا
مرا بوصل تو کر زانکه دست رس باشد • اکر اوزن کر سنک وصالکه باکه
ال ایرشمک یعنی قدرت اوله • دکر ز طالع خویشم چه ملتمس باشد • کرو
کتدی طالعمدن باکه نه مطلوب اولور مراد وصال حقدن مقبول اولدقدن
بوق ایدوکی بیان در • بر آستان تو غوغای عاشقان چه عجب • سنک
آستانک اوزره عاشقلرک غوغاسی نه عجب یعنی عجب دکل • که هر کجا
شکرستان بود مکس باشد • زیرا هر قندم که شکرستان اوله مکس اولور
خطاب هدایه در • چه حاجتست بشمشیر قتل عاشق را • عاشقی تیغ
ایله قتل ایتمکه نه حاجت در • که نیم جان مرا یک کرشمه بس باشد • زیرا
بنم ضعیف جانمه بر کرشمه یتر • مرا خود کشته بیر آن چشم مست
چه حاجت که آری بشمشیر دست • اکر بهر دو جهان یک نفس زنم با دوست
اکر هر ایکی جهانده دوست ایله بر نفس اورسم • مرا ز هر دو جهان حاصل آن
نفس باشد • هر ایکی جهاندن بنم حاصلم اول نفس اولور دوستدن مراد
باری تعالی حضرتی در • یکدمه دیدار دوست بهتر دو جهانش بهاست
اول صحبت خیز کاخر دنیا فناست • از پی هوسش که مرا دست بخت
کوتاهست • بو هوسدن که بنم بختمک ایلی قصه در • کیم بسرو بلند تو دست
رس باشد • سنک بلند سرو که قدکی باکه ال ایرشمک اولور خطاب هدایه در
زه خلاص کجا باشد آن غریبی را • سنک اول غریبکه قندن خلاص بولی

بولی اولور • که سبیل محبت عشقش زپیش و پس باشد • که انک اوکندن
و آردندن عشق محبتنک سیلی اوله خطاب هدایه در • هزار یار شوم آشنا
و دیکر باز • بیک کره آشنا اولورم و کرو • مرا ببیند و پرسد کرایتم چه
کس باشد • بنی کورر و صورر که بو کیم بو نه کس در مراد وصال باری
علی الدوام مراد لدی عفا بیان در بو غزلک مخلص بیتنی بر قاچ دیونده
طلب ایتدوکی بولنمدی اول سببدن شرح اولنمدی ولـه ایضا
نهوس باد بهارم بسر صحرا برد • باد سنک بو یکی کتوردی و بزدن قراری
الدی • هر کجا بود دلی چشم تو برد از راه هشش • هر قندم بر دل وار ایدی
سنک چشمک آنی یولدن ایتدی • نه دل خسته و بیمار مرا تنها برد • یالکز
بنم مجروح و بیمار کوکلمی التدی • آمد و کرد من ز بر آب رخم اشک چو سیم
سیم کبی کوز یاشی کلدی و غوری یوزم صوبی التدی یعنی الدی • زر بر زر داد
کسی کامد و این کالا برد • التونی التونه ویردی برکسه که کلدی و بو
متاعی الدی یعنی صاتون الدی زر بر زر داد تمام بر ترجیح ایتدی معناسنه
استعمال در حاصل معنی عشقدن کریه ایمک عدوله مقبول ایدوکی اشعار در
دل سنکین ترا اشک من آورد براه • سنک سنک قلبکی بنم کوزم یاشی
یوله کتوردی • سنک را سیل تو اند بلب دریا برد • طاشی سیل دریا
کنارنه ایلتمکه قادر در مراد بیچاره لره کوز یاشندن اوتری خدا رحم
ایتدوکی بیان در صفت استغنا سنک وجودی ایله • دوش دوق طرب
سلسله شوق تو بست • دون کیم طرب ذوقی بنی سنک شوقک ز
زنجیر نه بغلادی • پای خیل خردم لشکر غم از جا بر برد • غم لشکری
بنم عقلم خیلنک ایاغنی یرندن التری یعنی کم عقلی زبون ایتدی •

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

داده‌یا غمزه‌ء آن ترک کمان ابرو زد ● بزم بولمزی اول کمان ابرو محبوبک غمزه‌سی
اوردی ● رخت کاسه‌ء سنبل آن سرو سهی بالا برد ● بزم متاعمزی اول بلند
سرو سهی‌نک سنبل یعنی زلفی المندی ● جام می دیدی بلبلت دم زروان
بخشی زد ● شراب جامی ده دوا سنک لبک ایله روان بخشی لعلدن دم
اوردی ● آب می را لب جانبخش ور روان افزا برد ● جانبخش و روان
افزا لبنک میک لطافتی التدی یعنی اکر غلبه ایلدی مراد کلکی المحصه ده اولن
کیفیت و حالتی دن اولمدغنا شعاردر ● بحث بلبل برجا قط مکن ای
خوش سخنی ● خوش سخنی لعلدن حافظ قنندع بلبلی وصف ایله ● پیش
طوطی نتوان نام هزار آوا برد ● طوطی‌نک قتنده بلبلک نامن یاد
ایلمک معقول دکلدر آوا آواز معناسنه در هزار آوادن مراد بونده
بلبلدر ● وله ایضا ● سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
سحر وقتی چونکه مشرق پادشاهی کهسارلره علم اوردی یعنی آفتاب
طلوع ایتدی کهساره طالع دیمی علم بونده سنجق معناسنه در ● بدست
مرحمت یارم در امیدواران زد ● مرحمت الی ایله بنم یارم امید
لولرک قپوسنی اوردی مراد سحر وقتنده حق تعالی حضرتی دعالر قبول
ایدوکی اشعاردر یاردن مراد باری تعالی در ● چو پیش صبح روشن
شد که حال مهر گردون چیست ● چونکه صبح قتنده روشن اولدی که
فلک آفتابنک حالی نه در یعنی اول دخی زوالدن خلاص بولمادی ● بر آمد
خنده‌ء خوش بر غرور کامکاران زد ● صبح ظاهر اولوب دنیا صاحب
لرنک غرورینه بر خوش خنده اوردی یعنی انلری فتح ایتدی که فلکده اولان آفتابه
زوال مقرردر ایکن انلر دنیا منصبنه مغرور اولورلر ● نگارم دوش در مجلس

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بعزم رقص چون بر خاست ● نگارم دون کیجه مجلسده چونکه رقص و سماع قصدینه
قالقدی ● گره بگشود از گیسو و بر دلهای یاران زد ● گیسوسندن گرهی چوزدی
و یارانک کوکللرینه اوردی نگاردن مراد مرشددر که مجلس عشقده اسرار الهیه‌دن
هر نه سرکه سویلدی عاشقک قلوبنده منتقش اولدی ● من از رنگ صلاح
آندم بخون دل بشستم دست ● بن صلاح رنگندن اول دم خون ایله ال یودم یعنی
صلاحدن امید قطع ایتدم ● که چشم باده پیماش صلا بر هوشیاران زد ● که انک
مست چشمی هوشیارلره صلا اوردی مراد مرشد نظر ایله نیچه عاقللری طالب
عشق ایلدوکن بیان در ● کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری ● بو عیار
لق عادتنی اکر قتنده آهن دل اوکرتدی ● که اول چون برون آمد و باشب زنده
داران زد ● که اول چون عیارلغه شروع ایتدی احیای لیل ایدنلرک یولن اوردی
بو سوزک معنای ظاهری اوزره زیاده عیارلغه کنایتدر و معنای باطنی اوزره
مراد مرشدک غایتده صاحب نظر و صاحب جذبه ایدوکن بیان در ● خیال
شهسواری پخت و شد ناگه دل مسکین ● مسکین دل ناگاه شهسوارلق فکرن
ایتدی و کتوری پخت پوردی معناسنه در معلوم اولا شول محل ده که لغت معناسنه
متعرض اولنمیه سهولتی ایچون در خطا ایله واقع اولوری ظن اولنمیه ● خداوندا
نگهدارش که بر قلب سواران زد ● ای خداوندا انی حفظ ایله که کندوسی
سوار قلبنه اوردی مراد حصول عشق ایچون بر مرشد مربی ایدوب عشاقه زمره سنه
مختلط اولورغن بیان در ● منش با خرقه‌ء پشمین کجا اندر کمند آرم ● بن آنی
خرقه‌ء پشمین ایله قنده کمنده کتوره‌م منش ده اولن ضمیر غایب زره مویه
راجع در ● زره موئی که مژگانش ره خنجر گذاران زد ● بر زره موی که انک
مژگانی پهلوانلر یولنی اوردی خنجر گذار پهلوان معناسنه در زوال جایزدر

مراد طاعت و ریاضت ایله استعداد حاصل ایتمک سز مرشددن عشق الهی نک
حصولی زیاده صعوبت اوزره اید وکن بیان در • دز آب و رنگ رخسارش
چه خون خوردیم و جان دادیم • انک رخسارنک لطافت و رنکندن نه قان یدک
و نه جان ویردک یعنی جلادن زیاده مشقت لر کوردک • چو نقشش دست داد
اول رقم بر جان سپاران زد • چو نا که نقش اکه ال ویردی اول جان سپارلره اوز
رقم اوردی مراد بو در که چون مرشد اولدی ریاضت و عشقده اول عجب قرتمه اجلا
سنی الدی • نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاه هست • نظر توفیق قرعه سی
وشاهک دولتی یمنی اوزره در • بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد • حافظ
فلک کوکلی مرادنی ورسن بختیارلر فالن اوردی یعنی حصول مراد بو نلری فالنه
شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور • مظفر شوکتلو ملک و دینک
شجاعی منصور شجاع بهادر معناسنه در • که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد
که انک دریغ سز جودی بهارلر بلودی اوزره خنده اوردی یعنی انک سخاسنی بکمنوب
تمسخر ایتدی • ازان ساعت که جام می بدست او مشرف شد • اول ساعت دنکه
جام می انک النده مشرف اولدی • زمانه ساغر شادی بیاد میکساران زد • زمانه
سرور ساغرنی شراب نوش ایدیجیلر شوقنه اوردی یعنی نوش ایتدی معنای
ظاهری اوزره مراد پادشاه شراب نوش ایتمکه مشغول اولالدن عالم شوخ وذوقه
دوستغی دیگر معنای تصوفیسی اوزره مراد پادشاه عشقه کوشش ایلدن خلق
عالم طالب عشق اولدی دیگر • زشمشیر زر افشانش ظفر آن روز بدرخشید • انک
زر افشان تیغندن ظفر اول کون یلدرادی • که چون خورشید انجم سوز تنها بر
سواران زد • که یلدز محو ایدیجی خورشید کبی یالکوز کندو سنی نیچه کسه لره اوردی
بعض نسخه ده هزاران واقع اولمش در سواران یرنه مراد منصور پادشاهک شجاعت

وسخاوت

جود سخا

وسخاوت ایله مدح در • دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق ای دل
ای دل اللهک لطفندن انک عمر و ملکنک دوامنی ایسته یعنی بونون اوزره دعا
ایله • که چرخ این سکه دولت بدور روزگاران زد • زیرا چرخ بو دولت
سکه سنی روزکارلر دورنه اوردی بو سوز تفاءلا در • وله ایضا
که رایت منصور پادشاه رسید • کل که منصور پادشاهک سنجاغی ایرشدی
نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید • فتح و بشارت نویدی مهر و ماهه ایرشدی
منصور بوندن نام پادشاه اولمق اولی درویشن در • جمال بخت ز روی ظفر نقاب
انداخت • بخت جمالی ظفر یوزندن نقاب اتدی • کمال عدل بفریاد داد خواه
رسید • پادشاهک کمال عدلی شکایتجی نک فریادینه ایرشدی مراد منصور نام
پادشاه دشمنی اوزره منصور و مظفر اولدوغی بیان در • سپهر دور خوش اکنون
که ماه آمد • فلک شمدی خوش دوراوره که ماه کلدی • جهان بکام دل اکنون
شود که شاه رسید • جهان شمدی کوکل مرادی ایله اولور که پادشاه ایرشدی مراد
پادشاهک سعادت ایله شهره کلدوکی بیان در • ز قاطعان طریق این زمان شوند
ایمن • قطاع طریقدن بو زمان ایمن اولورلر • قوافل دل و دانش که مرد راه رسید
دل و علم قافله لری که یول اری ایرشدی • یعنی دل و دانشه رعایت ایدر پادشاه
کلدی • عزیز مصر برغم برادران غیور • عزیز مصر غیور حسود برادرلرینک
رغمنه • ز قعر چاه بر آمد بر اوج ماه رسید • قعر چاهدن چقدی اوج ماهه ایرشدی
منصور پادشاهک دولت و سعادتنی استمینلر وار ایسه بو سوز اکه کوره در
کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل • ملحد شکللو دجال فعللو صوفی قنده در
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید • دی یانسون که دین حافظی مهدی ایرشدی
دین پناه وصف ترکیبی در پادشاهی مهدی یه تشبیه ایتمش در عالمک اصلاحنه

سب اولدقندن اوتری بربره دكلري امر حاضر جمع اولسه نان امر غایب معناسنه
اولور بگو بشنو کبی صوفی دن مراد بو نوع قزل باش اولمق دوشش در که اکثه
رافضی دیرلر • صبا بگو که چها بر سرم درین غم عشق • ای صبا دی که بو عشق
غمنده نه باشمه • ز آتش دل سوزان و دود آه رسید • یانیجی کوکل آتشندن
وآه توتننده نلر ایرشدی چها نك معناسی مصراع ثانیه قید اولنمغچون سهولت
معنی ایچون • ز شوق روی تو شاها بدین اسیر فراق • سنك یوزك شوقندن
ای شاه بو فراق اسیرینه • همان رسید کز آتش بروی کاه رسید • همان
اول ایرشدی که آتش دن صمانك یوزینه ایرشدی یعنی پادشاه ایدر که سنك
فراقکدن نار عذابه بنده ایدم سنك وصالك ایله اندن خلاص بولدم مرادی اشتیاق
ومحبت اظهاریدر • مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول • اویومه زیرا حافظ
مقبول بارگاهه • ز ورد نیم شب و درس صبحگاه رسید • کیجه در سنك وصباح
وقتی ورد نك یعنی ایرشدی یعنی لفظی اکثیسنه بیله مصدر وقدر ولد ایضا
داد گرا ز فلکت جرعه کش پیاله باد • ای عادل پادشاه فلك سنك پیاله‌ کل
جرعه کشی اولسون یعنی فلك مراد کی اوزره اولسون • دشمن دل سیاه تو
غرقه بخون چه لاله باد • سنك کوکلی سیاه دشمنك لاله کبی قانه غرق اولسون
بو سوز بلاك اولمقدن کنایه در لالده بو اکی حالت موجوددر کرمی دل سیاه
وبری غرقه بخون در • ذروه کاخ رفعتت راست ز فرط ارتفاع • سنك رفعتك
قصرنك اوستی تحقیق زیاده ارتفاع دن • راه روان وهم را راه هزار ساله باد
وهم یوجیلرنه بیك ییل لق یول اولسون مراد پادشاهك رفعتنی طلب در مبالغه
طریقی ایله • زلف بتان پرچم چشم وچراغ عالمت • سنك بیان پرچمکی
زلفی عالمك چشم وچراغی در پرچم لفظنده اولان تا خطاب ایچوندر • جانا

دیسم

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن

کاه بوده
صمانه در

جان زهی همه دولتش در شکن کلاله باد • دولت بسندر انك پرچمی بوکلنده
جان اولسون دولتش ده ضمیر غایب مصراع اولده توغ معناسنه اولان پرچم لفظنه
راجع در توغك آشفته طاقنی موینه زلف ودیرسنده اولان موینه کلاله اطلاق
اتمش در کلاله پرچم معناسنه در توغ دن مراد بو نوع پادشاه لرك اوکنده سنجق
کبی کتوردکلری نشه در • ای مه چرخ معدلت چشم وچراغ عالمی • ای معدلت
فلکنك ماهی عالم خلقنك چشم وچراغی سن معدلت عدل معناسنه در • باده
صاف دایمت در قدح وپیاله باد • سنك مدح وپیالکده صاف شراب دایم اولسون
مراد ظاهری پادشاهه خطاب در دولت طلبی در مراد باطنی پادشاهه خداء دن
فیض وعشق طلبی در بو وجه اوزره قدح پیاله دن مراد قلب وباده صاف دن
مراد عشق اولور • چون بنوای مدحتت زهره شود ترانه ساز • چون سنك
مدحك صداسی ایله زهره یلدوزی ترنم ایدیجی اوله • حاسدت از سماع آن همدم
آه وناله باد • سنك حاسدك انك سماعندن آه وناله یه همدم اولسون سماع
بونده اشتمك معناسنه در • نه طبق سپهر وآن قرصه سیم وزر که هست
فلکك طقوز طبقی واول سیم وزر قرصه سی که واردر قرصه سیم دن مراد ماه دن
قرصه زردن مراد آفتاب در قرصه وقرص چورك معناسنه در • از لب خوان
حشمت تست کمترین نواله باد • سنك حشمتك سفره سنك کناریندن حقیر رك
نواله اولسون نواله بونت لقمه معناسنه در مراد پادشاهك ازدیاد عظمتی
طلب در مبالغه طریقی ایله • دختر فکر بکر من محرم صحبتت نشد • بنم
بکر فکرم دختری سنك صحبتکه محرم اولدی بعض نسخه ده صحبت یرینه حجله
واقع اولمش در بو معنی وجهی خوب در • مهر چنان عروس را همتم بکفت
حواله باد • انجلین عروسك کابینی بنده سنك الکه حواله اولسون مراد

مراد ممدوح مقابله سنده پادشاهدن احسان طلبیدر • حافظ تو درین غزل هیچ
بنما کی بداد • سنک حافظلک بوغزلده سکا بندهلک هیچ ویردی • لطف
عبید پرورت شاه اینی قبالة باد • سنک بنده پرورلکک بو قبالة نک شاهدی
اولسون قبالة قاضی کاغدی که حجت دیرلر بو غزل پادشاهه مدح تاموبله احتیاج
یوقدر قصیده سپیده دم که صبا بوی لطف جان گیرد • صباح وقتی که باد صبا
جان لطافتنک رایحه سنی طوتر • چمن ز لطف هوا نکته بر جنان گیرد • چمن هوانک
لطافتندن جنته نکته طوتر نکته بوندہ عیب معناسنه در • هوا ز نکهت گل
در چمن تتق بندد • هوا گل رایحه سندن چمنده پرده چکر یعنی زیاده خوش
بوی اولور • افق ز عکس شفق رنگ گلستان گیرد • افق شفق عکسندن
گلستان رنکنی طوتر یعنی گوک کناری قزارر • نوای چنگ بدان سان زند صلای
صبوح • چنگ صداسی صبوح صلاسنی انجلین اورر • که پیر صومعه راه در
مغان گیرد • که صومعه پیری شوقندن رخ ایتوب سنک یولنی طوتر یعنی شراب نوش
ایتمکه گیدر • بشه سپهر چو زرین سپر کشد بر روی • سپهر شاهی چونکه یوزینه
التون قلقانی چکه بشه سپهردن مراد آفتابدر زرین سپردن مراد اودر بوندہ
صنعت تجرید واردر شه سپهردن مراد فلک اولمق احتمالی در بو تقدیرجه اوزره
لفظنک سپهر لفظنه اضافتی اضافت بیانیه اولور اما آفتاب مراد اولمق زیاده
روشندر سپهر فلکک • به تیغ صبح و عمود افق جهان گیرد • صبح تیغی و افق
عمودی ایله جهانی طوتر • بر غم زاغ سیه شاهباز زرین بال • سیاه
قرغه نک رغمنه کره شب مراددر التون قنادلو شاهباز که آفتاب مراددر •
درین مقرنس زنکاری آشیان گیرد • بو زنکاری چاردطاقده که مرادی فلک
آشیانی طوتر بو محلده دکن شرط مشابه سنده در بوندن صکره واقع اولان جزا

مشابه

مشابه سنده در بو محلده دکن که گیرد طوتر معناسنه یازلدی طوته معناسنه
دخی جایزدر • بشر مکاه چمن رو که خوش تماشا ییست • چمن بر مکاندر
وار که بر لطیف تماشادر • که لاله کاسه نسرین وارغوان گیرد • که لاله
نسرین وارغوان کاسه سنی طوتر کاسه نسرین بیاض لاله کاسه ارغوان قزل
لالهدر • چه حالتست که گل در چمن نماید روی • نه حالتدر که گل چمنده
یوزن کوسترر • چه آتشست که در مرغ صبح خوان گیرد • نه آتشدر که
بلبله تأثیر ایدر مراد صنع خدانک ظهورنی بیان در • چه بر توست که نور
چراغ صبح دهد • نه پرتودر که صبح چراغنک نورنی ویرر • چه شعله است که در
شمع آسمان گیرد • نه شعله در که آسمان شمعنده طوتر یعنی اندن ظاهر اولور •
صبا بکر که دما دم چو رند شاهد باز • باد صبانی کور که متصل محبوب دوست
لوند کبی • گهی لب گل و گه زلف ضیمران گیرد • گاهی گلک لبنی گاهی ضیمرانک
زلفنی طوتر • ز اتحاد هیولی و اختلاف صور • هیولانک اتحادندن صورت
لرنک اختلافندن • خرد ز هر گل نو نقش صد بیان گیرد • عقل هر بیکی گلدن
یوز بیان نقشنی طوتر • نته کم حضرت شیخ سعدی بونی بیان ایدر
برک درختان سبز در نظر هوشیار • هر ورقی دفتریست معرفت کردکار
مراد هر شیدن حق تعالی نک بچه صنع عجیبی مشاهده ایتمک قابل ایدوکن بیان
ایتمکدر ... اندران کردم کیست این مبارک دم • بن اول فکرده که بو مبارک نفس
کیمک نفسیدر • که وقت صبح درین تیره خاکدان گیرد • که صباح وقتی بو تیره
خاکدانده ظاهر اولور تیره خاکداندن مراد بو نهان زمین در • چرا بعقد
غم و حسرت سپهر داینه شکل • مستدیر شکل فلک نیچون یوز غم و حسرت
ایله • مدار چو نقطه بر کار در میان گیرد • پرکار نقطه سی کبی بنی اورتاده

چراغ صبحدن مراد آفتابدر

هیولا ماده

ضیمران سلطان ... بوستانی ریحانیدر

تیره خاکدان ... دنیادر

ضمیر دل نگشایم بکس مرا آن به • کونکل ضمیرن کمسه یه کشف ایتمم باکه اول
یک • که روزگار غیور است ناگهان گیرد • زیرا زمانه غیوردر ناگهان طوتر
مراد شکایت معقول دکل ایدوکن اشعاردر • چو شمع هر که بافشای راز
شد مشغول • هرکمسه شمع کبی راز افشا اتمکه مشغول اولوری بعض نسخه ده مشغول
یرنه مشهور واقع اولمشدر اول وقت معنی بویله اولور هرکمسه شمع کبی راز افشا
اتمکله مشهور اولوری • بکشدش زمانه که مقراض در زبان گیرد • چوق اولور کم
زمانه انی او زمانه مقراض طوتر یعنی دلنی کسر • من همت جا کجاست ساقی
مهروی من که از سر مهر • بنم ساقی مهرویم قنده درکه محبت اوجندن یعنی
تمام محبتندن • به پیر مست خود کشش ساغری گران گیرد • کندو پیر مستنه آغر ساغر
طوته یعنی صونه مراد مرشددن فیض وشوق طلبیدر • بیا بیا که ز آزار
غم زبیش جامی • اول ساقی یاردن برخبر کتور، وانک آردنجه • بشادی رخ
آن یار مهربان گیرد • اول مهربان یارک عذاری شوقنه برجام طوته یعنی
صونه جامی لفظنک معناسی مصراع ثانی به مبتدا اولندی سهولت معنی ایچون یار
مهربانده مراد باری تعالی در حاصل معنی مرشد بنی حق تعالیدن خبردار ایتدکدن
صکره عشق الهی ایله مستفیض ایلیه دیمکدر • نوای مجلس ما را اگر کشد مطرب
مطرب اگر بزم مجلسمزک نواسنی چکه • گهی طریق عراق و گه اصفهان گیرد
گاهی عراق وگاهی اصفهان طریقنی طوتر عراق وصفاهان بونغمدن برر مقامک
آدی درکه مقامات اهلنه معلوم در اسرار اولدیغندن بنجه طبقه دن سویلر
دیمکدر • سکندری که مقیمم حریم او چون خضر • بر اسکندردر که انک حرمنک
مقیمی خضر کبی • ز فیض خاک در او عمر جاودان گیرد • انک قپوسی خاکنک
فیضندن ابدی عمر طوتر • جمال چهره تایید شیخ ابو اسحاق • توفیق

وسعادت چهره سنک جمالی شیخ ابو اسحاق • که ملک در قدمش زیب
بوستان گیرد • که انک قدمندن ملکک بوستان زینتی طوتر تمام بوندن
دولت معناسنه در • کجا که بر فلک سروری عروج کند • شول وقتده
که سرورلک فلکنه عروج ایلیه • نخست پایه خود فرق فرقدان
گیرد • کندونک اول پایه سنی فرقدانک دیه سنی طوتر فرقدان بری برندن
جدا اولماز ایکی کوکب اسمی درکه فلک ثامنده در مراد شیخ ابو اسحاقک علو
قدرن بیان در مبالغه طریقی ایله • چراغ دیده محمود شه که دشمن را
محمود شاهک کوزی چراغی درکه دشمنک • ز برق تیغ وی آتش بدودمان
گیرد • دودمانینه انک تیغی برقندن آتش واقع اولور دودمان قوم قبیله
معناسنه در • با وج ماه رسد موج خون چو تیغ کشد • قان موجی اوج
ماهه ایرشور چونکه شیخ ابو اسحاق تیغ عریان ایده • بتیر چرخ برد حمله
چو آن کمان گیرد • فلک تیرینه حمله ایلر چونکه النه یای اله تیر بونده
عطارد معناسنه درکه کاتب فلک در مراد شیخ ابو اسحاقک شوکتن وعظمتنی
بیان در • عروس خاوری از شرم رای انور او • مشرق کلنی یعنی آفتاب
انک روشن رکرای انک حجابندن • بجای خود نبود از راه قیروان گیرد
کندو یرنده درمیوب لاابج دمعقول در اکر قیروان یولنی طوته قیروان بونده
قرب معناسنه اولمغله روشن در • ایا عظیم وقاری که هر که بنده تست
ای پادشاه که عظیم وقارسن که هرکیم سنک قولک در • ز روی قدر
کمر بندت آسمان گیرد • قدرنک رفعتندن جوزانک قوشاغنی طوتر یعنی
سنک بنده لرک عالی قدرلردر شو کانکه جوزا در بر برجک اسمی در ایا عظیم
وقاری دن آخره دک قارینجه اول بیت ایله خطاب طریقی اوزره درکه

دورزه در که بوکه صنعت اتفاعات ویرلر • رشته زهرجوی عطارد هزار ترتیب
عطارد ملکلرن سکانیک ترتیب ایرشور ترتیب مبارک اولسون معناسنه در
چو فکرت صنعت اقرکن فکان کیرد • چونکه سنک فکرک کن فکان امرنک
صنعتی طوتر مراد پادشاه مذکورک تمام عدلینی وامرنک نفوذنی اشعاردر
مدام در پی طعنت بر حسود وعدوت • دایم سنک حسود وعدوکلر اوزره
طعن اروبجه در طعن سکوابله دوزنک بسماک رامح ازان روز شب سنان
کیرد • سماک رامح اول سبب دن یعنی حسودک ودشمنک دوزنک ایچون روز
شب سنان طوتر سماک رامح فلک ثامن ده بر کوکبک اسمی در سنان سکو
علامتی که کشتری سعادتی دهدت • بر علامت که حکیرکی اول علامت سعادت
و یریر یعنی سعادتکه سبب اولور • که مشتری سپوح لکارجوشی ازان کیرد
زیرا مشتری کندی اتیشکاره سنی اندن طوتر یعنی مشتری یلدزلوک حالی
اول ایوادکاز لیکن صکره تمام سعادت اوزره اولور • از امتحان تو
ایام را غرض اینست • سنی امتحان ایتکدن ایامک غرضی بودر • که از
صفای ریاضت دولت نشان کیرد • کر ریاضت صفاسندن سنک
دولتک نشان طوتر • وکرنه پایه عزت ازان بلند ترست • یوخسه
سنک عزتک مرتبه سی اندن بلندرک وعالی رکدر • که روزکار بر حرف
امتحان کیرد • که زمانه انک اوزره امتحان حرفنی طوتر واندن نقصان
بوله بعض نسخه ده عزت یرنه مصحف واقع اولمش در معنی ینه لطیف در
دلیر در خرد انکس بود که در همه حال • عقل ده بهادر اول کمسه در که
دوکلی حالده وجمیع امورده • نخست بنکرد انکه طریق آن کیرد • اول
نظر ایدر اندن صکره انک طریقنی طوته یعنی فکرسز ایشلمیه

مذاق جانش زتلخی غم شود ایمن • انک جانی مک مذاقی غم اجی لغندن ایمن
اولور • هر آنکه شکر شکر تو در دهان کیرد • هر اول کمسه که سنک شکرک شکرنی
اغزنه طوته یعنی سنی مدح ایده • زعمر بر خورد آنکس که در جمیع صفات
عمرندن متمتع اولور اول کمسه که جمیع صفاتده • بخوی خویش بنکرد آنکه طریق آن کیرد
کندو سنه نظر ایدر اندن صکره انک طریقنی طوته مراد کندو سنه اخلاق حمیده حاصل
ایلیه دیمکدر بعض نسخه ده بخوی خویش یرنه بیش واقع اولمشدر اکا کوره اولور
چو جای جنک نبیند بجام دارد دست • چونکه جنک محلنی کورمیه النه جام آله یعنی
عیشه مشغول اوله • چو وقت کار بود تیغ جان ستان کیرد • چونکه ایش وقتی
مثنوی اوله جان ستان تیغ طوته یعنی جنک حاضر اوله مراد بر ایشی یرنه ایلیه دیمکدر
زهر دوبیت دشمنی در اسباب جنک • تو مند هوش پاکی و آواز چنک • ببا اهل
دولت ببازی نشست • که دولت ببازی بر فتش زدست • زلطف غیب شکفتی
رخ امید متاب • بلا ومشقتنک الم المکنه مستور لطفندن امید یوزنی چویرمه
یعنی امیدکی قطع ایتمه بلا ومشقتده غیب لطفندن امید یوزنی چویرمه بو وجه اوزره
مستقیم ده اولش باقی معناسنه اولور • که مغز نغز مقام اندر استخوان کیرد
زیرا لطیف ایلک استخوان ایچنده مقام طوتر • شکر کمال حلاوت پس از ریاضت
یافت • شکر حلاوت کمالنی ریاضتدن صکره بولدی • نخست در شکن تنک
ازان مکان کیرد • اول سبب دن اول طار بوکلمده مکان طوتر مراد عصردن صکره
بسیر ایده کن اشعاردر • در آن مقام که سیل حوادث از چپ و راست
اول مقامده که حوادث سیلی چپ وراستدن یعنی حوادث دن مراد دنیا
ده • چنان رسد که امان از جهان کران کیرد • ایلکلیه ایرشور که امان ا
ورتادن کنار طوتر • چه غم بود بهمه حال کوه ثابت را • حرکت ایتمز طاغه

دوکلی حالت نه غم اولور • که موج هاي چنان قلزم گران گيرد • که انجلينی عظيم دریانک

موج لری طوتر مراد عشق الهی ایله ثابت قدم اولنه حوادث عالم دن غم یوق دیمکدر

طارح اده زیان اولمدیغی کبی • اگرچه خصم تو گستاخ میبرود حالی • اگرچه سنک دشمنک

شمدي گستاخ و ادب سز گیدر گستاخ کافی عجمی ایله در اگرچه کاف عربی ایله مشهور در

تو شاد باش که گستاخ چشم عنان گیرد • سن شاد اول زیرا گستاخلق انک دیزکینی طوتر

یعنی ادب سزلک انی بلایه اوغرادر • اگرچه بدا در حق این خاندان دولت گفت

اگرچه دشمن بو دولت خاندانی حقنده نامعقول سوزسویلدیا • جزاش از رزق و

فرزند خانمان گیرد • دشمنک انک جزاسنی رزق و فرزند و خانماندن طوتر یعنی بولر

خانمان اسباب واملاک • زمان عمر تو پاینده باد کین دولت • سنک عمرک

زمانی باقی اولسون زیرا بو دولت • عطیه ایست که در جان انس و جان گیرد •

بر احسان درکه انس و جانک جاننه تأثیر ایدر یعنی مستفید اولورلر • سکر کمک

بر ملوک سخن حافظت از آن هر دم • سوز پادشاهلرنک باشی حافظ در اول سبب دن

هر دم • بذر والتقار زبان عرصۀ بیان گیرد • زبان دو والفقاری ایله بیان عرصه سنی

طوتر یعنی تیغ ده مخلص بیت بو بیت واضح اولمشدر • خیال شاهی اگر نیست در

سر حافظ • حافظک باشنده اگر پادشاهلق خیالی یوق ایسه • چرا بتیغ زبان

عرصۀ جهان گیرد • بچون زبان تیغی ایله جهان عرصه سنی طوتر **وله ایضا**

تنم ز رنج فراوان دمی نیاسا ید • تنم وافر رنجدن بر دم راحت و آسوده اولمز

دلم ز اندهای بی حد همی بفرسا ید • کوکلم حدسز غصه دن آشنفور یعنی زیاده اضطراب

اضطراب ایدر • بنای حسرت او چون دو در زد دل بنشرم • انک حسرتی بخاری

چونکه کوکلدن باشمه گیده • ز دیده کان غم باران غم فرود آید • گوزلرمدن

غم بینمو زنک نمی اینز ضمیر غایب جانانه راجع درکه مراد باری ثمخ لی در • دو

چشم

چشم من ز رخ او دیدنش توان نشست • بنم اکی گوزم عذاری ینکا غمه نظر المیکه قادر اولمدی

از آن بخون دل آغزا بینداید • اول سبب دن اکی گوزم رخمی کوکل قانی ایله صواز

مراد ظرافت کریه خونینه بیان در • زمانه خود بر بود آنچه بود مرا • زمانه خود

بنم نم وار ایدی ایسه قاپدی • بجز محبت جانان که او همی پاید • جانانک محبتندن

غیریسنی که او ثابت در مراد زیاده فقر و احتیاج اولدوغنی اشعار در • فلک چو دید

منی و بدان همه بشمرد • فلک چونکه بنم سروری گوردی اول دوکلی سروری صایدی

کنون که بی دهیم غم همی پیما ید • شمدی که باکه بخم و پر اولمقدر مراد دنیانک سروری

آز و غمی چوق ایدوکن بیان در • چو دوستان من از من گرفت بیزاری • چونکه

بنم دوستلرم بندن بیزارلق طوتدیلر • چگونه دشمن من بر تنم بنجشا ید • بنم

دشمنم باکه بخه ترحم ایلر بو غزلک مخلص بیتی دیوان لرده اولمقدر که طلب اولنوب

بولنمدی اول سبب دن شرح اولنمدی **وله ایضا** گفتم که خطا کردی و تدبیر نه

این بود • ایتدم که خطا ایلدک و تدبیر بو دکل ایدی • گفتا چه توان کرد که تقدیر

چنین بود • ایتدی نیلمک ممکن در که تقدیر بویله ایدی • گفتم که بسی خط خطا

بر تو کشیدند • ایتدیلر نیلکام که سنک اوزرکه چوق خطا خطی چکدیلر یعنی سکا اسناد

اتدیلر • گفتا همه از آن بود که در لوح جبین بود • ایتدی هم اندن اولدی که آلن

لوحنده ایدی یعنی الحنا یازلمش ایدی • گفتم که قرین بدت انگشتری زود

ایتدم که سنی یرامز مصاحبک بو کونه براقدی یعنی بو حاله اوغراتدی • گفتا که مرا

بخت بد خویشتن قرین بود • ایتدی که بنم یرامز بختم باکه مصاحب اولدی یعنی

بو حالت بختدن در • گفتم ز منت ای مه چرا مهر بریدی • ایتدم ای ماه نیچون

محبتی بندن قطع ایتدک • گفتا که فلک با منش بد مهر یکین بود • ایتدی که فلک بنم

بد مهر کینی ایله ایدی • گفتم که بسی جام طرب خوردی از ین پیش • ایتدم که

بو ندن ارک هیچ قسر ور جامی نوش ایتدک • گفتا که شفا در این قدح بلز پیش بود •
ایتدی که شفا صکره کی قدح دوا ایدی • گفتم که شوی عمر چرا زود برفتی • ایتدم که سنی
عمرسن نیچون تیز کتدک تو عمری تقدیرنه در یا خطاب ایچوندر که عمره معروف در •
گفتا که فلانی چکنم عمر همین بود • ایتدی که ای فلان نیلیم که عمر اکچ بو ایدی • گفتم که
نه وقت سفرت بود چنینی زود • ایتدم که بویله تیز سنک سفرک وقتی دکل ایدی •
گفتا که مگر مصلحت وقت درین بود • ایتدی که وار ایسه وقت مصلحتی بوندن ایدی •
گفتم که ز حافظ بچه موجب شده دور • ایتدم که نه سبب ایله حافظدن دور
اولمشسن • گفتا که همه وقت مرا داعیه این بود • ایتدی که دوکل وقت باکه داعیه
واقتضا بو ایدی بو غزلدن مراد عقل الهی ننک بری برینه خطاب وعتاب طریقی
ایله اولن مصاحبتلرن بیان در • معلوم شریف اوله که خیر الکلام ما قل ودل حسبجه
اختصار مطلوب اولدیغندن وبو دیوانده واقع اولان اصطلاحات واستعمالات مرارا بیان
اولندیغندن ره فیه سنک ابتداسندن بوده ایکی انتهاسنه دکین معنای تحصیلی
اوزره شرح اولنه شروع اولندی واکثر محلده ترکیب معناسنه متعرض اولنمیوب
خطا ایله واقع اولدیغی محلده اولنه حرف الراء الا ای طوطی گویای اسرار • اکاه
اول ای اسرار سویلیجی طوطی • مبادا خالیت شکر ز منقار • سنک منقارکدن شکر
خالی اولمسون منقار قوشی بورنی خواجه حافظ بوندن کندوسنه خطاب ایتمک احتمالی
که منقاردن مراد دهان اولور که منقار ذکریله کندوسنی طوطی یه تشبیه ایتدوکی مناسبت
ایله اولور و علمنه خطاب ایتمک احتمال در زیرا که محلده واقع اولمشدر و حقیقته
اول خطاب کندوسنه در • سرت سبز و دلت خوش باد جاوید • دایم سرک سبز ودلک
خوش اولسون • که خوش نقشی نمودی از خط یار • که یارک خطندن بر لطیف نقش کوستردک
یارده مراد باری تعالیدر خطدن مراد جناب کبریادر نقشدن مراد اکا متعلق اولان اسرار

سبز

سبز ذکری طوطی مناسبتی ایله در یوخسه صحتدن کنایه در خطاب ودعا بوندن
کندوسنه یا قلمه در که معنیده کندوسنه در — رخ اینجا مقلم حشی خدا نیست
مراد از خط جناب کبریا حیثیت • سخن سربسته گفتی با حریفان • حریف لره سوزلری
مستور سویلدک • خدا را زین معما پرده بردار • الله ایچون بو معمادن پرده یی رفع
ایله • بروی ما زن از ساغر گلابی • بزم یوزمزه ساغردن بر گلاب اور • که
خواب آلوده ایم ای بخت بیدار • زیرا خوابه بولاشمشز ای بیدار بخت مراد
طالعدن عشق وسیله سی ایله غفلتدن انتباه وسعادت طلبی در • چه ره
بود این که زد در پرده مطرب • نه مقام ایدی بو که مطرب پرده ده چالدی • که می
رقصند با هم مست و هشیار • که مست وهشیار بری بری ایله رقص ایدرلر مطرب
دن مراد باری تعالی در که روز ازلده بر تجلی ایتدوکیدن جمله عالم رقص وسماعه
گلمشلر — آه از آن مطرب که از یک نغمه اش • آمده ذرات عالم در وجود •
از این افیون که ساقی در می افکند • بو افیوندن که ساقی شرابه براقدی • حریفان
را نه سر ماند نه دستار • حریفلرک نه باشی نه دلبندی قالور مراد شراب عشقدن
اولان حالت وکیفیت عشاقی مرتبه وجوددن رفع ایتدوکی بیان در ساقیدن مراد
باری تعالی در روشندر زیرا عشقدن اولان حالات آندن در وجرشی اولمق
جایزدر که عشق الهینک سرلرینی لطیف ادا ایله بیان ایتدوکندن عشاق بیهوشی
اولهلر • سکندر را نمی بخشند آبی • اسکندره بر آب صو احسان ایلمزلر • بزور
وزر میسر نیست این کار • بر ایش قوت والتون ایله میسره کلمز مراد عشق الهی
کسب وقوت ایله میسر اولمدیغنی اشعاردر — وین سعادت بزور بازو نیست
تا نبخشد خدای بخشنده • خود هم چنین نقد کاینات • عقل معاش اگرچه کاینات
نک ناقدی یعنی صرافی در نقد بو بزه ناقد معناسنه در عقل عادل معناسنه اولدیغی

چه سنجد پیش عشق کیمیا کار • کیمیاجی عشق قتنده نیه قادر اوله چه سنجد نه وز
ایدر معناسنه در که نقدی کوره خوب واقع اولمشدر مراد عشق عقل معاشدر اوزره
غالب مطلع ایدوکن بیاندر بیت چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی • که در
دست چوگان اسیرست گوی • بیا و حال اهل درد بشنو • کل واهل دردک حالنی
استماع ایله • بلفظ اندک و معنی بسیار • کل واهل دردک حالنی استماع ایله • از
لفظ ایله وچوق معنی ایله مراد کندو اشعارندن اولان احوال عشقک ظهوری در اختصار
ورمز طریقی ایله • بت چینی عدو دین و دلهاست • بت چینی دینه و دللره دشمندر
خداوندا دل و دینم نگه دار • ای خداوند دل و دینمی حفظ ایله بت چینیدن مراد النفس
جی النقشنم ز لاکر لحیجه نفسدر • مستوران مگو اسرار مستی • مستلره مستلک سرلرینی
سویلمه • حدیث جان مپرس از نقش دیوار • دیوار نقشندن جان سوزلی صورته
مراد عوام اسرار عشقدن بیخبر ایدوکن اشعاردر جانسز صورت جاندن بیخبر اولدیغی
کبی • بیمن رایت منصور شاهی • منصورشاهه منسوب اولان سنجاغک یمنی ایله •
علم شد حافظ اندر نظم اشعار • اشعار نظمنده حافظ مشهور اولدی علم بونده
مشهور معناسنه در اشارایته نسبت غایت خوب واقع اولمشدر • خداوندی بجای بندگان
کرد • بندهلر حقنده افندیلک یعنی عدل وکرم ایلدی • خداوندا زآفاتش
نگه دار • ای خداوند آنی آفتلردن حفظ ایله **وله ایضا** اگر بود عمر بمیخانه
رسم بار دگر • اگر باکه عمر اولور ایسه که کرو میخانهیه ایرشم • بجز از خدمت رندان
نکنم کار دگر • عشاقه خدمتدن غیری ایش ایلمزم مراد بر مرتبه عشاق
دن دور اولدیغن اشعاردر • خرم آن روز که با دیده گریان بروم • عمرم
اولا کون که دیده گریان ایله کیدم • تا زنم آب در میکده یکبار دگر •
تاکه برکره میخانه قپوسنه صو اورم یعنی خانقاهده خدمته. وطاعته

مشغول

سیه چشمان

رایت سنجق

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

مشغول اولدم • معرفت نیست درین قوم خدایا سببی • بو قومده معرفت یوقدر
ای خدا بر سبب ایله • تا برم گوهر خود را بخریدار دگر • تا کندو گوهریمی غیری مشتری
یه ایلدم مراد دیار غربتده معرفت وعشق صاحبنه وصول بولمدغندن شکایتدر •
یار اگر رفت وحق صحبت دیرین نشناخت • یار اگر کتدی ایسه وصحبت قدیم
حقنی الکلمدی ایسه • حاش لله که روم من زپی یار دگر • حاشا لله که بن
غیری یار آردنجه کیدم • گر مساعد شودم دایره چرخ کبود • اگر چرخ کبودک دائره
سی یعنی دوری بکا موافق اوله • هم بدست آورمش باز بپرکار دگر • ینه
انی بر دائره ایله الکتورورم • عافیت می طلبد خاطرم ار بگذارند • خاطرم
عافیت طلب ایدر اگر قورلر ایسه • غمزه شوخش وآن طره طرار دگر •
انک شوخ غمزهسی دکر واول طرار طرهسی مراد عشقدن فراغت اتمکه عیب
یوقدر واسرار الهیه مانع اولورلر دیمکدر • راز سربسته ما بین که بدستان
گفتند • بزم مستور رازمزی کور که قصه ایله یعنی علا آشکارا ایتدیلر •
هر زمان با دف ونی بر سر بازار دگر • هر زمان نی ودف ایله غیری بازار
باشنده بوندن مراد اسرار عشقک عاشق دلمسندن کفایتدر • هر دم از درد
بنالم که فلک هر ساعت • هر دم درددن اکلرم زیرا فلک هر ساعت • کند
قصد دل ریش بآزار دگر • غیری آزار ایله بنم مجروح کوکلم قصد ایدر مراد
فلکدن شکایتدر • باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهاست • کرودم
بو واقعهده یالکز حافظ دکلدر • غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر • چوق
کمسه دخی بو بادیهده غرق اولدیلر بادیهدن مراد دنیادر که نیجه یوز بیک کمسه
بونده غم دریاسنه غرق اولمشلر **وله ایضا**
یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور • تا پیدا اولمش یوسف کرد

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

سر بسته مستور معناسنه در

بادیه صحرا

کنعانه کلور غم یمه • کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور • کلبهٔ احزان بر کوکل
گلستان اولور غم یمه • این دل غمدیده حالش به شود دل بد مکن • بو غم کورمش
کوکلک حالی ایو اولور پریشان و بیحضور اولمه • وین سر شوریده باز آید بسامان غم
مخور • بو پریشان سر کرو عقله کلور غم یمه بعض نسخده بو بیت بویله واقع اولمشدر
ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن • ای سر شوریده باز آیی بسامان غم مخور •
مراد غم دیده دن حال اوزره قالمدغی اشعاردر • گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن •
اکر عمر بهاری اولهکر و چمن تختنه بهار عمردن مراد حیاتدر • چتر گل بر سر کشی
ای مرغ خوشخوان غم مخور • گل چترنی باشک اوزره چکرسن ای خوش خوان
بلبل غم یمه • هان مشو نومید چون واقف نهٔ از سر غیب • چون سر غیبه واقف
دکلسن اکاه اول نومید اولمه • باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور • پرده
مخفی اویونلر واردر غم یمه مراد حق تعالی اولان اسرار کمسنک معلومی دکل ایدوکنی
بیاندر • دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نگشت • فلکک دوری اکر بر
ایکی کون بزم مرادمز اوزره اولمدی ایسه • دائما یکسان نباشد کار دوران غم مخور
دورانک ایشی دائما بر حال اوزره اولماز غم یمه • در بیابان گر بشوق کعبه خواهی
زد قدم • بیابانده اکر کعبه شوقندن قدم اورمق استرایسک • سرزنشها گر کند
خار مغیلان غم مخور • اکر ایاغکه مغیلان دکنی باتسه غم یمه • ای دل ار سیل فنا
بنیاد هستی بر کند • ای کوکل اکر فنا سیلی وارلغک بنیادکنی قوپاره • چون ترا
نوحست کشتیبان ز طوفان غم مخور • چونکه سنک کشتیبانک نوح در طوفاندن
غم یمه مراد چونکه شرع شریف اوزره اولهسن قیامت عذابندن نه غم
دیکور زیرا حبیب اکرم شفیع اولور • گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد
ناپدید • اکرچه منزل زیاده خطرناک و مقصد ناپدیددر • هیچ راهی نیست

کان

کان را نیست پایان غم مخور • هیچ بر یول یوقدر که انک پایانی یوقدر غم یمه • حال
ما در فرقت جانان و ابرام رقیب • بزم حالمزی جانانک فرقتنده و رقیبک ابرامنده
جمله میداند خدای حال گردان غم مخور • تحویل احوال اولان خدا جملهسنی بیلور غم یمه
حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار • ای حافظ فقر بوجاغنده و قره کیجه خلوتنده
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور • مادام که سنک وردک دعا و درس
قرآن عظیم اوله غم یمه مراد بونلره اشتغال ایله قرب خدا میسر اولور دیمکدر
روی بنما و وجود خودم از یاد ببر • یوزکی کوستر و کندی وجودمی یاددن الت
خرمن سوختگان را همه گو باد ببر • دیو دکل عاشقلرک خرمننی یکسر یل الصون
مراد تجلی ذات ایله وجودنک محو و فناسین طلبدر که اول حقیقتده عین توحید
و محض بقادر • ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا • بز چونکه دل و چشمزی بلا
طوفاننه ویردک ایمدی بلالره راضی اولدق • گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
دی غم سیلی کلسون و خانه یی بنیاددن الصون مراد عشق الهی یه وصول سببی
ایله کثرت بلایه رضا کوسترمکی اشعاردر • دولت پیر مغان باد که باقی سهلست
مرشد کاملک دولتی باقی اولسون که باقیسی آساندر • دیگری گو برو
و نام من از یاد ببر • دی بر غیریسی وارسون بنم نامی یاددن الصون
زلف چون عنبر خامش که ببوید هیهات • انک عنبر خام کبی زلفنی کیم قوقولر
هیهات • ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر • ای امیری حاصل اولماز
کوکلم بو سوزی یاددن الت مراد اسرار الهیه یه وصول زیاده اعز و عسیر اولدوکنی
بیاندر • دوش میگفت بمژگان درازت بکشم • دون کیجه ایتدی سیاه
مژکانم ایله سنی دیلرم • یارب از خاطرش اندیشهٔ بیداد ببر • یا
ربی انک خاطرندن ظلم فکرینی الت یعنی وعدهسنه خلاف اتدرمه معلوم اوله که

فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

ظلم مژکان سیاه ایله هلاك اتمسی ویرزیرا عاشق معشوقك الندن هلاك اولمق حیات
ابدیدر حاصل معنی مرشد کامله ریاضت ایله حافظك نفسنك هلاکنه وعدایتدکن
اشعار در زیرا انی هلاك اتمك حقیقتده احیا اتمکدر • سینه گو شعله آتشکده فارس
بکش • سینه کویا فارس آتشکده سنك شعله سنی سوندرسون • دیده گو آب رخ
دجله بغداد ببر • چشمه دیده دجله سنك یوزی صوینی ایلتسون مراد عشق الهی
آتشنه و اشك عاشق دجله یه غالب اولدیغنی بیاندر • سستی نامرد در نیاز آه بجای
نرسی • سنی التمش الکی عشق یولنده بر یره ایرشمزسن • مژده اگر میطلبی طاعت استاد
ببر • اگر مژده استرایسك استادك امرینه اطاعت ایله • روز فرقتم نقش و تعویذ و پرداز
بهما • وفات کونی باکه بر نقش دیوار وعده سن ده پو • وانکهم وانلر چکرینی قیره دك
فارغ ودلش والت مراد حسن خاتمه طلبی در خطاب یاری نعل لایه در • بعد از ین چهره
زرد من و خاك در دوست • بوندن صکره بنم صاری یوزم و دوست قپوسنك خاکی •
باده پیش آور ای جان ز غم آزاد ببر • اوکمه شراب کتور و بو جانی غمدن آزاد
ایت مراد حصول عشقدن صکره حیاتدن خوف طلوعدن بیاندر • کاخاطر اندیشه
کنی از نازکی خاطر یار • ای حافظ یارك خاطرینك نازکلکندن فکر ایله • برآواز
درکفشکن این ناله و فریاد ببر • انك درکاهندن بو ربا بو ناله وفریادی الت مراد
عاشقه صبر لازم ایدوکی بیاندر اگرچه عاشقه صبر اولماز وله ایضا
ای صبا نکهتی از خاك ره یار بیار • ای صبا یارك قپوسی خاکندن بر رایحه کتور
ببر اندوه دل و مژده دلدار بیار • کوکل غصه سنی الت و دلدارك مژده سنی
کتور یارادن مراد خدادر مراد فضل الهیدن بر نفحه طلبیدر که انك سببی ایله عالم
قبضدن خلاص بولور • نکته روح افزا از دهن یار بکو • یارك
دهاندن روح زیاده ایدیجی نکته سویله • نامه خوش خبر از عالم اسرار

بیار

فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

بیار • اسرار عالمندن خوش خبرلو بر نامه کتور مراد کلام الهی سببی ایله اسرار
الهیه نك ظهورنی طلب در • کرد راهی از رهگذر دوست بکوری رقیب • دو
رهگذرندن رقیبك کوزی کورلکنه بر غبار • بهر آسایش این دیده خونبار بیار • بو قان
یاغدرجی کوزمك آسایشندن اوترو کتور مراد سببی اتمکه کورلکنه فضل الهیدن
دولت ایله اثر آشنالق طلبیدر • خامی و ساده دلی شیوه جانبازان نیست
خام لق و بدن لك عاشقلرك ایشی دکلدر • خبری از بر آن دلبر عیار بیار
اول عیار دلبرك قتندن بر خبر کتور مراد فضل الهی سببی ایله خدادن اکاهلق طلب
ایتدوکن اشعار در • تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام • تا سنك نسیمك لطافتندن
جانمك مشامنی معطر ایدهم • شمه از نفحات نفس یار بیار • یارك نفسی نفحه لرندن بر شمه
کتور مراد خدادن نفحه طلبیدر • بوفای تو که خاك ره آن یار عزیز • سنك
وفاك حقیچون که اول عزیز یارك خاك راهنی • بی غباری که پدید آید از اغیار بیار
اغیاردن بر غبار ظاهر اولمقسزن کتور غبار بیحضورلق وضرر معناسنه استعمال ا
اولنور مراد اسرار عشقك کتمانی لازم ایدوکن بیاندر • روز کاریست که دل
چهره مقصود ندید • بر روزکاردر که کوکل مقصود یوزینی کورمدی یعنی
مقصود حاصل اولمدی • ساقیا آن قدح آینه کردار بیار • ای ساقی اول آینه
کبی لطیف قدحی کتور مراد مرشددن عشق الهینك حصولن طلب در • شکر
آنرا که تو در عشرتی ای مرغ چمن • اول شکرانه که سن عشرتده سن ای بلبل
با سیران قفس مژده گلزار بیار • قفس اسیرلرینه گلزار مژده سنی
کتور مرغ چمندن مراد بلبل در که بوندن مرشد مراددر که وصال جانانه وصول
بولمشدر اسیران قفسدن مراد طالب عشق اولنلردر • کام جان تلخ شد
از صبر که کردم بی دوست • جان طماغی آجی اولدی دوست سز اتدکم صبردن

کدام امر حاضردر

یعنی صبرک الی جامه‌ایراشدی • عشوه‌ای ز آن لب شیرین شکربار بیار • اول شکر
یا عذرجی شیرین لب دلدار عشوه یعنی برسوز کتور مراد کلام الهی‌جیبی ایله عالم فیض
دن حاصل اولن ایلک وفیض طلب در صبر بوغنا منحصر در • دل قوی کن حافظ بجم از رو مئیش
رنگین کن • حافظک دیلی پیره دکر یعنی نه اینه بیرارایی شراب ایله رنگین ایله • خواهمش
مست و خراب از سر بازار بیار • وانون حکره ای مست و خراب بازاردن قندن کتور
مراد وجود انسان عشق الهی ایله آلوده اولدیغی کانکی ایدوکن بیان در دلع دن مراد
هو یدر کنز نکه وجودی اولوح روشن در اگرچه دلوح ریا اولمق احتمال در

وله ایضا

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر • ای صبا اول فلانک محله سندن باکه بر رایحه
کتور • زار و بیمارم غم راحت جانی بمن آر • غمدن زار و بیماری ام باکه بر جان را
حتی کتور مراد فضل الهی دن نفحه رحمانیه طلبی در • قلب بی حاصل ما را بزن اکسیر
مراد • یعنی بی حاصل قلبمزه مراد اکسیر نادور • یعنی از خاک در دوست نشانی
بمن آر • یعنی دوست قپوسنک خاکندن باکه بر نشان کتور در دوستدن مراد
جناب قدس در • در کمینگاه نظر با دل خویشم جنگست • نظر پوسی‌سی یرنده
مجروح کوکلم ایله جنگم واردر • ز ابرو و غمزه او تیر و کمانی بمن آر • انک
ابرو و غمزه‌سندن باکه بر تیر و کمان کتور یعنی قلبم عقل معاش و سوسه‌سی ایله
عشق الهی‌یی ترک اتمک استر باکه غیب هویت و رمز الهی ایرشدر که انلرک نسبی ایله
عقل معاشه غلبه ایدب قلبمی انکه النون خلاص ایدم خطاب مرشد در بعض نسخه
وبیشم برنه خویشتم و اقع اولمش در • در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم
غریب لکه و فراقده و کوکل غمنده پیر اولدم • ساغر می ز کف تازه جوانی
بمن آر • بر تازه جوانک الندن باکه بر ساغر ی کتور مراد عالم قبضنک الندن
خلاص ایچون مرشددن فیض طلب اتدکی بیان در • منکران را هم از این

تخان امر حاضردر

می

می دوسه ساغر بچشان • منکر عشق اولنلره دخی بوشی دن ایکی اوچ ساغر
طاندر • وگر ایشان نستانند روانی بمن آر • وگر انلر آلمیه‌لر حضوری باکه
کتور مراد کنونک عشق الهی یه اولن طلب و شوقنی اشعاردر • ساقیا عشرت
امروز بفردا مفکن • ای ساقی بوکونک عشرتنی یارنه براقمه • یا ز دیوان قضا
خط امانی بمن آر • یا حق تعالی‌نک دیوانندن باکه بر امان خطی کتور
مراد فرصتی فوت اتمکه تنبیه در بتنرک عشرت امروز چون گشتم کسی
ضمان نمی شود از من حیات فردا را • دلم از پرده بشد دوش که حافظ
میگفت • کوکلم دونکیجه پرده‌دن کتدی که حافظ ایدر ایدی دلم از پرده بشد
اختیار سز لغدن کنایه در • ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر • بو مصراعک
معناسی مطلع شرح اولنمشدر بوکه صنعت رد العجز علی الصدر دیرلر

وله ایضا

ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر • ای جانان که سنک
رنکک شعله‌سندن عمرک لاله زاری خرم و لطیف در • باز آکه ریخت بی گل
رویت بهار عمر • کل کم سنک یوزک سز عمرک بهاری دوکلدی مراد
عمرک اعلاسی عشق الهی ایله کچن ایدوکن بیان در بهار بونده پراق
معناسنه در • اندیشه از محیط فنا نیست هر کرا • فنا محیطندن خوف
یوقدر هر کیمک که • بر نقطه دهان تو باشد مدار عمر • عمرنک مداری
نقطه یه مشابه دهانک اولدی اوله مراد عمرنی اسرار عشقه و کلام الهیه یه
صرف ایدن کمسنه فنادن خوف و ضرر اولمدیغنی اشعار در خطاب هلایه در
از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست • اکر چشمدن کوز یاشی یاغمور
کبی طامه روادر • کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر • زیراسنک
غمکده عمر روزکاری برق کبی کتدی مراد فراقده اولنه کثرت بکا لازم

آرزوم حاضردر

ایدوکن بیانیدر خطاب هدایه‌در • پی عمر زنده‌ام من و این بس عجب مدار •
بی عمر سز دیری‌ام و بونی زیاده عجب طوتمه • روز فراق را که نهند در شمار عمر •
فراق کونلرینی عمر عدد ایتمز مراد عشق الهی سزلکی عمر حقیقتده عمر دکل ایدوکن
اشعاردر • از هر طرف ز خیل حوادث کمینگهیست • هر طرفدن حوادث عسکرینک
بر کمینگاهی واردر • زان رو عنان گسسته دواند سوار عمر • اول سببدن عنانی
قرلمش بیلدرر عمر سواری یلسوز عمرک زیاده سرعت ایله مرور ایتدوکنی بیلدرر
عنان گسسته تمام سرعت ایله کتمکدن کنایه‌در عنان کشیده آهسته کتمکدن کنایه
بیلدرر • این یک دو دم که دولت دیدار ممکنست • بو بر ایکی دم که دیدار دولتی
ممکندر • دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر • بزم ایشمزی تدارک ایله زیرا
عمرک ایشی پیدا دکلدر مراد عمره اعتماد جائز دکلدر ایدوکن اشعاردر • تا کی می
صبوح و شکر خواب بامداد • نه وقته دک صباح شرابی و صباحک لذیذ اویقوسی •
بیدار گرد هان که گذشت اختیار عمر • اویان آگاه اول که عمرک اختیاری
کچدی مراد کنچه بر هوا و هوس ایله اولاسی بر مقدار عشق و طاعته سعی ایله که
عمرک کزیده‌سی کچدی دیمکدر • دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد • دون
عمر کچکن ایدی و بزم طرفمزه نظر ایلمدی • بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر •
بیچاره کوکل که عمرک کچمسندن هیچ اثر کورمدی مراد عمر گذشته نکلرجوی
هرگز بیمه دکل ایدوکن اشعاردر • حافظ سخن بگوی که بر صفحهٔ جهان •
ای حافظ سوز سویله زیرا جهان صفحه‌سی اوزره • این نقش ماند از قلمت
یادگار عمر • بو نقش قالور سنک قلمکدن عمر یادگاری بو آبکونه نامه
اکثر نقش یادگار • در رحمت وجودشی نیاورد بار وله ایضا
عیدست و آخر گل و یاران در انتظار • بیرام در و کل آخری و یاران

انتظار

انتظارده‌در • ساقی بروی شاه ببین ماه و می بیار • ای ساقی آی شاهک یوزنه
کور و شراب کتور خطاب مرشده‌در مراد جناب یاران طریقت فیضنه منتظرلردر
اعتکافدن چقق زمانی اولدی دیمکدر • دل بر گرفته بودم از ایام گل ولی •
کل زمانندن امید قطع ایتمش ایدم اما • کاری بکرد همت رندان روزه‌دار •
صایم رندلرک همتی بر ایش ایلدی مراد کشف و فیضدن ناامید اولمش ایدم
لیکن عاشقلرک همتی کرم باکره معین اولدی که اول حالت ظاهر اولدی دیمکدر •
دل در جهان مبند و بمستی سؤال کن • جهانه کوکل بغلمه و مستلکدن سؤال ایله
از فیض جام و قصهٔ جمشید کامکار • جامک فیضندن و کامران جمشیدک
قصه‌سندن مراد دنیانک سلطنت و ذوقی بی ثبات ایدوکن بیاندر • جز نقد
جان بدست ندارم شراب کو • جان نقدندن غیری الده نسنه یوقدر
شراب قنی • کان نیز بر کرشمهٔ ساقی کنم نثار • که انی دخی ساقینک
کرشمه‌سنه نثار ایلیم ساقیدن مراد مرشددر حاصل معنی حصول عشق ایچون
ترک جانه رضا اظهار ایتدوکن اشعاردر • خوش دولتیست خرم و خوش
خسرویست کریم • لطیف خرم بر دولتدر و خوش کریم بر پادشاه‌در • یا
یارب ز چشم زخم زمانه نگاهدار • یارب سن انی زمانه‌نک ضررلو کوزندن
حفظ ایله • می خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد • بنده‌نک شعری ایله شراب ایچ
زیرا بر زینت دخی ویرر • جام مرصع تو بدین در شاهوار • سنک مرصع جامک
بو در شاهوار ایله که کندونک شعری در مراد پادشاه لولو ء رسن در
زانجا که پرده پوشی عفو کریم تست • اول یردن که سنک کریم عفوک
پرده پوشلکی در • بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار • بزم قلبمزه
ترحم ایله که عیار بر نقددر خطاب هدایه در بو وجهه دخی جائز در بزم قلبمزی بغشله

گر فوت شد سحور چه نقصان صبوح هست • اگر سحور فوت اولدی ایسه نه نقصان
صبوح واردر • از می شوند روزه‌گشا طالبان یار • می دن اوروج آچیجی اولورلر
یارک طالبلری یاردن مراد باری تعالی در طالبلاندن مراد عشاقدر مراد بودر که اگر سحر
فوت اولدی ایسه نه غم که اندن معقول سحر طاعتی واردر آنی اداء ایدرز بعض نسخ
شوند یرینه کشند واقع اولمشدر اول وقت معنی بویله اولور می دن اوروج آچرلر
و جایزدر که کشند بو نسخ شوند معناسنه اوله نته کم کنم شوم معناسنه بوستانک
بو بیتنده واقع اولمشدر که مصراع ثانی ده اولان کنم شوم معناسنه در
مگر نعمت شه فراموش کنم • که بینم تباهی و خاموش کنم • وجه ثانیه گوره روزه
گشا وصف ترکیبی اولماز • ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود • خوف ایدرم که قیامت
گونی برابر گیده • تسبیح شیخ و خرقهٔ رند شراب خوار • شیخک تسبیحی و شراب
نوش ایدیجی رندک خرقه سی مراد بودر که مرائی شیخک طاعتی فقیر فاسقک فسقی ایله
برابر اوله دیو شیخه طعن ایدر • حافظ چو رفت روزه و گل نیز می رود • ای حافظ
چونکه صوم گیتدی و گل دخی گیدر • ناچار باده نوش که از دست رفت کار •
بالضروری شراب ایچ زیرا ایش الدن گیتدی مراد چونکه رمضان گیتدی عشقه سعی ایله
دیمکدر وله ایضا صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار • ای صبا جانانک منزلندن
گذری دریغ طوتمه • وزو بعاشق مسکین خبر دریغ مدار • و جانان دن مسکین
عاشقه خبر دریغ طوتمه مراد فضل الهی دن فیض الهی طلبی در وزیر لا مرحاضر کلور
آنا بو نفع مراد دکلدر • بشکر آنکه شکفتی بکام دل ای گل • اول شکرانه که کوکل
مرادی ایله آچلدک ای گل • نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار • بلبل دن وصل
رایحه سنی دریغ طوتمه مراد وصال جانانه وصول بولمش مرشد خطاب درکه طالبی
اول دولت دن محروم ایلمیه دیو • کنون که چشمهٔ قندست لعل نوشینت

فاعلاتن فعلاتن فاعلاتن فعلن

شمدیک

شمدیکه لذیذ لبک قند چشمه سی در • سخن بگوی و ز طوطی شکر دریغ مدار • سوز
سویله و طوطی دن شکری دریغ طوتمه مراد مرشد دن فیض طلبی در • حریف عشق
تو بودم چو ماه نو بودی • سنک عشقک مصاحبی ایدم چونکه ماه نو ایدک چو
بونده تشبیه ایچون دکل اوگوه معقول دکلدر • کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار • شمدیکه
که ماه تمام سن نظرک دریغ طوتمه • جهان و هر چه درو هست سهل و مختصر است
دنیا و هر نه که انک ایچنده در سهل و مختصر در • ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
اهل معرفت دن بو مختصری دریغ طوتمه • مکارم تو بآفاق میبرد شاعر •
سنک کرمکی شاعر عالمه ایلتور • از و وظیفه و زاد سفر دریغ مدار • اندن سفر
آزوغی و وظیفه سنی دریغ طوتمه • چو ذکر خیر طلب میکنی سخن اینست • چونکه ذکر
خیر طلب ایدرسن سوز بودر • که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار • که سوز
بهاسنده سیم و زری دریغ طوتمه بو بیتلردن مراد بر صاحب دولت دن احسان
طلبی در • غبار غم برود حال به شود حافظ • غم غباری گیدر و حال ایو اولور
ای حافظ • تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار • سن گوز یاشنی بو عشق
یولندن دریغ طوتمه مراد گریه سبب عزت ایدوکنی بیان در وله ایضا
روی بنمای و مرا گو که ز جان دل بر گیر • یوزکی گوستر و بکا دی که جاندن امیدی
رفع ایله مراد جمال جانانه شاهد سنزن صکره اولکه رضا گوستردکن اشعاردر
پیش شمع آتش پروانه بجان گو در گیر • شمع قتنده پروانه نک اتشی
جانکه طوت دی معنی پروانه شمعه تجلیه یانرسه سن دخی انجلینک یانغه راضیم
سن همان جانکی گوستر • در لب تشنهٔ ما بین و مدار آب دریغ • بزم تشنه
لبمزه نظر ایله و آبی دریغ طوتمه بو وجه دخی جایزدر بزم تشنه لبمزی گور
و آبی دریغ طوتمه مراد باری تعالی دن ترحم طلبی در • بر سر کشتهٔ خویش

فاعلاتن فعلاتن
فعلاتن فعلن

آیی و ز خاک‌کش بر تر کیر • کنتری معشوقلکله باشی اوزره کل و آنی خاکدن رفع ایله مراد
حضرادن مشایخ و نظر طلبیدر • ترک درویش مکن کر نبود سیم و زرش • درویشی
ترک ایلمه اکر سیم و زری اولمیه • در غمت سیم شمار اشک و رخش را زر کیر • سنک غمکده
کوزم یاشنی سیم صای و رخنی التون طوت مراد عشقده اشک و کرخ زرد و سیم و زر ایله
معقول ایدوکی بیاندر • چنگ بنواز و بساز ار نبود عود چه سوز • چنکه دوزن ویر
و چال اکر عود اولمیه یانه • آتشم عشق و دلم عود و تنم مجمر کیر • عشقی اتشی و دلی
عودو تنمی مجمر طوت مجمر بخوردان عوددن مراد خوشبوی اولن درخت در مراد
حصول عشقده جمیعی سندن مهم اولان مرشد ایدوکی اشعاردر • در سماع آی و ز سر
خرقه برانداز برقص • سماعه کل و باشکدن خرقه‌یی ات و رقص ایله • ور نه در
کوشه رو و خرقه ما بر سر کیر • یوخسه بر کوشه‌یه وار و بزم خرقه‌مزی باشک
اوزره طوت مراد وجوددن بکوب جانان شوقنه رقص و سماعه کل یوخسه بزم خدمتمز
ایله دیمکدر بعض نسخه‌ده بویله واقع اولمشدر • ور نه در خانه رو و کهنه ردا بر سر
کیر • یوخسه خانکه وار و باشک اوزره اسکی ردا طوت یعنی عورتلر کبی خانه‌ده اوتور
صوف بر کش ز تن و باده صافی در کش • اوستکدن صوفی چیقار و صافی
شراب چک • سیم در باز و بزر سیمبری در بر کیر • سیم خرج ایله و زر ایله بر سیمبری
سینه‌ده طوت مراد سیم و زری عشق یولنده فدا ایت بر مرشد الکتوره دیمکدر • دوست
کو یار شو و خلق جهان دشمن باش • دیی دوست یار اولسون و خلق جهانی دشمن
اولسون • بخت کو پشت مشو و روی زمین لشکر کیر • دیی بخت معین اولسون
و یر یوزینی لشکر طوتسون یعنی اصطلاح صوف یوقدر یاردن مراد بار یتیملی در
میل رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش • ای دوست کتمکه میل ایلمه بر نفسی
بزمله اول • بر لب جوی طرب جوی و بکف ساغر کیر • ارماق کنارندن شو

بر بوندن سینه معناسنه در

دسته

دسته و شراب نوش ایله خطاب مرشده‌در • رفته کیرم از برم و ز آتش
آب دل و چشم • کندک بزم قتدن کیتمش طوت و کوکلک آتشندن و کوزک یاشندن
کونه ام زرد و دلم خشک و کنارم تر کیر • بکزیمی صاری و دلیمی قوری و کنارمی
ایسلی طوت آتش دله و آب چشمه و خشک آتشه و تر آبه کوره در یعنی سنک
فراقکدن بانکه بو حالتلر واقع اولدر دیو ظرافت ایله حسب حالنی جانانه اشعاردر
حافظا آراسته کن بزم و بکو واعظ را • ای حافظ بزمکی تزیین ایله و واعظه
دی • که ببین مجلسم و ترک سر منبر کیر • که بزم مجلسمی کور و منبر هوسنی ترک ایلیه
مراد اسرار عشقی سویلدیکی یرده واعظه قدر و اعتبار اولمدیغی بیاندر • وله ایضا
دیکر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور • کر و سرو سهی شاخندن بلبل صبور • کلبانک
زد که چشم بد از روی کل بدور • کلبانک اوردی که یراق کوز کلک یوزندن
دور اولسون بلبلدن مراد بو نوع شیخدن دور اولمش عاشقدر کلدن مراد
بو نوع مرشددر • ای کل بشکر آنکه توی پادشاه حسن • ای کل اول شکرانه
که حسن پادشاهی سن سن • با بلبلان بیدل شیدا مکن غرور • دیوانه عاشق
بلبللره غرور ایله خطاب مرشده‌در که مریدلر اول قدر معتقد دکلدر • از دست
غیبت تو شکایت نمی کنم • سنک مفارقتکدن شکایت ایلمزم • تا نیست
غیبتی نبود لذت حضور • مادام که بر مفارقت یوقدر یعنی اولمیه قرب و وصالک
ذوقی و قدری فراق ایله معلوم اولور دیمکدر • زاهد اکر بحور و قصور است
امیدوار • زاهد اکر حور و قصوره امیدلو ایسه قصور بونده قصرک جمعی
مارا شرابخانه قصور است و یار حور • بزه میخانه قصور و یار حوردر قصور
بونده دخی قصرک جمعیدر مراد عاشقه وصال جاناندن غیری یه محبت و میل
اتمک معقول دکل ایدوکی بیاندر زیرا جمال جانانه نسبت قصور جنان بر قصوردر

غیبت بوندن غیبتی فعیل ایله در

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

هجر فراق

حافظ شکایت از غم هجران چه میکنی • ای حافظ فراق غمندن نه شکایت ایدرسن •
در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور • وصال فراقده در و نور ظلمتده در بو ایکی
بیت ده بود باشد ادات معناسنه ادات زمانیه اولمق روشندر • وله ایضا
شب قدرست و طی شد نامهٔ هجر • شب قدردر و فراقک نامه سی طی اولدی •
سلام فیه حتی مطلع الفجر • صباح طلوع ایدنجه اننده سلام و سعادت واردر شب
قدردن مراد شب وصالدر • دلا در عاشقی ثابت قدم باش • ای کوکل عاشق
لقده ثابت قدم اول • که در این ره نباشد کار بی اجر • زیرا بو یولده اجرسز
ایش اولمز مراد عشق و طاعته کوشش ایدن وصال جانانه دن محروم قالمز دیمکدر
من از رندی نخواهم کرد توبه • بن عاشقلقدن توبه ایتمزم • ولو آذیتنی بالهجر
و الهجر • اگرسن بکا ایدرسن فراق و منع ایله خطاب بوندره خوابه در اذیت فعل
ماضی در کم مفرد مذکر مخاطب دو افعال بابندن اصلنده اذیت در همزهٔ ثانیه الفه
قلب اولنمشدر هجر فراق زجر منع معناسنه در • دلم رفت و ندیدم روی دلدار • کوکلم کتدی
و دلدارک یوزینی کورمدم • فغان از این تطاول آه از این زجر • فغان بو ظلمدن آه
بو زجردن • برآی ای صبح روشن دل خدارا • طلوع ایله ای روشن دل صبح الله ایچون
که بس تاریک می بینم شب هجر • که فراق کیجه سی زیاده قره کورورم • وفا خواهی
جفا کش باش حافظ • وفا استرایسک جفا چکجی اول ای حافظ • فان الربح والخسران
فی التجر • زیرا بالتحقیق فائده و زیان تجارتده در مراد زحمت چکنی رحمته ایرشور
دیمکدر • وله ایضا نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر • سکا نصیحت ایدرم استماع
ایت و بهانه طوتمه • هر آنچه ناصح مشفق بگویدت بپذیر • هر اول نسنه یی که سکا ناصح
مشفق دیر قبول ایله نصیحتی بودر • ز وصل روی جوانان تمتعی بر گیر • جوانلرک
یوزی وصلندن بر فائده حاصل ایله • که در کمینگه عمرست مکر عالم پیر • زیرا

مشتق اسم فاعلدر

بیر

زیرا پیر عالمک مکری عمر پوسیسی یرنده در یعنی مرشدلردن عشق الهی حاصل ایله عمرکه
مغرور اوله که پک بیوفادر • نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بجوی • هر ایکی
عالمک نعیمی عاشقلر قتنده ایکی اربه در • که این متاع قلیلست و آن بهای کثیر
بو ایکی عالم متاع قلیلدر و ایکی اربه چوق بهادر • معاشری خوش و رودی
ساز میخواهم • بر خوش مصاحب و دوزنی تمام بر آلت طرب استرم • که درد
خویش بگوییم بناله بم و زیر • که بنم ابه زیر ناله سی ایله کندی دردمی اکه دییم بم قبا
قبیل ابرا ایچه قیل کم آشفته ده اولور مراد احوال دروندن خبردار بر راز شناسکی
استرم که اکه سرمی فاش ایدم دیمکدر • بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم
اول هوسده دکلم که شراب ایچمیم و گناه ایلمیم • اگر موافق تدبیر من شود تقدیر
اگر تقدیر الهی بنم تدبیرمه موافق اوله • بعزم توبه نهادم قدح ز کف صد بار
توبه قصدی ایله یوز کره قدحی الدن قودم • ولی کرشمهٔ ساقی نمیکند تقصیر
اما ساقی نک کرشمه سی تقصیر ایلمز مراد عشق الهی نک صحوتندن اوترو بجه کره
عشقدن فراغت ایلک استدم لکن مرشد کامل جذبه نظری ایله کرو باکه شوقه
ویردی دیمکدر • می دو ساله و محبوب چارده ساله • ایکی ییللق شراب و اون
درت یاشنده محبوب • همین بسست مرا صحبت صغیر و کبیر • صغیر و کبیر صحبتی
بکا انکله بو کافی در محبوب چارده ساله دن مراد مرشد در که محبوب زیبا منظر حسنه
تنزیل اولنمشدر ایکی رکعت نماز و قرآن عظیم مراد در دنیلر ظاهر بودر که
اصابت ایتمشلر در صغیر و کبیر ذکری سال مناسبتی ایله در تمام خوب واقع
اولمشدر • چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند • چونکه ازل قسمتنی بز حاضر دکلکن
ایلدیلر • گر اندکی نه بوفق رضاست خرده مگیر • اگر بر ازجق رضایه
موافق دکل ایسه خرده طوتمه یعنی طعن ایتمه و عیب و نقصان طوتمه مراد

مراد قضایه رضا اظهاری در • چو لاله در قدحم ریز ساقیا مشک • آیا فی
لاله کبی بنم قدحمه مشکبوی شراب دوک • که نقش خال نگارم نمی رود ز ضمیر • که نگارک
خال نقشی خاطرمدن گیتمز مراد ذات بارینک خیالی قلبمدن گیتمز ایچون مرشددن عشق
الهی طلب ایتمه‌یه مقدح‌دن مراد قلبی درمی‌دن مراد عشقی در خال‌دن مراد نقطهٔ ذات
درکه حضرت جامی بو بیت ایله بیان ایدر — ظلمت کوئم غرق با نشر زلف
نقطهٔ ذاتم مراد آمد ز خال • نکفتمت که حذر کن ز زلف او ای دل • سکا دیمدیمی که
ای کوکل انک زلفندن حذر ایله • که می کشند درین حلقه باد در زنجیر • که بو حلقه‌ده باد
زنجیره چکرلر مراد اسرار الهیه یه توغل معقول و کل ایدوکن بیان در زیرا سبب حیرت
زلف دن مراد ظلمت کونیه‌دن اولمقه ممکن درکه نیجه هوچیلر انک زبونی اولمشلردر •
بیار ساغر یاقوت فیض در خوشاب • تر و تازه و لطیف در • بکا ریا قوت مثل
لوسا غری کتور • حسود را کو کرم آصفی ببین و بمیر • حسود دی وزیرک باکه
اندوکی کرمی کورسون وحسدندن اولسون • دل رمیده معارا اگر بپیچ پیکیرد •
بزم او رمیش کوکلمزی اوکتمم طوتر یعنی کم ضبط ایدر • خبر دهید بمجنون خسته
از زنجیر • خسته مجنونه زنجیردن خبر ویرکوز مراد جنون عشق‌دن اولان دل زنجیر غیب
هویت و اسرار الهیه ایدوکن بیان در • چه جای گفتهٔ خواجو و شعر سلمانست •
نه خواجونک سوزی و سلمانک شعری یری در • که شعر حافظ ما به ز نظم خوب ظهیر
که بزم حافظمزک شعری ظهیرک خوب نظمندن ییک در • حدیث توبه درین بزمگه
مگو حافظ • بو بزمگهده توبه سوزن سویلمه ای حافظ • که ساقیان کمان ابرووتیر
زنند بتیر • که کمان ابرو ساقیلر سنی تیر ایله اوررلر یعنی مرشدلر قتندن عشقدن
فراغت ایتمک سوزن سویلیه‌کرسنی طرد و رد ایتمک ایله مجروح ایدرلر ولم ایضا
دلا چندم بریزی خون زدیده شرم دار آخر • ای کوکل نیچه بر بنم قانمی

دوکر

بزم ادام حافظ در

بیار ادام حافظ در

دوکرسن اخر کوزدن اوتان • تو نیز ای دیده خوابی کن مراد دل برآر آخر •
سن دخی ای چشم بر مقدار اویو آخر کوکلک مرادنی حاصل ایله مراد عشقدن بو
اک حالتدن خلاص میسر دکل ایدوکن بیان در • منم یارب که جانان را ز
ساعد بوسه می چینم • بنیم یارب که جانانک ساعدندن بوسه دیرردم
بو سوز تمام سرورندن • دعای صبحدم دیدی که چون آمد نگار آخر • صباح وقتی
نک دعاسنی کوردکی که نیجه مستجاب اولدی • مراد دنیی و عقبی بمن بخشید روزی
بخش • رزاق عالم بکا دنیا و آخرت مرادنی احسان ایلدی • بگوشم قول چنگ
اول بدستم زلف یار آخر • قولمه اول چنگ سوزنی آخر المه یارک زلفنی
ویردی مراد دنیاده مرشد و آخرتده اسرار الهیه سببی ایله وصال جانان میسر
اولمشدر • چو باد از خرمن دونان ربودن تا بچند • بادکبی نیجه
دک الچقلرک خرمنلرندن برخوشه قاپمق • ز همت توشه بردار و خود تخمی
بکار آخر • همتدن بر توشه حاصل ایله و آخر کندوک بر تخم اک مراد بر شیخ
بنا سنه اوللمه لردن همت طلب ایتمکدن کندوک سعی ایدوب مرشد اول
دیمکدر • نگارستان چین دانم نخواهد شد سرایت لیکن • بیلورم نگا
رستان چین سنک سرایکون اولمیه‌در اما • بنوک کلک مشک آمیز نقشی
بی نگار آخر • مشک آمیز قلم اوجی ایله آخر بر نقش نقش ایله بی نگارم
حاضر در نقش ایله معناسنه در مراد قدرتک مقداری عشق و طاعته سعی ایله
دیمکدر • دلا در ملک شب خیزی گر از اندوه نگریزی • ای کوکل شب
خیزلک ملکنده اکر زحمت و غصه‌دن قچه‌سن • دم صبح سکا آخر اول
یاردن بشارتلر کتوررمراد طاعت و عشق ایچون شب خیز اولنلره
سعادتلر میسر اولور دیمکدر • بیا چون تاه را نوز دمی چون فضل

یا رب بو شعر ... در

چکم ... ایلیه

صحبت دوتا ... خطا ...

پيش آورد • ماه كبى بر محبوب ديزا وروى يعنى يانكنى اوتوردى بعل كبى بر
قرمزى شراب اولكه كتوردى • تو كويى تا بهشت حافظ ز ساقى شرم آرآقو
سن تا بيم دير سن اى حافظ آخر ساقى دن اوتانه حاصل معنى بر مرشد عشق الهى
حصوله سكا طالب اوله فرصتى غنيمت بيل ديمكدر وله ايضا ساقيا مايه
شباب بيار • اى ساقى جوانلق مايه سنى كتور مايه شباب شرابدر كه مصراع
ثانى ده بيان ايدر مايه اصل معناسنه در • يك دو ساغر شراب ناب بيار
براكى اياغى صافى شراب كتور • داروى درد عشق يعنى كه • عشق درد نك
داروى يعنى شراب • كوشت درمان شيخ و شاب بيار • كه اول پير و جوانك
درمانى در كتور مراد عشق الهى درد دله درمان ايدوكنى بيان در • آفتاب است
و ماه و باده و جام • افتاب و ماه در باده و جام • در ميان مه آفتاب بيار
ماه ايچنده افتابى كتور شراب آفتاب جام باده در يعنى جامى شراب ايله برابر
كتور نور النير مستفاد من الشمس حسنجه شرابى افتابه جامى ماهه تشبيه ايتمشدر
زيرا جامك لطافتى شراب ايله در حاصل معنى جام دل عشق ايله روشن اولور
ديمكدر • مى كند عقل سركشى تمام • عقل تمام سركشلك ايلر • كردنش را
ز مى طناب بيار • انك بوينه شرابدن طناب كتور مراد عقل معاشى دنياجه
بينه ميل ايدر انى عشق الهى ايله بند ايله ديمكدر • بزن اين آتش خراباتى
و بدين آتشم بر آب اور • يعنى آن آتشى چو آب بيار • يعنى اول آب كبى
آتشى كتور مراد حرارت قلب تسكين ايچون مرشددن عشق طلبى در •
گل اگر رفت گو بشادى رو • گل گيتدى ايسه ديى شادلق ايله كيتسون
باده ناب چون گلاب بيار • گلاب كبى صافى شرابى كتور باده ده زبان
دن مراد عشق در • غلغل بلبل ار نماند چه غم • اكر بلبلك غلغلى قالمديسه

ايسه نه غم • قلقل شيشه شراب بيار • شراب شيشه سنك قلقلنى كتور مراد
عشق الهى طلبى در • غم دوران نخور كه رفت بباد • دوران غمنى يمه كه يل ايله كيتدى
يعنى يوق اولدى ديو بحضور اوله • منتظر بربط و رباب بيار • بربط و رباب
نغمه سنى كتور مراد مرشدلردن فيض حاصل ايله ديمكدر • وصل او جز بخواب
نتوان ديد • انك وصالنى خوابدن غيريده كورمك ممكن دكلدر • داروى كو
اصل خواب بيار • بر داروى كه اول اصل خوابدر كتور دارودن مراد شراب در
خوابدن مراد بو نوع بيخودلق زمانى بير اوله دنصكره اولن خوابدر كه شاه شجاع كرمانى يه
واقع اولمشدر كه خوابده خدايى كورمشدر اصلى ايله بلمك استين جامى نك
نفحات الانسنه مراجعت ايتسون • گرچه مستم سه چار جام دگر • اگرچه مستم
اوچ درت جام دخى كتور • تا بكلى شوم خراب بيار • تا بالكليه خراب اولم
بيار لفظنك معناسى مصراع اولده مقدر اولنديغى سهولت معنى ايچون • يك دو رطل
گران بحافظ ده • حافظه براكى رطل گران وير • گر گناهست وگر ثواب بيار •
اگر گناه و اگر ثواب در كتور رطل گران دن مراد بيوك قدح در حاصل معنى هر حالده
عشق طلبى در وله ايضا سرو بالا بلند خوش رفتار • اى رفتارى خوش
بلند قامت سرو • دلبر نازنين گل رخسار • اى گل عذار نازنين دلبر • دل
تا ببرده اى بيغارى • بزم كوكلمزى عيارلق ايله الدك سن • از براى خدا نگاه
هى دار • الله ايچون انى حفظ ايله خطاب مرشده در • تا بديدم دو چشم جادويت
تا كرسنك ايكى جادو چشمكى كوردم • از دل من صبر و قرار • بنم كوكلمدن صبر و قرار
قالمدى • سنبل زلف اگر پريشان نى • سنبل كبى لطيف زلفكى اگر پريشان
ايدرسن • بتو ده مشك را دگر مقدار • مشكك اصلا مقدارى اولمز مراد
اسرار الهيه تفتيش شكك عذرى اولمدغى اشعاردر • اى وفاى چكش دگرپيشه

کردوفا سزلغی عادت ایلیه • بترفا کوشش ای بت عیار • وفا به جالش ای عیار محبوب
مراد وفا به سعی ایتمکه ترغیب در • کاه کاهم ببوسه بنواز • کاه کاهی بنی بر بوسه ایله خوشنود
ایله کردی ز عمر برخوردار • تا که عمردن برخوردار اوله سن • حافظ متمنه کر هجرانست
مظلوم حافظ کر حیران در • بنده به تشت ای زر و دینار • زر و دینار سزسنک قولک
دینار التون واقچه معناسنه کلور اما بونده اقچه معناسنه در بو بیت لرده خطاب مرشده
اولمق روشن در حرف الزاء منم که دیده بدیدار دوست کردم باز • بنم که جانانک
جمالنی شاهد اتدم • چه شکر کویمت ای کارساز بنده نواز • سکا نه شکر دیم
ای بنده سنه لطف واحسان ایدیجی کارساز • نیازمند بلا کو رخ از غبار مشوی •
بلا نیازمنده دیا یوزی غباردن یوماسون • که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز
زیرا نیاز محله سنک خاکی مراد کیمیاسی در حاصل معنی ترجیع دنیاز حصول مراده و وصول
سعادته سبب اولدیغن اشعار در • بیک دو قطره که ایثار کردی ای دیده • ای دیده
برای قطره که ایثار ایلدک انک بهاسی ایله • بسا که بر رخ دولت کنی کرشمه و ناز • ای
چوق که دولت یوزینه کرشمه و ناز ایدرسن مراد راه عشقده اولان کریه سی
جانانه وسیله اولدیغن اشعار در • طهارت ار نه بخون جکر کند عاشق • عاشق اکر
کندوسنی خون جکر ایله پاک ایلیه • بقول مفتی عشقش درست نیست نماز • عشق
مفتیسنک سوزی ایله انک نمازی درست دکلدر مراد عشقده درد و بلا لازم ایدوکن
بیان در • ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل • ای دل طریقت مشکل لرندن
عنان جورمه یعنی اعراض اتمه • که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز • زیرا
یول اری اینشدن و یوقشدن فکر ایلمز مراد طالب عشق اولنه بلالره تحمل لازم ایدوکن
اشعار در • من از نسیم سخن چین چه طرف بربندم • بن غماز نسیم دن نه امید بغلیم
یعنی نه فائده امید ایدنم • چو سرو راست درین باغ نیست محرم راز • طوغری

سروکی

سروکی بو باغده محرم راز دکلدر بو وجه اوزره مراد صلحا راز عشقه محرم دکل
منع قالدی که عوام راز عشقه محرم اوله لر دیک در بو وجه ثانی اوزره وجه اول
کوره مراد هر کس محرم راز اولمغه لایق دکل دیمکدر • درین مقام مجازی بجز پیاله
مکیر • بو مجازی مقامده پیاله طوتمقدن غیری طوتمه • درین سراچه بازیچه غیر عشق
مباز • بو بازیچه سرای جکوره مراد دنیادر عشقدن غیری یه سعی ایله مصراع ثانی
مصراع اولی مبین در مقام مجازیدن مراد دنیا در • اگرچه حسن تو از عشق غیر
مستغنیست • اکرچه سنک حسنک غیرک عشقندن مستغنی در • من آن نیم که
ازین عشقبازی آیم باز • بن اول دکلم که بو عاشقلقدن فراغت ایدم خطاب
خدایه در • چه گویمت که ز سوز درون چه می بینم • سکا نه دیم که سوز دروندن
نه کورورم • ز اشک پرس حکایت که من نیم غماز • کوزم یاشندن صور
حکایتی که بن غماز دکلم • غرض کرشمه حسنست ورنه حاجت نیست • غرض
حسنک کرشمه و نازیدر یوخسه احتیاج یوقدر • جمال دولت محمود را بزلف ایاز
سلطان محمودک دولتی جمالی ایازک زلفنه • غزل سرایی ناهید صرفه ای
نبرد • ناهیدک غزل سرایی زلفی برز باده الیمز • در آن مقام که حافظ برآورد
آواز • اول مقامده که حافظ آواز بو قالدی کتور یعنی اسرار عشق سویلینه
پرده ناهید کرسازنده فلک درنه جالر **وله ایضا** هزار شکر که دیدم
بکام خویشت باز • بیک شکر که کورسنی مرادم ایله کوردم • ز روی صدق و صفا
کشته با دلم دمساز • صدق و صفا یوزندن کوکلم ایله مصاحب اولمش •
روندکان طریقت ره بلا سپرند • طریقت سالکلری بلا یولنه کیدرلر • رفیق
اوله نیندیشد از نشیب و فراز • یوله کیدنلر که اینشدن یوقشدن فکر
ایلمز سپرند فعل مضارع جمع غایب در سپردن دن مشتق در که ایاق ایله

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن

بعمق وکتمک جفاسنه در • غم جیب نهانانه ز جست و جوی رقیب • جیبک غمی
رقیبک جست وجوسندن نهان ایلدر • که هست سینه‌ها از تاب کینه محرم راز
زیرا که صاحب اکثر سینه‌سی محرم راز دکلدر • بدین سپاس که مجلس منور است
بدوست • بو شکر ایچونکه مجلس دوست ایله منوردر • گرت چو شمع جفایی رسد بسوز
و بساز • اگر سکا بر جفا ایرشه شمع کبی یاق و صبر ایله • بنیم بوسه دعای بخر
ز اهل دلی • یارم بوسه ایله بر اهل دلدن بر دعا صاتون آل • که کید و دشمنت
از جان و چشم دارد باز • که دشمنک مکرینه سنک جان وچشمکدن منع ایده‌یم
بوسه‌دن مراد احسان قلیلدر • ملالتی که بروی من آمد از غم تو • بر ملالت که
سنک غمکدن بنم یوزمه کلدی • بر آنکه برشتی حکایتی که منت نیم غماز • کوزم یا
یاشندن صور حکایتی که بن غماز دکلم مراد ظاهرده صدق وسوز ایله اولان گریه درونده
ده مستور اولان عشقه دلالت ایدر دیکلر • فکند زمزمه عشق در عراق و
حجاز • عراق وحجاز عاشق صداسنی براقدی • نوای بانک غزلهای حافظ شیراز
شیرازدن پیدا اولمشی حافظک غزللرینک بانکی نوای ولہ ایضا
خوشست خلوتی که در آیی بصد کرشمه و ناز • خوش در او کیجه که یوز کرشمه
و ناز ایله کله‌سن • کنی تو ناز بشوخی و من شوم بنیاز • سن شوخلق ایله ناز
ایده‌سن وبن نیازده اولم مراد تجلی ذاتک وجه احسن ایله ظهورن طلبدر
چو غنچه بیتر نخفته لکی نهان مانند • غنچه کبی مستور سر تندن نهان قالور • دلی
ترا که نسیم صباست محرم راز • بنم کوکلک که مراد محرم رازی نسیم صبادن مراد
معوا اه سوکلینک سرفاشی اولور دیکلر • امید قد تو می داشتم ز بخت بلند
بلند بختدن سنک قدک امید طوتدم • نسیم زلف تو میخواستم ز عمر دراز
دراز عمردن سنک زلفک رایحه‌سنی استدم مراد عمرنی هوا وهوسه صرف

کیتوم ککر مقناسنه در

چه استفهام در

ایتیوب

ایتیوب بخت بلنددن تجلی ذات وعمر درازدن نفحات رحمانیه نفحات
طلب ایتدوکن اشعاردر • چه فتنه بود که مشاطه قضا انگیخت • نه فتنه ایدیکه
قضانک مشاطه‌سی ایله پیدا ایلدی • که کرد نرگس شوخش سیه بسرمه ناز
که سنک شوخ چشمکی ناز سرمه‌سی ایله سیاه ایلدی مراد صنع الهی یی استغراب
چه حلقها که زدم بر در دل از سر سوز • نه حلقه ایرکه کوکل قپوسی اوزره اوردم
سوز وصدق اوجندن • ببوی روز وصالت تو در شبان دراز • سنک وصالک
روزی امیدی ایله اوزون کیجه‌لرده مراد کیجه ایله ایو جمع وصال جانانه وسیله‌در
دیکلر • ترا چه فکر ز جور تو وجفای رقیب • سنک جور کونا ورقیبک جفاسیندن
باکه نه فکر • اسیر عشق نترارد غم از بلای دراز • اسیر عشق اولن کمه بلای
درازدن غم طوتماز • صبا بمقدم گل روح را روح می بخشد • گلک کلمسی ایله
صبا روح راحت بخشلر • هزار رحمت حق باد بر چنین غماز • بو تجلینی غماز
اوزره حق تعالی نک بیک رحمتی اولسون • غبار خاطر ما چشم خصم کور کند
بزم خاطرمزک غباری دشمنک کوزنه کور ایلر • تو روح تحاکی بنه ای حافظ
وبسوز و بساز • سن یورنکه خاکه قوای • حافظ ویارانه صبر ایله ولہ ایضا
برآه میکده عشاق راست در تک وتاز • عشاق میخانه یولنده طوغریسی تک
وتازه در یعنی سعی واهتمام ایدرلر • بدان طریق که حجاج را براه حجاز • اول
طریق ایله که حجاز یولنده حجاجک واردر • تنم ز هجر تو چشم از جهان فرو
بید وخت • تنم سنک فراقکدن جهاندن کوز یومدی • امید دولت
وصل تو لیکم داد جانم باز • سنک وصلک دولتک امیدی کر دیکه جان
ویردی • بهیچ در نروم بعد ازین زحضرت دوست • بو یدن صکره
دوست حضورندن هیچ بر قپویه کیتمزم • چو کعبه یافتم ایتم زبت پرستی

باز کرد معناسنه در

باز ٭ چون که کعبه‌یی بولدم بت پرستلکدن فراغت ایدرم بو بیتدن مراد
باری تعالیدر ٭ شبی چنین بسحر گر ز بخت میخواهم ٭ سحر وقتندن بختدن
بو تجلینی بر کیجه استرم ٭ که با تو شمع سرانجام خود کنم آغاز ٭ که سنکله کندی
سرانجام شرحنی سویلیم ٭ ز شوق مجلس آن ماه خرگهی حافظ ٭ اول خرگهی
ماهک مجلسی شوقندن ای حافظ ٭ گرت چو شمع جفایی رسد بسوز و بساز ٭
اکر سکا بر بلا ایرشه شمع کبی یان و صبر ایله **ولـه ایضا** در آگر ز درد دل خسته
توان درآید باز ٭ ایچرو کل که خسته دلکر و قوت کله ٭ بیا که در تن فرده
روان درآید باز ٭ کل که اولمشی جسمه کرو جان کله خطاب مرشده در ٭ بیا که
فرقت تو چشم من چنان دربست ٭ کل که سنک فرقتک بنم چشمی انجلینی بر
بغلدی ٭ که فتح باب وصالت مگر گشاید باز ٭ مگر سنک وصالک فتح بابی
کرو آچه مراد عالم قبضده اولان انقباضی و تحیرلکی وقتنی طلب در ٭
غمی که چون سپه زنگ دل بخون بگرفت ٭ بر غم که زنکی عسکری کبی کوکلی خونه
طوتدی یعنی خونه غرق ایلدی ٭ ز خیل شادی روم رخت زود آید باز ٭
سنک بیاضی یوزک سعودی عسکرندن کرو اچلور روم ذکری بو بنده زنک مقابله
مناسبتی ایله در که بیاض معناسنه در مراد محبت ما سوای ظلمتی تجلی جمال ایله
زایل اولور دیمکدر ٭ نه پیش آینهٔ دل هر آنچه میدارم ٭ کوکل آینه‌سی
اوکنه هر نه که طوتم ٭ بجز خیال جمالت نمی نماید باز ٭ سنک جمالک
خیالندن غیری نسنه کوسترمز خطاب خدایه در بدان مثل که شب آبستنست
روز از نو ٭ اول مثل ایله که کیجه حامله در سندن اراقا ستاره همی شمرم
که شب چه زاید باز ٭ یلدز صایارم که کیجه کروندن طوغرر مراد کیجه‌لرده اولن
طاعتدن عاقبت نه حاصل اولور دیو بو فکرده ایم دیمکدر ستاره چی شمرم

اکی

اکی معنایه در بری اغلمق و بری صایمق معناسنه در ٭ یکیست صعب و سهل در
طریق حافظ را ٭ طریق عشقده مشکل و آسان حافظه بر در ٭ که مرغ را چه
تفاوت کند نشیب و فراز ٭ که مرغه اینش یوقش نه تفاوت ایدر مراد خلاص
و شوق ایله سلوک ایدنه مشکل طریق آسان ایدوکنی بیاندر **ولـه ایضا**
ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز ٭ ای حسنک سرو نازی که ناز ایله
خوش کیدرسن ٭ عشاق را بناز تو هر لحظه صد نیاز ٭ سنک نازک عشاقک
هر دم یوز بیک نیازی وار در خطاب باری تعالیدر ٭ فرخنده باد خلعت حسنت که
در ازل ٭ حسن خلعتی سکا مبارک اولسون زیرا ازلده ٭ ببریده‌اند بر قد سرو
قبای ناز ٭ ناز قباسی سنک سرو قدک که بچمشلر در مراد خطاب باری تعالی‌یه در
مراد العظمة ازاری والکبریاء ردائی حدیثنه بونده حق تعالیه لایق ایدکن
بیان در ازل ذکری قدم اعتباری ایله در ببریده‌اند قبا مناسبتی ایله در بو
نسخه معنی خدایه لایق دستم دیکدر نسخه کم دیوان جامی‌ده بو معنالره مناسب
بر غزل واقع اولمشدر **غزل** الله الله زهی میسر نشد آن غیرت حور ٭
همچو خورشید فروخته بتیغ بر فتح نور ٭ میخواهد زد سرا پرده اجلال
بطور ٭ ناز نیر جلوه کنان جسته مصحف ای ظهور ٭ بکنی ببرد ز بر کنج گران مایه
طلسم ٭ تا دهد حاصل آن کنج بنه مفلس عور ٭ هر کجا سایهٔ زلفش همه
دامنت و فریب ٭ هر کجا پرتو رویش همه عشرت و سرور ٭ همه دلها
ده راو بنده چه عجبا زوجه مست ٭ همه دیوانه راو بنده چه نزدیک و چه دور ٭
هر جفایی که کند صبر بر آنست نست ٭ مشکل آنست که بی او نتوان نمود
صبور ٭ آنرا که عنبر سر زلف تو آرزوست ٭ اول کیسه که سنک عنبر
کبی لطیف سر زلفک آرزوسی واردر ٭ چون عود گو آتش سوزان بسوز

و نازه ٭

ولا اکر یا نیجی آتش اوزره عود کبی یانسون وصل ایلسون مراد اسرار الهیه یه
وصول بولمق زیاده صحبت ایله ایدوکی بیان در • از طعنهٔ رقیب نگردد
عیار من • رقیبک طعنه سندن بنم عیارم دونمز • چون زر اگر برند مرا از
دهان گاز • زر کبی اگر بنی مقراضک اغزندن ایلسلر مراد بودر که اگر بنی پاره
پاره ایلسلر [illegible] ن محبت کسمز دیکدر • پروانه را ز شمع بود سوز دل ولی
ولی • پروانه نک کوکلی یانمسی شمع دن در اما • بی عارض چو شمع تو
بجان زا بود گداز • سنک شمع کبی عارضک سز جانمه اریمک واردر مراد بودر که
پروانه شمعک وصالندن یانر سنک فراقکدن یانرم • دل کز طواف
کعبهٔ کویت وقوف یافت • کوکلم که سنک کویک کعبه سنک طوافندن
وقوف بولدی • از شوق آن حریم نکرد دسر حجاز • اول حریمک شوقندن
حجاز هوسی طوتماز بت • بر سر کوی تو کرده وقوف • حاجیان را چه وقوف
از عرفات • بار دم بکون دینم چه حاصل وضو چو نیست • هر دم بخون دل
ایله آبدست المغه نه فائده • بی طاق ابروی تو نماز مرا جواز • سنک
محرابه بکزر ابروکسز چونکه بنم نمازمه جواز یوقدر چه نیست ترکیبی نک قضایی
مصراع ثانی یه قیدر اولدیغی سهولت معنی ایچون خطاب خدایه در بت ای در تو
کعبهٔ ارباب نجات • قبلتی وجهک فی کل صلاة • صوفی که بی تو توبه ز می
کرده بود دوش • صوفی که دون کیجه سنسز شرابدن توبه ایلمش ایدی • بشکست
عهد چو در میخانه دید باز • عهدنی صدی چونکه میخانه قپوسنی آچق کوردی مراد
عشق دن فراغت ایتمش ایدی چونکه فیض الهی ایرشدی کر ورجوع ایلدی دیکدر
چون باده مست بر سر خم رفت کف زنان • مست شراب کبی شوقندن کف
اوررق کوپ باشنه کتدی • حافظ که دوش از لب ساقی شنید راز •

سر بوده هوس معنا ... در

دوش دون کیجه سر

6 نظ

حافظ که دون کیجه ساقی نک لبندن راز اشتدی ساقی دن مراد باری تعالی در
دوشدن مراد روز ازلدر که اول وقت الست بربکم کلامنی استماع ایتدی کف بونم
ال آیه سی معناسنه در باده یه نسبت کوبک معناسنه غایت خوب واقع اولمش در
بو معنی مست باده نک صفتی اولدیغی اعتبار اوزره در باده مست فتان شراب معناسنه
مست لفظی حافظه صفت اعتبار اولنور سه معنی اگر کوبه اولور اما معنی اول اولی در
وله ایضا بر بنا هنوز از تمنای لبت کام هنوز • سنک لبک تمناسندن هنوز بنم
مرادم حاصل اولمدی • بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز • سنک لبک جامی امیدیله
اوزره هنوز دردی نوش ایدیجی ام مراد کلام الهی نک حقیقتنه تمام وصول بولمدم
دیکدر • روز اول رفت دینم در سر زلفین تو • اول کونده دینم سنک اکی زلفک اوجنه
کتدی • تا چه خواهد شد دریغ سودا انجامم هنوز • عجب بو سودا ده هنوز
سرانجامم نه اوله کرک در • ساقیا یکجرعهٔ زان آب آتش گون که من • ای ساقی
اول آتش رنک لو آب دن بر جرعه ویر زیرا بن • در میان پختگان عشق او خامم
هنوز • انکه عشقی پخته لرنک اورتاسنده هنوز خامم مراد مرشد و ناجذبه و فیض طلب
ایتمی در سلوکه قوت حاصل اولمیجون • از خطا گفتم شبی زلف ترا مشک ختن •
بر کیجه خطادن سنک زلفکه مشک ختن دیدم • میزند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز •
تنمده اولان موی هنوز هر لحظه باکه بر تیغ اورر مراد مصنوعک صانعه جیح بروجه
مشابهتی اولمدیغی بیان در • نام من رفتست روزی بر لب جانان بسهو • بر کون
بنم نامم سهو ایله جانانک لبی اوزره کچمش در • اهل دل را بوی جان می آید از
نامم هنوز • اهل دله بنم نامم دن هنوز جان رایحه سی کلور مراد حق تعالی نک بنده
سنه از حق رضا ومحبتی زیاده عزت سبب ایدوکی بیان در • بر تو روی ترا
در خلوت دید آفتاب • افتاب سنک یوزک پرتوی خلوتده کوردی • میرود

هر دم چو سایه بر در و بامم هنوز • سایه کبی هنوز در و بامم اوزره کیدر مراد خلوتنده تجلی
حال واقع اولدیغی بیاندر • در ازل داده است ما را ساقی لعل لبت • جرعه از لعل
ویرمش در سنک لب لعلک ساقی بی • جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز •
بر جام جرعه سنی که بن هنوز اول جامک مدهوشی ام خطاب باری تعالی یه در • ای که گفتی
جان بده تا باشدت آرام دل • ای کمسه که ایتدک جان ویر تا سکا آرام دل اوله
جان بغمهایش سپردم نیست آرامم هنوز • جانمی انک غملرینه تسلیم ایلدم هنوز آرامم
یوقدر مراد عشقده آرام میسر وکلدیکنی بیاندر • در قلم آورد حافظ قصه لعل لبت
حافظ سنک لعلک قصه سنی قلمه کتوردی یعنی یازدی • آب حیوان میرود هر دم ز اقلامم
هنوز • هنوز قلملرمدن هر دم آب حیات روان اولور لیست ده تا خطاب خدا ایچون هنوز
قلملرمدن دیدوکی سوزلرمدر تاکید ایچون که معنی لری آب حیات کبی لطیف وحیات بخش در
مراد سوزلرینک اولان لطافت کلمات الهیه دن ایدوکنی بیاندر وله ایضا حال
خونبهای دلان که گوید باز • خونبها دللرک حالنی کیم کوره دیر • وز فلک خونبها که
جوید باز • وفلکدن قاننی کیم استر مراد فلکدن انتقام اتمک میسر وکلدیکنی
بیاندر بیت چو نتوان بر افلاک دست آختن ضرورتست باگردش ساختن
نرگس مست از چشم مستان باده • یا پرستلرک چشمندن الکه سرم اولسون • نرگس
مست اگر برویدباز • مست نرگس اگر کروبه سرمش ده اولنلر ضمیر غایب
مصراع ثانی ده اولنلر نرگسه راجعدر • خم افلاطون نشین شراب • شراب که
خم نشین افلاطوندن عبارت • سر حکمت بما که گوید باز • حکمت سرین بزه کیم دیر
بونده ایکی وجه ممکندر بری بو که شراب که مراد عشقدر خم نشین افلاطونه تشبیه
اتمش اوله بری دخی بو که مرشدی افلاطونه تشبیه اتمش اوله بریا زیرا افلاطون
کوپ کبی خم نشینه بنا ایدوب بچه زمان انک ایچنده اولمشیدر حتی اندن حکمته متعلق

برکتاب

برکتاب تألیف اتمش در حاصل معنی سر حکمت عشق الهی یا مرشد کامل بیان ایدر دیکور
همچو چون لاله کاسه گردان شد • هر کیمکه لاله کبی کاسه دوندرجی اولدی یعنی می
پرست اولدی • زین جفا رخ بخون بشوید باز • بو جفادن یوزینی کر و قان ایله یور
مراد هر کیمکه دنیاده دولته مغرور اولوب عمرینی عیش و نوشه صرف ایدوب عشقه
وطاعته مشغول اولمیه عاقبت پشیمان اولوب چوق قان اغلر دیمکدر • بشنو که در
پرده چنگ گفت سخن • چنک که پرده ده چوق سوز سویلیدی • ببرشش مویی تا
نموید باز • انک مویی کسی تا کر ونوحه ایتمیه وصاغوصاغیه زیرا چنک قیللری
کیدرسه لر آرتق اندن صوت ظاهر اولمز مراد اسرار عشقی فاش ایدنه سیاست
لازم ایدوکنی بیاندر • بگشاید دلم چو غنچه اگر • کوکلم غنچه کبی اچلور اگر • ساغر
می چو گل بنوشید باز • کل کبی شراب ساغرنی کر و قتوله مراد عالم قبضدن منقبض
اولمش دله کشف و بسط ایرشور اگر بر نفحه ایرشه دیمکدر • گرد بیت الحرام
خم حافظ • کوپ بیت الحرامنک اطرافنه حافظ • گر نمیرد بسر بپوید باز •
اگر قادر اوله کرد باشی ایله یلر مراد عشقه تمام سعی و طلبدن کنایتدر بیت زاهد
حرام گفت می لعل را ولی • با زائریم و میکده با بیت الحرام ماست وله ایضا
چیست دور کاسه زر آب طربناک انداز • قالق والتون کاسه یی شراب ایله پر ایله
کاسه زر دن مراد دل و آب طربناکدن مراد عشقدر • بیشتر زانکه شود
کاسه سر خاک انداز • اندن اول که کاسه سر خاک انداز اوله مراد اولوب
کاسه سر خاک ایله پر اولوب اندن خاک دوکلمزدن اول عشق الهی یه سعی ایلیه
دیمکدر • عاقبت منزل ما وادی خاموشانست • عاقبت بزم هم منزلمز
خاموشلر وادیسیدر که مراد گورستاندر • حالیا غلغله در گنبد افلاک
انداز • حالیا افلاک قبه سنه غلغله آت یعنی صدا براق مراد موتدن اول

عمر عزیزی عشق وطاعته صرف اتمکه ترغیب در • چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است
آلوده نظر اولان چشم جانانک رخسارندن اراق در • بر رخ او نظر از آینهٔ پاک
انداز • اتمک جمالنه نظر ایلمه مراد محبت ماسوی ایله آلوده ونا پاک اولن قلبده تجلی یوق
جانان اولماز دیمکدر • بستر سبز تو ای سرو که چون خاک شوم • سنک بنز سرکی خفیچوه
ای سرو که چون خاک اولام • ناز از سر بنه وسایه بر این خاک انداز • نازی
ترک ایله ومزاره اوغره خطاب مرشده در سبزه ذکری سرو مناسبتی ایله در • دلی
مارا که ز مار سر زلف تو بخست • بزم دلمزی که سنک سر زلفکها ردن مجروح
اولدی • از لب خود بشفا خانه تریاک انداز • کندی لبکدن تریاک شفا خانه سنه
آت زلفدن مراد بونده ظلمت کوندر مراد کلام الهی ایله ظلمت کوندن خلاص
طلبی در • ملک آنش ز رقعه دانی که نباتی نکند • بیلورسن که بو عالمک اصلا نباتی
یوقدر زرقعه دن مراد بو عالم در • آتشی از جگر جام بر املاک انداز • جامک
جگرندن املاکه اوزره آتش آت جگر جام شرابدر که بونده عشق الهی مراد در حاصل معنی
عشقه ساسیبی ایله دنیایی ترک ایله دیمکدر • غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
گوز یاشندن غسل ایلدم زیرا اهل طریقت ایدرلر • پاک شو اول وپس
دیده بر آن پاک انداز • اول پاک اول واندن صکره اول پاکه نظر ایله مراد محبت ماسوی
دن فراغت ایتمکله جمال جانانه شاهده ایله دیمکدر پاکدن مراد باری در
یا رب آن زاهد خودبین که بجز عیب ندید • یا رب اول خودبین زاهد که عیب دن
غیری کورمدی • دود آهیش در آینهٔ ادراک انداز • اتمک ادراک آینهٔ سینه
بر آه توتسی آت مراد عشقدن اکه بر حالت ویره دیمکدر دعا ایله در • چون گل
از نکهت او جامه قبا کن حافظ • اتمک رایحه سندن قفتانکی گل کبی یرت ای حافظ
وآن قبا در ره آن قامت چالاک انداز • واول قبایی اول قامتی موزونک یولنه

آن

آت مراد طریق عشقده جانان ایچون وجودی کوزتمکدر دیمکدر مصراع اوّلده اولن قبا
بر عشق معناسنه در جامه دن مراد وجود در ولهُ ایضاً دلم ربوده لولی
وشیست شورانگیز • کوکلم ... بر لولی وشک ربوده وآشفته سی در
دروغ وعده و قتال وضع ورنگ آمیز • دروغ وعده لو و قتال وضعلو وحیله
ایدجی مراد نفس اماره اولمق روشنی در محبوب مجازی اولمقدر • فدای پیرهن
چاک ماه رویان باد • ماه رویلرک چاک پیرهننه فدا اولسون • هزار جامهٔ تقوی
وخرقهٔ پرهیز • بیک تقوی جامه سی وبیک زهد خرقه سی مراد عشق الهی سببی ایله ریادن
پاک اولمغه تحریص ومدح درکه مقبول خلق اولمغیچون ظاهرلرینی صلاح وتقوی ایله
آراسته ایلدیلر • فرشته عشق نداند که چیست قصه مخوان • فرشته بلمز که
عشق نه در قصه اوقومه یعنی آدم دیا فنا وردیا قو • بخواه جام وگلابی بخاک آدم
ریز • جام استه وآدم خاکی اوزرینه بر کلاب دوک یعنی آدمه تعظیم ایله که بو حال اول سبب
اولمشدر جام بخواه عشق طلب ایله دیمکدر شیخ عطار حضرتلری ملکده عشق وار در
اما درد یوقدر دیمشدر ابلیسه عشق بونده درد معناسنه اولمق کرکدر که بو ایکی سوز
مابینده تطبیق بوله شیخ عطارک اول سوزی دال قافیه سنکا بو غزلده ذکر
اولنمشدر که اتمک مطلعی بو در اوغلدر مصراع کوهر مخزن اسرار همانست که بود
فقیر وخسته بدرگاهت آمدم رحمی • فقیر وخسته سنک درکاهکه کلدم بر رحم ایله
که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز • که سنک محبتکدن غیری هیچ ارمغانم
یوق در خطاب خدایه در • غلام آن کلماتم که آتش انگیزد • اول کلماتک غلامی یم که
شوق وسوز ظهوره کتوره • نه آب سرد زند در سخن بر آتش تیز • اول کلماتک
غلامی دکلم که سوزده آتش تیز اوزره آب سرد اوره • بیا که هاتف میخانه دوش
با من گفت • گل که میخانه هاتفی دونکیجه بکا ایتدی • که در مقام رضا باش

داز قضا بگریز • که رضا معناسنده اول و قضادان قچمه • مباش غره ببازوی خود
که منتذر جنست • کندی بازوکه مغرور اولمه زیرا مندرج در • هزار تعبیه در حکم پادشاه
انگیز • بیک مکر صنع لنک حکمنده تعبیه بونمکر معناسنه در پادشاه انگیز صنعت درکه
موصوفی خدای درکه در حکم خدای پادشاه انگیز تقدیر بندر درکه پادشاه انگیز پادشاه
عزل ایدیجی معناسنه در بعض نسخه ده بویله واقع اولمشدر هزار تعبیه در پادشاه
حکم انگیز اول وقت معنی بویله اولور حکم صاحبی پادشاهلر بیک مکر حاصل معنی والله
خیر الماکرین حسبنجه مکر خدادن امین اولمق معتدل وکل اید وکن بیان در • پیاله
بر کفنم بند تا سحر که حشر • پیاله یی کفنمه باغله تا قیامت سحری دقتنده • بمی ز دل
ببرم هول روز رستاخیز • شراب ایله قیامت کوننک خوف وحیشتی کوکلدن ایلتم
مراد عشقده زیاده حرص ومحبت اظهار اتدوکن وعشق ایله هول قیامت دن خلاص
میسر اید وکن اشعار در • میان عاشق ومعشوق هیچ حایل نیست • عاشق و معشوق
اورتاسنده هیچ حایل ومانع یوقدر • تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
سن کندک کندیکه حجابسن ای حافظ اورتادن قالق مراد حق ایله سنک اورتاکده
حجاب مشکل بنلک اید وکن اشعار در ولہ ایضا بیا وکشتی ما در شط شراب
انداز • کل وبزم کشتی مزی شراب ارماغنه آت • خروش وولوله در جان شیخ وشاب
انداز • پیر وجوانک جاننه خروش وولوله آت خطاب مرشده در حاصل معنی بودرکه
بنم وجودی غرق عشق ایله تا که عقل معاش ونفس اماره طاعت سمتنه جوش
وخروشه کله لر شیخ وشابدن مراد عقل معاش وجواندن مراد نفس اماره اولمق
دوشن در ویا شیخ وشابدن مراد خلق عالم اولمق احتمال در خروش وولوله فریاد وفغان
معناسنه در • مرا بکشتی باده در افکن ای ساقی • بنی کشتی شراب کشتی سنه
براق ای ساقی • که گفته اند نکویی بکن ودر آب انداز • زیرا ایلشی لر درلر ایلک

ایله

ایله وصوی براق مراد ای سالک بنی عشقک مرتبه استغراقنه ایرشدر دیمکدر
زکوی میکده برگشته ام زراه خطا • میخانه محله سندن خطا یولندن دوندم
مرا ز کرم ببا ره صواب انداز • بنی کرم ایلدن کرم وصواب یولنه آت مراد خطا ایله
عشقدن فراغت اتدوم کرو بنی عشقه ایرشدر دیمکدر خطاب مرشده در • بیار ز
از آن می گلرنگ مشکبو جامی • اول مشک رایحه لو کل رنکلو شرابدن بر جام کتور
شرار رشک وحسد در دل گلاب انداز • گلابک کوکلنه رشک وحسد شرارندن
آتشی آت مراد شراب که مراد عشق الهی در گلابدن الطیب اید وکن اشعار در
اگرچه مست وخرابم تو نیز لطفی کن • اگرچه مست وخرابم سن دخی بو لطف ایله
نظر بر این دل سرگشته خراب انداز • بو خراب اولمش سرگشته کوکله نظر ایله
مرادم مرشددن زیاده فیض طلب اتدوکن بیان در • بنیم شب اگرت آفتاب
می باید • بنم شبده اگر سکا آفتاب گرکسه • ز روی دختر گلچهر رز نقاب انداز
ارکک کل صورتلو قزی نک یوزندن نقابی رفع ایله دختر رزدن مراد شرابدر که بوندن
عشق الهی مراد در رز آصمه معناسنه در حاصل معنی نصف لیلده اولان عشق الهی
وطاعت آفتاب کبی دلک قلبی زیاده روشن ایدر دیمکدر • مهل که روز وفاتم بخاک
سپارند • قومه که بنی وفات کوننده طپراغه دفن ایده لر • مرا بمیکده بر در خم شراب
انداز • بنی میخانه یه ایلت شراب کوپنه آت یعنی بنی مرشدک قبری یاننه دفن
ایله • ز جور چرخ چو حافظ بجان رسید دلت • فلکک جورندن ای حافظ چونکه سنک
دلک جانه ایرشدی یعنی زیاده مضطرب اولدک • بسوی دیو محن ناوک شهاب
انداز • محنت لر شیطانی جانبنه شهاب ناوکنی آت مراد طاعت وعشق سببی ایله
محنت لری کوکلدن ازاله ایله دیمکدر ناوک بر کونه تیرک اسمیدر محن جمع محنتدر

حرف السین

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس • ای صبا

اگر ارسن ای معنی کنار رنج اه غزال پسا • بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین
کن نفس • اول وادینک خاکنه اوپ و نفسکی مشکبوی ایله • منزل سلمی که
باد بر هر دم از ما صد سلام • سلمی نک منزلی که هر دم بزدن اگر یوز سلام اولسون
پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس • ساربانلر صدالری ایله و جرس آوازلری
ایله پر گوررسن منزلی یعنی نک مفعولی در تقدیر کلام بویله در منزل سلمی که پر صدای
ساربانان بینی و بانگ جرس باد بر هر دم از ما صد سلام یعنی سلمی نک منزلی
گرک در معنی منزلی کرکز در • محمل جانان ببوس آنگه بزاری عرضه ده • جانانک
محملنی اوپ اندن صکره زارلق ایله عرض ایله یعنی اگر بویله دی • کز فراقت سوختم
ای یار مهربان فریاد رس • که سنک فراقکدن یاندم ای مهربان فریاده ایریش بو بیت
لردن مراد هر یار صادق نک ناظم ایله اول جانبدن کلام و کن اشعار در که ای محبوب منزلکه
تنزلی اتمک ایله سلمی و جانان دیمش در سلمی عرب لر محبوبه نک سمی آغا خارسیده
تذکیر و تانیث برابر در • من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب • بنا کلاهی
اکمی سوزلرنی قول رباب اوقودم ایدی یعنی نصیحت لرنی قبول اتمش ایدم • گوشمالی
دیدم از هجران که اینم پند بس • فراقدن بر گوشمال کوردم که بوکا پند یتر
مراد ناصح لرک پندلری استماع اتمیوب عاقبت پشیمان اولورو دیمکدر • عشرتی خوش کن ای
نرگس کاندرره آه عشق • صباحه دکن خوف سز عشرت ایله زیرا عشق بولنمز
شبرو آن را آشنا بیگانه است بامیر عسس • شبرولرک میر عسس ایله آشنالق
لری وار در مراد احیای لیل ایدن عاشق لرک حق نک حضرت ایله آشنالقلری
اولدیغی اشعار در ای نرگس دیو دیکی ریادن خوف اولمدیغیدر • عشقبازی کار
بازیچه نیست ای دل سر بباز • عشق بازلق اویون ایشی دکل ای دل بیردکلور ایلی
سر فدا ایله • زانکه گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس • یوقسه چوکان هوس ایله

بس ام حافظدر

بیاز ام حافظدر

عشق

عشق طوپنی اورمق ممکن دکلدر مراد عشق الهی هوا و هوس ایله حصر اولنمز دیمکدر •
دل برغبت می سپارد جان بچشم مست یار • دل یارک مست چشمنه جانینی رغبت
ایله تسلیم ایدر • گرچه هیچ از زان ندادند اختیار خود بکس • اگرچه حضرات
کندولرنک اختیارینی کیمسه یه ویرمدیلر چشم دن مراد ذات باری نک لی درحاصل
عشاق جانان ازل پولنمز جان و دل فدا اتدکلری جانان در • طوطیان در شکر
ستان کامرانی میکنند • طوطیلر شکرستانده کامرانلق ایدرلر • وز تحسر دست
بر سر میزند مسکین مگس • و تحسردن مسکین مکس الینی باشنه اورر مراد وصال جانان
ایله مشرف اولنلر شوق و ذوق ده اولوب و وصاله وصول بولمیانلر تحیر و تحسرده
اولدقلرینی بیان در • نام حافظ گر برآید بر زبان کلک دوست • حافظک نامی
اگر دوستک قلمی دلی اوزره کله • از جناب حضرت شاهم بس است این ملتمس
حضرت شاهک جنابندن بکا بو مقصود یتر **وله ایضا** جانا ترا که گفت که احوال
ما مپرس • ای جان یعنی ای دلبر سکا کیم دیدی که بزم احوالمزی صورمه • بیگانه
گرد و قصه هیچ آشنا مپرس • بیگانه اول و هیچ آشنانک قصه سنی صورمه
زانجا که لطف شامل و خلق کریم تست • اولدیرون یعنی انک کبی دن که سنک عام
لطفک و کریم خلقک در • جرمی نکرده عفو کن و ماجرا مپرس • بر جرم ایتمیوب عفو ایله
و ماجرایی صورمه مراد حق تعالی دن ذنوبک عفوینی طلب در سوال و حسابنی
خواهی که روشنت شود احوال سوز عشق • استر ایسک که سوز عشقک احوالی
سکا روشن اوله • از شمع پرس قصه ز باد صبا مپرس • قصه یی شمع دن
صور باد صبادن صورمه مراد احوال عشق دن هر کس خبردار دکلدر دیمکدر •
هیچ آگهی ز عالم درویشیش نبود • درویشلک عالمندن انک هیچ آگاهی
اولمدی • آنکس که با تو گفت که درویش را مپرس • اول کمسه که سکا

مسکین

بس ام حافظدر

درويشى صورده ديدى مراد مساكينه رعايت ايتميلرى تخويف وتهديددر • از دلق پوش
صومعه نقد صفا مجوى • صومعه نك دلق پوشندن وفا نقدين استمه • يعنى ز مفلسان
سخن كيميا مپرس • يعنى مفلسلردن كيميا سوزن صورمه مراد بودر كه صوفى صورت
اولن مرايى ده عشق الهى ارى ز مفلسده كيميا صنعتى او لادعى كبى • ما قصهٔ سكندر
و دارا نخوانده ايم • بز اسكندر ودارا قصه سنى اوقومشز • از ما بجز حكايت
مهر و وفا مپرس • بزدن مهر ووفا حكايتندن غيرى صورمه مهر محبت معناسنه در
وفا معروف در بو معنى لردن قطع نظر مهر ووفا وامق وعذرا كبى عاشق ومعشوق قدر
درد فقر طبيب خرد باب عشق نيست • عقل طبيبى نك كتابنده عشق بابى يوقدر
اى دل بدرد خو كن ونام دوا مپرس • اى دل درده خوى ايله ودوا آدى صورمه
مراد درد عشقه عقل ايله علاج ميسر دكل ايدوكن اشعاردر • حافظ رسيد موسم گل
معرفت مگو • اى حافظ گل زمانى ايرشدى معرفت سويلمه • در ياب نقد عمر ظ
ز چون و چرا مپرس • حافظ عمرى اكله وچون چرادن صورمه وله ايضا دارم مراد
از زلف سياهش گله چندانكه مپرس • انك سياه زلفندن اول قدر شكايت طوترم كه
صورمه • كز چنان زو شده ام بى سر و سامان كه مپرس • كه اندن انجلين عقل سز
ورونق سز اولمشم كه صورمه زلفدن مراد بونده ظلمت كوندركه بنده يه مخالف
عداون دوراولمغه سبب در • كس بامميد وفا ترك دل ودين مكناد • وفا اميدى
ايله كمسه دل ودين ترك ايتمسون • كه چنانم من ازين كرده پشيمان كه مپرس
كه بو فعلدن انجلين پشيمانم كه صورمه • بيكى جرعه كه آزار كسش در پى
نيست • بر جرعه سببى ايله كه انك صو كندن كميسه انجمك يوقدر • زحمتى ميكشم
از مردم نادان كه مپرس • نادان مردمدن بر زحمت چكرم كه صورمه مراد بر
عشق الهى حصولنده عوامدن كوردكى مشقتى بياندر • زاهد از ما بسلامت بگذر

در باب امر حاضر در

كين

۲۲

كين مى لعل • اى زاهد بزدن سلامت ايله كچ زيرا بو قرمزى شراب • دل ودين
مى برد از دست بدانسان كه مپرس • دل ودينى الدن انجلين ايلتور كه صورمه
مى دن مراد عشق در كه آنكله ناموسلق لازم در • گوشه گيرى و سلامت هوسم بود
ولى • گوشه گيرلك وسلامتلك آرزوسى ايدى اما • شيوه ء ميكند آن نرگس فتان كه مپرس
اول نرگس فتان بر شيوه ايدر كه صورمه نرگس فتاندن مراد تاثيرات صاحبى لكن
ذاتدر كه عاشقى عشقه ايرشدرر • گفت وگو هاست درين راه كه جان بگدازد
گفت وگولر واردر بو يولده كه جانى اريدر • هر كسى عربده اين كه ببين آنكه مپرس
هر كسه بوكه بقه آنى صورمه غوغا سنده زيرا عشقده يمان چشم وگوش اولمق
كركدر • گفتم از گوى فلك صورت حالى پرسم • ايستدم فلك طوپندن بر صورت
حال صورم • گفت آن ميكشم اندر خم چوگان كه مپرس • ايتدى چوگان خمنده
آنى چكرم كه صورمه • مراد چوگان قضاء الهى گوى شكل اولن فلك گوى صفت سركشته
سرگردان ايدوكن بياندر • گفتمش زلف بخون كه شكستى گفتا • ايتدم زلفنى كيمك
علاقه پريشان ايتدك ايتدى • حافظ اين قصه درازست بقرآن كه مپرس • اى
حافظ بو قصه درازدر قرآن عظيم حقيچون كه صورمه مراد بو كسكن اسراره اطلاعى
اولمغه بياندر وله ايضا • درد عشقى كشيده ام كه مپرس • بر عشق دردى
چكدم كه صورمه • زهر هجرى چشيده ام كه مپرس • بر فراق زهرينى طاتدم كه
صورمه • گشته ام در جهان و آخر كار • جهانى طولاندم كه عاقبت الامر دلبرى
برگزيده ام كه مپرس • بر دلبر اختيار ايتدم كه صورمه مراد دلبردن بارى تعالى در
اگر منى كرد و عالم خود برآيم • ينعقد چونكه تو دلدارى بدستم • آنچنان
در هواى خاك درت • انك خاك دريك محبتنده انجلين • مى رود آب ديده
ام كه مپرس • جارى اولور كوزم ياشى كه صورمه مراد وصال جانان زياده بلا

۶ بعد غوغا

بغيران ده با تغيير انجميده

والم ایله حاصل اولدیغنی بیان ایدر • متن نکوشش خود از زو پانشی دوشش • چون
کند حق نعم ایله دون کیجه اتک وبا نندن • نتمنای پیشینه ایتم که بر بنشسته • بو سوزلر
اشتمشم که صورتده مراد جانان ازل ایله اولان قرب بنی اشعاردر • سوی بنی لب چه
میلکزی که نکوی • بنم جانه لیکن نه ایچر سن که دیه • لب لعلی کز بینه ایتم که بر بنشسن
بر ترمزی لب ایچر سنم که صورتده مراد کلمات الهیه یی فاش اتمکه تنبیه در
بی نوا در کلبه که گدایی خویشتن سن بز کندو کدا العم حجره سنده • رنجهای کشیده ایتم
که مبیر سن • بر رحمت لرجکشم که صورتده مراد خلوتنده عالم قبغدن متألم اولدیغنی
بیان ایدر • همچو حافظ غریب در زه عشق • غریب حافظ کبی عشق یولنده بو دهرده فی
جاینده حافظ کبی عشق یولنده غریب • بمقامی رسیده ایتم که مبیر سنی • بر مقامه ایرشم
که صورتده مراد جناب قدسیه اولان قرب وآشنالغنی اشعاردر وله ایضا ولا ردیفه
سفر بخت نیک خوالحت بس • شیراز باغچه سنک نسیم سکا پیک راه بیتر مراد دیار
غربتدن کندو شهرینه عزم ومقصودن اشعاردر • دکر زمنزل جانان سفر مکن درویش
ای درویش جانان منزلندن کروسفر ایله جانان دن مراد شیراز دن لولان مرشدلردر
که سیر معنوی و کنج خانقاه هست بس زیرا سکا سیر معنوی و کنج خانقاه یتر مراد دیار
غربتدن متألم اولدیغنی بیان ایدر • بهوای مسکنی مالوف و عهد یار قدیم • مسکن مالوف
ده محبتی ویار قدیم عهدی • پر زره روان سفر کرده عذرخواهست که بس سفر
وسیاحت اتمش سالک دن سکا عذرخواه یتر مراد سیاحت عالم اختیار اتمدوکنه عذر
وسبب بیان اتمیدر • بصدر مصطبه بنشین وساغری نوش • مصطبه صدرینه
اوتور وشراب نوش ایله مصطبه جامی در و بشان لیکن میخانه معناسنه استعمال در
که اینقدر زجهان کسب مال وجاه هست بس • که جهاندن سکا بو قدر مال ومنصب
کسب یتر مراد مرشدک یانند یاران طریقت ایله خانقاهده اوتورب عشق الهیه

سعی

سعی اتمک سیاحت عالم دنیا ایدوکنی اشعاردر • وکر کمین بکشاید غمی زکوشه دل
دل کوشه سندن اکر برغم پیشو آچه یعنی غم طاری اوله • حریم درکه پیرمغان پناهت بس
مرشدک درکاهی حریمی سکا پناه یتر • زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن • بر
دنیاده طلب ایله وایشی کندوکی اوزره آسان ایله • که شیشه می لعل وبتی چو ماهت
بس • که بر شیشه قرمزی شراب وماه کبی بر محبوب سکا یتر می دن مراد عشق بت دن
مراد مرشددر • فلک بمردم نادان دهد زمام مراد • فلکه مراد یولاری نادان
مردمه ویرر • تو اهل فضل ودانشی همین گناهت بس • سنا بیلا فضل سن واهل علم
سن سکا همین بو کناه یتر • هیچ ورد دکر نیست حاجت حافظ • غیری ورد سنک
هیچ احتیاج یوقدر ای حافظ • دعای نیم شب ودرس صبحگاهت بس • نیم شب
دعاسی و صباح وقتنک وردی سکا یتر • بمنت دکران خومکن که در دو جهان
غیرلرک منتنه خوی ایله زیرا ایکی جهانده • رضای ایزد وانعام پادشاهت بس
الله تعالینک رضاسی و پادشاهک انعامی سکا یتر وله ایضا بکلمه آری
زکلشن زمانه که جاه تمارا بس • بو چمن دن اول سرور اتمک سایه سی بزه یتر کلشن کار
دنیا وسرور دن مراد مرشد و خداوند ... چمن دن مراد دنیادر • من وهم
صحبتی اهل ریا دورم باد • بن واهل ریا ایله مصاحب اولمق لوح بندن دور
اولسون • از کرانان جهان رطل کران مارا بس • جهانک ثقیللرندن بزه رطل
کران یعنی عشق یتر مراد عوام دن فراغت ایدوب عشق الهیه کوشش اتمک اولدیغی
ایدوکنی اشعاردر • قصر فردوس بپاداش عمل می بخشند • فردوس
قصرنی عمل جزاسی ایله بخشلر • ماکه رندیم وکدا دیر مغان مارا بس • بز که
رندوکدالریز بزه خانقاه یتر مراد خواجهلر طاعت ایچون جنت طلب ایتدوکنی
اشعاردر • بنشین بر لب جوی وکذر عمر ببین • ارماق کنارنده اوتور

وعمرک مروری نه کور • اینها اشارتست زجهان گذران ما را بس • گذران وفانی
دنیادن بو اشارت بزه یتر مراد دنیانک فناسی وعمرک زیاده سرعت اوزره
مروری ایتمک سرعت ایله جریاننده معلوم اولور دیمکدر • نقد بازار جهان بنگر
وآزار جهان • جهان بازارینک نقدینی وجهانک آزارینی کور • گر شما را نه بس
این سود و زیان ما را بس • اگر بو سود و زیان سزه نصیحت یتمز ایسه بزه یتر
مراد جهانک محنتندن خلاص بولمغچون نعمتندن فراغت ایتمک اولدیغن اشعار در
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم • یار بزمله در نه حاجت که زیاده طلب ایدهم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس • اول مونس جانک صحبتی ودولتی بزه نصیحت
ودولتی بزه یتر مراد خدای در • از در خویش خدایا به بهشتم مفرست • ای خدا
کندو قپوکدن بنی جنته کوندرمه • که سر کوی تو از کون ومکان ما را بس • که بزه سنک
سر کویک کون ومکاندن یتر • حافظ از مشرب قسمت گله بی انصافیست • ای حافظ
قسمت مشربندن شکایت انصافسزلقدر • طبع چون آب وغزلهای روان ما را بس
آب کبی لطیف طبع سلیس وروان غزللر بزه یتر مراد اهل معرفت قدرتسزلقدن
شکایت ایتمک انصاف وکل ایدوکن بیان در **حرف الشین** اگر رفیق شفیقی
درست پیمان باش • اگر رفیق وشفیقی ایسک درست عهدلو اول • حریف حجره
وگرمابه وگلستان باش • حجره وحمام وگلستانده مصاحبی اول مراد رفیق شفیقم
دین کیمسه درست پیمان وجمیع خصوصده موافقت لازم ایدوکن بیاندر • شکنج زلف
پریشان بدست باد مده • پریشان زلفک بوکلمنی باد النه ویرمه • مگو که خاطر
عشاق گو پریشان باش • دیمه که عشاقک خاطری دی پریشان اولسون خطاب
مرشده در • گرت هواست که با خضر همنشین باشی • اگر سنک هوسک وار ایسه
که خضر ایله مصاحب اوله سن • نهان زچشم سکندر چو آب حیوان باش • آب

گرمابه حمام

حیات

حیات اسکندرک چشمندن نهان اولدیغی کبی سن دخی خلقدن نهان اول مراد
قرب الهی طلب ایدر ایسک خلوت نشین اول دیمکدر • زبور عشق نوازی نه کار
هر مرغیست • زبور عشق نوازلق هر مرغک ایشی دکلدر • بیا و نوگل این بلبل
غزل خوان باش • گل وبو غزل خوان بلبلک یکی گلی اول مراد مرشد ارشاد
ما وراء المعنی اشعار در • طریق خدمت وآیین بندگی کردن • خدمت طریقنی
وقوللق ایلمک عادتنی • خدا یرا که رها کن بما و سلطان باش • الله ایچون که
بزه قوللقی سن وسلطان اول خطاب مرشده در • دگر بصید حرم تیغ بر مکش زنهار
زنهار حرم صیدینه تیغ چکمه • وزانچه با دل ما کرده پشیمان باش • واونی
که بزم کوکلمزه ایلمشسن پشیمان اول خطاب مرشده در مراد زیاده ریاضت ایله
مریدک کوکلنی منقبض ومضطرب ایتمکدن منع در • تو شمع انجمنی یک زبان
ویکدل باش • سن مجلسک شمعی سن بر دللو وبر کوکللو اول • خیال وکوشش
پروانه بین وخندان باش • پروانه نک خیالی وسعیینی کور وخندان اول
شمعدن مراد مرشد وپروانه دن مراد مرید در • کمال دلبری وحسن در نظر
بازیست • دلبرلک وحسن کمال نظربازلقده در • بشیوه نظر از نادران
دوران باش • نظر شیوه سی ایله دورانک نادرلرندن اول مراد مرشد ومرید
صاحب نظر کرک ایدوکن بیان در • خموش حافظ واز جور یار ناله مکن • خاموش
اول ای حافظ ویارک جورندن ناله ایلمه • ترا که گفت که در روی خوب حیران باش •
سکا کم دیدی که خوب یوزه حیران اول مراد چونکه اولیایه محبت ایدر عشق الهیه
قبول اولنق ایچون اتمک مشقتندن ناله ایلمه دیمکدر **وله ایضا** ای همه شکل تو
مطبوع وهمه جای تو خوش • ای جانا سنک دوکلی شکلک مقبول وسنک
دوکلی یرک خوش در • دلم از عشوه یاقوت شکرخای تو خوش

شکر چینیمی لبک عشوه سندن دلم خوشدر خطاب صبایه در • همچو گلبرگ
طری هست وجود تو لطیف • تازه گل بیراغی کبی سنک وجود لطیفک در
همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش • شیوه و شکل تو شیرین خط و خال
تو ملیح • سنک شیوه و شکلک شیرین سنک خط و خالک ملیح در • چشم و
ابروی تو زیبا قد و بالای تو خوش • سنک چشم و ابروک زیبا سنک قد و بالا
خوشدر • هم گلستان خیالم ز تو پر نقش و نگار • هم خیال گلستانی سندن
پر نقش و نگاردر • هم مشام دلم از زلف سمن سای تو خوش • هم مشام دلم
سنک سمن کبی زلفکدن خوشدر مراد باری تعالی درکه محبوب منزلکه
تنزل ایدوب وصف ایتمشدر • پیش چشم تو بمیرم که بدان بیماری • سنک
چشمک اوکنده اولیم زیرا اول بیمارلغی ایله • میکند درد مرا از رخ زیبای تو
خوش • سنک زیبا رخکدن بنیم دردمی خوش ایلر مراد صدای در • در ره عشق
که از سیل بلا نیست گذار • عشق یولنده که بلا سیلندن خلاص یوقدر •
میکنم خاطر خود را بتمنای تو خوش • کندو خاطرمی سنک تمناک ایله خوش ایدرم
در بیابان طلب گرچه ز هر سو خطریست • طلب بیابانندا اگرچه هر جانبدن
خطردر • میرود حافظ بیدل بتولای تو خوش • بیدل حافظ سنک محبتک ایله
خوش وبی باک کیدر خطاب باری تعالی در وله ایضا فکر بلبل همه
آنست که گل شد یارش • بلبلک فکری اودر که گل اوله که گل اکا یار اوله
گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش • گل فکرده که انک ایشنده نیجه
عشوه ایلیه مراد عاشق دایم قرب وصال فکرنده و باری تعالی استغناده
اولدغن بیان در • دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند • دلربالق دو
دل دکلدر که عاشقی دپلیه لر • خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش

اقتضی اولور که اگر خدمتکار غمی اولر مراد مرشد کامل مریدلره ریاضتده شفقت
و رفق اوزره اولمغه تنبیه در • بجای آنست که خون موج زند در دل لعل • اگر
یریدر یعنی اگر لایقدر که لعلک کوکلنده قان موج طوتسه اوار • زین تغابن که
خزف میشکند بازارش • بو زیان ده که خزف انک بازارنی صیدی یعنی خزفه
اولان اعتبار لعله اولماز مراد اهل فضل منکر البال و مضطرب الحال اولمه
یریدر زیرا جهله یه اولان اعتبار انلره اولماز دیمکدر • بلبل از فیض گل آموخت
سخن ورنه نبود • بلبل سوزی گلک فیضندن اوکرندی یوخسه • این همه قول
و غزل تعبیه در منقارش • بو ده گل قول و غزل انک منقارنده تعبیه دکلدر
ایدی نبود لفظنک معنابی مصراع ثانی یه قید اولنوب سهولت معنی ایچون تعبیه
بونه قریتمش و مهیا اولمش معناسنه در مقصد یعنی مقبول طریقی ایلمز • آن سفر
کرده که صد قافله دل همره اوست • اول سفر ایلمش کسه که یوز قافله دل اکه یولداش
در • هرکجا هست خدایا بسلامت دارش • هر قنده اولورسه ای خدا آنی
سلامتده طوت دارش ده اولان ضمیر غایب سفر کرده یه راجع درکه مراد مرشد
اولمغه روشن در • ای که در کوچه معشوقه ما میگذری • ای کمسه که بزم معشوقه مز
صوقاغنه اوغرارسن • بر حذر باش که سر میشکند دیوارش • حذر اوزره اول
که انک دیواری باشی صیر مراد جناب قدسه وصول زیاده صعوبت ایلمه ایدوکن
بیان در معشوقه ده اولان ها تانیث ایچون دکلدر غفلت اولنمیه • صحبت عافیت
گرچه خوش افتاد ای دل • عافیت صحبتی اگرچه سکا خوش دوشدی ای دل
جانب عشق عزیز است فرو مگذارش • عشق جانبی عزیزدر آنی ترک ایلمه مراد
طالبی عشقه تحریض در • اگر از وسوسه نفس و هوا دور شوی • اگر نفس
و هوا وسوسه سندن دور اولورسن • بی شک راه بری در حرم دیدارش

سنک سزانک دیداری وهمه یول ایلورسن مراد نفس پرست کلندن فراغت ایدن وصاحب
جانانه ایرشور دیمکدر • صوفی بدست خوش از این دست که کج کرد کلاه • مرد خوش
صوفی که کلاهی بونک کبی وانا اکری ایلیدی • بدو جام دکر آشفته شود دستارش •
اک جام ایله حرفی انک دلبندی پریشان اولور مراد دریادل اولمیدر کیه زیاده حریفی
وحالت ایرشه منصور کبی اسرار عشقی فاش ایدر دیمکدر • دل حافظ که بدیدار تو خوگر
شده بود • حافظک قلبی که سنک دیدارکه معتاد اولمش ایدی • نازپرورد و
صالست مجو آزارش • وصال نازی ایله بسلنمشدر اکه جفا ایله خطاب خدای فنی در
وله ایضا ناز آنکه دل تنگ مرا مونس جان باشی • کوکل و بنم طار کوکلمه مونس
جان اول • و بن سوخته را محرم اسرار نهان باشی • و بو یانمشک نهان اسرارنه محرم اول
خطاب مرشده در • زان باده که در میکده عشق فروشند • اول شرابدن که عشق
میخانه سنده صاتارلر • ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باشی • بزه ایکی اوچ
ساغر و یردی رمضان اولسون مراد مرشددن فیض طلب ایتمیدر اعتکاف و اکمک
در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک • ای سالک عارف چونکه خرقه کی یاقدک
جهد کن و سر حلقه رندان جهان باشی • بر جهد ایله وجهان رندلرنک سرحلقه سی
اول مراد بودر که چون عشقه مباشرت ایتدک باری زیاده اقدام و اهتمام ایله که بر مرشد
کامل اولهسن خرقهدن مراد وجودی درکه آتشه یاقمق محوه فنادن کنایهدر • آن
یار که گفتا تو ام دل نگرانست • اول یار که دیدی سنکا کوکلم منتظردر • کوید رسم
اینکه بسلامت نگران باشی • دیمشدی کیدرم سلامت ایله ناظر و منتظر اولسون
مراد مرشددر • خون شد دلم از حسرت آن لعل روانبخش • کوکلم خون اولدی
اول روانبخش لبک حسرتندن • ای درج محبت بهمان مهر و نشان باشی • ای محبت
درجی همان اول مهر و نشان ایله اول مراد کثرت غم سببی ایله جانانک محبتندن

اعراض

آشفته پریشان

باشی ام حاضر در

اعراض ایتدککی اشعاردر • تا بر دلش از غصه غباری ننشیند • تا انک کوکلی
اوزره غصهدن بر غبار او تورمیه • ای سیل سرشک از عقب نامه روان باشی
ای کوز یاشی سیلی نامهنک اردندن روان اول • حافظ که هوس میکندش
جام جهان بین • حافظ کر کندوسنه جام جهان بینی هوس ایلر میکند بونده
میشود معناسنه دخی جایزدر اول وقت معنی بویله اولور حافظ که اکر جام جهان
بینی هوسی اولور • گو در نظر آصف جمشید مکان باشی • اکر دی جمشید مکان
آصفک نظرنده اولسون بونده مراد پادشاه شوکتلو در زیرا اولدر روشن
وله ایضا بدور لاله قدح گیر و بی ریا می باش • لاله دورنده قدح طوت
و ریاسز اول • ببوی گل نفسی همدم صبا می باش • گل امیدی ایله بر نفس
صبایه همدم اول مراد فضل الهیدن فیض و کشف طلب ایله دیمکدر بوی بونده
امید معناسنه روشن دررایحه معناسنه • گرت هواست که چون جم بسر غیب
رسی • اکر سنک آرزوک وار ایسه جم کبی غیب سرینه ایرشهسن • بیا و همدم
جام جهان نما می باش • گل و جام جهان نمایه همدم اول جمدن مراد بونده جمشید
درکه جام جهان نمایه مالک اولمشدر جام جهان نمادن مراد عشق الهی ایله پر اولمش اول
در • نگویمت که همه ساله می پرستی کن • سکا دیمزم که کلی ییل یعنی تمام
اون ایکی ای می پرستلک ایله • سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش •
اوچ آی شراب ایچ طقوز آی پارسا اول اوچ آیدن مراد خلوت زمانلری در که
ریاضت ایدرلر طقوز آی مراد خلوت اولمیان زمانلردر • چو پیر سالک عشقت
بمی حواله کند • چونکه مرشد کامل سنی شرابه حواله ایلیه • بنوش و منتظر رحمت
خدا می باش • نوش ایله و خدانک رحمتنه منتظر اول مراد عشقه سعی ایله دیمکدر
لیکن مغرور اوله دیمکدر • چو غنچه گرچه فروبستگیست کار جهان • اگرچه جهانک

باشی ام حاضر در

ایشی غنچه کبی باغلنمق لغادر • شو همچو باد بهار زیجا کیره کشت پی باشن • سن بهار یلی کبی کیره
کشت اول مراد مقصودلر حاصل ایدیجی وغملر کیدریجی اول دیمکدر • وفا مجوی زکس
ور سخن می نشنوی • که دن وفا استه وکه سوزمی قبول ایته سن • بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا
می باش • عبث یره سیمرغ وکیمیایه طالب اولمه محاله طالب اولمقدر مراد اهل دنیانک وفا
ایدوکن بیان در • بیت یا وفا خود نبود در عالم • یا مگر کس درین زمانه نکرد •
مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ • بیگانه لرک طاعتنه محب اولمه ای حافظ • ولی
معاشر رندان آشنایی باش • اما آشنا رندلرک مصاحبی اول مراد عوامدن اجتناب
وعرفا اهلی مصاحبت ایتمکه تنبیه در • وله ایضا باغبان گر پنج روزی صحبت
گل بایدش • باغبانه اگر بش کونه کلک صحبتی کرک ایسه • بر جفای خار هجران صبر بلبل
بایدش • هجران خارینک جفاسی اوزره اکه بلبلک صبری کرک مراد غنا چزیر اولنمیشه
محبت ایتمک خطادر جفا ایدوکن بیان در • ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
ای کوکل انک زلفی بندنده پریشانلقدن ناله ایلمه • مرغ زیرک چون بدام افتد
تحمل بایدش • زیرک مرغ چونکه دامه دوشه اکه تحمل کرک مراد سلوک عشقده ایکنی
ملامت کوندن جبر اضطرابه کرفتار اولسه صبر لازم ایدوکن اشعاردر • با چنین زلف
رخش باد انظر بازی حرام • جانان بو نجلین زلف ورخ ایله • هر که روی یاسمین و
جعد سنبل بایدش • هرکمکه اگر یاسمینک یوزی وسنبلک جعدی کرک عاشق لی
اکه حرام اولسون باد انظربازی حرام نرگسینک معناسی مصراع ثانیه قید اولنمدی سهولت
معنا ایچون مراد اسرار الهیه وتجلی ذات حقی اکملی مصنوعاتدن برینه نظر ومحبت
ایتمک نا معقول ایدوکن اشعاردر • زنده عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار • عاقل
ترک ایدیجی عاشقک مصلحت بینلک ایله نه ایشی وار • کار ملکست آنکه تدبیر و
تأمل بایدش • سلطنت ایشیدر اول که اکه تدبیر وتأمل کرک تام مراد تارک دنیا

غمدن

غمدن خلاص ونجات بولدیغن اشعاردر • تکیه بر تقوی ودانش در طریقت
کافریست • طریقتده صلاح وعلمه اعتقاد ایتمک کافرلکدر • راهرو گر صد
هنر دارد توکل بایدش • سالک فرضا اگر یوز هنره مالک اوله اکه توکل کرک
نازنینان نرگس مستانه اش باید کشید • انک اول مستانه چشمندن نازنینلک
کرک • این دل شوریده تا آن جعد وکاکل بایدش • بو شوریده دل مادام که انک
اول کاکلینک جعدی کرک جعد قیوردق مراد غیب هویته اطلاع طلب ایدن کیمسه
ذات باریدن استغنا کرکلک لازم ایدوکن بیان در • ساقیا در گردش ساغر
تعلل تا بکی • ای ساقی ساغرک گردشنده تعلل قچنه دکن • دور چون با عاشقان
افتد تسلسل بایدش • دور چون عاشقلره دوشه اکه تسلسل کرک دور وتسلسل
معلوم در مراد مرشددن دوام اوزره فیض طلب ایتدوکن اشعاردر • کیست حافظ
تا ننوشد باده بی آواز چنگ • حافظ کیمدر که چنگ آوازسز شراب ایچه • عاشق
مسکین چرا چندین تجمل بایدش • مسکین عاشقه نیچون بو مقدار تجمل کرک مراد عاشق
بی سر و پا عشق الی حصولنده تجمل وتزیین استمز دیمکدر تجمل جیم معجمه ایله در وله ایضا
خوشا شیراز و وضع بی مثالش • نه خوشدر شیراز وانک بی مثال وضعی •
خداوندا نگه دار از زوالش • ای خداوندا انی زوالدن صقلا • ز رکناباد
ما صد لوحش الله • بزم رکناباد مزدن یوز لوحش الله لوحش الله
لا وحشدن مخففدر الله اکه وحشت ویرمسون یعنی انک خلقی کوب خراب اولمسون
معناسنه حکره تحسین معناسنه استعمال اولنمشدر • که عمر خضر می بخشد زلالش
که انک لذیذ آبی خضر عمرینی بخشلر • میان جعفر آباد و مصلی • جعفر اباد ایله
نمازکاه اورتاسنده • عبیر آمیز می آید شمالش • انک شمالی عبیر رایحه لو
کلور شمال نیج سمتندن ایلدر • بشیراز آی و فیض روح قدسی • بشیرازه کل

و روح قدسه منسوب اولمقیچون • بخواه از مردم صاحب کمالش • انک صاحب
کمال مردمندن استه روح قدس حضرت جبرئیلدر مراد شیرازی و اهل کمالی مدحدر
صبا زان لولی شنکول سرمست • ای صبا اول عالی جناب شیرین و مطبوع محبوب
دن • چه داری آکهی چونست حالش • نه آکاهلق طوترسن انک حالی نیجه‌در لولی دن
مراد مرشددر • کی آمد شکر مصری بشیراز • مصر شکری شیرازه قچن کلدی • که شیرین بیانان
نداد اند انفعالش • که شیرینلر اکا انفعال ویرمدیلر مراد فضل و معرفت نسبت
شکرسی مصردن ایدوکن بیان ایدر شیرین بیانلردن مراد مرشدلردر • که نام قند مصری برد
آنجا • مصر قندنک نامنی آنده کیم یاد ایتدی ها • مکن بیدار ازین خوابم خدارا •
الله ایچون بنی بو خوابدن بیدار ایلمه • که دارم خلوتی خوش با خیالش • زیرا انک
خیالی ایله بر خوش خلوت طوترم مراد عالم استغراقدن دور اولمسنی طلبدر بعض
نسخه‌ده خدارا یرینه خدایا واقع اولمشدر بیکی محله ملایم دکلدر • کر آن شیرین پسر
خونم بریزد • اول شیرین پسر اکر سنک قانکی دوکه • دلا چون شیر مادر کن حلالش
ای کوکل اکر اناک سود کبی حلال ایله شیرین پسردن مراد مرشددر که اباحت عشق
ایله مریدک نفسنی هلاک ایدر لکن حقیقتده اکر حیات ابد احسان ایدر • چرا حافظ
چو می ترسیدی از هجر • ای حافظ نیچه فراقدن خوف ایدر ایدک یچون • نکردی شکر
ایام وصالش • انک وصالی زمانی نک شکرنی ایلدک مراد نعمت شکرنه اولا اتمکه
ترغیبدر ولہ ایضا ببرد از من قرار و طاقت و هوش • بندن قراری و
طاقت و هوشی الدی یا • بت سنکین دل سیمین بنا کوش • سیمین بنا کوشلو
طاش کوکللو بر محبوب • نکاری چابکی شنکی پریوش • چابک بر نکار پری وش
بر شنک در شنک شیرین و مطبوع معناسنه‌در • ظریف مهوشی ترکی قبا پوش
ماه وش بر ظریف قبا پوشلو بر محبوبدر • ز تاب آتش سودای عشقش • انک

بعض نسخه‌ده مصراع اول بویله واقع اولمشدر

لسنی

هجر فراق

تاب حرارت

عشق

٢٧٩

سوداي اتشنک حرارتندن • بسان دیک دایم میزنم جوش • چولمک کبی دایم قینردم
بو غزلدن مراد سروری افندی نفس اماره‌در دیو اکرچه تصریح اتمشدر اتمام نظر
کاملن اولمغله احتمال قریبدر • چو پیراهن شوم آسوده خاطر • پیراهن کبی آسوده
خاطر اولورسم • کرش همچون قبا کیرم در آغوش • اکر انی قفتان کبی قوجم
مراد پیرهنی اوستنده قوجبغه راضی‌یم دیمکدر • نه زیخم بر جهد او کی خار • انک
جوریندن انجنمزم زیرا خارسز • نیاید کل کسی بی نیش ازنم نوشش کل و نیشسز عسل
بر کسه بولماز • اکر پوسیده کردد استخوانم • اکر استخوانم چوریمش اوله • نکردد مهرش
از جانم فراموش • انک محبتی جانمدن فراموش اولماز • دل و دینم دل و دینم
ببرد و دوشش تر دوشش • انک سینه‌سی و اموزی انک سینه‌سی و اموزی
بوکه صنعت تکرار ویرلر • دوای تو دوای تست حافظ • سنک درمانک سنک
درمانکدر ای حافظ • لب نوشش لب نوشش لب نوشش • انک لذیذ لبی انک
لذیذ لبی انک لذیذ لبی ولہ ایضا دلم رمیده شد و غافلم من درویش • کوکلم
اورکش اولدی و بن درویش غافلم • که آن شکاری سرکشته را چه آمد پیش
که اول سرکشته شکاری‌نک اوکنه نه کلدی نیجه نه حال واقع اولدی مراد کوکلنک
حال اوزره قراری اولمغندن شکایتدر • چو بید بر سر ایمان خویش میلرزم
کندو ایمانم باشی اوزره سوکوت کبی دیترم • که دل بدست کمان ابروئیست
کافر کیش • زیرا کوکل کافر مذهبلو و کافر مقللو بر کمان ابرو محبوبکه
النده‌در کمان ابرودن مراد نفس اماره‌در • خیال حوصله بحر میپزم هیهات
بحر حوصله‌سی فکرنی پیشوررم هیهات حوصله قورصوق معناسنه‌در میپزم
یرینه میپرم دخی جایزدر که ایلدرم معناسنه‌در • چها است در سر این قطره
محال اندیشی • بو محال فکر ایدیجی قطره‌نک باشنده نه‌لر واردر مراد وجود

بر یوزنده سینه معناسنه‌در

محال اندیشی وصف ترکیبیدر

حالوسنی افنا اتمک ایله وجود باقی وحق ایله اتحاد طلب ایتدوکنی اشعار ایدر •
بنازم آن مژه و شوخ عاقبت کش را • اول عاقبت کش شوخ مژه یه قربان
اولیم • که موج میزند ش آب نوش بر سر نیش • که انک نیشی تک اوجی اوزره
آب نوش موج اورر مراد حسنک صورت قهرده اولان لطفنی بیان و تحسین
طریقی ایله • بیشتر نیشتر و آری که صد قند و نوش لذیذ و عسل • ز آستین طبیبان
هزار خون بچکد • طبیب لرک یکندن بیک قطره قان طامر • گرم بتجربه دستی نهند
بر دل ریش • اگر تجربه ایله بنم مجروح کوکلم اوزره ال قویه لر یعنی نبض کوره لر
مراد درد عشق ایله خون نیجه دل اولدم دیمکدر • بکوی میکده گریان و سرفکنده روم
زار روم • میخانه محله سنه گریان و سرفکنده گیدرم • چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش
نیچون زیرا که کندو حاصلمدن شرم کلور مراد عشقه مباشرتنی اشعار ایدر قصور نه
اعتراف طریقی ایله • نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر • نه خضرک عمری و نه اسکندرک
ملکی قالور • نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش • ای درویش دنی دنیا ایچون
اوزره نزاع ایلمه — دنیا نه متاعیست که ارزد به نزاعی • با خصم مدارا کن و با
دوست مدارا • تو بنده گله از پادشه مکن ای دل • سن بنده سنی ای دل
پادشاهدن شکایت ایلمه • که شرط عشق نباشد شکایت از کم و بیش • که قلیل
وکثیردن شکایت ایلمک عشق شرطی دکلدر • بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ •
هر گدانک الی اول کمره ایرشمز ای حافظ • خزانه بکف آور ز گنج قارون بیش •
گنج قاروندن زیاده بر خزینه اله کتور مراد وصال الهی ازجمع زیاده عنت و عبادت
ایله حاصل اولماز دیمکدر — وله ایضا — دوشش با من گفت پنهان کاردانی
تیز هوش • حضرت عقل صاحبی بر کاردان دون گیجه بکا پنهان ایتدی • کز شما
پوشیده نتوان داشت راز می فروش • که می فروشک رازنی سزدن مستور

طریق

طریقه اولماز • گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع • ایتدی ایشلری
کندوکه اوزره آسان طوت زیرا بالطبع • سخت میگردد جهان بر مردمان سخت
کوش • محکم سعی ایدیجی یعنی زیاده حریص کیمسه لر اوزره جهان محکم طوتر یعنی زیاده
بلا و محنت ایرشدرر • وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک • وانی دیمکه
باکر بر جام ویردی که انک فروغندن فلک اوزره • زهره در رقص آمد و بربط
زنان میگفت نوش • زهره رقصه کلدی و بربط چالرق نوش ایله دیدی مراد
عشق الهی نک رفعت و لطافتنی بیان ایدر • گوش کن پند ای پسر و ز بهر دنیا غم
مخور • ای پسر پند استماع ایله و دنیادن اوتری غم یمه • گفتمت چون در حدیثی
گر توانی دار گوش • سکا انجو کبی بر سوز دیدم اگر قادر ایسک گوش طوت یعنی حفظ
ایوب عمل ایله گوشی بو نوع حفظ معناسنه اولمق روشندر نه کم بو دوا کبی بور
بیتده گوشی حفظ معناسنه در — ای بکلک التوش مراد شش پنج • ور ز
خطر چشم بد شش دار گوش • وکلت نک بو بیتده اولان گوشی داخی بو معنایه در
— دو نان نان بخورند و گوش دارند • گویند امید به که خورده • با دل
خونین لب خندان بیاور همچو جام • جام کبی بو خونین دل ایله بر خندان لب
کتور نه کم جام خونین دل و خندان لبدر • نی گرت زخمی رسد آیی چو چنگ
اندر خروش • بویله دکل که اگر سکا بر زخم ایرشه چنک کبی خروشه کله سن
مراد جور و جفایه تحمل خوب ایدوکنی بیان ایدر اگر رنج و دل لبی واقع اولمش در
یار وحدت ایله • تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی • مادام که آشنا اولمیه سن
بو پرده دن بر رمز استماع ایتمزسن • گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش •
نامحرمک قولاغی سروشک خبری یری اولماز مراد عشق الهی سزا اسراره اطلاع
میسر اولماز دیمکدر • در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید •

عشق الٰهی جویمدم گفت وشنیددن سویلمکله اولماز • زانکه آنجا جمله اعضا چشم
باید بود وگوش • اول سببدنکه انده جمله اعضا چشم وگوش اولمق کرک
مراد عشقده سؤال وجواب اولمدیغنی بیاندر • بیت چون حل نمی شود بسخن م
مشکلات عشق • در حیرتم که فایدهٔ قیل وقال چیست • در بساط نکته دانان
خودفروشی شرط نیست • نکته دانلر مجلسنده خودفروشلق معقول دکلدر
یا سخن دانسته گو ای مرد عاقل یا خموش • یا سوزی معقول سویله ای عاقل کم
یا خاموش اول • ساقیا می ده که رندیهای حافظ فهم کرد • ای ساقی شراب ویر که
حافظک رندلکلرینی فهم ایلدی • آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش
عیب ستر ایدیجی جرم عفو ایدیجی صاحب قرانک وزیری • وله ایضا • در عهد
پادشاه خطابخش جرم پوش • جرم ستر ایدیجی خطا عفو ایدیجی پادشاه زماننده
حافظ قرابه کش شد ومفتی پیاله نوش • حافظ قرابه کش ومفتی پیاله نوش
ایلیجی اولدی مراد عشقک تمام رونق وشیوعنی اشعاردر قرابه شراب شیشه سی
کلنبار وقبه قولق • صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست • صوفی صومعه
بوجاغندن کوپ دیبنه اوتوردی • تا دید محتسب که سبو میکشد بدوش
تا کوردی محتسبی که اموزی ایله دستی چکر یعنی شراب طاشر مراد محتسب وصوفی
طالب عشق اولمیدر • احوال شیخ وقاضی وشرب الیهودشان • شیخ
وقاضینک احوالنی وانلرک خفیه نه شربنی • کردم سؤال صبحدم از پیر
می فروش • وصباح وقتی می فروش پیردن سؤال ایلدم شرب الیهود
نهان آزر آزر ایچمک معناسنه در نته کم یهودیلرک عادتی در پیرمی فروشدن
مراد مرشددر معنای ظاهری اوزره مراد بونلرک ظرافتیله شراب نوشیده
اولدقلرینی اشعاردر معنای حقیقت اوزره مراد بونلرک عشق وطاعتده اولانلا

زیاده

زیاده قصورلرینی بیاندر • گفتا نه گفتنیست سخن گرچه محرمی • مرشد ایتدی بو سؤال
ایله کلک سویلنجک سوز دکلدر اگرچه محرم سن • درکش زبان وپرده نگهدار و می
بنوش • خاموش اول وپرده صاقله وشراب نوش ایله مراد عیوب تجسسنده اولمه عشقنه
سعی ایله دیمکدر • ساقی بهار میرسد ووجه می نماند • ای ساقی بهار ایرشور وشراب
خرجلغی قالمدی • فکری بکن که خون دل آمد زغم بجوش • بو خصوصه بر فکر ایله
زیرا خون دل غمدن جوشه کلدی مراد مکاشفه وتشنعه مرشددن فیض طلب [illegible]
عشقست ومفلسی وجوانی ونوبهار • عشق ومفلسلکدر وجوانلق ونوبهاردر •
عذرم پذیر وجرم بذیل کرم بپوش • عذریمی قبول ایله وجرمیمی دامن کرم ایله اورت
مراد مفتر ریاضت وطاعت ایتمکه مقدار مانع اولدیغنی اشعاردر • تا چند همچو شمع
زبان آوری کنی • نیچه دک شمع کبی زبان اورلک ایدرسن • پروانه مراد رسید
ای محب خموش • مراد پروانه سی ایرشدی ای محب خاموش اول • پروانه
بوندره تذکره معناسنه در مراد حصول مرامه تفألدر • ای پادشاه صورت ومعنی
که مثل تو • ای صورت ومعنی پادشاهی که سنک مثلک • نادیده هیچ دیده ونشنیده
هیچ گوش • هیچ چشم کورمش وهیچ گوش ایشتمش • چندان بمان که خرقهٔ ازرق
کند قبول • دنیاده اول قدر قال که گوک خرقه یی قبول ایده • بخت جوانت از فلک
پیر ژنده پوش • سنک جوان بختک اسکی کیمه پیر فلکدن مراد امتداد حیات
ایچون دعادر مبالغه طریقیله زیرا فلکدن حکره حیاتی اول دیر خطاب پادشاه
اولمق لازمدر • وله ایضا • سحر زهاتف غیبم رسید مژده بگوش • سحر وقتی
هاتف غیبدن بنم قولاغمه مژده ایرشدی بویله دیو • که دور شاه شجاعست
می دلیر بنوش • که شاه شجاع دوری در شرابی خوفسز نوش ایله دیو شجاعه
نسبت خوب واقع اولمش مراد شاه شجاع طالب عشق ایدوکنی بیاندر منی لفظی

قرابه کش
دصفت ترکیبی
درسم

سبو دستی

دلیر لفظنه مضاف دكلدر • شد آنكه اهل نظر در كناره می رفتند • كندی اول وقتكه
اهل نظر كناره كیدرلر ایدی یعنی سویلمكه قادر دكللر ایدی • هزار كونه سخن در دهان
و لب خاموش • آغزده بیك درلو سوز و لب خاموش ایدی حاصل یعنی معنی عشق
الهی ظهور بولوب اعلام در • ببانك چنك بكوییم آن حكایتها • اول حكایتلری چنك
آوازی ایله ایدرز • كه از نهفتن آن دیك سینه می زد جوش • زیرا انی ستر
اتمكدن سینه چولمكی قینیدی مراد بو پادشاه زماننده مرشد ایله اسرار عشقی انكارا
سویلمشوز دیكدر • شراب خانكی از ترس محتسب خورده • بو زمانه دكن محتسب خوفندن
خانه ده حاصل اولمش شراب ایچمشز • بروی یار بنوشیم و بانك نوشا نوش • یارك
یوزی شوقنه و نوشا نوش آوازی ایله نوش ایدهلم مراد عشقك دوام اوزره
اولان افشاسی شعار در محتسب دن مراد اهل شرع در شراب خانكی دن مراد خانه كنجنده
اتدوكی حالا عشق در • زكوی میكده دوشش بدوش می بردند • میخانه محلهسندن
دون كیجه آنی اموزه اورب الندیلر بو وجه دخی جایزدر میخانه محلهسندن آنی اموزدن
اموزه المشلر بو معنایه كوره ایكی دوشش بیله اموز معناسنه اولور • امام خواجه كه سجاده
میكشید بدوش • امام خواجه كه صلاحندن اموزنده سجاده كتوررردی مراد منكر عشق اولنی
مرشدك جذبهسی ایله بیهوش اولوب دیكردر دوشش ده اولان ضمیر غایب امام
خواجهیه راجع در • دلا دلالت خیرت كنم براه نجات • ای كوكل نجات یولنه سكا
خیر دلالت ایلیم • مكن بفسق مباهات و زهد هم مفروش • فسق ایله تفاخر ایتمه و
زهدی صاتمه • محل نور تجلیست رای انور شاه • شاهك انور رایی تجلی نورنك
محلی در • چو قرب او طلبی در صفای نیت كوش • چونكه انك قربنی طلب ایدرسن
صفای نیته چالش • بجز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر • انك جلالی ثناسندن
غیری ورد ضمیر ایلمه • كه هست كوش دلش محرم پیام سروش • زیرا انك

كوشی

كوش دلی سروشك پیامنه محرم در • رموز مصلحت ملك خسروان دانند • ملك
مصلحتنك رمزلرنی پادشاهلر بیلورلر • كدای كوشه نشینی تو حافظا مخروش •
سن كوشه نشین كداسن ای حافظ خروش ایتمه **ولـه ایضا** شراب تلخ میخواهم كه
مرد افكن بود زورش • بر آجی شراب استرم كه انك زور و كیفیتی مرد افكن اوله
كه تا یكدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش • مكر بردم دنیادن و انك شر و شورندن
دكلنم شراب تلخ دن مراد عشق در كه عاشقی عقل معاشدن دور ایدوب ایله
دنیا غمندن خلاص ایدر بو وجه دخی جایزدر بر آجی شراب استرم زیرا انك
زوری مرد افكن اولور • بیاور می كه نتوان شد ز مكر آسمان ایمن • زیرا
مكر آسمانك مكرندن ایمن اولمق اولماز • بلعب زهره چنكی و مریخ
سلحشورش • چنكی زهرهنك و سلاحشور مریخك لعبی ایله مراد دور فلكك
عدم سنه صغر اوله عشقه سی ایله دیكدر زهره سازنده فلكدر مریخ كرچی
میم ایله جلاد فلكدر كه زیاده بخش ایدر • سماط دهر دون پرور ندارد شهد
آسایش • سفره پرور فلكك سنه بكا راحت عسلی طوتماز • مذاق حرص و آز
ای دل بشوی از تلخ و از شورش • ای دل انك تلخ و شورندن حرص و آز
دماغنی یو تلخ آجی شور طوزلو مراد دنیاده حصول بولمز دكل ایدوكی بیان در
كمند صید بهرامی بیفكن جام جم بردار • بهرامه منسوب كمند ایدوكی بیان در
اولان صید كمندی براق جام جم طوت • كه من پیمودم این صحرا نه بهرام است
و نه كورش • زیرا بن بو صحرایی قطع ایلدم نه بهرام و نه انك قبری وار در
كور بوندن قبر معناسنه در بیان اشكی معناسنه ایهامی سیدر مراد عشقه سی
غیرسیندن فراغت ایله دیكدر بهرام كور بر پادشاهك اسمی در كه دایم بیابان
اشككنی صید ایدر ایدی انك قبری نایاب در نته كیم شهنامهده مفصل

مذكوردر جم بر پادشاهك اسمیدر • نظر كردن بدرویشان منافی بزرگی نیست
درویشه نظر ایلمك اولولغه منافی دكلدر • سلیمان با چنان حشمت نظرها
بودی با مورش • اول قدر عظمت ایله سلیمانك موره نظرلری وار ایدی • بیا تا در
می صافیت راز دهر بنمایم • كل تا سكا صافی شرابده دهرك رازنی كوسترهیم
بشرط آنكه ننمایی بكج طبعان دل كورش • اول شرط ایله كه انی كوزی اكری طبعلره
كوسترمیهسن مراد عشق الهییه وصول بولندن دنیانك فناسنی دیبار یقین ایلمه
شاهد ایدر دیمكدر • شراب لعل می نوشم من از جام زمرد كون • بن زمرد رنكلو
جامدن قرمزی شراب نوش ایدرم • كه زاهد افعی وقتست می سازم بدین كورش • زیرا
زاهد افعی وقتدر آنی بونكله كور ایدرم زمردك خاصهسی دركه افعینك چشمی
كور ایلر • كجا یابم وفای جانان نمی بیچیده سر از حافظ • جانانك كانه بكز راه وفایی حافظ
دن باش چویرمز • ولیكن خنده می آید بدین بازوی بی زورش • اما اكر خنده
ایلكوره حافظك بو زورسز بازوسنه مراد بودركه عجب همت ایله لنوع خیاصی ده
بخل یوقدر اما طالبده استعداد یوقدر ولهُ ایضا صوفی كلی بچین و مرقع
بخار بخش • ای صوفی بر كل دیر و مرقعی خاره بغشله • وین زهد خشك را بمی خوشگوار
بخش • و بو آجی زهدی معتمد ایچیملی شرابه بغشله • طامات و شطح در ره آهنگ
چنگ نه چنگك آهنكی یولنه قو • تسبیح و طیلسان بمی و میكسار بخش • تسبیح و طیلسانی شراب
خواره بغشله مراد بوندن ترك ایدوب عشقه مشی ایلمه دیمكدر طامات قواعد و رسوم
و رعونت ایله اولان كلمات شطح كلمات صوفیه • زهد گران كه شاهد و ساقی نمی خرند
ثقیل زهدی كه محبوب و ساقی صاتون الماز • در حلقه چمن بنسیم بهار بخش
چمن حلقهسنده بهار یلنه بغشله مراد عشقه نسبت زهد كلیسی ایدكن بیاندر • راهم
شراب لعل زد ای میر عاشقان • ای عاشقلرك امیری قرمزی شراب بنم

بوكم

بوكم اوردی • خون مرا بچاه زنخدان یار بخش • بنم قانمی یارك زنخدانی چاهنه
بغشله میر عاشقاندن مراد مرشددر یاردن مراد باری تعالیدر حاصل معنی عشقده
علو مرتبه وصول بولمقلغی اوتری كندونی كم فناسی معقول ایتدوكی بیاندر • یارب
بوقت گل گنه بنده عفو كن • یاربی گل وقتنده بندهنك گناهنی عفو ایله • وین ماجرا
بسرو لب جویبار بخش • و بو ماجرایی ارمق كنارینك سروینه بغشله وقت گلدن مراد
زمان مكاشفهدر سرودن مراد مرشددر حاصل معنی مكاشفه و فیض حالنده
اسرار فاش ایدن عاشقك گناهنی مرشد كامل حرمته عفو ایله دیمكدر • ای آنكه ره
بمشرب مقصود برده • ای اول كسه كه مقصود مشربنه واصل اولمشسن • زین بحر
قطره ای بمن خاكسار بخش • بو بحردن بن فقیره بر قطره بغشله مراد وصال جانان ایله
مشرف اولمش مرشددن فیض طلبیدر • شكرانه را كه چشم تو روی بتان ندید • اول
شكرانه كه سنك چشمك محبوبلرك یوزنی كورمدی • ما را بعفو و لطف خداوندگار بخش
بزی الله تعالینك عفو لطفنه بغشله بتاندن مراد مجازی محبوبلردر • ساقی چو خواجه
نوش كند باده صبوح • ای ساقی چونكه پادشاه بادهٔ صبوحی نوش ایده • گو
جام زر بحافظ شب زنده دار بخش • دیه جام زری احیای لیل ایدن حافظه بغشلسون
مراد پادشاهدن ظرافت ایله احسان طلبیدر ولهُ ایضا كنار آب و پای بید
و طبع شعر و یاری خوش • آب كناری و سكوت دیبی و شعر طبعی و بر خوش یار • معاشر
دلبری شیرین و ساقی گلعذاری خوش • مصاحب شیرین بر دلبر و گلعذار لطیف بر ساقی
الا ای طالع دولت كم قدر وقت نمیدانی • آگاه اول ایه دولت طالعی كم و تنك
قدرنی بیلورسن • گوارا باد وقت اینجا عشرت كم دارای روزگاری خوش • بو عشرت سكا
هضم اولیجی اولسون كه بر لطیف روزگار طوتارسن مراد وقت شریف و یار ظریف و
ساقی لطیف اوله فرصتی فوت ایتمك معقول دكل ایدكن بیاندر • هر آنكس را كه

بر تکلم خاطر عشق دلبری خوشی باربست • بر اول کمسنک که خاطری اوزره بر دلبرک عشقندن
بر یوک واردر • سپندی کو تا آتشش تیز که داری کار و باری خوشی • ویا اکه که چشم بر
اره بستمک ایچون یوزرلک یاقه که لطیف بر کار و باطراوت سن کار بار ایشی کوچ بیرام کوز دکمکه
ایچون یوزرلک یاقر لر مراد زمان عشقدن خوب رک زمان اولمازه دیکر دلبردن مراد بو نوع
مرشددر حاصل معنی سعادت شول کمسه که بر مرشد ایر شوب اندن عشق الهی حاصل ایده
دیکر • خوشتر از دوران عشق ایام نیست • با مداد عاشقان را شام نیست • عروس
طبع را زیور زفکر بکر می بندم • طبع عروسنی فکرم تزیین ایدرم • بود کز نقش ایام بر
افتد نکاری خوشی • اوله که ایام نقشندن بنم الکمه بر خوش نکار دوشه مراد اشعارینی اسرار
و نکات و عشق آمیز ملیح و معشوق بخش اصطلاحات ایله آراسته ایدرم شاید که بر صاحب نظر
اکه نظر ایده دیکر • صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان • مصاحبت کیجه سنی غنیمت
بیل و خوشدل لک دادن آله • که مهتابی دلفروز است و طرف لاله زاری خوشی • که کول
شعله لندرجی یعنی دله سرور ویرجی بر مهتاب در و بر لطیف لاله زار کناری در مراد بونک کبی
لطیف زمانلری فوت اتمک معقول دکل ایدوکن اشعاردر • بنا میزد نکارم را ایی دارم
در کاسه چشم مست • نکارمک چشمی کاسه سنده بر شراب وار در تحقیق • که مستی
میدهد با عقل و می آرد خماری خوشی • عقله مستلک ویرر یعنی عقلی مست ایدر و بر لطیف
خمار کتورر مراد شراب عشق ایله مست اولمش مرشدک چشمنده اولان حالت وجدیه سنی
بیان در که بر نظر ایله مریدی مست و بیهوش ایدر • بغفلت عمر شد حافظ بیا با ما
بمیخانه • عمر غفلت ایله کتدی ای حافظ کل بزم ایله میخانه یه • که شنکولان خوشی با
شت بیاموزند کاری خوشی • که خوش ومسرور ایده شنکوللر سکا بر لطیف ایش
او کرده لر شنکوللردن مراد مرشدلردر که عشق الهینک سرچشمه لری در ولـه ایضا
مجمع خوبی و لطف است عذار چو مهش • انک آی کبی عذاری خوبلک ولطافتک مجمعی در

لیکنش مهر و وفا نیست خدایا بدهش • لیکن انک مهر و وفاسی یوق ورای خدا انکا
مهر و وفا ویر بوندن مراد نفس اولمق زیاده روشندر • دلبرم شاهد طفلست
و بیازی روزی • دلبرم طفل محبوب در و بازی وخطا ایله بر کون • بکشد زارم و در
شرع نباشد کنهش • بنا حق زارم سزد یلر و شرعده انکه کناه اولماز زیرا نفس
ایچون باشقه بر حکم یوقدر لیکن حقیقتده هلاکه سبب اولان نفس در بعض نسخده شاهد
و طفل واقع اولمش در و عاطفه ایله شاهدن مراد نفس در • من همان به که
از و نیک نکه دارم دل • همان اول ییک که بن کوکلمی اندن ایو حفظ ایلیم • که بد و نیک
ندیدست و ندارد نکهش • زیرا ایو و ایو کورمش در و انی حفظ ایلمز مراد نفس ایدوکن
بوندن زیاده روشندر • چارده سالم بتی چابک و شیرین دارم • اون درد یاشنده
موزون و شیرین بر دلبرم واردر • که بجان حلقه بکوش است مه چارده‌هش • که ماه
چارده جان ایله انک حلقه بکوشی در بوندن مراد مرشددر • بوی شیر از لب همچون
شکرش می آید • انک شکر کبی لبندن سود رایحه سی کلور • کرچه خون میچکد از شیوه
چشم سیهش • اکرچه انک سیاه چشمنک شیوه سندن قان طامر ینه مرشد مراددر که
طالب عشق اولنلرک ریاضت ایله نفسنی هلاک اتمکله پهلوان درکاه دن معصوم
اولدوغندن آن طفله تشبیه اتمشدر • از پی آن کل نو رسته دل ما یا رب • اول
تازه بتمش کلک اردنجه بزم کوکلمز عجب • خود کجا شد که ندیدیم در این چند کهش
خود نیجه کتدی که بو قدر زماندن آنی کورمدک ینه مرشد مراددر • یار دلدار من ار
قلب بدین سان شکند • بنم دلدار یارم اکر عاشقک قلبنی بو یله صیه • ببرد زود
بجانداری خود پادشهش • پادشاه تیز آنی کندو جاندار لکنه الدور مراد ینه مرشد درکه
ریاضت ایله مریده شفقت ایتیوب اقدام ایدر • جان بشکرانه کنم صرف کر آن در
یتیم • جانی شکرانه یه صرف ایدرم اکر اول در یتیم • صدف دیده حافظ شود آرامکهش

انک آرامکاهی حافظک کوزی چشمی اوله • وله ایضا • ما آزموده ایم درین
شهر بخت خویش • بز بو شهرده کندو بختمزی صنامشز • بیرون کشید باید ازین
ورطه رخت خویش • بو ورطه دن کندو اسبابمزی طاشره چکمک کرک یعنی بو شهردن
کمکمک کرک ورطه کرداب معناسنه در شهری ورطه یه تشبیه ایتشدر انجق مرادی حاصل
اولمدیغندن اوتری • از بس که دست میکزم و آه میکشم • زیاده که المی ایصیردم
و آه چکدم یعنی زیاده آه ایدوب المی ایصیردیغمدن • آتش زدم چو گل بتن لخت لخت
خویش • کندو پاره پاره تنمه کل کبی آتش اوردم مرادی کثرت محنتدن زیاده مضطر
اولدیغنی اشعاردر • دوشم ز بلبلی چه خوش آمد که میسرود • دون کیجه بر بلبلدن
باکه نه خوش کلدی که ایرلرایدی یعنی بو یله دیر ایدی • گل گوش پهن کرده ز شاخ
درخت خویش • کل کندو درختی بوداغندن قولغنی جتار غش ایدی • ای دل صبور باش
که آن یار تند خوی • ای دل صبور اول که اول بد خوی یار • بسیار تند خوی نشیند ز
بخت خویش • چوق بیحضور اوتورر کندو بختندن مرادی حسن زنانکانی اولدیغی محنت
دن خلاص بولدیغنی اشعاردر • خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگذرد • اکر ایسترسک
که جهانک محنت والمی سنک اوزرکه کچیه • بگذر ز عهد سست و سخنهای سخت خویش
کندو سست عهد کزن و قتی سوزلرکدن فراغت ایله مرادی کیمسنک خاطرینی پریشان ایتمه که سنک
دخی خاطرک پریشان ایتمیه لر • بیت • چو همواره کوئی که مردم خرند • چنین ظن که تا
چو مردم برند • گر موج خیز حادثه سر بر فلک زند • اکر حادثه نک بلند موجی فلکه
اورره باشنی اوره یعنی عالم حوادث عروج ایده • عارف به آب تر نکند رخت و بخت
خویش • عارف کندو اسباب و متاعنی آب ایله تر ایلمز بخت باده بحثی تکن فتحی ایله
اسباب معناسنه در مرادی حسن زنانکانی ایله کندو سنه الم ایرشدرمز دیمکدر • ای حافظا
اگر مراد میسر شدی مدام • ای حافظ اکر مراد دایم میسر اولسیدی • جمشید نیز دور نماندی

ز بخت خویش

بکذر امر حاضردر

ز بخت خویش • جمشید دخی کندو بختندن دور قالمز ایدی • وله ایضا
ما بمی از کوشه میخانه دوشش • دون کیجه بر هاتف میخانه کوشه سندن • گفت
ببخشند گنه می بنوش • ایتدی کناهی عفو ایدرلر شراب ایچ مرادی توبه ایدوب
عشقه سعی ایدنک کناهنی عفو ایدرلر دیمکدر • عفو الهی بکند کار خویش • عفو
الهی کندو ایشنی ایلر • مژده رحمت برساند سروش • سروش رحمت مژده سنی ایرشدرر
سروش جبرئیل و فرشته • لطف خدا بیشتر از جرم ماست • خدانک لطفی بزم جرممز
دن زیاده در کوره • نکته سر بسته چه گوئی خموش • مستور نکته نه سویلرسن خاموش
اول مرادی وهو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیئات حسبنجه توبه
ایدنک توبه سی مقبول اولوب کناهی عفو اولنور دیمکدر • این خرد خام بمیخانه بر
بو خام عقلی میخانه یه الت بر فتح باله بو معنا حاضردر • تا می لعل آوردش خون
بجوش • تا قرمزی شراب انک قانینی جوشه کتوره مرادی عقل معاشی عشق الهی
جانبنه سوق الهی ایله تا که اکه بر شوق و حالت کله دیمکدر • گرچه وصالش
نه بکوشش دهند • اکرچه اول خدانک وصالنی سعی ایله ویرمزلر • این قدر
ای دل که توانی بکوش • ای کوکل بو قدر یعنی هر نه قدر که قادرسن چالش •
گوش من و حلقه گیسوی یار • بنم قولاغم و یارک کیسوسی حلقه سی • روی من و خاک در
می فروش • بنم یوزم و می فروشک قپوسی طپراغی مرادی اسرار الهیه دن دم اورمقدن
جذابه او طازه دم دیمکدر یا روزن مرادی باری تعالی در • رندی حافظ نه گناهیست
صعب • حافظک رندلکی بر عظیم کناه دکلدر • با کرم پادشه عیب پوش
عیب پوش پادشاهک کرمنه نسبت • داور دین شاه شجاع آنکه کرد • دین
حاکمی شاه شجاع اولکه ایلدی • روح قدس حلقه امرش بگوش •
جبرئیل انک امری حلقه سنی قولغنه یعنی جبرئیل انک امرینه اطاعت ایدر •

داور حاکم

ای ملکک العرش مرادش بده • ای عرش پادشاهی انک مرادینی ویر • وز خطر چشم
بدش دار گوش • وانی بد کوزک ضررندن حفظ ایله گوش بونده حفظ معناسنه در
بویله دیکلردی بیاکیه گوش طوته **ولہ ایضا** یارب آن نوگل خندان که
سپردی بمنش • یارب اول خندان تازه کلی که آنی بکا تسلیم ایلدک • می سپارم بتو
از چشم حسود چمنش • چمن حسودینک چشمندن آنی سکا تسلیم ایدرم چمن حسودندن مراد
کل اولملی بلبلش در • گرچه از کوی وفا گشت بصد مرحله دور • اگرچه وفا محله سندن
یوز قوناق ایراغ اولدی • دور باد آفت دور قمر از جان وتنش • دور قمر آفتی
انک جان وتنندن دور اولسون بوندن مراد بر یار صادقه در • گر بسر منزل سلمی
رسی ای باد صبا • ای باد صبا اگر سلمی نک باشی منزلنه ایرشه سن • چشم دارم که
سلامی برسانی زمنش • امید طوتارم که بندن اکا بر سلام ایرشدره سن • بادب
نافه گشایی کن از آن زلف سیاه • اول زلف سیاهدن ادب ایله نافه گشایلق ایله
جای دلهای عزیزست بهم برمزنش • عزیز دللرک یریدر انی پریشان ایله مراد
اسرار الهیه نک حصولنه ادب لازم ایدوکنی بیاندر • گو دلم حق وفا با خط وخالت
دارد • دی کوکلم سنک خط وخالکه اوزره وفا حقنی طوتر • محترم دار در آن طره
عنبر شکنش • کوکلی اول عنبرشکن طره دن محترم طوت خطابدر باد صبایه
وسیله سی ایله که مراد فضل الهیدر مراد حق ایله قلبی اورتاسنده قربیه ومحبت
وار ایدوکنی اشعاردر • در مقامی که بیاد لب او می نوشند • بر مقامده که انک
لبی شوقنه شراب نوش ایدرلر • سفله آن مست که باشد خبر از خویشتنش •
سفله در اول مست که اکه کندوسندن خبر اوله • چه عرف وحدت کیمی نوشش کرد
که دنیا وعقبی فراموش کرد • عرض ومال از در میخانه نشاید اندوخت
میخانه قپوسندن عرض ومال حاصل ایلمک ممکن دکلدر • هر که این آب

خورد رخت بدریا فکنش • هر کیم که بو آبی ایچه انک رختنی دریایه آت یعنی تلف ایله
مکی امر حاضردر بونده نکته بودر که بو حالده واصل اولنک اسبابنی تلف ایلمک اصلی
یعنی حضور اولماز حاصل معنی عاشق اولدر که اسباب وجودندن فراغت ایلسون دیمکدر •
هر که ترسد زملال انده عشقش نه حلال • هر کیم که ملالدن خوف ایده عشق غصه سی
اکه حلال دکلدر • سر ما وقدمش یا لب ما ودهنش • بزم باشمز وانک قدمی یا بزم
لبمز وانک دهنی مراد کرک عزت کرک ذلت اولسون عشق الهیدن فراغت ایتمزم
دیمکدر • شعر حافظ همه بیت الغزل معرفتست • حافظک شعری دوکلی معرفت ایله
تعبیه اولنمش غزل بیتی در • آفرین بر نفس دلکش ولطف سخنش • تحسین انک
دلکش نفسنه وانک سوزینک لطافتنه **ولہ ایضا** چو بر شکست صبا زلف عنبر
افشانش • چونکه صبا انک عنبرافشان زلفنی پریشان ایلدی • بهر شکسته که
پیوست تازه شد جانش • هر شکسته یه که انک بویی ایرشدی وانک جانی تازه اولدی
صبادن مراد فضل الهیدر گیسودن مراد اسرار الهیه در که هر کیمه که ایرشه حیات ابدیه
بولور • کجاست همنفسی تا که شرح غصه دهم • قنده در بر مصاحب تا که غصه شرحنی
ویرم یعنی بیان ایدم • که دل چه میکشد از روزگار هجرانش • که کوکل انک فراق زمانی
نه چکر • بر بند صبح وفا نامه که بردی بدوست • صبح بیکی بر وفا نامه سنی که دوسته
التدی • زخون دیده ما بود مهر عنوانش • انک عنوانک مهری بزم کوزمز
قانندن ایدی مراد الست بربکم عهدینه وفا ایتدوکنی بیاندر • زمانه از ورق کل
مثال روی تو ساخت • زمانه کل ورقندن سنک یوزک مثالنی دوزدی • ولی
زشرم تو در غنچه کرد پنهانش • اما سنک یوزکک شرمندن آنی غنچه ده پنهان
ایتدی مراد روی جانان کلدن خوب ولطیف ایدوکنی بیاندر • تو خفته ای
ونشد عشق را کرانه پدید • سن اویومشسن وعشقک کنار ونهایتی ظاهر
اولمدی • تبارک الله ازین ره که نیست پایانش • تحسین بو یوله که انک

بابانی یوقدر بیت ای مراد از بی نهایت در کجیست • در اهر آنجا میرسی با تمه تا بیت
جان کعبه مگر عذر ره بروان خواهد • ای سالکلرک عذرنی مکر کعبه نک جانی آنی
که جان ز شوق دلان سوخت در بیابانش • که زنده دللرک جانی انک بیاتنده
یانغری مراد کعبهٔ دل یعنی جناب قدسی سالکلری راه عشقده حددن زیاده زحمت
چکدکلرینی وصال جانان ایله ملاقی و عوض ایلر دیمکدر • بدین شکسته بیت
الحزن که می آرد • بو بیت الحزن شکسته سنه کیم کتورر • نشان یوسف دل از چه
زنخدانش • دل یوسفنک نشانی انک زنخدانی چاهندن مراد غلبات عشقدن
و تفکرات وه دل عاشقدن اثر ناپیدا اولدیغی اشعاردر • بگیرم آن سر زلف
و بدست خواجه دهم • اول زلف اوجنی طوترم و خواجه نک الینه ویررم • که
دادم بستاند ز مکر و دستانش • که انک مکر و حیله سندن بنم دادیمی آله مراد
سلوک عشقده ظلمت کونک شکلاتنی وصاله حجاب اولمسنی مرشده عرض اتدوکنی
بیان ادر • سحر بطرف چمن می شنیدم از بلبل • سحر وقتی چمن طرفنده بلبلدن
ایشیدردم • نوای حافظ خوش لهجهٔ خوش الحانش • الحانی خوش سوزی خوش
حافظک نواسنی مراد مرشدندن کندو شعرنی استماع اتدوکنی بیان در بو تاویل دقیق
نظر معنای منطوقی سی مراد اولنمق جایز در یعنی حافظک اشعاری شو مرتبه لطیف در که
بلبللر شوقلرندن اوقورلر **وله ایضا** منم خرابم ز غمزهٔ یار خراباتی
خونریزش • بن کندو خراباتی یارمک غمزندن خرابم • چنین نه غمزهٔ او تا دگر نخم [?]
بتر دل ریشی • انک غمزه سی مجروح کوکلم اوزره زخم اوکنی اوریار خراباتی دن
مراد مرشد کاملدر **مثنوی** خراباتی شده از خود رها بیست • خودی
کفرست اگر خود پارسا بیست • نشانی داده اند از خراباتت • که ا
التوحید اسقاط الاضافات • خراباتت از جهان بی مثالیست • مقام
عاشقان لاابالیست • گر چلیپا سر زلفش ز هم بگشاید • اگر چلیپ
زلفند

سنی

سنی بر نشان ایده • بسی مسلمان که شود بنده بر آن کافر کیش • چوق مسلمان
که اول کافر کیشلرک مفتونی اولورلر مراد عشقک حددن زیاده اولان حیله
و مکرن بیان در سر زلفدن مراد ظلمت کونه اولمق اتصال درکه کافر کیش
اولمسی چوق کمسنک ضلالتنه سبب اولدیغندن اوتری اولمه • تا تو نیز بنشستم [?]
مرا ز غیر تو پیوند بستر نزدیم [?] • سکا واصل اولدم سندن غیری دن منقطع
اولدم • آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش • سنک آشناکی اجنبی
و خصم هوسنی طوتماز خطاب خدایه در • بعنایت نظری کن که من دلشده را
عنایت ایله بر نظر ایله زیرا بنم عاشقک • نرود بی مدد لطف تو کاری
در پیش • سنک لطفک مددسز بر ایشی ایلرو کتمز مراد خدانک لطف و عنایتی
نسز حصول مرام میسر اولمدیغنی بیان در • آخر ای پادشه ملک ملاحت
چه شود • آخر ای ملاحت ملکنک پادشاهی نه اولور • گر لب لعل تو
ریزد نمکی بر دل ریش • اگر سنک قرمزی لبک مجروح کوکل اوزره بر تمک
دوکه مراد خدادن فیض طلبی در خطاب خدایه اولمق دوستی در
خون خنتر من سوخته دل داد بباد • بن سوخته دلک صبری خرمنی باده
ویردی • چشم مستان که بکشاد کمانی از پس و پیش • سنک مست چشمک
کرار داون واو کمان یوسی آچدی مراد تاثیرات ذات کندوسنی بی صبر اتدوکنی
اشعاردر • نه همی بر دل حافظ نه از آن حقهٔ نوش • اول نوش حقه سندن
حافظک کوکلی اوزره بر مرهم قو • که جگر خون شد از آن غمزه چون نیشتر
و نیش • زیرا اول نیشتر و نیش کبی غمزه دن جگر خون اولدی مراد اثر جلال
دن مجروح اولمش کوکله کلمات الهیه دن درمان طلب اتدوکنی اشعاردر
حقهٔ نوشدن مراد دهاندر که بو نوع صنعت تکلم مرادر **وله ایضا**
خوشا جام لعل تو نوشم کجا • بماند بهوشش • چونکه سنک لعلک جامنی نوشش

ایدم قندنه بهوش قالور • چون چشم مست تو بینم مراکه دارد گوش چونکه
سنک مست چشمکی کورم بنی کیم حفظ ایدر مراد چونکه کلمات الهیه دن تلذذ ایدرم بو ذاتک
تأثیرنی کورم بیهوش اولورم دیکدر گوش بو نده حفظ معناسنه در خطاب خدایه در
منتم غلام تو وز زانکه از عتق آزادی • بن سنک غلامکم واکر اندن که بنبون • فارغ
ایکن • مرا بکوزه فروش شرابخانه فروش • بنی میخانه نک کوزه فروشنه
حجات مراد مرشد که خدمتکارنک خدمتنی اختیار اتدوکن اشعاردر • بنوی آنکه
بمیخانه کوزه بر بایم • اول امید ایله که میخانه ده بر کوزه بولم • زوم سبوی آب
با بیابان کشتم بر ز دوش • کیدرم میخانه ده دولندرک دستمنی احوزم اوزره چکرم
یعنی شراب طالبم مراد عشق الهی دن بر بهره حاصل ایتمک ایچون عشاقه خدمت ایدرم
دیمکدر • ز شوق لعل تو سقای کوی میخواران • سنک لبک شوقندن عشاق محله سنک
سقاسی • بدیم آب زند آستان باده فروش • مرشدک آستاننی کوز یاشی ایله
صولر خطاب باری تعالی یه در مراد عشاقک سقاسی عشق الهی دن بر چاشنی حاصل
ایدم دیو عشاقه و مرشد خدمت ایدرم دیمکدر • مرا مکونی که خاموش ودم
باکه دیمه که ساکت اول و سویله • که در حجنی نتوان کفت مرغ راکه خموش •
زیرا چمن ده مرغه خاموش اول دیمک اولمز مراد فیض و دلکشته وقتی بنی خموش
و خوش دن منع ایله دیمکدر • اکر نشان تو جویم کجاست صبر و قرار • اکر
سنک نشانکی طلب ایدم صبر و قرار قنده در • اکر حدیث تو کویم کجاست
طاقت و هوش • اکر سنک سوزکی سویلیم کیم طاقت و هوش وار در خطاب خدایه
در بعض نسخه ده هوش یرنه توش واقع اولمش در که طاقت معناسنه در •
شراب پخته بجای نهای دل افسرده ده بند • پخته شراب افسرده دل کسه لره و یررلر
که باده آتشی تیزست و پختگان درجوش • زیرا باده آتشی تیزدر و پخته لر
جوشیده در مراد زاهد و ریاضته و دافریفته سالک همتی محتاج ایدکن بیانی

که باره آتش تیزست مصراع اوله مصدر در • قبا چو خلعت سلطان عشق
بی داوند • باکه چونکه عشق سلطاننک خلعتنی ویردیلر • ندا ز دند که حافظ
بپوش و باش خموش • ندا ایتدیلر که ای حافظ کی و خاموش اول حرف
الصاد • بنیست کس را ز کمند سر زلف تو خلاص • سنک سر زلفک کمندیندن
کمسه خلاص بولمز • میکشی عاشق مسکین و نترسی ز قصاص • مسکینی عاشقی
دیلرسن و قصاص دن خوف ایتمزسن خطاب خدایه در • عاشق سوخته دل
تا بجیانان فنا • سوخته دل عاشق تا که فنا بیابانه کتمیه • نرود در حرم
جان نشود محرم خاص • جان حرمنده خاص محرم اولماز نزد لغتک
معناسی مصراع اوله چندولندی سهولت منی ایچون حاصل معنی مادام که
عاشق وجودندن بکجه مقتول درکاه اولمز دیمکدر • ناوک غمزه تو ودشته
ابرو از رستم • سنک غمزه نک ناوکی رستم دن ال القدی یعنی رستم غلبه ایتدی
حاجب ابروی تو بر دو نکر و از دو قاص • سنک ابروک حاجبی تیر انداز
لقده سعد و قاص دن بیعت ایتمشدر غمزه دن مراد صفت جلال در
ابرودن مراد غیب هو یتدر حاج بر شهرک اسمی در که بابی عایت ایله اولور
آخرینه اولان بابت ایچوندر • جان نهادم بمیان شمع صفت از سر
صدق • صدق او جنون شمع کبی جانمی اورتایه قودم • کردم ایثار
تن خویش بروی اخلاص • اخلاص یوزندن کندو تنمی ایثار ایلدم ا
ایثار بونده بذل معناسنه در مراد عشق الهی حصولنده شمع کبی یاغمی اختیار
اتدوکمی اشعاردر • بهوا داری و اخلاص چو پروانه ز شوق • عاشق
لق و اخلاص ایله پروانه کبی شوقدن • تا نسوزی تو نیابی ز غم عشق
خلاص • مادام که یانمیه سن عشق غمندن خلاص بولمازسن •

آتشی که زدل دیوانهٔ ما انگیزی • بزم دیوانه کوکلمه بر آتش مرادفدر • گرچه
بود دائم همچنین بهوایت رقاص • اگرچه سنک محبتک ایله دایم رقص ایدیجی ایدوک
خطاب خدایه در • کیمیای غم عشق تو تن خاکی را • سنک عشقک غمنک کیمیاسی
بنم خاک کبی جسمیمی • زر خالص کند ار چند بود همچو رصاص • صافی التون
ایدر اگرچه قلای کبی اوله خطاب خدایه در مراد کیشی نه قدر عاصی اولسه عشق الهی
ایله مقبول اولور دیمکدر • نیست در بزم گدایان چه خواند عوام • گر اماته دترک
متیتنی عوام نه بیلورلر • حافظا گوهر یکدانه مده جز بخواص • ای حافظ یکدانه
گوهری خواصدن غیری یه ویرمه مراد اسرار عشقی عوامه سویلمه دیمکدر • وله
ایضا ازرقیبت دلم نیافت خلاص • سنک رقیبکدن بنم کوکلم خلاص
بولمدی • مثل القاص لا یحب القاص • بزم قصه خوان قصه خوانی سوز
مثلی در خطاب خدایه در قاص تشدید صاد ایله قصه خوان معناسنه در اما
بونده مخففدر مراد عدو اتک طعنندن خلاص بولمدم دیمکدر • محتسب خم
شکست و بنای سرش • محتسب کوپی صدی و بنای آنک باشنی صدم • بستن
بالسن والجروح قصاص • بو آیت کریمه دوشدر حاصل معنی هر کیشی نه ایدرسه
انی بولور دیمکدر • همچو عیسیت جام می که مدام • شراب قدحی عیسی کبی درکه
دایم • مرده را زنده میکند بخواص • اولمشی خواص ایله دیری ایلر مراد
عشق الهی ایله مرده دل حیات حاصل اولدغنی بیان در • مطرب خوش زبان
بزن که بچرخ • ای بنم مطربم بر پرده چال که چرخ ده • مشتری با زهره دوشی
شود رقاص • مشتری یلدزی زهره یلدزی کبی رقاص اوله • حافظ از دل بمصحف
رخ دوست • حافظ دوستک یوزی مصحفندن کوکلندن • خواند الحمد و سورهٔ
اخلاص • فاتحه و اخلاص سوره سنی اوقودی دوست دن مراد باری تعالی در

حرف

حرف الضاد حسن و جمال تو جهان جمله گرفت طول و عرض • سنک حسن و جمالک
طولا و عرضا جمله جهانی طوتدی • شمس فلک خجل شده از رخ خوب ماه ارض
یر ماهنک خوب رخندن فلک شمسی خجل اولمش در بعض نسخه ده حسن جمال واقع
اولمش اضافت ایله اول وقتده جمال روی معناسنه اولور • دیدن حسن و خوبیت
بر همه خلق واجبست • سنک حسن و خوبلغک کورمک دخی کل خلق اوزره واجبدر
رؤیت روئت بلکه بر جمله ملائکست فرض • بلکه سنک یوزک کورمک جمله ملائکه اوزره
فرض در خطاب حبیب اکرمه اولمق روشن در • از رخ تست مقتبس خور زر جهانه
برم آسمانی • آفتاب آسمان دراسیج دن سنک رخکدن نور آلمشدر • همچو زمین هفتمین
مانده بزیر بار قرض • آفتاب یدنجی یر کبی قرض یوکی التنده قالمش در مراد حبیب
اکرم اولمق روشن درکه لولاک لولاک لما خلقت الافلاک حسنجه جمله موجودات انک
ایچون وجوده کلمش در • جان فدای او نشد فرده بجاودان بماند • جان که اکه فدا
اولمدی ابدی اولمش قالدی • تن که اسیر او نشد لایق او دست قطع و برض • تن که
اکه اسیر اولمدی اکر قطع و برض لایق در قطع بونی کسمک معناسنه در بعضی صیغه بر
مجهول در برض اکسلمک معناسنه در مراد حبیب اکرم حضرتنه ایمان کتورب امرینه
انقیاد ایتمی ابدی کفر و ضلالتده و عذاب محتده قالدی دیمکدر • بوسه بخاک پای
او دست کی دهد ترا • انک خاک پاینی اوپمک سکا قنده میسر اولور • قصهٔ
شوق حافظا با در شاه نرکش بعرض • شوق قصه سنی ای حافظ پادشاه عرض ایلمه مراد
بو غزلدن مراد حبیب اکرم اولمق روشن در مراد حبیب اکرم حضرتنک علو قدرین
بیان در • وله ایضا بیا که می‌شنوم بوی جان ازان عارض • گل که اول عارض
ده جان رایحه سنی استیدرم • که یافتم دل خود را نشان ازان عارض • که کندو

کوکلم ایچون اول عارضدن نشان بولدم خطاب حبیب اکرمه در که مخاطب منزله سنه
تنزیل ایتمشدر که انک روح پاکندن فیض طلب ایدر مثنوی ای دل ووده بیت حالکه تعلیق
رشته جان شد از تعلیقت • شد اویم رنگ بخون جگری • کاتا چو تعلیقی زیر پا سپری
پی ولی کرد دزد وفای تو شود • که چو تعلیق زخ بپای تو شود • معانی که زحوری بشرح
هیچ نمیگنجد • شول معنیلر که شرح ایله حوری دن ایدرلر • زحسن ولطف پریرا بیان از آن
عارض • حسن ولطفدن بیانی اول عارضدن صورتمش مراد حضرتلرده. اولان احسن وجمال
حبیب اکرمک حسن وملاحتندن برشمه ایدوکی بیاندر • بگلها نازنده قد سرو از آن قامت
سروک قدی اول قامتدن پالچقده قالمشدر • خجل بمانده گل گلستان از آن عارض
گلستانک گلی اول عارضدن خجل قالمشدر نیه حبیب اکرم حضرتی مراددر
سرو بیست قد او چمن آرای فاسقتم • طوطی بباغ سدره هوادار آن قد است • بنرم
مانند تنگ یاسمن از آن اندام • یاسمنک تنی اول اندامدن شرمنده قالمشدر • بخون
نشسته دل ارغوان از آن عارض • ارغوانک کوکلی اول عارضدن خون غرق اولمشدر
گرفته نافه ز چین بوی مشک از آن گیسو • چین نافه سی مشک رایحه سنی اول گیسودن
طوتمشدر • گلاب یافته بوی جنان از آن عارض • گلاب جنتلر رایحه سنی اول عارضدن
دن بولمشدر بو وجه دخی جایزدر گلاب ایچلینی لطیف رایحه لی اول عارضدن بولمشدر
وجه ثانی اوزره جنان در جیم فارسنک ضمتسی ایله نیه حبیب اکرم مراددر
فرز دو جهان از عرق عارضش دینه • ز آن در و خزر شاهد کیتی نور دست • زمهر
روی تو خورشید گشته غرق عرق • سنک یوزک حجتندن افتاب عرقه غرق اولمشدر
هزار مانند مه آسمان از آن عارض • آسمانک ماهی اول عارضدن آرق قالمشدر
ز مهر روی او نایافته بدر • زرشک موی او تاری شبه قدر • ز نظم دلکش

گلستان ده وزن ایچون لام ساکن اوقونور

حافظ جلیست اب حیات • ما فلک دلکش نظمنده آب حیات طامشدر • خجان
که خوی شده جاشما چکان از آن عارض • ایچلینی که ترلشمکله اول عارضدن
دن جانلر طاملر نیه حبیب اکرم مراددر حافظ بونوع کنده وشعرنی لطافتده جانه
عرقناک عارضنه تشبیه ایتمشدر حرف الطاء سترد عذار یار دمی تا بنوشت
دور خط • بنم یارمک عذاری اطرافنه تا که دور خط یازدی • ماه فلک ز روی
او راست شد دار غلط • ماه فلک انک یوزندن راست غلط دوشدی زیرا
ماهچه بر مقدار سیاهلغی واردر روی یارده سیاه خطی کوریجک کندوسنی اکرشا به
صاندی • بی خبر که خط بوکه محتشی دوشدی • از هوس لبش که آن ز آب حیات
خوشتر نیست • انک لبی هوسندن که اول آب حیاتدن لطیفترکدر • چشمه
گشته روان دیده ام چشمه آب همچو شط • انک لبی هوسندن که اول آب حیاتدن
لطیفترکدر • چشمدن شط کبی آب چشمه سی روان اولمشدر مراد کلام ربانی
ایچون اولان گریه بکاسی شط اوزره شط نهر مخصوصدر بطلوع مهر ونهر کناری
که بهوا آتش میدهم گرد خیال جان ودل • گاه انک محبتی ایله غبار کبی جان
ودل ویریرم • گاه تاب میکشم آتش عشق همچو بط • گاه قاز کبی انک عشقی
آتشنه چکرم مراد آب چشم ایله حرارت دلی تسکین لازمدر دیمکدر • گر بقبول می خطه
حد دم شاه قبول میکنم • اکر شاه بنی کندو قبوله لغنه قبول ایدرسه • تا بمبارکی
دهم بنده به بندگیش خط • الله حقیچون بن مبارکلک ایله انک قوله لغنه
خط ویریرم ضمیر غایب شاهه راجعدر تا بونده قسم ایچوندر • آب حیات حافظا
گشته خجل ز نظم تو • ای حافظ آب حیات سنک نظمکدن خجل اولمشدر •
کسیکه بهوای عشق او شعر گفت ازین نمط • انک عشقی هوسی ایله کمسه
بو اسلوبدن شعر دیمشدر ضمیر غایب خدایه راجعدر حرف الظاء

ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ • یرامز کوزدن سنک خوب یوزکی خدا حفظ
ایده‌جی اولسون • که گر ز دجله بکوبی بجای ما حافظ • که بره جمله الکک ایلدی ای حافظ
مرشدنه دعادر بو نوعه صنعت التفات وار در خطابدن غیبته • بیا که نوبت صلحست
و دوستی و وفا • کل که صلح و دوستلق و وفا نوبتیدر • که با تو نیست نزاع و جنگ
دنا جو را حافظ • که بنم سنک ایله جنک و خصومتم یوقدر ای حافظ مراد حق ایله کندو
اوزنه سنح اولان جنونلغی بیاندر • اگرچه خون دلت خورد لعل من بستان • اگرچه
بنم بنم سنک خون دلکی اچدی • بجان من ز لبم بوسه خون بها حافظ • بنم لعلم
حقیچون لبمدن خون بها بوسه آل مراد کمال الجمعیه یعنی حصولنه چوق زحمت چکوب
عاقبته بهره‌مند اولدغنی اشعاردر کویا بو کلی بیت محبوب حقیقی طرفندن حافظه
خطاب طریقی ایله واقع اولمشدر بستان لفظنک معناسی مصراع ثانیه قید اولندی
سهولت ایچون • تو از کجا و امید وصال او ز کجا • سن قنده سن و انک وصالی امیدی قنده‌در
بدامنش نرسد دست هر گدا حافظ • ای حافظ هر کدانک الی انک دامنه ایرشمز
دامنشی ضمیر هو راجعدر • بزلف و خال بتان دل مبند دیگر بار • خوبلرک
زلف و خاللرینه کوکل باغلمه • اگر بجستی ازین بند و این بلا حافظ • اگر بو بنددن
و بو بلادن قورتلدک ایسه ای حافظ یعنی اگر قورتلدکسه مراد محبوب مجازیدر • بیا
بخوان غزلی شعر تازه و تر نو • کل بکا تر تازه لطیف بر غزل اوقو • که شعر تست
فرح بخش و غم زدا حافظ • زیرا سنک شعرک فرح بخش و غم کیدریجیدر ای حافظ
تو دلق شعبده پوشیده‌ای برو زاهد • سن دیبا دلقی کیمشسن یوری ای زاهد
تو درد درد نه نوشیده‌ای بیا حافظ • سن دردو دردی نوش ایلمشسن ای کل ای
حافظ مراد عشق ایله ریا بر یرده جمع اولمز دیمکدر یعنی در شعبده حقه بازلقدر

بنده یعنی خادم دار

بو نیت صبح بخور ندان نشان از زلف و جانت • صباح وقتی عاشقلر کبی دل و جان
دن ناله ایله • بکار من شکر بکنی آن دم بکی دعا حافظ • اول وقت بنم ایشمه
بر دعا ایله ای حافظ مراد سحر وقتی دعا مقبول اولدغنی اشعاردر **حرف العین**
منم که بخشمت جاه و جلال شجاع • آندم شاه شجاع عکا عزت و جلالی عظمتنه ادر
که نیست با کسم از بهر مال و جاه نزاع • کم مال و منصبدن اوترو کمسه ایله بنم
نزاعم یوقدر • بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت • بو نعمت شکرینه عاشقلره
بر نظر ایله • که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع • که بن غلام مطیعم و سن پادشاه
مطاع سن • بفیض جرعه جام تو تشنه‌ایم ولی • سنک جامک جرعه‌سی فیضنه
تشنه‌ایز اما • نمی کنیم دلیری نمی دهیم صداع • ولکن جرأت ایتمزز و باشی آغرتمازز •
شراب خانگیم بی منت مغانه بیار • فایده حاصل اولمش شرابی چوق باکه مغ
شرابک نه کثورمی مغدن مراد مرشدک تربیه‌سی ایله حاصل اولان عشق و ذوقی
شراب خانکی‌دن مراد کندو سعی ایله ظهور بولان شوقدر • که حریف باده رسید
ای رفیق توبه وداع • باده حریفی ایرشدی ای توبه رفیقی وداع حریفدن
مراد باده رفیق ریا مراد توبه‌در اضافت بیانیه طریقی اوزره • خدا را ای حکیم
شست و شوی خرقه کنید • الله ایچون بنم خرقه‌می شراب ایله یویب آریدکوز •
که من نمی شنوم بوی خیر ازین اوضاع • زیرا بن بو اوضاعدن خیر رایحه‌سنی
ایشتمزم مراد ریا ایله اولان طاعتدر یا جنت وصال جانانه وسیله اولماز دیمکدر
ببین که رقص کنان میرود بناله چنگ • کور که چنکک ناله‌سی ایله رقص ایدرک کیدر
کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع • بر کسه که سماع استماعنه اجازت بیورمز
ایدی مراد سماع رضاسی اولمیان کمسه شمدی بر مرشد مرید اولوب سماع ایلر
دیمکدر • جهان نمی خورد ایام و غیر ازین همه نیست • زمانه بهر حالتون آکرز

شاه ده

وداع نعیم ایله درسی

سن دکیجه

ونیم بونلردن غیری یوقدر • نگارا زان تجارت بدینک که دماغ • بو کاسد متاع ایله
قنغی تجارت ایدیم • بیار می که چو خورشید مشعل افروزد • شراب کتور که آفتاب کبی مشعل
شعله لنه • رسد بکلبهٔ درویش نیز فیض شعاع • درویشک حجره سنه دخی شعاع
فیضی ایرشه • صراحی و حریفی خوشم ز دنیا بس • بر صراحی و بر خوش مصاحب
دنیادن بکا بتر • که غیر ازین همه اسباب تفرقست و صداع • زیرا بونلردن غیری جمیعی
پراکنده لک اسبابی و باش اغریسیدر صراحیدن مراد عشق الهی در حریف دن مراد
مرشددر • ز زهد خشک ملولم حافظ بیات او ملول شدم • حافظک زهد خشکندن و اکثر طاعات ننلدن ملول
اولدم • بیا ز رود و غزلخوان بدین سرود سماع • آلت طرب چالنسه و غزل
اوقنه بو سرود ایله سماع ایله • جبین و چهرهٔ حافظ خدا جدا مکناد • حافظک النی
و یوزنی خدا جدا ایلمسون • ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع • شاه شجاعک کبریالی
بارگاهنک خاکندن • حرف الغین • سحر ببوی گلستان همی شدم در باغ • سحر
گلستانک سیری امیدی ایله باغه کتدم • که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ • که
تا عاشق بلبل کبی دماغمه علاج ایدم • بچهرهٔ گل سوری نگاه میکردم • کل سورینک
یوزنه نظر ایلدم • که بود در شب تاری بروشنی چو چراغ • که بیل ظلمتده روشن
کلدی چراغ کبی • چنان بحسن و جوانی خویشتن مغرور • کل سوری اویله کندو
حسنه و جوانلغنه اجلیله مغرور ایدی • که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ •
که بلبلک کوکلندن درلو فراغ و استغنا ظهور ایدی • گشاده نرگس رعنا ز
دیده از حسرت • رعنا نرگس حسرتدن اکی کوزنی اچمش • نهاده لاله ز سودا
بجان و دل صد داغ • لاله سودادن جان و دلنه یوز داغ قومش • زبان
کشیده چو تیغ بسرزنش سوسن • سوسن طعنه ایچون تیغ کبی زبان چکمش • دهان
گشاده شقایق چو مرد ایناغ • چوق سوزلیکه کبی شقایق اغزنی اچمش

ایناغ

ایناغ نیچه همزه ایله چوق سوزلیکه دکر همزه ایله غماز معناسنه در مراد خلق
عالم عشق و طاعتدن دور اولوب غفلت ایله عمرلرین بجردکلرین اشعاردر •
کهی چو باده پرستان صراحی اندر دست • شقایق باده پرستلر کبی کاهی
صراحی النده • کهی چو ساقی مستان بکف گرفته ایاغ • کاهی مستلر ساقیسی کبی
النده ایاغ طوتمش • نشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان • نشاط و عیشی
و جوانلغی کل کبی غنیمت بیل • که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ • که ای حافظ رسوله
خبر ایرشدرمکدن غیری اولماز • مگر نیاید بگوش رغبت کس • بر رسولان
پیام باشد و بس • رسولک جرمی • حرف الفاء • طالع اگر مدد دهد دامنش
آورم بکف • طالع اگر معاونت ایده اتککی دامنی اله کتورم • گر بکشم زهی طرب
ور بکشد زهی شرف • اگر چکیم بنی اگر دامن جانانه الم ایرشه زهی ذوق و سرور اگر
بنی و یلیه زهی شرف و عزت مراد وصال جانانی طلب در هر نه وجهله میسر اولورسه •
طرف کرم ز کس نبست این دل پر امید من • بو بنم پر امیدم کوکلم کمسه دن کرم
امیدن بغلمدی یعنی کرم کورمدی • گرچه سخن همی برد قصهٔ من بهر طرف •
اگرچه سوزم بنم قصه و احوالمی هر طرفه ایلتور یعنی فاش ایدر • چند بناز پرورم
مهر بتان سنگدل • سنکدل محبوبلرک محبتی نیجه بر ناز ایله بسلیم • یاد پدر نمی کنند
این پسران ناخلف • بو ناخلف پسرلر پدری یاد ایلمزلر مراد ابنای زمانه نصیحت
پذیر اولمدقلرن اشعاردر ناخلف یرامز فرزند معناسنه در • از خم ابروی
توام هیچ گشایشی نشد • سنک ابروک خمندن بکا هیچ بر گشایش اولمدی • وه
که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف • وه که بو اکری خیالده یعنی حصولی میسر
اولمیان فکرده عمر عزیز تلف اولدی مراد عیب ... متمتع اولدیغی بیان در •
ابروی دوست کی شود دست کش من ضعیف • دوستک ابرویی نجه

بن ضعیفک دست کیری اولور یعنی اکرچه الم ایرشور • کس نزد ویست ز ازین کمان تیر
مراد بر هدف • که بو کماندن مراد تیر لیشانه اورمش در مراد عیب نهونک
حقیقتنه کمه واصل اولدی دیکر • من بخیال زاهدی کوشه نشین وطرفه انک •
بنم زاهدی خیالی ایله کوشه نشینم وعجب اوکه • غنچه را زهر طرف میزنند بچنگ و
دف • بر غنچه هر طرف دن چنگ ودف ایله بنم چولی اوررلر مراد بر عاشقی کمز وسنی
مرشدلره ترغیب اتدوکی اشعاردر • بیخبرند زاهدان نقش بخوان ولاتقل • زاهدلر اسرار
عشق دن بیخبرلردر نقش اوقو و دیمه • مست ریاست محتسب باده بده ولاتخف •
محتسب ریا به مست در شراب ویر خوف اتمه مراد علما وزهاد اسرار عشق دن بیخبر
ایدوکی بیان در نقش بخوان دن مراد بر سوزی ظاهری اوزره قو مراد زاهدکی عاشق ایله
دیکر • صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه میخورد • شهرک صوفیسی کور که شبهه لقمه
سنی نجه یر • پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف • اول علفی خوش حیوانک
قوسقنی اوزون اولسون مراد شبهات دنه پرهیزی اولمین حیوان مشابه سنده اولدیغی
اشعاردر پاردمش دراز باد حیوانیتی زیاده اولسون معناسنه در • حافظ اگر قدم زنی
در ره خاندان عشق • ای حافظ اکر عشق خاندانی یولنه قدم اورماسن • بدرقه
رهت شود همت شحنه نجف • نجف حاکمنک همتی سنک یولکه قولاغوز اولور شحنه
نجف دن مراد حضرت علی در که سلسله نک اکثری اکه ایرشور مراد صدق ایله سلوک ایدنه
حضرت علی دن مدد ایرشور دیکر بیت اصبحت وابرقت یا نفحة النجف
بحر شمار رمز قد [illegible] جان بکف • حرف القاف • مقام امن ومی بیغش ورفیق
شفیق • مقام امن وصافی شراب ومشفق رفیق • گرت مدام میسر شود زهی
توفیق • اگر بو حال سکا دایم میسر اوله زهی توفیق مقام امن دن مراد وسوسه
شیطان دن خوف اولمیه دیکر می بیغش دن مراد عشق در رفیق شفیق دن مراد مرشددر

جهان

جهان وکار جهان جمله هیچ در هیچست • جهان وجهانک ایشی هیچ ایچنده هیچ در •
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق • بیک کره بن بو نکته یی تحقیق ایتدم • بما
معنی اوزره فرصت شمر غنیمت وقت • بر ساعتکی وقت غنیمتی فرصت صای •
که در کمینکه عمرند قاطعان طریق • زیرا عمرک کمینکاهنده یول کسیجیلر واردر مراد وقتی
فوت اتمکه تنبیه در • سکش عمر ضایع بافسوس وحیف • که فرصت عزیز است
والوقت سیف • دریغ ودرد که تا این زمان ندانستم • دریغ ودرد که بو زمانه
دکن بیلمدم • که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق • که سعادتک کیمیاسی رفیق ایدی
رفیق ایدی • بیا که توبه ز لعل نگار وخنده جام • کل که محبوبک لبندن
وجامک خنده سندن توبه • تصوریست که عقلش نمی کند تصدیق • بر تصوردر که
عقل انی تصدیق ایلمز خنده جام دن مراد جامک شراب ایله پر اولمسی در واندن مراد
عشق الهی در • ملاحتی که تراد چه زنخدانست • شول ملاحت که سنک زنخدانک
چاهنده در • بکنه آن نرسد صد هزار فکر عمیق • یوز بیک عمیق فکر انک کنهنه ایرشمز
مراد حقیقت ذاته متعلق بیتدر اولدیغنی بیان در • کی [illegible] اهل دلی تا کند دلالت
خیر • بر اهل دل قنده در که خیره دلالت ایده • که تا بدو دست بشر دیم ره بهیچ
اگرچه موی میانت بچون منی ندهند حق
طریق • سنک موی کبی انجه بیلانک بر هیچیله ایرشمز • خوشست خاطرم از فکر این
خیال دقیق • بو دقیق خیالک فکریله خاطرم خوشدر موی میان دن مراد
غوامض اسراردر • اگر برنگ عقیقست اشک من چه عجب • اگر بنم کوزم
یاشی عقیق رنکنده ایسه نه عجب • که مهر خاتم چشمست همچو عقیق • زیرا
بنم چشمم خاتمنک مهری عقیق کبی در یعنی چشمم پرخون در بعض نسخه ده مصراع
ثانی بویله واقع اولمشدر • که مهر خاتم چشمم لبیست همچو عقیق • زیرا
بنم چشمم خاتمنک مهری عقیق کبی قیرمزی بر لب در مراد کلام الهی نکته [illegible]

قان اغلدغنی بیان در • بخندم گفت که حافظ غلام طبع توام • خشنع اوله ایتدی ای حافظ
سنک طبعکک غلامیم • ببین که تا بچه حدّم همی کند تحمیق • کورکه بنی نه حدده تحمیق
ایدر کنش لطفنک حافظه حدّ شد در • وله ایضا • زبان خامه ندارد سر بیان فراق
قلمک دیلی فراق بیانی باشنی طوتماز یعنی قادر دکلدر • وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق
فراق • یوخسه سکا فراق داستاننک شرحنی ویررم یعنی دیر ایدم مراد الآم فراق
قابل بیان دکل ایدوکن بیان در • رفیق خیل خیالیم و همرکاب شکیب • خیلی
عسکرنک رفیقی ایز و صبر ایله هم رکابز • قرین آتش هجران و هم قران فراق
هجران آتشنه قرینز و فراقه مصاحبز • دریغ مدت عمرم که بر امید وصال
حیف عمرم زمانه که وصال امیدی اوزره بو وجه دخی جایز در • دریغ عمرم زمانی
بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق • باشه ایرشدی و فراق زمانی باشه کلمدی
سری که بر سر گردون به فخر می سودم • بر باشی که فخر ایله فلک باشنی اوزره سوروردم
براستانه که نهادم بر آستان فراق • راست لر صحیحون که فراق آستانی اوزره
قودم مراد عالم بسط و فسحتدن قبض عالم تبضه ایرشدوکن بیان در • چگونه
باز کنم بال در هوای وصال • وصال هواسنده نیجه قناد اچم • که ریخت مرغ
دلم پر در آشیان فراق • که کوکلم مرغی فراق یواسنده قنادلی دوکدی مراد
وصاله استعداد قالمدغنی اشعار در • چگونه دعوی وصلت کنم بجان که شدست
جان ایله سنک وصالک دعوسنی نیجه ایدیم که اولمشدر • دلم وکیل قضا و تنم ضمان
فراق • کوکلم قضایه وکیل و جسمم فراقه ضامن مراد بونلر کندونک اوزرنه
مستولی اولدیغنی اشعار در • ز شوق یار دلم سوخت کباب و دور از یار • یارک
شوقندن کوکلم کباب اولدی و یاردن ایراق • مدام خون جگر میخورم زخوان
فراق • سر فراق سفره سندن دایم جگر قانی ایچرم • بتنا بست زخون

جگر

جگر پیاله ما • در هم نخست چنین شد مگر حواله ما • کنون چه چاره که در بحر غم بگردابی
شدی نه چاره که غم دریاسنده بر گردابه دوشدی • فتاد زورق صبرم ز بادبان فراق
صبرم زورقی فراق بادبانندن دوشدی یعنی صبره مجال قالمدی فتاد لفظنک معناسی مصراع
اولده ایدی اولدیغی سهولت محضه اجون • بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود • چوق قالمدی
که عمر کشتیسی غرقه اوله • ز موج شوق تو در بحر بیکران فراق • سنک شوقنک موجندن
فراقک کنارسز دریاسنده مراد کثرت شوقنی مهلک ایدوکن بیان در • فلک چو دید سرم
را اسیر چنبر عشق • فلک چونکه بنم باشمی عشق چنبرینه اسیر کوردی • ببست گردن صبرم
بر ریسمان فراق • فراق ایپی ایله صبرم بوینینی بغلدی • فراق و هجر که آورد در جهان
یارب • فراق و هجری عجب جهانه کیم کتوردی • که روی هجر سیه باد و خانمان فراق
که هجرک یوزی و فراقک خانمانی سیاه اولسون • بپای شوق گر این ره بسر شدی
حافظ • اگر بو یول شوق ایاغی ایله نهایت بولیدی ای حافظ • بدست هجر ندادی
کسی عنان فراق • هر کسه فراقک عنانینی هجرک النه ویرمز ایدی • وله ایضا
کسی مباد چو من خسته مبتلای فراق • بن خسته کبی هر کسه فراقه مبتلا اولمسون • که
عمر من همه بگذشت در بلای فراق • که بنم عمرم دخی کلی فراق بلاسنده کچدی •
اگر بدست من افتد فراق را بکشم • اگر بنم اله دوشسه فراقی دپلیم • ز هجر دود دیده
دهم باز خون بهای فراق • که دخی اکی کوزمدن فراقک خون بهاسنی ویرهیم • غریب
و عاشق و بیدل فقیر و سرگردان • غریب و عاشق و بیدل فقیر حیرانم • کشیده محنت
ایام و داغهای فراق • ایام محنتی و فراق داغلرینی چکمشم • بگیر روزم چکنم حال
دل گرانگوینم • تنده کیدرم نیجه ایدم کوکل حالنی کیمه دیم • بگیر روزم چکنم حال دل
که داد من بستاند دهد سزای فراق • که بنم دادیمی اله فراقه لایقنی ویره بعض
نسخه ده سزای نه جزا واقع اولمشدر مراد وصال جانانه وسیله اولیدر مرشد طلب

ایتمش در • فراق را بنوازی تو مبتلا ساز تم • فراق سنک فراقکه مبتلا ایدم • چنانکه خون
بچکاند زدیده‌ام پای فراقی • انجلینی که فراقک کوزلردن قان طاملدم • منت ازکی فراق ازکی
وهم زنکجا • بنی قتدن وفراق قتدن وغم قتدن • مکر بزاد فرا مادر از برای فراق • وار
ایسه مادرم بنی فراق ایچون طوغردی • بداغ عشق چو حافظ ازین جهت شب و روز •
عشق داغندن حافظ کبی بو سبب دن شب و روز • چو بلبلان سحری زنم نوای فراق •
سحر بلبللری کبی فراقه نوا ایتمش اوررم یعنی فراقدن زیاده فریاد و فغان ایدرم حرف
الکاف ای دل ریش مرا بالب تو حق نمک • ای کمه که بنم مجروح کوکلک سنک لبک ایله
نمک حقی واردر • حق نکه دار که من میروم والله معک • حق حفظ ایله که بن کیدرم الله
سنک ایله اولسون خطاب مرشده در • توی آن کوهر پاکیزه که در عالم قدس • سن اول
پاک پاکیزه‌سن که عالم قدسده • ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک • ملکک تسبیحی حاصلی سنک
ذکر خیرکدر خطاب ینه مرشده در مراد الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد
ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا حسبنجه مؤمنلر حقنده اولان استغفار و دعا
بیاندر خصوصا اشرف ناس ایچون که بو نوع مرشد مراددر • در خلوص منت از هست شکی
تجربه کن • بنم خلوصمده اکر سنک بر شکک وار ایسه تجربه ایله • کس عیار زر خالص
نشناسد چو محک • حالص التونک عیارینی کمسه محک کبی بلمز • کفته بودی که شوم
مست دو بوست بدهم • دیمش ایدک که مست اولم سکا ایکی بوسه ویرم • وعده
از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک • وعده حددن تجاوز ایتدی و بزه ایکی و نه بر کوزدی
مراد مرشدک علیای عشقدن کندوسنه فیض وعده سنه تأخیر واقع اولدغنی بیاندر •
بکشا پسته خندان و شکر ریزی کن • خنده ایدجی دهانکی آچ و شکر ریزلک ایله یعنی
سویله • خلق را از دهن خویش میندازبشک • خلقی کندو دهانکدن شکه آتمه خطاب
مرشده در • چرخ بر هم زنم ارغیر مرادم کردد • چرخی ییقارم اکر مرادم عکسنه

دونه

دونه • من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک • بن اول دکلم که چرخ فلکدن زبون
لق چکم مراد وصول مرامده فلکه اعتبار ایتیوب خدایه توکل ایتدوکن اشعاردر • چونکه
بر حافظ خویشتن نکذاری باری • چونکه ای کندو حافظی قتنه اوغراتمازسن
باری • ای رقیب از بر او یک دو قدم دورتر ک • ای رقیب انک قتندن براکی
قدم ایراق ریک رقیب دن مراد عامی در که مرشدی ایله کندو مابیننده اولان مصاحبه
مانعدر ولة ايضا اكر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک • اکر شراب ایچرایسک
خاکه اوزره بر جرعه صاچ • ازان کناه که نفعی رسد بغیر چه باک • اول کناهدن
که غیره بر نفع ایرشه نه باک مراد ان الحسنات یذهبن السیئات حسبنجه عشقی نوش
ایدرایسک باری انه ایچون محتاجلره رعایت ایله دیمکدر • برو بهرچه تو داری بخور
دریغ مخور • یوری هر نه که مالکسن یه و حیف یمه • که بی دریغ زند روزکار
تیغ هلاک • زیرا زمانه هلاک تیغنی دریغ و ترحم سز اورر • بخاک پای تو ای سرو
ناز پرور من • سنک خاک پایک حقیچون ای بنم نازایله بسلنمش سروم • که روز
واقعه پا وا مکیرم از سر خاک • که موت کونی بنم قبرمدن ایاغکی کرو طوتمه یعنی
مزارمه کل پا وا مکیر از سر خاکم تقدیرنده در که مکیر نهی حاضردر و اکه متصل
اولان میم ضمیر مفعول در ضمیرنا علاوه کلدر خطاب مرشده در • چه دوزخی چه بهشتی
چه آدمی چه ملک • جهنملو نه جنتلو نه آدمی نه ملک نه • بمذهب همه کفر
طریقتست امساک • دوکلی نک مذهبنده طریقت کفری در یعنی کفر تشابه
سنکدر مراد خست و امساک زیاده قبیح ایدوکن اشعاردر • مهندس فلکی
راه دیر ششجهتی • باری تعالی جهات سته منسوب اولن دیرک یولنی دیردی
مراد عالمدر • چنان ببست که ره نیست زیر دام مغاک • اویله باغلدی که
بنم طوراغی الته یول یوقدر یعنی اجل دن خلاص میسر دکل در مغاک چقور

کر بونده قیصر مراددر • قریب دختر رز طرفه یی آتدره عقل • دختر رزك صرفی
عقل بولنی عجب اورر دختر رز شراب معناسنه درکه بونده عشق الهی مراددر • متاع
تا بقیامت خراب طارم تاك • قیامته دکن آصمه چارطاغی خراب اولسون • برآه
بیکنه حافظ خوش از جهان رفتی • میخانه بولنه ای حافظ صبا بادن لطیف کتدك
دعای اهل دلت باد مونس دل پاك • اهل دلك دعاسی سنك پاك دلکه مونس
اولسون مراد عشق الهی الیه وفات ایتدکن و عشق الهی سببی ایله اهل دلك دعاسنه
استحقاقی اولدیغی بیان در ولا ایضا هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاك
بیك دشمن اکر بنم هلاکه قصد ایتسه لر • کرم تو دوستی از دشمنان ندارم باك • اکر سن
باکه دوست ایسك دشمنلردن باکم طوتمازم خطاب خدایه در • مرا امید وصال تو
زنده میدارد • سنك وصالك امیدی بنی دیری طوتر • وگرنه هر دمم از هجر
تست بیم هلاك • یوقسه سنك هجرکدن هر دم باکه هلاك خوفی واردر • نفس
نفس اکر از باد نشنوم بویت • نفس نفس اکر بادن سنك رایحه کی اشتمم
زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاك • زمان زمان غمدن کل کبی کریبانی
چاك ایدرم بو بیتده مراد نغمه وجانیه در باددن مراد فضل الهی در • رود بخواب
دو چشم از خیال تو هیهات • سنك خیالکدن اکی کوزم اویوری هیهات
یعنی اویوماز • بود صبور دل اندر فراق تو حاشاك • کوکل سنك فراقکدن
صبور اولوری حاشا یعنی اولماز • اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم • اکر سن
زخم اوره سن یکدر که غیری مرهم اوره • وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاك
وکر سن زهر ویره سن یکدر که غیری تریاك ویره بو غزلده واقع اولان
خطاب خدایه در • بضرب سیفك قتلی حیاتنا ابدا • سنك سیفك ضربی ایله
بنم قتلم بره حیات ابدی در • لان روحی قد طاب ان یکون فداك • زیرا

دو معنی واردر

تحقیق

تحقیق بنم روحم تحقیق لطیف اولدی که سکا فدا اوله مراد تیغ عشق ایله فنسی
هلاك ایتمك ابدی حیاته سبب اولور دیکدر • عنان مپیچ که گر میزنی بشمشیرم
عنانکی چویرمه یعنی بندن اعراض ایتمه زیرا اکر بنی تیغ ایله اورر ایسك • سپر کنم سر و
دست ندارم از فتراك • باشمی سپر ایدرم و سنك فتراککدن الی چکمزم مراد جمیع
بر وجهله خدادن جدا اولمغه رضا کوسترمدکمی بیان در • ترا چنانکه توئی هر نظر کجا
بیند • انجلینی کرسن نی اهل نظر نه کورور • بقدر بینش خود هر کسی کند ادراك
هر کمسه کندو کوزینی مقدار ادراك ایدر مراد ذات باری نك کنهی ایله ادراکی میسر اولمدیغنی
بیان در • نه ادراك در کنه ذاتش رسد • نه فکرت بقعر صفاتش رسد
بچشم خلق عزیزان زمان شود حافظ • خلقك کوزنده حافظ اول زمان عزیز اولور
که بر در تو نهد روی مسکنت بر خاك • که سنك قپوکی اوزره مسکنت یوزنی خاکه
قویه حرف اللام اگر بکوی تو باشد مرا مجال وصول • اکر سنك محله که باکه وصول
مجالی اوله • رسد بدولت وصل تو کار من باصول • سنك وصلك دولتنه بنم
ایشم اصوله ایرشور مراد قرب خدا جمیع مرادك حصولنه سبب اولور دیکدر خطاب
خدایه در • قرار برده ز من آن دو سنبل رعنا • اول اکی رعنا سنبل بندن
قراری الدیلر • فراغ برده ز من آن دو نرکس مکحول • اول ایکی سرمه لنمش
نرکس بندن فراغی الدی مراد غیب هویت و اسرار الهیه تاثیر ذات و صفات
بنی بی صبر و بی قرار ایلدیلر دیکدر • چو دل ز جوهر مهر تو صیقلی دارد • چون
کوکل سنك محبتك جوهرندن صیقل طوته • بود ز زنک
حوادث بهر آینه مصقول • حوادث پاسندن البته مصقول اولور مراد
عشق الهی اولان دلده محبت ماسوی اولماز دیکدر • من شکسته بدحال را
زندگی باتم • بن حال شکسته حیات بولورم • در آن نفس که بتیغ غمت شوم

مهربونلق محبت معناسنه در

مقتول • اول نفسده که سنک غمک تیغی ایله مقتول اولیم خطاب خدایه در • چه جرم کرده
ام ای بجان و دل بحضرت تو • ای جان و دل سنک حضورکده نه کناه ایلدم • که طاعت
بصد ای دل نمی شود مقبول • که بن عاشقک طاعتی مقبول اولماز مراد طاعتی لحقه لایق
کورمدکی بیان در • چو بر در تو منِ بی نوای بی زر و زور • چون سنک قپوک اوزره
بن زرسز و زورسز بی نوا • بهیچ باب ندارم رهِ خروج و دخول • بهیچ باب ایله خروج
و دخول یولنی طوتمازم یعنی چه نکه سنک قپکده قرار ایتدم بو قدر • کجا روم چه کنم چون ز غم بتنگ
بچاره کنم • قنده کیدرم بیلیم نیجه دیرلیم نه چاره ایدم • که کشته ام ز غم و جور روزگار
ملول • که روزکارک غم و جورندن ملول اولمشم • خرابتر ز دل من غم تو جائی نیافت
سنک غمک بنم دلمدن خراب یر بولمدی • که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول • که
بنم تنک دلمده نزول قرارکاهین دوزدی مراد عشق الهی دلک خرابه قرار ایدوکن بیان
در • بدرد عشق بساز و خموش شو حافظ • عشق دردی ایله یکجن و خاموش اول ای حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول • اهل عقول قتنده عشق رمزلرنی فاش ایلمه
وله ایضا بعهد گل شدم از توبه شراب خجل • کل زماننده شراب توبه سندن
خجل اولدم • که کس مباد ز کردار ناصواب خجل • کیمسه ناصواب فعلدن خجل
اولمسون مراد ملکا سنه زماننده عشقدن فراغت ایتمک سبب خجالت ایدوکن
بیان در • صلاح من همه دام رهست و من زین بحث • بنم صلاحم دوکلی دام
راه در و بن بو بحثدن • نیم ز شاهد و ساقی بهیچ باب خجل • شاهد و ساقی
دن هیچ بر جهتله خجل دکلم شاهدن مراد خدا در ساقیدن مراد مرشددر • ز خون که
رفت شب دوش از سراچه چشم • قاندن که دونکیجه چشم سراچه سندن
جریان ایتدی • شدیم در نظر رهروان خواب خجل • خواب شب رهروان نک
نظرنده خجل اولدق مراد کثرت بکادن خواب کورمدکن بیان در شب رواندن

عهد بونده زمان معناسنده در

مراد

مراد خراب در بعض نسخه ده سراچه یرنه دریچه واقع اولمش در • تو خود چه دلبری
ز آفتاب و شکر خدا • سن آفتابدن خوب رویرکسن و خدایه شکر
که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل • که سندن آفتابک یوزنده خجل دکلم
زیرا انسان آفتابدن خوبدر کما قال لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بو که
شاهد در خطاب جمهوره • بتو که باز پرسد گنه ز خلق کریم • اولدکه یار یعنی
خدا کریم خلقندن کناهی صورمیه • که از سؤال ملولیم و از جواب خجل • زیرا
سؤالدن ملول و جوابدن خجلز • ز رخ از جناب تو جائی دکر نتافته ام سنک
جنابکدن برغیری یره یوز چویرمشم • نیم بیاری توفیق ازین جناب خجل
توفیق الهی معاونتی ایله بو جنابدن خجل دکلم مراد جمیع خصوص توجهی خدایه
اولدیغن بیان در • چرا بزیر لب جام زهر خنده زنند • نیچون جامک لبی التنده
زهرخنده اورر • اگر نه از لب لعل تو شد شراب خجل • اگر شراب سنک قرمزی
لبکدن خجل اولدی ایسه زهرخنده اضطراب و غضب و خجالت قتنده اولان
خنده یه دیرلر استعمال در خطاب خدایه در • روا نشست مرا نرگس تو از فکندن سر
در پیش • اوادرست نرگس اگر باشنی اوکنه براقدی ایسه • که شد ز شیوه آن
چشم پر عتاب خجل • زیرا اول زیاده عتابلو چشمک شیوه سندن خجل اولدی • نقاب
ظلمت ازان بست آب خضر که گشت • آب حیات اول سببدن ظلمتده پنهان اولدی
ز طبع حافظ و این شعر همچو آب خجل • زیرا حافظک طبعندن و بو آب کبی لطیف
شعردن خجل اولدی که کثرت لطافتک معناسی مصراع ثانیه قید اولندی سهولت اچون
ازان نهفته رخ خویش در حجاب صدف • اول سببدن کندو یوزنی صدف پرده
سنده ستر ایتمش در • که شد ز لولوی نظمم در خوشاب خجل • زیرا بنم لولوء بکزر
نظمیمدن نازک در خجل اولدی مراد کندو شعرنک لطیف درندن ترجیح در **وله ایضا**

ای رخت چون خلد ولعلت سلسبیل • ای جانان کرخک جنت ولبک سلسبیل کبی در
سلسبیلت کرده جان ودل سبیل • سلسبیل سکا جان ودلی سبیل الملسدر خطاب
خدایه در • سبزپوشان خطت در کرد لبت • سنک خطکک سبزپوشلری لبک چوره
سنده • همچو مورانند کرد سلسبیل • سلسبیلک اطرافنده مورلر کبی در خط دن مراد
جناب کبریا در سبزپوشان خطکک وصفی در که مراد جناب کبریایه ضیا وتغییر عارض
اولمدغی اشعار در زیرا سبز ذکری طراوت ولطافت دن کنایت در لب دن مراد صنعت
کلام در خطاب خدایه در سبزپوشان دن مراد ملائکه اولموح احتمال خفی در زیرا سبز
پوشان بو معنایه کوره خطک عنبری کرکدر • یارب این آتش که در جان منست
یادبی بو آتش که بنم جانمده در • سرد کن زانسان که کردی بر خلیل • سرد ایله
انکی دن که خلیل اوزره ایلدک آتش دن مراد بونده هوا وهوس اولمق دوشنی در
مخالفی یازم مجال ای دوستان • بن مجال مخالفه در دکلم ای دوستلر • زانکه دارد
او جمالی بس جمیل • زیرا او زیاده جمیل در جمال ظهور مراد تجلی ذاته طاقت کتور
مدکن بیان در جمال بو نوع چهره معناسنه در • پای ما لنگست ومنزل بس بعید
بزم ایاغمز لنکدر ومنزل زیاده اوزاقدر • دست ما کوته وخرما بر نخیل
بزم المز قصه در وخرما اغاج اوزره در مراد جناب قدسی زیاده اراق وسلوکمز
تمام قدرت یوق وفیض الهی نک حصولی زیاده صعوبت اوزره وبزده اکا استعداد
یوق دیمکدر • ناوک چشمت تو در هر گوشه • سنک چشمکک ناوکی هر گوشه ده
ناوک دن مراد مژکان در • همچو من افتاده وارد صد قتیل • بن افتاده کبی یوز
مقتول ظهور مراد غیب هویت شهیدلرنک کثرتی بیان در • حافظ از سرپنجهٔ عشق
نگار • حافظ نگارک یعنی خدانک عشقی سرپنجه سندن • همچو مور افتاده شد در
پای پیل • فیلک ایاغنه دوشمش مور کبی اولدی • شاه عالم را بقا و عز و ناز

شاه عالم بقا وعز وناز اولسون • باد و هر چیزی که خواهد زین قبیل • وهر نه که
بونک کبی دن استر باد لفظنک معناسی مصراع اوله قید اولنمی سهولت ایچون
ده روان عشق ساکن باشد دلیل • سالک زمره عشق الهی دلیلسز
آب چشم اندر رهش کردم سبیل • کوز یاشنی انک یولنده سبیل ایتدم • موج
اشک ما کی آرد در حساب • بزم کوز یاشمزک موجنی حسابه کتورر • انکه کشتی را
کند بر خون قتیل • اول که مقتولک قانی اوزره کشتی سوردی مراد حق تعالی نک کمال
استغناسنی بیان در قصه نوح اشارتدر طریق الیم • اختیاری نیست بر ناجی بر
حق • بنم بدنام بنم اختیاری وکلدر • ضلنی فی العشق من یهدی السبیل عشقده
بنی اضلال ایدی هادی سبیل اولان خدا مراد جمیع افعال واحوالده تصرف وحکم
خدانک دست قدرتنده اولدیغی بیان در ضلّ بوندن اضلّ معناسنه در که فی العلم
تعدیه ایدر • آتش عشق بتان بر خود مزن • خوبلرک عشقی آتشی کندوکه اوره
یا بر آتش خوش گذر کن چون خلیل • یا حضرت ابراهیم کبی آتشی اوزره خوش
کذر ایله مراد عشقی اختیار ایدر ایسک ریاضت مشقتی قبول ایله دیمکدر بتان دن
مراد مرشدلر اولمق روشن در • یا بنه بر خود که مقصد کم کنی • یا مقصد تبیل که مقصد
بتورسن • یا منه پا اندرین راه بی دلیل • یا بو یوله دلیلسز سلوک ایتمه مراد
الدلیل ثم السبیل حسبجه در آه عشقده مرشدسز سلوک ایتمه دیمکدر • یاد بوم
بیابانات یاد کن • یا فیل یابان ارک عادتلری یاد طوت • یا مرو همره دوستان
بابا دو پیل • یا فیل یادی ایله همره دوستان کتمه مراد هر شئنک لوازمنی کوزت
اول نسنه یه شروع ایله دیمکدر • بی می و مطرب بفردوسم مخوان • بی می ومطرب
بنی فردوسه دعوت ایتمه • راحتی فی الراح لا فی السلسبیل • بنم راحتم
شرابده در سلسبیلده دکلدر مراد عشق الهی یا جنت دن ترجیح ایلدوکن اشعار در

یا مکش بر چهره نیل عاشقی • یا یوزک اوزره عاشقلق نیلنی چکمه یعنی عاشق اولمه
یا فرو بر جامهٔ تقوی به نیل • یا تقوی جامه سنی نیله باتور مصراع اولده اولان نیل
چوبیت معناسنه در مصراع ثانیده اولان نیل رنگی چوبیت معناسنه اولمغه روشن در مصرعده
اولان مهجور اولمقدن مراد عشق الیی قبول ایدنه ملامتدن خلاص میسره کلمیدوکن
بیان در بعض نسخه ده مکش بر نه بکش واقع اولمشدر اما اول محله اولی در • حافظا گر
معنی داری بیار • ای حافظ اگر معنی طوتر ایسک کتور • ورنه دعوی نیست بغیر از
قال و قیل • یوخسه دعوای قال و قیل دن غیری دکلدر یعنی اعتبار حاله در قیل و قاله
دکلدر ولـه ایضا خوش خبر باشی ای نسیم شمال • خوش خبرلو باشسن ای نسیم
شمال • که بما میرسد زمان وصال • که بزه وصال زمانی ایرشور مراد نفحهٔ رحمانیه یی
ملح در که سبب وصال در نسیم شمال دن مراد فضل الهی در • یا برید الحمی حماک الله
ای قوریک پیکی الله سنی حفظ ایلسون • مرحبا مرحبا تعال تعال • مرحبا مرحبا کل کل
حمی قوروی معناسنه در که بوندن جناب قدس مراد در برید پیک معناسنه در که بوندن
نفحهٔ رحمانیه مراد در عربک عادتی در که محبوبه سنک حرمنی قوروی یه تشبیه ایدرلر نته کم
کلستاننده بوکه دلالت ایدر بر عربی بیت واقع اولمشدر • بیت • ما قرن ذکر الحمی
بمسمعی • لو سمعت ورق الحمی صاحت معی • حال سلمی و من بذی سلم • سلمی بکا ذی
سلم ده اولانک حالی ندر • اینما جیراننا وکیف الحال • بزم قوکشیلرمز قنده در وانلرک حالی
نجه در مراد معشوق حقیقی ده وانده اولان یاران دن استفسار در که انلر دار بقایه رحلت
ایتمشلر در نته کم بو بیت آنی مشعر در • عرصهٔ بزمگاه خالی ماند • بزمگاه عرصه سی خالی
قالدی • از حریفان و رطل مالا مال • عاشقلردن و طلو قدح دن مراد عاشق و عشق
دن ماعدا عالم خالی قالدیغنی اشعار در • عفت الدار بعد عافیة • دار خراب و محو اولدی
معمور اولدقدن صکره • فاسئلوا حالها عن الاطلال • دارک حالنی طللردن صورکز

شمال فتح شینی ایله در
کسر شینی ایله غلط در

دار مونث سماعی در

دار مونث سماعی در انکیچون مونث ضمیر ارجاع اتمشدر اطلال جمع طلل در
کر خراب اولمش خانه نک اثری در • سایه افکند حالیا شب هجر • فراق کیجه سی ظاهر
اولدی • تا چه بازند شب روان خیال • خیال شب رولری عجب نه ظهوره کتوررلر
مراد فراقدن وصال امید لندکنی بیان در • قصة العشق لا انفصام لها • عشق قصه
سنه انقطاع و انتها یوق در • فصمت ههنا لسان مقال • لسان مقال بوندن منقطع
اولدی مراد احوال عشق لسان مقال ایله بیان اولنماز دیمکدر • بیت • چون نخل نمی
شود سخن مشکلات عشق • در حیرتم که حافظ هیچ قیل و قال چیست • ترک ما
سوی کس نمی نکرد • بزم دلبرمز کمسه جانبنه نظر ایلمز • آه ازین کبریا و جاه و جلال
آه بو کبریا و جاه و جلال دن مراد حقک عظمت و جلالنی بیان در • فی کمال الجمال
نلت منی • حسن کمالنده ارزولره ایرشدک یعنی زیاده خوب اولدک • حرّک
الله عنک عین کمال • الله سندن کمال عینی دفع ایلسون زیرا کماله چشم دن ضرر
ایرشور بو معنی دن قطع نظر کمال بر چشم کسنک نامی در دیرلر • حافظا عشق
و صابری تا چند • ای حافظ عشق و صابرلک نجه یه دکن • ناله عاشقان خوش است
بنال • عاشقلرک ناله سی خوشدر انکله • ولـه ایضا • ای بروزه دلم تر ا تو برین
شکل و شمایل • ای کوکلی بو شکل و شمایل ایله التمش کیمسه • بر و ای کشت نیست
جهانی بتو مایل • جهان خلقی سکا مایل سکا که نکریا یوقدر مراد خدا انک کمال استغنا
سنی بیان در شکل و شمایل ذکری محبوبه تشبیه مناسبتی ایله در و الا خدا شکل دن
منزه در • که آه کشم از دل و که بیتر تو ای جان • که دلدن آه و کاه سنک
بیتر کاچکرم ای جان • پیش تو چه کویم که چها میکشم از دل • سنک حضورکده
نه دیم که دلدن نلر چکرم خطاب خدایه در • بیت • میکشم پیکان زدل آه از
جگر • تا هجوز دست تو اینها میکشم • وصف لب لعل تو چه کویم بر تبیان

سنك قمرمري ايلك وصفني رقيب لره نه ديم • نيكو نبود معتي زنكين بر جاهل •
جاهل قتنده رنكين معني ايو اولمازمراد عوامه اسرار عشقي دن سوز ايلك معقول دكلدر
ايدوكن بيان در • هر روز چو حسنت زد كر روز فزونست • چونكه هركون سنك جنك
غيري كوندن زياده در • متر انتوان كرد برو يي تو مقابل • ماهي سنك يوزكه مقابل
ايلمك اولماز خطاب خدايه در روز بروز حسنك زياده اولمسي مصنوع جديد اعتباري
ايله در • دل بردي و جان و همت نتم چه فرستي • كوكل الدك وسكا جان ويره‌يم
غمي نه كونه‌ررسن • چون نيك غمبينم چه حاجت شفا جنل • جونكه زياده غمناكم
حاصله نه احتياج زيرا غم اصلا احتياج يوقدر حاصل حاصل ايدي عنانسنه
اسم فاعل در • حافظ چو تو پا در حرم عشق نهادي • اي حافظ چونكه سن عشق
حرمنه قدم قودك • در دامن او دست زن و از همه بگسل • انك دامنه الي اور
وجميعي سندن كسل مراد عاشقه حقدن غيري يه تعلق لايق دكلدر ديمكدر ولـه ايضا
بسحر چشم تو اي لعبت خجسته خصال • سنك چشمك سحري چنچون اي خوي لري مقبول
محبوب • بزير خط تو اي آيت همايون فال • سنك خطك رمزي چنچون اي مبارك
فالو آيت خطاب خدايه در سحر چشم دن مراد تاثيرات ذات در خجسته خصال دركه
جميع خوي لري لطيف وخوب در رمز لطيفك خطادن مراد جناب كبريايه منسوب اولان
رموز واسرار در • بشوربش نقل تو اي آب زندكاني من • سنك لذيذ لبك چنچون
اي بنم آب حياتم • برنك و بوي تو اي نو بهار حسن و جمال • سنك رنك و بويكي
چنچون اي حسن وجمال نو بهاري بيت دن مراد كلام حقه وانتاره تشم در • بگرد
راه تو يعني كه سايه يان اميد • سنك يولكك توزي چنچون يعني كم اميد سايه‌ياني در
بخاك پاي تو يعني كه رشك آب زلال • سنك خاك پايك چنچون يعني كه آب زلالك
رشكي در مراد دراه صفح اولان رحمتي رحمت علا اتدوكن بيان در • بجلوه هاي

زنان ام حاصل او

كبك كلكلك

تو چون شيوه هاي رفتن كبك • كبك كبي رفتارده اولان شيوه لركبي اولان جلوه لرچنچون
بغمزه هاي تو چون عشوه هاي چشم غزال • غزال چشمنده اولان عشوه لر كبي اولان غمزه لر
چنچون مراد تجليات الهيه يه ورموز ربانيه يه تشم در • بطيب خلق تو و نفحه شمامه
صبح • سنك لطيف خلقك وصبح شمامه سنك رايحه سي چنچون • ببوي زلف تو و نكهت
نسيم شمال • سنك زلفك رايحه سي ونسيم شمالك رايحه سي چنچون مراد اخلاق الهيه يه قسم
كه شمامه صبح نفحه سيدر واسرار الهيه رايحه سنه قسم در كه نفحه رحمانيه در • بآن عقيق كه
مار انست مهر خاتم چشم • اول عقيق چنچون كه بزم كوزمزه خاتمك مهري در • بآن كهر كه
نثار انست در درج مقال • اول كهر چنچون كه سزك مقال درجك دري در • بآن صحيفه
عارض كه كشت كلشن عقل • اول عارضك صحيفه سي چنچون كه عقل كلشني اولدي •
بآن حديقه بينش كه شد مقام خيال • اول چشم حديقه سي چنچون كه خيال مقامي اولدي
مراد مشاهدات الهيه يه قسم در • كه در رضاي تو كافظ كر التفات كني • كه سنك
رضاكده اكر حافظه التفات ايدرسن • بعمر باز نماند چه جاي مال و منال • عمره
كرد قالمز يعني عمرني سنك يولكده صرف ايدر نه مال و منال ميرايا در مراد حقدن عين
عنايت ايله التفات طلب ايتمكدر ولـه ايضا دارا جهانا نصرت دين خسرو
كامل • جهانك حاكمي و دينك ناصري كامل خسرو • يحيي بن مظفر ملك عالم عادل
مظفر اوغلي يحيي كه عادل عالم ملك در بو اوج كلمه يحيي نك صفتي اولمق روشن در
مظفرك صفتي اولمقده نصرت بولنمق مصدر معني فاعل در • اي در كه اسلام پناه
تو كشاده • اي پادشاه كه سنك اسلام پناه دركاهك آچمش در • بر روي جهان
روزنه جان و دردل • جهانك يوزنه جان پنجره سني وكوكل قپوسني مراد پادشاهك
خلقه اتدوكي كرم وعدل ايليان در • تعظيم تو بر جان وجود واجب ولازم •
جان وجود اوزره سنك تعظيمك واجب ولازم در • انعام تو بر كون ومكان

درج حقه

پناه وصف ...

فایض وشامل ● سنک انعامک کون ومکانه فایض وشامل در ● روز ازل از کلک
تو یک قطره سیاهی ● روز ازلده سنک قلمکدن بر قطره مرکب ● بر روی مه ا
افتاد که شد حل مسائل ● ماهک یوزی اوزره دوشدی که مسائل حل اولدی حل
بونده مصدر بمعنی فاعلدر بو سوزه پادشاه خطی حل اولدیغی اعتبار ایله درکه کویا انک
قلمندن دوشدی یا بر قطره سیاهیدن مراد ماهک یوزنده اولان سواددر که شبک
روزدن فرقی اولمسنه سبب اولمشدر ● خورشید چو آن خال سیه دید بدل گفت
افتاب چونکه اول سیاه خالی کوردی کوکلنه یعنی کندوسنه ایتدی ● ای کاج که من
بودمی آن هندوی مقبل ● ای کاشکه اول سعادتلو بنده بن اولیدم مراد پادشاهک
عذار رنگینی بیاندرکه خورشید دخی اکه بنده اولمغه جان ویرر ● شاها فلک از
بزم تو در رقص وسماعست ● ای پادشاه فلک سنک بزمکدن رقص وسماعده در ● دست
طرب از دامن این زمزمه مکسل ● بو زمزمه نک دامنندن شوق الکی اوزمه یعنی
ترک ایتمه مراد دور فلکک اکه اولان ساعاتی سن بیان در ● می نوش وجهان بخش
بخش که از زلف کمندت ● شراب ایچ وجهان بخشله زیرا سنک کمند زلفکدن ●
شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل ● دشمنک کردنی زنجیرلره کرفتار اولدی ● دور
فلکی یکسره بر منهج عدلست ● فلکه منسوب اولان دور بالکلیه عدل طریقی اوزره در ●
خوش باش که ظالم نبرد راه بمنزل ● خوش اول که ظالم منزل یولن التمز مراد پادشاهی
تسلیه در ● حافظ قلم شاه جهان مقسم رزقست ● ای حافظ شاه جهانک قلمی
مقسم رزقدر ● از بهر معیشت مکن اندیشهٔ باطل ● معیشتدن اوتری
باطل فکر ایتمه یعنی غم یمه ● وله ایضا ● شممت روح وداد وشممت برق وصال
بنا محبت روحنی قوقلدم ووصال برقنی کوردم ● بیا که بوی ترا میرم ای نسیم
شمال ● کل که سنک رایحه که جان ویررم ای شمال یلی بروح بونده خوش بوی

کاج کاشکی معناسنه

بدخواه دشمن ترکیبی

معناسنه در بوی شمالدن مراد نفحهٔ رحمانیه در که وصال جانانه وسیله در شممت
فعل ماضی نفس متکلم وحده در باب ثانیدن که عرب شام البرق دیر تحقیق
برق سحاب جانبنه نظر ایتسه که نه طرفه یغمور یاغدرر اما بونده مطلقا نظر معناسنه
در ● احادیا بجمال الحبیب قف وانزل ● ای حبیبک دوه لرینی ایر ایله سوریجی
قتلن وقون ● که نیست صبر جمیلم ز اشتیاق جمال ● که جمالک اشتیاقندن
بنم صبر جمیل یوقدر حادی دوه یی ایر ایله سورن شتربان در احادیاده همزه حرف
ندادر که منادی اقرب ایچوندر حادی انکله منصوب در نکره اولدیغندن جمال
کرجیم ایله جمع جمل در حادیا که بنهز ناقهٔ سلمی حدی یاکند ● یا بزر زرح فرتتیبا
تا ابتدایا کرد نه ● شکایت شب هجران فرو گذار ای دل ● فراق کیجه سنک شکایتنی
ترک ایله ای کوکل ● بشکر آنکه برافکند پرده روز وصال ● اول شکرانه که وصال
کونی ظاهر اولدی ● چو یار بر سر صلحست وعذر میخواهد ● چونکه یار صلح هوسی
اوزره در وعذر دیلر ● توان گذشت ز جور رقیب در همه حال ● دوکل حالده رقیبک
جورندن کچمک ممکندر ● بیا که پردهٔ گلریز هفتخانهٔ چشم ● کل که چشمک هفتخانه
سنک کلریز پرده سنی ● کشیده ایم بتحریر کارگاه خیال ● خیال کارکاهنک
تحریرنه چکمشز کانه بو خط نوع معناسنه در کلریز دیدکی قاناغلمقدن کنایتدر هفت
خانه دیمک ایله عینده اولان یدی طبقه یه اشارت ایدر بعض نسخده هفت
خانه واقع اولمشدر مغنی ده اکیسنک معناسی بردر مراد جانانک قدومنه منتظر ومترقب
اولدوغنی اظهاردر ● بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ ● تنک دلده سنک دهانک
تنک خیالندن غیری یوقدر ● که کس مباد چو من در پی خیال محال ● کیمسه بنم کبی
محال خیال طلبنده اولمسون ● ملال مصلحتی می نمایم از جانان ● جاناندن مصلحت
منسوب ملال کوستررم ● که کس بعمد نگیرد ز یار خویش ملال ● زیرا کمسه

ایله کند و جانندن ملالی کوسترمز مراد خلق تغلیط ایچون جانان دن ملال اظهار ایتدوکن
بیان در جانان دن مراد باری تعالی در • بیت • تنکم که زدی بر سر کالای جفتی نیست
لیلی نتکلف نکند کاسه مجنون • تحصیل عشق نوشنر حافظ غریب ولی • غریب
حافظ نسک عشقک معقول اولدی اما • بنجاکی کا گذری کن که خون ناحق حلال
بزم قبر مرز • بر مرور ایله که سکا بزم قانمز حلال اولسون مراد جانانک جمال تجلیسی
خون بها طلب ایتدوکن بیان در • ومن الصبا • هر نکته که گفتم در وصف آن شمایل
اول شمایل وصفنده هر نکته که ایتدم • هر کو شنید گفت لله در قائل • مراد اول
نکته که ایشتدی قائلک اجر و عوضی الله ایچون در دیدی یعنی الله دن غیری انک عوضی
اینکه قادر اولمز بو سوز زیاده مدح محلنده استعمال اولنور و هر شیئده استعمال جایز در
لله دره فارس ولله دره ناظمها کبی • بیت • هر که در نا نظم جامی دید • گفت لله
دره ناظمها در فتح دال و تشدید را ایله سوت معناسنه در که عرب اندن چوق فائده
حاصل ایتدوکندن او تری اجر و عوض معناسنه استعمال ایدر شمایل اخلاق معناسنه در
که خودی شمال در مراد اوصاف الهیه ده واقع اولان کلماتی مدح در شمایلدن مراد
بو ندع صاحب لفظنک حذف الیه باری تعالی در که تقدیری بویله در در وصف صاحب آن
شمایل • گفتم که کی ببخشی بر جان ناتوانم • ایتدم که نه ضعیف جانمه تحنن و ترحم
ایدرسن • گفت آن زمان که نبود جان در میانه حائل • جان ایتدی اول زمان که جانک
اورتاده حائل و مانع اولمیه مراد قرب جانان عاشقه وجودی افنا ایتدکدن
صکره حاصل اولدیغنی بیان در خطاب خدایه در • تحصیل عشق و رندی آسان
نمود اول • عشق و رندلک تحصیلی اول آسان کورندی • جانم بسوخت آخر
در کسب این فضایل • بو فضیلت لری کسبنده آخر جانم یاندی مراد عشق الهی نکه
و طاعتده اخلاصک حصولی زیاده صعوبتلو اوزره ایدوکن اشعار در • حلاج بر سر

دارا این نکته خوشش بر آیند • حلاج دارا عاجی اوزره بو نکته یی لطیف ایرلدی
یعنی بویله دیدی • از شافعی مپرسید امثال این مسائل • بو منوالک امثالنی
شافعی دن صورمکز مراد اهل شریعت ارباب طریقت احوالنی و اصحاب حقیقت اسرارینی
فهم ایتمزلر دیمکدر حلاج شافعی مذهب در اول سبب دن از شافعی مپرسید دیدی
دل داده ام بیاری شوخی کشی نگاری • بر محبوبه کوکل ویرمشم که بر شوخ هر ناز کیم
نکاردر • مرضیة السجایا محمودة الخصائل • عادتلری مرضیه خصلتلری محموده سجایا
جمع سجیه در که عادت معناسنه در خصائل جمع خصلت در که خوی معناسنه در یاردن
مراد باری تعالی در که خلق ده اولان اخلاق حمیده انک اخلاقندن بر شمه در شوخ و کش
و نکار ذکری زیاده حسن و لطافتدن کنایه در • در عین گوشه گیری بودم چو چشم
مستت • کوشه کیرلک عیننده سنک مست چشمک کبی ایدم • اکنون شدم چو مستان
بر ابروی تو مائل • سندی مستلر کبی سنک ابروکه مائل اولدم مراد اول غیب هویت دن غافل
ایدم اما شمدی اکا طالب اولدم دیمکدر • از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم
کوز یاشندن یوز کره نوح طوفانی کوردم • از لوح سینه نقشت هرگز نگشت
زائل • سینه لوحندن سنک نقشک هرگز زائل اولمدی خطاب خدایه در • در ذا که
در بر خود بارم ننواد و دلبر • درد اکه دلبر کندو قتنه بار که اجازت ویرمدی • چندان
که از جوانب انگیختم وسائل • اول قدر که جوانب دن وسیله لر بیدا ایلدم مراد
عنایت باری سز وصال میسر اولمدیغن اشعار در • ای دوست دست حافظ
تعویذ چشم زخمست • ای دوست حافظک الی حرز لو چشمک حمایل در • یارب به
که بینم آنرا در گردنت حمایل • عجب که ای سنک بو ینکده حمایل کوره میم مراد
عشقک باروح خطابی در که ای نفسک شر ندن خلاص انکسترم • حرف المیم
اگر بر خیزد از دستم که با دلدار بنشینم • اگر میسر اوله ایسه که دلدار ایلیم

اوستورم • ز جام وصل تی نوشم ز باغ عیش گل چینم • وصل جامندن شراب
الچیم عشق باغندن گل دیرم مراد وصول الی الله ایله حصول فیض طلبی در • شراب
تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد • صوفی سوز آجی شراب بنم بنیادیمی خراب اتمه
کرکدر • لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم • لبمی لبکم اوزره قوای ساقی
وجان شیرینمی آل مراد عشق الهی ده سلوک وریاضت مهلک ایدوکن بیان در • مگر
دیوانه خواهم شد که از عشقت شب تا روز • مگر دیوانه اولیسرم که سنک عشقکدن
کیجه کوندزه دک • سخن با ماه میگویم پری در خواب می بینم • ماه ایله سوزلشویرم و دوشده
پری کوریرم مراد خلاف عادت اولنمشنه لری کورمک علامت جنون ایدوکن بیان در
لبت شکر بمستان داد و چشمت می بمیخواران • سنک لبک مست لره شکر و میخوارلره
سنک چشمک شراب ویردی • منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم • بنم که زیاده
حرمان دن نه انک ایله ایم نه بونک ایله ایم مستان دن مراد منتهی عاشق لر درکه کلام
ربانی دن متمتع اولمشلردر میخواران دن مراد مبتدیلر درکه تأثیرات ذات دن متمتع
لر در • شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حور العین • رحلت کیجه سی هم دوشکدن
جنته کیدرم • اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم • اگر جان ویرمک وقتنده
شمع بالینم سن اولورسن خطاب خدایه در مراد اگر حالت نزعده تجلی جمال اوله حساب
و عذاب سز جنته کیدرم دیمکدر • چو هر خاکی که باد آورد فیضی برد از انعامت •
چون هر خاکی که باد کتوردی سنک انعامکدن بر فیض التدیه • ز حال بنده یاد آور که
خدمتگار دیرینم • بنده نک حالندن یاد ایله که قدیم خدمتکارکم خطاب مرشده در •
نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آمد • هرکه او بر نظم نقشی اوردی انک
کلامی مقبول کلمدی • تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم • عجب و لطیف
سکلکی بن طوترم زیرا اینم شاهینم چابکدر مراد بو شاعرک شعری مقبول اولیوب

کنونکه

مطلب

کنونکه مقبول اولدیغن بیان ورشاهیندن مراد طبعی در • اگر باور نمی داری
رو از صورتگر چین پرس • اگر بو سوزمه اینانمز ایسک یوری چین نقاشندن
صور • که مانی نسخه میخواهد ز نوک کلک مشکینم • که مانی بنم مشکین قلمک اوجندن
نسخه استر مراد کند و شعرنی مدح در • صباح الخیر زد بلبل کجائی ساقیا برخیز
بلبل صباح الخیر اوردی ای ساقی قنده سن قالق • که غوغا میکند در سر
خروش چنگ دوشینم • که دون کیجه کی چنگک خروشی بنم باشمده غوغا ایدر چنگک
و دوشینک خروشندن مراد الست بربکم صداسی در ساقی دن مراد مرشد در که اندن
فیض طلب ایدر • رموز عشق و سرمستی زمن بشنو نه از حافظ • عشق ورست
لک رمزنی بندن اشت حافظ دن اشتمه • که با جام و قدح هر شب ندیم ماه
و پروینم • زیرا جام و قدح ایله هر کیجه ماه و پروینک مصاحبی ام مراد عشق
الهی ایله احیانی تسلی ایدن رموز عشقه اطلاع بولوردیمکدر • وفا دا
ری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد • وفا دارلق و حق کویلق هرکسک
ایشی دکلدر • غلام آصف دوران جلال الحق والدینم • جلال الحق والدین
اولن زمانه نک وزیری نک قلاییم مراد وزیری مدح در • وله ایضا
بکوی ار تا شاه ربع بتخانه بگذریم • قو تا میخانه نک طریقندن اوغرایلم
که بهر جرعه همه محتاج این دریم • زیرا بو جرعه دن اوتری جمله مز بو
محتاجز مراد خلقک مرشده زیاده احتیاجن بیان در • روز نخست
چون دم رندی زدیم و عشق • روز ازلده چونکه اخلاص و عشق
دمنی اوردق • شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم •
لایق اولورکه بو شیوه یولندن غیری یه کیتمیه لم مراد الست بربکمده
چونکه عهدی مقبول ایدک اکه وفا ایتمکه سعی ایتملیدر • جائی که

تخت و مسند جم میرود بباد ● بر یرده که سلیمانک تختی و مسندی یله کیدر یعنی
فنا بولور ● گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم ● اگر غم یه ورز خوش اولماز
یک که شراب ایچلم ایچی دن مراد دیناور ● تا بو که دست در کمر او نتوان زدن ●
تا اوله که انک کمرنه ال اورمق ممکن اوله ● در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم
یاقوت احمر کبی خون دله غرق اولمشز مراد وصال جانان ایچون بلا و مشقته رضا
ویرمشز دیکور ● واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما ● ای واعظ شوریده
لره نصیحت ایله زیرا بز ● با خاک کوی دوست بفردوس ننگریم ● دوستک
محله سی خاکی ایله فردوسه التفات اتمز مراد جناب قدسی بهشت دن ترجیح
اتدوکن اشعار در ● چون صوفیان بحالت و رقصند مقتدا ● چونکه صوفیلر
حالت و رقص ده مقتدالر در ● ما نیز هم بشعبده دستی بر آوریم ● بز دخی هم شعبده
بازلغ ایله رقصه مباشرت ایدهلم مراد صوفیلرک ریا ایله اولن رقص و حالتی
بیان در ● از جرعهء تو خاک زمین در و لعل یافت ● سنک جرعهکدن یرک خاکی
لعل قدرن بولدی ● بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم ● بیچاره بز که سنک قتکده
خاکدن کمتریز خطاب مرشده در ● زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد ● انون
بهر کونرک که آخر بهالو عمر کچه ● بگذار تا مقابل روی تو بگذریم ● قو تا سنک
یوزک مقابلندن کچهلم خطاب مرشده در ● حافظ چو ره بکنگرهء کاخ وصل نیست ●
ای حافظ چونکه وصل قصرینک کنکرهسنه یول یوقدر ● با خاک آستانهء
این در بسر بریم ● بو آستانهنک خاکی ایله عمری باشه ایلتهلم مراد وصال یار
اولمزسه یارک طاعت و عبادتدن اعراض ایتمیهلم دیکور **ولها ایضا**
الم یان للاحباب ان یترحموا ● وقت اولمدیمی دوستلره که ترحم ایلیهلر
وللناقضین العهد ان یتندموا ● و ناقض عهد اولنلره وقت اولمدیمی که

پشیمان

پشیمان اولهلر الم یان ده همزه استفهام انکاری ایچون در الم یان فعل مجحود در انی یانی دن
الم یاتهم انباء ما بات بعدهم ● انلره شول کسنک خبرلری کلمدیمی که انلردن صکره
کیجهلدن بیته کندولردن جدا اولانک خبرلرن استماع اتمدیلرمی ● وفی صدره نار الاسی
تتضرم ● حال بو که انک سینهسنده غصه و تاسف آتشی یالکنور قافیه ایچون میمی
اشباع ایله اوقنق کرک تتضرم فعل مونث در فاعلی تحتنده مستتر هی در که ناره
راجع در نار مونث سماعی در بات فعل ماضی در باب ثانی دن در ● فیالیت قومی یعلمون
بما جری ● نولیدی بنم قومم کچن احوالی بیلهلر ایدی ● علی مزتج منهم فیتحفوا او یتر
حموا ● انلردن رجا ایدرجی اوزره ملایم اولورلر و ترحم ایدرلر ایدی ● الی متیهم
النیروز والحضرات الترائی ● نوروز زمانی کلدی و ده یم سبز اولدی ● تمال للغوانی
الغید لا تترنم ● نولدی ایربیجی خوب و لطیف زنلره که ایرلزلر غوانی جمع غانیه
که ایربیجی عورت معناسنه در غید ملایم و لطیف زنی جمع زبوه در که ذوبه معناسنه در
حکی الدمع عنی ما الجوارح اضمرت ● کوز یاشی حکایت فاش ایلدی سول نسنهیی که
ایکی کوزلری ستر اتدی حالنک ایکی کوزی جمیع جوارح در ● فیا عجبا من صامت یتکلم
ای نه عجب در که بر جانسز سویلریم بو تعجب اشباع ایله اوقنق کرک مراد کوز یاشی
عشقی فاش اتدوکن استغراب در ● شهور بها الاوطار تقضی من الصبا ●
بو آیلر بر آیلر در که اول آیلرده عشق و تازهلکدن حاجتلر قضا اولنور بهاده لفظ
یانی معناسنه اولمق روشن در ● وفی شاننا عیش الربیع محرم ● حال بو که بزم
حقمزده ربیع عیشی حرام قلنمش در مراد کندوسنه بویله شریف ایامده فیض
و کشف اولمدوغندن اظهار تحسر و تحسر در ربیعه نسبت محرم لفظی خوب واقع اولمشدر
بنی عمنا جودوا علینا بجرعة ● ای بزم عممز اوغوللری بزه بر جرعه جانا
ایلکوز ● وللفضل بها انبأتن بها تیتوستم ● حال بو که فضل ایچون اسبابی اردر

بو وقتا بود
معناسنه در

کر اول اسباب ایله علامت لنور مراد علامت فضل جود وکرمدر ایدوکنی بیان درجودوا
امر حاضر جمع مذکردر که مؤدی جزدر اصلنده یا بتین عمتّا ایدی اضافت ایله نون حذف
اولنمیدر وحرف ندا تقدیر اولنمیدر • ایا من علا کلّ السلاطین سطوة • ای سلاطینک
جمیعسی اوزره قهر وقوت یوزندن عالی اولان کمسه • ترحم جزاک الله فالخیر مغتنم
ترحم ایله که الله تعالی سکا خیر جزا ویرسون خیر غنیمتدر زنهار فرصتی فوت ایتمه مراد صاحب
دولتلردن فقرایه ترحم واحسان طلبیدر • لکل من الخلان حظّ ومنیة • ودوستلرک
هر برسیچون ازلی وصول مراد واردر بعضی لردر وهر اولریچون حاصل اولمشدر • ولکن حافظ
المسکین مفتقر ومغترم • حال بوکه مسکین حافظ ایچون مفتقر وزیانکار واردر مراد ارباب
طریقتک هر بری دائم فضل الهی ایله مستفیض اولوب کندوسی اولمدیغندن شکایت دریا
خود امور دنیویه دن مرادی حاصل اولمدیغندن شکایتدر بو غزلک هر مصراع ثانیسندن
که واقع اولمشدر اوله سیم استتباع ایله اوقیق کرک بو غزل میم قافیه سندن کتوردی اکثر
بیتینه بناءً **وله ایضا** بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم • سحر وقتی توبه قصدنه استخاره
ایلیم دیدم • بهار توبه شکن میرسد چه چاره کنم • توبه شکن بهار ایرشدی نه چاره ایلیم
مراد عشقدن فراغت ایتمکه نیت ایتمش ایکن کرو رجوع ایتدوکن اشعاردر • سخن
درست بگویم نمی‌توانم دید • سوزک درستی دیرم کوره‌مم قادر دکلم • که می خورند
حریفان ومن نظاره کنم • که حریف لر شراب ایچه لر وبن نظر ایدم مراد یاران طریقت
عشقه کوشش ایده لر وبن بی کار اولسم قادر دکلم دیکلور • بدور لاله دماغ مرا علاج
کنید • لاله دورنده بنم دماغمه علاج ایلکوز • گر از میانه بزم طرب کناره کنم
اگر طرب بزمی اورتاسندن کناره ایدرم مراد بو بیلدن لطیف زماندن عشقه کوششلی ایتمیکن
مجنون ایدوکن بیان در • بتخت گل بنشانم بتی چو سلطانی • بر محبوبی گل تختنه
سلطان کبی اوتوردم • ز سنبل وسمنش ساز طوق و یاره کنم • سنبل وسمندن اکه

طوق

طوق وبیلزک زینتی ایدیم بتدن مراد مرشددر که عالم مکاشفه ده انکله ایله
اسرار عشقدن مصاحبت ایتدوکن بیان ایلر • ز روی دوست مرا چون گل مراد
شکفت • دوستک یوزندن چونکه بنم مرادم گلی آچلدی • حواله سر دشمن بسنگ
خاره کنم • دوشمنک باشنی سنگ خاره یه حواله ایدرم یعنی باشنی قتی طاشه اورسون
مراد یارک وصال جانانی میسر اولسون دشمن هر نه قادر ایسه ایلسون دیکلور • گدای میکده
ام لیک وقت مستی بین • میخانه گداسیم لیک مستلک وقتی گور • که ناز بر فلک
وحکم بر ستاره کنم • که فلکه ناز وستاره یه حکم ایدرم مراد عشقه کندونک علو قدرینی
بیان در • مرا که نیست ره ورسم لقمه پرهیزی • باکه لقمه پرهیزلک راه ورسمی یوقدر
چرا مذمت رند شرابخواره کنم • شراب نوش ایدیجی رندی نیچون مذمت ایدرم
چو دامن آلوده را حذر زنم • چونکه خود شناسم که تردامنم • چو غنچه با
لب خندان بیاد مجلس شاه • غنچه کبی خندان لب ایله شاهک مجلسی یادنه • پیاله
گیرم و از شوق جامه پاره کنم • شراب نوش ایدرم وشوقدن جامه‌یی پیرتارم
بو بیتدن ایکی احتمال واردر بری بوکه مراد پادشاه ظاهر اوله که اشتیاق ومحبت عرض
ایتمه بری بوکه مجلس شاهدن مراد جناب قدس اوله مرادکه وصول بولمقدن اوتری
عشقه سعی ایدوب وجودی افنا ایدرم دیمک اوله بو وجه اوزره جامه‌دن مراد
وجودی اولور • اگر ز لعل لب یار بوسه‌ای رسدم • اگر یارک قرمزی لبندن بکا بر بوسه
ایرشه • جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم • باشدن جوان اولورم وایکی کره
دیرلک ایلرم مراد خداوندی هر حیزده مرده دلی احیا ایتدوکن اشعاردر • باشدن
یعنی تکرار • ز باده خوردن پنهان ملول شد حافظ • حافظ مخفی شراب ایچمکدن
ملول اولدی • ببانگ بربط و نی رازش آشکاره کنم • بربط ونی آوازی ایله
انک رازنی آشکاره ایدرم مراد عشقی ستر ایتمکدن مضطرب اولدیغنی بیان در • **وله ایضا**

علامت فعل ماضی در

ترحم امر حاضر در

کنید بونده امر حاضر جمع در

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم • گل تا گل جالم و ساغری شراب ایله پر ایدوب
نوشش ایده لم • فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم • فلکک سقفنی بشکافیم و بکی
تمل برا غلیم • مراد عشق الهی ایله احوال فلکک دنا خلاص میسر ایدوکن اشعار در • اگر غم لشکر
انگیزد که خون عاشقان ریزد • اگر غم لشکر تدارک ایده که عاشقلرک قاننی دوکه • من
و ساقی بهم تازیم و بنیادش براندازیم • بن و ساقی بیله چاپالیم و انک بنیادنی خراب ایده لم
شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم • شراب ارغوانی‌یه قدحده گلاب دوکلم • نسیم عطرگردان
را شکر در مجمر اندازیم • عطر دونذرجی نسیمک مجمرینه شکر اتالم مراد عشق الهی اولنلر قلبنه اثر کشف
دو شفرت نفحات ربانیه به لذت طاعت خلطا ایدوب سلوک تمام ایده لم و دیکه شکر عود ک
رایحه سنی لطیف ایلر نته کم عود مجلسدن بو حال ظاهردر • چو در دستست رودی خوش
بزن مطرب سرودی خوش • چونکه الکده بر لطیف ساز وار در ای مطرب اگر مناسب بر خوش
ترنم ایله • که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم • که ال سلکرک غزل او
قیالم و ایاق اوراق قالقیغیه لم مراد عشق الهی‌دن بر نسنه سویله که انک شوقنه رقص
و سماع ایده لم دیکلور مرشد در صحابه • صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب انداز • ای صبا
بزم وجودمز خاکنی اول عالی درکاهه آت • بود کان شاه خوبان را نظر بر منظر اندازیم
اولکه اول خوبلر شاهنک یوزنه بر نظر ایده لم عالی جناب بو نده درگاه عالی معناسنه در
یعنی محبوب مراد دکلور بلکه محبوبک مکانی مراد در منظر بونده روی معناسنه اولمق اولجه دز
جار طاق معناسنه اولمقدن مراد فضل الهی سببی ایله مشاهده جمال جانان طلبی در
یکی از عقل می‌لافد یکی طامات می‌بافد • بری عقلدن لاف اورر بری اصطلاحات مشایخ سویلر
اولکیدن مراد علما ثانی‌دن مراد مدعی شیخلردر • بیا کاین داوریها را به پیش داور ا
ندازیم • گل بو خصومت و دعوی‌لری حاکمه عرض ایده لم مراد الکیسی دخی نامعقول
ایدوکن بیان در • بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما بمیخانه • اگر عدن جنتی استر

ایکی

ایکی بزله میخانه یه گل • که از پای خمت روزی بحوض کوثر اندازیم • که بر کون
سنی کوپ دیبندن کوثر حوضنه اتالم مراد عشقه سعی اتمک سبب جنت ایدوکن
بیان در خم دن مراد مرشد در • سخن دانی و خوشخوانی نمی‌ورزند در شیراز
سخن دانلغه و خوش خوانلغه شیرازده چالشمزلر و اعتبار اتمزلر • بیا حافظ که
تا خود را بملکی دیگر اندازیم • گل ای حافظ که تا کندوزی بر غیری ملکه آتالم
وله
ایضا
بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم • نیجه کره دیمشم و گره دیرم • که من
دلشده این ره نه بخود می‌پویم • که بن عاشق بو یوله کندو اختیارم ایله یلمزم
نه خود تیر و دهر کر جو پای اوست • بعضنش کشانی می برد لطف دوست •
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند • آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم • آینه
آردنده اول نسنه یه که استاد ازل دی دیو دیرمنی طوطی کبی طوتمشلر در استاد
طوطی‌یه آینه نک اوکنده قو یوب کندوسی آینه نک آردنده پنهانی طوطیه سوز
تعلیم ایدر طوطی سویلیجی آینه ده اولن عکسنی ظن ایدوب سویلر بو بیت زیاده مشکلدر
بو بیت مصراع مصراع شرح اولنوب بو اسلوب ایله آسان اولور غفلت اولنمری
استاد ازل دن مراد باری تعالی در جانب معنی بودر که سوزلرم واردات الهیه در کم
اول جانبک تعلیمی ایله ظهور بولمش در • من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست
بن اگر خارم و کر کلم بر چمن آرا وار در • که از آن دست که می پروردم میرویم
که انک کبی دیدکه بنی تربیه ایدر بیترم و حاصل اولورم چمن آرادن مراد باری
تعالی در کم جمیع موجودات انک تربیه سی ایله نشو و نما بولور • دوستان عیب من
بیدل حیران مکنید • ای دوستلر بن حیرانده عاشقی عیب ایلمکوز • گوهری دارم
و صاحب نظری می‌جویم • بر کوهر وار در و بر صاحب نظر استرم مراد حصول عشق
ایچون مرشد طلب اتدوکی در • گرچه با دلق ملمع می گلگون عیبست •

اکرچه دلق ملمع ایله قرمزی شراب عیب در • مکنم عیب کز و رنک ریا میشویم • یعنی
جبیله زیرا انون ریا رنکنی یورم مراد عشقه سبب اتسی ور ریای ازاله ایچون • کریه و
خنده عشاق زجایی دکرست • عشاقک کریه وخنده سی بر غیری یردن در • می سرایم
بشب ووقت سحر می مویم • کیجه ایلرایرلرم سحر وقتی موبه ایلرم مراد کیجه ده طاعت وسحر
استغفار اتدوکن بیان در • حافظ عاصیان از کناه توبه کنند • عارفان از عبادت استغفار
حافظم کفت کر خاک در میخانه مبوی • حافظ باکه اتدی که میخانه قپوسنک خاکنی منقطع • کو
مکن عیب که من مشک ختن می بویم • حافظه دیدی بنی تعییب اتسون زیرا بن مسک ختن قوقولرم
مراد عشقی مسک ختنه تشبیه اتدوکن اشعار در • وله ایضا مژکان سینه کرد و بهزاران رخنه از
وبینم • مژکان سیاه ایله بنم دیمم پچه بیک کدک ایلدک • بیا کز چشم بیمارت هزاران درد
بر چینم • کل که سنک بیمار چشمکدن هزاران درد دیریم یعنی سنک زحمت لرک جبر ایدرم که بنی
امانیت دن خلاص ایلدک دیو مرشده خطاب ایدر • الا ای همنشین دل که یارانت برفت
از یاد • آگاه اول ای دلکا همنشینی که سنک یارانک خاطرکدن کتدی • مرا روزی
مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم • باکه نصیب اولمسون اول دم که سنک یادکسز اوتورم
خطاب مرشده در • جهان پیرست وبی بنیاد ازین فرهاد کش فریاد • جهان پیر وبنیاد
سزدر بو فرهاد کشدن فریاد و مزبار کش تعبیر معناسنه در • که از افسون ونیرنکش
ملول از جان شیرینم • که انک افسون وحیله سندن جان شیرینیدن ملولم • جهان فانی
وباقی فدای شاهد وساقی • فانی وباقی جهان شاهد وساقی یه فدا اولسون • که سلطانی
عالم را طفیل عشق می بینم • زیرا عالمک سلطانلغنی عشقک طفیلی کورر • طفیل اوقیونی وتابع
اکر بر جای من غیری کزیند دوست حاکم اوست • اکر دوست بنم یریمه بر غیریسنی اختیار ایده
حاکم او در • حرامم باد اکر من جان بجای دوست بکزینم • باکه حرام اولسون اکر بن جانی
دوست یرنه اختیار ایدم مصراع اولدن قضایه رضا اظهاری در مصراع ثانیده

مراد وصال جانان دن معقول رک ایدوک بیان در • ز تاب آتش دوری شدم
غرق عرق چون کل • فراق آتشنک حرارتندن کل کبی عرقه غرق اولدم • بیار ای
باد شبکیری نسیمی زان عرق چینم • ای سحر یلی اول عرق ازاله ایدیجی دانا باکه بر
رایحه کتور مراد فضل الهیدن نفحه طلب اتسی در عرق چینیدن مراد جانان در عرق
چین وصف ترکیبی در که عرق دیرجی یعنی عرق ازاله ایدیجی وحرارت کیدرجی معناسنه در •
حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد • اشتیاق سوزی که بو نامه ده واقع
اولدی • همانا بی غلط باشد که حافظ داد تلقینم • ایله فرض ایله که غلط سز و شکسز
باکه حافظ تلقین ویردی مراد حافظده اشتیاق مقرر ایدوکن بیان در بعض نسخ ده
نیا برنه نی واقع اولمش در همانا بو نوع ایله فرض ایله وبکزر که معناسنه جایزدر •
وله ایضا بغیر از آنکه بشد دین ودانش از دستم • اندن غیری که دین وعلمم
الدن کتدی • بیا بکو که ز عشقت چه طرف بر بستم • کل دی که سنک عشقکدن نه نفع
تحصیل حاصل اتدم مراد مرتبه حقیقته وصول بولدغن اشعار در زیرا صوفیون
اصطلاحنده دل ودین الدن کتمکی زیاده قربت دن کنایه در • اگرچه خرمن عمرم
غم تو داد بباد • اکرچه سنک غمک بنم عمرم خرمنی یله ویردی • بخاک پای عزیزت
که عهد نشکستم • سنک عزیز خاک پایک حقیچون که عهدی صندم خطاب مرشده در • چو ذره
کرچه حقیرم ببین بدولت عشق • اکرچه ذره کبی حقیرم عشق دولتنده کور • که در هوای
رخت چون بمهر پیوستم • که سنک رخک محبتندن افتابه نجه وصول بولدم یعنی افتابه
ایرشدم مراد عشق الهی عشقنده سبب اولدی دیمکدر • بیار باده که عمریست تا من
از سر امنی • شراب کتور زیرا چوق زماندر که امن ایله • بکنج عافیت از بهر عیش
ننشستم • عیش دن اوتری عافیت بوجاغنده اوتورمدم • اکر ز مردم هشیاری
ای نصیحت کو • عافیت بوجاغنده اکر هشیار کمسه لردن اولسک ای نصیحت کوی •

حنده

جیوی باده یعنی
ایلمه نهی حافظ در

بن رنکی بونی
حیله معناسنده در

سنکا نصیحت ایدن
نصیحت معناسنده

مرادن مراد افتاب
معناسنده در

مراد بك

سخن بخاک میفکن چرا که من مستم • سوزکی ضایع ایلمه بجون زیرا بن مستم یعنی شراب عشق ایله مست اولمش عاشقه نصیحت تاثیر ایتمز • چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست • دوست قتنده خجالت دن نیجه باشی قالدرم • که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم • که الدن دوسته یعنی خدایه لایق بر خدمت کلمدی مراد طاعت دن اولن قصورنه اعترافدر • بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت • حافظ یاندی و اول دلنواز یار دیمدی • که مرهمی بفرستم چو خاطرش خستم • که بر مرهم گوندریم چونکه انک خاطرینی مجروح ایتدم مراد حقک کمال استغناسنی بیان در **وله ایضا** باز آی ساقیا که هوا خواه خدمتم • اکرد کل ای ساقی که خدمتک محبی ام • مشتاق بندگی و دعا گوی دولتم • قول لغنه مشتاق و دولته دعا کویم • زانجا که فیض جام سعادت فروغ تست • اول یردن یعنی انک کبی دن که سنک سعادت شعله لو جامک فیضی در • بیرون شدی نمای ز ظلمات حیرتم • حیرت ظلماتندن خلاصه باکه دلیل اول مرشد در که انکون فیض و جذبه طلب ایدر وادی حیرت دن خلاص اولمق ایچون که بنک دن برسی اول وادی دن خلاص بولمغه دلیل اولماز • هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت • یوز جهت دن هر نه کلوکه گناه بحرنه غرقم • تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم • تا عشقه آشنا اولدم اهل رحمت دنم مراد ان الحسنات یذهبن السیئات و التائب من الذنب کمن لا ذنب له حسبنجه رحمته لایق اولورم دیمکدر • عیبم مکن برندی و بدنامی ای فقیه • ای فقیه بنی رندلک و بدنام لق ایله تعیب ایلمه • کین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم • زیرا قسمت دیوانندن باکه سرنوشت یعنی نصیب بو اولدی مراد کسبه طعن اتمک جایز دکل ایدوکنی بیان در • می خور که عاشقی نه بکسبست و اختیار • شراب ایچ که عاشق لق کسب و اختیار ایله دکلدر • کین موهبت رسید ز میراث فطرتم • زیرا بو بخشش بکه خلقت میراثندن ایرشدی • من کز وطن سفر نگزیدم بعمر خویش • بن که کندو عمرمده وطن دن سفر اختیار ایتدیم

از عشق دیدن تو هوا خواه غربتم • سنی کورمک عشقندن غربت آرزو سن ایدجیم خطاب خدایه در • دورم بصورت از در دولت سرای تو • صورتا سنک دولت سرایک قپوسندن دورم • لیکن بجان و دل ز مقیمان حضرتم • لیکن جان و دل ایله حضرتک مقیملرندنم خطاب خدایه در • دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف • یولده دریا و کوه واردر و بن خسته و ضعیفم • ای خضر پی خجسته مدد ده بهمتم • ای مبارک ایزلو خضر همتله باکه مدد ویر مراد مرشددن سلوکده معاونت طلبیدر • گر دم زنی ز طره مشکین آن نگار • اگر اول نگارک مشکین طره سندن سوز ایله سن زینکری کن ای صبا ز حکایات غیرتم • بنم غیرتم حکایاتندن ای صبا بر فکر ایله مراد عشق فاش ایدنه تهدید در • در ابروی تو تیر نظر تا بکوشش هوشم • سنک قاشکده نظر تیری عقل قولاغنه دکن • آورده ام وکشیده ام و توقف فرصتیم • کتوردم و چکدم و فرصت کوزلرم مراد غیب هویته و قرب الهی یه تمام استعداد حاصل ایتدم دیمکدر • حافظ به پیش روی تو خواهد سپرد جان • حافظ سنک یوزک اوکنده جان تسلیم ایتمک استر • در این خیالم ار بدهد عمر مهلتم • بو خیالده ایدم اگر عمر باکه مهلت ویره خطاب باری تعالی یه در **وله ایضا** بشری اذ السلامة حلت بذی سلم بشارت اولسون زیرا ذی سلمه سلامت حلول ایتدی یعنی کلدی • لله حمد معترف غایة النعم • الله ایچون در نعمت لرک غایتنه معترف اولنلک حمدی پادشاهک بر عدوسی نقض عهد ایدوب پادشاه ایله محاربا اتمش عون خدا ایله پادشاه آنی هلاک اتمش خواجه حافظ بو غزلی اول زمانده دیمش سلم اسم شجر در ذی سلم اول شجر اولدیغی موضعک اسمی در که مکه ایله مدینه آراسنده در پادشاهک سعادتخانه سنی ذی سلمه تشبیه اتمش در • آن خوش خبر کجاست که این فتح مژده داد • اول خوش خبرلو قنده در که بو فتح مژده سنی ویردی یعنی بو بشارت خبرلی کتوردی

بو وجه دخی جایزدر اول خوش خبرلو قتندر که بو مژده منتخبی ویردی وجه اوله کوره
فتح مضاف اولماز • تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم • تا جانمی زر و سیم کبی
انک قدمنه نثار ایدم مراد پادشاهه کمال محبت اظهاریدر • پیمان شکن هر آینه گردد
شکسته حال • ناقض عهد اولن البته شکسته حال اولور • ان العهود عند ملیک
النهی ذمم • تحقیق عهدلر عقللر پادشاهی یعنی خالق عقول قتنده امانتلردر یعنی
محفوظلردر ملیک پادشاه معناسنه در نهی جمع نهیه در که عقل معناسنه در مراد واو
فوا بالعهد ان العهد کان مسئولا حسنجه عهد شکن البته بر بلایه گرفتار اولور دیمکدر •
از باز گشت شاه چه خوش طرفه نقش بست • شاهک رجوعندن نه لطیف عجب
نقش بغلدی یعنی نه خوب واقع اولدی • آهنگ خصم او بسرا پرده عدم • انک
دشمنینک قصدی عدم سراپرده سنه یعنی دشمنی هلاک اولدی • فی جست از سحاب
امل رحمتی ولی • امید سحابندن بر ترحم استدی اما • جز دیده اش معاینه بیرون
نداد نم • انک چشمندن غیری اشکار اطاشره نم ویرمدی مراد پشیمانلغندن اگر چه
پیدا اولمدی پنهان اغلق نصیب اولدی دیمکدر • در نیل غم فتاد سپهرش بطنز گفت •
غم نیلنه دوشدی فلک اکه طعن ایله ایتدی • الآن قد ندمت وما ینفع الندم •
سماوی تحقیق پشیمان اولدک اما پشیمانلق فائده ویرمز پادشاهک دشمنینی خصوصیله
فرعونه تشبیه ایتمشدر • ساقی بیا که دور گلست و زمان عیش • ای ساقی گل که گل
دوری و عیش زمانیدر • پیش از جام و جیح مخور غم ز بیش و کم • جامی اولگه گتور
و بیش و کمدن هیچ بر بیش چوقدن غم آز • بشنو ز جام باده که این زال نو عروس •
باده جامندن اشیت که بو یکی گلین اولمش قری • بسیار کشته شوهر جون
کیقباد و جم • کیقباد و جم کبی چوق زوجینی دلبدری • ای دل تو ملک جم مطلب
جام می بخواه • ای دل سن جم ملکنی طلب ایله شراب جامنی طلب ایله •

طرفه عجب

آرام خاطر ده

کینی

کینی بود قول بلبل بستان سرای جم • زیرا جم بستان سرایی بلبلنک سوزی
بو ایدی مراد عشق الهی سلطنتدن مقبول ایدوکن بیان در • حافظ بکنج
میکده داد قرارگاه • حافظ میخانه بوجاغنده قرارگاه طوتدی • کما
کالطیر فی الحدیقة واللیث فی الاجم • باغچه ده مرغ کبی و قمیشلقده ارسلان
کبی حدیقه باغچه اجم بفتحتین واجم بضمتین جمع اجمه در که قمش معناسنه در
اما بونده اول اولیدر قافیه دن اوتری ولـه ایضا بی نوای سرو روان
با گل و گلشنم چه کار • سن سرای سرو روان گل و گلشنی ایله نیلیم • زلف
سنبل چه کشم عارض سوسن چه کنم • سنبلک زلفنی نه چکیم سوسنک عارضنی
نیلیم مراد صانعک جمال شاهدی سنسز مصنوعه نظرک حظی اولمدیغن بیان در •
آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت • آه که دشمنک طعنه سندن سنک یوزک
کورمدم • نیست چون آینه ام روی ز آهن چکنم • یوزم آینه کبی آهندن
دکلدر نیلیم مراد نفس و شیطان مشاهده جماله مانع اولدقلرن اشعاردر •
برو ای ناصح و بر دردکشان خرده مگیر • یوری ای ناصح دردکشلر اوزره
عیب و نقصان طوته • کارفرمای قدر میکند این من چکنم • بونی قدر ایشلر
بیوربجی ایدر بن نیلیم کارفرمای قدردن مراد خدادر مراد جمیع خصوصده حکم خدانک
ایدوکن اشعاردر نه متی سر ز حکمت بدر آیی بر قم • که حکمت چنین
جاری بود بر سرم • برق غیرت چو چنین میجهد از مکمن غیب • غیرت برقی
عیب کمینکاهندن چونکه بویله ظاهر اولور • تو بفرما که من سوخته خرمن
چه کنم • سن خبر بیور که بن خرمنی یانمش نیلیم مراد قضایه رضادن
غیری چاره یوقدر دیمکدر • شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت •
شاه ترکان چونکه بکندی و بنی چاهه اتدی یعنی حبس ایتدی • دستگیر

ارنشو لطف تهمتن جکنم • اکر رستمک لطفی باکه دستکیر اولمیه بیلیم شاه ترکان

دن مراد افراسیاب در تهمتن دن مراد رستم در که افراسیاب بیثرن نام بر پهلوان

بر بیوده حبس ایدب آغزنه بر بیوک طاشی قودی عاقبت رستم زال وارب آنی اندن

خلاص ایلدی خواجه حافظ کندوسنی اول محبوبه تشبیه ایدب نفسنی افراسیابه ومرشدی

رستمه تشبیه اتمشدر • مددی کر بچراغی نکند آتش طور • طور آتشنی اکر بر چراغ ایله

مدد ایلمیه • چاره تیره شب وادی ایمن چکنم • وادی ایمنک قره کوکیچه سنده

نه چاره ایلیم مراد نور الهی اکر وکیل اولمیه جناب قدسه لوصول میسر اولمازدیمکدر •

حافظا خلد برین خانه موروث منست • ای حافظ عالی جنت بنم پدرمدن

میراث قالمشدر • اندرین منزل ویرانه نشیمن چکنم • بو ویرانه منزلده

مکان نیلیم مراد خلقی جنته ترغیب در و له ایضا تتیغم گر کشد دستش نگیرم

اکر بنی تیغ ایله دیلیمه انک الفنی طوتمزم • وگر تیرم زند منت پذیرم • وکر باکه تیر

اوره منت قبول ایدرم مراد خداوندن کلنه جان ودل ویله رضاسنی بیان در • کمان

ابروی مارا گو مزن تیر • بزم یای قاشلو محبوبه دیکه تیر اورسون • که پیش

دست وبازویت بمیرم • که انک دست وبازوسی او کنده اولیم مراد بنه خداوند

غم گیتی گر از پایم درآرد • جهان غمی اکر بنی زبون ایده • بجز ساغر که باشد

دستگیرم • ساغردن غیری باکه کیم دستکیر اولور مراد غم دنیادن خلاص عشق الهیدن

غیری ایله میسر اولمازدیمکدر • برآی آفتاب صبح امید • طلوع ایله ای امید

صبحنک آفتابی • که در دست شب هجران اسیرم • که فراقک الندن آسیرم

مراد جناب قدسدن جذبه وفیض طلبی در • بنه یاد آر گرستی ای پیر خرابات •

ای مرشد بنم زیاده ایرشی بو وجه دخی جایزدر ای مرشد باکه فریاد ایرشی •

بیکک جرعه جوانم کن که پیرم • بر جذبه ایله بنی جوان ایله که پیرم مراد عشق

الهی

[illegible]

[illegible]

عشق الهی حصولنه مرشددن فیض طلب اتمشدر • بگیسوی تو خوردم دوش سوگند • دون سنک گیسوکه آند ایچدم • که از پای تو بر گیرم سر

سر بر نگیرم • که سنک ایاغکدن باشمی قالدرمیم گیسودن مراد اسرار

الهیه درکه اکثرهم اتمشدر که خدانک طاعتنده جدا اولمیه • بسوزان این

خرقه تقوی تو حافظ • سن بو تقوی خرقه سنی یاق ای حافظ • که

گر آتش شوم در وی نگیرم • که فرضا اگر اتش اولسم اکر تاثیر اتمزم

خرقه تقوی صوفیون اصطلاحنده وجود وانانیت دن کنایه در حاصل

معنی مادام که برکسه ده بوندر اوله که عشق الهی دن محروم اولور دیمکدر و له

ایضا تو همچو صبحی ومن شمع خلوت سحرم • سن صبح کبی سن وبن سحر

خلوتنک شمعی کبی ام بو وجه دخی جایزدر بن سحر خلوتنک شمعیم اما وجه اول

روشندر • تبسمی کن وجان بین که چون همی سپرم • بر تبسم ایله وکور که

سنکله نجه جان تسلیم ایدرم زیرا صبح ظاهر اولسه شمعی سوندررلر مراد شاهد

جمال ایله تسلیم روح طلبیدر • چنین که در دل من داغ زلف سرکش تست

بو یله که بنم کوکلمده سنک سرکش زلفکک داغی در • بنفشه زار شود تربتم

چو در گذرم • چونکه اولم بنم مزارم بنفشه لک اولور مراد اسرار الهیه دن

قلبندن زایل اولمدیغنی اشعار در • بر آستان امیدت گشاده ام در چشم

سنک امیدک استانی اوزره چشم قپوسنی اچشم • که یک نظر فکنی خود

فکندی از نظرم • که بر نظر این سن بنی خود نظردن براقدک مراد عالم

بنفسنک استمدادیدن شکایتدر • چه شکر گویمت ای خیل غم عفاک الله

عفاک الله ای غم عسکری سکا نه شکر دیم • که روز بیکسی آخر نمی روی

ز سرم • که آخر بیکسلک کونی بنم باشمدن کتمز سن مراد غم جاناندن نعمت

شنا به سنی لطیفی توبه سکرانته و کن اشعار در • غلام مردم چشمم که با سیاه دل

کوزم بیکی نک غلامی یم که سیاه دل لک ایله • هزار قطره ببارد چو درد دل
شمرم • بیک قطره یاغدورر چونکه کوکلدن چشمم سیاه دل بی رحم
غماسندرکه چشمه بیک مناسبتی ایله غایت خوب واقع اولمش در •
بهم نظر بت یا خلق چیکنند لیکن • بزم دلبرمز هر نظره جلوه و تجلی ایدر
اما • کسی این کرشمه نبیند که من همی نگرم • که بو کرشمه و بو نازی
کورمز که بن کوررم مراد جمال جانانه نظر اتمکدر کندو شاهانه سنی مدح
ایدر • بخاک پای تو حافظ اگر بگذاری چو باد نسیم • باد نسیم کبی اگر حافظک مزارنه
اوغرایه سن • ز شوق در دل آن تنگ کفن بدرم • شعر قدن اول
طاربرک اچنده کفنی پاره ایدرم خطاب خدایه در • بگذر به سوی تربت
شاهی که بشنوی • بوی وفا ز طینت عنبر سرشت ما • ولد ایضا • تا سایه
مبارکت افتاد بر سرم • تا که سنک مبارک سایه ک بنم باشم اوزره دوشدی
دولت غلام من شد و اقبال چاکرم • دولت بنم غلامم و سعادت بنم چاکرم
اولدی مراد عشق الهیسی ایله عالی قدر اولدوغنی بیان در • شد سالها که از
سر من رفته بود بخت • ییللر اولدی که دولت بنم باشمدن کتمش ایدی
ز دولت وصال تو باز آمد از درم • سنک وصالک دولتندن قپودن
کردکلدی خطاب خدایه در • بیدار در زمانه ندیدی کسی مرا • بنی زمانه ده هرکسه
بیدار کورمز ایدی • در خواب اگر خیال تو گشتی مصورم • خوابده اگر سنک
خیالک بکا مصور و میسر اولیدی یعنی دوشمده خیالکی کوریدم خطاب خدایه در
• من عمر در غم تو به پایان برم ولی • بنم عمرمی سنک غمکده پایانه ایلیدرم اما
باور مکن که بی تو زمانی بسر برم • اعتقاد ایله که سنسز بر زمانی باشه
ایلتدم مراقبه ده مشاهده ده اولدوغنی بیان در • درد مرا طبیب نداند دوا
که من • طبیب بنم دردمه دوا بلمز یعنی علاج اتمکه قادر اولماز زیرا بنی • بی

دوست

بی دوست خسته خاطر و با درد خوشترم • دوستسز خسته خاطر و درد ایله
خوشترکم • گفتی بیا و رخت اقامت بکوی ما • بنم کویمه اقامت اسبابنی
کتور دیمه یعنی کویمه اقامت ایت دیکدر • من خود بجان نتوکه ازین کوی نگذرم
بن خود سنک بنکا دیمکک نه که بو محلدن کچمزم یعنی بونده اقامت ایدرم •
هرکس غلام شاهی و مملوک آصفیست • هرکس بر شاهک غلامی و بر وزیرک مملوکیدر
حافظ کمینه بنده سلطان کشورم • ای حافظ بن کشور سلطانی نک بنده سی ام سلطان
دن مراد پادشاه اولمق روشن در قصیده جوزا سحر نهاد حمائل برابرم •
جوزا سحر وقتی برابرمه حمائل قودی • یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم •
یعنی شاهک غلامیم و آنده اجرم شاهدن مراد کندو پادشاهی اولمق روشن در جوزا
هر برجک اسمی درکه صاحب حمائل در • ساقی بیا که از مدد بخت کارساز • ای ساقی
گل که ایش دوزیجی بختک مددندن • کامی که خواستم ز خدا شد میسرم • شول
مرادی که خدادن استدم باکه میسر اولدی ساقیدن مراد مرشد در • جامی بده که
باز بشادی روی شاه • بر جام ویر زیرا شاهک یوزی شادلغی سوقنه کرد
پیرانه سر هوای جوانیست در سرم • پیرلک وقتی باشمده جوانلق هوسی وار در
راهم مزن بوصف زلال خضر که من • آب حیات وصفی ایله بنم یولمی اورمه یعنی
بنی الدامه زیرا بن • از جام شاه جرعه کش حوض کوثرم • شاهک جامندن کوثر
حوضنک جرعه کشی ام مراد پادشاهی مدح در • شاها اگر بعرش رسانم
سریر فضل • ای شاه اگر بن فضل تختنی عرشه ایرشدرم • مملوک این جنابم و
مسکین این درم • بو جنابک مملوکی و بو بابک مسکینی ام • من جرعه نوش بزم
تو بودم هزار سال • بیک ییل بن سنک بزمکک جرعه نوشی اولدم • کی ترک
آبخورد کند طبع خوگرم • بنم معتاد طبعم صو اونی یعنی زمان قدیمدن جهان

کور اکی بیری تجی ترک ایلر مراد پادشاه دن فراغت ایتمزم دیکور • وز تا ورت نمی
شود از منت این حدیث • اکر بنت نک بو سوزنه اعتنا دانمز ایسک • از کفته ء
کمال دلیلی بیاورم • کمال اصفهانی نک سوزندن هر دلیل کتوره بیم اول سوز بودر •
کرچه کشتم دل از تو وبر دارم از تو مهر • اکر سندن کوکلمی قوپرم و کرم سندن محبتی
رفع ایدم • آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم • اول محبتی کیمک اوزرینه براغیم و اول کوکلی
قنغی ایلتدم یعنی سندن ایو کیم وار درکه اکا محبت ایلیم • عهد الست من همه با مهر
شاه بود • بنم الست عهدم دو کلدن شاهک محبتی ایله اولدی • وز شاه راه عمر بدین
عهد بکذرم • و عمر شاه راهندن بو عهد ایله کچرم یعنی بو محبت ایله اولورم • منصور
بن محمد غازی بیست حرز من • محمد غازی اوغلی منصور بنم حمایلم • وز نام جن خجسته
نام بر اعدا اظفرم • و بو مبارک نامدن اعدا اوزرینه مظفرم بو بیتدن زیاده
روشن در که بو قصیده یی منصور نام پادشاهک نامنه دیمشدر منصور ایله مظفر ذکرنده
لطافت واردر • کردون چو کرد نظم ثریا بنام شاه • فلک چونکه ثریا نظمینی شاهک
نامنه ایلدی • من نظم در چرا نکنم از که کمترم • بن نیچون در نظم ایتمیم کیمدن کمترم
شاهین صفت چو لقمه چشیدم ز دست شاه • شاهین کبی چونکه شاهک الندن
لقمه طاتدم • کی بال بر کشد التفات بصید کبوترم • کبوتر صیدینه بنم نیجون التفاتم اولور
ای شاه شیر گیر چه کم کردد ار شود • ای شیر طوتیجی شاه نه ناقص اولور
در سایه ء تو ملک فراغت میسرم • سنک سایه کده اکر بکا فراغت ملکی میسر اوله
ارشود که معنایی مصراع ثانی یه قید اولندی سهولت ایچون • بال و پری ندارم
و این طرفه تر که نیست • بر بال و پرم یوقدر و بو عجب رکه یوقدر • غیر از هوای
منزل سیمرغ در سرم • باشمده سیمرغک منزلی آرزوسندن غیری مراد ظاهری
لیی وسیله پادشاهه قرب طلبی مراد باطنی مقصود منفی و نقصان مستفاد ایله قرب الهی

جز حاصل در

ارشود مصراع ثانیه

طلب

طلبی در • شعرم بیمن مدح تو صد ملک دل کشاد • بنم شعرم سنک مدحک یمنی ایله
یوز دل ملکنی آچدی یعنی قلوبک مقبولی اولدی • کویی که تیغ تست زبان سخنورم
کویا بنم سخن ورو سخن کوی زبانم سنک تیغکدر مراد پادشاهک مدحی
صحفنی کند و شعرنی مدح در • بر کلشنی اکر بکذرم چو باد صبح • باد صبح کبی اکر کلشنه
اوغرادم ایسه • نه عشق سرو بود و نه میل صنوبرم • اکر باعث باکه نه سرو محبتی
و نه صنوبر میلی اولدیغی • بوی تو می شنیدم و بر یاد روی تو • سنک بوکی ایشدم
و سنک یوزک شوقنه • دادند ساقیان طرب یک دو ساغرم • طرب ساقی لری
بکا برایکی ساغر ویردیلر کلشنه کتمکه سبب بو اولدی معنای باطنی اوزره مراد مصنوعه
نظری صانعک مشاهده سی شوقنه اولدیغی بیان در ساقیان طربدن مراد طرب
کندوسی در • مستی بآب یک دو عنب وضع بنده نیست • برایکی اوزوم صویی ایله
مست لک بنم کبی وضعی و کلاره • من سالخورده پیر خراباتم بر قرارم • بن یاشلو
پیر خراباتم بر قرارم بو وجه دخی جایز در بن یاشلو خرابات پرورم پیرم مطلق معنانه ده
پیر اولمشم وجه ثانیه کوره پیر مضاف اولور خرابات پرور صیغانه ده بیلمش معنا
نازپرور وشایه پرور کبی اگرچه بیلیمی معناسنه دخی ممکن در مراد مست لکی
عشق الهی دن ایدوکن اشعار در • با پیر اختر و فلکم داوری بسیست • اختر و
فلکک پیری ایله بنم چوق دعوی و خصومتم واردر • انصاف شاه باد درین
قصه داورم • بو قصه ده شاهک عدلی بنم حاکمم اولسون • شکر خدا که باز درین
اوج بارگاه • خدایه شکر که کر دبو بارگاه اوستنده • طاوس عرش می شنود
صیت شهپرم • حضرت جبرئیل بنم شهپرمک صداسنی ایشیدر شهپر کلک ایله که
قنادک ایرلری در لکن مطلقا قناد معناسنه دخی استعمال اولنور مراد در
عشق الهی سببی ایله علو مرتبه و وصول بولدیغی بیان در • سنبل الاسد

وضع اسلوب

بچه صید دلم حمله کرد و منی • ارسلان بوریسی بنم دلم صیدینه حمله ایلدی و بن • گر لاغرم

وگرنه شکار غضنفرم • او بوز لاغرم یوخسه غضنفرکی شکارم غضنفر ارکک ارسلان

مراد فیض وطاعت ده قصورم سببی ایلم بو طبیعه ده قالمشم والا تجلی ذاته واصل

اولوردم دیکلر کم بو نوع او بوز معناسنه در شرطا چونکه اول ان ایه معناسنه دکلدر •

نامم ز کارخانه عشاق محو باد • عشاق کارخانه سندن نامم محو اولسون • گر

جز محبت تو بود شغل دیگرم • اکر سنک محبتکدن غیری بنم غیری شغلم اوله • بنجا بنشا

کم غنچه حسن رخ تو کیست • کوستر باکه سنک حسن رخکه منکر کیم در • تا دیده اتشی

بگزلک غیرت بجز آورم • تا انک کوزنی غیرت گزلکی ایله چیقارم گزلک صوبا بچاق دیدم

تراش وکوچک بچاق • بر من فتاد سایه خورشید سلطنت • سلطنت افتابنک

سایه سی بنم اوزریمه دوشدی • اکنون فراغتست ز خورشید خاورم • شدی مشرق

افتابندن که فراغت واستغنا واردر • مقصود ازین معامله بازار تیز نیست •

بو معامله دن مقصود بازار دخی دکلدر • نه جلوه می فروشم و نه عشوه می خرم •

نه جلوه صاتارم و نه عشوه صاتون آلورم یعنی مرادم کندیمی مدح ایلیک وسنی آلداتمق

دکلدر بلکه اظهار محبت در • ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر • ای پادشاه که

سنک یوزکه عاشقلری ذره دن زیاده لکدر • من کی رسم بوصل تو کز ذره

کمترم • بن سنک وصالکه نیجه ایرشورم که ذره دن کمترم خطاب پادشاه وباری

تعالی یه اولمق ممکن در • حافظ ز جان محب رسولست وآل او • حافظ جاندن

رسولک وانک آلنک محبی در • حقا برین گواست خداوند داورم • حقا که بونک

اوزرینه شاهددر بنم حاکم خداوندم که مراد خدا در حقا قسم وثبوت معناسنه در

سعدی اگر عاشقی کنی وجوانی • عشق محمد بست وآل محمد • وله ایضا

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم • نیچون کندو دیاریمه کتمک قصدنده اولیم

چرا

بنا امر جائزدر

آل انکله تعبیر اولنور
یعنی خاندان محمددن
در

چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم • نیچون کندو یارمک سر کوینک خاکی اولیم مراد نیچون

قرب الهی حصولنه سعی اتمزم دیکلر • غم غریبی و محنت چو بر نمی تابم • غربت

ومحنت غمنه چونکه طاقت کتورمزم • بشهر خود روم و شهریار خود باشم • کندو

شهریمه کیدم و کندو پادشاهمه پادشاه اولیم • ز محرمان سراپرده وصال شوم •

وصال سراپرده سنک محرملرندن اولیم • ز بندگان خداوندگار خود باشم •

کندو خداوندکارمک بنده لرندن اولیم مراد وصول الی الله حاصل ایدوب حرم خاص

محرملرندن اولیم دیکلر • چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی • چونکه عمرک انجامی

دکلدر باری اول اولی در • که روز واقعه پیش نگار خود باشم • کم موت کونی

کندو محبوبمک اوکنده اولیم مراد جناب قدسه متوجه ایکن موت طلبی در حسبتنه

پیشه منی عاشقی ورندی بود • دایما بنم عادت وصنعتم عاشقلق ورندلکدر

دگر بکوشم و مشغول کار خود باشم • کر سعی ایدرم وکندو ایشمه مشغول اولم • ز دست

بخت گران خواب و کار بی سامان • محکم اویوجی بختک وصلاحسز ایشک الندن

گرم بود گله راز دار خود باشم • اکر بنم بر شکایتم اوله کندو رازدار اولم •

مگر که لطف ازل رهنمون شود حافظ • مگر که لطف ازل رهنمای اوله ای حافظ •

وگر نه تا با بد شرمسار خود باشم • یوخسه تا ابدی کندو شرمسارم اولورم

مراد اکر لطف الهی معین اولمیه خجالت مقرر ابدوکن بیان در • وله ایضا • صلاح از ما

چه میجویی که مستان را صلا گفتیم • بزدن نه صلاح استرسن که مستلره صلا دیدک

بدور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم • سنک مست چشمک دورنده سلامه

دعا دیدک یعنی وداع ایتدک • در میخانه ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود • باکه

میخانه قپوسنی آچ زیرا خانقاه دن باکه هیچ فتح باب اولمدی مراد زهد وتقوی دن

قرب الهی حاصل اولمدغندن عشق الهی اختیار ایتدوکن اشعار در • گرت

عاشقی ورندلکدر
با عصمت ایکن اولور

بوارکان سنک
صنعتی
ارکان شنی
اولنفدر

باور بوده وزین سخن اینست که ما گفتیم • اگر سکا اشتق اوله وکه اوله سوز بودر که
بو ابیتک مرادی کندو سوزنی تصدیقدر • من از چشم شوای ساقی خراب افتاده
ام لیکن • ای ساقی بن سنک چشمکدن خراب دوشمشم لیکن • بلایی کز حبیب
آید هزارش مرحبا گفتیم • بر بلا که حبیبدن کلور اگر بیک مرحبا دیدک ساقیدن
مراد باری تعالی اولمق جایزدر که چشمدن مراد ذات اولور و مرشد اولمق جایزدر که
مرشددن ایرشن ریاضت و مجاهده اتمک زحمتنه رضا کوستردکن اشعاردر • قدت
گفتم که شمشاد است بس خجلت ببار آورد • ایتدم که سنک قدک شمشاددر انون
باکه زیاده خجلت حاصل اولدی • که این نسبت چرا کردیم واین بهتان چرا گفتیم
که بو نسبتی نیچون ایلدک و بو بهتانی نیچون ایتدک دیدک خطاب خدایه در مراد ایشکن کمنلرشیم تر
جسینجه خدایه بر نسبته ایتدوکنه زیاده خجالت لازم گلدوکن بیاندر • اگر بر من نبخشائی
پشیمانی خوری آخر • اگر باکه ترحم اتمزسن عاقبت پشیمانلق یرسن • بخاطر دار این معنی که
در خدمت کی گفتیم • خاطرکده طوت بو معنی یی که حضورکده قتیم دیدک خطاب مرشده
در • جگر چون نافه ام خون گشت وکم زینم نمی بایست • جگرم نافه کبی خون اولدی
و باکه بوندن اکسک کرکمز ایدی • جزای آنکه با زلفش سخن از چین خطا گفتیم • انک
جزاسی که انک زلفنه چیندن خطا سوز دیدک مراد اسرار الهیه یی چین مشکنه تشبیه انک
خجالتندن جگرم خون اولدی دیمکدر — چین زلفک مشکه بکزتدم خطاسن بلمدم
کبی پریشان سویلدم بو یوزدن قراسن بلمدم • تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار بگرفتست
سن آتش اولدک ای حافظ اما یاره تاثیر ایتدی • زبد عهدی گل گوئی حکایت
با صبا گفتیم • گلکه وفاسزلغندن گویا صبایه حکایت دیدک مراد جانان کندینک
عشقندن متاثر اولمدغنی بیاندر • وله ایضا • چل سال رفت وبیش که این لاف
می زنم • قرق ییل دخی زیاده گیتدی که بو لافی اورورم • کز چاکران پیر مغان کمترین

منم

عاطفت ترحم

منم • که دیر مغانک ساکنلرندن ادنی بنم مراد سلوکده کندونک قصورینه بر
اعترافدر • هرگز بیمن عاطفت پیر می فروش • پیر می فروشک ترحمی یمنیله
هرگز • ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم • روشن صافی میدن ساغرم تهی
اولمدی مراد مرشدک لطفی ایله فیض و عشقدن خالی اولمدغی بیاندر • از جاه
عشق و دولت رندان پاکباز • عشقک عزتندن و پاکباز عاشقلرک دولتندن
پیوسته صدر مصطبه ها بود مسکنم • دایم میخانه لر صدری بنم مسکنم اولدی مراد دایم
عشقده ترقیده اولدغن اشعاردر • در شان من بدردکشی ظن بد مبر • درد
کشلک سببی ایله بنم حقمده بد ظن ایتمه • کالوده گشت خرقه ولی پاکدامنم
زیرا خرقه آلوده اولدی اما پاکدامنم یعنی اگرچه عصیان ظاهر اولدی اما اعتقادم
پاکدر • شهباز دست پادشهم یارب از چه شد • بن پادشاهک الک شهبازیم
عجب نه دن اولدی • کز یاد برده اند هوای نشیمنم • که مکانمک محبتنی یاددن
الدیلر مراد عالم ارواح اولان مکان اصلیسنی یاددرکه تحت ماسوی یه
دور اولمغه سبب اولمشدر • حیفست بلبلی چو منی اندرین قفس • حیفدر
بنم کبی بر بلبل بو نجلیق قفسده • با این لسان عذب که خامش چو سوسنم
بو شیرین زبان ایله که سوسن کبی خاموشم • آب و هوای فارس عجب سفله پرور
است • فارسک آب و هواسی عجب سفله پروردر • کو همرهی که خیمه ازین خاک
برکنم • قنی بر یولداش که بو مملکتدن خیمه یی قوپرم یعنی شیرازدن کیدرم
مراد شیرازک خلقی دمدر که کندوسنه اعتبار ایتمشلردر • حافظ بزیر خرقه
قدح تا بکی کشید • حافظ جبه دکن خرقه التنده قدح چکر • در بزم خواجه
پرده ز کارش برافکنم • خواجه نک مجلسنده انک ایشندن پرده یی رفع ایدم
یعنی فاش ایدرم خواجه دن مراد وزیرک ظرافت ایله کندونک عشقنی اکر بیانده

بس بونده زیاده معنا سنده در

دارام جاهدر

یارب بونده عجب مغالطه در

آن خواجهٔ خجسته که در منزید فضل • اول مبارک خواجه که فضل نراز
سنا ننده • شد منت مواهب او طوق گردنم • انک احسانلری منتی کردنمه طوق
اولدی مراد وزرک کثرت احسانی بیاندر که کندوسی انک مغلوبی اولمشدر
وله ایضا حاشا که من بموسم گل ترک می کنم • حاشا که گل زماننده بن شرابی
ترک ایدم • من لاف عقل میزنم این کار کی کنم • بن عقل لافنی اوررم بو ایشی
نیجه ایدرم مراد لطیف زماننده عشق وطاعتی اندوکن بیاندر • مطرب کجاست
تا همه محصول زهد وعلم • مطرب قنده در که تا جمله زهد وعلم محصولنی • در کار
بانگ بربط آه وازنی کنم • چنوز صداسی ونی آوازنه اشته فدا ایلیم مراد حصول
عشق ایچون مرشد طلب اتمکدر • از قال وقیل مدرسه حالی دلم گرفت • مدرسه
نک قال وقیلندن شمدی کوکلم منقبض اولدی • یک چند نیز خدمت معشوق ومی
کنم • برنجه زمان دخی معشوق ومی خدمتن ایدم معشوقدن مراد خدا ومیدن
مراد عشقدر مراد قرب خدایه وسیله اولماز علمدن بیکرندرم بر زمان خدا وعشق
ایچون سعی ایلیم دیمکدر • کی بود در زمانه وفا جام می بیار • زمانه ده مجنون وفا
اولدی شراب جامنی گتور • تا من حکایت جم وکاوس کی کنم • تا بن جم
وکاوس وکی حکایتن ایدم مراد زمانه نک وفاسزلغنی بونلر ایله اثبات اتدکی
بیاندر • زین سلطنت که حاصل من شد ز گنج فقر • کی مبتلای تاج و[illegible]
کاوس وکی کنم • از نامهٔ سیاه نترسم که روز حشر • سیاه نامه دن
یعنی کثرت ذنوبدن خوف اتمزم زیرا قیامت کونی • با فیض لطف او صد
ازین نامه طی کنم • اول اللهک لطفی فیضی ایله یوز بونک کبی نامه یی طی ایدرم
مراد عنایت باری یار اولورسه دفاتر سیئاتک مضمونی محو اولور دیمکدر
همچو شوم داورم ز لطف کریم • که خواهم کنه بیش عفوش عظیم • کو بیک

صبح

[illegible] المولی المتعال [illegible] صفر [illegible]

موسم زمان

نیز دخی معناسنه در

بو بیتده [illegible] اولمق [illegible] در

صبح تا کلنمای شب فراق • فنی صبح بیکی تا فراق کیجه سنک شکایتلرینی • با آن خجسته
طالع وفرخنده پی کنم • اول طالعی مبارکه وایزی یعنی روشنی فرخنده یه بیان ایلیم
مراد عالم فیضدن ظهور بولان آلامدن شکایت ایدرم دیمکدر • این جان عاریت
که بحافظ سپرد دوست • بو عاریت جان که حق تعالی حضرتی حافظه تسلیم ایلدی
روزی رخش ببینم وتسلیم وی کنم • برکون انک یوزنی کورم وجانی انکا تسلیم
ایدم مراد مشاهدهٔ جمال جانان ایله تسلیم روح طلب اتمکدر • [illegible]
بو بیتده صنعت التفات واردر غایبدن متکلمه • وله ایضا حجاب چهرهٔ
جان میشود غبار تنم • تنم غباری جان یوزینه پرده اولور • خوشا دمی که ازین
چهره پرده برفکنم • نه خوش وقت که بو یوزدن پرده یی رفع ایدم مراد
موت وفنا طلبی سبب وصالدر • چنین قفس نه سزای چو من خوش
الحانست • بو کبی قفس خوش الحان اولان بکا لایق دکلدر • روم بگلشن رضوان که مرغ
آن چمنم • جنت گلشنینه کیدرم زیرا اول چمنک مرغیم مراد الدنیا سجن المؤمن جنتنجه
دنیادن خلاص وصول بهشته وسیله اولور دیمکدر قفسدن مراد تندر اولمق جائزدر
عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم • عیان اولمدی که بو عالمه نیچون کلدم وقنده
ایدم • دریغ ودرد که غافل ز کار خویشتنم • دریغ ودرد که کندو کارمدن
غافلم مراد بو که وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون حسبنجه عالمه کلمکدن مراد
عشق وطاعت ایله قرب الهی حاصل اتمک ایدی اندن غافلم دیو تحزن وتحسر
اظهار ایدر • چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس • عالم قدس صحراسنده
نیجه طوف وجولان ایدیم • چو هست در سراچهٔ ترکیب تخته بند تنم • چونکه
ترکیب سراچه سنده تن تخته بندی ایم مراد طبیعت مرتبه سندن جدا اولنجه
جناب قدس ایله آشنالق میسر اولماز دیمکدر • [illegible] حجابست

٢٧٥

اصلنده عاریتدر [illegible] ایله

الحان جمع لحندر

بی حاصلی • چو پیوند با یکسلی واصلی • مرا که منظر حورست مسکن و ماوی • بنم کو
مسکنم و مقامم حور مقصوری یعنی جنت در • چرا بکوی خراباتیان بود وطنم • خراباتی
لر محله سنده نیچون باکه وطن اوله • کوی خراباتیان دن مراد دنیا و انک اهلی در • اگر
ز خون دلم بوی مشک می آید • اگر خون دلدن مشک رایحه سی کلسه • عجب مدار که همدرد
آهوی ختنم • عجب طوتمه زیرا ختن آهوسی ایله همدردم مراد عاشق عشق الهی سببی ایله
مشکین نفس اولور دیکدر • طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع • بنم شمع کبی التون
تل لو پیرهنک تماشاسنه بقمه • که سوزهاست نهانی درون پیرهنم • زیرا پیرهنم
ایچنده نهانی حرارت واردر مراد احوال عشق الهی ظاهری دکل ایدوکن بیان در
بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار • کل و حافظک وجودنی انک اوکندن رفع ایله
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم • که سنک وجودک ایله کمسه بندن اشتمیه که بنم
ولم ایضا
خطاب خدایه در مراد فنا طلبی در که اول وصال جانانه پایه اعلادر
گرم دست دهد خاک کف پای نگارم • اگر نگارک کف و پای نک خاکی باکه میسر اوله
بر لوح بصر نقش نگاری بنگارم • بصر لوحی اوزره اول نگارک نقشنی نقش ایدرم مراد
اگر بر کشتکی میسر اوله وصول بولم هرکز اندن جدا اولمازم دیکدر • پروانه او گر رسدم
در طلب جان • اگر انک پروانه سی باکه جان طلبنه ایرشه • چون شمع همانم
بدمی جان بسپارم • شمع کبی بر نفس ده نوری جانی تسلیم ایدرم مراد امر خدایه
اظهار الطاعت در جان دن پروانه بوندن جزهمی معناسنه ضمیر غایب خدایه در
راجع در • گر قلب دلم را ننهد دوست عیاری • اگر قلب دلمه دوست بر عیار
مقومیه منع اعتبار ایتمه معنای ترکیبی بویله در دلم قلبنه که دلنی قلب نقده
تشبیه ایتمش در • من نقد روان در رهش از دیده شمارم • بن چشمدن انک
یولنده نقد روان صاچرم یعنی کریه ایدرم مراد کریه بنم عقد ایله معقول ا

ایدکن

معقول ایدوکن بیان در قلبه نسبت روان و دله نسبت قلب خوب واقع اولمغله
و عیار و نقد دخی تمام مناسب • دامن مفشان از من خاکی که پس از مرگ • بن
حقیردن اعراض ایله زیرا موتدن صکره • زین در نتوانند که برد باد غبارم
باد قادر اولمازکه بو قپودن بنم غبارمی ایلته مراد هرکز عشق الهی کندوسندن
جدا اولمدیغنی بیان در • بر بوی کنار تو شدم غرق و امیدست • سنک
کنارک ایسنک امیدی ایله کوزم یاشی ایچنه غرق اولدم وامیدوار • از موج سرشکم
که رساند بکنارم • کوزم یاشنک موجندن که بنی کناره ایرشدره مراد کریه قرب
الهی یه سبب اولدیغنی بیان در کنار قرب درآغوش معناسنه در که بوندن قرب
مراد در • زلفین سیاه تو بدلداری عشاق • سنک اکی سیاه زلفک عشاقک
دلدارلغنه • دادند قراری و ببردند قرارم • بر قرار ویردیلر و بنم قرارمی الدی
لر مراد اسرار الهیه یه عقل تعلق ایتدوکن کندوسنه ایرشمکن تحیرن بیان در خطاب جمع ایله
امروز مکش سر ز وفای من و اندیش • بوکون باکه وفا ایتمکدن باش چکمه و
فکر ایله • زان شب که من از غم بدعا دست برآرم • اول کیجه دن غمدن بن دعایه
ال قالدرورم • ای باد از آن باده نسیمی بمن آر • ای باد اول باده دن باکه
بر رایحه کتور • کان بوی شفابخش بود دفع خمارم • زیرا اول بوی باکه خمار
دفعنده شفا ویرر • تا وصف سر زلف تو پیوسته سخن هست • سنک سر زلفک
وصفی ایله اولدیغی و بنم سوزم • پیوسته از آن همنفس مشک تتارم • اول
سبب دن دایم تتار مشکی ایله همنفسم مراد وصف خدا ایسبی ایله مشکین نفس
اولدیغنی بیان در • حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیزست • ای حافظ انک
قرمزی لبی چونکه بنم عزیز جانم در • عمری بود آن لحظه که جان را بلب آرم
بر عمر اولورکه بنم عزیز جانم دوداغه کتورهم مراد کلام الهی صبح

بحث ایدوکی اشعاردر ● وله ایضا حالیا مصلحت وقت در آن می بینم ● شمدی وقت
مصلحتنی اشته کوررم ● که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم ● که اسبابی میخانه یه
چکم و خوش اوتورم مراد مرشد کاملک عتبه سنی آنمک ایله غم دنیادن خلاص طلبنی
ایتدوکی بیاندر ● جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم ● صراحی و کتابدن غیری یارکه
یار و ندیم اولمیه ● تا حریفان دغا را ز جهان کم بینم ● نامعقول و حرامزاده حریف
لری جهاندن کورمیم یعنی اصلا مصاحبت اتمیم مراد حصول عشق ایچون بر مرشد الله
کتورب عوامدن اجتناب ایدم دیمکدر ● جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم ● عتبه
سنی ایدم و اهل ریادن دور اولیم ● یعنی از خلق جهان پاکدلی بگزینم ● یعنی جهان
خلقندن پاکدللک اختیار ایدم ● بس که در خرقهٔ آلوده زدم لاف صلاح ●
آلوده خرقه ده زیاده که صلاح لافنی اوردم ● شرمسار از رخ ساقی و می رنگینم ●
ساقی نک یوزندن و رنکین شرابدن شرمسارم مراد منکر عشق ایکن طالب عشق
اولدوغنی اشعاردر ● سر به آزادگی از خلق برآرم چون سرو ● سرو کبی آزاده لکله
خلقدن باش چیقاررم ● گر دهد دست که دامن ز جهان برچینم ● اگر میسر اولورسه
که جهاندن فراغت ایدم ● مراد عزلت و قناعت آزاده لکه سبب ایدوکن بیاندر ●
بر دلم گرد ستمهاست خدایا مپسند ● کوکلم اوزره ظلم غباری واردر ای خدا
بکمه ● که مکدر شود آیینهٔ مهرآیینم ● که بنم محبت عادتلو قلبم مکدر اوله آیینه دن
مراد دل در مهر بونده محبت معناسنه در لکن آفتاب معناسنه دخی محتمل در اول وقتده
معنی بویله اولور بنم آفتاب کبی روشن قلبم آیینه اسلوب و ترتیب و نظر ● سینهٔ
تنگ من و بار غم او هیهات ● بنم طار سینهم و انک غمی یوکی حیهات یعنی اکه تحمل اتمز
مرد این بار گران نیست دل مسکینم ● بنم مسکین کوکلم بو بار گرانک مردی دکلدر
یعنی حقندن کلمز ● من اگر رند خراباتم و گر حافظ شهر ● بن اگر منی نه لوندی ام و گر

کم بینیم کورمیم
معناسنه در

پاکدلی دن یا
معصوم ... در

شهرکی

شهرک حافظی ام ● این متاعم که همی بینی و کمتر زینم ● متاعم بودر که کوررسن
و بوندن کمترم مراد قصورنه اعتراف در تواضع طریقیله ● بنده آصف عهدم
دلم از ره مبر ● آصف زمانک بنده سی ام کوکلمی رنجیده ایتمه ● که اگر دم زنم
از چرخ بخواهد کینم ● که اگر فلکدن شکایت ایدرم فلکدن انتقام المغه مرادو بزری
مصرع در ● وله ایضا خیز تا خرقهٔ صوفی بخرابات بریم ● قالق تا صوفی نک خرقه
سنی میخانه یه ایلتیم ● دلق و طامات به بازار خرافات بریم ● دلق و طاماتی خرافات
بازارنه ایلتلم طامات اقوال و رسوم خرافات بت بازاری معناسنه در خرافه یمن ده
بر کشینک اسمی ایدی که آنی جن قاپوب بر زمان بیله اولدی بعده زمان انی ینه یره کتوردی
اما عقلنه خلل ایرشمکن نامعقول سوزلر سویلمکه باشلدی اول سببدن نامعقول
سوزلره اکثریت ایدوب خرافات دیرلر حکم بت بازاری معناسنه استعمال ایتدیلر
مذکور بیتدن مراد عشق دعوالو دلق و طاماتی لاشی ایدوکن بیاندر ● کوش بنشینیم
وز افسانهٔ واعظ برستیم ● قولاغمزی بتکیلیه و اغفلت افسانه سوزن قولاق طولدرق
چنو چون بیخبران تا شکی و خرافات بریم ● نیچه بر بیخبرلر کبی شک و خرافاتی ایلتلم خرافات
بو نامعقول سوز معناسنه در ● تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند ● تا ونکه
خلوتیلر جام صبوحی نوش ایدلر ● چنگ صبحی بدر پیر مناجات بریم ● صبحه منسوب
اولان چنکی مناجات پیرنک قپوسنه ایلتلم مراد مرشد قپوسندن مناجات و طاماتی
ایلتلم دیمکدر ● سوی رندان قلندر به ره آورد سفر ● قلندر رندلر جانبنه سفر ارمغانی
ایله ● دلق پشمینه و سجادهٔ طامات بریم ● پشمینه دلق و طاماتی سجاده سنی ایلتلم
مراد بونلری ترک ایدوب بر مرشد وارلم دیمکدر ● ور نهد در ره ما خار ملامت
زاهد ● اگر زاهد بزم یولمزه ملامت خارنی قویه یعنی بزی ملامت ایدرسه ● از گلستانش
بزندان مکافات بریم ● گلستاندن انی مکافات زندانه ایلتلم یعنی اکه

عهد بوینه ... زمان
معناسنه در

نشش

جواسنی ایده‌م • شرم مان باد ز پشمینهٔ آلودهٔ خویش • بزلر ما کنده وحر الوده خرقه
و فاسدم اولسونا • گر بدین فضل و هنر نام کرامات بریم • اکر بو فضل و عمل
کرامتی نامی ایله‌م یعنی مراد عشق الهی حاصل اید بن دعوای عشق اتمک خجالت اولدیغی
بیان در مابر معناسنه در • قدر وقت از نشناسد دل و کاری نکند • کوکل اکر وقتی
مقدارن الکیه و بر ایش ایلیه • بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم • که بو
اوقات حاصلندن چوق خجالت ایلدرز • فتنه می بارد ازین سقف مقرنس • بر
بر خیز • بو مقرنس سقف دن فتنه یاغر قالق • تا همه به پناه از همه آفات
بریم • تا دوکلی آفتلردن میخانه‌یه پناه ایلدلم • در بیابان هوا کم شدن آه
تا چند • آخر بخیه دک هوا بیابانده آزمغ • ره بپرسیم مگر پی بمهمات بریم
یول صوره‌لم اولکه مهماته وصول بوله‌لم • با توان عهد که در وادی ایمن
بستیم • اول عهدی که سنک ایله وادی ایمن‌ده بغلدق • همچو موسی ارنی گوی
بمیقات بریم • موسی کبی ارنی دیجی اول عهدی میقاته ایلدرز مراد الست بزمنکه
اولن عهدی یرینه کتوردکن اشعار در خطاب خدایه در • کوس ناموس تو از کنگرهٔ
عرش زنیم • سنک ناموسک کوسنی عرش بلندندن اوره‌لم • علم عشق تو بر بام
سماوات بریم • سنک عشقک سنجاغنی سماوات طامی اوزره ایلدلم مراد عشق
الهی یک صیتنی ادا ایدلم دیمکدر • خاک کوی تو بصحرای قیامت فردا • سنک
کویک خاکنی یارن قیامت صحراسنده • همه بر فرق سر از بهر مباهات بریم
جمله باشمز اوزره تفاخر دن ایلدرز مراد دنیاده عشقه بولندیغ اتدکلر
تواضع یارن عز و رفعته سبب اولدیغی اشعار در • حافظا آب رخ خود بر در
هر سفله مریز • ای حافظ کندو یوزک صوینی هر سفله‌نک قپوسی اوزره دوکه
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم • اولی که حاجتی قاضی حاجاته

ایلیالم

مناجات تعاخ

مثنوی هیچ ارادین در که هرگز بسته • که فرخ ردم گرد در آورد دست
مخالفت اگر شیر بر پیدا در بی • که باز آید دست حاجت بی ولهٔ ایضا
خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم • قالق تا میخانه قپوسندن برکف دوهر
فتح باب طلب ایده‌لم • در ره دوست نشینیم و مرادی طلبیم • دوستک
یولنده اوتوره‌لم و بر مراد طلب ایده‌لم مراد عشقده وطاعت سببی ایله وصول
الی الله طلب ایده‌لم دیمکدر • زاد راه حرم وصل نداریم مگر • وصل حرمی
یولنک ازغنی طوتمزز مگر • بکدایی ز در میکده زادی طلبیم • مگر الله ایله میخانه
قپوسندن بر آزق طلب ایده‌لم مراد مرشد دن وصاله وسیله اولن فیض دعشق
دن نصیب طلب ایده‌لم دیمکدر • اشک آلودهٔ ما گرچه روانست ولی • بزم
خونابه آلوده اولمش اشکمز اگرچه روان در اما • بر رسالت سوی او پاک نهادی
طلبیم • انکجانبنه رسالته بر پاک نهاد طلب ایده‌لم پاک نهاددن مراد کوکلی در
مراد محبت سزکریه‌نک فائده‌سی اولمدیغنی بیان در • لذت داغ غمت بر دل
ما باد حرام • سنک غمک داغنک لذتی بزم کوکلمز اوزره حرام اولسون • اگر
از جور غم عشق تو دادی طلبیم • اگر سنک عشقک غمنک جورندن بر داد طلب ایدر
وز خطاب خدایه در • نقطهٔ خال تو بر لوح بصر نتوان زد • سنک خالک نقطه‌سنی
بصر لوحی اوزره نقش اتمک ممکن دکلدر • مگر از مردمک دیده مدادی
طلبیم • مگر کوز بکندن بر مرکب طلب ایده‌لم مراد مشاهدهٔ جمال جانان بو چشم
ایله میسر اولمدیغنی بیان در • بوسه‌ای از لب شیرین تو دل خواست بجان
سنک شیرین لبکدن دل جانه عوض بر بوسه استدی • بشکر خنده لبت
گفت مزادی طلبیم • شکر خنده ایله سنک لبک ایتدی بر زیاده طلب ایدز
مراد جذبهٔ الهیه جاناندن یک ایدوکنی بیانادر بوسه‌دن مراد بوندع

زیاده معاشه مصدر میمی در • تا نبود نسخهٔ عطری دل سودا زده را • تا سودا
زده کوکله نسخهٔ عطری اوله یعنی اولسون ایچون • از خط غالیه سای تو سوادی
طلبیم • سنک غالیه رایحه لو خطکلدن بر سواده طلب ایدرز مراد عالم حقیقی دکیز ده
اولان وله قرب الهی دوا ایدکن بیان در نسخهٔ عطری کلاب ومسک ایله وعود وعنبر
ایله یازلن نسخه یه دیرلر که تأثیری زیاده در • چون غمت را نتوان یافت مکر
در دل شاد • چون که سنک غمکی شاد کوکلدن غیری ده بولمق ممکن دکلدر • تا با
غمت خاطر شادی طلبیم • بر سنک غمک امیدی ایله بر شاد خاطر طلب ایدرز مراد
قسوتا قلب ایله عشق الهی جمع اولمدغن بیان در • بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ
بخیه دک مدرسه قپوسی اوزره او تورورسن ای حافظ • خیز تا از در میخانه کشادی
طلبیم • قالق تا میخانه قپوسندن بر کشاد طلب ایدهلم بوکه صنعت رد العجز
علی الصدر در دیرلر مراد قرب الهی علم ظاهر ایله حاصل اولمیوب عشق ایله حاصل
اولدغن بیان در ولە ایضا خیال روی تو چون بکذرد بکلشن چشم • سنک
یوزک خیالی چونکه چشم کلشنندن اوغرایه • دل از پی نظر آید بسوی روزن چشم
دل نظر دن اوتری چشم روزنی جانبنه کلور مراد تکثیر دل خیال جانان حاصل اولسون
اوتری انتظار ده اولدیغن بیان در • بیا که لعل وکهر در نثار مقدم تو • کل که سنک
مقدمک نثارنه لعل کهر • ز کنج خانهٔ دل میکشم بمخزن چشم • کوکل کنج خانه
سندن چشم مخزننه چکرم مراد شوق الهیدن اشک وخون نثار اتدوکن بیان در
سزای تکیهٔ کهت منظری نمی بینم • سنک تکیه کاهکه لایق بر منظر کورمزم
منم ز عالم واین کوشهٔ معین چشم • عالمدن بنم وچشمک جز معین کوشه سی
یعنی عالمدن حاصلم بوکه ما لکم حاصل قیمتی سکا لایق اولن چشم در منظر بو مقدر معناسنه در
نخست روز که دیدم رخ تو دل میکفت • ابتدا اول کون که سنک رخکی کوردم

کوکلم

دکو تعلیم استدی • کر رسد خللی خون ما من بکرون چشم • اکر باکه بر خلل ایرشه
بنم قانم چشممک بوینینه در زیرا اول سبب اولمشدر مراد چشم مله حیف غا ایدکن
بیان در اکر عبرت ایله نظر ایتسه • سحر سرشک روانم سر خرابی داشت • سحر
وقتی جریان ایدیجی کوز یاشی بنی خراب ایلمک هوسی طوتدی ایدی • اکرنه خون جکر
میکرفت دامن چشم • اکر خون جکر چشم دامنی طوتمیدی مراد کثرت بکادن چشمی
بر خون اولوب منجمد اولدغن بیان در واشک بونده واشی تقدیرنده او لمع روشن در
ببوی مژده وصل تو تا سحر شب دوش • سنک وصالک بشارتی امیدی ایله
دون کیجه سحره دک • براه باد نهادم چراغ روشن چشم • چشمک روشن یوزنم
روشن چراغنی باد یولنه قودم مراد نفحهٔ رحمانیه دن وصال حرفه سنی طلب در
بر اضطراب کسی رحم کن که نیمهٔ شب • شول کمسنک اضطرابنه ترحم ایله که نصف
لیلده • برخ روانه کند خون بها دل ز روزن چشم • چشم روزنندن یوزنه قان روان
ایدر خطاب خدایه در مراد نیم شب ده عشق الهی حصولی ایچون قان اغلیغن ترحم لایق
ایدوکن بیان در • بشر و می کر دل و دست حافظ را • کرم ولطف حقیچون که
حافظک دود منده کوکلنه • مرز بشاوکی دلنو زمردم انکس چشم • چشمک مردم
انکس دلنوز ناکی ایله اوره مراد خدانک صفت قهرندن ولی ایچون کرم طلبی در لطف
وکرمندن قسم وبرمک طریقی ایله ولە ایضا خرم آن روز کزین منزل ویرانه
بروم • خرم اول کون سرور اول کون که بو ویرانه منزلدن کیدم • راحت جان
طلبیم وز پی جانان بروم • جان راحتی طلب ایدم وجانان آرهدندن کیدم
مراد دنیایی ترک ایدوب طاعت وعشقه سعی ایدم دیمکدر • کرچه دانم که بجایی
نبرد راه غریب • اکرچه بیلورم که غریب بر یره یول التمز بو وجه دخی جایز در
بوی بر یره التمز • من ببوی خوش آن زلف پریشان بروم • بن اول پریشان

زلفنک لطیف وانجه بیجا ایله کیدرم مرادینجه رازلی جذبه ولم غزلی معاد دنتی ایله سلوک اتدوکن
بیان در • چون صبا با دل بیمار و تن بی طاقت • صبا کبی بیمار دل و طاقت سز تن ایله
بهواداری آن سرو خرامان بروم • اول سرو خرامانک محبتی ایله کیدرم مراد قصور
فیض ایله ذات باری شوقنه سلوک اتدوکن بیان در • دلم از وحشت زندان سکندر
بکرفت • اسکندرک زندانی وحشتندن دلم منقبض اولدی • رخت بر بندم و تا ملک سلیمان
بروم • اسبابی باغلیم سلیمان ملکنه دکن کیده‌یم مراد دنیای ترک ایدوب جناب قدس ایله
آشنالق حصولنه سعی ایدوم دیمکدر بیتک معنای ظاهری اوزره زندان سکندر صفاهان در
ملک سلیمان دن مراد فارس ملکی درکه بوننده شیراز مراد درکویا اصفهان دن منقبض
اولمش درکه آنی اشعار ایدر • تا زبان را چو غم حال گران باران نیست • چالاک و هیجاره
وچابک لره چونکه کران بارلر حالنک غمی یوقدر • پارسایان مددی تا خوش و آسان
بروم • ای پارسالر مدد ایلکوز تا خوش و آسان کیدم — سروری افندی
جمع وعیش درکه مودی تازی در دیو معنی‌یی اتمش در و تازی ابیات معناسنه دیمش
درلیکن محلنه ملایم دکلدر • در ره او چو قلم گر بسرم باید رفت • انک یولنده اگر باکه
قلم کبی باشم ایله کتمک لازم کله • با دل زخم کش و دیده گریان بروم • زخملو کوکل
و کریان کوز ایله کیدم مراد راه عشقده جمیع مشقته اظهار رضا در • نذر کردم که گر این
غم بسر آید روزی • نذر ایلدم که اگر بو غم بر کون نهایت بوله • تا در میکده شادان
و غزلخوان بروم • میخانه قپوسنه دکن شادان و غزلخوان کیدم مراد عشقه‌سی اتمکه شوق
و سرور اظهاری در • بهواداری او ذره صفت رقص کنان • انک هواداری ایله
یعنی اول انلک عشقی ایله ذره کبی رقص ایدرک • تا لب چشمهٔ خورشید درخشان
بروم • خورشید درخشان چشمه‌سنک کنارینه دکن کیدم • ور چو حافظ نبرم ره ز بیابان
بیرون • اگر حافظ کبی بیابان دن طشره یول اتمیم • همره کوکبهٔ آصف دوران

بروم

بروم • زمانه وزیرینک تجملاتی یانینجه کیدرم مراد ظرافت ایله وزیردن معاونت طلب
اتدوکن بیان در **وله ایضا** در خرابات مغان نور خدا می بینم • عجب اینجانه
سنده خدا نورنی کورورم • این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم • بو عجبی کورکه نه عجب
بر نوری قنده‌ن کورورم مراد مرشدک آستانه‌سنده عشق الهی نورنی کوردوکن اشعار در
کیست دردی کش این میکده یا رب که درش • بو میخانه‌نک دردی کشی عجب کیمدر که
انک قپوسنی • قبلهٔ حاجت و محراب دعا می بینم • حاجت قبله‌سی و دعا محرابی کورورم
مراد مرشدنی مدح درکه بیچه کعبه مرشد اولمش در • منصب عاشقی و رندی و شاهد
بازی • عاشقلق و رندلک و محبوب دوستلق منصبنی • همه از تربیت لطف شما می
بینم
جمله سزک لطفکز تربیتندن کورورم خطاب مرشده در • جلوه بر من مفروش ای
ملک الحاج که تو • ای امیر الحاج سن بکا جلوه و کبر صاتمه زیرا سن • خانه می بینی و من
خانهٔ خدا می بینم • خانه‌یی کورورسن و بن صاحب خانه‌یی کورورم — حاجی‌یه
کعبه دما طالب دیدار • او خانه همی جوید و ما صاحب خانه • کس ندیدست
ز مشک ختن و نافهٔ چین • ختن مشکندن و چین نافه‌سندن که کورمش در
آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم • آنی که بن هر سحر باد صبادن کورورم مراد نفحهٔ رحمانی
مشکدن اطیب ایدوکن بیان در • نیست در دائره جز نقطهٔ وحدت کم و بیش
دایرهٔ وجودده وحدت نقطه‌سندن غیری آز وچوق یوقدر • که من این مسئله
بی چون و چرا می بینم • که بن بو مسئله‌یی چون و چراسز کورورم یعنی بو سوزی بویله
ایدوکنه اصلا شک یوقدر مراد حقیقتده هوادن غیری اولمدغن اشعار در
لا رای فی الوجود الا هو • محو شد نقش غیر و نام سوی • خواهم از زلف بتان
نافه گشایی کردن • بتلرک زلفندن نافه کشالق اتمک استرم • فکر دورست
همانا که خطا می بینم • اوزاق فکردر بلکه خطا کورورم بتاندن مراد اسما و صفات در

زلف دن مراد اندن ظاهر اولان اسرار در و آثار در • سوز دل اشک روان آه سحر
ناله هر شب • کوکل حرارتی اینجی کوز یاشی سحر آهی کیجه ناله سی • این همه مرتبه از لطف
خدا می بینم • بو دو کلی مرتبه یی خدانک لطفندن کورورم یعنی بونلر مقبول در زیرا وصاله
وسیله در • هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال • هر دم سنک یوزکدن نقشی
بنم خیالم یولنی اورر • با که گویم که درین پرده چهامی بینم • کیمه دیم که بو پرده ده نه
کورورم مراد جناب قدس دن تجلیات واقع اولوب هر برکلی دنیا ایچون اولان خیالنی
معطل ایتدوکی اشعار در • دوستان عیب نظربازی حافظ مکنید • ای دوستلر
حافظک نظربازلغنی تعیب ایلمکوز • زانکه او را از محبان خدا می بینم • زیرا انی تنرک
محبلرندن کورورم وله ایضا دوستان وقت گل آن به که بعشرت کوشیم • ای دوستلر
گل وقتی اولیکه عشرته سعی ایدهلم • سخن پیر مغانست بجان بنیوشیم •
بو سوز پیر مغانک سوزی در جان ایله استماع ایدهلم مراد سالکلری عشقه تحریض در •
نیست در کس کرم وقت طرب میگذرد • کسده کرم یوقدر و طرب وقتی بکجر •
چاره آنست که سجاده بمی بفروشیم • چاره اولدرکه سجاده یی شرابه بیع ایدهلم مراد
فرصتی فوت اتمکه بر لطیف هوا در ای خدا کوندر • نازنینی که برویش می گلگون نوشیم
بر نازنینی که انک یوزی شوقنه قرمزی شراب نوش ایدهلم مراد وصول عشق ایچون
مرشد طلبی در • ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنرست • ارغنون سازلو فلک
اهل هنرک یولن اورجی در • چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم • بو غصه دن
نجه ایکلیه لم و نجون فروش ایتمیه لم • گل بجوش آمد و از می نزدیمش آبی •
گل جوشه کلدی و شرابدن اکا بر آب اورمدق • لاجرم ز آتش حرمان و هوس میجوشیم
اول سبب دن حرمان و هوس آتشندن قینارز مراد لطیفه و تفتح عشقه سعی ایتمه
دوکن تحزن و تحسر اظهاری در • میکشیم از قدح لاله شرابی موهوم • لاله قدحندن

بچهامی لفظنک جمعی در نسخه

فلککه ارغنون سازی بو وجه دخی جائزدر یعنی بو وجه اوزره رهزنک فاعلی ارغنون اولور هم ساز فلکه مضاف اولور

شراب

شراب موهوم نوش ایدرز • چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم • یرامز
کوز اراق اولسون که مطرب سز و شراب سز مدهوشز مراد لطافت طبع و
صفوت خاطر سببی ایله صحو حد امثالندن مستغنی دیکدر • حافظ این حال
عجبست با که توان گفت که ما • ای حافظ بو عجب حالی کیمه دیمک ممکن درکه بز • بلبلانیم
که در موسم گل خاموشیم • بلبللرز که گل زماننده خاموشز مراد اسرار
عشق فاش اتمکه اجازت اولمدغن بیان در بو وجه ده دخی جائزدرکه مراد قائلی جمعا
اولمغندن اسرار عشق بیاننده سکوت اتمش اوله وله ایضا دی شب بسیلی
اشک ره خواب میزدم • دون کیجه اشک سیلی ایله خوابک یولنی اوردم • نقشی بیاد
خط تو بر آب میزدم • سنک خطک یادنه آب اوزره بر نقش اوردم مراد جناب کبریادن
شوقندن کثرت بکا ایله خوابی دفع اتدم دیمکدر • رخ ابتی منظر حسن جرا
بیت • مراد از خط جناب کبریا بیت • ابروی یار در نظر و خرقه سوخته
یارک ابروسی نظرده و خرقه یانمش • جامی بیاد گوشه محراب میزدم • محراب
کوشه سی یادنه بر جام اوردم مراد غیب هویت مرتبه حقیقته وصول بوطلبه کنوده
سبب اولدغن بیان در • روی نگار در نظرم جلوه می نمود • نکارک یوزی نظرمه
جلوه کوستردی • وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزدم • واراقدن مهتابک
یوزینه بوسه اوردم مراد والله معکم اینما کنتم حسبنجه خدا بنله دبن وله عزه توجه و
رغبت ایدرم دیمکدر بو وجهدن بحری بو معنی دخی ممکن در جانان عرض جمال اتدی
انک سببی ایله غیردن فراغت اتدم بو معنی بو محله زیاده ملایم در زیرا بوسه میزدم
بوینده وداع دن کنایه در و جه اول سروری افندینک مختاری در • چشم بروی
ساقی و گوشم بقول چنگ • چشمم ساقینک یوزنده و قولاغم چنک سوزنده • فالی
بچشم و گوشش درین باب میزدم • بو بابده چشم و کوشم ایله بر فال اوردم

مراد جان ودل دنا مرشد طالب وسوزنه راغب اولدغن بیان در • نقش خیال
روی تو تا وقت صبحدم • صباح وقتنه دکن سنک یوزک خیالنک نقشنی • تا گاه
گاه و بیگاه پی خواب میزدم • خواب شیرینک کارگاهی اوزره اوردوم مراد جمال جانان
شاهد سنک خیالی ایله صباحه دکن اویومزم و بکر خطاب خدایه در • ساقی بصبوح
این غزلم بکاسه میگرفت • ساقی بو غزل صوتی ایله باکه کاسه طوتدی یعنی صوندی •
میگفتم این سرود و می ناب میزدم • بو سرودی ایتدم وصافی شراب نوش
ایتدم ساقی دن مراد مرشددر می ناب دن مراد عشق الهی در • مرغ فکر کز سر شاخ
سخن بجست • بو فکرم مرغی که سوز بوداغینک اوستندن قالقدی • بازش ز طره
تو بمضراب میزدم • کردانی سنک طره کون مضرب ایله اوردوم مراد اسرار الهیه فکری
ایله فکرنا محبت ماسوی فکرندن حفظ اتدوکن بیان در • خوش بود وقت حافظ
و فال مشکلش ببخت نیک • حافظک وقتی خوش اولدی وانک فالنی ایو طالع ایله
بر نام عمر و دولت احباب میزدم • احبابک عمر و دولتی نامی اوزره اوردوم مراد
احباب دن معاونت طلب اتدوکن بیان در **وله ایضا** دوش سودای رخش گفتم
ز سر بیرون کنم • دون کیجه ایتدم انک رخی سوداسنی ترک ایدم • گفت کو زنجیر
تا تدبیر این مجنون کنم • ایتدی زنجیر قانی تا بو مجنونک تدبیرن ایلیم مراد عشق
الهی ترک ایدن مجنون اتدوکن بیان در • رخش دن اولان ضمیر غایب خدایه راجع
قامتش را سرو گفتم سرکشید از من بناز • انک قامتنه سرو دیدم ناز ایله
بندن اعراض ایلدی • دوستان از راست میرنجد نگارم چون کنم • ای دوستلر
بنم نگارم راست سوزدن انجونیجه ایدم • نکته ناسنجیده گفتم دلبرا معذور دار
فکر اولنمامش نکته سویلدم ای دلبر معذور طوت • عشوه فرما تا من طبع را
موزون کنم • بر عشوه بیور و بر لطف کوستر تا بن طبعمی موزون ایدم مراد مرشددر

دوشن دونا کیجه

زرد روی بی گنهم زان طبع نازکت بی گناه • اول نازک طبع دن گناهسز خوف
و خجلت چکرم • ساقیا جامی بده تا چهره را گلگون کنم • ای ساقی بر جام ویر
تا یوزمی قرمزی ایدم مراد نفسک مغلوبی اولمق ایچون مرشد دن فیض طلب
ایتمکدر زرد رویی خوف و خجالت معناسنه در • ای نسیم منزل سلمی خدا
را تا بکی • ای سلمی منزلنک نسیمی الله ایچون نیجه دک • ریختن آب نظر زین
اطلال را جیحون کنم • منزلی برجی برینه اوردم طللری جیحون ایدم مراد فراق
جانان دن بجه بریشان و کریان اولم ای فضل الهی باکه بر مدد ایله دیکدر • من که
ره بردم بگنج حسن بی پایان دوست • بن که دوستک پایانسز حسن گنجنه واصل
اولدم • صد گدای همچو خود را بعد ازین قارون کنم • شمدن صکره یوز کندم کبی
گدایی قارون ایدم مراد کندوسی مرشد اولوب غیره ارشاد قصد اتدوکن اشعاردر
ای شه صاحب قران از بنده حافظ یاد کن • ای صاحب قران شاه حافظ
قولکدن یاد ایله • تا دعای دولت آن حسن روز افزون کنم • تا اول
کوندن کونه زیاده اولیجی حسنک دولتنه دعا ایدم مراد پادشاه اولمق دوشندر
وله ایضا دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم • کوزمی دریا ایدم و صبری صحرایه
براغورم • واندرین کار دل خویش بدریا فکنم • و بو ایشده کندو کوکلمی دریایه
براغورم مراد عشق الهی و گریه سببی ایله دریای حقیقته وصول طلبی در • از دل
تنگ گنهکار بر آرم آهی • گناهکار کوکلدن بر آه کتوره یم • کاتش اندر
گنه آدم و حوا فکنم • که آدم و حوانک گناهنه آتش براغم معنای ظاهری
قطع نظر آدم دن مراد عقل در و حوادن مراد نفس اولمق جایز در بو نیته ایلیم
بونلری گناهدن پاک ایلیم • خورده ام تیر فلک باده بده تا سرمست • فلک
تیرینه بشم شراب ویر تا بی باک • عقده در بند کمر ترکش جوزا فکنم • جور انک

ترکشی کرده بنده‌نه عقلدن مرادم یعنی تیز آمقده مانع اولیم مراد عشق الهی ایله ر
کندوسندن حوادث فلکک دفعنی طلب در • جرعهٔ جام برین تخت روان
افشانم • بو تخت روان اوزره جامک جرعه‌سنی صاچم • غلغل چنگ برین
گنبد مینا فکنم • چنگ غلغلنی بو مینا رنک قبه اوزره براغم تخت رواندن مراد
دنیا در روان ذکری عدم بقا اعتباری ایله در گنبد مینادن مراد فلکدر مراد عشق الهی
سببی ایله علو قدر طلبی در • شراب عاشقی تا خورد شاهی • بهمت وقعه
بر چرخ برین دیحت • تا به خوشدل آنجا نشت که دلدار آنجاست • خوشش
دل الکه وسر ار سر پایی اتمدر که دلدار آندم در • میکشم خنجر که خود را اگر
انجا فکنم • جهد ایلیم که کندومی اتدم براغم مراد قرب خدا اسر مائه سرور ابدکی
بیان در • بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه • ای خورشید کلاه مه تاباک
بندنی چوز • تا چو زلفت سر سودا زده در پا فکنم • تا سنک زلفک کبی سودا
باشمی ایاغکه براغم خطاب مرشده درکه ای محبوب منشرکه سنک تنزیلات اتش در
زلف اولدرکه باشدن ایاغه قدر قمش اوله نتهکم انیس العشاق ده مصرح در
اول سبب دن درکه اکثر محلده زلف و پای جمع ایدرلر • حافظا تکیه بر ایام
چو سهوست وخطا • ای حافظ چونکه ایام اوزره اعتماد اتمک سهو خطادر
پس چرا عشرت امروز بفردا فکنم • ایلیه بوکونک عشرتنی بلکه یارینه براغم
ولد ایضا دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم • دون کیجه سنک چشمک بیمار
لغی بنی الدن الدی • لیکن از لطف لبت صورت جان می بستم • اما سنک
لبکک لطفندن جان صورتنی بغلدم مراد تأثیرات ذات وجودی محو وفنا
مرتبه‌سنه ایرشدرمش ایدی لیکن کلام ربانی که باکه حیات ویردی دیمکدر
مراد ذات در ولبدن مراد کلام ربانی در • عشق من با خط مشکین تو

امروزی نیست • سنک مشکین خطکه بنم عشقم بوکونلک دکلدر • دیرگاهست
کزین جام هلالی مستم • چوق زماندر که بو جام هلالیدن مستم جام هلالیدن مراد
خط مشکین در که اندن مراد قرب الهی وجناب کبریا در که المخلصون علی خطر عظیم
امری اوزره اشعار ایله براولمش جام دوز بر اقطب اکین خدانک ارادتنه
مخالف خاطره برسنه کلسه اول مقامدن دوشر زیرا هلالک بر نوع زهرک آدی
کوزیاده قتال در سروری افندی جام هلالی بر نوع جام هلالی اختیار اتشدر
لیکن جمیع نسخده جام بلالی واقع اولمشدر • از ثبات خودم این نکته خوش آمد
که بجور • کندو ثباتمدن بو نکته باکه خوش کلدی که جور ایله • در سر کوی تو از
پای طلب ننشستم • سنک سرکوکده طلب ایاغندن اوتورمدم مراد جور
وجفادن متألم اولوب عشق الهی طلبندن فراغت اتمدم دیمکدر • عاقبت چشم
مدد از همت میخانه نشین • بن میخانه نشین دن عاقبت امید طوتمه • که
دم از خدمت رندان زده‌ام تا هستم • زیرا بن حاددم که وارم عشاق خد
متندن دم اورمشم مراد مادام که حیاتندایم عشقی ترک اتمزم دیمکدر • در ره عشق
از آن فنا طمع خطرست • عشق یولنده اول فنا جانبندن یوز خطر واردر • تا
نکویی که چو عمرم بسر آمد رستم • صاقین دیمیه‌سن چونکه عمرم باشه کلدی قورتلدم
مراد موتدن صکره جنته داخل اولورم دیمه زیرا چوق خطر واردر دیمکدر • بعد
از اینم چه غم از ناوک دلدوز حسود • بوندن صکره حسودک دلدوز ناوکندن
باکه نه غم • چون به محبوب کمان ابروی خود پیوستم • چونکه کندومک کمان ابرو
محبوبه واصل اولدم مراد چونکه وصول الی الله حاصل اولدی باره شیطانک
اغواسندن نه غم • بوسه بر درج عقیق تو حلالست مرا • سنک دهانک
اوپمک بکا حلالدر • که با فسوس وجفا عهد وفا نشکستم • که طعن
وتسخر وجفا ایله وفا عهدنی صیادم مراد کلام ربانی اسرارنه مطلع

اولمغه استحقاقم وار دیمکدر • صنمی لشکریم غارت دل کرد و برفت • بر عسکری محبوب
بنم کوکلمی یغما ایلدی و کتدی • آه اگر عاطفت شاه بگیرد دستم • آه اگر شاهک
مرحمتی بنم الیمی طوتمیه یعنی معاونت ایتمیه • رتبت دانش حافظ بفلک بر شده بود
حافظک علمی مرتبه سی فلکه دک عالی اولمش ایدی • کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم
سنک بلند قامتنک محبتی بنی پست و حقیر ایلدی مراد عشق الهیه کبر دانته
جمع اولماز دیمکدر خطاب خدایه در • وله ایضا • دردم از یارست و درمان نیز هم
دردم یاردندر درمانم دخی هم • فدای او شد و جان نیز هم • دل اگر فدا اولدیسه
جانم دخی هم یاردن مراد خدای تعالی در • اینکه میگویند آن بهتر ز حسن • بوکه
دیرلر آن حسندن یکدر • یار ما این دارد و آن نیز هم • بزم یارمز بونی طوتدیغی
و آنی دخی هم آن اول لطافت و جاذبه معناسنه در که انی بیلنلر کیم اوله آن تا
اسماء اشارات دندر لیکن آن ایهامندن خالی دکلدر • هر دو عالم یک فروغ
روی اوست • هر ایکی عالم اول الهک ذاتنک بر شعله سیدر • گفتمت پیدا
و پنهان نیز هم • سکا پیدا دیدم و پنهان دخی هم دیرم مراد ایکی عالم تجلیات
الهیه دن بر تجلی نک اثری ایدوکن بیان در • داستان ما در پرده میگوییم ولی عشق
داستانی مستور سویلرم اما • گفته خواهد شد بدستان نیز هم • آشکاره
دخی سویلنسه گرک در دستان حکایت معناسنه در که بوندن آشکاره مراددر
خون ما آن نرگس مستانه ریخت • بزم خونمزی اول مستانه چشم دوکدی
و آن سر زلف پریشان نیز هم • و اول پریشان زلفک اوجی دخی هم مراد وجود
فانی بزیر اولمسی تا تجلیات دن و اسرار الهیه دن ایدوکن بیان در
بلکه بر گردون گردان نیز هم • بلکه دوران ایدیجی فلک اوزره دخی هم
یاد باد آنکه بمقصود خون ما • الکلسون اولکه او بزم قانمز مقصود در • عهد را
بشکست و پیمان نیز هم • عهدنی صیدی و پیمانی دخی هم مراد نفس در

هم

چون میسر آمد دولت پنهانی وصل • چونکه وصل گیجه لرنک دولتی نهایت بولدی
بلکه دور ایام هجران نیز هم • ایام فراق دخی بکدی هم • نقش خالش چون چشمم باز ماند
انک خالنک نقشی بر کره بنم چشممده قالدی • آشکارا ریخت پنهان نیز هم
آشکاره دوکدی پنهان دخی هم مراد انک ظهوری باکه قان اغلتدی دیمکدر
عاشق از قاضی نترسد می بیار • عاشق قاضی دن خوف ایتمز شراب کتور
بلکه از یرغوی سلطان نیز هم • بلکه سلطانک یاساغندن دخی هم یرغو بوندن
یاساق معناسنه در • محتسب داند که حافظ عاشقست • محتسب بلور که حافظ
عاشقدر • و آصف ملک سلیمان نیز هم • سلیمان ملکنک وزیری دخی هم ملک
سلیمان دن مراد بوندن شیراز در • وله ایضا • در نهانخانه عشرت صنمی
خوش دارم • عشرت نهانخانه سنده بر لطیف دلبر طوترم • کز سر زلف
و رخش نعل در آتش دارم • که انک سر زلفندن و رخندن آتش ده نعل
طوترم مراد و لفع عشق الهی نک وجودنی بیان در حرارت و شوق و زیاده
محبت حاصل اولسون ایچون نعل بعض نسنه یازوب آتشه قورلر سر زلفنی
نعله و رخنی آتشه تشبیه ایتمش در تشبیه محسوس بالمحسوس طریقی اوزره
عاشق و رندم و میخواره بآواز بلند • عاشق و رندم و آشکاره شراب
نوش ایدیجیم • و این همه منصب از آن حور پری وش دارم • و بو دوکلی
منصبی اول پری وش صورتدن طوترم مراد بو حالتلر لطف حقدان ایدوکن
بیان در • گر تو زین دست مرا بی سر و سامان داری • وگر
سن بونک کبی دن عقلسز و اعتبارسز طوته سن پس سنک فکرکن خوار و
حقیر اولم • من به آه سحرت زلف مشوش دارم • بن سحر ایله سنک زلفکی
پریشان طوترم مراد بو در که عاشق اگرچه صورتا حقیر در اما مستجاب الدعوه در

کر چه کاشانهٔ رندان قدحی خواهی زد • اکر رندلر کاشانه سنه بر قدم اورمق استر ایسک
نقل شعر شکرین و می بی غشی دارم • شکرکبی لذیذ شعر چرزی و صافی شراب طوترم
می دن مراد عشق در • ور چنین چهره کشد خط زنکاری یار دوست • اکر دوستک
زنکاری خطی بویله یوز کوستره یعنی بویله خوب بته • من رخ زرد و نخوناب بر
منقشی دارم • یعنی صاری و قانلی بوز ایله منقش طوترم یعنی قانلو یاش اغلارم
مراد محبوب حقیقی نک وجه احسن الهی تجلی سی عاشقه قان اغلدر دیمکدر • ناوک
غمزه بیار و زره زلف که من • غمزه ناوکنی و زلف زرهنی کتور رزیرا من جنکها
با دل مجروح بلاکش دارم • بلاکش مجروح کوکلم ایله جنک ایدوترم مراد محبت
ماسوی تیغی ایله مجروح اولمش کوکلمی طالب عشق ایتمک ایچون رمز زبانی و سیر
روحانی طلب ایدرم دیمکدر • حافظا چون غم و شادی جهان بر کذرست • ای
حافظا چونکه جهانک غم و سروری کچیک اوزره در • بهتر آنست که من خاطر خود
خوش دارم • یکرک اولدر که بن کندو خاطرمی خوش طوترم وقیصی دیدار
شد میسر و بوس و کنار هم • دیدار میسر اولدی و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزکار هم • طالع دن شکر طوترم و زمانه دن هم مراد
قرب الهی دن بهره جال حاصل اولدغندن اظهار شکر در • زاهد برو که طالع
اکر طالع منست • یوری ای زاهد که اکر طالع بنم طالعم ایسه • جامم بدست باشد
و زلف نکار هم • بنم الیمده جام اولور و نکارک زلفی هم • ما عیب کس برندی
و مستی نمی کنیم • رندلک و مستلک ایله بر کسه یه تعییب ایتمزز • لعل بتان خوشست
و می خوشکوار هم • محبوبلرک لبی خوش در و هضم اولیجی شراب هم بتان دن
مراد مرشدلردر • ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند • ای دل سکا بشارت
ویریم محتسب قالمدی • از می جهان پرست و بت چنکدار هم • شرابده

بیار ام حافظ در [illegible]

ای زاهد [illegible]

جهان

جهان پر در و شراب نوشی ایدیجی محبوب دن هم مراد عشق و مرشد کنز تفی بیان در
آن شد که چشم بد نکران بود از کمین • اول کندی که بر اغز کوز پوسیدن نظر
ایدیجی ایدی • خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم • خصم اورتادن
کتدی و کوز یاشی کناردن هم مراد متاع عشق اولدغندن مسرت اختیاری در
خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست • خاطری پراکنده لک الینه ویرمک
زیرکلک دکلدر • مجموعهٔ بخواه و صراحی بیار هم • بر مجموعه استه و صراحی کتور
هم مراد دنیایه اشتغال پریشانلغه سبب ایدوکن بیان در • بر خاکیان عشق
فشان جرعهٔ لبش • انک لبی جرعه سنی عشق خاکلری اوزره صاچ • تا خاک
لعل کون شود و مشکبار هم • تا خاکی لعل رنکلو اولا و مشک یاغدرجی هم
مراد خاکی جواد اولن عشق جرعه سی ایله لعل مشک لطافتنی بولور دیمکدر •
چو کاینات جمله ببوی تو زنده اند • چونکه جمله کاینات سنک بویک ایله
دیریلردر • ای آفتاب سایه ز ما وا مکیر از هم • ای افتاب سایک هم
بزدن دریغ طوتمه افتاب دن مراد باری تعالی در که ذرات کاینات نور
ایله ظهور بولمشدر • چون آب روی لاله و کل فیض حسن تست • چون لاله
و کلک لطافتی سنک حسنک فیضی در • ای ابر لطف بر من خاکی ببار هم
ای لطیف سحاب بن خاکی اوزره دخی یاغدر ابر لطف دن مراد خدای تعالی
حضرتی در • اهل نظر اسیر تو شد از خدا بترس • اهل نظر سنک اسیرک
اولدی الله دن قورق • وز انتصاف آصف جم اقتدار هم • و جم قدرتلو
وزیرک انتصافندن هم خطاب مجازی محبوبه در بو یزن حکمی اولن ابیات
آهنک وصفی در • برهان ملک و دین که ز دستت وزارتش • ملک و دینک
برهانی در که انک وزارتی المسون • ایام کان یمین شد و دریا یسار هم

تفرقه [illegible]

وا دریغ [illegible]

ایام معدن قدرتلو اولدی دوریا غنالو هم یعنی وزیرک زمانندن خلعت قدرتلو
وغنی اولدیلر مراد وزیری تمام سخاوت ایله مدح در برهان ودلیل عقلی در که
وزیری بو کوره تشبیه اتمش در عالمک نظام وصلاحنه سبب اولدغندن اوزری
یعنی بوندن قدرت معناسنه در بسیار بوندن غنا معناسنه در بزیاد ز رای انور
او آسمان بجنبد آسمان انک انور رای تک یادی اوزره صبحدم جان میکند
فدا او کواکب نثار هم جانی فدا وکواکبی هم نثار ایدر کواکبک نثار اولمسی بیوا
اولمسی در کوی زمین را نبوده چوکان عدل تست بر طوپی سنک عدالک چوکانی
نک قابلمسی در وپیمانه کشیده گنبد نیلی حصار هم بو بلند چوبت رنکلو حصار
قبه سی هم مراد آسمان وزمین سنک حکمکن در دیو وزیرک مدحنده مبالغه ایدر
عزم سنک عنان نورد کردش آورد سنک بنک عنان عزمک کردش وحرکته
کتورر اینیا پابنداز مرکز وعالی مدار هم بو پابندار مرکزی وبو عالی مداری هم
مرکز پایدار زمین در عالی مدار آسمان در عنان ورکنی مراد هو وزیری عظمت وشوکتله
ایله مدح در تا از نتیجهٔ فلک وطور دور اوست مادام کر فلکک وانک دور
طورنک نتیجه سندن در یعنی سبب در تبدیل ماه وسال وخزان وبهار هم سال
وماهک تبدیلی وخزان وبهارک هم نتیجه سی در کی خالی مباد کاخ جلالت ز سر
وران سنک جلالک قصری سرورلردن خالی اولمسون وز شاهدان سرو قد
گلعذار هم وگل یکلو سرو بویلی ساقیلردن هم کا قطره در ثنای تو بود
چندین گهر فشاند حافظ که سنک ثناکا بو قدر کوهر نثار ایلدی پیش کفت
بوده خجل وشرمسار هم سنک کفک قتنده خجل وهم شرمسار اولور خجل بوندن
متحیر معناسنه در **وله ایضا** روزکار یاشد که در میخانه خدمت کنیم هر
زمان اولور که میخانه ده خدمت ایدرم در لباس فقر کار اهل دولت میکنیم

فقر لباسنده اهل دولت ایشنی ایلرم مراد صورت فقرده عشق الهی یه سعی ایدوکن
اشعار در واعظ ما بوی حق نشنید بشنو این سخن بزم واعظ حق رایحه سنی
دیدی بو سوزی استماع ایله در حضورش نیز میگوییم نه غیبت میکنیم انک حضورنده
دخی دیرم غیبت ایلمزم تاکی اندوه آم وصل ازم تند وی خویشتن خرام هر خوش
خرام سکنی عجب تجنا وصل دامنه کتورر یعنی امید ایلیه در کمینم وانتظار وقت
فرصت میکنم کمینده دایم وفرصت وقتنه قانلرم مراد وصال الهی حصولی
ایچون خلوت وعزلت اختیار اتمشم دیکدر چون صبا افتان وخیزان میروم تا
کوی دوست صبا کبی افتان وخیزان دوست محله سنه دکن کیدرم وز رفیقان ره
رفیقان ره استمداد همت میکنم ویول رفیقلردن همت طلب ایدرم زلف
دلبر دام راه وغمزه اش تیر بلاست دلبرک زلفی دام راه انک غمزه سی
تیر بلادر یاد دار ای دل که چندینت نصیحت میکنم خاطرکده طوت ای دل که
سکا بو قدر نصیحت ایدرم دلبردن مراد محبوب مجازی در خاک کویت زحمت ما
بر نتابد بیش ازین سنک کوینک خاکی بزم زحمتمزه بوندن زیاده طاقت کتیرمز
لطفها کردی بتا تخفیف زحمت میکنم لطف لر ایلدک ای محبوب زحمتی تخفیف
ایدیلم مراد محبوب مجازی دن فراغت اتمکه تنبیه در دیده را بدبین بپوشان
ای کریم عیب پوش ای عیب ستر ایدیجی کریم عیب کورجی نک چشمنی اورت
زین دلیریها که من در کنج خلوت میکنم بو ادب سزلکلردن کم بن خلوت
بوجاغنده ایدرم مراد ستار العیوب دن تنهاسنده واقع اولن خطالری
ایچون عفو طلبی در عیب بینک چشمندن سترانک طرقی ایله بد بیندن مراد
عیب بین اولن کمسه در پس بزدها بیند عملهای بد هم بزدها پوشند
بالای خود حاش لله کر حساب روز حشرم باک نیست حاش لله

که قیامت کونی نکا حا بندن باکه باک یوقدر یعنی قیامته اعتقادم وار در فاکی
فردا چه غم اگر وز عشرت میکنم یارنکه خالی اولورم بوکون عشرت و ذوق ایدرم
یعنی بوکون گناه ایدرسم قیامتده الله کریم در دیرم از یمین عرش آمین میکنند
روح الامین عرشک صاغ جانبندن جبرئیل آمین ایلر چونکه دعای پادشاه ملک
و ملت میکنم چونکه ملک و ملت پادشاهنه دعا ایدرم حضرتا امید اوج نجاه
دارم زین قبیل ای پادشاه منصب اعلی امید طوتارم بو سببدن التماس آستان
بوسی حضرت میکنم حضرتک آستانی اوپمک تمناسن ایدرم یعنی آشنالغی ادیمک باکه
منصب اعلی در حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی بر محفلده حافظم بر مجلسده
شراب نوش ایدیجیم بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکنم بو شخصنده لکی
کورکه خلقه نجه ظرافت ایدرم مراد شریعت و حقیقت جانبنی رعایت ایدرم دیکدر و حفاظه
متم یعنی اولمق احتمال در بو وجه اوزره شوخی ادب سزلک معناسنه اولور وله ایضا
دست کوته خود زیر بارم کنند و کوتاه المدن یوک التنده ایم یعنی اضطرابده ایم
که از بالا بلندان شرمسارم زیرا بالا بلندلردن شرمسارم مراد سلوکده اولان قصورنه
اعتراف در بالا بلندان دن مراد طریقتک عالی مقاملری در مگر زنجیر مویی گیرد دستم
مگر بر زنجیر مو چالی بنم الیمی طوته وگر نه سر بشیدائی بر آرم یوخسه دیوانه اولورم
مراد غیب هویته و اسرار الهیه یه وصول بولمشن بر مرشد استرم که طریقت مشکلاتی
بنم دفع ایلیه دیکدر ز چشمم پرس این شبهای تاریک ز اوضاع کر دون فلکک اوضاعنی بنم
چشمدن صور که شب تا روز اختر میشمارم زیرا کیجه صباحه دکن یلدز صایارم یعنی
اویومزم مراد عشق الهی ایله احبای لیل ایدرم اوضاع فلکی و احوال عالمی
بیلورلر دیمکدر بدین شکرانه می بوسم لب جام بو شکرانه اوپرم جامک لبنی
که کرد آگه ز راز روزگارم که زمانک رازندن بنی آگاه ایلدی مراد عشق سببی

کشف رموز ایدوکی اشعار در منت از بازوی خود دارم بسی شکر بن کندو با
زومدن چوق شکر طوترم که زور مردم آزاری ندارم که مردم ازارلق قوتنی
طوتمزم بو مصراع ثانی گلستان دن در اگر گفتم دعای میفروشان اگر میفروش
لره دعا دیدم ایسه چه باشد حق نعمت می گذارم نه اولور یعنی نه قباحت بار
نعمت حقنی ادا ایدرم مراد مرشدلره دعا ایتدوکی اشعار در که انلردن مستفیض اولدی
تو از خاکم بخواهی بر گرفتن سن بنی خاکدن رفع ایتسن بجای اشک گر گوهر
ببارم فرضا اشک یرینه اگر گوهر یاغدرم خطاب نفسه اولمق روشن در زیرا ادا
اصلانه ترحم و انصاف قومشدر مکن عیبم بخونخواری درین دشت بو صحراده
بنی خون خوارلق ایله تعییب ایلمه که کار آموز آهوی تتارم زیرا تتار آهوسنه
ایش اوکرتیجیم مراد ریاضت و عشق ایله خون یتی دل اولمقدر آهوی تتاردن زیاده
ایتم دیمکدر سری دارم چو حافظ مست لیکن حافظ کبی مست بر سر طوترم اما
بلطف آن سری امید وارم اول باشک لطفنه امیدلوترم مصراع ثانی ده اولکی سر
اولو معناسنه در که مرشد مراد در سر اولو معناسنه بوستانک بو بیتنده واقع اولمشدر
سر آمد بتایید ملک از سر آن نهاد ده سر بر خطش سروران
سران جمع سردر که اولو معناسنه در وله ایضا در خرابات مغان گر گذر
افتد بازم اگر مغلر خراباتنه کرو باکه گذر واقع اولسه حاصل خرقه و سجاده
روان در بازم خرقه و سجاده حاصلنی قوری اوینایم مراد عشق الهی حصولی
ایچون زهد و تقوادن فراغت ایدرم دیمکدر حلقه توبه گر امروز چو زهاد
زنم زاهدلر کبی اگر بوکون توبه حلقه‌سنی اورم خازن میکده فردا نکند
در بازم میخانه خازنی یارن باکه بتوا چمز مراد بودر که مرائی زاهدلر کبی منکر
عشق اولمازم زیرا بو حال ایله مرشد کامل بنی قبول ایتمز ور چو پروانه

ویهٔ دشت فراغ بالی اگر باکه بر فراغ بال یعنی حضور قلب میسر اوله پروانه کبی
جز بر آن عارض شمعی نبود پروازم اول شمع کبی روشن عارضک غیری اوزره ناک
پرواز اولماز بال بونده قلب معناسنه در فنا معناسنه ایهامی میسر مراد اگر فراغ
دل میسر اوله محبوب حقیقی نک جمالی مشاهده سندن غیری یه طالب اولمازم یعنی
چو پروانه صحرایه مصروف اولمق روشن در همچو چنگم بکنار آر و بنه کام
دلم چنگ کبی بنی کناره کتور و کوکلم مرادنی ویر یا چو نی یکنفسی از لب خود
بنوازم نای کبی بنی بر نفس کندو لبکدن اوخشه مراد مرشدن قرب و فیضنی طلبی در
صحبت حور نخواهم که بود عین قصور حورک مصاحبتنی استمزم زیرا عین قصور
اولور با خیال تو اگر با دگری پردازم سنک خیالک ایله اگر برغیری ایله مصاحبت ایدم
یعنی سنک خیالک میسر ایکن کسه ایله اختلاطم بوقدر عینا قصور اولور با دگری پردازم
که حور وحی آنده داخل در خطاب خدایه در وار بودر که جمال صانعی قویوب جمال مصنوعه
میل اتمک ذرهٔ پایی آفتابدن ترجیح ایلمکدر من و فکر توجه بیتم بجمال دگران
هم خیال تو مرا به ز وصال دگران تا چرای دل پرخون گشته نکویم با کس خون
اولمش دلک حالنی کیسه دیمزم زانکه جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم زیرا
سنک غمک تیغندن غیری باک مصاحب و همنفس یوقدر خطاب خدایه در گر به
سودای تو در سینه بماندی پنهان سنک سوداک سر سینه ده پنهان قالوردی
چشم تر دامنم اگر فاش نکردی رازم تر دامن چشمم اگر بنم رازمی فاش
ایتمیدی تر دامن سفله و فاسق معناسنه استعمال اولنور رازنی فاش ایتدکی ایچون
چشمنی سفله یه تشبیه ایتمشدر و بو تشبیه چشم کریانه غایت تر و لطیف واقع
اولمشدر تر دامن سفله معناسنه بوستانک بو بیتندن ظاهردر بر آمد
خروش از هوا داران چیست که تر دامنان را بود عهد سست مرغ سان

زیاد جمع
زلهور

آرام خاطر

کشته شده
معناسنه در

سان کبی

از

از قفس خاک هوای گشتم خاک قفسندن مرغ کبی هوایی اولدم بهوای
که مگر صید کند شهبازم بر آرزو ایله که مکر شهباز بنی صید ایدیه مراد وصال
جانان امیدی ایله وجود وانانیتی ترک ایتدوکن اشعار در گر بهر موی تنم
تنی حافظ باشد اگر حافظک جسمنده اولن موی قدر باشی اوله همچو
زلفت همه را در قدمت اندازم سنک زلفک کبی جمیعیسی سنک قدمکه آتارم
خطاب خدایه در **وله ایضا** زلفت بر باد مده تا ندهی بر بادم زلفکی باده
ویرمه تا بنی باده ویرمیه سن ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم نازه شروع ایلمه
تا بنیادمی خراب ایتمیه سن روحک نفسه خطابی در پند طریقی ایله که ای نفس هوا
پرست اوله و طول امل فکرن ایله که بنی درگاه خدادن دور ایدرسن زلفنی
یله ویرمک طول املدن کنایه در نازه بنیاد ایلمک طاعت جهتنه سعی اتمکدن کنایه
بیتدر رخ بر افروز که فارغ کنی از برگ گلم یوزک نورلندر عبادتلرکه بنی
گلک محبتندن فارغ ایده سن قد بر افراز که از سرو کنی آزادم
عشق الهی ایله قدر عالی حاصل ایلکه بنی سرودن آزاد ایده سن خطاب
ینه نفسه در مراد عشق و طاعته چالشکه بنی مصنوعاتک محبتندن خلاص ایده سن
و یکدر برک میل و محبت معناسنه ده سرو ه آزاد خوب واقع اولمشدر
شهرهٔ شهر مشو تا ننهم سر در کوه شهرک مشهوری اولمه تا طاغه باش
قویمیم ناز شیرین مخر تا نکنی فرهادم شیرینک نازن کوسترمه تا بنی فرهاد
ایتمیه سن مراد الشهرة آفة حسبنجه شهرت حذر دیر زیرا خلق ایله کثرت
اختلاطدن عجب وریا حاصل اولور روحه اندن ضرر وار در ینه بروح طرفندن
نفسه خطاب در می مخور با دگران تا نخورم خون جگر غیرلر ایله شراب
ایچمه تا جگر قاننی ایچمیم یاد بر قوم مکن تا نروی از یادم هر قومی

مدینه نی حاضر در

بادوزار حاضر در

مخورنی حاضر در

یاد ایله تا یاد مدن کتمه سن مراد نفس عزم لری یاد ایدیجک محبت الله دن
دور اولور دیمکدر ینه و ک خطاب نفسه در زلف را حلقه مکن تا نکنی دربندم
زلفنکی حلقه ایلمه تا بنی بند ایلمیه سن چهره را آب مده تا ندهی بر بادم
تزیین ایلمه تا بنی و برمیه سن مراد روح نفسی حیله وریادن منع ایتدوکن بیاندر
یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم بیگانه یه یار اولمه تا بنی کندی کندن کسمیه سن
غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم اغیارک غمنی یه تا بنی غمکین ایتمه سن خطاب ینه
نفسه در اغیاردن مراد شیاطین و حقدن غیری اولموج مکن در شمع هر جمع
مشو ور نه بسوزی ما را هر جمعک شمعی اولمه یوخسه بزی یاقرسن شهره شهر مکش تا نکشد
سر بفلک فریادم باش چکمه تا بنم فریادم فلکه باش چکمیه خطاب ینه نفسه در
مراد هوا ایله مرتبه دن اعراض اتمه تا آهم فلکه ایرشمیه دیمکدر رحم کن بر من مسکین
و بفریادم رس بن مسکینه رحم ایله و فریادیمه ایرش تا بخاک در آصف نرسد
فریادم تا بنم فریادم [illegible] وزیرک شیوه سی خاکنه ایرشمیه ینه و ک نفسی بن شکایتی در
مراد وزیر ممدوح در حافظ از جور فلک هیچ مکن تا نکشی حافظا فلک کبی جور ایلمه
تا کی فغان ایلمیه سن رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم رام اول تا مبارک
طالع بکا دادم ویره مراد نفسک طاعته انقیادی روح و کلا هر و سعادتنه سبب
اید وکن بیاندر **وله ایضا** صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم ای صنم سنک
عشقک غمنه نه تدبیر ایدم تا بکی در غم تو ناله شبگیر کنم عجب نیجه دکین سنک
غمکده ناله شبگیر ایدم ناله شبگیر صباحه دکین اولن ناله معناسنه در بو نوع ضج
خرابه در دل دیوانه از آن شد که پذیرد درمان دیوانه دل اول مرتبه دن
کتدی یعنی کچدی که درمان قبول ایده یعنی قابل علاج دکلدر مگرش
هم ز سر زلف تو زنجیر کنم مگر اکا هم سنک سر زلفکدن زنجیر ایدم خطاب

خرابه

خرابه در مراد محبت ماسوی ایله خراب و بیاب اولمش دیمکدر وله اسرار المحبة
دن درمان اولور عشق بیاندر • تا سر زلف تو مجموع پریشانی دل • سنک
سر زلفک ایله اولن قلبک مجموع پریشانلغی کوجکلی که سر از مهر تو ببرم
فتنی بر جان که جمیعیسی باشدن باشه تغیر ایدم مراد اسرار المحبة دل عاشقی
محبت ماسوی دن خلاص اتدوکن اشعاردر خرابه صنم اطلاق که محبوب معناسنه
استعمال اولنور حافظک بو بیتندن ظاهر در بیت حافظا تا روز آخر شکر
این نعمت گزار کان صنم گر روز اول مونس و همخانه ماست • وحبیب اکرم
ایچون بو بیتنده جای کتورمشدر بیت روحی فداک ای صنم ابطحی لعبت آشوب
ترک شور عجم فتنهٔ عرب • آنچه در مدت هجر تو کشیدم هیهات • ای کر سنک
فراقک زماننده چکدم هیهات • در یکی نامه محالست که تحریر کنم • محال در که بر نامه
ده تحریر ایدم مراد عالم قبض دن کوردکی بی نهایت المنی بیان در • آن زمان کارزوی
دیدن جانم باشد • اول زمان که بکا جان کورمک آرزوسی اوله • در نظر نقش رخ
خوب تو تصویر کنم • سنک خوب رخک نقشنی نظرمه تصویر ایدرم مراد محبوب
حقیقی نک خیالنک تصوری حیات محض ایدوکن بیاندر • گر بدانم که وصال تو
بدین دست دهد • اکر بیلیم که سنک وصالک بونکله میسر اولور • دین و دنیا
همه در بازم و توفیر کنم • دین دنیایی و کلی انک ایچون فدا ایدم و توفیر ایدم
یعنی وافر فائده حاصل ایدم مراد وصال الهی بی طلب در جمیع نسنه دن فراغت
اتمک ایله • دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی • ای واعظ بنم قتمدن
اراق اول و عبث سویله • من نه آنم که دگر گوش بتزویر کنم • بن اول
دکلم که کرو تزویره استماع ایدم بو نصح واعظدن مراد شاع عشق الهی در •
بیت ایستر صلاحی ز فساد حافظ • حافظک فسادندن بر صلاح امیدی یوقدر

مراد تقدیر

چونکه تقدیر چنینست چه تدبیر کنم • چونکه تقدیر الهی بو یله در نه تدبیر ایدم مراد تقدیر الهی تغییر اولنماز دیمکدر بعض نسخده بیت امید خلاصی ز غمش ای حافظ واقع اولمشدر ولـه ایضا گر دست رسد در سر زلفین تو بازم • اگر سنک

ای زلفک اوجنه کرد بنم الم ایرشه • چون گوی چه سرها که بچوگان تو بازم طوب کبی سنک چوکانکه نه باشلر اوینایم یعنی فدا ایدم سر زلفیندن مراد اسرار الهیه

وغیب هویتدر خطاب خدایه در • زلف تو مرا عمر دراز است ولی نیست • سنک

زلفک بنم دراز عمرم در اما بوقدر • در دست سر موئی از ین عمر درازم • بو عمر درازدن المده بر قیل اوجی • پروانه را راحت بده ای شمع که امشب • بر راحت تسکینی ویرای شمع زیرا کیجه • از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم • سنک قتکده

کوکل آتشندن شمع کبی اریرم خطاب خدایه در • آن دم که بیک خنده دهم جان چو صراحی • اول دم که بر خنده ایله صراحی کبی جان ویررم • مستان تو خواهم که گزارند نمازم • استرم که بنم نمازی سنک عاشقلرک ادا ایتلر خطاب خدایه در مستاندن مراد چشم اولمق جایزدر که عین آیته ناظره حسبنجه خدادن نظر رحمت طلب ایدر

چون نیست نماز من آلوده نمازی • چونکه بن آلوده نک نمازی بر نماز دکلدر در میکده زان کم نشود سوز و گدازم • میخانه ده اول سبب دن سوز وگدازم اکسلمز مراد سلوکده واقع اولن قصوره اعتراف در بعض نسخده مصراع اول بو یله واقع اولور چون نیست وجود من آلوده نمازی • چونکه بن عصیان ایله اولوده اولمشک وجودی پاک دکلدر نمازی پاک جماعته اشتغال در • در مسجد و میخانه خیالت اگر آید • مسجد و میخانه ده اگر سنک خیالک کلسه محراب و کمانچه ز دو ابروی تو سازم • سنک ایکی ابروکدن محراب و کمانچه دوزرم مراد مرتبهٔ شریعتده و مرتبهٔ حقیقتده توجهی خدایه ایدوکن بیان ایدر • گر خلوت ما را شبی از رخ

بفروزی • اگر بر کیجه رخکدن بزم خلوتمزی روشن ایدرسک • چون صبح در آفاق جهان سر بفرازم • صبح کبی جهانک اطرافنده باشمی یوجلدرم یعنی رنج القدر اولورم مراد تجلی جماله مظهر و شرف مشاهده عالی یه وصول بولورم دیمکدر محمود بود عاقبت کار در این راه • بو یولک ایشمک صوکی محمود اولور • گر سر برود در سر سودای ایازم • اگر باشم ایازک سوداسی هوسنده کیده مراد عشق الهی ایله اولن کمسه سعادت بولور دیمکدر محمود ایازدن ذکر بونده لطافت واردر • حافظ غم دل با که بگویم که درین دور • ای حافظ کوکل غمنی کیمه دیم که بو دورده • جز جام نشاید که بود محرم رازم • جام دن غیری لایق دکلدر که بنم رازمه محرم اوله جام دن مراد بو نده مرشددر ولـه ایضا • ساقیا پرتو روی تو مذهب رندان

کردم • بنجه بیلر عشاق مذهبنه تبعیت ایلدم • تا بفتوی خرد حرص بزندان کردم • تا عقل فتوی سی ایله حرصی زندانه ایلدم مراد حرص دن خلاص اولیاو الملک مصاحبتی ایله میسر اولور دیمکدر • من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه • بن عنقانک سرمنزلنه کندم یول التدم • قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم • بو مرحله یی مرغ سلیمان ایله قطع ایلدم مراد جناب قدسه وصول مرشد ایله میسر اولور دیمکی بیان ایدر • نقش مستوری و مستی نه بدست من و تست • مستور لکله و مست لکک نقشی بنم الم و سنک الکده دکلدر • آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم • انی که سلطان ازل ایله دیدی انی ایلدم • دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع • لطف ازل دن فردوس جنتنی امید طوترم • گرچه دربانی میخانه فراوان کردم • اگرچه میخانه نک بونجه چوق ایلدم یعنی خانقاه عشق و طاعته چوق سعی ایلدم مراد عمل و طاعته اعتماد ایتیوب جنتی لطف حق دن امید طوتمقدر اشعار ایدر • اینکه پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت • بوکه

بغروزی نفس فصل نصایع

ای حافظ غم دل

لا ایضا

[illegible]

کوی طوب

این ام حافظ در

پیرلک وقتی یوسفک مصاحبتی باکه میسر اولدی اگر صبر نیست که در کلبهٔ احزان
کردم سئوال صبرک اجری درکه کلبهٔ احزانده ایلدم مراد سلوک عشق الهی زحمت
لره صبر جمیل اولدیغندن وصال جانانه وصول بولوب حالینی ضبط ایلدم ودیگر
سایه بر دل ریشم فکن ای گنج مراد ای مراد کنجی مجروح دلم اوزره بر سایه براق
که من این خانه بسودای تو ویران کردم زیرا بو خانه یی سنک سوداک ایله
ویران ایلدم خطاب خدایه در توبه کردم که نبوسم لب ساقی وکنون توبه ایلدم
ساقی نک لبنی هم اوپمیم وشدی میگزم لب که چرا گوش بنادان کردم اضطرابدن
وپشیمانلغمدن لبمی ایصیررم که نچون نادانک سوزنی استماع ایتدم مراد منکر عشق الکن
طالب عشق اولدیغن اشعاردر از خلاف آمد عادت بطلب کام که من
خلافی کامکدن طلب ایله مرادی زیرا کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
اول پریشان زلفدن جمعیت کسب ایلدم مراد ترک العادة عبادت حسنجه طبیعت
مرتبه سندن گذر ایتدیکجه سعادت ابدیه حاصل اولماز ودیگر سعادت خواهی
از عادت گذر کن که ترک عادتست اصل سعادت صبح خیزی وسلامت طلبی چون
حافظ صبح خیزلکی وسلامت طلب ایدیجیلکی حافظ کبی هرچه کردم همه از دولت
قرآن کردم هرنه که ایلدم حبیبی سنی قرآن عظیم دولتندن ایلدم صبح خیزلک وسلامت
طلب ایدیجیلک رشک حافظ کبی بو وجه دخی جایزدر اگر مصراع ثانی بیان اوله بو وجه
طلبی منقول مصارع اولور گر بدیوان غزل صدر نشینم چه عجب اگر غزل دیوانی
صدر نشینی ایسم نه عجب سالها بندگی صاحب دیوان کردم نچه ییللر صاحب
دیوانه قوللق ایلدم صاحب دیواندن مراد وزیر اعظم اولمق یاخود پادشاه در وله
بیت سرم خوشست وببانگ بلند میگویم باشم خوشدر وبلند آواز
ایله ایدرم که من نسیم حیات از پیاله میجویم که کنت حیات رایحه سنی عشقدن

ایسترم زیرا عشق الهی سبب حیات در عبوس زهد بوجه خمار ننشیند زهد عبوسی
خمارک یوزنه اوتورمز مرید خرقهٔ دردی کشان خوشیم لطیف خویلو عاشق
لرک خرقه سنک مریدلری ایم یعنی عشاق طایفه سنه محبت ایدرم مراد اهل عشق دائم
بشاشت وسروره واهل زهد عبوس وغروره اولوردیکدر گرم نه پیر
مغان در بروی بگشاید اگر مرشد کامل بنم یوزمه قپو اچمیه کدام در بزنم
چاره از کجا جویم قنغی قپویی ترتیم چاره قنغندن ایستیم مراد وصال جانانه
مرشدک ارشادی ایله حاصل اولدیغن اشعاردر مکن در این چمنم سرزنش بخود
رویی بو چمنده باکه خود رولق ایله طعن ایلمه چمندن مراد بو عالم در چنانکه
پرورشم میدهند میرویم ایجلیتم باکه پرورش ویررلر بیترم مراد جمیع عالمک
مربیسی رب العالمین ایدوکی اشعاردر تو خانقاه وخرابات در میانه مبین
سن اورتاده خانقاه ودخی میخانه بقمه خدا گواه است که هر جا که هست با اویم
خدا شاهددر که هر کجا واردر انکله یعنی خدا ایلهیم غبار راه طلب کیمیای بهروزیست
طلب یولنک غباری سعادت کیمیاسیدر غلام دولت این خاک
عنبرین بویم بو عنبر رایحه لو خاکک دولتی قولیم مراد منی طلب سعی و جد و جهد
حسنجه طلب حصول مرادده وسیله اولور ودیگر زشوق نرگس مست بلند
بالایی بر بلند قامت محبوبک مست چشمی شوقندن چو لاله با قدح افتاده بر لب
جویم لاله کبی قدح ایله ارماق کنارنه دوشمشم مراد وصال یاری ایچون عشق
وتوجهده سعی ایدرم ودیگر شدم فسانه بسرگشتگی وگیسوی دوست
سرگشته لک ایله مشهور اولدم دوستک گیسوی کشتگی در خم چوگان خویش
چون گویم یعنی طوب کبی کندو چوگانی خمنه چکدی مراد عقل محاسنی ایله عشق
الهی جمع اولدیغن بیان در کسی را در چنین بزم ساغر دهند

که داروی بیهوشیش در دهند • بیار می که بفتوی حافظ از دل پاک • شراب
کتور که حافظک فتوی‌سی ایله پاک دلدن • غبار زرق بفیض قدح فرو شوییم
ریا غبارنی قدح فیضی ایله یویه‌لم مراد عشق الهی ایله ریادن خلاص میسر اولدیغن
بیان در • ولہ ایضاً • صوفی بیا که خرقهٔ سالوس بر کشیم • ای صوفی کل که ریا
خرقه‌سنی چیقاره‌لم • وین نقش زرق را خط بطلان بسر کشیم • بو ریا نقشنک باشنه
اوزره بطلان خطنی چکه‌لم • نذر و فتوح صومعه در وجه می نهیم • صومعه‌نک نذر و فتوحنی
شراب خرجلغنه قویه‌لم • دلق ریا بآب خرابات بر کشیم • ریا دلقنی خرابات آبنه چکه‌لم
یعنی آب عشق ایله تن خرقه‌سنی ریا لوثندن پاک ایده‌لم • بیرون جهیم سرخوش
و از بزم مدعی • سرخوش طاشره چیقالم و مدعی‌نک بزمندن • غارت کنیم باده
و شاهد ببر کشیم • شرابی یغما ایده‌لم و محبوبی طاشره چکه‌لم مراد عشق الهی کونلی
بهره‌دار اولنلری اسرار عشقدن و محبت خوالافندن فراغت ایتدره‌لم دیمکدر
سر خدا که در تتق غیب منزویست • خدانک سری که غیب پرده‌سنده مستوردر
مستانه اش نقاب ز رخسار بر کشیم • مستانه انک یوزندن نقابنی رفع ایده‌لم
مراد عشق الهی ایله اسراره اطلاع میسر اولدوغنی بیاندر تتق بونده پرده معناسنه
در چینلک معناسنه دخی کلور • کاری کنیم ورنه خجالت بر آورد • بر عمل ایده‌لم
یوخسه خجالت کتورر • روزی که رخت جان بجهانی دگر کشیم • بر کون که جان رختنی
بر غیری جهانه چکرز یعنی قیامتده • بشهر قیامت مرد تنگدست • که دهی
اندازد بحسرت بهشت • فردا اگر نه روضهٔ رضوان بما دهند • یاران اگر جنت
باغچه‌سنی بزه ویرمیه‌لر • غلمان ز غرفه حور ز جنت بدر کشیم • غلمانی غرفه‌دن
حوری جنتدن طاشره چکرز یعنی چیقاررز غرفه بونده چارطاق معناسنه در
بعض محلده پنجره معناسنه دخی کلور • کو عشوه‌ای ز ابروی او تا چو ماه نو

انکا ابروسندن قنی بر عشوه که تا ماه نو کبی • کوی سپهر در خم چوگان زر کشیم
فلک طوبنی التون چوکانک خمنه چکه‌لم مراد قرب الهی ایله تصرف عالم میسر اولدیغن
بیان در • حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن • ای حافظ بویله لاف اورمق بزم
حدمز دکلدر • پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم • نیچون ایاغمزی کلیممزدن
زیاده‌رک چکه‌لم • ولہ ایضاً • عمریست تا من در طلب هر روز گامی میزنم
بر عمردر که بن طلبده هر کون بر آدیم اورورم • دست شفاعت هر زمان در نیکنامی
میزنم • هر زمان بر نیک نامه شفاعت الینی اورورم یعنی مدد مدد دیه‌رک مرشد
طلب ایدرم • بی ماه مهرافروز خود تا بگذرانم روز خود • کندو محبتلو ماهمزسز
کندو کونمزی کچورمک ایچون • دامی براهی می نهم مرغی بدامی میزنم • بر یولده بر دام قورم
بر دامه بر مرغ اورورم یعنی قورم مراد قرب الهی حصولی ایچون هر طریق ایله عشقه سعی
ایدرم دیمکدر • تا بو که یابم آگهی از سایهٔ سرو سهی • تا اوله که اول سرو سهی
نک سایه‌سندن اکا بلوغ بولم • گلبانگ عشق از هر طرف بر خوشخرامی میزنم
هر طرفدن بر خوش خرام اوزره عشق گلبانکنی اورورم مراد خدادن خبردار او
لمقدن اوتری بر مرشد صورت اولن ایله اسرار عشقدن مصاحبت ایدرم
دیمکدر سرو سهی‌دن مراد باری تعالی در خوش خرامدن مراد مرشددر • دانم
سرآرد غصه را رنگین بر آرد قصه را • بلورم غصه‌لی باشه کتورر قصه‌یی
رنکین یوقاری کتورر • این آه خون افشان که من هر صبح و شامی میزنم • بو خون
افشان آه که بن هر بر صباح و هر بر اخشام اورورم یعنی آه و سوز غمدن خلاص
سبب اولور • آوازنگ کو گلچهر کو نقش وفا و مهر کو • آوازنک قنی گلچهر قنی
وفا و مهر نقشی قنی • حالا من اندر عاشقی داو تمامی میزنم • شمدی بن عاشقلقده
تمام لوح دادنی اورورم • داو دعوی معناسنه در اورتک بر عاشقلق

کلمه‌یه بر معشوقک اسمی در مهرو و فا و حی ابجلیندن درنته کم دآ ولفظی اکه قرینه در
هر چند که آن آرام دل دانم که بخشد کام دل * هر ندکلوکه اول آرام دل بیلورم که
کوکلم مرادنی بخشلر نقش خیالی میکشم فال دوامی میزنم * بر خیال نقشی چکرم بر
دوام فالنی اورورم مراد استمراری حذرانک لطفنی امید طوتدیغن بیان در * با آنکه از خود
غایبم وز می چو حافظ تایبم * با خصوص که کندو مدن غایبم و حافظ کبی شرابدن تایبم
در مجلس روحانیان گه گاه جامی میزنم * روحانیلر مجلسنده گاه گاه بر جام اورورم
مراد عشقی عوام دن ستر ایدوب و عشاق ایله اندن مصاحبت ایتدوکن بیان در * وله
ایضا * روز عیدست و من امروز در آن تدبیرم * روز عیددر و بن بوکون
اول تدبیرده ایم * که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم * که اوتوز کونلک حاصلی
ویرم و ساغر طوتم مراد صومه اعتماد ایتموب عشقه سعی ایتدوکن بیان در * دو سه
روزیست که دورم ز می و ساقی و جام * اکی اوچ کوندر که شراب و ساقی و جامدن
دورم * بس خجالت که پدید آید ازین تقصیرم * چوق خجالت که بو تقصیردن باکه
ظاهر اولور مراد عشق و مستیدن و آنک فیضندن دور اولدغندن او تری اظهار تحسر در
من بخلوت ننشینم پس ازین ور بمثل * بن بوندن صکره خلوتده اوتورمزم فرضا
اگر زاهد صومعه بر پای نهد زنجیرم * صومعه‌نک زاهدی ایاغمه زنجیر قویه مراد
ریادن اعراض ایتدوکن اشعار در * پند پیرانه دهد واعظ شهرم لیکن * شهرک
واعظی باکه پیرانه نصیحت ویرر لیکن * من نه آنم که دگر پند کسی بپذیرم * بن اول
دکلم که ویرکمسنک پندنی قبول ایدم مراد عشق ترکنده اولن پندی قبول ایتمزم دیمکدر
آنکه بر خاک درش میکند جان دادگی است * اول کمسه که مینی نه قپوسنک خاکی اوزره
جان ویردی قنغی در * تا نهم بر قدمش این سر و در پیشش میرم * تا بو
آنک قدمنه قویم * و آنک اوکنده اولم مراد راه عشقده ترک سر ایدوب تحسین در *

میکشم

میکشم باده و سجاده تقوی بر دوش * شراب نوش ایدرم و تقوی سجاده سی
اموزمده * وای اگر خلق شوند آگه ازین تزویرم * وای اگر خلق بنم بو تزویریمدن
آگاه اولهلر بو سوز مرایلره تعریضدر * خلق گویند که حافظ سخن پیر منوش
خلق دیرلر که ای حافظ پیرک سوزنی استماع ایله * سالخورده می امروز به از
صد پیرم * بر اسکی شراب بوکون باکه یوز پیردن یکدر دیدن مراد عشق الهی در که
اکی عالم دن مقبول در * ذره درد از همه آفاق به * شمه عشق
از همه عشاق به * وله ایضا * عشقبازی و جوانی و شراب لعل فام
عشقبازلق و جوانلق و قرمزی شراب * مجلس انس و حریف همدم و شرب
مدام * انس مجلسی و موافق مصاحب و شرب دایم * ساقی شکر دهان و
مطرب شیرین سخن * شکر دهان ساقی و شیرین سخن مطرب * همنشین نیک
کردار و ندیم نیک نام * ایو فعللو جلیس و نیک نام مصاحب مراد مرشد
و طالب در * باده در لطف و پاکی رشک آب زندگی * لطافت و پاکلکده
آب حیاتک رشکی یعنی اندن یک بر شراب که مراد عشق در * دلبری در حسن
و خوبی غیرت ماه تمام * حسن و خوبلقده ماه تمامک غیرتی یعنی بدر اولمش ای
دن خوب بر دلبر * بزمگاهی دلنشان چون قصر فردوس برین * بر کوشک فردوس
قصری کبی دلنشان بر بزم یری * گلشنی پیرامنش چون روضه دار السلام
بر گلشن که انک اطرافی جنت باغچه سی کبی * صف نشینان نیکخواه و پیشکاران
با ادب * صف نشینلر نیکخواه و صدر صاحبلری ادب ایله * دوستدا
ران صاحب اسرار و حریفان دوستکام * دوستلر صاحب اسرار و مصاحبلر
دوست مرادی ایله یعنی موافق * باده گلرنگ تلخ تیز خوش خوار سبک
یعنی خوش خوار کسکن آجی قرمزی شراب * نقلش از لعل نگار و نقلش از

از یاقوت خام اول باده نک چرزی نکارک لبندن ونکارک نقلی یعنی سوزی
جانکی یاقوتندن یعنی جی دن کره بونده مراد عشق الهی در نکاردن مراد مرشد در
بووجه دخی جایزدر باده نک نقلی مرشدک لبندن ومرشدک نقلی جی دن یعنی عشق
سوزلرندن بووجه اوزره اکیسی دخی نقل در ضم نون ایله غمزهٔ ساقی بیغمای
خرد آهیخته تیغ ساقی نک غمزه سی عقل یغماسنه تیغ چکمش زلف جانان از برای
صید دل کسترده دام جانانک زلفی کوکل صیدی ایچون طوزاق دوشمش جانان
دن مراد باری تعالی در زلف دن مراد اسرار الهیه در که اول بزم سوبلنوردی
نکته دانی بذله کو چون حافظ شیرین سخن شیرین سوزلو حافظ کبی لطیفه سویلیجی
بر نکته دان بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام حاجی قوام کبی لوی مجلس
ابدی هر که این صحبت نخواهد خوشدلی بر وی تباه هر کمکه بو صحبتی استمز خوشلق
دلکی انک اوزره خراب و باطل در وانکه این عشرت نجوید زندکی بر وی حرام
واول کمسه که بو عشرتی استمز حیات انک اوزره حرام در خوشلق دلکی انک اوزره
تباه اولسون وحیات انک اوزره حرام اولسون معناسنه دخی جایزدر زیرا باد لفظلک
معنی اعتبار اولنسی جایزدر خواجه حافظ بو بزمی وصف ایدر که انده بو شیخلر صوفیلر
وار ایمش واسرار الهیه دن وافر مصاحبت واقع اولمش وکندی وحاجی قوام که
کا صاحب دعوت ایمش انده حاضر ایمش **ولـه ایضـا** عمر بکذشت بتا راج
غمش رو نهاده ایم بر عمرد رکه انک غمی یولنه یوز قومشز روی دریای خلق
بیکسو نهاده ایم خلقک روی وریاسنی ترک اتمشز یعنی خلقک التفات واعتبارنه
التفات اتمزلرز نا موس چندین ساله اجداد و نیک نام نیک نام اجداد که بنجه
ییل لق ناموسی درز ره جام وساقی ماه رو نهاده ایم جامک وماه رو ساقی
نک یولنه قومشز مراد عشق ومرشد ایچون جمیع عزت واعتبار دن فراغت

اندکن

بیانه دار بعض نسخه ده بیت مذکورک مصراع اولی بو یله واقع اولمشدر طاق و رواق
مدرسه و قال و قیل فضل مدرسه نک طاق ورواقنی وفضلک قال وقیلنی
نهاده ایم یار جهان بر دل ضعیف ضعیف دل اوزره جهان یوکن قومشز
وپیاله و یار بسته بیکسو نهاده ایم بو ایسه بر امر جهانک احوالنی ترک اتمشز بو نده
کار و بار احوال معناسنه در بزرکی ایش کوچ تا بیکه خاقانیت نه بلشکر گرفته ایم
بر عافیت ملکنی عسکر ایله طوتمشز تا تخت سلطنت نه بباز و نهاده ایم بز سلطنت
تختنی بازو یه قومشز بلکه خدایه حواله اتمشز هم جان بدان دو نرکس جادو سپرده
ایم هم اول ایکی ساحر چشمه جانی تسلیم اتمشز هم دل بدان دو سنبل هندو
نهاده ایم هم اول ایکی سیاه زلفه دل قومشز دو نرکس دن مراد صفت بصر و
صفت ارادت در دو سنبل هندو دن مراد اسرار الهیه و غیب هو یتدر تا سحر چشم
یار چه بازی کند که کار یارک چشمی سحری عجب نه اویون ایدر بنیاد بر کرشمهٔ جادو
نهاده ایم که اشک بنیادنی جادونک کرشمه سی اوزره قومشز مراد تا دیمراتی
ذاته عائد اختیاری تسلیم اتمشز و بکدر کم کاره نظار اتک معناسی مصراع ثانیه قید اولمغه
سهولت ایچون در کوشهٔ امید چو نظارکان ماه ماه نوه نظر ایدیجیلر کبی امید
کوشه سنده چشم طلب در آن خم ابرو نهاده ایم طلب چشمنی اول ابرونک
خمنه قومشز مراد غیب هویت ورمز الهی اطلاعنه امید طوتارز دیمکدر بی ناز
نرکسش سر شوریده ای از ملال انک چشمی نازسنز سودایی باشش ملال دن
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده ایم بنفشه کبی دیز باشی اوزره قومشز
مراد تجلی جلالسز ماتم زده لر کبی غمناک اولدیغمز بیان در حافظ بعیش
کوشش کر ما نقد عقل و هوش ای حافظ عیشه چالش زیرا بز عقل و هوش
نقدنی از بهر یار سلسله کیسو نهاده ایم زنجیر کیسولی یاردن اوتری

بزلرکو وصف ترکیبی در

اجداد جمع جد در

بازیچه رایدی

ای حافظ نقد ریه در

قودمشز یعنی عقل و هوشش ترک ایدوب بو صنعتلو یار اختیار اتمشز مراد غیب هویت
واسرار الهیه حصولی ایچون عقل معاشی ترک ایتدوکن بیان در بعض نسخه ده مخلص حبیب
بو بیله واقع اولمش در کفتی که حافظا دل تو کشته اث کجاست ایتدک که سنک سرکشته
وکلک ای حافظ قنده در ز حلقهای آن خم گیسو نهاده ایم اول گیسو حلقه لرندن
قومشز **ولہ ایضا** عاشق روی جوانی خوشی نو خاسته ام نور سیمی
لطیف بر جوانک یوزنه عاشقم وز خدا شادی و این غم بدعا خواسته ام و خداون
بو غمک سرورنی دعا ایله استمشم مراد مرشددن چکدوکی ریاضت مشقت لردن تنعم
اولمغدن اشعار در عاشق و رندی و نظر بازم و میکویم فاش عاشق و رند و نظر
بازم و آشکارا ایدرم تا بدانی که بچندین هنر آراسته ام تا بیله سن که بو قدر هنر
ایله بزنمشم شرمم از خرقه آلوده خود می آید باکه کندو آلوده خرقه مدن شرم کلور
که بر و پاره بصد شعبده پیراسته ام زیرا پاره پاره انک اوزره یوز حقه بازلق ایله
زینت ایتمشم بو سوز مرایی لره تعریض اولمق روشن در خوش بسوز از غمش
ای شمع که امشب من نیز انک غمندن خوش یان ای شمع که بو کیجه بن دخی هم
بدین کار کمر بسته و برخاسته ام هم بو ایشه کمر بغلمش و قالقمشم در چنین
حیرتم از دست بشد صرفه کار بو بیلن حیرتم ایشک صرفه سی الدن کتدی
در غم افزوده ام آنچه از دل و جان کاسته ام غمم زیاده ایتمشم آن که دل
و جاندن اکسلتمشم مراد عشق الهی ایله مرتبه حیرته وصول بولوب افوز
و بیتوتیه دن معطل قالدغن بیان در حرفه دهر زیاده معناسنه در اما بو نسخه تقرف
وسهولت معناسی مرادر همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا حافظ کبی
میخانه قفتانم یرتق کیدرم بو که در بر کشدم آن دلبر نو خاسته ام اول که
اول نو خاسته دلبری سینه یه چکه مراد طالب عشق اولنه وجود فنا موصل در

بکمک

شعبده حقه بازلق

دلبردن مراد مرشد در

قبا بو نسخه چاک معناسنه در

٥٠

بکمک لازم ایدوکن بیان در **ولہ ایضا** جم زمانه که هیچش کران
نمی بینم ذو ماه نکی غمی که هیچ انک کنارنی کورمزم دوا آتش جزی می چون
ارغوان نمی بینم انک درمانی ارغوان کبی شرابدن غیری کورمزم بترک
خدمت پیر مغان نخواهم گفت مرشدک خدمتی ترک ایتمزم چرا که مصلحت
خود در آن نمی بینم نیچون زیرا کنده مصلحتی انده یعنی انک خدمتی ترکنده کور
مزم مراد مرشده جان و دلدن ارادت کتوردکن اشعار در در این خمار کسم
نمی بخشد بو خمار ده بر کیمسه باکه بر جرعه بغشلمز ببین که اهل دلی در جهان
نمی بینم کورکه جهانده بر اهل دل کورمزم زآفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر
قدح آفتابندن عیشک ارتفاعی یعنی طوت یعنی حاصل ایله چرا که طالع وقت
اینچنان نمی بینم نیچون زیرا وقتک طالعنی انجلاینی کورمزم نشان اهل دلی
عاشقیست با خود داد اهل الله کک نشانی عاشق لق در کنکرک ایله طوت نیچه
فراموش ایله که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم که شهر مشایخنده بو
نشانی کورمزم نشان موی میانش که دل در و بستم انک موی کبی میانی
نشانی نی که انکه کوکل بغلدم زمن مپرس که خود در میان نمی بینم بندن
صورمه زیرا کندمی اورتاده کورمزم مراد ذات باری نک حقیقتندن خبر
ویرمکدن کلال ایدوکن بیان در بدین دو دیده حیران من هزار افسوس
بو بنم ایکی حیران چشمیمه بیک حیف که با دو آینه رویش عیان نمی بینم
که انک آینه ایله انک یوزنی عیان کورمزم دو آینه دن مراد ایکی کوزیدر
مراد بزمده حالا جانانک شهود انکمه در اولمغدن اظهار تحزن
و تحسر در قد تو تا بشد از جویبار دیده من سنک قدک تا که بنم
چشمم جویبارندن کتدی بجای سرو خراب روان نمی بینم سرو یرنه

ارتفاع وقتک سعودتی طلب اتمکدر منجم اصطلاحی اوزره

دار اهل حافظ

اب روان دن غرضی کوزمزم مراد کریه سی تجلی جمال حق ایچون ایدوکن اشعار در
منی وسفینه ءحافظ که جز درین دریا ● بن و حافظک دیوانی هیچ همان بوکه
کافی در زیرا بو دریادن غرض ده ● بضاعت سخن دلنشان نمی بینم کوکل
متسلی ایدجک سوز تماشنندن کوز مزم دریادن مراد کنددنک دیوانی در کنددی
وکلامی مراد کند واشعار نه مدح در **ولد ایضا** فاش میکویم واز
کفته ءخود دلشادم ● اشکاره دیرم وکند وسوزمدن دلشادم بنده ءعشقم
واز هر دو جهان آزادم ● عشقک بنده سی ام و هر ایکی جهان دن آزادم
کنت دکوپی عشق در خاطر فرو ناید مرا بنده ءسلطان عشقم تا چه فرماید مرا
مراد طالب دیدار ایکن بیان در ● طایر کلشن قدسم چه دهم شرح فراق ● کلشن
قدسک طایری ام فراق شرحنی نه دیرم یعنی نیجه بیان ایدم که درین دامکه حادثه
چون افتادم ● که بو عالم نیجه دوشدم مراد عالم ارواح ده اولان حالتی یاد در تاسف
طریقی ایله ● منی ملک بودم و فردوس برین جایم بود ● بن ملک ایدم و فردوس
برین بنم یرم ایدی آدم آورد درین دیر خراب آبادم ● بو خراب آباد دیره
بنی آدم کتوردی مراد عالم ارواحده ایکن ملک کبی ایدم که عصیان ایله آلوده
دکل ایدم بشریت بنی بو مرتبه یه ایرشدردی دیمکدر اکرچه معنای ظاهری
آدم سبب اولدی دیمکدر ● سایه ءطوبی ودلجوئی حور ولب حوض ● طوبی نک
سایه سنی وحورک لطیف کلمه حوض کوثر کناری ● بهوای سر کوی تو برفت
از یادم ● سنک سر کوینک محبتی ایله خاطر مدن کتدی خطاب هدایه در ● کوکب
بخت مرا هیچ منجم نشناخت ● بنم بختمک کوکبنی هیچ منجم آکلمدی ● یارب
از مادر کیتی بچه طالع زادم ● یارب جهان اناسندن نه عجب طالع ایله
طوغدم مراد امور دنیویه یه طالعمک تمام مساعدسی اولمز عنددن تکادر

تعجب

چه تعجب معنایی ایله بیله استفهام در تا شدم حلقه بکوش در میخانه ءعشق
تا که عشق میخانه سی قپوسنک حلقه بکوشی اولدم هردم آید غمی از نو بمبارک
بادم هردم یکی دن بر غم بکا مبارکباده کلور مراد عشق الهی ده اولان
کثرت عمومی بیان در ● سب شراب عاشقی تا نوشش کردم با آسایش
نخوردم دیکر آبی بعض که بو بیتک معناسنده بو وجهی تجویز ایدر تا که عاشق
اولدم دیهردم یکی دن بر غم باکر مبارک باده کلور یعنی غم بر بندن هزاولور
بو معنی محله ملایم دکلدر ● میخورد خون دلم مردمک چشم وسزاست کوزم
بیکی کوکل قانن یر ولایق در که چرا دل بجکر کوشه ءمردم دادم که خلقک
فرزندینه نیچون کوکل ویردم مراد عشق مجازینک الم وضررنی بیان در
نیست در لوح دلم جز الف قامت دوست کوکلم لوحنده دوستک الف
کیبی طوغری قامتندن غیری یوقدر ● چکنم حرف دکر یاد نداد استادم نیلیم
استاد باکه غیری حرف تعلیم ایدوب از بر لتمدی مراد توحید حقیقی سرین اظهار
در دوست دن مراد خدادر استاددن مراد مرشددر ● پاک کن چهره ءحافظ
بسر زلف ز اشک زلف اوجی ایله کوز یاشندن حافظک چهره سنی پاک ایله
ورنه سیل دمادم ببرد بنیادم ● یوخسه بو دمادم سیل بنی خراب ایدر
مراد اسرار الهیه مشاهده سنی طلب در کریه دن خلاص ایچون **ولد ایضا**
فتوی پیر مغان دارم وقولیست قدیم ● مرشدک بنوی سنی طوتوم قدیم
بر سوزدر ● که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم ● که شراب اول یرده
حرام در کر یار مصاحب اولیه مراد خداوند غیریه عشقی حرام ایدوکن بیان
یاردن مراد بو بنده محبوب معناسنه در کر مراد خدادر ● چاک خواهم زدن این
دلق ریایی چکنم بو ریا ایله اولان دلقی پرتعاسینه زنیلیم ● روح را صحبت

چونکه اماله ایله استفهام در

در کلیا

ناجنس عذابيست اليم ناجنسك مصاحبتی روحه بر عذاب اليم در مراد عشق الهی
نك حصولنه ريا مانع متوی دربدوكن بيان در • تا بكم جرعه فشاند لب جانان بر من
تا بكم جانانك لبی بنم اوزرمه بر جرعه صاچه يعنی صاچه ديو • سالها تا شده ام در
ميخانه مقيم • نچه ييللر در ميخانه متوطنی اوزره مقيم اولمشم مراد كلام ربانی در يا
برجانشنی حصولی ايچون عشق ورياضته مسی اتدوكن اشعاردر • مگر آتش خدمت ديرينه
من از ياد برفت • مگر بنم قديم خدمتم انك يادندن كيتدی • ای نسيم سحری ياد دهش
عهد قديم • ای نسيم سحری انكه عهد قديمی اگر مراد مرشد جانبندن ناظر منهی واقع
اولدوغن بيان در • بعد صد سال اگر بوی تو بر خاك رسد • يوز ييل دن صكره اگر
سنك بويك بنم مزارمه ايرشه • سر بر آرد ز گلم رقص كنان عظم رميم • چورمش
استخوانم رقص ايدرك قبردن باشن قالدر خطاب خدايه در • دلبر از ما بصد اميد
ستد اول دل • دلبر كوكل بزدن اول بوزر اميد ايله آلدی • ظاهرا عهد فرامش
نكند خلق كريم • ظاهرا خلق كريم يعنی خدا عهدی فراموش ايلمز مراد يحبهم ويحبونه
جسنجه محبت وطاعت حق اوزره اولنی خدای حق تعالی فراموش ايلمز ديمكدر •
غنچه گو تنگدل از كار فروبسته مباش • غنچه يه دی قپلمش ايشی دن تنك
دل اولمه • كز دم صبح مدد يابی و انفاس نسيم • زيرا صبحك نفسندن ونسيمك
نفسلرندن مدد بولورسن مراد عالم قبض ده اولنلره تسليه در كه عاقبت
عالم بسطه و وصول بولورسز ديو • فكر بهبود خود ای دل ز دری ديگر كن •
ای دل كندو صحتك فكرنی بر غيری بابدن ايله • درد عاشق نشود به بمدا
وای حكيم • عاشقك دردی حكيمك علاجی ايله ابو اولماز **س** طبيب از ما عنان
بر تافت گويی • كه هيچ اميد بهبودی نمانده است • گوهر معرفت اندوز كه با
خود ببری • معرفت گوهرنی حاصل ايله كه كندوك ايله آلوب گيده سن • كه نصيب

از ياد رفتن تعبير بونه
در

صاحب خلق كريم
تعبير نه در

دگر

دگران است به نصاب زر و سيم زيرا زر وسيم نصابی غيريلرك نصيبيدر مراد يوم
لا ينفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سليم جسنجه عالی مرتبه يه وصول
بولمغه عمل ومعرفت گرك مال گركمز ديمكدر • دام سخت است مگر يار شود لطف خدا
دام شيطان صعب ومشكلدر مگر خدانك لطفی الجه يار اولور • ورنه آدم نبرد
صرفه ز شيطان رجيم • يوخسه آدم شيطان رجيمدن زياده الترمز يعنی انك
مكرندن خلاص بولمز **س** كه نفس وشيطان نرآيد بر زور • نبرد بلنگان
نايد ز مور • حافظا از سيم وزرت نيست چه شد شاكر باش • ای حافظ
اگر سنك سيم وزرك يوق ايسه نه اولدی شاكر اول • چه به از دولت لطف
سخن وطبع سليم • لطافت سخن وطبع سليم دولتندن يكه نه در **وله ايضا**
گرچه ما بندگان پادشهيم • اگرچه بز پادشاه بندهلری يوز • پادشاهان ملك
صبحگهيم • صبحگه ملكنك پادشاهلری يوز مراد وبالاسحار هم يستغفرون جسنجه
غافل سحرخيز ايدوكن بيان در • گنج در آستين وكيسه تهی • آستين ده گنج
وكيسه بوش • جام گيتی نما وخاك رهيم • گيتی نمای جام وخاك ره يز مراد اوليای
تحت قبابی لا يعرفهم غيری جسنجه صورت منزهده عزيز ومتبدل حق ايدوكلرن
اشعاردر • هوشيار حضور ومست غرور • غرورك هوشياری وحضورك مستی يوز
يعنی غروردن پاكز وقرب الهی ايله مستز • بحر توحيد وغرقه گنهيم • توحيد
بحری يوز وگناهده غريقز • بحر توحيد اولمسی موحد حقيقی اولدقلری در گناهده
غريق اولمسی طاعتلرن گناه مثابه سنده طوتدقلری در بعض نسخه ده هوشيار
حضور ومست غرور واقع اولمشدر يعنی اگه گوره اولور • شاهد بخت چون
كرشمه كند • بخت محبوبی چونكه كرشمه ايده • ماش آيينه رخ چو مهيم
برانك ماه كبی يوز نك آيينهسی يوز مراد عشق سببی ايله جمال جانان

علمی شاهد ایدوکن بیان در • شاه بیدار بخت را هر شب • بیدار بخت شاهکه
هر کیجه • ما نکهبان افسر وکلهیم • افسر وکلهی نک حافظی یز مراد تصرف عالم ابتیا
اولیا الندر ایدوکن بیان در • کو غنیمت شمار همت ما دی اکه بزم همتمزی غنیمت صا
صا یسون • که تو در خواب و ما بدیدکهیم • زیرا سن خوابده سن و بز کوز یرنده یوز
یعنی سنی حفظ ایلرز • شاه منصور واقفست که ما • شاه منصور واقف درکه بز
روی همت بهر کجا که نهیم • همت یوزنی هر قنده که قورز • دشمنان را ز خون
کفن سازیم • دشمنلری خونه غرق ایدرز یعنی هلاک ایدرز • دوستان را قبای فتح
دهیم • دوستلره فتح قفتانی ویررز مراد اولیانک قدرت وتصرفنی بیان در
رنک تزویر پیش ما نبود • بزم قتمزده تزویر رنکی اولماز • شیر سرخیم وافعی
سیهیم • قرمزی ارسلان وقره یلانز یعنی بزده ریا یوقدر • وام حافظ بکو که باز
دهند • وی که حافظک بورجنی کرو ویرهلر • کرده ای اعتراف وما کوهیم • اعتراف
ایلمشسن وبز شاهدز مراد وعفو الکریم دیناحسنجه ظرافت ایلر یا دشاه دن
احسان طلبی در

ولہ ایضا

آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم • اول که
بنی خاک راه کبی جفا ایله پامال وخراب ایلدی • خاک می بوسم وعذر قدمش میخواهم •
خاک ایدرم وانک قدمنک عذرینی دیلرم مراد مرشددرکه جمیع جفاسنه تحمل ایدر •
من نه آنم که بجور از تو بنالم حاشا • بن اول دکلم که جور سببی ایله سندن ناله
ایدم حاشا • چاکر معتقد و بنده دولتخواهم • معتقد خدمتکار ودولتخواه
قولم خطاب مرشده در • بسته ام در خم کیسوی تو امید دراز • سنک کیسوکک
خمنده دراز امید بغلمشم • آن مبادا که کند دست اجل کوتاهم • اول
اولمسون که اجل الی بنم درازامیدمی قصه ایده • ذره خاکم و در کوی توام
وقت خوش است • بر ذره خاکم و سنک کویکده و قتم خوشدر • درسم

برسم

تنم ای دوست که بادی ببرد ناکاهم • قورقرم ای دوست که ناکاه بنی باد
سنک کویکدن ایلته مراد هوا سببی ایله جناب قدسدن جدالقدن خوف
اظهاری در • منت آن ذره ام در هوای تو بیت • وجود وعدم زا
احیا ز نیست • صوفی صومعه عالم قدسم لیکن • عالم قدس صومعه سنک
صوفیسیم لیکن • حالیا دیر مغانست حوالتکاهم • شمدی قرار ایدوکیم محل
دیریدر دیر مغاندن مراد خانقاه در • پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد
مرشد کامل سحر وقتی بکا جام جهان بین ویردی • واندر آن آینه از حسن
تو کرد آکاهم • واول آینه ده سنک حسنکدن بنی اکاه ایلدی خطاب خدایه
در مراد مرشد سحر وقتی عشق فیضی ایله قلبنی آینه مثال ایدوب انده جمال جانانی
شاهد ایدوکن بیان در • با من خاک نشین خیز وسوی میکده آی • قالق
بنم خاک نشین ایله میخانه جانبنه کل • تا ببینی که در آن حلقه چه صاحب جاهم
تا کوره سن که اول حلقه ده نه صاحب جاهم دران حلقه دن مراد زمره عشاق
مستی یکدیکرک • واز حافظت اندیشه نبود • مست کیدک وحافظدن سکا
غم اولمدی یعنی اکر محتواولورک • آه اکر دامن حسن تو بکیرد آهم • آه اکر بنم
آهم سنک حسنک دامنی طوته خطاب مرشده در که عشق الهی ایله مست در • خو
خوشم آمد که سحر خسرو خاور میکفت • بکا خوش کلدی که سحر وقتی آفتاب
ایتدی بو مدح ایدرایدی معناسنه دخی جایزدر • با همه پادشهی بنده توران شاهم
ہم • دو کلی پادشاه ایله تورانشاهک قولیم مراد پادشاهی مدح در

ولہ ایضا

کرچه از آتش دل چون خم می در جوشم • اکرچه دل آتشندن
شراب کوپی کبی جوشده ایم جوشش ایدرم معناسنه دخی جایزدر که بو وجه
اوله • در جوشم • مهر بر لب زده • خون میخورم و خاموشم • مهر بر لب زده

اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا یعنی اعتقادکو ستر و کج الله ایچون یعنی بنی تجسس ایتمه
تا ندانی که درین خرقه چه نادرویشم تا بلمیه سن که بو خرقه ده نه نادرویشم یعنی
درویش اولمدیغمی اکلمیه سن مراد جراسیس عیوبنه طعن در **قطعه** بهر کرا کامه
یار شاهینی یار شاد دان و نیک فرو دانکار ور ندانی که درنهان دشمن حبیب
محتسب را درون خانه چه کار شعر خونبار منی ای باد بهار بخوان ای بادبهار
خونبار شعرمی یارک قتنده اوقی که زفرقت کان سینه بنرک جان نه نشستم که اول
یار سیاه مژکانندن بنم جانم طمری اوزره منیشی اوردی مراد مرشدنه حالنی بیان ایتمز
فضل الهی وسیله سی ایله دامنی از رشحه خون دلم ار من در هم مچین بنم خون
دلم رشحه سندن دامنکی صاقین که اکر دهه نور سته چون بحر اتشی ریشم زیرا اثری
سکا اثر شور چونکه بنم جراحتمی طرحلیه سن مراد پریشان دل اولنلری رنجیده خاطر
ایدوب نصیحت و تهدید بودر **بیت** تا توانی درون کس مخراش کاندرین راه خارها
باشد منا اگر رندم اگر شیخم چه کارستم با کسی بن اکر رندم و اکر شیخم بنم کیمسه ایله
نه ایشم وار حافظ راز خود و عارف وقت خویشتم کند وار از نک حافظ اسم کندو
وقتنک عارفی ام مراد کمسنک نیک و بدنه معتقد اولمیوب کندو حالنه مشغول اولدیغنی
بیاندر **وله ایضا** گر زین منزل غربت بسوی خانه روم اگر بو غربت منزلندن
خانه جانبنه فراروا کیدرم دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم کرو اندن
کر کیدم عاقل و فرزانه کیدم زین سفر گر بسلامت بوطن باز رسم بو سفردن
اکر سلامت ایله کرو وطنه ایرشم نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم اندا ملامیه
هم یولدن بیغ خانه یه وار مدین خانقاهه کیدرم نته کیم حبیب اکرمک عادتی ایدی که
سفردن کلدکده مسجده واروب نماز ادا ایدوب اصحاب ایله مصاحبت ایدوب اندن
صکره کندو خانه شریف و لطیف مقامنه کیدر ایدی تا بگویم که چه کشفم شد ازین

خونبار وصف ترکی

فرزانه عارف

سیر

سیر و سلوک تا دیم که بو سیر و سلوکدن باکه نه کشف اولدی بدر در میکده
با بت ربط و پیمانه روم میخانه یه توسه چقوز و قدح ایله کیدم مراد وبار حرمته حاصل
اولان کشف و حالی بیان ایچون خانقاهه کیدرم و بکیدر آشنایان ره عشق گرم
خون بخورند طریق عشق اشنالری اگر بنم قانمی ایچه لر ناکسم گر بشکایت
بر بیگانه روم ناکسم اگر شکایت ایله بیگانه قتنه کیدم بو وجه دخی جایزدر اگر
شکایته کیدم بعد ازین دست من و زلف چو زنجیر نگار بوندن صکره بنم الم
و نکارک زنجیر کبی زلفی چند چند از پی کام دل دیوانه روم نچه نچه دیوانه کوکلک
آرزوسنه کیدم نکاردن مراد حضرتدر زلفدن مراد اسرار الهیه در گر ببینم خم
ابروی چو محرابش باز اگر دانک محراب کبی ابروسنک بوکلکنی کورم سجده شکر
شکر کنم وزپی شکرانه روم سجده شکر ایدم و شکرانه اردنجه کیدم مراد
غیب هویت حصولی ایچون اظهار شکر ایتدوکن بیاندر خرم آن دم که چو حافظ
بتولای وزیر خرم و سرور اول وقت که حافظ کبی وزیرک محبتی ایله سرخوش
از میکده با دوست بکاشانه روم دوست ایله میخانه دن خانه یه سرخوش
کیدم مراد وزیرک عنایتی ایله عشق الهی بی باک آشکاره اولمسی طلب در
دوستدن مراد مرشد در میکده دن مراد خانقاه در **وله ایضا**
گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم اگرچه انک زلفندن بنم ایشمه بر عقده
دوشدی همچنان چشم گشاد از کرمش میدارم هنوز انک کرمندن کشاد امیدوارم
طوترم زلفدن مراد بونده ظلمت کونکلدن اولمق روشن در یعنی اگرچه سلوک
مشقتی ظلمت کوکلدن باکه بر حجاب و بر صعوبت واقع اولدی لکن حضرتک کرمندن
انک مندفع اولمسنی امید طوترم بطرب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
یوزمک صرفی شوق و سرور حمل ایلمه زیرا جام کبی خون دل عکس

دي انک قپوسي خاکندن غیری کیمک ایله ایشیدیم درشده اولن ضمیر غایب
خدایه راجع در خطاب مرشده در که تعبیر بالتقیض اعتباری ایله لطیفه ایراد
حرامی دیمشدر بعض نسخ ده درت واقع اولور خطاب طریقی اهل مرشد مراد
اولور **ولـه ایضا** من دوستدار روی خوش و موی دلکشم • بن
لطیف یوزک و دلکش صاچک عاشقی ام • مدهوش چشم مست و می صاف بیغشم
مست چشمک و غشسز صاف شرابک مدهوشیم یعنی مرشد و عشقه طالبم • گفتی
ز سر عهد ازل یک سخن بگو • دیدک عهد ازل سرندن بر سوز دي • آنگه بگویمت
که دو پیمانه درکشم • اول وقت دیرم سکا که ایکی پیمانه چکم مراد شراب عشق ایله
مست اولنجه اسراردن سوز سویلمک میسر و کل ایدوکن بیان در • در عاشقی گزیر
نباشد ز سوز و ساز • عاشقلقده سوز و سازدن چاره اولماز یعنی البته یانمق
و صبر اتمک لازم در • استاده ام چو شمع مترسان ز آتشم • شمع کبی یانمغه
دورمشم بنی آتشدن قورقتمه هرکیمکه کریز اختیار اتمشدر که کریز یعنی معناسنه
اول معنادن فرار لازم در • من آدم بهشتیم اما درین سفر • بن بهشتی منسوب
آدمم اما بو سفرده که مراد بو عالم ناسوت در • حالی اسیر عشق جوانان مهوشم
شمدی مهوش جوانلرک عشقنه اسیرم جوانان مهوشدن مراد اولیاء الله در
بخت ار مدد دهد که کشم رخت سوی دوست • بخت اکر مدد ویره سه که
اسبابی دوست جانبنه چکم • گیسوی حور گرد فشاند ز مفرشم • حورک گیسوسی
بنم مفرشمدن غباری سیلکر مراد اکر فضل الهی یار اولورسه معنی اول جنته وصول بولوب
حور خدمتکارم اولور دیمکدر • شیراز معدن لب لعلست و کان حسن • شیراز
شیرین لبک معدنی و حسنک کانی در • من جوهری مفلسم ازان رو مشوشم
بن مفلس جوهریم اول سبب دن مشوشم مراد شیرازده مرشدک کثرتی

برون میدهد از رخسارم • خون دل رخسارمدن عکسی طاشره ویرر • پرده مطربم
از دست برون خواهد برد • مطربک پرده سی بنی الدن طاشره الدیر در • آه
اگر زانکه درین پرده نباشد بارم • آه اگر اندن که بو پرده ده • باکه یول اجازت
اولمیه پرده ده اول ده مراد بو مقام ایله سازکفتندن اولن پرده در مراد بو در که مرشدک
سوزندن شوق حاصل اولوب اختیار الدن کیته کرک در بو حال ایله اگر وصول
الی الله میسر اولمیه حالم نیجه اولور • پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب
دل حرمنک کیجه لر اول حرمک پاسبانی اولمشم • تا درین خانه جز اندیشه او نگذارم
تا بو خانه ده انک فکرندن غیری قومیم مراد محبت ماسوی دن تخلیه دلدر تخلیه انک
ایچون اولن اقدام و اهتمامی بیان در • دیده بخت به افسانه او شد در
خواب • بخت گوزی انک افسانه سی ایله اویودی • کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
قنی عنایتدن بر نسیم که بنی بیدار ایده مراد کلمات المعیته یه مشغول اولوب فیض
و قربدن محروم اولدغندن اوتری اندن خلاص ایچون حق دن عنایت طلب ایتدکی
اشعاردر • منم آن شاعر ساحر که به افسون سخن • بن اول ساحر شاعرم که سوز افسونی
ایله • از نی کلک همه قند و شکر میبارم • قلمم قمشندن دوکلی قند و شکر یاغدرارم
بتعد امید منها دیم در تیه بادیه پایی • سوز امید ایله بو بیابانه ایاق قودق اما
دلیل دل گم گشته فرو مگذارم • ای گم اولمش کوکلک دلیلی بنی ترک ایله مراد
سلوکک غلبه مرشددن فیض و همت طلبی در • چون ترا در گذر ای یار نمی یارم
دید • چونکه بن انی یول اوغرنده کورمکه قادر اولمازم • با که گویم که بگوید سخنی
با یارم • کیمه دیم که یاره بر سوز دیه مراد سر عشقک کتمانه تمام سعی ایدرم بکیده
یاردن مراد مرشددر • دوش میگفت که حافظ همه روی است و ریا • دون کیجه ایتدیکه
که حافظ دوکلی روی و ریا در • بجز از خاک درش با که بگو در کارم • دي

انک

وطالبك غلتنی بیان در ٭ ازان پس که چشم مست در این شهر دیدم ٭ زیاده که
بو شهرده مست چشم کوردم یعنی کور وکمدن ٭ حقا که غم نمی خورم اکنون وسر خوشم
الله حقیچون کرچه دلی شراب ایچمزم وسرخوشم مراد کثرت عشاقی بیان در ٭ شهر پست
پر کرشمهٔ خوبان زشش جهت ٭ التی طرفدن خوبلرک کرشمه سی ایله پر بر شهر در
چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم ٭ بر نسنم یوقدر یوقسه هر شش سین مشتریم مراد
مرشدلرک کثرت ارشادنی وکندینک فیضنک زیاده قصورن بیان در ٭ کافظ عروس طبع
مرا جلوه آرزوست ٭ ای حافظ بنم طبعم عروسنه جلوه آرزو ویرر ٭ آیینه ندارم از آن
آه میکشم ٭ بر آینه طوتمازم اول سبب دن آه چکرم مراد طالب معرفت یوقدر که معرفت
اظهار ایدم دیکدر **ولد ایضا** ٭ ما بر آریم شبی دست ودعایی بکنیم ٭ بز بر کجه ال قالدره لم
وبر دعا ایده لم ٭ غم هجران ترا چاره زجایی بکنیم ٭ سنک فراقک غمنه بر یردن چاره ایده لم
خطاب خوابه در ٭ دل بیمار شد از دست رفیقان مددی ٭ خسته دل الدن کیتدی ای
رفیقلر بر مدد ایلیکوز ٭ تا طبیبش بسر آریم ودوایی بکنیم ٭ تا انک باشنه طبیب کتوره لم
وبر علاج ایده لم مراد نفسی اصلاح ایچون مرشد طلب اتمکدر ٭ آنکه بی جرم برنجید و
بتیغم زد ورفت ٭ اول کمسه که جرمسز باکه انجندی وبنی تیغ ایله اوردی وکیتدی ٭ باز بخشش
آرید خدارا که صفایی بکنیم ٭ الله ایچون انی کرو کتورکز تا بر صفا ایده لم یعنی صفا وصلح اوزره
اوله لم بو بیتدن مراد بر دوست اولمق روشندر رنجید انجندی معناسنه دخی ...
تیغ ایله اوردی زیاده جفادن کنایه در ٭ خود از خاطر رندان طلب ای دل وزنی ای
دل مدد اولیالرالهک خاطرندن طلب ایله یوقسه ٭ کار صعبست مبادا که خطایی بکنیم
ایش یعنی راه عشقک سلوکی مشکلدر اولیه که بر خطا ایده وز ٭ در ره نفس کزو
سینهٔ ما بتکده شود ٭ نفس یولنده که اول نفس دن بزم سینه مز بتخانه اولدی
تیر آهی بکشاییم وغزایی بکنیم ٭ بر آه تیرنی اچه لم یعنی آتلم ودخی بر غزا ایده لم مراد

ننك

نفسک اصلاحنه سعی واقدام ایده لم دیکدر ٭ خشک شد بیخ طرب راه خرابات
کجاست ٭ شوق کوکی خشک اولدی میخانه یولی قنده در ٭ تا در آن آب وهوا نشو
ونمایی بکنیم ٭ تا اول آب وهواده نشو ونما ایده لم مراد سایر عبادتدن بر حالت
وذوق حاصل اولمدیغندن عشقه مباشرت ایده لم دیکدر بیان در ٭ سایهٔ طایر کم
حوصله کاری نکند ٭ حوصله سز مرغک سایه سی بر ایش ایلمز ٭ طلب سایهٔ میمون
همایی بکنیم ٭ بر مبارک همانک سایه سنی طلب ایده لم بو وجه دخی جایزدر بر همانک
مبارک سایه سنی طلب ایده لم بو وجه اوزره میمون همایه مضاف اولور مراد ارشاده
قادر بر شیخ طلب ایده لم دیکدر کم حوصله معناسنه در که سفله وبی مروت معناسنه
استعمال اولنور امّا بو نوع اول مراد در ٭ دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست
دلم پرده دن کیتدی یعنی صبر وقرار قالمدی لطیف سوزلو حافظ قنده در ٭ تا بقول
وغزلش ساز ونوایی بکنیم ٭ تا انک قول وغزلی ایله بر ساز ونوا ایده لم مراد کلمات
عشق ایله جوشش وخروش ایده لم دیکدر **ولد ایضا** ٭ ما ز یاران چشم
یاری داشتیم ٭ بز یارلردن معاونت امید ایدر ایدک ٭ خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم
بز خیال ایتدکمز غلط اولدی انی که بز صانر ایدک ٭ تا درخت دوستی کی بر
دهد ٭ عجب دوستلق درختی نه وقت میوه ویرر ٭ حالیا رفتیم وتخمی کاشتیم
شمدی کیتدک وبر تخم اکدک مراد دوستلردن وفا کورمش ایکن کیتدی وبی دوستک
یعنی ترک ایتدکن اشعار در ٭ گفتگوها رفت وشکایت کس نکرد ٭ نکته لر واقع
اولدی وکمسه شکایت ایتمدی ٭ جانب حرمت فرو نگذاشتیم ٭ حرمت جانبنی
ترک ایتدک مراد دوستی ایله کفتکو سنک ما بیننده اولان خصومتنی بیان در ٭ گفت وگو
آیین درویشان نبود ٭ گفت وگو درویشلرک عادتی دکلدر ایدی
ورنه با تو ماجراها داشتیم ٭ یوقسه سنک ایله ماجرالر طوترادق ٭ شیوهٔ

چشمت فریب جنگ داشت سنک چشمک سبقوم بی جنک فریبنی طوتدی یا یعنی جنگه
قصد ایتدی تا ندانستیم و صلح انگاشتیم بز بیلمدک و صلح ظن ایتدک خطاب
دوسته اولمق اولسه در قلبی حسنت نه خود شد دلفریب سنک حسنک کلمی
کندوسی یعنی کندودن دلفریب و مقبول اولمدی تا ما هم همت بز و نگاشتیم بز انک اوزره
همت دمی حواله ایتدک دوستنه خطاب ایدوب ایدر سن عزته ایرشمکه بزم دعا
سبب اولمشدر کفت خود دادی تا ول حافظا ایتدی ای حافظ بزه کندو اختیارک
ایله کونکل ویردک تا محصل بر کسی نگاشتیم بزکه اوزره محصل حواله ایلمدک
وله ایضا مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام مرحبا ای مبارک ایزلو فرخنده
خبرلو طایر خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام کلمک خیر اولسون نه خبر یار قنده یولی
قنقی در مراد مرشدی یا بر یار صادقی در یا رب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
یارب بو قافله یه یعنی حذادن استرم که بو قافله یه لطف ازل قولاغوز و حافظ اولسون
که از خصم بدام آمد و معشوقه بکام که دشمنی اندن طوزاغه و معشوقه دن مراد
مرشدی یا بر یار صادقی در ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست بنم و بنم
معشوقمک ماجراسنه پایان یوقدر هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام هر نسنه نک که
ابتداسی یوقدر انتهاسی یوقدر معشوقه دن مراد حدای در زلف دلدار چو زنار
همی فرماید دلدارک زلفی چون که زنار دیه بیوره برو ای خواجه که شد موی تنم
تا خرقه حرام بوری ای کشی که بنم تنم اوزره خرقه حرام اولدی مراد صورت
ملامتیه ای قبول ایتدکی بیان در مرغ روحم که همی زد ز سر سدره صفیر بنم
روحم مرغی که سدره باشندن صفیق اوررایدی یعنی مکانی اوایدی عاقبت
دانه خال تو افکندش در دام عاقبت سنک دانه خالک انی طوزاغه براقدی
مراد تجلی ذات سببی ایله عالم ارواحدن بو کون فساد عالمنه کلدوکن اشعار در فقط.

خدایه در

حذایه در سدره دن مراد سدرة المنتهی در که جبرئیلک مقامی در کل رخسار ترد
تشعشع زکرم رخ بنماتا کل تنعمی حذدن التدی یعنی زیاده کبر ایتدی کرمکدن یوزک
کوستر تا خجل اوله سرو چمی ناز دخوش نمیت خدارا بخرام سرو ناز
ایدر و خوش دکلدر اله رضا ایچون صالن تا سرو خجل اوله خطاب مرشده در که
انی محبوب منزله سنه تنزیل اتمشدر چشم خونبار مرا خواب نه درخور باشد
بنم خون یاغدرجی چشمه خواب لایق دکلدر یعنی خواب کلمز من له یقتل اودنغ
کیف ینام بجه اویوشول که که مشند و مصمند مرض کران هلاک ایدر مراد عشق
الهی ایله خواب جمع اولماز دیمکدر درخور لایق دارد دنغ خشتند و محتند
تو ترحم نکنی بر من مسکین کفتم سن بن مسکینه ترحم اتمزسن دیدم ذاک دعوای
و بها انت و تلک الایام سکا بنم دعوام بودر واشته سن و بو ایام یعنی بعد زمان
بو دعوی نک صحتی ظاهر اولور مراد دو حکی تعه خطابی در که سن ماکه اصلا ترحم
اتمزسن دیو و بو سوز راست در حافظا در خیل بابروی تو دارد شاید
حافظ اکر سنک ابرو که میل طوته لایق در جای در کوشه محراب کنند اهل کلام
کلام اهلی محراب کوشه سنده یر ایدرلر خم ابرودن مراد غیب هویت ورمز
وحدانیت در که قاب قوسین مرتبه سندن برشمه در وله ایضا
ما بی غمان مست دل از دست داده ایم بز شراب عشق ایله مست اولمش غمسزلر
کونکلی الدن ویرمشز همراز عشق و هم نفس جام باده ایم عشق الهی نک
همرازی و جام باده نک همنفسی یوز بر ما بسی کمان ملامت کشیده اند
بزم اوزرمزه چوق ملامت یایینی چکمشلردر تا کار خود ز ابروی جانان کشاده
ایم تا کندو ایشمزی جانانک ابروسندن آچمشز مراد بودر که عشق سببی ایله
قرب الهی دن و غیبت هویتدن بهره مند اولوب اسرار سو بلدکمز ایچون

عوام بزه طعن ایدرلر ای گل تو دوش جام صبوحی کشیده ای گل سن دونکیجه
صبوحی جامنی چکمش سن ما آن شقایقیم که با داغ زاده ایم بز اول شقایقز که
داغ ایله طوغمشز مراد الست بربکم عهدی اولان عشقی بیان ایدر پیر مغان ز توبه ما
گر ملول شد پیر مغان اگر بزم توبه مزدن ملول اولدی ایسه گو باده صاف کن
که بعذر ایستاده ایم پیر مغانه دی شراب صافی الیسون که عذره دورمشز مراد
عشقه رجوع ایتمک ایچون مرشددن صفای خاطر طلبیدر کار از تو میرود مددی ای
دلیل راه ایش سندن حاصل اولور ای یول دلیلی بر مدد ایله انصاف میدهیم که
از ره فتاده ایم انصاف ویرز که یولدن دوشمشز مراد قصورینه اعتراف ایتمک
طریقیله مرشددن مدد طلبیدر چون لاله می مبین و قدح در میان کار ایش
اورتاسنده یعنی آشکارا لاله گبی شراب و قدحه بقمه این داغ بین که بر دل پرخون
نهاده ایم بو داغی گور که پرخون دل اوزره قومشز مراد عشق الهی دردنی رعایت
ایتدوکن بیان ایدر گفتی که حافظا این همه رنگ و خیال چیست ایتدک که ای حافظ
بو دورلو رنگ و خیال نه در نقش غلط مخوان که همان لوح ساده ایم غلط نقش
اوقومه زیرا بز همان ساده لوحز بزده حیله و ریا یوقدر مراد اشعارنده اولان خیالات
و لطایفدن و نکات و معارفدن بزی حیله و خدعه صاحبی ظن ایتمه دیمکدر که
طعن ایدنلره جوابدر **وله ایضا** مژگان تیز دل زنوک غمزه بیژم غمزه اوجندن
بنم کوکلمه تیر اورمه که پیش چشم بیمارت بمیرم که سنک بیمار چشمک اوکنده اولم
مراد مرشدک قهر ایله اولان نظرنی کندوسندن لطف ایله دفع ایدر بنصاب حسن در حد
کمالت حسنک نصابی حد کمالده در زکاتم ده که مسکین و فقیرم بکا زکات
ویر که مسکین و فقیرم مراد مرشددن فیض و همت طلبیدر که مرشد نصاب وصله
واصلدر متن آن مرغم که هر شام و سحرگاه بن اول مرغم که هر شام و سحرگاه

ز بام عرش می آید صفیرم عرش طامندن بانگ صفیرلق کلور مراد کندوسنک الهام
ربانی ایله سویلدوکنی بیان ایدر قدح پر کن که من در دولت عشق قدحی شراب ایله
پر ایله زیرا بن عشق دولتنده جوان بخت جهانم گرچه پیرم جهانک جوان بختی
ایم اگرچه پیرم مراد عشق ایله حیات ابدیه حاصل ایدوب وصال جانان دولتنه
وصول بولدوغنی اشعار ایدر چنان پر شد فضای سینه از دوست سینم صحرای
دوستدن اویله تجلیسی پر اولدی که فکر خویش گم شد از ضمیرم که ضمیرمدن کندو
فکرم گم اولدی مراد کلیتله عشق الهیدن غیری اولمدیغنی بیان ایدر نه کم بایزید
بسطامی حضرتلری بیورمشدر لیس فی جبتی سوی الله یعنی قلبمده عشق خدادن
غیری یوقدر مبادا جز حساب مطرب و می مطرب و می حسابندن غیری اولمسون
اگر حرفی کشد کلک دبیرم اگر بنم کاتبمک قلمی بر حرف چکه دبیردن مراد کراما
کاتبیندر در آن غوغا که کس کس را نپرسد اول غوغاده که کمسه کمسه یی صورمز
من از پیر مغان منت پذیرم بن مرشددن منت قبول ایدرم منت قبول ایدر
ایدرجیم معناسنه دخی جایزدر که وجه ثانیه گوره منت پذیر وصف ترکیبی اولور مراد
قیامتده مرشددن شفاعت رجا ایتدوکنی بیان ایدر چو طفلان تا کی ای زاهد
فریبی ای زاهد بنی طفللر گبی تجنه دکن آلدارسن بسیب بوستان و شهد
و شیرم بوستان سیبی ایله و شهد و شیر ایله قراری کرده ام تا می فروشان
می فروشلر ایله برقرار ایتمشم که روز غم بجز ساغر نگیرم که غم کونی
ساغردن غیری طوتمیم ساغردن مراد عشقدر خوشا آن دم که استغنای مستی
نه خوشدر اول دم که مستلک استغناسی فراغت بخشد از شاه و وزیرم
شاه و وزیردن بکا فراغت بغشلیه مراد عشق الهی ایله استغراق مرتبه سنه
وصول طلبیدر متن آنکه پیرگرفتم دل زحافظ بن اول وقت حافظدن

حافظدن فراغت ایلدم که ساقی گشت یار ناگزیرم که ساقی بزم یار ناگزیرم اولدی
یار ناگزیر لابد اولان یاردر که اندن مفارقت ممکن اولمیه گزیر انک عکسیدر
ثنوی که در تو دو غمت یار ناگزیر منست جفا و بد چه رسد از تو دلپذیر منست فراوان
گنجها در سینه دارم سینه ده وافر گنجلر طوتارم اگرچه مدعی بیند حقیرم اگرچه
مدعی بنی حقیر گورر مراد معارف و اسراره مالک ایدوکن بیان در ولہ ایضا
من ترک عشقبازی و ساغر نمیکنم بن عاشقلغی و ساغری ترک ایتمزم صد بار توبه
کردم و دیگر نمیکنم یوز کره توبه ایلدم دخی ایلمزم مراد عشقدن نچه کرت فراغت ایلدی
عاقبت ثابت قدم اولدیغن بیان در باغ بهشت و سایهٔ طوبی و قصر حور
جنت باغنی و طوبی سایه سنی و حور قصرلرنی با خاک کوی دوست برابر نمیکنم دوست
محله سنک خاکی ایله برابر ایلمزم مراد جناب قدسی جمیعی سندن ترجیح ایتدوکن اشعار در
تلقین و درس اهل نظر یک اشارتست اهل نظرک درس تلقینی بر اشارتدر
گفتم کنایتی و مکرر نمیکنم بر کنایت دیدم و مکرر ایلمزم ـ اگر در تو سرای
سعادت گشته ز گفتار سعد پیش حرفی بشنفت ـ شیخم بطیره گفت برو ترک
عشق کن ـ شیخ باکه غضب ایله یوردی عشقی ترک ایله دیدی محتاج جنگ نیست
برادر نمیکنم جنگه احتیاج یوقدر ای برادر ترک ایلمزم این تقوی ام تمام که با شاه
هوان شهر بو تقوی باکه کافیدر که شهر محبوبلری ایله ـ ناز و کرشمه بر سر منبر نمیکنم
منبر اوزره ناز و کرشمه ایلمزم مراد واعظاره طعن در هرگز نمیشود ز سر
خود خبر مرا هرگز باکه کندو باشمدن خبر اولماز تا در میان میکده سر بر نمیکنم
مادام که میخانه اورتاسنده باشمی قالدرمیم مراد بو مرشددن عشق الهی حاصل
ایتمنجه کندو وجودمدن خبردار اولمازم دیمکدر ناصح بطعن گفت حرامست می مخور
ناصح طعن ایله ایتدی شراب حرامدر ایچمه گفتم بچشم گوش بهر خر نمیکنم

طره عنب نسخه

طعن طعن

ایدم

ایدم بچشم یعنی بر سر و چشم که بر حرفک سوزنی استماع ایتمم باصحیح خره تشبیه
ایدی صواب محض اولن عشق الهیدن منع ایتدوکندن اوتری بو محلده چشم
ایله گوش اوزرنه سند واو عاطفه یوقدر وار در دینه گوش طوته
پیر مغان حکایت معقول میکند مرشد کامل معقول حکایت ایدر یعنی عشق
سوزنی سویلر معذورم ار حریف تو باور نمیکنم معذورم اگر سنک سوزک
انانمیم و التفات ایتمیم خطاب مانع عشق اولن ناصحه در حافظ جناب
پیر مغان جای دولتست ای حافظ مرشدک جنابی دولت یری در من
ترک خاکبوسی این در نمیکنم بن بو قپونک خاکبوسنی یعنی ترک ایتمزم یعنی
بو قپونک خدمتنی ترک ایدوب بر غیری یره گیتمزم ولہ ایضا ما درس
سحر در سر میخانه نهادیم بز سحر درسنی میخانه یولنده قودق یعنی ترک
ایتدک محصول دعا در ره جانان نهادیم دعا محصولنی جانانک یولنده
قودق یعنی اکا صرف ایتدک مراد عشق سببی ایله علم ظاهردن فراغت ایلدوکن
بیان در در خرمن صد زاهد عاقل زند آتش یوز عاقل زاهدک خرمننه
آتش اورر این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم بو داغی که بز دیوانه
گوکل اوزره قودق سلطان ازل گنج غم عشق بما داد سلطان ازل
عشق غمنک گنجنی بزه ویردی تا روی در این منزل ویرانه نهادیم
تا که بو ویرانه منزله یوز قودق ویرانه منزلدن مراد دنیادر مراد عشق الهی
کسبی دکلدوکن بیان در در خرقه ازین بیش منافق نتوان بود
خرقه ده بوندن زیاده منافق اولمق اولماز بنیاد ازین شیوه
رندانه نهادیم انک بنیادنی بو رندانه شیوه دن قودق یعنی نفاق
ریایی ترک ایدوب اخلاصه سعی ایتدک در دل ندهم ره پس ازین

ای حافظ تقدیرنه دریس

ملامتیلر عیب منکا نسخه

بهر تبان زا بو بزدن صکره کوکله محبوب لرک محبتنه یول ویرمزم مقرّ
لب او بر ز ارغوانه نهادیم انک لبی مدرلی بو فانه نک چتوسی اوزره
قودق مراد کلام ربانی اثری ایله تلبسی محبوبلرک محبتندن خالی ایدوکن
بیان در آنا بوسه که زاهد زبیش دست نا داد اول بوسه یی که
زاهد اندن دست یزه ال ویردی ازروی صفا بر لب پیمانه نهادیم
صفا یوزندن پیمانه نک لبی اوزره قودق یعنی زاهد بزه النی اوپدرمک
استدی انک النی اوپدرک صفا وذوق ایله پیمانه نک لبنی اوپدکنی یوزندن
پیش معناسنه دکلدر اجل معناسنه درکه علیت در المنة لله که چو ما
بیدل و دین بود منت خدایه که بزجلیغی بی دل و بی دین اولدی آن کی
خرد پرور و فرزانه نهادیم انی که عاقل و عارف قودق یعنی مراد
منکر عشق اولن جان و دلدرکی طالب عشق اولدی و بکدر چون میرانی
کشتی ما سرکشته ناخن چونکه بو سرکشته کشتی عاقبت کیدر یعنی غرق
اولور جانی ز در سر آن کوهر یکدانه نهادیم جان اول یکدانه کوهرک
سوداسنه قودق یعنی خدا کمی خداوندکی مراد عشق خدا بولنمدر
ترک سر ایتدوکن اشعار در کشتی دن مراد وجودی در قانع بخیالی ز تو
بودیم چو حافظ حافظ کبی سندن بر خیاله قانع اولدق یارب
چه کدا همت و بیکانه نهادیم نه عجب کدا همت و بیکانه در
طبیعتلو اینها د بونده طبیعت معناسنه درکدا همت و بیکانه نهاد ناکس
دسفله معناسنه در مراد هانه چاره چاقانه وصول بولمیه تعریض در
وله ایضاً
خیال روی تو در کارگاه دیده کشیدم • سنک یوزک خیالنی چشم کار
کاهنه چکدم بصورت تو نکاری ندیدم و نشنیدم • سنک صوزنکی

بزنکار کورمدم و اشتمدم خطاب خدایه در صورت ذکری تشبیه مناسبتی ایله
در والا ذات باری صورتدن منزه در امید خواجکیم بود بندکی تو جستم
باکه افندی لک امیدی اولدی سنک قول لغکی استدم هوای سلطنتم بود
خدمت تو کزیدم باکه سلطنت آرزوسی اولدی سنکا خدمتکی اختیار ایتدم
خطاب خدایه در اکرچه در ظلمت حقیقتان با دشمانم اکرچه سنک قلبکدن با
شمالک حقیقتان کاذبیم بکرد سرو خرامان قامتت نرسیدم سنک سرو خرا
مانه بکزر قامتکک توزنه ایرشمدم مراد کرت فضل الهی ایله ذات باری نک
حقیقتی معلوم اولمدیغنی بیان در امید در شب زلفت بروز عمر نبستم سنک
زلفک شبنده عمر کوننه امید بغلامدم طمع بدور دهانت زکام دل ببریدم
سنک دهانک دورندن کوکل مرادندن امید کسدم مراد اسرار الهیه و کلام ربانی
حصول لندن دنیانک حیات و مراداتندن فراغت ایدم و بکدر کناه چشم سیاه
تو بود و کردن دلخواه کناه سنک سیاه چشمک و لطیف بوینک ایدی که
من چو آهوی وحشی ز آدمی برمیدم که بن وحشی آهو کبی آدمیدن اورکدم
مراد خلقدن انقطاع و عزلته سبب تاثیرات ذات اولدیغنی بیان در کنار ما
بوندن سبب معناسنه در ز شوق چشمه نوشت چه قطرها که فشاندم
سنک لذیذ چشمه کک شوقندن نه قطره لر که صاچدم زلعل باده فروشت چه
عشوها که خریدم سنک باده فروش لبکدن نه عشوه لر که صاتون آلدم چشمه
نوش دهان معناسنه درکه صفت متکلم مراد در لعل دن مراد کلام ربانی در
خطاب خدایه در ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که کشادی غمزه دن
مجروح دله نه تیرلر که اوردک ز غصه بر سر کویت چه بارها که کشیدم
غصه دن سنک سر کویکده نه یوکلر که چکدم غمزه دن مراد صفت قهر در

ز کوی یار بیار ای نسیم صبح غباری ای نسیم صبح یارک محله سندن بر غبار کتور
که بوی خون دل ریش از آن تراب شنیدم زیرا مجروح کوکل قانی نک رایحه سنی
اول تراب دن ایشتدم مراد نفحهٔ رحمانیه دن عالم الهی نک اثرن طلب در که رایحهٔ
دل اول اثردن ظاهر اولور چو غنچه بر سرم از کوی او گذشت نسیمی غنچه گبی
انک کوییدن نسیم باشم اوزره بر نسیم گچدی که پرده بر دل مسکین ببوی او بدریدم
که مسکین کوکلی اوزره پرده یی انک بوی ایله یرتدم مراد نفحهٔ رحمانیه ایله مدهوش
اولدم دیمکدر بخاک پای تو سوگند و نور دیدهٔ حافظ اندم سنک خاک پاکک
و حافظک گوزی نوریچون که بی رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم که
سنک رخکسز گوز چراغندن شعله گورمدم خطاب خدایه در **وله ایضا**
ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم بز بو قپویه شوکت و منصب ایچون
کلمشز ره رو منزل عشقیم و ز سر حد عدم عشق منزلنک سالکی یوز و علم
سر حدندن تا با قلیم وجود این همه راه آمده ایم وجود اقلیمنه دکن بو دکلو
یول کلمشز مراد عشق الهی کندوسنه روز ازلدن حاصل اولدیغنی بیان در
سبزه خط تو دیدیم و ز بستان بهشت سنک سبزه خطکی گوردک و جنت بوستانندن
بطلبکاری این مهر گیاه آمده ایم بو مهر گیاهک طالبکارلغنه کلمشز سبزه خط دن
مراد جناب کبریا در که انک حصولی ایچون اهل خلق اولنمشدر مهر گیاه بهر تقدیر
در که محبت معناسنه در هم مهر گیاه بر شکوفه نک اسمی در که آفتاب هر نه طرفه
توجه ایدر ایسه اودخی اول طرفه توجه اوزره مهر گیاه ده مهر آفتاب معناسنه
اولور با چنین گنج که شد خازن او روح الامین بو بجلینی گنج ایله که حضرت
جبریل انک خزینه داری اولدی بگدای بدر خانهٔ شاه آمده ایم
شاهک خانه سی قپوسنه گدالغه کلمشز گنج دن مراد معارف و اسرار

فضائل اشعار در بو مذکور بیت دن مراد اهل عرفانه و فضلا یه تعریض در لنگر حلم تو
ای کشتی توفیق کجاست ای توفیق کشتی سی سنک لنگر حلمک قنده در که درین بحر
کرم غرق گناه آمده ایم زیرا بو کرم بحرنده گناهه غرق کلمشز یعنی غرق اولمشز
مراد خدادن توفیق طلبی در گناه دن نجات طریقی ایله آبروی رو که ای ابر خطا
شوی ببار یوز صوینی گیدر ای خطا یو یجی سحاب یاغدر که بدیوان عمل نامه سیاه
آمده ایم زیرا عمل دیوانه گنهکار کلمشز مراد خدادن عفو طلبی در حافظ این خرقهٔ
پشمینه بینداز که ما قافلهٔ سنک ای حافظ بو پشمینه خرقه یی آت زیرا بز از بی
قافله با آتش آه آمده ایم قافله نک اردندن آه آتشی ایله کلمشز مراد ریا
دن تخویف در که موجب آتش در **وله ایضا** ما نگوییم بد و میل بناحق
نکنیم بز نامعقول سویلمزز و ناشروعه میل ایلمزز روی کس را سیه و دلق
خود ازرق نکنیم کمسنک یوزنی قره و کندو دلقمزی کوک ایلمزز یعنی کمسنه یه بهتان ایدوب
گناهه کرمزز عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست درویش و غنی
بی آز و چوق ایله تعییب اتمک بر امر در کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
معقول اولور که مطلقا نامعقول ایش اتمیلم خوش بر آنیم جهان در نظر راه
روان سالکلر نظرنده قالندری خوش سورز فکر اسب سیه و زین مغرق
نکنیم سیاه آت و مغرق ایر فکرن ایلمزز مراد عشق سی اتمک ایله زخارف دنیویه دن
فراغت اتمزز دیمکدر مغرق مرتین معناسنه در رقم مغلطه بر دفتر دانش نکشیم
علم دفتری اوزره مغلطه رقمی چکمزز سر حق با ورق شعبده ملحق نکنیم سر
حقی حقه بازلق ورقنه الحاق اتمزز مراد طاعت حقه ریا خلط اتمزز دیمکدر زاهد
ار منع من از باده کند آن به حضرت زاهد اگر بنی عشقدن منع ایدر اول بکا کرک
جمیع کار تشی زنبر صرف و ز رونق نکنیم جمیع انک ایشنی صرف و رونق اوجندن

بیش زیاده

دانش علم

اتمیلم یعنی اگر زاهدم عشقمزه زاهد منکر اولدیغم حقی انکه زهدینه التفات واعتبار ایتمیم
شاه اگر جرعه رندان نه بحرمت نوشد اگر عاشقلرک جرعه سنی حرمت ایله نوش
ایده التفاتش نمی صاف مروق نکنیم انک مروق صاف شرابنه التفات ایتمزم یعنی
اگر بن درویشم بکره التفات ایتیوب حقارت ایله نظر ایدیجک بردر حقی انک پادشاه
نعمته اعتبار ایتمزز آسمان کشتی ارباب هنر می شکند آسمان ارباب هنرک کشتی
سنی جنبر تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم اول یکدر که بو معلق بحره اعتماد وتکیه ایتمیم مراد
فلکه اعتماد جایز دکلدر ایدوکن اشعار در زیرا انک بر قرار اوزره دکلدر
بیک لطف یکی ساعت بیک دم دگر گون نمی شنود احوال عالم گر بدی گفت حسودی
ور رفیقی رنجید اگر حسود بزه معقول سوز سویلدی ایسه و بر رفیق اغیرلنسه
گو تو خوش باش که ما گوش باحمق نکنیم اول رنجیده اولانه سن خوش اول که بز احمقک
سوزینه استماع ایتمزز حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم برو ای حافظ اگر دشمن خطا
دیدی ایسه انکی اوزره طوتمازز ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم اگر حق سوز
سویلدی ایسه حق سوز سویلیه که جدل ایتمزز **ولد ایضا** مرا عهدیست با جانان که
تا جان در بدن دارم بنم جانانم ایله برعهدیم واردر که مادام که جانم بو تنده در
هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم انک محله سنک عاشقلرینی کندو جانم
گبی طوترم مراد خدا دوستلرینه جان و دلدن محبت ایدرم دیمکدر صفای خلوت
خاطر ازان شمع چگل بینم خاطر خلوتنک صفاسنی اول چگل شمعندن گوررم فروغ
چشم و نور دل ازان ماه ختن دارم چشمک فروغنی و گوکلک نورنی اول ختن ما
هندن طوترم مراد مرشد کامل در چگل و ختن بر شهرک اسمی در بکام و
آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل گوکل مرادنی و آرزوسی ایله چونکه بر خلوت
حاصل طوتم چه فکر از خبث بدگویان میان انجمن دارم کشی اورتاسنده

معشوق اسم
مفعول در

بدگو

بدگوی لرک کلام خباثتندن نه فکر طوترم مراد وصال جانان میسر اولدقدن صکره
دشمن لرک طعنندن نه غم دیمکدر گرم صد لشکر از خوبان بقصد دل کمین سازند
اگر خوب لردن یوز عسکر بنم گوکلم قصدینه پوصی دوزه لر یعنی المغه قصد ایدرلر بحمد الله
والمنة بتی لشکر شکن دارم الحمد لله والمنة لشکر منهزم ایدیجی بر محبوب طوترم بوندن
مراد مرشد کامل اولمق دوستدر خدارا ای رقیب امشب زمانی دیده بر هم
نه الله ایچون ای رقیب بو گیجه بر زمان اوید که من با لعل خاموشش نهانی صد
سخن دارم زیرا بن انک خاموش لبی ایله نهانی یوز سوز طوترم مراد خدا ایله مناجات
طلبی در نفس وشیطان غافل اتمک طریقی ایله چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمد الله
چونکه انک اقبالی گلزارنده صالنجی ام الحمد لله نه میل لاله و نسترن نه برگ
نسترن دارم نه لاله و نسترینه میلم و نسترنه محبت طوترم مراد چونکه وصال صانع
میسر اولدی مصنوعاته نه میل و محبتم قالمدی دیمکدر برگ بونده بحث معناسنه در
الا ای پیر فرزانه مکن عیبم زمیخانه اگاه اول ای فرزانه پیر میخانه دن بنی عیب
ایلمه که من در ترک پیمانه دل پیمان شکن دارم زیرا بن پیمانه ترکنده عهد شکن
دل طوترم یعنی گوکلی عشق الهی دن منع اتمکه قادر دکلم بنی میخانه ایله عیب ایله بو وجه
دخی جایزدر شراب خوشگوارم هست و یاری چون نگارم نیست حاصلم اولنجی
لطیف شرابم واردر و نگار کبی بر یارم واردر نگار بونده نقش معناسنه در
ندارد هیچ کس یاری چنین یاری که من دارم هیچ کمسه بر دلبر طوتمز بو نجلین
بر دلبر که بن طوترم یاردن مراد باری تعالی در یاری اول برنه یاری اولمق جایزدر که
اول اعتبار اوزره معنی بویله اولور حاصل کلام بنم بر دلبرم واردر که کمسنک بویله
بر دلبری یوقدر یاری بونده حاصل کلام معناسنه در مراد در خانه سرویست
کاندر سایه قدش خانه ده بنم بر سروم واردر که انک قدی سایه سنده

نسترنده بر بیاض
شکوفه در

نیست
بیان ...
وصف ...

فراغ از سرو بستانی و شمشاد و چمن دارم بسانک سرو ندن و چمنک شمشادندن
فراغ طوترم خانه دن مراد قلبی در سرو دن مراد تجلی ذات مداری در بیار ذکر تا کام تعلقش
زنم لاف سلیمانی لایق در که انکلیبی خاتمندن سلیمان لق لافنی اورم چو اسم اعظم
باشد چه باک از اهرمن دارم چونکه اسم اعظم اوله بودن نه غم طوترم مراد اسم اعظم
سببی ایله شیطاندن خلاص میسر ایدوکن بیان در به بزی شهره شدم حافظ یکی از چلترین
ولیکن بو قدر تقوی دن صکره حافظ رندلک ایله مشهور اولدی اما چه غم دارم
چو دارم خاتم امین الدین حسن دارم نه غم طوترم چونکه عالمده امین الدین حسن وار در
مراد بر صاحب دولتک عنایتی سایه سنده کمه دن باک طوترم و بکدر امین الدین حسن دن
مراد حاجی قوام در که حافظ انک انعام و احسا ننه غرق در **وله ایضا** منی که باشم
که بر آن خاطر عاطر گذرم بن کم اولم لطیف خاطر اوزره خطور ایدم لطفها میکنی ای خاک
درت تاج سرم لطف ایدرسن ای کمه که سنک خاک درک بنم تاج سرم در بوندن مراد
بر بزرگوار در که حافظ سلام ارسال ایدوب خاطرنی صورمشدر دلبرا بنده نوازیت که
آموخت بگوی ای دلبر سکا بنده نوازلغی کم اوکرتدی دی که من این ظن برقیبان تو
هرگز نبرم که بن هرگز سنک رقیب لرکه بو ظنی التمزم مراد ظرافت ایله اول بزرگوار
مصاحب لرندن شکایتدر بزرگواری دلبره و مصاحب لرنی رقیب لره تشبیه ایتمشدر همتم
بدرقه راه کن ای طایر قدس همتکی بنم یولمه قلاغوز ایله ای قدس طایری که
دراز است ره مقصد و من نوسفرم زیرا مقصد یولی اوزاقدر و بن نو سفرم مراد
بودر که نزاکت ایله اول مصاحبته دولته اشعار ایدر که بنی کند وقنکه اوقی ای نسیم سحری
بندگی من برسان ای نسیم سحر بنم قولاغمی ایرشدر بو ایله دیو که فراموش مکن
وقت دعای سحرم که سحر دعاسی وقتی بنی فراموشلق ایله خرم آن روز که زین مرحله
بر بندم رخت خرم اول کونکه بو مرحله دن اسبابی بغلیم وز سر کوی تو پرسند

رفیقان خبرم و رفیقلر بنم خبرمی سنک سر کویکدن صوره لر مراد اول صاحب
دولتک یاننه کتمک طلب در راه خلوتگه خاصم بنما تا پس ازین باکه خاص
خلوتخانه یولنی کوستر تا بوندن صکره می خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم
سنک ایله شراب ایچم و کره دنیا غمنی ییمیم پایه نظم بلند است و جهانگیر بگوی
فلکک پایه سی بلند و جهانکیر در دی تا کند پادشه بحر دهان پرگهرم تا بحر پاد
شاهی دهانمی پر گهر ایده مراد شعرنی مدح ایله پادشاه دن احسان طلب ایتمک طرقنی
ایله • حافظا تا بدر اگر در طلب گوهر وصل ای حافظ لایق در اگر وصل گوهری
طلبنده دیده م دریا کنم از اشک و در او غوطه خورم گوزمی گوز یاشندن دریا
ایدم و انده طالم مراد وصالیه ایرمک ایچون کثرت بکا لازم ایدوکن بیان در **وله ایضا**
گر ای بینی و درد من زیادت میکنی دردم با که نظر ایدرسن و حضوری بنم دردمی
زیاده ایدرسن گر ای بینم و حیلتم زیادت میشود دردم سنی کوررم و حیلیم
دردم زیاده اولور اولکی دردم حضوری معناسنه در ایکنجی دردم دردم و درا معناسنده
شرح اولنوری عکس و همی جایزدر بعضی دیوانده مصراع اوللده میکنی یرنه میشود واقع
اولمش در اول وقت مصراع اولک اولی زیاده ت زیاده و تاء خطاب دن مرکب
اولوب معنی بویله اولور بنی کوررسن حضوری بنم دردم سنکا یادکاردر که میشود
میسر ود معناسنه اولور مراد مرشدک زیاده استغناسن و کندنک اکه تمام میلنی
بیان در بسا مانم نمی پرسی نمیدانم چه سر داری بنی لطف و خوشلق الله
صورمزسن بیلمزم نه هوس طوترسن یعنی فکرک نه در بدرمانم نمی کوشی نمیدانی
مگر دردم بنم درمانمه سعی ایتمزسن مگر بنم دردمی بیلمزسن خطاب مرشده در
نه راه است اینکه بگذاری مرا و بگذری چون باد یول یعنی معقول و یولدر بو که بنی
متروک ایده سن و یل کبی کچه سن گذاری آر و بازم پرس تا خاک رهت گردم

بنا بر حاضر در

واغ مقوی

نو سفر یعنو سفره کتمش در

براغوراد بنی کرو صورتا که سنک خاک رایک اولم بنه مرشد مراددر • نذارم

دست از دامن بکر در خاک و آن دم هم سنک دامنکدن ال چکمزم مکر قبرده

واول وقته هم چو بر خاکم روان کردی بکیر ز دامنت کردم چون بنم قبرم

اوزره یوریه سن بنم غبارم سنک دامنکی طوتار خطاب بنه مرشددر • فرو رفت

از غم عشقت دمم دم میدهی تاکی • سنک عشقک غمندن بنم نفسم آشفته کتدی یعنی

نفس الملفه بجانم قالمدی بحجه دکن الدارسن • دمار از من بر آوردی نمیکویی بر آوردم

دم • بنی هلاک ایلدک دیمزسن که نفس یوقاری کتدی یعنی امان ویرمزسن مرآد

مرشدک شدت ریاضتندن شکایتدر • شبی دل را بتاریکی ز زلفت باز می جستم

بر کیجه قره کلکدن کوکلی سنک زلفکدن کرو استدم یعنی الملفه قصد ایتدم رخت می دیدم

وجامی ز لعلت باز می خوردم • سنک یوزکی کوردم وسنک لبکدن کرو بر جام نوش

ایتدم مراد حب دنیا غلبه سندن اسرار الهیه دن فراغت ایلمک استدم تجلی جمال کرد

بنی اول ایشدن ثابت قدم ایتدی دیمکدر خطاب خدایه در • کشیدم در برت ناکاه

وشد در تاب کیسویت • سنی ناکاه سینه یه چکدم وسنک کیسوک حرارتدن

مضطرب اولدی • نهادم بر لبت لب را وجان ودل فدا کردم • لبمی سنک لبک اوزره

قودم وجان ودلی فدا ایتدم مراد اسرار الهیه نک حصولندن جان ودل فدا اینجه

مقرب الهی مسیر اولدغنی بیاندر • بعزم سبزه وصحرا چو بی کردی روان بی ما •

سبزه وصحرا قصدیله چونکه کیدن سن • بیرشک سرخ می کردد روان بر چهره ها

زردم • بنم صاری یوزم اوزره قانلو کوزم یاشی روان اولور • تو خوش می باشی

با حافظ بزن کو خصم جان میدهد • سن حافظ ایله خوش اول دشمنه دی یوری جان

ویر • چو گر می از تو می بینم چه باک از خصم دم سردم • چونکه سندن صدا قته

ودوست لق کورم صوق سوزلو دشمن دن باکم نه غم خطاب مرشده در خصم دنیا مراد

دم صیدی الدارسن
معناسنده در

دعا کلمات ...

بحی باش
اسم حاکم در

نفس وشیطان اولملق روشن در • وله ایضا • من نه آن رندم که ترک

شاهد وساغر کنم • بن اول رند دکلم که محبوب وساغری ترک ایدم • محتسب

داند که من این کارها کمتر کنم • محتسب بیلور که بن بو ایشی ایتمزم شاهددن مراد

خدا وساغردن مراد عشقدر بعض نسخده بو بیله واقع اولمشدر • محتسب داند که

من کاری چنین کمتر کنم • محتسب بیلور که بن بو مجلس آرایش ایتمزم • من که عیبت توبه

کاران کرده باشم سالها • بن که ییللر یعنی چوق زمان تارک عشق اولنلری تعییب ایتمش

اولم • توبه از می وقت کل دیوانه باشم کر کنم • کل وقتی اکر شرابدن توبه ایدم

مجنونم یعنی عشقدن فراغت ایتمزم • عشق در دانه است ومن غواص ودریا میکده

عشق الهی دردانه سیدر وبن غواص وخانقاه دریادر • سر فرو بردم در اینجا تا

کجا سر بر کنم • بو نوع طالدم عجب قنغی جایه ارم مراد سلوک وصال جانانه وسیله

اولوری دیو تحیرده اولدغنی بیاندر • من که از یاقوت ودر اشک دارم گنجها

بن که کوز یاشنک یاقوت ودرندن کنج لر طوترم • کی نظر در فیض خورشید بلند اختر

کنم • بلند ستاره لو خورشیدک فیضنه نیجه نظر ایدرم معاذ الله حصول آفتاب عالم

تابک تربیه سی ایله در یاقوت دن مراد صافی قان در دردن مراد صافی کوز یاشی

مراد عشقی اولان حالاتی بیاندر که انک سببی ایله قناعت واستغنایه وصول

بولمشدر • من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست • بن که کدالقدہ سلطانلق

کنجنی اله طوترم • کی طمع در گردش گردون دون پرور کنم • سفله پرور فلکک

کردشنه نیجه طمع ایدرم مراد عشقدن قناعت سببی ایله سلطان وقت ایدوکن

بیاندر • لاله ساغر گیر ونرگس مست وبر من نام فسق • لاله ساغر طوتجی

ونرگس مست وبنم اوزره فسق نامی • داوری دارم بسی یارب کرا داور

کنم • چوق دعوی وخصومتم واردر عجب کیمی حاکم ایدیم که حق اوزره حکم ایده

بعض نسخ ...

۲۱

بحیع زید

مراد ظاهرده اولان فاسقلری جمع ایتوب کندوسنه فسق اسناد ایتدکلرندن شکایتدر
گر بتوی کوی پیر که زاهد شو بچشم وسترونی   اگرسن دنیا پیسک که زاهدلک اول علی
الرأس والعین اما چیزدم این کشورت با شاهد و ساغر کنم   کیدرم بوی شاهد
و ساغر ایله مشورت ایدرم مراد عشق الهی یی ترک ایتدکن اشعاردر   عاشقان
را اگر در آتش می پسندد لطف دوست   دوستک لطفی اگر عاشقلری دوزخ
اودلرینه یکرر   تنگ چشمم گر نظر در چشمهٔ کوثر کنم   آچ گوزلویم یعنی سفلایم اگر کوثر
چشمه سنه نظر ایدرم مراد خدانک قضاسنه جان و دلدن رضا اظهاریدر   کوچ بید
بی تنتر چنین صافی شوم   اگر سن سزسکوت کبی ناگاه بویله صافی اولم یعنی بنلک
عشق الهی اولمیه   بعد ازین از شرم روی گل کجا ستر کنم   بوندن صکره گلک یوزی
شرمندن قنده باش قالدررم یعنی صاحب کشف اولان عاشق قنده حیادن باش
قالدررم   چون صبا مجموعهٔ گل را بآب لطف شست   چون صبا گل مجموعه سنی آب
لطف ایله یودی یعنی گل تمام آچلدی   کج دلم خوانم گر نظر بر صفحهٔ دفتر کنم   بنی کج
دل اوقی اگر کتاب یوزینه نظر ایدرم مراد عشق و مکاشفه دن علم ظاهره التفات
ایتزم دیمکدر   در چنین ره خواهد گفتن با ما مدعی   اگر مدعی بزه بویله یوسز
وادب سزدیک ایسه   خاک راه پادشاه از دست او بر سر کنم   اتک الندن
پادشاهک خاک راهنی باشمه اوزره ایدرم یعنی باشمه طراح صاحب شکایت ایدرم
گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم   اگرچه فقرم باکه همتدن شرم اولسون
گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم   اگر چشمهٔ خورشید آبی ایله دامنمی تر ایلیم مراد
همتدن غیره احتیاج عرض ایتزم دیمکدر   عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار
فلکک عهد و پیمانینه اول قدر اعتبار یوقدر   عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم
پیمانه ایله عهد باغلرم ساغر ایله شرط ایدرم مراد عشق و مرشدک غیری ایله معامله

اتزکن

ترک ایتدکن بیان در   باز کش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من   ای بنم
شهر آشوب محبوبم بردم عنانکی کرو چک یعنی کتمه   تا ز اشک و چهره راهت پر زر
و گوهر کنم   تا اشک و چهره دن سنک یولکی پر زر و گوهر ایدیم زردن مراد
یوزی و گوهردن مراد گوز یاشیدر خطاب مرشده در   بیشوی و رندی نه لایق بود
وضع مرا اکنون   رندلک شیوه سی شمدی بنم وضعمه لایق دکل ایدی   چون در
افتادم چرا اندیشهٔ دیگر کنم   چونکه ده شدم نیچون غیری فکر ایدرم مراد عشقه
یپاندم یوق لکن سلوک ایدرم اما ترک ایتزم دیمکدر   دوش میگفتند لعلت قند
می بخشند ولی   دون کیجه ایندیلر سنک لبک قند بخشلر اما   تا نبینم در دهان خود
کی باور کنم   تا دام که کندو اغزمده کورمیم قنده اینانورم مراد علم الیقین اولان
حالی عین الیقین اولمسن طلب ایدر مراد کلام ربانیدر   گوشهٔ محراب ابروی
تو میخواهم ز بخت   بختدن سنک ابرولک محرابنک کوشه سنی استرم   تا در
آن صبح و شامی درس عشق از بر کنم   تا اوراده هر صباح واخشام عشق درسنی
ازبر ایدهیم خطاب خدایه در   من که امروزم بهشت نقد حاصل میشود   باکه
که بوکون بالفعل جنت حاصل اولور   وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم   وار
عقلک فردا وعدسنه بن قچن اینانورم من لفظنک معناسی مصراع ثانیه قید اولندیکیدر
ایچون   من غلام شاه منصورم نباشد دور اگر   بن شاه منصورک قولیم عجب
اولماز اگر   از سپهر تمکین تفاخر بر شه خاور کنم   قدرت اوجندن افتاب
اوزره تفاخر ایدرم   دوش لعلت عشوهٔ می داد حافظ را ولی   دون کیجه
سنک لبک حافظه عشوه ویردی اما   من نه آنم کز وی این افسانه ها باور کنم
بن اول دکلم که اندن بو افسانه لره اعتقاد ایدرم مراد محبوب مجازی اولمق اکثر شرح
بعض نسخه ده مخلص بیتی بویله واقع اولمشدر   زهد وقت کل چه شود ای بیت حافظ

هوشش واز کل وقتی فهد نه سود دار ای حافظ عقلکی جمع ایله تا اعوذی خوانم وانبز
ودیگر کنم تا اعوذ اوقیم و بر عزیمت فکر ایدم ولـه ایضا مژده وصل تو کز سر
جان بر خیزم سنک وصلک مژده سی قنی که جاندن هوسندن قالقم طایر قدسم واز
باغ جهان بر خیزم طایر قدسم و جهان باغندن قالقم خطاب یاریه لایه در بولای
تو که کر بنده خویشم خوانی سنک محبتک حنیچون که اکر بنی کنده و غلامک اوقوسم سن از
سر خواجکی کون و مکان بر خیزم کون و مکان افندیلکندن هوسندن فراغت ایدم خطاب
خدایه در بو لای ده اولن باره فتم مصرعه ثانیه معروف در یارب از ابر هدایت
برسان بارانی یارب هدایت سحابندن بر باران ایرشدر پیشتر زانکه چو کردی
ز میان بر خیزم اندن اول که بر غبار کبی اورتادن قالقم بر سر تربت من
با می و مطرب بنشین بنم مزارمک باشی اوزره می و مطرب بنراوتوره تا ببویت
ز لحد رقص کنان بر خیزم تا سنک بوبک ایله قبردن رقص ایدرک قالقم خطاب مرشده
قبری اوزره کلمکی عشق ایله سماع طلب ایدوکی اشعار ایدر کرچه پیرم تو شبی تنک
در اغوشم کش اکرچه پیرم سن بنی بر کیجه محکم کنارکه چک تا سحر که زکنار تو جوان
بر خیزم تا سحرده سنک کنارکدن جوان قالقم خطاب مرشده در که اندن زیاده
فیض طلبی ایدر جوان اولمسی اکر روحانیت حاصل اولمسی در خیز و بالا بنما ای بت
شیرین حرکات قالقه و قامت کوستر ای شیرین حرکات محبوب تا چو حافظ
ز سر جان و جهان بر خیزم تا حافظ کبی جان و جهان هوسندن قالقم یعنی جمیعسنی
ترک ایدم خطاب مرشده در که اندن رقص و سماع طلب ایدر ولـه ایضا
نماز شام غریبان چو کریه آغازم غریبلرک اخشام نمازنده چونکه کریه یه باشلیم
بمویهای غریبانه قصه پردازم غریبانه مویه لر ایله قصه دوزم مویه نوحه
و آهسته آهسته اغلمق بیاد یار و دیار انچنان بکریم زار یار و دیار یادی ایله

برسنان امر حاضر در

ضرام حاضر در

انجلین

انجلین وار اغلیم که از جهان ره و رسم سفر بر اندازم که جهاندن سفرک
راه و رسمنی رفع ایدم مراد دیار غربتده زیاده متألم اولدوغنی بیان در
من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب بن حبیبک دیارندنم غریب بلاددن
دکلم مهیمنا بر رفیقان خود رسان بازم ای مهیمن بنی کروکنده رفیقلرمه
ایرشدر مهیمن حافظ و ناظر دیار غربتدن مراد عالم ارواح نسبت دنیا
اولمق احتمال در و کنده و شهر نسبت بر غربی شهر اولمق جایزدر خدایرا مددی
ای دلیل ره تا من ابدا چون بر ممد ایله ای یول حقه لاعوذی تا بن بکوی
میکده دیگر علم بر افرازم میخانه محله سنده کرده علم بوجلدم یعنی خانقاه دارم
خرد ز پیرکه من کی حساب بر دارد عقل بنم پیرلکدن نیجه حساب طوتر
که باز صنمی طفل عشق می بازم که کرو بر طفل محبوبه عاشق اولمشم صنم طفل
دن مراد نفس اولمق روشن در بجز صبا و شمالم نمی شناسد کس صبا
و شمالدن غیری بنی کمسه آکلمز عزیز من که بجز باد نیست دمسازم ای بنم
عزیزم که باددن غیری مصاحب و همرازم یوقدر هوای منزل یار آب
زندگانی ماست یارک منزلی هوایی بزم آب حیاتمزدر صبا بیار ز
نسیمی ز خاک شیرازم ای صبا شیراز مملکتندن باکه بر رایحه کتور سرشکم
آمد و عیبم بکفت روی بروی کوزم یاشی کلدی و بنم عیبمی آشکاره سویلدی
شکایت از که کنم خانگیست غمازم کیمدن شکایت ایدم که غمازم خانگی
ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم میگفت زهره نک چنکندن اشتدم که
صباح وقتی ایدر ایدی مرید حافظ خوش لهجه خوش آوازم خوش
آواز خوش سخن حافظک مریدی ام یعنی زهره چنکنی چالوب بویله ایدردی
مرید محبت ولـه ایضا بتر چند پیر خسته دل و ناتوان شدم

شمال نسیم
شبین ایلیه در

سیحه شور

هر نه دکلو که پیر و خسته دل نا توان اولدم • هر که که یاد روی تو کردم
جوان شدم • هر کاه که سنک یوزکی یاد ایلدم جوان اولدم خطاب خدایه در
شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا • خدایه شکر که هر نسنه که خدادن طلب
ایلدم • بر منتهای همت خود کامران شدم کند و همتم منتهاسی اوزره
کامران اولدم مراد سلوک عشقده مطلب اعلی و مقصد اقصی اولن وصال
جانانه وصول بولدوغن اظهار شکردر • در شاه راه دولت سرمدی بحین
بخت دولت سرمد شاه راهنده طالع مبارکلکی ایله • با جام می
بکام دل دوستان شدم • شراب جامی ایله دوستلرک کوکلی مرادی اوزره
ایله اولدم ازل اولدر که اولی اولمیه ابد اولدر که آخری اولمیه سرمد
اولدر که ایکی طرفی جامع اوله • ای کلبن جوان بر دولت بخور که من • ای تازه
کل فدان دولت میوه‌سنی یه که بن • در سایه تو بلبل باغ جهان شدم • سنک
سایکده جهان باغنک بلبلی اولدم خطاب مرشده در بعض نسخده جهان یرینه
جنان واقع اولمشدر که معنی اکا کوره اولور • اول ز حرف و صوت جهانم خبر نبود
اول جهانک حرف و صوتندن بنم خبرم یوق ایدی • در مکتب غم تو چنین نکته دان
شدم • سنک غمک مکتبنده بویله نکته دان اولدم خطاب خدایه در مراد عشق الهیسی ایله
معارف واسرار کسب ایتدوکن اشعاردر • از آن زمان که فتنه چشمت بمن رسید
اول زماندن که سنک چشمک فتنه‌سی بکا ایرشدی • ایمن ز شر فتنه آخر
زمان شدم آخر زمان فتنه‌سنک شرندن ایمن اولدم مراد محبت حق ذاتی
سیبی ایله زمانه‌نک شر و شورندن خلاص بولدم دیمکدر • آن روز بر دلم در معنی
کشاده شد معنی قپوسی اول کون کوکلم اوزره آچلمش اولدی • کز ساکنان در
در که پیر مغان شدم • که پیر مغان درکاهنک ساکنلرندن اولدم مراد مرشد

مرید اولالون معرفت و حکمت چشمه‌سی دلمدن روان الدی دیمکدر • قسمت حوالتم
بخرابات میکند • قسمت ازلی بنی میخانه‌یه حواله ایدر یعنی اول جانبه سوق ایدر • هر چند
کین چنین شدم و آنچنان شدم هر نه قدر که بویله اوردم و اویله اولدم یعنی هر نه
قدر که زهد سعی ایلدم حاصل اولمدی عشق الهی حاصل اولدی • من پیر سال و ماه
نیم یار بیوفاست • بن سال و ماه پیری دکلم یار وفاسزدر • بر من چو عمر میگذرد
پیر از آن شدم • بنم اوزره عمر کبی کچر ایدن پیر اولدم مراد سلوکه و ریاضت ده
مرشدنک عدم التفاتندن شکایتدر • دوشم نوید داد عنایت که حافظا • دون
کیجه عنایت حق بکا مشتلق ویردی که ای حافظ • باز آکه من بعفو گناهت ضمان شدم
کرو کل که بن سنک کناهک عفوینه ضامن اولدم مراد عنایت باری تعالی جرم
و عصیان عفو اولنور دیمکدر ولہ ایضا • این چه شوریست که در دور قمر می‌بینم
بو نه شور و نه غوغادر که دور قمرده کورورم • همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم
دوکلی عالمی فتنه و شردن پر کورورم • دختران را همه جنگست و جدل با مادر • دختر لک
مادرلری ایله دوکلی جنک جدلی واردر • پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم • پسرلری
دوکلی پدرلرینه بدخواه کورورم • ابلهان را همه شربت ز گلابست و شکر • ابلهلرک
دوکلی شربتی کلاب و شکردندر • قوت دانا همه از خون جگر می‌بینم • دانانک
داناک غداسی دوکلی جکر قانندن کورورم مراد جمله سرور و نعیم جاهل علی محنت والم
ایدوکن بیان در • اسب تازی شده مجروح بزیر پالان • عربی آت شمر التنده یاغر
اولمش • طوق زرین همه در گردن خر می‌بینم • التون طوقی دوکلی خرک بوینینده
کورورم مراد نادان رعایت و عزتده دانالر ذلتده اولدوغن اشعاردر • پند حافظ
بشنو خواجه برو نیکی کن • ای خواجه حافظک پندن قبول ایله ای کیشی یوری ایلک ایله • که من
این پند به از گنج و گهر می‌بینم • که بن بو پندی کوهر خزینه‌سندن یک کورورم

نکته دان وصف
حریمیسی در

در شور و غوغا

ابیه خواجه حافظ
نصیحت ایله

٢١٢

رضا اینه سعادت ایدرک سبب در ایلیه سعادت اول کیه که بنده مقبول ایمه **مثنوی**
در کتیبه و دور خرد فرسای خرنخوار • که جهل از وی عزیز پست و خر خوار • خلایق
روی کروان از معارف • چو طفلان گشته مفتون بر زخارف • اگر سبحان فود
در زنخ یادلق • نه بخشندش بود از باقبالی خلق • وگر باشد خری بر پشت استر
کنندش جمله با عیسی برابر • دغا جهل در مضایق گشته مسجون • زغداشان چون چنین
آماده از خون — خبر عرض ایلدیکی هندی جهانه جواهر احقه بکنز بیانه **حرف**
النون افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن • گل سلطانک تاجی چمن طرفندن پیدا
اولدی مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن • یارب انک مقدمی سرو و سمنه اوزره
مبارک اولسون • خوش بجای خویشتن بود این نشست خسروی • بو پادشاهانه جلوس
لطیف کندو یرینه اولدی تره بو مراد پادشاه عادلک تخته جلوسن اشعار در نته کم بونلرن
حکمی ذکر اولنان بیت لر بونی روشن ایلر خسروی دها بابت ایچون اولمغ روشن در •
خاتم جم را بشارت ده بحسن خاتمت • جم خاتمنه حسن خاتمه ایله بشارت ویر کام
اعظم کرد از او کوتاه دست اهرمن • زیرا اسم اعظم اندن دیوک الینی قصه ایلدی مراد پادشاهی
تسلیه در • تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش • تا ابدی بو خانه معمور اولسونکه
انک چیتوی خاکندن • هر نفس با بوی رحمان می وزد باد یمن • باد یمن هر نفس رحمن رایحه سی
ایلر اسو مراد بودر که پادشاهی شرع شریفی رعایت ایدر و کندن و خلقه عدل اوزره اوکه
طالب عشق اولدقندن دی بو تشبیه ایمش در که مراد ویس قرنی در • شوکت پور پشنگ
و تیغ عالم گیر او • پشنک اوغلی نک شوکتی وانک عالم گیر تیغی پهلوانلغی • در همه شهنامها
شد داستان انجمن • ده کل شهنامه لرده خلقک مشهوری اولدی • پور پشنک افراسیاب در
که ان رستم زال دن غیری کمسه زبون ایتمش در عاقبت کیخسرو اننی هلاک ایلمش در
بو بندن مراد بو پادشاهک جمع در کویا بو پادشاه اول نسل دن در بونن مرشد اولمق

احسان

احسان مه ابعد در • خنک چوگان شاهی در خت رام شد در زیر زین • چرخک چوگانه منسوب
فلکی سنک ایرک النده رام اولدی • شهسوارا چون بمیدان آمدی گوی بزن
ای شهسوار چونکه میدانه کلدک ابر طوب اور مراد پادشاهی خبره دلالت در • جو
جویبار ملک را آب روان شمشیر تست • ملک جویبارینک آب روانی سنک
شمشیرکدر • تو درخت عدل بنشاندی بیخ بدخواهان بکن • سن عدل درختنی
دیک دشمنلرک کوکنی قاز مراد پادشاهی عدله دلالت در • بعد ازین نشکفت
اگر با نکهت خلق خوشت • بوندن صکره عجب دکلدر اگر سنک لطیف خلقک
رایحه سی ایله • خیزد از صحرای ایرج نافه مسک ختن • ایرج صحراسندن
مسک ختن نافه سی حصول اوله مراد پادشاهی اخلاق حمیده ایله مدح در • گوشه
گیران انتظار جلوه خوش میکنند • گوشه گیرلر لطیف جلوه که منتظرلر در
بر شکن طرف کلاه و برقع از رخ بر فکن • کلاهک کناری صوقیر و یوزکدن برقعی
دفع ایله خطاب پادشاه در • مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
عقل ایله مشورت ایلدم ایتدی ای حافظ شراب ایچ • ساقیا می ده بقول ا
المستشار مؤتمن • ای ساقی شراب ویر المستشار مؤتمن قولی ایله مراد عقل
معاد طالب عشق اولنی عشق الهی جانبنه سوق ایدوکن اشعار در المستشار
مؤتمن مشاوره اولنمش کسه ضرر و بلادن ایمن در که صکره پشیمان اولماز بو سوز
حدیث شریفدر • ای صبا بر ساقی بزم اتابک عرضه دار • ای صبا اتابک
بزمینک ساقیسنه عرض ایله • تا از آن جام زرافشان جرعه بخشد بمن
تا اول زرافشان جام دن بکا بر جرعه بخشلیه مراد ظرافت ایله پادشاه
دعا احسان طلبی در • **وله ایضا** • ای نور چشم من سخنی هست گوش
کن • ای بنم کوزمک نوری بر سوز وار در استماع ایله • چون ساغرت پر است

بنوشان تا ونوشش کن چونکه سنک ساغرک مردرا بجور وایچ بو سوزدن مراد صاحب
دولتلره بنددر پیران سخن بتجربه گویند گفتمت سکا استدم پیرلر سوزی
تجربه ایله سویلرلر جانا ای پسر که پیر شوی پند گوش کن آگاه اول ای پسر
که پیر اولهسن پند استماع ایله که ای ورز گفتار زمانشنوی مبادا که
فردا پشیمان شوی بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق عشق الهی هوشمندلر
اوزره زنجیر قودی هوای که زلف یار کشی ترک هوش کن استرایسک که یارک
زلفنی چکه سن هوشنی ترک ایله مراد عقل معاش طبیعته سن اولن که عشق الهی یه
واصل اولوب اسرار الهیه یه مطلع اولماز ودیکر تسبیح وخرقه لذت مستی
نبخشدت تسبیح وخرقه سکا مستلک و غفالنه ذوقنی بخشلر همت در این عمل طلب
از مغ فروش کن بو عملده یعنی مستلک حصولنه همتی مرشددن طلب ایله مراد مستلک
لکه وعشق الهی نک حصولنه مرشد لازم ایدوکن بیاندر با دوستان مضایقه
در عمر ومال نیست دوستلر ایله عمر ومالده مضایقه یوقدر صد جان فدای
یار نصیحت نیوش کن نصیحت قبول ایدیجی یاره یوز جان فدا ایله دور از ره عشق
وسوسه اهرمن بسست عشق الهی یولنده شیطانک وسوسه سی چوقدر دفع
دار وگوش دل به پیام سروش کن عقلکی جمع ایله وگوش دلی سروش جبرائیل
ایله مراد سالک عشق الهی اولنه وسوسه شیطاندن حذر ایتمکه تنبیه در برگ نوا تبه
شد وساز طرب نماند رفاهیت برکده اب اولوری وشوق سازی قالمدی ای چنگ
ناله برکش وای دف خروش کن ای چنگ ناله چک وای دف خروش ایله
مراد عشق الهی نک طالبی زیاده قلیل ایدوکن بیاندر چنک ودف دن مراد مرشد
در ساز بونوع قانون ودوزن معناسنه نکنه درکه آزق معناسنه در نوا زمعیشت
معناسنه در لکن چنک ودف مناسبتی ایله ساز ونوا واقع اولمشدر معنای عشقی

کی امر حاضر در

سنده

سندن قطع نظر مراد عالمده شوق وذوق وسرور وحضور قالمدی ودیکر ساقی
که جامت از می صافی تهی مباد ای ساقی که سنک جامک صافی شرابدن بوش
اولمسون چشم عنایتی بمن دردنوش کن بن دردنوشه عنایت نظری
ایله مراد مرشددن فیض وهمت طلب ایتمکدر سرمستت در قبای زر افشان
چو بگذری الایون ایله طوقنمش قفتانک چون کرسست کچرسن یک بوسه
نذر حافظ پشمینه پوش کن پشمینه پوش حافظه بر بوسه نذر ایله مراد قرب
الهی حاصل ایتمش مرشددن کندو سنه حالت وجذبه طلبی در وله ایضا
بالا بلند عشوه گر نقش باز من بنم نقش باز عشوه گر بلند قامت محبوبم کوتاه
کرد قصه زهد دراز من بنم دراز زاهدلک قصه سنی قصه ایلدی مراد بعد
نسک مکر وحیله سندن ایرشن نظری بیانا در بو بندن مراد مرشد اولملق احتمالی
که معنی بنی زهد مرتبه سندن خلاص ایتدی دیکر دیدی دلا که آخر پیری
وزهد وعلم گوردکی ای کوکل که پیرلک وزهد وعلم آخرنده با منی چه کرد
دیده معشوقه باز من بنم معشوقه باز چشمم باکه نه ایلدی از آب دیده
بر سر آتش نشسته ام گوز یاشندن آتش اوزره اوتورمشم گوز قاشی
گرد در همه آفاق راز من زیرا گوزم یاشی بنم رازیمی دوکل عالمه فاش
ایلدی کرد فعل ماضی اولمغله حاضر دیردی بنم رازم دوکل عالمه فاش اولسون
لیکن اولا اولدر وروشندر گفتم بدلق زرق ببویم نشان عشق ابد
ابستیم ریا خرقه یی ایله عشقک نشانی ستر ایدیم غماز بود اشک وعیان
کرد راز من گوزم یاشی غماز ایدی بنم رازیمی فاش ایلدی مراد عشق الهی
زرق ایله مختفی اولمغه اشعار در مستست یار وباد حریفان نمی کنند باز
مست در وصاحب لری یاد ایلمز ذکرش بخیر ساقی مسکین نوا زمن

اول یارک ذکری حالا خیر ایله اولسون ای بنم مسکین نوازم یتیم بو وجه دخی جایزدر
بنم اول مسکین نوازم نیچه ذکری خیر اولسون مراد مرشدک فیضندن جدا اولمقدر
بیان در چو تر شتم از خرابی بیا ایمان که چی گرد ایمان خراب بغندن قورقرم زیرا
ایلدیر محو آب ابروی تو حضور نماز من سنک ابروک محرابی بنم نماز مک حضورینی
خطاب نغمه در که سرچشمه صفا در بر خود چو شمع خنده زنان گریه میکنم
کندمه شمع کبی خنده ایدرک گریه ایلرم تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من
عجب سن سنگدله بنم سوز و سازم نه ایلر خطاب نغمه در که هر کیم نصیحت پذیر
دکلدر سوز و ساز یانوب یا منطوق کشتی نشد آب میزنم از گریه حالیا سنکری
گریه دن آب اوزره بر نقش اوردم تا کی شود قرین حقیقت مجاز من بنم
مجازم عجب حقیقته قرین اولور مراد المجاز قنطرة الحقیقة حسبنجه بنم اولان
عشق مجازیم حقیقی یه مبدل اولور دیو گریه و تفکر ده ایم دیمکدر عاشق
گر زین سرو گر ز آن سر نیست عاقبت تا برادران سر قضا سر نیست یا رب
کی آن صبا بوزد کز نسیم او عجب اول صبا نجن اسرکه انک رایحه سندن کردد
شمامه کرشمش مشام من انکری شمامه سی بنم کار سازم اولم مراد نفحهٔ رحمانیه
دن کند و سنه پرشم طلب ایدوکن بیان در شمامه بو ندر رایحه معطاسنه در زاهد
چو از نماز تو کاری نمیرود ای زاهد چونکه سنکه نمازکدن بر امیت حاصل اولماز
از مستی شبانه و سوز و گداز من و بنم کیجه لر ایله اولان مستلکم دن و سوز
وکدازم مراد عبادک عبادتدن خدا مستغنی ایدوکن بیان در حافظ زغصه
سوخت بکو حالتش ای صبا حافظ غصه دن یاندی انک حالنی دی ای صبا
با شاه دوست پرور و دشمن گداز من بنم دشمن هلاک ایدیجی دوسته
رعایت ایدیجی شاهه مراد مرشددن فیض طلبی ور دشمن دن مراد نفس در

دوست دن مراد مرشددن فیض طلبی ور دشمن دن مراد نفس در دوست دن مراد
مراد روح در وله ایضا چندانکه گفتم غم با طبیبان اول قدر که غمی
طبیبلره دیدم درمان نکردند مسکین غریبان مسکین غریبلر درمان ا
ایلمدیلر درج محبت بر مهر خود نیست محبت حقه سی کندو مهری اوزره
دکلدر یا رب مبادا کام رقیبان یا رب رقیبلرک مرادی حاصل اولمسون
مراد مرشد جانبندن محبت ده نقصان شایبه ایدوکن بیان در آن گل که
هر دم در دست خاربست اول گل که هر دم بر خار الندهدر کو شرم
باد دست از عندلیبان دیمک بلبللردن شرم اولسون یا رب امان
ده تا باز بیند یا رب امان ویر تا کر و کوره چشم محبان روی حبیبان محبلر
چشمی حبیبلرک یوزنی کز درد نهان با یار گفتم بر نهان دردی یاره دیدک
نتوان نهفتن درد از طبیبان طبیبلردن دردی استر انک او مجاز یاردن مراد
مرشد در ای منعم آخر بر خوان وصلت ای منعم آخر سنک وصلک خوانی او
اوزره تا چند باشیم از بی نصیبان نیجه دک بی نصیبلردن اولالم خطاب
خدایه در حافظ نگشتی شیدای گیتی حافظ جهانک دیوانه سی اولمزایدی کر توجه
شنیدی پند ادیبان اگر ادیبلرک پندنی قبول ایدیدی بو وجه دخی جایز در ای
حافظ عالمک شیداسی اولمازدک اگر ادیبلرک پندنی قبول ایدیدک وله ایضا
ای یار روی ماه منظر تو نگار نو بهار حسن ای جانان که سنک آی صورتلو یوزک
حسنک نو بهاری در خال و خط تو مرکز لطف و مدار حسن سنک خال خطک
لطفک مرکزی و حسنک مداری در مراد حبیب اکرم او لمق روشن در
کس نیست در جهان که زحسنت عجب نماند ای در کمال حسن عجب تر
ز نهر عجب در چشم نیم خوار تو پنهان فسون سحر سنک بر خار چشمکده سحر

فسونی پنهان در در زلف بیقرار تو پیدا قرار حسن سنک یا قرار زلفکدن حسنک
قراری ظاهردر بیت تا زلف تو شکست ورخت آفتاب حسن والليل والضحى آیتنه
قرا ورد روز شب ماهی شکافت همچو تو از برج نیکویی حسن برجنون بر آیه ایلدر
ایدی مراد نبوت برجنون سکا ماننده عظیم الشان برهینی کلدی دیکدر خطاب حبیب
اکرمه در سرو پای نخاسته چون قدرت از جویبار حسن ارماغی کنار ریخته دن سنک
قدک کبی بر سرو حاصل اولدی مراد حبیب اکرمک علو قدرن بیان در خرم شد از ملاحت
تو عهد دلبری سنک ملاحتکدن دلبرلک زمانی خرم اولدی فرخ شد از لطافت تو
روز کار حسن مبارک اولدی سنک لطافتکدن حسنک روزکاری مراد حبیب اکرمک
زمان رسالتی بیان در که انک منور جمالی ایله عالم کفر ظلمتندن خلاص بولوب ایمان نوری
ایله روشن اولمشدر از دام زلف ودانه خال تو در جهان سنک زلفک دامندن
وخالک دانه سندن جهانده یک مرغ دل نماند نکشته شکار حسن حسنک شکاری
اولمش برکوکل مرغی قالمدی مراد وما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا ونذيرا ایچنجه
جمیع عالمه پیغامبر اولدیغی دیمکدر زلف ذکری اسرار الهیه یه تمام وصول بولمسی در خال
ذکری مظهر ذات اولمسیدر هر کس بنا فت جرعه از جام وصل تو زین بزمگاه
تشنه جان بگفت و خشک لب کر دولبت بنفشه از آن تازه و تر نشست سنک لبک
اطرافنده بنفشه اول سبب دن تازه و تردر کاب حیات میخورد از چشمه سار حسن
زیرا حسن چشمه سارندن آب حیات ایچر مراد امور شرعیه واحوال طریقت واسرار
حقیقت قیامته دکن ثابت ایدوکی اشعاردر دایم بلطف دایه طبع از میان جان
دایم لطف ایله طبع دایه سی جان اورتاسندن می پرورد بناز ترا در کنار حسن
نازایله سنی حسنک قوجاغنده بسلر خطاب حبیب اکرمه در حافظ طمع برید که بیند نظیر تو
حافظ امیدی قطع ایتدی که سنک نظیرک کوره یعنی نظیرک یوقدر دیار نیست جز رخت

ازان بونک ازان
سبب معناسنه در

دیار فرماید
معناسنه در

اندر

٢١٧

اندر دیار حسن حسن دیارنده سنک رخکدن غیری فرد یوقدر مراد حبیب اکرمک
خاتم النبیین وسید المرسلین اولدیغی بیان در وله ایضا بهار و کل طرب
انگیز گشت و توبه شکن بهار و کل طرب انکیز و توبه شکن اولدی بشادی رخ
رخ کل بیخ غم زدل بر کن کلک یوزی شوقنه غم کوکنی کوکلدن قوپر مراد وقت
ملکاشفه ده مرشدک یوزی شوقنه عشقه سعی ایله دیمکدر رسید باد صبا غنچه
در هوا داری باد صبا ایرشدی غنچه هوا دار اولدیغی ز خود برون شد و بر خود
درید پیراهن کندودن طاشره کتدی و کندو اوزره پیراهنی یرتدی یعنی تنلکی
ترک ایدوب جوشه کلدی مراد سالک مبتدی نفحه رحمانیه ایله عشق الهی ده کمال
استعداده واصل اولدی دیمکدر طریق صدق بیاموز از آب صافی دل صافی
دل آب دن صدق طریقنی اوکرن که ایچندن نشئه بولوب بهره وار اوله اوستندن در
براستی طلب آزادگی چو سرو چمن چمن سروی کبی ازادهلکی راستلق ایله طلب
ایله عروس غنچه بدین زیور و تبسم خوش غنچه کلنی بو زینت و بو لطیف
تبسم ایله بغارتید دل و دین بنرد بوجه حسن عروس کبی وجه حسن ایله دل
ودین ایلدر مراد غنچه لی عروسه تشبیه ایتدوکی اشعاردر صفیر بلبل شوریده
وفغان هزار دیوانه بلبلک صفیلی و هزارک فغانی برای وصل کل آمد برون
ز بیت حزن کلک وصالی ایچون بیت حزن دن طاشره کلدی یعنی بلبلک و هزار
کلک وصالی ایچون فغانه وناله یه باشلدیلر مراد عشاقک وصال جانان شوقنه
جوشش و خروشه کلدیلر دیمکدر ز دست برد صبا کرد کل کلاه از سر صبانک
دوست بردندن کلک اطرافنده اولان برچه نظر ایله شکنج گیسوی سنبل
ببین بروی سمن سمنک یوزنده سنبل کیسونک بو کلمنی کور یعنی سنبل ده
شکنج اولدیغی کبی سمنک یوزنده دخی وار مراد صنع خدایی استغراب درکه

کلاه یرنجه

صبانک وسیله سی ایله ظهور بولشدر دست نرود بهار دلوح وغلبه وحرارت اما
بونفع ثروت لکدن واستادلقدن کنایه در حدیث قصه دوران زجام جو حافظ
دوران قصه سنک سوزن جام دن استه ای حافظ بقول مطرب وفتوی پیر صاحب
مطربک قولی وصاحب فن پیرک فتواسی ایله مراد دنیانک احوالی عشق الهی ایله زیاده
روشن اولور دیمکدر **وله ایضا** چو گل هر دم ببویت جامه بر تن کنم چاک هر دم
سنک بوبک ایله تنم اوزره جامه یی کنم چاک از گریبان تا بدامن گریبان دن تا دامنه
دک یرتارم خطاب خدایه در بوی دن مراد نفحهٔ رحمانیه در تنت را دید گل گویی که
در باغ دیرسن گل سنک تنکی کوردی که باغده چو مستان جامه را بدرید تن
مست لرکبی اوستنده اولان جامه سنی یرتدی مراد وان من شیء الا یسبح بحمده
حسبنجه هر شیء دن هر حالت وار اولدیغن بیان در من از دست غمت مشکل برم جان
بن سنک غمک الندن جانی مشکل ایلدم ولی دل را تو آسان بردی از من اما سن
بندن دلی آسان الدک خطاب خدایه در بقول دشمنان بر گشتی از دوست
دشمن لرسوزی ایله دوست دن دوندک نگردد هیچ کس با دوست دشمن هیچ کمسه
دوست ایله دشمن اولماز خطاب نفسه اولمق روشن در خطاب عالم اولمق احتمالدر
دوست دن مراد خدا در دشمان دن مراد شیطانلر در بکوی گر سینه ام آه جگر
سوز مخالفت ایله که سینه مدن جگر سوز آه چیقدیغی برآید همچو دود از راه روزن
پنجره گلور روزن پنجره بولندن توتون پنجره کلدیکی کبی مراد عقل نفسی سوز دیدکی مرادی
اتدوکن اشعار در تنت در جامه چون در جام باده تنک جامه ده جام ده شراب
کبی در که جامه دن تنک کورنور دلت در سینه چون در سیم آهن سنک قلبک
سینه ده سیم ده آهن کبی در نفسه خطاب اولمق جائزدر وحدانیت تمام لطافت ایله
ظهوری وصحت استغناسی بیان اولمق ممکن در بیارای شمع اشک از دیده چون

ای شمع بنجلین گوز کدن گوز یاشنی یاغدر که شد سوز دلت بر خلق روشن
زیرا سنک سوزدلک خلقه روشن اولدی دلم زان مشکین دو زلف تا میندازد از
گوکلی صیحه وآیاغه آتمه که دارد دو زلف سر زلف تو مسکن زیرا سنک سر زلفکده
مسکن طوتر خطاب خدایه اولمق روشن در اگر دل بسته در زلف تو حافظ
اگر حافظ سنک زلفکه گوکل باغلدی ایسه بد ینسان کار او در پامیفکن
انک ایشی بو وجهله آیاغه براقمه خطاب خدایه اولمق روشن در **وله ایضا**
چو ن شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من چونکه انک خاک راهی اولم بندن
دامنی سلکر یعنی اعراض ایدر ور بگویم دل بگردان رو بگرداند ز من اگر گوکل
دوندر دیسم بندن یوزن دوندر دی مراد نفسک انادوکی مخالفتی بیان در روی
رنگین را بهر کس مینماید همچو گل رنگین یوزنی گل کبی هر کسه گوستر ور
بگویم باز پوشان باز پوشاند ز من اگر کرو اورت دیسم بندن کرواورتر مراد
نفس عقله سر فرو اندوکن بیان در گرچه شمع عشق پیشش میرم از غم خندد
چو صبح اگر شمع کبی انک اوکنده اولم بنم غمه صبح کبی کلر یعنی بنی مسخر ایدر ور
بر نجم خاطر نازک بر نجاند ز من اگر انجنم نازک خاطرنی بندن انجیدر مراد
عقل معاش نفس اماره النده تمام زبون ایدوکن بیان در دیده را گفتم که
آخر یک نظر سیرش ببین چشمه اتدم آخر اکر بر نظر طوینجه بق گفت در
میخواهی مگر تا جوی خون راند ز من ایستدی مگر استرسن تا بندن قان ارماغی
آقیدم مراد نفسه متابعت ضرر محض ایدوکن بیان در او بخونم تشنه و من
بالبش تا چون شود او بنم قانمه صوسز و بن انک لبنه صوسزم عجب نجه
اولور کام بستانم از او یا داد بستاند ز من اندن مرادم یا بندن داد
اگر یعنی یا بن نفسی اصلاحه گتورم یا او بنی هلاک ایده دوستان جان دادم

از مهر وپا نشش بنکرید انکه دپا نندن او تري جانان ویردم اي دوستلر کور کوز
کور بحیرنی مختصر چون بازي مانده منن که اوجر بي مختصر نسنه ایله بغیر بچه کرد قالور
مراونک اطاعتندن او تري بعمل تسلیم کاي بر رضا کوستر وکن بیان در گر چه
فرهادم بتلخي جان برآید باک نیست اکر فرهاد کبي بنم جانم تلخ لق ایله جقه باک دکلدر
بس حکایتهاي شیرین باز مي ماند زمن بندن چوق شیرین حکایتلر کرو قالور مراد
عشق ایلک ایله مشهور اولمغه سبب ایدوکن بیان در ختم کن حافظ که گر زین گونه
خواني درس عشق سوزکی ختم ایله اي حافظ زیرا عشق درسني اکر بونک کبي دن او
قو یورسن عشق در هر گوشه افسانه خواند زمن عشق هر کوشه ده بندن
بر افسانه اوقور یعني عشق ایله زیاده مشهور اولور ولہ ایضا خدا را کم نشین
با خرقه پوشان الله ایچون خرقه پوشلر ایله او تورمه رخ از رندان بي سامان
مپوشان ساماني اولمیان رندلردن یوزکي اورتمه یعني انلاردن اعراض ایلمه در این
خرقه بسي آلوده کي هست بو خرقه ده چوق آلوده لک واردر خوشا وقت
قباي باده نوشان نه خوش در باده نوشلرک قباسي وقتي مراد مرائي لري قدح عشاقي
مدح در تو نازک طبعي وطاقت نداري سن نازک طبع سن وطاقت طوتمازسن
گرانیهاي مشتي دلق پوشان بر بولک دلق پوشلرک ثقللرینه در این صوفي وشاني
دردي نه دیدم بو صوفي وش کرده بر درد کورمدم که صافي باد عیشش درد نوشان
که عاشقلرک عیشي صافي اولسون مراد دنیا پرست صوفیلرده عشق الهي اولمدیغن
بیان در بیا وز غبن این سالوسیان بین گلک بو مرائیلرک غبني وحیله سندن کور
صراحي خون ودل بربط خروشان صراحي خون دل وبربط فغان ایدیجي در یعني
مرشدلردن مرائي دن بیحضور در چو مستم کرده مستور منشین چونکه بني مست
ایلمشسن مستور اوتورمه چو نوشم داده زهرم منوشان چونکه باکه نوش

وپرستش

وپرستش سن باکه زهرا یچورمه خطاب خدا یه در مراد عالم ارواحده اولان لطفي دنیاده
اولان محنتي تذکر در لب میگون وچشم مست بگشا قرمزي لبکي ومست چشمکي
آچ که از شوق تو لعلي خانست وجوشان زیرا سنک شوقکدن شراب خام در
یعني آتشي کورمش در وجوشش ایدیجي در زدل گرمي حافظ بر حذر باش
حافظک حدت وتیزلکندن حذر اوزره اول که داغ دارد سینه چون دیگ جوشان
زیرا جوشش ایدیجي چولمک کبي بر سینه سي وار در مراد قلبنده اولان حرارت عشقي
بیان در ولہ ایضا خوشتر از فکر مي وجام چه خواهد بودن شراب
وجام فکرندن خوشرک نه اولسه کرک تا ببینیم که سرانجام چه خواهد بودن
تا کورلم که عاقبت نه اولسه کرک مي وجام دن مراد عشق ومرشد در غم ایام مخور
باد کم ایام نخواهد ماند ایام غمني یمه اي یار زیرا ایام قالمیه کرک باده خور
خوش غم ایام چه خواهد بودن خوش باده ایچ ایام غمني نه اولسه کرک باده
خور غم مخور و پند مقلد مشنو شراب ایچ غم یمه ومقلدک پندني استماع اتمه اعتبار
سخن عام چه خواهد بودن عام سوزنک اعتباري نه اولسه کرک مراد عشق الهي یه
سني ایله دنیا غمني یمه وعامک سوزني استماع ایلمه دیمکدر مرغ کم حوصله را گو غم خود
خور که برو مرغ قلت حوصله لي کندي غمني یه زیرا انک اوزره رحم آنکس که نهد دام
چه خواهد بودن اول کمسنه رحمي که طوزاق قوره اولسه کرک یعني فلک که صیاد
جهاندر کمسه یه ترحم اتمز مراد کندو سنک حوت دن خوفي اولمدیغن اشعاردر دست
رنج تو همان به که شود صرف بکام همان اول یکدر که سنک کسبک مرادکه صرف اولنه
دانی آخر که بنا کام چه خواهد بودن بیلورسن آخر که بالضروري نه اولسه کرک
پیر میخانه همي خواند معماي دوش مرشد کامل دون کیجه بر معما اوقودي
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن جامک خطندن که عاقبت نه اولسه کرک

میپوشان نهي حاضر در

منوشان نهي حاضر در

[illegible]

قرجام علت

مراد مرشد جهانک فناسنی بیان ایدوکی اشعاردر بروم از ره دل حافظ بدف و
چنک وغزل حافظک کوکلنی دف وچنک وغزل ایله ذوقجی یولدن التدم تا جزای
منابع نام چه خواهد بودن عجب بن بد نامک جزایی نه اولسه کرک مراد مرشدک ارشادی
ایله طریق عشقه سالک اولدیغنی بیان ایدر ولہ ایضا دانی که چیست دولت
دیدار یار دیدن بیلورمسن که دولت نه در یارک دیداری کورمکدر در کوی او گدایی
بر خسروی گزیدن انک محلّه سنده کدالغی پادشاهلغه اوزره اختیار ایلمکدر دولت
بونلردر یاردن مراد باری حق در چیست دولت سوآل در باقیسی جواب در از جان
طمع بریدن آسان بود ولیکن جاندن امید کسمک آسان در اما • از دوستان جانی
مشکل توان بریدن • صادق دوستلردن کسمک مشکل در — لولا مفارقة الاحباب
ما وجدت بذا المنایا الی ارواحنا سبلا خواهم شدن ببستان چون غنچه با دل
تنگی ببستانه کتمک استرم غنچه کبی تنگ دل ایله وآنجا نیک نامی پیراهنی دریدن
وآنده نیک نام لوحی ایله بر پیراهن یرتمق یعنی بر زمان صلح لباسنده عمل ایتمک
استرم که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن گاهی باد نسیم کبی گله گزلی راز دیمک
که سرّ عشقبازی از بلبلان شنیدن گاهی عشقبازلق سرّنی بلبللردن اشتمک
مراد اهل مکاشفه ایله اسرار عشقدن مصاحبت طلب ایدوکی اشعاردر • بوسیدن
لب یار اول ز دست مگذار • اول یارک لبنی اوپمکی الدن قومه کآخر ملول گردی
از دست ولب گزیدن زیرا عاقبت دست ولب اصرمقدن ملول اولورسن
یعنی پشیمان اولورسن دست ولبکی اصرارسن لب یاردن مراد کلام ربانی وذکر الهی در
فرصت شمار صحبت کز این دوراهه منزل • مصاحبتی فرصت صانکی زیرا بو ایکی
یوللو منزلدن چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن چونکه کچه یوز کرو بربریمزه
ایرشمک ممکن اولماز مراد دنیانک فناسنی بیان در • گویی برفت حافظ از یاد شاه

منصور

منصور • درسن که حافظ شاه منصورک یادندن کتدی یارب بیاد آور در
ویش پروردن یاربی درویش بسلکی انکه خاطرینه کتور مراد شاه منصوردن
رعایت واحسان طلبی در ولہ ایضا ز در در آی وشبستان ما منور کن
قپودن ایچرو کل وبزم شبستانمزی منور ایله هوای مجلس روحانیان معطّر کن
روحانیلر مجلسنک هواسنی معطّر المخطاب هدایه اولدق روشن درکه بو بیتدن
مراد تجلّی جمال طلبی اوله بچشم وابروی جانان سپرده ام دل وجان دل وجا
جانانک چشم ابروسنه تسلیم ایتمشم بیا بیا وتماشای طاق ومنظر کن کل کل
وطاق ومنظر تماشا ایله طاق بوندن کرمعناسنه درکه ابرو مراددر منظر بوندن
پنجره معناسنه درکه چشم مراددر مراد غیب هویته وتا پژوهیه وصول بولوب عنی
بیان دربو بیتده صنعت لف ونشر غیر مرتب واردر ز خاک مجلس ما ای نسیم
باغ بهشت بزم مجلسمز خاکندن ای جنت باغنک نسیمی ببر شمامه بفردوس
وعود مجمر کن فردوسه رایحه الت وجنت مجمره عود ایله مراد عشق الهی حاصل
اولنی محلّلر جنتدن لطیف ایدوکی اشعاردر — آسمان مشک بر دو پیش
زمینی که در او یکدو کس یکدو نفس بهر خدا بنشینند بعض نسخه ده بو
بیت دخی واقع اولمشدر بگو بخازن جنت که خاک این مجلس جنت خازنه
دیکه بو مجلسک خاکنی بتحفه بر بسوی فردوس وعود مجمر کن تحفه ایله
فردوس جانبنه ایلت ومجمره عود ایله حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال
ادراک چشمنه حجاب اولدی جمالک شعاعی بیا وخرگه خورشید را منور کن
کل خورشیدک خرکاهنی منور ایله مراد تجلّی جمال طلبی در ستاره شب هجران
نمی فشاند نور هجران شبنک ستاره سی نور صاچمز بیام قصر بر آ وچراغ
مه برکن قصرک طامنه کل وماه چراغنی رفع ایله یعنی سن کلک ایله اکه ا

احتیاج قالمز مراد عالم فیض دن خلاص ایچون نور سبحانی طلبیدر • چو شب هجران
چمن زیر بار چسن نتوانند • چونکه چمن شاهدلری سنک حسنک بوکی التندر دیمی
حسنک مغلوبلری در • کرشمه بر سمن و ناز بر صنوبر کن • سمن اوزره کرشمه
و صنوبر اوزره ناز ایله مراد حسن مصنوع حسن صانعه نسبت ناچیز اید دکن بیاندر
فضول نفس حکایت بسی کند ساقی • فضول نفس چوق حکایت ایدر ای ساقی
تو کار خود مده از دست و می بساغر کن • سن کندو ایشکی الدن و برمه و ساغره
شراب ایله بر ایله مراد نفسک سوزنه اعتماد ایتموب عشقه چالشی دیمکدر • طمع بنتر
وصال تو قطعا نبود • سنک وصالک نقدنه امید بزم حدوقتمز و کلمدر • هوا بشم
بدان لعل همچو شکر کن • بزی اول شکر کبی لبه حواله ایله مراد وصال جانان کندو سنه
لایق کورسبوب کلامیله قناعت ایدوکن بیان در • لب پیاله ببوس آنکهی بمستان
ده • پیاله نک لبنی اوپ و اندن صکره آنی مست لره ویر • بدین لطیفه دماغ خرد معنبر
کن • بو لطیفه و بو نزاکت ایله عقلک دماغنی معنبر ایله مراد مرشددن فیض طلبیدر
دماغی تنقیح ایتمک ایچون • اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز • اگر فقیه نصیحت ایدرسه
که عشقه سعی ایتمه • پیاله ای بدهش گو دماغ را تر کن • اکر بر پیاله ویردی دماغی
تر ایله مراد طالبی عشق الهی دن منع ایدن عالمه شراب عشقی ویرکه دماغنده اولان
اختلال مندفع اوله دیمکدر • ازین مزوجه و خرقه نیک در تنگم • بو مزوجه و خرقه
دن زیاده مضطربم • بیک کرشمه صوفی وشم قلندر کن • بر صوفیانه کرشمه ایله بنی
قلندر ایله مراد مرشدک جذبه طلبیدر رسوم و عادات دن خلاص ایچون کرشمه گوشه
چشم ایله نظردر • بس از ملازمت عیش و عشق مهرویان • عیشه و ماه رویلرک
عشقنه ملازمت دن صکره • ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن • ایشلردن که ایدرسن
حافظک شعرنی ازبر ایله مراد عشق الهی دن و اسماء و صفات شغلندن صکره بنم

بنم شعری ازبر ایله دیمکدر ماه رویلردن مراد اسماء و صفات در **وله ایضا**
شراب لعل کش و روی مه جبینان بین • قرمزی شراب چک و آی النلولرک
یوزینه نظر ایله • خلاف مذهب آنان جمال اینان بین • انلرک مذهبنک خلافی
بونلرک جمالنه نظر ایله مه جبینلردن مراد اولیاء الله در آنان دن مراد مرائی صوفی
لردر اینان دن مراد عشاق در • بزیر دلق مرقع کمندها دارند • مرقع دلق التنده
کمندلر طوتارلر • درازدستی این کوته آستینان بین • بو قصه یکلولرک
ال اوزنلوغنی کور مراد صوفیانه لباس کیوب خالق و مقتل اولن مرائی شیخلردر
دم درکه حق دن متوقلر و خلق دن اوتنمزلر زمانه ده اولن مرائیلر کبی • بخرمن
دوجهان سر فرو نمی آرند • اکی جهان خرمنه باش اکمزلر • دماغ و کبر گدایان
و خوشه چینانرا بین • کدالرک و خوشه چینلرک دماغ و کبرنی کور مراد عشق
الهی خرمنندن خوشه چین اولن عشاق صحیح درکه حق دن غیری نک بتو سنه
وارمزلر • بنشر خوشه چین خرمن عشق • بهم عالم نمی ارزد بکاهی
بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند • جزؤی التفات بهاسی بیک جانی طلب ایدرلر
نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین • اهل دلک نیازنی و نازنینلرک نازنی کور
اهل دلدن مراد طالب در نازنینان دن مراد مرشد در • حدیث عهد محبت زکسی
نمی شنوم • محبت عهدینک سوزنی کمسه دن ایشتمزم • وفای صحبت
یاران و همنشینان بین • یارلرک و مصاحبلرک مصاحبتی و وفاسنی کور
مراد زمانه دوستلرینک وفاسزلغندن شکایتدر • یا وفا خود نبود
در عالم • یا مگر کس در این زمانه نکرد • اسیر عشق شدن چاره خلاص منست
عشقه اسیر اولمق بنم خلاصمه چاره در • ضمیر عاقبت اندیش پیش بینان بین
پیش بینلرک عاقبت فکر ایدیجی ضمیرلرینی کور مراد عشقه کرفتار اولمق

بنی امر حافظ

بو امر حافظ در

اولمق نفس و هوادن و محبت ماسوی دن خلاصه سبب اید وکن بیان در
غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق • عشق صیقلی حافظک خاطرینک غبارینی التزی
صفای آیینه پاکی پاکی و پنهان بیف • پاک دینلرک پاک آیینه سنک صفاسی کورکه
قلبلرینه عشق خدادن غیری برشی یوقدر **ولہ ایضا** نکته دلکش
بکویم خال آن مهرو ببین • دلکش معقول نکته دیرم اول مهرونک خالنی کور
عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو ببین • عقل و جان اول گیسو زنجیرینه باغلنمش کور
عیب دل کردم که وحشی وضع و صحرایی مباش • کوکلمی تعییب ایتدم که وحشی وضع
و صحرایی اولمه • گفت چشم شیرگیر و غنج آن آهو ببین • ایتدی که اول شیر زبون ایدیجی
چشمی و اول آهونک نازینی کور بوندن واقع اولن خالدن ذات باری و گیسودن
اسرار مراد و نمق ممکن در • حلقه زلفش تماشاخانه باد صباست • انک زلفی
حلقه سی که باد صبانک تماشاخانه سیدر • جان صدصاحب دل آنجا بسته یک مو
ببین • یوز صاحب دلک جانینی باغلنمش کور زلفدن مراد اسرار الهیه
که انده نیجه بیک جان گرفتاردر • عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند • آفتاب پرستلر
بزم دلبرمزدن غافللردر • ای ملامت گو خدا را رو ببین و رو ببین • ای ملامت گو
بنم یوزمه بقمه انک یوزینه بق یعنی انک حقیقتی بنون معلوم اولماز بو وجه دخی جایزدر
ظاهر یوزمه بقمه باطن یوزینه بق دلبردن مراد باری تجلی در وجه اوله کوره وجه ثانیه
کوره مرشد اولمق روشندر • زلف دل دزد ش صبا را بند در گردن نهاد • انک
دل دزد زلفی صبانک بوینینه بند قودی • با هواداران رهرو حیله هندو ببین
رهرو عاشقلره هندونک حیله سنی کور زلفدن مراد بوندن ظلمت کوندرکه نیجه
بیک سالکی سلوکدن منع ایتمشدر • آنکه من در جست و جوی او زخود بگسوختم
اول کسه که بن انک طلبندن کندمدن برجابنه اولدم یعنی کندمدن کچدم • کس ندیدست

دل درازو وصف ترکیبی در

ونبینه مثلث از هر سو ببین • انک مثلنی که کورمش در و کورمز هر جانبدن
نظر ایله مراد خدادر • حافظ ار در گوشه محراب می نالد رواست • حافظ
اگر محراب کوشه سنده ناله ایتسه روادر • ای ملامت گو خدا را آن خم ابرو ببین
ای ملامت گو الله ایچون اول قاشنک بوکلمنی کور خم ابرودن مراد غیب هویت
و قرب احدیت در که انک وصولنه ناله لازم در • از مراد شاه منصور ای
فلک سر بر متاب • شاه منصورک مرادندن ای فلک باشنی چویرمه
تیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین • شمشیرنک تیزلکنه بق بازو سنک
قوتنی کور **ولہ ایضا** شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
شمشاد قدلرک شاهی شیرین دهنلرک خسروی • که بمژگان شکند قلب همه
صف شکنان • که دوکلی صف شکنلرک قلبنی مژگانی ایله صف شکنان
دن مراد سایر مرشدلر و شاه شمشاد قداندن مراد کندونک مرشدی اولمق
روشندر که رموز الهیه ایله جمیعی سنه غلبه ایتمشدر مژگاندن مراد رموز
الهیه در • مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت • مست اوغرا
دی و بن درویشه التفات ایتدی • گفت کای چشم و چراغ همه شیرین سخنان
ایتدی که ای دوکلی شیرین سخنلرک چشم و چراغی • تاکی از سیم و زرت
کیسه تهی خواهد بود • نیجه دک سنک کیسک سیم و زردن بوش اوله اگرک
بنده من شو و بر خور ز همه سیم تنان • بنم غلامم اول دوکلی سیم تنلردن
یمش یه مراد بودر که نیجه دک عشق و حالدن خالی اولورسن باکه مرید اول که
سنی عشق الهی دن و اسما و صفاتدن بهره مند ایلیم • کمتر از ذره نه پست
مشو مهر بورز • ذره دن کمتر دکلسن لطیف اولمه محبته چالش تا تخلونکه

شوا مرکافرد

خورشید ایسی چرخ زمانن • تا چرخ اورن خورشید کی خلوتخانه سنه ایرشه سن یعنی
عشقه اهتمام ایله که عالی قدر اوله سن • بر جهان تکیه مکن ور قدحی می داری جهانه
اعتماد ایله اگر بر قدح شراب طوتر ایسک • شادی زهره جبینان خور و نازک بدنان
زهره جبینلر و نازک بدنلر شوقنه ایچ مراد عشوق دن نصیبک واراسه اولیا ایله
ایله مصاحبت ایله دیمکدر • پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد • بزم عشقه
سنی ایدجی مرشدم که انک روانی خوش اولسون • گفت پرهیز کن از صحبت پیمان
شکنان عهد صیجی لرک مصاحبتندن پرهیز ایله دیدی پیمان شکنان دن مراد هوا و
هوسه مائل اولان دنیا پرستلردر • با صبا در چمن لاله سحر می گفتم • لاله چمننده سحر وقتی
صبایه ایتدم • که شهیدان که اند این همه خونین کفنان • که بو داکلی خونین کفن لو کیکی
شهیدلری در • گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم • ایتدی ای حافظ بن و سن
بو رازک محرمی دکلز • از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان • عشق الهی دن و اولیا
الله دن و اسما و صفات دن حکایت ایله مراد قضا و قدردن مصاحبت جایز دکلدر
بیان در • دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل • دوستک دامنی اله کتور و دشمن
دن کسل • مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان • اسه دوستی اول شیطان دن ایمن
یکچ دوست دن مراد خدا در دشمن دن مراد نفس و شیاطین در **وله ایضا** گلبرگ را
ز سنبل مشکین نقاب کن • گل یپراغنه مشکین سنبل دن نقاب ایله • یعنی که رخ بپوش
و جهان را خراب کن • یعنی که یوزکی اورت و جهانی خراب ایله خطاب مرشد درکه دنکی
مخفی اولسی مریدلره و خلقه ضرر ویجهنده • بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
یوزکدن عرق صاچ و باغک اطرافنی • چون شیشهای دیده ما پر گلاب کن • بزم گوزمز
شیشه لری گبی پر گلاب ایله خطاب مرشد درکه آثار عشق و نفی رحمانیه ایله
عالمی لطیف ایله • بگشا به شیوه نرگس پر خواب مست را • مست پر خواب چشمکی شیوه ایله

آرام ماخوذ در

بفشان امر ماخوذ در

۳۲۲

آچ • و ز رشک چشم نرگس رعنا بخواب کن • و رشکدن رعنا نرگسک چشمنی خوابده
ایله یعنی نرگس شرمنده ایله چشمک مست اولسی شراب عشق کیفیتی ظاهر اولسه در
پر خواب اولسی استغراقدن اولسه در خطاب مرشده در • ایام گل چو عمر برفتن شتاب
کرد • گل زمانی عمر گبی گیتمکه استعجال ایتدی • ساقی بدور باده گلگون شتاب کن
ای ساقی باده گلگون دورنه شتاب ایله • بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر • بنفشه
بنفشه نک رایحه سنی ایشیت و نگارک زلفنی طوت • بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن
لاله نک رنگنه بق و شرابه قصد ایله مراد بونلر گبی لطیف زماننده اسرار الهیه و عشق
سنی ایله دیمکدر خطاب عامدر • همچون حباب دیده بروی قدح گشای • حباب گبی گوزکی
قدحک یوزنه آچ • وین خانه را قیاس اساس از حباب کن • بو خانه نک اساسنی
حباب دن قیاس ایله مراد دنیانک بنیادنی حباب گبی بی ثبات بیلوب عشقه سعی ایله
دیمکدر • زانجا که رسم و عادت عاشق کشی تست • اول یردن که سنک عاشق
کشلک رسم و عادتکدر • با دیگران قدح کش و با ما عتاب کن • غیریلر ایله قدح
چک و بزه عتاب ایله مراد اشد البلاء علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
حسبنجه اهل هوا دنیاده غنا و راحت ده و اهل دل عنا و محنتده اولدیغی بیان در خطاب
خدایه در • حافظ وصال میطلبد از ره دعا • حافظ وصال طلب ایدر دعا یولندن
یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن • یا رب خسته دللرک دعاسنی مستجاب ایله **وله ایضا**
صبحست ساقیا قدحی پر شراب کن • صباحدر ای ساقی بر قدح پر شراب ایله
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن • فلکک دوری اکلنمک طوتماز شتاب ایله مراد فرصتی
غنیمت بیلوب مرشددن فیض طلب ایتدوکی اشعار در • زان پیشتر که عالم فانی
شود خراب • اندن اول که عالم فانی خراب اوله • ما را ز جام باده گلگون
خراب کن • بزی باده گلگون ایله خراب ایله مراد موتدن اول بزی عشق الهی ایله

سنجاب بدل

مست وخراب ایله دیمکدر • خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد • می آفتابی ساغر مشر
قندن طلوع ایلدی • گر برگ عیش میطلبی ترک خواب کن • اگر عیشه استعداد و قدرت
طلب ایدر ایسک خوابی ترک ایله مراد کثرت خواب ایله عشق الهی حاصل اولمازدیمکدر • روزی که
چرخ از گل ما کوزها کند • شول کون که فلک بزم کلمزدن براوقلار ایلر • زنهار کاسه
سر ما پر شراب کن • زنهار بزم باشمزک کاسه سنی پر شراب ایله • ما مرد زهد و توبه
وطامات نیستیم • بز زهد و توبه وطاماتی ارکان دکلز • ما را زجام باده صافی خطاب کن
بزه شراب جامندن و ساقیدن خطاب ایله مراد بزه عشق ومرشددن سویله دیمکدر
کار صواب باده پرستیست حافظا • معقول ایش عاشقلق در ای حافظ • برخیز
وروی عزم بکار صواب کن • قالق و صواب ایشه قصد یوزن ایله مراد عشقه سعی صوا
محض ایدوکن اشعاردر • وله ایضا فاتحه چو آمدی بر سر خسته بخوان • چونکه
کلدک بر خسته نک باشی اوزره بر فاتحه اوقی • لب بگشا که میدهد لعل لبت بمرده جان
بلکی آچ که سنک لبک لعلی مرده یه جان ویرر مراد بودر که خواجه حافظ بر زمانده خسته
اولوب بر عزیز انک عیادتنه کلمشی ایچون انده فاتحه طلب ایتمش انی بیان ایدر • آنکه
بپرسش آمد و فاتحه خواند و میرود • اول که عیادته کلدی و فاتحه اوقودی و کیدر
گو نفسی که روح را میکنم از پیش روان • دی اگر بر نفس صبر ایلسون که جانی انکله ایلدن
روان ایدوم کوام حاضر در • ای که طبیب خسته رو زبان من ببین • ای کمسه که خسته نک
طبیبی سن بنم زبانمه یوزمی کور کیمی دم وود دسینه ام بار دلست بر زبان • که بو نفس
دبوسینه م توتتی لسانم اوزره کوکل یوکیدر مراد درد نه در مانطلبی در • گرچه تب استخوان من
کرد ز مهر گرم و رفت • اگرچه استم بنم استخوانمی آفتابدن کرم ایلدی و کتدی • همچو تبم
نمی رود آتشش مهر از استخوان • محبت آتشی استمه کبی بنم استخوانمدن کتمز یعنی تب کیدر
آتشی مهر کتمز مصراع اولده اولان مهر آفتاب مناسبه سنه لامع روشن در مصراع ثانیده اولان مهر

محبت

محبت مناسبه سنه در • حال دلم چو خال تو هست بر آتشش وطن • بنم کوکلمک حالی سنک
خالک کبی انک وطنی آتش اوزره در • چشمم از آن دو چشم تو خسته شدست و ناتوان
جسمم اول سبب دن سنک چشمک کبی خسته وضعیف اولمشدر مراد مرض تب ایدوکن
بیان ایدر • باز نشان حرارتم ز آب دو دیده و ببین • اگر کوزک یاشندن حرارتمی تسکین
ایله وکور • نبض مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان • بنم نبضمی که هیچ حیات وصحت دن
نشان ویرمز مراد مرضنک شدتن بیان ایدر • آنکه مدام شیشه ام از پی عیش داده
است • اول کمسه که دایم باکر شیشه می عیشدن اوتری ویرمشدر • شیشه ام از چه می
برد پیش طبیب هر زمان • بنم شیشه می هر زمان طبیبه اوکنه نیچون ایلدر مراد معالجه
مرشدنک معاونتن بیان در شیشه دن مراد بونده قاروره در • حافظ از آب زندگی
شعر تو داد شربتم • ای حافظ سنک شعرک باکر آب حیاتدن شربت ویردی
ترک طبیب کن بیا نسخه شربتم بخوان • طبیبی ترک ایله کل بنم شربتم نسخه سنی اوقی
نسخه شربتدن مراد شعریدر • وله ایضا گفتم که شهره شهرم بعشق ورزیدن
بنم که شهرک مشهوریم عشقه سعی اتمک ایله • گفتم که دیده نیالوده ام ببد دیدن
بنم که چشممی آلوده اتمشم بد نظر ایله مراد شهوت پرست اولمدغنی بیان ایدر • وفا
کنیم وملامت کشیم وخوش باشیم • وفا ایلرز و ملامت چکرز و خوش اولورز
که در طریقت ما کافریست رنجیدن • زیرا انجنک بزم مشربمزده کافرلکدر
مراد عاشقه جمیع بلایه تحمل لازم ایدوکن بیان ایدر • بپیر میکده گفتم که چیست
راه نجات • مرشده ایتدم که نجات یولی نه در • بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
جام می استدی و عیب ستر اتمکدر دیدی مراد سبب نجات عیب بین اولمیوب عشق
الهیه سعی اتمک ایدوکن بیان ایدر جایز در که بانکه کسری ایله بخواست بوینده
نخواستن مناسبه سنه مصدر مرخم اوله یعنی بویله اوله جام می استمک و عیب

اورتمك ديدي يعني عشق الهى طلب ايتمك وعيب ستر ايتمك • مراد ما ز تماشاى باغ عالم
چيست عالم باغنك تماشاسندن بزم مرادمز نه در • بدستت مردم چشم از رخ تو گل
چيدن كوز بيكلك ايله سنك رخكدن گل ديرمك در خطاب خدايه در مراد مصنوع دن
جمال صانعى مشاهده ايتدوكن بيان در • مكن به پستى ازان نقش خود بر آب آدم كه
پرست لك ايله اول سبب دن كندو نقشنى آب اوزره اوردم يعنى عشقه محكم باشدم
كه تا خراب كنم نقش خود پرستيدن كه تا كندوده قالميق نقشنى خراب ايدم مراد خود
بينى لكدن وخود پرست لكدن خلاص عشق الهى ايله ميسر اولور ديمكدر • برحمت سر زلف
تو واثقم ورنه سنك سر زلفك رحمتنه واثقم يوخسه • كشش چو نبود ازان سو چه
سود كوشيدن اول جانبدن چونكه جذبه اولميه سعى ايلمك نه فائده خطاب خدايه در
مراد جذبة من جذبات الرحمن توازي عمل الثقلين حسبنجه حقدن جذبه وعنايت اولميجه
كوشش وعبادت موجب قربت ورحمت اولماز ديمكدر • ز خط يار بياموز مهر با رخ خوب
خوب رخه محبتى يارك خطندن اوكرن • كه گرد عارض خوبان خوشست گرديدن زيرا
خوب لرك عارضى اطرافنه طولنمق خوشدر مراد خدايه محبت ايتمك لطيف ايدوكن بيان در
• عنان بميكده خواهيم تافت زين مجلس بو مجلس دن عنانى ميخانه يه چويرمك استرز
كه وعظ بى عملان واجبست نشنيدن • زيرا عمل سز لرك وعظنى استماع ايتمك واجبدر
مبوس جز لب معشوق وجام مى حافظ • معشوقك وجام مينك لبندن غيرى اوپمه
اى حافظ كه دست زهد فروشان خطاست بوسيدن • زيرا مرائى لرك اللرنى اوپمك خطا در
ولد العصا مى نكته تر صنعت رندان نظرى بهتر ازين • رندلر صنعته بوندن يكدرك
بر نظر براق • بتر و ريكتو ميكنى گذرى بهتر ازين • ميخانه يه ميتوسنه بوندن يكدرك
• بركوز ايله مراد مرشد دن عاشق لره زياده فيض والتفات طلب ايتدوكن بيان در
• در حق من لبت اين لطف كه مى فرمايد بنم حقمده سنك لبك بو لطفى كه بيورر

بس لطيفت

بس لطيفت ولیكن قدري بهتر ازين زياده لطيفدر ولكن بوندن يكرك مقدار
مراد مرشد دن زياده فيض طلبى در • آنكه فكرش گره از كار جهان بگشايد
اول كمسه كه انك فكري جهانك ايشندن عقده آچه گو درين نكته بفرما نظري بهتر
ازين ديه بو نكته ده بوندن يكرك بر نظر بيورسون مراد سلوك خصوصنده مرشد
دن همت طلب ايتمسى در • دل بدان رود گرامى چكنم گر ندهم اگر اول حرمتلو عزيز
روده دل ويرميم نيليم • مادر دهر ندارد پسري بهتر ازين زمانه اناسى بوندن
يكرك بر پسر طوغرمز روده بوندن محبوب بسر معناسنه در شعر در كه مراد مرشد اولدوكه
محبوب منزلسنه تنزيل ايتمش در حاصل معنى بودر كه زمانه دخى انكون ايو مرشد
بوقدر كه اگر مريد اولورسم اكا مريد اولورم • ناصحم گفت كه جز غم چه هنر
دارد عشق ناصح بكه ديدي كه عشقك غمدن غيرى نه هنرى وار • گفتم اى خواجه
عاقل هنري بهتر ازين ايتدم اى عاقل خواجه بوندن يكرك بر هنري وار در
يعنى بوقدر — حاصل عشق حقيقى بس كه اسير غم او • دل بجاى شنهد
مشغول مجلس بى نكند • من چو گويم كه قدح نوش ولب ساقى بوس بنا چون ديم كه
قدح طوت وساقى نك لبنى اوپ • بشنو اى جان كه نگويد دگرى بهتر ازين
استماع ايله اى جان زيرا غيري بوندن يكرك ديمز • كلك حافظ شكرين ميوه
نباتيست بچين حافظك قلمى شكر ميوه لو بر نبات در دوشير معنى انك سوزلري
ازبرله كه درين باغ نيابى بهتر ازين زيرا بو باغ ده بوندن يكرك ميوه
بولمازسن باغدن مراد عالم اولمق روشن در واضافه لر كه شعرى باغه
تشبيه ايتمش اوله ولد العصا مى شود زم از فراقت روى از جفا بگردان
سنك فراقكدن بار زم جفادن يوزد وندر • هجران بلاى ما شد يارب بلا
بگردان هجران بزه بلا اولدى يارب بلاى دوندر • مترجم

بر سبز خنگ گردون • فلکک سبز خنکی اوزره ماه جلوه کوسترر • تا او بسر در آید بر
رخش پا بگردان • تا اول باشی آشفته کله رخش اوزره ایاغکی دوندر یعنی جولان ایله
مراد مرشدک علو قدرن بیاندر خنگ بوز آت دکوک آت • رخش الاجه بوز آت در ستمک
آتی • یغمای عقل و دین را بیرون خرام سرمست • عقل و دین یغماسنه طاشره یه سرمست
صالن • بر سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان • باشک اوزره کلاهی قویر اوزرکن قبای
دوندر یعنی کندوکی زینت ایله خطاب مرشده در که محبوب منزله سنه تنزل اولنمش در
یغمای عقل و دین دن مراد غلبات عشق ایله مریدی وادی حیرته ایرشدردکی در
نته کم شیخ عطار حضرتی بو معنای مشعر منطق الطیر ده بر بیت بیورمش در که اول
بیت بودر بیت کفر کافر را و دین دیندار را • ذره دردت دل عطار را
مرغول را برافشان یعنی برغم سنبل • مرغولی پریشان ایله یعنی سنبلک رغمنه
گرد بخور عنبر گرد صبا بگردان • عنبر بخوری توزنی صبانک اطرافنه دوندر مراد
کندونک مرشده خطابی در که نفحات رحمانیه ایله بر جلوه ایله که خوشبوی اولن صبا
سندن رائحهٔ طیبه اثری ایرشه مرغول اورلمش صاچ • ای نور چشم مستان در
عین انتظارم • ای مست لرک کوزی نوری عین انتظارده مایم • چنگی حزین و جامی
بنواز یا بگردان • بر آهسته چنک چال یا بر جام دوندر خطاب مرشده در که شوق
وبرجی سوزلردن یا عشق الهی دن سویله دیو • دوران چو می نویسد بر عارضت
خطی خوش دوران چونکه سنک عارضک اوزره بر لطیف خط یازر • یارب
نوشته بد از یار ما بگردان • یاربی بزم یاروی بزم یارمزدن دوندر مراد
بلادفعی ایچون مرشد حقنده دعا اندوکن اشعاردر • حافظ ز خوب رویان بختت
جز این قدر نیست • ای حافظ خوب رویلردن سنک بختک بر مقداردن غیری دکلدر
گر نیست رضایی حکم قضا بگردان • اگر سنک بر رضاک یوق ایسه قضا کلمنی دوندر

مراد

مراد قضا به رضا اظهاری در بکردان امرحاضردر که بونی تعجیزا ایچوندر ولا ایضا
کرشمهٔ کن و بازار ساحری بشکن • بر کرشمه ایله ساحرلک بازارینی صی • بغمزه
رونق و ناموس سامری بشکن • غمزه ایله سامری نک ناموسی رونقنی صی مراد
مرشدک مرید التفاتی اندن نا معقول فکری کیدررد بکردن خطاب مرشده در • بباد
ده سر و دستار عالمی یعنی • عالم خلقنک سر و دستارنی یله ویر یعنی • کلاه گوشه
با یین دلبری بشکن • کلاهک کوشه سنی دلبرلک آیینی ایله صی مراد مرشددن کرمت
اظهارنی طلب در خلق عالم انک مریدی اولسون ایچون • بزلف گوی که آیین
سرکشی بگذار • زلفکه دی که سرکشلک عادتنی قوسون • بغمزه گو که سپاه
ستمگری بشکن • غمزه که دی که ظالملق عسکرنی صیسون یعنی مریدلره لطف و ملاعبه
ایله بر قون خرام و بتر گوی خوبی از همه کس • طاشره صالن و دوکلی کمسه دن خوب
لق طوبنی الت • سزای حور بدع رونق پری بشکن • صورک لایقنی ویر پری نک
رونقنی صی مراد انسان کاملک قدری حور و پری دن یا یسه زیاده ایدوکن بیانی
خطاب مرشده در • با هوان نظر شیر آفتاب بگیر • نظر آهولری ایله آفتابک ارسلانی
طوت • با بر وان دوتا قوس مشتری بشکن • مقوس ابرولر ایله مشتری نک قوسنی
صی مراد مرشد عشق الهی و غیب هویت سببی ایله صاحب تصرف اولدیغن بیانی
آفتابک برجی اسد و مشتری نک برجی قوس در • چو عطر سای شود زلف سنبل
از دم باد • چونکه سنبلک زلفی بادک نفسندن عطرسای یعنی خوشبوی اولسه
تو قیمتش بسر زلف عنبری بشکن • عنبره محبوب بر زلف ایله سن انک قیمتنی صی
مراد مرشد دن اولن نفحات الهیه رایحه سنی اطیب ایدوکن بیاندر خطاب مرشده
چو عندلیب فصاحت فرو شد ای حافظ • چونکه عندلیب فصاحت صاتنه
ای حافظ تو قدر او بسخن گفتن دری بشکن • سن انک قدرنی فارسی دری

بخورد در فتح
با ایله در
نسخه

ای حافظ
نقد بزن
نسخه

نسخه زلف رقیب

ایکی ایام حاضر در
نسخه

بو فارسی در **ولہ ایضا** مرغ دلم طایر قدسیست و عرشش آشیان • کو کلم قد

منسوب بر قوشدر که آشیانی عرشدر • از قفس تن ملول سیر شده از جهان •

تن قفسندن ملول جهاندن سیر اولمشدر یعنی بکرمشدر • از سر این کذر آن چون بپرد مرغ

جان • بو عالمدن چونکه جان مرغی پرواز ایده • باز نشیمن کند بر در آن آستان کرد

اول آستان چتویسی اوزره مکان ایلیه یعنی جناب قدسه ایرشه • چون بپرد مرغ دل

سدره بود جای او • چونکه کوکلی مرغی پرواز ایده انک یری سدرة المنتهی در • تکیه گه

باز ما کنگره عرش دان • بزم طوغانمزک تکیه گاهی عرشک بدنی بیلک بازدن مراد روح در

مراد غایت زماده عالی قدر ایدوکن بیان در • سایه دولت فکند بر سر عالم همه

دو کلی عالمک باشی اوزره دولت سایه سی دوشر • گر بگشد مرغ ما بال و پری در

جهان • اکر بزم مرغمز جهانده بر پرواز ایده مراد اولیاء اللهک وجودی عالمه دولت

و سعادت ایدوکن بیان در • در دو جهانش مکان نیست بجز فوق چرخ • اکی عالمده اکر

فلک اوستندن غیری مکان یوقدر • جسم وی از معدنست جان وی از لامکان •

انک جسمی معدن در که خاکدن در انک جانی لامکاندن در لامکاندن مراد جناب قدس

عالم علوی بود جلوه که مرغ ما • بزم مرغمزک جلوه گاهی عالم علوی در • آبخور او بود

گلشن باغ جنان • باغ جنان گلشنی انک صوادی در • تا قدم وحدت زدی حافظ شوریده

حال • تا که وحدت قدمی اوردک ای شوریده حال حافظ • خامه توحید کش بر ورق انس

و جان • انس و جان ورقی اوزره توحید قلمنی چک یعنی خدادن غیریسنی ترک ایله **ولہ**

ایضا یا رب آن آهوی مشکین بختن باز رسان • یارب اول مشکین آهوی چینه

کرد ایرشدر • وان سهی سرو روان را بچمن باز رسان • و اول صهی سرو رواني

چمنه کرد ایرشدر مراد بر یار عزیزک عودتن طلب در • بخت پژمرده ما را انسیمی

بنواز • بزم صولمش بختمزی بر نسیم ایله اوخشه • یعنی آن جان ز تن باز رسان •

یعنی

یعنی اول قفادن کتمش جانی تنه کرد ایرشدر • ماه و خورشید بمنزل چو بامر تو رسند

ماه و خورشید منزله چونکه سنک امرک ایله ایرشورلر • یار مه روی مرا نیز بمن

باز رسان • بنم آی یوزلو یاریمی دخی کرو بکا ایرشدر • دیدها در طلب لعل یمانی

خون شد • لعل یمانی طلبنده چشملر خون اولدی • یارب آن کوکب رخشان بیمن

باز رسان • یاربی اول کوکب رخشانی کرو یمنه ایرشدر مراد اول یار عزیزک کندو وطنی

وصوله بولمسن طلب در • سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات • سوز بودر که بز

سنسز حیات استمزز • بشنو ای پیک خبر گیر و سخن باز رسان • ایشت ای پیک

خبر طوت و سوزی کرد ایرشدر • دیدی ای طایر میمون که همای از رفعت کوردکمی

ای مبارک مرغ که همای اجنبیلر • پیش عنقا سخن زاغ و زغن باز رسان •

عنقا اوکنه زاغ و زغنک سوزنی کرد ایرشدر مراد عوامدن بعض حضور اولوب

اول عزیزه عرض حال اتدوکن بیان در • آنکه بودی وطنش دیده حافظ یارب

اولکه کر انک وطنی حافظک چشمی ایدی یارب • بمرادش زغریبی وطنش

باز رسان • مرادی ایله اول غریب لغدن وطننه کرد ایرشدر **ولہ ایضا**

در بدخشان لعل اگر از سنگ می آید برون • بدخشانده لعل اکر طاشدن

چیقرسه • آب رکنی چون شکر از تنگ می آید برون • رکنابادصوی شکر کبی تنکدن

چیقر تنک بوننده صعوبت در مراد شیرازک آبنی مدح در • در درون شهر شیراز

از در هر خانه • شهر شیرازک ایچنده هر بر خانه نک قپوسندن • دلبری رعنای

شوخ شنگ می آید برون • مقبول شوخ رعنا بر دلبر چیقر مراد شیرازک مدح در

کثرت محبوبلر بوینده مراد اولیادر اسه اولمق احتمالده • از سرای قاضی

و مفتی و شیخ و محتسب • قاضی و مفتی و شیخ و محتسب سرایندن • باده های عشق

گلرنگ می آید برون • گلرنگ خمر و صافی شرابلر چیقر مراد طالب عشق کشدر اتق

بیابان در • بر سر منبر بوقت وجد وز راقی حال • منبر باشی اوزره وجد وحالک
زیاسی وقتنده • از سر دستار واعظ بشنوی آید برون • واعظک دستاری
اوجندن بنک چیز مراد شیراز ده اهل ریا اعتبار بولازه یمکدر • در درون باغها آواز
مطرب جنیع وشام • باغ لراچنده مطربک آوازی صباح واخشام • وای بلبل
بانوای چنک می آید برون • بلبلک فریادی چنک آوازی ایله چیقر • در چنین شهری بدان
یار وامروزه فراق • بو مجلس بر شهرده یارک دردی وفراقی غصه سی ایله • حافظ از
از خانه ازان دلتنک می آید برون • حافظ خانه دن اول سبب دن دلتنک چیقر •
حرف الواو ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو • ای پادشاه که پادشاه
لق قفتانی سنک قامتکه راست در • تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو • شاهلق
تاجنک فروغی سنک بلند ذاتک دن در مراد پادشاهیدر • آفتاب فتح را هر دم
طلوعی میدهد • فتح آفتابنه هر دم بر طلوع ویرر • از کلاه خسروی رخسار منشای
تو • پادشاهلق کلاهندن سنک آی یکزلر خارک مراد بیله پادشاهیدر • گرچه خورشید
فلک چشم وچراغ عالمست • اگرچه خورشید فلک عالمک چشم وچراغی در که عالم انک
نوری ایله روشن در • روشنایی بخش چشم اوست خاک پای تو • سنک خاک پایک
انک چشمنه روشنالق بخشلیجی در • جلوه گاه طایر اقبال گردد هرکجا • دولت وسعادت
مرغنک جلوه گاهی اولور هر قنده • سایه اندازد همای چتر گردون سای تو • سنک
فلک دفعت چترک همای سایه آته مراد پادشاهک چتر بدن سعادت جدا اولماز
دیمکدر چتری همایه تشبیه ایتمش در گردون سای فلکی آشندرجی معناسنه در لکن
استعمال بو اختیار اولنان معنی در • در رسوم شرع وحکمت با هزاران اختلاف
شرع وحکمت رسم لرنده هزاران اختلاف ایله • نکته هرگز نشد فوت از دل
دانای تو • سنک دانا دلکدن هرگز بر نکته فوت اولمدی • آب حیوانش زمنقار

بلاغت میچکد • انک بلاغتی منقارندن آب حیات طامر • طوطی خوش لهجه یعنی
کلک شکرخای تو • لطیف سوز طوطی یعنی سنک شکرخای قلمک • آنچه اسکندر
طلب کرد و ندادش روزگار • آنی که اسکندر طلب ایلدی وروزگار اکه ویرمدی
جرعه بود از زلال جام جان افزای تو • سنک روح افزا وحیات بخش جامک زلا
لندن بر جرعه ایدی بو غزلدن مراد پادشاه در وخطاب اکه در • عرض حاجت
در حریم حضرتت محتاج نیست • سنک حضورک حریمنه حاجت عرض اتمکه احتیاج
یوقدر • راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو • سنک رایک فروغی ایله کمسنک رازی
مخفی قالمز • خسروا پیرانه سر حافظ جوانی میکند • ای پادشاه حافظ پیرلک
وقتی جوانلق ایلر • بر امید عفو جان بخش گنه بخشای تو • وله العصار
ای خونبهای نافه چین خاک راه تو • ای کمسه که سنک خاک راهک چین نافه
سنک خونبهاسیدر • خورشید سایه پرور طرف کلاه تو • آفتاب سنک کلاهک
گوشه سنک سایه پروری در خطاب مرشده در • نرگس کرشمه می برد از حد برون
خرام • نرگس کرشمه وشیوه لی حددن زیاده ایلدی حالی • ای جان فدای شیوه
چشم سیاه تو • ای کمسه که جان سنک سیاه چشمک شیوه سنه فدا اولسون خطاب
مرشده در که انک بر نظری بیک جانه ارزان در • خونم بخور که هیچ ملک با چنین
جمال • قانمی ایچ یعنی هلاک ایله زیرا هیچ ملک بو جملین حسن ایله • از دل
نیایدش که نویسد گناه تو • انک کوکلندن کلمز که سنک گناهکی یازه خطاب
مرشده در که ریاضت وعشق ایله مریدک نفسنی هلاک ایدجی در لکن معنی ده
احیا ایدجی در • آرام وخواب خلق جهان را سبب توی • جهان خلقنک
ارام وخوابنه سبب سنسن • زان شد کنار دیده ودل تکیه گاه تو • اول
سببدن چشم ودل کناری سنک تکیه گاهک اولدی خطاب مرشده در اولیاده

بلاغت

اولیاء الله نظام عالمه سبب اولدوقلری بیان در • با مه وستاره سر و کار نیست هر شبم
هر گیجه مهر وستاره ایله بنم هر سر و کارم واردر • از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو
سنک ماه گبی رخک فروغی حسرتندن مراد مرشدک منور جمالی مشاهده سنه اشتیاقی اظهار
یاران همنشین همه از هم جدا شدند • صاحب یارلر دوکلی برى برندن جدا اولدیلر
ما ییم و آستانه دولت پناه تو • بز و سنک دولت پناه آستانکدن فراغت ایتدکلری
ایمدن فراغت ایتدم دیو حافظ مکاری محبت ووفا اظهار ایدر • حافظ طمع مبر زعنایت که عاقبت
ای حافظ عنایت دن امید کسمه زیرا عاقبت • آتش زند بخرمن غم دود آه تو • سنک
آهک تونی غم خرمنه آتش اورر مراد عاشقک آه وانینی وصاله وسیله اولور دیمکدر و له
ای آفتاب آینه دار جمال تو • ای که آفتاب سنک جمالکک آیینه داری در
مشک سیاه مجمره گردان خال تو • مشک سیاه سنک خالکک مجمره گردانی در خطاب
حضرته در که آفتاب انوارى بر ذره و مشک بر شمه در مراد جمیع اشیا صانعک صنعتندن برانر
اولدیغنی بیان در خالدن مراد ذات در نته کم جامی دیوانی اولنده کورلمشدر • له
ظلمت کو نم عرض بار شد زرنق • نقطه قایم مراد آمد خال • صحن سرای دیده بشستم
ولی چه سود کوز سرای صحنی یودم اما نه فائده • کاین گوشه نیست در خور خیل
خیال تو • سنک سپاه خیالک زیرا بو گوشه سنک خیالک عسکرنه لایق دکلدر خطاب
خدایه در مراد دیده چشم سرایله مشاهده جمال باری میسر اولمازدیمکدر • این نقطه
سیاه که آمد مدار نور • بو سیاه نقطه که نورک مداری واصلی کلدی • عکسیست در
حدیقه بینش زخال تو • کوز باغچه سنده سنک خالکدن بر عکسدر خطاب خدایه در
مراد هر شی ده واجب الوجود ذاتندن وجود بولدوغنی بیان در • تا پیش بخت
باز روم تهنیت کنان • تا بخت اوکنه تهنیت ایدر ک کروکیده یم تهنیت مبارک
اولسون دیمک معناسنه در • کو مژده ز مقدم عید وصال تو • سنک وصالک عیدینک قدومندن

آیینه دار وصف
ایدیجی دیمکدر

مقدم مصدر میمی در
آمدن معناسنه در

تنی بر مژده مراد مقصود عاشق بهانه وصال جانان ایدوکنی اشعار ایدر • تا آسمان
ز حلقه بگوشان ما شود • تا آسمان بزم حلقه بگوشلرمزدن اوله • کو عشوه ز ابروی
ز ابروی همچو هلال تو • سنک هلال گبی ابروکدن بر عشوه مراد عشق سببیله
قرب الهی کسب ایدن صاحب حکم اولور دیمکدر • تو هم گروه از حکم داور هیچ
که گر دن به پیچد ز حکم تو هیچ • دراوج ناز و نعمتی ای آفتاب حسن • ناز و نعمتک
اوجنده سن ای حسن آفتابی • یارب مباد تا بقیامت زوال تو • خدادن دیلرم که
قیامته دک سکا زوال اولمسون خطاب مرشده در که انک دوام دولته دعا ایدر
در چین زلفش ای دل مسکین چگونه • انک زلفی بوکلمنده ای مسکین کوکل نجه سن
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو • که باد صبا سنک حالک شرحنی پریشانی
ویری • مطبوع تر ز نقش تو صورت نه بست • سنک خطکدن مقبول رک بر بیرانه ظهوره
کتورمدی • طغرا نویس ابروی مشکین مثال تو • سنک مشکین مثال ابروکک
طغرا نویسی خطاب مرشده در طغرا نویسی شاهی معناسنه در که بوندن خدا مراد اولور •
بر خاست بوی گل ز در آشتی در آی • گل رایحه سی قالقدی یعنی بهار ایرشدی
صلح قپوسندن ایچرو کل • ای نو بهار ما رخ فرخنده فال تو • ای که بزم نو
بهارمز سنک فرخنده فال رخکدر خطاب مرشده در • در پیش خواجه عرضه کدا
بین جفا کنم • افندی یا اوکنده جفانک خسته سنی عرض ایدم • شرح نیاز مندی
خود یا ملال تو • کندو نیاز مندلکم یا سنک ملالک شرحنی • حافظ درین کمند
سر سرکشان بسی ست • ای حافظ بو کمندده چوق سرکش ارک باشی واردر
سودای کج مپز که نباشد مجال تو • اکری سودا پشورمه که سنک مجالک اولمز
مراد سلوک عشقده نجه قوی لر زبون اولدوغنی بیان در • وله ایضا • بجان
پیر خرابات وحق نعمت او • مرشدک تعالی جنابی جانیچون و انک نعمتنک حقی ایچون

بهار نو عبارت
در

مقبل ...

که بهشت در سر من جز هوای خدمت او ✱ که ببم با سخت انکه خدمتی هوا اسندن غیری
یو قدر ✱ بحق نعمت او تقدیرینه در یعنی با دهم تو کردی معروف در ✱ بهشت اگرچه نه بجای
گناهکاران نیست ✱ جنت اگرچه گناهکارلر یری دکلدر ✱ بیار باده که مستظهرم بر حمت او
شراب کتور که انک رحمتنه مستظهرم مراد کثرت کناهیسی ایله رحمت حقدن مایوس اولمازم
دیمکدر ✱ چراغ صاعقهٔ آن سحاب روشنی باد اول سحابک صاعقه‌سی چراغی روشن اولسون
که اوله بخرمن ما آتش محبت او ✱ که اول اللهک محبتی آتشی بزم خرمنزه اوردی بعض
نسخه‌ده مصراع اول بو یله واقع اولمش در ✱ خدا آفرین چه خدا از بلای آن طوفان اول طوفان
بلاسی اوزره خدانک یوز بیکنی اولسون مراد اتابنتی ازاله ایدن جرم و بلاکه قرب خدایه
سبب اوله تحسینه لایق اولور دیمکدر ✱ بجرمی که رفت ما بخریم اغنا مکنیز بهشت
رخاصمی که برده‌ی ودرباکشز ✱ بیار باده که دوشم سروش عالم غیب شراب کتور که
دونکی باکر عالم غیبک فرشته‌سی ✱ نوید داد که عامست فیض رحمت او ✱ بشارت
ویردی که انک رحمتی فیضی عام در ✱ مرا آستانهٔ میخانه کر سری بینی میخانه‌نک آستانه
اوزره اگر بر باش کوره‌سن ✱ مزن بپای که معلوم نیست نیت او ✱ ایاغک ایله اوره
زیرا انک نیتی معلوم دکلدر مراد بودر که هر فاسق لباسنه اولنی مردود و حق ظن اتمه
احتمال در که اولیاء الله تحت قبابی لا یعرفهم غیری حسنیجه مقبول درکاه اوله
کسی را اگر خرد بکظلمت بد او نیست ✱ چه دانی که صاحب ولایت خود او نیست ✱ مکن
بچشم حقارت نگاه در من مست ✱ بن مسته حقارت چشمی ایله نظر ایله ✱ که نیست
معصیت و زهد بی مشیت او ✱ زیرا معصیت و زهد حق انک ارادتسز دکلدر
نمیکند دل من میل زهد و توبه ولی ✱ بنم کوکلم زهد و توبه‌یه میل ایلمز اما ✱ بنام خواجه
بکوشیم فر دولت او ✱ خواجه‌نک نامنه و انک دولتی فرنه سعی ایدلم مراد هیچ بر طریق
ایله سن و ما فراغت جایز دکلدر ایدوکن اشعار در ✱ ولا طمع مبر از لطف بی نهایت

دوست ✱ ای دل دوستک نهایتسز لطفندن امید کسمه ✱ که بی رشته
همه را لطف بی نهایت او ✱ زیرا انک نهایتسز لطفی جمیعی سنه ابرشور
دوستدن مراد باری تعالی در ✱ مدام خرقهٔ حافظ بباده در گرو نیست
حافظک خرقه‌سی دایم شرابه رهندر ✱ مگر ز خاک خرابات بود طینت او
وارایسه انک طینتی میخانه خاکندن اولدی خرقه‌دن مراد وجودی در باده‌دن
مراد عشق در طینت‌دن مراد خلقتی در ✱ وله ایضا ✱ تاب بنفشه میدهد
طرهٔ مشک سای تو ✱ سنک مشک رایحه لو طرک بنفشه‌یه حرارت و اضطراب ویرر
پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو ✱ سنک خنده دلکش غنچه‌نک
پرده‌سنی یرتار یعنی رسوای ایدر مراد سنک طرک بنفشه‌دن خندک غنچه‌دن
خوب و مرغوب در دیمکدر خطابه حذرایه در طره‌دن مراد اسرار الهیه در خنده‌دن
مراد تجلی در ✱ ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز ✱ ای نسیم
لطیف رایحه لو کوکلم کندو بلبلکی یقمه ✱ کز سر صدق میکند شب همه شب دعای
تو ✱ زیرا صدق اوجندن دوکلی کیجه سکا دعا ایدر خطاب حرشده اولمق روشندر
دولت عشق بین که چون از سر فخر و احتشام ✱ عشقک دولتنی کور که فخر
و احتشام اوجندن بجه ✱ گوشهٔ تاج سلطنت میشکند برای تو ✱ سنک ایچون
سلطنت تاجنک کوشه‌سنی جزر ✱ من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان ✱ بن
که فرشته‌لرک سوزندن ملول اولور ایدم ✱ قال و مقال عالمی میکشم از برای
تو ✱ سندن اوتری عالم خلقنک قال و مقالنی چکرم مراد عشق الهی طعن و
ملامتسز میسر اولمدیغنی بیان در خطابه حذرایه در ✱ خرقهٔ تو سرنوشت من
خاک در تو بهشت من ✱ سنک عشقک بنم سرنوشتم در سنک خاک درک
بنم بهشتم در ✱ مهر رخت سرشت من راحت من رضای تو ✱ سنک

درخور لائق

سبوزکی مجلس بزم سرخوشم در بزم راحتم سنک رضاک در خطاب خدایه در سرشت
خلقت وطبیعت معناسنه در • خرقه‌ء زهد وجام می کرچه نه درخور همند •
نه زهد خرقه سی وشراب جامی اکرچه بری بری ایله لایق دکلدر • این همه نقش
می زنم از جهت رضای تو • سکا و قادن ادوقری بودر وکلی نقشی اورورم مراد ص
صورت ملامتیه ده عشق استر ایدوکن بیان در خطاب خدایه در • دولت کدای عشق را
کنج بود در آستین • عشق کدای خرقه سنک یکننده کنج واردر • زود سلطنت
دسترس هرکه بود کدای تو • یعنی سلطنت ایرشور هرکیمسه سنک کدای اولور خطاب
خدایه در • شاه نشین چشم من تکیه که خیال تست • بنم چشمم شاه نشینی
سنک خیالنک تکیه کاهیدر • جای دعاست شاه من بی تو مباد جای تو • دعا جای
ای بنم شاهم سنک یرک بنسز اولمسون خطاب خدایه در • شور شراب عشق تو
آن نفسم رود زسر • سنک عشقک شرابنک کیفیتی اول نفس بنم باشمدن کیدر •
کیم بسر هوس شود خاک در سرای تو • که بو بر هوس سر سنک سرایک قپوسنک
خاکی اوله • خوش حقیقت عارضت خاصه که در بهار حسن • سنک عارضنک
بر خوش چمن در خصوصا که حسن بهاریندر • حافظ خوش کلام شد مرغ سخن
سرای تو • کلامی لطیف حافظک سنک سخن سرای بلبلک اولدی خطاب خدایه
وله ایضا • خط عذار یار که بکرفت ماه ازو • یارک عذارینک خطی که ماه اندن
مستفیض اولوردی • خوش حلقه‌ایست لیکن بدر نیست راه ازو • بر لطیف
حلقه در اما اندن خلاص یول یوقدر • ابروی دوست گوشه‌ء محراب دولت است
دوستک ابروی دولت محرابنک کوشه سیدر • آنجا بمال چهره و حاجت بخواه
ازو • یوزکی اوله یره سور و حاجتک اندن استه مراد غیب هویت حصول
ایله وصال جانان میسر اولور دیمکدر • ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاک •

دار

دار • ای جم مجلسک جرعه نوشی سینه کی پاک طوت • کاینه ایست جام جهان
بین که آه ازو • زیرا او جام جهان بین بر آینه در که آه اندن مراد پادشاهک صحبتی
ایله صافی وپاک اولسن قلبنی جام جهان بینه تشبیه ایدوکن اشعار در • کبودار
اهل صومعه ام کرد می پرست • اهل صومعه ایکن بنی می پرست ایلدی
این دود بین که نامه‌ء من شد سیاه ازو • بو توتنی کور که بنم دفتر اعمالم
اندن سیاه اولدی • شیطان غم هر آنچه تواند بکو بکن • غم شیطانی هرنه قادر
ایسه اشلسون دیو • من برده ام بباده فروشان پناه ازو • بن باده فروش
لره اندن پناه التمشم یعنی مرشدلره التجا ایتمشم • ساقی چراغ می بره آ
فتاب دار • ای ساقی می چراغنی آفتابک یولنه طوت • کو بر فروز مشعله‌ء صبحگاه
ازو • دی صباح وقتنک مشعله سنی اندن شعله لندرسون مراد عشق الهینی
مشعله‌ء آفتابدن روشن ایدوکن اشعار در • آبی بروز نامه‌ء اعمال ما فشان
بزم اعمالمز روزنامه سنه بر آب صاچ • بتوان مکر سترد حروف کناه ازو
مکر کناه حرفلرنی اندن محو ایلمک ممکن اوله خطاب خدایه در • آیا درین خیال که دارد
کدای شهر • عجبا بو خیالده که شهر کداسی طوتر • روزی بود که یاد کند پادشاه
ازو • هرکون اولوری که پادشاه اندن یاد ایده مراد کدای عشق خدادن
رحمت رجا ایدوکن بیان در • حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد • حافظ
که عشاق مجلسنک سازنی راست ایلدی • خالی مباد عرصه‌ء این بزمگاه ازو
بو بزمگاه عرصه سی اندن خالی اولمسون • وله ایضا • کلبن عیش می دمد
ساقی کلعذار کو • عیش کلبنی بتر کلعذار ساقی قنی • باد بهار می وزد باده‌ء
خوشکوار کو • بهار یلی اسر خوشکوار باده قنی • کلبن کل هزار نی بتر گل نو

ز گلرخی یاد همی کند ولی   هر کل نو بر کلرخدن یاده بوراتا گوش سخن شنو کجا
دیده اعتبار کو   سوزی اشیدجی قولاق قنی عبرت آلور کوز قنی مراد عالم ناشنون
باشه بند و عبرت ایدوکن بیان در   هر قدمی که بر رق ملک زاده   بهر اورقی
کر جهت ما آزاده   مجلس بزم عیش را غالیهٔ مراد نیست   عیش بزمی مجلسنکا
مراد غالیه سی یوقدر   ای نفس خوش صبا نکهت زلف یار کو   ای صبا نکی لطیف
نفسی یعنی ای لطیف نفسلو صبا یارک زلفی رایحه سی قنی یاردن مراد خدادر
حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا   کلک حسن فروشلکنه تحملم یوقدر ای صبا
دست زدم بخون دل بهر خدا نگار کو   بالله قصد ایتدم الله ایچون دلبر قنی نگاردن
مراد خدادر   شمع سحر زجبرکی لاف ز عارضش نوزد   شمع سحر خیره لکندن شنکی عار
خکدن لاف اوردی   خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو   خصمک زبانی دراز
اولدی خنجر آبدار قنی جبره بونک بلجع معناسنه روشن ده بعض نسخ ده بحبرکی واقع
اولور خطاب مرشده در   گفت مگر ز لعل من بوسه نداری آرزو   ایتدی مکر بنم
لبمدن بوسه آرزو طوتمازسن   مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو
بو هوسدن اولدرم اما قدرت و اختیار قنی مراد بودر که مرشد حافظه خطاب ایدر
ایدر که جوابه آرزو ایتمز طوتمزسن کور با صنعته اتهام تمزسن   حافظ اگرچه در سخن
خازن گنج حکمت است   حافظ اگرچه سوزده گنج حکمت خزینه داری در   از غم روزگار
دون طبع سخن گذار کو   دی روزگارک غمندن سوز ادا ایدجی طبع قنی   وله
ایضا   مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو   فلکک یاشل مزرعنی و یکی آیی اورا
غنی کوردم   یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو   کندو اکینم و بچم
وقتندن بنم خاطرمه کلدی مراد بودر که الدنیا مزرعة الآخرة حسبنجه بو عالم

کوشنی معناسنه

ایتدکم عملده اوله عاقلدن اولن جز آسنی یاد ایلدم   گفتم ای بخت بخسپیدی
و خورشید دمید   ایتدم ای بخت اویودک و آفتاب طلوع ایتدی یعنی عمل آز
ایتدک و عمر آخره ایرشدی   گفت با این همه از سابقه نومید مشو   ایتدی
بو وکلی ایله یعنی عمل ایتمش ایکن حقک لطفندن نومید اولمه زیرا زیاده
کریم در   گر روان پاک و مجرد چو مسیحا بفلک   اگر حضرت عیسی کبی فلکه
پاک و مجرد کیده سن   از چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو   سنک چراغکدن
خورشیده یوز بر پرتو ایرشور مراد بو که عشق الهی سببی ایله آفتابدن روشن
و بلندر اولورسن   تکیه بر اختر شب دزد مکن کین عیار   مایه اعتماد ایلمه زیرا بو عیار
تاج کاوس ببرد و کمر کیخسرو   کاوسک تاجنی و کیخسرو کمرنی التوردی یعنی
الدی مراد دنیایه اعتماد جایز دکل ایدوکن اشعار در زیرا نیچه پادشاه دن غالبلی در
اختر شب دزددن مراد ماه اولمق زیاده روشن در آفتاب اولمق احتمال بعیددر
کاوس و کیخسرو بر پادشاهک اسمی درکه نیچه زمان حکم و حکومت ایدرده اولوب
عاقبت بو فانی سرای دن رحلت ایتدیلر ایله دنیایه بحث ایتمک معقول دکلدر
پس لازم اولن خواب غفلتدن بیدار اولوب آخرت تدارکنی ایتمکدر کرک در
مثنوی   گر بر باد رفتی سحرگاه و شام   سریر سلیمان علیه السلام   آخر
ندیدی که بر باد رفت   خنک آنکه با دانش و داد رفت   آسمان گو مفروش
این عظمت کاندر عشق   آسمانه دی بو عظمتی صاتمسون زیرا عشق
خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو   ماه خرمنی بر جوه در پروین خوشه
سی ایکی جوه در مراد عشق الهی قتنده جمیع موجودات ناچیز ایدوکن بیان در
گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش   زر و لعل کوپه سی اگرچه
قولاغی اغر طوتر یعنی صاغر ایلر که نصیحت استماع ایتمز اولور   دور خوبی گذرا

گوش ایت نصیحت بشنو خوبلق دوری یکجی در نصیحت قبول ایله مراد مال و جماله
مغرور اولان غافللره نصیحت در چشمم تند دوزز خال توکه در غصه حسن سنکا
خاک کون چشم برد ور اولسون که حسن میداننده بیدق رانده که بر د از مه و خور
شیدکرو بر بیدق سوردی که ماه وخورشیدون سبقت الندی خطاب مرشده در
که عشق سببی ایله ماه و افتاب وش قدری رفیع در آتش زهد ریا خرمن دین
خواهد سوخت ریا ایله اولان زهد آتشی دین خرمنی یاقیسردر حافظ این خرقه
پشمینه بیندازو برو ای حافظ بو یوک خرقه‌یی آت و یوری یعنی ریایی ترک ایله که
سعادت بوله‌سن مراد ریا ایله اولان طاعت آتشنه سبب اولور دیمکدر وله ایضا
گفتا برون شدی بتماشای ماه نو ماه نو تماشاسنه طشره چیقدک دیدی
از ماه ابروان منت شرم باد رو بنم ایبرولرم مه‌ایدن سکا شرم اولسون یوری
طاق بوندن کمر و محراب معناسنه دوشش در بعض نسخه‌ده طاق یرینه ماه واقع اولمشدر
که ماه نو مراد در ابرویی اکر تشبیه اتمش در گفتا نک فاعلی مراد در خطاب سالکه مبتدی‌یه
در که جمال صانعی قویوب جمال مصنوعه میل ایدر عمریست تا دلم ز اسیران
زلف تست هر عمر در که کوکلم سنک زلفک اسیرلرندندر غافل ز حفظ جانب
یاران خود مشو کندو یارانک جانبنی حفظدن غافل اوله خطاب مرشده در یارانه
دن مراد مریدلر در مفروش عطر عقل بهندوی زلف یار یارک سیاه زلفنه
عقل عطرنی صاتمه کانجا هزار نافه مشکین بنیم بجو زیرا انده بیک نافه مشکین
بارم جو اربه‌یه در مراد عقل معاشی اسرار الهیه به نسبت لاشی ایدوکن بیان در
یاردن مراد خدادر بو بیتده عقل معاشی عطره تشبیه اتمش در تخم وفا
و مهر درین کهنه کشت زار وفا و مهر تخمی بو اسکی مزرعه‌ده که مراد
دنیادر آنکه شود عیان که رسد موسم درو اول وقت عیان اولور که

کمر دو بوندن سبقت معنا نسخه در

مهر بوندن محبت معنا نسخه در

صفا وقتی ایرشه مراد دنیاده اولان عشق وطاعتک ثمره‌سی آخرتده ظاهر
اولور دیمکدر ساقی بیار باده که رمزی بگویمت ای ساقی شراب کتورکه
سکا بر رمز دیم از سر اختر کهن و سیر ماه نو اسکی یلدزک سرندن و ماه
نوک سیرندن مراد بو یلدزک هر برسی بر حالتده ایچون خلق اوتنده غفلتده اشعار در
نته کیم قران عظیمده واقع اولمشدر یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس
والحج شکل هلال هر سر مه میدهد نشان بلال شکل هر آیی باشندن نشان
ویرر از افسر سیامک و ترک کلاه زو سیامکک تاجندن و زوک کلاهی
ترکندن سیامک کیومرث نام بر پادشاهک اوغلیدر که آنی دیو هلاک اتمشدر
زو زال فارسنک منجه‌سی ایله بر پادشاهک اسمیدر حافظ جناب پیر مغان
مامن وفاست ای حافظ مرشدک جنابی امین و فادر درس حدیث عشق
بر و خوان ز و بشنو عشق حدیثنک درسنی اندن تعلم ایله و اندن استماع ایله

حرف الهاء

ای که با سلسله زلف دراز آمده ای ای کسه که زلف دراز
زنجیری ایله کلمشسن فرصتت باد که دیوانه نواز آمده ای سکا فرصت اولسون
که دیوانه‌یی اصلاح ایدیجی کلمشسن خطاب مرشده در که محبت ماسوی سوداسی ایله
مجنون اولوب درگاه خدادن دور اولمشه ریاضت و عشق ایله علاج ایدوب
خلاص ایلر ساعتی ناز مفرمای و بگردان عادت برساعت ناز بیورمه
و عادتکی ترک ایله چون بپرسیدن ارباب نیاز آمده ای چونکه ارباب نیازی
صورمغه کلمشسن خطاب مرشده در که اندن مریدلر ایچون رفق و ملاطفت طلب
ایدر پیش بالای تو میرم چه بصلح و چه بجنگ سنک قدک اوکنده اولیم
نه صلح ایله و نه جنک ایله یعنی بو ایکی حالتده بیله که بهر حال بر از تنده ناز آمده‌ای
زیرا هر حالده نازه بر اینجه کلمشسن یعنی پر اشقسن مرشده خطاب در

آمدنه بو یرده خطاب ابجوند نسخه

مرشددر کر آمزنا مجرب ایدوب ایدر که هرکز سندن فراغت ایمزم آب وآتشی
بهم آمیختهء از لب لعل قرمزی لبکده آب وآتشی بری برینه خلط ایتمش سن
چشم بد دور که خوش شعبدهٔ باز آمدهء یرامز کوز اراق اولسون کر لطیفه حقه باز
کلمش سن مراد مرشدک کاهی جمال دن وکاهی جلال دن کلامن ایتدوکن بیان درحقه باز
لعنه دن مراد ارشاد ده زیاده کامل اولمسیدر آفرین بر دل نرم تو که از بهر
ثواب افرین سنک ملایم قلبکه که ثواب ده اوتری کشتهء غمزهٔ خود را بنماز آمدهٔ
کند وغمزه کی مقتولنک نمازنه کلمش سن مراد شدت ریاضت ایله نفسی هلاک اتدوکن دن
حکره رفق وملایمت ایله تربیت وارشاد ایتدوکن بیاندر خطاب مرشده در زهد من
با تو چه سنجد که بیغمای دلم بنم زهدم سکا نجه مقابل اولور که کوکلم یغماسنه مست
وآشفته بخلوتکه راز آمدهء راز خلوتکهنه مست وآشفته کلمش سن خطاب مرشده
گفت حافظ دگرت خرقه شراب آلوده است ایتدی ای حافظ کرو سنک خرقه ک شرابه
بولنمش در مگر از مذهب این طایفه باز آمدهء وارایسه بو طائفه نک مذهبندن
رجوع ایلمش سن مراد صوفیون مذهبندن فراغت ایدوب طالب عشق اولدوغن
بیاندر شود کر اهل مذهب را خبر از مشرب رندان بکردا فتوی بها
بیاموزند مشرب ها وله ایضا از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
دل دن دوست قتنه نامه یازدم مسیحا یارب کوندردم انی رأیت دهرا من هجرک
القیامه تحقیق بن سنک فراقکدن دهری قیامت کوردم خطاب نفسه در که انکی
عشق فرادن مفارقتی بلاء عظیمدر دارم من از فراقش در دیده صد علامت
بن انک فراقندن کوزده یوز علامت طوترم لیست دموع عینی هذا لنا
العلامه بزه علامت بو کوزلرمز یاشلری دکلدر هر چند که از مودم
از دیده بنوشم هر نه قدر که صنادم اندن باکر خالص اولدی من

جرب

اوه حافظا
نقلبه

بعض نسخه ده فراقت
واقع اولمشدر

224

من جرب المجرب حلت به الندامه غول که که تجربه اولنمش تجربه ایدن اکه
ندامت حلول ایلر یعنی ندامت ایله مشهور مراد نفسدر که هرکز انلک جانبنه مائل
اولمامز حلت باب اولدن در که انک مصدری حلول در پرسیدم از طبیبی
از حال دوست گفتا طبیبدن دوستک حالندن صوردم ایتدی
فی قربها عذاب فی بعدها السلامه انک قربنده عذاب وار در
انک بعدنده سلامت وار در دوست دن مراد نفس اولمق زیاده روشن در
که انکه کرمتابعت اتمک عذابدر که مخالفت اتمک سلامت در قربها ده وفی
بعدها ده اولان تانیث ضمیری نفسه راجع در که نفس مؤنث غیر حقیقی در باد
صبا ز ما بنهم ما که نقاب بر دارند باد صبا ناکاه بنم ماهمدن نقابی رفع
ایلدی کالشمس فی الضحی تطلع من الغمامه آفتاب کبی کرفنه قوشلق وقتی
دن طلوع ایدر ماه دن مراد نفس در که فضل الهی هوا وهوس نقابنی رفع
ایدجک آفتاب کبی رخشان اولور گفتم ملامت آرد گر گرد کوت کردم
ایترم ملامت کتورر اگر سنک کویک اطرافنده طولاشم والله ما رأینا حبا بلا
ملامه نفس ایتدی والله بز ملامتسز محبت کورمدک خطاب نفسه در انکه
کر اکه متابعت اتمک سبب ملامت در بو بیتلردن مراد نفس ایدوکی استناد
دن معلوم در اگرچه بر عنبری نا ویلا دخی ممکن در حافظ چو طالب آمد جامی بجان
شیرین حافظ چونکه طالب کلدی یعنی چونکه طالب در جان شیرینک حقیچون
بر جام ویر حتی یذوق منه کاسا من الکرامه حتی اول جام دن کرامت
دن بر کاس طاده خطاب مرشده در که اندن فیض طلب ایدر سودی افندی
مصراع اولک معناسنی بویله شرح اتمش در لیکن چو لفظی جواب شرط الور

لا اله الا الله فقد دخل الجنة — اگر افسون اجل بکلمزایسه دیمشم جان
ویرمزکن بنکه ذکری اوله بر سخنم — تا کی خم و کناری چون زلف خود دلم را — قجنه دک
کنندور لفکه کبی بنم کوکلم آشفته قورسن — سرگشته و پریشان ای نور چشم دو دیده
ای ماه ایکی کوزک نوری خطاب خدایه در — در پای خار هجران افتاده در گل گشن کوکلم
اضطراب ایاغنده هجران خاری — وز گلشن وصالت یک گل نچیده — وسنک وصالک
گلشنندن هرگز بر گل دیرممش مراد ذلک بر حال لطفندن شکایتدر خطاب خدایه در
مارا بضاعت اینست کز در مذاقت افتد — بزم متاع عمر بودر اگر سنک مذاقکه دوشرسه
یعنی ذوق ایدرسک — درهای شعر حافظ بنویس در جریده — حافظک شعری درلرنی دفتره
یاز خطاب عامدر — در مذاقت افتد ده ذوقه دایر ایهام واردر — گر دست من نگیری
با خواجه باز گویم — اگر بنم الیمی طوتمه سن انفری یه گروه دیرم — کز عاشقان مسکین دل
برده بدرنیم — که دین ایله مسکین عاشقلردن الیمی سن مراد محبوب مجازیدن
دزیره شکایت اظهاریدر — **وله ایضا** — خنک نسیم معنبر شمامهٔ دلخواه — تحلو
کوکل آچیجی عنبر رایحه لو نسیم — که در هوای تو برخاست بامداد پگاه — که سنک هواکده
صباح ایرکن اسدی خطاب خدایه در مراد جناب قدسدن ارشاد نفحهٔ رحمانیه یی
صوردر که عاشقک شوقنه وسیله در — دلیل راه شو ای طایر خجسته لقا — یول قولا
غوزی اول ای مبارک صورتلو طایر — که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه
که اول درگاهک خاکی شوقندن چشمم آب اولدی مراد جناب قدس شوقندن اولان
کثرت بکاسی استغراق ورطه‌یدن مراد مرشد که اکا خطاب ایدر — بیاد شخص نزارم
که غرق خون دلست — بنم لاغر جسمم یادنه که خون دلده غرقدر — هلال را ز
کنار افق کنند نگاه — افق کنارندن هلاله نظر ایدلر مراد عشق الهی ایله بو حاله
گرفتار اولدغنی بیاندر — زشوق روی تو روزی که از جهان بروم — سنک

سوزک

سنک سوزک شوقندن شول کونکه جهاندن کیدهم — ز تربتم بدمد سرخ گل بجای
گیاه — بنم قبرمدن اوت یرینه قرمزی گل بتر مراد تجلی ذاتدن حاصل اولان
اثر عشق الهی اولدغنی بیاندر خطاب خدایه در — منم که بی تو نفس میزنم
زهی خجلت — بنم کرستنسز نفس اورم زهی خجلت — مگر تو عفو کنی ورنه چیست
عذر گناه — مگر سن عفو ایده سن یوخسه گناهک عذری نه در خطاب خدایه در
ز دوستان تو آموخت در طریقت مهر — سنک دوستلرکدن اوکرندی محبت
طریقنده — سپیده دم که هوا چاک زد شعار سیاه — طاک یری اغردغی وقتکه
هوا سیاه شعارنی چاک ایتدی شعار ایچدن اولان ثوب ودثار اوستندن اولان
ثوب در — مبر بخاطر نازک ملالت از من راه — نازک خاطرکه بندن ملالت یول
ویرمه — که حافظ تو خود این لحظه گفت بسم الله — که سنک حافظک خود بو لحظه بسم
ایدی یعنی جمیع امرکه بطیع خطاب مرشده در — **وله ایضا** — در سرای مغان
رفته بود و آب زده — خانقاهک قپوسی سپورلمش وصولنمش ایدی — نشسته
پیر و صلای بشیخ و شاب زده — پیر اوتورمش و پیر جوانه صلا اورمش
مراد مرشدک شیخ وشاب حقنده اولان فیض وارشادین بیاندر — سبوکشان
همه در بندگیش بسته کمر — سبوکشلر دوکلی انک قوللغنه کمر باغلمش — ولی
ز ترک کله چتر بر سحاب زده — ولی کلاه ترکندن سحاب اوزره چتر اورمش
مراد مرشدک علو قدرنی بیاندر پیر وولیدن مراد مرشددر سبوکشاندن
مراد عاشقلردر — فروغ جام وقدح نور ماه پوشیده — جام وقدحک فروغی
ماهک نورنی اورتمش یعنی اکا غالب اولمش — عذار مغبچگان راه آفتاب
زده — مغبچه لرک عذاری آفتابک یولن اورمش یعنی اندن زیاده اولمش
مغبچه لردن مراد مریدلردر که مقام تجریده وصول بولمشلردر — ز نار و عز

وعزیمت شاهد آن شیرین کار شیرینکار شاهدلرك نازدغوغاسندن
شکر شکسته وگل ریخته رباب زده شکر صنمش وگلی دوکلمش رباب اورمش
مراد عاشقك عشق وتوحید مجلسی بزم ظاهری محوا ایتمش ایدی دیمکدر عروس
بخت در آن حجله با هزاران ناز بخت گلینی اول حجله ده بیك ناز ایله شکفته
گشته وچهر برگ گل گلاب زده شکفته اولمش وعذارینه گلاب اورمش حجله کردك
خانه برك گلدن مراد عذاردر گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت رحمت
فرشته سی عشرت ساغرینی طوتمش زجرعه بر رخ حور وپری گلاب زده
جرعه دن حور وپری یوزینه گلاب اورمش مراد عاشق جمعندن اولان تجلیات
رحمانیه دن حور وپری یه ایرشن اثری بیاندر سلام کردم وبا من بروی خندان
گفتا مرید سلام ویردم وبا که گلر یوز ایله ایتدی که ای خمارکش مفلس شراب زده
که ای شراب اورمش مفلس خمارکش یعنی ای شراب عشق ایله مست اولوب
عالم تبعه ایرمش کمسه که این کند که تو کردی بضعف همت ورای بونی کم
ایلر که سن ایلدك همت ورای ضعفی ایله زکنج خانه شدن خیمه در خراب زده
کنج خانه دن گیتمش خرابده چادر قورمش مراد عشق الهی ایله وجودنی افنا ایلمش
دیمکدر سلام کردم دن صکره واقع اولن بیتلر مرشد آغزندن در حافظه خطاب
طریقی ایله وصال دولت بیدار ترسمت ندهند قورقرم سکا دولت بیدار و
وصالن ویرمیه لر که خفته ئی تو در آغوش بخت خواب زده زیرا سن
خوابناك بختك قوجاغنده اویومشسن مراد بخت دنیایه مغرور اولنه وصال
الهی میسر اولمز دیمکدر فلك جنیبه کش شاه نصرة الدین است فلکدنیك
ناصری اولن شاهك جنیبه کشی در جنیبه یدك بیا ببین ملکش دست بر رکاب
زده گل گور ملك الینی رکابنه ال اورمش یعنی رکابنی طوتمش مراد پادشاه

عادلك

عادلك علو قدرن بیان در خرد که ملهم غیبست بهر کسب شرف عقل که
غیب اعلام ایدیجیدر شرف کسبندن اوتری زبام عرش صدش بوسه
بر جناب زده عرشك طامندن انك جنابنه یوز کره بوسه اورمش مراد پادشاهك
مدحنده عقلدن مراد عقل کل اولمق محتملدر بیا بمیکده حافظ که بر تو عرضه
کنم گل میخانه یه ای حافظ که سکا عرضه ایدیم هزار صف ز دعاهای مستجاب زده
مقبول اولمش دعالردن بیك صف مراد ارباب طریقت مستجاب الدعوه ایدوکن
اشعاردر **وله ایضا** دوش رفتم بدر میکده خواب آلوده دونکیجه متی نه
بیوسنه خواب آلوده کیتدم خرقه تر دامن وسجاده شراب آلوده خرقه تردامن
وسجاده شرابه بولنمش مراد محبت دنیا ایله آلوده ایکن عشق الهی حصولنه حافظك
گیتدم دیمکدر خرقه یه نکه دامنی بو وجه دخی جائزدر آمد افسوس کنان مغبچه
باده فروش باده فروش مغبچه تمسخر ایدرك گلدی گفت بیدار شو ای
ره رو خواب آلوده ایتدی بیدار اول ای خوابه بولنمش سالك مراد حافظك تقاعدت
برصوفی کندوسنه تمسخر طریقی ایله بیدار اولمسن بیان در شست وشوئی کن و
آنگه بخرابات خرام گندوکی پاك ایله واندن صکره خراباته صال تا نگردد
ز تو این دیر خراب آلوده تا بو خراب دیر سندن آلوده وناپاك اولمیه دیردن
مراد دنیادر بطهارت گذران منزل پیری و مکن پیرلك منزلنی پاك
لك ایله گچور خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده و پیرلك خلعتنی جوان
لق خلعتی گبی آلوده ایله مراد پیرلك وقتی عشق وطاعته سعی ایله دیمکدر
و مکن کلمه سنك قصاسی مصراع ثانیه ممتد اولدی صولت معنی ایچون تشریف
بونده خلعت معناسنه در در هوای لب شیرین پسران چند کنی شیرین
پسرلرك لبی آرزوسنده جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده جان

جمهرن شراب ایله بچه بر آلوده ایدرسن مراد بچه دکل نفسکه تابع اولوب غائب
ایله شراب نوش ایدرسن و بیکدر چند کنی بکی معناسی مصراع ثانیه قید اولندی
سهولت ایچون آشنایان ره عشق درین بحر عمیق راه عشقک آشنالری بو عمیق
بحرده که مراد دنیادر غرقه گشتند نه آب آلوده غرق اولدیلر و آب ایله آلوده اولمدیلر
مراد بحر توحیده غرق اولدیلر دنیایه میل ایتمدیلر و بیکدر آشنا لفظی بحره نسبت تام
بر نعادر پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی پاک و صاف اول طبیعت
قیوسندن خارج اول که صفای نرهد آب تراب آلوده زیرا خاک ایله آلوده
اولن آب بر صفا ویرمز مراد مادامکه عادت بشریت ثابت در عشق الهی نک
حصولی میسر اولماز دیمکدر گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست ایتدم
ای جهانک جانی گل دفتر نه بر عیب دکلدر گر شود فصل بهار از می ناب آلوده
اکر فصل بهارده صافی شراب دن آلوده اوله معنای ظاهری اوزره مراد جوان
لقنک عالمنده شراب ایچمک عیب دکلدر و بیکدر معنای تصوفی اوزره مراد
جوانلق زمانینده عشقه سعی ایتمک عیب دکلدر دیمکدر گفت حافظ لغز و نکته
بیاران مفروش ایتدی ای حافظ یارانه لغز و نکته صاتمه آه ازین لطف
بانواع عتاب آلوده آه بو انواع عتاب ایله آلوده اولمش لطف دن لطف
انواعه مضاف اولمق روشن در مراد سالکک منتهی قتنده اسرار و معانی
دن سویلمک معقول دکل ایدوکن بیان در **وله ایضا** دامن کشان همی
شد در شرب زرکشیده زر کشیده و غلبی شربت صالنرق کیدر ایدی
صد ماه رو ز رشکش جیب قصب دریده یوز آی یوزلی انک رشکندن
قصبک یقه سنی پرغش ایدیلر شرب زرکشیده شب معناسنه در مقصب
بو نوع اینجه کتان بزی معناسنه در جامه ایدر مراد محبوب مجازی اوله

روشن در از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی شراب آتشنک حرارتندن
انک عارضی اوزره عرق چون قطرهای شبنم بر برک گل چکیده برک گل اوزره
طامیش شبنم قطرهلری کبی لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابک شیرین فصیح
بر لفظی وار موزون بلند بر قدی وار روی لطیف و دلکش چشمی خوش کشیده و
دلکش لطیف بر یوزی وار کشیده اولمش خوش بر چشمی وار یعنی بو اوصاف ایله موصوف
بر دلبر در چشم کشیده اول چشم درکه طار اولوب کاف مطبق کبی اوله کر قصد ایله کوزنی
آچمز ناز ایدوب کوزنی سوزوب نظر ایدر اول کاف بویله یازیلور که ایتش العشاق
نام کتابت مسطور در یاقوتت جانفزایش از آب لطف زاده انک
جانفزا لبی آب لطف دن طوغمش شمشاد خوش خرامش در ناز پرورید
انک خوش خرام قامتی نازده بسلنمش آن لعل دلکشش بین وان خنده
دل آشوبش انک اول دلکش لبنی و اول کوکله اضطراب براغجی خنده سنی کور
وان رفتن خوشش بین وان گام آرمیده وانک لطیف رفتارن و اول آ
آرمیده گامنی کور گام آرمیده کیدرکن ناز و شیوه سندن گاه گاه توقف اتدکی
آن آهوی سیه چشم از دام ما برون شد اول سیاه چشم آهو بزم طوزاغمزدن
خلاص بولدی یاران چه چاره سازم با این دل رمیده ای یارلر بو اورکمش
دل نه چاره ایدرکی ایدم زنهار تا توانی اهل نظر میازار مادامکه قادرسن
زنهار غافل اولمه اهل نظری رنجیده اتمه دنیا وفا ندارد ای یار برگزیده ای
گزیده یار دنیا وفا طوتماز تا کی کشم عتابت زان چشم دلفریبت سنک
اول دلفریب چشمکدن نجه دکن سنک عتابک چکیم روزی کرشمه کن ای نور
دیده بر کون بر کرشمه ایله ای بو ایکی کوزم نوری خطاب اول محبوبه در
گر خاطر شریفت رنجیده شد ز حافظ اگر سنک شریف خاطرک حافظدن

رجینغ اولدی ایسه • باز آکه توبه کردیم از گفته و بشنیدم • کردکل که سویلدگم
سوزلردن توبه ایلدک مراد اول محبوب ایله صلح طلب ایتدوکن بیان در • بشنو شکر
باز گویم در بنده کی خواجه • افندم سنک قول لغنده کر و چوق شکر ویره خواجه دن مراد
بونده وزیر در کر او فتند بدست آن جنگ سببی اکر اول وسیعه ممکن اسم اله دوشه
ولد ایضا سحر کاهان که مخمور شبانه • سحر وقتلرنده که کیجه دن قالمش خماری
دفع ایچون کرفتم باده با چنک و چغانه • چنک و چغانه ایله باده نوش ایتدم مراد
عالم فیضدن حاصل اولان الم دفع ایچون بر مرشد یاننده فیضنک حصولنه مشغول
اولدم دیمکدر • نهادم عقل را ره توشه از می عقله می دن یول آزغی متودم •
ز ملک هستیش کردم روانه • و اولمقی ملکندن ری دوانه ایلدم مراد عقل معاشک عشق
الهی سلوکنه سوق ایتدم دیمکدر • نگارین می فروشم عشوه داد • می فروش نکار بانکه بر عشوه
ویردی که ایمن گشتم از مکر زمانه • کو زمانه نک مکرندن ایمن اولدم مراد مرشدک
فیضی ایله دنیانی ترک ایتدوکن بیان در • ز ساقی کمان ابرو شنیدم • کمان ابرو ساقی
کمان ابرودن اشتدم کم باکه بو یله دیدی • که ای تیر ملامت را نشانه • که ای ملامت
تیرینه نشانه اولمش یعنی عوام دن طعن و ملامت کورمش • نبندی زان میان طرفی
کمروار • اول میان دن قوشاغکبی بر فائده حاصل ایتمزسن • اکر کنده وکی اورتاده
کوره سن مراد سن که وجود کدن کچمیه سن وصال جانان دن بر نسنه حاصل ایتمکه
قادر اولمازسن دیمکدر • برو این دام بر مرغی دگر نه • یوری بو طوزاغی بر غیری مرغه
قو که عنقا را بلند ست آشیانه • زیرا عنقانک آشیانه سی بلند در مراد عشق واقعه
ایله ذات باری نک کنهی معلوم اولماز دیمکدر • شراب و شاهد و ساقی بهم اوست
شراب و شاهد و ساقی دو کلی او در • خیال آب و گل در ره بهانه • اب و گل خیالی
اورتاده بهانه در مرا د لیس فی الدار غیره دیار حسبنجه حق دن غیری نک وجودی

عدم

چغانه نوعی ساز برشنه در که
انک دف بولد لری
بکیا بولدادر

عدم مشابه سندن ایدوکن بیان در • بنده کشتی می تا خوش بر آییم • شراب
کشتی سنی ویر تا خوش خلاص بولالم • ازین دریای ناپیدا کرانه • بو کناری ناپیدا
دن مراد عشق الهی ایله دنیادن خلاص بولوب جناب قدسه وصول بولالم دیمکدر
بر آییم دربر آییم دیکلدر کشتی می دن مراد مرشد ابدر که بوندن عشق الهی مراد در
کشتی می دن مراد قدح اولمق جائز در که حقیقتده یعنی بر در • که بنیاد ظرف و جهل
از پادشاهی • اول پادشاه دن کیم وصال امید لنمد • که باخود عشق بازد
جاودانه • که دائم کندو ایله عشق اوینایه مصراع ثانی پادشاه ملک صفتی در مراد
وصال خدایه کمسنک لیاقتی اولمدغن بیان در • وجود ما معمایست حافظ • بزم
وجودمز بر معما در ای حافظ • که تحقیقش فسونست و فسانه • که انک حقیقتی
آور دخی اورده در مراد وجود باری دن غیرینک وجودی فسون و فسانه ایدوکن
بیان در ولد ایضا چراغ روی ترا شمع کو روز پروانه • سنک یوزک چراغنه
افتاب پروانه در • مرا ز حال تو با حال خویش پروانه • سنک حالکدن باکه
کندو حالمه پروانه یوقدر خطاب خدایه در که انک ذات انورنه افتاب پروانه
در حالدن مراد بونده ذات در مصراع ثانی ده اولان پروانه مرکب در که او لکی
پروانه ایله تجنیس مرکب در • ای نگار چون منی بهر دیرانه ای دیوانه
پیش شمع عارضت ماه فلک پروانه • خرد که قید مجانین عشق می فرمود
عقل معاش که عشق مجنونلرنه بند بیورردی • ببوی حلقه زلف تو گشت
دیوانه • سنک زلفک حلقه سی امیدی ایله دیوانه اولدی مراد شول عاقل که
عشق دیوانه لرنه بند بیورردی اسرار الهیه به وصول بولمقدن اوتری عقل معاش
اثره سندن چقدی دیمکدر بوی بوندن امید معناسنه در رایحه معناسنه
دکلدر که حلقه بو که قرینه در • بمژده جان بصبا داد شمع در نفسی • شمع

ایه ...
ایکنجی ...

بر بیتدن جمع محبوبینه

بر نفس ده مژده ایله صبایه جان ویردی ز شمع روی تو آتش چون رسد بر پروانه
سنک یوزک شمعندن چونکه اگر پروانه اهم شرر دی پروانه بو نوع تذکره وخبر معناسنه
در خطاب خدایه در بیوی زلف تو گر جان بباد رفت چه شد سنک زلفک بوی ایله اگر
جان بیله گیتدی ایسه نه اولدی هزار جان گرامی فدای جانانه بیک مکرم جان جانانه
فدا اولسون بوی بو نوع امید ور اکه معناسنه ممکن در جانانه دن مراد خدا در تا
آتش رخ زیبای او بجای سپند اول زیبا یوزک آتشی اوزره یوزرلک یرینه بتغیر
خال سیاهش که دیده به داند انکه سیاه خالندن بکا دانه کبی گوروری مراد صنع حق
مستغنی ابور من ضعیف ز غیرت فتادم از پا دوش بن ضعیف غیرت دن دون گیجه
ایاقدن دوشدم نگار خویش چو دیدم بدست بیگانه کندو نگاری چونکه یادک
الندن گوردم نگاردن مراد حضرت باری او لمع روشن در که غیره اولن تجلی دن رشک
ایت که اگر غبطه در لر چه نقشها که برانگیختم و سود نداشت نه نقش لرگه پیدا
ایلدک و فایده طوتمدی فسون کار او گنشته انست افسانه بزم افسونگری انک
قتنده اف نه اولمش در مراد تصنع وظرافت ایله وصال الهی صبر ایلمازه دیکدر قرا
بدور لب دوست هست پیمانه که عشق سوزندن خبرسنی سویلیم حدیث مدرسه
و خانقاه مگوی که باز مدرسه وخانقاه سوزن سویلمه زیرا گره فتاده در سر
کافتاط هوای میخانه کافنتک باشنه میخانه محبتی دوشدی میخانه دن مراد مرشدک
آستانه سیدر بیت شمیم گوشه میخانه لی دیر هم فلکه گلشن باغ جان دن
باکه یکدر وطنم ولـه ایضا عیشم مدامست از لعل دلخواه آن مقبول
لب دن عیشم مدامدر کارم بکامست الحمد لله ایشم مراد اوزره در الحمد لله ای
تخت سرکش بنگانش بسرکشی ای سرکش تخت انی حکم سنه که چک که جام زر
کش که لعل دلخواه گاهی التون قدح ایله شراب چک گاهی دلخواه لب دن متمتع

اول

متمتع اول ظاهرا اگرچه خطاب بنجه در اما حقیقتده کندو نفسنه در یارا
بعشق آف نه گردند بری هست لک ایله مشهور ایلدیلر پیران جاهل
شیخان گمراه جاهل پیرلر گمراه شیخلر مراد عشق الهی یه سعی ایتدکلری ایچون نهی
وتعییب ایدرلر دیکدر از قول زاهد کردیم توبه زاهدک سوزندن توبه ایلدک
وز فعل عابد استغفر الله وعابدک فعلندن اعراض ایتدوکی بیان در جانا
چه گویم شرح فراقت ای جان سنک فراقک شرحنی نه دییم چشمی و صد نم جانی
و صد آه بر چشم و یوز نم بر جان و یوز آه مراد فراق سببی ایله چشمی پر آب و جانی
پر آه و تاب اولدیغنی بیان در کافر مبیناد این غم که دیدست کافر گورمسون
بو غمی که گورمشدر از قامتت سرو از عارضت ماه سنک قامتکدن سرو
سنک عارضکدن ماه مراد مصنوعک صانع قتنده قدری اولدیغنی اشعار در خطاب
خدایه در از صبر عاشق خوشتر نباشد عاشقک صبرندن خوشراک اولماز
بو وجه دخی جایزدر ای عاشق صبردن خوشراک اولمازکیکی بو وجه اوزره صبر
لفظی مضاف اولماز صبر از خدا خواه صبر از خدا خواه صبری خدادن استه
صبری خدادن استه دلق ملمع زنار راهست ملمع دلق یول زناریدر
زیرا ریادن عاریدر دیکلر صوفی بنه از این رنگ و این راه ای صوفی بو
عادتی و بو طریقی ترک ایله دلق ملمع گونا گون پاره لر ایله اولان خرقه در که سلوک
عشقه مانع قوی در وقتی بروییش خوش بود وقتم بر وقت انک یوزی
ایله وقتم خوش ایدی از وصل جانان صد لوحش الله جانانک وصالندن
یوز لوحش الله یعنی وصال جانانه یوز تحسین لوحش الله تحسین معناسنه استعمال
اولنور رخ بر نتابم از زر آه خدمت خدمت یولندن یوز چورمزم سر
نتابم از خاک درگاه درگاهک خاکندن باش قالدرمزم مطلب طاعت

حقدن فراغت ایتزم • شوق رخت برد از یاد حافظ • سنک ذنکک شوقی حافظک
یادندن الدی • ورد شبانه درس سحرگاه • کیجه یه منسوب اولن وردنی سحر
وقتنک درسنی مراد تجلی ذاتیه سی ایله مرتبهٔ استغراقه وصول بولدیغنی بیاندر و
له ایضا گر شیخ با ذوق درکوی آن ماه • اکر اول مایک محله سنده شیخ باغیه
گردن نهادیم الحکم لله • بیونی قودق الحکم لله مراد حقدن کلن قضایه رضا اظهاریدر
در ماه دن مراد خدادر • آیین تقوی ما نیز دانیم • تقوی آیینی نرخی بلورز •
لیکن چه چاره با بخت گمراه • بخته نه چاره یعنی چاره یوقدر • با شیخ و واعظ کمتر
شناسیم • بز شیخ و واعظی کمتر اکلرز یعنی اکلمزز • یا جام باده یا قصه کوتاه
یا شراب جامنی ویر یا قصه یی قصه ایله • من رند و عاشق و آنگاه توبه • بن عاشق
رند واندن صکره توبه • استغفر الله استغفر الله • حاشا که بن بونی ایدم
عکسی ز رویت بر ما نیفتاد • سنک یوزکدن بزه بر عکس دوشمدی • آیینه رویا
آه از دلت آه • ای آیینه یوزلو آه سنک قلبکدن آه • ردحک نفسه خطابدر که
سلوک عشقده اصلا نه متابعت ایتدک دیو و خدایه خطاب اولمق احتمال درکه خلانک
صفت استغناسی بیان اوله ومرشده دخی اولمق جائزدر • الصبر مر و العمر فانی
صبر آجی در و عمر فانیدر • یا لیت شعری حتام القاه • نولیدی بنم شعورم
اولیدی نه وقت بن اکه باقی اولورم حتی ما القاه • دن مخفف در مراد جانان ازل
دن وعدهٔ وصال طلب ایتدوکنی بیاندر • حافظ چه نالی گر وصل خواهی
ای حافظ نه ناله ایدرسن اکر وصال استر ایسک • خون بایدت خورد در گاه گاه
و بیگاه • سکا دائم قان یمک کرک مراد وصال جانانی مشقتسز حاصل اولمز
دیمکدر • وله ایضا عیدست و موسم گل ساقی بیار باده • بیرام و کل
زمانیدر ای ساقی شراب کتور • هنگام گل که دیدت بی می قدح نهاده • کل

موسم زمان
معناسنه در

وقتی

٢٤١

وقتی کم کورمش در شراب ده سز یعنی بوش قدح قومش • زین زهد و پارسایی
بگرفت خاطرم • بو زهد و پارسالقدن بنم خاطرم منقبض اولدی • ساقی بده
شرابی تا دل شود گشاده • ای ساقی بر شراب ویر تا دل کشاده اوله مراد
دنیادن اعراض ایدوب عشق الهی طلب ایتدوکنی اشعاردر • صوفی که دی نصیحت
می کرد عاشقان را • صوفی که دون عاشقلره نصیحت ایدر ایدی • امروز
دیدمش مست تقوی بباد داده • بوکون انی تقویسنی یله ویرمش مست کوردم
مراد عشاقه طعن ایدنی عشقه مبتلا اولمش کوردم دیمکدر • این یک دو روزه دیگر
گل را غنیمت دان • بو بر ایکی کونلک کلی غنیمت بیل • گر عاشقی طرب جوی با سا
قیان ساده • اکر عاشق ایسک ساده ساقیلر ایله طرب ایسته • گل رفت
ای حریفان غافل چرا نشینید • کل کتدی ای حریفلر نیچون غافل اوتورورسز
بی بانگ رود و چنگ و بی یار و جام باده • چنک قیلی اوازنسز و یارسز و شراب
قدحسز مراد ای عاشقلر نیچون مرشدسز و عشقسز و ذکرسز غافل اوتورور
سز دیمکدر • در مجلس صبوحی دانی چه خوش نماید • بیلورمسن صبوحی مجلسنده
نه خوش کورنور • عکس عذار ساقی در جام می فتاده • ساقینک عذاری
عکسی شراب قدحنه دوشمش مراد مرشددن عشق الهی حاصل ایتمک زیاده
لطیف ایدوکن بیاندر • مطرب چو پرده سازد شاید اگر بخواند • مطرب
چونکه پرده دوزه لایقدر اکر اوقویه • از طرز شعر حافظ در بزم شاهزاده
حافظک شعری طرزندن شاهزاده نک بزمنده پرده بوندن مقام ساز نغمه سنه در
مطرب اکر قرینه در • ایضا نصیب من چو خرابات کرده است اله
چون خدا بنم نصیبمی میخانه ایتمش در • درین میانه بگو زاهدا مرا چه گناه
دی ای زاهد بو اورتاده بنم گناهم نه در مراد ستر ازله اطلاعی اولمین طاعنه

طعن در ـ نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس ـ که حکمت چنین میرود بر سرم

کسی که جام مستیش در ازل نصیب افتاده ـ هر که که ازل ده جام می نصیب دوشمی ایام

چرا بحشر کنند این گناه از او در خواه ـ قیامتده بو گناهی نچون ایتدن سوال

ایدرلر مراد قل کلی من عند الله حسبنجه جمیع نسنه خدادن ایدوکن اشعار در

بو سوز معنیٔ ظاهریٔ اوزره در معنیٔ باطنی اوزره جام میدن مراد عشق الهی در که

قیامتده اندن سوال یوقدر ـ نکو بصوفی که تا کوس خرقه پوش دوزد ـ اکی یوز

خرقه پوش مرائی صوفی یه دی ـ که گر ز ده دست درازی و آستین کوتاه ـ که

دست درازلق ایلمش و یکنی قصه اتمش معمول قول بو بیت در ـ تو خرقه را

ز برای ریا همی پوشی ـ سن خرقه یی ریا ایچون کیرسن که تا بزرق برّی بندگان حق

از راه ـ که تا ریا ایله حق تعالی نک بندلرنی یولدن چیقره سن مراد

مرائی صوفی ضال و مضل ایدوکن بیان در ـ غلام همت رندان بی سر و پایم

بی سر و پالرک همتی قولیم که ایتر دو کون نیرزد به پیش شان یک کاه

که هر اکی عالم ایلرک قتنده بر صمانه دکز زیرا مقصودلری همان لجناب قدسدر

مرادم ز خرابات چونکه شد حاصل ـ بنم مرادم چونکه میخانه دن حاصل اولدی

دلم ز مدرسه و خانقاه گشت سیاه ـ دلم مدرسه و خانقاه دن سیاه

اولدی یعنی قوت حاصل اولدی ـ بر و گدای در بیر کرد اشو حافظ ـ یوری بر

کدانک قپوسی کدایی اوله ای حافظ ـ که این مراد نیابی مگر بشیئة الله ـ زیرا

بو مرادی بولمازسن مگر مشیئة الله ایله مراد حصول مراد خدادن میسر اولور

دیکر ـ کدایان که سلطان وش همی شهند ـ سرا سر گدایان این در گهند

ولد ایضا ناگهان پرده بر انداخته یعنی چه ـ ناگهان پرده یی رفع ایلمش

سن یعنی نیلدک ـ مست از خانه برون تاخته یعنی چه ـ خانه دن طشره

مست

مست چاپش سن یعنی نیلدک مراد عقلک نفسه خطابی در که کندی کی بویله رسوای

اتمکدن مرادک نه ایدی ـ زلف در دست صبا گوش بفرمان رقیب ـ زلفک

صبا الینه قولاغک رقیبک فرماننه ـ اینچنین با همه در ساخته یعنی چه

بویله متابعت و چیچسی بی ایله بویله اختلاط ایلمشسن یعنی نیلدک مراد عقلک

نفسه خطابی در هوا و شیطانه تابع اولدیغندن اوتری رقیبدن مراد شیطان در

شاه خوبانی و منظور گدایان شده ـ خوبلرک شاهی سن و کدالرک منظوری اولمشسن

قدر این مرتبه نشناخته یعنی چه ـ بو مرتبه نک قدرینی بیلمدکس سن یعنی نیلدک

مراد بودر که عقل دروح و قوای عقلیه در روحانیه که خوبلر درای نفس سن بونلرک

پادشاهی سن لیکن قوای نفسانیه و اهل فسق و هوانک منظوری اولمشسن اول

مرتبه نک قدرینی بیلمدک خطاب ایدر ـ نه بسر زلف خود اول تو بدستم دادی

کندو زلفکی اولدن اول سن بنم الیمه ویرمدکمی ـ بازم از پای در انداخته یعنی

چه ـ کروبنی ایاقدن اتمش سن یعنی نیلدک ایدوکی اتدک مراد بودر که عقل نفسه

خطاب ایدر ابتدا تعلق قندنسن عنان اختیاری بنم الیمه ویروب

اطاعت و متابعت ایلدرک عاقبت هوایه تابع اولوب انی یوزدکی ایوا ایتدک

زیرا اصلدن دور اولدک ـ سخنت رمز دهان گفت و کمر سر میان ـ سوزسنک

دهانک رمزی و قوشاق سنک میانک سری دیدی ـ وز میان تیغ بما آخته یعنی

چه ـ و اورتادن بزه تیغ چکمشسن یعنی نیلدک یعنی معقول ایتمدک حاصل

معنیسی سنی رسوا ایلدک دیمکدر بو سوز عقل جانبندن نفسه خطاب بلکه

عتاب طریقی ایله در ـ هر کسی از مهره مهر تو بنقشی مشغول ـ هر کسه

سنک محبتک زارندن بر نقشه مشغول در ـ عاقبت با همه کج باخته یعنی چه

عاقبت دونلکله ایله اکری اوینامشسن یعنی نیلدک یعنی ایوا اتمکلک مراد بودر که

در خواه بونن خواستن معنا سنه در

چه استفهام

هوایه تابع اولوب ابتدا احکام دن
وعظ اب ایکر

عقل و روح و بونلرك قواسی سنك مجنكدون بر عمله مشغول درکه سن بو جمله یه
موافقت ایدوب حقك طاعتنه اوله سن اما سن جمعی سنه مخالفت ایدوب
ثواب دن محروم اولدك خطاب بنفسه در حافظا در دل تنگت چو فرود آمد
یار ای حافظ چونکه یار سنك تنك دلکه نزول ایتدی خانه از غیر بپرداخته ئی
یعنی چه خانه ئی غیردن تخلیه ایتمش سن یعنی نیلدك یاردن مراد باری تعالی در مراد
خانه دل کرد ما سوی دن پاك اولمق کرك محبت جانان اندن نزول ایدیه دیمکدر
یعنی چه ده بو معنی ده وجهی جائزدر یعنی نه استرسن **ولـه ایضا** وصال او
زعمر جاودان به ایك وصالی عمر جاوداندن یکدر خداوندا مرا آن ده که
آن به ای خداوند بکا آنی ویرکه زیرا اول یکدر وصالدن صکره واقع اولن
ضمیر غائب خدایه راجع در بشمشیرم زد و با کس نگفتم یعنی بشمشیر ایله اوردی
و کمسه یه دیمدم که راز دوست از دشمن نهان به زیرا دوستك رازی دشمندن
نهان یکدر مراد حقدن کلن قضایه رضا اظهاری در دوست دن مراد خدا در دلا
دائم گدای کوی او باش ای کوکل دائم آنك محله سنك کداسی اول بحکم آنکه
که دولت جاودان به اول سبب ایله که دولت ابدی یکدر مراد خدا در بخلدم
دعوت ای زاهد مفرما ای زاهد بنی جنته دعوت بیورمه که این سیب زنخ زان
بوستان به زیرا بو سیب ذقن اول بوستاندن یکدر مراد جمال جانان دن تلذذ ایله
جنت ده مشغول اولمقدن اشعار در سیب زنخدان ترا ته زبه یافت
ولم منتصر انته به تداغ بندکی هردن بدتین در تو قیو ده بندملك داغنی ایله او کلی
بجان او که از ملك جهان به انك بقاسی جهان ملکنه یکدر دن مراد درکاه
خدا در جان بوندن فناسنه درکه متصل اولن یا متم احکودر و اندن صکره
واقع اولن ضمیر غائب خدایه راجع در کل کانه یا جمال شتر و باکشت

دائم ملازمدر

بندکی ده یا مقصور اکودر

بر کلکه اوغرامسه و مرك پایمالی اولدی بود خاکش زخون ارغوان به
انك خاکی ارغوانك قانندن یکدر مراد عشق الهی ایله پایمال اولن حقیر عاشق
دنیانك پادشاه عالی قدرندن قدری عالی اولور دیمکدر زسرو و ورد دن مراد
باری خدا اولمق روشن در بو مجلس کلی اولمق کاف فارسینك ضمه سی ایله
تمام مجله ملائم درکه سرو اکه قرینه در خدارا از طبیب من بپرسید الله ایچون
بنم طبیبدن سوال ایلکوز که آخر کی شود این ناتوان به که آخر بو ضعیف نحیف
ایو اولور طبیب دن مراد مرشد درکه یاران طریقه ایدرکه اندن صورکوز که
بنم نفسم محبت ما سوی دن قچن خلاص بولور جوانا سر متاب از پند پیران
ای جوان پیرلرك پند نصیحتندن باش چویرمه یعنی قبول ایله که رأی پیر از بخت
جوان به زیرا پیرك رأی جوان بخت دن یکدر جوان بختك صفتی اولمق اوزره
بخت جوان ایو و قوی بخت معناسنه در نته کیم جوانبخت دیرلر بو وجه دخی
جائزدر پیرك تدبیری جوانك بختندن ایودر بو وجه اوزره جوان بختك صفتی
اولماز شبی میکفت چشم کس ندیده ست بر کیجه ایتدی کمسنه نك چشمی کور
ممش در زمروارید کوشم در جهان به بنم قولغم اوللوجوندن یك
بخش اندرز دها با دوست کوبم دوستنك دهاننده سوزلر بو مصراع
نام لطافت واردر ولیکن کفته حافظ از آن به اما حافظك سوزی
اندن یك در میکفت کلمه سنك فاعلی دوست درکه مخلص بیتده اولان دوست
آن مقدر در **حرف الباء** ای دل بکوی عشق گذاری نمی کنی ای دل
عشق محله سنه برکذر ایلمزسن اسباب جمع داری و کاری نمی کنی اسباب
جمع طوترسن یعنی اسبابك مهیا و ترایشی ایلمزسن بو وجه دخی جائزدر جمعیت
خاطر اسبابنی طوترسن و برایشی ایلمزسن وجه ثانی اوزره اسباب جمعیه

رضا ف اولنور مراد بودر که صحت بدن و فراغ دل و جمله قوت وار لیکن عشق
سعی ایلمزسن • چو کمان کام درکف و گوی پیش زنی • مراد چوکان الکدن و مطلوب
اورمزسن • باری چنین بدست و شکاری نمی کنی • الکده بو مجلس بر طوغان
وار و بر شکار ایلمزسن مراد عباده قدرت وار اما سعی ایلمزسن دیمکدر باری
بایله طوغان معناسنه عربیده بازی فارسیده در بوندن ثانی مراد در که یا وحدت
ایچوندر • این خون که موج میزند اندر جگر ترا • بو خون که سنک جگرکده موج اورر
در کار رنگ روی شکاری نمی کنی • بر شکارک یوزینی بو رنگک ایشنه صرف ایلمزسن
مراد سنده استعداد عشق وار لیکن انک ظهوری ایچون بر مرشد طلب اتمزسن
دیمکدر • مشکین از آن نشد دم خلقت که چون صبا • سنک خلقک نفسی اول سببدن
مشکین اولمدی که صبا کبی • بر خاک کوی دوست گذاری نمی کنی • دوستک محله سنک
خاکی اوزره بر کذار ایلمزسن مراد عشق و ریاضت ایله تا دائم که جناب قدسه
وصول بولمیه سن اخلاق حمیده یه مالک اولمازسن دیمکدر دوستدن مراد
خدادر • ترسم کزین چمن نبری آستین گل • قورقرم که بو چمن دن کل یکی یعنی کلکی
کل طوروب التمیه سن • کز گلشنش تحمل خاری نمی کنی • زیرا انک گلشنندن بر
خاره تحمل ایلمزسن چمن دن مراد دنیا در گلشن دن مراد جناب قدسدر مراد
عشق و ریاضت مشقتنه صبر اتمک قورقرم که آخر تنعم سعادت بولمازسن
دیمکدر • حیفست بیشتر تست اگر بشنوی که گر خارکاری سنک تندر دیمکدر
ساغر لطیف و نغز می و چی افکنی بخاک • ساغر لطیف و نغز می ویره چی دروانی خاکه القورسن
اندیشه از بلای خماری نمی کنی • بر خمار بلاسندن فکر ایلمزسن بو وجه ده جایز
در خماره منسوب اولا بلادن خوف ایلمزسن بو وجه اوزره خماره ده بانسبت
ایچوندر مراد صفای خاطرک و عشقه قدرتک وار لیکن دنیایه مغرور اولوب

عمر

عمر عزیزی هوا و هوسه صرف ایدرسن واوقتی تدارک اتمزسن غافلسن دیمکدر
در آستین جان تو صد نافه مدرجست • سنک جانک یکنده یوز نافه
درج اولنمشدر • وآن را فدای طره یاری نمی کنی • وانی بر یارک طره سنه
فدا ایلمزسن مراد سنده وصول الی الله استعدادی و طبقات عالیه ارشمک قدر
تی وار در ذاتکده مندرج اولان نفحات الهیه سبیله وجوده کتورمکه سعی اتمزسن
دیمکدر • حافظ برو که بندگی پادشاه دوست • ای حافظ یوری که دوست پادشاه
کاهنک قوللغی دوستدن مراد خدادر • گر جمله میکنند تو باری نمی کنی • اگر
جمله ایدرلر حیف سن ایتمه سن مراد نفسه توبیخدر باری بوندن حیف معناسنه در
وله ایضا • ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی • ای دل اول دم که
عشق الهی دن خراب اولورسن • بی زر و گنج بصد حشمت قارون باشی • زر و گنج سز
یوز قارون عظمتی ایله اولورسن • در مقامی که صدارت بفقیران بخشند • بر مقام
ده که صدارتی فقیرلره بخشلرلر • چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی • امید
طوترم که عزت و منصب ده دخی کلدن زیاده اولورسن • در ره منزل لیلی که
خطرهاست در آن که مجنون باشی • اول قدمک شرطی اولدر که مجنون اولورسن مراد
عشق الهی طالبنه عقل معاشیدن فراغت لازم ایدوکن بیان در • نقطه عشق
نمودم بتو هان سهو مکن • سکا عشق نقطه سنی کوستردم آکاه اول سهو ایله
ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی • یوخسه چون نظر ایلسن دایره دن
طاشره اولورسن مراد عشق الهی دن بی بهره اولنلر قرب الهی دایره سندن
خارج ایدوکن بیان در • کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کاروان کتدی و سن خوابده سن و بیابان اوکنده در • کی روی ره ز که پرسی
چکنی چون باشی • نجه کیدرسن یولی کیمدن صورارسن نیدرسن نجه اولورسن

مراد آخرت تدارك كندن غافل اولنلره نصیحت در — فرو كوفت طبل
شتر سوار باتت . بمنزل رسید اول كاروان — قدحی نوش كن و جرعه بر افلاك
افشان . بر قدح نوش ایله و جرعه‌یی افلاك اوزره صاچ . چند چند از غم ایام
جگر خون باشی . نچه نچه ایام غمندن جگر خون اولهسن مراد عشق الهی یه مشغول اولوب
دنیا غمنی ترك ایله دیمكدر — تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای . شاهلق تاجنی طلب
ایدر ایسك ذاته منسوب گوهر گوستر — ور خود از گوهر جمشید و فریدون باشی
اگر خود جمشید و فریدون اصلندن اولهسن یعنی اعتبار هنر و علمه در حسب و نسبه
دكلدر — هنر بنمای اگر داری نه گوهر كل از خار است و ابراهیم از آزر
حافظا از غم ممكن ناله كه گر كشتم اینست — ای حافظ غمدن ناله ایلمه زیرا اگر
شعر بو ایسه گرسن دیمشسن — هیچ عاقل نپسندد كه تو محزون باشی — هیچ عاقل
بگمز كه سن محزون اولهسن قطعه رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء
مال — فان المال یفنی عن قریب وعلم الله باق لایزال ولد ایضا
الحمد لله علی معدلة السلطان — الله تعالی یه حمد ایدرم سلطانك عدلی اوزره یعنی
سلطان عادل اولمغندن اوتری — احمد شیخ اویس حسن ایلخانی — اول سلطان
حسن ایلخان اوغلی شیخ اویس اوغلی احمد در معدلت عدل معناسنه در سلطانی ده
اولمغله مبالغه ایچون ذكر ایلخان قرمانعمو سردار معناسنه در — خان بن خان و شهنشاه
شهنشاه نژاد — خان اوغلی خان و شهنشاه اصلی لو شهنشاه در — آنكه می
زیبد اگر جان جهانش خوانی — اول پادشاه كه سزاسدر اگر اكا جهانك جانی اوقیه‌سن
مراد نظام عالمه سبب اولن احمد نام عادل پادشاهی مدح در — دیده نادیده باقبال
تو ایمان آورد — گورمیش گورمامش كمسه سنك اقبالكه ایمان گتوردی یعنی اقرار
ایدب قبول ایلدی بو دخی جایزدر گوز گورمش اكلن سنك اقبالكه ایمان گتوردی

احمد مثل معنا یع نسبی شكلم وحده در

ایلخانیان پادشه‌یه بر نسل در پادشاهلرد

اقبال دولت وسعادت معناسنه در

وجه اوله

وجه اوله كوره مردود بدنی و مردود نادیده معنا در وجه ثانیه كوره دیده دیگری
دیگر جزء دارادة كل قبیلندن در زیرا ایمان گتورن دیده‌لردر هم احدی بنیت
ایمان خوب واقع اولمشدر — مرحبا ای بچنین لطف خدا ارزانی . مرحبا ای خدانك
بو نجلین لطفنه لایق اولن پادشاه — ماه اگر بی تو بر آید بدو نیمش بزنند . ماه
اگر سنسز طلوع ایدر ایسه انی ایكی پاره ایلرلر — دولت احمدی و معجزه سبحانی — احمد
منسوب اولن دولت و سبحانه منسوب اولن معجزه مراد پادشاه صاحب حكم و قدرت
ایدكن بیان در — جلوه بخت تو دل میبرد از شاه و گدا . سنك بختك جلوه‌لمسی
شاه و گدادن دل ایلدر — چشم بد دور كه هم جانی و هم جانانی . یرامز گوز اراق
اولسون زیرا هم جانسن و هم جانانسن مراد پادشاهی مدح در — برشكن
كاكل تركانه كه در طالع تست . تركانه كاكلی پریشان ایله زیرا سنك طالعكده
واردر — بخشش و كوشش قاآنی و چنگز خانی — قاآنه منسوب بخشش و چنگز
خانه منسوب كوشش كاكل تركانه تركلره منسوب كاكل معناسنه در سپاه جهانه
كاكل معناسنه دكلدر قاآن چین پادشاهی در چنگز خان بربت پادشاهلی
اسمی در بو بیتدن مراد عالمی كندو كه مطیع اتمكه اقدام ایله دیمكدر — گرچه دوریم
بیاد تو قدح می گیریم . اگرچه اراغز سنك یادك ایله قدح طوتارز — بعد منزل
نبود در سفر روحانی . سفرده منزل اراقلغی اولماز مراد پادشاهه
اراقدن محبت عرض ایتدوكنی بیان در — از گل پارسیم غنچه عیشی نشكفت
پارسه منسوب اولن گلدن یا كه بر عیش غنچه‌سی آچلمدی یعنی پارس گلندن
یا كه بر ذوق و سرور میسر اولمدی — حبذا دجله بغداد و می ریحانی . لطیف
بغدادك دجله‌سی و انك ریحانی شرابی مراد كندو شهرندن نفرت ایتدوكنی
اشعار در می ریحان بر نوع شراب اسمی در — سر عاشق كه نه خاك در یار

قاآن و خاقان ده با خطاب ایدیلیر

معشوق بود • عاشقک باشی که معشوقک قپوسی طپراغی اولمیه • کی خلاصش بود
از محنت سر گردانی • سرگردانلق محنتندن اکرچی خلاص اولور • ای نسیم سحری
خاک در یار بیار • ای نسیم سحری یارک قپوسی خاکین کتور • تا کند حافظ ازو دیدهٔ
دل نورانی • تا حافظ اندن کوکل کوزنی نورانی ایلیه مراد سحره منسوب اولان
فیض الهی دن اثر انجذاب قرب طلب ایتدوکی بیانیدر ولە ایضا ای پادشه
خوبان داد از غم تنهایی • ای خوب لرک پادشاهی تنهالق غمندن داد دل
بی تو بجان آمد وقتست که باز آیی کوکل سنسز زیاده مضطرب اولدی وقتی
درکه کرو کلەسن خطاب خدایه درکه اندن تجلی جمال طلب ایدر مشتاقی و مهجوری
دور از تو چنانم کرد مشتاقلق و مهجورلق سندن ایراق بنی بویله ایلدی
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی • که الدن کیده کرک در صبر طاقتی ای
درد تو اکم درمان در بستر ناکامی ای جانان که مرادسزلق بسترنده سنک
دردک بنم درمانمدر • وی یاد تو اکم مونس در کوشهٔ تنهایی • وای جانان که
تنهالق کوشه سنده سنک یادک بنم مونسمدر خطاب خدایه در در دایرهٔ فرمان
ما نقطهٔ تسلیم • فرمان دایره سنده بز تسلیم نقطه سی یوز لطف آنچه تو اندیشی
حکم آنچه تو فرمایی • لطف اولدر که سن فکر ایدرسین حکم اولدر که سن بیورورسن
خطاب خدایه در • فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست • عاشقلق عالمنده
کندو فکری و کندو رایی یوقدر • کفرست درین مذهب خودبینی و خود رایی
بو مذهبده خودبینلک و خودرایلق کفردر ولا عنان ارادت
بدست دوست نیار درین مقام که کارهای اختیار تو نیست یارب بکه
شاید کفت این نکته که در عالم عجب بو نکته یی کیمه دیمک ممکندر که عالمده
رخساره بکس ننمود آن شاهد هر جایی اول هر جایی محبوب کمسیه یوز کوسترمدی

پایاب طاقت

ابتدای ما مقصوریتدر

شاهد

شاهد هر جایدن مراد باری تعالی حضرتیدر که واللّه معکم اینما کنتم حسنجه
هر یرده حاضردر لکن آشکارا کمسیه جمالنی عرض ایتمسی دردی شب کله از
زلفت با باد صبا کفتم دوش کیجه سنک زلفک شکایتنی باد صبایه ایتدم
کفتا غلطی بکذر زین فکرت سودایی باد صبا ایتدی خطا و غلط ایدرسن
بو سودایی فکردن کچ یعنی حاصل اولمز فکردن فراغت ایله صد باد صبا
اینجا با سلسله می رقصند یوز باد صبا بونده زنجیر ایله رقص ایدرلر اینست
حریف ای دل تا باد نپیمایی حریف بودر ای کوکل صاقین یل اولچیه سن یعنی طالب
محال اولمیه سن صد باد صبادن مراد بونده سلوک عشقده قوی و جری اولمش
کمسه لردر که انلر دخی اسرار الهیه حصولنده مقید و متحیرلردر ساقی چمن وکل را
بی روی تو رنکی نیست ای ساقی سنک یوزک سز چمن و کلک بر رنکی یوقدر
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی شمشادی خرامان ایله یعنی باغه کل تا باغی
بزه یه سن شمشاددن مراد قامتی ارساقی دن مراد مرشددر دایم کل
این بستان شاداب نمی ماند بو بوستانک کلی دایم تازه قالمز دریاب
ضعیفان را در وقت توانایی ضعیف لره ایرش تمام توانالق وقتنده
زین دایرهٔ مینا خونین جکرم می ده بو فلک دن جکرم خون اولمشدر
شراب ویر تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی تا حل ایده یم ساغرده بو
مشکلی حل ایدم مراد عشق الهی ایله آلام فلکدن خلاص طلب ایتدوکی بیانیدر
حافظ شب هجران شد بوی خوش یار آمد ای حافظ هجران کیجه سی
کتدی یارک لطیف رایحه سی کلدی شادیت مبارک باد ای عاشق شیدا
سرورک سکا مبارک اولسون ای شیدا عاشق مراد ظلمت قبض و استتار
کیدوب نفحهٔ رحمانیه ایرشدوکی بیانیدر ولە ایضا اتنث دو کیج

کلمه دن جنز وحدت ایچوندر

ده امر حاضردر

پی

ایله الحمی وزاد غرامی • قوزنک وقتی وعود اغاجنک ده رائحه‌لری کلدی و عشقم
عشق و محبتم زیاده اولدی • من المبلغ عنی الی سعاد سلامی • بندن بنم سلامی
سعاده یرکیم ایرشدره جی در • رایح جمع رائحه در رند منع رائحه ایله وقتی و عود اغاجی در
حمی قوری درکه اندن اغاج کسمکه و شکار اتمکه قومزلر عربک عادتی در که کندو
محبوبه سنک منزللی حمی یه تشبیه ایدر و بو تشبیه نکته دن خالی دکلدر خواجه حافظ
دخی اول سمته سلوک اتمش در که مرشدک منزلنی حمی یه تشبیه اتمش در غرام محبت
معناسنه در متن که استفهام در تحکم ایچون اولمق روشندر اذکاری اولمقدن روایح
دن مراد نفحات در که مرشد جانبندن ایرشمش در سعاددن مراد بو نده مرشددر انشیه
طریقی اوزره • پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت • دوستک خبرن
اشتمک سعادت و سلامت در • فدای خاک در دوست باد جان گرامی • محترم جان
دوستک قپوسی خاکنه فدا اولسون دوستدن مراد مرشددر • بیا بشام غریبان
و آب دیده ما بین • کل غریبلرک شامنه و بزم کوزمز یاشنی کور • بسان باده
صافی در آبگینه شامی • شامی صراحیده صافی شراب کبی • وان رغبت
زخلد و حضرت تا فضل عهد • اگر بن جنته میل ایدرم و عهدم صحیح اولمش • کما تطیبت
نوبی وکا استطاب منامی • بنم نومم لطیف اولسون و بنم ادیوبحق بزم لطیف
اولسون مراد طالب دیدارم دیمکدر جزاء واقع اولن فعللرک اولنده اولن ما نافیه
اولوب اول فعللر موقع دعاده واقع اولمق روشندر • اذا تغرد عن ذی
الاراک طائر خیر • وقتی مسواک اغاجی اولن یرک خیر قوشی اوتسه • فلا تغرد
عن رو ضها افنان حمامی • سعادتک باغچه‌لرندن کوکرجین قوشک ناله‌سی ظاهر
اولمز مراد کندونک قصوراته حالندن تحزن و تحسر اظهاری در زمان جاهلیتده
عربک عادتی ایدی که طیورک بعضی سندن تطیر و بعضی سندن تفأل ایدرلر ایدی

پیام جن

اولنت فعل ماضی
نفس متکلم وحده در

نظ

تطیر اتدکلری قوزغون قرغه ایدی فلا تغرد اصلینده فلا تتغرد ایدی معنی
تفعل بابندن در تفعیل بابندن دکلدر روضدن مراد جناب مرشددر
بسی نماند که روز فراق یار سر آید • چوق قالمدی که بزم فراق کونی باشه
کله • رأیت من هضبات الحمی قباب حمای • حمی نک دپه لرندن چادرلرکه
قبابی کوردم هضبات جمع هضبه در قباب جمع خیمه در انک اخرنده اولن یا
یاء اشباع در مراد مرشدک مقدمنک علامتلرندن هر حال امیدطور
مقدم بیان در • خوشا دمی که در آیی وگویی سلامت • نه خوش شول دمکه
کله سن و سکا سلامک سببی ایله دیرم • قدمت خیر مقدم نزلت خیر مقامی • کلدک خیر
کلمک ایله قوندک مقامک ایوسنه خطاب مرشددر • امید هست که روئیت به بخت
نیک ببینم • امیدم واردر که سنک یوزکی ایو طالع سببی ایله کورم • توشاد کشته
بتوبان دیمی و من بغلامی • سن فرمان ده لک ایله شاد اولاسن و بن غلاملق
ایله شاد اولام خطاب مرشده در • من ازچه بندارم سرآی صحبت شاهان
بن اگرچه شاهلر صحبتنه لایق دکلم • زبهر کار ثوابم قبول کن بغلامی
ثواب ایشون اوتری بنی غلاملغه قبول ایله خطاب مرشده در • بعزت
تنک وقدرت ذات پاک کهلالک سندن ایراق اولدم و تحقیق هلاک کبی ازجی
اولدم • اگرچه روی چو ماهت ندیدم و از هم تمامی • اگرچه سنک آی کبی یوزنکی
بالتمام کورمدم خطاب مرشده در • چو سلک در خوشابست نظم پاک تو حافظ
نازک و لطیف در سلکی کبی در سنک پاک نظمک ای حافظ • ز روی لطف بشوق
بجا برد ز نظم نظامی • لطف یوزندن نظامی نک نظمندن سبقت ایلدر ولـه
الصا ایا دل گر از آن چاه زنخدان بدر آیی • ای کوکل اگر اول چاه
زنخداندن چیقه سن • هر جا که روی زود پشیمان بدر آیی • هر یره که کیدرسن

هضبات در چه

بسلامت در بنا
فعطانیچون

نوبت ماند

تیز پشیمان جیقرسن • شاید که بتایی فلکت دست نگیرد • لایقدر که فلکک سکایکی
صو ویرمیه گر تشنه لب از چشمهٔ حیوان بدر آیی اگر آب حیات چشمه سندن
صو ز جیقه سن مراد عمر عزیزنی هوا و هوسه صرف ایدب عشق الهی یکی بیابی اولیمه
ترحم ایتمک سزا ایدوکن اشعاردر • هش دار که گر وسوسهٔ نفس کنی گوش •
تعقل و فهم ایله که اگر نفسک وسوسه سنی استماع ایدرسن آدم صفت از روضهٔ
رضوان بدر آیی • آدم کبی جنت باغچه سندن چیقرسن مراد نفس امّاره نک ضلولنه
اولور اسکا جناب کبریادن دور اولورسن دیمکدر • جان میدهم از حسرت دیدار
تو چون صبح • سنک دیدارک حسرتندن صبح کبی جان ویررم • باشد که چو خورشید
درخشان بدر آیی • اوله که آفتاب رخشان کبی چیقه سن مراد حقدن مشاهدهٔ جمال
طلبی در • چندان چو صبا بر تو نگارم دم همت • سنک اوزره صبا کبی اول قدر همت
نفسی صوالدم • کز غنچه چو گل خرم و خندان بدر آیی • که غنچه دن گل کبی خرم
و خندان چیقه سن مراد کثرت دعا سببیله عکسی جان طلب ایدوکن بیان در غنچه کلمه
مصروف در • در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد • سنک فراقک تیره شبنده
جانم بیمه کلدی • وقتست که همچون مه تابان بدر آیی • وقتی در که ماه تابان کبی
طلوع ایده سن خطاب خدایه در • بر خاک درت بسته ام از دیده دو صد جوی
سنک خاک درک اوزره چشمدن ایکی یوز ارماق جمع ایلدم • تا بو که تو چون سرو
خرامان بدر آیی • تا اولکه سن سرو خرامان کبی چیقه سن • در خانهٔ با غم چند
نشینی و ملامت • غم و ملامت خانه سنده نیچه بر اوتورسن • وقتست که از دولت
سلطان بدر آیی • وقتی در که سلطانکک دولتندن یعنی سلطانک دولتی سببیله
خلاص اوله سن خطاب کندو نفسنه در • حافظ مکن اندیشه که آن یوسف
مه رودی • ای حافظ غصه یمه زیرا اول آی یوزلو یوسف • باز آید و از کلبهٔ

احزان بدر

آن مصغل تصانیع دری

احزان بدر آیی • گرو کلور و کلبهٔ احزاندن طشره کلورسن مراد عاقبت وصال
میسر اولوره دیمکدر یوسف مه رودن مراد یونس خدادر • وله ایضا آن
غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی • اول غالیه خط اگر بزم جانبمزه نامه ارسال
ایدیدی • گردون ورق هستی ما در ننوشتی • فلک بزم وجودمز ورقنی
دورمز ایدی مراد بر یار حیاتده وقتنک فراقندن زیاده متألم اولدوغنی بیان ایدر
هر چند که هجران ثمر وصل برآرد • هر نه قدر که هجران وصال ثمره‌سنی کتورر • دهقان
جهان کاج که این تخم نکشتی • جهانک دهقانی کاشکی بو تخمی اکمیدی دهقان
جهاندن مراد خدادر • کلکت که ریزد زبان شکر منش • سنک قلمک که انک
شکر کبی لذیذ زبانی وار بو کلمون یعنی چورده صونا • چهر از تو ندیدار نه جوابی
بنوشتی • سندن محبت کورمدی یوقسه بر جواب یازاردی دوسته خطاب ایدوب
ایدر که نیچون بارکه بر مکتوب ارسال ایلدک ولطیفه ایله ایدر که قلمک یازمغه میلی
وار ایدی اما سندن التفات کورمدی • معمار وجود ار نزدی نقش تو بر
عشق • وجود معماری اگر سنک نقشنکی عشق اوزره اورمیدی • دستان محبت
بگل آدم نسرشتی • محبت اللری آدمک کلنی یوغرمزدی ایدی معمار وجوددن
مراد باری تعالی در • گر کنت کنزاً احببت ای دعالمه عشق سبب ایمش در
زاهد مکن از نسیه حکایت که بنقدم • ای زاهد نسیه دن حکایت ایلمه زیرا
شندی بنم • یاریست چو حوری و سرایی چو بهشتی • حوری کبی بر محبوبم ابر بهشت
کبی بر سرایم وار در یاردن مراد خدادر سرایدن مراد قلبی در که عشق سببی ایله
بهشت کبی لطیف اولمشدر بعض نسخه ده بو بیت بو یله واقع اولمشدر آمرز
نقدست کسی را که درینجا • بالفعل مغفرت وار در سکه شول کمسنک که بونده •
یاریست چو حوری و سرایی چو بهشتی • بونک معناسی شرح اولنمشدر •

کاج کاشکی

بش

مغروش بباغ ارم و نخوت شداد • ارم باغنه و شداد اوک کبرنه صاتمه یک
شیشه می و نوش لبی و لب کشتی • بر شیشه شرابی و شیرین لبی وار ایسه اکا کفایت
باغ ارم شداد و جنت نامنه بنا ایتدوکی باغچه در بونلردن مراد عشق و مرشد و مقام
کشف و طاعت در • چه فرق مست و علیم تو فلک را چه تفاوت • بنم جهلمک و سنک علمکک فلکه
نه تفاوتی وار در • آنرا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی • انکه که چشمی یوقدر خوب
منظور لک نه یعنی انکا قبح برابر در مراد بی بصیرت اولان عالم و جاهلی فرق ایلمز
دیمکدر زمانه ده اولان بصیرتسزلر کبی • تنها نه منم کعبه دل بتکده کرده • دل کعبه سنی
تنها بن ایلمش بالکوز بن دکلم • در هر قدمی صومعه ایست و کنشتی • هر بر قدمده
بر صومعه و بر کنشت وار در یعنی روی زمین باشدن باشه عبادتخانه در شهابی بعضی
سی مظهر جمال و بعضیسی مظهر جلال در • در مصطبه عشق تنعم نتوان کرد • عشق مینی
سنده تنعم ایلمک لک یوقدر • مر کرنج الم قناعت ایدرز مراد عشقدن ذوق و تنعم اولمز
دیمکدر • تاکی غم دنیی دنی ای دل دانا • نجه دنی دنیا غمی ای دانا کوکل حیفست
ز خوبی که شود مایل زشتی حیف در بر خوبه که بر زشته مایل اوله زشتدن مراد دنیادن
خوبدن مراد انسان در • آلوده ایست خرقه خرابی جهانست • خرقه نک آلوده لکی
جهان خرابلغی در • کو راه روی اهل دلی پاک سرشتی • قنی بر پاک سرشت بر اهل دل
سالک • از دست چرا هشت سر زلف تو حافظ • حافظ نچون سنک زلفک اوجنی
الندن قودی • تقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی • تقدیر بویله ایدی نیلییدی که
قومییدی وله ایضا ای که مهجوری عشاق روا میداری • ای کمسه که
عشاقک مهجورلغنی روا طوترسن • بندگان را ز بر خویش جدا میداری • بنده
لری کندودن آیرمقلقدن جدا طوترسن خطاب مرشده در • تشنه بادیه را هم بزلالی
دریاب • بادیه صوسزنه هم بر زلال ایله ایرش • بامیدی که درین ره بخدا

میداری

بجز امیداری • هر امیدی که بو یولده خدایه طوترسن خطاب مرشده در
دل ربودی و بحل کردمت ای جان لیکن • دلی قپدک سکا حلال ایلدم ای جان
اما • به ازین دار نگاهش که مرا میداری • دله بوندن یک رعایت ایله که باکه
ایلرسن خطاب مرشده در که اندن زیاده التفات طلب ایدر • ساغر ما
که حریفان دگر می نوشند • بزم ساغرمزی که غیری حریفلر نوش ایدلر
ما تحمل نکنیم ار تو روا میداری • بز تحمل ایدرز اکر سن روا طوتر ایسک خطاب
مرشده در که کندوسنه اولان رعایتی غیره ایتدوکندن اوتری رنجیده خاطر اولمشدر
ای مگس حضرت سیمرغ نه جولانگه تست • ای مکس سیمرغک حضوری سنک
جولانک یری دکلدر • عرض خود می بری و زحمت ما میداری • کندو عرضک
ایلرسن و بزه زحمت طوترسن یعنی ویررسن مراد حددن تجاوز ایدنلره
نصیحت در کندوسنه خطاب طریقی ایله سیمرغدن مراد باری تعالی در مگسدن
مراد کوکلی در • تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم • سن کندو تقصیرک ایله
بو قپودن محروم دوشدک • از که می نالی و فریاد چرا میداری • کیمدن اینکلرسن
و نیچون فریاد طوترسن خطاب کندوسنه اولمق روشن در • حافظ از پادشهان
پایه بخدمت طلبند • ای حافظ پادشاهلردن مرتبه یی خدمت ایله طلب ایدرلر
کار ناکرده چه امید عطا میداری • ایش ایشلمامشلرکن نه عطا امید طوترسن
وله ایضا ای که دایم بخویش مغروری • ای کمسه که دایم کندوکه مغرورسن
گر ترا عشق نیست معذوری • اکر سنک عشقک یوق ایسه معذورسن زیرا
عذر ایله عشق الهی بر بیرده جمع اولماز گرد دیوانگان عشق مگرد • عشق دیوانه
لرنک اطرافنه طولنمه که بعقل عقیله مشهوری • زیرا شریف عقل ایله مشهورسن
مراد عقل معاشدر ده قائل عشق الهیدن محروم اولور دیمکدر • مستی عشق

همت دارد سر تو • سنک باشکن عشق مستلکی بو قدر در که مست شرابی
انکوری • بوری کر اوزوم شرابنه مست سن • دوی زردشت و آه درد آلود
صار و سوز دردلو آه در عاشقانه را دوای رنجوری • عاشقلره رنجورلق دوای
زیرا عاشق بو اکی نسنه ایله وصول الی الله حاصل ایدرلر • نبود باغ خلد را اوقات
جنت باغنک لطافتی ادعا زبی می راوق ولب حوری • صافی شراب سنز و حوری لبی
بنسز جهرآن آه باید ت ورزید سکا اول ماهک محبتنه سعی اتمک کرک کرچه خون
آفتاب مشهوری • اکرچه افتاب کبی مشهور سن ماه دن مراد خدا در مراد عشق الهی
استغنا میسر دکل ایدوکن بیان در بکذر از نام و ننک خود حافظ • کندو نام ننکدن
بکچ ای حافظ • ساغر می طلب که مخموری • ساغر می طلب ایله زیرا مخمورسن مراد عالم
منغص دن خلاصه عشق الهی سبب اولور دیمکدر ولد ایضا ای که در کوی خرابات
مقامی داری • ای کمسه که خرابات محله سنده بر مقام طوترسن جم وقت خودی از دست
بجای داری • کندو وقتک جمی سن اکر بر جام مه قدرت طوترایسک کوی خرابات
دن مراد خانقاه در جام دن مراد عشق در • ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز
ای کمسه که شب و روزی یارک زلف و رخی ایله کچورر سن فرصتت باد که خوش
صبحی و شامی داری • سکا فرصت اولسون که لطیف بر صبح و بر شام طوترسن
زلف دن مراد هوادر • ای که با وصل دلارام گزیدی خلوت • ای کمسه که دلارامک
وصالی ایله خلوت اختیار ایلدک مغتنمت شمر این لحظه که کامی داری غنیمت صای
بو لحظه یی که بر مراد طوترسن دلارام دن مراد محبوب حقیقی در • ای صبا سوختکان
بر سر راه منتظرند • ای صبا عشق آتشی ایله یانمشلر یول باشنده منتظرلر در •
کر از آن یار سفر کرده پیامی داری • اکر اول سفر ایلمش یاردن بر خبر طوتر ایسک که
کو بهنکام وفا کرچه ثباتت نبود • دی وفا وقتنده اکرچه سنک ثباتک اولمز •

بکنم شکر که در جور دوامی داری • شکر ایدرم که جور ایله بر دوام طوترسن مراد
جانانک جفاسی وفا عد اتدوکن بیان در • خال سرسبز تو خوش دانه
عیشت دلی • سنک سرسبز خالک لطیف عیش دانه سیدر اما بر کنار چمنش
وه که چه دامی داری • انک چمنی کناری اوزره واه که نه عجب بر دام طوترسن
خال دن مراد ذات باری در سرسبز اولمسی دایم اندن آثار ظهوره کلمسی در چمن
دن مراد بو نوع روی در دام دن مراد زلف در که بو نوع ظلمت کون مراد در که
عجب دام در که عاقللر بیله اندن خلاص بولمازلر • بوی جان از لب جانبخش
قدح می شنوم • قدحک جانبخش لبندن رایحه سنی اشیدرم • بشنو ای خواجه
اکر زانکه مشامی داری • اشت ای کشی اکر اندن که بر شام طوتر ایسک یعنی عشق
الهی دن طویک وار ایسه مراد عشق دن رایحه حیات ظاهر اولور دیمکدر لطفی
ار می طلبد از تو غریبی چه شود • بر غریب اکر سندن بر لطف طلب ایدر نه اولور
توی امروز درین شهر که نامی داری • سنسن بوکون بو شهرده که بر نام
طوترسن • بس دعای سحرت مونس جانم خواهد شد • چون سحر دعاسی سنک
جانک مونسی اولیسر در • تو که چون حافظ شب خیز غلامی داری • سن که
شب خیز حافظ کبی بر غلام طوترسن خطاب مرشد در • ولد ایضا • ای که
بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی • ای کمسه که ماه اوزره مشکین خط دن
نقاب اتدک • لطف کردی سایه بر آفتاب انداختی • لطف ایلدک ا
آفتاب اوزره سایه آتدک مراد تشعر حال در خطاب خدایه در • تا چه خواهد
کرد با ما آب و رنک عارضت • سنک عارضنک آب و رنکی عجب بزه نیلیه
کرک در • عاقبت بی نیز رنک نقش خود بر آب انداختی • عاقبت کندو نقشک رنکنی
آب اوزره آتدک مراد مصنوع پرده سندن تجلی اتمک ایله بزی بویله آشفته

ایلدک اکر بالذات عرض جمال ایدرایسه عالم بجه اولوردی دیکدر گنج عشق خود نهادی
در دل ویران ما ● کنز وعشقک کنجنی بزم ویران کوکلمزده قودک ● سایهٔ رحمت
بر این کنج خراب انداختی ● بو خراب بوجهله اوزره رحمت سایه سنی آتدک خطاب
خدایه در که روز ازلده لطفکدن عشق کنجنی طلسم خاکده دفن ایتمک ایله کنت کنز
خزینه سنه آنی مخزن ایلدی ● هر کسی با شمع رخسارت بوجهی عشق باخت
هم بکه شکل شمع رخسارکه بو وجهله عشق اوینادی ● زان میان پروانه را در
اضطراب انداختی اول اورتادن پروانه یی اضطرابه آتدک خطاب خدایه در
طاعت من گرچه از مستی خرابم رو مکن اگرچه مست لکدن خرابم بنم طاعتمی
رد ایلمه ● کاندرین مشغلم تا بیند ثواب انداختی ● زیرا بو مشغله نک ثوابی اتمیوب
ایله ترک ایتدک مراد طاعتمی کناه مشابه سنده طوتدوغن بیاندر ● پرده از رخ
بر فکندی یک نظر در جلوه گاه ● جلوه گاهده بر نظر یوزکدن پرده یی رفع ایلدک
وز حیا حور و پری را در حجاب انداختی ● حیادن حور و پری حجابه اتدک مراد
تجلی جمالدن حور و پری خجل اولدیلر دیمکدر ● خواب بیداران ببستی وانکهی
با زلف و خال ● بیدارلرک خوابنی بغلدک وانندن صکره زلف و خال ایله تهمتی
بر شب روان خیل خواب انداختی خواب عسکرینک شب روانلری اوزره بر
تهمت آتدک یعنی بو حالی انلره اسناد ایلدک خطاب خدایه در زلفدن مراد اسرار
الهیه در خالدن مراد ذات در ● از فریب نرگس مخمور و لعل می پرست
مخمور چشمک دیمه پرست لبک فریبندن ● حافظ خلوت نشین را در شراب انداختی
خلوت نشین حافظی شرابه اتدک مراد تأثیرات ذات و کلام ربانی ایله
عاشق ایلدک دیمکدر ● وزبرای صید دل در گردنم زنجیر زلف ● دلمی صید ایتمک
ایچون بوینمه زلف زنجیرنی ● چون کمند خسرو مالک رقاب انداختی ● مالک رقاب

خسروک کمندی کبی آتدک خطاب خدایه در ● نصرة الدین شاه یحیی آنکه خصم
ملک را دینک ناصری شاه یحیی در اول کم ملک دشمننده در از تف شمشیر چون
آتش در آب انداختی شمشیرک حرارتندن آتش کبی آبه آتدی مراد آتش
آب ایچنده دوشوب هلاک اولدوغی کبی انک دشمنی دخی انک شمشیر آبدارندن هلاک
اولدی دیمکدر نصرت بونده ناصر معناسنه در ● داورا از شکوه ای آنکه
تاج آفتاب ● دارا شکوه شوکتلو پادشاه در ای اول کمسه که آفتاب تاجنی
از سر تعظیم بر خاک جناب انداختی ● تعظیم یوزندن جنابی خاکی اوزره آتدی
مراد پادشاهی مدح در بو اکی انداختی ده یا خطاب ایچوندر و کلار ● باده نوش
از جام کیخسرو که بر اورنگ جم ● کیخسرو جامندن شراب ایچ که جم تختی اوزره
شاه مقصود را از رخ نقاب انداختی ● مقصود شاهدنک یوزندن نقابی
رفع ایلدک بو خطاب پادشاهه در ● زینهار از آب شمشیرت که شیران را ازان
امان سنک شمشیرک ایندن که شیرلری اوندن ● تشنه لب کشتی نهنگان را در
آب انداختی ● صو سز هلاک ایلدک نهنگلری آبه اتدک خطاب مراد پادشاهی
مدح در ● وله ایضا ● ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی ● ای پادشاه
که سنک یوزکده پادشاهلق نورلری ظاهر در ● در فکرت تو پنهان صد حکمت الهی
سنک فکرکده یوز حکمت الهی پنهان در مراد پادشاهی علم و حکمت ایله مدح در
کلک تو بارک الله بر ملک و دین گشاده ● بحق سنک قلمکه که ملک و دین اوزره
آچمشدر ● صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی ● بر مرکب قطره سندن یوز
آب حیات چشمه سی مراد پادشاهک ملک و دینه نفع کثیری اولدوغن بیاندر
بر اهرمن نتابد انوار اسم اعظم ● اسم اعظم نورلری دیو اوزره پارلامز
ملک آن تست و خاتم فرمای هر چه خواهی ● ملک و خاتم سنک در بیور هر نه

اسنر اسک . در حشمت سلیمانی هر کس که شک نماید . سلیمان پیغامبر علیه السلام شوکته
و عظمته هر کمسه که شک کوستره یعنی شک ایده . بر عقل و دانش او بخندند مرغ
و ماهی انک عقل و علمی اوزره مرغ و ماهی کلرلر یعنی متحیر اولورلر . باز ارچه گاه گاهی
بر سر نهد کلاهی . طغان اگرچه گاه گاه باشنی اوزره بر کلاه قور . مرغان قاف دانند
آیین پادشاهی . قاف مرغلری بیلورلر پادشاهلق آیینی مراد هر پادشاه پادشاهلق
عادتنی بیلمز و حقنندن کلمز و عهده در . تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب . بر تیغ
که آسمان اکا کندو فیضندن آب ویره یعنی کیم که حق معین اوله . تنها جهان بگیرد بی
منت سپاهی . بر عسکر منتنز یالکوز جهانی طوتر آسمانه اسناد مجاز در . کلک تو
خوشش نویسد در شان یار و اغیار . یار و اغیار حقنده سنک قلمک لطیف یازر
تعویذ جان فزایی افسون عمر کاهی . جان یعنی حیات زیاده ایدیجی لک حمایلی
عمر نقصان ایدیجی لک افسونی یعنی یار ایچون حیات جانبی در که یار در بری سیاست
جانبی در که اغیار در خطاب پادشاهه در . ای عنصر تو مخلوق از کبریای عزت
ای پادشاه که سنک ذاتک عزت کبریا سندن خلق اولنمشدر . وی دولت تو
ایمن از صدمت تباهی . ای پادشاه که سنک دولتک ایمن در خرابلق شدتندن
یعنی دولتکه زوال یوقدر کبریای عزت دن مخلوق اولمسی ظل الله اولمسی در خطاب
پادشاهه در . گر پرتوی ز تیغت بر کان و معدن افتد . اگر سنک تیغکدن
کان و معدن اوزره بر پرتو دوشه . یاقوت سرخ رو را بخشند زردکاهی
سرخ رو یاقوته صمان رنکن بخشلر یعنی خوف دن بکزی صمان کبی صارو اولور
بخشندک فاعلی کان و معدن در مراد پادشاهک شوکت و عظمتنی بیان در
عمر بیست پادشاها کز می تهیست جام جم . بر عمر در ای پادشاه که جام
شراب دن بوش در . اینک ز بنده دعوی و ز محتسب گواهی . اشته بنده

معقو بذ حمایل

بر توی ده یا و صعود ایچوندر

بنده دن دعوی محتسب دن شهادت مراد پادشاهه دن ظرافت ایله احسان
طلبی در . دانم دلت بخشد بر عجز ما نشانی . بیلورم عاشق لرک عجزنه سنک
عاشق لرک عجزنه سنک قلبک ترحم ایدر . گر حال ما نپرسی تا باد صبحگاهی . اگر صباح
وقتنک یلیندن بنم حالمی صورمز سن مراد پادشاهه حالمی عرض در . ساقی بیار آبی
از چشمه خرابات . ای ساقی خرابات چشمه سندن بر آب کتور . تا خرقها بشوئیم
از عجب خانقاهی . تا خانقاهه منسوب اولن عجب دن خرقه لری یوبالم مراد عشق
سببی ایله عجب ریادن خلاص طلبی در . در دور دامان آدم تا وضع سلطنت هست
آدم نسلندن مادام که پادشاهلق وضعی وار در . مثل تو کس ندانست انی
علم رز الهی . بو علمی که سنک حقیقتی ایله بلمدی مراد پادشاهی مدح در مبالغه
طریقی ایله . جور از فلک نیاید با تو ملک صفاتی . سن ملک صفاته فلک دن
جور کلمز ظلم از جهان بر افتاد شد تو جهان پناهی . جهاندن باکه ظلم اولدی
حال بو که سن پادشاه سن مراد پادشاهه جهاندن شکایت اظهاری در
جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد . بر یرده که عصیان برقی آدم صفی اوزره
اوردی یعنی حضرت آدم دن عصیان ظاهر اولدی . ما را چگونه زیبد دعوی
بی گناهی . بزه گناه سزلق دعوسی نجه یراشور یعنی لایق دکلدر . حافظ
چو پادشاهت گه گاه میبرد نام . ای حافظ چونکه پادشاه گاه گاه سنک
نامکی یاد ایدر . رنجش ز بخت منما باز آ بعذر خواهی . بختکدن انجمک کوسترمه
عذر خواهلق ایله کرو کل . یا ملجاء البرایا یا واهب العطایا . ای خلقک پناهی
ای احسانلر بخشلیجی . عطفا علی مقل حلت به الرزایا . ترحم ایله ترحم انک
بر فقیره که اکا عظیم بلالر حلول ایلدی عطفا مصدر در که فعلی العطف در مقیل
و ترحم معنی سنه دوایی جمع داهیه در که عظیم بلا و عقوبت و شدت معناسنه در

خانقاهی ده یا نسبت ایچوندر

بیهوده نامک تعذیر ایچوندر

معناسنه در متقلی مغیر معناسنه در ایضا ای قصه بهشت ز کویت حکایتی
ای خدا اکر جنت قصه‌سی سنک کویکدن بر حکایت در شرح جمال حور ز رویت روایتی
یعنی حورک جمالی شرحی سنک یوزکدن بر روایت در خطاب خدایه در مراد ظاهر در
انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه‌ء عیسی نک نفسلری سنک قرمزی لبکدن بر لطیفه در
و آب خضر ز نوشش دهانت کنایتی و آب حیات سنک لذیذ دهانکدن بر کنایت در
نوش لطف لفظی دهانه مضاف اعتبار اولنورسه معنی بویله اولور و آب حیات
سنک دهانکو نوشندن بر کنایت در خطاب خدایه در مراد جمیع اشیا ذات باری دن ظهور
بولدغی اشعار در هر پاره از دل من و از غصه قصه‌ء بنم کوکلمدن هر پاره و غصه
دن بر قصه هر سطری از خصال تو و از رحمت آیتی سنک خویلرکدن هر بر سطری
و رحمت دن بر آیت یعنی دلمدن هر پاره غصه دن بر قصه در و سنک خصالکدن هم
سطر رحمت دن بر آیت در مصراع اول دن مراد غصه سنک کثرتن بیان در مصراع ثانی
دن مراد خدانک بی پایان رحمت و کرمن بیان در خطاب خدایه در کی عطرسای مجلس
روحانیان شدی گل را اگر نه بوی
تو کردی رعایتی کلم اکر سنک بویک بر رعایت ایتمیدی خطاب خدایه در در آرزوی
خاک ره تو یار بسوختیم یارک خاک راهی آرزوسندن یاندق یاد آور ای صبا که نکردی
حمایتی اکر ای صبا که بر حمایت ایلمدک یاردن مراد خدا در صبادن مراد فضل الهی در
خاک رهدن مراد اثر قرب در در آتش از خیال رخش دست میدهد آتشی
وه اکر یارک رخی خیالی میسر اوله ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی ای ساقی
کل که دوزخ دن بر یعنی اصلا شکایت یوقدر بوی دل کباب من آفاق را گرفت
بنم کبابی اولمش دلمک رایحه‌سی عالمی طوتدی این آتش اندرون بکند هم سرایتی
بو سوز اچندن هم بر سرایت ایدر مراد آتش عشق مستور اولمز دیمکدر ای دل

بهر زاهدانش و عمرت ز دست شد ای دل سنک علم و عمرک عبث یره
الدن کتدی عمدا بیهوده اتشی دیکر دی کنایتی عیوز سوابه طوتدک و بر کفایت ا
ایلمدک یعنی عشق و طاعت مقدارنک وار ایدی اما سکا کفایت ایدر نسنه‌یه سعی
و اهتمام ایتمدک داری فراز حافظ از ین درنیست غصه چیست بو غصه و رسندن
حافظک مرادی نه در بیلورمیسن از تو کرشمه و ز خسرو عنایتی سندن بر کرشمه
و پادشاه دن بر عنایت خطاب مرشده در ایضا این خرقه که من دارم
در رهن شراب اولی بو خرقه‌یی که بن طوتارم شراب رهننده اولی در و این
دفتر بی معنی غرق می ناب اولی بو بی معنی دفترلری شرابه غرق اولی در مراد
وجود و علم ظاهر دن فراغت ایدب عشق الهی یه سعی اتمک اولی ایدوکن بیان در
چون عمر تبه کردم چندانکه نکه کردم چون که عمرمی تباه ایلدم اول قدر که نظر
ایلدم در کنج خراباتی افتاده خراب اولی چون که عمرمی تباه ایلدم بو خرابات
بوجاغنده خراب دوشمش اولی در مراد جمیع خصوصده عشق الهی یه سعی اتمک
اولی ایدوکن اشعار در چون مصلحت اندیشی دور است ز درویشی چونکه مصلحت
اندیشلک درویشلکدن دوردر هم سینه پر آتش به هم دیده پر آب اولی
هم سینه پر آتش یک در هم چشم پر آب اولی در مراد حالات عشق مال و جاه دن
معتدل ایدوکن بیان در من حالت دل زاهد با خلق نخواهم گفت بن زاهدک
کوکلی حالنی خلقه دیمک استمزم این قصه اگر گویم با چنگ و رباب اولی اکر
بو قصه‌یی دیم چنک و رباب ایله اولی در مراد زاهده اولن ریایی خلقه دیمزم
بلکه آنی مرشدم ایله سویلشورم دیمکدر تا بی سر و پا باشد اوضاع فلک
زین دست ما دام که اوضاع فلک بونک کبی دن بی سر و پا اوله در سر
ما هوس ساقی در دست شراب اولی باشمزده ساقی نک هوسی الده شراب

مراد مرشد عشقدر   از همچو تو دلداری دل بر نکنم آری   سنجلین مولدار
دن مراعات اتمزم بلی گر تاب کشم باری زان زلف بتاب اولی   اگر واردات
و اضطراب حکم باری اول بوکلم لوزلف دن اولی در مراد و بنا خصوصی ایچون الم چکیلدن
ایسه اسرار الهیه حصولنه زحمت چکمک اولی در ایدوکن اشعار در   جای چو بکشت
کار تو عشر از جفا گشتی   باری جفای آنکه کشیدن نگری کند   چون پیر شدی حافظ
از میکده بیرون آی   چونکه پیر اولدک ای حافظ میخانه دن طاشره گل   رندی
و هوسناکی در عهد شباب اولی   رندلک و هوسناکلک یکت لک زماننده اولی در
ایضا   مراد عشقه نسبی اتمک زمان شباب ده زیاده خوب و لطیف ایدوکن بیاندر
ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی   ای اول کمسنه که بزی هلاک اتمکده هیچ مدارا ایلمزسن
سود و سرمایه بسوزی و محابا نکنی   سود و سرمایه یی یقرسن و میل و ترحم ایلمزسن
خطاب عام اولمق بوسنده در   دردمندان بلا زهر هلاهل دارند   بلا دردلری
زهر هلاهل طوتر   قصد این قوم خطر باشد هان تا نکنی   بو قومه قصد خطر در آگاه
اول صاقن ایتمیه سن مراد طوتم الفقراء مشومة حسبنجه بونلرک ضررینه قصد ایدن
کندویه ضرر ایلر دیمکدر بو حدیث شریف اولیا یه و علمایه شامل در   رنج ما را که
توان برد بیک گوشه چشم   بزم و بحثری که برکوز اوجی ایله التمک ممکن در
شرط انصاف نباشد که مداوا نکنی   شرط انصاف دکلدر که علاج ایلیه سن خطاب مرشده در   دیده ما چو
بامید تو دریا ست چرا   بزم چشممز چونکه سنک امیدک ایله دریا در بچون
بتفرج گذری بر لب دریا نکنی   توجه ایله دریا کناره برگذر ایلمزسن خطاب مرشده درکه
کثرت بکاسنی ایله اعزن منفض امید طوتر   نقل هر جور که از خلق کریمت کردند
سنک کریم خلقکدن هر جورکه نقل ایلدیلر   قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی
صاحب غرضلرک سوزی در سن انلری ایلمزسن خطاب مرشده در که اخلاقا

حبیب صاحبی در   بتو گر خلوت کند شب هما ای زاهد   بزم محبوبمز اگر سکا تجلی
ایلیه ای زاهد   از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی   خدادن می و معشوق دن غیری تمنا
ایلمزسن شاهد دن مراد مرشد و می دن مراد عشق در معشوق دن مراد باری تعالی در
حافظا سجده بابروی چو محرابش کن   ای حافظ انک محراب کبی ابروسنه
سجده ایله   که دعایی ز سر صدق جز آنجا نکنی   زیرا اندن غیری یرده صدق اوزره
بر دعا ایتمزسن مراد وصال جانانی غیبت هویت حصولنه طالب ایله که متعین اوله
دیگر   ایضا   ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی   ای بیخبر چالش که
صاحب خبر اولسن   تا راهرو نباشی کی راهبر شوی   مادام که سالک اولمیه
سن نیجه مرشد اولورسن   در مکتب حقایق پیش ادیب عشق   حقایق مکتبنده
عشق ادیبی اوکنده   هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی   اکاه اول ای
پسر چالش که برکون بابا اولورسن مکتب حقایق دن مراد خانقاه در ادیب عشق
دن مراد مرشد در بعض نسخه ده حقایق ایله ادیب اورتاسنده واو عاطفه واقع
اولمشدر   خواب و خورت ز مرتبه عشق دور کرد   خواب و خورسنی عشق
مرتبه سندن دور ایلدی   آنگه رسی بعشق که بی خواب و خور شوی   عشقه اول
وقت ایرشورسن که خواب سز و طعامسز اولسن مراد احوال طبیعت محو اولنجه
حالات عشق ظهور بولماز دیمکدر   فرشته خوی شو آدمی بکم خوردن وکر
خورد چو بهایم بخوفتند چه حاد   گر نور عشق حق بدل و جانت اوفتد اگر حقک
عشق نوری سنک دل و جانکه دوشه   بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی
الله حقیچون که فلک آفتابندن خوب رک اولورسن   دست از مس وجود
چو مردان زره بشوی   راه عشق مردلری کبی وجود بقرندن ال یو   تا کیمیای
عشق بیابی و زر شوی   تا عشق کیمیاسنی بوله سن و زر اوله سن مراد انانیت

وکبری ترک ایله که عشق الهی یه وصول بوله سن دیکدر از پای تا سرت همه نور
خدا شود سنک جمیع وجودک نور خدا اولور در ره ذو الجلال چو بی پا و سر
شوی ایله بولنه چونکه بی پا و سر اوله سن مراد وجود فانی یی افنا ایدر لیک
وجود باقی بوله سن دیکدر یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر بر دم بحر خدایه غریق
اول گمان ایتمه گر آب هفت بحر بیک موی تر شوی که حقت دریا ایدن بر موی
ایله تر اوله سن یعنی بر قیلک اصلنمز وجه خدا اگر شود منظر نظر وجه خدا اگر سنک
نظرکک منظری اوله بعد آن بر پرده شاهد ایده سن زین پس شکی نماند که صاحب
نظر شوی بوندن صکره برشک قالمدی که صاحب نظر اولورسن مراد حقیقتدن
صاحب نظر ناظر خدا اولنمه ایدوکن بیان در بنیاد هستی تو چو زیر و زبر
شود سنک وجودک بنیادی چونکه خراب اوله در دل گمان مدار که زیر و زبر
شوی ولی ظن طوتمه که زیر و زبر اوله سن گر در سرت هوای وصالست حافظا
اگر سنک باشکده وصال هواسی وار ایسه ای حافظ باید که خاک درگه اهل نظر
شوی گرک که اهل نظرک درگاهی خاکی اوله سن یعنی بر مرشده مرید اوله سن
وله ایضا با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی مدعی یه عشق و مست لکک اسرارینی
دیمکوز تا بیخبر بمیرد در درد خود پرستی تا خود پرست لک دردندن بیخبر
اوله بو وجه دخی جایزدر تا بیخبر خود پرست لک دردندن اوله با ضعف و نا
توانی همچون نسیم خوش باش ضعف و ناتوانلق ایله باد نسیم کبی خوش
اول بیماری اندرین ره خوشتر ز تندرستی بو یولده بیمارلق تندرستدن
یکدن خوش دکلدر وله گی خود شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری
ندارم در گوشه سلامت مستور چون توانی بود سلامت گوشه سنده
مستور اولمق بجه ممکن در تا ابر کس قو با ما گوید ز شور مستی مادام که

سنک چیمک برزه مست لک ار لریه سویلر مراد شیرازک ظهوری البته عاشق
مست ایلر دیکدر عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید عاشق اول یوخسه
هرگون جهان ایشی باشه کلور تا خوانند نقش مقصود از کارگاه هستی دار
لق کارخانه سندن مقصود نقشنی اوقومش ایکن مراد عشق طاعتنه سعی ایلمه
یوخسه ناگاه هرگون اجل ایرشور دیکدر در آستان جانان از آسمان
میندیش جانانک آستانه سنده آسماندن فکر ایلمه گر از اوج سر بلندی
افتی بخاک پستی زیرا سر بلندلک اوجندن آلچاقلق خاکنه دوشرسین مراد جناب
قدسه وصول بولنه ناسوی فکرندن چکمک لازم ایدوکن بیان در خار از چه
جان بکاهد گل عذر آن بخواهد خار اگر چه جانه المویرر گل انک عذرینی دیلر
سهلست تلخی ای می در جنب ذوق مستی مست لکک ذوقی یاننده شرابک
آجی لغی سهل در مراد بودر که وصال جانان امیدی ایله ریاضت و عشق
لری ایله آسان در صوفی پیاله پیما حافظ قرابه پرداز صوفی پیاله ایله شراب
نوش ایدیجی حافظ دستی شراب نوش ایدیجی حافظ دستی ایله شراب نوش
ایدیجی که بر آستینش تا کی دراز دستی ای قصه یک لولر دراز دست لک تجنبه
دک مراد عشق دنیا بی بهره اولن صوفی کسوت لو مدعی لره طعن در وله ایضا
ای دل مباش خالی یکدم ز عشق و مستی ای دل عشق و مست لکدن بر دم
خالی اولمه زانکه برو که رستی از نیستی و هستی اندن صکره یوری که یوق
لقدن و وارلقدن خود قورتلدک گر خرقه پوش بینی مشغول کار خود باش
اگر خرقه پوش گوره سن کندو ایشکه مشغول اول هر قبله که باشد بهتر
ز خود پرستی هر بر قبله که وار در خود پرست لکدن یکرک در یعنی خود پرست لکا
دن ایچ نسنه یوقدر در مذهب طریقت خامی نشان کفرست طریقت

مدهبندن خام لق کتورمشان در • آری طریق رندی چالاکیست وچستی بلی عاشق
لغك طريق چالاكلك وچيستلكدر • تا فضل وعقل بيني بي معرفت نشيني •
مادامكه فضل وعقله نظر واعتبار ايدرسن معرفت وعشقدن اوتورسن • يك
نكته ات بگويم خود را مبين كه رستي • سكا بر نكته ديم كندوكي كورمه كه قورتلدك آن
روز ديدم بودم اين فتنها كه برخاست • اول كون كورمش ايدم بو فتنه لري كه ظاهر اولدي
كز سركشي زماني با ما نمي نشستي • كه سركشلكدن بر مدت زمان اوتورمدك خطاب
خدايه دركه كمال استغناسني بيان در • سلطان من خدا را زلفت شكست ما را • اي
بنم سلطانم الله اچون سنك زلفك بزي صيدي • تا كي كند سياهي چندين دراز دستي •
بر سياه قجنه دكي بو قدر دراز دستلك ايدر خطاب خدايه دركه ظلمت كوندن شكايت
ايدر خدا را بو يده واكلك اچون مخاسنه ده اولدر • دوش آن صنم چه خوش گفت در
مجلس مغانم • دون كيجه اول صنم مغ مجلسنده نه لطيف ديدي • با كافران چه
كارت گر بت نمي پرستي • كافرلر ايله سنك نه ايشك وار در اكر بته طپمز ايسك مراد
مرشدك كندوسنه عتاب اتدوكي اشعار در اخلاق ذميمه سندن اوتري صنم دن مراد
مرشددر كافران دن مراد اخلاق ذميمه دركه وصال جانانه هر برسي مانع قوي در
كنو كبي اززاه ديده حافظ تا ديد زلف بستت • كوزيولنوردن تا كه حافظ سنك
بست زلفكي كوردي • تا جمله سر بلندي بست شد با مال نشستي • جمله سر بلندلكي ايله
بستلكك پايمالي اولدي زلفدن مراد بونده ظلمت كوندركه اكه محبت ايدن بست
اولور • وله ايضا • بشنو اين نكته كه خود را زغم آزاده كني • بو نكته يي
ايشت كه كندوكي غمدن خلاص ايدسن • خون خوري گر طلب روزي ننهاده كني •
كني اكر قسمت اولنمش رزق طلب ايدر ايسك قان يرسن يعني بلا چكرسن
آخر الامر گل كوزه گران خواهي شد • آخر الامر بر داغجيلرك بالچني اولسك كرك

حاليا فكر سبو كن كه پر از باده كني • شمدي دستي فكرن ايله كه باده دن پر ايدسن
يعني شمدي دستي يي شراب ايله پر ايلمك فكرن ايله مراد اولكرد عشق وطاعته
سعي ايله ديمكدر • گر از آن آدميانی كه بهشتت هوس است • اكر اول آدميدن ايسك كه
سنك هوسك جنت در • عيش با آدمي چند پري زاده كني • بر قج پري زاده آدمي
ايله عيش ايدسن مراد طالب جنت اولنه عشاق ايله مصاحبت لازم ايدوكن بيان در
تكيه بر جاي بزرگان نتوان زد بگزاف • گزاف ايله اولولر يرينه اوتورمق ممكن دكلدر
مگر اسباب بزرگي همه آماده كني • مگر دوكلي اولولق اسبابني مهيا ايدسن
خاطرت كي رقم فيض پذيرد هيهات • هيهات سنك خاطرك قچن فيض رقمني
قبول ايدر • مگر از نقش پراكنده ورق ساده كني • مگر پراكنده نقشدن ورقي
ساده ايدسن مراد دل لوحني ماسوي نقشندن پاك اولمنجه فيض الهي اثري انده
منتقش اولمز ديمكدر • اجرها باشدت اي خسرو شيرين دهنان • اي شيرين دهن
لرك خسروي سكا اجرلر اولور • گر نگاهي سوي فرهاد دل افتاده كني • اكر دل افتاده
فرهاد جانبنه بر نظر ايدسن خسرودن مراد مرشد و فرهاددن مراد طالب عشق در
كار خود گر بكرم باز گذاري حافظ • كندو ايشكي اكر حق تعالينك كرمنه تفويض
ايدسن اي حافظ • اي بسا عيش كه با بخت خداداده كني • اي چوق عيش
كه بخت خداداده ايله ايدرسن مراد اعتماد كرم حقه كرك طاعته كركز ديمكدر
اي صبا بندگي خواجه جلال الدين كن • اي صبا خواجه جلال الدينك قوللغن
ايله • تا جهان پر سمن و سوسن آزاده كني • تا جهاني سمن و سوسن آزاد ايله پر
ايليه سن مراد بو بزركي مدح در • وله ايضا • بصوت بلبل و قمري اگر
ننوشي مي • اكر بلبل و قمري صوتي ايله شراب اچميه سن • علاج كي كنمت آخر
الدواء الكي • سكا داغ علاجني ايدرم زيرا آخر الدواء الكي كه دوا انك آخري داغ در

ویش لر مراد مرشدلر سوزی ایله اگر عشق وطاعته سعی ایتمه سن سکا علاج ایچون دوزخ
اولور دیمکدر. کی لفظی عربی درداغ معناسنه در. علاج لفظی کی لفظنه مضاف در
مضاف اولمسی جایزدر دیمکلر. چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هوهو چونکه گل نقابنی
رفع ایلدی و مرغ هوهو اوردی یعنی اوتمکه باشلدی. منه ز دست پیاله چه میکنی
هی هی پیاله یی الدن قومه نیلرسن اتمه اتمه مراد عشقه تحریض در هی هی اتمه اتمه معناسنه
شرح اولنوی و تکرار ایچون دخی کلور معنی بویله اولور پیاله یی الدن قومه تکرار ایلرسن
پیغو عشقه سعی ایله عمر گذشته ایچون تحسر ایله. چو هست آب حیاتت بدست
تشنه ممیر چونکه الکده آب حیات وار در صوسز اولمه. فلا تمت ومن الماء کل
شیء حی اولمه حال بوکه هر شی آب دن دیریدر آب حیاتدن مراد عشق وطاعتدر
که حیات ابدیه یه سبب در. ذخیره بنه از رنگ و بوی فصل بهار فصل بهارک
رنگ و بو یندن بر ذخیره قو که میرسند ز پی ره زنان بهمن و دی زیرا فصل بهارک
اردندن بهمن و دی ره زنلری یتشورلر مراد صحت بدن و مقدرت عشق وطاعت
موجود ایکن آخرت تدارکن ایله دیمکدر دی قیش بهمن اورته قیش آیی. زمانه هیچ
نبخشد که باز نستاند زمانه هیچ نسنه بخشلمز کرو کرو آلمیه. مجو ز سفله مروت که
شیئه لا شی. سفله دن مروت استمه زیرا انک منه سی یعنی احسانی لاشی در
شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت. سلطنت و حکم عظمتی ایچون بر ثبات طوتدی
ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی جمک تختندن وکیک تاجندن بر سوز قالمشدر
کی بر پادشاه اسمی در. خزینه داری میراث خوارگان کفرست میراث ییجی
لرک خزینه دارلغی کفردر. بقول مطرب و ساقی بفتوی دف و نی مطرب و ساقی
نک قولی ایله دف و نینک فتوی سی ایله. نوشته اند بر ایوان جنت الماوی
جنت الماوی نک ایوانی اوزره یازمشلردر که بتر کسی که عشوه [illegible] خرید و ای بوی

کیمکه

هر کیمکه دنیانک عشوه سنی صاتون الدی یعنی مکرینه آلداندی وای آگه سنی ناندبخش
طلب کنم شراب کجاست سنی فالمدی بسوزی طلبی ایدم لم شراب قنده در. بیع بخشا
دی ز روح روان حاتم طلبی حاتم طلیک روح روانی شادلغنه یعنی شوقنه ویر
ناند حاتم طایی ولیکن تا بابد بماند نام بلندش بنیکویی مشهور. بخیل بوی خدا نشنود
بیا حافظ. بخیل حق راچه سنی انشر گل ای حافظ. پیاله گیر و کرم ورز والضمان
علی پیاله طوت و کرم چالش و ضمان بنم اوزرمه یعنی عشقه سعی ایله و کریم اول
بن ضامنم که سن رحمت حقده واصل اولورسن. جوانمرد اگر راست خواهی
ولیست کرم پیشه شاه مردان علیست

وله ایضا

بگرفت کار
حسنت چون عشق من کمالی سنک حسنک ایشی بنم عشقم کبی بر کمال طوتدی. خوش
باش زانکه نبود این حسن را زوالی خوش اول زیرا که بو حسنه بر زوال اولماز
خطاب مرشده در که حسن معنوی سی ثبات و کمال اوزره در. در وهم می نگنجد کاندر
تصور عقل آید بهیچ معنی زین خوبتر مثالی هیچ
معنی ایله بوندن خوب رک بر مثال کلمه مراد خدانک مثلی اولمدیغنی اشعار در. آن
دم که با تو باشم یکسالست هست روزی اول دم که سنک ایله اولم بر ییل بر کون در
وآن دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی واول دم که سنسز لحظه بر ییل در
مراد زمان کثرده اولان تجلی و فیض زمانی قلیل کلور و زمان قلیلده اولان
فراق و قبض زمانی کثیر کلور دیمکدر خطاب خدایه در. شد خط عمر حاصل
گر زانکه با تو ما را عمر خطی حاصل اولور ایدی اگر اولسون که سنک ایله بزه هرگز
بعمر روزی شود وصالی شویله که بر کون بر وصال نصیب اوله خطاب خدایه در
که انک بر دم وصالی حاصل عمر عزیزدر. چون من خیال رویت جانا بخواب بینم
ای جان بن سنک یوزک خیالنی دوشده نجه کورم. کز خواب می نبیند چشمم

بحر خیال که خواب دن بهم چشمم بر خیال دن غیری کورمز خطاب خدایه در زخم ازین
دل من کر بهره‌ای خوبیت بینم کوکله رحم کتور زیرا سنک خوب یوزک محبتندن سنک
شخص نا توانم باز بکا چون هلالی بینم ضعیف جسمم بر هلال کبی اینجه اولدی مراد خدادن
کندوسنه ترحم طلبیدر حافظا مکن شکایت کر وصل یار خواهی ای حافظ شکایت ایلمه
اکر یارک وصالن استر ایسک زین بیشتر بباید بر هجرت احتمالی سکا فراقه بوندن
زیاده اکن بر تحمل کرک **ولە ایضاً** بلبل ز شاخ سرو بکلبانک پهلوی بلبل سرو
بوداغندن پهلوی صدا ایله می خواند دوش درس مقامات معنوی دون کیجه
مقامات معنوی درسنی اوقودی مراد علو قدر صاحبی اولان مرشددر اصطلاح طریقتده
اوزره عشق الهی دن نکته لر بیان ایلدی و بکدر پهلوی مشهور بر لساندر یعنی بیا
که آتش موسی نمود کل یعنی کل که کل موسی آتشنی کوستردی تا از درخت نکته را
توحید بشنوی تا درخت دن توحید نکته سنی ایشیده سن نته کم طور طاغنده بر درخت
دن انی انا الله صداسی کلمشدر مراد هر شیک ظهوری واجب الوجودک وجود وحدا
نیتنه شهادت ایدوکن بیاندر **بیت** برک درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی
دفتریست معرفت کردکار مرغان باغ قافیه سنجند و بذله کو باغ مرغلری
قافیه پیدا ایدیجیلر و لطیفه سویلیجیلردر تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی
تا کشی پهلوی غزللر ایله شراب ایچه زبان پهلوی صعوبت اوزره اولدیغندن ادر
اصطلاحاتنی اکر تشبیه ایتمشدر می دن مراد عشقدر خوش وقت بوریا و کدای
و خواب امن بوریانک و کدالغک و امن ایله اولان خوابک وقتی خوشدر کین عیش
نیست در خور اورنگ خسروی که بو عیش پادشاهلق تختنه لایق دکلدر یعنی
پادشاهلرده بو حضور یوقدر **بیت** بخشند خوش روستایی و جفت بذو
ری که سلطان در ایوان تخت جمشید جز حکایت جام ازجهان نبرد جمشید

بذله کو وصف ترکیبیدر [illegible]

در خور لایق معناسنه در

جهاندن

جهاندن جام حکایتندن غیری الندی زنهار دل مبند بر اسباب دنیوی
صاقن دنیوی اسبابه کوکل بغلمه دهقان سالخورده چه خوش کفت با پسر
یاشلو دهقان پسرینه لطیف دیدی کای نور چشمم بجز از کشته ندروی
که ای بنم کوزمک نوری اکدیکدن غیری بچمزسن مراد وان لیس للانسان الا
ما سعی حسنیجه هرکس دنیاده نه عمل اوزره آخرتده انک جزاسنی کورور دیکدر
چشمت بغمزه خانه مردم سیاه کرد سنک چشمک غمزه ایله خلقک خانه سنی
سیاه ایلدی مخموریت مباد که خوش مست میروی سکا مخمورلق اولمسون که
خوش مست کیدرسن خطاب مرشده در این قصه عجب شنو از بخت واژ
کون منعکس ویرانمز بخت دن بو عجب قصه یی اشیت یعنی بیرام بختمز سببی ایله
باکه واقع اولان غریب حکایتی استماع ایله مارا بکشت یار بانفاس عیسوی
عیسی یه منسوب نفسلر ایله یار بزی دپلدی یاردن مراد مرشددر که عیسی نفس
الکن ره حقده ایله مریدلرک نفسنی هلاک ایدر اما حقیقتده احیا ایدر ساقی چو
مکر وظیفه حافظ زیاده داد ساقی حافظک وظیفه سنی مکر زیاده ویردی
کاشفته کشت طره دستار مولوی که مولوی دستارک طره سی پریشان
اولدی مراد غلبات عشق ایله مرتبه استغراقه وصول بولدیغن اشعاردر
ولە ایضاً بیا با ما مورز این کینه داری کل بزمله بو کینه دارلغه چالشمه
که حق صحبت دیرینه داری زیرا قدیمی صحبت حقنی طوترسن بعض نسخ
ده بیا بر نه بنا واقع اولمشدر نصیحت کوش کن کین در نسبی به نصیحت
استماع ایله زیرا بو در چون بیک در از آن کوهر که در گنجینه داری اول کوهر
دن که خزینه ده طوترسن در دن مراد نصیحتدر بنز یاد خار مغلان
رتش مغلش لرک خاری فریاد نه ایرشی خدارا کر چه دوشینه داری

اسه ایچون اکر ده ن کیچه لک شراب طوتر ایسک خطاب بر صاحب دولته در
ولیکن کی نمای رخ بر ندان آثار ندین قچن یوز کوستر رسک تو کز خورشید
وَمَه آیینه دار آری سن که خورسید و ماه دن آیینه طوترسن مراد اول صاحب
دولتک قدر و رفعتی بیان در بدر رندان مکو ای شیخ وهش دار که رندلرک
عیبنی سویله ای شیخ اکله که با مهر خدای کینه داری که خدایه منسوب محبته یعنی
خدا دوست لره کین و عداوت طوترسن مراد منکر عشاق اوله نصیحت در
نمی ترسی ز آه آتشینم بنم آتشین آهمدن خوف اتمزمیسن تو دانی خرقهٔ
پشمینه داری سن بیلورسن یوک خرقه طوترسن که آتش اصلا تحملی یوقدر
مراد عشاقک آه بد دعاسندن حذر ایلکه بتینه درعمی ترسی متوز مزمیسن معناسنه
دخی جایزدر ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ سنک شعرکدن خوشرک کورمدم ای حافظ بقرآن که اندر سینه داری شول قرآن حقیچون که سینه ده
طوترسن وله ایضا بچشمم کرده ام ابروی ماه سیمایی برماه یوزلونک
قاشنی کوزده ایلمشم یعنی اکه محبت اتمشم خیال سبز خطی نقش بسته ام جایی
بر یرده بر سبز خطک خیالنی نقش ایلمشم مراد قرب الهی یه وارنده وصول بولمغی
بر مرشد حریداولمشم دیمکدر امیدم هست که منشور عشقبازی ز جای حق امید وار دکه
بنم عشقبازلغم برآید از آن کمانچهٔ ابرو رسد بطغرا آی اول کمانچه ابرودن
بر طغرایه ایرشه مراد بر مرشددن کندومیه دخی صاحب ارشاد اولمه سنوقیع در
سرم ز دست شد و چشم از انتظار بسوخت باشم الدن کتدی و چشم انتظاردن
یاندی در آرزوی سر و چشم مجلس آرایی بر مجلس آرا انک سرو چشمی آرزوسنده
مراد اهل بیتیه حسرتدر مگر ز دست دل آتشین بخرقه خواهم زد کوکل الکدن ویرشان
درخرقه یه آتش اورمق استرم بیا بیا که کری هیکلفد تماشایی کل کل که بر

بر آنی ده باشم
ایچون در
س

مجلس آرا آی
در صفت ترکیبی در
س

٢٥٩

بر تماشا یه ذکر کری بو نوع دکلک معناسنه در نته کم حضرت جامی بیورمشدر
ـــ جامی چه نیست کار تو بغیر از جفا کشی باری جفای آنکه کشیدن
کری کنند در آن مقام که خوبان بغمزه تیغ زنند اول مقامده که خوبلر غمزه
ایله تیغ اورورلر عجب مدار سری اوفتاده در پای برابر باش و دوشمش
اوله عجب طوته فراکه از رخ او ماه در شبستان نشست انکه رخندن که بنم
شبستانمده ماه واردر کی بود بفروغ ستاره بر وای ستاره نک فروغنه
قندنا بر پروا اولور یعنی خلوتمده که ماه کبی دلبر اوله ستاره یه بکزر محبوبه نه
میل ایدرم یعنی خلوتمدکه مراد خدادر بو وجه دخی جایزدر انک رخندنکه ماه
بنم شبستانمده در باکه ستاره نک فروغنه نیچن بر پروا اولور بو وجه اوزره
مرانک معناسی یعنی جهتندن پروایه مصروف در زمام دل بکسی داده ام
من درویشی بن درویش زمام دلی برکسه و یرمشم که نیست شـ
بکس از تاج و تخت پروایی که کمسه ایله انک تاج و تخت دن بر پرواسی
یوقدر کسی دن مراد خدا اولمق زیاده روشن در پروا طاقت و فراغت
و قیدو حق و آسان و هوس و میل معناسنه در اما بو نوع معنای
اخیر مراددر فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب فراق و
وصل نه اولور دوستک رضاسنی طلب ایله که حیف باشد از و غیر
او تمنایی زیرا حیف در اندن غیری بر تمنا مراد دوست دن مراد باری
تعالی در بروز واقعه تابوت ما ز سرو کنید واقعه کوننده بزم
تابو تمزی سرودن ایلکوز که می رویم بداغ بلند بالایی زیرا بر بلند
قامتک داغی ایله کیدرز مراد شهید عشق اولنک رعایته استحقاقی وار
ایدوکن بیان در روز واقعه دن مراد روز موت در ـــ کر کنند

قامتش بالاکه هرا زیر سروی گنبد خاک قرا · در ره شوق بز آوند ما بجان
به نثار ماهی لر شوق لرندن نثاره الجول کتوررلر · اگر سفینه حافظ رسد بیار
یار اگر حافظک سفینه سی بر دریایه ایرشه سفینه بوندن دفتر معناسنه در که مراد
کنونک دیوانی در ولہ ایضا بجان او که گرم دسترس بودی · انک بتقاضی
حسنجون که اگر جانمه ال ایرشمک اولیدی کمینه پیشکش بندگانش آن بودی · انک
بنده لرنه کمینه پیشکش اول اولوردی یعنی جانی بنده لرنه پیشکش ایدردم مراد مرشددر
اگر دلم نگشودی پای بند طره او · اگر کونکلم طره سنه پای بند اولمیدی گیتم قرار
درین تیره خاکدان بودی · بو تیره خاکدان ده یا که تخت قرار اولورایدی ضمیر غایب
مرشدن راجع در در آمدی ز درم کاشکی چو لمعه نور · کاشکی چیقوب اگرو
کلیدی نور لمعه سی کبی که بر دو دیده حکم او روان بودی · که انک حکمی بنم اکی کوزه
روان ایدی بو وجه دخی که انک حکمی بنم اکی کوزمه بو وان ایدی مراد بنه مرشددر
رخ چو مهر فلک بی نظیر آفاق است · رخ ایله فلکک آفتابی کبی عالمک بی نظیری در
رخ ده بو وجه دخی جایزدر بدل دریغ که یکذره مهربان بودی · کوکل ایله حیف
که بر ذره مهربان اولیدی مراد اول مرشدک کمال استغناسنی بیان در بخواب
نیز نمی بینمش چه جای وصال · انی دوشده دخی کورمزم نه جای وصال بریدر چو
این نبود و ندیدیم باری آن بودی · چونکه بو اولمدی و کورمدک باری اول اولیدی
یعنی چون وصال اولمدی باری خوابده کورمک اولیدی به بندگی قدش سرو
معترف گشتی · انک قدینک بنده لکنه سرو معترف اولیدی لوردی · اگرچه سوسنش
آزاده اش زبان بودی · اگر سوسن آزاده کبی اول سروک زبانی اولیدی مراد
مرشدک علو قدرنی بیان در زپرده ناله حافظ برون کی افتادی · حافظک
ناله سی حجب پرده دن طاشره دوشردی اگر نه همدم مرغان صبح خوان بودی

اکر

بنده لرک اکر کمینه پیشکش
زون اولوردی انجروده
دولن وجه بو وجه دن
روشن دره سنه

نیز دخی
معناسنه در

اگر صبح خوان مرغلر همدم اولیدی مراد سحرخیز عشاق ایله مصاحب اولدیغندن
ناله ایلیوب دیمکدر ولہ ایضا چه بودی از دل آن یار مهربان بودی · نولیدی
اگر اول یارک کوکلی مهربان اولیدی که حال ما نه چنین بودی از چنان بودی
زیرا بزم حالمز بویله اولمازدی اگر انجلین اولیدی گرم زمانه سرافراز
داشتی و عزیز · اگر زمانه بنی سرافراز و عزیز طوتیدی · سریر عزتم آن خاک
آستان بودی · بنم عزتم سریری اول آستانک خاکی اولوردی مراد مرشدک
آستانه خاکنه اوطمغی سریر عزت بلدوکنی بیان در بگفتمی که بها چیست
خاک پایش را · دیرایدم که انک خاک پاینک بهاسی ندر · اگر حیات گرانمایه
جاودان بودی · اگر آغر بهالو حیات جاودان اولیدی مراد انک خاک پاینک
بهاسی باقی حیات ایدوکنی اشعار در بگفتمی که چه ارزد نسیم طره دوست
دیرایدم که دوستک طره سی نجه نه دکر · گرم بهر سر موئی هزار جان بودی
اگر هر بر مویم باشنده بیک جانم اولیدی یعنی نجه یوز بیک جانه دکر مراد غیب
هویت و نفحه رحمانیه نه بها اسرد کل ایدوکنی بیان در برات خوش شدی تا
چه کم شدی یارب · ز کرش نشان امان از بد زمان بودی · اگر بزم خوش
دللک براتمزه زمانه نک ضرر رندن امان نشانی اولیدی عجب نه اکسیلوردی
مراد جناب قدس دن جمعیت خاطر طلبی در بو بیتک معنیسنده صعوبت اولدیغندن
او تری بو وجهله شرح اولندی اگر نه دایره عشق راه بربستی · اگر عشق
دایره سی یول بغلمیدی · چو نقطه حافظ مسکین درآن میان بودی · نقطه کبی
مسکین حافظ اول اورتاده اولوردی مراد عشق الهی محبت ماسوی دن خلاص
بولمغه سبب اولور دیمکدر ولہ ایضا تو مگر بر لب آبی بهوس بنشینی · سن مگر
هوس ایله بر صو کنارنده اوتوره سن ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی

یارب بوندن
عجب نقصان اولور

یوخسه هر فتنه که کوررسن دوکلی کنندوکدن کوررسن یعنی بو مقدار هوس که صو کنارنده
اوتورر مقدار فتنه یه سبب در بو وجه دخی جایزدرسن بکرد نیادن فراغت ایدوب هوس ایلیه
بر آب کنارنده اوتوره سن که جهانک فتنه سندن خلاص بوله سن یوخسه بو عالمده هر
فتنه که کوررسن جیحون کندکدن کوررسن بو وجه اوزره لب آب دن مراد توحید اولور
وجه اولده بنت مصراع اولدر اولن فعل منفی در وجه ثانیده بنت مثبت در بخدای
کرتوی بندهء بکزیدهء او اول خدا ایچون که سن انک مقبول و مختاری سن که
کم بزیم جاکر دیرینه کبی نکرنیسنی که بو قدیم جاکر اوزره هر کسه یی اختیار ایتمه سن
خطاب مرشده در بخدا از ین ماه و کدای که بسر منزل عشق بونده صکره بزوکدا
لر زیرا عشق سرمنزلنده رهبر وان زا نبود چاره بجز مسکینی سالکلره مسکین
لکدن غیری چاره اولماز ادب و شرم ترا خسرو مه رویان کرد ادب و شرم سنی
مهرویلرک پادشاهی ایلدی آفرین بر تو که شایسته صد چندینی تحسین سکا
سز بو غلقه قدره لایق سن خطاب مرشده در کر امانت بسلامت ببرم باکی نیست
اکر امانتی سلامت ایله ایلدم بر بارک یو قدر بی دلی سهل بود کر نبود بی دینی بی دل
لک سهل در اکرده دین لک اولمیه یعنی راه عشقده سلوک آساندر اما سلوکی تمام
نهایته ایرشدرمک مشکل در صبر بر جور رقیبت چکنم کر نکنم سنک رقیبک جورینه
اکر صبر ایتمیم نیلیم عاشقان را نبود چاره بجز مسکینی عاشقلره مسکین لکدن غیری
چاره اولمز سخنی بی غرض از بنده مخلص بشنو مخلص بنده دن غرض سز بر سوز
استماع ایله ای که منظور بزرکان حقیقت بینی ای که حقیقت بینی اولولرک
محبوبی سن خطاب مرشده در سخنی بی غرضدن مراد بو بیت در نازنینی چو تو
پاکیزه دل و پاک نهاد سنکلیه یاک دل و پاک خلقت بر نازنینی بهتر آنست که
با مردم بد ننشینی یکرک اولدر که یرامز کمسه لر ایله اوتورمیه سن مردم جمع درنود

جز فعاسنه

بشنو امر حاضردر

حقیقت بینی ده یا خطاب ایچوندر

استعمال اولنور خطاب مرشده در مردم بردن مراد دنیا پرستلر در حیفم آید
که خرامی بتماشای چمن باکه حیف کلور که چمن تماشا سنه صالنه سن یعنی کلی
سن که تو خوشتر ز کل و تازه تر از نسترنی زیرا سن کل دن خوش تر
و نسرین دن تازه رک سن خطاب مرشده در که آنی محبوب منزله سنه تنزیل
ایتمش در عجبست از لطف تو ای کل که نشستی با خار عجب در سنک لطفکدن ای
کل که خار ایله اوتورر سن ظاهرا مصلحت وقت درین می بینی ظاهرا وقت
مصلحتنی بونده کوررسن خطاب مرشده در که عوام ناس ایله مصاحبت ایتدوکندن تعجب
ایدر شیشه بازی سرشکم نکری از چپ و راست سرشکم شیشه بازی
نغنی کوررسن چپ و راستدن کر بدین منظر بینش نفسی بنشینی اکر بو چشم
قصرنده بر نفس اوتوره سن خطاب مرشده در که اکر به سن عرض ایدر چپ و
راست صاغ سیل اشک روان صبر دل حافظ برد بو اشک روان سیلی
حافظک کوکلی صبرنی الدی بلغ الطاقة یا مقلة عینی بینی طاقت نهایت
بولدی مقام ای بنم کوزمک مقله سی اراق اول بلغ فعل ماضی در نهایت بولدی
معناسنه الطاقة انک فاعلی در مقله بو نده کوزک قره سی و جقوری معناسنه در
که منصوب در منادی مضاف اولدوغندن بینی کبی امر حاضر در مفرد مؤنث
حاضره در بان بیبی بیندن که مصدری بین در که بو نده اراق اولمق معناسنه در
باب ثانی دن در باع بیع کبی تو بدین نازکی و خوشتر لی ای شمع چکل
سن بو نازک لک و خوش دل لک ایله ای شمع چکل لایق بزمکه خواجه
جلال الدینی خواجه جلال الدینک بزمکه لایق سن و بینی ده اولان یا خطاب
ایچوندر **وله ایضا** خوش کرد یاوری فلکت روز داوری فلکک سکا
خصومت و جنک کوننده خوش معاونت ایلدی تا شکر چون کنی و چه

بینی ده یا خطاب ایچوندر

منظر بینش قصر غفاسنه

ملکه ده یا خطاب ایچوندر

نسکرانه اذری • عجب بنجه نسکر ایدرسن و نسکرانه نه کتورورسن خطاب پادشاهدر

که علاوه‌سنه غالب اولمشدر • دور کوی عشق شوکت شاهی نمی‌خرند • عشق مملکتنک

پادشاهلق شوکتنی صاتون الانلر یعنی اعتبار اتمزلر • اقرار بندگی کن و دعوی

چاکری • بندهلکه اقرار ایت و چاکرلک دعوی ایله خطاب پادشاهه درکه خدایه عاشق

ایله و بو نصیحت ایدر • آنکس که اوفتاده خدایش گرفت دست • اول کمسه که دوشمش

و خدا انک الینی طوتدی • کو هر تو باد تا غم افتادکان خوری • دیسنک اوزرکه دوشمشلرک غمنی ییه‌سن • ساقی بمژده کانی بعیش از درم در آی • ای

ساقی عیش مشغلنی ایله قبو حدن ایچرو کل • تا یکدم از دلم غم دنیی بدر بری •

تا بر دم دلمدن دنیا غمنی طاشره ایلته‌سن ساقیدن مراد مرشددر • در شاهراه

جاه و بزرکی خطر بسیست • منصب و اولولق شاهراهنده خطر چوقدر • آن به کزین کریوه

سبکبار بکذری • اول یکدر که بو بلکدن سبکبارلکله سن یعنی منصب و دنیایه مفتون

اولمیه‌سن • سلطان و فکر لشکر و سودای کنج و خواج و باج • پادشاه و عسکر فکری و خزینه

و باج سوداسی • درویش و امن خاطر و کنج قلندری • درویش امن خاطر و قلندرلک

بوجاغی • نیل مرادبر حسب فکر و همتست • مراد ایرشمک فکر و همت حسبی اوزرینه‌در

از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری • شاهدن خیرنذر و توفیقدن یعنی خدادن معاونت

مراد پادشاهی خیره دلالت ایدوکن بیان در • یک حرف صوفیانه بکویم اجازتست

صوفیانه برسوز دییم اجازت وارمیدر یعنی وار ایسه اول سوز بودر • ای نور دیده

صلح به از جنک و داوری • ای کوزم نوری صلح جنک خصومتدن یکیدر مراد

پادشاهی صلحه تحریضدر • حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی • ای حافظ

فقر و قناعت غبارنی یوزکدن یومه • کین خاک بهتر از عمل کیمیاکری • زیرا بو خاک

کیمیاکرلک عملندن یکدرکه دور زیرا کیمیاکرلک دنیا غناسنه سبب در فقر و قناعت

آفت

آفت غنایه سبب در • وله ایضا • دو یار زیرک و از باده کهن دومنی

اکی زیرک یار و اسکی شرابدن براکی بتمن • فراغتی و کتابی و کوشه چمنی

برفراغت و بر کتاب و بر چمن کوشه‌سی کتابدن مراد قرآن عظیم اوله

و روشن در کوشه چمن دن مراد فیض و طاعت یری در حق اینمقام بندنکی

و آفت تو نوهم بن بو تقالی دنیا و آخرته و یرمزم • اکرچه در پیم افتند هر

دم انجمنی • اکرچه هر دم بر وافر خلق بنم آرد مه دوشسه‌لر یعنی طالب اولسه‌لر

هرآنکه کنج قناعت بکنج دنیا داد • هر اول کمسه که قناعت بوجغنی دنیا کنجنه ویردی

فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی • یوسف مصری بر آز اقچه بهایه صاتدی

یعنی حاصل بوکه بلکه کنج کاف عربی ایلکه ضمه‌سی ایله بوجق معناسنه درکه اکر کوز

شرح اولندی و کنج اولمق جایزدر کاف فارسینک فتحه‌سی ایله معنی اکه کور اولور

بیاکه رونق این کارخانه کم نشود • کل که بو کارخانه‌نک رونقی اکسلمز بر

زهد همچو توی یا بفسق همچو منی • برنجلین زهدی ایله یا بر بنجلین فسقی ایله مراد

ما دامکه اراده الله متعلق اولمیه طاعت و فسق سببی ایله بو عالم متغیر اولمز

دیمکدر • بکوشه بنشین خوشدل و تماشا کن • بر کوشه‌ده خوشدل

اوتور و تماشا ایله کیمکس بیاد ندارد چنین عجب زمنی • که کمه بونجلین

بر عجب زمانی یاد ایتمز طوترز مراد احوال عالمک متغیر اولدن تعجب ایتدوکی اشعار در

بروز واقعه غم با شراب باید کفت • واقعه کونندہ غمی شرابه دیمک

کرک • که اعتماد نیکس نیست در چنین زمنی • زیرا بونکبی زمانده کمسه‌یه

اعتماد یوقدر مراد عشقدن غیری دنیا غمنی دفع ایتمز دیمکدر • نکار خویش

بدست کسان همی بینم • کندو نکارمی کمسه‌لرالنده کورورم

چنین شناخت فلک حق خدمت چو منی • بر بنجلینکی خدمتی حقنی فلک بویله بلدی

اکلدیکی مراد فلکدن شکایت ایتدوکن بیان ایدر • بصبر کوش تو ای دل که حق
رها نکند • سن صبره چالش ای دل که حق تعالی قومز • چنان عزیز نگینی بدست اهرمنی
اغیلین بر عزیز نگینی اهرمنک الینه مراد بودر که حق تعالی حضرت سلطنت خاتمی
اغیلین بر دیو صفت دشمنک الینه قومز دیوکندوکو کلنه تسلیت ایدر • ز تندباد
حوادث نمی توان دیدن • حوادثک محکم یلندن کورمک ممکن دکلدر • درین چمن که
گلی بوده است یا سمنی • بو چمنده که بر گل یا بر سمن اولمش ایدی • درین باغ
سروی نیامد بلند که باد اجل بیخش از بن نکند • ازین سموم که بر طرف بو
ستان بگذشت • بو سمومدن که بوستان طرفنه اوغرادی • عجب که رنگ گلی ماند
است و بوی سمنی • عجب که بر گلک و بر یاسمنک رنگی قالمش ایسه مراد بو پادشاه
اولن مصیبتدن عالمده سروری قالمدی دیمکدر شمنی و یاسمن بر نرسی باغچه
شکوفه‌نک اسمیدر • مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ • بو بلاده دهرک مزاجی خراب
اولدی ای حافظ • کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی • قنی در بر حکیمک فکری و بر
برهمنک رایی مراد نظام عالمه خلل ایرشدی دیو مبالغه ایلر برهمن هند حکیمه دیرلر
وله ایضا در دیر مغان نیست چو من شیدایی • دیر مغانده بنجلین
بر شیدا یوقدر • خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی • خرقه بر یرده و کتاب بر یرده
شرابه رهن شده الیق‌دن مراد عقل معاش طبقه‌سندن دور اولمسیدر دیر مغاندن
مراد بو نوع مرتبه حقیقت اولمق روشندر مصراع ثانیدن مراد مراتب سلوکدرکه
بعضیسنی وجوددن کچمش و بعضیسنی علم ظاهر قیدندن خلاص بولمشدر خرقه
دن مراد وجوددر • دل که آیینه شاهیست غباری دارد • دل که شاهه منسوب
بر آیینه‌در بر غبار طوتر • از خدا می طلبم صحبت روشن رایی • خدادن بر روشن
رایک مصاحبتنی طلب ایدرم شاهدن مراد خدادر اکه متصل اولنه یا نیت ایچوندر

غباردن مراد محبت ماسویدن پیدا اولن کدورتدر که تجلی جانانه مانعدر
روشن رایدن مراد مرشددر که اول غبار انک مصاحبتندن زایل اولماز •
چو نهان بسته‌ام از دیده بدامان که مگر • چشمم‌دن دامنمه ارقلر باغلشم که مگر • در کنارم
بنشانند سهی بالایی • بنم کنارمده بر سهی سرو قامتی • جویهادن مراد اکی عیندن
جریان ایدن اشکدر که قرب الهی و وصال پادشاهی‌نک حصولنه انی وسیله و سبب
ایلمشدر بسته‌ام‌دن مراد دایم دامنمدن جریان ایتمسیدر بنشانندک فاعلی مرشدلر
اولمق زیاده روشندر سهی بالادن مراد باری تعالیدر کنارم بنشانندکی‌دن مراد
مشاهده جمالدر حاصل معنی لقای جانان شوقندن حددن زیاده اولن گریه‌سنی
اشعاردر • کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست • شراب کشتیسنی کتور که دوستک
یوزنسز بنم • گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی • چشمک هر گوشه‌سی
کوکل غمندن بر دریا اولمشدر کشتی باده‌دن مراد عشق الهیدر دوستدن مراد
خدادر رخ‌دن مراد ذات باریدر که بوندن مشاهده جمال مراددر غم دل‌دن مراد
عالم قبض و استتاردر هر گوشه چشم کندو معناسی اوزره‌در دریا ذکری مبالغه
ایچوندر و بو گریه‌یه سبب مشاهده‌دن دور اولمسیدر کشتی‌نک باده‌یه اضافتی
اضافت بیانیه اولمق روشندر • کرده‌ام توبه بدست صنمی باده فروش
بر باده فروش محبوبک الندن یعنی انک سببی ایله توبه ایلمشم • صنم باده
فروش‌دن مراد مرشدک خلیفه‌سی اولمق روشندر • که دگر می نخورم بی رخ بزم
آرایی • که بر بزم آرانک یوزنسز کرو شراب ایچمیم بزم آرادن مراد مرشددر
می‌دن مراد عشق الهیدر که مرشدسز انک حصولی میسر دکلدر هم بونده اشارت
واردر که عشق الهی تقلید ایله حاصل اولماز زیرا تقلید سبب ضلالتدر • شرح این نکته
مگر شمع برآرد بزبان • بو نکته‌نک شرحنی مگر شمع سویلیه • ور نه پروانه

پروانه دارد بسخن پروائی • یوخسه پروانه سوزه بر طاقت طوتمازسه این
نکته دن مراد عشق الهی نك سرّی در شمع دن مراد مرشد کامل در که دایم عشق
آتشی ایله یانمقده در که تمام مشاهده یه ایرشمشدر پروانه دن مراد وصول الی الله
حاصل ایتمین عاشقدر که حضور عشق الهی سرّندن بی خبردر • سخنی غیر مگو با من
معشوقه پرست • من معشوقه پرسته غیر سوزن سویلمه • کز وی و جام میم نیست
بکس پروائی • زیرا اندن و جام میدن اوکه کیمسه ایله بر پروا یوقدر معشوقه دن مراد معشوق
حقیقی درها نانکه دکلدر غیردن مراد خدادن غیری در معشوقه پرست اولمسی عشق الهی ایله
مجذوب اولوب قلبنده کیمسه میل و محبت قالمدیغی در جام میدن مراد عشق الهی در که وصال
جانانه وسیله در • نرگس ار لاف زد از شیوه چشم تو مرنج • نرگس اگر سنك چشمك
شیوه سندن لاف اوردی ایسه انجنمه • نروند اهل نظر از پی نابینایی • اهل نظر
اولنلر اعمی نك اردنجه کتمزلر یعنی سوزنه معتقد اولوب بیحضور اولمزلر نرگس ذکری
چشم مناسبتی ایله در یوخسه مراد مصنوع صانع دن حالت بنده داخل وار در دیو
لاف اورسه سوزی مقبول اولماز دیمکدر • این حکایت چه خوش آمد که سحرگه میگفت
بو سوز نه خوش کلدی که سحر وقتی ایدر ایدی معناسنه دخی جایزدر •
بر در میکده ئی با دف و نی ترسایی • بر میخانه قپوسی اوزره دف و نی ایله بر ترسا
میکده دن مراد مرشد کامل آستانه سی در دف و نی دن مراد اعلان و اظهار در سحرگه
دن مراد زمان کشف و وصولدر دوشندر دکلدر معناسنه دخی اولمق جایزدر ترسا
دن مراد عالم تجریده وصول بولمش عاشقدر زنّار کمالشن راوده ترسالق دن مراد نه
اینده کی بیان اتمشدر • مثنوی • ز ترسایی غرض تجرید دیدم • خلاص از ربقه تقلید
دیدم • ز ترسا نکته کو تجرد چون ملک شد • چو روح الله بر چارم فلک شد • مقول
قول بو در کر او بنجی بیت در • گر مسلمانی از این است که حافظ دارد • اگر مسلمانلق اول

میکده ئی ده همزه وحدت ایچوندر

مسلمان زاده یا مصدریه ایچوندر

که حافظ دارد در • آه اگر از پی امروز بود فردایی • آه اگر بو کون ایچون بر فردا
یعنی قیامت پیدا اولوربو بونده اجل معناسنه شرح اولنویی لکن پس معناسنه
دخی جایزدر امروزدن مراد دنیا در فردادن مراد قیامت در مراد بودر که بر صاحب
تجرید حافظ تنبیه و طعن طریقی ایله ایتمش اگر مسلمانلق بو ایسه قیامتک حالک
نیجه اولور **ولـه ایضا** دیدم بخواب دوش که ماهی بر آمدی • دون کیجه
دوشمده کوردم که بر آی طلوع ایدی • کز عکس روی او شب هجران سر آمدی • که
انک یوزی عکسندن فراق کیجه سی باشه کلدی • تعبیر رفت یار سفر کرده میرسد
تعبیره در سفر ایتمش یار ایرشور • ای کاج هر چه زودتر از در درآمدی • ای کاشکی
هر ننه کلوتیز رکل ایسه قپودن ایچرو کلیدی مراد بر یار عزیز نك سفردن قدومنی اشعار در
که اول یار عزیز تشریح ایتمش و زیاده اشتیاقندن انك زیاده تیز کلمسنی طلب ایدر •
ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من • ای بنم ساقی فرخنده فالم انك ذکری ایلیه
اولسون • کز در مدام با قدح و ساغر آمدی • که قپودن دایم قدح و ساغر ایله کلوردی
ذکرش بخیر باد تقدیرنده در ای ساقی فرخنده فالم انك ذکری خیر ایله اولسون
کز در مدام با قدح و ساغر امدی • که قپودن دایم قدح و ساغر ایله کلوردی
ذکرش بخیر باد تقدیرنده در ای ساقی فرخنده فال من تقدیرنده در ذکرش ده
اولان ضمیر غایب اول سوزی عزیزه راجع در • خوش بودی از بخواب بدیدی
دیار خویش لطیف اولوردی اگر کندو دیارینی دوشنده کورسیدی • تا یاد صحبتش
سوی ما رهبر آمدی • تا که مصاحبت یادی بزم جانبمزه رهبر کلیدی یعنی بو جانبه
کلمکه سبب اولیدی • آنکو بسنگ دل کشت ز غم جون • اول کمسه که او سنکا
سنک دل لکه دلیل لکه ویل اولدی • ای کاشکی که بآشتی بتسکی در آمدی
ای کاشکی که انك ایاغی طاشه طوقنیدی یعنی دپه سی اوزره کلیدی مراد اول

یار عزیزک کلمسنه سبب اولنه بدو عادر • فیض ازل بزور و زر ار آمدی بدست
فیض ازل اکر قوت و التون ایله اله کلیدی • آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی
آب حیات اسکندرک نصیبی کلوردی یعنی اکر نصیب اولور ایدی زیرا انک زور و زری
وار ایدی • بشنیده که سکندر برفت تا ظلمات • بچند محنت و خورد
آنکه خورد آب حیات • جانش نثار کردمی آن دلنواز اگر • جانمی اکه نثار ایدر ایدم
اول دلنواز اکر • چون روح محض جلوه کنان در بر آمدی • روح محض کبی جلوه ایدرک
سینه یه کلیدی • آن عهد یاد باد که از بام و در مرا • اول عهد یاد اولسون که طامدن
و قپودن باکه • دایم پیام یار و خط دلبر آمدی • دایم یارک خبری و دلبرک خطی کلوردی
کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم • سنک رقیبک بو قدر ظلمه نجه مجال بولوردی بو وجه
دخی جایزدر سنک رقیبک ظلمه نجه بو قدر مجال بولوردی • مظلوم اگر شبی بدر داور آمدی
بر مظلوم بر کیجه اکر حاکمک قپوسنه کلیدی حاکم دن مراد خدا در مراد مظلومک دعاسی
جناب کبریایه مقبول ایدوکن بیان در • خامان ره نرفته چه دانند قدر عشق
سلوک ایتممش خاملر عشقک قدرینی نه بیلورلر • دریا دلی بجوی و دلیری سر آمدی
بر دریا دل دلبر سرآمد استه که قابل ارشاد در خطاب اول یار عزیزه در که خاطر تر بیننه
اشتغال کوسترمش در • گر دیگری بشیوهٔ حافظ زدی رقم • اکر بر غیری حافظ شیوه سی
ایله رقم اوردی • مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی • هنرپرور شاهک طبعنه
مقبول کلوردی یعنی اکر بر غیری شاعری حافظ کبی لطیف شعر دیدی شاهک مقبولی اولوب
رعایتلر کورردی **وله ایضا** • روزگاریست که ما را نگران میداری • بر روزگار
در که بزی منتظر طوترسن • بندگان را نه بوضع دگران میداری • بنده لرد کی غیری لر
اسلوبی ایله طوتمازسن خطاب خدایه در • گوشهٔ چشم رضائی بمنت باز نشد
سنک باکه بر رضا چشمنک کوشه سی اچلمدی • آنچنین عزت صاحب نظران میداری

صاحب نظرلری عزتی بویله می طوترسن خطاب خدایه در مراد عشاقه دنیاده
رعایت اولمازده بکدر زیرا دنیانک عز و مالندن بی بهره لردر • نه گل از داغ غمت
رست نه بلبل در باغ • سنک غمک داغندن باغ ده نه کل نه بلبل
قورتلدی • همه را جامه دران نعره زنان میداری • دخی کلی جامه یرتیجی نعره
اورجی طوترسن جامه دران کل در نعره زنان بلبل در مراد کل جیبی سنن عشق الهی
دن بر حالت وار ایدوکن بیان در بو مصراع ثانی ده تقسیم آحادی آلی آحاده قاعده سی
واردر • ساعد آن به که بپوشی چو تو از بهر نگار • اولی که ساعدکی اورتیه سن
چون که سن حنادن اورتی • دست در خون دل پرهنران میداری • پرهنرلرک
کوکلی قاننه ال طوترسن نگار بو ندم حنا معناسنه اولمق روشن در • پدر تجربه
آخر تویی ای دل ز چه رو • آخر سن تجربه باباسیسن ای کوکل نه سبب دن طمع
مهر و وفا زین پسران میداری • بو پسرلردن مهر و وفا امید طوترسن چوق تجربه
سی اولنه پدر تجربه دیرلر • کیسهٔ سیم و زرت پاک بباید پرداخت • سیم و زر
کیسه کی تمام بتمک خالی اتمک کرک • زین طمعها که تو از سیمبران میداری • بو
امیدلردن که سن سیمبرلردن طوترسن • دل و دین رفت ولی راست نیارم
گفتن • دل و دین کتدی اما طوغری سویلمکه قادر دکلم • که من سوخته دل از
تو بر آن میداری • که بن سوخته دلی سن انک اوزره طوترسن خطاب خدایه در
گرچه رندی و خرابی گنه ماست همه • اکرچه دو کلی رندلک و خرابلق بزم کناهمزدر
بو وجه دخی جایزدر اکرچه رندلک و خرابلق دو کلی بزم کناهمزدر • عاشقی گفت که
تو بنده بر آن میداری • بر عاشق دیدی که بنده یی سن انک اوزره طوترسن عاشق
دن مراد موسی علیه السلام اولمق روشن در که ان هی الا فتنتک دیمش در
ای که در دلق مرقع طلبی ذوق حضور • ای کمسه که مرقع دلقده حضور

و ذوقی طلب ایدرسن • چشم سرّی عجب از بنجبر آن میداری • بنجبرلردن عجب
برسه امیدن طوترسن مراد دلق مرقع ده عشق اوغازه دیمکدر زیرا آکثری مرایی در خصوصا
بزم زمانمزده اولن شیخلر • نرکس باغ نظر چون توی ای چشم و چراغ • چونکه نظر
باغنک نرکسی سن ای چشم و چراغ • سر چرا بر من دلخسته کران میداری • بن دلخسته یه
بحون کبر ایدوب التفات ایتمزسن خطاب حریفه در که جهانک قطبی در • تا صبا بر کل و بلبل
ورق حسن تو خواند • تا که صبا کل و بلبله سنک حسنک ورقنی اوقودی • همه را شیفته
حالی و نکران میداری • جمیعسی پریشان حال و منتظر طوترسن خطاب خدایه در مراد
مراد جمیع اشیاده اثر عشق ثابت ایدوکن بیان در • کوهر جام جم از کان جهانی دکر ست
جام جمک جوهری بر غیری جهان معدنندن • تو تمنّا ز کل کوزه کران میداری • سن
مرادکی چیلرک کلندن امید طوترسن مراد ارباب ریاده عشق الهی اوغاز دیمکدر کذران
روز سلامت بملامت حافظ • سلامت کوننی ملامت ایله کچورمه ای حافظ چه
توقع ز جهان کذران میداری • فانی جهاندن نه امید طوترسن **وله ایضاً**
رفتم بباغ صبحدمی تا چنم کلی • بر صباح وقتی باغچه کتدم تا بر کل دیریم • آمد بکوش
ناکهم آواز بلبلی • ناکاه بنم قولغمه بر بلبل اوازی کلدی چنم اصلنده چینم در
کر وزن ایچون یا حذف اولنمشدر بونک کبی چوقدر • مسکین چو من بعشق کلی کشته
مبتلا • مسکین بنجلاین بر کلک عشقنه مبتلا اولمش • و اندر چمن فکنده ز فریاد غلغلی
وچمنده فریاددن بر غلغله براقمش • میکشتم اندر آن چمن و باغ دمبدم • متصل
اول چمنده اول باغده طولاندم و سیر ایلدم • میکردم اندر آن کل و بلبل تاملی
اول کل و بلبلده بر تامل ایلدم • کل یار خار کشته و بلبل قرین عشق • کل خاره
یار اولمش و بلبل عشقه قرین اولمش لا • این را تغیّری نه و آن را تبدلی • بوکه بر
تغیر یوقدر و اکر بر تبدل یوقدر یعنی بو حالت قیامته دکن ثابت در

بلبل

کان معدن

مر توقع ایتمه

بلبل ز شوق نعره زنان در حریم باغ • کل بر زمان مجلس ناتحرّی دکر چون
کرد در دلم اثر آواز عندلیب • چون که عندلیبک اوازی کوکلمه اثر ایلدی
کشتم چنانکه هیچ نماندم تحملی • انجلین اولدم که هیچ بر تحملم قالمدی • بس کل نه
شکفته می شود این باغ را ولی • بو باغک چوق کلی آچلمش اولور اما کسن بی بلای
خار بچید بست از وکلی • چون کلی آچلمش اولور اما کسن کمسه بلای خار سز اندن
بر کل دیرممش دن مراد ذوق دنیا بلاسز اولماز دیمکدر • حافظ مدار امید فرج
زین مدار کون • ای حافظ بو جهانک دورندن سرور امید طوتمه • دارد هزار
عیب و ندارد تفضلی • بیک عیب طوتر و بر هنر و تفضل طوتمز **وله ایضاً**
زین خوش رقم که بر کل رخسار میکشی • لطیف رقمدن که کل کبی زیبا رخسار
اوزره چکرسن • خط بر صحیفهٔ کل و کلزار میکشی • کل و کلزار صحیفه سی اوزره
خط چکرسن یعنی بو زارسن خطاب خدایه در که خوب ارک کل کبی لطیف عذاری
اوزره عنبار خط یازر مراد صنع خدای استغراب در • اشکم حرم نشین نهانخانهٔ مرا • بنم نهان خانمک حرم نشینی اولن اشکمی • زان سوی هفت پرده
ببازار میکشی • اول یدی پرده جانبندن بازاره چکرسن مراد کوزم یاشنی روان
ایتمک ایله بنم سرّمی فاش ایدرسن دیمکدر خطاب خدایه در هفت پرده دن
مراد چشم دن اولن یدی طبقه در • کاهل روی چو باد صبا را ببوی زلف
باد صبا کبی بر چابکی زلف رایحه سی ایله • هر دم بقید سلسله در کار میکشی
هردم زنجیر قیدی ایله ایشه چکرسن یعنی باد صبا کبی چابکلری اسرار اثری ایله
بند ایدوب خدمته طوتارسن کاهل رو وصف ترکیبی در که تعبیر بالنقیض در
سرور ایدندی اکر چه بو بیتک معناسنی بو وجهله شرح اتمش در لیکن حق اوله بود ر که
کاهل رو کنده معناسنه اولوب مراد بو ایله اوله باد صبا کبی بر کاهل رو ی

اثری ایله بندایدب هردم ایشه چکرسن یعنی ایشن اکه شوق ویررسن که انک
سببی ایله چابک اولور زیرا باد صبانک آهسته اسمی واردر که بوندن مراد
اوراننده کم بیله بو دیواندن واقع اولمش در ــ دل ضعیفم ازان میکشد
بطرف چمن • که جان ز مرک به بیماری صبا ببرد • به بیماری صبا بوندن ایاها
باهستکی صبا معناسنه در نته کم ترکیده وار در ع صبا جان بخش اولوب هردم
اسر آهسته آهسته حاصل معنی بودر که طاعته بشوق و سرعتی اولمنه اسرارک
ایله شوق و سرعت ویررسن که طاعته جان و دل دن سعی ایدر • هردم بیاد آن لب
میگون وچشم مست • هردم اول قرمزی لبک واول مست چشمک یادی ایله • از
خلوتم بخانه خمار میکشی • خلوتدن بنی می فروشک خانه سنه چکرسن خطاب
باری تعالی یه در • کفتی ز سر عهد ازل یک سخن بکو • ایتدک سنک بانک بزم
قنداکزه بغلنمش اولمق لایق در • سهلست اکر تو زحمت این بار میکشی •
اساندر اکرسن بو بیوک زحمتی چکر ایسک خطاب خدایه در • با چشم وابروی
تو چه تدبیر دل کنم • سنک چشم وابروک ایله کوکله نه تدبیر ایدیم • وه زین
کمان که بر دل بیمار میکشی • واه بو کماندن که بیمار کوکل اوزره چکرسن چشم دن
مراد ذات وابرودن مراد غیب هویت درکه بونلرک هجومی بالضروری قلبک
الندن عنان اختیاری آلور • باز اکه چشم بد ز رخت دفع میکنم • کر د کل که
سنک یوزکدن چشم بدی دفع ایدم • ای تازه کل که دامن ازین خار میکشی •
ای تازه کل که بو خاردن دامن چکرسن خطاب مرشده در • حافظ دکر چه
میطلبی از نعیم دهر • ای حافظ دهرک نعیمندن کرو نه طلب ایدرسن • می
میچشی و طره دلدار میکشی • شراب نوش ایدرسن و دلدارک طره سنی چکرسن
می دن مراد عشق و طره دن مراد اسرار الهیه در
وله ایضا

دلداردن مراد خدادر

زد برم

زد برم کر ز ساغر نوازش ملکی • دلبر دن بکم باکه کیم ایرشدر بر مکتوبی • نجابت
بیک صبا کر یمی کند کرمی • بیک صباغنه در اکر بر کرم ایدرسه دلبر دن مراد حضرت حق تعالی در
صبادن مراد فضل الهی در نوازش قلمدن مراد مکتوب درکه انون آشنالق مراد در
نمی کنم ز کلمه لیکن ابر رحمت دوست • بر شکایت ایلمزم لکن دوستک رحمتی سحابی
بکشت زار جکر تشنکان نوازد نمی • جکر تشنه لرک مزرعه سنه بر نم ویرمزی مراد عالم فیض
دن شکایت در • قیاس کردم وتدبیر عقل در ره عشق • قیاس ایلدم و عقل تدبیری
عشق یولنده چو شبنمست که بر بحر میکشد رقمی • بر شبنم کبی در که دریا اوزره بر رقم
چکر یعنی اصلا تاثیری یوقدر • بیا که خرقه من کرچه وقف میکده هاست • کل که اکرچه
بنم خرقهم میخانه لره وقف در • ز مال وقف نبینی بنام من درمی • وقف مالندن بنم
نامه بر درم کورمزسن مراد مال وقفک قباحتنی بیان در • چرا بیک نی قندش
نمیخرند آنکس • نیچون ای بر شکر قمشنه صاتون المازلر • که کرد صد شکر افشانی
از نی قلمی • اول کمسه که بر قلم قمشدن یوز شکر افشانلق ایلدی مراد رعایته مظهر
دوستد وکندی اظهار شکایتدر انکس لفظنک معناسی مصراع ثانیده قید اولنمسی لطف
ایچون • دلم کرفت ز سالوس و طبل زیر کلیم • کوکلم منقبض اولدی سالوسدن
و کلیم التنده اولان طبلدن یعنی مخفی اولان عشقبازلقدن • بیا که بر در میخانه بر کشیم
علم • کل که میخانه قپوسی اوزره بر علم قالدروم یعنی عشقی فاش ایدم • طبیب
راه نشین درد عشق نشناسد • راه نشین طبیب عشق دردینی آکلمز • برو بدست
کن ای مرده دل مسیح دمی • یوری ای مرده دل بر عیسی نفس یعنی بر مرشد اله کتور
مرده دلدن مراد قلبنده عشق الهی اولمین کمسه در • حدیث چون وچرا درد سر
دهد ای دل • چون و چرا سوزی صداع ویرر ای دل • پیاله کیر و بیاسا ز
عمر خویش دمی • پیاله طوت و بر دم کندو عمرکدن دکلن • بیا که وقت شناسان دو کون

دوکون بیفروشند • گل که وقت شناسلرکی عالمی صافترلر • بیک پیاله می صاف
و صحبت صنمی • بر قدح صافی شرابه در صنمک صحبتنه پیاله دن مراد عشق در صنمدن مراد
مرشددر که وصال جانانه انک صحبتی وسیله در • دوام عیش و تنعم نه شیوهٔ عاشقست
عیش و تنعم دوای عشق شیوه سی دکلدر • اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی اگر زمره
معاشرلردن ایسک بر غم زهرینی نوش ایله مراد عشق الهی ناز و تنعم ایله حاصل اولمز دیمکدر
سزای قدر تو شاها بدست حافظ نیست • ای شاه حافظک الندنه سنک قدرکه لایق نسنه یوقدر
جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی کیجه یه منسوب اولان نیازدن و صباح وقتنه منسوب اولان
دعادن غیری • وله ایضا • زکوی یار می آید نسیم باد نوروزی • یارک محله سندن
نوروزه منسوب اولان بادک رایحه سی کلور نسیم بوندن رایحه معناسنه در • ازین باد
ار مدد خواهی چراغ دل بر افروزی • بو باددن اگر مدد استرایسک کوکل چراغنی شعله
لندررسن یاردن مراد خدادر نسیم دن مراد نفحهٔ رحمانیه در • چو گل گر خرده داری
خدارا صرف عشرت کن • گل گبی اگر التون خرده سی طوترایسک الله ایچون عشرته
صرف ایله • که قارون را غلطها داد سودای زر اندوزی • زیرا قارونه غلطلر ویردی
زر اندوزلق سوداسی • می دارم چو جان صافی و صوفی میکند عیبش • جان گبی صافی
بر شرابم وار در و صوفی انی تعییب ایدر • خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
ای خدا هیچ عاقله بدروزلق بختی اتما دیمکدر • طریق کام جستن چیست ترک
کام خود کردن • مراد طلب ایتمک طریقی نه در کندو مرادک ترک ایتمکدر • کلاه سروری
آنست کز این ترک بر دوزی • سرورلک کلاهی اولدر که بو ترکدن دیکه سن یعنی وصول
الی الله حصولی ایچون مرادک ترک ایده سن ترک لفظی کلاهه بنست تمام مرعیدر
نوائیم نوحهٔ قمری بطرف جویبار از چیست • ارماق کنارنده طرفنده قمرینک نوحه
سنی بیلمزم نه دندر • مگر او نیز همچو من غمی دارد و شب نه روزی • وار ایسه

اول

جویبار ارماق کناری معناسنه در

اول دخی بنم کبی کیجه لو کوندزلو بر غم طوتر مراد ظرافت ایله کندودن اولان غمی اشعاردر
جدا شد یار شیرین بین کنون تنها نشین ای شمع • سنک یار شیرینک جدا اولدی
شمدی تنها اوتور ای شمع • که حکم آسمان اینست اگر سازی وگر سوزی • آسمانک
حکمی بودر اگر صبر ایدرسن وگر یانه سن آسمان دن ذکری مجازدر زیرا حقیقتده حکم
خدادر دیمکدر • بخندد در بهاران میکشم زخود چون غنچه بیرون آی • سوزی سوزم
غنچه گبی کندوکدن طاشره کل یعنی کبر و انانیتی ترک ایله • که بیش از پنج روزی نیست
حکم میر نوروزی • زیرا میر نوروزه منسوب اولان حکم بش کوندن زیاده دکلدر
یعنی نوروز سلطانی زمان قلیلدر • عجب بتعجب فصل نتوان شد زاسباب طرب محروم
فصل بجیلی ایله اسباب طربدن محروم اولمق اولماز • بیا ساقی کم جاهل را بهینی
ترمی رسد روزی • کل ای ساقی که جاهله ارزاق ایورک ایرشور خلاصهٔ کلام فضیل
غروری ایله عشق الهی دن محروم اولمق معقول دکل ایدوکن اشعاردر • بر و کمی
نوش و رندی ورز و ترک ازرق کن ای دل • یوری شراب ایچ و رندلک جالش
و ریا ترک ایله ای کوکل • کز تنی بهتر عجب دارم طریقی گر بیاموزی • کم عجب
طوتارم اگر بوندن ایورک بر طریق اوکرنه سن مراد عشقدن معقولرک بر طریق یوق
ایدوکن بیاندر • ببستان آی کز بلبل نوای عشق کیری یاد • بستانه کل که
بلبلدن عشق نواسنی ازبرلیه سن • بمجلس نغز که از حافظ غزل گفتن
بیاموزی • مجلسه یوری که حافظدن غزل دیمک اوکرنه سن • وله ایضا
ز آن می عشق کز و پخته شود هر خامی • اول عشق شرابندن که اندن هر خام
پخته اولور • گرچه ماه رمضانست بیاور جامی • اگرچه ماه رمضانده در جام
کتور زیرا رمضان زمان اعتکاف در که اول وقت مریدلر شیخک اعتکافی سببی ایله
فیض دن محروملردر • روزها رفت که دست من مسکین

بکم رفت کوتاه کردی که بن حسکینک الی طوتمدیم ● ساقی بشب قدحی شاعد بسیم اندا چ جز
بشب قدحک ساقیسی مرسیم اندانک سا عدلی مراد هر زمان مرشدک فیضندن دور اولوغن
اشعاردر ● روزه هر چند که مهمان عزیزست ای دل ● صحوم اگرچه کی عزیز مهماندر ای دل
زرفتنش موهبتی دان و شدن انعامی ● انک کتمسنی مز بخشش واو طمسنی بر انعام مز عیل
صومک موهبت اولسی مرشدک اعتکاف دن چقوب کندوسنه اندن فیض ارشاد و کی حا
اعتبار ایله در صومک انعام اولمسی اندن ثواب وصفا و قلب حاصل اولدیغی اعتبار ایله
مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد ● زیرک قوشن شمدی خانقاه قپوسندن اوچماز یعنی
عاقل اولان کمسه خانقاهه وارمز ● که نهادست بهر مجلس وعظی دامی ● زیرا هر وعظ
مجلسنه بر طوزاق قومشدر مراد سالک ذکی مرائی واعظک مجلسنه اوغرامز دیمکدر
گله از زاهد بدخو نکنم رسم اینست ● بدخوی زاهددن شکایت ایلمزم عادت بودر
که چو صبحی بدمد در پیش افتد شامی ● زیرا چون بر صبح طاهر اوله آنک اردنجه بر شام
واقع اولور کندوسنی صبحه و زاهدی که مانع عشق در شامه تشبیه اتمشدر ● یار من
چون بخرامد بتماشای چمن ● بنم یارم چون که چمن تماشاسنه صالنه بر شانشی
برسان ای پیک صبا پیغامی ● ای پیک صبا بندن اکا بر خبر ایرشدر یاردن مراد مرشددر
چمن دن مراد عالم مکاشفه صبادن مراد فضل الهیدر ● کو حریفی که شب و روز
می صاف کشد دایم ● شول حریفه که شب و روز صافی شراب نوش ایده بوده آیا که
کند یاد زدرد آشامی ● اولورمی ای عجب که بر دردآشامدن یاد ایده حریف دن
مراد مرشددر که دایم فیض عشق الهیله مستفیضدر دردآشامدن مراد مریددر که بو نوع
کندوسیدر ● حافظا گر ندهد داد دل آصف عهد ● ای حافظ آصف زمان اگر سنک
کوکلک دادنی ویرمیه ● کام دشوار بدست آوری از خود کامی ● خودکام لقدن
مرادی صعوبت ایله کتورورسن مرادم امنک حصولنه آصف زمانه دن معاونت طلبیدر

ولە

ولە الصبا سحر گه ره روی در ستر زمینی ● سحر وقتی بر سالک بر گوشه دە
همی کفت این معما با قرینی ● که ای صوفی شراب اول وقت صاف اولور ● که در شیشه
بر آرد اربعینی ● که شیشه ده بر اربعین چقاره مراد عشق الهینک قلب ده صاف
و ثابت اولمسی ریاضت و خلوت ایله اولور دیمکدر ● نتکم حبیب اکرم حضرت
بیورمشدر من اخلص لله اربعین صباحا ظهرینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه
گر انگشت سلیمانی نباشد ● اگر سلیمان پرمغی اولمیه ● چه خاصیت دهد نقش نگینی
بر نکین نقشی نه خاصیت ویرر مراد هر اهل طریقت کشوفی اولنمز عشق و کرامت
اولماز دیمکدر ● خدا زان خرقه بیزارست صد بار ● خدا اول خرقه دن یوز کره بیزاردر
که صد بت باشدش در آستینی ● که آنک بر یکنینده یوز بت اوله مراد ریا ایله اولان
طاعتدن خدا اعراض ایدر دیمکدر ● درونها تیره شد باشد که از غیب
درونلر تیره اولدی اوله که غیبدن ● چراغی بر کند خلوت نشینی ● بر خلوت نشینی
بر چراغ اویاره مراد بر مرشد پیدا اوله دیمکدر ● مروت گرچه نامی بی نشانست ● مروت
اگرچه نشانسز بر نامدر یعنی وجودی یوق بر نامدر ● نیازی عرضه کن بر نازنینی ● بر ناز
نینه بر نیاز عرض ایله ● ثوابت باشد ای دارای خرمن ● سکا ثواب اولور ای خرمن
حاکمی ● اگر رحمی کنی بر خوشه چینی ● اگر بر خوشه چینه بر رحم ایدرسن معنای
ظاهری غنی مالی درویشک رعایتنه تحریض در که دارای خرمندن مراد غنی در خوشه
چیندن مراد درویش در معنای تصوفیسی اوزره دارای خرمندن مراد مرشد در
و خوشه چیندن مراد مریدلردر ● نمی بینم نشاط و عیش در کس ● کمسه ده
نشاط و عیش کورمزم ● نه درمان دلی نه درد دینی ● نه بر دل درمانی نه بر دینی
دردن مراد ارشاددر کمسه وصول بولمز عن بیاندر بعض نسخه ده بو بیتک
مصراع اولی بو ایله واقع اولمشدر ● ز همت تا رهاند ستر بلندی ● نه همت

سربلندلک امیدی واردر بووجهده جایزدر نه همت ایچون هر سر بلند امیدی واردر معنی
هر بلند همت بوندر که حصول مراده وسیله اوله ذره یخانه نما تا ببرزنم بتخانه جنوسنی
کوستر تا صورم تاکی خویش را از پیش بینی کندو عاقبتنی هر اهل نظردن کوز اومرشد طلب
ایدوکی دیننی اصلاح ایچون اکرچه رندم خوبی تند خویست اکرچه خوبلقک عادتی بدخویلق
لقدر چه باشد کر بنازد با غمینی نه اولور اکر بر تمکین ایله مصاحبت ایده مراد مرشددن
فیض طلب ایدوکن اشعاردر نه حافظ را حضور درس خلوت نه حافظه خلوت درسنک
حضوری واردر نه دانشمند را علم الیقین نه دانشمند بو علم یقینی واردر معنی هر شینک
حقیقتنی حق تعالی دن غیری کمسه بلمز کنه کم بو بیت آنی بیان ایدر **بیت** کس نداند
کنه یک ذره تمام چند گویی چند هیچ والسلام **وله ایضا** سلیمی منذ حلت
بالعراق الاقی من هواها ما الاقی ملاقی اولدوم انکه محبتدن
شول نسنه یه که ملاقی اولدوم سلیمی سلمی نک تصغیری در سلمی عرب محبوبه لرندن بر محبوبه نک
اسمی در صفاهانه کلن دوستنی اکه تشبیه ایتمش در عراقدن مراد بونده صفاهاندر که
شیرازه قریب در عراقی ده اولکی یا اشباع ایچوندر الاقی فعل مضارع نفس متکلم وحده
هوا بونده محبت معناسنه در بعض نسخه ده هوا یرینه نوا واقع اولمشدر که فراق معناسنه در
اما بونده اول اولی درور دوشن در الا ای ساربان محمل دوست ای دوست محملنک
ساربانی آگاه اول الی رکبانکم طال اشتیاقی سنک راکبلرکزه بنم اشتیاقم
اوزادی یعنی زیاده اولدی رکب راکب جمعی در دردم خون شد از نادیدن دوست
دوستی کورمکدن دردم خون اولدی الا تعسا لایام الفراقی الکاه اول فراق ایامی
ایچون تعس اولسون یعنی فراق ایامی خراب اولسون تعسا مفعول مطلق در هلاک معناسنه
فراقده اولکی یا اشباع ایچوندر خرد در زنده رود انداز و می نوش علی زنده
روده آب و شرابه ذیج نجبا نکجوانان عراقی اصفهانلو جوانلرک صداسی ایله

زنده رود و شهر اصفهان درجه ایلدرنا مراد عشاقی در رحیل معنی عقل معاشی ترک
ایدوب عشاق ایله عشقه سعی ایله دیمکدر بساز ای مطرب خوش خوان وخوش گوی
دوز ای خوش خوان وخوش گوی مطرب بشعر پارسی صوت عراقی عراقه منسوب
صوتی فارسی شعر ایله یعنی مقام عراقدن فارسی غزلی اوقی مطربدن مراد مرشددر عراق
بونده مقاماتدن بر مقامک اسمی در جوانی باز می آرد بیادم جوانلغی کرو بنم یاده
کتورر سماع چنگ او دست افشان ساقی چنگ سماعی و ساقینک رقص ایتسی افشان
بونده افشاندن معناسنه در می باقی بده تا مست و خوشدل باقی شرابی ویر تا مست
وخوشدل یاران برافشانم غم باقی باقی عمری یارانه نثار ایدهیم بیا ساقی بده
رطل کرانم کل ای ساقی بکا رطل کران ویر سقاک الله من کاس الدهاق الله سنی
طلو قدحدن صوارسون مراد مرشددن فیض عشق طلبیدر که انک ایچون خدا اکه شراب
طهور ویرسون دیو دعا ایدر دمی با نیک خواهان متفق باش بردم دوستلر
ایله متفق اول غنیمت دان امور اتفاقی اتفاقلق امرلرینی غنیمت بیل زبیع
العمر یفرح حاکم عمرک لطافتی سنک سرورکوز اولاغند درمعنی سزه ذوق
وحضور سزک وصالکزده در حاک الله یا عهد التلاقی الله سنی حفظ ایلسون ای وصال
زمانه حضت فرقت الوصال وماشعرنا وصال فرصتلری کچدی وبز بیلدک
والی الان فی عین الفراقی وتحقیق شدی بن عین فراقدیم مراد وصول الی الله
میسر ایکن سعی ایتدوکنه تحزن وتحسر اظهاری در عروس بس خوشی ای دختر رز
ای دختر رز زیاده لطیف بر کلن سن ولی که که سزاوار طلاقی اما کاه کاه
طلاقه لایق سن دختر رز شرابدر که اندن مراد عشق الهی درکه ریا حاصل اولسون
ایچون کاهی ترکی لازم در مسیحای مجرد را برازد مجرد عیسی یه یراشور
ولایقدر که باخورشید سازد هم وثاقی که خورشید ایله هم حجره اوله مراد

مراد محبت ماسوی‌دن پاک اولمیان عالی قدره ایرمز دیمکدر عیسی و آفتاب دردنجی فلکده در
نهانی آتشیست زمن وصل العذارا • پیرلکیم باکره قزلرک وصالندن منع ایلدیکی ایچون
باکره مانع اولدی • سوی تقبیل وجه واعتناق • یوز اوپمکدن ومعانقه‌دن غیری مراد پیرلکدن
اولان سلوک وریاضت قصوردن خالی اولماز دیمکدر • دموعی بعدکم لاتحقروها • بنم کوزم
یاشلرینی که سزدن صکره در یعنی سزک فراقکزدن جریان ایلمش در آنی خوار کورمکز
فکم بحر جمیع من السواقی • زیرا چوق بحر جمیع اولنمشلر ساقیه‌لردن سواقی جمع ساقیه در
که نهر صغیر معناسنه در لاتحقروها باب ثانی‌دن نهی حاضر جمع مذکردر • وصال دوستان
روزی ما نیست • دوستلرک وصالی بزم نصیبمز دکلدر • بکو حافظ غزلهای فراقی
ای حافظ فراقه منسوب غزللر دی یعنی فراقه مناسب غزللر دی زیرا سنک حالکه مناسب در

وله ایضا

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی • سحر وقتی زیاده اشتیاق سوزنی
ایتدم • خطاب آمد که واثق شو بالطاف خداوندی • خطاب کلدی که خداوندک لطفلرینه
اعتماد ایدیجی اول • قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز • قلمک اول دلی اولماز که
عشق سرینی آشکاره ایده • ورای حد تقریرست شرح آرزومندی • تقریر حددن اوته در
اشتیاق شرحی یعنی تقریر ایله شرح اولنماز • دل اندر زلف لیلی بند وکار از عقل مجنون کن
دلکی لیلی‌نک زلفنه بغله وایشی مجنونک عقلندن ایله • که عاشق را زیان دارد مقالات
خردمندی • زیرا عاشقه خردمندلک سوزلری زیان ویرر او عشقه سعی ایله وعقل معاشدن
فراغت ایله دیمکدر • الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مشغول • آگاه اول
ای یوسف مصری که سلطنت سنی مشغول ایلدی • پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر
فرزندی • پدری کروصور آخر فرزندک محبتی قنده کتدی یوسف مصری‌دن مراد
منصب دنیایه مشغول اولوب وطن اصلیسی اولان عالم ارواحی فراموش ایدن
کمسه در • بنجر غمزه فتان دوا بخشی ودرد انگیزه • فتان غمزه سحری ایله دوا

دموع جمع دمع در

درد انگیزی تقدیرینه

دوا بغشلیجی سن ودرد پیدا ایدیجی سن • بچین زلف مشک افشان دل آرامی
در نبندی را • مشک افشان زلف بوکلمی ایله دلارام سن ودلبند سن خطاب
خدایه در سحر ذکری زیاده قدرت‌دن کنایه در • جهان پیر رعنا را ترحم در جبلت
نیست • عجبه عجوز جهانک ذاتنده ترحم یوقدر • زمهر او چه میجویی در وهمت
چه می بندی • انک محبتندن نه استرسک اکر نه همت بغلرسن • درین بازار اگر سودیست
ست با درویش خرسندست • بو بازارده اکر بر فائده وار ایسه قانع درویش
ایله در • خدایا منعم گردان بدرویشی وخرسندی • ای خدا بنی درویشلک وقناعت
ایله غنی ایله منعم ایله اسم مفعولی در که منعم علیه تقدیرنده در که جار مع المجرورک حذفی
سماعی • دعای صبح وآه شب کلید گنج مقصودست • صباح دعاسی وشب آهی
مقصود کنجنک مفتاحی در • بدین راه وروش میرو که با دلدار پیوندی • بو راه
وروش ایله یوری که دلداره واصل اوله‌سن دلداردن مراد باری تعالی در • همای
چون تو عالی قدر حرص استخوان تاکی • سنک کبی عالی قدر هما یه استخوان حرصی نجه یه دک
دریغ آن سایه دولت که بر نااهل افکندی • حیف اول دولت سایه‌سنه که نااهل
اوزرینه براقدک مراد دنیا پرست اولان کمسه‌یه خطاب درکه حق تعالی کرم ایلدیکی دولت
وسعادتک قدرنی بلمیوب عمرینی هوا وهوسه صرف ایلمش در • بخوبان دل مده
حافظ ببین بی وفاییها • خوبلره کوکل ویرمه ای حافظ اولو وفاسزلقلرینی کور
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی • که سمرقندک ترکلری خوارزم لولیلرینه ایتدکلری
لر که بو ایکی طائفه اورتاسنده بر زمان خصومت واقع اولمشدر که خوارزم خلقی منهزم قیلنمشلر
قومندن ضرر کورمشلر در بعض نسخه‌ده مخلص بیتی بویله واقع اولمشدر • بشعر حافظ
شیراز می رقصند ومی غلطند • شیراز حافظنک شعری ایله رقص ایدرلر و یوالنورلر

بازارده‌دن مراد دنیادر

بسته چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی کشمیرک سیاه چشم لولیلری و سمرقندک
محبوب لری مراد کندو شعرینی مدح در **ولها ایضا** قبات بیا ابرنشسته بهار
ولب جوی ای ساقی ابر سایه سیدر و بهار ولب جوی در متنی نکویم چه کن از اهل دل
خود تو بگوئی • بن دیمزم سن ایله اکر اهل دل ایسک سن کندک دی خطاب مرشد در که اندن
فیض طلب ایدر • بوی یکرنگی از این نقش نمی آید خیز بو نقشدن یکرنک لک رایحه سی
کلمز قالق دلق آلوده صوفی بمی ناب بشوی صوفینک آلوده دلقنی صافی شراب ایله یو مراد
ریای عشق الهی ایله ازاله ایله دیمکدر • سفله طبعست جهان بر کرمش تکیه مکن جهان
سفله طبع در انک کرمنه اعتماد ایله • ای جهان دیده ثبات قدم از سفله مجوی • ای جهان
دیده سفله دن ثبات قدم استه یعنی سفله کرمده ثابت قدم اولماز • کوش بکشا که بلبل
بفغان میکوید • کوشکی آچ که بلبل فغان ایله دیر • خواجه تقصیر مفرما گل توفیق ببوی
ای کشی تقصیر بیورمه توفیق کلنی قوقو یعنی عشق وطاعته سعی ایله عمر عزیزی هوا وهوسه
صرف ایله بلبلدن مراد مرشد اولمق روشندر وکندو معناسنه دخی اولمق جائزدر که
کویا بلبل لسان حال ایله بویله نصیحت ایدر • دو نصیحت کنمت بشنو وصد گنج ببر
سکا ایکی نصیحت ایدرم استماع ایله ویوز کنج ایلت اول نصیحت مصراع ثانی در • از در عیش
در آی و بره عیب مپوی • عیش قپوسندن ایچرو کل وعیب یولنه یلمه مراد عشقه سعی ایله
وعیب بحث اولمه دیمکدر • روی جانان طلبی آینه را قابل ساز • جانانک یوزنی طلب ایدر
ایسک آیینه یی قابل ایله اندن مراد دلدر • ورنه هرگز گل ونسرین ندمد ز آهن وروی
یوخسه آهن وروی دن هرگز گل ونسرین بتمز مراد جمال جانانک مشاهده سنه طالب اولنه
تصفیه قلب لازم ایدوکن اشعار در روی اما ایله بتوج معناسنه در • کفتی از حافظ
ما بوی ریا می آید • ایتدک بزم حافظمزدن ریا رایحه سی کلور • آفرین جانت نفست

بادکه خوش بردی بوی • سنک نفسکه تحسین اولسون که لطیف بوی الدک
خطاب مرشده اولمق روشندر که لطیفه ایله حافظه سنده ریا وار دیمش اوله
واحتمال در که خطاب کندو نفسنه در ای دیو طعن ایدنلره اوله بو وجه ازرق آفرین
استهزا ایچون اولور زیرا آفرین قبیل الاضداددندر که تحسین واستهزا معناسنه
استعمال اولنور **ولها ایضا** سلام الله ما کر اللیالی • اللهک سلامی مادام که کیجه لر
دور ایدر • وجاوبت المثانی والمثالی • و مادام که مثانی ومثالی جواب لشدوریعنی
چیقاردیکه • علی وادی الاراک ومن علیها • وادی اراکک اوزرینه واندم اولان اوزرینه اولسون
وداربالاوی خوقع الرمال • ولوی دن قمرلر اوزره اولان خانه اوزره اولسون مراد
بودر که خواجه حافظک بر یار عزیزی بیت الله طوافنه وحبیب اکرم حضرتنک زیارتنه
کتمش ایمش اکه دعا انک مناسبتی ایله اولا حبیب اکرم حضرتنک دیارینه وکندو ایو
وخانه سنه سلام ایدوب اندن صکره اول یار عزیزک دعاسنه شروع ایتمش در
سلام مبتدادر علی وادی الاراک محلا مرفوع انک خبریدر ما توقیت ومدت ایچون در
کر فعل ماضی اللیالی انک فاعلی در که اعراب تقدیریدر مثانی بو منجک مثنی
سازه معناسنه در مثالث اصلنده مثالث در ثا یایه قلب اولنوب مثالی اولمشدر
اوچ قیللو ساز معناسنه در اراک مسواک اغاجی رمال جمع رمل در که آخرینده اولن
یا اشباع ایچون در دار خانه معناسنه در ودر ایدیجی معناسنه دیکلرلوی بو منزل بر مکانک
معینک اسمی در اکرچه بفتح رمال اوزره اولن یوکسک یر معناسنه در • دعا کوی
غریبان جهانم • جهان غریبلرنک دعاجیسی ام • وادعوا بالتواتر والتوالی
ودایم دعا ایدرم اول یار عزیز غربته کتمک ایله غریب لره دعا ایدرم دیمش در که
انی عموم تحتنده درج ایتمش در • بهر منزل که رو آرد خدایا • اول یاریم منزله
که متوجه ایده ای خدا • نگه دارش بلطف لایزالی • انی ابدی لطف ایله حفظ ایله

مثال ای دل که در زنجیر زلفتش * ناله ایله ای دل زیرا انکی زلفنی زنجیرینه بغم
جمعیتت آشفته حالی * آشفته حاللق دوکلی جمعیت در * اقوت صبا به
یا لیت شعری * بن اولورم اشتیاقدن یوخسه اولدیغی بنم حالمی ولیدی * متی نطق
البشیر بحق الوصال * بشیر وصالدن نه زمانده سویلر بشیر بشتکی * تحیتک راحتی
غم کلدی چون * سنک تحیتک بنم راحتم در هر چیز ده * و ذکرک مونسی بی کلدی حالی * و
سنک ذکرک بنم مونسم در هر حالده * سویدای دل منی تا قیامتده بنم کوکلمک سویدا
سی قیامته دک * مباد از سر سودای تو خالی * سنک سوداک سرندن خالی
اولمسون سویدا قلب ده اولن قره قان در مراد محبتک قیامته دک قلبمده کتمسون
دیمکدر خطاب اول حضره عزیزه در که زیاده اشتیاقندن انی مخاطب منزله سنه
تنزیل اتمش در * کجا با هم وصال چون تو شاهی * سنجلین پادشاهک وصالی قنده
بولم * بمن بدنامم ورندی لا ابالی * بن بدنامم ولاابالی لوند * ز خطت صد جمال دیگر
افزود * سکا خطدن یوز حسن دخی زیاده اولدی * که عمرت باد صد سال
جلالی * که سنک عمرک یوز جلال الدین ییلی اولسون جلالی ده اولن یا نسبت
ایچوندر جلال دن مراد جلال الدین ملکشاه سلجوقیان در که اندن دخی بر تاریخ
اعتبار اتمشلر در مراد اول یار عزیزک امتداد حیاتنه دعادر * بر آن نقاش
قدرت آفرین باد * اول قدرت نقاشنه تحسین اولسون * که گرد مه کشد
خط هلالی * که ماهک اطرافنه هلاله بکزر خط چکرمی ماه دن مراد عذاری در کم
اطرافنده اولن خط هلاله تشبیه ایدر مراد صنع خدای استغراب در بو بیت لردن
روشن و ظاهر اولور که اول یار عزیزی بجه کتمز و کده اصلا یوزنده خطدن
اثر اولمیه کتبه مشربفه دن رجوع اندکه خط ایله کلمش اوله * ثوی باید
که با تیغ وزیر مه پهلو نشست * کرک که سن اوله سن یعنی سنک حیاتک کرک در

هلالی ده یا نسبت ایچوندر

یوخسه

یوخسه سهل در زیان مایه جاهی و مالی جاه و ماله منسوب اولن سرمایه نک
زیانی مراد اول یار عزیزک حیاتی منصب و مالدن مقبول ایدوکن اشعار در خدا داند
که ما فقرا را غرض چیست * خدا بیلور که ما فقرانک غرضی نه در * و علم الله حسبی من سؤالی
والملک علمه بنم سؤالمدن با که کافی در یعنی حصول مراده علم حق کافی در سؤاله احتیاج یوق در
وله ایضا سلامی چو بوی خوش آشنایی * آشنانک لطیف رایحه سی کبی بر سلام
بدان مردم دیده روشنایی * اول روشنالق چشمک مردمنه مراد مرشد در مردم
بوندن کوز بیکی معناسنه در * درودی چو نور دل پارسایان * پارسالرک کوکلی نوری
کبی بر درود * بدان شمع خلوتکه پارسایی * اول پارسالق خلوتکاهنک شمعنه
شمع دن مراد مرشد در * نمی بینم از همدمان هیچ بر جای * مصاحبلردن هیچ یرینی هیچ
بر سی یرنده کورمم * دلم خون شد از غصه ساقی کجایی * دلم غصه دن خون اولدی ای
ساقی قنده سن مراد ارباب طریقت مرشدندن برا کسنی اولدقلرندن اظهار تحزن در
ساقی دن مراد مرشد در * می صوفی افکن کجا می فروشند * صوفی بی یقیجی شراب
قنده صاتارلر که * در تابم از دست زهد ریایی * که ریایه منسوب اولن زهدلرک الندن
حرارت و اضطرابده ایم * رفیقان چنان عهد صحبت شکستند * رفیقلر مصاحب
عهدنی انجلین صدی لر * که گویی نبود است خود آشنایی * که در سن خود آشنالق
اولممش ایمش مراد صوفیلرک و فاسزلقندن شکایتدر * زکوی مغان رخ مگردان
که آنجا جمله سنون یوز چویرمه زیرا انده * فروشند مفتاح مشکل کشایی
مشکل کشالق مفتاحنی صاتارلر * عروس جهان گرچه در حد حسن است * جهان
عروسی اگرچه حد حسن ده در * ولیکن ز حد می برد شیوه بی وفایی * اما وفا سز
لق شیوه سنی حددن ایلرو یعنی حددن زیاده بی وفادر * دل خسته من گرش
همتی هست * اگر اول بنم خسته کوکلمک همتی وار ایسه * نخواهد ز سنگین

دلدن مونتباي سنكين دللردن برجو ميباشنز مراد صاحب همت اولان اذان دن مراد طلب
ايلمز ديمكدر بيا موزمت كيمياي سعادت سكا سعادت كيمياسني اوكرده ايم ز صحبت تو
جداي جدااين مرام صاحب دن اراق اراقلق در مراكر تو بكذاري نفس طامع
اي طامع نفس اكر بني قويه سن بني پادشاهي كنم در كدايي كدالقده چوق پادشاه
لق ايدرم مكن حافظا ازجور دوران شكايت اي حافظ دوران جورندن شكايت
ايله چه داني تواي بنده كار خدايي اي بنده سن خدالق ايشني نه بيلورسن مراد جميع
خصوصده قضايه رضا لازم ايدكن بيان در ايضا سحرم هاتف ميخانه بدولت
خواهي سحر وقتي ميخانه نك هاتفي دولتخواه لق ايله باكه كفت باز آي كه ديرينه اين
دركاهي اينتري كرد كل كه بو دركاهك قديميسن همچو جم جرعه ما كش كه زسر
ملكوت جم كبي بزم جرعه مزي چك كه ملكوت سرندن پرتو جام جهان بين دهدت
آكاهي جهان بين جامك پرتوي سكا آكاهلق ويره مراد شراب عشقي نوش ايدن
اسراره مطلع اولور ديمكدر بر در ميكده رندان قلندر باشند ميخانه قپوسي اوزره
قلندر رندلر اولورلر كه ستانند و دهند افسر شهنشاهي كه پادشاهلق تاجني
آلورلر و ويرلر رندان قلندردن مراد اوليا الله دركه تصرف عالمه قادرلر در حشمت
زير سر و بر تارك هفت اختر پاي باشلري التنده كرسي و ايا قلري يدي يلدزك ديه سي
اوزره دست قدرت نكر و منصب صاحب جاهي قدرت الني و صاحب جاهلق منصبني
كوردم مراد اوليا الله جناب كبريا ده اولان عزت و جاهدن بيان در جاه بونده عزت
معناسنه در سر ما و در ميخانه كه طرف بام فلك بزم باشمز و ميخانه نك قپوسي كه
انك طامنك كناري بفلك بر شده ديوار قدرين كوتاهي فلك اوزره كچمش ار
ديواري بو آلچقلقنده مراد خانقاهك عشق الهي سببي ايله اولن رفعتي اشعار در
باكدايان در ميكده اي سالك راه ميخانه قپوسنك كدالري ايله اي سالك راه

بو

كشتي ارماغزده نسخه

نامه طمام نسخه

بو وجهله وحي جايز در ميخانه قپوسنك كدالرينه بادب باش اكر از سر خدا آكاهي
ادب ايله اول اكر سر خدادن آكاه ايسك زيرا انلر مقبولان دركاه كبريا در
اكرت سلطنت فقر ببخشند اي دل اي دل سكا فقر سلطنتي بغشليه لر
كمترين ملك تو از ماه بود تا ماهي سنك كمترين ملكك ماهدن ماهي يه دك
اولور قطع اين مرحله بي همرهي خضر مكن خضر يولداشلغنسز بو مرحله يي قطع
ايله ظلماتست بترس از خطر كمراهي ظلمات در كمراهلق خطرندن قورق
مراد مرشدسز عشقه سلوك اتمه ديمكدر زيرا اضلاله سبب در تو در فقر نداني
زدن از دست بده سن فقرك قپوسني قاقمغي بيلمزسن الدن ويرمه بخش سن
فقرك حقني اداء اتمكه قادر اولمزسن ترك ايله مسند خواجكي و مجلس توراتشاهي
افنديلك مسندني و توران شاهه منسوب اولن مجلسي خطاب وزيره در
حافظ خام طمع شرمي ازين قصه بدار اي خام طمع حافظ بو قصه دن شرم
طوت عملت چيست كه مزدش دو جهان ميخواهي سنك عملك نه در كه اكا
مزدلك جهان استرسن مراد الفقر فخري حسنجه فقيره ايرشمك اكا عالم سلطنتي
وصول دولتي كبي ايدوكني بياني در ايضا سينه مالامال دردست اي
دريغا مرهمي سينه درد ايله مالامال در اي دريغا بر مرهم دل زتنهايي
بجان آمد خدارا همدمي دل تنهالقدن زياده مضطرب اولدي اي خدا
بر همدم وير همدمدن مراد مرشد اولمق روشندر چشم آسايش كه دارد
از سپهر تيز كرد سرعت ايله دوران ايدجي فلك كيم آسايش اميد طوتر ساقيا
جامي بياور تا بياسايم دمي اي ساقي برجام كتور تا بردم دكلنم خيز
تا خاطر بدان ترك سمرقندي دهيم قالق تا اول سمرقندي محبوبه عاشق اره
اولهلم كز نسيمش بوي جوي موليان آيد همي كه انك نسيمندن موليان

نسخه‌ده ابيد نصفا سمر

نسخه سمرقندي ده

اولعلی صبی به تشبیه ایدرجان دارودن مراد عشق در بعض نسخ ده آن دارو دی واقع
اولمش در انک معناسی زیاده روشن در • حشمت بهمن و سلطنت کل که می برد
کلک عظمت و سلطنتنه بهتر ایلر • فر آتش باد هر ورقش را بهر بی یل فراکی
دنک هر ورقنی ایز یعنی اپاق التنه مراد دنیانک سلطنتی کل کبی سریع الزوال ایدوکن
اشعار در • در ده بیاد خاتم طی جام یکتنی • خاتم طلک شوقنه بر بهمن جام ویر تا نامهٔ
سیاه بخیلان کنیم طی • تا بخیل لرک سیاه نامه سنی طی ایدلم • آن می که داد حسن و
لطافت بارغوان • اول شراب که ارغوانه حسن و لطافت ویردی • بیرون فکند لطف
مزاج از رخش بخوی • مزاجنک لطافتی یوزندن آنی عرق ایله چاشر بر اقدی مراد
لطافت طبعندن آثار عشق یوزندن ظاهر ایدوکن بیان در • مسند بباغ بر که بخدمت
چو بنده کان تختی باغه ایلت که خدمته بنده لر کبی • استاده است سرو و کمر بسته
است نی • سرو اپاق اوزره طورمش در و نی قوشاق بغلمش در کو یا سکا منتظر لر در
ما بوندن مقصد معناسنه در • بشنو که مطرب بانی چنین راست کرده اند • است کر چنی مطرب
لری راست ایلمش لر در • آواز چنگ و بربط و طنبور و نای و نی • چنک و قپوز و طنبور
و دودک و نی آوازی مراد و ان من شیئ الا یسبح بحمده حسبنجه جمیع اشیا ذکر ندن و تسبیح
ایدوکن اشعار در • حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید • ای حافظ سنک لطیف
سحر فریب سوزک ایرشدی سحر فریب غلبه ایدیجی معناسنه در • تا حد مصر و چین و باطراف
روم و ری • مصر و چین حدودینه دک و روم و ری اطرافنه دک ری بر شهر معروف در • وله
شهریست پر ظریفان و ز هر طرف نگاری • ظریف لر ایله بر بر شهر در و هر طرفدن
بر نگار وار در • یاران صلای عشق است گر میکنید کاری • ای یارلر عشق صلاسی در اگر
بر ایش ایدرسکز شهردن مراد شیراز در ظریفاندن مراد عاشق در نگاردن مراد مرشد در
چشم جهان نبیند زین تازه تر جوانی • جهانک یعنی جهان خلقنک کوزی بوندن تازه رک

برجوان

بر بوندن امر حاضر دار نسـ

برجوان کورمز • از دست کس نیفتد زین خوبتر نگاری • هیچ کسنک الینه بوندن
خوبرک بر نگار دوشمز جوان و نگاردن مراد مرشد در • چیزی که دیدم باشد از روح
افزایی • روح دن خلق اولنمش بر جسم کیم کورمش در • زین خاکیان مبادا بر دامنش
غباری • بو خاکی لردن دامنی اوزره بر غبار اولمسون مراد مرشد در که خام صوفی لر
دن اکر انقباض و کدورت ایرشمسون دیو دعا ایدر بعض نسخ ده بو بیت بویله واقع
اولمشدر • ای روی خوبت از گل صد بار نازنین تر • ای که سنک خوب یوزک
گل دن یوز کره یعنی یوز مرتبه نازنین رک در • زین رهگذر مبادا بر دامنت غباری
بو رهگذردن سنک دامنک اوزره بر غبار اولمسون خطاب مرشد در رهگذردن مراد
طریقت اولمق روشن در • چون من شکسته را از پیش خود چه رانی • بنم کبی
برشکسته یی کندو حضورکدن نه سوررسن • کم غایت توقع بوسیست یا کناری
زیرا بنم امیدم کمی غایتی بر بوس یا بر کنار در یعنی مرادم بر فیض و قرب حاصل اتمک در
منتهی اولمق دکلدر که سنده بو استعداد یوقدر دیو بنی رد ایدیجی سن که غایت توقعم تعذیر
در خطاب مرشد در • می بیغشست بشتاب وقتی خوشست دریاب • شراب
صافی در ایو بر لطیف وقت در فهم و تدارک ایله • سالی دگر که دارد امید نو بهاری
بر بیله دخی کیم بر نو بهار امیدن طوتر مراد عشق و طاعته سعی ایله فرصتی فوت ایلمه
دیمکدر • در بوستان حریفان مانند لاله و گل • بوستانده حریف لر لاله و گل کبی هر یکی
گرفته جامی بر یاد روی یاری • بر یارک یوزی شوقنه هر بریسی بر جام طوتمش در
حریفاندن مراد مریدلر در یاردن مراد مرشد در یار بوندن محبوب معناسنه در بوستاندن
مراد دنیا اولمق روشن در • کی این گره گشایم وین راز چون نمایم • بو عقده یی
نیجه حل ایدیم و بو رازی نیجه فاش ایدیم • دردی و سخت دردی کاری و صعب
کاری • بر درد در مشکل بر درد در بر ایشدر و صعب بر ایشدر مراد عشق الهی نک

حصولی زیاده امر عسیر ایدوکن بیان در • هر تاره موی کا فظ در دست زلف شوخی

• فلکک هر بر موی بر شوخک زلفی الندر • مشکل بود بشستن در این چنین دیاری

بونک کبی بر دیاره اوتورمق مشکل در مراد محبوبی زیاده حوق اولن مملکتده سلوک

صعوبت اوزره اولوردیکدر **ولد الصبا** صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری

ای صبا سن اول مشک قوقولو زلفک رایحه سنی طوترسن • بیاد کار بماند که بوی او داری

یادکار ایله قالسن زیرا انک بو بینی طوترسن یادکار بمانی جوف زمان قالسن معناسنا

در تحفه یه بکزرسن معناسنه ده کلور • دلم که گوهر اسرار حسن و عشق در و است

کوکلم که حسن و عشق سرلرینک کوهری انده در • تواند بدست تو دادن گرش نکو

داری انی سکا تسلیم ایلمک ممکن در اکر انی ایو طوتر ایسک خطاب مرشده در • قبای حسن

فروشی ترا بر از دو بتس • حسن فروشلق قفتانی انجق سکا یراشور • که همچو گل

همه آیینه زنگ و بو داری • زیرا کل کبی دو کلی رنگ و بو آیینی طوترسن خطاب مرشده در

که اخلاق حمیده ایله مزین در • دم از ممالک خوبی چو آفتاب زدن • خوب لق مملک

لرندن افتاب کبی دم اورمق • ترا رسد که غلامان ماه رو داری • سکا لایق در

زیرا ماه او غلاملر طوترسن خطاب مرشده در که منتهی و کامل مریدلری وار در • در آن

شمائل لطیف هیچ نتوان گفت • اول مقبول شمائلده هیچ سوز سویلمک ممکن دکل یعنی هیچ عیب وار دیمک

ممکن دکلدر • جز این قدر که رقیبان تند خو داری • بو قدر دن غیری که بد خوی رقیبلر

طوترسن یعنی وار در خطاب مرشده در رقیبلردن مراد خانقاه ده کلن طالبی استعداد

کوزیوق دیو منع ورد ایدن خام حریفلر در • نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد

بلبلک نواسی ای کل سکا قندن مقبول دوشر • که گوش هوش بمرغان هرزه

کو داری • که عقل کوشنی هرزه کوی مرغلره طوترسن مرادنا معقول کر ایله قضای حسب

ایدن سعادت بولمز دیکدر خطاب عام در اکرچه ظاهرده ملکه کلمه خطاب در •

بحر غم

بحر غمه تو نشستم مست گشته تو نشسته باد • سنک حزنک ایله بنم

باشم مست اولدی سکا نوش اولسون • خود از کدام خست این

که در سبو داری • بو شرابی که دستیده طوترسن عجب قنقی کوپدن

خطاب مرشده در که انده اولان حالات عشقه تعجب ایدر که کندوسی اندن

بر حالت ایله مست اولمش در • بشر گشته خود ای سرو جویبار چنان

ای جویبار سروی کندو سرکشلکک ایله تفاخر ایله • که گر با وری از

شرم سرو قد داری • زیرا اکر اکر ایرشه سن شرمدن بانکی اشغه کتورر

بو وجه دخی جائزدر بانکی اشغه طوترسن بو وجه اوزره دال مفتوح در

مراد مرشددر که انی سروه دن ترجیح ایدر • دعاتش گردم و خندان بزم

لب میکفتی • اکر دعا اندم و نهان کلرک ایتدیلم • گرکیستی تر و با من چه گفت

و گفتو داری • که سن کیمسن و بنم ایله نه مصاحبت طوترسن مراد مرشد در که لطیفه ایله

حافظه بن سنی بلمزم دیمش در • بکنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق • ای حافظ

صومعه بوجغنده عشق کوهرینی استمه • قدم برون نه که میل جست و جو داری • اکر

عشقی ایچون جست و جو میلنی طوتر ایسک صومعه بوجغندن ایاغکی طاشره قوزیرا

مرایی صوفیلرده عشق اولماز **وله ایضا** طفیل هستی عشقند آدمی

و پری • عشق وار لغنک طفیلی در آدمی و پری • ارادتی بنما تا سعادتی ببری •

برارادت کوستر تا بر سعادت ایلته سن مصراع اولدن مراد ایجاد عالمه عشق

سبب اولدیغی بیان در مصراع ثانیدن مراد مرشده مریدلرک عشق الهی یه یکی

حصولی یسرا اولدیغی اشعار در طفیل اوبندی و تابع دیمک معناسنه در • چو مستعد

نظر نیستی وصال مجوی • چون مستعد نظر دکلسن یعنی استعداد نظرک یوقدر

وصال استمه • که گجام جم نکند سود وقت بی بصری • زیرا بصرسزلق وقتی جام جم

فاعلدن ایلمزاد استعداد سزه عشق الهی میسر اولماز دیمکدر می صبوح و شکرخواب صبحدم تا چند
صبوح شرابی و صباح وقتی نک لذیذ اویقوسی نیجه دک بعذر نیم شبی کوش و گریهٔ سحری
نیم شب عذرینه و سحر گریه سنه چالش که وصاله بونلر وسیله اولورلر بیا و سلطنت از ما بخر
بمایهٔ حسن کل و بزدن حسن سرمایه سی ایله سلطنت صاتون آل وزین معامله غافل
مشو که حیف خوری بو معامله دن غافل اولمه که حیف یرسن بکوش خواجه و از عشق بی نصیب
مباش سعی ایله ای کشی عشق الهی دن نصیب سز اولمه که بنده را نخرد کس بعیب
بی هنری زیرا هنرسزلکی عیبی ایله بنده صاتون المازمراد عشق دن بی بهره
اولن مقبول حق اولماز دیمکدر چو هر هنر که تو داری دری بحیرت داشت چون هر هنر که سن
طوتسن حیرته بر نیجه طوتدی ازین سپس من و دستی و صنع و بیخبری بوندن صکره بن
و مستلک و بیخبرلک وضع مراد هر عشقدن غیری جمیع هنرلر سبب حرمان ایدوکن بیلدم
زیرا وصاله وسیله همان هنر عشقدر تو خود چه لعبتی ای نازنین شعبده باز سن
خود نه لعبتسن ای حقه باز نازنین که در برابر چشمی و غایب از نظری نه عجب
برابر بنده سن نه نظردن غایبسن مراد باری تعالی در که ظاهر برابر چشمدر و کلدر و حقیقتده
نظردن غایبدر دکلر لعبتی صورت باز معناسنه در یاده نسبت ایله ویاده خطاب اولمق
جایزدر که لعبت محبوب معناسنه استعمال اولنور که بونده حق تعالی حضرتی مراددر تشبیه
طریقی ایله بعض نسخه ده بو بیتک مصراع اولی بویله واقع اولمشدر ز وصل و هجر تو
در حیرتم چه چاره کنم سنک وصالکدن و فراقکدن حیرتده ایم نه چاره ایدیم خطاب
ینه خدایه در هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت بو غیرتدن بیک جان مقدس
مقدسی یاندی که هر صباح و مسا شمع خلوت دگری که هر صباح و هر اخشام غیرینک
خلوتکنک شمعی سن خطاب ینه خدایه در که گاهی اکه و گاهی بوکه تجلی ده در دعای
گوشه نشینان بلا بگرداند گوشه نشینلرک دعاسی بلایی رد ایدر چرا بگوشه

چشمی نمی

بخر امر حاضردر

دکرباجه باخطاب ایکونادر

گوشه نشینلرک بر گوز اوجی ایله نظر ایلمزسن بمانی نگری خطاب آصف زمانه در
زمن بحضرت آصف که می برد پیغام بندن آصف حضرتنه کیم خبر ایلدر بویله دیو
که یاد گیر دو مصرع ز من بلفظ دری که لفظ دری ایله بندن ایکی مصراعی یاد طوت
لفظ دری فارسی دریدر که بو مشهور فارسیدر اول ایکی مصراع بو بیتدر بیا که در
وضع جهان را چنانکه می بینم گلکه جهانک وضعنی انجلییس که کوررم گر امتحان بکنی
می خوری و غم نخوری اگر تجربه ایدرسن شراب ایچرسن و غم یمزسن کلاه
سروریت کج مباد بر سر حسن حسن باشی اوزره سنک سرورلک کلاهی
اکری اولمسون که زیب بخت و سزاوار تخت و تاج زری زیرا بختک زینتی
و تختک و التون تاجک لایقی سن طریق عشق طریق عجب خطرناکست عشق
طریقی عجب خطرناک طریقدر نعوذ بالله اگر ره بمقصدی نبری نعوذ بالله اگر بر
مقصده یول الممه سن یعنی بر مرشده وصول بولمیه سن ببوی زلف و رخت می
روند و می آیند سنک زلف و رخک امیدی ایله کیدرلر و کلورلر صبا بغالیه
سایی و گل بجلوه گری صبا غالیه سایی لغه و گل جلوه گرلکه مخاطب دن مراد
محبوب حقیقیدر که صباده اولن رایحهٔ طیبه انک اسرارندن برشه در و گلده کلان
اولن نمایش انک ذاتندن بر اثر در ببوی بونده امید معناسنه اولمق روشندر
زیرا وخ لفظی آنی بیان ایدر بیمن همت حافظ امید هست که باز حافظک
همتی یمنندن امید واردر که اری اسامر لیلای لیلة القمری معشوقم ایله
آی آیدنلغی کیجه سی مصاحبت ایدم کورم لیلیدن مراد معشوق حقیقیدر که وصالن
طلب ایدر محبت ماسوی دن قلبن روشن اتمک سببی ایله وله ایضا
ای با غم تو مارا پیوند لایزالی ای خدا اگه سنک غمک ایله بزه ابدی اتصال
واردر قد ضاع فی هواک عمری ولا ابالی تحقیق بنم عمرم سنک محبتکده

تحرق دن اولاندن
مضارع متکلمدر

مضارع معناسی ماضی

وارکنا منی طی ایلدی یعنی بو پادشاه جود وکرمده اکه غلبه ایلدی آنکه بهر جرعه‌ای
جان می دهد اول که هر جرعه دن اوتری جان ویرر کجان او بستانند جامی دن
بوتون انک جانینی آل واکه بر جام ویر مراد بو شوق وحالتدن اوتری اراده کلمه دن
کتوری منقول ایله یکدر کام تخانه پیش آر و جونکه حافظ مخمور شراب جامنی کتورادکه
وحافظک غم به تمهیدکی که بو ده وکاوسی کبی کرکی قتی اولمش در وکاوسی قتی
اولمش در مراد عشقه سبی ایله واحوال عالی فراموش ایله و یکدر زعم نقل تک معناسی
مصراع اوله متداوللری سهولته ایچون **ولد ایضا** کر برد بتزد
شاهان زمین گدا پنهان بنا گرادن شاهلر قتنده کیم بر خبر ایلدر اول خبر بودر که مگوی
که بفروشانند بهزار بهجت نکاهی کرمی فروشلر مجلسنده اکی بیک جم بر جامه در
بنزد خروشه چنین حریف عشق همه عالم نمی ارزد نکاهی شده آم خراب
ویدنام وهنوز امیدوارم خراب وبدنام اولمشم وهنوز امید وارم که بهمت عزیزان
برسم به نیکنامی که عزیزلرک همتی ایله نیک نام لقبه ایرشم تنوکه کیمیا فروشی نظری
بقلب ماکنی سن که کیمیا فروش سن بزم قلبمزه بر نظر ایله که بضاعتی نداریم ونکلف
ایم دامی که بر بضاعت ظاهر زهر طوراقکه راتشن خطاب مرشده مراد سلوک عشقدن
اولان مقصوده بیان در بزد همتم مینکلق ای شیخ بدانها ی بتسبیح ای شیخ بی تسبیح دانه لر بدایه
ایله بیولره جیقرمه یعنی اضلال اتمکه که چو مرغ زیرک آنتد نشند بهیچ دامی ابرا چونکه
مرغ زیرک واقع اوله هیچ بر دامه دوشمز خطاب مرائی شیخه در که ظاهری تسبیح وطاعت
ایله آراسته وباطنی خبث وقباحت ایله پیراسته در بر وتبر پارسایان که بر رفت
پارسایی بورکوزای جاره پارسالرکه پارسالق کتدی یعنی بنا اندن فراغت ایلدم می
ترک الکوز جی ناب دز کشیده‌ام وبر وقت نیکنامی صافی شراب نوش اندک و
٥ نیکنام لقبی کتدی مراد عشقه وصول سببی ایله زهددن خلاص بولدم دیکدر

بونده خطاب فقرایه اولنق دوستلره در

عجب

ده عجب در جانانک دعا سنده که بر تفقد بیورمدی تفقد بونده تفحص معناسنه در
نه بخامه سلامی نه بنامه پیامی • نه بر خامه ایله بر سلام نه بر نامه ایله بر پیام
سوز شکایت تو دارم بخرم بلطف وبنوازش • سنک حضرتنک بو سنی طوترم
بنی لطف ایله صاتون آل دعا نه • که چو بخت کشته اقبال بمبارکی غلامی • زیرا
بنده کیبی مبارک لکده بر غلام آزدر که دوشه خطاب مرشده در که اگر زیاده عبودیت
عرض ایدر بکجا برم شکایت که کویم این حکایت • شکایتی قنده ایلدیم بو حکایتی
کیمه دیم که لبت حیات ما بود دو نداشتی دوامی • که سنک لبک بزم حیاتمز
ایدی وبر دوام طوتمدی خطاب مرشده در • اگر این شراب خامست وگر این
حریف پخته • اگر بو شراب خام در وگر بو حریف پخته در بو وجه اوزره دخی بار در
اگر بو شراب خام ایسه وگر بو حریف پخته ایسه • بهزار بار بهتر زهزار پخته
خامی • بیک کره بیک پخته دن بر خام یکدر خام دن مراد بونده آتش کورمش
شرابدر که بونده عشق الهی مراد در حریف پخته دن مراد سالک منتهی در یعنی عشق الهی
عشاق دن یکدر ذر عاره ذرد از همه آفاق به • سنم عشق از همه عشاقی
به • بکش ای بتم بمژکان وبریز خون حافظ • مژکان تیریله اوج وحافظک قاننی
دوک که چنان کشنده را نکند کس انتقامی • زیرا بویله بر قاتلک کیمسه انتقام
اتمز مراد مرشددن نفسنک بالکلیه طلب در ریاضت وعشق ایله که بونک کیبی
قاتله قصاص اولماز **ولد ایضا** کفتند خلایق که تویی یوسف ثانی خلایق
ایتدیلر که یوسف ثانی سن سنی • چون نیک بدیدم بحقیقت به از آنی چونکه
اعلا نظر اتدم حقیقتده اندن هم سن • شیرین تر از آن به شکر خنده که
گویند شکر خنده ایله اندن شیرین رکسن که دیرلر • ای خسرو خوبان
که تو شیرین زمانی • ای خوبلرک خسروی که سن زمانک شیرینی سن

حبیب اکرم حضرتی مراددر خوابادن مراد ابیاتدر تشبیه دهانت نتوان کرد
بغنچه سنک دهانکی غنچه یه تشبیه ایلمک اولماز هرگز نبود غنچه بدین تنگ
دهانی هرگز غنچه بو تنک دهانلق ایله اولماز یعنی حبیب اکرم حضرتی مراددر بیت
قند لبت چون شکر افشان کند کشور جان را شکرستان کند گر سرو
چماند از قد و رفتار تو بر جای سرو اگر سنک قدو رفتارکدن یرندن قالور ایسه
یعنی رفتاره قادر اولمدی ایسه بخرام که از سرو کند شیوه برملاوانی حمالی
کور رفتاردن و روشندن سروی کچرکی یعنی حبیب اکرم مراددر بیت طوبی
ز قامت تو نیارد که دم زند زین قصه بگذرم که سخن میشود بلند عنقا بار
بگفتی که دهم زین دهنت کام یوز کره دیدک که بو دهنیدن سنک مرادکی ویرم
چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی سوسن آزاده کبی نیچون جمله دل سن
گفتی بدهم کامت و جانت بستانم ایندیکه سنک مرادکی ویردم و جانکی آلورم
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی قورقرم مرادمی ویرمیه سن و لکن جانمی آله سن
مراد خدا انکلک استغناسی بیان در چشم تو خدنگ از سپر جان گذراند
سنک چشمک خدنکی جان سپرندن کچور بیمار که دیده است بدین سخت کمانی
بو بیله محکم یایی چکر خسته کیم کورمش در چشم دن مراد ذات در که تاثیری جهتدن زیاده
در چون اشک بیندازش از دیده ز مردم کوز یاشی کبی آنی خلقک چشمندن
اترسن یعنی رد ایدرسن آنرا که دمی از نظر خویش برانی انی کوزدن کیدو
نظر کوندن سورسن خطاب خدایه در در زاره تو حافظ چو قلم گرد زسرتا پا
سنک یولکده حافظ قلم کبی باشدن ایاق ایلدی یعنی خدمتکه جان و دلدن سعی
ایلدی چون نامه چرا یکدمش از لطف نخوانی نامه کبی نیچون آنی لطفکله
بر دم اوقومزسن خطاب خدایه در بعض نسخه ده بو بیت بویله واقع اولمش

کیم بونده استفهامدر

از

از پیش مران حافظ غمدیده بخود را کندو غم کورمش حافظی اوکگدن
سورمه در عشق رخت داد دل و دین و جوانی دل و دینی و جوانلغنی سنک
یوزک عشقنه ویردی خطاب خدایه در **وله ایضا** لبش می بوسم و در
میکشم می انک لبنی اوپرم و شراب چکرم بآب زندگانی برده ام پی
بر آب حیاته ایز ایلتمشم یعنی وصول بولمشم مراد عشق الهی نک و کلام ربانینک
حصولنه وصول بولدغی بیان در بیش ده اولان ضمیر غایب خدایه راجع در
نه رازش می توانم گفت با کس نه انک رازینی کمسه یه دیمکه قادرم نه کس را
می توانم دید با وی نه کمسه یی انک ایله کورمکه قادرم مراد خدایه کمال محبت اظهاریدر
لبش می بوسد و خون میخورد جام جام انک لبنی اوپر و قانینی ایچر رخش می بیند
و گل می گیرد خوی گل انک رخنی کورر و خجالتدن ترلر مراد حسن مصنوعی حسن
صانع قتنده محو و نایاب اولور دیمکدر گل از خلوت بباغ آورد مسند گل
تختنی خلوتدن باغه کتوردی یعنی آچلدی بساط زهد را چون غنچه مکن
یاد شراب جامنی ویر جم دن یاد ایله که می داند که جم کی بود و کی کی کیم
بیلور که جم نجه و کی نجه ایدی مراد عشقه سعی ایدوب احوال عالمی فراموش ایله
دیمکدر بزن در چنگ چنگ ای ماه مطرب چنکه ال اور ای ماه مطرب رگش
بخراشش تا بخروشم ازو وی انک جالکه تا که اندن جوشش و خروشش ایدم سماعه
اولان مطربه خطاب ایدوب ایدر که مرسنده بر حالت ویر که تا که اندن بر شوق
حاصل اوله چو چشمت مست را مخمور مگذار مستی سنک چشمک کبی مخمور قومه
بیاد لعلش ای ساقی بده می انک لبی یادنه ای ساقی شراب ویر مراد عالم
فیضنده اولان مریدی فیض عشق ایله اندن خلاص ایله دیمکدر نجوید جان
از آن قالب جدایی جان اول جسم دن جدالق استمز که باشد خون جامش

بیشنده ضمیر غایب خدایه راجعدر

ختن چینی بوز چین نافه سنه دکر • خوشش بودی اگر بودی بوی خوشش نبودی •
لطیف اولوردی اگر خوش خوی لعندن انکا بر رایحه سی اولیدی مراد صورتی خوب
اولنک بیر تاده خی خوب اولیدی غایت ایله لطیف اولوردی دیمکدر • هر مرغ بدستانی
در گلشن شاه آیند • هر مرغ بر ترنم ایله شاهک گلشننه گلور • بلبل بغزل خوانی
حافظ بدعا گویی • بلبل غزل خوانلق ایله حافظ دعا گویلک ایله مراد پادشاهه
محبت و خدمت عرض ایتدوکی بیان در شاه دن مراد خدا اولورسه معنی بویله
اولور هرکس درگاه عالیه یه استعدادنه لایق عمل ایله کلور وله ایضا
نو بهارست • در آن کوش که خوش دل باشی • نو بهار در اگر چالش خوش دل
اولهسن که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی • زیرا اگر وجودک گل بتهرد سن گلدن
اولورسن مراد موت ایرشمکدن اول عشق و طاعته سعی ایله دیمکدر • بیت
پیمبر ودی مان وارد بهشت بیا تا که ما خاک باشیم و خشت • چنگ در پرده
همین میدهدت پند ولی • چنگ پرده ده سکا همین بو پندی ویرر اما • وعظت
آنگاه کند سود که قابل باشی • وعظ سکا اول وقت فائده ایدر که قابل اولهسن
چنگ نسبت پرده مناسبت خوب واقع اولمشدر معنای ایهامیسی اعتبار ایله لیکن
هرکس بو پرده دن خبردار دکلدر • من نگویم کنون که بنشین و چه بنوش • بن
دیمزم که شمدی کیمک ایله اوتور و نه نوش ایله • که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل
باشی • زیرا سن کندک بیلورسن اگر زیرک و عاقل اولهسن مراد ارباب طریقت
و اصحاب حقیقت ایله مختلط اولوب عشقه سعی ایله دیمکدر • در چمن هر ورقی
دفتر حالی دگرست • چمنده هر بر ورق بر غیری حالک دفتریدر • حیف باشد
که ز حال همه غافل باشی • حیف اولهکه دوکلی حالدن غافل اولهسن مراد
فاعتبروا یا اولی الابصار حسبنجه هر شیئه عبرت ایله نظر ایلمک لازم ایدوکن
بیان در بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست

معرفت کردکار

باشی فعل مضارع مخاطبدر

معرفت کردکار • گرچه راهیست پر از بیم ز ما تا بر دوست • اگرچه بزدن دوست
قته دک یول خوف دن پردر • رفتن آسان بود از واقف منزل باشی • گتمک آسان
اولور اگر منزله واقف اولهسن مراد طریق عشق مرشدسز زیاده مشکل ایدوکی بیان
نقد عمرت ببرد غصه دنیا بگزاف • دنیا غصه سی سنک عمرک نقدنی عبث
یره ایلدر • گر شب و روز درین قصه مشکل باشی • اگر شب و روز بو مشکل
قصه ده اولهسن • حافظا گر مدد از بخت بلندت باشد • ای حافظ اگر بلند
بخت دن سکا مدد اوله • صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی • اول اخلاقی مقبول
شاهدک صیدی اولورسن شاهددن مراد محبوب حقیقیدر که اگر گرفتار اولمق دوکلی
نعمتدن خلاصه سبب در صید اولمقدن مراد ماسویدن فراغت ایدوب اگر
عاشق اولمقلق در وله ایضا • نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو
دانی • ای سعادت صبحک نسیمی اول نشان ایله که سن بیلورسن • گذر بکوی فلان
کن در آن زمان که تو دانی • فلانک محله سنه گذر ایله اول زمانده که سن بیلورسن
بو وجه دخی جائزدر فلان محله یه گذر ایله معنی ده برابردر نسیمدن مراد فضل الهی
در ان واسطه اتحاد نمشدر • تو پیک خلوت رازی و دیده در ره است
سن راز خلوتک پیکیسن و گوزم یولده در یعنی سکا منتظرم • بمردمی نه
بفرمان چنان بران که تو دانی • مردمک و لطف ایله فرمان و حکم ایله دکل انکلینی
سور که سن بیلورسن خطاب نسیمه در که جمیع رضای الکه تسلیم ایتمشدر • بگو که
جان ضعیفم ز دست رفت خدا را • دیکه جان ضعیفم الدن گتدی الله ایچون
ز لعل روح فزایش ببخش از آن که تو دانی • حیاتک زیاده ایدنی لعلدن
اکر بخشی حافظ بخشله اندن که سن بیلورسن خطاب بنه نسیم سحری یه در که
انی پیک منزلسنه تنزیل ایدوب اکه اسراره تسلیم ایتمشدر نسیمه خطاب بگو

اعتبار ایله دریوخسه بو نوع واقع اولان تودانی خدایه کوره درنیسه کوره دکلدر
من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست · بن بو حرفی یازدم انجلین که کمسه بلمدی
تو هم زروی کرامت چنان بخوان که تو دانی · سن دخی کرامت ولطف ایله سوزدن
انجلین اوقی که سن بیلورسن یعنی کمسه فاش اتمه مراد خدادن سرنکی سترن طلب
اندوکن اشعار در خطاب خدایه در · امید در کمر زرکشت چگونه نبندم · سنک زرکش
کمرکیچه امید نغلیم · دقیقه ایست نگارا در آن میان که تو دانی · ای نکارا اول میان ده
بر دقیقه وار در که سن بیلورسن مراد کمرانک میانه واصل اولدوغندن کندو دخی
وصوله امید طوتدوغی بیان در خطاب خدایه در که اندن وصالن آرزو ایلر شیان ذکر
ذکری محبوبه تشبیه اعتباری ایله دریوخسه ذات باری جسمیتدن عاری در · خیال
تیغ تو مرا حدیث تشنه وآبست · سنک تیغنک خیالی بزه تشنه ایله آب سوزی در
یعنی تشنه آبدن آیرو اولمیوب بلکه مشتاق اولدوغی کبی بزدخی سنک تیغکدن آیری دکل
بلکه تیغنک آبنه تشنه یوز · اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی · کندو اسیرک
طوتک دیله انجلین کر سن بیلورسن مراد تمام سرور ایله مقتضایه رضا اظهاریدر
خطاب خدایه در · بیت · قد ملکت القلب ملکا دایما · خواهی اکنون عدل کن
خواهی ستم · یکیست ترکی وتازی درین معامله حافظ · بو معامله ده ترکی عربی
برابر در ای حافظ · حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تو دانی · عشق سوزنی بیان ایله
هر زبان ایله که سن بیلورسن یعنی عشق الهینک احوالنی ودقایقنی واسرارنی عیان
ایله هر نه لسان ایله اولورسه اولسون زیرا اعتبار حاله در قاله دکلدر · وله
ایضا · نوش کن جام شراب یکمنی · بر بتمن مقداری شراب انکور قدح
نوش ایله · تا بدان بیخ غم از دل بر کنی · تا آنکله دلدن غمی کوکنی قوپره سن
مراد حضرت عشقه سعی ایله که محبت ناسوتی تشویشندن تمام خلاص بوله سن دیمکدر

کن امر حاکم در

دل

دل بمی در بند تا مردانه وار · شرابه کوکل بغله تا مردلر کبی · گردن سالوس
وتقوی بشکنی · سالوس وتقوینک بوینینی صنیه سن مراد عشق الهی ایله ریا
دن خلاص میسر اولور دیمکدر · خیز وجهدی کن چو حافظ تا مگر · قالق وحافظ
کبی بر جهد ایله تا مکر · خویشتن را در پای معشوق افکنی · کندوکی معشوقک ایاغنه
براغه سن مراد محبوب حقیقی یه وصول عشق وطاعته زیاده اقدام واهتمام ایله
حاصل اولور دیمکدر · وله ایضا · وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی
وقتی غنیمت بیل اول قدر که قادرسن · حاصل از حیات ای جان این دمست
تا دانی · حیات دنیا حاصلی ای جان بو دمدر بیله تا بیله سن · کام بخشی گردون
عمر در عوض دارد · فلکک کام بخشلکی عمری عوضنه در طوتر یعنی بر مراد حاصل
اتسه انک عوضی عمر الور · جهد کن که از دولت داد عیش بستانی · جهد ایله که
دولتدن عیشک مرادینی آله سن یعنی چونکه عمرک بقاسی یوقدر باری عشق الهی یه
صرف ایله · پند عاشقان بشنو وز در طرب باز آی · عاشقلرک پندینی اشیت
وشوق قپوسندن کل · کین همه نمی ارزد شغل عالم فانی · زیرا بو دکل دولت
وعزت عالم فانی شغلنه دکمز مراد دنیانک دولتی فتنه وعزتی ذلتدر دیمکدر
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت · زاهد اوکنده عاشقلقدن دم
اورمه زیرا دیمک اولمز · با طبیب نامحرم حال درد پنهانی · نامحرم طبیبه پنهانی
دردک حالنی مراد اسرار عشقی عوامه سویلمه دیمکدر · باغبان چون من زینجا بگذرم
حرامت باد · ای باغبان چونکه بن بو یردن کچم یعنی اولم سکا حرام اولسون که
بجای من سروی بنشانی · اگر بنم قبرمه دوکسه دن غیری بر سروی
دیکه سن مراد قبری اوزره توحید باری دن غیری نسنه طلب اندوکن اشعاردر
خم شکنی نمی دانم این قدر که صوفی را · خم شکنی یعنی محتسب بلمز بو قدر که صوفیلک

کام مراد

صورتنك چنین خاکیی باشد همچو لعل زمانی خانه ده بیدا ایلمش لعل رمانی کبی
شرابی واردر یعنی اهل شرع ظاهر ارقص وسماعی و توحیدی منع اتمکه قادر اولورلر
لیکن قلبده اولن عشقی ازاله اتمکه قادر اولماز بو وجه دخی جایزدر محتسب شرابی کور
بی منع اتمکه قادر اولور اما دلده مستور اولن عشقی منع اتمکه قادر اولماز حیرتی
وقره کاکلت خون خلق میریزد کیدرسن وسنک قره کاکلک خلقک قاننی دوکر دیگر
حیرتی جانا مژه همت قدر یاره تیز کوررسن ای جانا قورقرم سنی یره بولور قانلوسن
مراد مغروردن حسن اولنه خطابدر مغرور اولمه که حسنک دخی تیز جدا اولورسن باد عای
شب خیزان ای شکر دهان مستقیم سبب خیزلرک دعاسی ایله عناد اتمه ای شکر
دهان انلرک دعاسی آل در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی هر اسمک پناهنده در
خاتم سلیمانی یعنی پادشاهلقی مراد سعادت اخرویه طلب ایدر اسیک خدا دوستلرینه
رعایت ایله دیگر دل ز ناوک چشمت گوش داشتم لیکن دلمی سنک چشمک ناوکندن
حفظ ایلدم اما ابروی کماندارت چه برد پیشانی سنک کماندار ابروک انی پیشانی
ایله الدی مراد گوش بونده حفظ معناسنه در پیشانی پیش معناسنه استعمال اولنور
آتنی و پهلوانلق و مقابله و بیقیارلق وصیله بونده ثانی و الکی اخیر ممکن در مشتری در
بو الکی معنایه واقع اولمشدر بر پیشانی شه آمد همچو ابرو کژنهی بو سقفه
اوراعادت چو وسلمانک بو بیتده واقع اولمشدر غمزه و چشم تو
شوخند ولی آهن انند ابروان تو به پیشانی انکا از پیشانی نه ترسد حافظک
بو مذکور بیتده خطاب محبوب مجازی یه در یا نفسه اولمق روشندر زیرا بوندک
سکر بونی خلاص زیاده مشکل در بو نشیه عزیزم رفته ای برادر آن رحمی بنم
عزیز یوسفم کتنده ای برادرلر رحم ایلکوز کز غمش عجب دیدم حال پیر کنعانی
زیرا کنعانه ای برادرلر جمیعهم منسوب پیرک حالنی انک غمندن عجب کوردم مراد یار

عزیزک فهم اتمکدن زیاده مقامدر اولدیغنی بیان در زاهد پشیمان را ذوقی باده خواهد گشت
پشیمان زاهدی شرابک ذوقی دیلیسردر عاقلا مکن کاری که آورد پشیمانی
را ذوقی باده خواهد گشت پشیمان زاهدی شرابک ذوقی دیلیسکن ای عاقل بر ایشی
ایلمکه پشیمانلق کتوره مراد تارک عشق الهی اولان پشیمان اولوردیمکدر از دلم دور آرزو
ری تا از شادی زلفم دست هر کون بتومدن الچرو کل تا سر ورون ال اوزر یعنی ال
قارصم دوشنی جمع بپیوندت راستی بهمانی باکه استقامت حصولی ایله زلفکی
لکاولاسنی یعنی راستلق سبب سرور اولور مصراع اولدن مراد وصال یار عزیز
طلبی در مصراع ثانیدن مراد استقامت و سبب وصال وروشن دکل ایدکی
بیاندر جمع کن با احسانی حافظ پریشانی را ای پریشان حافظی احسان ایله جمع ایله
ای شکنج گیسوئیت مجمع پریشانی ای جانان که سنک گیسوکک بوکلمی پریشانلغک مجمعی
وزیره تظلم صورتیله عرض حال ایدوب آندن بر احسان طلبی ایچون کندو سندن بر
محکا مخاطب پیدا ایلمشدر گر تو فارغی از رحم ای نگار سنگین دل ای مستغنی
دلی رحم نگار اکرسن بندن فارغلک ایسک یعنی باکه التفات ایمه سن حال خود
بخواهم گفتن پیش آصف ثانی اصف ثانی یعنی کندو حالمی سیم کرک یعنی
سندن وزیره شکایت ایدرم بو خطاب دخی اول خطاب اوسلوبی در ول
هوا خواه توام جانا و میدانم که میدانی سنک محکم ای جان و
بیلورم که بیلورسن که هم نادیده می بینی و هم ننوشته میخوانی که هم
کورلمشی کوررسن و هم یازلمامشی اوقورسن خطاب خدایه در که بو حال اکا
مخصوصدر ملک در تعجب بود آدم زمین بوسی تو نیت کرد ملک آدم
تعجب اتدکده سنک اوکلکه مراد بکه نیت ایلدی که از حسن تو چیزی یافت
پیش از حد انسانی زیرا انا منسوب اولن حد دن یعنی صفت انسانیدن

زیاده آدمه سنک حسنکدن هرشئ بولدی خطاب خدایه درکه نورلی آدمده پنهان
ایدوب ملکلره. اگر سجده اتمکه امر ایلدی شیطان غرور ایدوکی سببی ایله ملکلر الکیه آدمه
سجده ایتدی لیکن ملکلردن بری اول تعریفی [illegible] شاهد اتدی که ابلیس
شاهد ایتدی زیرا سجده ده و کل ایدی منطق الطیرده بو بیلمه مسطوردر. عنم حجّت
بنا میز دکتون تحفهٔ ولطافت. سنک زلفک بو کلمه تحقیق شدی کوکلمی مجموعه
سیدر. از آن تا واینی یادش که انکیز دپریشانی. اول یاددن صکرا [illegible] لک اولمشو
که پریشان قوپر یعنی سکا پریشانلق ویر خطاب مرشددر که انک طریقت وحقیقت
جهتندن اولان انتظام وجمعیتنه استحبابدر که مریدلری دایم اندن فیضلر شور
امید از بخت میدارم که بکشایم کمر بندش. بخت دن امید طوتارم که انک قوشاغی
چوزم خدا را ای فلک تا من کره بکشایم زپیشانی. الله ایچون ای فلک با کم پیشانیسنت
کوسترمغنای ترکیبیسی انکدن کرهی کوره دیکدر مراد قرب الهی حصولندن اوترو فلک
دن مشاغلی طلب ایتدوکی بیاندر. بیفشان زلف وصوفی را بپازیگاوه رقص
آور زلفکی سلک وصوفییی وجده کتور که از هر رقعهٔ دلقش هزاران بت
بیفشانی که انک دلقنک هر یمه سندن نیچه بیک بت سکه‌سن خطاب خدایه در
زلفدن مراد اسرار الهیه در مراد بودر که مرایی نیه اسرارکون هر حالت قدرکه بیان
ایله اولن مباحثلری اندن زایل اوله. چراغ افروز چشم ما نسیم زلف خوبانست
بزم چشمم چراغنی نورلندرجی خوبلرک زلفی نسیمیدر. مباد این جمع را
یارب غم از باد پریشانی. یارب بو جمعه پریشانلقی یلندن غم اولمسون خوبان دن
مراد اولیاء الله اولمق روشندر که کوکل کوزینه انلرک جمالندن عشق الهی نوری ایرشور
وخوبان دن اسماء وصفات دخی مراد اولنمق ممکندر. ملامت کو چه دریابد
ز راز عاشق ومعشوق. عاشق ایله معشوقک رازندن ملامت کوی نه فهم ایلر

ببیند

ببیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی. اعمینک چشمی کوردر خصوصا مخفی
اسراری که حالات عشق درمراد حق ایله عاشق اوردر نامسموع اولان اسرار
عوام فهم ایلمز دیمکدر. ملول از همرهان بودن طریق کاردانی نیست. یولداش
لردن ملول اولمق کاردانلق طریقی دکلدر. بکش دشواری منزل بیاد عهد
آسانی. آسانلق زمانی شوقنه منزلک زحمتی وصعوبتنی چک. مراد قرب ووصال
دهانی شوقنه عشق وریاضت مشقتلرینه تحمل ایله دیمکدر. دریغ آن عیش شبگیری
که در خواب سحر بگذشت. حیف اول صباحه دکن اویجی عیش سحر اویقوسنده
کچدی یعنی عشق وطاعت ایله احیای لیل ایدلمدی. بدانی قدر وقت ای دل
وقتی که درمانی. وقتک قدرنی بیلورسن ای دل آنا شول وقت که عاجز قالهسن
خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ. انک زلفی چنبرینک خیالی سکا فریب
ویرر ای حافظ یعنی سنی آلدار. نگر تا حلقهٔ اقبال ناممکن نجنبانی. نظر ایله
تا حاصل اولماز دولت حلقه سنی دپرتمه‌سن یعنی محالی استیه‌سن مراد نفسک
صورت صلاحده اولوبده فریفته اولوب مغرور اوله که هرکز نقش کبی تمام رام
اولمز دیمکدر. ولـه ایضـا هزار جهد بکردم که یار من باشی. بیک جهد
ایلدوم که بنم یارم اوله‌سن. مرادبخش دل بیقرار من باشی. بنم قرارسز
کوکلمه مراد بخشلیجی اوله‌سن. دمی بکلبهٔ احزان عاشقان آیی بردم
عاشقلرک کلبهٔ احزانه کله‌سن. شبی انیس دل سوکوار من باشی
هر کیجه بنم یاسلو کوکلمک انیسی اوله‌سن مراد تجلی ذات طلب ایتدوکی بیاندر
چراغ دیدهٔ شب زنده دار من کردی. بنم کیجه‌لری احیا ایدیجی کیجه ایله او
ییجی چشمک چراغی اوله‌سن. انیس خاطر امیدوار من باشی. بنم امیدلو
خاطرمک انیسی اوله‌سن مراد آشنالق حب الهی طلب ایتدوکی اشعاردر

منی این فراق بنیم بخواب بنیم شبی بن بو فراقی بنیم شب اویقو سنی کورمی

بجای اشک روان در کنار منی باشی اشک روان یرینه بنیم کنارمده اولەسن

خطاب مراد بودر که مشاهده جمال ایچون آشکار امیسر اولمدی باری دوشده

اولیدی دیو تحسر اظهاری در از آن عقیقی که خونین دلم زعشوه او اول عقیق

دن که انک عشوه سندن خونین دلم اگر کنم گله راز دار منی باشی اگر بن شکایت

ایدم بنیم راز دارم اولەسن یعنی سکا شکایت ایدرم غیره ایتیم بو جملە کلیجه خطاب

خدایه در چو خسرو ان ملاحت به بندگان نازند چونکه ملاحتک خسروانی حسن و نمک

ایلە تفاخر ایدرلر تو در میانه خداوندگار منی باشی سن اورتاده بنیم سیدم

اولەسن یعنی بنی بنده که مقبول ایدەسن خسروان دن مراد اولیاء الله در شود

غزاله خورشید صید لاغر منی غزال خورشید بنیم لاغر صیدم اولور گر تو آهوی

چو تو یکدم شکار منی باشی اگر سنلیجین بر آهو یعنی سن آهو بر دم بنیم شکارم

اولەسن بو محلدە خطاب مرشدە در و بو محلدە مرشدی محبوب منزلەسنه

تنزیل ایتمش ایلە آهو یه تشبیه ایتمش در غزاله دیشی کیک خورشیدی غزاله یه

تشبیه ایتمش در زیرا خورشید مؤنث عربی حقیقی در شمسیة اعتباریلە

غزاله مؤنث حقیقی در مراد مرشدک فیضی ایلە عالی قدر اولدوکن بیان در غزاله

دیشی کیک و آفتاب آفتابک ارتفاعی اما اول اولی در شکر بوسه گرد

لبته گر دهد و ظیفه منی الکی لبکدن بکا اوچ بوسه وظیفه ایلمش سن اگر

او انکی قرض دار منی باشی اگر اداء ایتمیه سن بنیم مدیونم اولورسن خطاب

مرشدە درکه کندوسنه فیض و ارشاده وعد ایتمش در آن چمن که بتان دست

عاشقان گیرند اول چمن دە که خوبلر عاشقلرک النی طوترلر یعنی لطف و احسان

ایدرلر گرت ز دست بر آید نگار منی باشی اگر سنک الکدن گلورسه بنیم نگارم

اولەسن

اولەسن خطاب مرشدە در بتان دن مراد مرشدلر در مراد مرشد کندوسنی مرید

لکه مقبول ایتمسن استدعا در من ار چه حافظ شهرم جوی نمی ارزم مگر

شهرک حافظی ایسەم رجوع ایتمزم مگر تو از کرم خویش یار منی باشی مگر سن

کندو کرمکدن بنیم یارم اولەسن خطاب مرشدە در که اعتذار ایدوب ایدر که

گرچه سکا مرید اولمغه بنیم استعدادم یوقدر اما سن کرمکدن مقبول ایلە

الصاد یا مبسما یحاکی درجا من اللآلی ای لولولر دن یعنی ای لولولر ایلە بر

اولمش حقه یه مشابه اولان دهان یارب چه در خور آمد گردش خط هلالی

سنک اطرافکه بلاله بکزر خطه نه عجب خوب ولایق کلدی یعنی زیاده خوب یرلشدی

حالی خیال وصلت خوش میدهد فریبم شمدی سنک وصالک خیالی بکا لطف

فریب ویرر یعنی بنی آلدار تا خود چه نقش بازد این صورت خیالی اول خیالە

منسوب اولان صورت خود عجب نه نقش ظهوره گتورر و اندن حکمی نه حاصل

اولور مراد وصال جانانک خیالی تصوریدر اولمغن اشعار در دل رفت

و دیده خون شد تن خسته و جان زبون شد دل گتدی و چشم خون

اولدی تن پاره لندی و جان زبون اولدی فی العشق منجبات یا تین بالتوالی

عشق دە عجیبه گتورنجیلر یعنی عجیب شیلر وار در بری بری آردینجە گلور

مراد عشق دە اولان صعوبتلری در بیان در که زنجیره نهایتی یوقدر منجب

اسم فاعلدر یا تین فعل مضارع جمع مؤنث غائبه در فاعلی ضمیر بارزدر که

منجباته راجع در دل خون شد از غم زد شقش و ز نار چشم مستش

انک الندن و انک مست چشمنک نازندن دلم خون اولدی اوذیت بالرزایا

کما بلتوی ذکالی بن مصیبتلر ایلە ایذا اولندم نته در محبت ایچون دیمم

ایچون یعنی محبت دن نه عجب حالە گرفتار اولدم اوذیت فعل ماضی

مجهول نفس متکلم وحده در افعال با بدن که مصدری ایذادر رنج آیا مصیبت او
معناسنه در خویش تو کر نکردد هرکز دکر نکردد شنک خو یک اکر دو نیمه هرکز
کروطه سنه عاشق در بن جواب عارف در بن حوالی عاشق بوجانبلره عارف
بو طرفلره خطاب خدایه درکه کمال استغناسن بیاندر یارا که تنبر کا عشق حقیقی
وهادی ای راکب که بنم عهدمدن و بنم مرشدمدن بری اولمش اولورسن ان تلقی
اهل نجد کلم یحنث حالی اگر نجد خلقنه ملاقی اولور ایسک بنم حسب حالمی انلره
سویله بزی خطل مغلوب مذکر مخاطب درکه اصلی تنبزی ایدی بر تا حذف اولنوب
یاالفه قلب اولنوب موثق عهد معناسنه در کادی اسم فاعلدرکه بوندن مرشد مراددر
دلبر بعشقبازی خویشم حلال داشت دلبر عشقبازلغمده بنم قانمی حلال بیلدی فتوای
شرع چو نشنید ای زمره موالی ای موالی بلوکی شرع فتواسی نجه در دلبردن
مراد محبوب حقیقی درکه عاشقلرینی هلاک ایدوب هدر جانلری دیت ویرر العین
ما تتمامنت شوقا لاهل نجد اهل نجدن اولن شوق ایچون چشم اولو مدی و
والقلب ذات وجدی ذاتها التغضابی و قلب وجد صاحبی در حال بوکه انک
ذاتنده شدت واردر العین مبتدادر ما تمامنت جمله سی انک خبری در شوقا مفعول
القلب مبتدادر ذاتک خبریدرکه وجدی مضاف در وجد بوندن غصه معناسنه
غضاه منتهم عنی ایله شدت در اوتلق نجده ذکر اولنان اکی وجه بونی
دخی تحمل ایدر بلیه ذات رمل کان الحبیب فیها الله ایچون در ذات رمل دیو
موضع که حبیب انده اولدی طار العقول طرا من نظرة الغزالی غزالک بر نظری
عقللر جمیعا اوچردی یعنی انک نظرندن عاشق اولوب بی عقل اولدیلر طرا
جمیعا معناسنه در غزال کیکه یوریسی درکه محبوبی اکا تشبیه ایتمشدر آخرندن
اولن یا اشباع ایچوندر ذات رمل بو موضعک اسمیدر کر عاقلی وزیرک

ان حرف شرحاده

ظاهر فعلی ماضی

از

از چار چیز مگذر درت نسنه دن نجه اکر عاقل وزیرک ایسک امن و شراب
عشق و معشوقه و جای خالی امن و صافی شراب معشوق و خالی بر
معشوقدن مراد باری خدادر نخاقی دی که گرچه گشتم نامه سیاه عالم
شراب ویرکه اگرچه عالمک نامه سیاهی اولدم نومید کی توان بود از فضل
لایزالی الهک فضلندن نجه نومید اولمق اولور یعنی قطع امید ایتمزم
الهی الهی خطا کرده ایم توبتر تا کی آنچه ناکرده ایم ساقی بیار
جامی وز خلوتم برون کن ای ساقی برجام کتور و بنی خلوتدن طشره
ایله تا در بدر بگردم قلاش و لاابالی تا رند و لاابالی اولوب در بدر کزم
مراد عشق الهی ایله سکوت ملامتیه ده اوکسزلک طلبی در زهادن خلاص بو
بولمقدن اوتری چون نیست نقش دوران در هیچ حالی ثابت چونکه
دورانک نقشی هیچ بر حال اوزره ثابت دکلدر حافظ هکذا شکایت
تا کی خورم حالی ای حافظ شکایت ایلمه تا شمدیکی شراب ایچلم
صافیست جام خاطر در دور آصف عهد خاطر جامی صاف در زمانه آصف
آصفنک دوریدر ثم فاسقنی رحیقا اصفی من الزلال قالق بکر
زلالدن صافی رک رحیق ایچور رحیق جنت شرابیدر زلالی ده اولن
یا اشباع ایچوندر مراد مرشددن شراب عشق طلب ایتدوکی اشعار
که رحیقدن اصفی والتزور بواکی بیتیمه بیت که ذکر اولنه کرک در آصفک
صفتی در الملک قدیباهی من وجدی و جدی مملکت یعنی مملکتی
اولن خلقک خلقی انک شوق حالندن و بخت اقبالندن تحقیق تفاخر
ایدرلر یارب که جاودان باد این قدر و این معالی یارب یعنی
ای بنم ربم سندن استرم که بو قدر و بو معالی ابدی اولسون وجد

[illegible]

بو نته شوق وحال معناسنه در جذبو نته نخت معناسنه در معالی شرفالم
ورفعت لر معناسنه در که موزدی عمل علاً و عقلاً اولمق جایزدر یعنی آکسیک بیله جمیع
معالی کلور • مسند فروز دولت کاین شکوه وهیبت • دولت تختنی شعله
لندرجی یعنی عدل ایله سلطنتی لطیف ایدجی شکوه وهیبت معدنی • برهان ملک
وملت بونصر بو المعالیا • ملک وملتک برهانی یعنی مصلحی بو المعالی او علی بونصر در
برهان دلیل عقلی درکه اکی قسم در بری لمیتی در بری انّی درکه بری اثردن مؤثره
دبری مؤثردن اثره استدلال در **والابضا** ببت سلمی بعید عنها فوادی
سلمی نکاکی زلف ایله بنم کوکلم اسیر ایلدی • وروحی کلّ یوم لی ینادی •
دبنم روحم هر کون بکاکه ندا ایدر یعنی روح قلبک فراقندن ناله وفریاد ایدر سبت
فعل ماضی مفرد مؤنث غایبه در مصدری سبتی در آسیر اتمک معناسنه سلمی فعل
مذکورک غایبی علی در صدغ زلف معناسنه در صدغیها اکی زلف معناسنه در
که یا به مضاف اولمغله نونی ساقط اولوب صدغیها اولمشدر فواد قلب
معناسنه در که یا به متکلمه مضاف اولمشدر مراد بودر که معشوق حقیقی اسرار
الهیه وغیب هویت ایله دلمی اسیر ایلدی روح تحیرندن ندا ایلرکه عجب دکل
حالی نه اولدی سلمی دن مراد بونته معشوق حقیقی در تانیث جانبی ملحوظ دکل
خدایا بترحمی بیدل ببخشای • ای خدا بن عاشقه ترحم ایله • وزو اجلیقنی علی
رغم الاعادی • وبنی کنزکه واصل ایله دشمنلرک رغمنه مراد خدادن ترحم
وصال طلبی در اعادی دن مراد شیاطین در واصل بوبیت امر حاضردر رغم
بورفا اوزره دکلدرکه ترکی دخی کورلک دیرلر بعض نسخده خدارا واقع
اولمشدر اول وقت دخی خطاب خدایه اولورکه خدارا ذاتک ایچون
معناسنه اولور • امن انکرتنی عن عشق لیلی • ای شول کسه که بنی نک

بخشای امر حاضردر

عشقه

عشقندن باکه انکار ایلدک • تعزاول وبکی لولی بوادی • سن اولدن محبوبک
یوزنی کورمک ایدی یعنی عاشق اولوب احوال عشق دن خبردار اولیدک منکر
اولمازایدک تعز اول تعزاول معناسنه در وبکی لولی بکی لوی معناسنه در باکه
لولی محبوب بوابیاید معناسنه دردی دیدی معناسنه در همزه حرف ندادر
کرمنادی داقرب ایچو ندر متی حوصول ایچون در انکرتنی فعل ماضی مفرد مذکر
مخاطب درافعال بابندن تا محلا مرفوع فاعلی در یا محلا منصوب مفعولی در نون
نون وقایه در • که همچون منت بیرون دل وایره • که بنجلیین سنک کوکلک
کیمدن بیلی ومتحیر اولیدک • غریق العشق فی بحر الوداد • محبت دریاسنده
عشق غریقی کبی که همچون متی تعزا معناسنه در بیرون دل برقیتی دل معناسنه در
ایره متحیر بشری معناسنه در ایره لفظنک معناسی مصراع ثانیه معروف در
نونی کغریق تعذیرنته در مراد ای باکه منکر اولن کسه جمال جانان مشاهده سی
ایله متحیر اولیدک بنم حالمی بیلور ایدک دیکدر • نه پرسی تا بجان عزامت بشپر بمن •
ایا فلکه بزجانی عوض طیشر رز • غرت یک قوبله روشنی ازاکادی • اکر بزدن مراد ب
بزلک کورورک ایسه بکی بابی معناسنه در جان معلوم در تا بز معناسنه در
غرامت عوض معناسنه در بیشتر یعنی بیشتریم معناسنه در غرت • اکر بو
معناسنه در یک معلوم دردی وروشنی بی ادب معناسنه در ازاما از جا
معناسنه در دیجه دیدی معناسنه در مراد عشقدن ترک ادب زیاده قباحت
ایدوکن بیان در • عنم یارت بجواتی خورد وناچار • البته سکا یارک غمی بمک
کرک دعزنه وابنی آبهنت نبشنادی دکرنه کرو کورر سن اول نسنه یی کم
سن اکه قادر اولمازسن عنم یارت معلوم در • بجواتی بباید معناسنه در
خوردن معناسنه در ناچار بالضروری معناسنه در دعزنه دکرنه معناسنه در

مراد صدق نیتله دن کلن بلالره صبر و تحمل لازم ایدوکن بیان در رز هر اصبر ایتمکا ولورسه
درکاه عالی دن دور اولمق لازم کلور • نکارا در آیم سوداي عشقت • ای نکارسنک
عشقک سوداسی عمنده یم • توکلنا علی رب العباد دی • رب العباد ده توکل ایتدوک نکارادن
مراد بوننده نفس اماره اولمق زیاده • دوستی در معنی ای نفس سنک اصلا حکی خدایه
تفویض ایلدک • دل حافظ شد اندر چین زلفت • حافظک کوکلی سنک زلفک بوکلنه
کتدی • بلیل مظلم والله هادی • لیل مظلم ده والله هادی در خطاب نفسنه در
چین زلف دن مراد نفسک هوا و هوسی در لیل مظلم دن مراد دنیا در تبلیل ده اولان باقی
معناسنه در کرشد لفظنه ظرف ثانی واقع اولمشدر الله هادی در دیمکدن مراد دستگیر
حالدر الله دن کوکلمه هدایت امید طوترم دیمکدر • خمش حافظ که در نیست عیب ناکاه
خاموش اول ای حافظ که عیب الم ناکاه • چنانکه سازد که خواهی روز شادی •
اغلیمنی ایلکه سرور کونمی استرسن مراد صدق دن کلن بلادن شکایت اتمه که خدای
تعالی سنی بر درده ایرشدره که لبدن صکره هر حاله کرفتار اوله سن که او کلی حالکه تحمل
اوله سن دیمکدر اکثر نسخه ده مخلص بو بیت ده واقع اولمشدر دل حافظ شد
اندر چین زلفت • بلیل مظلم والله هادی المعظمیت ول منه بزدونیی
و اسباب او دنیایه و انک اسبابنه محبت اتمه زانکه ازوی کس وفاداری ندید
زیرا اندن کمسه وفاداری لق کورمدی • کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد •
که بو دکاندن نیش سز عسل یمدی • کس رطب بی خار ازین بستان نچید
کمسه بو بوستاندن خارسز رطب دیرمدی مراده دنیانک ذوق و صفاسی محبت
و بلاسز اولماز دیمکدر • هر بیابانی چراغی بر فروخت • هر بر ایامده بر چراغ شعله
لندردی • چونکه تمام افروخت بادش درد مید • چون تمام شعله لندی انا سوینه
سوندردی • بی تکلف هر که دل بر وی نهاد • تکلف سز یعنی عاقبتنی فکر ایتدن هر کیم اکه

متن نسخه حاضر در

محبت ایلدی • چون بدیدی خصم خود می پروریدی • اول کسه چون احسان نظر ایلدی
معلوم اتدی که کندو دشمنی بسلردی • شاه غازی خسرو گیتی ستان • غازی شاه
جهانکیری پادشاه • آنکه از شمشیر او خون میچکید • اول پادشاه که انک تیغندن
قان طمر ایدی • که بیک حملهٔ قلب گاهی میدرید • گاه بر هوی ایله بر قلب کاهی
پرتار ایدی • سروران را بی سبب میکرد حبس • سرورلری سببسز حبس
ایدر ایدی • کردنان را بی گنه سر می برید • متکبرلرک و عالی قدرلرک گناهسز
باشن کسر ایدی • از نهیبش پنجه می افکند شیر • انک خوفندن ارسلان پنجه
سن براغوردی • در بیابان نام او چون میشنید • چون بیابانده انک نامنی
اشیدیردی • عاقبت شیراز و تبریز و عراق • عاقبت شیرازی و تبریزی و عراقی
چون مسخر کرده وقتش در رسید • چون مسخر ایلدی وانک وقتی ایرشدی انکم
دوشش بو جهان بیننش بدو • اول کسه که پادشاهک جهان کورجی کوزی انکیله
دوشش ایدی • میل در چشم جهان بینش کشید • انک جهان کورجی کوزینه میل
چکدی یعنی او علی انک کوزینه میل چکدی بو سوزدن معلوم اولورکه بو وصف اولنان
پادشاه زیاده بی رحم و مزاجی شی بوسبب دن حق لایرحم لایرحم حسبجه
کندوسنه دخی ترحم و شفقت اولنمامش • قطعه • ساقیا باده که اکسیر
حیاتست بیار • ای ساقی شراب که حیات کیمیاسیدر کتور • تا تن خاکی من عین
بقا کردانی • تا بنم خاکه منسوب جسمیمی عین بقا ایده سن یعنی حیات دیره سن
مراد مرشد دن عشق الهی نک حصولی ایله حیات ابدیه طلب ایتدوکن اشعار در
چشم بر دور قدح دارم و جان بر کف دست • چشمی قدح دوری اوزره و
جانم کف اوزره • دست طلب بسر خواجه که تا آن ندهی نستانی • خواجه نک
باشیچون یا داوم کرانی ویره میهسن بر المازسن خواجه دن مراد حبیب اکرم

سنان دن معنادر

اولمق روشن درم اودمر سند کاملدن عنبری یه ارادت کتورمزم دیمکدر همچو گل
گر چنین از نا و میفشان دامنی گل چیچنده بادن دامنی سلکدوکی کبی بندن و اشکی
سلکه زانکه دُر های تودارم سر جان افشانی زیرا سنک ایاغکه جان نثار ایلمکه
هوسی طوترم یعنی بندن اعراض اتمه که عمری سنک خدمتکده چورتمک استرم خطاب مرشده
بزم مشتاقی و مشتاقان بنواز ای مطرب اکی تنبللو و اوچ تیللو ساز اوزره چالوب ایرلایی
مطرب وصف آن ماه که در حسن ندارد ثانی اول آیک وصفنی که حسن ده ثانیه
طوتمز یعنی نظیری یوقدر مراد سماع عدم مطرب دن اوصاف حقیه ترنم و صدا ایله طلب
ایتدوکی بیاندر قطعه بکوشش هوش زهی تنبیهی ندا رد و داد بنفع تنگ
عقل قولغنه بر معنی یعنی بر هاتف ندا ویردی بحضرت احد لا اله الا الله لا اله
الا الله صفتی ایله متصف اولن احد حضرتندن یعنی اول حضرت حق تعالی طرفندن خبر
ویردی بو بیله دیو که ای عزیز کسی زانکه خوار است نصیب که ای عزیز هر کسک که
نصیبی خوارلقدر که انکه نیاید بزور منصب و جاه محقق در اول که قوت ایله
منصب و عزت بولماز بآب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد زمزم و کوثر
صوی ایله بیاض ایتمک ممکن اولماز بر کسک بختی کلیمی که سیاه در و قودیلر مراد روز
ازلده اکر سعادت اکر شقاوت هر نه قسمت اولندی ایسه انده تغیری اولماز
دیمکدر قطعه دل منه ای مرد بخرد بر سخاء عمرو و زید ای عاقل کیمسه
وزیدک سخاسنه کوکل بغلامه کسی نمی داند که کارش ازکجا خواهد بلمز که
بیلمز که انک ایشی قنده آچیله کرک در بیت مکن باشند باد بیدم زد دست
کسی که بخشش مع پرورد کارست و بس دو نو کل کرنه متعبد انی که بونک
کلک متی یوری توکل ایله بیلمز میسن که بنم قلمم اوجی نقش هیچ صورت
که زد رنکی دکر بیرون فتاد هر صورت نقش که اوردی بر غیر لا رنگ

حاسدم دوشدی یعنی عکس اولدی شاه هرمزم ندیده بی سخن صد
لطف کرد هرمز شهرنک شاهی بنی کورمدی و سوزسزینی مدح سز
یوز لطف ایلدی اصلا هرمز در و او سز بو نعت واو ایله و یازلدی وزن
ایچون شاه یزدم دید و مدحش کفتم و هیچم نداد یزد شهرنک
شاهی بنی کوردی و اکه مدح ایدم و باکه هیچ نسنه ویرمدی کار شاهان
این چنین باشد توای حافظ مرنج شاهلرک ایشی بو عجلیدن اولور ای حافظ
انجنمه داور روزی رسانان توفیق و نصرت اندیاد رزق ایرشدریجی
حاکم انلره توفیق و نصرت ویرسون قطعه روح القدس آن سروش فرخ
فرخ جبریل اول مبارک ملک بر قبه طارم زبرجد هر زبرجد رنک فلک
قبه سی اوزره میکفت سحرگاهان که یارب سحر وقتلرنده ایدردی که یارب
در دولت و حشمت مخلد ابدی دولت و عظمت ده قالسون بر مسند
خسروی بمانا باد پادشاهلق تختی اوزره قالسون منصور مظفر محمد
محمد اوغلی مظفر اوغلی منصور بو معنی منصور مضاف اولدغنه کوره در مضاف
اعتبار اولنه معنی بویله اولور محمد اوغلی مظفر منصور قالسون حافظ بو ارکی
پادشاهی مدح اتمشدر قطعه بعهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق
شیخ ابو اسحاق شاهک سلطنتی زماننده به پنج شخص عجب ملک فارس
بود آباد بش کمسه ایله فارس ملکی عجب معمور ایدی نخست پادشهی همچو
او ولایت بخش اول بش کمسنک اولی شیخ ابو اسحاق کبی ولایت بخش
بر پادشاه در که جان خویش بپرورد و داد کرد عیش بداد که کندو
جاننی بسلدی و عیش دادنی ویردی یعنی اهل ذوق و عادل ایدی
دکر مربی اسلام شیخ مجد الدین بریه دخی اسلامی ترتیب ایدجی مجد

الدنیا کبر قاضی یعنی به ازو آسمان ندارد یاد که اندن یکی بر قاضی آسمان یاد
طوتمز یعنی کلمامشدر وگر بقیه ابدال شیخ امین الدین بری دخی بقیه ابدال
اولن شیخ امین الدین در که یمن همت او کارهای بسته کشاد که انک همتی
ایله یمنی باغلنمش ایشلری آچدی وگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف بری
دخی علم شریف هی عضددر که تصنیف بنای کار مواقف بنام شاه نهاد شاهک
نامنه مواقف ایشی بناسنی قودی یعنی مواقف نام کتابی پادشاهک نامنه تالیف ایلدی
مؤلفاتندن بری متن مواقفدر که ابو اسحق نامنه در نته کیم دیباجه سنده مصرحدر
تحرز حماک الا کماسبق بالارث والاستحقاق جلال الدنیا والدین ابو اسحق
دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل بری دخی دریا دل حاجی قوام کبی کریم در
که نام نیک ببرد از جهان به بخشش وداد که بخشش وداد ایله جهاندن
ایو نام الدی نظیر خویش بنگذاشتند وبگذشتند کندو نظیرنی قومدیلر
وگچدیلر خدای عز وجل جمله را بیامرزاد خدای عز وجل جمله سنی یارلغه سون
مراد بنیاده ایولر ذکری بالخیر اولنورلر وفاتلرندن صکره خیر دعا آلورلر دیو
ایولکه ترغیب در **قطعه** گدا اگر همه پاک داشتی در اصل گدا اگر اصلنده
پاک ذات طوتیدی بر آب نقطه ء شرمش مدار باشتی صو حیا نقطه سنک
عرضی اوزره اگر قرار گرک ایدی یعنی دشمک گرک ایدی در آفتاب نکردی مشوش
جام زرافشان اگر افتاب منتجر ایتدی انک التون قدحی بکا جرا ایتمی زر خوشگوار
باشتی بچون خوشگوار شرابدن نوشش گرک ایدی بسی معلوم اولدی که افتاب
خلقی منتجر ایدر انک ایچون بوشش قدح کوستر اگر سرای جهان را اساس
خرابی نیست اگر جهان سراینک خراب اولمق هوسی یوق ایسه بنای او
به ازین استوار باشتی انک بناسی بو طرزدن یکی محکم گرک ایدی یعنی بوقدر تغیرات

وتبدلات

شرح مواقف و شیخ واقف اولمقدر

خواجه ابو الوفا عمل در

وتبدلات گرکمز ایدی زمانه گر نه سر تقلب داشتی کارش زمانه اگر تقلب
یعنی قلابلق هوسنی طوتمیدی انک ایشی بدست آصف صاحب عیار
باشتی صاحب عیار و زیرک الننه گرک ایدی پس زمانه نک ایشی صاحب تدبیر
الننه اولمقی جهانک خراب اولمسنه نشان در چو روزگار جز اینک کریم بیش
نداشت چونکه زمانه بو بر کریمدن غیری طوتمدی بعمر مهلتی از روزگار بایستی
روزگاردن عمره بر مهلت گرک ایدی یعنی عمری بونه زیاده گرک ایدی **قطعه** ای
بشمع خواجه دستان ای ندیم وقت شناس خواجه نک شمعنه ای رشد رای دقیقه
شناس مصاحب بخلوتی که درو اجنبی صبا باشد بر خلوتده که صبا انده
اجنبی اوله مراد صبا دخی اولیه دیمکدر تقدیری بویله در صبا درو اجنبی باشد
سروری ایغزی انده صبا اوله صبادن غیری اولیه دیشدر محل تامل در
اقوام اولسه لطیفه بمیان آمد وخوش بخندانش اوزنایه بر لطیفه گتور
واله خوش گلور به نکته که دلش را ازان رضا باشد بر نکته ایله که انک
گوکلنه انده رضاسی اوله پس انگهش بکرم این قدر بلطف بپرس
صکره اول وقت اکرمکدن بو قدر لطف ایله صور که گر وظیفه تقاضا کنم
روا باشد که اگر وظیفه تقاضا ایدرم روا اولورمی مراد ظرافت ایله وظیفه طلبی
قطعه تو نیک وبد خود هم از خود بپرسی سن کندو نیک وبدکی
یعنی ایو عملکی ویرامز عملکی هم کندو کندن صور چرا دیگری بایدت محتسب
بچون بر غیری کمسه سکا محتسب گرک ومن یتق الله یجعل له مخرجا که
الله دن خوف ایدن الله اکا مخرج قلور ویرزقه من حیث لا یحتسب
واکر رزقن ویررضا بعدو غنی بردن **قطعه** بر تو خوانم ز دفتر اخلاق
اخلاق دفترندن سکا اوقویه یم آیتی در وفا و در بخشش و عادم

وبخشش ده بر آیت هر که بحر است دست گهر بخشا هر کیمسه جفا ایله سنک حکاک
طرفیله همچو کان کریم زر بخشش کرم معدنی کبی التون بخشله کم نباش
از درخت سایه فکن سایه فکن درخت دن کم اوله هرکه سنگش زند ثمر
بخشش هر کمسه سکا طاشی اوره میوه بخشله از صدف یاد گیر نکته ده علم
علم نکته سنی صدف دن یاد طوت آنکه بر دست سر گهر بخشش اول کمسه که
سنک باشنکی کسر گهر بخشله بو ایکی مصراع ده بخشش کن تقدیر ندر قطعه
سرای و مدرسه و بحث علم و طاق و رواق سرای و مدرسه و علم بحثی و کمر جار
طاق چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست نه فائده چون بیلیجی کوکل و کورجی
کوز یوقدر سرای قاضی یزد ار چه منبع فضلست یزد قاضیسی سنک سرای اکرچه
فضل منبعی در خلاف نیست که علم نظر در آن نیست خلاف یوقدر که اندن علم
نظر یوقدر مراد ظرافت ایله یزد قاضیسی سنک حشمته دخل ایتدوکین بیاندر قطعه
خسرو خواجه ما را مگو که بد مپسند بزم خواجه حرف حسود نه دیدکه بر امز بکنه
بیننی نا معقول سویله دیگر نه دور زمان بغیر بدست جرا ندهد یوخسه دور
زمانی سکا بر فردن غیری جرا ویرمز مکن ستیزه که هرگز بنقل و فکر فضول
عناد ایتمه زیرا که هرگز فضول عقل و فکر ایله فلک زمام تصرف بدست ما ندهد
فلک تصرف یولارینی بزم الیمزه ویرمز با که در نظر چشم جهان نما تا ید انک
ایله که حکمت نظر جهانه زینت ایدر لر بترک گوهر جام جهان نما ندهد جام جهان
نما گوهرنی ترک ویرمز جم دن مراد سلیمان در مراد دنیا ایچون عشق الهی یی ترک
ایلمزدیکدر نعوذ بالله اگر تیر زاسمان بارد نعوذ بالله اکر آسمان دن تیر
یاغه که بار در حرم کبریا پناه ندهد که اول تیره حرم کبریایه یول
واجازت ویرمیه یعنی جنابت قدسیک وصوله مانع اوله بار یوانع یول واجا

نفاسنه در حرم کبریا دن مراد جناب قدس در بحق نعمت حاجی قوام تا که
قدر بزم حاجی قوامک نعمتی حقیچون که قدره دن ز بهر مصلحت خود بدین رضا
ندهد کندونک مصلحتندن اوتری بوکا رضا ویرمز مراد مخلی کندو ایچون اختیار
ایتمز دیکدر قطعه شاها بشری ز بهشتم رسید است ای شاه جنت
دن باکه بر سرایم بخشد رضوان سریر و حور نقش و سلسبیل موی رضوان
سلطنت لو و حورکبی و سلسبیل موی لو خوش لفظ و پاک معنی و موزون و
دلپذیر خوش لفظ لو و پاک معنی لو و موزون و دلپذیر در صاحب جمال و نازک
دیگر و لطیفه گوی صاحب حسن و نازک دیگر و لطیفه گوی در بو ایکی مصراع
میسرک صنعتی در رسیدن مراد قلبی در گفتم بدین سرا چه ز بهر چه آمدی
بو سرایه نه کره نه دن اوتری کلدک دییو دیدم گفتا ز بهر مجلس شاه ای فرشته
خوی فرشته خوی لو شاهک مجلسی ایچون کلدم دیدی اکنون ز صحبت من
مفلس بجان رسید شدی بن مفلسک مصاحبتندن زیاده مضطرب اولدی
نزدیک خویش خوانش و کام دلش بجوی انی کندو قتنکه اوقی و انک کوکلی مرادی
استه معنی مرادی نه ایدوکین صورت حاصل ایله بو اوصاف ایله موصوف
اولن کندونک قلبی در حاصل معنی کندوسی زیاده پریشان دل و پراکنده خاطر
اولدوغندن اوتری پادشاه دن رعایت و احسان طلبی در قطعه
بدین ظلمت سرا تا کی بهبوی دوست بنشینم بو ظلمت سرای ده تجنیخ دک
دوست امیدی ایله اوتوریم گهی انگشت گزدندان گهی سر بر سر زانو
گاهی تحیردن پرمغی دیشه و گاهی غمدن باشمی دیز باشنه ایلتوب اوتوره
مراد بو عالم ظلمانیده وصال جانان دن محروم عالم قبض المدن غمکین و متحیر
اولدوغن بیاندر بیا ای طایر فرخ بیاور مژده دولت گل ای مبارک

یزد اسم شهر

طایر دولت هزد ه سنی کتور عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا اقرب

اولدی ایام یعنی امیدوار درکه قوم اولکی کبی بری بری ایله صلح ایدلر مراد قرب

الهی نك حصولنی طلب در بونی تمثیل اتکی ایله **قطعه** ساقیا بیمانه پر کن زانکه

صاحب مجلس ای ساقی پیمانه یی پر ایله زیرا سنك صاحب مجلسك آرزوی

بخشد و اسرار حی دارد نکاه آرزوی بغشلر و اسراری صقلر مراد فرشته

دن فیض طلبی در و اهل مجلس موافقتی و کتم سر ایتدکلرینی بیاندر جنت نقد است

اینجا عیش و عشرت تازه کن بورا حاضر جنت و عیش و عشرتی تازه ایله

زانکه در جنت خدا بر بنده ننویسد کناه زیرا جنتده خدا بنده اوزره کناه

یازمز مراد لطیف وقتی فرصت بلوب عشرت و طاعته سعی ایله و مکدر ساز

چنك آهنك عشرت صحن مجلس جای امن چنك سازی عشرت آهنکی مجلس صحنی

امن یری خال جانان دانه دل زلف ساقی دام راه جانانك بکی کوکل دانه

سی ساقینك زلفی یول طوزاغی خال جاناندن مراد بو نوع تجلی ذات در ساقیدن

مراد مرشددر دور از این خوشتر نکردد ساقیا عشرت کزین دور بوندن خوشرك

دونمز ای ساقی عشرت اختیار ایله حال ازین خوشتر نباشد حافظا ساغر

بخواه حال بوندن خوش اولماز ای حافظ ساغر استه **قطعه**

پادشاها لشکر توفیق همراه تواند ای پادشاه توفیق لشکری ایله سکا همراه

لردر خیز اگر بر عزم تسخیر جهان راه میکنی قالق اگر جهان تسخیری قصدینه کیدرسك

تا فیض اوج جلال از پیشکاه مسکنت بو تجلیعی اوج جلال ایله عظمت ایله

الهی دولت دلهای آگه میکنی مسکنت آگاه سن و آگاه کوکللر خدمتی

ایلرسن مراد پادشاهك ارباب طریقه اولان رعایت و احسانن اشعاردر از

پیشگاه مسکنت ترکیبی نك معنیسی مصراع ثانی یه مقید اولدیغی با غریب دنك

نکاه حفظ
مس

کزنه ادر حاصر ده
مس

این پیلی خم زنگار فام بو زنگار رنك لونیلی خمك قیرییی ایله کار زحرفق

مراد صبغة الله میکنی ایش صبغة الله مراد نه موافق ایدرسن مراد

فلکك حیله و مکرینه فریفته اولوب زخارف دنیویه یه معتاد اولمازسن

بلکه عمل و عباده توفیق باری یه موافق ایلرسن و یکدر رنك بو نوع حیله

مقابلنده در نیلی دو یا نسبت انجو بدر خم کوب مقابلنده در که بو نوع فلك مراد

در خطاب پادشاهه در آنکه ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد

اول کسه که اون بدی بوجق ایله کتوردی هر بوجق فائده ایتدی یعنی اون آقچه یی

بدی بوجق فائده ایتدی فرصتت باد اکه هفت و نیم باده میکنی سکا

فرصت اولسونکه یدی بوجغی اون ایله ایدرسن هفت و نیم دن مراد هفته

هفته لردر یعنی اسن جمیع عمرکی الهك طاعته صرف ایلرسن ده دن مراد من

جاء بالحسنة فله عشر امثالها حسنجه اون ثواب در بیز ازدن هفته

سنزدن اون کسنك اکثر زماندن ده اون اقچه یی بدی بوحق اقچه فائده ایدرسن

آنکه ده با بیعت با هفت و نیم اورد بیتی بوکه کوره در **قطعه**

ای مقرا اصل عالی جوهرت از حقد و حرص ای که سنك عالی ذاتك

اصلی حقد و حرص دن مقرا و مبرا در وی مبرا ذات میمون حضرت از

زرق و زیو وای که سنك مبارك ستاره لو ذاتك ریا و حیله دن مبرا

و پاك در از بزرگی کی روا باشد که نشر بغات را اولو لقدن نجین

روا اولور که نشر بغاتی از فرشته باز گیری و انکهی بخشی بدیو فرشته

دن آلرسن و اندن صکره شیطانه بغشلیه سن بو قطعه دن معلوم اولورکه

پادشاه بر نیك خوی دن نشر بغاتی آلوب بر بد خوی یه و برمشی در **قطعه**

حسن این نظم از بیان مستغنی است بو نظمك حسنی بیاندن مستغنی در

فقط اسلوب

بر فروغ خور کسی جوید دلیل آفتابک ضیاسنه برکسه دلیل استرمی مراد
کندو نظمنی مدحدر آفرین بر کلک نقاشی که داد آفرین اول نقاشک قلمنه که
ویردی بکر معنی را چنین حسن جمیل معنی بکره بو مخلین حسن جمیل عقل ازه
حسنتنی نمی یابد بدیل عقل حسننک انک بدلنی بولماز طبع در لطفش نمی بیند
بدیل طبع لطافتنده انکا نظیر کورمز معجز ست این نظم یا سحر حلال بو نظم معجز
در یا سحر حلال میدر هاتف آورد این سخن یا جبرئیل بو سوزی هاتفمی یا جبرئیلمی کتوردی
کس نداند گفتن رمزی زین نمط که بو اسلوب دن بر رمز دیمکی بیلمز یعنی دیمکه
قادر اولماز کس نیارد گفتن زین قبیل که بو نکا کیمی دن نسنه دیمکه قادر
اولماز **قطعه** خسروا دادگرا شیر دلا ای پادشاه ای عادل ای یکیت
ای شجیع ای جلال تو با انواع هنر ارزانی ای پادشاه سنک جلالک انواع
هنره لایقدر مراد پادشاهانه اوصاف ایله پادشاهی مدحدر همه آفاق گرفت
وهمه اطراف گرفت دوکلی آفاقی طوتدی ودوکلی اطرافی آلدی صیت مسعودی
و آوازه شه سلطانی مسعودلق صداسی وشه سلطانلق آوازه سی مراد
پادشاهک موکورک کمال شهرتنی بیاندر گفته بودم نکته ملهم عنبت احوالم
عنبت ملهمی یعنی احوالمی حکایه دیمش اولیه اینکه شد روز روشنم چو شب
ظلمانی بونه که بنم روشن کونم شب ظلمانی کیبی اولدی بوده که اونشان کندو احوالنک
بیانیدر که انی تمام ظرافت ایله بیان ایدر در سه سال آنچه ببخشید وخنم از شاه
و وزیر اوچ یلده هر آنکه شاه و وزیردن قزاندم همه بر بود بیکدم فلک
چوکان باز فلک دوکلیسنی بردمده قابدی یعنی مال واسبابی نهب وغارت
اولنمش ایمش اتفاقا قتری پادشاه آخورینه وارمش ظرافت ایله انی طلب
ایچون بونی دیمش دوش شه از خواب چنان دید خیالم که سحر دون کیجه دوشمده

بنم

بونارده حاضردر

بنم خیالم اعلینی کوردی که سحر گذر افتاد باصطبل شهم پنهانی شاه یکی
آخورینه یاکه پنهان گذر دوشدی بسته در آخر او اشتر من جو میخورد
بنم قترم انک آخورنده بغلنمش جو ییر ایدی واقع اولن حالی واقعه ده کوردم
دیو رمز ایله پادشاهه بیان ایدر اصطبل عربی آخر فارسی آخور ترکیدر
توبره افشاند بمن گفت قرا میدانی یاکه توبره سلکدی اتیدی بیلورمیسن
یعنی یاکه آشنالق ایلدی هیچ تعبیر نمی دانم این خواب که چیست • هیچ
بو دوشک تعبیرین بلزم که نه در • تو بفرمای که در فهم نداری ثانی • سن بیوا که
فهمده ثانک طوتمز سن مراد بودر که قتری یاکه آشنالق ایدوب بنم ایدوکن بیلدردی
بونک تعبیرن بن بلمزم سنک فهم وادراکک نظیرک یوقدر بونک تعبیرینی سن خوب
بیلورسن بیغه بو دوشک تعبیری قتری یاکه ویرمکدر که حتمدر **قطعه**
قوت غایة عمر من زست تر فرط ملال • بنم اولن قوت شاعر عمره کثرت ملال
اوصندن • متنفر شده از تن گریزان می رفت • بدندن متنفر اولمش
گریزان کتدی • چون همی گفتمش ای مونس دیرینه من • چونکه اکه ایدیم ای
بنم قدیم مونسم • سخت بشکفت ودل آزرده وگریان می رفت • مثنی سو یلدی
وکوکلی انجمش وگریان کتدی • نقشی خوارزم وخیال لب جیحون می بست •
خوارزم نقشنی وجیحون کناری خیالنی بغلدی • با هزاران گله از ملک سلیمان می رفت
بیک شکایت ایله ملک سلیمان دن کتدی • می شد انگشت که جز او جان سخن
کس نتن خست • کتدی اول کسه که سوزک روحنی اندن غیری کمسه انکلدی • من
همه تن بودم واز کالبدم جان می رفت • بن کوردم وجسمدن جان کتدی • گفتم
اکنون سخن خوش که بگوید با من • ایتدم شمدی لطیف سوزی یاکه کیم سویلر
کان شکر لهجه خوش گوی سخندان می رفت • که اول سوز بلیجی لطیف سویلنجی

شکر سوزلو کتدی لا به بسیار نمودم که فرو سوزد نداشت چوق یلواردم که کتمه
خانمدن طوتمدی زانکه کار از نظر رحمت سلطان می رفت زیرا سلطانک رحمتی نظرندن
ایشی کتدی یعنی سلطاندن رعایت و احسان کورمزم انک ایچون قچر پادشاها زبس
لطف و کرم باز شی چوان ای پادشاه لطف و کرم اوجندن ای کروارقی چه کنم سوخته
کز غایت حرمان می رفت نیلسون سوخته که غایت محرومیتندن کتدی مراد کند ونک کمالنه
رغبت لاعیوب ترک دیار اتمک استدوکی حکایت ایدیب و پادشاه به قدرشناسلقی
تلقین اتدوکی بیان در فساد چرخ بنیند و نشنوند یعنی چرخک فسادی
کورمزلر و اشتمزلر که چشمها همه کور دست و گوشها همه کر زیرا دکلی کوزلر کوردکی دوکلی
قولقلر صاغر در مراد عالم کون و فسادکی بقا ایدوکی تمام فهم ایتیوب اکه محبت
ایدرلر دیمکدر ببالک که مه و مهر باشدش بالین ای چوق که ماه و افتاب
انک بالینی در یعنی ای و کون کبی سرمه الدون بصدق بصدنور معاقبت ز کل
وحشت کرد ازش بستر عاقبت بالجمزن و کرنج دن اکه دوشک اولور چه فائده
ز زره باکش او بیتر قضا قضا بیتر نک کش و نه زره دن نه فائده چه منفعت زبیم
بانفاذ حکم قدر حکم قدرک نفوذنه سپردن نه نفع وار در یعنی قضا بیتره نه زره و حکم
قدره سپر مانع اولماز مراد قضا و بیتره نه زره و حکم قدره سپر مانع اولماز مراد قضا و
قدری منع اتمکه هرکز چاره اولماز دیمکدر چو وردمی نکرد دفع تیک قضا سپر نیست
مر ببندع دا جز رضا اگر ز آهنت و پولاد تعبیه حصن کبی اکر قلعه‌ک آهن و پولاددن
قلعه بنا ایدرسن حوالت چون بسر آمد اجل بکوید در چونکه تقدیر الهی ایرشه
اجل قوری قپیو قاقر دری که بر تو کش نبود در هوا مکش ای بر قپیو یا که سنک
اوزرکه آچلمز هوایه آچمه دیمی که با تو نه بند در هوس مپیچ هر یول که سکا
کوستره لر هوسه کتمه مراد عمر و دولتکی و مال و قدرتکی هوا و هوسه صرف ایلمه دیمکدر

مسیر نه جا فرد

غبار

غبار چرخ ببنید و مهناد و زنکز چرخک غبارنی کور و دورک طبعته نظر ایله بساط
عرض نور و لباس از بدز حصک بساطنی دور و طحک لباسنی یرت یعنی بونلری
ترک ایله غبار بونع ضرر مغابسنه در
نقش بپیام فرستاد و دوستی
دی روز دونکی کون بر دوست باکه خبر کوندردی بو یله دیو که ای نتیجه کلکت
سواد بینایی که ای کهکشان فلکک نتیجه‌سی نظرک سوادی یعنی چشمک نوری در
پس از دو سالم که بخت بخانه باز آوردت اکی ییلدن صکره که بخت کردشی خانه‌یه
کتوردی چرا نخانه خواجه بدر نمی آیی نیچون وزیرک خانه سندن چقماز سن
جواب دادم و کفتم بدار معذورم اول دوسته جواب ویردم و ایتدم بنی معذور طوت
که این طریقه نه خود کامیست و خود رایی زیرا بو طریقه خود کاملق و خودرایی لق
دکلدر یعنی بو ایش اختیاری دکلدر وکیل قاضیم اندر کذر کمین کرد دشت قاضی نک
وکیلی بولنیب ناکه بسوانش در بکفت قباله دعوی جو یار شیدا ای الفن دعوی
حجتی شیدا ای یارکبی که اصلا سبیل ترحم بلمز وکیل قاضی دن مراد بونع محضر در
که کر برون نهم از آستان خواجه قدم اکر وزیرک آستانندن طاشره ایاق قویم
بکیرد مم سوی زندان برد بر سوای طوتر بنی رسوای لق ایله زندان جانبنه ایلتر
جناب خواجه حصار منست اکر آیی وزیرک جنابی بنم حصارم در اکر آندن
کسی نفس زند از زحمت تقاضایی برکسه تعالی زحمتندن نفس اوره یعنی
تقاضی ایدیب باکه زحمت ویره بیخون قوت بازوی بندکان وزیر وزیرک
بنده لرنک بازوسی قوتنک معاونتی ایله بپیلیش بشکانم و بازغ سودایی
انک سوداینی و دماغنی سنکله ایله هرادم یعنی بینی سنی چقارم چه جای این که
ز بیو تنز کاف و نون ماد ا نه بونک برجا که کاف و نا بونک اقتضا لرندن یعنی عالم
وجوده کلمدن مقدم بکج ملازمتش بنیت علت نجاتی انک ملازمتندن مراد
عبری علت نجاتی یوقدر یعنی اصل مقصود انک ملازمتی در همیشه باد کش ده

درتش بکام و زمهر دایم انک مقصودی مراد ایله اچلمش اولسون گر به بند کیش بسته
چرخ مینای و محنت دن چرخ دن مراد چرخ مینای انک حول لغته کره بغلمش اولسون و زمهرک
معناسی مصراع ثانیه قید اولنور **قطعه** گلقند شعرمش زبنفشه شکر زبانست
بنم شعرم گلشکری بنفشه دن شکر قاتیجی در معنی اکه غالب اولمشدر زآن غیرت طبرزد
زد و کعب الغزال شد اول سبب دن طبرزددن یک اولدی طبرزد بر ماق شکر که محکم
کفدن بالته ایله کسرلر کعب الغزال شکر پیری با داد کامش تلخ که عیب نبات کرد
انک اغزی آجی اولسون که نبات عیب لدی خاکش بسر که منکر آب زلال شد
خاک انک باشنه که آب زلاله منکر اولدی مراد کنه و شعرنه دخل ایده طعن و تو
بیخ در هر کس که کور وز لو زما در قعر خویش هر که که مادر ندن کور طوغدی گی
مشتری شاید صاحب جمال شد کنه و عرینه تحسین صاحب جمال محبوبه مشتری اولدی
قطعه بگذشتی فرصت ای برادر فرصتک گچه سی ای برادر در کرم روی چو
هیچ باشد تیز یورییجی لکن سحاب گبی در دریاب که عمر بس عزیزست فهم
و تدارک ایله زیرا عمر زیاده عزیزدر گر فوت شود دریغ باشد اگر فوت اوله
حیف دریغ باشد سوال کلمه ادات زمانیه در **قطعه** صباح جمعه بد و سادس
ربیع نخست جمعه نک صباحی در ربیع الاولک سادسی ایدی که از دلم غم آن ماه روی
شد زایل که دلمدن اول ماه رویک غمی زایل اولدی بسال هفتصد و شصت و چار
از هجرت هجرت دن یدی یوز التمش درت ییلنده چو آب گشت بمن حل حکایت
مشکل مشکل حکایت بکا آب گبی حل اولدی دریغ و درد و تاسف کی دهد
سودی دریغ و درد و تاسف قلمق بر سود دیرر کنون که عمر ببازیچه رفت
دیدی حاصل شمدی که عمر اویون ایله حاصل سز گچدی بو قطعه دن روشن در که
حافظک بر فرزندی وفات اتمش که انک وفاتندن زیاده متالم اولمش در
قطعه دلا دیدی که آن فرزانه فرزند ای دل گوردک می که اول عاقل فرزند

قطعه

چه

چه دید اندر خم این طاق رنگین بو رنگین چارطاق التنده نه گوردی بجای لوح سیمین
در کنارش انک کنارنده اولان لوح سیمین یرینه فلک بر سر نهادش لوح سنگین
فلک انک باشی اوزره سنگین لوح قودی **قطعه** آن میوهٔ بهشتی کامد بدو
بدستت ای جان اول میوهٔ بهشتی که سنک الکه گلدی ای جان دردل چرا نکشتی
از کف چرا بهشتی کوکلکه بچون اکمدک یعنی پنهان اتمدک الدن بچون قودک تاریخ این
حکایت گر از تو باز پرسند بو ماجرانک حکایتنی اگر سندن کرو صوره لر سر جمله اش
فرو خوان از میوهٔ بهشتی اول تاریخک جمله سی میوهٔ بهشتی دن اوقی مراد بودر که
میوهٔ بهشتی نک حرفلری جمل صغیر اعتباری اوزره یدی یوز یتمش درت در **قطعه**
برادر خواجه عادل طاب مثواه خواجه عادلک برادری انک مکانی لطیف یعنی جنت
اولسون پس از پنجاه و نه سال از حیاتش انک حیاتندن اللی طقوز ییلدن
صکره بسوی روضهٔ رضوان روان شد جنت باغچه سی جانبنه روان اولدی
خدا راضی ز افعال و صفاتش الله راضی اولسون انک افعال و صفتندن
خلیل عادلش پیوسته برخوان اگر سن خلیل عادلی متصل اوقی وز انجا فهم
کن سال وفاتش داور دن انک وفاتی ییلنی فهم ایله یعنی تاریخ خلیل عادل
حرفلرندن حاصل اولور که یدی یوز التمش بش در **قطعه** رحمن لا یموت چو آن
پادشاه را باقی الله چونکه اول پادشاهی دید اینچنان کز و عمل خیر لا یفوت
گوردی انی چنین که اندن عمل خیر فوت اولماز جانش قرین رحمت خود کرد تا شود
انک جاننی کندو رحمتنه قرین ایلدی تا اوله تاریخ این قضیه رحمن لا یموت بو معامله
نک تاریخی رحمن لا یموت یعنی تاریخ رحمن لا یموت حرفلری در که جمل صغیر حسابی
اوزره یدی یوز سکسن بش اولور **قطعه** آصف دور زمان جان جهان
توران شاه دور زمانک آصفی جهانک جانی توران شاه که درین مزرعه جز دانه

قطعه
قطعه

خزان نکشت که بو مزرعه ده خزان دانه سندن غیری اکمدی مزرعه دن مراد دنیادر
ناف هفته بدو از ماه صفر کاف والف هفته نک اورتاسی ایدی وصفر آیندن یکرمی
برایدی که بگلشن شد واین گلخن بر دود بهشت که گلشنه گتدی وبو توتن ایله بر گلخنی
ترک اتدی کاف بکرمی الف بر در آنکه میلش سوی حق بینی وصحن کوی بود اولکه
انک میلی حق بینین کلدو صحن کوینک جانبنه ایدی سال تاریخ وفاتش طلب از میل
بهشت انک وفاتی تاریخنی میل بهشت دن طلب ایله میل بهشت حرفلری یدی یوز سکسن
بیریدر قطعه بهاء الدین طاب ثراه بهاء الحق والدین که انک مکانی لطیف اولسون
للحق و
یعنی الله انی جنته قوسون امام سنت وشیخ جماعت سنتک امامی وجماعتک شیخی در
چو چی رفت از جهان این بیت بر خواند چونکه جهاندن گتدی بو بیتی اوقودی بر اهل
فضل واز باب براعت اهل فضله وارباب براعته بطاعت قرب ایزدی توان یافت
طاعت ایله قرب حق بولنق ممکندر بدین دستور تاریخ وفاتش بو اسلوب ایله انک وفاتی
تاریخنی بر دن از از حروف قرب طاعت قرب طاعت حرفلرندن چیقار جمل صغیر حسابی
اوزره یدی یوز سکسن اکی اولور قطعه محمد بن سرور وسالار قضات اسمعیل دین
اولوسی قاضیلرک سرور وسالاری اسمعیل که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
که انک زبان آور قلمی شرعدن نطق اوروردی ناف هفته بدو از ماه رجب رفته دو روز
که بر دن رفت ازین منزل ضبط وثیق که بو منضبط اسلوب بو منزلدن طاشره گتدی
کشف رحمت حق منزل وی دان وانگه حقک رحمتی حوالیسی انک منزلنی بیل وانوک
حکمی سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق انک وفاتی تاریخنی بیلنی رحمت حقدن
طلب ایله رحمت حق جمل صغیر حسابی اوزره یدی یوز الی التی در قطعه اعظم قوام
دولت ودین آنکه بر او ترش دولت ودینک اعظم قوامی اول که انک قپوسی اوزره از بهر
جا گرفتش نمودی فلک سجود اوکنه یر اوپکدن اوتری فلک سجده ایدردی یا آن

جلال

براعت اولولرنک

ولنی جلال وان عظمت ایر خاک شد اول جلال واول عظمت ایله مبتره
کردی در نصف ماه ذی القعده عرصه وجود ذی القعده آینک نصفنده
وجود میدانندن تا گشت امید جود نماز ذکر زکی تا که کرد که دن جود
امیدطونیه آمد حروف سال وفاتش امید جود انک وفاتی سالنک حرف
لری امید وجود کلیدی وجوددن مراد بو نسخه در که حساب انکله راست
اولور ایام بهارست وگل لاله ونسترین بهار زمانیدر وگل لاله
ونسترین از خاک بر آمده تو در خاک چرایی خاکدن چیقار اسنی نچون خاکده سن
چون ابر بهاران بر تو من زار بگریم کبیدیم بهار ابلوم دیکبی وافر اغلیم بر خاک
تو چندانکه تو از خاک بر آیی سنک قبرک اوزره واول قدر که سن خاکدن چیقه سن
آن کیست تا بحضرت سلطان اداکند اول کیمدر که سلطان حضرتنه ادا
ایده گز جو بر د و گشت شتر گر بها بدید که دورکی جورنده شتر گر بولر پیدا اولدی
شتر کر بها معنا سنه در آما بو نسخه مراد نه ایدوکی بو بیت لردن معلوم در ابدی
بنشسته بر سر سنجاده قضا بر زند قضا سجاده سی اوزره اوتورمش یعنی
برلوند قاضی اولمش چیزی دگر بر بیته سروری رسید بر چیز دخی سرورلک
مرتبه سنه ایرشدی آن رند گفت چشم وچراغ جهان منم اول رند ایتدی
جهانک چشم وچراغی بنم وآن چیز گفت نقطه دارایم و فربد اول چیز ایتدی
دارانک نقطه سی ام دلانظیریم دارا بر پادشاهک اسمیدر ای آصف زمانه
زبهر خدا بگو ای زمانه نک آصفی الله ایچون دیه با خسروی که دولت او باد
بر مزید بر پادشاهه که انک دولتی زیاده اولسون شاها روا مدار که مفعول
من ازاد ای پادشاه روا طوتمه که مفعول من اراد گردد بر وزگار تو
فعال ما یرید سنک زمانکده فعال ما یرید اوله مرادکز بیت ایله نهی منکر
ایدوکی اشعار ایدر قد زان جبه خضر اخوز کز روی سبک مضمی
اول پشل جبه دن یه که سنک بخشمک یوزندن بر گو بر تر بکا جو بر سنج

زنده سیمرغ ٭ هر کیمکه برابر بیه قدر بیه اوتوز تاوغی بیشه اوررینی که وافر
طعام ییرر زان لقمه که صوفیرا اذن عرفت اندازد اول لقمه دن که صوفی بی معرفه
آنر ٭ ایک ذرّه وصد هستی پاک دانه وصد سیمرغ ٭ برنج یوزمست لک بردانه ویوز
سیمرغ یعنی بر ذره سی یوز مست لک قدر واردر وبر دانه سی یوز سیمرغ دانه اولور
حبه بعضلردن مراد اسرادن اولن حبدر که زیاده اشتها کتورب تمام کثرت اکله
باعث اولورو اندن بر مقدار زین خیالاته دوشوب لاف وگزاف اورر سیمرغ
اول معناسی مرغدن مرکب در وسیمرغ ثانی مرکب در ٭ قطعه ٭ سال وحال وفضل
ونسل وبخت وتخت باد ات اندر شهریاری برقرار وبر دوام ٭ بو سکز نسنه
پادشاه نعمتنه سکا قرار ودوام اوزره اولسون ٭ سال خرم فال نیکو حال خوش سالم
فال بر بودردی بودرت وصف ایله اولسون وفضل تابنده نسل باقی تخت
عالی بخت رام بودردی دخی بودرت وصف ایله اولسون ٭ رباعیات ٭
ستوده اهل عمایم شمع بزم انجمن اهل عمایمک سروری کثرت وخلوص بزمنک شمعی
صاحب مکاحب قران کاجی قوام الدین حسن صاحب قرانک صاحبی حاجی قوام
الدین حسن عمایم عمامه نک جمعی در مراد اهل فضل واهل طریقتک اولوسی دیمکدر بو بیت
دن معلوم اولور که بر پادشاهک وزیری اولوب نام حسن اوله هفتصد وپنجاه
وچار از هجرت خیر البشر خیر البشرک هجرتندن یدی یوز اللی درت ایدی
مهر را جوزا مکان وماه را خوشه وطن اممک فتابک مکانی جوزا ایدی
دمایک وطنی سنبله برجی ایدی ساوس ماه ربیع الآخر اندر نیم روز ربیع
الآخرایک النتجی کونی اوایله زماننده روز آدینه بحکم کردکار ذوالمنن جمعه کونی
منت لر صاحبی اللهک حکمیله مرغ روحش کو همای آسمان قدس بود انک
روحی مرغی که او قدس آسمانک هماسی ایدی بست شوی باغ بهشت از دام
این دار المحن بو دار المحن طوزاغندن جنت باغی جانبنه کتدی محن محنتک جمعی در
دار محن دن مراد دنیادر ٭ رباعی ٭ کو فرصتی که خدمت پیر مغان کنم قتی بر

فرصت که پیر مغانه خدمت ایدم وز پند پیر دولت خود را جوان کنم وپیرک
پندیندن کندو دولتمی طوان ایدم پیر دن مراد مرشددر من سالها مجاور میخانه
بوده ام بن نیجه ییللر میخانه مجاوری اولمشم باقی عمر خدمت آن آستان کنم
عمرک باقی کسن اول آستانه خدمتین ایدیم ٭ دیگی شیشه ویدیا بغض وجنگش
محتسب دون محتسب ذی پانمله شیشه کاوردی وصدیا هم قدرا زینا جزر
مرقع پنهان کنم بو بدن صکره شرابی مرقع قفتان التنده پنهان ایلیم ٭ رباعی ٭
من حاصل عمر خود ندارم جز غم بن کندو عمرم حاصلنی غمدن غیری طوتمازم
در عشق زنیک وبد ندارم جز غم عشقده نیک وبددن غمدن غیری طوتمازم
یک همدم دمساز ندارم جز غم نفسمه بر موافق مصاحب طوتمازم یکی را
غوتمشی ونامرد ندارم جز غم عمدن غیری بر معین یار طوتمازم
٭ رباعی ٭ فردی زکشنده لی در خیبر بر پشت ارکلک خیبرک قپوسنی قو بر جی دن
صور که مراد حضرت علی در واتش ارکنم زغوصه قنبر پرسش دکرم اسرار
قنبرک افغوسندن صور گر تشنه فیض حقی بصدق حافظ اگر صدق
ایله فیض حقه تشنه ایسکایی حافظ سر چشمه آن زساقی کوثر پرسش
انک سر چشمه سنی کوثر ساقیسندن صور ٭ رباعی ٭ گر همچو من افتاده این دام
شوی اگر مجلس بو دامه دوشش اولورسن ای بس که خراب باده وجام
شوی ای چوق که باده وجامک خرابی اولورسن ما مست وخراب ورندر
عالم شویم بز مست وخراب وعالمی ترک ایدیجی رندز بالا منشین دگر نه
بدنام شوی بزمله اوتورمه یوخسه بدنام اولورسن ٭ رباعی ٭ در سنبلش
آویختم از روی نیاز نیاز یوزندن انک زلفنه آصلدم گفتم من سوخته را
چاره بساز ایتدم بن سوخته بیچاره ایله چاره گفتا که لبم بگیر
وز لفم بگذار ایتدی که لبمی طوت وزلفمی قو در عیش خوش آویز نه
در عمر دراز لطیف عیشه تعلق ایله دراز عمره تعلق ایله ٭ رباعی ٭

چون غنچهٔ گل قرابه پرداز شود چونکه گل غنچه سی قرابه بوشلدجی اوله
نرگس بهوای می قدح ساز شود نرگس خراب مغنی ایله قدح دوزجی اوله
فارغ دل آنکسی که مانند حباب فارغ در اول بر کمسنک کوکلی که حباب کبی بوججی
دخی جایز در فارغ دل در او بر که لیکن بو وجه اوزره دل مضاف اولماز بهم بر
سر میخانه خراب انداز شود هم شراب هوسی اوزره خانه خراب ایدجی اوله
رباعی زان بادهٔ دیرینهٔ دهقان پرورد اول دهقانک پروردن
سی اولان اسکی شراب دن ذرده که طرا از غم تو خواهم کرد هر که عمرنک ثانی
یک انک استرم مستم کن و بیخبر ز احوال جهان جهانک احوالندن بنی مست
و بیخبر ایله تا بیشتر جهان بکموهت ایسره فرد تا سکا جهانک سرنی دیم ای
ایو کسنی مراد اسراره اطلاع عشق الهی ایله حاصل اولور رباعی ای آنکه نهند
مهر و مه از تمکین ای اول کمسه که آفتاب و ماه تعظیم دن قورلر بر خاک
جناب تو نشست و روز جبین شب و روز سنک جنابک خاکی اوزره الن
یا دست و زبان و دل از تنگم بنشستان بنی طالل دطار دل ودارکو کل ایله قوه
بر آتش انتظار و فارغ منشین انتظار اتشی اوزره و فارغ اوترمه رباعی
با دوست نشین و باده و جام طلب دوست ایله اوتور و باده و جام استه
بوسی از لب آن سرو گل اندام طلب اول گل اندام سروک لبندن بوسه استه
مجروح چو از محنت جراحت طلبند مجروح چونکه جراحتنه راحت طلب ایلر
کو از سر نیش این حجام طلب دلی ایناجی یکی نیشتری او جندن استه حجام
حجامت ایدجی دوست دن مراد مرشد و باده و جام دن مراد عشق و مجروح دن مراد
روح قلب اولمق ممکن در که نفس و شیطان الندن زیاده جراحت ایرشمش در که
مرشدی این حجامه تشبیه اتمش در این حجام جراح زاده بر زیبا دلبر اولمق ممکن در
رباعی تا حکم قضای آسمانی باشد مادام که قضای آسمانی حکمی اوله کار تو
همیشه کامرانی باشد سنک ایشک دایم کامران اولسون جایی که

زدوست

دوست نوشش کنی هرجایی که دوست الندن نوش ایلرسن سرمایهٔ
عیش جاودانی باشد ابدی عیش سرمایه سی اولسون باشد بونده
صورت مضارع ده امر غایب اولمق روشن در بعض نسخ ده دوست یرینه
تعمور واقع اولمشدر که بر زیبا دلبرک اسمی در که خطاب اول محبوبه اوله
صاحبنه اولور ای دولت دنیی بنستم می ارزد نه دنیا دولتی ظلمهٔ دکر
ای لذت مستی بالم می ارزد نه انک مستلکی لذتی المه دکر ای حقت هزار
سالهٔ شادی جهان نه یدی بیک یللیق جهانک سروری این محنت حقت روزه
غم می ارزد بو یدی کون لک غم محنته دکر امشب ز غمت میان خون
خواهم خفت بو کیجه سنک غمکدن قان ایچنده یاتسم کرک وز بستر عافیت
برون خواهم خفت و عافیت بسترندن طاشره یاتسم کرک باور نکنی خیال
خود را بفرست اعتقاد اتمزسک کندو خیالک کوندر تا ورنکرد که بی تو
چون خواهم خفت تا نظر ایده که سنسز نجه یاتسم کرک خطاب مرشده در
ور آرزوی بوسی و کنارت مردم سنک بوس و کنار آرزوسنده اولدم
ور حسرت لعل آبدارت مردم سنک آبدار لبک حسرتندن اولدم قصه
چه کنم دراز کوتاه کنم قصه یا نه دراز ایدم قصه ایدم باز آیی که باز از
انتظارت مردم کر و کل که کرو سنک انتظارکدن اولدم خطاب مرشده در
جانا چو شبی با تو بروز آوردم ای جان چونکه بر کیجه ی سنک ایله روزه کتوردم
کر بی تو دمی بسر آوردم تا مردم اکر سنسز بر نفسی یوقاره کتوردم ناحردم
از مرک نترسم بسی ازینجا که حیات ... متکره موت دن خوف اتمزم
زیرا آب حیات از چشمهٔ نوشین لب لعل تو خوردم سنک قرمزی لبک
لولو چشمه سندن ایچدم خطاب حضرت الهیه اولمق روشن در تا کی بود
این جفا کردن تو دایم خلایقک کوکلنی انجتمک بیغمست بوست اهل
دل خون آلود اهل دلک الندهٔ خون آلود بر تیغ وار در کر جز تو

خوبان تو در گردن تو اگر سکا ایرشه سنک قانک سک بونکه خطاب ایلی جور
در لب بازمکیر یک زمان از لب جام جامک لبندن بر زمان لبک کرو
طوته تا بر داری کام جهان از لب جام تا جهانک مرادنی جامک لبندن حاصل
ایده سن در جام جهان چو تلخ و شیرین بهمست جهان جامنده چونکه
آجی و طاتلو بیله در این از لب یار خواه و آن از لب جام بونی یارک لبندن
وانی جامک لبندن استه ایندن مراد شیرینی و اندن مراد تلخ در کفتی که غم
شوم مدار اندیشه ایتدی که سنک اولورم غصه طوته دل خوش کن دم
صبر مکار اندیشه دکل خوش ایله و صبر ایله کو صبر و چه دل کانچه دلش
هیچ اندر فنی صبر دل نه در که اول نسنه که اکه دل اوعورلر یک قطره خونست
و هزار اندیشه بر قطره قان و بیک فکر در عشق رخ یار بر من زار مکیر
یارک یوزی عشقنی بن زارا اوزره طوته بر خسته دلان خرده بیاز مکیر همه
خسته دللر اوزره چوق طعن و عیب طوته صوفی چو تو رسم رهروان میدانی
ای صوفی چونکه سن سالکلرک عادتنی بیلورسن بر مردم رند نکته دشوار مکیر
رندکسه اوزره دشوار نکته طوته نکته بونده عیب معناسنه کورمراد کنیه طعن
ایله دیکور نی قصه آن شمع چکل بتوان کفت نی حال شمع چکلک
قصه سنی دیمک ممکن در نی حال دل سوخته دل بتوان کفت نی سوخته دل
دلک حالنی دیمک ممکن در غم در دل تنک تن از انست که نیست بهم تنکلکم دن
غم اول سبب دندر که بولمز یک دوست که با وی غم دل بتوان کفت بر دوست
که اکه کوکل غمنی دیمک ممکن اوله خوبان جهان صید توان کرد بزر جهان
خوبلرنی التون ایله صید اتمک ممکن در خوش خوش بر ایشان بتوان خورد
بزر التون ایله انلرک میوه سنی طلقلو طلقلو یمک ممکن در نرکس که کلهدار جهانست
ببین نرکس که جهانک کلهداری در کور کو نیز چه کونه سر تاج آورد بزر
که او دخی التونه نجه باشنی قالدردی یعنی النفات ایتدی مراد زر ایله حرام عسیر
یسر اولور دیکور تا هیچ که قدش بسروی ناکفته است بر ماه که

کز بو نقاد کردن معناسنه در

انک

انک منزریجی راست سروه بکزر آیینه بدست روی خود می آراست الندن
آیینه کندو یوزنی بزرایدی دستارچه پیش کشش کردم کفت اکه بر یاغلق
پیشکش ایلدم ایتدی وصلم طلبی زهی خیالی که تر است جسم وصالم استرسن
زهی بر خیال که سنک ایچون در مراد محبوب مجازی یه شیٔ قلیل ایله وصول میسر
اولماز محبوب حقیقی یه قنده میسر اولور دیکور مکر لطفندن کرم ایده فتاح
بهشت و در رخ آن عقده کشای بهشت در رخ فتاح اول عقده حل ایدجی
کار انکیز اول که در آیم زبان بزی قیو مز که ایا قدن کلوز یعنی منزل الوب ایچرو کمکه
قومز تا کی زره ذره آیا کرکن زبان بتماچه دکل کیدر جو کرک ربای لق یعنی قوادلق
قویون قاپدغی کبی بو یولون آدم قیمق شر پنجه شیر افکن ای خرد خدای
ارسلان ییقیجی سر پنجه یی کوستر ای الله دوستی مراد بو در که شیطانک مکر و حیله
ایدوب طریقت جقه سلوک ایدنی راه دن منع ایدر ای حذا دوستی بر جذبه ایله نفس
و شیطانی زبون اتمکه همت ایله بیمانک معناسی مصراع نانیه قید اولدی سهولت
ایچون جز نقش تو در نظر نیاید مارا سنک معنا نقشکدن غیری
بزم نظرمزه کلمز جز کوی تو ره کذر نیاید مارا بزه سنک کویکدن غیری ره کذر
کلمز یعنی غیری محله به وارمزز خواب ار چه خوش آید همه را در عهدت
اکرچه سنک زمانکده دوکلی یه خواب خوش کلور حقا که بچشم در نیاید مارا
الله ایچون که بزم چشممزه کلمز یعنی هرکز اویومازز خطاب حذایه در
حشمت که فسون در نکی می بارد ازو سنک حشمتک که اندن فسون و رنک یاغر
زنهار که تیغ جنک می بارد ازو زنهار که اندن جنک تیغی یاغر بس زود ملول
کشتی از همنفسان مصاحبلردن زیاده تیز ملول اولدک آه از دل
تو که سنکی می بارد ازو اه سنک کوکلکدن که اندن طاش یاغر خطاب غنچه در
که منبع فادر هر دوست که دم زد از وفا دشمن شد
هر دوست که وفادن دم اوردی دشمن اولدی هر پاک روی که بود تر دامن شد

نتر پاک دوکه وار ایدي تر دامن اولدي کو نیند شب آبستنش روزست عجب
کیجه کندوزه حامله در دیرلر عجب   چون مرد ندید از که آبستن شد   چونکه مرد
کورمدي کیجه‌دن حامله اولدي عجب لفظي مصراع ثانی یه معروف در
ای باد حدیث من نهانش میکو   ای باد بنم سوزمی اکا مخفی در   سوز دل من
بصد زبانش میکو   بنم سوز دلی اکا یوز زبان ایله ایدي   میکو نه بدان سان
که ملالش کیرد   دیي انك کبي دیه که اکا ملال طوتمیه   میکو تنی در حیاتش میکو
اکر بر سوزمي واور تا دیدي یعني حددن زیاده وقتی از سوزیله مراد منفص سحري
واسطه‌سي ایله کندو حالني جانانه عرض در   کفتم که لبت لبم آب
حیات   ایتدم که سنك لبك ایتدي بنم آب حیات در   کفتم دهنت کفت
زهي جنت نبات   ایتدم سنك دهنك ایتدی زهي یعني نه لطیف حب نبات در
کفتم سخن تو کفت حافظ کفتا   ایتدم سنك سوزك حافظك سوزي در ایتدي   شادي
همه لطیفه کویانت صلوات   جمیع لطیفه کوي اکر شادلغنه صلوات مراد حافظك
مرشد ایله اولن لطیفه‌سي بیان در   تا بنم که رخش روشنی به خور بکرفت
بنم ماهم که انك یوزي آفتاب روشنلکني طوتدي یعني آفتاب کبي روشن ایدي
بو وجه دخي جایز در آفتابه غلبه ایلدي   کرد لب او بنفشه‌ء تر بکرفت
انك لبي اطرافني تازه بنفشه طوتدي   دلها همه در چاه زنخدان انداخت
کوکل‌لري دوکلي ذقنی چاهنه آتدي   وانکاه سر چاه بعنبر بکرفت   واندن
صکره قیو باشني عنبر ایله صتوادي مراد محبوب مجازي بکحسنه زوال مقرر ایدوکني
بیان ایدر   تا بي که نظر خود ندارد بجمال   بر ماه کبي جمالده کندو سنه
نظر طوتمز یعني نظیري یوقدر   چون جامه ز تن بر کشید آن مشکین خال
چون که اول مشکین خال عریان اولدی   در سینه دلش ز نازکي بتوان دید
سینه سنده نازك کلکدن کوکلني کورمك ممکن در   تا تنکه سنك خاره در آب
زلال   آب زلالده سنك خارا کبي مراد محبوب مجازي زیاده بي وفایي ایدم

صوز افتاب
مقابلسنده در

ایدکن

٤٠٢

ین رحم ایدوکن اشعار در   سیلاب کرفت کرد ویرانه‌ء عمر   عمر ویرانه
سنك اطرافني سیلاب طوتدي   واغاز پري نهاد پیمانه‌ء عمر   ودخی عمر پیمانه‌سي
پر اولمغه باشلدي   هشیار شو ای خواجه که خوش خوش بکشد   حیا راول
ای کیشي که ظرافت ایله آهسته آهسته چکر   حمال زمانه رخت از خانه‌ء عمر
زمانه حمالي عمر خانه‌سندن اسبابي مراد عمر زیاده سریع الزوال ایدوکني بیان در
از چرخ بهر کونه همي دار امید   فلکدن هر نوعله امید طوت   وز کردش روزکار
بي از چو بید   وروزکارك دورندن صکو دکبي دتره یعني چوق ترسه یه امید
طوتمق سبب عذر   کفتي که بپش از سیاه رنکي نبود   دیدك که سیاه دن صکره
بر رنك اولماز   پس موی سیاه من چرا کشت سفید   پس بنم سیاه مومه نچون بیاض
اولدي   چشم تو که سحر بابلست استادش   سنك چشمك که انك استادي
بابلی سحري در یعني بابل چاهنده محبوس اولنلردن اوکرندي   یارب که فسونها
برواد از یادش   یارب که فسونلر انك یادندن کتسون بعض نسخه‌ده مراد
واقع اولمش در   وان کوش که حلقه کرد در کوش جمال   واول قولق که
جمال قولغنه حلقه ایلدي یعني جمال انك حلقه بکوشی اولدي   آویزه‌ء در ز نظم
حافظ بادش   حافظك نظمندن اکا انجو کبي اوپسون مراد بودر که صاحب
حسن اولنلر غروري ترك ایدوب نصیحت پذیر اولسه‌لر اولي در   باقي
بکنار جوي مي باید بود   شراب ایله ارماق کنارنده اولمق کرك   وز غصه کنار ه
جوئي مي باید بود   وغصه‌دن کنار اجنبي اولمق کرك   این مدت عمر ما چو کل
ده روزست   بو بزم عمرمزك مدتی کل کبي اون کوندر یعني زمان قلیل در
خندان لب و تازه روي مي باید بود   خندان لب و تازه روي اولمق کرك یعني چونکه
زمان عمر آز در عشق الهي یه سعي ایدوب بشاشت و سرور ایله اولمق کرك
ای شرم زده غنچه مستور از تو   ای کسه که مستور غنچه سندن
اوتانمش در   حیران و خجل نرکس مخمور از تو   مخمور نرکس سندن حیران و شرمسار

کلی باتوبر ابری بجی یاد کرد کل سنک ایله برابرلکه قدح قادر اولور کونور بر نه
دار ذوقه منور از تو زیرا اول نوری ماهدن طوتر و ماه نوری سندن طوتر خطاب
یاریه تعلیل به در   از اول تو وفای وصالم نداد   اول وفا ایله یارکه وصال
شرابنی ویردی   چون مست شدم جام جفا بر سر داد   چون که مست اولدم جفا قدحی
ویرسی اوزره یعنی فوری ویردی   با آب دو دیده رفتم و آتش دل   اکی کوزلی
ایله و دل آتشی ایله کتدم   خاک ره او شدم بیاد ام بر داد   انک خاکی رهی اولدم
بنی یله ویردی   با مرد نیک و بد همی باید بود   ایو و برامز که ایله اولمق
کرکز   در یاب همه دیو و دد همی باید بود   دیو و برتجی جانور بایه سنده اولمق کرکسن
مفتون معاش خود همی باید بود   کندو معاشنه مفتون اولمق کرکز   مغرور بعقل
خود همی باید بود   کندو عقلنه مغرور اولمق کرکز مراد خلقنک اختلاطندن حاصل
اولن شناعتی و بدخوی فکک قباحتی حرمحض ایده وکی بیانیدر   ای سایه
سنبلت سمن پرورده   ای دلبر که سنک سنبلک سایه سی بسلمش   یاقوت
لبت در عدن پرورده   سنک یاقوت احمر کبی لبک در عدن بسلمش سنبل دن مراد
زلف و سمن دن مراد عذاری در و در عدن دن مراد دیشی در   همچون لب خود مدام
جان پرورده   کندو لبک کبی دایم جانان بسله   زان راح که در وصیت بدن پرورده
اول شراب دن که وصیت بسلمش بر روح در دن کوپ معناسنه در اکه داخل
اولن با فی معناسنه در راح بوندن شراب معناسنه در   هر روز دلم
بزیر باری دکرست   هر کون بنم کوکلم بر غیری یوک آلتنده در   در دیده من
ز هجرت خاری دکرست   بنم کوزمه هجردن بر غیری خار وار در   من سعی همی کنم
قضا میکوید   بن سعی ایدرم قضا ایدر   بیرون ز کفایت تو کاری دکرست
سنک سعیکدن طاشره بر غیری ایش وار در مراد قضا سعی و تدبیر ایله منع
اولنمز دیکدر   چون باده ز غم چه بایدت جوشیدن   شراب کبی
غمدن سکا نه جوشش ایلمک کرک   با لشکر غم نمی توان کوشیدن   غم

سنک

لشکری ایله مقابله ایلمک ممکن اولماز   سبز است لبت ساغر از او دور مدار   سنک
لبک سبزه در تازه خطاسی ایله مراد ایلدن اراق طوتمه   مست از لب سبزه خوش
نتوان نوشیدن   سبزه کنارنده شراب ایچمک خوشدر حاصل یعنی روزکاردن غمناک
اولمه عشق الهی برسی ایله دیکدر   ایام شبابست شراب اولیتر   بکتر
یکیتلک زمانی در شراب اولی در   با سبزه خطان راه مستست و خراب اولیتر   هم
غمکینه مست و خراب اولمق اولی در   عالم همه سر بسر خرابست و یباب
عالم دو کلی باشدن خراب و یباب در   در جای خراب هم خراب اولیتر   خراب
یرده هم خراب اولمق اولی در مراد دنیا غمندن خلاص عشق الهی ایله میسر
اولور دیکدر   باز آی که جانم بجمالت نگرانست   کر و کل که جانم سنک
جمالکه منتظر در   باز آی که دل در غم هجرت بفغانست   کر و کل که کوکلم سنک
فراقک غمندن فغانده در   باز آی که بی روی تو ای یار عزیز   کر و کل که سنک
یوزک سز ای عزیز یار   سیلاب ز چشمم بکنار سر کشته روانست   بنم چشم
چشمندن سیلاب روان در خطاب بر یار عزیزه در   بر کیر شراب طرب
انکیز و بیا   شوق فتوح برجی شرابی طوت و کل   پنهان ز رقیب سفله مستیز و بیا
دی رقیب دن پنهان غنا ایله و کل   مشنو سخن خصم که بنشین و مرو   دشنک
سوزنی اشتمه که او بتوره کتمه دیر   بشنو ز من ای نگار که بر خیز و بیا   اشت
بندن ای نکار که قالق و کل عقلته خطاب ایدوب ایدر که شیطانک اغواسنی
استماع ایتمه عشق و طاعتنه سعی ایله نکاردن مراد نفس در خصم دن مراد شیطان در
با هجرت که بجان همی در ویش آمد   سنک فراقک که بنی درویش
جانمه کلدی   کویی همگی بر جگر ریش آمد   کویا مجروح جکر اوزره بر طوز کلدی
یعنی الم ویردی   هر شب بی گز تو شوم روز بی دو   عهد فرهم ایدم که هر کون
سنون اراق اولم   دیدی که بهانه روز بدتم پیش آمد   کوردکمی که بهانه اول برام
کون اولکم خطاب خدا به در   بشریند دهنان عهد بیا بان نبر نمو

شیرین وهن لرعهدی پایانه التمزلر صاحب نظراڭ عاشقی جانانه بنز بوتد
صاحب نظرلرعاشق لغندن جان النمزلر معشوقه چوبرفرادوذ ای نو بود
معشوق چونکه سنک مرادک و ذ ایک اوزره اوله تام تو میان عشقبازان بنز تد
عشقبازلر اورتاسنده سنک نامک ذکر اتمزلر زیرا شهوت پرست سن رباعی
زلفین تو پیچ و خم و تاب ازچه گرفت سنک ایکی زلفک پیچ و خمی و تابی نه دن
طوتدی وان چشم خمارین تو خواب ازچه گرفت وسنک اول مخمور چشمک خوابی
نه دن طوتدی چون جیب بر که سکا بر گل بیراغنی اده مدی سنز تا قدمت بوی
گلاب ازچه گرفت سنک جمیع انوایک گلاب رایحه سنی نه دن طوتدی خطاب
محبوبه در رباعی واه طلب تو کار عمها دارد سنک طلب بوکک غمنزکاری
طوتر کوزاه روی که این قدمها دارد فنی مرسالک که بو قدملری طوتر یعنی بونلره
تحمل ایدر دانی که او شناسی عشقست انکو بیلورمیسن که عشقک مشهوری
کیم در اول کمه در که او بر جاتیر ده چراغ و تنها دارد جان یوزی اوزره
نفس لر چراغنی طوتر بورباعی دن مراد بوده که طریق عشقک آلامی چوق در
فنی برسالک پرشون که بو الآمه رضا قدمنی قویه وعقبسی نفس لردن و عالم
المغا ایله هدایت چراغنی یاقه رباعی بردار زدل ازکاو ده تیرای فرزند
و هرمادرنه دن فراغت ایله ای فرزند یانصف اخیر شونه کشی در بیشونه
انک شو یرنک نصف اخرنه اولاشی بی قلب فدای این چنین شخصی را
بو مجلس بر شخصی قلب سز بلمزسن چون حافظ اگرشوی بر وکشی خوسند
حافظ کبی اگرنک یوزنه قانع اولورایسک مراد بودر که شونه بر لفظنک نصف
اخیرنه پمدر یوزی یعنی نصف اولی شودر ونصف اخیری قلب او بنجق ده
اولور پس طالب دنیا او لمغدن سالک ره اولمق اولی در رباعی منی بلکم
تو در میان کردم دست بنی سنک میانکده اولانا کره ال ایلدم پیدا
پیدا است که در میان چیزی هست صاندم که سنک میانکده بر نسنه وار در

پیداست

بونده خطاب خدایه در

پیداست کران میان چه بربست گمر ظاهر در که اول میاندن قوت ق نه
حاصل ایلدی یعنی نسنه حاصل ایتدی تا من زکمر چه طرف خواهم بربست
تا بن کمردن نه امید ونه فائده حاصل اتسم گرک رباعی مقبول دل خواص
و مشهور عوام خواص کوکلنک مقبولی و عوامک مشهوری خوش لهجه موزون
حرکت بدر تمام خوش سوزلو موزون حرکتلو تام آی در خطه شیراز
بنامست و نشان شیراز سرحدنده نام ونشان ایله یعنی مشهور در رود و
آوری حافظ حاجی محمد نام بر ترنم ایدجی حافظ نامی حاجی محمد در مراد حاجی
محمد نام خوش آواز برحافظی مدح در حافظ بونده مخلص دکلدر رباعی
آواز بر فرغ طرب می شنوم طرب فرغنک فنادی آوازنی اشیدرم
یا نغمه ز گلزار ارباب می شنوم یا مراد گلزارنک لطیف رایحه سنی اشیدرم
یا نا دم یعنی زنتش می گوئید یا بادو انک نیسدن برسوز سویلر الغصه زد ایتی
عجب می شنوم محصل کلام بر عجب روایت اشیدرم مراد جناب قدس
دن اشنالق رایحه سی مشام جانه ایرشدو کوکلده بشاشت اظهار اتدوکن
باش رباعی بد شوخ و شنگ ازو با مضطرب دن شوخ و شنک محبوب ایله
و مضطرب دن ایله کنجی و فراغتی و بک بنشه ء قی بربوجق ده فراغت
ونشه ء می چون کرم شود زباده کار زرکو دنی چونکه شرابدن بزم طرب
و شکر فرکرم اوله جنت بزم بیک جوازکاتم طی حاتم طی دن برابر به جینک
ایستزم رباعی در هجر تو من ز شمع افزون کرتم سنک هجرکده بن شمع دن
زیاده اغلرم دایم چو صراحی اشک گلگون کرتم دایم صراحی کبی قانلو یاش
اغلرم چون ساغر باده ام از دل تنکی گوکلی طارلغندن شراب ساغری
کبی ام چون ناله چنک بشنوم خون گریم چون که چنک ناله سنی اشیدم قان
اغلرم رباعی عیبست عظیم بر کشیدن خودرا عظیم عیب در کندوسنی
یوقاری چکمک یعنی کبر و تعظیم اتمک وز جمله خلق بر کزیدن خودرا

شاه محمد عرب

دوکلی کسه بی کورمکی وکنتودسنی کورمکی **رباعی** بعلمنت آدمی انسانی منطق
ادمی علم ایله انسان منطق در چو علمش نیست شد حیوان مطلق چونکه
انک علمی یوقدر حیوان مطلق اولدی عمل بی علم باشد جهل مطلق علم سز
عمل جهل مطلقدر بجهل بی علم باشد جهل مطلق علم سز عمل جهل
ایله ای جان حقی بولمق ممکن دکلدر **رباعی** خانم بفدای آنکه او اهل بود جانم
فدا اولسون اکه که او اهل اوله سر در قدمش اگر نهی سهل بود اگر انک
قدمنه باشی قویه سنی آسان در بود بونع است معناسی اولمق روشندر
کوتم بیقین تراکه دوزخ چیست دیم یقینی ایله سکا که دوزخ نه در دوزخ
بجهان صحبت نا اهل بود دوزخ نا اهلک مصاحبتی در **رباعی** سرتا سر آفاق
بیهوده سودن باشون باشه عالمی هاودن ده ازمک نه طاق فلک بخون دل
آنده ودن فلکک طاقنی جار طاقنی خون دل ایله صید ایتمک صد سال دگر اسیر
زندان بودن یوز ییل دخی زندانه اسیر اولمق به از آنکه دمی همدم ناداان
بودن یک دم جاهلک مصاحبی اولمقدن **رباعی** در صحبتی خلعت روز جوانی
معناجوانلق کونی خاصته کرشش بود چه طراز جاودانی اگرا که تباطر اهل اولدی
در صحبت خضر تا دردا اگر بیچونی در صحبت خضر نا درد اکه بوار باقی دن بخواد ده رفتن
آب زنده گانی در لکی صوبی کتسه اگرک در یمی بایدت بر بدار خویش و بیمو ند
خصم واقربادن کسلمک کرک فلک چنین رفتند حکم آشنایی حکم آسمان بویله
واقع اولمشدر دکل آج بنا رقه اخوه و هر قرداشی قرداشندن مفارقت
ایلر تعمر ایک الا الفرقدانی سنک باباکک بقاسی چونکه الا فرقدان دکل
فرقدان اکی یلدوز در که بری برندن جدا اولمزلر آخرنده او لنا با ابتناع ایکی بر
رباعی ای باد صبا اگر توانی ای باد صبا اگر قادر ایسک ازو آن وفا
وهربانی وفا و مهربانلق یولندن ازمن بپری خبر بیاری انتقدن یارمه
خبر ایله سن بو یله دیو کای سوخته تو در نهانی کم سنک اول یانمشک

تنهاده

حالت یعنی حالت جری فرقدانین در ...

تنهاده پی فرد و از اشتیاق می گفت اولری واشتیاقدن ایتدی بودخی
دخی جانبر در اولوراید وا اشتیاقدن ایدر ایدی کای بی تو حرام زندگانی
که ای جانان که سنسز دیرلک حرام در بار دنا مراد حرامدر **رباعی** تا کار
بکام دل مجروح بود مادام که اشبو مجروح کوکل مرادی ایله اوله تا ملک
تنم پی ملک روح بود تا بدنم ملکی روح پادشاهسز اوله یعنی مادام که
حیات وارام امید من آنست زود رگاه حدا خدانک درگاهندن بنم امیدم
اولور کابواب سعادت بمه مفتوح بود که ابواب سعادت دوکلی مفتوح
اوله **رباعی** ای دوست دل از جفای دشمن در کش ای
دوست دشمنک جفاسندن کوکل چک با روی چو تکو شراب روشن درکش
خوب یوز ایله روشن شراب چک با اهل هنر کوی گریبان بکش تی
اهل هنره یقه طوپنی آچ یعنی مصاحبت واختلاط ایله وز نا اهلان تمام
دامن درکش وناا اهللردن تمام دامن چک یعنی انلر ایله هرکز مصاحبت
اتمه **رباعی** ای کاج بخت ساز کاری کردی ایا کاشکی بخت موافقت
ایدیدی یادور زمانه بار یاری کردی یا دور زمانه کروحعاونت ایدیدی
از دست جوانیم چو بر بود عنان جوانلق چونکه عنانی الدن قاپدی
پیری چو رکاب پایداری کردی بارای پیرلک رکاب کبی پایدارلق ایدیدی
رباعی عمری بایزی مراد ضایع دارم برعمری مرادن اوتری ضایع
طوترم وز دور فلک چیست که نا فیع دارم و دور فلکدن نه درکه
نا فیع طوترم یعنی نه نفع کورورم با هر که بکفتم که ترا دوست شدم هرکمه
ایتدم ایسه که سکا دوست اولدم شد دشمن من وه که چه طالع دارم
بنم دشمنم اولدی واه که نه عجب طالع طوترم یعنی بیرام بخشم وار در **رباعی**
یاران چو بهم دست در اغوش کنید ای یارلر چونکه بری بر یکز ایله
قوچوشسز این گردش چرخ را فراموش کنید بو چرخک گردشنی
فراموش ایده سز چون دور بمن رسد نام بر جای چونکه دور بکه

در کل اوقاتم

ای بیش بر مدح قالیم که اولمش اولم بتر باد من آن دو تر تنها نوشش کنید
بنم یا دمه اول باقی دوری نوشش ایلمک سز بو کنبد امر حاضر جمع اولنق جانم
نوشش ایلکوز معناسنه مراد یاران صفادن دعای خیر طلبی در رباعی امروز در این
زمانه با عهد شکن بو عهد شکن زمانه ده کو دوست که عاقبت نکرد دشمن
قنی دوست که عاقبت دشمن اولمیه تنهایی را از آن گرفتم دامن تنهالقک
دامنی اول سبب دن طوتدم تا دوست نبینم بکام دشمن تا دوست
بنی دشمن مرادی ایله کورمیه دوست دن مراد خدادر دشمن دن مراد اهل دنیا در
رباعی ای دوست بکام دشمنانم کردی ای دوست بنی دشمنلر مرادی ایله
ایلدک بودم چو بهار چون خزانم کردی بهار کبی ایدم بنی خزان کبی ایلدک
در کیش تو من راست بدم همچو تیر سنک کیشکده بن تیر کبی راست ادم
قربان شوم تت چو کمانم کردی سکا قربان اولایم نچون بنی کمان ایلدک کیش
بو نوع دین و مذهب معناسنه در ترکش معناسنه ایهامی سیدر کیشه نسبت تیر
و قربان و کمان خوب واقع اولمش رباعی از عاجزی و مسکینی و مسکینی
عاجز لقدن و بون لکدن و مسکین لکدن وز کبر و جز کواری وخود بینی کرد
و عظمت دن و خود بینی لکدن تر آتش اگر نشانیم بنشینم بنی اگر آتش اوزره
نصب ایدر ایسک اوتوررم بر دیده اگر نشانی تخت ننشینی اگر سنی چشم
اوزره نصب ایدرسم اوتورمزسن بیت اولده مصراع اول عاشق ساده دلک
وصفی در مصراع ثانی محبوب سرکشک وصفی در و بیت ثانی ده مصراع اول
عاشق ساده دلک وصفی در و مصراع ثانی محبوب متکبرک وصفی در و هر بیتک
مصراع ثانیسی مصراع اوله جواب کبی واقع اولمش در رباعی غافل منشین
از تیزی یا آه آهک تیز لکندن یعنی تا شدن غافل اوتورمه کاتشن
دشنه ز آتش انگیزی آه زیرا اهک آتش قوبرجی لکدن سکا آتش
ایرشور تا در سر کوی خود بینید از ی تنهل حیفتن کنود محلک باشندن
آسمان حمایه سن بسته کردی ز کریه و سحر خیزیها آه کریه نک بسته

کم

کم دلکنی وابکا سحر خیز لغنی زیرا بونلرک تمام تأثیری وار در رباعی
ای دل غمم روزگار تا کی داری مجنه دل کوکل اوزره روزگار غمنی
طوترسن بگذر از جهان و هر چه در وی داری جهانی و هر نه که انده طوترسن
ترک ایله یاری و شراب طلب و پای گلی بر یار و بر شراب و بر گل دیبنی
استه در دست کنون که جرعه ای داری الکده شمدیکه شراب جرعه سنی
طوترسن مراد مرشد و عشق دن غیرینی ترک ایله دیمکدر رباعی نور
خدا نمایدت آیینه مجردی مجردلک آیینه سی سکا خدا نورینی کوسترر
از در ما در اگر طالب عشقی سرمدی بزم قپومزدن ایچرو کل اگر عشق سرمدی
طالب ایسک باده بده که دوزخ از نام گناه تا برد شراب ویرکه اگر
دوزخ بزم کناهمزک نامنی ایلدیم آب زند بر آتشش معجزه محمدی
معجزه محمدی انک آتشی اوزره آب اورر جان و دل تو حافظا بسته دام
آرزوست ای حافظ سنک جان و دلک آرزو دامنه متعلق در ای
متعلق مجمل دم مزن از مجردی ای مجمل متعلق مجردلکدن دم اورمه مجرد
محبت ما سوی دن عاری اولنه دیرلر رباعی من بجای چو غم تو در قلب
خویش کنم بن کندو قلبمده سنک غمکه یر ایدرم درد تو دوای جگر ریش
کنم سنک دردکی مجروح جگره دوا ایدرم چند آنکه تو قهر و لم جفا بیش کنی
اول قدر که سن کوکلمه جفای زیاده ایدرسن من بر سر آنم که وفا بیش
کنم بن اول هوس اوزره ایم که وفای زیاده ایدم خطاب هلالیه در
رباعی گفتم که چه حالت بدین سان بینی ایتدم که خالک در بو شیرینی
لک ایله گفتا تو سلیم و ساده و مسکینی ایتدی سنی سلیم و ساده و مسکین
سن در آیینه جمال ما خالی نیست بزم جمالمز آیینه سنده هر حال بو قدر
رباعی تو مردم چشم خود در آن می بینی سن کندو کوز بیبکی انده کورسن
اشکم چو ز هجر نگارم گلگون شد بنم کوزم یاشی بنم نگارمک یوزی
کبی قرمزی اولدی و ز خون دلم خانه چشمم خون شد و کوکلم قانندن

بنم چشمم خانه‌سی خون اولدی   محبوب منی از ناز چنین گفت مرا   بنم
محبوبم نازگاه باکه بو بله دیدی   کای یار عزیز حال چشمت چون شد که
ای عزیز یارسنک چشمک حالی نجه اولدی   **رباعی**   بلبل آمد و ناله و گل
خنده زد خوش می زند   بلبل نالرده و گل لطیف خنده اورر   چون نشود
دل که دلبر دردی آتش می زند   دل نجه یانمسون که دلبر اکه آتش اورر   تا
ناخوش نهاد دیدم از آن زاهد پشمینه‌پوش   اول پشمینه‌پوش زاهددن تا
ناخوشلق اکوردم   منی غلام قطره‌ام که ابریشم خوش می زند   بن قطره‌یم که
غلامیم که خوش ابریشم اورر یعنی لطیف سازچالر   که بتر از نیش فرقه کاونشی
حذر کردن چه سود   ظاهر اولنک مژه کانی نیشتردن حذر ایلمک نه فائده   زخم پنهانم
با ابروی کمانکش می زند   کمانکش ابروسی ایله بکا پنهان زخم اورر مراد حذر اولن
حذر مبیر دکل ایدوکن بیان در   **رباعی**   در غربت اگر کسی بماند کاهی هم
اگر غربتده برآی قاله گر کوه بود از و بماند کاهی   فرضا اگر طاغ اولسه اولدیغی هم
همان قالمز یعنی غایت ضعیف اولور [illegible] بیچاره غریب اگرچه ساکن باشد
بیچاره غریب اگرچه ساکن و حضورده اوله   چون یاد وطن کند بر آرد آهی
چونکه وطنی یاد ایده برآه کتورر   **رباعی**   غربتده غریب شادمان بولماس ایمش
هیچ کسه غریبه مهربان بولماس ایمش   التونن قفسن اگرچه قیزل گل بتکای
بلبلکا ویکا نزک آشیانن بولماس ایمش   **رباعی**   یارب چو بر آرنده حاجات
توئی   یارب چونکه حاجتلر حاصل ایدیجی سن   هم قاضی و کافی مهمات
توئی   هم مهماتک قاضی و کافی سسن   من سر دل خویش بتو می گویم   بن
کندو کوکلم سرنی سکا دیرم   چون عالم اسرار خفیات توئی   چونکه اسرار
خفیاته عالم سن سن خطاب خدایه درکه قاضی حاجات در   **مثنویات**
الا ای آهوی وحشی کجایی   الا اوله ای وحشی آهو قنده سن   مرا با تست
بسیار آشنایی   بنم سنکله چوق آشنالغم واردر   دو تنها و دو سرگردان
دو بی کس   اکی تنها گیدیجی اکی حیران اکی بی کس   دد و دام در کمین از پیش

جوه اماله ایله
استفهام در

و از پس

و از پس   اوکمزدن وار دمزدن بر تحی لر پوسیده   بیا تا حال یکدیگر
بدانیم   کل تا بری بر بریمزک حالنی بیلیم   مراد هم بجوییم از توانیم   بری
بریمزک مرادنی استیلم اگر قادر اولور ایسک   که می بینم که این دشت مشوش
زیرا کوررم که بو مشوش صحرا   چراگاهی ندارد خرم و خوش   خرم و خوش
بر چراگاه طوتمز مراد دنیا جای حضور دکل ایدوکن بیان در   که خواهد شد
بگویید ای رفیقان   دیکوز ای رفیقلر کیم اولسه گرکدر   رفیق بی کسان
یار غریبان   بی کسلرک رفیقی غریبلرک یاری   مگر خضر مبارک پی درآید
مگر مبارک ایزلو خضر کله   ز یمن همتش کاری برآید   انک همتی یمنندن بر ایش
حاصل اوله   مگر وقت وفا پروردن آمد   مگر وفا بسلمک وقتی کلدی که فالم
لا تذرنی فرداً آمد   که بنم فالم لاتذرنی فرداً کلدی مراد بر مرشدک ظهورن
طلب در که انک سببی ایله وصال جانان حاصل اولور   که روزی رهروی
در سر زمینی   که بر کون بر سالک بر کوشه‌ده   به لطفش گفت رند خوشه‌چینی
بر خوشه‌چین رند لطف ایله اکه دیدی   که ای سالک چه در انبانه داری
که ای سالک طغرجغنده نه طوترسن یعنی قلبکده مستور اولن فکرک نه در   بیا
دامی بنه گر دانه داری   اگر دانه طوتر ایسک گل بر دام قور مراد وصول الی الله
ایچون وسیله‌نک واردر بیان ایله دیمکدر   جوابش داد و گفت دانه دارم
سالکک رنده جواب ویردی و ایتدی دانه طوترم یعنی واردر   ولی سیمرغ
می باید شکارم   اما بنم شکارم سیمرغ کرکدر سیمرغدن مراد بوندم باری
تعالی در تشبیه طریقی ایله   بگفتا چون بدست آری نشانش   رند عاشق
اول سالکه ایتدی انک نشانن نجه اله کتوررسن   که از ما بی نشانست
آشیانش   که انک آشیانی بزدن نشان سزدر یعنی لامکاندر مراد وصول
الی الله زیاده صعوبت اوزره ایدوکن بیان در   چو آن سرو سهی شد

کاروانی چونکه اول سرو سهی کاروانی اولدی یعنی سبزه کندی زشاخ
سرو می‌گشت دیدبانی سرو بودا غندن اکه دیدبانلق ایله یعنی بو کسک یره چقوب
انک قدومنه منتظر اول سرو سهی دن مراد مرشددر که انک مفارقتندن تمام
مضطرب اولمشدر برفت و طبع خویش با شمع خرپنا کرد کندی بنم سرور
طبعمی محزون ایلدی برادر با برادر کی چنین کرد برادر برادره نیچه بویله
ایلدی انما المؤمنون اخوة حسبنجه مرشد نه برادر دیمش در منه جام می و
پای گل از دست شراب جامنی و گل دیبنی الدن ویرمه ولی غافل مباش
از دهر بدبخت اما بدمست دهردن غافل اولمه جام میدن مراد عشق و پای
گلدن مراد مقام کشف و طاعت در لب سرچشمه و طرف جوی بر سر چشمه
کناری و ایرماق طرفی نم اشکی وبا خود گفت و گویی برکوه باشی نمی دکنده‌ک
ایله برگفت و گو مراد توحید و طاعتی ذکریه وزاری یاور دوا زکاری ترک
اتمه دیکدر نیازمندی چه وزن آرد بدین ساز بنم نیازم بو اسلوب دبو ترالک
ایله نه وزن کتورر یعنی نه عمل برار که خورشید غنی شد کیسه پرداز که غنی
خورشید کیسه پرداز اولدی مراد حق انک کمال استغناسن بیان در ز بیداد
دلتنگان و دوستداران کیمشلر دوست یادنه موافق کرد با ابر بهاران
بهارلر بوستنه موافق اول یعنی اطری یاد ایدوب اغله کرد کاف عجمی نک فتحه‌سی
ایله امر حاضردر چو نالان آیدت آب روان پیش چونکه آب روان سنک
اوکنه نالان کله مدد بخشش ز آب دیده خویش کندو کوزک آبندن اکا
مدد بخشش ایله بخش امر حاضردر نکرد آن همدم دیرین مدارا اول قدیم مصاحب
مدارا ایلمدی مسلمانان مسلمانان خدارا مسلمانلر ای مسلمانلر الله ایچون
بی رحم زور زخم جدایی حد الحق رضی انجلین ترحم سز اوردی که کویی خود نبود
دست آشنایی که دیرسن خود آشنالق اولمامش در هرا بکذشت آب فرقت از سر

آب فرقت بنم باشمدن کچدی بدین سان حالم مدارا بنشست در خور بنم بو حالمه
مدارا لایق دکلدر بو وجه دخی جایزدر یعنی بو حال ایله طوته بولایق مدرر بو وجه
اوزره مدارا یعنی حاضردر مراد یار عزیزدن شکایت اظهاری در مگر خضر
مبارک پی تواند مگر مبارک ایزلو خضر قادر اولور که این تنها بدان تنها
که بو تنهایی اول تنهایه ایرشدره چرا با بخت خود چندین ستیزم کندو
بختم ایله نیچون بو قدر لج و خصومت ایدم چرا از طالع خود می گریزم نیچون
کندو طالعمدن نفرت ایدم هم اکنون ره کوی دوست گیرم هم شمدی دوست
محله سنک یولن طوتیم اگر طلبم هم اندر ره میرم اگر او یولده هم بو یولده اولم
غریبانی که حال من ببینند شول غریبلر که بنم حالمی کوریلر ز کار ای ترسر خاکم
نشینند بر زمان قبرم اوزره اوتورالر غریبان را غریبان یاد آرند غریبلری
غریبلر یاد ایدرلر که ایشان یکدیگر را یاد آرند غریبلری غریبلر یاد ایدرلر
کرز ایلر بری برینی یاد ایدیجیلردر مصراع کالغریب یحن الغریب انیس
خدایا چاره بیچارگانی ای خدا بیچاره لرک چاره سی سن مرا او جز تو
چاره تو دانی باکه دیدن غیری یه چاره سن بلورسن بیت تو دانی ضمیر
زبان بستگانرا تو مرهم نهی بر دل خستگان چنان کز شب برآری روز
روشن انجلین که شبدن روشن کونی کتورورسن از ینان اندوه تیره آزاد
شادی جان بو غصه دن باکه سرور حاصل ایله ز هجر آتشی بسی دارم
شکایت انک فراقندن چوق شکایت طوتارم بو حکایت بو نوع ضعیف نیکو
کوهر بیفتاد از خرمهره بگذر سن کوهری کتاردر مهره دن کچ ز طرزی
کان نکرد شهره بگذر بر طرزدن که اول مشهور اوله کچ مراد طالب عشق الهی
اول وضع سنتی سی ایله و بدعت و محبت ماسوی دن فراغت ایله دیکدر
خوشن کاهی که کلک از رم بتحریر چونکه بن کلک ماهیی تحریره کتورم
تو از نون والقلم می‌پرسی تفسیر سن نون والقلم دن صورت تفسیری مراد

گندونک تحریری حقیقتنده قرآن عظیمه موافق ایدوکن اشعار ایدر • رفیقان قدر یکد
بدانید • ای رفیقلر بری بریکزک قدرینی بیلکوز • چو معلوم است شرح از بر نخوانید
چونکه معلومدر شرحی ازبر اوقومق مراد دنیایه عمر در اولمکز عشته سعی ایلکوز
دیمکدر • مقالات نصیحت گو همین است • نصیحت گوینک سوزلری انجق بودر • که حکم
انداز هجران در کمین است • که حکم انداز هجران بوسنده در انداز لفظی هجران لفظنه
مضاف اعتبار اولنور • معنی بویله اولور که هجران حکم اندازی بوسنده در • ز دوران
ز بارها خود در هم سرشتم • روحی عقل ایله یوغردم • وزان تخمی که حاصل گشت کشتم
دانه بو تخم که حاصل اولدی اکدم • بیاور جانکه این طیب امید • بو طیب امید
رایحه سنی کتور • مشام جان معطر ساز جاوید • جان دماغنی ابدی معطر ایله طیب
امیدن مراد وصال جانان امیدی در که انک حصولی عشق ایله میسر اولور • که این
نافه ز چین جیب حور است • که بو نافه حورک یقه سی بوکلمندن در • نه زان آهو
که از مردم نفور است • اول آهودن دکلدر که آدمیدن نفرت ایدیجی در • مراد
گندونک عشق آمیز پندلری سایر شاعرلرک غرض آمیز سوزلرندن ترجیح اتدکنی
بیان در • فرح بخشی درین ترکیب پیدا است • بو ترکیبده فرح بخشلق ظاهر در
که مغز شعر و مغز جان و اجزا است • زیرا شعرک لطیفی و جان و اعضانک مغزی در
و زبده سی در ترکیبدن مراد گندونک بو سوزلری در که مفرح ترکیبه تشبیه ایدر او
مراد بو نوع اعضا در اما ترکیبه نسبت خوب واقع اولمشدر مراد گندونک شعرلرنی
مدح در • درین وادی بیانک بلبل شنو • بو وادیده بلبل آوازینی ایله اشت
که صد من خون معصومان بیک جو • که معصوملرک یوز بطمن قانی بر اربه مراد
حق تعالینک کمال استغناسن بیان در • چه جبریل را اینجا بسوزند • بو راده
جبریلک قنادنی یاقرلر بدان تا کودکان آتش فروزند • انک ایله تا طفللر
آتش شعله لندرلر مراد اولیاء الله در نته کیم مثنویده بو که دلالت ایدر
بیت واقع اولمشدر • اولیا اطفال حقند ای پسر • غایبی و حاضری

بس

بس باخبر • سخن کوته کن ار ما راست اینجا • بو نوع سوز سویلمکه و اعتراض اتمکه
کیمک قدرتی وار در مراد حق تعالی الله چه استغناست اینجا • تعالی الله چه
بوراده تعجب استغنا واردر مراد حق تعالینک صفت استغناسنی بیان در
برو حافظ درین معرض مزن دم • یوری ای حافظ بو محلده سوز سویلمه سخن
کوتاه کن والله اعلم • سوزی قطع ایله الله اعلم مراد قضا و قدر سرینه نهایت
یوقدر تحت یره بو نوع سوز سویله دیمکدر • ساقی نامه • بیا ساقی آن می که
حال آورد • کل ای ساقی اول شرابی که حال کتورر • کرامت فزاید کمال آورد
کرامت فزاید کمال آورد • کرامت زیاده ایدر کمال کتورر • بمن ده که بس
بیدل افتاده ام • یا که ویر که زیاده بیدل دوشمشم • وزین هر دو بیحاصل
افتاده ام • بو ایکسندن بیله بیحاصل دوشمشم بو ایکیدن مراد کرامت و کمال در
بیا ساقی آن کیمیای فتوح • ویر ای ساقی اول فتوح کیمیاسنی • که با گنج قارون
دهد عمر نوح • که کنج قارون ایله عمر نوح ویرر • بده ساقی آن می کز و جام
جم • ویر ای ساقی اول شرابی که اندن جم جامی • زند لاف بینایی اندر عدم
عدمده بینالک لافنی اورر جام جمدن مراد بو نوع قلب در • بده تا بروی
گشایند باز • ویر تا سنک یوزکه کیره بلر در کامرانی و عمر دراز • کامرانلق
و عمر درازلق قپوسنی • بیا ساقی آن آتش تابناک • کل ای ساقی اول تابناک
آتشی • که زردشت می جویدش زیر خاک • که زردشت انی طپراق آلتنده
استر زردشت ابراهیم پیغامبرک عمی ملتندن در انلرک اسمی در • بمن ده
که در کیش رندان مست • یا که ویر که مست عاشقلر مذهبنده • چه آتش
پرست و چه دنیا پرست • آتش پرست نه دنیا پرست نه ایکیسی
برابر در • بیا ساقی آن جام صهبا ده مرا • کل ای ساقی یا که اول جم جامنی
ویر • تعلل مکن دم بدم ده مرا • بهانه ایله یا که متصل و برخطاب مرشده در
بیا ساقی آن جام چون سلسبیل • کل ای ساقی اول سلسبیل کبی جامی

که دل را ابتر دوشش باشد دلیل که دلده دوسه دلیل اولور یعنی وه این
نکته بشنو زنی باکه ویردی دنیا بو نکته یی اشت نی دن مراد مرشد در
که یک جرعه می بیز دهیم کی که بر جرعه شراب کیبک تا چند فانک ورز مرا انک
پادشاهلغی فانیدر و جرعه که از عشق در اول اقیدر بیا ساقی آن بکر مستور و مست
کل ای ساقی اول مستور و مست بکری کتور که اندر خرابات دارد نشست
که میخانه ده اوتورمق طوتر یعنی میخانه ده اوتورر یعنی ده که بدنامم خواهم شدن
باکه ویر که بدنام اولمق استرم خراب می و جام خواهم شدن [illegible] و حاکمک
خرابی اولمق استرم بیا ساقی آن آب اندیشه سوز که اکر ارسلان آبچه شیشه
باقنچی اولور یعنی اکر دیجی تا شیر ایدر بده تا روم ابتر فلک شیرکیر ویر تا ارسلان
طوتیجی فلک اوزره کبده م فلک شیرکرا اولیسی سد کیرجی اعتباری ایله در دجا نزدر
که شیرکیر روم کلمه سنه مصروف اوله اوقت معنی بویله اولور ویر تا فلک اوزره
شیرکیدم یعنیم برنزنم دام این کرک ببیر بو معوجه مورد کی طوز اعنی بوزام
مراد بو در که بنی شراب عشق الهی مست ایله تا که انک سببی ایله درجات عالیه یه واصل
بولوب حوادث عالمدن خلاص بولم بیا ساقی آن می که حور بهشت
کل ای ساقی اول شرابی که جنت حوری عبیر ملائکک درانی سرشت
ملائکک عبیرنی انده بوغردی مراد عشق الهی ده اخلاق حمیده مؤثر ایدوکنی بیاندر
که فرض ایله اخلاق ذمیمه ایله متصف بر کیمه عشق الهی میسر اوله عشق سببی ایله
ملک خصال اولور بیا ساقی آن می که عکسش ز جام کل ای ساقی اول
شراب کی انک عکسی طوقدجاره بیکیخسرو و جم فرستد پیام کیخسرو و جمه
خبر کوندرر بده تا بکوییم بآواز نی ویر تا نی آوازی ایله دیم که جمشید کی بود
و کاوس کی که جمشید قنجی و کاوس قنجی ایدی مراد عشق الهی سببی ایله اسرارذه
اطلاع میسر اولور دیمکدر دم از سیر این دیر دیرینه زن بو اسکی دیرک
سیرندن تا سو ایله صلای بشاهان پیشینه زن کچمش پادشاه لره برملا

دن ارحاحزه

مراد دنیانک بی بقا اولدوغن بیاندر بیا ساقی آن می که شاهی دهد
کل ای ساقی اول شرابی که شاهلق ویرر بیا کی دل گواهی دهد
انک پاکلکنه کوکل طانقلق ویرر یعنی ویرکه سلطانا دل بوده ام
باکه ویر که بوکه دل سلطانی اولمشم کنونی ز دوران آلوده ام که آلوده ام
باکه سندی ایزن دوران آلوده ایم یعنی ده که کردم از عیب پاک
ویر اوله که عیبدن پاک اولام شوم احاطه از فکرت هولناک
هولناک و نامعقول فکردن ایمن اولام شرابم ده دروی دولت ببین
باکه شراب ویر دولت یوزنی کور خرابم کن و کنج حکمت ببین بنی خراب
ایله و حکمت کنجنی کور مراد عشق الهی سببی دولت و حکمت ایدوکن بیاندر
بجوشد باغ روحانیان مسکنم چونکه روحانیانن نیلر باغی بنم مسکنم
اولدی درآنجا چو اتخته بند تنم بوراده بنجون تن تخته بندی ایم یعنی
بنجون احوال تن ایله تقیدم اولنی عالم ملکوت تدارکن ایتمم من آنم که جون
جام کیرم بدست بن اولیم که الیمه جام طوتیم ببینم در آن آینه هر
چه هست هر نه که وار در اول آینه ده کورورم ز مستی زنم دم بیا ساقیا
ز نیم مست لکع یار سالک مستی [illegible] دم خسروی در کدایی زنم
کدا الله پادشاهلق دمنی اورورم که حافظ چو مستانه سازد سرود اکه
که حافظ چونکه مستانه سرود ایده ز چرخش دهد زهره دور آوز فلکک اونا
اکه زهره نک معازی [illegible] درود ویرر یعنی معشوق اولور مراد حافظ چونکه
شراب عشق ایله مست اولوب اسرار الهیه دن سویله سازنده فلکک اول
زهره اکه تعظیم و اکرام ایلر دیمکدر بیا ساقی از [illegible] ز عمر کل
ای ساقی عمرک وفاسزلغندن ببترسش و زمی کن کوانی ز عمر [illegible] و شراب
دن عمر کوانی ایله یعنی عشق الهی دن حیات و عمر در از طلب ایله حاصل
معنی بو در که چون عمرک بقا و سریع الزوال در عشق و طاعته سعی ایله

تاکه ایدن حیات ابدیه و عمر سرمده وصول بوله سن که می عمر زای بیغزا
ییدت زیرا شراب عمری زیاده ایلر دری باهر قدم از عیب بکا بدن
بردم عیب دن سکا بر پنبو آچر بیا ساقی از می بنه مجلسی کل ای ساقی
شراب دان بر مجلس قوچیفی ترتیب ایله که دبیا ندازد و فا ناکشی زیرا دنیا بر کسیه
وفاطر تر حباب صفت داد ازین نکته یاد شراب حبابی نونکته دن سکا
یاد ویردی که چون برد باد افسر کیقباد ذکر باد کیقبادک تاجینی هوا تری مراد
بودر حباب که تاج کبی دریا داری قبر مجواید کو یا سلطانک دخی تاجینی بوبله
قیمش در بیا ساقی از می ظلمت نکام دل کل ای ساقی کوکل مرادی شراب
دل اسنه که بی می قاید بدم من آرام دل زیرا شراب سز بن کوکله قرار آن کور
مدم کر از وضیل جان تن صبوری کند اگر جان وصالندن تن صبورلک ایدر سه
دل از می نتواند که دوری کند دل می دن اولور که شراب دن اراقلق ایده تعنی
اول ممکن اولمدیغی کبی بو دخی ممکن دکلدر بیا ساقی آن جام پر کن زمی کل ای
ساقی اول جامی شرابدن پر ایله که کوی یم شراکان کسری دمی که سکا کسری
دکی کیک حالنی دیم کسری بر پادشاهک اسمی در کسری دن مراد بوندم نوشیروان در
ما لکجا بیا ساقی آتشین چه باشی زده تر کل ای ساقی دهردن نه امین اولور سن
تر آتشت کشتا خوده بر بزد بنتهر اول سکر اوزره در که قهر ایله سنکا قا تابی دکه
مراد عشقه سی ایله زمانه دن غافل اولمه اوه ممکندر بیا ساقی تا کاکش کمش سرکشی
کل ای ساقی بره سرکشی لک ایته که از خاک آخر نه از آتشی که آتش خاکدن
سن آتش دن دکلسن قدح پر کن از می کر می خوشی بود قدحی شرابدن
پر ایله زیرا شراب لطیف در خصوصاکه صافی وبی غش بود خصوصا که صافی
و چرک سز اوله بیا ساقی آن زلج ریحان شیم کل ای ساقی اول ریحان
رایحه لو شراب بخش ده که نه زر بماند نه سیم تا که و پرکه اول ~~ریحان رایحه لو~~
شراب نه زر نه سیم بکز ر ما نه بوند کا تسلیتنی دن او لموج زیاده روشن در

بیاساقی

بیا ساقی آن باده بی نقل صاف کل ای ساقی واول صاف قرمزی
شرابی زبیخ بیا تا کا از شید و تزویر ولاف و بر مجنه دک کذب
و تزویر ولاف دن زشیخ و خرقه ملولم تمام بشیخ و خرقه دن تمام ملولم
یعنی زهدی کیم بار دور دور او السلام اکسیکی بیله شرابه رحق ایلیه والسلام
بیا ساقی از کنج دیر مغان کل ای ساقی مغلر دیرنک بوجا غندن مشکولم
دور کابیجاست کنج روان اراق اوله زیرا کنج روان بوندم در درست کمی
بکو بیدم و سوی دیر دیگر مه سکا دیر جانبنه کتمه دیه جوابنی چه کویی
بکو شب بخیر اکه جواب نه دیرسن شب بخیر دیمعنی ایدن اعراض ایلیه
بخیر شبک خیر یله اولسون معناسنه در بیا ساقی آن ارغوانی قدح کل
ای ساقی اول ارغوانی قدحی که دل زو طرب یابد و جان فرح که دل
اندن شوق وجان سرور بولور بمن ده که از غم خلاصم دهد تا که ویرکه
غم دن تا که خلاص ویره نشان زه بزم خاصم دهد تا که خاص مجلس
یولنک نشانی ویره بزم خاص دن مراد مجلس اولیادر بیا ساقی آن
می که جان پرورست کل ای ساقی اول شراب که جان بسلیجی در
دل خسته را همچو جان درخورست صنعته دله جان کبی لایق در بده
بده کز جهان خیمه بیرون زنم ویرکه خیمه یی جهان دن طاشره اورم
سرا پرده بالای کردون زنم سرا پرده یی فلک اوزره اورم بیا
ساقی آن جام چون مهر و ماه کل ای ساقی اول مهر و ماه کبی جامی بلکه
تا زنم بر فلک بارگاه ویرتا بارگاهی فلک اوزره اورم بوبیتلردن
مراد عشق الهی ای مهیج در و اکثر شاعرلری بر بینه در به اولدقلرندن اوتری
هر بیتک حقیقت معناسنه متعرض اولمدی بیا ساقی از باده های کهن
کل ای ساقی اسکی شرابلردن بجام بیا آن فراهمت کن بیری بری
اردنجه اولن جام ایله بنی مست ایله که چو مستم کنی از می بی غشست

سنت احمد خور...

چونکه بنی سنک صافی شرابکدن مست ایدمسن همتمی بکویم سرود خو
مست لکن سکا لطیف سرود دیم خطاب مرشده در بیا ساقی اکنون که سر
چون بهشت کل ای ساقی شمدی که جنت کبی اولدی ازودی نوای بزم عنبر
سرشت سنک یوزکدن بو عنبرسرشت بزم خدا کام لا تخشی منه الجناح
مترح طوت یعنی شراب نوش ایله اندن کناه دن خوف اته که در باغ جنت نبود
می مباح زیرا جنت باغنده شراب مباح در بیا ساقی که ازی ندارم کزیر
کل ای ساقی شراب دن استغناد چاره طوتمزم بیک جام باقی خرادست کیلم
بر باقی جام ایله بنم الم طوت کزبر لفظی لفظی ندارم لفظی ایله بیکه لازم اولامانسنه
مغاسنه در زیرا کزیر یالکوز لازم اولمینسنه مغاسنه در ناکزیر لازم اولان
نسنه مغاسنه در کزیر بوندن پدنا کزیر لا بد مغاسنه در که از دور کردون بجان
آمدم که فلک دورندن جانه کلدم روان سوی دیر مغان آمدم صوری
دیر مغان جانبنه کلدم دیر مغان دن مراد بونده خانقاه در بیا ساقی آن
باده که ذوق بخش اکل ای ساقی اول ذوق بخش باده یی که مراد عشق در
بمن ده تا نشینم بر پشت رخش ویرتا رخشه سوار اولم رخش رستمک آتی در
مراد عشق ایله کشهسوار طریقت اولالم دیکدر تهمتن صفت رو بمیدان کنم
رستم کبی میدانه کرم هنگام دل آهنک جولان کنم کوکل مرادی ایله جولانه
قصد ایدم بیا ساقی آن جام یاقوت وش کل ای ساقی اول یاقوت کبی جامی
که بر دل کند بند در وقت خوش که کوکلی اوزره خوش وقت یعنی سرور فتوحی
آچر بمن تا خرد را علم در کشم ویر تا عقله قلم چکم یعنی التفات ایتمیم دمنی
عالم علم در کشم مست اولکوندن عالمه علم چکم یعنی مست اولوب ایله مشهور اولالیم
ز جام دما دم دمی دم زنیم دمادم جام دن بر دم نفس اوره لم ز جمی آب بر آتشی
نهم زنیم که تو کون بری بلر برایله شراب ایچه لم چو فرصت ابنا شود دکتر
کجا خوریم چونکه فرصت اولمیه کرو قچن ایچه لم که آنانکه بزم طرب ساختند

ذوق بخش وصف ایله

کہ

٤١٢

کرانمرک طرب بزمنی دوزدیلر یعنی هوا و هوسی ایلدیلر ببزم طرب
هم بپرداختند هم طرب بزمن تمام ایتدیلر لیکن عشق الهی دن محروم
اولدیلر ازین دامکه دیو لاخ خاک بوچیتو راولش شیطانلق دامکاهندن
یعنی دنیادن برفتند و برزدند حسرت بخاک کندیلر و خاکه حسرت التدیلر
برین تخت فیروز بس روزکیست بو فیروزه تخت اوزره مظفر کیم در
درین کاخ ویرانه بهروزکیست بو اوکو ناکی کوشکده سعادت
لوکیم در یعنی که فلکه غالب اولمش و مرادی اوزره دنیاده طوبمش در
دریغا جوانی که بر باد رفت حیفا یکتلک که یله کتدی خنک آنکه دانش
وداد و رفت سعادتلو اول کسه که علم و عدل ایله کتدی بو قصر لعل نای بو
بوستان دنیا در بده ساقی آن می کیانادم زنیم ویر ای ساقی اول
شرابی که مادام که نفس اوررز یعنی حیاتدم ایلز قدم بر سر هر دو عالم
زنیم بیز ایکی عالمک باشی اوزره قدم اوره لم یعنی عشق سببی ایله ایکی عالم
دن فراغت ایدالم سبک باش و رطل کرانم بده تیز اول باکه رطل کران
ویر مراد بیوک قدح در دکر فاش نتوان نهانم بده وکر آشکارا ویرمک
ممکن اولمیه باکه نهان ویر خطاب مرشده در کسی کوزدی کوش بر پشت
پیل برکسه که او فیل ارقه سی اوزره کوس اوردی زند نوش بنا کام
کوش بن طبل چار دنا چار که کوچ کوسنی اوردیلر بوندن مراد سلطان
محمود در که انک کوسی فیل اوزره بو ممکن ب جا لنور که ای خوش نوا
مرغ شیرین نفس کر ای شیرین نفس لو خوش نوا مرغ بجنبان پر و
بال و بشکن قفس پر و بال قملدان قفسی صی ز نابشنوایی بند آموز
کار ز دور کاری کردشی اوزره بر نکته که ایم منزل در دو ملای عفست
که بو دنیا در دمنزلی و غم یری در درینی دامکه شادمانی بکمبشت
بودامکاهده سرور آز در بدین شاد مانیم کز در دو غم بوکه

لاح منبع
مغامسنه در

سرورزكه درد وغمدن . نداريم غمم كر ندارم چه غم . غم طوتمز اكر مال
سرور هم يوق ايسه يعني غمم وهر دردن غمناك اولمكز وعمره شاد مانيز
كدامست جام جم وجم كجا كشت . جام جم قنتي ور وجم قنده در سليمان
كجا رفت وخاتم كجا كشت . سليمان قنده كتدي وخاتم قنده در كه حق دانه از
فيلسوفان حق قتيلي فيلسوف لردن كيم بلور . كه جمشيد وكي بود وكاوس كي
كه جمشيد نجه وكاوس نجه ايدي . چو سوي عدم كام بر داشتند . چونكه
عدم جانبنه آدم قالدرديلر . ودرين منجعه جز نام نكذاشتند . وبو منجعه
كه مراد دنيادر نامدن مراد غيري قومديلر . چه بندي دل اندرين سپنجي سراي
نه كوكل بغلرسن بو عاريتي سرايه . كه چون بكذري باز نايي بجاي كه چون اكچه سن
كرو بركه كلمزسن . دردو بستن دل زديو انكيست . اكر محبت انكمه ديوانه
لكدن در . بدو آشنايي زبيكانكيست . انكه ايله آشنالق بيكانه لكدن در يعني
هركم كه دنيايه محبت ايدر حق تعالي دن دور اولور . بيا ساقي آن آب ا
آتشين خواص . اي ساقي اول آتش خواصلو آبي وير كه آن آب يابم
ز آتش خلاص . كه اول آب ده يعني اول آب سببي ايله آتش دن خلاص
بولم كه در آتشست اين دل روشنم . كه بو روشن دلم آتش ده در كه
سازد كه آبي بر آتش زنم . كرك ايدكه آتش اوزره بر آب اورم آتش دن
مراد محبت دنيادر وهوادر آب دن مراد شرابدر كه بوندن عشق الهي مراددر
بيا ساقي آن آب ياقوت رنك . وير اي ساقي اول ياقوت رنك آبي
كه بردار از رخ لعل ويا قوت رنك . كه لعل ويا قوتك يوزندن رنكي الندي
روانست در ده آن آب عيش روان . فوري وير اول جان چشمه سنك آبيني
نه آب روان كآفتاب روان . آب روان دكل آفتاب روان در بدين
سقف نه پايه وپنج طاق . بو بش كمرلو طقوز پايه لو سقف اوزره جهيدا
توان زد بيك جام في چار طاق . بر قدح شراب ايله چار طاق اورمق ممكن در

بوندن

بوندن مراد فلك در كه نه پايه در . كه بر بام نه قبه بي ستون . كه ستون سز
طقوز قبه نك طامي اوزره . توان شد كر از خود توان شد برون . كتمك ممكن در
اكر كندودن طاشره كتمك ممكن اوله مراد كبر وانانيتي ترك ايدن قرب الهي يه
وصول بولور ديمكدر . تو كر عاقلي خيز وديوانه شو . سن اكر عاقل ايسك قالق
وديوانه اول . مريز آب خود خاك ميخانه شو . كندو يوزك صويني دوكه ميخانه
طپراغي اول مراد عشق الهي حصولي ايچون خاك قدمهاي مرشد متشرع خاك كبي پست
اول ديمكدر . مشو قيد اين ونر خاكي مباد . بو خاكي ديره معتبر اوله كه تا كه دبد
همچو خاكت بباد . اولميه كه تا كاه سني خاك كبي يله ويره . بيا ساقي آن خسرواني
قدح . اي ساقي اول خسرواني قدحي وير . كه دل را ببخشد آيد وجان فرح
كه دل وجانه سرور ويره ايلر . مراد از قدح باده بي غش ندهيست قدح
مراد باده يه سرمدي در يعني عشق در . وزين باده مقصود ما بيخوديست و
بو باده دن بزم مقصودمز بيخودلق در . جواني چو برق يماني كذشت . جوانلق
يمني برقي كبي كچدي . چو باد صبا زندكاني كذشت . ديرلك صبا يلي كبي كچدي
بر و ترك اين دار بشش در بكوي . يوري بو التي قپولي اوي ترك ايله دنيا
وشش در بنا ز نه سر ز بشوي كل بو طقوز باشلو يلان دن ال يو يعني فراغت
ايله اين دار دن مراد دنيا ورشش در اولمسي جهات ستة اعتباري ايله در
طقوز باشلو سرورن مراد نه فلك در . سر از درين ره روان بر فشان
سرورزي بو يولده فوري نثار ايله . ور از ره روان بر فشان اكر
راه عشق سالكلرندن ايسك جان نثار ايله روان شو روان سوي دار
البقا . آخرت جانبنه روان اول روان اول بو وجه ده جائزدر آخر سطرده
فوري روان اول بر روان فوري معناسنه در . فنا داني همه چيز بغير خدا
خداون غيري جميع شيئي فاني بيل . بيا ساقي آن كوهر روح بخش
وير اي ساقي اول روح بخش كوهري . دواي دل ريشي ومجروح بخش

ویرای ساقی اول روح بخش کوهری دوای دل ریش و مجروح بخش دیمش
و مجروح دله دوا ایتمکله که دوران چو جام از کف جم ربود که دوران چونکه جامی
جمک الندن قاپدی اگر تمالمی باشد شی زان چه سود فرضا اگر تمام عالم انک اولسه
اندن نه فائده بده ساقی آن آب افسرده را ویرای ساقی اول منجمد صوی که
مراد قدح در بمن زن که سازم این دل فرده را بو فرده دلی شراب ایله دیری ایله
که هر پاره خشتی کزین منظریست که هر بر کره پیچ پاره سی که بر جار طاقدن در
سر کیقبادی و اسکندریست بر کیقباد و یا اسکندرک باشی در یعنی بود بنا به
چوق پادشاه کلمش در ب بس قدی که فرق ملک زاده هر ذره ای چهره ده
آزاده ای بجز خون شاهان درین طشت نیست بو طشت ده پادشاه لرقانندن
غیری بو قدر بجز خاک خوبان درین دشت نیست بو صحراده خوبلر خاکندن غیری یوقدر
طشت دن مراد فلک در و دشت دن مراد زمین در شنیدم که شوریده ای بر نشست
اشترم کرمی پرست بر شوریده بتخانه ای کفت جایی بد نشست یعنی نه ده انلدی
بر قدح ایلدی که کردون کردان کردون پروزنست که دور ایدیجی فلک که سغلبیر دکل
ازونده تر که نادان ترنشست یعنی که ناداناک در اندن شادرک در
بده ساقی آن تلخ شیرین گداز ای ساقی اول لطیف معظم اولیجی تلخی ویر که
که شیرین بود باده از دست یار ز محبوب الندن شراب شیرین اولور مراد
عشقی مدح در که دارا که دارا بجا آفاقی بود که دارا که عالمک پادشاهی ایدی
برازندگی در جهان طاق بود پادشاهلوق ایله جهانده تک یعنی لانظیر ایدی بدنشت
اجل این فلک در بود بو فلک اجل لیلی ایله آنی قاپدی که پنداری هرگز در اینجا
نبود که صانه سن که هرگز بونده یعنی جهانده اولمدی بیا ساقی از من برو
پیش شاه کا کل ای ساقی بندن شاهه اوکنه کیت بگو این سخن کای شه
جم کلاه دیو سویلی که ای جم کلاهلو پادشاه دل ای بینوایان مسکین بجوی
مسکین بی نوالرک کوکلنی استه پس آنگاه جام جهان بین بجوی اندنصکره

طشت کلن
مص

جام

جام جهان بین استه یعنی اول مسکین و بیچاره لره رعایت ایله اندن صکره
عیشکی اول غم این جهان را اگر و نیست نفع بو جهانک غمنک که اندن نفع
یوقدر بمی می توان کردن از خویش دفع شراب ایله کندوکدن دفع ایلمک
ممکن در باقبال دارای دیهیم و تخت تاج و تخت حافظی نک اقبالی ایچون
بهین میوه خسروانی درخت ایله دارا که خسروانی درختک ایو میوه سی که
یعنی سلاطین نسلنک زینتی سی بو مصراع ثانی دارانک صفتی در خدیو زمین
پادشاه زمان سپهر اولو پادشاهی زمانک شاهی در مه برج دولت
شه کامرانی دولت برجنک ماهی کامران شاه در که تمکین او زیب شاهی
اورنگ شاهلق تختنه قدرت اندن در تن آسایی مرغ و ماهی ا
ازو نشت مرغ و ماهی نک آسایشی و حضوری اندن در یعنی نظام عالمه ست
فروغ دل و دیده مقبلان مقبل لرک کوکلی و کوزی نوری در ولی نعمت جمله
صاحب دلان جمله صاحب دل لرک ولی نعمتی در جهان دار و دین پرور و
تاجور جهان طوتیجی و دین بسلیجی و تاجلو در کر تخت کی کشت با زیب و فر
که کیک تختی اندن زیب و فر ایله اولدی زیب زینت فر قوتدر چگونه دهم
شرح آثار او نه دیم انک اثرلرینک شرحنی ویرم که عقلست حیران در
اطوار او که عقل انک اطوارنده حیران در چو قدر تو ای از حد وصفت بیش
چونکه انک قدری وصف حدندن زیاده در سر اندازم از عجز و تشویر پیش
عجز و خجالتدن باشمی اوکه آترم سرآرم با خلاص دست دعا اخلاص
ایله دعایه قالدورورم کنم رو دعا حضرت کبریا حضرت کبریایه توجه ایدرم
بویله دیو که یا رب بالای و شاهی تو که باری سنک نعم ظاهره کک و نعم
باطنه کک حقیچون باسرار اسمای حسنای تو سنک اسمای حسنی کک سرلری
حقیچون بحق کلام قدیم سنک کلام کک حقیچون که قدیم کلدی یعنی
قدیم در بحق رسول و بخلق عظیم رسولک حقیچون و عظیم خلقی حقیچون رسولدن

مقبلان [illegible] نسخه
مص

اکر از جمع طور [illegible]
[illegible]
مص

رسول دن مراد حبیب اکرم حضرتی در بو جمله قسم بو بیتلر مصروفدر که
شاه جهان باد فیروز بخت که شاه جهان فیروز بخت اولسون فیروزد
پیروز لغتنده غالب وحظظ معناسنه با جبالش آراسته تاج و تخت
تاج و تختنه انک دولت وسعادتی ایله مزین اولسون زمین تا بود مظهر عدل
وجور زمین مادام که عدل وجور مظهری اوله فلک تا بود مرتع جدی و ثور
فلک مادام که جدي وثورک مرتعی اوله یعنی فیقا منه دک جدی لر او طلاق ثور لکا
مرتع اوتلاق و جدي وثور اکی برج در فلکده ما خدیو جهان شاه منصور باد
شاه منصور جهانک خدیوی اولسون غبار غم از خاطرش دور باد غم
غباري انک خاطرندن دور اولسون خدیو الانظر دیادشاه بزرک معناسنه در
بحمد الله ای خسرو جم نکین بحمد الله ای جم نکین یعنی جم سلطنتلو پادشاه
شجاعتی عنبران دنیا و دین دنیا و دین میدانلرنک بهادری سن مراد منصور
نام پادشاهی مدح در بمنصوریت شد در آفاق نام سنک نامک عالمده
منصورلق ایله اولدی باشد بونک دخی معناسنه دخی جایزدر که منصور بودی
بر اعدای تو فرام زیرا اعدا اوزره منصور اولکی مراد بودر که اسمکی مسمی
تاه بتری اولوب رکوبهتر بو معنی اسنده ظاهر اولمش در فریدون شکوهی در
ایوان بزم بزم ایوانلرنده فریدون شکوه سن تهمتن شیردی عنبران از رزم
جنک میدانلرنده رستم سن یعنی رستم کبی پهلوان سن فلک را کهنر در صدف
چون تو نیست فلکک صدفنده سنکلین کهر یوقدر فریدون و جم را خلف
چون تو نیست فریدون وجمک سنکلین قایم مقامی یوقدر نه تنها طراجت
دهند از فرنک سکا همان فرنکلر خراج ویررلر که متهراج باجت
فرستند زرنک که هراج سکا زنکلر باج کوندررلر زنکستانن معناسنه در
اکر ترک و هندست و کر روم و چین اکر ترک و هند و کر روم و چین در
چو جم جمله داری بروی زمین جم کبی یر یوزنده جمله سنی طوتدک سن زحل

کمترین

کمترین هندوئیت در رواق زحل سنک کمترین هندوکدر رواقده یعنی
فلک سابعده سپهرت غلامی فرصع نطاق فلکک سنک مرصع قوشاقلو
بر غلامکدر نطاق قوشاق مراد پادشاهی دورکدر همایت چتری همایون
نظر سنک چترک مبارک نظرلو برهمادر که دارد بسیط زمین زیر پر که
یر یوزنی قناتی التنده طوتر سکندر صفت روم تا چین ترا است
اسکندر کبی روم یعنی رومدن چینه دک سنکدر کراود انکشت آیینه آیین
تراست اکر اول آیینه طوتدی ایسه سنک آیینک وار در یعنی اول صاحب
آیینه در سن صاحب آیین سن بجای سکندر زبان سا لها اسکندر بونده
بجهیل لر قال بدانا دلی کشف کن حالها دلی دانا دل ایله حاللر کشف ایله
چو در پای وصفت ندارد کنار چونکه سنک وصفنک دریاسی کنار طوتمز
ثنار الکم نرد غا اختصار چونکه سنکا وصفنک دریاسی کنار طوتمز ثنای اختصار
اوزره ایدرم زنظم نظامی که چرخ کهن نظامی نک نظمندن که اسکی فلک
ندارد چو او هیچ زیبا سخن هیچ انجلین زیبا سوزلو طوتمز یعنی یوقدر
بیارم بتضمین شترمیت متین تضمین ایله اوچ محکم بیت کتوره ایم که نرد
خرد به ز دریتیم که عقل قتنده بهالو انجودن یکدر از آن بیت شرکا وری
در ضمیر انلر زباده وکه خاطرکه کتوررسن ولایت ستان باش
و آفاق کیر ولایت الیجی و افاق طوتجی اول مراد کندو تصور کرنده زباده سکا
فتح لر میسر اولور دیکدر زمان تا زمان از سپهر بلند دایم بلند فلکدن
بفتح دکر باش پیروزمند عمری فتح ایله مظفر اول از آن می که جان
داروی هوش باد اول میدن که انک جانی داروی عقل اولسون تراکا
خراش بت وشاه را نوش باد باکه شربت وشاهه نوش اولسون
بوبی دباد خی مراد جنت شرابی درکه عقلی کیدرمز بلکه عقله تمام جوت
ویرجی در جان دار جانلو دجلاد وسلحدار معناسنه درکه پادشاهک

تنعاداری در بوندن معنای ثالث روشن در یعنی اول می انجلین می درکه عقل اکر
تنعادار و تابع در هم بوستانع وجه ثالثی مشعر بربیت واقع اولمش در
دکر کنندر ایتمت در بندکی زجا ندارای افتد بحر بندکی مغنی نامه مغنی کجایی
بگلبانگ رود ای مغنی قنده سن قیل اوازی ایله بیاد آور آن خسروانی سرود
اول پادشاهانه ایری خاطره کتور یعنی ترنم ایله بمستان نوید سرودی فرست
مست لره بر سرود مژده سنی کوندر بیاد آر آن رفته دردی فرست مست لره
بر سرود مژده سنی کوندر کمش یارلره بر سلام کوندر که تا خوش بنشینیم و عیشی کنیم
که بری بر بیز ایله اوتوره لم و بر عیش ایده لم ادی خوش بر آریم و طیشی کنیم
بر لطیف دم کتوره لم و بر طیش ایده لم طیش بوندن جوشش و خروش معناسنه در
که تا وجد را کارسازی کنم که تا وجدا ایچون کارسازلق ایدم برقص آیم و
خرقه بازی کنم رقصه کلم و خرقه بازلق ایدم یعنی عریان اولوب جوشش و سماع
ایدم مغنی ز اشعار من کن غزل ای مغنی بنم اشعارمدن بر غزل باهنگ چنگ
آور انکار تکمیل چنگ آوازی ایله عمل کتور یعنی دن مراد سماع مجلسنده اولان مطرب در
چنگ دن مراد مرشد در بمستی توان در اسرار سفت اسرار دری دکمک مست
لک ایله ممکن در که در بیخودی راز نتوان نهفت زیرا بیخود لعقل راز ستر ایتمک ممکن
دکلدر زیرا شراب عشق ایله مست اولوب عقل معاشی دایره سندن دور اولنه
دلنه کلن اسراری سویلر اصلا فتور ... در آی ای همای همایون نظر کل ای مبارک
نظرلو همای خجسته سروش مبارک خبر مبارک خبرلو فتوحلو فرشته مغنی ملولم
دوتایی بزن ای مغنی ملولم اکی قیللو ساز چال بیکتایی لو ستایی بزن انکه
برکلی و بی مثل فکر حقیچون اوچ قیللو ساز چال مراد احوال عشقدن مرتبه مرتبه سویله
دیمکدر مغنی بزن چنگ در ارغنون ای مغنی ارغنونه ال اور ببر از دلم
فکر دنیای دون دنی دنیانک فکرینی کوکلمدن کیدر مکر خاطرم را بیابد آسایشی
مکر بنم خاطرم بر آسایشی بوله چه غم را بود تا ویی آن ایشی چونکه غمک انک ایله

برتلو

اوله مراد مرشددن اسرار عشق استماع ایتمک ایله خاطرده غمک و غمی طلب در
که از آسمان مژده رحمتست که آسماندن رحمت مژده سی وار در مراد
بر عدو عاقبت فرصتست عاقبت دشمن اوزره باکه فرصت وار در عدودن
مراد نفس در مغنی نوای طرب ساز کن ای مغنی طرب ساز نواسنی ساز ایله
بقول و غزل قصه آغاز کن قول و غزل ایله قصه اغاز ایله مراد اسرار الهیه بیان در
که بار غمم بر زمین دوخت پای که اول عدو سببی ایله غمم بنم ایاغمی یره دیکدی
بضرب اصولم بر آور ز جای اصول ضربی ایله بنی یردن قالدیر یعنی کتور مراد
توحید و سماع ایله بنی جوشه کتور دیمکدر مغنی بساز این نوآیین سرود
ای مغنی بو یکی اسلوبلو ایری دوز ترتیب ایله بگو با حریفان بآواز رود
اول سرودی حریفلره قیل آوازی ایله ترنم ایله روان بزرگان ز خود
شاد کن اولولرک جانینی کندوکدن شاد ایله ز پرویز و از باربد یاد کن
پرویزدن و باربددن یاد ایله باربد فتح با ایله پرویزک مطربینک اسمی در
مراد زمان ماضیدن کلن عاشقی و مرشدلری یاد ایله دیمکدر مغنی از آن پرده
نقشی بیار ای مغنی اول پرده دن بر نقش کتور ببین تا چه گفت از درم
پرده دار کور تا پرده دار حرمدن نه دیدی مراد اسرار الهیه دن و رسول علم
دیدوکی اخباردن خبر ویر دیمکدر چنان برکشم از خنیاکری خنیاکرلک آوازینی
انجلین بلند ایله که ناهید چنگی برقص آوری که چنکی زهره یی رقصه کتوره سن
یعنی عشق الهی سوزلرک ذوقندن سکان فلکی دخی وجد و حالت کسب ایده لم
مغنی دف و چنگ را ساز ده ای مغنی دف و چنکه ساز ویر بآیین خوش
نغمه آواز ده خوش نغمه لو یارانه آواز ویر یعنی صلا ایله ساز بوندن دوزن
معناسنه در زهی آنکه صوفی بحالت رود بر پرده حال که صوفی حالته
کیده وصالش بمستی حوالت رود انک وصالی مسته که حواله کیده یعنی
مست اولمغله وصال جانانه وصول بوله مغنی کجایی که وقت کلست

ای مغنی مغنم سن که گل وقتی در زبلبل جهانی پر از غلغلست بلبل دن
تمام جهان غلغل دن پر در همان به که خرّم بجوش آوری همان اول یکلر دن خونی
جوشه کتوره سن دفی چنگ را از خروش آوری هر دم چنگی خروشه کتوره سن
مغنی بیا عود بر ساز کن ای مغنی گل عوده وزن وبر نو آیینی نوای فراغاز کن
یکی اسلوب لو نوایی یکی باشله یعنی تکرار اغاز ایله بیک نغمه در ده فراچاره ساز
بر نغمه ایله بنم درده چاره دوز دلم نیز چون خرقه صد پاره ساز کوکلمی دخی
خرقه کبی یوز پاره ایله مراد تیغ عشق ایله دلکنی شرحه شرحه الملی طلب در
مغنی چه باشد که لطفی کنی ای مغنی نوله که بر لطف ایده سن زنی آتش در ازدم
انگنی نی دن کوکلمه بر اتش براغه سن بر دون آری از فکر خود یکلرم بر دم
بنی کندو فکرمدن خلاص ایده سن بنهم بر زنی خانمان تخم غم خانمانی بری
بر بنه اوره سن مراد عشق بسی ایله غم ناسوتی دن نجات طلبی در چو فرمود
شدن عالم از ما تهی چونکه عالم بزدن تهی اوله کرک در گدای بسی نوز شا
شاهنشهی گدا الوی پادشاهلقدن چوق یکدر چو غم لشکر آرد بیار اصغی چونکه
غم لشکر کتوره بر صف بزه بچنگ و رباب و بنای و دف چنگ و رباب ایله
ونایی ودف ایله مراد عشاق ایله مصاحبت مزیل غم ایدوکن بیان در مغنی
بیا وز من کار بند ای مغنی گل بندن اش اوکرن ز قول مغنی آیینی دانا پسند
بنم سوزمدن دانانک عادتنی قبول ایله تکی دور کن دیر دلت کر غمیست
اگر سنک قلبکده بر غم وار ایسه شراب ایله اراق ایلم دکی در زنی زن که
عالم دمیست بر بنه بر دم اور که عالم بر دمدر مراد فرصتی فوت ایتمیوب
عشق وطاعته سعی ایله دیکدر مغنی تو بستر محرّمی ای مغنی سن بنم سرّمه
محرم سن زمانی بزن نی بکش همدمی بر زمان نی چال بهادم لک ایله مغنی
کجایی بزن بربطی ای مغنی قنده سن بر قبوز چال بنا ساقی از باده پر کن
دبطی گل ای ساقی شرابدن بر یاتق پر ایله مراد سر دن کثرت فیض طلبی در

بیار او حاضر در

جر بط بوینه یاتق مضاف سنه در که شراب طولورلر سر فتنه دارد دگر
روزگار روزگار گر دفتنه هوسی طوتر من و مستی و فتنه و چشم یار بن
ومست لک و یارک چشمه مفتون اولمغ یعنی بونلر ایله روزگارک فتنه سندن
خلاص میسر در درین خون فشان عرصه رستخیز بو خونفشان قیامت
میدانندن که مراد دنیادر تو خون صراحی و ساغر بریز سن صراحی و ساغرک
قانینی دوک یعنی دنیاده عشق وطاعته سعی ایله همی بینم از دور گردون شگفت
فلکک دورندن عجب کوررم ندانم کرا خاک خواهد گرفت بلمزم کیمی خاک
طوتق استر یعنی کیمی هلاک ایتمک استر فریب جهان قصه روشنست
جهانک فریبی روشن قصه در یعنی جهان حیله کار ایدوکی هرکسه معلوم در
ببین تا چه زاید شب آبستنست گور تا نه طوغر کیجه بو کلودر مراد عالم حوادثی
ایله پر ایدوکن اشعار در بیا ذر جهان دل منه زینهار گل زینهار جهانه محبت ایله
که کس هر ثریا نکیرد قرار زیرا که کوپری باشی اوزره قرار طوتمز یعنی دنیا
معبر در همان منزلست این جهان خراب بو خراب جهان همان اول منزللر
که دیدیست ایوان افراسیاب که افراسیابک ایوانی کورمشدر همان گرد
این بیابان دور همان اول مرحله در بو دور و بعید بیابان که گم شد در و
لشکر سلم و تور که اند سلم و تورک لشکری ناپدید اولدی سلم و تور فریدونک
فرزندلری در شهنامه ده مفصل در کجا رای پیران لشکر کشش قتع در
اول افراسیابک پهلوان ترک شیدیسی یعنی جنیبیسی هلاک اولدی کم پیران
افراسیابک بر عسکری در شیدی افراسیابک بر نکنامی در شهنامه مسطور در
بر شهنشاه ایوان وقصرش بیاد بالکلیه انک ایوان وقصری یل ایله کیتدی
که کس دخمه اتش نهم ندارد بیاد که کمسه انک قبر نی دخی یاد ایده طوتمز
ز بر اسکندروانی یول اوزره اله کتوب هلاک اتمش در چه خوش گفت
جمشید با تاج و گنج لطیف دیدی تاج و گنج ایله جمشید یعنی بو قدر سلطنت ایله

هلست

[illegible]

اکین جمشید مضاف اعتبار اولنمزسه معنی اکه کوره اولور یکی را قلم زن کند زوالکا
زمانه برین کابنداید یکی را دهد تیغ دز کاز زر آز برسنه جنک ده تیغ اودر یکی را
کند تیغ زن زور کاز سک بر آن آدمی شرف دارد سک اول آدمی
اوزره شرف طوتر که دل دوستان بیازارد که دوستلرنک کوکلنی اینجده اینجتمکی
را حقیقتی باید بو سوزه بر حقیقت کرک تا معانی بدل فرود آید تا معانی دله دعنول
کله کادمی با تو دو ستت در مطعوم زیرا آدمی سک اطعمه ایله ایلی طعام ده یعنی سکایم سن
اولمشی سک زبیرون بر آستان محروم سک ز بیرون بر آستان محروم سکه طاشره دن
استان اوزره محروم حیف باشد که سک وفا دارد حیف اوله که سک وفا طوته
وآدمی دشمنی روا دارد وادمی دشمن لکی روا طوتر مثنوی هر که آمد در جهان پر زشور
هر کم که فتنه وغوغادن پر اولمش جهانه کلدی عاقبت می بایدش رفتن بکور عاقبت
الکه قبره کتمک کرک یعنی عاقبت اولور در ره عقبا ست دنیا چون پلی آخرت یولنده
دنیا بر کوپری کبی در بی بقاجای و ویران منزلی بقاسز بریر وویران بر منزلدر
دل منه بر این پل پر ترس وبیم بو خوف وبیم ایله پر اولمش کوپریه محبت ایتمه
برک دنیا ساز و منشو اینجا مقیم یول یراغنی دوز بونده مقیم اولمه طاعت ایله دنیایه
مشغول اولمه نزد اهل معنی این کاخ سپنج کنج دن خالی بر ویرانه کبی در اشتی
در حقیقت سفته اند طوغریسی حقیقت انجوسنی دلمشلردر عارفان این خانه را
خان کفته اند عارفلر بو خانه یه خان دیمشلردر خان اقامت نشاید در کذر
کاروان سرای اقامته لایق دکلدرکه این جهان پاکش نپاید در کذر بو جهانکه
باقی قالمزکه دور باش از دوستی مال وجاه مال ومنصب ومحبتدن ایراق اول
زانکه مالت مار و جاهت هست چاه زیرا سنک مالک یلان ومنصبک قیودر
بو وجه دخی جایز در مال سکا مار وجاه سکا چاه در من کرفتم خود توی بهرام کور
بن فرض ایدم که سن بهرام کورسن خواهی افتاد آخر اندر دام کور آخر قبر طوزاغنه
دوشمک کرک بکوش کز کل و مل داد عیش بستانی سی ایله اکه کل وشراب دن عیش

جغانه سبوه بوده بنا پرور آن قوم حاشا جغادن پر اولر که سبوه سی اکا دکلدر حاشا
بهر کرامت ولطفست شرع یزدانی شرع یزدانی دو کلی کرامت ولطف ایچون
مراد بودر که شریعت ده اهل نار و بل او کلمه ی و توجیه و جهیه ایدلری تکفیر ایتمزلر بلکه تکریم
و تعظیم ایدرلر پس دینی پرورلر و احوال مشایخ دن خبردار اولنلر اهل تصوف
جغاتنزلر رموز سر انا الحق چه داند آن غافل اول غافل انا الحق سرنک
رمزلرن نه بیلور که منجذب نشد از جذبهای سبحانی که سبحانه منسوب جذبه لر
ایله منجذب اولمدی مراد عشق الهی دن بی بهره اولنلر بو سرک حقیقتنی ادراک ایتمکه
قادر اولمازلر دیمکدر منصور بر سر دارا این نکته خوش سراید آز شافعی
مپرس امثال این مسائل درون پرده ز کل غنچه بین که می ساز زد کل
پرده سی ایچنده غنچه یی کور که دورر ز پیم دیده ام خصم تو لعل پیکانی بنک
دشمنکی کوزندن اوبرتیلعل پیکانی خطاب وزیره در طرب سرای وزیر است
ساقیا نکذار وزیرک طرب سرای درای ساقی که غیر جام می آنجا کنیز کرانی جانی
که شراب جامندن غیری انده کران جانلق ایدر تو بودی آن دم صبح امید کز سر مهر
سن ایدک اول امید دم صبحی یعنی صبحدم که محبت اوجندن بر آمدی و سر آمد
شبان ظلمانی ظاهر اولدی و ظلمانی شبلر نهایت بولدی یعنی سنک عدل و محبتک
سببی ایله اولدکی خلق عالم ظلمت ظلم ظلمدن خلاص بولدی خطاب بوزیره در
شنیده ام که تو یاد میکنی کره کاه اشتمشم که بنی کاه کاه یاد ایدرسن
ولی بمجلس خاص خود نمی خوانی اما بنی کندو خاص مجلسکه اوقومازسن که
بندن معارف استماع ایده سن مراد وزیر ایله مصاحبت طلب ایتدوکنی بیان ایدر طاقت
نمی کنی ازمن سخن جفا ابنیت بنده سوز طلب ایتمزسن جفا بودر دیکر غمی
با توجه بحث است دیر بحث دانی بو خصوصده بحثی دایم سنک ایله نه بحث
واردر یعنی اکر بندن سوز طلب ایتسک سخن دان لقا نجه اولور کوستردم
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد جهان حافظلرندن کسه بنم کبی جمع

ایلمدی لطائف حکمی با نکات قرآنی قرآنه منسوب اولن نکات ایله حکمت لره
منسوب اولن لطائفی مراد کنده نک فضل و کمالن بیان در حافظدن مراد حافظ
تخلص ایدن شاعرلر اولق اولی در حفاظ قرآن دن زیرا مخلصی حافظ درت بیتی
شاعر وار در بری حافظ سشریتی در صاحب دیوان حافظ شیرازی دن مشهور بو قدر
هزار سال بقا بخشدت مدایح من بنم مدایحم سنکا بیک بیل بقا بغشلر
چنین متاع نفیسی بچون تو ارزانی بو نحلیس بر نفیس متاع سنجلیه لایق در یعنی
بن هر که لی مدح ایتمزم سخن دراز کشیدم ولی امیدم هست سوزی اوزاتدم
اما امیدم وار در که ذیل عفو بر این ماجرا بپوشانی که بو ماجرا اوزره عفو دامنی
اورته سن یعنی تطویل کلام ایدب تقصیر ایتدوکم کناهی عفو ایده سن همیشه
تا بهاران صبا بصفحهٔ باغ همیشه تا دام که صباح بهارده باغک یوزنه
هزار نقش نگارد ز خط ریحانی بیک نقش نقش ایده خط ریحانی دن باغ
ملک ز شاخ امل بعمر دراز ملک با غنی امید شاخدن دراز عمر ایله شکفته
با دکلاد دولت با آسانی سنک دولتک کلی آسانلق ایله اچلمش اولسون مراد ممدوحی
اولان وزیره دعا در خمس در **مخمس دوازده گانه** در عشق تو ای صنم جفا نم
ای صنم سنک عشقک ایچنده انجلیم کز هستی وجود خویش در کانم که کندو وارلغمدن
کمانده ایم یعنی کندمدن جزم ایتمم در هر چند که زار و ناتوانم هر نه کلو که زار
و ضعیفم کر دست دهد هزار جانم اگر باکه بیک جان میسر اوله در پای
مبارکت افشانم سنک مبارک ایاغکه نثار ایدرم کو بخت که از سر نیازی
قنی بخت که بر نیاز ایله جندی یعنی بر نیاز ایله در حضرت چو تو دلنوازی سنک
کبی بر دلنوازک حضورنده معروض کنم نهفته رازی بر مستور رازی عرض ایدم
هیهات که چون تو شاهبازی بنم آشیانه تشریف و یره یعنی کلمه آشیان
دکری شاهین شهبازه مناسبتی ایله در در منزل ما چو فقه نیابی
خود طالع آن کجاست ما را بر حیله مکری مزا خوشت هر نه کلوکه طالعم

اوزادن اولانی

بادام غایب

معروض بو شعر غرض
معناسنه در مفتون
فتنه معناسنه اولور
بغی

سکا جوی در کم کن تو بدی که آن نه نیکوست سن بر ایلی اکسک ایله یعنی ایلیه
زهرا اول دکلو ایود کلور کرز انکه دلت نه زاهنی ورود است اگر بیلورن که
سنک قلبکه دعوردن وجه توجدن دکلسه آخر بسرم گذر کن ای دوست
آخر بنم باشمه کذر ایله ای دوست آنکاه که خاک آستانم ظن ایله که
استان خاکی ام بو نیح دوست دن مراد نفس در که عقل انی کندوسنه تابع
اولمغه دعوت ایدر اکنم که چو گشتیم هزاری ایتدم که چون زارلق ایله بنی ولیک
زین پیش دعا مرحمت نیاری بوندن صکره مرحمت یولنه کیدرسن بز دیم رقم
وفا نکاری دکل اوزره وفا رقمنی نقش ایدرسن یعنی وفا وار اولورسن
تو خود سر وصل ما نداری سن خود بزم وصالمز هوسن طوتمزسن
من طالع و بخت خویش دانم بن کندو طالعمی و کندو بختمی بیلورم بعض نسخه
طالع بخت واقع اولمش در اضافت ایله اول وقت معنی بو یله اولور بن کندو
بختمک طالعنی بیلورم خطاب بینه نفسه در که انوک ترحم طلب ایدر ای بستم
بگر ز دور ز دور ز بیک ایچی اراق دن دیتندن فرقت فتعلمش که بز هیچ
بچون ترک و تاجیک هیچ اوزره یعنی سبب سز ترک ولایتی و فارس ولایتی
خلقنک قاتنده هیچ ده ایهام وار در میان مناسبتی ایله که موی میان انجلیمی
محبوب لرک میانی هیچه و خیاله تشبیه ایدر لر نته کم دهان عدمه تشبیه ایدرلر
بو بیت بو معنای مشعر در خلقی ز دهان تنگش در ربکنده ر
عدم نشسته در مسکنی ام خلص الممالیک اخلص الممالیک مسکنندم
اخلص اسم تفضیل در مخلص ارک معناسنه مالیک جمع مملوک در بند معناسنه
گر خانه محقرست و تاریک اگرچه خانه حقیر و قره کودر بر دیده روشنت
نشانم سنی روشن کوزم اوزره اوتورد درم خطاب ینه نفس ایچوندر که
اصلاکمیه ترحم و تبعیتنی بوکیدر من از تو بجز وفا نجویم بن سندن
وفادن غیری استمزم بپرود از گل وفا بنویم و فا کلندن غیری قوقمزم

هزاری دهان
بعدد انجمه

بيرون لفظي بو يكي كبي محل لرده غير معناسنه استعمال اولنور • الا ای که بتندگی بپوییم
الا معولی لق يولنه يلمزم استرا رتو بهشت کشتن نگوییم سنك اسرارگی که
اوکنهي سوبلمزم و اوصاف تو پيش کسي نخوانيم وسنك اوصافگی کسه اوکنه
اوقومزم خطابه بنغمه درکه عقل بتا سکا تابع اولمازم دير گيرم که زدق
کشودیم فرض ایدم که وفا قپوسنی آچیقدق نه بهرهمبر بز قنرودیم محبت
اوزره محبت ارتور مدرق نه بود بهتر آنچه می نمودیم اولدی بر نه که کوسترد کی
يعني بهرهمندکرسي ایلدکی حاصل اولدی آخرنه حق و تو بار نبودیم آخر جابسن از
یار دکلی ایدك عهد تو شکستن و من همانم سنك عهدك صنديغي اودن همانم
يعني بنم عهدم صنديغي خطاب بنغمه در کز استر بزكا به تیغ تیزم اکرسنك
تيغ الميله بنم باشمی کسه سن از کوی وفات بز نخیزم سنك وفاك محله سندن
قالقمزم در زانكه کنند ریزه ریزم وکراندنکه بني کریزه ریزه ایدهلر
حق مهره مهر تو نریزم بن سنك محبتك مهرهسيني دوکمزم الا که بهر نرد
استخوانم مگر که استخوانم دوکیلد يعني اولوب چورسم سوبندن مراد محبوب عشقني اولمق
زياده روشن در آنجا که کشان عشق جو نید اندکه عشق نشانني استرلر آنجا
وزآنان جانندر جز زآه قرار رتش ننوئید بنم مرادم سویلدن غیر بو طرزلر
يعني اول طرفه کیدرلر نخاکی تنی زار چون بجوئید بن زارك خاکيني چونكه قوقولر
کرنه نام تو بر تنم کوئید اکر سنك نامكي بنم باشمه اوزره دیهلر فریاد
بر آید از زار دوانم بن جاندر فریاد کلور يعني فرياد ايدرم کر نيکدرم زيبيشي
خیلی اکر اوکندکی بر جماعت کچه زبیشم تعدیرنه در بر یکی بتقضا اینه
از سهیلی هر بری صفاده سهیل یلدزی نکرنه یکی اوله از تو نکشم بنحر
میلی سندن غیری به میل اتمزم مجنونم اکر بهای لیلی
مجنونم اکر لیلی بهاسنه ملك عرب و عجم ملکني انم مراد مه
حق تعالی دن غیری به میل اتمزم وارنی عالمه ويرلرم ديکور اکشتم طقنادر

از دو بیت سنك آرزو که ای صنم آشفته و تیره دل چو موئیت سنك
موی کبی آشفته تیره دل اولدم گشتم لفظنك معنايي مصراع ثانيه بتید
اولنوی هم چند می رستنم بکوئیت هر نه کلورکه سنك محله کر ایرشنم
نیست نیست که از فراق رو نیك گیجه بیو جدر کز سنك یوزك فراقندن زاری
فلك مي رسانم فقاني فلکه ايرشدرميم مراد جدائیك فراقندن زیاده متأثر
اولدغني بيان در ای وصل تو اصل شادمانی ای که کر سنك وصلك
شادمانلغنك اصلي در تا به نشاط جاودانی ابدي نشاط ایله قاله سن
بر کافط خود چه می فشانی گنود افندگه اوزره صاحبه سنی یعنی بهره ایرشن
بر طلم که بر سرم برانی بر حکم که باشمه اوزنده سوره سني ترکنی
زخویشتن قرانم آسمان در بعني کندکه سوره خطاب مرسنه اولمق روشنلر
خواجه حافظك تاريخي بو قطعهدن روشندر قطعه
چراغ اهل معني خواجه حافظ که شمعي بود از نور تجلي چو در خاك
مصلا گشت منزل بجو تاریخش از خاك مصلي قد وقع الفراغ
تم تسطير هذا الشرح المنيف على يد
الشارح الشيخ النحيف في اواخر ذي الحجة
يوم الجمعة بعد العصر
سنه احدي وثمانين وتسعمائة

نقلدر کیم مرتضی علینک علمنی قیص ایدوب قتنه سنوق اندیلر قیصر روم کندونک بحث بیلدنده اولن علم اهلنی
برینه کوندردی ایتدی وارکه علینک علمنی امتحان ایرک اما سزده بیر کشی احتیار ایدرم و بر سوال برله کندر ودرم
اکر بیر بیکیه برجواب ویرسه دیدکلر بجه حو کلدر و اکر بیر ییه درلو جواب ویرسه دیدکلر نده زیاده
وحو سوالکزده فیه اولسون کیم مالمی افضلدر یه علم بو بیر کشی صورت تبدیل ایدوب کتدیلر کلدیلر
مرتضی علی ایتدی علم افضلدر اول کشی ایتدی نه دلیله مرتضی علی ایتدی علم میراثدر انبیادن
مال میراثدر فرعوندن ایکنجی کلدی ایتدی یا امام مالمی افضلدر یه علم مرتضی علی ایتدی
علم افضلدر اول کشی ایتدی نه دلیله علم حرج اولدقچه آرتر مال حرج اولدقچه اکسلور
اوچنجی کلدی ایتدی یا امام علمی افضلدر یه مال مرتضی علی ایتدی علم افضلدر اول کشی
ایتدی نه دلیله مرتضی علی ایتدی مال محافظه صقلمغه علم حوف انسنی صقلار دردنجی
کلدی ایتدی یا امام علم افضلدر یه مال مرتضی علی ایتدی علم افضلدر اول کشی ایتدی
نه دلیله مرتضی علی ایتدی قچ کشی اولور مالنی قورکیدر علم کندو یله بیله کیدر قچی
بشنجی کلدی ایتدی یا امام علم افضلدر یه مال مرتضی علی ایتدی علم افضلدر اول کشی
ایتدی نه دلیله مرتضی علی ایتدی مال مؤمنلر دخی قزنور کافرلر دخی اما علم قزنمز
الا مؤمنلر التنجی کلدی ایتدی یا امام علم افضلدر یه مال مرتضی علی ایتدی علم افضلدر
اول کشی ایتدی نه دلیله مرتضی علی ایتدی جمیع آدم علمه محتاجدر دیو اورته اما جمیع
صاحب ماله محتاج حو کلدر زیرا مالی هر کشی قزنور اما علمی هر کشی کسب ایدمز یدنجی کلدی
ایتدی یا امام علم افضلدر یا مال مرتضی علی ایتدی علم افضلدر اول کشی ایتدی نه دلیله
مرتضی علی ایتدی علم صراط کچمکه کشی قوت ایدر حرام اوزرینه مال تعلقدر منع ایدر
عاقبت قولر صراطی کچمکه پس علم اوله مالدن خوشه بو سؤاله مرتضی علی کرم الله وجهه
یدیسنه بیر جواب وردی یدیسی دخی معقول کلدیلر قیصر کوتوردیلر جمیع صاحب
علم اولنلر علینک علمینه تحسین و تصدیق ایتدیلر

بر آت بغه گتورسه بال قوامه گلدکدنصکره آتی بغوب درعقبه بالی بر بزه
دوکوب بغه اوزرینه بغلیه‌سن دفع ایدر هم توی گتورر محققدر اونتمیه

بر آت اریه‌لسه بوغازینه بکرمی عدد دمور طریسی آتوب اکل ایتدیره‌سن
بر بر اته نسن محققدر اونتمیه

خاملیمز آته ال ویا نجق قدر صوبی اوک قوللرینک کورکت باشلرینه
اشاغه قدر دوکه‌سن بعده تازه دریسی ایکی کوزلکلرینک اوستنه
اوره بکرمی دورت ساعت بر طرفنده دوره بکرمی دورت
ساعت توبیلی طرفنده دوره دفع ایدر